



کتابهای از عهد کتیوت

کتابهای قانونی

بر اساس کتاب مقدس اورشلیم

ترجمهٔ پیروز سیار



نشرنی





کتاب مقدس زمانی دراز به عنوان یگانه منبع بزرگ ادبی فرهنگ کهن خاور نزدیک شناخته می‌شد و امروزه نیز، به‌رغم گذر زمان و کشف آثار ادبی بسیار در دنیای مشرق زمین، این کتاب همچنان به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین مآخذ حوزه فرهنگی یاد شده به‌شمار می‌آید. کتاب مقدس همواره مورد توجه عالمان و ادیبان و مورخان بوده است، خصوصاً در جهان غرب که فرهنگ آن به انحای مختلف از این کتاب تأثیر پذیرفته است. یهودیان و مسیحیان کتاب مقدس را مرجع دینی خود می‌شمارند، پس این کتاب همچنان زنده و بالنده، به حیات خود ادامه می‌دهد و منبع تغذیه روحی و معنوی بخش عظیمی از بشریت مسکون در کره ارض است. از این لحاظ، صرف‌نظر از نوع نگرشی که می‌توان به محتوای دینی این کتاب داشت، باید آن را جزئی از میراث عظیم فرهنگی بشر دانست. کتاب مقدس به‌صورت امروزی خود مشتمل بر کتابها یا فصولی است که به دو رده کلی تقسیم می‌شوند: نخست کتابهای قانونی اول که تشکیل‌دهنده تمامی کتابهای مقدس رایج‌اند؛ و سپس کتابهای قانونی ثانی که تنها کاتولیکها معتبرشان می‌شمارند، اما یهودیان و به‌پیروی از ایشان پروتستانها، آنها را مجعول می‌دانند. کتابهای قانونی ثانی مشتمل بر هفت کتاب طوییا، یهودیت، اول و دوم مکابیان، حکمت سلیمان، یشوع بن سیرا، باروک، و بخشهایی از کتابهای اِسْتَر و دانیال است. این کتابها که در هیچ‌یک از ترجمه‌های فارسی دو قرن اخیر کتاب مقدس برگردانده نشده‌اند و ترجمه کهنی نیز از آنها در دست نیست، اینک به روش نوین، همراه با پانوشتهای تفصیلی و ارجاعات حاشیهای صفحات، در اختیار پژوهندگان و علاقه‌مندان متون دینی قرار می‌گیرند.

کتابخانه ملی ایران
میتنگان

کتاب مقدس، عهد عتیق، برگزیده، فارسی
کتابهایی از عهد عتیق (کتابهای قانونی ثانی) بر اساس کتاب مقدس اورشلیم / ترجمه پیروز
سیار. - تهران: نشر نی، ۱۳۸۰.
۷۶۸ ص. ۴۰ صفحه مصور.

ISBN 978-964-185-290-2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
عنوان به فرانسه: **La Bible de Jérusalem, Les Livres deutérocanoniques**
واژه نامه.
کتابنامه به صورت زیر نویس.
چاپ هشتم: ۱۳۹۱.

مترجم. ب. عنوان.

۱. کتاب مقدس، عهد عتیق. الف. سیار، پیروز، ۱۳۳۹ -

۲۲۲/۱۱۰۹۲

DSR ۱۰۹۹/ ف ۲

۱۳۸۰

م ۷۹-۷۲۵۶

کتابخانه ملی ایران

کتابهای از عهد عتیق کتابهای قانونی ثانی

بر اساس کتاب مقدس اورشلیم
ترجمه پیروز سیار



شماره ۲۶۰۰۰ : تمبر

مترجمان کتابهای قانونی ثانی به زبان فرانسه عبارت بوده‌اند از:

طوبیا: ر. پوترل (R. Pautrel)؛ یهودیت، اِستِر: آ. باروک (A. Barucq)

کتابهای مَکابیان: ف. م. آبل (F.-M. Abel)؛ حکمت سلیمان: ا. اوستی (É. Osty)

یشوع بن سیرا: پ. اوره، ه. دونسبرگ (P. Auvray, H. Duesberg)

باروک: آ. ژلِن (A. Gelin)؛ دانیال: پ. دو میناش (P. de Menasce)

گراورهای کتاب اثر گوستاو دوره (Gustave Doré) است.

© Les Éditions du Cerf, 1998

© Les Éditions Nashr-e Ney pour la traduction persane, 2005



نشرنی

تهران، خیابان کریم‌خان، نبش میرزای شیرازی، شماره ۱۱۱، کد پستی ۱۵۹۷۹۸۵۷۴۱

تلفن: ۲ و ۸۸۹۱۳۷۰۱، صندوق پستی ۵۵۶—۱۳۱۴۵

www.nashreney.com

دفتر فروش: خیابان دکتر فاطمی، خیابان باباطاهر، شماره ۲۳

تلفن: ۹ و ۸۸۰۰۴۶۵۸، فکس: ۸۸۰۰۸۲۱۱

کتابهایی از عهد عتیق (کتابهای قانونی ثانی)

Les Livres deutérocanoniques

D'après la Bible de Jérusalem

بر اساس کتاب مقدس اورشلیم

Les Éditions du Cerf, 1998

ترجمه پیروز سیار

• چاپ هشتم ۱۳۹۱ تهران • تعداد ۱۰۰۰ نسخه

• لیتوگرافی غزال • چاپ غزال • ناظر چاپ بهمن سراج

ISBN 978-964-185-290-2

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۵-۲۹۰-۲

Printed in Iran

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

قیمت: ۲۲۰۰۰ تومان

ترجمه این کتاب را
به پاس یاوریه‌ها و همراهیه‌ها
به پدر و مادرم تقدیم می‌کنم
پ.س.

فهرست کوتاه مطالب

۱۷	 دیباچه مترجم
۳۷	 کتاب مقدس اورشلیم
۴۹	 درآمدی بر کتابهای قانونی ثانی
۶۱	 مقدمه کتابهای طوبیا، یهودیت و اِستَر
۶۹	 طوبیا
۱۰۷	 یهودیت
۱۴۷	 اِستَر
۱۸۱	 مقدمه کتابهای مَکابیان
۱۸۹	 کتاب اول مَکابیان
۲۷۷	 کتاب دوم مَکابیان
۳۴۱	 مقدمه کتاب حکمت سلیمان
۳۴۷	 حکمت سلیمان
۴۱۹	 مقدمه کتاب یشوع بن سیرا
۴۲۷	 کتاب یشوع بن سیرا
۶۱۳	 مقدمه کتاب باروک
۶۱۵	 کتاب باروک
۶۳۷	 مقدمه کتاب دانیال

فهرست کوتاه مطالب

۶۴۳	 دانیال
۷۰۵	 فهرست پانوشته‌های کلیدی
۷۰۹	 فهرست فارسی-فرانسۀ کتاب مقدس
۷۱۱	 اعلام کتابهای قانونی ثانی (فارسی-فرانسۀ)
۷۲۷	 اعلام کتابهای قانونی ثانی (فرانسۀ-فارسی)
۷۴۳	 فهرست اعلام

فهرست تفصیلی مطالب

۵. رفیق.....	۸۱	۱۷. دیباچه مترجم.....	۱۷
۶. ماهی.....	۸۴	۳۳. فهرست کتاب مقدس عبری.....	۳۳
۷. زعونیل.....	۸۷	۳۵. فهرست کتاب مقدس یونانی.....	۳۵
۸. گور.....	۸۹	۳۷. کتاب مقدس اورشلیم.....	۳۷
۹. عروسی.....	۹۲	۳۷. در باره ترجمه.....	۳۷
۱۰. دیدگان.....	۹۴	۴۰. پانوشتهای کتاب.....	۴۰
۱۱. رافائیل.....	۹۶	۴۲. ارجاعات حاشیه‌ای.....	۴۲
۱۲. صهیون.....	۹۸	۴۵. علامتهای اختصاری وسایر نشانه‌ها.....	۴۵
۱۳. نینوا.....	۱۰۳	۴۹. درآمدی بر کتابهای قانونی ثانی.....	۴۹

یهودیت

۱. لشکرکشی هولوفرنس.....	۱۰۷
نَبُوکَدْنَصَّر و اَزْفَكْشَاد.....	۱۰۷
حمله به اَزْفَكْشَاد.....	۱۰۹
حمله به غرب.....	۱۰۹
منزلگاههای سپاه هولوفرنس.....	۱۱۱
اعلام خطر در یهودیه.....	۱۱۲
استفاده‌هایی سخت.....	۱۱۳
شورای جنگی در اردوگاه هولوفرنس.....	۱۱۴
آخر تسلیم اسرائیلیان می‌شود.....	۱۱۶
۲. محاصره بیت فلوئی.....	۱۱۸
حمله به اسرائیل.....	۱۱۸
۳. یهودیت.....	۱۲۲
معرفی یهودیت.....	۱۲۲

کتابهای طوبیا، یهودیت و اِستَر

۶۱. مقدمه.....	۶۱
طوبیا.....	
۱. تبعیدی.....	۶۹
۲. نابینا.....	۷۳
۳. ساره.....	۷۶
۴. طوبیا.....	۷۹

فهرست تفصیلی مطالب

۱۷۴	تعیین رسمی عید پوریم
۱۷۵	ستایش مُردخای
۱۷۷	یادداشتی بر ترجمه یونانی کتاب

۱۲۳	یهودیت و شیوخ
۱۲۵	دعای یهودیت
۱۲۹	۴. یهودیت و هولوفرنس
۱۲۹	یهودیت نزد هولوفرنس می رود
۱۳۱	نخستین دیدار یهودیت و هولوفرنس
۱۳۵	یهودیت در ضیافت هولوفرنس
۱۳۷	یهودیت سر هولوفرنس را به بیت قُلوی می برد
۱۳۸	۵. پیروزی
۱۳۸	یورش یهودیان بر اردوگاه آشوریان
۱۴۱	شکرگزاری
۱۴۵	سالخوردگی و مرگ یهودیت

کتابهای مَکابیان

۱۸۱	مقدمه
-----	-------

کتاب اول مَکابیان

۱۸۹	۱. سرآغاز
۱۸۹	اسکندر و جانشینان او
۱۹۰	آنتیوخوس ایپفانِس و نفوذ یونانی مآبی در ...
۱۹۱	نخستین حمله به مصر و تاراج معبد اورشلیم
۱۹۲	مداخله سرکرده موسیاییان و بنای ارگ
۱۹۳	برپایی آیینهای مشرکانه
۱۹۵	۲. مَتَتیا پیکار مُقدس را آغاز می کند
۱۹۵	مَتَتیا و پسرانش
۱۹۷	آزمون قربانی در مودَین
۱۹۸	آزمون سبت در بیابان
۱۹۹	تکاپوی مَتَتیا و حزب او
۲۰۰	وصیت مَتَتیا و مرگ او
	۳. یهودای مَکابی پیشوای یهودیان
۲۰۲	می شود (۱۶۶-۱۶۰ ق م)
۲۰۲	ستایش یهودایی مَکابی
۲۰۳	نخستین کامیابهای یهودا
۲۰۴	تهیدات آنتیوخوس برای حمله به ...
۲۰۵	گورگیاس و نیکانور سپاه سوریه را در ...
۲۰۶	اجتماع یهودیان در مِصَفَه
۲۰۸	نبرد عِفَواس
۲۰۹	نخستین حمله لوسیاس
۲۱۰	تطهیر معبد و تبرک آن
۲۱۲	حمله به آدومیان و عَتُونیان
۲۱۳	مقدمات حمله به جلیل و جَلْعَاد
۲۱۴	حمله به جلیل و جَلْعَاد

اِشتر

۱۴۷	سرآغاز
۱۴۷	رُویای مُردخای
۱۴۸	دسیسه علیه پادشاه
۱۴۹	۱. خشایارشا و وِشتی
۱۴۹	جشن خشایارشا
۱۵۰	ماجرای وِشتی
۱۵۱	۲. مُردخای و اِشتر
۱۵۱	اِشتر ملکه می شود
۱۵۳	مُردخای و هامان
۱۵۵	۳. یهودیان در خطر
۱۵۵	فرمان قتل عام یهودیان
۱۵۷	مُردخای و اِشتر خطر را دفع می کنند
۱۵۹	دعای مُردخای
۱۶۱	دعای اِشتر
۱۶۴	اِشتر در کاخ حاضر می شود
۱۶۶	۴. انتقام یهودیان
۱۶۶	ناکامی هامان
۱۶۷	هامان در ضیافت اِشتر
۱۶۹	عنایت پادشاه به یهودیان
۱۷۰	حکم اعاده اعتبار یهودیان
۱۷۲	روز بزرگ پوریم
۱۷۴	۵. عید پوریم

فهرست تفصیلی مطالب

یونانان به دست دشمنان خویش می افتد ۲۵۷ ۵. ستمان کاهن اعظم و پیشوای یهودیان می شود (۱۴۳-۱۳۴ ق م) ۲۵۹ سِمْعان فرماندهی را در دست می گیرد ۲۵۹ سِمْعان تریفون را از یهودیه عقب می راند ۲۶۰ یونانان در آرامگاه مودین که سِمْعان آن را ۲۶۱ الطاف دیمتریوس دوم در حق سِمْعان ۲۶۱ تسخیر جازر به دست سِمْعان ۲۶۲ فتح ارگ اورشلیم به دست سِمْعان ۲۶۳ ستایش سِمْعان ۲۶۴ تجدید پیمان با اسپارت و روم ۲۶۶ حکم افتخاری برای سِمْعان ۲۶۷ نامه آنتیوخوس هفتم و محاصره دورا ۲۶۹ سفیران گسیل شده به روم، به یهودیه ۲۷۰ آنتیوخوس هفتم دورا را محاصره می کند و ۲۷۲ کیندباؤس حکمران ساحل سرگرم ایدای ۲۷۳ پیروزی پسران سِمْعان بر کیندباؤس ۲۷۳ مرگ اندوهبار سِمْعان در دوق و جانیشینی ۲۷۵	سقوط مِثِثَا ۲۱۷ کامیابهای در آدوم و فلسطین ۲۱۸ فرجام آنتیوخوس لیپانیس ۲۱۹ جلوس آنتیوخوس پنجم ۲۲۰ محاصره ارگ اورشلیم به دست یهودای مِکابی ۲۲۰ حمله آنتیوخوس پنجم و لوسیاس ۲۲۱ تسخیر بیت صور و محاصره کوه صهیون ۲۲۳ پادشاه به یهودیان آزادی دینی اعطا می کند ۲۲۴ دیمتریوس اول پادشاه می شود و ۲۲۵ نیکانور در یهودیه و نبرد کَفَر سَلامه ۲۲۷ تهدید معبد ۲۲۸ روز نیکانور در آداسه ۲۲۸ ستایش رومیان ۲۲۹ اتحاد یهودیان با رومیان ۲۳۱ نبرد پِزَرِزیت و مرگ یهودای مِکابی ۲۳۲ تشییع جنازه یهودای مِکابی ۲۳۴ ۴. یونانان رهبر یهودیان و کاهن اعظم می شود (۱۶۰-۱۴۳ ق م) ۲۳۴ پیروزی حزب یونانیان و ۲۳۴ رفتن یونانان به صحرای تَفُوع و ۲۳۵ گذر از رود اردن ۲۳۶ استحکاماتی که باکیدس برپا کرد و ۲۳۷ محاصره بیت بیصای ۲۳۷ الکساندر بالاس به رقابت برمی خیزد و ۲۳۹ نامه دیمتریوس اول به یونانان ۲۴۱ یونانان هدایای دیمتریوس را نمی پذیرد و ۲۴۳ ازدواج الکساندر با کلئوپاترا و ۲۴۳ دیمتریوس دوم و شکست آپولونیوس ۲۴۵ پشتیبانی بطلمیوس ششم از دیمتریوس دوم ۲۴۷ نخستین مناسبات دیمتریوس دوم و یونانان ۲۴۹ منشور تازه ای به نفع یهودیان ۲۵۰ یاری سپاهیان یونانان به دیمتریوس دوم ۲۵۰ یونانان بر دیمتریوس دوم می شورد ۲۵۲ مناسبات یونانان با روم و اسپارت ۲۵۴ یونانان در بقاع سوریه و سِمْعان در فلسطین ۲۵۶ کارهایی که در اورشلیم انجام می پذیرد ۲۵۷
--	---

کتاب دوم مِکابیان

۱. نامه هایی به یهودیان مصر ۲۷۷ نامه اول ۲۷۷ نامه دوم ۲۷۸ خطاب ۲۷۸ شکرگزاری برای کیفر آنتیوخوس ۲۷۸ آتش مقدسی که به طرزی معجزه آسا حفظ شد ۲۷۹ اِزْمِیا ادوات عبادت را مخفی می سازد ۲۸۱ کتابخانه حَتمِیا ۲۸۲ دعوت به تبرک ۲۸۳ ۲. دیباچه مؤلف ۲۸۳ ۳. سرگذشت هلیودوروس ۲۸۵ آمدن هلیودوروس به اورشلیم ۲۸۵ شهر آشفته می شود ۲۸۶ کیفر هلیودوروس ۲۸۷ ایمان آوردن هلیودوروس ۲۸۸	۱. نامه هایی به یهودیان مصر ۲۷۷ نامه اول ۲۷۷ نامه دوم ۲۷۸ خطاب ۲۷۸ شکرگزاری برای کیفر آنتیوخوس ۲۷۸ آتش مقدسی که به طرزی معجزه آسا حفظ شد ۲۷۹ اِزْمِیا ادوات عبادت را مخفی می سازد ۲۸۱ کتابخانه حَتمِیا ۲۸۲ دعوت به تبرک ۲۸۳ ۲. دیباچه مؤلف ۲۸۳ ۳. سرگذشت هلیودوروس ۲۸۵ آمدن هلیودوروس به اورشلیم ۲۸۵ شهر آشفته می شود ۲۸۶ کیفر هلیودوروس ۲۸۷ ایمان آوردن هلیودوروس ۲۸۸
---	---

فهرست تفصیلی مطالب

۳۲۴ حمله به گورگیا س	۴. تبلیغ یونانی مآبی و آزار یهودیان
۳۲۵ قربانی ذبح کردنی برای مردگان	در دوران آنتیوخوس ایپیفانیس ۲۸۹
۳۲۶ حمله آنتیوخوس پنجم و لوسیاس	بدکارهای شیعیان ناظر معبد ۲۸۹
۳۲۷ دعاها و کامیابیهای یهودیان در نزدیکی مودین	کاهن اعظم یاسون باب یونانی مآبی را می‌گشاید ۲۹۰
۳۲۸ آنتیوخوس پنجم با یهودیان مذاکره می‌کند	هلهله برای آنتیوخوس ایپیفانوس در اورشلیم ۲۹۱
۳۲۹ ۷. نبرد با نیکانور، سردار دیمتریوس اول و روز نیکانور	مینلائوس کاهن اعظم می‌شود ۲۹۲
۳۲۹ دخالت کاهن اعظم الکیموس	قتل اونیّا ۲۹۲
۳۳۰ نیکانور با یهودا از در دوستی درمی‌آید	لوسیاسخوس در شورش به هلاکت می‌رسد ۲۹۴
۳۳۲ الکیموس دگرپاره آتش خصومتها را	مینلائوس با رشوه تبریّه می‌شود ۲۹۴
۳۳۳ مرگ رازیس	لشکرکشی دوم به مصر ۲۹۵
۳۳۴ کفرگویی نیکانور	یورش یاسون و دفع ایپیفانیس ۲۹۵
۳۳۴ انگیزش و رویای یهودا	تاراج معبد ۲۹۶
۳۳۶ احوال رزمندگان	دخالت آپولونیوس سرکرده موسیاییان ۲۹۷
۳۳۷ هزیمت و مرگ نیکانور	برقراری شعائر مشرکانه ۲۹۸
۳۳۸ فرجامین سخن تلخیص‌کننده	مشیت نهفته در آزار ۲۹۹
	شهادت آلعازار ۳۰۰
	شهادت هفت برادر ۳۰۱
	۵. پیروزی دین یهود، مرگ آزارگر و تطهیر معبد ۳۰۶
	یهودای مکابی در بوته‌زار ۳۰۶
	حمله نیکانور و گورگیا س ۳۰۶
	شکست تیموتئوس و باکیئس ۳۰۹
	گریختن باکیئس و اعتراف او ۳۰۹
	فرجام آنتیوخوس ایپیفانیس ۳۱۰
	نامه آنتیوخوس به یهودیان ۳۱۲
	تطهیر معبد ۳۱۳

حکمت سلیمان

۳۴۱ مقدمه

حکمت سلیمان

۳۴۷ ۱. حکمت و سرانجام آدمی	عربیکار یهودا با ملت‌های مجاور و
۳۴۷ جستن خدا و از گناه دوری جستن	با لوسیاس وزیر انویاتور ۳۱۴
۳۵۰ زندگی به دیده بیدینان	اوایل سلطنت آنتیوخوس انویاتور ۳۱۴
۳۵۴ خطای بیدینان	گورگیا س و درّهای آدومیان ۳۱۵
۳۵۴ قیاس سرنوشت دادگران و بیدینان	یهودا تیموتئوس را شکست می‌دهد و ۳۱۶
۳۵۶ نازایی به از زادن اعقاب بیدین	نخستین حمله لوسیاس ۳۱۷
۳۵۹ مرگ زودرس دادگر	صلح با یهودیان و چهار نامه مربوط به بیان ۳۱۸
۳۶۱ بیدینان در محکمه عدل الهی	امور یافا و یمینّا ۳۲۱
۳۶۳ سرانجام پُرجمد دادگران و کفر بیدینان	حمله به سرزمین چلّعاد ۳۲۲
۳۶۵ پس پادشاهان در طلب حکمت باشند	نبرد قرّنم ۳۲۳
۳۶۶ حکمت خویشان را آشکار می‌سازد	بازگشت از راه عفرّون و اسکوتوپولیس ۳۲۴
۳۶۷ سلیمان حکمت را وصف می‌کند	
۳۶۸ ۲. سلیمان و طلب حکمت	
۳۶۸ سلیمان جز انسانی نبود	

کتاب یشوع بن سیرا

مقدمه ۴۱۹

کتاب یشوع بن سیرا

دبیاجه مترجم ۴۲۷
 ۱. اندر ز نامه ۴۲۹
 منشأ حکمت ۴۲۹
 ترس از خدا ۴۳۰
 شکیبایی و تسلط بر نفس ۴۳۲
 حکمت و راستی ۴۳۳
 ترس از خدا در آزمون ۴۳۳
 تکالیف نسبت به والدین ۴۳۵
 فروتنی ۴۳۷
 گران سری ۴۳۸
 احسان به مسکینان ۴۳۸
 حکمت پرورنده ۴۴۰
 آزر و حیا ۴۴۱
 ثروت و خودبینی ۴۴۲
 استواری و خویشتن داری ۴۴۳
 دوستی ۴۴۴
 آموختن حکمت ۴۴۵
 اندرزهای گونه‌گون ۴۴۷
 فرزندان ۴۵۰
 والدین ۴۵۰
 کاهنان ۴۵۰
 مسکینان و آزموده‌شدگان ۴۵۱
 تدبیر و تفکر ۴۵۲
 سنت ۴۵۳
 بصیرت ۴۵۳
 زنان ۴۵۴
 آمیختن با آدمیان ۴۵۵
 حکومت ۴۵۷
 نگاهش گران سری ۴۵۷
 مردمان سزاوار تکریم ۴۵۹

قدرشناسی سلیمان از حکمت ۳۶۹
 دعوت به الهام الهی ۳۷۰
 ستایش حکمت ۳۷۱
 حکمت، همسری مثالی از برای سلیمان ۳۷۳
 حکمت لازم از برای پادشاهان ۳۷۴
 سلیمان طلب حکمت می‌کند ۳۷۵
 دعا از برای حصول حکمت ۳۷۶
 ۳. عمل حکمت در تاریخ ۳۷۹
 از آدم تا موسی ۳۷۹
 خروج ۳۸۱
 معجزه آب، مقابله نخست ۳۸۳
 حاشیه نخست: نرم خویی خدا با مصریان ۳۸۴
 علل این نرم‌خویی ۳۸۵
 نرم‌خویی خدا با کنعان ۳۸۶
 علل این نرم‌خویی ۳۸۸
 عبرتهایی که خدا به اسرائیل آموخت ۳۸۹
 ادامه ماجرای مصریان: کیفر تدریجی ایشان ۳۸۹
 حاشیه دوم: تقبیح عبادتهای شرک‌آمیز و ۳۹۰
 بت‌پرستی و بت‌سازان ۳۹۲
 عنایت و حکمت ۳۹۳
 منشأ بت ۳۹۵
 پیامدهای بت‌پرستی ۳۹۶
 اسرائیل بت‌پرست نیست ۳۹۸
 جنون بت‌سازان ۳۹۸
 جانورپرستی، اعلی مرتبه بت‌پرستی ۴۰۰
 مقابله دوم: قورباغه و بلدرچین ۴۰۱
 مقابله سوم: ملخ و مار مفرغین ۴۰۱
 :تابلۀ چهارم: تگرگ و مَن ۴۰۳
 مقابله پنجم: ظلمات و ستون آتش ۴۰۵
 مقابله ششم: مرگ نخست‌زادگان و رفع بلای ۴۰۹
 تهدید نابودی در صحرا ۴۱۱
 مقابله هفتم: دریای سرخ ۴۱۳
 فرجامین سخن ۴۱۴
 مصر مجرم تر از سدوم ۴۱۵
 هواوایی تازه ۴۱۶
 نتیجه ۴۱۶

فهرست تفصیلی مطالب

۵۰۲.....	هوشیاری	۴۶۰.....	فروتنی و راستی
۵۰۳.....	سوگندها	۴۶۰.....	به ظواهر تکیه نکردن
۵۰۴.....	سخنان ناپاک	۴۶۱.....	تأمل و تأنی
۵۰۴.....	انسان تباه	۴۶۲.....	تنها بر خدا اعتماد ورزیدن
۵۰۶.....	زن زناکار	۴۶۴.....	احتراز از بدکار
۵۰۷.....	گفتار در باب حکمت	۴۶۵.....	احسان
۵۱۰.....	حکمت و حکیم	۴۶۶.....	دوستان راستین و دروغین
۵۱۱.....	امثال	۴۶۷.....	همنشینی با همتایان خویش
۵۱۲.....	پیران	۴۷۰.....	نیکبختی راستین
۵۱۲.....	مَثَل عددی	۴۷۱.....	رشک و خِسْت
۵۱۳.....	زنان	۴۷۳.....	سعادت حکیم
۵۱۸.....	امور حزن افزا	۴۷۴.....	اختیار آدمی
۵۱۸.....	تجارت	۴۷۶.....	تفرین بیدینان
۵۱۹.....	سخن	۴۷۸.....	قطعیّت مکافات
۵۱۹.....	دادگری	۴۷۹.....	آدمی در آفرینش
۵۲۰.....	رازها	۴۸۱.....	داور الهی
۵۲۱.....	دورویی	۴۸۲.....	دعوت به توبه
۵۲۲.....	کین	۴۸۳.....	عظمت خدا
۵۲۲.....	ستیزه	۴۸۴.....	نیستی آدمی
۵۲۳.....	زبان	۴۸۵.....	شیوه عطا کردن
۵۲۵.....	وام	۴۸۵.....	اندیشه و عاقبت اندیشی
۵۲۶.....	صدقه	۴۸۶.....	کَف نفس
۵۲۶.....	ضمانت	۴۸۷.....	نکوهش زیاده گویی
۵۲۷.....	میهان نوازی	۴۸۸.....	تحقیق در آنچه می شنویم
۵۲۸.....	تربیت	۴۸۸.....	حکمت راستین و دروغین
۵۲۹.....	تندرستی	۴۹۰.....	سکوت و سخن
۵۳۰.....	شادمانی	۴۹۱.....	سخنان خلاف متعارف
۵۳۱.....	ثروت	۴۹۲.....	سخنان نسنجیده
۵۳۲.....	ضیافت	۴۹۳.....	دروغ
۵۳۴.....	شراب	۴۹۳.....	در باب حکمت
۵۳۵.....	ضیافت	۴۹۴.....	گناهان گونه گون
۵۳۶.....	ترس از خدا	۴۹۵.....	حکیم و بیخرد
۵۳۸.....	تفاوت اوضاع و احوال	۴۹۸.....	کاهل
۵۴۰.....	خودسرزوری	۴۹۸.....	فرزندان تباه شده
۵۴۰.....	بردگان	۴۹۹.....	حکمت و جنون
۵۴۱.....	خواب	۵۰۰.....	دوستی

فهرست تفصیلی مطالب

۵۸۲ اسحاق و یعقوب ۵۸۲ موسی ۵۸۳ هارون ۵۸۶ فینحاس ۵۸۷ یوشع ۵۸۸ کالیب ۵۸۹ داوران ۵۹۰ سموئیل ۵۹۱ ناتان ۵۹۱ داود ۵۹۲ سلیمان ۵۹۴ زُحُتَام ۵۹۴ یُرُوعَام ۵۹۵ ایلینا ۵۹۶ الیشع ۵۹۷ خیانت و کفر ۵۹۷ حزقیّا ۵۹۸ اِشعیا ۵۹۸ یوشیّا ۵۹۹ واپسین پادشاهان و واپسین پیامبران ۶۰۰ زُرَبّائِل و یُوشع ۶۰۰ حُتْمیا ۶۰۱ خلاصه کلام ۶۰۱ یسمعان کاهن ۶۰۴ پند ۶۰۵ مَثَل عددی ۶۰۵ نتیجه ۶۰۶ سرود حمد ۶۰۸ شعری در باب طلب حکمت	۵۴۲ سفر ۵۴۳ قربانی ۵۴۴ شریعت و قربانی ۵۴۵ دادگری الهی ۵۴۷ دعا از برای رهایی و اعاده کرامت اسرائیل ۵۴۹ قوه تمیز ۵۴۹ گزینش زن ۵۵۰ دوستان دروغین ۵۵۱ مشاوران ۵۵۲ حکمت راستین و دروغین ۵۵۳ میانه روی ۵۵۴ طبابت و بیمار ۵۵۶ سوگواری ۵۵۷ پیشه های دستی ۵۵۹ کاتب ۵۶۱ دعوت به ستایش خدا ۵۶۴ بینوایی آدمی ۵۶۵ حکمت های گونه گون ۵۶۷ در یوزگی ۵۶۷ مرگ ۵۶۸ سرانجام پیدینان ۵۶۹ شرمساری ۵۷۲ دغدغه های پدر از برای دختر خویش ۵۷۲ زنان ۵۷۳ ۲. مجد خدای
	۱. در طبیعت
	۵۷۵ خورشید ۵۷۵ ماه ۵۷۶ اختران ۵۷۶ رنگین کمان ۵۷۶ شگفتی های طبیعت
	۲. در تاریخ
	۵۷۹ ستایش پدران ۵۸۱ خُتُوح ۵۸۱ نوح ۵۸۱ ابراهیم
کتاب باروک	
۶۱۳ مقدمه	
کتاب باروک	
۶۱۵ سراغاز	

فهرست تفصیلی مطالب

۶۷۱ دانیال به گودال شیران درافکنده می شود ۶۷۱ ایمان آوردن پادشاه ۶۷۲ خواب دانیال: چهار جانور ۶۷۲ رؤیای جانوران ۶۷۳ رؤیای آن دیرینه و رؤیای پسر انسان ۶۷۵ تعبیر رؤیا ۶۷۷ رؤیای دانیال: قوچ و بز نر ۶۷۷ رؤیا ۶۷۹ جبرائیل رؤیا را تفسیر می کند ۶۸۱ پیشگویی هفتاد هفته ۶۸۱ نیایش دانیال ۶۸۳ جبرائیل پیشگویی را تفسیر می کند ۶۸۶ رؤیای بزرگ: زمان خشم ۶۸۶ رؤیای مردی که جامه کتان بر تن داشت ۶۸۷ ظهور فرشته ۶۸۸ خبر پیشگویانه ۶۸۸ نخستین جنگهای سلوکیان و لاگوسیان ۶۹۱ آنتیوخوس اپیفانیس ۶۹۴ روز بازپسین ۶۹۴ فرجام کار آزارگر ۶۹۵ رستاخیز و مکافات ۶۹۵ پیشگویی سر به مهر ۶۹۶ سوسنه و داوری دانیال ۷۰۰ بل و مار ۷۰۰ دانیال و کاهنان بل ۷۰۲ دانیال مار را می کشد ۷۰۳ دانیال در گودال شیران ۷۰۵ فهرست پانوشتهای کلیدی ۷۰۹ فهرست فارسی-فرانسه کتاب مقدس ۷۱۱ اعلام کتابهای قانونی ثانی (فارسی-فرانسه) ۷۲۷ اعلام کتابهای قانونی ثانی (فرانسه-فارسی) ۷۴۳ فهرست اعلام	۶۱۵ باروک و مجمع یهودیان بابل ۶۱۶ ۱. دعای تبعیدیان ۶۱۶ اعتراف به گناهان ۶۱۸ تضرع ۶۲۰ ۲. حکمت، امتیاز اسرائیل ۶۲۴ ۳. شبکه ها و امیدهای اورشلیم ۶۲۹ ۴. نامه از میا دانیال ۶۳۷ مقدمه دانیال ۶۴۳ نوباوگان عبرانی در دربار نبوکدنصر ۶۴۵ خواب نبوکدنصر: پیکره بر ساخته از مواد مختلف ۶۴۵ پادشاه از فال بیتان سؤال می کند ۶۴۶ دخالت دانیال ۶۵۰ اظهار ایمان پادشاه ۶۵۰ پرستش پیکره زرین ۶۵۰ نبوکدنصر پیکره های زرین بر پای می دارد ۶۵۱ افشای راز یهودیان و محکومیت ایشان ۶۵۲ سرود عزریا در کوره ۶۵۵ سرود سه جوان ۶۵۹ اعتراف به معجزه ۶۶۰ خواب هشداردهنده نبوکدنصر و جنون او ۶۶۰ نبوکدنصر خواب خویش را روایت می کند ۶۶۳ دانیال خواب را تعبیر می کند ۶۶۴ خواب محقق می گردد ۶۶۶ جشن بلشضر ۶۶۹ دانیال در گودال شیران ۶۶۹ حسادت فرمانداران ۶۷۰ نیایش دانیال
--	---

دیباچه مترجم

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمُ وَاللَّهْنَا وَ إِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

با اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) جز به نیکوترین شیوه مجادله نکنید، مگر با آنان که ستم پیشه کردند، و بگویید: به آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر شما نازل شده است ایمان آورده ایم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما برابر او گردن نهاده ایم.
قرآن، سوره عنکبوت، آیه ۴۶

کتاب مقدس زمانی دراز به عنوان یگانه منبع بزرگ ادبی فرهنگ کهن خاور نزدیک شناخته می شد و امروزه نیز، به رغم گذر زمان و کشف آثار ادبی بسیار در دنیای مشرق زمین، این کتاب همچنان به عنوان یکی از بزرگ ترین مآخذ حوزه فرهنگی یاد شده به شمار می آید. کتاب مقدس همواره مورد توجه عالمان و ادیبان و مورخان بوده است، خصوصاً در جهان غرب که فرهنگ آن به انحای مختلف از این کتاب تأثیر پذیرفته است. یهودیان و مسیحیان کتاب مقدس را مرجع دینی خود می شمارند، پس این کتاب همچنان زنده و بالنده، به حیات خود ادامه می دهد و منبع تغذیه روحی و معنوی بخش عظیمی از بشریت مسکون در کره ارض است. از این لحاظ، صرف نظر از نوع نگرشی که می توان به محتوای دینی این کتاب داشت، باید آن را جزئی از میراث عظیم فرهنگی بشر دانست. به یقین می توان گفت که در دنیای مغرب زمین، هیچ متن مکتوبی به اندازه کتاب مقدس تصحیح و ترجمه و تفسیر و خوانده نشده است، آن سان که تا ۱۹۷۷، این کتاب به هزار و ششصد و سی و یک

شورای ترنتو^(۱) در ۱۵۴۶ وضع گردید. پروتستانها بدان لحاظ که دارای مقامات عالی دینی نیستند، فاقد قانون رسمی به معنی دقیق کلمه‌اند و در مورد عهد عتیق از قانون یهودیان و در خصوص عهد جدید از قانون کاتولیکها پیروی می‌کنند، البته به استثنای پیروان لوتر^(۲) که بخشهای رساله به عبرانیان، رساله یعقوب، رساله دوم پطرس و مکاشفه یوحنا را مجعول می‌شمارند.

بنابراین، تدوین کتاب مقدس خود دارای تاریخی است که آگاهی از آن، برای درک عمیق مطالب این کتاب، ضروری است. این تاریخ نه تنها به توصیف چگونگی شکل‌گیری کتاب مقدس می‌پردازد، بلکه تحولاتی را نیز که در تفسیر آن روی داده و صورت‌های مختلف استفاده از این کتاب را در طول زمان، شرح می‌دهد.

کتاب مقدس آینه تمام‌نمای تجربیات انسانی و دینی نوع بشر در طول زمان است: عهد عتیق بازگوکننده تاریخ قومی است که به صورتی بطنی، در دل ملت‌های دیگر رشد کرد، و عهد جدید سرگذشت زایش دینی است که از ابتدا، در پی گسترش بر پهنه سرزمینهای شناخته شده دوران خود بود. پس این کتاب، مانند تمامی کتابهای دینی دیگر، تنها در صورتی به درستی درک می‌شود که در چارچوب تاریخی خود قرار داده شود. کتاب مقدس دربردارنده مجموعه‌ای از نوشته‌های گونه‌گون و گاه پیچیده است که چند گروه مجزا را تشکیل می‌دهند و درک هرکدام از آنها، با توجه به ظرف زمانی و مکانی آن امکان‌پذیر است.

در نخستین فصل کتاب مقدس که سفر پیدایش نام دارد، پس از توصیف خلقت جهان، از باب دوازدهم به بعد، تمدنهای آن روز خاور نزدیک که از مدتها پیش از آن دارای خط بودند، توصیف می‌شوند. روایات سینه به سینه کتاب مقدس در چنین محیطی شکل گرفت و در دورانهای بعد، خاستگاه ادبیات عبری شد. روایات مکتوب کتاب مقدس پس از تأسیس سلطنت یهودیان در قرن دهم ق م در اورشلیم، پدید آمد.

(۱) Trento (به فرانسه ترانت [Trente])، شهری در شمال ایتالیا که نوزدهمین شورای جامع مسیحیت، طی سه مرحله در ۱۵۴۵-۱۵۴۹، ۱۵۵۱-۱۵۵۲، ۱۵۶۲-۱۵۶۳ در آن تشکیل شد. این شورا اقدامات مؤثری در جهت اصلاحات کلیسای کاتولیک رومی انجام داد.

(2) Martin Luther

با این همه نمی‌توان مرزبندی دقیق و مشخصی میان این دو نوع روایات انجام داد، زیرا به نظر می‌رسد نخستین بخشهای کتاب مقدس خیلی زود و حدوداً در قرن یازدهم ق م تحریر شده‌اند و این خود مستلزم وجود امکان کتابت بوده است. از سوی دیگر، روایات سینه به سینه، به موازات تحریر آثار مکتوب، گسترش پیدا کردند و حتی پس از دوران یونانی‌مآبی نیز ادامه یافتند.

پس از تأسیس سلطنت یهودیان در قرن دهم ق م، قوم یهود دارای ثبات و یکپارچگی شد. در این زمان بود که روایات سینه به سینه گردآوری شدند و ادبیات مکتوب عبری شکل گرفت. البته نباید این روایات را تنها از دیدگاه صرف تاریخی در نظر آورد، چرا که گاه در آنها تاریخ و حتی جغرافیا، به انگیزه‌های دینی، تغییراتی یافته‌اند. مملکت یهود که به قیادت داود شکل گرفت و پس از او پسرش سلیمان بر آن فرمان راند، با الهام از حکومت فنیقیه و تا اندازه‌ای مصر سازمان یافته بود. پادشاه کاتبانی داشت که علاوه بر انجام وظایف حکومتی، روایات قوم را گردآوری می‌کردند. در واقع این کاتبان بیشتر در پی آن بودند که تاریخ رستگاری ملت یهود را که به راهبری خداوند تحقق یافته بود، تدوین کنند. از این رو، نمی‌توان چنین انگاشت که کار آنان همانند مورخان امروزی بوده است، چرا که در سرگذشت‌هایی که تحریر کرده‌اند، صبغه دینی بر صحت تاریخی می‌چربید. سنت کتابت متنهای دینی نزد یهودیان از این زمان آغاز شد و سایر فصول کتاب مقدس در طول تاریخ پُر فراز و نشیب قوم یهود، به دست مؤلفان مختلف نگارش یافت. عهد عتیق طی حدود نه قرن، از سده یازدهم تا دوم ق م تدوین شد. اما آن بخش از کتاب مقدس که مختص مسیحیان است و عهد جدید نام دارد، طی زمانی بس کوتاه‌تر تحریر گشت. مسیح که به زبان آرامی تکلم می‌کرد و قادر به خواندن عمری بود، در زمان حیات خویش، جز یک بار که با انگشت بر خاک نگاشت (مت: ۶/۸)، نوشته‌ای از خود باقی نگذاشت. او از سال ۲۸ میلادی به موعظه و دعوت مردم پرداخت و در سال ۳۰ میلادی مصلوب گشت. پس از آن که مسیح از جهان خاکی رخت بربست، پنج تن از حواریان او و چهار تن از پیروانش (که سه تن از آنها مسیح را ندیده بودند)، طی هفتاد سال بعد، بیست و هفت

فصل عهد جدید را به زبان یونانی تحریر کردند. معتبرترین نسخ کهن کتاب مقدس که عهد عتیق و جدید را یکجا در خود دارند، عبارتند از نسخه واتیکان^(۱) و نسخه سینایی^(۲) که متعلق به قرن چهارم میلادی هستند، و نسخه اسکندران^(۳) که به قرن پنجم میلادی تعلق دارد.

از دوران پیش از ظهور مسیحیت، کتاب مقدس به زبانهای مختلف ترجمه شده است. این ترجمه‌ها به دو رده تقسیم می‌شوند: نخست ترجمه‌های «کهن» که تا قرون وسطی انجام پذیرفتند. در این رده به ترجمه اسلاوی دو برادر به نامهای سیریل^(۴) و متودیوس^(۵) (قرن نهم)، ترجمه عربی سعید قیومی معروف به سعدیا بن یوسف قیومی (حدوداً ۸۸۵-۹۴۲) که از یهودیان اهل قیوم در مصر بود، ترجمه‌های لاتینی، یونانی، آرامی، سریانی، اتیوپیایی، مصری قدیم و ارمنی برمی‌خوریم. رده دوم دربردارنده ترجمه‌های نوین است که پس از پیدایش صنعت چاپ، انجام پذیرفتند. این ترجمه‌ها تعداد شگفت‌آوری دارند و همچنان که پیش از این گفته شد، تا سال ۱۹۷۷، کتاب مقدس به هزار و ششصد و سی و یک زبان ترجمه شده است (به‌خصوص در میان معتقدان به مذهب پروتستان). این در حالی است که تا ابتدای قرن نوزدهم، کتاب مقدس تنها به هفتاد و یک زبان منتشر شده بود.

در واقع پس از آن که گسترش جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و در یک کلمه توسعه سیاسی مسیحیت آغاز شد، نهضت ترجمه کتاب مقدس پای گرفت. جنبش اصلاح دینی که در قرن شانزدهم در اروپای غربی آغاز شد، نقش به‌سزایی در اشاعه کتاب مقدس داشت. در اوایل این جنبش بود که کتاب مقدس لوتر به زبان آلمانی نشر یافت. این نخستین ترجمه آلمانی کتاب مقدس بود که از روی متنهای اصلی تهیه شد و تأثیر عظیمی بر تحول زبان آلمانی نهاد و اقتباسهایی از آن به زبانهای دانمارکی، سوئدی و هلندی به چاپ رسید.

ترجمه و نشر آن بخش از کتاب مقدس که مختص یهودیان است و عهد عتیق نام

(1) Vaticanus

(2) Sinaïticus

(3) Alexandrinus

(4) Cyril (به فرانسه Méthode) (5) Methodius

(4) Cyril (به فرانسه Cyrille)

دارد، بسیار محدودتر بوده است. یهودیان که همواره اقلیتی را تشکیل می‌دادند، پیوسته مقید به حفظ هویت قومی خویش بودند. اینان برای انجام مناسک دینی خود، از متن عبری یا ترجمه آرامی کتاب مقدس، که ترگوم^(۱) خوانده می‌شود، استفاده می‌کردند. البته کوشش آنان برای اشاعه کتاب مقدس در جوامع محلی خود، با واکنش گاه شدید مسیحیان روبه‌رو می‌شد. با این همه ترجمه‌هایی به گویش یهودیان ایران (قرون ۱۳-۱۵)، یهودیان اسپانیا (قرون ۱۳-۱۸) و یدیش (قرون ۱۳-۱۵) که زبان تکلم یهودیان اروپای شرقی است، انجام پذیرفته است.

در بسیاری از این ترجمه‌ها، تنها بخشهایی از کتاب مقدس به زبانی دیگر برگردانده شده‌اند، چرا که مترجمان صرفاً روی بخشهای مورد پذیرش فرقه خود کار می‌کردند. از سوی دیگر، برای تعلیم اقشار مردم، ترجمه گزیده‌ای از ادعیه و قصص کفایت می‌کرد. سرانجام، ترجمه کل کتاب مقدس با توجه به حجم این کتاب و دشواریهای کار، سبب می‌گشت که ترجمه به صورت قطعه‌قطعه انجام پذیرد.

در کنار این کارها، ترجمه‌های کاملی از متن کتاب مقدس در دورانهای قدیم به هدف شناساندن این کتاب به جوامع دینی انجام پذیرفت. پاره‌ای از این ترجمه‌ها دارای اهمیتی بنیادین هستند، مانند ترجمه لاتینی قدیس هیرونوموس^(۲) که به نام وولگات^(۳) معروف است، ترجمه یونانی کتاب مقدس عبری که به نام ترجمه هفتادی^(۴) شناخته است و مسیحیان بعدها آن را اختیار کردند، ترگوم، و ترجمه یونانی آکوئلا پونتیکوس^(۵) (نام عبری او عقیلا است).

یهودیان اسکندریه در قرن سوم قم اقدام به ترجمه متن عبری شریعت به زبان محلی خود که یونانی بود، کردند. آنان برای برآوردن نیازهای دینی‌شان و نیز تبلیغ و دفاع از کیش خود، بدین کار مبادرت ورزیدند. این برگردان به نام ترجمه هفتادی شناخته است، چرا که بر اساس داستان معروفی که شرح آن نخستین بار در نامه آریستایوس آمده، بطلمیوس دوم ملقب به فیلا دلفوس، به هفتاد و دو ربن (شش ربن

(1) targum

(2) Saint Jérôme

(3) Vulgate

(4) Septante

(5) Aquila Ponticus

از هریک از اسباط دوازده گانه اسرائیل) مأموریت داد که کتاب مقدس را به زبان یونانی برگردانند. اینان کار ترجمه را با سرعتی شگفت آور، طی هفتاد و دو روز، در جزیره فاروس^(۱) انجام دادند. این ترجمه یونانی تأثیر به سزایی در نفوذ یکتاپرستی یهودی در قلمرو تحت سیطره یونان داشت و مبدل به کتاب مقدس یهودیان و بعدها مسیحیان ساکن کرانه های مدیترانه شد. تا زمانی که قدیس هیرونوموس ترجمه هفتادی را کنار زد، این ترجمه عهد عتیق مورد پذیرش تقریباً تمامی کلیساها بود و مؤلفان عهد جدید نیز از آن استفاده می کردند. به استثنای ترجمه سریانی کتاب مقدس (پشیتو)^(۲) و وولگات، تمامی برگردانهای کهن کتاب مقدس از روی ترجمه هفتادی انجام پذیرفتند.

در اواخر قرن دوم میلادی، یکی از نوگرویدگان به آیین یهودیت به نام تئودوتیون^(۳)، ترجمه هفتادی را بر اساس متن عبری تصحیح کرد. کار او مورد استقبال مسیحیان قرار گرفت و قدیس هیرونوموس برای ترجمه خود وولگات، از آن استفاده کرد. پس از تئودوتیون، در ابتدای قرن سوم میلادی، سوماخوس^(۴) کوشید ترجمه هفتادی را ادبی و فهم پذیرتر سازد.

پس از آن که جدایی میان یهودیان و مسیحیان محرز گشت، ربن ها بر آن شدند تا ترجمه ای یونانی از کتاب مقدس ترتیب دهند که کیفیت ادبی آن با ترجمه هفتادی به کلی متفاوت باشد. از میان کوششهایی که در این راه انجام پذیرفت، باید از ترجمه آکوایلا پونتیکوس در قرن دوم میلادی یاد کرد. این ترجمه به علت وفاداری به متن عبری و به ویژه خصوصیات ضد مسیحی خود، مورد استفاده ربن ها قرار گرفت و در تلمود از آن به عنوان روایتی غونه به لحاظ دقت و صحت یاد شده است. آکوایلا که اصلیت یونانی داشت و اهل پونتوس^(۵) بود، در ابتدا غسل تعمید داده شده بود، اما بعدها از مسیحیت گسست و به دین یهود پیوست. او از بهترین شاگردان ربن بزرگ

(1) Pharos

(2) Peschitto

(3) Théodotion

(4) Symmachus (به فرانسه Symmaque)

(5) Pontus (به فرانسه پون [Pont])، پونتوس ناحیه ای در آسیای صغیر بوده است.

یهودی عقیبا بن یوسف^(۱) بود و اصول تفسیری او را در کار ترجمه خود به کار بست. ترجمه مهم دیگر که باید از آن نام رود، ترگوم است. ترگوم به ترجمه‌های آرامی گفته می‌شود که یهودیان فلسطین و بابل طی قرن‌ها از متون کتاب مقدس ترتیب دادند. احتمالاً در اواخر دوران پیش از میلاد، یک ترگوم تورات با چند نسخه بدل وجود داشته است. واژه ترگوم نه عبری و نه حتی سامی، بلکه لفظی حیتی است و معنی آن «ترجمه» یا «شرح» است. مترجم رسمی کنیسه‌ها ترگمن یا متورگمن نام داشت. ترجمه‌های آرامی قطعات کتاب مقدس به سرعت به کثابت درآمدند و به صورت مجموعه‌هایی که با بخشهای کتاب مقدس متناظر بودند (تورات، پیامبران و غیره) گردآوری شدند. این ترجمه‌ها به صورت لفظ به لفظ انجام نمی‌پذیرفتند و به سبب انعطافی که در کار مترجمان وجود داشت، نکات تفسیری نیز در لابه‌لای متنهای ترجمه شده راه می‌یافت، آن‌سان که پاره‌ای از این ترجمه‌ها به صورت تفسیر متن اصلی درآمده‌اند و شماری از برگردانهای کهن آرامی وجود دارند که به هیچ عنوان نمی‌توان بر آنها نام ترجمه نهاد. البته در این روش، نیت تأویل و قرائت تازه نیز نهفته بوده و یهودیان بدین سان می‌خواستند دین خود را با هنجارهای زمانه وفق دهند. اما یکی از مهم‌ترین ترجمه‌های کهن کتاب مقدس که باید از آن یاد شود، ترجمه لاتینی وولگات اثر قدیس هیرونوموس است. این قدیس پس از آن که ترجمه لاتینی عهد جدید را مورد تجدید نظر قرار داد و کل عهد عتیق را از روی متن یونانی هگزاپلس^(۲) اثر اوریگنس^(۳)، به لاتینی ترجمه کرد، حدوداً در سال ۳۹۱ میلادی، طرح دومی را که همانا ترجمه تازه لاتینی کتاب مقدس بر اساس متنهای اصلی عبری و آرامی بود، آغاز کرد. با آن که همعصران قدیس هیرونوموس به ترجمه‌های کهن لاتینی معتقد بودند، اما ترجمه او از قرن هشتم میلادی اعتبار عام یافت.

(1) Aquiba

(۲) Hexaples، هگزاپلس اثری است که در آن، متن کتاب مقدس عبری به خط عبری و آوانگاری همان متن به خط یونانی، به همراه چهار ترجمه بزرگ یونانی آکوئلا پونتیکوس، سوماخوس، ترجمه هفتادی و تئودوتیون، در شش ستون کنار هم آمده‌اند.

(۳) Œrigênês (به فرانسه اوریژن [Origène])

قدیس هیرونوموس لفظ وُولگات را برای ترجمه یونانی هفتادی و ترجمه‌های کهن لاتینی به کار می‌برد. اما از دوران قرون وسطی به بعد، واژه وُولگات (vulgata editio) به معنی تحریری که مورد استفاده همگان است) اختصاصاً برای ترجمه لاتینی قدیس هیرونوموس به کار رفت. شورای ترنتو در ۸ آوریل ۱۵۴۶ اعلام کرد که تحریر کهن وُولگات که قرن‌ها مورد استفاده و تأیید کلیسا بوده است، در درسهای همگانی و مباحثات و وعظها و تفسیرات، باید اصیل شمرده شود و هیچ‌کس نباید به خود اجازه دهد که آن را به هر انگیزه‌ای نفی کند. از فحوای این حکم چنین برمی‌آید که از میان ترجمه‌های متعدد لاتینی کتاب مقدس که رواج داشت، کلیسا برای وُولگات حجیت قایل بود.

گوتنبرگ در ۱۴۵۶ وُولگات را چاپ کرد و پس از آن، چاپهای بیشماری از وُولگات انتشار یافت. شورای ترنتو درخواست کرد که چاپی رسمی از وُولگات منتشر شود. چاپی که به دستور پاپ سیکستوس پنجم در ۱۵۹۰ انتشار یافت و به عنوان چاپ نهایی وُولگات در نظر گرفته شد، به دستور پاپ کلمنس هشتم مورد تجدید نظر قرار گرفت و در ۱۵۹۲ منتشر گشت. این همان وُولگاتی است که به نام «سیکستوس-کلمنس» معروف است. پاپ پیوس دهم در ۱۹۰۷ به هیأتی از بندیکتینان (از دیر قدیس هیرونوموس رُم) مأموریت داد که چاپی انتقادی از ترجمه وُولگات انتشار دهند.

از باستانی‌ترین دوران مسیحیت، یکی از مهم‌ترین مسائل مربوط به کتاب مقدس، گزینش و آرایش کتابهای آن بود که در هر فرقه و مذهبی، به صورتی متفاوت انجام می‌پذیرفت. فهرست رسمی این کتابها که اصطلاحاً به آن «قانون» گفته می‌شود، طبق نظر کلیسا ترتیب داده می‌شد. پس از شورای ترنتو، از این قانون به عنوان «قانون ایمان» یاد شد و از متن لاتینی وُولگات به عنوان تنها روایت اصیل که برای هر کاربردی رسمیت داشت، نام رفت. قرن‌ها وضع به همین منوال باقی ماند تا آن که پاپ پیوس دوازدهم اختیارات امور دینی را در دست گرفت. پیوس دوازدهم با انتشار بیانیه‌ای در ۱۹۴۳، تحولی اساسی در امر کتاب مقدس پدید آورد. او در بیانیه خود

توصیه کرد که از زبان‌های کهن و تمامی امکاناتی که رشته‌های مختلف لغت‌شناسی فراهم آورده‌اند، استفاده شود و تصریح کرد که «متنهای اولیه بیشتر از هر روایتی، اعم از قدیمی و جدید، و حتی بیش از بهترین روایتها، حجیت و اعتبار دارد.» پیوس دوازدهم بی آن که منکر برتری وُولگات دست‌کم در تاریخ کلیسای لاتینی باشد، آن را جزء مجموعه روایت‌های کهن کتاب مقدس قرار داد و بدین‌سان، راه را برای ترجمه کتاب مقدس به زبان‌های امروزی، با استفاده از متنی که به روش علمی تهیه شده باشد، گشود.

یکی از ثمرات این بیانیه در فرانسه رخ نمود. در این کشور، تصحیح و ترجمه تازه‌ای از کتاب مقدس انتشار یافت که اعتبار و رسمیت جهانی پیدا کرد و مبدل به وُولگات (=تحریری که مورد استفاده همگان است) فرانسه‌زبانان شد. مقصود کتاب مقدس اورشلیم^(۱) است که کار تصحیح و ترجمه آن به سرپرستی عالمان دومینیکی انجام پذیرفت و گروه پُرشماري از علمای کاتولیک، بر مبنای تحقیقات دامنه‌دار علمی و ادبی، روی آن کار کردند. این کتاب مقدس در ۱۹۵۵ منتشر شد و به عنوان مرجع دینی کاتولیکان و پروتستانان فرانسه‌زبان، پذیرش و اعتبار عام یافت. همچنان که از روی ترجمه لاتینی قدیس هیرونوموس، نخستین ترجمه‌های به زبانهای اروپای غربی ترتیب داده شد، کتاب مقدس اورشلیم نیز با مقدمه‌ها و حواشی مفصل خود، به اکثر زبان‌های اروپایی (ایتالیایی، آلمانی، انگلیسی، اسپانیایی، پرتغالی، هلندی، کاتالانی) و نیز روسی و ژاپنی ترجمه شد. با ترجمه‌ای که خوانندگان فارسی‌زبان اکنون در دست دارند و بر اساس کتاب مقدس اورشلیم انجام پذیرفته است، باید زبان فارسی را نیز به این فهرست اضافه کرد.

شورای دوم واتیکان در ۱۹۶۵، در راهی که پاپ پیوس دوازدهم گشود، گامی به جلوتر برداشت. طبق نظر این شورا، قرائت و حتی تعلیم کتاب مقدس با استفاده از ترجمه‌های نوین آن، مبدل به تکلیف شد و کارکرد ارتباطات و زبان به عنوان نخستین شرط فرهنگی برای تحقق این هدف، مورد ملاحظه قرار گرفت. شورا همچنین تصریح

(1) *La Bible de Jérusalem*

کرد که در صورت مناسب بودن شرایط و تأیید دستگاه کلیسا، ترجمه‌های کتاب مقدس می‌توانند با همکاری برادران فرق مختلف دینی اجرا شوند و مورد استفادهٔ تمامی مسیحیان قرار گیرند. علاوه بر این، درخواست کرد که چاپهایی از کتاب مقدس ترتیب داده شوند که دارای حواشی اختصاصی باشند تا بتوانند مورد استفادهٔ غیرمسیحیان نیز قرار گیرند و با مقتضیات آنان وفق یابند. این نظرات به منزلهٔ دعوت دانشمندان علوم دینی به انجام تحقیقات پر دامنهٔ علمی و به‌خصوص لغت‌شناختی در زمینهٔ کتاب مقدس بود. از ثمرات بزرگ این دعوت، انتشار ترجمهٔ جامع کتاب مقدس^(۱) بود که به نام تَب^(۲) معروف شد. این ترجمه ابتدا در دو مجلد تهیه شد: عهد جدید در ۱۹۷۳ و عهد عتیق در ۱۹۷۵ انتشار یافت. پدیدآوردگان این اثر فوق‌العاده، عالمان کاتولیک، پروتستان و ارتدوکس بودند که گرد هم آمدند و اینچنین دعوت شورای دوم واتیکان را اجابت کردند.



حال جا دارد از ترجمه‌های فارسی کتاب مقدس نیز سخن رود. بُوکَدَنْصَر پادشاه مقتدر بابل که به نام بُخْتَنْصَر نیز شناخته می‌شود، در قرن ششم ق م به سرزمین یهودا یورش برد. اورشلیم پس از مقاومتی طولانی سقوط کرد و یهودیان به همراه پادشاه خود، از میهنشان تبعید شدند. شماری از آنان در سرزمین ماد، به‌ویژه در هگمتانه آن دوران و همدان فعلی که مقبرهٔ اِشتر و عموی او مُردخای در آن قرار دارد، سکنی گزیدند. ظاهراً این یهودیان ترجمهٔ فارسی کهنی از عهد عتیق در اختیار داشته‌اند که بعدها برای تصحیح متن عبری کتاب مقدس مورد استفاده قرار گرفت.

در مقدمهٔ یک ترجمهٔ فارسی تورات که در ۱۳۶۴ هـ ش در تهران انتشار یافته است، مترجمان اظهار داشته‌اند که در کتابهای دینی دوران ساسانیان، به آثاری از تورات اشاره شده است و از این رو، شماری از دانشمندان بر این عقیده‌اند که ترجمه‌ای از تورات به زبان پهلوی وجود داشته است^(۳). همچنین محقق و کتابشناس فرانسوی

(1) *Traduction Œcuménique de la Bible* (2) T.O.B.

(۳) کتاب مقدس تورات، ترجمهٔ ماشالله رحمان پور داود و موسی زرگری، جلد اول، انتشارات انجمن فرهنگی اوتصر هتورا گنج دانش، تهران، ۱۳۶۴، ص ب.

فرانسیس ریشار^(۱)، در مقاله‌ای راجع به ترجمه‌های فارسی کتاب مقدس، اشاره می‌کند که ترجمه‌ای از مزامیر به زبان پهلوی وجود داشته که بین قرن چهارم و ششم تحریر شده است^(۲). هو اضافه می‌کند که طبق نوشته قدیس یوحنا زین‌دهان^(۳) که از عالمان بزرگ مسیحی بود و در قرن چهارم میلادی می‌زیست، ترجمه‌ای از عهد جدید به زبان فارسی وجود داشته است^(۴). همچنین ترجمه‌های کهن متعددی از انجیلها باقی مانده که شماری از آنها در موزه واتیکان نگهداری می‌شوند.

اکبرشاه (۹۵۰-۱۰۱۴ ه‍.ق) که از سلاطین تیموری هند بود، فرمان داد که بخشهایی از کتاب مقدس را به فارسی ترجمه کنند. همچنین به امر شاه عباس اول (۹۷۸-۱۰۳۸ ه‍.ق) پادشاه مقتدر صفوی، هیأتی از مبلغان مسیحی به ترجمه کتاب مقدس پرداختند. در زمان شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵-۱۱۳۵ ه‍.ق) خاتون‌آبادی به فرمان پادشاه انجیلها را به فارسی ترجمه کرد. نادرشاه افشار (۱۱۰۰-۱۱۶۰ ه‍.ق) در اواخر دوران سلطنت خود، هیأتی از مسیحیان و یهودیان را مأمور ترجمه کتاب مقدس به زبان فارسی کرد.

به گفته فرانسیس ریشار، نخستین کتاب چاپی فارسی که در ۱۵۴۶ میلادی در استانبول به طبع رسید، ترجمه فارسی تورات تحریر یعقوب ابن یوسف طاووس بود^(۵). در ۱۸۴۵ ترجمه‌ای فارسی از عهد عتیق که بر اساس متن عبری انجام شده بود، در ادینبورگ به چاپ رسید. در اواسط قرن نوزدهم، ترجمه کاملی از کتاب مقدس به اهتمام انجمن خارجی کتاب مقدس بریتانیا انتشار یافت. نسخه‌ای از چاپ سوم این کتاب که در ۱۸۷۸ منتشر شده، در اختیار نگارنده این سطور است. در این کتاب مقدس، عهد عتیق را کشیش اسکاتلندی وَلِیم (= ویلیام) گِلن از زبان عبری ترجمه کرده است، و عهد جدید را کشیش انگلیسی هِنری مَرْتِن (= مارتین) از زبان یونانی

(1) Francis Richard

(۲) فرانسیس ریشار، «ترجمه‌های کتاب مقدس به زبان فارسی»، اسناد و مباحث درباره تاریخ کلیسای شرق، جلد اول، کانون یوحنا رسول، تهران، بی‌تاریخ، ص ۱۶۱.

(3) Saint Jean Chrysostome

(۵) همان، ص ۱۶۳.

(۴) همان، ص ۱۶۲.

برگردانده است. ظاهراً این ترجمه دارای نارساییهایی بوده و از این رو، انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل بر آن شد تا ترجمه جدیدی از کتاب مقدس انتشار دهد. این ترجمه که تا به امروز نیز همچنان تجدید چاپ می‌شود و میان فارسی‌زبانان رواج دارد، نخستین بار در ۱۹۰۴ انتشار یافت. البته در این کتاب نام هیچ مترجمی ذکر نشده و روایتی که برای ترجمه مورد استفاده قرار گرفته نیز مشخص نگشته است.

ترجمه فارسی تازه‌ای از عهد جدید در ۱۹۷۶، به اهتمام انتشارات انجمن کتاب مقدس، با عنوان مؤده برای عصر جدید منتشر شد. سپس در ۱۳۶۴ هـ ش ترجمه‌ای از تورات که بر اساس متن عبری انجام شده بود، با عنوان کتاب مقدس تورات از سوی انتشارات انجمن فرهنگی اوتصر هتورا-گنج دانش به چاپ رسید.

آخرین برگردان فارسی کتاب مقدس که در اختیار نگارنده این سطور است، ترجمه تفسیری است که در ۱۹۹۵ به چاپ رسیده است. در این ترجمه، فصل‌بندی کتابها به سیاق کتابهای مقدس امروزم انجام پذیرفته است و هر کتاب مقدمه کوتاهی دارد که مضمون آن را در چند سطر خلاصه می‌کند. این ترجمه اگرچه به زبان فارسی همگان فهم امروزی تحریر شده است، اما برگردانی دقیق و جزء به جزء نیست و تنها طرحی کلی از مضمون آیه‌ها را ترسیم می‌کند. از همین رو بوده که در صفحه عنوان این کتاب، تصریح شده است: «ترجمه تفسیری». نام ناشر، مترجم یا مترجمان و روایت اصلی که برای این ترجمه مورد استفاده قرار گرفته، ذکر نشده است.



در پایان، به بیان نکاتی چند در باره ترجمه حاضر می‌پردازیم. کتاب مقدس به صورت امروزم خود مشتمل بر کتابها یا فصولی است که به دو رده کلی تقسیم می‌شوند: نخست کتابهای قانونی اول^(۱) که تشکیل‌دهنده تمامی کتابهای مقدس رایج‌اند؛ و سپس کتابهای قانونی ثانی^(۲) که تنها کاتولیکها معتبرشان می‌شمارند، اما یهودیان و به پیروی از ایشان پروتستانها، آنها را مجعول می‌دانند. کتابهای قانونی ثانی مشتمل بر هفت کتاب طویا، یهودیت، اول و دوم مکابیان، حکمت سلیمان، یشوع

(1) Livres protocanoniques

(2) Livres deutérocanoniques

بن سیرا، باروک، و بخشهایی از کتابهای اِسْتَر و دانیال است. این کتابها در هیچ یک از ترجمه‌های فارسی اخیر کتاب مقدس برگردانده نشده‌اند، چرا که مؤسساتی که به نشر کتاب مقدس فارسی همت گمارده‌اند، متعلق به پروتستانها بوده‌اند. تلاش برای یافتن ترجمه‌هایی کهن از این کتابها نیز به نتیجه نرسید. از این رو، برای آن که محققان و پژوهشگران و به طور کلی تمامی خوانندگان علاقه‌مند به متنهاى دینی، از مضمون این کتابهای مهم آگاهی یابند، به ترجمه آنها پرداختم.

در اینجا برای جلوگیری از پاره‌ای سوءبرداشتها و خلط مبحثها، لازم به نظر می‌رسد که نکاتی در باره چند اصطلاح کتاب مقدس بیان شود، هرچند این نکات برای آشنایان با زبان و تعبیرات کتاب مقدس، بدیهی می‌نماید. اسرائیل لقبی است که در پی واقعه‌ای که شرح آن در پی: ۳۲/۲۴-۳۲ آمده است، از جانب خدا به یعقوب داده شد. در قرآن نیز در آیه ۵۸ سوره مریم و آیه ۹۳ سوره آل عمران، از یعقوب به نام اسرائیل سخن رفته است. فرزندان یعقوب که دوازده سبط یا قبیله را تشکیل دادند و نیز اعقاب ایشان، بنی اسرائیل نام گرفتند. در کتاب مقدس، از بنی اسرائیل در موارد بسیار به نام اسرائیل و گاه اسرائیلیان نیز سخن رفته است که در ترجمه حاضر، به همین صورت آمده است. همچنین قوم موسوم به فلسطیان که در کتابهای قانونی ثانی، در چند مورد از آنان یاد شده است، مردمانی بودند که در زمان مهاجرت قوم موسی به سرزمین کنعان، در باریکه‌ای ساحلی واقع در حاشیه مدیترانه، در قسمت جنوب غربی سرزمین کنعان، سکنی داشتند. طبق روایت کتاب مقدس، این مردمان با بنی اسرائیل که قوم یکتاپرست زمان خود بودند، نزاع و ستیز داشتند. داستان پیکار داود، پیامبر و پادشاه بزرگ یهودیان، با جُلّیات یهلوان زورمند فلسطیان که در زمان جوانی داود روی داد و شرح آن در ۱ سم: ۱۷ آمده، بسیار مشهور است. از تفحص در تفاسیر قرآن و کتابهای قصص الانبیا، چنین استنباط می‌شود که این جُلّیات، همان جالوت مذکور در آیات ۲۵۰ و ۲۵۱ سوره بقره است^(۱). البته این کشمکشها که به حدود سه

(۱) آیات یاد شده دقیقاً بدین شرح است: «۲۵۰ چون با جالوت و سپاهش روبه‌رو شدند، گفتند: ای پروردگار ما، بر ما شکیبایی ببار و ما را ثابت قدم گردان و بر کافران پیروز ساز. ۲۵۱ پس به خواست خدا ایشان را

هزار سال پیش مربوط می‌شود، ارتباطی به فلسطین اسلامی و مصائبی که در نیم قرن اخیر با آنها دست به گریبان بوده است، ندارد و اشاراتی که در کتاب مقدس راجع به این موضوع شده است، باید با توجه به زمینه‌های تاریخی تفسیر و تشریح شود. سرانجام، لازم می‌نماید که درباره‌ی واژه‌ی صهیون نیز نکاتی در کمال اختصار بیان گردد. صهیون کلمه‌ای عبری نیست، بلکه لفظی کنعانی است و نام دژ قدیمی یبوسی‌ان در اورشلیم بوده است که داود آن را فتح کرد. این نام بعدها به تپه‌ی جنوب شرقی اورشلیم که معبد اورشلیم بر آن بنا شد، اطلاق گشت. از این رو، واژه‌ی صهیون در متنهای شاعرانه‌ی کتاب مقدس نیز وارد گشته و در مزامیر داود و کتابهای پیامبران، حدود صد و پنجاه مرتبه تکرار شده است. از آنجا که نام صهیون به تپه‌ای در شهر مقدس اطلاق می‌گشت که معبد بر آن بنا شده بود، بر اورشلیم نیز دلالت داشت و از این روست که این نام در کتاب مقدس، به کرات مرادف آن به کار رفته و مراد از صهیون در موارد بسیار، اورشلیم است. این نکات بدان لحاظ بیان شد تا معنی این واژه‌ها که در متنهایی با قدمت بیش از دو هزار سال به کار رفته است، با آنچه در واژگان سیاسی امروز از آنها مراد می‌شود، خلط نگردد.

منبع اصلی کار من برای این ترجمه، کتاب مقدس اورشلیم (چاپهای ۱۹۹۰ و ۱۹۹۸) بود که پیش از این از آن یاد شد و از معتبرترین روایت‌های کتاب مقدس در دنیا است. متن کتاب مقدس اورشلیم فراهم آمده از مقابله‌ی روایت‌های کهن به زبانهای مختلف است. علاوه بر این، پانوشتهای مفصلی که مصححان برای روشن شدن نکات مبهم متن نگاشته‌اند، اطلاعات فوق‌العاده‌ای را در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد و نوعی دین‌شناسی تطبیقی در آنها مد نظر بوده است. حواشی دیگری که کنار سطرها گنجانده شده، خواننده را به بخشهای دیگری از کتاب مقدس که مطلب آن سطر در آنها به صورتی تکرار شده، ارجاع می‌دهد (در این خصوص، بنگرید به صص ۴۲-۴۳). علاوه بر این دو رده حواشی، مترجم نیز پاره‌ای از توضیحات لازم

بشکستند و داود جالوت را بکشت و خدا به او پادشاهی و حکمت داد، و آنچه می‌خواست به او بیاموخت. و اگر خدا بعضی از مردم را به وسیله‌ی دیگری دفع نمی‌کرد، زمین تباه می‌شد، ولی خدا بر جهانیان فضل و کرم خویش را ارزانی می‌دارد.» (قرآن مجید، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، انتشارات سروش، ۱۳۷۴، ص ۴۲).

برای خوانندگان فارسی‌زبان را که به آداب و مناسک دینی و جزئیات تاریخی مربوط می‌شود، در پانویست آورده و در موارد لازم، ملاحظات را بین دو قلاب به پانویستهای مصححان افزوده است. نکته مهمی که به ارجاعات کنار صفحات و پانویستها ربط دارد و باید به آن توجه شود، این است که شماره‌گذاری آیات در کتاب مقدس فارسی با کتاب مقدس اورشلیم و اصولاً هیچ‌کدام از کتابهای مقدس امروزی همخوانی دقیق ندارد. این شماره‌گذاریها گاه با هم منطبق‌اند و گاه یکی دو شماره تفاوت دارند، خصوصاً در بخش مزملیه. «از این رو، اگر در حواشی کنار صفحات و پانویستها، حواشی به بخش دیگری از کتاب مقدس ارجاع داده می‌شود، این ارجاع بر اساس شماره‌گذاری آیات در کتاب مقدس اورشلیم انجام پذیرفته است. البته این اختلاف در همه موارد نیست و اگر هم وجود داشته باشد، معمولاً بیش از یکی دو شماره نیست. مترجم در عین وفادار ماندن به متن کتاب مقدس اورشلیم و پیروی جزء به جزء از آن، برای حل مشکلات خود، سه کتاب مقدس دیگر را نیز زیر دست داشت: ترجمه جامع کتاب مقدس (۱۹۹۸) که به نام تَب معروف است، کتاب مقدس سه‌جلدی متعلق به مجموعه پلئید^(۱) (۱۹۹۷)، و کتاب مقدس اوستی^(۲) (۱۹۹۳) که هر سه از معتبرترین تصحیحات و ترجمه‌های کتاب مقدس به زبان فرانسه‌اند.

امیدوارم این کار کوچک، که دشواری طاقت‌فرسا و در عین حال شیرینی آن شاید با کمتر ترجمه‌ای قابل قیاس باشد، سرآغازی برای انجام کارهای بزرگ‌تر در این زمینه شود و در آینده، افرادی صاحب‌اندیشه، به تعمق هرچه بیشتر در محتوای دینی و تاریخی و ادبی این کتاب که الهام‌بخش خیل عظیمی از متفکران و نویسندگان و شاعران و داستان‌سرایان برجسته دنیا بوده است، پردازند.

پیروز سیار

تهران، خرداد ۱۳۷۹

(1) Pléiade

(2) La Bible Osty

فهرست کتاب مقدس عبری

قانون کتاب مقدس عبری که یهودیان فلسطین حدوداً در قرن نخست میلادی آن را وضع کردند، نزد یهودیان امروز معتبر شمرده می‌شود و پروتستانها نیز، در مورد عهد عتیق، از آن پیروی می‌کنند. این قانون تنها کتابهای عبری را شامل می‌شود و کتابهایی را که به یونانی نگاشته شده یا به این زبان باقی مانده‌اند و نیز ضامم یونانی کتابهای اِشتر و دانیال را دربر نمی‌گیرد. کتاب مقدس عبری به سه بخش تقسیم می‌شود که ترتیب آنها چنین است:

- | | |
|--|---|
| <p>۱. شریعت (تورات)</p> <p>۱. پیدایش (پرشیت) به معنی «در ابتدا» که نامی برگرفته از نخستین کلمات کتاب است</p> <p>۲. خروج (شموت) به معنی «چنین است نامها»</p> <p>۳. لاویان («و یبقرا» به معنی «و [بپوشه] موسی را ندا داد»)</p> <p>۴. اعداد (عیدبار) به معنی «در بیابان»</p> <p>۵. تثئیه («دباریم» به معنی «چنین است سخنان»)</p> <p>۲. پیامبران</p> <p>الف. «پیامبران متقدم»:</p> <p>۶. یوشع</p> <p>۷. داوران</p> <p>۸. سموئیل (اول و دوم با هم)</p> <p>۹. پادشاهان (اول و دوم با هم)</p> <p>ب. «پیامبران متأخر»:</p> <p>۱۰. اِشعیا</p> <p>۱۱. اِزمیا</p> <p>۱۲. حزقیال</p> | <p>۱۳. «دوازده پیامبر»، با ترتیبی که وولگات نیز از آن پیروی کرده است: یوشع، یوئیل، عاموس، عوئدیا، یونس، میکاه، ناحوم، حَبَقُّوق، صَفَنیا، حَبَّی، زکریا، ملاکی</p> <p>۳. مکتوبات (یا نوشته‌های مقدس)</p> <p>۱۴. مزامیر («یا حمدها»)</p> <p>۱۵. ایوب</p> <p>۱۶. امثال سلیمان</p> <p>۱۷. رؤت</p> <p>۱۸. غزل غزل‌های سلیمان</p> <p>۱۹. جامعه</p> <p>۲۰. مراثی اِزمیا</p> <p>۲۱. اِشتر</p> <p>(این پنج کتاب اخیر «پنج طومار» نام دارند و به هنگام اعیاد یهودیان خوانده می‌شوند)</p> <p>۲۲. دانیال</p> <p>۲۳. عَزْرا - نَحْمَیَا</p> <p>۲۴. تواریح</p> |
|--|---|

بدین سان، کتاب مقدس عبری مشتمل بر «بیست و چهار کتاب» است.

فهرست کتاب مقدس یونانی

کتاب مقدس یونانی که به نام ترجمه هفتادی معروف است و برای یهودیانی که در ممالک خارج از سرزمین خود پراکنده گشتند، تهیه شد، مشتمل بر کتابهای زیر است، البته با ترتیبی که در دستنوشته‌ها و تحریرهای مختلف، متفاوت است:

۱. کتابهای کتاب مقدس عبری که با نسخه‌های بدل، افتادگیها و افزودگیها (که در کتابهای اِسْتَر و دانیال اهمیت دارد)، به یونانی ترجمه شده‌اند؛

۲. کتابهایی که به کتاب مقدس عبری تعلق ندارند (اما شایری چند از آنها نشان می‌دهند که دارای نسخه اصلی عبری یا آرامی بوده‌اند) و در قانون مسیحی وارد شده‌اند («کتابهای قانونی ثانی»); کلیساهای کاتولیک و ارتدوکس، کتابهای مزبور را مانند کتابهای کتاب مقدس عبری، دارای منشأ الهام الهی می‌دانند. این کتابها در صورت زیر، با حروف خوابیده آمده‌اند؛

۳. کتابهایی که اگرچه گاه مورد استفاده آباء یا نویسندگان قدیم کلیسا قرار گرفته‌اند، کلیساهای مسیحی آنها را نپذیرفته‌اند (آثار «مجموع»). این کتابها در صورت زیر، میان دو قلاب آمده‌اند.

به استثنای این کتابهای مجموع، صورت کتاب مقدس یونانی (با ترتیبی دیگر) همان صورت عهد عتیق است که مورد پذیرش کلیسا قرار گرفت و فهرست کتاب مقدس اورشلیم نیز از ترتیب متعارف آن پیروی کرده است. صورت کتابهای کتاب مقدس یونانی معروف به ترجمه هفتادی را، آنچنان که در چاپ رالفس (Rahlf's) آمده است، در زیر به دست می‌دهیم:

۱. تشریح و تاریخ

پیدایش	اول عَزْرَا [مجموع]
خروج	دوم عَزْرَا (= عَزْرَا - نَحْمِیَا)
لاویان	اِسْتَر، با قطعه‌های خاص یونانی
اعداد	یهودیت
تثیبه	طوبیا
یُوشَع	اول و دوم مَکْیَان [به علاوة سوم و چهارم که مجموع هستند]
داوران	
رُوت	
چهار «کتاب پادشاهی»:	۲. شاعران و پیامبران
اول و دوم = سموئیل؛ سوم و چهارم = پادشاهان	مزامیر
	[سرودها]
	امثال سلیمان
	جامعه
کتابهای مکمل، اول و دوم (= توارِیخ)	

فهرست کتاب مقدس یونانی

إِسْعٰیَا	غزل غزل‌های سلیمان
إِزْمِیَا	ایوب
باروک (= باروک، فصل‌های ۵-۱)	حکمت سلیمان (کتاب حکمت)
مرائی إزمیا	کتاب کلیسا («حکمت بن سیرا»)
نامۀ إزمیا (= باروک، فصل ۶)	[مزامیر سلیمان]
جزقیال	
سوسنۀ (= دانیال، فصل ۱۳)	دوازده پیامبر کوچک («Dodeka-prophéton»)، با
دانیال، فصل‌های ۱-۱۲ (۳/۲۴-۹۰ خاص یونانی است)	این ترتیب: هُوشع، عَامُیوس، میکاه، یُونیل،
یل و اُدها (= دانیال، فصل ۱۴)	عُوبَدِیَا، یُونُس، نَاحُوم، حَبَقُوق، صَنَفَّیَا، حَبَّی،
	زکریا، مَلاکی

کتاب مقدس اورشلیم

در باره ترجمه

ترجمه کتاب مقدس اورشلیم بر اساس متنهای اصلی عبری، آرامی و یونانی انجام پذیرفته است. برای عهد عتیق، از متن اصحاب مسوره پیروی کرده‌ایم، یعنی متن عبری که عالمان یهودی در قرون هشتم-نهم میلادی مدون ساختند و املا و اعراب‌گذاری آن را تثبیت کردند. این همان متنی است که در اکثر دستنوشته‌ها استنساخ شده است. آنگاه که این متن دربردارنده دشواریهایی حل‌ناشدنی بوده، از دیگر دستنوشته‌های عبری یا روایت‌های کهن که اساساً یونانی، سریانی یا لاتینی بوده‌اند، یاری گرفته‌ایم. در این موارد، تصحیحات همواره در پانویست شرح داده شده است. برای کتابهای یونانی عهد عتیق («کتابهای قانونی ثانی») و عهد جدید، از متنی استفاده کرده‌ایم که در عصر جدید، از طریق کار انتقادی روی شواهد اصلی‌ترین روایت‌های دستنویس و با یاری جستن از روایت‌های کهن تدوین گشته است. آنگاه که روایت دارای متنهای مختلف بوده است، روایتی که موثق‌تر از همه بوده برگزیده شده و در پانویست، نسخه یا نسخه‌های بدل که دارای اهمیت بوده‌اند یا امکانی برای استفاده از آنها وجود داشته، مشخص گشته‌اند.

قطعاتی که به منزله تعلیقات به شمار آمده‌اند، در متن میان هلال آورده شده‌اند. در این چاپ، کوشیده‌ایم از تنوع ترجمه الفاظ و عبارتهای واحد نسخه اصلی که گاه در چاپهای پیشین روی داده است، بکاهیم. با این همه، به گستردگی بار معنایی پاره‌ای از الفاظ عبری یا یونانی که یافتن تنها یک معادل فرانسه برای آنها همواره

امکان‌پذیر نیست، عنایت داشته‌ایم. همچنین اقتضائات بافت متن را در نظر گرفته‌ایم، بی آن که از یاد ببریم که ترجمه‌ای که واژه به واژه و زیاده تحت‌اللفظی باشد، گاه سبب می‌گردد که معنی حقیقی جمله یا عبارت، به صورت نارسا بیان شود. با این همه، اصطلاحات فنی که دارای معنی صریح هستند، همواره با یک معادل فرانسه برگردانده شده‌اند. آنگاه که لازم بوده، ترجیح داده‌ایم که به متن امین بمانیم تا آن که از سیاقی ادبی استفاده کنیم که با متن اصلی همخوانی ندارد.

آوانگاری اسامی خاص بدان سان یکدست شده است که شکل این اسامی در زبان عبری یا یونانی، به دقیق‌ترین وجه ممکن بازسازی گردد، البته از به کار بردن حروف نقطه‌دار یا نشانه‌های ویژه‌ای که خاص آثار فنی هستند، اجتناب شده است. (با این همه، برای اسامی مکانها یا اشخاص بسیار معروف، ضبطهای متداول فرانسه را که گاه از صورت اصلی آنها بس دور است، حفظ کرده‌ایم: بدین سان، می‌بینیم که Samarie آمده است و نه Shomrôn، Isaïe و نه Yeshayahu، Jean و نه Iôannes).

برای آوانگاری عبری، از قواعد زیر پیروی کرده‌ایم:

حه و حِت با h برگردانده شده‌اند؛

ساح و سین با s (شین با sh برگردانده شده است)؛

طت و تاو با t؛

تصدی با ç؛

یود بنابر مکان خود، با y یا î؛

الف و عین آوانگاری نشده‌اند (مگر در پانوشتهای مربوط به نقد متن که در آنها، به

ترتیب با ' و ' برگردانده شده‌اند).

این قواعد دارای اصول تلفظ هستند که آنها را برای خواننده شرح می‌دهیم، به‌ویژه برای زمانی که از این کتاب مقدس به منظور قرائت عمومی استفاده می‌شود. در اسامی خاص:

U همواره او تلفظ می‌شود؛

آکسان سیرکونفلکس^(۱) در هجای پایانی *ân* یا *ôn* مشخص می‌سازد که *n* باید به صورت متمایز تلفظ شود (بدین‌سان، *Okrân* باید مانند «*crâne*» فرانسه تلفظ شود)؛

s و ç همواره س و تْص تلفظ می‌شوند؛

ch مانند ش تلفظ می‌شود؛

g همواره گ تلفظ می‌شود؛

h همواره دَمِشی است.

برای زبان یونانی، از قواعد کلی پذیرفته شده پیروی کرده‌ایم.

برای نام مقیاسها (وزن، حجم، و غیره)، از معادلهای فرانسه (برگرفته از مقیاسهای قدیمی فرانسه که دارای همان ارزش بوده‌اند) استفاده شده است^(۲).

در عهد عتیق، شماره‌گذاری فصلها (اعداد سیاه) و آیه‌ها (اعداد توک نازک^(۳)) همواره تابع متن عبری بوده است. با این همه شماره‌گذاری وُولگات، آنگاه که با متن عبری تفاوت داشته، در حاشیه آورده شده است. (این شماره‌گذاری حاشیه‌ای گاه به سبب آن که حاشیه از ارجاعات آکنده بوده، گسسته گشته است.) در موارد ویژه مربوط به ملحقات یونانی کتاب اِسْتَر و دانیال، پانوشتهای این کتابها را ملاحظه کنید. در این ترجمه، به نام خدا به صورت *Yahvé*^(۴) برمی‌خوریم. این صورت که مدت

(۱) *accent circonflexe*، علامتی خاص خط فرانسه که شبیه عدد ۸ است و روی برخی از مصوتها قرار می‌گیرد. -م.

(۲) در ترجمه فارسی، از معادلهای فارسی یا عربی مقیاسها استفاده شده و در مورد پاره‌ای از مقیاسها که معادل نداشته‌اند (مانند برخی از مقیاسهای یونانی)، از نام اصلی آنها استفاده شده است. -م.

(۳) در متن فرانسه، برای شماره‌گذاری آیات، از اعداد توک استفاده شده و برای نشانه‌های ارجاع پانوشتها، حروف الفبای لاتین در متن آورده شده است. چون در ترجمه فارسی، به کاربردن حروف الفبا به‌عنوان نشانه ارجاع پانوشتها میسر نبود، به‌جای آنها از اعداد توک میان هلال (پرانتر) استفاده شد. پس اعداد توک میان هلال، به پانوشتها ارجاع می‌دهند و اعداد توک بدون هلال، مشخص‌کننده شماره آیه هستند. -م.

(۴) *יְהוָה*.

زمانی است در شماری از ترجمه‌های فرانسه مورد استفاده قرار می‌گیرد، مشکلاتی را مطرح می‌سازد.

می‌دانیم که در عبری باستان، تنها همخوانها (صامت‌ها) نگاشته می‌شدند. واکه‌ها (مصوت‌ها)یی که بعدها مسوره‌ها در این نام وارد کردند، واکه‌های واژه ادونای («خداوند») بود که باید بر زبان آورده می‌شد، نام خدا مقدس‌تر از آن بود که بر زبان جاری گردد.

اعراب‌گذاری Yahvé بازسازی فرضی نامی بود که تلفظ حقیقی آن دیگر شناخته نبود. در مورد اعراب‌گذاری Yéhovah^(۱) نیز که به ادونای نزدیک‌تر است، اما با صورت ابتدایی تناظر بیشتری ندارد، وضع به همین منوال بود.

برای نگاشتن حروف بر زبان نیاوردنی نام الهی، چند راه‌حل مد نظر قرار گرفت. در پاره‌ای از ترجمه‌ها، لفظ «Seigneur»^(۲) (به شیوه ترجمه هفتادی که یهوه را به Kurios ترجمه کرده، یا وولگات که آن را به Dominus برگردانده است) یا «l'Éternel»^(۳) جانشین Yahvé شده است.

در پاره‌ای دیگر، به حذف واکه‌ها بسنده شده و صرفاً کلمه چهارحرفی YHWH آمده است.

ما در اینجا صورت متداول Yahvé را حفظ کرده‌ایم، اما به هنگام قرائت عمومی و به‌ویژه در مراسم آیینی، بیشتر توصیه می‌کنیم که از لفظ «Seigneur» استفاده شود^(۴).

پانوشته‌های کتاب

پانوشته‌های چاپ‌های پیشین کتاب مقدس اورشلیم، با عنایت به کارهای تازه‌ای که انجام پذیرفته، کامل و روزآمد شده‌اند. از سوی دیگر، اطلاعات مربوط به نقد متن، با شرح تمامی تصحیحاتی که در «متن پذیرفته شده» انجام گرفته، مشخص شده است.

(۱) یهوه. (۲) به معنی «خداوند» است. - م.

(۳) به معنی «خدای سرمدی» است. - م.

(۴) در ترجمه حاضر، Yahvé با پیروی از ترجمه‌های پیشین کتاب مقدس به زبان فارسی، به صورت «یهوه» ضبط شده است. - م.

البته به استثنای چند تصحیح کاملاً دستوری که صرفاً به اعراب‌گذاری متن اصحاب مسوره مربوط می‌شود. هنگامی که تصحیح نه بر اساس یک یا چند روایت کهن، بلکه صرفاً از طریق حدس انجام پذیرفته است، آوانگاری کلمات عبری یا یونانی آنچنان که در متن آمده و آن‌طور که در ترجمه فرض شده، ارائه گشته است. این آوانگاری به صورت ساده شده انجام پذیرفته و تفاوت‌های واکه‌های عبری (تضمه / سگول، پاته / قلمتضن) در آن مشخص نشده است؛ با این همه، واکه‌های *mater lectionis*^(۱)، با آکسان سیرکونفلکس مشخص شده‌اند. هنگامی که ترجمه ارائه شده، برگردان «متن پذیرفته شده» بوده است، نسخه‌های بدل که می‌توان آنها را در روایت‌ها یا دیگر دستنوشته‌ها یافت، تنها آنگاه آورده شده‌اند که دارای اهمیت ویژه بوده‌اند.

پانوشتها اغلب به صورت متقابل، یکدیگر را کامل می‌سازند؛ نشانه + (در خود پانوشت یا در حاشیه) خواننده را به قطعه‌های دیگری احاله می‌دهد که در آنها، توضیحات لازم در مورد قطعه‌ای را که زیر نگاه دارد، خواهد یافت، یا به یک سلسله ارجاعات حاشیه‌ای احاله می‌دهد.

این نشانه به‌خصوص به پانوشتهای تألیفی (یا «پانوشتهای کلیدی») احاله می‌دهد که در آنها، شرح اصطلاحی فنی که اغلب در کتاب مقدس تکرار می‌شود، ارائه گشته است، یا دریافتی از محتوا و از بسط مفهوم یا مضمونی مهم در تاریخ وحی، به دست داده شده است. مثلاً در مورد «پسر انسان»، پانوشت مت: ۲۰/۸، با ارجاعی که به دنبال آن نشانه + آمده است، خواننده را به پانوشت دان: ۱۳/۷ رجوع می‌دهد. فهرست القبایی این پانوشتهای مهم، در انتهای کتاب به دست داده شده است.

توضیحات کلی مربوط به یک کتاب یا یک دسته کتاب، در مقدمه‌ها ارائه گشته است، مقدمه‌هایی که فرض شده پیش از پانوشتها مطالعه می‌شوند.

سرانجام، پانوشتها با ارجاعات حاشیه‌ای کامل می‌شوند.

(۱) در عبری باستان، برای نگارش متون تنها از همخوانها استفاده می‌شد. از این رو، مستنسخان از همخوانهایی همچون و و ی به جای واکه‌های او و ای نیز استفاده می‌کردند و این نخستین گام در راه افزودن واکه‌ها به همخوانها در خط عبری بود. این همخوانهای واکه شده در زبان عبری «ایموت هقرا» و در زبان لاتینی «*mater lectionis*» خوانده می‌شود که به معنی «مادر قرائتها» است. -م.

ارجاعات حاشیه‌ای

ارجاعات حاشیه‌ای، مطلب متن را به صورتهای مختلف روشن می‌سازد و برای تدقیق این ارجاعات، نشانه‌هایی چند در آنها به کار رفته است:

۱. هنگامی که در قطعه‌ای از یکی از کتابها، متن کتابی دیگر نقل گشته است، کلمات نقل شده با حروف خوانیده آمده است و ارجاعی که در حاشیه قرار دارد، مکافی را که این کلمات از آن برگرفته شده، مشخص می‌سازد.

۲. هنگامی که دو قطعه از کتاب مقدس با یکدیگر دارای ارتباط ادبی هستند، خواه یکی «منبع» آن دیگری بوده باشد، خواه هر دو منبعی مشترک داشته باشند، پیش از ارجاع حاشیه‌ای که این دو قطعه را به هم رجوع می‌دهد، دو نشانه می‌تواند قرار گیرد: نشانه = که می‌رساند این دو قطعه («مکرر») به یک کتاب تعلق دارند، و نشانه || که نشان می‌دهد این دو قطعه («موازی») در دو کتاب مختلف آمده‌اند.

۳. هنگامی که قطعه‌ای از کتابی در کتاب متأخری نقل شده یا مورد استفاده قرار گرفته باشد (به‌ویژه هنگامی که متنی از عهد عتیق در عهد جدید نقل شده باشد)، در حاشیه به این کتاب متأخر ارجاع داده می‌شود و پیش از آن، نشانه < می‌آید.

۴. ارجاع ساده در حاشیه یک قطعه با حروف نازک و بدون هیچ نشانه‌ای در ابتدای آن، مشخص‌کننده متنی است که مقایسه آن با قطعه مورد نظر، سودمند است. اگر علامت + پیش از این ارجاع آمده باشد، مشخص می‌سازد که ارجاعات دیگری را در باره همان موضوع، یا پانوشت مفیدی را برای قطعه‌ای که می‌خوانیم، خواهیم یافت. بدین ترتیب است که به‌خصوص به «پانوشتهای کلیدی» ارجاع می‌دهیم: به عنوان مثال: در حاشیه یک قطعه پیشگویانه که در آن از «باقیمانده اسرائیل» یاد شده است، ارجاع اش: ۳/۴ + خواننده را به پانوشت اش: ۳/۴ احاله می‌دهد که در آن، این مفهوم شرح داده شده است.

ارجاعی که به دنبال آن حرف ب به کار رفته، به آیه مشخص شده و نیز آیاتی که بعد از آن می‌آیند، احاله می‌دهد.

ارجاعی که در پی آن حرف م آمده، به متن مشخص شده و نیز قطعه‌های موازی با آن احاله می‌دهد (که ارجاعات آنها را که پیش از آنها نشانه‌های || یا = آمده، در حاشیه این متن خواهیم یافت).

در مکتوبات موازی، به‌خصوص در انجیل‌های نظیر، اغلب به دادن ارجاعات مفید در حاشیه نخستین مکتوب بر حسب ترتیب قانونی بسنده شده است، و خواننده باید به آن مراجعه کند: بدین‌سان، بسیاری از ملاحظات مربوط به انجیل مَرْقُس یا لوقا، صرفاً یک بار در حاشیه انجیل مَتی آمده است.

ارجاعات حاشیه‌ای گاه نسبت به سطری که به آن مربوط می‌شوند، جایجا هستند و این در هنگامی است که بالای آنها، ارجاعات بسیار مربوط به سطری دیگر آمده است. به طور عادی، ارجاعات مربوط به سطرهای مختلف، با سفیدی از یکدیگر جدا شده‌اند.

علامتهای اختصاری و سایر نشانه‌ها

کتابهای مقدس

در متن کتاب و نیز در پانوشتها و ارجاعات، اعدادی که در سمت راست خط مایل کسری می‌آید، معرف شماره فصل، و اعدادی که در سمت چپ خط مذکور می‌آید، معرف شماره آیه است. علامتهای اختصاری کتابهای مقدس به شرح زیر است:

پیدایش	پی	اِرمیا	ار
خروج	خرو	مراثی اِرمیا	مرا
لاویان	لاو	کتاب باروک	با
اعداد	اع	جزقیال	حز
تثنیه	تث	دانیال	دان
کتاب یوشع	یوش	هوشع	هو
کتاب داودان	داو	یونیل	یو
کتاب رؤت	رو	عاموس	عا
کتابهای اول و دوم سموئیل	۱ سم، ۲ سم	عزریا	عو
کتابهای اول و دوم پادشاهان	۱ پا، ۲ پا	یونس	یون
کتابهای اول و دوم تواریخ	۱ تو، ۲ تو	میکاه	می
کتاب عزرا	عز	ناحوم	نا
کتاب نحمیا	نح	حزقیل	حب
طوبیا	طو	صفنیا	صف
یهودیت	یه	حجی	حج
اشتر	اس	زکریا	زک
کتابهای اول و دوم مکابیان	۱ مک، ۲ مک	ملاکی	مل
ایوب	ای	انجیل متی	مت
مزامیر	مز	انجیل مرقس	مر
امثال سلیمان	ام	انجیل لوقا	لو
جامعه	جا	انجیل یوحنا	یو
غزل غزلهای سلیمان	غزل	اعمال رسولان	رس
حکمت سلیمان	حک	رساله به رومیان	روم
یشوع بن سیرا	سی	رساله‌های اول و دوم به قرنتیان	۱ قر، ۲ قر
اشعیا	اش	رساله به غلاطیان	غل
		رساله به افسسیان	اف
		رساله به فیلیپیان	فی

علامتهای اختصاری و سایر نشانه‌ها

رساله به کولسیان	کو	رساله به یعقوب	بع
رساله‌های اول و دوم به تسالونیکیان	۱ تسا، ۲ تسا	رساله‌های اول و دوم پطرس	۱ پط، ۲ پط
رساله‌های اول و دوم به تیموتاؤس	۱ تیم، ۲ تیم	رساله‌های اول و دوم و سوم یوحنا	۱ یو، ۲ یو، ۳ یو
رساله به تیتس	تیت	رساله یهودا	یهو
رساله به فلیمون	فل	مکاشفه یوحنا	مکا
رساله به عبرانیان	عب		

علامتهای اختصاری به ترتیب الفبایی عبارتند از:

ار	اژمیا	داو	کتاب داوران
اس	اِشتر	دان	دانیال
اش	اِشعیا		
اع	اعداد	رس	اعمال رسولان
اف	رساله به افسسیان	رو	کتاب رؤت
ام	امثال سلیمان	روم	رساله به رومیان
ای	ایوب		
با	کتاب باروک	زک	زکریا
۱ پا	کتاب اول پادشاهان	۱ سم	کتاب اول سموئیل
۲ پا	کتاب دوم پادشاهان	۲ سم	کتاب دوم سموئیل
۱ پط	رساله اول پطرس	سی	یشوع بن سیرا
۲ پط	رساله دوم پطرس	صف	صفنیا
پی	پیدایش	طو	طوبیا
تث	تثنیه		
۱ تسا	رساله اول به تسالونیکیان	عا	عاموس
۲ تسا	رساله دوم به تسالونیکیان	عب	رساله به عبرانیان
۱ تو	کتاب اول تواریح	عز	کتاب عزرا
۲ تو	کتاب دوم تواریح	عو	عوبدیا
تیت	رساله به تیتس		
۱ تیم	رساله اول به تیموتاؤس	غز	غزل غزلهای سلیمان
۲ تیم	رساله دوم به تیموتاؤس	غل	رساله به غلاطیان
جا	جامعه	فل	رساله به فلیمون
		فی	رساله به فیلیپیان
حب	حبوق		
حج	حجی	۱ قر	رساله اول به قرنتیان
حز	حزقیال	۲ قر	رساله دوم به قرنتیان
حک	حکمت سلیمان	کو	رساله به کولسیان
خرو	خروج	لاو	لاویان

علامتهای اختصاری و سایر نشانه‌ها

لو	انجیل لوقا	نح	کتاب نَحْثِیا
مت	انجیل مَتّی	هو	هُوشَع
مر	انجیل مَرْقُس	یع	رساله یعقوب
مرا	مرائی سلیمان	یو	انجیل یُوَحَنّا
مز	مزامیر	۱ یو	رساله اول یُوَحَنّا
۱ مک	کتاب اول مَکّابیان	۲ یو	رساله دوم یُوَحَنّا
۲ مک	کتاب دوم مَکّابیان	۳ یو	رساله سوم یُوَحَنّا
مکا	مکاشفه یُوَحَنّا	یوء	یُوئیل
مل	مَلَکی	یوش	یُوشَع
می	میکاه	یون	یُونُس
		یه	یهودیت
نا	ناحُوم	یهو	رساله یهودا

بدین سان، ارجاع اش: ۱۴/۷، خواننده را به کتاب اِشْغِیا، فصل ۷، آیه ۱۴ رجوع می‌دهد؛ ارجاع اش: ۱۴/۷، به آیات ۱۴ و ۱۶؛ و ارجاع اش: ۲۱-۱۴/۷، به تمام قطعه‌ای که میان آیات ۱۴ و ۲۱ قرار دارد.

سایر علامتهای اختصاری

آر.	روایت آرامی	وا.	نسخه واتیکان
آک.	روایت یونانی به تصحیح آکویلا	وو.	وُولگات
اسک.	نسخه اسکندرانی	هف.	روایت یونانی هفتادی
تتو.	روایت یونانی به تصحیح تشودوتیون	یونا.	روایت یونانی
ترگ.	ترگوم	۱ قم اش.	یکی از دست‌نوشته‌های کتاب اِشْغِیا که در قرآن کشف شده است.
روا.	روایتها	۱ قم حب.	شرح کتاب حَبَقُوق که در قرآن کشف شده است.
رولا.	روایت کهن لاتینی	۱ قم نا.	شرح کتاب ناحُوم که در قرآن کشف شده است.
سام.	روایت سامری	افز.	افزودگی
سر.	روایت سریانی	تب.	نسخه بدل
سر هگز.	روایت سریانی هِگزائِلس	افت.	افتادگی
سو.	روایت یونانی به تصحیح سوماخوس	ب	آیه یا آیات بعدی
سین.	نسخه سینیایی	تت.	تحت اللفظی
عبر.	روایت عبری	تص.	تصحیح
عج.	عهد جدید	حد.	حدس
عع.	عهد عتیق	دس.	دست‌نوشته، دست‌نوشته‌ها
غر.	متن غربی	م	آیه یا آیات موازی
لا.	روایت لاتینی		
لوک.	روایت یونانی به تصحیح لوکیانوس		
مس.	متن اصحاب مسوره		

درآمدی بر کتابهای قانونی ثانی^(۱)

کتابهای قانونی ثانی چه کتابهایی هستند؟

کتابهایی چند تحت نام قانونی ثانی گردآوری شده‌اند که تاریخ تألیف و گونه‌های مختلفی دارند و تعلق آنها به قانون (یعنی صورت رسمی) کتابهای مقدس، طی قرون و اعصار محل بحث بوده است. این کتابها عبارتند از: طویا، یهودیت، اول و دوم مَکّاییان، حکمت سلیمان، یسوع بن سیرا، باروک و قطعاتی از اِشتر و دانیال که خاص ترجمه یونانی این دو کتاب هستند. این کتابها جزئی از قانون کلیسای کاتولیک هستند که از زمان شورای ترنتو، به صورت رسمی تثبیت شد. کلیساهای شرقی (ارتدوکس و غیر خالکدون^(۲)) هیچ‌گاه تصمیم صریحی درباره آنها نگرفتند. اصلاحگران پروتستان در قرن شانزدهم، این کتابها را بی آن که قانونی بشمارند، در پیوست کتاب مقدس قرار دادند، با این تصور که اگرچه برای پی‌افکندن ایمان نمی‌توانند به کار آیند، اما برای پروردن پرهیزگاری مسیحیان سودمندند. در مذهب پروتستان، این کتابها تشکیل‌دهنده رده‌ای هستند که محمولات خوانده می‌شود و دعای مَنسی، کتاب سوم عَزرا (اقتباس یونانی کتابهای عَزرا و نَحْمِیا)، کتاب چهارم عَزرا (مکاشفه‌ای با منشأ یهودی) را نیز دربرمی‌گیرد. در مذهب کاتولیک، نام قانونی ثانی که از زمان سیکستوس سی‌ینایی^(۳) (قرن شانزدهم) بدانها داده شده است، نشان می‌دهد که «در وهله آخر در قانون پذیرفته شدند»، برخلاف کتابهای قانونی اول که در وهله نخست

(۱) این درآمد، ترجمه مقاله محققانهای است که در ترجمه جامع کتاب مقدس، پیش از کتابهای قانونی ثانی آمده است. -م.

(2) non chalcédonienne

(3) Sixte de Sienne

پذیرفته شدند. هیچ کدام از این دو نام‌گذاری قانع‌کننده نیست، چرا که به راستی هیچ اطلاع مشخصی درباره این گروه از کتابها که فاقد هر گونه وحدت درونی هستند، به دست نمی‌دهد. هم از این روی، در وولگات لاتینی که پس از شورای تروتو انتشار یافت، این کتابها در سه بخش از عهد عتیق قسمت شدند (کتابهای تاریخی، شاعرانه و پیامبران) و این کار بر اساس رسم کتاب مقدس یونانی انجام پذیرفته است، در حالی که سه کتاب معمولی که پیش از این از آنها یاد کردیم، به پیوست منتقل شده‌اند. چون نقطه افتراق وجود دارد که در آن، آرای کلیساها از هم جدا می‌شوند، سودمند است که در اینجا معلومات این نقطه را روشن سازیم. اما انجام این کار میسر نمی‌گردد مگر آن که کیفیت شکل‌گیری قانون کتابهای مقدس را در آیین یهود و سپس در کلیسا، از دیدگاه تاریخی بررسی کنیم.

شکل‌گیری قانون کتابهای مقدس در آیین یهود

در یهودیت باستان، تورات (یا شریعت) در زمانی که عَزْرَا احتمالا در ۳۹۸ ق م (بنگرید به نخ: ۸) آن را تثبیت کرد و اشاعه داد، موضوع تصمیم‌گیری رسمی قرار گرفت. از آن زمان، مقامات پارسی پنج «کتاب موسی» را به منزله منشور راهبری‌کننده تمامی یهودیان امپراتوری شناختند. این یهودیان نیز به نوبه خود، برای این کتابها ارزشی هنجاری قائل شدند و آنها را «قاعده» ایمان و زندگی عملی به شمار آوردند: بدین سان، این کتابها به معنی فاعلی کلمه، قانونی بودند، یعنی نظم‌دهنده زندگی شمرده می‌شدند. پس از آن، مجموعه دومی شکل گرفت: مجموعه پیامبران «اولین» (یُوشع، داوران، اول و دوم سموئیل، اول و دوم پادشاهان) و «آخرین» (اِسْعیّا، اِزْمیّا، حزْقیال و دوازده پیامبر کوچک). این مجموعه کتاب بی آن که از لحاظ نظم‌دهندگی، حقیقی برابر با شریعت داشته باشد، به گونه‌ای اساس تفسیر عملی آن بود و بر دامنه تأثیرگذاری آن می‌افزود. شکل‌گیری مجموعه مزامیر که برای نیایش آیینی لازم بود، رده سومی از کتابهایی را که به رسمیت شناخته شدند و در آیین معبد و گردهمایی‌های کنیسه‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفتند، پدید آورد: مراد مجموعه مکتوبات است. حدود

این گروه سوم از کتابها به یکباره، از طریق حجیت یا پذیرش کلی رسم واحدی، تثبیت نگشت. برای این کتابها حجیتی که در موارد مختلف، بس نامساوی بود، بر اساس کاربرد عملی شناخته شد. طی مدت زمانی، صورت کتابهای مقدس در دل آیین یهود، گشوده ماند. این صورت تا چه زمانی گشوده بود؟ کدام اصول، کاربرد آن را سامان می‌بخشید؟ آیا هر «مکتوب»ی در این صورت پذیرفته می‌شد؟ کاربرد آن در همه جا و در همه محیطها یکسان بود؟ این پرسشها نکات مهم بسیاری را دربردارند.

پس از فتوحات اسکندر (مرگ در ۳۲۳ ق م)، رویداد تازه‌ای در تاریخ کتابهای مقدس به وقوع پیوست. دسته‌ای از مهاجران یهودی، حدوداً در اواخر قرن چهارم ق م ساکن اسکندریه مصر شدند، در زمانی که یهودا تحت سلطه پادشاهان لاگوسی (بطالسه) درآمد بود. این پادشاهان، همچون شهریاران سلوکی سوریه، برای رعایای یهودی خویش، امتیازات دینی را که امپراتوری پارس به آنان داده بود، تأیید کردند: یهودیان با تشکیل «ملت»ی که تحت حمایت حکومت بود و شریعت ایشان بر آن حکمرمایی می‌کرد، توانستند آیین و ویژگیهای فرهنگی خویش را حفظ کنند. در محلات و روستاهایی که جمعیت‌هایشان ساکن آنها شده بودند، مکان دعای خاص خود را داشتند. باری، یهودیان مصر به تدریج زبان یونانی را در زندگی جاری خویش اختیار کردند. در نتیجه، شریعت ایشان به زودی به یونانی ترجمه شد، این کار از سویی بدان نیت بود که از طریق قرائت عمومی شریعت در اجتماعات کنیسه‌ها، سنت اصیل در درون آیین یهود حفظ گردد، و از دیگر سو برای آن بود که اساس قوانین شرعی که طبق آن، یهودیان در صورت بروز دعوا باید مورد داوری قرار می‌گرفتند، به دیده مقامات تثبیت گردد.

بر اساس نوشته‌ای یهودی موسوم به نامه آریستایوس، این ترجمه در اسکندریه، در عهد سلطنت بطلمیوس دوم (۲۸۵-۲۴۶ ق م) و به فرمان او، به دست هفتاد و دو عالم یهودی فلسطینی که کاهن اعظم اورشلیم ایشان را برگزید، انجام پذیرفت. نام «ترجمه هفتادی» که به این برگردان شریعت داده شد و بعدها به تمامی روایت کهن یونانی عهد عتیق تعمیم یافت، از اینجا سرچشمه می‌گیرد. اگرچه نامه آریستایوس فاقد ارزش

تاریخی است، اما زمانی را که برای انجام این کار مشخص می‌سازد، می‌توان به خاطر سپرد. این نامه نشان می‌دهد که یهودیان یونانی‌زبان، برای این ترجمه شریعت خویش، همان ارزش نظم‌دهنده متن عبری را قائل بودند. برخی کسان از نامه آریستایوس فراتر رفتند و تردیدی به دل راه ندادند که مترجمان را متأثر از الهام راستین الهی بدانند، همچنان که فیلون اسکندرانی در ابتدای قرن نخست میلادی، این نکته را به روشنی تأیید کرده است. بسیاری از مؤلفان مسیحی که در اندیشه اثبات خصوصیت الهام‌آمیز کتاب مقدس یونانی بودند، این داستان را شاخ و برگ دادند و بر توافق معجزه‌آسای مترجمان تأکید ورزیدند.

پس از شریعت، آثاری که برای حفظ ایمان و زندگی یهودیان سودمند بودند، به نوبه خود ترجمه شدند: در وهله نخست پیامبران و مزامیر، و سپس دیگر مکتوبات، به حسب اعتبار و حجیت‌شان، برگردانده شدند. اقتباسها و شرح و بسطها، سبب گشت که ترجمه این کتابها، به راستی صورت تعبیر متن را به خود بگیرد، تعبیری که با تغییرات چارچوب فرهنگی که موجب گذار از زبانهای عبری و آرامی به زبان یونانی شده بود، پیوندی تنگاتنگ داشت.

با این همه، دشوار است بگویم که صورت کتابهای به رسمیت شناخته شده، چه حدودی داشت، کتابهایی که در مکانهای مختلف رواج آیین یهود، میان قرن نخست قبل از میلاد و تجدید حیات یهود که به دنبال ویرانی اورشلیم (در سال ۷۰ میلادی) صورت پذیرفت، مورد استفاده قرار می‌گرفتند. در یهودیت فلسطینی و احتمالاً در جمعیت‌های یهودی که در ممالک شرقی پراکنده شده و با یهودیت فلسطینی روابط تنگاتنگی را حفظ کرده بودند، محتملاً این صورت هنوز «گشوده» بود: در مسنده^(۱) که آخرین پناهگاه مقاومت یهودیان برابر رومیان (در سال ۷۳ میلادی) بود، طومار بن سیرا یافت شده که احتمالاً مؤید استفاده از آن در محیط کنیسه است. تمامی فرقه‌های دینی لزوماً رسم یکسانی نداشتند. صدوقیان برای شریعت چنان شأنی قائل بودند که

(۱) Massada، شهری تاریخی که در شمال سدوم و در نزدیکی بحرالمیت قرار دارد. پس از آن که رومیان در سال ۷۰ میلادی، اورشلیم را فتح و معبد آن را ویران کردند، یهودیانی که با رومیان می‌جنگیدند، به این شهر پناه آوردند. -م.

به دشواری می‌توانستند حجیت دیگر کتابهای مقدس را بپذیرند. بدین‌سان بود که کتاب دانیال را کنار نهادند، همان کتابی که حجیت آن را فریسیان یا اعضای جامعهٔ اِسینیان قُرآن پذیرفته بودند. این اِسینیان کتابهای طوییا، بن سیرا و احتمالاً باروک را مورد استفاده قرار می‌دادند؛ اما شاید برای پاره‌ای از عهدین غیرقانونی^(۱) همچون کتاب خَنوخ یا یوبیل، و مکتوبات رسمی نیز که زندگی فرقه را نظم می‌بخشیدند (قواعد جامعه و جنگ مقدس، مجموعهٔ سرودها، کتاب اورشلیم نو، و غیره)، حجیتی به همان اندازه قائل بودند. در اینجا باید توجه کنیم که عهدین غیرقانونی اصلی به یونانی ترجمه شده بودند، بدان‌سان که اعتبار آنها به مرزهای جمعیت اِسینیان محدود نمی‌شد. در کنار این گروه که مجموعهٔ گسترده‌ای را گرد آورده بودند، محیطهایی وجود داشتند که کتابهای مقدس را به شیوه‌ای محدودتر تعریف می‌کردند، همچنان که کوششهای به عمل آمده در سده‌های نخست میلادی، برای تثبیت متن کتاب مقدس و بازبینی ترجمهٔ یونانی، نشان‌دهندهٔ این موضوع است. این محیطها که بیشتر به حفظ و تثبیت متن کتاب مقدس اشتغال خاطر داشتند، به هیچ کدام از کتابهای قانونی ثانی توجه نشان نمی‌دادند؛ اینان راه را برای تعریف صورت کتابهای مقدس که در آیین یهود ارجحیت یافت، آماده ساختند.

میان سالهای ۸۰ و ۱۰۰ میلادی، علمای یهودی پیرو فریسیان که در بینه (= مِئِیَّا) گرد آمدند، شکهایی را که در باب صورت رسمی کتابهای مقدس باقی مانده بود، برطرف ساختند. اینان حجیت پاره‌ای از کتابها را که مورد مخالفت قرار گرفته بودند (جامعه، غزل غزل‌های سلیمان، اِشتر) تأیید کردند و کتابهای پس از حَجّی، زکریا و ملاکی را که آخرین پیامبران بودند، کنار نهادند. در پایان قرن نخست میلادی، گواهی یوسفوس^(۲) (رد آپیونم^(۳)، جلد اول، ۳۸-۴۲)، تصور فریسیان را در باب قانون کتابهای مقدس که پس از بینه برای خود جا باز کرد، به درستی نشان می‌دهد. بدین‌سان، تمامی کتابهای قانونی ثانی و نیز کتابهایی که مستقیماً به یونانی نگاشته

(۱) Pseudépigraphes، آثاری که با عنوان مستعار انتشار یافته‌اند، چنین نامیده می‌شوند.

(۲) Flavius Josephus، مورخ یهودی (اورشلیم، ۳۷-روم، حدود ۱۰۰) که آثار جنگ یهود، رد آپیونم و تاریخ

بساتنی یهود از او برجای مانده است. -م. (۳) Contra Apionem (به فرانسه) Contre Apion

شده بودند، از صورتی که علمای فریسی تدوین کردند، خارج گشتند. طبیعتاً به دیده آنان، روایت یونانی جز حجتی محدود نمی‌توانست داشته باشد، چرا که در آن تنها پوسته متناهی اصلی با امانتداری ترجمه شده بود. باری، یهودیت اسکندرانی بدان اکتفا نکرد که کتابهای قانونی ثانی و عهدین غیرقانونی اصلی را به یونانی ترجمه کند، بلکه کتابهایی را نیز پدید آورد که در این خصوص، به ویژه باید از حکمت سلیمان، کتاب دوم مکابیان و احتمالاً بخشی از کتاب باروک (۵/۴-۹/۵) یاد کرد. برای این کتابها چه اعتباری باید قائل شد؟ گفتن آن دشوار است. البته هیچ‌گاه نشانه تعارضی میان جوامع یونانی زبان و علمای فلسطینی، در باب قانونی که در یثنه وضع شد، مشاهده نگشته است؛ اما احتمالاً حجتی که برای کتابهای مقدس در نظر گرفته می‌شد، دارای درجاتی بوده است. در هر صورت، حتی پس از تصمیم‌گیری یثنه، پاره‌ای از کتابهای خارج از صورت رسمی، به مناسبت همچنان در زمره کتابهای مقدس ذکر می‌شدند، حتی در یهودیت رَبنی؛ این مورد به‌ویژه به کتاب بن سیرا مربوط می‌شود. این کتابها بی آن که حجت هنجاری کتابهای «قانونی» را داشته باشند، برای تهذیب مؤمنان سودمند انگاشته می‌شدند.

شکل‌گیری قانون کتابهای مقدس در کلیسا

کلیسای مسیحی که در دل کنیسه شکل گرفت و سپس به تمامی از آن جدا شد، کتابهای قانونی آیین یهود را پذیرفت. کلیسا در هر مملکتی که نضج گرفت، خود به خود با رسمی که در جمعیت‌های یهودی آنجا ارجحیت داشت، وفق پیدا کرد. این اتفاق در ممالکی همچون فلسطین، مصر، سوریه، آسیای صغیر، یونان، روم و غیره روی داد. باری، حدود این رسم که پیش از این آن را ملاحظه کردیم، تا اواخر قرن نخست میلادی بس نامشخص باقی ماند. در دوران مسیح و نخستین جوامع مسیحی، صورت کتابهای مقدس در بطن آیین یهود، به صورت قطعی بسته نشده بود. نقل‌قولها یا اشاراتی که به مناسبت در عهد جدید آمده است، کافی نیست تا دقیقاً بگوییم که در آن زمان، کدام کتابها «پذیرفته» شده بودند. حداکثر، متوجه می‌شویم که از میان کتابهای

قانونی ثانی، روایت کهن یونانی کتاب دانیال (متعلق به ترجمه هفتادی) یقیناً مورد استفاده قرار می‌گرفته است، حکمت سلیمان احتمالاً شناخته بوده و کتاب بن سیرا نیز چنین بوده است. برخی از کتابهای عهدین غیرقانونی نیز جزء میراث یهود به مسیحیان رسیدند (مثلاً بنگرید به یهو: ۹؛ ۱۴-۱۵). تثبیت قطعی صورت کتابهای مقدس یهودی پس از یبّنه، بازتابی مسلم در کلیساهایی که تماس تنگاتنگ با جمعیت‌های یهودی داشتند و در نظر مؤلفانی که با این جمعیتها وارد مباحثات شده بودند، داشت: موقعیت آنان ایجاب می‌کرد که تنها به کتابهای قانونی اول توسل جویند، همان کتابهایی که همگان آنها را بدون معارضه پذیرفته بودند. اما در نقاط دیگر، استفاده از برخی آثار خارج شده از صورت رسمی یهود، به سبب سنتی که پیش از آن پابرجا شده بود، ادامه یافت. اوربگینس در نیمه نخست قرن سوم میلادی، گواه خوبی برای این رسم گسترش یافته بود، گواهی که اهمیت آن به سبب کار فعال او در زمینه تثبیت متن انتقادی کتاب مقدس و موضع‌گیری روشن وی در مسئله قانون، بارز بود: او از حقوق «کتاب مقدس مسیحی» دفاع کرد و بر اساس روایت یونانی عهد عتیق، به تدوین کتاب مقدس مسیحیان پرداخت. این کار او در برابر عمل کسانی بود که گرایش به اختیار کردن «کتاب مقدس یهودی» که در یبّنه تثبیت شده بود، داشتند. بدین‌سان، قانونی مسیحی به تدریج تثبیت شد که آثار «بی‌چون و چرا» را دربرمی‌گرفت و در مرزهای خود، شامل آثار «بحث‌انگیز» نیز که برای آنها اعتبار کمابیش محدودی در نظر گرفته می‌شد، می‌گشت.

در کلیساهای سریانی زبان، شماری از کتابها مستقیماً بر اساس کتاب مقدس عبری ترجمه شدند (به دست یهودیان یا مسیحیان)، بی آن‌که از زبان یونانی گذر کنند. بدین‌سان، متن این کتابها با سنت کنیسه تطابق پیدا کرد؛ اما صورت این کتابها (که برحسب مؤلفان، متغیر بود) دربرگیرنده کتابهای قانونی ثانی نیز می‌گشت که گاه مستقیماً از عبری (کتاب بن سیرا) و گاه از یونانی ترجمه می‌شدند. برخلاف، کلیساهای شرقی یونانی‌زبان، مؤید سنتهای متغیر بودند، سنتهایی که به منظور وضع قاعده‌ای قطعی برای آنها، هیچ تصمیم‌گیری قانونی در طول اعصار انجام نگرفت.

امروزه نیز هنوز حجتی که برای کتابهای قانونی ثانی در نظر گرفته می‌شود، به دیده تمامی متکلمان شرقی یکسان نیست، حتی اگر کتاب مقدس یونانی دربردارنده آنها باشد: مگر نه این است که کتاب مقدس یونانی، پاره‌ای از کتابهای «مجموع» (طبق واژگان کاتولیک) همچون کتاب سوم عزرا یا کتاب منسی، و برخی از کتابهای عهدین غیرقانونی نظیر کتاب سوم مگابیان را در خود حفظ کرده است؟ در غرب، روم و افریقای شمالی از اوایل قرن چهارم میلادی، صورت مشترکی داشتند که کتابهای قانونی ثانی را دربرمی‌گرفت، همچنان که شوراها و افریقایی قرطاجنه و یک نامه اینوکتیوس اول^(۱)، مؤید آن است. اما در همان دوران، قدیس هیرونوموس، مؤلف روایت جدیدی که باید اندک‌اندک در غرب لاتینی برای خود جا باز می‌کرد، بدان اکتفا کرد که شماری چند از کتابهای قانونی ثانی را به سرعت ترجمه کند (طوبیاء، یهودیت) و ملحقات کتابهای ایشتر و دانیال را در پیوست ترجمه خود که بر اساس کتاب مقدس عبری انجام پذیرفته بود، بیفزاید، و ترجمه سایر کتابهای قانونی ثانی را از قلم بیندازد. تئاس طولانی او با یهودیت فلسطینی و دلبستگی وی به «حقیقت عبری» کتابها، می‌تواند مبین این نگرش او باشد که از حد ملاحظه‌کاری فراتر می‌رفت. البته همواره اقتدار او به عنوان مترجم کتاب مقدس، سبب گردید که پاره‌ای از متکلمان قرون وسطی، نظر او را که تا زمان شورای ترنتو مدافعانی داشت (کایتانوس^(۲))، تکرار کنند. اصلاحگران پروتستان، همین نظر را که مبتنی بر تردید در روایت یونانی بود، اختیار کردند. با این همه، در قرن نوزدهم بود که کتابهای قانونی ثانی (آن زمان مجموع نامیده می‌شدند) که نخست در پیوست چاپهای کتاب مقدس پروتستانها قرار داده می‌شدند، یکسره از ترجمه‌هایی که انجمنهای کتاب مقدس انتشار می‌دادند، حذف گشتند. در زمان حاضر، مواضعی که متکلمان پروتستان در قبال آنها اتخاذ می‌کنند، همگون نیست. پاره‌ای می‌انگارند که تصور ارجح در مذهب پروتستان، باید مورد

(۱) Innocent I^{er}، چهارمین پاپ (۴۰۱-۴۱۷) که در زمان او، آلاریک اول پادشاه ویزیگوتها، دست به غارت روم زد (۴۱۰). م.

(۲) Cajetan (تومازو دیو [Tommaso de Vio])، متکلم ایتالیایی (۱۴۶۹-۱۵۳۴) که پیرو دومینیکیان بود و به مقام کاردینالی رسید. م.

بررسی انتقادی قرار گیرد، نه تنها از آن روی که مطالعات جدید نشان داده که توجیه مرسوم تاریخی این تصور ناکافی است، بلکه بدان سبب که اندیشه تازه‌ای در باب مفهوم الهام در حوزه کتابهای مقدس، ضروری به نظر می‌رسد.

درآمد کتابهای قانونی ثانی را با دریافت این نکته به پایان می‌بریم که در کلیساهای مختلف (ارتدوکس، شرقی غیرکلدانی، کاتولیک، پروتستان)، دیدگاههای گونه‌گونی درباره آنها وجود دارد. برای این کتابها، برحسب مورد، یا حجتی برابر با تمامی دیگر کتابهای مقدس قائل می‌شوند، و یا هیچ حجت دقیقاً هنجاری در نظر نمی‌گیرند. این نگرش عملی، به داورایی در مورد منشأ الهام آنها ربط پیدا می‌کند: آیا این کتابها گواه کاملاً معتبر کلام خدا هستند؟ یا آن که باید پذیرفت در خود الهام الهی نیز مراتبی وجود دارد؟ یا آن که مباحثات پیرامون پاره‌ای از این کتابها، نشان می‌دهد که گواه درجه دوم کلام الهی هستند، چرا که در کتابهای مقدس بازتاب پیدا کرده‌اند، بدان سان که برای پروردن زندگی ایمانی می‌توان بدانها توسل جست، اما برای پی‌افکندن عقاید نمی‌توان از آنها بهره گرفت. فیصله دادن به این پرسشها، کار مترجمان این کتابها نیست: در اینجا بدان بسنده کرده‌ایم که متن آنها را به درستی ارائه کنیم و برایشان حاشیه بنگاریم. ترجمه آنها مشکلات عملی چندی را مطرح می‌ساخت که برای بهبود متن، باید حل می‌شدند. به این دلیل است که ترجمه کاملی از کتاب *إِسْتَر* را به همراه بخشهای یونانی آن خواهیم یافت که با روایت عبری این کتاب تفاوتی بسیار دارد. در عوض، اضافات یونانی کتاب دانیال در لابه‌لای متن آن، در جاهایی که چارچوب متعارف خود را می‌یافتند، گنجانده شدند. برای سایر کتابهای قانونی ثانی، تنوع روایتها مشکلات سختی را مطرح می‌ساخت: مقدمه‌های این کتابها، اطلاعات مطلوب را در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد.

کتابهای
طوبیا، یهودیت و اِسْتَر

مقدمه

سه کتاب طوییا، یهودیت و اِستَر در متن وُولگات^(۱) در دنباله کتابهای تاریخ^(۲) آمده‌اند. پاره‌ای از دستنوشته‌های مهم روایت یونانی کتاب مقدس نیز از این ترتیب تبعیت کرده‌اند، اما پاره‌ای دیگر آنها را پس از کتابهای حکمت^(۳) آورده‌اند. این سه کتاب، گروه کوچکی را تشکیل می‌دهند که چند ویژگی آن را ممتاز می‌سازد. اولاً این کتابها فاقد متنی تثبیت شده‌اند. کتاب طوییا دارای نسخه اصلی سامی بوده که مفقود شده است. قدیس هیرونوموس برای وُولگات از متنی «کلدانی» (آرامی) استفاده کرده که ما آن را در اختیار نداریم. با این همه در یک غار قُمران^(۴)، بازمانده‌های چهار دستنوشته آرامی و یک دستنوشته عبری کتاب طوییا کشف شده است. روایت‌های یونانی و سُرِیانی و لاتینی کتاب طوییا دارای چهار تصحیح هستند که از میان آنها، دو تصحیح مهم یکی تصحیح دستنوشته‌های نسخ واتیکان (وا.) و

(۱) باره وُولگات و پدید آورنده آن قدیس هیرونوموس، بنگرید به دیباچه مترجم، ص ۲۴.

(۲) کتابهای تاریخ به بخشی از عهد عتیق گفته می‌شود که در آن، وقایع تاریخی مربوط به قوم بنی اسرائیل شرح داده شده و دربردارنده کتب یُوشع، داوران، روت، اول و دوم سموئیل، اول و دوم پادشاهان، اول و دوم تواریخ، عزرا و نَحْمِیا است. -م.

(۳) کتابهای حکمت بخشی از عهد عتیق است که در آن، از مباحث اخلاق و حکمت سخن رفته است. این بخش دربردارنده کتابهای ایوب، مزامیر، امثال سلیمان، جامعه و غزل غزل‌های سلیمان است. -م.

(۴) قُمران منطقه‌ای در خاک اردن است و در شمال غربی بحرالمت قرار دارد. شهرت این منطقه از آن روست که در ۱۹۴۷، از غارهایی واقع در آن، طومارهایی که دربردارنده روایت‌های کهن فصلهایی از کتاب مقدس بودند، به دست آمد. این کشف سبب تحولات مهمی در مطالعات مربوط به آیین یهودیت و مسیحیت و روابط موجود میان این دو دین شد. -م.

اسکندرانی (اسک.) است، و دیگری تصحیح نسخه سینایی (سین.) و روایت کهن لاتینی است. این تصحیح اخیر که اینک متکی به قطعه‌های کشف شده در قُرآن است، کهن‌تر از همه به نظر می‌رسد و در ترجمه حاضر مورد استفاده قرار گرفته است، هرچند که از شواهد دیگر نیز کمک گرفته شده است.

نسخه اصلی عبری کتاب یهودیت نیز مفقود گردیده و محل تردید است که در منتهای عبری رایج در قرون وسطی نقل شده باشد. منتهای یونانی این کتاب سه شکل کاملاً متفاوت دارد. وولگات نیز به نوبه خود متن بسیار متفاوتی از آن به دست می‌دهد و به نظر می‌رسد که قدیس هیرونوموس کاری جز آن نکرده که با کمک گرفتن از یک تفسیر آرامی کتاب مقدس، یک ترجمه لاتینی پیشین این کتاب را حک و اصلاح کرده است.

کتاب اِشتر در دو قالب، یکی کوتاه به زبان عبری و دیگر بلند به زبان یونانی، ارائه شده است. متن یونانی این کتاب نیز به دو گونه است: یکی روایت متعارف کتاب مقدس یونانی و دیگری روایت نامتعارف تصحیح لوکیانوس انطاکی^(۱). در روایت یونانی، این مطالب به متن عبری افزوده شده است: رؤیای مُردخای (۱/۱-آض) و شرح آن (۳/۱۰-آ)، دو فرمان خشایارشا (۳/۱۳-آ و ۸/۱۲-آ)، دعا‌های مُردخای (۴/۱۷-آ) و اِشتر (۴/۱۷-ب)، حکایت دیگری از اقدام اِشتر نزد خشایارشا (۵/۱-آ و ۵/۲-ب)، و پیوستی که به شرح منشأ روایت یونانی این کتاب می‌پردازد (۱۰/۳-ب). قدیس هیرونوموس این افزودگیها را در دنباله متن عبری ترجمه کرده است (وو: ۴/۱۶-۲۴). اما در ترجمه حاضر، افزودگیهای مزبور در همان جاهایی که در متن یونانی قرار دارند، با حروف خوابیده و شماره‌گذاری خاص، آورده شده‌اند.

دوماً این کتابها با تأخیر در زمره کتابهای قانونی درآمدند. کتابهای طویبا و یهودیت به کتاب مقدس عبری راه نیافتند و نزد پروتستانها پذیرفته نشدند. اینها کتابهای قانونی ثانی هستند که کلیسای کاتولیک آنها را پس از تردیدهایی، در دوران

(۱) Lucien d'Antioche، پیشوای دینی انطاکیه (حدود ۲۳۵-۳۱۲) که از زمره شهدای آیین مسیحیت است و فصول متعددی از کتاب مقدس را تصحیح و از عبری به یونانی ترجمه کرده است. -م.

آباء کلیسا به رسمیت شناخت. این کتابها به سرعت خوانده شدند و مورد استفاده قرار گرفتند و کلیسای غربی در مجمع رومی سال ۳۸۲ و کلیسای شرقی در مجمع قسطنطنیه سال ۶۹۲، معروف به «in trullo»، آنها را در فهرست رسمی کتابهای قانونی جای دادند. بخشهای یونانی کتاب اِشتر نیز جزء متنهاى قانونی ثانی هستند و با کتابهای طوبیا و یهودیت همداستانند. کتاب عبری اِشتر در قرن اول میلادی، هنوز نزد رَبن‌ها^(۱) مورد بحث بود، اما پس از آن مورد عنایت بسیار یهودیان قرار گرفت. سوماً این کتابها جلگه‌ی سیاق ادبی خاصی دارند. در این داستانها، به طرزى بسیار آزادانه از تاریخ و جغرافیا سخن رفته است. طبق روایت کتاب طوبیا، طوبیت کهنسال در روزگار جوانی شاهد تقسیم مملکت اسرائیل پس از مرگ سلیمان (در ۹۳۱ ق م) بوده (طو: ۴/۱)، و با سبط نَفْتَالِی تبعید شده (در ۷۳۴ ق م، طو: ۵/۱، ۱۰)، و پسرش پس از ویرانی نینوا (در ۶۱۲ ق م) از دنیا می‌رود (طو: ۱۵/۱۴). همچنین در این داستان، سَنَحاریب به عنوان جانشین شَلْمَنَاسَر معرفی شده و میان این دو، دوران سلطنت سارگن از قلم افتاده است. نیز چنین آمده که میان ری که در کوهستان واقع است و همدان که در پهنه دشت قرار دارد، تنها دو روز پیاده راه است (طو: ۶/۵)، حال آن که همدان در ارتفاع ۲۰۰۰ متری از سطح دریا قرار دارد و بسیار مرتفع‌تر از ری است و بین این دو شهر حدوداً ۳۰۰ کیلومتر فاصله است. کتاب اِشتر دارای زمینه تاریخی محدودتری است و در آن، شهر شوش به درستی توصیف شده و پاره‌ای از رسوم ایرانی به‌خوبی مورد ملاحظه قرار گرفته و خشایارشا، که ضبط عبری نام او آخْشُورُش است، شخصیتی شناخته شده است و توصیف خلیقات او با آنچه هرودوت گفته تطبیق می‌کند. با این همه، این که خشایارشا فرمان قتل عام یهودیان را صادر کرده باشد، با سیاست تساهل‌آمیز هخامنشیان چندان وفق نمی‌کند و آنچه بیش از این دور از واقعیت به نظر می‌رسد، این است که خشایارشا اجازه کشتار رعایای خود را داده باشد و ۷۵۰۰۰ ایرانی بدون مقاومت، خویشتن را به دست مرگ سپرده باشند. در زمان روی دادن داستان، ملکه ایرانیان و همسر خشایارشا آمستریس بوده و در تاریخ

(۱) رَبن‌ها علمای دینی آیین یهودیت‌اند. - م.

نامی از وَشَقی و اِشْتَر نیامده است. اگر مُردخای در زمان نَبوکَدْنَصَّر تبعید شده بود (اس: ۶/۲)، در زمان سلطنت خشیارشا باید صد و پنجاه ساله می‌بود.

اما کتاب یهودیت بیش از دو کتاب دیگر به تاریخ و جغرافیا بی‌اعتنا است. داستان آن در زمان «نَبوکَدْنَصَّر که در نینوا بر آشوریان فرمان می‌راند» (یه: ۱/۱) روی می‌دهد، حال آن که نَبوکَدْنَصَّر پادشاه بابل بود و نینوا را پدرش نَبوْلَکَصَّر ویران ساخته بود. از دیگر سوی، در آن از بازگشت یهودیان از تبعید، که در زمان کورش روی داد، به عنوان امری واقع شده سخن رفته است (یه: ۳/۴؛ ۱۹/۵). هولوفرنس و باگواس نامهای ایرانی‌اند^(۱) و در همان حال، اشارات روشنی نیز به پاره‌ای از رسوم یونانی به چشم می‌خورد (یه: ۷/۳-۸؛ ۱۳/۵). خط سیر جنگی هولوفرنس (یه: ۲۱/۲-۲۸) با جغرافیا همخوانی ندارد. هنگامی که به سامره می‌رسد، می‌پنداریم که از منطقه‌ای مستحکم سخن می‌رود و بر شمار نام مکانها افزوده می‌شود. اما بسیاری از این نامها بر ما ناشناخته‌اند و آهنگی عجیب دارند. خود شهر بیت قَلْوِی که کانون وقایع است، علی‌رغم توضیحات روشنی که در باره موقعیت آن در داستان آمده، جایی در نقشه‌های جغرافیایی ندارد.

این عدم تقیدهای شگفت‌آور، تنها در صورتی توجیه‌پذیرند که بینگاریم مؤلفان قصد پدید آوردن چیزی جز اثری تاریخی را داشته‌اند. اگرچه مقرون به حقیقت می‌نماید که مؤلفان، کار خود را بر اساس رویدادهایی واقعی آغاز کرده‌اند، اما مشخص ساختن این رویدادها که مبنای شرح و بسطهای بعدی کتاب بوده محال می‌نماید، شرح و بسطهایی که اثر مؤلفان بوده است و پیام آنان را در خود دارد. مهم

(۱) درباره هولوفرنس (Holophernes) در کتاب دیودوروس سیسیلی موسوم به کتابهای تاریخی، چنین آمده است که او برادر آریارائس ساتراپ کاپادوکیا بوده و مانند آنچه در کتاب یهودیت آمده، پیشکاری به نام باگواس (Bagoas) داشته است. به روایت این کتاب، هولوفرنس در لشکرکشی اردشیر سوم به مصر و فتح آن در سالهای ۳۴۱-۳۵۱ ق م شرکت داشته است (کتاب ۳۱، فصل ۱۹، بندهای ۷-۱). همچنین در کتاب تاریخ باستانی یهود نوشته فلاویوس یوسفوس، در باره باگواس چنین آمده که از برجسته‌ترین صاحب منصبان دربار پادشاه هخامنشی اردشیر سوم (۳۵۸-۳۳۸ ق م) بوده و او را با زهر به قتل رسانده است (کتاب ۱۱، بندهای ۲۹۷-۳۰۳). از دکتر عنایت الله رضا که امکان دسترسی به این دو مأخذ را فراهم آوردند، سپاسگزارم.

این است که مراد هر کتاب را معین سازیم و درسی را که می آموزد از آن بگیریم.

کتاب طوبیا سرگذشتی خانوادگی است. طوبیت که یکی از تبعیدیان سبط نفتالی است و مردی پرهیزگار و مقید به اجرای آیینهای دینی و نیکوکار است، در نینوا نابینا می شود. خویشاوند او رعوئیل که ساکن همدان است، دختری به نام ساره دارد که شاهد مرگ پیاپی هفت نامزدش بوده است. نامزدان او را دیوی به نام ازموداؤس در شب عروسی می کشد. طوبیت و ساره هر دو از خدا طلب می کنند که از رنج زندگی رهاییشان بخشد. خدا به سیه روزی آنان رحمت می آورد و دعاهایشان را اجابت می کند و شادمانی بزرگی برایشان فراهم می آورد، بدین سان که فرشته خود رافائیل را گسیل می دارد تا طوبیا پسر طوبیت را راه بنماید و او را به ازدواج ساره درآورد و مرهم لازم برای شفای دیدگان نابینای پدرش را به او بدهد. این داستان حدیث تهذیب نفس است که در آن، ادای تکلیف نسبت به مردگان و تقیّد به دادن صدقه، جایگاه مهمی دارد. علاوه بر آن، مفهوم خانواده در آن با لطفی گیرایان گشته و معنای بسیار والایی از ازدواج به دست داده شده که با آنچه آیین مسیحیت چند قرن بعد مروج آن شد، همخوانی دارد. رافائیل فرشته که وسیله اجرای اراده خداوندی است، در عین حال که عمل پروردگار را به منصه ظهور می رساند، آن را مکتوم می دارد. کتاب طوبیا خواننده را به شناخت مشیّت هر روزه الهی و معرفت پروردگار مهربانی که به آدمیان نزدیک است، فرامی خواند.

این کتاب ملهم از سرمشقهای کتاب مقدس است، به خصوص حکایتهای پطریارخهای^(۱) سفر پیدایش، و از لحاظ ادبی جایگاهی میان کتابهای ایوب و استر یا زکریا و دانیال دارد و با کتاب حکمت آخیکار نیز دارای پیوندهایی است (بنگرید به طو: ۲۲/۱؛ ۲/۱۰؛ ۱۸/۱۱؛ ۱۴/۱۰). اثر اخیر یکی از کتابهای مجعول است که ریشه آن دست کم به قرن پنجم ق م برمی گردد. چنین به نظر می رسد که کتاب طوبیا حدوداً

(۱) پطریارخ (patriarche) لفظی یونانی به معنی «رئیس خانواده» است. در کتاب مقدس، پطریارخ به نیاکان اسباط بنی اسرائیل (دوازده پسر یعقوب)، یا نیاکان تمامی بنی اسرائیل (ابراهیم، اسحاق، یعقوب)، یا نیاکان کل بشریت (آدم، شیث، لَمَک، متوشالخ و...) اطلاق گشته است. -م.

در ۲۰۰ ق م، احتمالاً در فلسطین و شاید به زبان آرامی، نگاشته شده است.

کتاب یهودیت سرگذشت پیروزی قوم برگزیده بر دشمنانش است که به پایمردی زنی صورت می‌پذیرد. قوم کوچکی از یهودیان با سپاه عظیم هولوفرنس رو در رو می‌شوند. سپاهی که سر آن دارد تا دنیا را فرمانبردار نبوکدنصر سازد و هر کیش دیگری جز آیین نبوکدنصر را از میان بردارد، چه او دعوی خدایی دارد. یهودیان در بیت قلوی که دچار کم‌آبی گشته و در شرف تسلیم شدن است، به محاصره درآمده‌اند. آنگاه یهودیت ظاهر می‌شود، بیوه‌زنی جوان و زیبارو و دانا و پرهیزگار و راسخ که نخست بر سستی هموطنان خویش فایق می‌آید و سپس بر سپاه آشور پیروز می‌شود. ابتدا رؤسای شهر را نکوهش می‌کند که از چه روی اعتمادشان به خدا سست شده است، آنگاه دست به دعا برمی‌دارد و پس از آن خود را می‌آراید و از بیت قلوی خارج می‌شود و نزد هولوفرنس می‌رود. برابر او به فریب و نیرنگ توسل می‌جوید و زمانی که با سردار سپاه‌مست شده تنها می‌ماند، سر از تنش جدا می‌کند. آشوریان پس از به هلاکت رسیدن سپهسالارشان، هراسناک راه فرار در پیش می‌گیرند و اردوگاهشان تاراج می‌شود. مردم از یهودیت تجلیل می‌کنند و روانه اورشلیم می‌شوند تا آیین شکرگزاری شکوه‌مندی به جای آورند.

چنین می‌نماید که مؤلف این کتاب تعمداً تاریخ را به دفعات نادیده گرفته است تا ذهن خواننده را از زمینه دقیق تاریخی داستان منحرف سازد و یکسره به حکایتی دینی و سرانجام آن معطوف کند. این سرگذشتی است که به چیره‌دستی پرداخته شده و با کتابهای معمول سخت همانندی دارد. هولوفرنس که خدمتگزار نبوکدنصر است، آمیزه‌ای از نیروهای شر است و یهودیت که نام او به معنی «زن یهودی» است، نماینده حزب خداست که همان حزب مردم است. به نظر می‌رسد که این حزب در شرف نابودی است، اما خداوند نصرتش را به میانجی دستان ضعیف زنی تحقق می‌بخشد و مردم سالم و سلامت رهسپار اورشلیم می‌شوند. به یقین این کتاب پیوندهایی با کتابهای دانیال و حزقیال و یوئیل دارد؛ صحنه وقوع داستان آن، دشت یزرعیل است

که نزدیک دشت حارِ بَجْدُون قرار دارد، همان دشتی که بر اساس کتاب یُوَحَنَّا ی رسول، نبرد آخر زمان در آن به وقوع خواهد پیوست (مکا: ۱۶/۱۶). یهودیت به پاداش دعا و پاکدامنی خویش به پیروزی می‌رسد. با این همه، کتاب دارای چشم‌اندازی عام است، چرا که نجات اورشلیم در بیت قُلُوی رقم می‌خورد، در این شهر ناهنجار با «مصلحت‌اندیشان» و یهودیان کوتاه‌بینش که تمثیلی از سامره است، و مفهوم دینی پیکار از زبان آخِیور بیان می‌شود که از عَمُونیان است (یه: ۵/۵-۲۱) و بعداً به خدای راستین ایمان می‌آورد (یه: ۱۴/۵-۱۰). این کتاب حدوداً در میانه قرن دوم ق م در فلسطین نگاشته شده، در فضای شور و شوق ملی و دینی که به سبب قیام مَکْابیان ایجاد شده بود.

کتاب اِسْتَر نیز مانند کتاب یهودیت، حکایتگر نجات مردم به پایمردی زنی است. یهودیان ساکن ایران به سبب سعایت وزیری مقتدر به نام هامان، در خطر نابودی قرار می‌گیرند و در اثر دخالت یکی از هموطنان جوان خود به نام اِسْتَر که ملکه خشایارشا شده و عمویش مُردخای او را راهنمایی می‌کند، نجات می‌یابند. ورق یکسره برمی‌گردد و هامان به دار آویخته می‌شود و مُردخای به جای او می‌نشیند و یهودیان دشمنانشان را به هلاکت می‌رسانند. عید پوریم (یا فوریم) به یادبود این پیروزی پدید می‌آید و مقرر می‌گردد که یهودیان همه ساله آن را برپا بدارند.

این سرگذشت نشان‌دهنده خصومت‌هایی است که در دنیای باستان با یهودیان می‌ورزیدند و سبب آن نیز ویژگی زندگی یهودیان بود که آنان را در برابر قوانین پادشاهان قرار می‌داد (مقایسه کنید با آزاری که آنتیوخوس اِپِیفانِس^(۱) در حق یهودیان روا می‌داشت). بنابراین، عرق ملی آنان نوعی واکنش دفاعی شدت یافته بوده است. خشونت آنان ما را شگفت‌زده می‌کند، اما باید به خاطر آورد که این کتاب پیش از ظهور آیین مسیحیت نگاشته شده است. همچنین باید ضوابط ادبی را نیز در نظر

(۱) Antiochus Épiphanes، از پادشاهان سلوکی سوریه (حدود ۲۱۵ تا ۱۶۴ ق م) که کوشید سرزمین یهودیه را یونانی‌مآب کند و حتی دست به تاراج معبد اورشلیم نیز زد، اما این کارها موجب قیام یهودیان شد. -م-

گرفت، چرا که دسیسه‌های اهل حرم و کشتارها، برای ارائه‌ی غیابی عقیده‌ای مورد استفاده قرار گرفته که دارای صبغه‌ی دینی نیز هست. عزّت یافتن مُردخای و اِستَر و نجاتی که از پی آن درمی‌رسد، یادآور داستان دانیال است و به‌خصوص سرگذشت یُوسُف که در ابتدا ستم دید و پس از آن، به خاطر نجات بخشیدن قوم خود تکریم شد. در سرگذشت یُوسُف که در سِفَر پیدایش آمده است، خدا قدرت‌ش را در عالم خارج به منصّه ظهور نمی‌رساند، اما با این همه سر رشته امور را در دست دارد. همچنین در کتاب عبری اِستَر، گرچه نامی از خدا به میان نمی‌آید، اما مشیت الهی تمامی وقایع سرگذشت را به پیش می‌برد. بازیگران داستان بر این نکته واقفند و یکسره به خدا اعتماد می‌ورزند و پروردگار نیز اراده‌ی خود را برای نجات آنان، به میانجی انسانهای ضعیفی که برمی‌گزینند، ظاهر می‌سازد (بنگرید به اس: ۱۷-۱۳/۴ که کلید کتاب را به دست می‌دهد). افزودگیهای روایت یونانی دارای لحنی مذهبی‌تر است (تمامی بخشهای کتاب اِستَر که در آیینهای دینی مورد استفاده قرار می‌گیرد، برگرفته از این افزودگیها است) و در آنها نکاتی از داستان تشریح می‌شود که مؤلفِ روایتِ عبری، درک آنها را به قوه حدس خواننده وا گذاشته است.

روایت یونانی این کتاب در ۱۱۴ (یا ۷۸) قم موجود بوده و به مصر فرستاده شده تا عید پوریم را رسمیت بخشد (اس: ۳/۱۰). متن عبری این کتاب کهن‌تر است و بر اساس ۲ مک: ۳۶/۱۵، یهودیان فلسطین در ۱۶۰ قم «روز مُردخای» را گرامی داشتند که لازمه آن، شناختن داستان اِستَر و احتمالاً کتاب او بوده است. این روایت می‌تواند در ربع دوم قرن دوم قم نوشته شده باشد، اما به یقین نمی‌توان گفت که در اصل با عید پوریم ربط داشته است، چرا که بخش ۳۲-۲۰/۹ آن دارای سبک و سیاقی متفاوت است و به نظر می‌رسد که قطعه‌ای افزوده شده به متن باشد. منشأ این عید مبهم است و این امکان وجود دارد که کتاب به صورتی ثانوی بدان پیوند خورده باشد (در ۲ مک: ۳۶/۱۵ نام «پوریم» در «روز مُردخای» نیامده است) و برای توجیه تاریخی آن به کار گرفته شده باشد.

طوبیا^(۱)

۱ سرگذشت طوبیت^(۲)، پسر طوبیئیل، پسر حَنَنْئیل، پسر عَدوئیل، پسر جَبَعئیل، از نسل عَسائیل، از سبط نَفْتالی. او^۲ در روزگار شَلْمَناسَر^(۳)، پادشاه آشور، از تَشَبه که در جنوب قادش نَفْتالی، در جَبیل تَبِیا، در بالای حاصور، در مغرب، در آنجا که آفتاب غروب می‌کند، و در شمال صَفْت واقع است، تبعید شد.

۱. تبعیدی

^۲ من، طوبیت، هر روز زندگیم راه راستی پیمودم و کار نیک کردم^(۴). به برادران و

(۱) روایت کتاب طوبیا در متن وو. غالباً تفاوت‌های بسیاری با متن یونانی، که در این ترجمه از آن تبعیت شده، دارد (بنگرید به مقدمه، ص ۶۱) و این امر سبب ناهمخوانی‌های فراوان در شماره‌گذاری آیات دو متن شده است. مهم‌ترین افزودگی‌های متن وو. در پانوش آمده و شماره‌گذاری آیات آن در هنگامی که با متن یونانی تفاوت دارد و دست‌کم از حیث محتوا با آن تطبیق می‌کند، در حاشیه ذکر شده است.

(۲) به یونانی نام پدر (طوبیت) Tôbeith یا Tôbeit و نام پسر (طوبیا) Tôbeias یا Tôbias است. سایر اعلام کتاب، بنابر نسخ، اختلافات زیادی دارند. — نسخهٔ سینیایی (سین.) سلسله نسب طوبیت را ادامه می‌دهد و پس از جَبَعئیل می‌افزاید: «پسر رافائیل، پسر زَعوئیل»، حال آن که این مطلب در نسخهٔ اسکندرانی (اسک.) و واتیکان (وا.) نیامده است.

(۳) زمینهٔ تاریخی داستان دارای تلخیص‌هایی قراردادی است، بنگرید به مقدمه، ص ۶۳. [شَلْمَناسَر پنجم، پسر و جانشین تیگلت پیلسر، از ۷۲۷ تا ۷۲۲ ق م پادشاه آشور بود. در ۷۲۴ ق م به مملکت اسرائیل حمله برد و سه سال سامره را محاصره کرد، اما پیش از فتح آن از دنیا رفت. — م.]

(۴) پرهیزگاری طوبیت بیش از آن که حاصل تأمل او در شریعت بوده باشد (بنگرید به مز: ۱۱۹، و غیره)،

هوطنانم که با من به نینوا در مملکت آشور تبعید شدند، صدقه بسیار می‌دادم.^۴ در جوانی، آن زمان که هنوز در میهن سرزمین اسرائیل^(۱) بودم، تمامی سبط نفتالی که نیاکان من بودند، از خاندان داود و اورشلیم گسستند^(۲). با این همه، در میان جمله اسباط اسرائیل، اورشلیم شهر برگزیده برای آیینهای قربانیشان بود؛ معبدی که خدا در آن منزل دارد، در آنجا برپا شده و به تمامی نسلهای آینده هدیه گشته بود.^۵ جمله برادرانم و خاندان نفتالی، قربانیهای خود را به پای گوساله‌ای که یَرُبْعَام، پادشاه اسرائیل، در آن ساخته بود ذبح می‌کردند، بر تمامی کوههای جلیل^(۳).

پا: ۱۲/۲۶-۳۲

بسیار می‌شد که به‌تنهایی برای زیارت به اورشلیم می‌رفتم تا فریضه‌ای را که تا به‌ابد برای تمامی اسرائیل مقرر شده، به جای آورم. به اورشلیم می‌شتافتم، با میوه‌های نوبرانه و نخست‌زادگان حیوانات، با دهیک^(۴) احشام و نخستین پشم چیده شده می‌شما.^۷ اینها را برای قربانگاه، به کاهنان که پسران هارون بودند می‌سپردم. به لاویان که آن زمان در اورشلیم بر سر کار بودند، دهیک شراب و گندم، و زیتون و انار و میوه‌های دیگر را می‌دادم. دهیک دوم را شش سال پیایی تقدأ

تث: ۱۶/۱۶

تث: ۱۴/۲۲+

اع: ۱۸/۱۲
تث: ۱۸/۵-۳

تث: ۱۴/۲۲-۲۷

نتیجه کارهای نیکی بوده که انجام می‌داده است، از قبیل: صدقه دادن، به خاک سپردن مردگان، زیارت اماکن مقدس، پرداخت دهیک و غیره.

(۱) مقصود از سرزمین اسرائیل مملکتی است که در قرن دهم پیش از میلاد، پس از مرگ سلیمان و از میان رفتن وحدت اسباط بنی‌اسرائیل، در شمال سرزمین کنعان تشکیل شد و سامره پایتخت آن گردید. بخش جنوبی سرزمین کنعان یهودیه نام گرفت و اورشلیم پایتخت آن شد. -م.

(۲) سبب روی گرداندن اسباط بنی‌اسرائیل از خاندان داود این بود که سلیمان، پیامبر و پادشاه ایشان، از خداوند دور شد و زنانی از اقوام بت‌پرست را به همسری گرفت و حتی بتخانه‌هایی برای آنان ساخت. پس از مرگ سلیمان نیز پسر او رَحَبْعَام به‌تندی با اسباط بنی‌اسرائیل سخن گفت و این سبب گردید که آنان، به‌جز سبط یهودا، از خاندان داود روی گردانند و یَرُبْعَام را به پادشاهی خود برگزینند و مملکت اسرائیل را تشکیل دهند. بنگرید به پا: ۱۱-۱۲. -م.

(۳) همان‌گونه که در پانوشته قبل گفته شد، یَرُبْعَام برای اصلاح امور بنی‌اسرائیل به پادشاهی آنان برگزیده شد. اما خود نیز پس از چندی سبب گمراهی آنان گردید، چرا که برای جلوگیری از رفت‌وآمد مردم اسرائیل به اورشلیم برای تقدیم قربانی به خانه خدا، دو گوساله زرین در بیت‌ئیل و دان گذاشت و بر کوههای جلیل نیز بتخانه‌هایی بنا کرد. بنگرید به پا: ۱۲/۲۵-۳۳. -م.

(۴) از فرائض دینی کلیمیان (به فرانسه dime و به انگلیسی tithe) که بنابر آن، مقدار یک‌دهم گله و محصول برداشته زمین را به خداوند که مالک حقیق زمینها و ثروتها است، تقدیم می‌دارند. در کتاب طوبیا از سه نوع دهیک یاد شده است: دهیک اول که به صورت جنسی به کاهنان داده می‌شود، دهیک دوم که به شکل نقدی در اورشلیم خرج می‌شود، و دهیک سوم که به خیرات اختصاص می‌یابد. -م.

از عایدی خود کنار می‌گذاشتم و آن را هر سال در اورشلیم خرج می‌کردم.^۸ دهیک سوم^(۱) را به یتیمان و بیوگان و غریبانی که با اسرائیلیان زندگی می‌کردند، می‌دادم؛ هر سه سال، دهیک سوم را به آنان پیشکش می‌کردم. اینها را می‌خوردیم، در حالی که هم به احکام شریعت موسی وفادار بودیم و هم به دستورات دَبُوره، مادر پدرمان حَنَنُئیل؛ چه پدرم مرده بود و مرا یتیم گذاشته بود.^۹ زمانی که به سنین مردی رسیدم، زنی از خویشانم را به همسری برگزیدم که حَنَّا نام داشت^(۲)؛ او برایم پسری به دنیا آورد که نامش را طوبیا نهادم.

تث: ۲۸/۱۴-۲۹

^{۱۰} در زمان تبعید به آشور، آنگاه که آورده شدم، به نینوا آمدم. جمله برادرانم و مردم قومم طعامهای مشرکان را می‌خوردند؛^{۱۱} لیک من از خوردن طعامهای مشرکان پرهیز می‌کردم^(۳).^{۱۲} چون از صمیم دل به خدای خود مؤمن بودم،^{۱۳} خدای تعالی نیز لطف شَلْمَنَاسَر را شامل حال کرد و من پیشکار او شدم.^{۱۴} به سرزمین ماد سفر می‌کردم و دادوستدهایی برای او انجام می‌دادم، تا زمانی که مرگش در رسید. و نزد جَبَعُئیل، برادر جَبْرِی، در مُلک رِی^(۴) در سرزمین ماد، کیسه‌های نقره به وزن ده قنطار^(۵) به امانت گذاشتم.

۱۱

۱۲

۱۳

دان: ۴۸/۲-۴۹

^{۱۵} پس از مرگ شَلْمَنَاسَر، پسرش سَنَحاریب^(۶) بر جای او نشست. راههای سرزمین ماد بسته شد و دیگر نتوانستم بدانجا روم.^{۱۶} در روزگار شَلْمَنَاسَر بسیار می‌شد که به برادران همقوم خویش صدقه می‌دادم،^{۱۷} نامم را به گرسنگان و جامه‌هایم را به برهنگان می‌بخشیدم؛ و زمانی که جنازه هموطنانم را می‌دیدم که از فراز باروهای نینوا به زیر افکنده شده بودند، به خاکشان می‌سپردم.^{۱۸} آنانی را نیز که سَنَحاریب کشت به خاک سپردم. آن زمان که وی گریخته از میدان جنگ، از سرزمین

۱۸

ای: ۳۱/۱۶-۲۰

۲۱

(۱) سر: «دهیک سوم»؛ رولا: «دهیک سال سوم»؛ در سین، نیامده است.

(۲) اسک، وا، رولا: «که حَنَّا نام داشت»؛ در سین، نیامده است.

(۳) زیرا بدون رعایت محرمات شرعی تهیه شده بودند، بنگرید به لاو: ۱۱؛ تث: ۱۴.

(۴) در متن از ری به نام Rhagès یاد شده که معادل یونانی «رگا»، نام کهن این شهر، است. -م.

(۵) هر قنطار، یا شصت منا، حدوداً معادل چهل و چهار کیلوگرم بوده است.

(۶) سَنَحاریب از ۷۰۴ تا ۶۸۱ ق م پادشاه آشور بود. اگرچه در کتاب طوبیا از او به عنوان جانشین شَلْمَنَاسَر یاد شده، اما چنان که در مقدمه (ص ۶۳) آمده است، وی پسر و جانشین سارگن دوم فاتح سامره بود. -م.

یهودیه بازگشت، پس از آن که پادشاه آسمانها به سبب کفرگوییهایش او را کيفر داد^(۱)، در اوج خشم شمار بسیاری از اسرائیلیان را کشت. آنگاه من جنازهٔ آنان را ربودم تا دفشان کنم؛ سَنَحاریب به جست و جویشان پرداخت و دیگر نیافتشان.^{۱۹} یکی از نینواییان پادشاه را خبر رساند که گورگنِ ناشناس من بوده‌ام. چون دانستم که پادشاه از کار من آگه گشته و در جست و جویند تا مرا بمیرانند، بیمناک شدم و راه گریز در پیش گرفتم.^{۲۰} همهٔ اموالم را گرفتند؛ تمامی آن را به نفع خزانه ضبط کردند؛ دیگر چیزی برایم باقی نماند، مگر همسرم حَتّا و پسرِم طوبیا.

^{۲۱} کمتر از چهل روز بعد، پادشاه را دو پسرش به قتل رساندند و به کوههای آراتات گریختند^(۲). اَسْرَحَدُون^(۳)، پسر سَنَحاریب، بر جای او نشست. اَخیکار^(۴)، پسر برادرم عَنائیل، مأمور حسابهای مملکت شد و ریاست کلیهٔ امور را به دست گرفت.
^{۲۲} آنگاه اَخیکار وساطت مرا کرد و توانستم به نینوا بازگردم. این بدان سبب بود که در زمان سلطنت سَنَحاریب پادشاه آشور، اَخیکار رئیس ساقیان و مُهردار بود و تمشیت امور اداری و مالی را در دست داشت؛ و اَسْرَحَدُون وی را در مناصب خود باقی گذاشت. او خویشاوند من و برادرزاده‌ام بود.

(۱) سَنَحاریب به قصد تصرف اورشلیم به سرزمین یهودیه تاخت. اما به سبب اهانت و کفرگویی به خداوند، شب هنگام فرشته‌ای نازل شد و سپاهیانش را قتل‌عام کرد و وی فردای آن روز هراسناک به نینوا بازگشت. بنگرید به ۲ پا: ۱۹-۸-۳۶-م.

(۲) این دو پسر اَذَرْمَلُک و شَرْآصَر نام داشتند و پدرشان را در حالی که در معبد خدای خود نِسروک مشغول عبادت بود، به قتل رساندند. بنگرید به ۲ پا: ۱۹-۳۷-م.

(۳) اَسْرَحَدُون پسر و جانشین سَنَحاریب، از ۶۸۱ تا ۶۶۹ ق م پادشاه آشور بود. به مصر لشکر کشید و آن را در ۶۷۱ ق م فتح کرد-م.

(۴) ذکر نام اَخیکار (طو: ۲۲/۱؛ ۱۰/۲؛ ۱۸/۱۱؛ ۱۰/۱۴؛ و نیز یه: ۵/۵+) داستان طوبیا را به کتاب (یا حکمت) اَخیکار پیوند می‌زند. این کتاب کهن که به قالبها و زبانهای مختلف شناخته شده، حکایتی دربردارندهٔ دو مجموعهٔ حکمت است و بازتاب مطالب آن در کتابهای طوبیا و یسوع بن سیرابه چشم می‌خورد. اَخیکار حکیم که مُهردار پادشاهان آشور سَنَحاریب و اَسْرَحَدُون بود، برادرزادهٔ خود ناداب را بزرگ کرد و برای جانشینی خویش آماده ساخت. در اینجا نخستین سلسله از پندهای حکیمانه در متن داستان گنجانده شده است. اما ناداب فرومایه و ناسپاس، کاری کرد تا آن کس که خیرخواهش بود، به مرگ محکوم شود. اَخیکار به تدبیری از مرگ جَست و پنهان شد. اَسْرَحَدُون که فرعون از او خواسته بود حکیمی را بدو معرفی کند که از عهدهٔ پاسخگویی به مجادلات وی برآید، از ناپدید شدن اَخیکار افسوس می‌خورد. آنگاه اَخیکار از مخفیگاه خود خارج شد و برابر فرعون پایداری ورزید و پس از اعادهٔ حیثیت خویش، برادرزاده را گوشمال داد و او را نکوهش کرد. در اینجا دومین سلسله از حکمتها در متن داستان آمده است.

۲. نایبنا

۲ پس در زمان سلطنت آسَرَحَدُون، به خانه خویش بازگشتم و همسر من حَنّا با پسر من طوبیا به من بازگردانده شدند. در عید پنجاهه^(۱) ما (عید هفته‌ها) شامی خوشگوار فراهم بود. بر سر سفره در جای خود نشستم. ^۲طعام برایم آوردند و خوراکهای رنگارنگ برایم حاضر کردند. آنگاه پسر من طوبیا را گفتم: «فرزندم، برو و از میان برادرانمان که به نینوا تبعید شده‌اند، فقیری را که از صمیم دل مؤمن باشد پیدا کن و بدین جا آور تا طعام را با او قسمت کنم. فرزندم، به انتظار بازگشت می‌نشینم.» ^۳پس طوبیا به جست‌وجوی فقیری در میان برادرانمان رفت، لیک بازگشت و گفت: «پدرا! پاسخ دادم: «لبیک ای فرزندم.» گفت: «پدر، یک تن از افراد قوم ما را کشته‌اند، او را خفه کرده‌اند و سپس در میدان بازار افکنده‌اند، و جنازه او هنوز آنجاست.» ^۴از جای جستم و غذایم را دست‌نخورده گذاشتم، مرد را از میانه میدان برگرفتم و در اتاق نهادم و به انتظار غروب آفتاب نشستم تا به خاکش سپارم. ^۵به خانه بازگشتم و شست‌وشو کردم و با دلی غمین نام را خوردم، ^۶سخنان عاموس نبی را در بیت ایل یاد کردم:

خرو: ۱۴/۲۳

عیدهایتان را به ماتم

عا: ۱۰/۸

و همه سرودهایتان را به مرثیه مبدل خواهم کرد.

^۷و گریستم. سپس، زمانی که آفتاب غروب کرد، رفتم و گوری کردم و جنازه را در آن مدفون ساختم. ^۸همسایگانم در حالی که می‌خندیدند، می‌گفتند: «ببینید، دیگر ترسان

(۱) عید پنجاهه (به فرانسه Pentecôte و به انگلیسی Pentecost) از اعیاد مهم کلیمیان است که در اصل به مناسبت پایان کار برداشت محصول و به انتها رسیدن سال زراعی برگزار می‌شده است و در آن، نخستین محصول زمین را به خداوند تقدیم می‌کردند. اما بعدها مناسبتی تاریخی به این عید اضافه شد و آن، گرامیداشت نزول احکام دهگانه به موسی بود. این عید هفت هفته کامل یا ۴۹ روز پس از عید فصح برگزار می‌شود و از این رو آن را «عید هفته‌ها» نیز می‌نامند. -م.

نیست.» (باید دانست که پیش از آن، به سبب انجام چنین کاری، سرم را به جایزه گذاشته بودند.) «بار نخست گریخت و اینک دگر بار جنازه‌ها را به خاک می‌سپارد!»^۹ آن شب استحمام کردم و به حیاط رفتم و کنار دیوار حیاط آرامیدم. چون هوا گرم بود، پوششی بر چهره خویش نکشیدم.^{۱۰} نمی‌دانستم بالای سرم گنجشکافی در دیوار لانه دارند. فضلۀ گرمشان در دیدگام فرو ریخت و لکه‌های سپیدی بر چشمام پدید آورد که برای درمان آنها، ناگزیر نزد طبیبان رفتم. هرچه بیشتر مرهم می‌نهادند، لکه‌ها بیشتر روشنایی دیدگام را فرو می‌کاست و سرانجام یکسره نابینا شدم. چهار سال از بینایی محروم ماندم، تمامی برادرانم از این واقعه غمین گشتند؛ و آخیکار دو سال تیارداریم کرد، پیش از آن که به عیلام^(۱) رود^(۲).

^{۱۱} این زمان هم‌سرم حنّا کارگری پیشه کرد، پشم می‌ریسید و پارچه می‌بافت^(۳).^{۱۲} کار را حسب سفارش تحویل می‌داد و مزدش را می‌گرفت. باری، در روز هفتم ماه دیستروس^(۴)، قطعه‌ای را به پایان رساند و به مشتریان تحویل داد. اجرتش را به تمامی پرداختند و افزون بر آن، بزغاله‌ای برای غذا به او هدیه دادند.^{۱۳} وقتی به خانه بازگشتم، بزغاله بعبع سرداد. زخم را فراخواندم و بدو گفتم: «این بزغاله از کجا آمده؟ مبادا این حیوان دزدیده شده باشد، آن را به صاحبانش بازگردان، ما حق نداریم مال دزدیده بخوریم.»^{۱۴} هم‌سرم مرا گفت: «این هدیه‌ای است که افزون بر مزد به من داده‌اند!» سخنش را باور نکردم و بدو گفتم که بزغاله را به صاحبانش بازگرداند (و از این سخن، چهره‌ام برابر او سرخ شد). آنگاه پاسخ گفت: «صدقه‌هایت چه شد؟ کارهای نیکت کجا رفت؟ همه می‌دانند اینها برایت چه به ارمغان آورد^(۵)!»

(۱) در متن از عیلام به‌نام Elymaïd یاد شده و این نامی است که در دوران یونانی مآبی، به عیلام اطلاق می‌شده است. -م.

(۲) در جمله افزوده شده‌ای که در وو، آمده (آیات ۱۲-۱۸)، شکیبایی طوبیت با صبر ایوب مقایسه شده است. در این جمله، طوبیت در پاسخ نکوهش خویشاوندانش می‌گوید: «این‌گونه سخن مگوئید، ما پسران مقدّسانیم و در انتظار حیاتِ هستیم که خداوند به کسانی که ایمانشان را از وی نمی‌گردانند، ارزانی می‌دارد.» (۳) «پشم می‌ریسید و پارچه می‌بافت» افزوده رولا، است.

(۴) دیستروس (Dystros) از ماههای تقویم مقدونی و مطابق با ماه آذار تقویم یهودی و فوریه-مارس تقویم میلادی است.

(۵) در وو، (آیه ۲۳) بر مقایسه حنّا با همسر ایوب تأکید شده است.

۱ با جانی حزین، ناله سردادم و گریستم و این مرثیه را آغاز کردم:

۲ خداوندا تو دادگری،

دان: ۳۲-۲۷/۳
مز: ۱۳۷/۱۱۹

و تمامی اعمالت دادگرانه است.

جمله راههای تو لطف است و حق،

مز: ۱۰/۲۵

و تو داور دنیایی.

۳ و اینک تو ای خداوند،

مرا یاد کن، مرا بنگر،

مرا به گناهانم مگیر،

و به نادانیهایم.

و به نادانیهای پدراتم.

خرو: ۷/۳۴

چه برابر تو گناه کردیم،

با: ۱۸-۱۷/۱
دان: ۶-۵/۹

۴ و فرمانهایت را زیر پای نهادیم؛

و تو ما را به دست تاراج سپردی،

با: ۴/۲ ب: ۸/۳

به دست اسارت و مرگ،

به دست تمسخر و ریشخند و نکوهش

جمله اقوامی که میانشان پراکنده‌مان ساختی.

۵ و اینک جمله احکام تو حق است،

آنگاه که با من به حسب خطاهایم رفتار می‌کنی،

و به حسب خطاهای پدراتم^(۱).

چه از فرمانهای تو سرپیچیدیم،

و برابرت راه راستی نسپردیم.

۶ و اینک با من آن کن که می‌پسندی،

اع: ۱۵/۱۱
آ: ۴/۱۹

(۱) «و به حسب خطاهای پدراتم» افزوده‌وا، رولا، سر. است.

کرم فرما و جانم بستان؛
برآتم تا از بند خاک وارهم،
و دگر باره خاک گردم.
چه مردگی نزد من به از زندگی است.
من ناسزاهایی ناسزوار شنیده‌ام،
و غمی بزرگ دارم!

یون: ۸.۳/۴
ای: ۱۵/۷

خداوندا، به انتظار آتم که اراده تو
از این آزمونم وارهند.
بگذار تا به منزلگاه ابدی رخت ببرندم،
از من روی مگردان، ای خداوند.
زیرا مردن از آن به که زندگیم را
با چنین مشقتی سخت سرکنم،
دیگر نمی‌خواهم ناسزا بشنوم.

۳. ساره

همان روز، چنین روی داد که ساره، دختر رَعُوئیل، که در شهر همدان^(۱) در سرزمین ماد می‌زیست، از کنیز پدر خود ناسزا شنید.^۸ باید دانست که او هفت بار به عقد نکاح درآمده بود و اَرْموداؤس^(۲) که خبیث‌ترین شیاطین بود، همسران او را پیش از آن که چون شوی‌هایی نیکو با وی وصلت کنند، یکی پس از دیگری کشته بود.

(۱) در متن از همدان به نام Ecbatane یاد شده که ضبط لاتینی هگمتانه، نام کهن این شهر، است. - م.
(۲) اَرْموداؤس در لغت به معنای «هلاک‌کننده» است، بنگرید به فرشتگان مهلک در ۲ سم: ۱۶/۲۴؛ حک: ۲۵/۱۸؛ مکا: ۱۱/۹. اَرْموداؤس را در وصیت سلیمان (که در آن نیز مانند اینجا دشمن ازدواج است) و در آیین یهود دوران پس از تألیف کتاب مقدس نیز بازمی‌یابیم. اَرْموداؤس را با آتشمه که یکی از دیوهای آیین مزدیسنا است، مقایسه کرده‌اند.

کنیز بدو گفت: «آری، تو خود شوی‌هایت را می‌کشی! تاکنون به عقد هفت مرد درآمده‌ای و یک بار هم بخت یارت نبوده است»^(۱)! اگر شوی‌هایت مرده‌اند، از چه روی ما باید کیفر ببینیم! بدانان پیوند تا هرگز نه پسری از تو بینند و نه دختری!»^(۲) آن روز ساره دلخون شد، به زاری گریست و به اتاق پدر برآمد تا خود را حلق آویز سازد. پس آنگاه تأمل کرد و اندیشید: «مبادا پدرم را سرزنش کند و بدو گویند: "تو تنها یک دختر دل‌بند داشتی که از شوربختی، خود را حلق آویز کرد!" بر آن نیستم که اوقات سالخورده‌گی پدر خویش را تا رسیدن به منزلگاه مردگان، قرین حزن و اندوه سازم»^(۳). بهتر آن است که از حلق آویز کردن خویش دست شویم و از خداوند تمنا کنم که بپراندم تا دیگر در زندگانیم ناسزا نشنوم.»^(۴) همان لحظه، کنار پنجره دست برآورد و چنین دعا کرد:

۱۵/۶
بی: ۳۵/۳۷
۴۲/۴۴: ۳۸

۱۱/۶: دان
۴۸، ۴۴/۸: یا
۲/۲۸: ۸/۵: مز
۲/۱۳۸: ۲/۱۳۴

تو متبارکی ای خداوند رحمت!
نام تو متبارک باد به روزگاران،
و بادا که جمله اعمال
تا ابد متبارکت گرداند!

^{۱۲} و اینک چهره‌ام را برمی‌آورم،
و دیدگانم را به سوی تو برمی‌گردانم.
^{۱۳} بادا که کلامت از بند خاکم وارهاند،
دیگر غمی خواهم ناسزا بشنوم!

۱۲

+۶/۳

^{۱۴} تو آگهی ای خداوند
که پاکیزه مانده‌ام،
و هیچ مردی مرا لمس نکرده است.
^{۱۵} نام خود را

۱۶

۱۷

(۱) اسک... وا، رولا، سر: «بخت یارت نبوده است»؛ سین: «شان همسری نیافتی». — ساره گرفتار جادویی بود که سبب مرگ نامزد هایش می‌شد. (۲) این یکی از ترجیع‌های داستان یوسف است.

و نام پدرم را

در سرزمین تبعید نیالوده‌ام.

یگانه دخت پدر منم،

او را فرزندی دگر نیست تا مرده‌ریگش بَرَد،

او را برادری نیست،

او را هیچ خویشاوندی نمانده است

که خویشتن را از برایش نگاه دارم.

پیش از این هفت شوی از دست داده‌ام،

پس چرا باز باید زنده باشم؟

گر خوشایند تو نیست که بمیرانیم،

پس با نظر شفقتم بنگر،

دیگر غمی خواهم ناسزا بشنوم!^(۱)

^{۱۶} این بار دعای هر دوی آنان در ساحت مجد خدا مستجاب افتاد، ^{۱۷} و رافائیل^(۲)

۲۴ ۱۲/۱۲

گسیل شد تا هر دو را شفا بخشد. او باید لکه‌های سپید را از دیدگان طوبیت می‌زدود

تا به چشمان خویش نور خدا را ببیند؛ و ساره دختر رَعُوئیل را به همسری طوبیا پسر

طوبیت درمی‌آورد و او را از اَزْموداؤس، که خبیث‌ترین شیاطین بود، می‌رهاند. چه

ساره نصیب طوبیا بود، بیش از تمامی دیگر خواستگاران. در این لحظه، طوبیت از

۱۳/۱۲/۴
+۱۲/۶

حیاط به درون خانه رفت؛ و ساره، دختر رَعُوئیل، از اتاق فرود آمد.

(۱) وا، رولا، سر: «دیگر غمی خواهم ناسزا بشنوم؛ اسک: «بشنو ناسزایی را که به من می‌گویند». — پایان این دعا در وو، بسیار متفاوت است: «^{۱۸} اگر به نکاح راضی شدم، از سر هوا و هوس نبود، بلکه از ترس تو بود. ^{۱۹} از این روی، یا من شایسته آنان نبودم، یا شاید ایشان زبیده من نبودند. یا آیا چنین است که تو مرا از برای شوی دیگری نگاه داشته‌ای؟» ^{۲۰} مشیت تو ورای فهم آدمی است. ^{۲۱} اما آن‌که ترا می‌پرستد می‌داند که اگر آزموده شود، از آزمون سربلند بیرون می‌آید؛ اگر دچار مشقت شود، خلاصی می‌یابد؛ اگر تأدیب شود، رحمت شامل حالش می‌گردد. ^{۲۲} چه ترا از خسران ما لذتی نیست، بلکه آرامش را از پی طوفان می‌آوری و شادی و سرور را از پس گریه و اشک...»

(۲) رافائیل، آن فرشته حامی که برای طوبیت و ساره فرستاده شد، نخست دعاهای آنان (۴/۵+) را به محضر خداوند رسانده بود (۱۲/۱۲، ۱۵).

۴. طوبیا

۴ آن روز طوبیت به نقره‌هایی اندیشید که نزد جَبَعِئِل در مُلک ری در سرزمین ماد به امانت گذاشته بود،^۲ و با خود گفت: «بدانجا رسیده‌ام که طلب مرگ می‌کنم، بهتر آن است که پسرَم را فراخوانم و پیش از مرگ، از این دارایی آگهش سازم.»^۳ پسرش طوبیا را نزد خود خواند و اینچنین سخن گفت:

«چون بمردم^(۱)، چنان که شایسته است به خاکم سپار. مادرت را گرمی بدار و هیچ روز از زندگیت ترکش مکن. آن کن که خوشایندش است و نه آن کن که مایهٔ حزنش است.^۴ فرزندم، به یاد آر زمانی را که در بطنش بودی و او بس خطرها از برای تو به جان خرید. و چون ببرد، کنار من و در همان گور من به خاکش سپار.

^۵ فرزندم، هر روز بر خداوند مؤمن باش. قصد آن مکن که گناه اندوزی و از شرایع خدا سربپیچی. هر روز زندگیت کار نیک کن و راه بیداد مپوی.^۶ چه اگر با راستی رفتار کنی^(۲)، چون هر آن که داد کند، در جملهٔ اعمالِ توفیق می‌یابی.

^۷ از مال خود بگیر و صدقه ده. هرگز از فقیر روی مگردان که خدای نیز از تو روی نخواهد گرداند.^۸ به قدر آنچه داری صدقه ده: اگر بسیار داری، بیشتر؛ و اگر اندک داری، کمتر، لیک در صدقه دادن گمانی به دل راه مده.^۹ این کار ترا گنجی نیکو به بار آورد بهر روز نیاز.^{۱۰} چه صدقه دافع مرگ است و مانع رفتن به درون ظلمات.^{۱۱} صدقه هدیه‌ای است ارزنده، بهر هر آن که در محضر خدای تعالی آن را بدهد.

^{۱۲} فرزندم، خویشتن را از هر زشتی نگاه دار. زنی از خون پدرانت برگزین. زن بیگانه‌ای را که از سبط پدرت نباشد به هسری مگیر، چه ما پسران پیامبرانیم. نوح و ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که پدران نخستینان بودند به یاد آر. ایشان جمله‌گی از خویشاوندانشان هسر گزیدند و فرزندانشان متبرک گشتند و نسلشان وارث زمین

خرو: ۱۲/۲۰
ام: ۲۲/۲۳
سی: ۲۷/۷

۶/۱۳
بو: ۲۱/۳
اف: ۱۵/۴

۱۰-۸-۱۲
ام: ۱۷/۱۹
سی: ۶-۱/۴
ت: ۸-۷/۱۵
۱۱: ۱۱ یو: ۱۷/۳
مت: ۱۰ ۲۰/۶

سی: ۳۰/۳
۱۲/۲۹

بی: ۴-۳/۲۴
۲-۱/۲۸
داو: ۳/۱۴

+۱۲/۶
بی: ۳۱/۱۱
۲۰/۲۵
۳۰-۱۵/۲۹

(۱) وا، رولا، سر: «چون بمردم»؛ در سین، نیامده است.

(۲) ترجمه تحت‌اللفظی وا، رولا، سر: «اگر راستی کنی»؛ سین: «آنان که راستی می‌کنند». — آیات ۷-۱۹ در متن یونانی نسخهٔ سینیایی نیامده و بر اساس رولا، و با توجه به وا، و سر، آورده شده است.

خواهد شد.^{۱۳} تو نیز فرزندم برادرانت را دوست‌تر بدار، در دلت برادران خویش و پسران و دختران قومت را خوار مدار، و از میان آنان همسری برگزین. چرا که غرور مایه خرابی و اضطراب بسیار می‌شود و بطالت سبب فقر و تنگدستی؛ چه بطالت مادر قحطی است.

^{۱۴} مزد هر آن که برایت کار کند به فردا مینداز، بلکه بی‌درنگ آن را بپرداز. اگر خدای را بندگی کنی، پاداش کارت را می‌بینی. پسر، در همه کردارهایت بیدار باش و در جمله رفتارهایت پیراسته.^{۱۵} با هیچ کس کاری مکن که غمی‌پسندی با تو کنند. شراب چندان منوش که مست شوی و عیش را رفیق راه خویش مگیر.

^{۱۶} از نان خود به گرسنگان ده و از جامه‌هایت به برهنگان. از هرآنچه به وفور داری، بهر صدقه بگیر؛ و آنگاه که صدقه می‌دهی، حسرت را از نگاه خویش دور دار.^{۱۷} نان و شراب بر مزار درستکاران خیرات کن، و نه از بهر گنهکار.^(۱)

^{۱۸} با هر دانایی رای زن و پند نافع را ناچیز مشمار.^{۱۹} خداوند خدا را در همه حال متبارک خوان و از او بخواه که هادی راه‌هایت باشد و مسیرها و مقاصد را به سرانجام رساند. چه حکمت نصیب جمله اقوام نیست و به اراده خداوند قومی طالب نیکی می‌شوند. خدا آن که را خواهد برآورد^(۲) و آن که را خواهد به قعر منزلگه مردگان فرو برد. و اینک فرزندم، این دستورها را به خاطر سپار و هرگز مگذار از لوح سینه‌ات پاک شود.

^{۲۰} اینک فرزندم، تو را آگه می‌سازم که ده قنطار نقره نزد جَبْعَثِیل، پسر جَبْرِی، در مُلک ری در سرزمین ماد به امانت گذاشته‌ام.^{۲۱} فرزندم، از این که تهیدست گشته‌ایم بیمی به دل راه مده. تو از ثروتی بزرگ بهره‌مند خواهی شد اگر خدای ترس باشی و از گناهان یکسره بیرهیزی و آن کنی که خوشایند خداوند خدایت است.»

۱۴

لاو: ۱۳/۱۹
تث: ۱۵/۲۴مت: ۱۲/۷
لو: ۳۱/۶اش: ۷/۵۸
مت: ۲۵/۳۵-۳۶تث: ۱۵/۱۰
قر: ۷/۹

تث: ۱۴/۲۶

۲۰

مز: ۱۰/۱۱۹
۱۲، ۲۶، ۳۳، ب
تث: ۶/۴
سم: ۷/۲

۲۱

۲۲

۱ تیم: ۸-۶/۶

(۱) این حکم از اخیکار است (۲۱/۱+). با این همه به نظر می‌رسد که طوبیت به پسرش اندرز می‌دهد که به مردگان هدیه تقدیم نکند، چرا که این رسم در شریعت مردود دانسته شده، بلکه به نیت آنها صدقه بدهد. (۲) رولا: «برآورد»؛ در سین. نیامده است.

۵. رفیق

۵ آنگاه طوبیا پدر خویش طوبیت را چنین پاسخ گفت: «پدر، هرآنچه مرا فرمان دادی آن کنم.^۱ لیک چگونه این امانت را از او بازپس گیرم، چه نه او مرا می‌شناسد و نه من او را. چه نشانی بدو بنمایم تا سخنم را باور کند و نقره‌ها را بازم گرداند؟ وانگهی، راههایی را که برای سفر به سرزمین ماد باید پیمود نمی‌شناسم.»^۲ آنگاه طوبیت پسر خویش طوبیا را چنین پاسخ گفت: «ما دستینه‌ها مان را بر برگه‌ای با یکدیگر مبادله کردیم، و من برگه را دوپاره کردم تا نیمی از آن نزد هریک از ما باشد. یکی از آن نیمه‌ها را برداشتم^(۱) و نیمه دیگر را با نقره‌ها گذاشتم. شگفتا که بیست سال از به امانت سپردن این نقره‌ها سپری شده است! اینک فرزندم، در پی مردی امین باش که رفیق سfort گردد، خرج او تا بازگشتت برعهده ما خواهد بود؛ برو و این نقره‌ها را از جَبْعُثیل بازپس گیر.»

۵^۴ طوبیا بیرون رفت و به جست‌وجوی راهنمایی شایسته پرداخت که بتواند با او به سرزمین ماد بیاید. در پیرون رافائیل، آن فرشته^(۲)، را یافت که برابر او ایستاده بود و طوبیا گمان نمی‌برد که او فرشته خداست.^۵ بدو گفت: «اهل کجایی دوست من؟» فرشته پاسخ داد: «یکی از برادران اسرائیلیت هستم و آمده‌ام تا در اینجا کاری پیدا کنم.»

۸ طوبیا بدو گفت: «آیا راه سرزمین ماد را می‌شناسی؟» فرشته پاسخ داد: «البته! بارها

(۱) «یکی از آن نیمه‌ها را برداشتم» افزوده رولا. است.

(۲) «فرشته» غیر از «فرشته یهوه» یا «فرشته خدا» است که در متنهای کهن، معنی هیأت قابل رؤیت خدا را افاده می‌کند (پی: ۷/۱۶+). فرشتگان آفریدگان ممتاز خداوند هستند و شأنی پایین‌تر از او دارند و مقیم بارگاه آسمانی اویند. در ع. فرشتگان بدین نامها خوانده شده‌اند: «پسران خدا» (ای: ۶/۱؛ مز: ۱/۲۹+). «مقدسان» (ای: ۱/۵)، «لشکر آسمان» (۱ پا: ۱۹/۲۲؛ نغ: ۶/۹؛ مز: ۲۱/۱۰۳؛ ۲/۱۴۸). در ابتدای کتاب ایوب (۶/۱؛ ۱/۲) شرح مجلس فرشتگان آمده است که از آن، فرستادگان (معنی واژه «فرشته» این است) خدا به زمین گسیل می‌شوند. اینها گاه فرشتگان^۶ هلاک‌کننده‌اند (خرو: ۲۳/۱۲+؛ ۲ پا: ۳۵/۱۹؛ حز: ۱/۹؛ مز: ۴۹/۷۸)، و گاه فرشتگان محافظ ملتها و افراد (خرو: ۲۳/۲۰+؛ دان: ۱۳/۱۰+). رافائیل فرستاده شده تا راهنمای طوبیا باشد (۱۷/۳؛ نیز بنگرید به پی: ۷/۲۴). در باره نقش میانجی فرشتگان در پیشگوییهای پیامبران، بنگرید به حز: ۳/۴۰+ این عقیده در آیین یهود و عج. بسط پیدا کرده است.

- بدانجا رفته‌ام و همه راهها را از حفظ می‌شناسم. به سرزمین ماد بسیار رفته‌ام و نزد یکی از برادرانمان به نام جَبْعُئیل که در مُلک ری^(۱) در سرزمین ماد منزل دارد، میهمان بوده‌ام. از همدان تا ری به طور معمول دو روز پیاده راه است. ری در کوهستان واقع است و همدان در پهنه دشت^(۲).» طوییا بدو گفت: «منتظرم باش دوست من تا بروم و پدرم را آگه سازم؛ می‌خواهم با من بیایی، مزد روزانه‌ات را هم می‌پردازم.»^۹ فرشته پاسخ داد: «بسیار خوب، منتظرت می‌مانم، اما زیاده درنگ مکن.»
- طوییا رفت تا پدر خویش را آگه سازد که کسی از برادران اسرائیلیشان را یافته است. پدر گفت: «این مرد را نزد من آور تا از تبار و سبطش آگه شوم. فرزندم، باید ببینیم می‌توانیم بدو اطمینان کنیم تا همراهت آید یا نه.» پس طوییا بیرون رفت و فرشته را فراخواند: «دوست من، پدرم ترا نزد خویش می‌خواند.»
- فرشته به خانه درآمد. نخست طوبیت او را سلام داد، فرشته پاسخش گفت و از برایش طلب نیکبختی کرد. طوبیت گفت: «آیا باز روی نیکبختی را توانم دید در حالی که نابینا شده‌ام و دیگر روشنایی آسمان را نمی‌بینم. من در ظلمت فرو رفته‌ام، همچون مردگان که دیگر نور را نمی‌بینند. من زنده به گوریم که تنها صدای مردمان را می‌شنوم بی‌آن‌که بتوانم آنان را ببینم.» فرشته بدو گفت: «دل قوی دار، زود باشد که خدایت شفا بخشد. دل قوی دار!» طوبیت بدو گفت: «پسرم طوییا بر آن است تا به سرزمین ماد رود. می‌خواهی بدو پیوندی و راهنمایش باشی؟ برادر، مزدت را می‌پردازم.» فرشته پاسخ گفت: «به طیب خاطر همراه او می‌روم، همه راهها را می‌شناسم و بسیار به سرزمین ماد رفته‌ام، تمامی دشتها و کوههای آن را زیر پا گذاشته‌ام و همه راههایش را می‌شناسم.»^{۱۱} طوبیت گفت: «برادر، از چه تبار و سبطی هستی؟ دوست داری برایم بازگویی برادر؟»^{۱۲} «سبط من به چه کارت آید؟» — «می‌خواهم بدانم به راستی پسر کیستی و نامت چیست.»^{۱۳} «عَزْرَیا هستم، پسر

(۱) رولا: «مُلک ری (در سرزمین ماد)». بنگرید به ۱/۴؛ ۱۴/۱؛ سین: «همدان (در سرزمین ماد)».
 (۲) این مطلب از لحاظ جغرافیایی چندان صحیح نیست، چرا که همدان از ری که نزدیک تهران واقع است، فاصله زیاد دارد. بنگرید به مقدمه، ص ۶۳. اما مؤلف به درستی مطلب توجه چندان نداشته و تنها می‌خواسته محل وقوع داستان خود را در ناحیه‌ای دوردست نشان دهد.

۱۹ حَنّیای بزرگ، یکی از برادرانت.»^{۱۴} «خوش آمدی، درود ای برادر! اگر خواستم تبار راستینت را بشناسم رنجیده‌خاطر مشو. پیداست که خویشاوند منی و نسبی شریف و نیک داری. حَنّیا و ناتان را که دو پسر سَمَلیای بزرگ‌اند، می‌شناسم. آنان با من به اورشلیم می‌آمدند، آنجا کنار هم عبادت می‌کردیم و ایشان از راه ثواب بیرون نشدند. برادرانت مردانی نیک‌اند و ترا اصل و نسبی نکوست. خوش آمدی!»

۲۰^{۱۵} چنین ادامه سخن داد: «با مزد روزی یک درهم به کارت می‌گیرم و معیشتی همچون پسرِم برایت فراهم می‌سازم. پس با پسرِم راه سفر در پیش گیر،^{۱۶} و من از اجرت مناسب، افزون‌ترت خواهم داد.» فرشته پاسخ گفت: «با او به سفر خواهم رفت. به دل بیمی راه مده. سلامت خواهیم رفت و سلامت بازخواهیم گشت، چرا که راه امن است.»^{۱۷} طوبیت بدو گفت: «برکت بر تو باد ای برادر!» آنگاه به پسر خویش رو کرد و گفت: «فرزندم، آنچه برای سفرت باید فراهم ساز و با برادرت رهسپار شو. خدایی که در آسمانهاست در آنجا نگهدارتان باشد و سالم و سلامت به نزد من بازتان گرداناد! فرشته او به حمایت خویش همراهیتان کناد فرزندم!»

پی: ۴۰.۷/۲۴
خرو: ۲۰/۲۳

۲۲ طوبیا بیرون آمد تا راهی شود، و پدر و مادر خویش را در آغوش کشید. طوبیت بدو گفت: «سفرت به‌خیر باد!»^{۱۸} مادرش در حالی که می‌گریست، طوبیت را گفت: «از چه روی بر آن شدی تا فرزندم را روانه کنی؟ آیا همو نیست که عصای دست ماست، همو که برابر ما می‌رود و می‌آید؟^{۱۹} امید دارم که مال^(۱) بر همه چیز ارجح نباشد، بلکه در ازای فرزندمان به چیزی گرفته نشود.^{۲۰} روزی که خداوند ارزانیمان می‌داشت بس کفایتان می‌کرد.»^{۲۱} طوبیت بدو گفت: «خاطر بد مدار! فرزندمان سلامت خواهد رفت و سلامت به خانه بازخواهد گشت. آن روز که به نزدت بازگردد، به چشم خویش خواهی دید که در کمال سلامت است. خاطر بد مدار و بهرشان

(۱) حد: «مال»؛ یونا: «مال به مال» — این آیه دشوار مترجمان را سردرگم می‌کند. جمله را این‌گونه نیز می‌توان فهمید: «امید دارم که مال (آنجا) به مال (اینجا) افزوده نشود، بلکه فدیۀ فرزندمان باشد»؛ یا با تصحیح آن: «امید دارم که مال بر پسر ارجح نباشد، بلکه در ازای فرزندمان به چیزی نیرزد.» فحوای کلام رساننده این تصور است که مال نباید بر فرزند ارجح باشد.

۲۷ دلنگران مباش خواهرم^(۱).^{۲۲} فرشته‌ای نیکو همراه فرزندان خواهد بود و او سفری آسوده خواهد کرد و سلامت بازخواهد گشت!»

۲۸ ۶ و حَتَّا از گریستن بازایستاد.

۶. ماهی

^۲ فرزند به همراه فرشته رهسپار شد و سگی از پی‌شان روان گشت. آن دو با هم راه می‌پیمودند و چون شب نخست فرا رسید، در ساحل دجله اتراق کردند.^۳ فرزند کنار رودخانه رفت تا پاهای خویش بشوید، این زمان ماهی بزرگی از آب بیرون جست و چیزی نمانده بود که پاهای او را ببلعد. پسر بانگ برآورد،^۴ و فرشته بدو گفت: «ماهی را بگیر و رهایش مکن!» پسر به طرف دُم ماهی رفت و آن را به ساحل کشید.^۵ فرشته بدو گفت: «شکش را بگشا و زهره و قلب و جگرش را بردار؛ اینها را کنار بگذار و احشایش را دور ریز، چرا که زهره و قلب و جگر داروهایی کارسازند.»^۶ مرد جوان شکم ماهی را گشود و زهره و قلب و جگرش را برداشت. اندکی از گوشت ماهی را برای طعام خویش بریان کرد و مقداری را نگاه داشت تا نمک‌سود کند. سپس آن دو با هم تا نزدیکی سرزمین ماد راه پیمودند.

^۷ آنگاه پسر از فرشته پرسید: «برادر عَزْرَیا، در قلب و جگر و زهره ماهی چه دارویی است؟»^۸ فرشته پاسخ گفت: «قلب و جگر ماهی را می‌سوزانند و دود آن برای مرد یا زنی که شیطان یا روحی شریر عذابش می‌دهد، به کار آید. هرگونه بیماری از این دست به تمامی از میان می‌رود و هیچ اثری از آن بر جای نمی‌ماند.»^۹ اما زهره ماهی مرهم دیدگانی است که بر آن لکه‌های سپید پدیدار گشته، کافی است بر لکه‌ها بدمند تا علاج شوند.»

(۱) در ۴/۸، ۷، ۲۱ و غز: ۹/۴؛ ۱/۵، ۲، هسر و نیز نامزد به نام «خواهر» خوانده شده‌اند.



طوبیا و فرشته در ساحل دجله
(طو: ۸-۲/۶، ص ۸۴)



فرشته برابر دیدگان خانواده طوبیا ناپدید می شود
(طو: ۱۲/۱۰-۲۱، صص ۹۷-۹۸)

^{۱۰} آنان به سرزمین ماد درآمدند و به نزدیکی همدان رسیدند. ^{۱۱} آنگاه رافائیل مرد جوان را گفت: «برادر طوییا!» طوییا پاسخ داد: «بلی.» فرشته گفت: «امشب باید نزد رَعُوئیل منزل کنیم که خویشاوند توست. او را دختری است نامش ساره، ^{۱۲} و جز ساره، نه او را پسری است و نه دختری. باری، تو نزدیک‌ترین خویش این دختری، او مقدم بر همه ^(۱) به تو تعلق دارد و تو می‌توانی مرده‌ریگ پدرش را چشم داشته باشی. او فرزندی باوقار و قوی‌دل و بس مهربان است و پدرش بسیار دوستش می‌دارد ^(۲). ^{۱۳} تو حق داری او را به همسری بگیری. سخن را بنیوش برادر، من همین امشب از این دختر جوان با پدرش سخن خواهم گفت تا به نامزدی تو درش آورم؛ و زمانی که از ری بازگشتیم، نکاح را برگزار خواهیم کرد. اطمینان می‌دهم که رَعُوئیل ابداً حق ندارد ترا از وصلت با دختر خویش بازدارد یا او را به نامزدی مرد دیگری درآورد، چه به حکم کتاب موسی مستوجب مرگ خواهد شد، چرا که می‌داند تو به سبب خویشاوندی، بیش از هرکس دیگر حق داری دخترش را به همسری برگزینی. پس سخنم را بنیوش برادر، همین امشب از این دختر جوان سخن خواهیم گفت و تقاضای نکاح خواهیم کرد. پس از بازگشت از ری، او را برمی‌داریم و با خود به منزل تو می‌بریم.»

^{۱۴} طوییا رافائیل را پاسخ گفت: «برادر عَزَّیَا، شنیده‌ام که او تا به حال به نکاح هفت مرد درآمده و هر بار شویش در حَجَلَه زفاف مرده است. همسران او شبانگاه که به اتاقش درمی‌آیند، می‌میرند و از مردم شنیده‌ام که شیطانی آنها را می‌کشد، ^{۱۵} آن‌گونه که اندکی ترسانم. شیطان با او کاری نمی‌کند، چرا که دوستش می‌دارد ^(۳)؛

(۱) این تقدم مبتنی بر آیین پَطْریارخها در خصوص ازدواج درون قبیله بوده است (۱۲/۴-۱۳، نیز بنگرید به داستان ازدواج اسحاق در پی: ۲۴). احتمالاً رسم ازدواج بیوه بی‌اولاد با برادر شوهر خود (تث: ۵/۲۵) ملهم از این سنت بوده است. این آیین سبب می‌گردید که اسباط بنی‌اسرائیل مقیم فلسطین که سرزمین کنعان را میان خود قسمت کرده بودند (ع۱: ۳۶)، همواره سهم ارضی‌شان را نزد خود حفظ کنند. پس از پراکنده شدن یهودیان در خارج از سرزمینشان، این فکر میان آنان باقی ماند که اموال خانواده را نزد خویشاوندان نگاه دارند و به قانون آباء و اجدادی خود وفادار بمانند.

(۲) رولا: «بسیار دوستش می‌دارد؛ سین: «خوش‌سما است».

(۳) «چرا که دوستش می‌دارد» افزوده‌وا، رولا. سر. است.

لیک همین که کسی بخواهد نزدیکش شود، آن کس را می‌کشد. من یگانه پسر پدرم هستم و سر مردن ندارم، نمی‌خواهم پدر و مادرم سراسر زندگیشان را تا رسیدن به گور داغدار من باشند. آنان را پسر دیگری نیست که به خاکشان سپارد.»^{۱۶} فرشته بدو گفت^(۱): «اندرزهای پدرت را به فراموشی سپرده‌ای؟ او ترا سفارش کرد که از خاندان پدرت همسر گزینی. پس سختم را بنیوش برادر. از این شیطان اندیشه مکن و ساره را به زنی گیر. ترا اطمینان می‌دهم که از همین امشب همسرت خواهد شد.»^{۱۷} فقط آنگاه که به اتاقش درآمدی، جگر و قلب ماهی را برگیر و اندکی از آن را بر آتش کُندر گذار. بوی آن چون برخاست،^{۱۸} شیطان آن را استشام می‌کند و می‌گریزد و خطر آن نیست که دگر باره گردد این دختر جوان باز گردد. سپس، به هنگام وصلت، نخست هر دو برای دعا به پا خیزید. از خداوند آسمان بخواهید که لطف و حمایتش را ارزانیان دارد. هراسی به دل راه مده، این دختر قسمت ازلی توست،^{۱۹} و نجات او نیز برعهده توست. او مطیعت خواهد بود و قول می‌دهم که فرزندی خواهدت داد که از برایت چون برادر باشند. گمانی به دل راه مده.»^{۲۰} و زمانی که طوبیا سخنان رافائیل را شنید و دانست که ساره خواهر اوست و خویشاوند خانواده پدرش، مهرش را به دل گرفت، آن‌سان که دیگر نتوانست دل از او برگیرد.

+۱۰/۳

۱۳-۱۲/۴

بی: ۴۴/۲۴

(۱) پایان این گفت‌وگو در وو. به صورت دیگری نقل شده است: «^{۱۶} آنگاه فرشته بدو گفت: بنیوش، به تو می‌گویم شیطان چه کسانی را شکست تواند داد. ^{۱۷} آنان که به هنگام نکاح، یاد خدا را از خود دور می‌کنند و عنان خویش را به دست هوا و هوس می‌سپارند، آن‌گونه که عقلی بیش از اسب و استر برایشان باقی نمی‌ماند (مز: ۹/۳۲؛ روم: ۱/۲۶-۲۱)، شیطان از ایشان نیرومندتر است. ^{۱۸} اما تو آنگاه که با او نکاح کردی، سه روز پرهیزگاری کن و کاری جز آن مکن که با وی نیایش کنی. ^{۱۹} شب نخست دود برخاسته از جگر ماهی، شیطان را خواهد راند. ^{۲۰} شب دوم به جمع پطریارخهای مقدس پذیرفته خواهی شد. ^{۲۱} شب سوم این برکت را خواهی یافت که فرزندی سالم از شما زاده خواهند شد. ^{۲۲} پس از شب سوم، با دلی ترسان از خدا، باکره را برگیر، لیکن بیش از آن که هوا و هوس در سر داشته باشی، عشق به فرزند را در دل داشته باش تا در پسرانت برکت نسل ابراهیم را حاصل کنی.»

۷. رَعُوئِيل

۱ چون به همدان درآمدند، طوبیا گفت: «برادر عَزْرِيَا، مرا بی درنگ به خانه برادرمان رَعُوئِيل ببر.» فرشته او را به خانه رَعُوئِيل برد. رَعُوئِيل را در حالی که کنار در حیات نشسته بود، یافتند. نخست آنان بدو سلام دادند و وی پاسخ گفت: «سلامتان باد برادران، خوش آمدید!» و آنان را به درون خانه خویش برد. ۲ همسرش عَدْنَا را گفت: «چقدر این جوان به برادرم طوبیت شباهت دارد!» ۳ عَدْنَا از آنان پرسید اهل کجایید و ایشان بدو گفتند: «از بنی نَفْتَالِی هستیم که به نینوا تبعید شده اند.» ۴ «آیا برادرمان^(۱) طوبیت را می شناسید؟» — «آری» — «چگونه روزگار می گذرانند؟» — ۵ «هنوز در قید حیات است و روزگارش نیز به خوبی می گذرد.» و طوبیا افزود: «او پدر منست.» ۶ رَعُوئِيل به یکباره از جای جست و طوبیا را در آغوش کشید و گریه سر داد. ۷ سپس به سخن آمد و بدو گفت: «برکت بر تو باد فرزندان! تو پسر پدری صالحی. چه مصیبتی که مردی چنین درست کردار و نیکوکار نابینا شده است!» دستانش را در گردن برادرش طوبیا حلقه کرد و گریه سر داد. ۸ و همسرش عَدْنَا نیز بر او گریست و دخترشان ساره نیز هم. ۹ و رَعُوئِيل یکی از گوسفندان گله را سر برید و به گرمی از ایشان پذیرایی کردند.

بی: ۴/۲۹-
۳۰-۲۷/۴۲

بی: ۴/۳۳-
۱۴/۴۵
لو: ۲۰/۱۵

پس از شست و شوی و استحمام، بر سر سفره نشستند. آنگاه طوبیا رافائیل را گفت: «برادر عَزْرِيَا، از رَعُوئِيل بخواه که خواهرم ساره را به نکاح من درآورد.» ۱۰ رَعُوئِيل از این سخن به شگفت آمد و جوان را گفت: «بخور و بیاشام و شب خویش را ضایع مساز، چه هیچ کس حق ندارد دخترم ساره را به همسری گیرد جز تو برادرم، همچنان که من نیز اجازه ندارم او را به نکاح مرد دیگری درآورم، چه تو نزدیک ترین خویش اویی. اینک فرزندانم، با تو بی پرده سخن می گویم: ۱۱ من هفت

(۱) به معنی وسیع خویشاوند (۱۱/۶)، به جای *adelphos*، در بعضی از دستنوشته ها *anèpsios* به معنی «پسر عمو» آمده است (بنگرید به اع: ۱۱/۳۶؛ نیز مت: ۴۶/۱۲+).

بار کوشیدم برای او شویی از میان برادرانم بیایم، لیک جمله آنان شب نخست، آنگاه که به اتاقش پای نهادند، مردند. اینک فرزندم، بخور و بیاشام، خداوند لطف و سلامت^(۱)ش را ارزانیان کند.» و طوبیا گفت: «منی خواهم از نوشیدن و خوردن سخنی بشنوم مادام که از برای من تصمیمی نگرفته‌ای.» زعوئیل پاسخ گفت^(۲): «چنین باشد! چه او به حکم شریعت موسی به نکاح تو درمی‌آید، آسمان حکم کرده که به نکاح تو درآید. پس خواهرت را به تو می‌سپارم. از این پس تو برادر اوئی و او خواهر توست. از امروز برای همیشه به نکاح تو درمی‌آید. خداوند آسمان امشب یاورتان خواهد بود فرزندم، و لطف و سلامت^(۳)ش را ارزانیان خواهد فرمود.»^{۱۲} زعوئیل دختر خویش ساره را فراخواند، دستش را گرفت و در دست طوبیا نهاد و چنین گفت: «او را به تو می‌سپارم، به حکم شریعت و دستور مکتوب در کتاب موسی، به همسری تو درمی‌آید. او را برادر و به خانه پدر خویش ببر، از سر صدق و راستی. خداوند آسمان سفرتان را بی‌گزند کند.»^{۱۳} آنگاه به مادر رو کرد و گفت کاغذی برای تحریر بیاورد. عقدنامه را نگاشت و در آن به حکم شریعت موسی، دختر خویش را به عقد نکاح طوبیا درآورد.^{۱۴} سپس مشغول خوردن و نوشیدن شدند.^{۱۵} زعوئیل همسرش عذنا را فراخواند و بدو گفت: «خواهرم، اتاق دوم را مهیا ساز و دخترت را بدانجا ببر.»^{۱۶} او رفت تا بستر اتاق را چنان که زعوئیل بدو گفته بود، آماده کند و دخترش را بدانجا ببرد. برای دختر خویش گریست، سپس اشکهایش را سترد و گفت: «دل قوی دار دخترم! باشد که خداوند آسمان غمت را به شادی مبدل سازد! دل قوی دار دخترم!» و از اتاق بیرون رفت.

پی: ۳۳/۲۴

پی: ۵۱-۵۰/۲۴

+۱۲/۶

پی: ۱۸ ۵۴/۲۴

۱۹

۲۰

(۱) «لطف و سلامت» از انتهای آیه نقل شده است.

(۲) انشای وو. تفاوت دارد، بدین صورت که زعوئیل در برابر درخواست طوبیا (آیه ۱۰) نخست پاسخی نمی‌دهد و تنها سر می‌جنباند (آیه ۱۱) و در پی تقاضای رافائیل است که رضایت می‌دهد (آیه ۱۲): «...»^{۱۴} گمان می‌کنم خداوند از آن رو شما را به خانه من آورد که دخترم، به حکم قانون موسی، با خویشانش وصلت کند. پس دیگر تردیدی ندارم که باید او را به تو دهم.»^{۱۵} دست راست دخترش را گرفت و آن را در دست راست طوبیا نهاد و گفت: «بادا که خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب با شما باشد! بادا که او خود شما را یگانه سازد و از برکت خویش بیاکند!» این بیان الهام‌بخش دعای آیینی همسران بوده است.

۸. گور

۱ آنگاه که نوشیدن و خوردن به پایان رسید، سخن از خوابیدن به میان آمد. جوان را از اتاق غذاخوری به اتاق خواب راه نمودند. ۲ طوبیا اندرزه‌ای رافائیل را به یاد آورد، کیسه‌اش را برداشت و قلب و جگر ماهی را بیرون آورد و بر آتش کُندر نهاد. ۳ بوی ماهی شیطان را آزد، آنچنان که از راه هوا تا مصر^(۱) گریخت. رافائیل او را پی کرد و همانجا پایش را در بند کشید و سخت بست.

مت: ۲۲/۱۲-۳۰،
۴۳-۴۵م

۴ در همین زمان، والدین ساره از خانه بیرون شدند و در را بستند. طوبیا از بستر برخاست و ساره را گفت: «برخیز خواهرم! باید هردو دعا کنیم^(۲) و به درگاه خداوند توسل جوییم تا لطف و حمایتش را شامل حالمان سازد.» ۵ ساره برخاست و آن دو دست به دعا برداشتند تا مشمول حمایت خدا گردند، و طوبیا اینچنین دعا آغاز کرد:

تو متبارکی ای خداوند پدران ما،

دان: ۲۶/۳

و نامت متبارک است

به روزگاران!

باشد که آسمانها متبارکت خوانند

و جمله آفریدگانت

به روزگاران!

۶ تو آدم را آفریدی،

۸

تو همسر او حوّا را آفریدی،

تا یاور و پشتیبانش باشد،

و نسل انسان از این دو زاده شد.

(۱) نب: «به سوی مناطق مرتفع مصر».

(۲) در متنی که وو. از ۱۶/۸ ب به دست می‌دهد، تصریح می‌شود که این دعاها سه شب به درازا کشید.

تو گفتی:

آدم نباید تنها بماند،

بی: ۱۸/۲

پس برایش یآوری همانند او بیافرینم.

^۷ اینک نه از سر کاججویی است

که با خواهر خویش وصلت می‌کنم،

بلکه این کار را با قلبی پاک می‌کنم.

کرم فرما و به من و او رحمت آور،

و ما را در کنار هم به روزگار کهنسالی رسان!

^۸ و یک‌صدا گفتند^(۱): «آمین، آمین!» و شب را خفتند.

۱۱ باری، رَعُوئیل برخاست، خدمتکاران را فراخواند و آنان آمدند تا از برای کردن

۱۲ گور یاریش رسانند. ^{۱۰} با خود اندیشیده بود: «امید که نگیرد! وگرنه غرق در تمسخر و

۱۳ شرمساری می‌شویم.» ^{۱۱} چون کار کردن گور به پایان رسید، رَعُوئیل به خانه بازگشت

۱۴ و همسرش را فراخواند، ^{۱۲} و او را گفت: «کنیزی را به اتاق فرست تا ببیند آیا طوبیا

زنده است؟ چه اگر مرده باشد، بی آن که کسی آگه شود، او را دفن خواهیم

۱۵ کرد.» ^{۱۳} کنیز را خبر کردند و چراغ افروختند و در را گشودند. کنیز به اتاق درآمد و

۱۶ آن دو را در حالی که به خوابی گران فرو رفته بودند، یافت؛ ^{۱۴} از اتاق بیرون آمد و به

صدای بسیار آهسته، ایشان را گفت: «او مرده و همه چیز بر وفق مراد است.»

۱۷ ^{۱۵} رَعُوئیل بدین سخنان خدای آسمانها را متبارک خواند^(۲):

تو متبارکی ای خدای من،

با جمله تبرکات پاک!

باشد که متبارکت خوانند به روزگاران!

(۱) در وو. پس از دعای طوبیا (آیات ۷-۹) ساره رشته کلام را به دست می‌گیرد و از خداوند طلب رحمت می‌کند.

(۲) رولا: «رَعُوئیل... متبارک خواند»؛ یونا: «آنان... متبارک خواندند».

۱۶ تو متبارکی که شادیم بخشیدی،
آنچه بیمش را داشتیم واقع نشد،
و تو با محبت بیکرانت
با ما رفتار کردی.

۱۷ تو متبارکی که رحمت آوردی ۱۹
به این پسر یگانه و این دختر یگانه.
سرور! لطف و حمایت را ارزانشان دار،
عمرشان را پاینده دار،
در شادی و نعمت!

۲۰ ۱۸ و پیش از آن که سپیده بردمد، گور را به کمک خدمتکاران پُر کرد.
۱۹ از همسرش خواست یک تنور نان طبخ کند. به میان گله رفت و دو گاو و چهار
۲۳ گوسفند جدا کرد و دستور پخت آنها را داد. تدارک جشن آغاز شد. ۲۰ طوبیا را
فراخواند و او را گفت: «چهارده روز از اینجا حرکت مکن. همین جا بمان و در خانه
۲۴ من بخور و بنوش. به دخترم، پس از تمامی اندوه‌هایش، شادی را بازگردانی. ۲۱ سپس،
نیمی از آنچه را که دارم با خود ببر و بی‌گزند نزد پدرت بازگرد (۱). چون همسر و من
از این دنیا درگذشتیم، نیمه دیگر دارایی من از آن‌ها خواهد شد. دل قوی دار پسر! من
پدرت هستم و عذنا مادرت. از این پس ما آن‌گونه که والدین خواهرت ساره‌ایم،
والدین تو نیز هستیم. دل قوی دار فرزندانم!»

(۱) داستان ازدواج ساره، وجوه اشتراک بسیاری با حکایات مربوط به رُفقه (پی: ۲۴)، راحیل (پی: ۲۹)، دینه (پی: ۳۴)، همسر شمشون (داو: ۱۴)، میکال (۱ سم: ۱۸) دارد. اما در این داستان مُهر [mohar] (مبلغی که داماد به پدر زن خویش می‌پردازد، بنگرید به پی: ۱۲/۳۴؛ ۱ سم: ۲۵/۱۸) داده نمی‌شود، بلکه پدر جهاز دخترش را نیز می‌دهد.

۹. عروسی

۹
 ۱ آنگاه طوبیا به رافائیل رو کرد و گفت: ^۲ «برادر عَزْرَیا، چهار غلام و دو اشتر برادر و رهسپار ری شو. ^۳ نزد جَبْعَثیل رو و برگه را بدو ده و نقره‌ها را بازستان. در پایان کار، از او بخواه که با تو به عروسی من آید. ^۴ میدانی پدرم روزها را می‌شمارد و اگر تنها یک روز دیر کنم، دلنگرانش می‌سازم. ^۵ تو نیک می‌بینی که رَعُوئیل خویشتن را به انجام چه کاری ملزم ساخته و من پای‌بند پیمان اویم.» پس رافائیل با چهار غلام و دو اشتر رهسپار مُلک ری در سرزمین ماد شد. در خانه جَبْعَثیل فرود آمدند و رافائیل برگه را بدو نمایاند. از نکاح طوبیا، پسر طوبیت، آگهش ساخت و گفت که طوبیا او را به عروسی خویش خوانده است. جَبْعَثیل کیسه‌ها را که مُهرهاشان همچنان دست‌نخورده مانده بود، برای وی شمرد و آنها را بار اشتران ^(۱) کردند. ^۶ همگی با هم در زمان مناسب برای رسیدن به جشن عروسی، رهسپار شدند و به خانه رَعُوئیل رسیدند و طوبیا را در حالی که سرگرم خوردن شام بود یافتند. طوبیا برخاست و جَبْعَثیل را سلام داد. جَبْعَثیل گریه سرداد و با این سخنان طوبیا را مبارک خواند: «ای پسر صالح پدری کامل و درست‌کردار و نیکوکار! خداوند برکت آسمان را بر تو و همسرت و پدر و مادر ^(۲) همسرت ارزانی کناد! متبارک باد خدایی که چهره زنده پسرعمویم طوبیت را برابر دیدگاتم آورد ^(۳)!»

۱۰
 ۱ در همین زمان، طوبیت روز به روز ایام سفر را می‌شمرد و زمان رفت و برگشت آنان را محاسبه می‌کرد. شمار روزها به سر آمد و پسر باز نیامد. ^۲ آنگاه طوبیت اندیشید: «امید که او را در آنجا نگاه نداشته باشند! امید که جَبْعَثیل غرده باشد! شاید هیچ‌کس نبوده که نقره‌ها را بدو دهد!» ^۳ و دلنگران شد. ^۴ همسرش حَتّا گفت: «فرزندم مرده است و دیگر در شمار زندگان نیست!» و گریه سرداد و از برای پسرش

بی: ۲۴-۱۸/۲۴
 لو: ۲۰/۱۵

(۱) رولا: سر: «بار اشتران»؛ در سین: نیامده است. (۲) رولا: «پدر و مادر»؛ یونا: «پدرت». (۳) در پاره‌ای از نسخ، متن دعای تبرک جَبْعَثیل نیامده است، اما در وو. به تفصیل نقل شده است (آیات ۹-۱۲).

زاری کرد. گفت: ^۵ «چه مصیبتی! فرزندم، به دست خویش گذاشتم بروی، تو که نور دیدگاتم بودی!» ^۶ و طوبیت او را گفت: «آرام باش خواهرم! خاطر بد مدار! حال او خوب است! در آنجا گرفتار شده‌اند. رفیق او مردی امین و از برادران ماست. اندوهگین مباش خواهرم. به‌زودی خواهد رسید.» ^۷ اما حنّا پاسخ گفت: «رهایم کن و قصد فریم مکن. فرزندم مرده است.» حنّا هر روز سراسیمه بیرون می‌رفت و به راهی که پسرش از آن رفته بود، چشم می‌دوخت. دیگر سخن هیچ‌کس را باور نداشت. چون آفتاب غروب می‌کرد، باز می‌گشت و همه‌شب می‌گریست و ناله سرمی‌داد و دمی خواب به چشمانش نمی‌آمد.

بی: ۲۶/۴۵

آنگاه که عروسی چهارده روزه‌ای که رَعُوئیل عهد کرده بود از برای دخترش برپا دارد پایان پذیرفت، طوبیا بدو گفت: «رخصت فرما که بروم، چه پدر و مادرم دیگر گمان نمی‌برند که دگر باره مرا ببینند. از این رو تمنا دارم پدر، اجازت ده به خانه پدر خویش بازگردم. برایت حکایت کرده‌ام که پدرم را در چه حال ترک گفتم.» ^۸ رَعُوئیل طوبیا را گفت: «بمان پسر، با من بمان. برای پدرت طوبیت پیکه‌هایی می‌فرستم تا از حال تو خبر دهند.» ^۹ طوبیا پای فشرد: «نه، از تو می‌خواهم اختیارم دهی که به خانه پدرم بازگردم.» ^{۱۰} رَعُوئیل بی‌درنگ ساره همسر طوبیا را بدو سپرد. نیمی از دارایی خویش را نیز از غلام و کنیز و گاو و میش و الاغ و اشتر و جامه و نقره و اثاث، بدو بخشید. ^{۱۱} و بدین‌سان آنان را در حالی که خرسند گشته بودند، رخصت رفتن داد. طوبیا را این‌گونه بدرود گفت: «به سلامت فرزندم، سfort به خیر! خداوند آسمان پشت و پناه تو و همسرت ساره باد! امید که پیش از مرگ، فرزندان را ببینم.» ^{۱۲} دخترش ساره را چنین گفت: «به خانه پدر شویت برو، چه از این پس آنان والدین تو، همچون والدینی که ترا به دنیا آوردند. به سلامت برو دخترم. امید که تا زنده‌ام، جز خبر خوش از تو نشنوم.» آنان را بدرود گفت و رخصت رفتنشان داد.

بی: ۲۴/۳۵
۳۰/۴۳

بی: ۲۸/۴۵ ۱۳

^{۱۳} عَدْنَا به نوبه خود طوبیا را گفت: «پسر و برادر بسیار عزیزم، خداوند بازت گرداناد! امید که آنقدر زنده بمانم تا پیش از مرگ، فرزندان تو و دخترم ساره را ببینم. در حضور خداوند، دخترم را به تو می‌سپارم. هیچ‌گاه در طول زندگیت او را سختی

مده. به سلامت برو پسر. از این پس من مادرت هستم و ساره خواهرت است. ای کاش تمام روزهای زندگیان را همگی مانند هم به خوشبختی سر کنیم!» و هر دو را در آغوش کشید و بدانان، در حالی که خرسند گشته بودند، اجازه رفتن داد.

۱۴ طوبیا خشنود از خانه رَعُوئیل روانه شد و شادمان خداوند آسمان و زمین و پادشاه جهان را برای توفیق سفرش متبارک خواند. رَعُوئیل و همسرش عَدْنَا را نیز اینچنین مبارک خواند: «کاش سعادت آن را داشته باشم که هر روز زندگیم، گرامیتان بدارم^(۱)!»

بی: ۲۱/۲۴،
۵۶، ۴۲، ۴۰

۱۰. دیدگان

۱۱ آنان به قَصْرِین که مقابل نینوا بود نزدیک شدند. ۲ رافائیل گفت: «میدانی پدرت را در چه حال ترک گفتیم، ۳ پیش از همسرت به خانه برویم و قبل از رسیدن او و دیگران، آنجا را مهیا سازیم.» ۴ آن دو کنار هم ره می‌پیمودند (رافائیل به طوبیا سفارش کرده بود که زهره ماهی را بیاورد)، و سگ^(۲) از پی‌شان می‌آمد.

۵ حَتّا نشسته بود و به راهی که پسرش از آن می‌آمد، چشم دوخته بود. ۶ در دلش افتاد که پسرش می‌آید و پدر را گفت: «اینک پسر ت که با رفیقش از راه می‌رسد!» ۷ رافائیل پیش از آن که طوبیا نزد پدر خویش رود، او را گفت: «ترا اطمینان می‌دهم که دیدگان پدرت گشوده خواهد گشت. ۸ زهره ماهی را بر چشمانش گذار. مرهم اثر خواهد کرد و پوسته نازک سفیدی را از چشمانش برخواهد کند. پدرت بینایی خویش را بازخواهد یافت و نور را خواهد دید.»

بی: ۲۸/۴۶

(۱) متن بر اساس وا. و رولا. تصحیح شده است.

(۲) وا. و رولا: «سگ»؛ سین. (با انتسابی مغشوش): «خداوند». — «از پی‌شان می‌آمد»، نب: «پیشاپیش آنان می‌دوید»؛ در سر. حَتّا پیش از خبر دادن به طوبیت، سگ را می‌بیند که از راه می‌رسد. روایت وو. نیز چنین است (آیه ۹): «سگ که در جاده همراهشان بود، پیشاپیش آنان دوید و چون پیغام‌آوری از راه رسید و شادی خود را با دم جنباندن نشان داد».

^۹ مادر دوید و دست در گردن پسر خویش حلقه کرد و گفت: «اینک دیگر می‌توانم بپریم، چرا که دگر باره ترا دیدم!» و گریه سرداد. ^{۱۰} طوبیت برخاست و پایش لغزید، اما توانست از در حیاط بگذرد. طوبیا به دیدار او شتافت ^{۱۱} (زهره ماهی را در دست داشت). در دیدگان او دمید و همچنان که گرم در آغوشش داشت، بدو گفت: «دل قوی دار پدر!» سپس مرهم را بر چشمانش نهاد و اندکی درنگ کرد. ^{۱۲} و سرانجام از دو طرف، پوسته نازکی را از گوشه چشمانش برگند. ^{۱۳} آنگاه پدر دست در گردن او حلقه کرد ^{۱۴} و گریه سرداد. بانگ برآورد: «ترا می‌بینم پسر، ای نور دیدگانم!» و گفت:

بی: ۴۵:۴/۳۳
۱۴: ۲۹/۴۶-۳۰
لو: ۲۰/۱۵

۱۳

رس: ۱۸/۹

متبارک باد خدا!

۱۷

متبارک باد اسم اعظمش!

مبارک باد جمله فرشتگان مُقَدَّسش!

متبارک باد اسم اعظمش

به روزگاران^(۱)!

^{۱۵} چه زان پس که مرا فرو کوفت،

تث: ۲۹/۳۲
۲/۱۳

رحمت آورد،

و اینک پسر طوبیا را می‌بینم!

طوبیا به خانه درآمد و از فرط شادی، به بانگ بلند^(۲) خدای را متبارک خواند. پس آنگاه پدر خویش را آگه ساخت که سفرش به‌خوبی انجام پذیرفته و نقره‌ها را بازآورده و ساره دختر رَعُوئیل را به نکاح خود درآورده است. همسرش با اندک فاصله‌ای از او در راه است و از دروازه‌های نینوا چندان دور نیست.

^{۱۶} طوبیت برای دیدار عروس خویش به سوی دروازه‌های نینوا شتافت، در حالی که خدای را شادمانه می‌ستود. مردم نینوا چون او را بدیدند که بی‌کمک عصا کشتی راه می‌رود و همچون گذشته سرزنده گام برمی‌دارد، به شگفت آمدند. ^{۱۷} طوبیت به بانگ

(۱) بر اساس رولا. آیه ۱۴ است؛ در یونا. متبارک خواندن خداوند با سخنان تکراری طولانی می‌گردد.
(۲) رولا: «به بانگ بلند»، بنگرید به ۶/۱۳؛ سین: «با تمامی وجود».

بلند ایشان را گفت که خدا بر او رحمت آورده و دیدگانش را گشوده است. سرانجام طوبیت به ساره، همسر پسرش طوبیا، نزدیک شد و با این سخنان مبارکش خواند: «خوش آمدی دخترم! مبارک باد خدایت که تو را به خانه ما آورد دخترم! مبارک باد پدرت، مبارک باد پسر طوبیا، و مبارک باشی تو ای دخترم! به خانه خود خوش آمدی، با شادی و برکت! داخل شو دخترم.» آن روز برای جمله یهودیان نینوا روز جشن بود^{۱۸} و آخیکار و ناداب، پسرعموهای طوبیت، آمدند تا در شادی او سهیم گردند^(۱).

۱۱. رافائیل

آنگاه که جشن عروسی پایان پذیرفت، طوبیت پسرش طوبیا را فرا خواند و ۱۲ او را گفت: «پسر، در اندیشه آن باش که مزد رفیقت را پیردازی و از اجرت مناسب، افزون ترش دهی.»^۲ طوبیا پرسید: «پدر برای زحماتش چقدر به او دهم؟ اگر نیمی از اموالی را که با من آورده بدو بخشم، زیان نکرده‌ام.^۳ مرا سالم و سلامت بازگرداند و از همسر مراقبت کرد و نقره‌ها را با من بازآورد و سرانجام نیز ترا شفا بخشید؛ برای اینها چقدر به او بدهم؟»^۴ طوبیت بدو گفت: «او سزاوار نیمی از اموالی است که آورده است.»^۵ پس طوبیا رفیقش را فراخواند و او را گفت: «برای اجرت زحمات، نیمی از اموالی را که آورده‌ای بردار و به سلامت برو.»

آنگاه رافائیل آنان را به کناری برد و گفت: «خدای را از برای احسانی که در حقان روا داشته متبارک خوانید و برابر تمامی زندگان حمدش گویند. نامش را متبارک خوانید و تسبیح گویند. جمله مردمان را چنان که شایسته است از کارهای خداوند بی‌اگاهانید، و از سپاس گزاردن او بازمانید.^۷ شایسته آن است که راز پادشاه مکتوم

(۱) در وا، رولا، سر. افزوده شده است: «و عروسی هفت روز ادامه یافت و هدایای بسیار به او دادند»؛ در وو. آمده است: «و عروسی هفت روز ادامه یافت و همه بس شادمان شدند».

ماند، حال آن که می‌شاید کارهای خدا بازگفته و فاش شود. خدای را چنان که باید سپاس گزاید. آنچه نیکوست کنید تا سیه‌روزی بر شما روی نیاورد.

^۸ نماز گزاردن با دهان روزه^(۱) و صدقه دادن با دادگری، بهتر از ثروت انداختن با ستمگری است. صدقه دادن بهتر از طلا انداختن است.^۹ صدقه رهاکننده از مرگ است و زداینده هر گناه. آنان که صدقه می‌دهند، از زندگی سیراب می‌شوند؛^{۱۰} آنان که گناه و بدی می‌کنند، به خود ستم می‌ورزند.

^{۱۱} اینک حقیقت را به‌تمامی بر شما باز می‌گویم، بی آن که چیزی را مکتوم دارم: پیش از این شما را گفتم که شایسته است راز پادشاه مکتوم ماند، حال آن که می‌شاید کارهای خدا به شایستگی بازگفته شود.^{۱۲} پس بدانید که وقتی شما، تو و ساره، دست به دعا برداشتید، من بودم که استدعاهای شما را به پیشگاه مجد خداوند بردم و خواندم^(۲)؛ و نیز آنگاه که تو مردگان را به خاک می‌سپردی.^{۱۳} آنگاه که گمانی به دل راه ندادی و برخاستی و سفره را ترک گفتی تا مرده‌ای را به خاک سپاری، فرستاده شده بودم تا ایمانت را بیازمایم^(۳).^{۱۴} و همان دم خدا مرا فرستاد تا تو و عروست ساره را شفا بخشم.^{۱۵} من رافائیل هستم، یکی از هفت فرشته‌ای^(۴) که هر دم آماده‌اند تا به ساخت مجد خداوند درآیند.

^{۱۶} وحشت سراپای آن دو را فراگرفت؛ به سجده افتادند و ترسی بزرگ در دلشان گرفت.^{۱۷} لیک فرشته ایشان را گفت: «ترسان مباشید، سلامت بر شما باد. خدای را

+۱۱-۷/۴
سی: ۱۳-۸/۲۹
ام: ۸/۱۶
۴/۱۱

سی: ۳۰/۳
دان: ۲۴/۴

زک: ۱۲/۱
ای: ۲۴-۲۳/۲۳
رس: ۴/۱۰
مکا: ۴-۳/۸

ای: ۲-۱

۱۷/۳

زک: ۱۰/۴
مکا: ۲/۸
لو: ۱۹/۱

داو: ۲۲-۲۰/۱۳

(۱) وا، رولا: «با دهان روزه»؛ سین: «با راستی».

(۲) «و خواندم» از رولا. نقل شده است. — فرشته (بنگرید به ۴/۵+) در اینجا شفیع می‌شود. رافائیل «نامه» دعاها و کارهای نیک طوبیت را به پیشگاه خدا عرضه می‌دارد. لفظ نامه یادآور سیاه‌های رسمی است؛ همچنین می‌تواند یادآور طومار قربانهای تقدیم شده باشد (لاو: ۲/۲+). یعنی سهم قربانهایی که «با رایحه مطبوع» در قربانگاه سوزانده می‌شده است. فرشته‌ای که در عالم رؤیا بر فرمانده رومی گرنیلیوس آشکار شد، به وی گفت که نامه دعاها و صدقه‌هایش به نزد خداوند برآمده است (رس: ۳/۱۰، ۴).

(۳) همچنان که به گونه‌ای دیگر، شیطان نزد ایوب فرستاده شد تا ایمانش را بیازماید (ای: ۲-۱).

(۴) در کتب مقدس تنها از سه فرشته نام رفته است: جبرائیل (دان: ۱۶/۸؛ ۲۱/۹؛ لو: ۱۹/۱)، میکائیل (دان: ۱۰/۱۳، ۲۱/۱۲؛ ۱/۱۲؛ یهو: ۹)، و رافائیل (در اینجا و در ۱۷/۳). صورت اسامی هفت فرشته در کتابهای مجعول به نحوی خیالی کامل می‌شود. بازتابی از این مطلب کتاب طوبیا را در هفت فرشته مکاشفه یوحنا می‌یابیم (مکا: ۲/۸).

همواره متبارک خوانید.^{۱۸} اگر در کنار شما بودم نه به خواست خود بود، بلکه اراده خدا بر این قرار گرفت: اوست که باید در طول روزها متبارکش خوانید، اوست که باید تسبیحش گویند.^{۱۹} گمان بردید مرا در حال غذا خوردن دیدید، حال آن که این پنداری بیش نبود.^{۲۰} پس خداوند را بر زمین متبارک خوانید و خدای را شکر گزارید. اینک نزد آن که مرا فرستاده صعود می‌کنم. آنچه را که روی داد بنویسید.^{۲۱} و صعود کرد. چون به خود آمدند، دیگر او پیدا نبود. آنان خدای را با سر دادن سرودهایی روحانی حمد گفتند و برای چنین شگفتیهایی سپاسش گزارند، چه یکی از فرشتگان خدا برابر دیدگانشان پدیدار گشته بود!

داو: ۱۶/۱۳، ۲۰
لو: ۴۱/۲۴-۴۳

یو: ۱۷/۲۰
۵/۱۶

۲۲ ۲۱

۱۲. صهیون^(۲)

۱ و طوبیت گفت^(۳):

۱۳

متبارک باد خداوندی که جاودانه زنده است،
چه ملکوتش به روزگاران پاینده است،
۲ چه کيفر دهنده است و از پی آن درگذرنده است،
به اعماق دوزخها فروبرنده است،

۱۵.۵/۸، ۱۱/۳
مز: ۱/۱۴۴
۱۰/۲۹
دان: ۲۶/۳
لو: ۶۸/۱
اف: ۳/۱

۱ سم: ۶/۲
حک: ۱۳/۱۶

(۱) به نقل از رولا: سین: «می‌بینید که چیزی نخورده‌ام، اما شما رؤیا می‌دیدید.» وو: «من از خوراکی غیبی و نوشاکی که به چشم آدمیان نمی‌آید، تغذیه می‌کنم.»
(۲) صهیون در اصل لغتی کنعانی و نام قدیم قلعه اورشلیم بوده است که دژ یبوسیان بود. داود این قلعه را فتح کرد و نامش را «شهر داود» گذاشت. این نام معرف تپه جنوب شرقی اورشلیم، محلی واقع در نزدیکی قدرون، بود که معبد اورشلیم بر آن بنا شد. از آنجا که غالباً نام صهیون به تپه‌ای در شهر مقدس اطلاق می‌شد که معبد بر آن بنا گشته بود، بنابراین معرف اورشلیم نیز بود و از این روست که این دو نام به کرات مرادف هم آمده‌اند. در این عنوان کتاب طوبیا نیز مراد از صهیون همان اورشلیم است. -م.
(۳) سرود پایانی (بنگرید به خرو: ۱۵؛ یه: ۱۶) مشتمل بر دو بخش است: بخش نخست (آیات ۸-۱) نغمه شکرگزاری است که در آن، از مایه‌های سرودهای روحانی و مزامیر ملکوتی استفاده شده است؛ بخش دوم (آیات ۹-۱۷) خطاب به اورشلیم است و در آن، سیاق کتابهای پیامبران به چشم می‌خورد. این بخش نشان‌دهنده امیدهای یهودیان تبعیدی برای ایجاد اورشلیم آرمانی است. - این متن در نسخ مختلف ناهمگونیا و محذوفات عمده‌ای دارد و نقل آن گاه به صورت حدسی انجام پذیرفته است.

و از هلاکت عظیم برآورنده است:

کس از ید قدرتش نه گریزنده است.

^۳ شما ای بنی اسرائیل!

برابر ملتها حمدش گوئید،

چه اگر میان آنان پراکنده تان ساخت،

^۴ بدین کار، عظمت خویش بر شما نمایاند.

برابر جمله زندگان ثنائش گوئید،

اوست خداوند ما،

و اوست خدای ما،

و اوست پدر ما،

و اوست خدای روزگاران!

^۵ اگر ستمهایتان را کیفر می دهد،

به جمله شما رحمت می آورد،

و از میان همه ملت هایی که بین شان پراکنده گشته اید،

گردتان می آورد^(۱).

^۶ اگر به سوی او بازگردید،

از صمیم دل و جان،

تا برابری با راستی رفتار کنید،

آنگاه به سویتان باز می آید،

و چهره خویش از شما نهان نمی دارد.

پس ببینید با شما چه سان رفتار کرده است،

به بانگ بلند شکرش گذارید.

خداوند دادگری را متبارک خوانید،

تث: ۳۹/۳۲
حک: ۱۵/۱۶

اش: ۱۶/۶۳
۷/۶۴
از: ۴/۳
حک: ۳/۱۴
سی: ۴، ۱/۲۳
مت: ۹/۶+

تث: ۳/۳۰

تث: ۲/۳۰

(۱) رولا: «گردتان می آورد»؛ در یونا، نیامده است.

و پادشاه روزگاران را ثنا گوید^(۱).

۱ تیم: ۱۷/۱

۷ من او را در خاک تبعید
حمد می‌گویم،

۷

و از قدرت و عظمتش

به قوم گنہکاران خبر می‌دهم.

ای گنہکاران! به سوی او بازگردید،

۸

در برابرش به دادگری عمل کنید؛

شاید با شما مهربان شود،

و بر شما رحمت آورد!

۸ من خدای را ثنا می‌گویم،

۹

و جانم در پادشاه آسمان

شادمان می‌شود.

بادا که ذکر عظمتش بر زبانها باشد،

و در اورشلیم حمدش گویند!

۹ ای اورشلیم، ای شهر مُقدّس،

اش: ۶۰
مکا: ۲۱

خدا ترا به سبب اعمالِ دستانّت فرو کوفت،

و به‌رغم آن، به پسرانِ دادگرانِ دگرباره رحمت خواهد آورد.

می: ۱۹/۷

۱۰ خداوند را به شایستگی سپاس گزار،

۱۲

و پادشاه روزگاران را متبارک خوان،

تا در تو معبدش

با شادمانی دگرباره بنا گردد،

و خداوند در تو جملۀ تبعیدشدگان را شادمان سازد.

عا: ۱۱/۹
اش: ۲۸، ۲۶/۴۴
زک: ۱۶/۱

(۱) از اینجا تا آیه ۱۰ در سین. نیامده است؛ این بخش از وا.، رولا.، سر. نقل شده و آیات ۷-۸ بر اساس مز:

۱۱، ۶/۱۴۵ تصحیح گشته است.

و تمامی تیره‌روزان را دوست بدارد،
در همهٔ نسلهای آینده.

^{۱۱} نوری تابان

اشن: ۱/۹
۱/۶۰: ۶/۴۹

خطه‌های زمین را سراسر روشن خواهد ساخت؛
اقوامی پُرشمار از دوردستها خواهند آمد،
از اقصی نقاط زمین،

مز: ۲۸/۲۲
می: ۲/۴
اشن: ۳/۲
زک: ۲۲-۲۰/۸

تا در جوار نام مُقَدَّس خداوند خدا سکنی گزینند^(۱)،
دستانشان پیشکشهایی برای پادشاه آسمان می‌آورد.
در تو نسل اندر نسل

شادی خواهند کرد،

و نام آن برگزیده

در نسلهای آینده پاینده خواهد بود.

^{۱۲} نفرین بر آن که ناسزایت گوید،

با: ۳۱/۴ ب

نفرین بر آن که ویرانت کند،

که باروهایت را واژگون سازد،

که برجهایت را سرنگون کند،

که خانه‌هایت را به آتش سوزد!

و مبارک باد تا به ابد آن که آبادت کند^(۲)!

^{۱۳} آنگاه بهر پسران دادگران

۱۷

شادی و سرور خواهی کرد،

چه آنان جملگی گرد خواهند آمد،

و خداوند روزگاران را متبارک خواهند خواند.

(۱) بر اساس رولا: سین: «در جوار نام مُقَدَّست».

(۲) رولا: «که آبادت کند»؛ سین: «که از تو پروا کند».

- ۱۴ نیکبخت آنان که دوستت می‌دارند!
 نیکبخت آنان که از آسودگیت شادمان می‌شوند!
 نیکبخت آنان که از جمله کیفرهای
 غمین می‌گردند!
 چه اینان در تو شادمان خواهند شد،
 و بهروزیّت را در آینده خواهند دید.
- ۱۵ جان من خداوند را متبارک می‌خواند، آن پادشاه بزرگ را،
 ۱۶ چه اورشلیم دگر باره بنا خواهد شد^(۱)،
 و خانه‌اش به روزگاران پاینده خواهد ماند!
- چه خوش باشد اگر کسی از تبار من باقی ماند
 تا مجدّت را بیند و پادشاه آسمان را حمد گوید!
 دروازه‌های اورشلیم
 از یاقوت و زمرد ساخته خواهد شد،
 و همهٔ باروهایش از سنگهای گرانها؛
 برجهای اورشلیم از طلا بنا خواهد گشت،
 و حصارهای آن از زر ناب.
- ۱۷ معابر اورشلیم
 با یاقوت سرخ و سنگهای سرزمین اوفیر^(۲) فرش خواهد شد؛
 دروازه‌های اورشلیم
 غزلهای شادی را طنین‌انداز خواهد ساخت؛
 ۱۸ و همهٔ خانه‌هایش خواهند گفت:

اش: ۱۰/۶۶

مز: ۶/۱۲۲

۱۹

۲۰

حج: ۹/۲، اش: ۶۲/

۲-۱؛ پا: ۱/۵

اش: ۱۱/۵۴-۱۲،

۱۷/۶۰

مکا: ۲۱-۲۱/۱۰

۲۲

(۱) بر اساس رولا، وا، پیش از «دگر باره بنا خواهد شد»، «به صورت شهر» حذف شده است.
 (۲) Ophir، ناحیه‌ای که در دوران باستان به خاطر طلا و عاج و سنگ و چوبهای گرانهایش مشهور بود.
 مورخان اوفیر را عربستان سعید (یمن) یا افریقای جنوبی یا هند می‌دانند. در کتاب مقدس چنین آمده که
 حیرام پادشاه با کشتیهای خود از اوفیر برای سلیمان طلا و چوب صندل و سنگهای گرانها می‌آورد (۱ پام: ۱۱/۱۰).
 از طلای اوفیر مکرراً در کتاب مقدس یاد شده است (بنگرید به ۱ پام: ۲۸/۹؛ ای: ۲۴/۲۲؛ اش: ۱۲/۱۳ و غیره). م.

هَلَلُویا^(۱)، متبارک باد خدای اسرائیل!

و در تو نام مُقَدَّس را

به روزگاران متبارک خواهند خواند!

۱۴^۱ پایان سرودهای روحانی طوبیت.

۱۳. نینوا

طوبیت در صد و دوازده سالگی با آرامش درگذشت و با تکریم در نینوا به خاک سپرده شد.^۲ زمانی که نابینا شد، شصت و دو سال داشت و پس از شفا یافتن، در وفور نعمت زیست. صدقه می‌داد و همواره خدای را متبارک می‌خواند و عظمتش را می‌ستود.^۳ به هنگام مرگ، پسرش طوبیا را فراخواند و سفارشهایی بدو کرد: «پسرم، فرزندان را بردار^۴ و رهسپار سرزمین ماد شو، زیرا به سخنی که خدا از زبان ناحوم^(۲) نبی دربارهٔ نینوا فرموده ایمان دارم^(۳). هرآنچه پیامبران اسرائیل که فرستادگان خدا بودند، از آشور و نینوا گفتند، صورت خواهد پذیرفت و به حقیقت خواهد پیوست. از سخنان آنان چیزی کاسته نخواهد شد و همه چیز در موعد خود به وقوع خواهد پیوست^(۴). شما در سرزمین ماد بیش از آشور و بابل در امان خواهید بود، چرا که می‌دانم و ایمان دارم که هرآنچه خدا فرموده صورت خواهد پذیرفت و این

(۱) هَلَلُویا (alléluia) واژه‌ای با ریشهٔ عبری است به معنی «هَلُوَه را حمد گوید» که به هنگام شادی به صدای بلند بر زبان آورده می‌شود. این اصطلاح در ترجمه‌های فارسی کتاب مقدس، به صورت «هَلَلُویا» ضبط شده است. -م. (۲) در وا. به جای «ناحوم» آمده است «یونس».

(۳) کتاب ناحوم از کتب عهد عتیق است و در آن از نابودی نینوا و پادشاهی آشور و رهایی یهودیانی که به زیر سلطهٔ آنان درآمده‌اند، سخن می‌رود. -م.

(۴) اگرچه در این داستان، طوبیت هم‌عصر دوران به اوج رسیدن اقتدار آشوریان است، اما از وقایعی خبر می‌دهد که پس از حوادث به وقوع پیوسته در زمان مؤلف کتاب روی خواهد داد و این پیشگویی به شیوهٔ مکاشفهٔ یوحنا صورت می‌پذیرد. البته چنانچه این پیشگوییها با توجه به زمان حقیق حیات مؤلف در نظر گرفته شوند، در حد مطالب کتاب متوقف نمی‌شوند و ظهور منجی موعود در آینده را نیز دربرمی‌گیرند («و به انتظار خواهند نشست تا زمانه دیگر شود»، آیهٔ ۵).

وقایع نیز روی خواهد داد و حتی کلمه‌ای از پیشگوییهای پیامبران بی اعتبار نخواهد شد. برادران ما که در سرزمین اسرائیل زندگی می‌کنند، جملگی پس از آن که شماره شدند، به جایی دور از میهن زیبایشان تبعید خواهند شد. خاک اسرائیل سراسر بیابان خواهد گشت. و سامره و اورشلیم بیابان خواهند گشت. و خانه خدا زمانی ویران و سوخته خواهد شد.^۵ پس از آن، خدا بدانان رحمت خواهد آورد و به سرزمین اسرائیل بازشان خواهد گرداند. آنان خانه خدا را دگر باره برپا خواهند کرد، البته نه به زیبایی خانه نخستین، و به انتظار خواهند نشست تا زمانه دیگر شود. آنگاه همگی از اسارت باز خواهند گشت و اورشلیم را دگر باره شکوهمندانه بنا خواهند کرد و در آن خانه خدا را از نو برپا خواهند داشت، آن گونه که پیامبران اسرائیل گفته‌اند.^۶ و جمله اقوام سراسر زمین ایمان خواهند آورد و به راستی خدای ترس خواهند شد. جمله آنان خدایان دروغین خویش را که به گمراهیشان افکنده‌اند، رها خواهند کرد.^۷ و خدای روزگاران را به نیکی متبارک خواهند خواند. جمله اسرائیلیان که در این روز رهایی خواهند یافت، خالصانه خدای را یاد خواهند کرد. در اورشلیم گرد خواهند آمد و از آن پس در امن و امان در سرزمین ابراهیم خواهند زیست و این سرزمین ملک آنان خواهد بود. و آنان که به راستی خدای را دوست می‌دارند، شادمان خواهند شد. و آنان که گناه و بیداد روا می‌دارند، از عرصه زمین محو خواهند گشت.

اش: ۱۳/۵؛ ار: ۹/۱۵
حز: ۱۵/۱۲

حز: ۲۳

اش: ۱۰/۶۴

اش: ۸/۳۵-۳۱

ار: ۲۴/۳۶

حز: ۱۲/۳

عز: ۳/۲

حج: ۳/۲

ار: ۳۸/۳۱

حج: ۹/۲

حز: ۴۲-۴۰

اش: ۷/۱۸

۲۲/۱۹

ار: ۱۹/۱۶

اش: ۲۱، ۴/۶۰

ار: ۳۷/۳۲

حز: ۱۲/۳۶؛ ۲۸/۳۴

۲۶/۳۹؛ ۲۵/۳۷

^۸ و اینک فرزندانم، شما را تکلیفی می‌دهم: خدای را به راستی بندگی کنید و آن کنید که مایه خرسندی اوست. فرزندانان را بر آن دارید که دادگری کنند و صدقه دهند و خدای را یاد کنند و به راستی نامش را هر زمان و با تمامی توان متبارک خوانند.

۱۱ ۱۰

^۹ پس تو ای پسر، نینوا را ترک کن و اینجا نمان. ^{۱۰} همین که مادرت را کنار من به خاک سپردی، همان روز، هر روز که باشد، رهسپار شو و دیگر در این سرزمین نمان، سرزمینی که می‌بینم در آن خیانت و ستم، بیش‌رمانه پیروزمندند. بنگر فرزندم که ناداب با پدرخوانده خویش آخیکار چه کرد. مگر آخیکار نباید زنده‌زنده به زیر خاک می‌شد؟ اما خداوند تهکار را در برابر قربانیش به سزای اعمال خویش رساند و اینچنین بود که آخیکار به درون نور بازگشت و ناداب به کیفر آن که قصد جان آخیکار

۱۲

۱۳

+۲۱/۱

کرده بود، به ظلمات ابدی داخل شد. آخیکار به سبب کارهای نیک خود^(۱)، از دام مرگباری که ناداب برایش گسترده بود نجات یافت و ناداب به دامی که خود افکنده بود درافتاد و هلاک شد.^{۱۱} از این روی فرزندانم، ببینید که صدقه چه به بار می‌آورد و ستم چه، ستم جز مرگ به ارمغان نمی‌آورد. نَفَس از سینه‌ام بر نمی‌آید.»

طوبیت را بر بستر خوابانند. او^(۲) درگذشت و با عزّت به خاک سپرده شد.

^{۱۲} طوبیا مادرش را چون از دنیا برفت، در کنار پدر خویش به خاک سپرد. پس آنگاه با همسر و فرزندان^(۳) رهسپار سرزمین ماد شد و در همدان نزد پدر زن خود رَعَوِئیل رحل اقامت افکند.^{۱۳} والدین همسرش را در سالخوردگی ارج بسیار نهاد و توجه وافر نمود و در همدان در سرزمین ماد به خاک سپرد. طوبیا وارث دارایی رَعَوِئیل و نیز پدر خویش طوبیت گشت،^{۱۴} و با عزّت تا صد و هفده^(۴) سالگی زیست.^{۱۵} پیش از مرگ، شاهد ویرانی نینوا بود و نینواییانی را که هووخشتره^(۵) پادشاه ماد به بند کشید و به سرزمین ماد تبعید کرد، به چشم دید. خدای را برای هرآنچه با نینواییان و آشوریان کرد، متبارک خواند. پیش از مرگ، از سرنوشت نینوا شادمان گشت و خداوند خدای ابدالاباد را متبارک خواند. آمین.

۴/۴
بی: ۳۱/۴۹

۱۵

۱۶

مز: ۸/۱۳۷

نا: ۳-۱

(۱) حد: «کارهای نیک خود»؛ سین: «کارهای نیک من».

(۲) در وا. افزوده شده است: «در صد و پنجاه و هشت سالگی».

(۳) وا.، رولا: «و فرزندان»؛ در سین. نیامده است.

(۴) نب: «صد و بیست و هفت» (وا.); «صد و هفت» (سر.); «نود و نه» (وو.).

(۵) حد: «هووخشتره»؛ سین.، رولا: «آخیکار»؛ وا: «بَنُوکَدُنْصَر و خشیارشا» [هووخشتره از پادشاهان ماد

بود که حدوداً از ۶۵۳ تا ۵۸۴ ق م زیست و در زمان سلطنت او، مملکت ماد به اوج اقتدار رسید. وی

امپراتوری آشوریان را برانداخت و مملکت آشور را در ۶۱۴ ق م و نینوا را در ۶۱۲ ق م فتح کرد. -م.]

یهودیت^(۱)

۱. لشکرکشی هولوفرنس

نبوکدنصر و آرفکشاد

۱ در سال دوازدهم [پادشاهی] نبوکدنصر^(۲) که در شهر بزرگ نینوا بر آشوریان سلطنت می‌کرد، این وقایع روی داد. آن زمان آرفکشاد در همدان بر مادها سلطنت می‌کرد^(۳). او بارویی گرد این شهر برآورده بود که سنگهای تراشیده آن، سه ذراع عرض و شش ذراع طول داشتند و حصار برپا شده، هفتاد ذراع بلند و پنجاه ذراع پهنا داشت. کنار دروازه‌های شهر، برجهایی برافراشته بود که بلندایشان صد ذراع و پهنای پی‌شان شصت ذراع بود،^۴ و خود دروازه‌ها شصت ذراع بلند و چهل ذراع پهنا داشتند، آنچنان که انبوه سپاهیان او و صف پیاده‌نظامش می‌توانستند از آن خارج شوند. هباری، حدوداً در این دوران، پادشاه نبوکدنصر در دشت وسیع واقع در سرزمین رعای، به نبرد پادشاه آرفکشاد رفت.^۵ در کنار او تمامی مردمان کوه‌نشین^(۴)، و جمله

بی: ۲۲/۱۰

(۱) روایت کتاب یهودیت [تلفظ نام او Yahudit است. م.م.] در متن وو. غالباً تفاوت‌های بسیاری با متن یونانی، که در این ترجمه از آن تبعیت شده، دارد (بنگرید به مقدمه، ص ۶۲) و این امر سبب ناهمخوانی‌های فراوان در شماره‌گذاری آیات دو متن شده است. مهم‌ترین افزودگی‌های متن وو. در پانویست آمده و شماره‌گذاری آیات آن در هنگامی که با متن یونانی تفاوت دارد و دست‌کم از حیث محتوا با آن تطبیق می‌کند، در حاشیه ذکر شده است.

(۲) نبوکدنصر پادشاه بابل بوده است (۶۰۴-۵۶۲ ق.م) و هیچ‌گاه از او به عنوان «پادشاه آشور» نام نرفته است. او در شهر نینوا سلطنت می‌کرد، بلکه این شهر را پدرش نبوپلستر در ۶۱۲ ق.م ویران ساخته بود. در باره عدم تنقید این داستان به تاریخ، بنگرید به مقدمه، ص ۶۴. نبوکدنصر در اینجا نمونه پادشاهی مقتدر و شریک است که با قوم خدا دشمنی می‌ورزد.

(۳) آرفکشاد در تاریخ ناشناخته است. نام او یادآور فرورتیش (۶۷۵-۶۵۳ ق.م) بنیانگذار پادشاهی ماد است که پایتخت آن هگمتانه (همدان کنونی) بود. (۴) مقصود ساکنان فلات‌های مرتفع غرب ایران است.

اقوام کرانه‌های فرات و دجله و جهلوم، و ملل دشتهای فرمانبردار آزیوک پادشاه عیلامیان^(۱) صف آراسته بودند. بدین‌سان اقوام بسیاری گرد آمده بودند تا در نبرد بنی‌کلعود^(۲) شرکت جویند.

^۷نَبُوکَدَنْصَر، پادشاه آشوریان، برای تمامی ساکنان پارس پیغام فرستاد، برای جمله ساکنان ناحیه غرب و کیلیکیا^(۳) و دمشق و لبنان و لبنان شرقی، و همه ساکنان ساحل،^۸ و طوایف کَزْمَل و جِلْعَاد و جَلِیل علیا و دشت پهناور یَزْرَعِیل،^۹ و اهالی سامره و شهرهای تابع آن، و ملل آن سوی رود اردن تا اورشلیم و بیت عنوت و کِلُود و قادش و رودخانه مصر و تَحْفَنْحِیس و رامِیس، و سراسر سرزمین جُوشَن،^{۱۰} و آن سوی صوغن و نُوف، و تمامی ساکنان مصر تا سرحدات حبشه^(۴).^{۱۱} اما ساکنان این دیارها به پیغام نَبُوکَدَنْصَر، پادشاه آشوریان، وقعی نهند و برای نبرد بدو نپیوستند. آنان بیمی از وی به دل راه نمی‌دادند، چرا که در نظرشان، او مردی منزوی^(۵) می‌آمد. پس پیکهایش را دست‌خالی و سرافکنده بازگردانند.^{۱۲} نَبُوکَدَنْصَر کینه‌ای سخت از تمامی این ممالک^(۶) به دل گرفت و به اورنگ و پادشاهیش سوگند یاد کرد که کین خویش را بتوزد و سراسر سرزمینهای کیلیکیا و شام و سوریه و نیز سرزمینهای موآب و عَمُون و یهودیه و مصر تا مرزهای دو دریا را از دم تیغ بگذراند^(۷).

(۱) بی‌گمان مراد مؤلف، ساکنان عیلام ایالت شرقی امپراتوری ایران [جنوب غربی ایران کنونی. -م.] بوده است، بنگرید به ۱ مک: ۱/۶. - مقصود از «جهلوم» (Hydaspe) باید کرخه (Choaspès) باشد که از شوش می‌گذرد [که شوش در نزدیکی ساحل آن واقع است. رودی که از شوش می‌گذرد شاوور (Chaour) نام دارد. -م.].
(۲) مراد از این نام احتمالاً کلدانیان است.
(۳) کیلیکیا در ترجمه فارسی کتاب مقدس «قلیقیا» ضبط شده است که مأخوذ از ضبط عربی این نام (قلیقیه) است. -م.

(۴) در متن تمامی رعایا و دوستان نَبُوکَدَنْصَر برشمرده شده‌اند.

(۵) تت: «مردی تنها»، این تعبیر چنان تداعی می‌کند که گویی نَبُوکَدَنْصَر از هر سو در جست و جوی پشتیبان بوده و معنی «مردی ناتوان» نیز می‌تواند از آن درک شود.

(۶) تت: «تمامی زمین»، این تعبیر که مکرراً در کتاب یهودیت به کار رفته، به معنی ناحیه در نظر گرفته شده در عبارت است (= «تمامی مملکت»)، و یا این که برای بیانی پُرطمطراق به کار رفته است.

(۷) اینک به فهرست شهرها و نواحی یاد شده در آیات ۷-۱۱، موآب و عَمُون و یهودیه نیز اضافه شده است. - تعبیر «تا مرزهای دو دریا» صورتی برای بیان استیلای عالمگیر است، مقایسه کنید با مز: ۸/۷۲؛ می: ۱۲/۷؛ زک: ۱۰/۹.

حمله به اُزفکشاد

^{۱۳} در سال هفدهم، با سپاهیان خویش به نبرد پادشاه اُزفکشاد رفت و در این پیکار بر وی پیروز شد. تمامی سپاه او و سواره‌نظام و اربابه‌ایش را در هم شکست، ^{۱۴} و شهرهایش را فرمانبردار خویش ساخت و به همدان رسید. در آنجا برجها را تسخیر کرد و میدانها را ویران ساخت و زینتهای شهر را به نشانه‌های ننگ میدل کرد. ^{۱۵} سپس اُزفکشاد را در کوههای رَعَاوی دستگیر کرد و آماج تیرهای زوینهایش ساخت و از میان برد.

^{۱۶} پس آنگاه، با سپاهیان خود و جمعیت عظیمی از بیشمار مردان مسلحی که بدانان پیوسته بودند، از میدان نبرد بازگشت. آنگاه خود و سپاهش فارغ‌البال، صد و بیست روز به عیش و نوش پرداختند.

اس: ۴-۳/۱

حمله به غرب

^۱ در بیست و دومین روزِ ماهِ نَخَسْتِ سالِ هجدهم ^(۱)، در کاخ همه‌همه پیچید که نَبوکَدْنَصَّر، پادشاه آشوریان، چنان که گفته بود، به‌زودی از سراسر زمین کین خواهد توخت. ^۲ چون تمام پیشکاران و مقامات او احضار شدند، با آنان محرمانه به شور نشست و با زبان خود گفت که بر آن است تا سراسر زمین را یکسره ویران سازد. ^۳ آنگاه حکم بر آن شد که هر آن که پیغام پادشاه را پاسخ نگفته بود، به هلاکت رسانده شود.

^۴ چون شور پایان پذیرفت، نَبوکَدْنَصَّر، پادشاه آشوریان، سپهسالار خویش هولوفرنس ^(۲) را به همراه معاونش فراخواند و او را گفت: ^۵ «چنین می‌گوید پادشاه

(۱) سال هجدهم سلطنت نَبوکَدْنَصَّر مقارن با ۵۸۷ ق م بود که در آن، اورشلیم به تصرف وی درآمد. مؤلف قصد داشته است که داستان پیروزی یهودیان را که به پایمردی یهودیت صورت می‌پذیرد، در برابر خاطره تلخ تصرف اورشلیم قرار دهد. این داستان با الهام از لشکرکشی‌های عظیم پادشاهان آشور و بابل برای سرکوب رعایایشان که در غرب سر به شورش برمی‌داشتند، پرداخته شده است.

(۲) هولوفرنس و باگواس (۱۱/۱۲) نامه‌های ایرانی و متعلق به دو صاحب‌منصب اردشیر سوم (۳۵۸-۳۳۸ ق م) بودند. این احتمال هست که مؤلف قصد داشته به نام نَبوکَدْنَصَّر، از لشکرکشی‌های اردشیر سوم یاد کند.

بزرگ و فرمانروای سراسر زمین^{۱۱}: برو و مردانی کارآزموده را برگزین، حدود صد و بیست هزار پیاده و شمار بسیاری اسب با دوازده هزار سوار،^{۱۲} و آنگاه به سراسر ناحیه غرب بتاز، چرا که این مردمان پیغام مرا پاسخ نگفتند.^{۱۳} بدانان خبر رسان که خاک و آب را مهیا سازند^{۱۴}، چرا که دشمنانک بر ایشان خواهم تاخت. سراسر زمین را به زیر گامهای سربازانم درخواهم آورد و به دست تاراج خواهم سپرد.^{۱۵} مسیلهای از زخمیانیشان آکنده خواهد شد و رودها و نهرها، از اجسادشان لبریز خواهد گشت.^{۱۶} آنان را تا انتهای جهان به اسیری خواهم برد.^{۱۷} پس برو! نخست سراسر این منطقه را از برایم فتح کن. اگر تسلیم شدند، آنان را برای من تا روز مجازات نگاه دار.^{۱۸} لیک مباد که از هیچیک از نافرمانان چشم پوشی. آنان را در سراسر قلمرویی که به تو سپرده شده، قتل عام و تاراج کن.^{۱۹} چرا که من زنده‌ام و قدرت پادشاهیم زنده است! سخنم را گفتم. این همه را به دست خود انجام خواهم داد!^{۲۰} و تو، هیچیک از فرمانهای سرور را فرو مگذار، بلکه آنچه را که به تو امر کردم موبه‌مو اجرا کن، دیگر زمان را از دست مگذار!

^۷ ^{۱۴} هولوفرنس از بارگاه پادشاه خویش برون آمد و تمامی رؤسا و سرداران و افسران سپاه آشور را فراخواند،^{۱۵} و سپس آن‌گونه که سرورش فرمان داده بود، جنگجویان نخبه را شماره کرد و حدود صد و بیست هزار سرباز و دوازده هزار کماندار سوار را برگزید،^{۱۶} و بدانان آرایش جنگی داد.^{۱۷} سپس اشتران و الاغان و استران بسیار برای حمل بار و بنه، و میشان و گاوان و بزبان بیشمار برای آذوقه گرد آورد.^{۱۸} هر سرباز زاد و توشه فراوان و زر و سیم بسیار از دستگاه پادشاه گرفت.

^{۱۱} ^{۱۹} آنگاه با تمامی سپاه خود، از برابر پادشاه نیوکدَنَصَّر رهسپار میدان نبرد شد تا سراسر دیار غرب را غرق در اربابان و سوارگان و پیادگان نخبه‌اش گرداند.^{۲۰} جمعیتی درهم آمیخته که به انبوه ملخها یا دانه‌های رمل بر زمین می‌ماندند، از پی او روان گشتند. شمار آنان در هیچ عدد و رقی نمی‌گنجید.

یوه: ۷-۲/۲، ۱۱
داو: ۱۲/۷

(۱۱) لقب پادشاهان ایران بوده است.

(۲) خاک و آب، به رسم ایرانیان، لازمه عبور و اقامت قوای فاتح بوده است.

منزلگاههای سپاه هولوفرنس^(۱)

۱۲ آنان نینوا را ترک گفتند و سه روز به سوی دشت بکتیله راه پیمودند. از بکتیله به نزدیکی کوههای واقع در سمت چپ کیلیکیای علیا رفتند و در آنجا اردو زدند. ۲۲ از آنجا، هولوفرنس با تمامی سپاهیانش، از پیادگان و سوارگان و اربابان، وارد ناحیه کوهستانی شد. ۲۳ بر فُود و لُود تاخت و از تمامی بنی رَشیش و بنی اسماعیل که در حاشیه بیابان در جنوب کِلُون سکنی گزیده بودند، فدیہ ستاند، ۲۴ و در امتداد فرات پیش رفت و از بین‌النهرین گذشت و تمامی شهرهای دارای استحکامات را که بر رود عبُرِونه مسلط بودند، سراپا ویران ساخت و به دریا رسید. ۲۵ سپس اراضی کیلیکیا را به تصرف درآورد و هر که را برابر او پایداری ورزید قطعه‌قطعه کرد و به حدود جنوبی یاقَت مقابل عربستان رسید، ۲۶ آنگاه تمامی مدیانیان را به محاصره درآورد و خیمه‌هایشان را بسوخت و آغل‌هایشان را تاراج کرد، ۲۷ سپس به دشت دمشق سرازیر شد و آن زمان، موسم دروی گندم بود^(۲)، پس کشتزارها را به آتش کشید و احشام را از بزرگ و کوچک از میان برد و شهرها را تاراج کرد و صحراها را با خاک یکسان ساخت و هر جوانی را از دم تیغ گذراند. ۲۸ وحشت بر ساکنان ساحل مستولی شد و لرزه بر اندامشان افتاد، بر آنان که در صیدا و صور زندگی می‌کردند و ساکن صور و عُکینا و مِثْناع بودند. وحشت بر اهالی اَشْدود و اَشْقَلون حکمفرما گشت.

۳۳ ۱ آنگاه فرستادگانی که حامل پیغام صلح بودند، به سوی او شتافتند. ۲ اینان چنین گفتند: «ما بندگان پادشاه بزرگ نَبوکَدَنْصَر هستیم و برابر تو سر تعظیم فرود می‌آوریم. با ما هر آنچه می‌پسندی بکن. آغل‌های دام‌های ما و سراسر سرزمین

(۱) در این خط سیر، محل‌هایی ناشناخته یا دارای هویت نامعلوم وجود دارد و نیز مکان‌هایی که نامشان به طرزی خلاف متعارف به کار رفته است. در هر صورت، مسیر توصیف شده غیرقابل درک است. این احتمال هست که مؤلف، از جغرافیای این منطقه آگاهی نداشته و یا غی‌خواسته محل دقیق وقوع رویدادها را مشخص سازد.

(۲) یهودیان میان زمان درویدن جو در آوریل (بنگرید به ۲ سم: ۹/۲۱) و گندم در پایان ماه مه (بنگرید به پی: ۱۴/۳۰) تمایز قایل می‌شوند.

ما و تمامی کشتزارهای گندم ما و احشام بزرگ و کوچک ما و تمامی خیمه‌گاههای ما دراختیار توست. با اینها آن کن که به رأیت نیکوست.^۴ شهرهای ما و ساکنانشان نیز در خدمت تواند. بیا، به سوی ما بیا، آن‌گونه که خوش می‌داری.^۵ پس این مردان برابر هولوفرنس حاضر شدند و پیغامشان را با این عبارات به وی رساندند.

۸ ۷ ^۶ آنگاه هولوفرنس با سپاه خود به سوی ساحل سرازیر شد و در تمامی شهرهای دارای استحکامات، قراولانی گمارد و مردان نخبه‌ای را به عنوان قوای کمکی از آنها برگرفت.^۷ ساکنان این شهرها و تمامی شهرهای اطراف، در حالی که تاج بر سر داشتند و به آوای طبلها می‌رقصیدند، به پیشوازش رفتند.^۸ اما او از ویران ساختن معابد^(۱) ایشان و برکندن درختان مقدسشان چشم‌پوشید، چرا که مأموریت داشت تمامی خدایان محلی را نابود سازد و اقوام را وادارد که تنها نبوکدنصر را بپرستند و همهٔ زبانها و نژادها را بر آن دارد تا او را چون خدا بخوانند^(۲).

۲ تو: ۶/۱۷
خرو: ۱۳/۳۴+

^۹ این‌گونه برابر پزرعیل رسید، نزدیک دوتائین که قریه‌ای پیش از سلسله جبال عظیم یهودیه بود.^{۱۰} بین جَبع و بیت‌شان اردو زد و یک ماه در آنجا ماند تا سپاهیانش تجدید قوا کنند.

اعلام خطر در یهودیه

۴ ^۱ اسرائیلیانِ مقیم یهودیه چون بشنیدند که هولوفرنس، سپهسالار نبوکدنصر پادشاه آشوریان، با اقوام مختلف چه کرده و چگونه معابدشان را پس از تاراج، با خاک یکسان ساخته است،^۲ از نزدیک شدن او سخت ترسان شدند و برای اورشلیم و معبد خداوند خدایشان لرزان گشتند.^۳ آنان به تازگی از اسارت بازگشته بودند، و گرد آمدن قوم در یهودیه و تطهیر ادوات مُقَدَّس و قربانگاه و معبد که ملوث گشته بودند، به تازگی انجام پذیرفته بود^(۳).

(۱) سر: «معابد»؛ یونا: «سرزمین»، اما به دنبالهٔ آیه توجه کنید.

(۲) پادشاهان آشور و بابل هیچ‌گاه چنین خواسته‌ای نداشتند. اما سلوکیان، به مانند اسکندر، نخستین پادشاهانی بودند که تکریمهای خاص خدا را طلب می‌کردند.

(۳) مؤلف زمان را نادیده می‌گیرد (بنگرید به مقدمه، ص ۶۴) و بدین‌سان، بازگشت یهودیان از تبعید و اسکان

- ۲ ۴ بنابراین، در سراسر سامره و کونا و بیت حورون و بلئائین و آریحا و کوبا و عزورا و وادی سلیم اعلام خطر شد.^۵ قله‌های مرتفع‌ترین کوهها را در دست گرفتند و در قریه‌های واقع در این کوهها استحکاماتی برپا داشتند. برای جنگ آذوقه مهیا کردند، چرا که کشتزارها به تازگی درویده شده بود.^۶ کاهن اعظم یواکیم که آن زمان مقیم اورشلیم بود، برای ساکنان بیت فلوی و بیت مُسْتَتِیم^(۱)، که شهرهای واقع در مقابل یِزْرَعِیل و در جهت دشت دوتائین بودند، نامه نگاشت^۷ و به ایشان گفت که گذرگاههای مرتفع کوهستان را که تنها راه نفوذ به یهودیه است، در دست گیرند، چرا که بدین سان، به آسانی می‌توانند راه را بر مهاجمان ببرند، چه به سبب تنگی گذرگاه، دشمن ناگزیر خواهد بود به ستون دو از آنجا عبور کند.^۸ اسرائیلیان فرمانهای کاهن اعظم یواکیم و مجلس شیوخ قوم^(۲) را که در اورشلیم مستقر بود، به کار بستند.

استغاثه‌هایی سخت

- ۸ ۹ تمامی مردان اسرائیل به سوزناکی تمام به درگاه خدا فغان برآوردند و در برابرش خضوع نمودند^(۳).^{۱۰} آنان و زنان و فرزندان و گله‌هاشان و هر آن که با ایشان زندگی می‌کرد، از مزدور و برده، پلاس بستند.^{۱۱} تمامی اسرائیلیان اورشلیم، حتی زنان و کودکان، برابر مَقْدِس به سجده افتادند و با سر خاکسترآلود، دستها^(۴) را به سوی خداوند دراز کردند.^{۱۲} دور قربانگاه پلاس بستند^(۵). به بانگ بلند، یکصدا و سوزناک به درگاه خدای اسرائیل استغاثه کردند تا نپسندد که فرزندان‌شان تاراج و زنان‌شان ربوده و شهرهای میراث‌شان ویران و معبدشان ملوث و آماج ریشخند موهن

یون: ۸-۷/۳

اس: ۱/۴ ب

مجددشان در اورشلیم (۵۳۹-۴۰۰ ق م) و احتمالاً حتی تطهیر معبد اورشلیم پس از آزارهای آنتیوخوس چهارم (۱۶۵ ق م) را در زمان حیات بُبُکَدَنْصَر ذکر می‌کند.

(۱) این دو شهر ناشناخته‌اند و تنها در این کتاب نامشان آمده است. بیت فلوی چنان توصیف شده که گویی دارای موقعیتی کلیدی بوده و به گذرگاهی که راه ورود به یهودیه بوده اشراف داشته است (آیه ۷: ۲۱/۸). (۲) پیش از تبعید یهودیان، ذکری از «مجلس شیوخ» که نزد کاهن اعظم تشکیل می‌شده، به میان نمی‌آید. به نظر می‌رسد که این مجلس، نهادی دائمی در دوران یونانیان بوده است.

(۳) پیش از «خضوع نمودن»، «به سوزناکی تمام» که سخنی تکراری است، حذف شده است.

(۴) حد: «دستها»؛ یونا: «پلاسهایشان»؛ وو: «فرزندانشان را برابر معبد به سجده واداشتند».

(۵) استفاده از پلاس به عنوان لباس توبه امری عادی بوده، اما این کار شگفت‌آور به نظر می‌رسد.

مشرکان گردد.^{۱۳} خداوند که آوای ایشان را می‌شنید، به تیره‌روزیشان نظر کرد. در سراسر یهودیه و اورشلیم، مردم روزهای دراز برابر مَقْدِسِ خداوندِ قادر روزه گرفتند^(۱).^{۱۴} کاهن اعظم یواکیم و جمله کسانی که در محضر خداوند می‌ایستادند، از کاهن و روحانی، در حالی که پلاس بر کمر بسته بودند، قربانی سوختنی همیشگی و نذرها و تبرعات قوم را تقدیم داشتند،^{۱۵} و با دستار خاکسترآلود، با تمامی وجود به درگاه خداوند استغاثه کردند که به خانه اسرائیل تفقد نماند.

اس: ۱۶/۴

یوء: ۱۷/۲

شورای جنگی در اردوگاه هولوفرنس

۵ به هولوفرنس، سپهسالار ارتش آشور، خبر رسید که اسرائیلیان برای نبرد آماده شده‌اند و گذرگاههای کوهستانی را بسته‌اند و در قلل مرتفع استحکامات برپا داشته‌اند و در دشتها موانعی نهاده‌اند.^۲ پس هولوفرنس سخت خشمناک شد و تمامی رؤسای موآب و سرداران عَمُون و والیان ساحل را فراخواند،^۳ و ایشان را گفت: «مردان کنعان، مرا بگوئید این قوم ساکن ناحیه کوهستان کیانند؟ شهرهایی که در آنها زندگی می‌کنند کدامند؟ سپاهشان چه اندازه نیرومند است؟ توان و قدرتشان در چیست؟ پادشاهی که حکمروای ایشان است و بر سپاهشان فرمان می‌راند کیست؟^۴ از چه روی، بر خلاف آنچه جمله ساکنان ناحیه غرب کردند، آمدن نزد مرا خوار شمرده‌اند^(۲)؟»

اع: ۲۱/۲۱
تث: ۱۹/۲+

۵ اَحْیور^(۳)، سرکرده تمامی عَمُونیان، او را پاسخ گفت: «سرورم، از تو استدعا دارم که سخنان بندهات را بنیوشی. حقیقت امر را در باب این مردم کوه‌نشین که در

۱۹-۹/۱۱

(۱) در وو. از حیاتی یاد شده که کاهن اعظم به سراسر اسرائیل گسیل داشت تا مردم را به دعا کردن ترغیب کنند و شکست عیالیک را در دوران قدیم (خرو: ۱۳-۹/۱۷) یادآورشان شوند.

(۲) درباره عدم تبعیت یهودیان از عقاید همگانی، بنگرید به اس: ۸/۳.

(۳) به نظر می‌رسد که شخصیت اَحْیور عَمُونی، از آخیکار که مردی مشرک اما حکیم و نیک بود (طو: ۲۱/۱+) الهام گرفته شده است. مؤلف از زبان او به نقل تاریخ قوم برگزیده می‌پردازد، تاریخی که در آن اراده خداوند تجلی می‌یابد. البته این مطلبی است که بارها در ع. (مشخصاً در مز: ۷۸، ۱۰۵، ۱۰۶؛ حز: ۱۶، ۲۰؛ حک: ۱۰ب) و ع. (رس: ۷) از آن سخن رفته است. این قسمت از داستان را با سرگذشت ساحر مشرک بَلْعَام (اع: ۲۲-۲۴) مقایسه کنید. سخنانی که بعداً یهودیت در حضور هولوفرنس بر زبان می‌راند، برگرفته از کلام اَحْیور است (۱۹-۹/۱۱).

نزدیکیت ساکنند به تو خواهم گفت. از دهان بندهات هیچ دروغی برون نخواهد آمد.^۶ مردم این قوم از اعقاب کلدانیانند.^۷ اینان در زمانهای قدیم به بین‌النهرین آمدند و در آن سکنی گزیدند، چرا که نمی‌خواستند خدایان پدران خویش را که مقیم کلده بودند بپرستند.^۸ پس از راه نیاکانشان روی برتافتند و خدای آسمان^(۱) را پرستیدند، همان خدایی که او را شناخته بودند. بدان سبب که از درگاه خدایانشان رانده شده بودند، به بین‌النهرین گریختند و زمانی دراز در آنجا سکنی گزیدند.^۹ چون خدایشان به ایشان امر کرد که از محل سکونت خویش رخت بربندند و به سرزمین کنعان روند، در این مُلک ساکن شدند و به وفور از زر و سیم و گله‌های بسیار برخوردار گشتند.^{۱۰} سپس به مصر فرود آمدند، چرا که سرزمین کنعان را خشکسالی فرا گرفت و آنان مادام که طعام می‌یافتند، در آنجا ماندند. در مصر جمعیتی کثیر و نسلی بیشمار گشتند.^{۱۱} لیک پادشاه مصر با آنان به مخالفت برخاست و به کار بنائیشان گمارد تا تحقیرشان کند. آنان را خوار می‌داشتند و به بردگی می‌بردند.^{۱۲} پس ایشان به درگاه خدا فغان برآوردند و او بر سراسر سرزمین مصر بلاهایی لاعلاج نازل کرد. آنگاه مصریان آنان را از خود راندند.^{۱۳} خدا دریای سرخ را برابر ایشان خشک ساخت^(۲)،^{۱۴} و از راه سینا و قادش برّیعی هدایتشان کرد. آنان پس از آن که جمله صحرانشینان را عقب راندند،^{۱۵} در سرزمین آموریان سکنی گزیدند و تمامی ساکنان حُسبون را با قدرت تمام از میان برداشتند. سپس از رود اردن گذشتند و سراسر کوهستان را به تصرف خود درآوردند^{۱۶} و کنعانیان و فَرِزّیان و یَبُوسیان و شکیمیان و نیز تمامی جرجاشیان را از برابر خویش راندند و زمانی دراز در آنجا سکنی گزیدند.^{۱۷} مادام که در محضر خدای خود گناه نمی‌کردند، بخت یارشان بود، چه خدای آنان از گناه نفرت داشت.^{۱۸} چون از راهی که خداوند بر ایشان مقرر داشته بود دور

بی: ۳۱/۱۱-۵/۱۲

بی: ۵-۱/۴۲-۷-۱/۴۶

خرو: ۷/۱

خرو: ۱۴-۸/۱

خرو: ۱۲-۷

خرو: ۲۲-۲۱/۱۴

اع: ۳۴-۲۱/۲۱

یوش: ۲۰ ۳

تث: ۱۰/۷+

تث: ۳۰-۲۸
اش: ۲/۵۹
مز: ۴۶-۴۰/۱۰۶

(۱) «خدای آسمان» تعبیر ایرانیان است (بنگرید به عز: ۱۱/۵؛ ۹/۶، و پایروسیهای [إلفانتین]، اما در کتاب مقدس به معنی خدای اسرائیل، بر زبان غیریهودیان جاری می‌شود (بنگرید به دان: ۱۸/۲+). [إلفانتین به معنی «شهر فیله»، نام یونانی جزیره‌ای است در رود نیل و مقابل شهر اسوان که در زبان مصری پِب نام داشته و امروزه جزیره اسوان خوانده می‌شود. -م.]

(۲) محل وقوع معجزه خداوند که موجب خروج بنی‌اسرائیل از مصر شد، در هیچ متن کهنی اینچنین ذکر نگشته است، بلکه از «بَحْر قَلْزُم» و یا اغلب صرفاً از «دریا» یاد شده است (بنگرید به خرو: ۱۸/۱۳+).

می‌شدند، شماری از آنان در جنگهای بسیار یکسره به هلاکت می‌رسیدند و شماری دیگر در سرزمینی بیگانه به اسیری برده می‌شدند. معبد خدایشان با خاک یکسان می‌گشت و شهرهایشان به دست دشمنانشان می‌افتاد.^{۱۹} آنگاه دگر باره به سوی خدایشان بازمی‌گشتند و از پراکندگی به در می‌آمدند و از سرزمینهایی که در آنها متفرق شده بودند، بازمی‌گشتند و دیگر بار اورشلیم را که معبدشان در آن قرار داشت، به تصرف خود درمی‌آوردند و کوهستان را که متروک گشته بود، دوباره پُر می‌کردند.^{۲۰} و اینک ای سرور و سالارم، اگر این قوم گمراه شده باشد و بر خدای خویش گناه ورزیده باشد، آنگاه باید اطمینان داشته باشیم که سبی برای واژگونیشان هست. آنگاه صعود می‌کنیم و بر ایشان یورش می‌بریم.^{۲۱} لیک اگر در ملتشان بیدادی نباشد، سرورم باید پروا کند، مبادا خداوند و خدایشان آنان را در کنف حمایت خویش نگاه دارد. آنگاه ما مضحکه سراسر زمین خواهیم شد!»

^{۲۲} چون آخیور از سخن گفتن باز ایستاد، تمامی جمعیتی که پیرامون خیمه گرد آمده بودند نجوا آغاز کردند. مقامات هولوفرنس و جمله ساکنان ساحل و مواج، از قطعه قطعه کردن او سخن به میان آوردند.^{۲۳} «ما را از اسرائیلیان چه باک است؟ آنان قومی بی توش و توانند که تاب نبردی اندک سخت را نیز نمی‌آورند.^{۲۴} پس برویم! صعود می‌کنیم، ای سرور ما هولوفرنس، سپاه تو آنان را یک لقمه خواهد کرد!»^(۱)

آخیور تسلیم اسرائیلیان می‌شود

۶^۱ چون هیاهوی گردآمدگان پیرامون شورا فرو نشست، هولوفرنس سپهسالار ارتش آشور در برابر تمامی جمعیت بیگانگان و عُمونیان^(۲)، به آخیور پرخاش کرد:^۲ «تو کیستی ای آخیور، تو و مزدوران آفرائیم، که مانند آنچه امروز کردی، آینده را پیشگویی می‌کنی و ما را از جنگ با نسل اسرائیل بر حذر می‌داری؟ دعوی آن

(۱) برداشت انسانی از مفهوم قدرت، در برابر تصور دینی که آخیور از تاریخ ارائه می‌کند، قرار می‌گیرد. سراسر این کتاب به شرح عقیده آخیور که یهودیت نیز آن را بازگو می‌کند (۱۰/۱۱) می‌پردازد.

(۲) لوک: «عُمونیان»؛ متن پذیرفته شده: «موآبیان». — در آیه بعد: رولا، سر: «عُمون»؛ متن پذیرفته شده: «آفرائیم».

۸/۳
دان: ۱۸-۱۴/۳

اش: ۲۰-۱۸/۳۶
۲۰-۱۶، ۴/۳۷

داری که خدایشان نگهدارشان خواهد بود؟ مگر خدایی جز **نَبوکدَنَصَّر** نیز هست؟ اوست که قدرتش را گسیل می‌دارد و آنان را از عرصهٔ زمین محو می‌سازد، خدایشان نیز تواند نجاتشان بخشد! این^۲ ما هستیم، بندگان **نَبوکدَنَصَّر**، که آنان را آنچنان که گویی تنها با یک مرد می‌جنگیم، خُرد خواهیم کرد! آنان را یارای پایداری برابر توانندی اسبان ما نیست. ^۴تر و خشکشان را با هم خواهیم سوخت. کوههایشان از خونشان سرمست خواهد شد و دشتهایشان از اجسادشان آکنده خواهد گشت. برابر ما تاب و توان ایستادن نخواهند داشت و از اولین تا آخرین نفرشان به هلاکت خواهند رسید، این گفتهٔ پادشاه **نَبوکدَنَصَّر** فرمانروای سراسر زمین است. چرا که او این را گفته است و گفته‌های او باطل نباشد. ^۵پس تو ای آحیور، ای مزدور عُمونی، تو که این سخنان را با آب و تاب بر زبان راندی، از امروز تا روزی که از این جماعتِ از مصر گریخته کین توزم، روی مرا نخواهی دید. ^۶آنگاه شمشیر سربازانم و نیزه^(۱) خدمتگزارانم پهلویت را خواهد درید. آن زمان که به اسرائیل روی آورم، تو نیز میان زخمیان فرو خواهی افتاد. ^۷اینک خدمتگزارانم ترا به کوهستان خواهند برد و در نزدیکی یکی از شهرهای واقع در تنگه‌ها رها خواهند کرد. ^۸پیش از آن که به هلاکت رسی، شاهد ویرانی این شهرها خواهی بود. ^۹اگر در دل امید آن داری که این شهرها تسخیر نخواهند شد، پس این‌گونه چهرهٔ درمانده به خود مگیر! سخنم را گفتم؛ هیچ‌یک از سخنانم یاوه نباشد.»

۱۲/۱۶، ۱۲/۵

^۷ ^{۱۰}هولو فرنس به خدمتگزاران حاضر در خیمهٔ خویش فرمان داد که آحیور را دستگیر کنند و به بیت قَلَوی برند و تسلیم اسرائیلیان کنند. ^{۱۱}پس خدمتگزاران او را گرفتند و به خارج از اردوگاه بردند و با گذر از دشت، راه کوهستان را در پیش گرفتند و به چشمه‌های پایین بیت قَلَوی رسیدند. ^{۱۲}هنگامی که مردان شهر آنان را بدیدند، سلاح خویش برگرفتند و از شهر خارج شدند و به ستیغ کوه رفتند و در همان حال، فلاخن‌داران بر سرشان سنگ باریدند تا از برآمدن بازشان دارند. ^{۱۳}از این روی، تنها کاری که از آنان برآمد، این بود که به پایین سرایشی کوه بخزند و آحیور را

(۱) رولا، سر: «نیزه»؛ یونا: «جمعیت».

- به بند کشند و او را دراز کشیده در پای کوه رها سازند و نزد سرور خویش بازگردند.
- ۱۰ آنگاه اسرائیلیان از شهر خود سرازیر شدند و نزد آخِیور رفتند و بندهایش را
- ۱۱ گشودند و او را به بیت فُلوی نزد سران شهر بردند.^{۱۵} سران شهر در آن زمان عَزَّیَا
- فرزند میخا از سبط شمعون^(۱)، کَبَری فرزند عُنْثِیئیل، و کَرَمی فرزند مَلْکِیئیل
- بودند.^{۱۶} اینان شیوخ شهر را فراخواندند. جوانان و زنان نیز به مجلس شتافتند. عَزَّیَا
- ۱۲ از آخِیور که در میانه مردم ایستاده بود، پرسید که چه روی داده است.^{۱۷} آخِیور رشته
- کلام را به دست گرفت و آنان را از گفت‌وگوهای شورای هولوفرنس و هراچه خود
- در میان سران آشوری بر زبان رانده بود و نیز لاف و گزافهای هولوفرنس در باره
- ۱۴ خاندان اسرائیل، آگاه ساخت.^{۱۸} آنگاه مردم به سجده درآمدند و خدای را ستایش
- ۱۵ کردند و بانگ برآوردند: «ای خداوند، ای خدای آسمان، بر گران‌سری بی‌حدشان
- نظر کن و بر خواری نسل ما رحمت آور. در این روز به مُقَدَّسان خویش عنایت
- فرما^(۲)». ^{۱۹} ۲۰ آنگاه به آخِیور اطمینان خاطر دادند و تهنیت بسیارش گفتند.^{۲۱} پس از
- خارج شدن از مجلس، عَزَّیَا او را به خانه خود برد و برای شیوخ شهر ضیافتی ترتیب
- داد. طی سراسر این شب، مردم از خدای اسرائیل تمنای یآوری کردند.

۲. محاصره بیت فُلوی

حمله به اسرائیل

۷ فردای آن روز، هولوفرنس به تمام سپاه خود و همه قوای کمکی که در کنار او صف آراسته بودند، فرمان داد که اردوگاه را برچینند و رهسپار بیت فُلوی شوند و گذرگاههای مرتفع کوهستانی را به تصرف خود درآورند و این‌گونه وارد

(۱) به نظر می‌رسد که مؤلف کتاب به طرز خاصی به سبط شمعون، که در تاریخ اسرائیل از اهمیت چندانی برخوردار نیست، علاقه داشته است. نام عَزَّیَا یادآور عَزَّیئیل (۱ تو: ۴۲/۴) است. یهودیت در ۴-۲/۹، اعتبار شمعون را که در پی: ۳۴/۳۰ و ۷-۵/۴۹ نکوهش شده است، اعاده می‌کند.

(۲) حالت تمامی اسرائیل، به سبب عهدی که خداوند با آنان بسته بود، این‌گونه بود.

جنگ با اسرائیلیان شوند.^۲ همان روز تمامی مردان جنگی اردوگاه را برچیدند. سپاه آنان که مهابی جنگ شده بود، متشکل از صد و بیست هزار^(۱) پیاده و دوازده هزار سوار بود و بار و بنه و افراد پیاده^۳ بیشمار نیز همراهشان بودند. آنان به دره کوچک نزدیک بیت فُلوی وارد شدند و به سمت چشمه روان گشتند و پخش شدند، آنچنان که عمق سپاه از دوتان تا بلما و طول آن از بیت فُلوی تا قَلیمون را که مقابل یَزْرَعیل واقع بود، فراگرفت. ^۴ اسرائیلیان چون کثرت ایشان را بدیدند، در حالی که می‌لرزیدند به یکدیگر گفتند: «اینک سراسر مملکت را از بیخ و بُن ویران خواهند ساخت! نه مرتفع‌ترین قله‌ها و نه گردنه‌ها و نه تپه‌ها، تاب و توان پایداری برابر انبوه سپاهیانسان را ندارد!»^۵ هرکس سلاح خویش برگرفت و بر برجها آتش افروختند و آن شب را به نگاهیانی گذراندند.

۱ مک: ۲۸-۲۹

^۶ روز دوم هولوفرنس تمامی سواره‌نظام خود را برابر دیدگان اسرائیلیان که در بیت فُلوی بودند، گستراند. ^۷ راههای رو به بالا را که به شهر آنان منتهی می‌شد بررسی و چشمه‌های آب را شناسایی کرد و به تصرف خود درآورد و مواضعی در کنارشان برپا داشت و سپس نزد سپاه خود بازگشت. ^۸ آنگاه رؤسای بنی‌عیسو و سرکردگان قوم موآب^(۲) و سرداران ناحیه ساحل نزد وی آمدند و گفتند: ^۹ «استدعا داریم سَرور ما سخنانمان را بنیوشد تا سپاهیانسان حتی یک زخم برندارند. ^{۱۰} این قوم اسرائیلیان بیش از آن که به نیزه‌هایشان متکی باشند، به کوههای مرتفعی که بر آنها سکنی گزیده‌اند تکیه دارند. به یقین صعود بر قلل کوههای آنان کاری نه سهل خواهد بود! ^{۱۱} پس سَرور، اگر می‌خواهی که حتی یک تن از سربازانت بر زمین نیفتد، با آنان با سپاه صف‌آرایی شده نبرد مکن. ^{۱۲} در اردوگاه خویش بمان و تمامی مردان سپاهت را آنجا نگاه دار، اما خدمتگزارانت باید چشمه‌ای را که در پای کوه جاری است تصرف کنند، ^{۱۳} چرا که ساکنان بیت فُلوی آب خود را از این چشمه فراهم می‌کنند. از این رو تشنگی ناگزیرشان خواهد ساخت که شهر خود را تسلیمت کنند. طی این زمان، ما و

۱ پا: ۲۸، ۲۳/۲۰
مز: ۶۸/۱۷

(۱) وو: «صد و بیست هزار» (۱۵/۲)؛ یونا: «صد و هفتاد هزار».

(۲) آدومیان (بنی‌عیسو) و موآبیان دشمنان دیرینه اسرائیل بودند (بنگريد به اع: ۲۳/۲۰).

افرادمان به قتل نزدیک‌ترین کوهها صعود خواهیم کرد و در آنجا مواضع مقدم را برپا خواهیم داشت. بدین‌سان حتی یک نفر نیز از شهر خارج نخواهد شد.^{۱۴} گرسنگی آنان را به همراه زنان و فرزندانشان از پای درخواهد آورد و پیش از آن که تیغ بر ایشان کشیده شود، برابر خانه‌هایشان در معابر بر زمین خواهند افتاد.^{۱۵} آنگاه از آنان به خاطر طغیان و سر باز زدن از ملاقات مسالمت‌آمیز با تو، تاوانی گران خواهی ستاند.»^{۱۶} سخنان آنان در نظر هولوفرنس و تمامی سردارانش پسندیده آمد و از این روی، هولوفرنس بر آن شد تا پیشنهادهای ایشان را به کار بندد.^{۱۷} پس یک فوج از موآبیان به همراه پنج هزار آشوری^(۱) روانه شدند. آنان به دره کوچکی سرازیر گشتند و نقاط آب‌خیز و چشمه‌های اسرائیلیان را تصرف کردند.^{۱۸} آدومیان و عموونیان از سمت خود صعود کردند و در کوه مقابل دوتائین موضع گرفتند و مردانشان را به جنوب و شرق، مقابل اعرَبیل که در نزدیکی خُوس و بر کرانه رود مُخْمر واقع بود، گسیل داشتند. بقیه سپاه آشور در دشت موضع گرفتند و سراسر منطقه را پوشاندند. از خیمه‌ها و بار و بانه آنان، اردوگاهی عظیم برپا شد، چرا که کثرتشان بی‌اندازه بود.

^{۱۹} اسرائیلیان به درگاه خداوند خدایشان فغان برآوردند. آنان دلیری خویش از کف داده بودند، چرا که دشمنان احاطه‌شان کرده و هرگونه راه عقب‌نشینی را بر ایشان بسته بودند.^{۲۰} سپاه آشور متشکل از پیادگان و اربابگان و سوارگان، سی و چهار روز آنان را در محاصره خود گرفت. ساکنان بیت قُلُوی شاهد خالی شدن کوزه‌های آبشان^{۲۱} و به کف رسیدن آب‌انبارهایشان بودند. دیگر یک روز هم نمی‌توانستند به محض تشنگی آب بنوشند، چرا که آب جیره‌بندی شده بود.^{۲۲} کودکان بیتاب گشته و زنان و جوانان از فرط تشنگی از پای درآمده بودند. آنان در معابر و مدخل دروازه‌های شهر، بی‌رمق نقش زمین می‌شدند.

^{۲۳} تمامی مردم، از جوان و زن و کودک، گرد عَزَیّا و سران شهر حلقه زدند و به صدای بلند فغان برآوردند و در حضور تمامی شیوخ گفتند:^{۲۴} «خدا میان ما و شما

(۱) رولا، سر: «موآبی»؛ متن پذیرفته شده: «عمونی». — در اینجا نیز مانند آنچه در ۱۷/۱۰ آمده، رقم مشخص‌شده نفرت، تناسبی با مأموریتی که باید انجام پذیرد ندارد.

داوری کند، چه به سبب کردار خصمانه شما با آشوریان بود که چنین مصیبت عظیمی
 ۱۴ بر ما روی آورد.^{۲۵} اینک دیگر هیچ کس نمی تواند به فریادمان رسد. خدا ما را در
 ۱۵ دستان آنان افکنده تا برابرشان از تشنگی از پای درآیم و یکسره نابود گردیم.^{۲۶} پس
 بی درنگ آنان را فراخوانید و تمامی شهر را به دست تاراج افراد هولوفرنس و جمله
 ۱۶ سپاهیانش بسپارید.^{۲۷} در هر حال، بهتر آن است که غنیمت آنان گردیم، چرا که
 هرچند بی گمان به بردگی درخواهیم آمد، اما زنده خواهیم ماند و به چشمان خویش
 ۱۷ شاهد مرگ کودکان و از دست رفتن زنان و فرزندانمان نخواهیم بود.^{۲۸} سوگندتان
 می دهیم به آسمان و زمین و به خدایان، خداوند پدرانمان، همو که به سبب خطاهایمان و
 گناهان پدرانمان تنبیه مان می کند، که همین امروز این کار را انجام
 ۱۸ دهید^(۱)». ^{۲۹} تمامی جمع سخت موبیدند و جملگی به بانگ بلند به درگاه خداوند خدا
 فغان برآوردند.^(۲)

۲۳ عزّیّا ایشان را گفت: «دلیر باشید برادران، پنج روز دیگر نیز پایداری می ورزیم.
 ۲۴ از این پس خداوند خدایان بر ما رحمت می آورد، چه تا پایان کار به حال خویش
 ۲۵ رهایمان نخواهد ساخت! اگر پس از سپری شدن این پنج روز، هیچ امدادی بر ما
 نرسید، آنگاه از رأی شما پیروی خواهم کرد.»^{۳۲} سپس مردم را متفرق ساخت و به
 محله های خود بازشان گرداند. مردان بر باروها و برجهای شهر رفتند و زنان و
 فرزندان را به خانه فرستادند. شهر در بهتی سخت فرو رفته بود.

(۱) سر. رولا: «سوگندتان می دهیم (...) انجام دهید»؛ در یونا. علامت نفی اضافه شده است، اما این
 گرتهداری از نحوه سوگند خوردن در زبان عبری است که معنای اثباتی دارد. — در اینجا کیفر خطاهای
 شخصی با کیفر جمعی پیوند خورده است و این بر طبق ایمان کهن اسرائیل مبنی بر همدستانی قوم در
 ارتکاب خطا و تحمل عقاب است.

(۲) در وو. دعای قوم این گونه آمده است: «^{۱۹} ما با پدرانمان گناه کردیم، ما به نادرستی رفتار کردیم، ما
 مرتکب ستم شدیم.^{۲۰} تو که مهربانی، بر ما رحمت آور، یا اگر هم ستمهایمان را کیفر می دهی، آنانی را که بر
 تو اعتماد می ورزند، تسلیم قومی که ترا نمی شناسند مکن،^{۲۱} تا در میان ملتها این سخن جاری نشود که پس
 خدایشان کجاست؟ (بنگرید به مز: ۱۱/۴۲؛ یوه: ۱۷/۲).^{۲۲} سپس آنان درمانده از فغان برآوردن و خسته
 از گریستن، انتحار کردند.»

۳. یهودیت

معرفی یهودیت

همان روز، یهودیت^(۱) از این وقایع آگه گشت. او دختر مَراری پسر اُخس، پسر یُوسُف، پسر عِزْیَئیل، پسر حِلْقِیّا، پسر حَنّیّا، پسر جِذْعُون، پسر رافائیم، پسر اَحیطوب، پسر اِیلِیّا، پسر حِلْقِیّا، پسر اَلِیاب، پسر نَتَنائیل، پسر شِلُومِیئیل، پسر صورِشْدای، پسر اسرائیل بود^(۲).^۲ همسرش مَنَسّی که از سبط و خانواده او بود، در موسم دروی جو مرده بود.^۳ او هنگامی که سرگرم نظارت بر کار کارگرانی بود که بافه‌ها را می‌بستند، گرمزده شد و به بستر بیماری افتاد و در شهر خود بیت فُلوی درگذشت و همان‌جا در کنار پدرانش در صحرای میان دوتائین و بَلَمون به خاک سپرده شد.^۴ یهودیت که بیوه شده بود، سه سال و چهار ماه بود که در خانه خود به سر می‌برد.^۵ بر بام خانه اتاقی برای خویش آراسته بود. پلاس بر کمر می‌بست و جامه عزا بر تن می‌کرد^۶ و تمامی روزهای دوران بیوگیش را روزه می‌گرفت، به جز روز پیش از روزهای سبت و روزهای سبت و روز پیش از روزهای اول ماه و روزهای اول ماه و نیز روزهای عید و ایام شادی و سرور خاندان اسرائیل.^۷ باری، او بس زیباروی بود و نیکومنظر. همسرش مَنَسّی برای او زر و سیم و غلامان و کنیزان و گله‌ها و کشتزارها باقی گذاشته بود و او در املاک خویش زندگی می‌کرد،^۸ بی آن که کسی کلمه‌ای بر او خرده گیرد، چرا که بس خدای ترس بود.

۱۰/۴: ۲
داو: ۲۰/۳

(۱) به نظر می‌رسد که نام یهودیت (بنگريد به پی: ۳۴/۲۶) در اینجا به سبب آن که به معنی «زن یهودی» است، انتخاب شده است. یهودیت همچون یاعیل (داو: ۲۲-۱۷/۴) نمونه راستین دختران اسرائیل است. او در سرود پیروزی خود (۴-۲/۱۶، و غیره) آن‌گونه سخن می‌گوید که گویی تمامی قوم اسرائیل در وجود او تجلی یافته است.

(۲) در این سلسله نسب، نام شَعُون (که در دستنوشته‌ها و روایتها آن را می‌یابیم) ذکر نشده است (بنگريد به ۲/۹). اما در آیه ۲، از سبط یهودیت که مسلماً نامی داشته، یاد شده است.

یهودیت و شیوخ

^۹ پس یهودیت بشنید که مردم به سبب کم آبی دلسرد شده‌اند و زمزمه‌هایی علیه سرکرده شهر بر سر زبانها است. همچنین آگهی یافت که عَزَّیَا به آنان چه گفته و چگونه سوگند یاد کرده که پس از پنج روز، شهر را تسلیم آشوریان سازد.^{۱۰} پس کنیزی را که متصدی تمام داراییهایش بود، فرستاد تا شیوخ شهر عَزَّیَا و کَبُری و کَرُمی را فراخواند.^{۱۱} آنگاه که به خانه او آمدند، ایشان را گفت:

«ای سران ساکنان بیت قَلَوی، سختم را بنویسید. به راستی خطا کردید که امروز این‌گونه برابر مردم سخن گفتید و با خدا به جدال برخاستید، چرا که سوگند خوردید اگر خداوند تا زمان معینی به یاری شما نیاید، شهر را به دشمنان تسلیم خواهید کرد!^{۱۲} شما کیستید که در این روز سر آزمودن خدا را دارید و در میان بنی بشر، فوق او قد علم می‌کنید؟^{۱۳} و اینک خداوند قادر را در معرض آزمون قرار می‌دهید! پس تا به ابد هیچ در نخواهید یافت!^{۱۴} اگر قادر نیستید که به ژرفاهای دل آدمی پی برید و افکاری را که در سر می‌پروراند فهم کنید، پس چگونه می‌خواهید خدایی را که آفریننده این همه است، بشناسید و به فکرش پی برید و تدابیرش را درک کنید؟ نه برادران، از خشمگین ساختن خداوند خدایمان پروا کنید!^{۱۵} اگر او قصد آن نداشته باشد که پیش از این موعد پنج روزه نجاتمان بخشد، آن زمان که بخواهد حمایتان تواند کرد، همچنان که برابر دشمنان نابودمان تواند ساخت.^{۱۶} اما شما تدابیر خداوند خدایمان را ضامن نطلبید. زیرا خدای را به مانند انسان نمی‌توان راه گریز بست، یا به سان بنی بشر امر و نهی کرد.^{۱۷} پس با شکیبایی به انتظار فرارسیدن نجاتش بنشینیم و او را به یاری خویش بخوانیم. اگر خرسندی او در این باشد، ندایمان را خواهد شنید.^(۱)

^{۱۸} به راستی نه پیش از این و نه امروز، هیچ‌یک از اسباط و خاندانها و قصبات و شهرهای ما، برابر خدایان ساخته دست بشر سر سجده بر زمین نسوده‌اند، حال آن که

(۱) شیوخ بیت قَلَوی نیز مانند ایوب (ای: ۲/۳۸) به خطا در احکام الهی چون و چرا می‌کنند. اما مؤلف کتاب یهودیت بیش از نویسنده کتاب ایوب، مفهوم اعتماد پدر و فرزندی میان خدا و انسان را مطرح می‌سازد و تصور او از تأثیر دعا، رنگ و بویی مسیحی دارد.

ای: ۲/۳۸
ب: ۲/۴۰
ق: ۳/۴۲

ام: ۱۰/۱۴
قر: ۱۱/۲

مز: ۱۷-۱۶/۱۳۹
روم: ۲۴-۲۳/۱۱

۱۵

۲۱-۲۰/۵
۱۰/۱۱

مز: ۵۶/۷۸
اب: ۱۳/۱۰۶
جز: ۵۸-۱۵/۱۶
ار: ۲۰-۱۷/۷
+۹/۱۵-۷/۱۴

در گذشته چنین اتفاقی روی داد^{۱۹} و به سبب آن، پدران گرفتار تیغ و تاراج شدند و حقیرانه برابر دشمنانشان بر خاک هلاکت درافتادند.^{۲۰} لیک ما خدایی جز او نمی‌شناسیم و بدین سبب می‌توانیم امید داشته باشیم که ما را به دیدهٔ حقارت ننگرد و از نسل ما روی برتابد^(۱).

^{۲۱} به راستی اگر آن گونه که در نظر دارید، بگذاریم که بر ما چیرگی یابند، سراسر یهودیه را نیز تسخیر و اماکن مقدّس را تاراج خواهند کرد و خون ما به تاوان ملوث شدن این اماکن بر زمین خواهد ریخت.^{۲۲} هلاکت برادرانمان و تبعید از وطن و متروک شدن سرزمینهای میراثان، طوقی است که در میان ملی که نزد آنان به بردگی برده می‌شویم، بر گردنمان خواهد بود و آنگاه نزد اربابان تازهٔ خویش رسوا و شرمسار خواهیم شد.^{۲۳} چه بردگی ما سبب بازگشتن لطف خدا نمی‌شود و خداوند خدایمان بدین کار گوشمالی ننگ‌آورمان خواهد داد.^{۲۴} و اینک ای برادران، برای برادران خویش گام پیش نهم، چرا که زندگی آنان بسته به ماست، و مقدّس و معبد و قربانگاه نیز متکی بر ماست.

^{۲۵} از این روی، شکرگزار خداوند خدایمان باشیم که ما را نیز، همچون پدرانمان، در معرض آزمون قرار داده است^(۲).^{۲۶} به یاد آورید هرآنچه با ابراهیم کرد و نیز جملهٔ آزمونهای اسحاق را و هرآنچه برای یعقوب در بین‌النهرین در سوریه، زمانی که میشهای دایی خود لابان را نگاه می‌داشت، پیش آمد.^{۲۷} همچنان که خدا ایشان را از برای پی بردن به مکنونان قلبی‌شان آزمود، اینک نیز در پی کین توختن از ما نیست، بلکه بر آن است تا به مقربان خویش هشدار دهد.»

^{۲۸} عزّیّا بدو پاسخ گفت: «هر آنچه بر زبان راندی از سر پاک‌طینتی بود و کس سخنی بر خلاف آن نخواهد گفت.^{۲۹} همانا حکمت تو امروزه آشکار نشده و خردستی و

۲۱

بی: ۱۹-۱/۲۲
۵/۲۸
۲۱:۳۰-۲۲/۲۹

تث: ۷/۴

(۱) این عقیده را پیش از این آخویر بر زبان رانده بود و یهودیت بعداً نیز آن را در برابر هولوفرنس تکرار می‌کند. یهودیت به تأمل در وجدان قومی هموطنان خود می‌پردازد و اظهار می‌دارد که قوم از بت‌پرستی که پیامبران آن را نهی کرده‌اند، میرا بوده است (همچنان که در اواخر دوران معبد دوم چنین بوده است).
(۲) این درس عبرتی است که تاریخ پطریارخها می‌آموزد (عبری که مؤلف کتاب ایوب از آن فارغ نمی‌شود) و طبق آن، مصیبت روی آورده به دادگران کیفر نیست، بلکه آزمون است.

- ۲۸ پاکدلیت از نوجوانی زبانزد همگان بوده است.^{۳۰} لیک مردم سخت تشنه بودند و ناگزیر مان ساختند که چنین وعده‌ای بدانان دهیم و ما را با سوگندی که قابل شکستن نیست، ملتزم ساختند.^{۳۱} و اینک، از آنجا که تو زنی پرهیزگاری، از خداوند بخواه که رگباری بر ما فرو بارد که آب‌انبارهایمان را سرشار سازد و از بی‌رقی به در آییم.»
- ۳۰ یهودیت پاسخ گفت: «سخنم را نیک بنویسید، من کاری خواهم کرد که یاد آن نسل به نسل برای فرزندان تبارمان نقل شود.^{۳۲} شما امشب کنار دروازه شهر بایستید. من به همراه کنیزم از شهر خارج خواهم شد و پیش از موعدی که در آن می‌خواهید شهر را تسلیم دشمنان سازید، خداوند به پایمردی من به اسرائیل تفقد خواهد کرد.^{۳۳} لیک شما در پی آن نباشید که بدانید چه خواهم کرد، چه تا پیش از انجام کار خویش، سخنی از آن با شما نخواهم گفت.»^{۳۵} عَزْرَیَا و سران شهر بدو گفتند: «به سلامت برو! باشد که خداوند خدا ترا از برای کین توختن از دشمنان راه بنیاید!»^{۳۶} آنگاه اتاق بالاخانه را ترک گفتند و به مقرهای خود بازگشتند.

دعای یهودیت

- ۹^۱ یهودیت چهره بر خاک سایید و خاکستر بر سر ریخت و پلاسی را نیز که پوشیده بود از تن برون کرد و به بانگ بلند به درگاه خداوند فغان برآورد. این زمان وقتی بود که در معبد خدا در اورشلیم، بخور شب را تقدیم می‌کردند.^(۱) او گفت:

خرو: ۸۷/۳۰
مز: ۲/۱۴۱

۲ «خداوند، ای خدای پدرم شمعون،
تو بر کف او تیغی منتقم برابر بیگانگان نهادی،
همانان که کمر بند^(۲) باکره‌ای را گشودند به بهای شرمساریش،

+۱۵/۶
بی: ۲۵/۳۲

(۱) مؤلف مکرراً به اورشلیم، معبد، عبادت، کاهن اعظم اشاره می‌کند: ۸-۶، ۳-۲/۴؛ ۱۹/۵؛ ۲۴-۲۱/۸؛ ۱۸/۱۶؛ ۸/۱۵؛ ۱۳، ۸/۹.
(۲) حد: «کمر بند»؛ یونا: «شکم». اصطلاح «کمر بند گشودن» به معنی «ازدواج کردن» است، اما در اینجا به مفهوم «کام گرفتن» به کار گرفته است.

و پهلویش را برهنه کردند به بهای سرافکندگیش،
و سینه‌اش را ملوث ساختند به بهای رسوایش؛
چه تو گفته بودی: «این کار واقع نخواهد شد»، و آنان این کار را کردند.
^۳ از این روی، سرکردگان‌شان را به دست مرگ سپردی،
و بسترشان را که به سبب فریبکاریشان ننگین گشته بود،
وسیلۀ فریبشان ساختی و به خونشان رنگین کردی.
تو بردگان را با سروران
و سروران را با غلامانشان فرو کوفتی^(۱).
^۴ زنانشان را به دست ربایندگان سپردی،
و دخترانشان را به اسارت درآوردی،
و جمله غنایمی را که از آنان ستانده شد،
میان پسران محبوبت قسمت کردی،
همانان که در راه تو غیور بودند،
و از آلوده شدن خونشان نفرت داشتند،
و ترا به یاری خویش خواندند.
ای خدا، ای خدای من،
اجابت فرما دعای بیوه‌زن بینوایی را که منم،
^۵ چه آنچه در گذشته روی داده،
و آنچه اینک روی می‌دهد و آنچه بعدها روی خواهد داد،
به ارادۀ توست.
حال و آینده را تو مقدر ساخته‌ای،
و آنچه در گذشته روی داده نیز تقدیر تو بوده است.
^۶ مقدرات تو حاضر می‌شوند،

اش: ۷/۴۴

مز: ۳/۱۱۵
۶/۱۳۵

(۱) این بند بر اساس ۱۰/۹ (بنگرید به حک: ۱۱/۱۸) تصحیح شده است: یونا: «و سروران را بر اورنگشان فرو کوفتی».

و می‌گویند: «ما اینجایم!»
 چرا که تمامی راههای تو مهیاست،
 و احکامت بصیرانه است.
^۷ اینک بنگر آشوریانی را که به سپاه خویش غره‌اند،
 و به اسبان و سوارانشان فخر می‌ورزند،
 و به شمار پیادگان‌شان می‌بالند.
 به نیزه و سیر
 و کمان و فلاخن پشت‌گرمند؛
 و نمی‌دانند که تو
 خداوند درهم‌شکنندهٔ پیکارهایی^(۱).
^۸ نام خداوندی ترا سزاست!
 و تو قهرشان را به قدرت خویش درهم شکن،
 نیرویشان را در خشم خود خُرد کن!
 چه برآند تا حرمت مکان‌های مُقَدَّست را هتک کنند،
 و خیمه‌ای را که جایگاه نام پُر مجد توست بیالایند،
 و شاخ قربانگاهت را به آهن واژگون سازند.
^۹ به کبریایشان نظر افکن،
 خشم‌ت را بر سرشان فرو ریز،
 دستِ من بیوه‌زن را
 آن‌گونه که امید دارم دلیر گردان.
^{۱۰} به نیرنگِ زبانت
 برده را با سرکرده
 و سرکرده را با غلامش فرو کوب.

با: ۳۵/۳
 ای: ۳۵/۳۸
 اش: ۱۳-۹/۴۶

۲۳/۵، ۲/۶

مز: ۱۷-۱۶/۳۳

۲ مک: ۱۸/۸

۱۰

۲/۱۶

مز: ۴۶/۱۰، ۴۶/۴

۱۱

۱۲

(۱) مباحثات مشرکان به قوای نظامی خود، همواره مایهٔ خواری اسرائیل بوده و دلیلی تا با اطمینان، به انتظار فرا رسیدن کمک خدا بنشینند (بنگرید به حب: ۱۷-۱۲/۱؛ اش: ۱۵/۳۰؛ ۳۱/۳۱ و غیره).

کبرشان را به دست زنی درهم شکن.

^{۱۱} قدرت تو نه در عده است،

اسم: ۶/۱۴
داو: ۷-۴

و اقتدارت نه در تندخویان،

بل تو خداوند خاضعانی،

و یاور ستم دیدگان،

و پشتیبان ناتوانان،

و پناه بیکسان،

و رهاننده ناامیدان^(۱).

^{۱۲} آری آری، ای خدای پدرم،

ای خدای میراث اسرائیل،

ای سرور آسمان و زمین،

۱۷

ای آفریننده آنها،

ای پادشاه هر آنچه آفریده‌ای،

دعایم را اجابت فرما.

^{۱۳} زبانی فسونگرم عطا کن تا بدان،

۴/۱۰
اسم: ۲۳، ۲۰/۱۱
۶/۱۶، ۹
اس: ۱۷/۴ ص-ض

آنانی را که نیتاتی چنین سیاه

برای عهدت

و منزلگاه مُقَدَّست

و کوه صهیون

و خانه‌ای که از آن پسرانت است، در دل دارند،

زخم زَنَم و بمیرانم.

^{۱۴} و هر قوم و قبیله را آگه ساز

۱۹

(۱) اشاره به دین «فقیران» است که مشخصه پرهیزگاری در ع. بوده است (بنگرید به صف: ۳/۲+).

که خداوند تویی و خدای^(۱) هر نیرو و قدرت تویی،
و قوم اسرائیل را نیز یگانه حامی تویی.»

۴. یهودیت و هولوفرنس

یهودیت نزد هولوفرنس می‌رود

۱۰ یهودیت اینچنین به درگاه خدای اسرائیل فغان برآورد. آنگاه که دعایش پایان پذیرفت،^۲ از سجده برخاست و کنیزش را فراخواند و به منزلگاه زیرین که روزهای سبت و عید را در آن می‌گذراند، فرود آمد.^۳ در آنجا پلاسی را که بسته بود از تن بیرون کرد و جامه‌های عزایش را به در آورد و استحمام کرد و خود را به عطری خوشبوی معطر ساخت و گیسوانش را شانه کشید و سربند بست و لباس شادی و سرورش را که در زمان حیات همسرش مَسَنی می‌پوشید، بر تن کرد.^۴ صندلهایش را به پا کرد و گردنبندهایش را به گردن آویخت و حلقه‌ها و انگشتریهایش را به انگشت کرد و گوشواره‌هایش را آویزه گوش ساخت و خود را به تمامی جواهراتش آراست، تا آنجا که توانست خویشتن را زیبا ساخت تا نگاه هر مردی را که بدو بنگرد، بفریبد^(۲).^۵ سپس به کنیز خود یک مَشک شراب و یک کوزه روغن داد و یک خورجین را از کلوچه‌های پخته شده با آرد جو و شیرینی‌های دارای خشکبار و نانهای پاکیزه انباشت^(۳) و تمامی این آذوقه‌ها را بدو سپرد. ^۶ آنگاه هر دو

۶/۸

+۱۳/۹

اس: ۱۷/۴
لا: ۱۷/۱۰-۱۴

(۱) در اینجا و در ۱۱/۱۳، یونا. آورده است: «خدا، خدای». این عبارت پردازی خاص مزامیر است (بنگرید به مز: ۸/۴۵؛ ۷/۵۰) که الوهیت آن را اصلاح کرده است [الوهیست (Élohiste) مورخ قرن ۸ ق م و مؤلف تاریخی است که برای تدوین کتابهایی از عهد عتیق مورد استفاده قرار گرفته است. م. ۰].
(۲) وو. می‌افزاید: «خداوند بر حسن و جمال وی افزود، چرا که تمامی این آرایشها نه از سر هوا و هوس، بلکه از روی دلآوری بود» (بنگرید به اس: ۱/۵ در یونا. و ۵-۴/۱۵ در وو.). در یونا، کار متهورانه یهودیت بی‌آب و تاب حکایت می‌شود و یاری الهی که به مدد آن یهودیت سالم می‌ماند، تا پیش از نقل غریو شکرگزاری (۱۶/۱۳)، تنها به صورتی تلویحی بیان می‌گردد.
(۳) به نظر می‌رسد که یهودیت بیش از اِشْتَر و حتی بیشتر از آنچه اقتضای شریعت بوده، در مورد رعایت پاکیزگی شرعی دقت داشته است (بنگرید به ۱۷/۱۱؛ ۹-۶/۱۲).

از خانه خارج شدند و به سوی دروازه بیت فلوی رهسپار گشتند. در آنجا به عزّیا برخوردند که با دو شیخ دیگر شهر، کبری و کرمی، انتظارشان را می‌کشید.^۷ چون یهودیت را با چهره و لباسهایی دگر بدیدند، از زیبایی او سخت بهت‌زده شدند. آنگاه او را گفتند:

^۸ «خدای پدرانمان به لطف خویش ترا حفظ فرماید!

و نیّات ترا برای فخر بنی اسرائیل

و رفعت اورشلیم محقق گرداند!»

^۹ یهودیت خدای را حمد کرد و بدانان گفت: «دروازه شهر را به رویم بگشایید تا خارج شوم و هر آنچه را که از برایم آرزو کردید محقق گردانم.» پس ایشان، آن‌سان که یهودیت خواسته بود، به نگهبانان جوان فرمان دادند که دروازه را به روی او بگشایند.^{۱۰} نگهبانان اطاعت کردند و یهودیت و کنیزش خارج شدند. در تمام مدت فرود آمدن از کوه تا گذر از دره کوچک، مردم شهر با نگاهشان آنان را دنبال می‌کردند. سپس از نظرها محو شدند.

^{۱۱} چون مستقیم در دره کوچک پیش می‌رفتند، یک موضع مقدم آشوریان بر سر راهشان بود.^{۱۲} یهودیت را دستگیر و استنطاق کردند: «اهل کجایی؟ از کجا می‌آیی؟ به کجا می‌روی؟» پاسخ گفت: «من دختری از عبرانیانم که از نزدشان گریخته‌ام، چه دیری نخواهد پایید که طعمه شما گردند.»^{۱۳} و من آمده‌ام تا هولوفرنس سردار سپاهتان را ببینم و او را خبرهای موثق بدهم.^{۱۴} من راهی را بدو خواهم نمود که با گذر از آن، بر سراسر کوهستان مستولی خواهد گشت، بی آن که حتی یک مرد و یک تن زنده را از دست بدهد.»^{۱۵} مردان همچنان که به سخنان او گوش سپرده بودند، در وی می‌نگریستند و بس زیباییش می‌یافتند. او را گفتند: «جان را خریدی که پیشقدم

(۱) تصریح یهودیت به بیان حقیقت (۱۰۰.۵/۱۱) و در عین حال عزم وی برای فریب دادن هولوفرنس (۱۹-۱۲/۱۱)، با توجه به زمینه اخلاقی دوران پطربارخا (پی: ۲۵-۱/۲۷؛ ۲۹-۱۳/۳۴؛ ۳۴-۳۲/۳۷) یا زمینه اخلاقی جنگهای یهوه (یوش: ۷-۱/۲؛ داو: ۲۲-۱۷/۴) که مؤلف داستان خود را در چارچوب آن قرار می‌دهد، قابل درک است.

شدی و فرود آمدی تا به دیدار سَرورمان بشتابی! پس برو و او را در خیمه‌اش ملاقات کن. اینک افراد ما همراهت خواهند آمد و ترا بدو تسلیم خواهند کرد.^{۱۶} آنگاه که به حضورش رسیدی، هیچ ترسان مباش. آنچه را که به ما گفتی بدو نیز بازگویی و او به نیکی با تو رفتار خواهد کرد.^{۱۷} آنگاه صد تن از مردانشان را مأمور کردند که به او و کنیزش بپیوندند و آنها را به خیمه هولوفرنس برند.

^{۱۸} خبر آمدن یهودیت در خیمه‌ها بیچید و جنب و جوشی در سراسر اردوگاه پدید آورد. یهودیت هنوز بیرون خیمه هولوفرنس، در انتظار اعلام خبر ورودش بود که گردش حلقه زدند.^{۱۹} یکسره زیبایی شگفت‌انگیزش را می‌ستودند و اسرائیلیان را نیز تحسین می‌کردند و با پیشی گرفتن از یکدیگر، به هم می‌گفتند: «کیست که باز بتواند قومی را که چنین زنانی دارد تحقیر کند؟ عاقلانه نیست که حتی یک مرد از ایشان را زنده گذاریم! چه بازماندگانشان قادر خواهند بود زمین را سراسر بفریبند!»

^{۲۰} محافظان هولوفرنس و پیشکاران او بیرون آمدند و یهودیت را به خیمه بردند.^{۲۱} هولوفرنس بر تختی که به زیر پرده‌ای ارغوانی و طلایی قرار داشت و به زمرد و سنگهای گرانبها آراسته بود، آرمیده بود.^{۲۲} ورود یهودیت را به هولوفرنس اعلام کردند و وی به زیر سایه‌بان خیمه آمد و حاملان مشعلهای سیمین از پی‌اش آمدند.^{۲۳} چون یهودیت به حضور سردار و پیشکاران او رسید، زیبایی چهره‌اش همگی آنان را بهت‌زده ساخت. برابر هولوفرنس سجده کرد و چهره بر خاک سایید. اما خدمتگزاران او را به پا داشتند.

نخستین دیدار یهودیت و هولوفرنس

^۱ هولوفرنس او را گفت: «دل قوی دار ای زن و هیچ ترسان مباش. هیچ‌گاه به کسی که بر آن است تا به نبوکدنصر، پادشاه سراسر زمین، خدمت کند، گزند ی

۱۱

(۱) به نظر می‌رسد که خیمه هولوفرنس (نیز بنگرید به ۱/۱۲؛ ۳-۱/۱۳؛ ۱۴-۱۴/۱۵) سرپرده‌ای وسیع و آراسته به تزئینات فاخر بوده است. راوی در توصیف خیمه برپا شده در سپاهی که در حالت حمله بوده، عنان خود را به دست تخیلات خویش سپرده است، حق اگر این خیمه متعلق به سپهسالار قشون بوده باشد.

نرسانده‌ام.^۲ اینک نیز اگر قوم کوه‌نشین تو به من اهانت روا نمی‌داشتند، به رویشان نیزه بر نمی‌آوردم. آنان خود این را خواستند.^۳ لیک بگو بدانم، از چه روی از نزدشان گریختی تا نزد ما آیی؟... هرچند جانت را خریدی! شجاع باش! امشب نیز زنده خواهی ماند، و شبهای دگر هم! ^۴ هیچ‌کس ترا گزند نمی‌خواهد رساند، برو! با تو به نیکی رفتار خواهد شد، آن‌گونه که با بندگان سرورم پادشاه نبوکدنصر رفتار می‌شود.»
^۵ و یهودیت گفت: «کرم نما و کلام بندهات را به نظر مساعدت بپذیر و کنیزت را اجازت فرما که برابرت سخن گوید. امشب برابر سرورم هیچ دروغی بر زبان نخواهم راند^(۱).^۶ تنها به توصیه‌های کنیزت گوش سپار تا خدای نیز پیکار ترا به فرجام نیک رساند، خداوند من در مقاصد خویش ناکام نگردد.^۷ زنده‌باد نبوکدنصر، پادشاه سراسر زمین، هو که ترا گسیل داشت تا تمامی زندگان را به راه راست درآوری، و زنده‌باد قدرت او! چه به برکت وجود تو، تنها نه آدمیانند که به خدمت او درمی‌آیند، بلکه به مدد زورمندیت، وحوش و رمه‌ها و پرندگان آسمان نیز از برای نبوکدنصر و خاندان او خواهند زیست!

۴
+۱۳/۱۰

ار: ۶/۲۷
با: ۱۷-۱۶/۳
دان: ۳۸/۲

^۸ همانا که ما سخن از حکمت و تدبیر تو شنیده‌ایم. سراسر زمین آگاهاند که در سرتاسر امپراتوری، در توانایی و کارآزمودگی یگانه‌ای و در راهبری جنگ شگفتی آفرین.^۹ و نیز می‌دانیم که آخیور در شورای تو چه بر زبان رانده است. مردم بیت قلوی بدو امان دادند و او آنان را از هرآنچه به تو گفته بود، آگاه ساخت.^{۱۰} اینک ای سرور و سالار، از سخنان او غافل مباش و آنها را به دیده گیر، چرا که این سخنان راستند^(۲).^{۱۱} به یقین نسل ما کیفر نخواهد دید و شمشیر بر پسرانش کارساز نخواهد افتاد مگر آن که بر خدای خویش گناه ورزد.^{۱۲} باری، این زمان سرورم روی ناکامی یا شکست نخواهد دید و به‌زودی مرگ بر سر آنان فرو خواهد ریخت، چرا که گناه بر

(۱) سخنان یهودیت به طرز ماهرانه‌ای دوپهلوی است. عمل و خدایی که در آیه ۶ از آنها یاد شده، برای یهودیت که در حال سخن گفتن است و هولوفرنس که گوش به سخنان او دارد، یکسان نیست. همین معنی دوگانه در آیه ۱۶ نیز به چشم می‌خورد. در آیه ۸، یهودیت در همان حال فراست هولوفرنس را می‌ستاید که لحظه‌ای قبل، او را سُخره کرده است.

(۲) این اتهام تازه است، چرا که یهودیت در عین حال که رأی آخیور را راست می‌شمارد، کرداری ناراست را به یهودیان نسبت می‌دهد.

- آنان چیره گشته است، گناهی که هرگاه دستخوش آشوب می‌شوند، به سبب آن
 ۱۰ خشم خدایشان را برمی‌انگیزند.^{۱۲} از آن زمان که دچار بی‌غذایی و کم‌آبی گشته‌اند،
 ۱۱ بر آن شده‌اند تا به سراغ گله‌هایشان روند و آنچه را که خدا خوردنش را با شرایع
 ۱۲ خود بر آنان حرام کرده است، برای خویش بگیرند^(۱).^{۱۳} کار را بدانجا رسانده‌اند
 تث: ۲۲/۱۴ که تصمیم گرفته‌اند نخستین محصول گندم و ده یک شراب و روغن را که تقدیس شده
 است و اختصاص به کاهنانی دارد که در اورشلیم برابر وجه خدایمان می‌ایستند، به
 مصرف رسانند. حال آن که احدی از قوم حق ندارد اینها را حتی لمس کند^(۲).^{۱۴} افزون
 بر این، کسانی را نیز به اورشلیم — که در آنجا نیز همگان همین کارها را کرده‌اند —
 گسیل داشته‌اند تا از مجلس شیوخ اجازه لازم را برایشان بگیرند.^{۱۵} پس چنین خواهد
 شد که به زودی اجازه به ایشان خواهد رسید و به محض آن که لب به این غذاها زنند،
 همان روز تسلیم تو خواهند شد تا به هلاکت رسند.
- ۱۳ ^{۱۶} آن زمان که من، کنیزت، از این امور آگاه شدم، از نزدشان گریختم. خدا مرا
 +۵/۱۱ فرستاده تا به همراه تو کارهایی را انجام دهم که وقتی مردمان از آنها آگاه شوند،
 ۱۴ سراسر زمین در بهت فرو خواهد رفت.^{۱۷} چه کنیزت زنی پرهیزگار است که روز و
 ۱۵ شب را به تکریم خدای آسمان می‌گذرانند. پس سرورم، برآتم تا نزدت بمانم. من،
 کنیزت، شب به دره می‌روم و در آنجا به درگاه خدا دعا می‌کنم تا مرا بیاگاهاند که آنان
 چه زمان مرتکب گناه خواهند شد.^{۱۸} آنگاه به نزدت بازخواهم گشت و آگهت خواهم
 ساخت تا با تمامی سپاهت خارج شوی و احدی از آنان تاب و توان پایداری برابر
 را نخواهد داشت.^{۱۹} ترا از سراسر یهودیه خواهم گذرانند تا بدان جا که به مقابل
 اورشلیم رسی. اورنگت را در میانه شهر برپا خواهم کرد. آنگاه آنان را به مانند
 ۱۶ میشهای بی‌شبان خواهی برد و حتی سگی هم پیدا نخواهد شد که برابرت پارس کند.
 ۱۷ من تمامی این امور را پیشاپیش می‌دانم، از وقوع آنها آگاه گشته‌ام و فرستاده شده‌ام
 تا ترا نیز بیاگاهانم.»

(۱) در وو. به نوع تخطی از قانون خداوند اشاره شده و آن آشامیدن خون است (بنگرید به لاو: ۱۷-۱۴).
 (۲) در اینجا نیز آنچه مؤلف آورده، افزون بر اقتضائات شریعت است و این احتمالاً بنابر سنت فریسی بوده
 است.

۱۸ سخنان این زن در نظر هولوفرنس و تمامی پیشکاران او خوشایند افتاد. آنان
 ۱۹ در حالی که از حکمت او به شگفت آمده بودند، بانگ برآوردند: ^{۲۱} «در سراسر جهان
 ۲۰ زنی به نکورویی و نیکوسختی او نیست!» ^{۲۲} هولوفرنس او را گفت: «خداوند چه خوب
 کرد که ترا پیشاپیش قومت فرستاد! قدرت در دستان ما خواهد بود و هلاکت نصیب
 ۲۱ مردمی که به سرورم اهانت روا داشتند. ^{۲۳} اما تو، به همان اندازه که زیبارویی، در
 سخن گفتن نیز چیره دستی. اگر آن گونه که گفتی عمل کنی، خدای تو خدای من نیز
 خواهد بود، و تو مقیم کاخ پادشاه نبوکدنصر خواهی شد و آوازه نامت در سراسر
 زمین خواهد پیچید!»

۱۲ ^۱ آنگاه هولوفرنس یهودیت را به جایی برد که ظروف سمینش در آن بود و
 برایش از خوراک خود کشید و از شراب خود ریخت. ^۲ اما یهودیت گفت: «از
 خوردن این طعام پرهیز می‌کنم، مبدا مرتکب خطایی شوم. آنچه با خود آورده‌ام،
 کفایت خواهد کرد.» ^۳ هولوفرنس پاسخ گفت: «اگر آذوقه‌ات تمام شود، چگونه
 می‌توانیم برایت از آن مهیا سازیم؟ میان ما کسی از تبار تو نیست.» ^۴ «آسوده‌خاطر
 باش سرورم، پیش از آن که آذوقه من، کنیزت، به تمامی مصرف شود، خداوند اراده
 خویش را به پایمردی من به مرحله عمل درخواهد آورد!» ^۵ آنگاه پیشکاران
 هولوفرنس، یهودیت را به خیمه‌اش بردند. یهودیت تا نیمه شب خفت و به هنگام
 نزدیک شدن سپیده‌دم، برخاست. ^۶ قبلاً به هولوفرنس گفته بود: «استدعا دارم سرورم
 فرمان دهد که به کنیزش برای دعا اجازه خروج دهند»، ^۷ و هولوفرنس به نگهبانان
 خود امر کرده بود که مانع او نشوند. یهودیت سه روز در اردوگاه ماند. شبها خارج
 می‌شد و به دره بیت قلوی می‌رفت و در چشمه‌ای که موضعی کنار آن بود، شست‌وشو
 می‌کرد. ^۸ در حین بالا رفتن، به درگاه خداوند خدای اسرائیل دعا می‌کرد که او را در
 اقدام خویش برای سرافرازی اینای قومش هدایت کند. ^۹ پس از پاکیزه شدن،
 بازمی‌گشت و تا شب هنگام که طعامش را می‌آوردند، در خیمه خود می‌ماند.

+۵/۱۰
 دان: ۸/۱
 اسن: ۱۷/۴

یهودیت در ضیافت هولوفرنس

- ^{۱۰} روز چهارم هولوفرنس ضیافتی ترتیب داد و جز سرداران خویش، کسی از وظیفه‌دارانش را بدان نخواند. ^{۱۱} به باگواس که خواجه کارگزارش بود، گفت: «برو و این دختر عبرانی را که نزد توس، راضی کن که به ضیافتان بیاید و با ما بخورد و بیاشامد. ^{۱۲} برای ما مایه ننگ است که بگذاریم چنین زنی بی آن که ما را کام دهد» ^(۱)، از نزدمان برود. اگر موفق نشویم بدین کارش برانگیزیم، ریشخندمان خواهند کرد.» ^{۱۳} پس باگواس از نزد هولوفرنس به نزد یهودیت رفت و او را گفت: «بانوی زیبا از سر لطف بی‌درنگ به حضور سرورم می‌رود؟ آنجا به صدر مجلس برابر وی خواهد نشست و با ما باده‌ای فرح‌بخش خواهد نوشید و همین امروز به مانند یکی از دختران آشوری کاخ نبوکدنصر خواهد شد.» ^{۱۴} یهودیت پاسخ گفت: «من که باشم که سخنی بر خلاف رأی سرورم گویم؟ هرآنچه در نظر او خوشایند است، مشتاقانه همان کنم و این کار تا روز مرگ مایه سرورم خواهد بود!»
- ^{۱۵} یهودیت برخاست و خویشتن را به جامه‌ها و جمله زیورآلات زنانه خویش آراست. کنیزش پیش از او رفت و تخته‌بوسی را که باگواس برای استفاده روزانه به یهودیت داده بود تا بر آن غذا بخورد، برابر هولوفرنس بر زمین گسترد ^(۲). ^{۱۶} یهودیت وارد شد و در جای خود نشست. دل هولوفرنس شاد شد و جانش پریشان گشت. سخت مایل بود که با او هم‌بستر شود، چه از روزی که وی را دیده بود، در کمین لحظه مناسبی بود تا اغوایش کند. ^{۱۷} بدو گفت: «بنوش و در شادی ما شریک شو!» — ^{۱۸} «به طیب خاطر می‌نوشم سرورم، چه از زمانی که زاده شده‌ام، هیچ‌گاه به قدر امروز زندگی را ارج نهاده‌ام» ^{۱۹} آنچه را که کنیزش برای او مهیا ساخته بود، برگرفت و برابر هولوفرنس خورد و نوشید. ^{۲۰} هولوفرنس مسحور دلربایی او گشت و از این روی، چندان باده نوشید که در سراسر عمر خویش هرگز آن اندازه نوشیده بود.

(۱) تت: «بی آن که با ما گفت‌وگو کند»، که نوعی تعبیر مؤدبانه است (بنگرید به دان: ۵۴/۱۳، ۵۸).

(۲) در اینجا نیز همچون سرگذشت ایشتر، سرنوشت اسرئیل در یک ضیافت رقم می‌خورد.

۱۳

^۱ چون دیرگاه شد، سرداران هولوفرنس به رفتن شتاب ورزیدند. باگواس کسانی را که هنوز نزد سرورش مانده بودند مرخص کرد و خیمه را از بیرون بست. میهمانان که از فرط باده‌گساری از پای درآمده بودند، رفتند تا بخسبند،^۲ و یهودیت با هولوفرنس که نقش بستر شده و سیاه‌مست گشته بود، در خیمه تنها ماند.^۳ آنگاه یهودیت کنیزش را گفت که بیرون رود و نزدیک خوابگاه بایستد و مانند هر شب به انتظار خروجش بماند. البته یهودیت جانب احتیاط را نگاه داشته و گفته بود که برای دعا خارج خواهد شد و در این باب، با باگواس نیز صحبت کرده بود.^۴ همگان از نزد هولوفرنس رفته بودند و از بزرگ و کوچک، کسی در خوابگاه باقی نمانده بود. یهودیت که نزدیک تخت ایستاده بود، با خود گفت:

«خداوندا، ای خدای تمامی قدرتها،

در این ساعت به کردار دستان من

از برای سرافرازی اورشلیم مدد فرما.

^۵ اینک زمان آن رسیده

تا میراث تو بازستانده شود،

و تدبیر من بهر نابودی دشمنان

که برابر ما قد برافراشته‌اند، به اجرا درآید.»

^۶ آنگاه به سوی چوب عرض تخت، نزدیک سر هولوفرنس رفت و خنجر او را

باز کرد.^۷ سپس به بستر نزدیک شد و گیسوان مرد را گرفت و گفت: «در این روز

نیرومندم گردان ای خداوند، ای خدای اسرائیل!»^۸ با تمامی توان خویش، دو بار

خنجر را در گردن هولوفرنس فرو برد و سر از تنش جدا ساخت.^۹ سپس بدن او

را درگلتاند و از تخت دور ساخت و پرده بالای تخت را از ستونهایش برکنند. اندکی

بعد، از خیمه خارج شد و سر هولوفرنس را به کنیزش داد.^{۱۰} و او آن را در خورجین

آذوقه نهاد، و هر دو به عادت هر شب، برای دعا از اردوگاه خارج شدند. پس از

۲

۴ ۳

۵

۶

۸

۹

داو: ۲۱/۴

۱۱

۱۲



یهودیت در خیمه هولوفرنس
(یہ: ۱۳/۲، ص ۱۳۶)



یهودیت سر هولوفرنس را به اهالی بیت فُلوی نشان می دهد
(یه: ۱۳/۹-۱۷، ص ۱۳۷)

گذشتن از اردوگاه، دره را دور زدند و از سرایشی بیت فلوی به سختی بالا رفتند و به دروازه‌های شهر رسیدند.

یهودیت سر هولوفرنس را به بیت فلوی می‌برد

- ۱۱ یهودیت از دور نگهبانان دروازه‌ها را ندا داد: «بگشایید، دروازه را بگشایید! چرا که خداوند خدایمان باز هم با ماست تا دلاوری‌هایی را در اسرائیل به منصه ظهور رساند و قدرتش را مانند آنچه امروز کرد، به دشمنانمان بنمایاند!»^{۱۲} مردان شهر چون آوای او را بشنیدند، به شتاب سوی دروازه شهرشان سرازیر شدند و شیوخ را فرا خواندند.^{۱۳} همگان از بزرگ و کوچک شتافتند، چرا که انتظار آمدن یهودیت را نداشتند. مردم دروازه را گشودند و به پیشواز آن دو زن رفتند و آتش افروختند تا آنان را ببینند و گردشان حلقه زدند.^{۱۴} یهودیت به آوای بلند ایشان را گفت: «خدای را حمد گوید! او را حمد گوید! خدای را حمد گوید که رحمتش را از خاندان اسرائیل برنگرداند، بلکه امشب به دست من دشمنانمان را خرد کرد.»^{۱۵} آنگاه سر هولوفرنس را از خرجینش بیرون کشید و بدانان نمایاند و گفت: «اینک سر هولوفرنس، سپهسالار لشکر آشور، و این نیز پرده‌ای که در اوج مستی، به زیر آن خفته بود! خداوند به دست زنی او را فروگرفت!»^{۱۶} ستوده باد آن خداوندی که مرا از برای انجام کارم حفظ فرمود! چرا که رخساره من این مرد را جز از بهر هلاکش نفریفت. او با من مرتکب گناهی نشد تا دامانم به شرمساری و ننگ آلوده گردد^(۱).^{۱۷} مردم که جملگی سخت برانگیخته شده بودند، به سجده افتادند تا خدای را ثنا گویند و یکصدا فریاد برآوردند: «مبارک باشی ای خدای ما، تو که در این روز دشمنان قومت را نابود ساختی!»^{۱۸} عزریا به نوبه خود، یهودیت را گفت^(۲):

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶ ۱۷

۱۹

۲۲

۲۳

(۱) آیه ۱۶ با آیات ۲۰-۲۱ وو. متناظر است: «^{۲۰} ستوده باد خداوند! چرا که فرشته او مرا در حالی که (به سوی هولوفرنس) می‌رفتم و در طول اقامت و بازگشتم حفظ کرد. خداوند اجازه نداد که آلوده گردم، بلکه مرا بی لکه تنگی، شادمان از شکست او و گریز خویش و رهایی شما، به میانتان بازگرداند.»^{۲۱} جملگی حمدش گوید، چرا که او نیکوست و رحمتش جاودانه است» (بنگرید به مز: ۱/۱۳۶).
(۲) متن وو. با آن که متضمن همین اندیشه‌ها است، صورتی بسیار متفاوت دارد.

«مبارک باشی ای دخترم، مبارک خوانده خدای تعالی،

داو: ۲۴/۵
لو: ۴۲، ۲۸/۱

بیش از تمامی زنان زمین؛

و متبارک باد خداوند خدا،

۲۴

آفریننده آسمان و زمین،

همو که رهنایت گشت

تا سر از تن سرکرده دشمنانمان جدا سازی!

^{۱۹} هیچ‌گاه اعتمادی که از خویشتن نشان دادی

۲۵

از یاد مردانمان محو نخواهد گشت؛

بلکه آنان تا ابد

قدرت خدای را یاد خواهند کرد.

^{۲۰} خدا اراده فرمود که تا ابد سرافراز باشی،

و هزار نیکویی به پاداش گیری،

چه آنگاه که نسلمان خوار گشت،

از جان خویش اندیشه نکردی،

بلکه در محضر خدایمان راه راست پیمودی،

و هلاکت را از ما دور ساختی.»

۲۶ مردم جملگی پاسخ گفتند: «آمین! آمین!»

۵. پیروزی

یورش یهودیان بر اردوگاه آشوریان

^{۱۴} یهودیت ایشان را گفت: «سخنم را بنیوشید برادران، سر هولوفرنس را
برگیرید و از فراز باروهایتان بپاویزید.^۲ سپس، چون سپیده بردمید و آفتاب
برآمد، هرکس سلاح خویش بگیرد و همه مردان تندرست از شهر خارج شوند. بر

این فوج سرکرده‌ای بگمارید و چنان بنمایید که قصد سرازیرشدن به دشت و بیش رفتن به سوی موضع مقدم آشوریان را دارید. لیک از کوه فرود نیایید.^۳ آشوریان ساز و برگ خویش را برخوانند گرفت و به اردوگاهشان بازخواهند گشت و سرکردگان سپاهشان را از خواب بیدار خواهند ساخت. آنان به خیمه هولوفرنس خواهند شتافت و او را نخواهند یافت. آنگاه ترس بر ایشان چیره خواهد شد و از برابران خواهند گریخت.^۴ شما و جمله ساکنان قلمرو اسرائیل، تنها کاری که باید بکنید این است که از پی آنان روان شوید و در حال عقب‌نشینی، تارومارشان کنید.

^۵ لیک پیش از انجام این کار، آخِیورِ عَمُونی^(۱) را فراخوانید تا تحقیرگر خاندان اسرائیل را ببیند و بازشناسد، همان کسی که او را همچون مردی که پیشاپیش محکوم به مرگ شده، به میان ما فرستاد.^۶ پس آخِیور را از خانه عَزِیّا آوردند. به محض آن که رسید و سر هولوفرنس را در دست مردی از جمع مردم دید، با صورت بر زمین افتاد و از هوش رفت.^۷ او را به پا داشتند. آنگاه به پای یهودیت افتاد و برابرش سجده کرد و بانگ برآورد:

«مبارک باشی در تمامی خیمه‌های یهودا،

و میان جمله اقوام؛

هر آن که نامت را بشنود

هول و هراس در دلش می‌گیرد!

^۸ و اینک مرا بگو که این چند روزه چه کردی؟» و یهودیت در میان همه مردم، برای او حکایت کرد که از هنگام خروج از بیت قَلوٰی تا آن زمان که در حال سخن گفتن بود، چه کرده است.^۹ چون سخنش به پایان رسید، مردم به صدای بلند هلهله کردند و شهر را از غریوهای شادی و سرور آکنندند.^{۱۰} آخِیور چون بدید خدای اسرائیل چه کرده است، سخت بر او ایمان آورد و ختنه کرد و برای همیشه^(۲) در

(۱) در وو. آخِیور در پایان فصل ۱۳ وارد می‌شود و یهودیت سخنان کوتاهی حاکی از تکبر هولوفرنس بر زبان می‌راند.

(۲) ت: «تا به امروز». نیز بنگرید به ۵/۱. — پذیرفته شدن آخِیور نزد خاندان اسرائیل، به منزله اعاده اعتبار

خاندان اسرائیل پذیرفته شد.

۷/۱۲ ۱۱ آنگاه که سپیده بردمید، اهالی بیت قَلوٰی سر هولوفرنس را بر فراز باروی شهر آویختند. هرکس سلاح خویش برگرفت و همه با هم خارج شدند و بر سرایشی کوه قرار گرفتند. ۱۲ آشوریان چون ایشان را بدیدند، به شتاب پیکهائی به سوی سرکردگان شان گسیل داشتند و آنان نیز به نوبه خود نزد رزم آریان و فرماندهان و جمله سرداران شان شتافتند. ۱۳ اینان نیز روانه خیمه هولوفرنس شدند و به پیشکارش گفتند: «سرورمان را از خواب بیدار کن. این بردگان^(۱) به خود جرأت داده اند که به سوی ما سرازیر شوند و بر ما یورش آورده اند تا جملگی قتل عام شوند.» ۱۴ پس باگواس به خیمه درآمد. برابر پرده خیمه دستانش را به هم زد، چه می انگاشت که هولوفرنس با یهودیت خوابیده است. ۱۵ اما چون پنداشت که صدای دستان او را نشنیده اند، پرده را گشود و به خوابگاه درآمد و هولوفرنس را در حالی که به قتل رسیده و سر از تنش جدا شده بود، در آستانه خوابگاه یافت. ۱۶ آنگاه نعره ای بلند برکشید و گریست و فغان و ناله سر داد و جامه درید، ۱۷ سپس به خیمه ای که یهودیت در آن منزل کرده بود رفت و او را نیافت. آنگاه به میان جمع شتافت و فریاد برآورد: ۱۸ «وای که بردگان طغیان کرده اند! یک زن عبرانی خاندان نبوکدنصر را ننگ آلود کرده است. هولوفرنس بر خاک افتاده و سر از تنش جدا شده است!» ۱۹ با این سخنان، سرکردگان سپاه آشور سخت متقلب شدند و پیراهن دریدند و فریادها و نعره هاشان در اردوگاه پیچید.

۹-۵/۱۶: ۱۵/۱۳
داو: ۵۴/۹

۱۵ ۱ مردانی که هنوز در خیمه هاشان بودند، چون از این خبر آگه گشتند، در بهت فرو رفتند. ۲ آنان ترسان شدند و لرزه بر اندامشان افتاد و دیگر دو تن نیز جرأت نمی کردند در کنار هم بمانند. هرج و مرج آغاز شد. هرکس از کوره راههای دشت یا کوهستان می گریخت. ۳ آنان که در ناحیه کوهستانی پیرامون بیت قَلوٰی اردو زده بودند نیز راه فرار در پیش گرفتند. آنگاه مردان جنگی اسرائیل بدانان حمله ور

عَمُونیان است (بنگرید به تث: ۳/۵).

(۱) وو: «موشها از سوراخشان بیرون آمده اند و به خود جرأت داده اند که ما را به مبارزه بخوانند.»

شدند. ^۴عُزِّيَا به شتاب پیکهائی به بیت مُسْتَتِیم و بیبای و خویا و کولا و سراسر سرزمین اسرائیل گسیل داشت تا آنان را از هرآنچه روی داده بود بپاگاهانند و جمله مردم را بدان بخواند که بر دشمنان یورش آورند و نابودشان سازند. ^۵همین که اسرائیلیان آگهی یافتند، به یکباره بر آشوریان حمله ور شدند و آنان را تا خویا فرو کوفتند. مردم اورشلیم و سراسر کوهستان ^(۱) نیز بدانان پیوستند، چه آنان نیز از آنچه در اردوگاه دشمن روی داده بود آگه شده بودند. سپس اهالی جَلْعَاد و جلیل از پهلوی بر آنان یورش آوردند و ایشان را تا نزدیکی دمشق و منطقه آن، به سختی فرو کوفتند. ^۶دیگر ساکنان بیت قُلُوی بر اردوگاه آشور حمله بردند و آن را تاراج کردند و ثروت بسیار گرد آوردند. ^۷اسرائیلیان پس از بازگشت از کارزار، آنچه را که بر جای مانده بود تصاحب کردند. اهالی قصبات و روستاهای واقع در کوه و دشت نیز صاحب غنیمتهای فراوان شدند، چرا که مقدار غنائم بسیار بود.

۷

اس: ۱۶، ۵/۹

شکرگزاری

^۸کاهن اعظم یواکیم و تمامی مجلس شیوخ اسرائیل که در اورشلیم بودند، آمدند تا احسانهایی را که خداوند در حق اسرائیل روا داشته بود مشاهده کنند و یهودیت را ببینند و بر او درود فرستند. ^۹چون به خانه وی درآمدند، همگی یکصدا اینگونه مبارکش خواندند:

۹

۱۰

«تو مجد اورشلیمی!

تو فخر اعلیٰ اسرائیلی!

تو عزّت عظمیٰ نسل مایی!

^{۱۰}این کارها را یکسره به دست خویش انجام دادی،

۱۱

و شایسته سرزمین اسرائیل گشتی،

و خدا اعمالت را استوار ساخت.

(۱) مراد کوهستان یهودیه است.

خداوند قادر مبارکت خواند

تا ابد^(۱)!

و مردم جملگی گفتند: «آمین!»

۱۱

۱۱ مردم سی روز اردوگاه را تاراج می کردند. خیمه و ظروف سیمین و رختخواب و لگنها و تمامی اثاث هولوفرنس را به یهودیت دادند. یهودیت اینها را برگرفت و بار استر خود کرد و به ارابه هایش اسب بست و تمامی اسبابها را بر آنها انباشت. ۱۲ جمله زنان اسرائیل که به دیدار او شتافتند، در کنار هم به رقص درآمدند و برای او جشن گرفتند. یهودیت شاخه های برگ آذین در دست داشت و از آنها به زنانی که همراهش می آمدند می داد^(۲). او و همراهانش تاجهایی از شاخ و برگ زیتون بر سر نهادند. آنگاه یهودیت پیشاپیش مردم قرار گرفت و جمع زنان را هدایت کرد. تمامی مردان اسرائیل، سلاح در دست و تاج بر سر، با او سرود می خواندند. ۱۴ یهودیت در میانه تمامی اسرائیل، این نغمه شکرگزاری را سر داد و مردم جملگی این سرود را به بانگ بلند خواندند^(۳):

خرو: ۲۰/۱۵
داو: ۲۴/۱۱
۱ سم: ۶/۱۸
ار: ۱۳، ۴/۳۱

۱/۱۶

۱ «برای خدایم نغمه ای بر طبلها ساز کنید،
برای خداوند به آواز سنجها نغمه سردهید،
برایش مزمور و غزل را به هم آمیزید،
نامش را ثنا گوید و بخوانید!

۱۶

مز: ۴۰/۲۸
۳۰/۱۳۵
۳۰/۱۴۹

۲ چه خداوند، همانا خدای درهم شکننده پیکارهاست!

۷/۹
خرو: ۳/۱۵
مز: ۱۰/۴۶
۴/۷۶: ۳۱/۶۸

(۱) به جای آیه ۱۰، در وو. آمده است (آیه ۱۱): «چرا که مردانه رفتار کردی. قلبت استوار گشت، چرا که پاکدامنی را دوست داشتی و نخواسی پس از مرگ همسرت، با هیچ مرد دیگری آشنا شوی. پس دست خدا ترا قدرت داد. بدین سان، جاودانه مبارک خواهی بود.»

(۲) چنین مشایعتهایی بسیار شناخته شده است (به ارجاعات حاشیه بنگرید)، اما آراسته شدن به تاجی از شاخ و برگ گیاهان (آیه ۱۳) رسمی کاملاً یونانی بوده است. از همین روست که در کتاب مقدس، از شاخه های برگ آذین (شاخه ها یا چوبهای آراسته به برگ) تنها در ۲ مک: ۷/۱۰ سخن رفته است. با این همه، چنین عادی وجود داشته است که برای نشان دادن شادی و سرور، شاخه های درختان را به جنبش درمی آوردند (بنگرید به لاو: ۴۰/۲۳؛ یو: ۱۳/۱۲؛ مکا: ۹/۷).

(۳) این شعر به مانند مزموری سرودگونه تصنیف شده و در آیات ۱۳-۱۶، تعبیراتی آمده که به وفور در مزامیر وارد شده است.

- اردوگاه خویش را میان قوم خود برپا کرد^(۱)
تا مرا از دست دشمنانم به در آورَد.
^۳ آشور از کوههای شمال سرازیر شد،
با هزاران سپاهی آمد،
از کثرتشان راه رودها سد گشت،
تپه‌ها به زیر سُم اسبانشان پوشیده شد.
^۴ از به آتش کشیدن میهنم دم می‌زدند،
و قتل‌عام جوانانم،
و به خاک افکندن شیرخوارگانم،
و به یغما بردن کودکانم،
و ربودن دوشیزگانم.
^۵ لیک خداوند قادر به دست زنی
از این کار بازشان داشت.
^۶ چرا که پهلوانشان برابر جوانان بر خاک نیفتاد،
پسران تیتانها^(۲) نبودند که او را فرو کوفتند،
و گردنکشان کوه‌پیکر نبودند که بر وی یورش آوردند،
بلکه یهودیت دختر مَراری بود
که با زیبایی رخساره خویش، سلاح از کفشان به در آورد.
^۷ این زن برای تسلی خاطر اندوهگینان اسرائیل،
جامه عزای خویش را کنار نهاد،
رخساره‌اش را عطرآگین ساخت،

(۱) روا: «برپا کرد»؛ یونا: «در اردوگاههایش».

(۲) شخصیت‌های اساطیری یونان که به خاطر پیکر غول‌آسا و زورمندیشان شهره بودند. تیتانها فرزندان اورانوس (آسمان) و گایا (زمین) بودند. بزرگ‌ترین آنها تیتان و کوچک‌ترینشان کروئوس (ساتورنوس) بود که مغلوب زئوس شد. -م.

- ^۸ گیسوانش را به زیر سربندی پوشاند،
و جامه‌ای از کتان بر تن کرد تا او را بفریبد.
- ^۹ صندلهایش نگاه او را مفتون ساخت،
زیبایش روح او را اسیر کرد...
و خنجرش گلوی او را درید!
- ^{۱۰} پارسها از دلیری او لرزان شدند،
و مادها از شجاعتش پریشان گشتند.
- ^{۱۱} آنگاه فروتنان من فریاد برآوردند و آنان ترسان شدند،
ناتوانان من بانگ زدند و ایشان هراسان گشتند؛
اینان صدایشان را برآوردند و آنان واپس رفتند.
- ^{۱۲} فرزندان زنان ضعیف ایشان را بکشتند،
به مانند پسران سربازان از جنگ گریخته، آنان را زخم زدند،
در نبرد خداوند به خاک هلاکت درافتادند.
- ^{۱۳} بر آنم تا خدایم را غزلی تازه سردهم.
خداوندا، تو بزرگی، تو پُرمجدی،
قدرت ستودنی است و شکست‌ناپذیری.
- ^{۱۴} بادا که جمله آفریدگانت ترا بیرستند!
چرا که تو گفتی و مخلوقات پدید آمدند،
نفخهات را دمیدی و آنها خلق شدند،
و هیچ‌کس را توان پایداری برابر آوای تو نیست.
- ^{۱۵} کوهها فرو می‌ریزند
تا با موجها به هم آمیزند،
صخره‌ها چون موم
برابر رُخت آب می‌شوند،

۱۱

۱۲

۲۳/۵

۵/۶

مز: ۹/۱۴۴

مز: ۱۰/۸۶
۵/۱۴۷

۱۷

مز: ۹/۲۳
۵/۱۴۸

مز: ۳۰/۱۰۴

اس: ۳۷/۴

مز: ۵/۹۷
داو: ۵/۵

بادا که بر ترسندگان خویش
باز رحمت آوری.

مز: ۱۴/۲۵؛
۱۳/۱۰۳

۱۶ بی‌گمان قربانی خوشبو
پیشکشی ناچیز است،
و ناچیزتر از آن،
پیه قربانی سوختنی است که برای تو سوزانده می‌شود؛
لیک آن که خدای ترس است
همواره بزرگ است.

مز: ۱۹-۱۸/۵۱

سی: ۱۷-۱۳/۳۴

۱۷ وای بر آن ملتها
که برابر نسل من قد علم کنند!
خداوند قادر
آنان را به روز داوری کیفر خواهد داد.
آتش و کرم بر تن‌شان خواهد نهاد،
و آنان تا ابد از درد خواهند گریست.

داو: ۳۱/۵
یوه: ۴-۱/۴

اش: ۲۴/۶۶+

۱۸ چون به اورشلیم رسیدند، همگی برابر خدا به سجده افتادند و چون قوم تطهیر
شدند، قربانیهای سوختنی و تبرعات و پیشکشهایشان را تقدیم کردند. ۱۹ یهودیت
تمامی اثاث هولوفرنس را که قوم بدو داده بود و نیز پرده‌ای را که خود از تخت او
برکنده بود، به عنوان وقف، تقدیم خدا کرد. ۲۰ مردم برابر معبد اورشلیم سه ماه به
شادی و سرور پرداختند و یهودیت در کنار ایشان ماند.

یوش: ۱۷/۶+
لاو: ۲۹-۲۸/۲۷
اع: ۵۴-۴۸/۳۱
تث: ۱۹-۱۳/۱۳

سالخوردگی و مرگ یهودیت

۲۱ پس از سپری شدن این ایام، هر کس به خانه خود بازگشت، یهودیت به
بیت فلوی بازآمد و در آنجا در ملک خویش سکنی گزید. در زمان حیات خود، در

۲۵

- ۲۶ سراسر مملکت پُرآوازه گشت. ^{۲۲} مردان بسیاری خواستار نکاح با او شدند، اما یهودیت پس از آن که همسرش مَنَسّی درگذشت و به قوم خویش پیوست، در سراسر روزهای زندگی خود، دیگر با هیچ مردی آشنا نشد. ^{۲۳} در همان حال که بر سن و سال او در خانه همسرش افزوده می‌شد، آوازه‌اش روز به روز فزونی می‌یافت. به صد و ۲۸ پنج سالگی رسید ^(۱). کنیزش را آزاد کرد و سپس در بیت فُلّوی چهره در نقاب خاک کشید و در همان مَغاره‌ای که همسرش مَنَسّی در آن آرمیده بود، به خاک سپرده شد. ^{۲۴} خاندان اسرائیل هفت روز برای او عزاداری کردند. یهودیت پیش از مرگ، ۲۹ اموالش را میان خویشاوندان همسرش مَنَسّی و اقوام خود قسمت کرد.
- ۲۵ در زمان یهودیت و زمانی دراز پس از مرگ او، دیگر هیچ‌کس اسباب + داو: ۱۱/۳
- پریشان‌خاطری اسرائیلیان را فراهم نیاورد ^(۲).

(۱) این عمر بسیار طولانی، یهودیت را در رده قهرمانان دوران پُطریارخها قرار می‌دهد (بنگرید به پی: ۱/۲۳؛ ۲۸/۳۵؛ ۲۶/۵۰).

(۲) این جمله پایانی یادآور نتیجه‌گیریهای کتاب داوران است. وو. می‌افزاید (آیه ۳۱): «سالروز این پیروزی در میان عبرانیان جشن گرفته می‌شود و در عداد روزهای مقدس به شمار می‌آید. یهودیان این روز را از آن زمان تا به امروز گرامی می‌دارند.» در واقع ما به هیچ نشانه‌ای از این مراسم برخورداده‌ایم. اما بنگرید به اس: ۲۷/۹؛ ۱ مک: ۴۸/۷-۴۹.

اِستَر

سرآغاز

رؤیای مُردخای (۱)

- ۱ در دومین سال سلطنت پادشاه بزرگ خشایارشا^(۲)، در نخستین روز ماه نisan^(۳)، مُردخای پسر یائیر، پسر شمعئ، پسر قیش، از سبط بنیامین، رؤیایی بدید^(۴).^۱ او یهودیی مقیم شوش^(۵) و رجل مهمی منسوب به دربار بود^۲ و در شمار تبعیدیانی بود که پادشاه بابل نَبوکدَنَصَّر آنان را به همراه شاه یهودا یَکُنیا، از اورشلیم به اسارت آورده بود^(۶).

(۱) بخشهایی که در روایت یونانی کتاب اِستَر به متن عبری آن افزوده شده، همان افزودگهایی که کلیسا آنها را دارای منشأ الهی نمی‌داند، با حروف خوابیده مشخص شده است. قدیس هیرونوموس این بخشها را به صورت پیوستگی بر روایت لاتینی خود آورده است (۴/۱۰). ما آنها را طبق ترتیب متن یونانی، با شماره‌گذاری ترجمه هفتادی رالفس (Rahlf's)، در کتاب جای داده‌ایم. شماره‌گذاری این بخشها بر اساس وو، در حاشیه ذکر شده است.

(۲) نام خشایارشا در زبان لاتینی، و نیز فرانسه، به صورت Assuérus ضبط شده که برگرفته از صورت عبری نام او «اَخْشَوْرش» یا «اَخْشَوْرش»-م. است، و در زبان یونانی به صورت Xerxés ضبط شده است (اس: ۶/۴). در روایت یونانی، به سبب خلط نام این پادشاه با جانشینان وی، نام Artaxerxès [اردشیر-م.] آمده است.

(۳) نخستین ماه تقویم بابلی که یهودیان پس از تبعید به بابل آن را اختیار کردند و مطابق با مارس-آوریل است.-م.

(۴) متن یونانی که تنها در آن این رؤیا نقل شده، پیشاپیش بافت داستان را به شکلی معیارگونه و مکاشفه‌وار ارائه می‌کند (کلید این معیار در ۱۰-۱۳^۲ به دست داده می‌شود) و بدین‌سان، به در کار آمدن مشیت الهی تأکید می‌ورزد.

(۵) شوش در شرق بابل قرار داشته و پایتخت قدیم عیلام و اقامتگاه زمستانی پادشاهان پارس بوده است.

(۶) در تسلسل زمانی بسیار تصرف شده است، چرا که سلسله نسب مُردخای طی پنج یا شش قرن، تنها شامل چند نام می‌شود. خود مُردخای نیز، هم به عنوان یکی از درباریان خشایارشا (حدود ۴۸۰ ق.م) و هم به عنوان تبعید شده‌ای هم‌عصر یَکُنیا (= یوئاقیم، حدود ۵۹۸ ق.م) معرفی شده است.

- ۵ ^۱ باری، این رؤیا چنین بود که بانگها و هیاهوهایی برخاست و تندر به غرش درآمد
- ۶ و زمین به لرزه افتاد و گیتی را سراسر اضطراب فرا گرفت. ^۲ دو اژدهای بزرگ که هردو
- ۷ آماده پیکار بودند، پیش آمدند و نعره زدند؛ ^۳ چون نعره‌شان طنین‌انداز گشت، تمامی ملتها
- ۸ آماده نبرد با قوم دادگران شدند. ^۴ روز سیاهیها و ظلمت فرا رسید؛ مشقت و فلاکت و
- ۹ پریشانی و وحشت بر زمین فرو ریخت. ^۵ قوم دادگر از مصائبی که در انتظارشان بود
- مضطرب گشتند و جملگی خود را برای هلاکت آماده ساختند و به درگاه خدا فغان
- ۱۰ برآوردند. ^۶ باری، از فغان ایشان، گویی از چشمه‌ای کوچک، رودی بزرگ با آبی سرشار
- ۱۱ روان گشت. ^۷ روشنایی با خورشید برآمد. فروتنان برانگیخته شدند و توانمندان را بلعیدند.
- ۱۲ ^۸ آنگاه که مُردخای از خواب برخاست، یکسره در اندیشه این رؤیا و مشیت الهی
- صف: ۳/۲ + ۱۲ فرو رفت و تا شب کوشید که به انحاء مختلف، معنای آن را دریابد.

دسیسه علیه پادشاه

ب ۲۱/۲؛ ۲/۶

- ۱ ^۱ مُردخای با دو خواجه پادشاه، بَعْتان و تارَش ^(۱)، که پاسدار کاخ بودند، در دربار
- ۲ منزل داشت. ^۲ از دسیسه‌چینی آنان آگه گشت و به نیاتشان پی برد و دریافت که برآند تا
- ۳ بر پادشاه خشایارشا دست برآورند و از این روی، شاه را آگهی داد. ^۳ پادشاه امر به
- ۴ شکنجه دو خواجه کرد و پس از اقرار آنان، به دست عذابشان سپرد. ^۴ آنگاه فرمان داد
- که این ماجرا را در وقایعنامه‌اش بنگارند و مُردخای نیز به نوبه خود آن را به نگارش
- ۲/۱۰؛ ۱/۶ درآورد. ^۵ سپس پادشاه مردخای را منصبی در کاخ بداد و او را به پاداش کارش،
- ۳/۶ هدایایی بخشید. ^۵ لیک هَمان، پسر هَمَداتای آجاجی، که مورد التفات پادشاه بود، به
- ب ۱/۳ سبب ماجرای دو خواجه پادشاه، در اندیشه گزند رساندن به مُردخای فرو رفت.
- ۶-۵/۳

(۱) صورت ضبط نامهای خاصی که در متنها به شکلهای مختلف آمده‌اند، یکسان شده است.

۱. خشایارشا و وشتی

جشن خشایارشا

۱ در زمان خشایارشا این وقایع روی داد، همان خشایارشا که فرمانروایی او از هند تا حبشه، بر صد و بیست و هفت ولایت گسترده بود.^۲ در آن زمان، همچنان که بر اورنگ شاهی خویش در ارگ شوش تکیه زده بود،^۳ در سومین سال سلطنتش، ضیافتی تحت نظر خود برای تمامی صاحب‌منصبان عالی‌مقام و خدمتگزاران خویش، رؤسای سپاه^(۱) پارسها و مادها و نجیب‌زادگان و حاکمان ولایات ترتیب داد.^۴ او می‌خواست مکت و حشمت پادشاهی خویش و پرتو تابناک عظمتش را طی مدتی طولانی، که دقیقاً بالغ بر صد و هشتاد روز شد، برابر دیدگان‌شان بنمایاند.

۵ چون این ایام سپری گشت، شاه در محوطه باغ کاخ سلطنتی ضیافتی هفت روزه برای اهالی ارگ شوش از خرد و کلان ترتیب داد.^۶ پرده‌های از جنس کتان سفید و پارچه ارغوانی مایل به بنفش را با رشته‌های ابریشم دریایی^(۲) و ریسمنهای ارغوانی مایل به سرخ، به حلقه‌های سیمین بسته و از ستونهای مرمر سفید آویخته بودند، و تختهای زرین و سیمین را بر سنگفرشی از سنگهای نادر و مرمر سفید و صدف و معرق نهاده بودند!^۷ برای نوشیدن، پیاله‌های زرین به اشکال گوناگون و باده فراوان که با گشاده‌دستی شاهانه ریخته می‌شد، مهیا بود.^۸ با این همه، حکم شاهانه بر آن قرار گرفت که کس ملتزم به نوشیدن باده نباشد و پادشاه به خدمتگزاران خانه خویش امر کرد که از هرکس آن گونه که چشم دارد پذیرایی کنند.

(۱) حد: «رؤسای سپاه»؛ عبر: «سپاه». — در اینجا مراد از «خدمتگزاران»، کارگزاران عالی‌رتبه است. چنین

ضیافتهایی متداول بوده، بنگرید به پی: ۲۰/۴؛ ۱؛ پا: ۱۵/۳؛ دان: ۱/۵؛ مر: ۲۱/۶.

(۲) ابریشم دریایی از ترشحات غدد پاره‌ای از نرم‌تنان به دست می‌آید و ماده‌ای بس کمیاب است. — م.

ماجرای وَشْتی

۹ ملکه وَشْتی^(۱) نیز به نوبه خود جشنی برای بانوان در کاخ سلطنتی خشایارشا ترتیب داد.^{۱۰} در روز هفتم، پادشاه سرخوش از باده، به مَهْومان و پِژتا و حَرْبُونا و بَغْتا و آبَغْتا و زاتر و کَرْکَس که هفت خواجه فراش خلوت وی بودند، فرمان داد^{۱۱} که ملکه وَشْتی را آراسته به تاج سلطنتی، به حضورش آورند تا زیبایی او را به مردم و صاحب‌منصبان عالی‌مقام بنمایاند. راستی را که او زنی بس زیباروی بود.^{۱۲} اما ملکه وَشْتی از رفتن سر باز زد و از فرمان پادشاه که خواجگان به وی رساندند، روی برتافت. شاه سخت غضبناک شد و شعله خشمش برافروخته گشت.^{۱۳} به حکیمان خبره در علم قوانین^(۲) روی آورد، چرا که امور شاه در حضور کسانی که در علم قانون و احکام خبره بودند، حل و فصل می‌شد.^{۱۴} کَرْشَنا و شیتار و اَدَماتا و تَرُشیش و مَرَس و مَرَسَنا و مَوکان را که هفت صاحب‌منصب عالی‌مقام پارسی و مادی بودند و اجازه داشتند چهره پادشاه را ببینند^(۳) و مناصب طراز اول مملکت را در دست داشتند، به حضور خود فرا خواند^{۱۵} و گفت: «به حکم قانون، با ملکه وَشْتی به خاطر سرپیچی از فرمان پادشاه خشایارشا که خواجگان بدو رساندند، چه باید کرد؟»^{۱۶} و مَوکان در حضور پادشاه و صاحب‌منصبان عالی‌مقام پاسخ گفت: «ملکه وَشْتی نه تنها با شاه، بلکه با تمامی صاحب‌منصبان عالی‌مقام و جمله مردمانی که در ولایات پادشاه خشایارشا پراکنده‌اند، رفتاری ناشایست کرده است.^{۱۷} چرا که کردار ملکه به گوش تمامی زنان خواهد رسید و از آن پس، آنان همسرانشان را به دیده تحقیر خواهند نگریست و خواهند گفت: "پادشاه خشایارشا خود فرمان داد که ملکه وَشْتی را به حضورش برند، لیک او نرفت!"^{۱۸} همین امروز همسران صاحب‌منصبان عالی‌مقام پارسی و مادی به صاحب‌منصبان عالی‌مقام پادشاه خواهند گفت که از کردار ملکه چه آموخته‌اند و این تحقیری بزرگ و خشمی سخت برخواهد انگیخت.^{۱۹} اگر اراده

دان: ۴-۱/۵

(۱) وَشْتی همچون اِسْتَر در تاریخ ناشناخته است. (۲) حد: «علم قوانین»؛ عبر: «علم زمانها».
(۳) یعنی در شورای پادشاه پذیرفته شده بودند، بنگرید به ۲ پا: ۱۹/۲۵. — مشاوری با حکیمان در دان: ۲/۲ ب؛ ۱۲-۷/۵ نیز تأیید شده است.



ملکه وشتی از فرمان خشایارشا سرمی پیچد
(اس: ۱۲-۱/۱، صص ۱۴۹-۱۵۰)



مردخای مورد لطف و عنایت خشایارشا قرار می گیرد

(اس: ۱۱-۱/۶، صص ۱۶۶-۱۶۷)

پادشاه بر این قرار گیرد، حکمی صادر کند که به صورتی لغوناشدنی^(۱) در قوانین پارسها و مادها به ثبت رسد و بنابر آن، وَشْتی از حاضر شدن در حضور پادشاه خشایارشا منع گردد و شاه مقام ملکه را به زن دیگری شایسته‌تر از او بخشد.^۲ سپس فرمان صادر شده پادشاه در سراسر مملکت پهناورش اعلام خواهد گردید و آنگاه زنان، همسرانشان را از بلندمرتبه‌ترین تا فرومرتبه‌ترین تکریم خواهند کرد.»

دان: ۸/۶، ۱۰، ۱۶، ۱۳
اس: ۱۲/۳، ۸، ۵/۸

^{۲۱} این سخن در نظر پادشاه و صاحب‌منصبان عالی‌مقامش پسندیده آمد و شاه رأی مُوکان را به کار بست.^{۲۲} به همه ولایات امپراتوری نامه فرستاد، برای هر ولایت به خط آن و برای هر قوم به زبان آن، تا هر شویی سرور خانه خویش باشد.^(۲)

دان: ۲۶/۶، ۴/۳

۲. مُردخای و اِسْتَر

اِسْتَر ملکه می‌شود

۲^۱ چند زمانی بعد، چون خشم پادشاه خشایارشا فرو نشست، وَشْتی را یاد کرد و رفتار او و تصمیماتی را که در باره‌اش گرفته بود، به خاطر آورد^(۳).^۲ درباریانی که نزد پادشاه خدمت می‌کردند، او را گفتند: «برای پادشاه در جست‌وجوی دوشیزگانی باکره و زیباروی هستیم. آتَمنا آن که پادشاه مأمورانی در تمامی ولایات مملکتش بگمارد تا هر آنچه دوشیزه باکره و زیباروی هست، در ارگ شوش گرد آورند و به حرمسرا سپارند تا تحت امر هیجای خواجه پادشاه و پاسدار ریان باشند. هیجای هر آنچه دوشیزگان برای آرایش خویش نیاز دارند بدانان خواهد داد^۳ و دوشیزه‌ای که مقبول نظر پادشاه افتد، به عنوان ملکه، جانشین وَشْتی خواهد

(۱) موضوع حکم لغوناشدنی — حکمی که با این همه پس از اندک زمانی ابطال می‌شود — ملهم از رسوم ایرانیان بوده و در ادبیات کتاب مقدس بسیار وارد شده است و احتمالاً مؤلف یهودی در کاربرد این مضمون، به کنایه‌ای ظریف نظر داشته است.

(۲) در عبر. افزوده شده است: «و به زبان قوم خود سخن گوید»، این جمله در یونا. نیامده است.

(۳) در عبر. حکایت از آن می‌شود که شاه برای وَشْتی افسوس می‌خورد. برعکس در یونا. و لوک. چنین تفهیم می‌شود که او را به دست فراموشی سپرده است.

شد.» پادشاه این رأی را پسندید و آن را به اجرا درآورد.

^۵ باری، در ارگ شوش یهودی به نام مُردخای می‌زیست که پسر یائیر، پسر شمعئ، پسر قیش، از سبط بنیامین بود،^۶ و به همراه تبعیدیانی که نَبوکَدْنَصَّر پادشاه بابل آنان را با یَکُنْیا شاه یهودا آورده بود، از اورشلیم تبعید شده بود.^۷ و آن زمان دختری به نام هَدَسَه را که اِسْتَر^(۱) نیز خوانده می‌شد و عموزاده‌اش بود می‌پرورد، چرا که این دختر یتیم بود و پدر و مادر نداشت. اِسْتَر زیباروی بود و نیکومنظر و پس از مرگ والدینش، مُردخای او را آنچنان که گویی دخت خود اوست، به فرزندگی گرفته بود^(۲).

۳-آ/۱

^۸ چون فرمان پادشاه و حکم او اعلام گشت، انبوهی از دوشیزگان در ارگ شوش گرد آورده و به هیچای سپرده شدند. اِسْتَر را نیز گرفتند و به کاخ شاهی آوردند و چون دیگر دوشیزگان، به دست هیچای که پاسدار حرمسرا بود سپردند.^۹ دوشیزه در نظر هیچای پسندیده افتاد و مورد لطف و عنایتش قرار گرفت. به جان و دل هرآنچه از برای آرایش و معاش نیاز داشت، بی‌درنگ بدو داد و افزون بر آن، هفت ندیعه برگزیده سرای شاهی را نیز در اختیارش گذاشت و سپس او را با ندیمه‌هایش به بهترین عمارت حرمسرا نقل مکان داد.^{۱۰} اِسْتَر از قوم و خویشاوندانش پرده برنداشت، چرا که مُردخای از این کار منعش کرده بود^(۳).^{۱۱} مُردخای هر روز مقابل دهلیز حرمسرا قدم می‌زد تا از سلامتی اِسْتَر و آنچه بر او می‌گذرد آگهی یابد.

دان: ۱۳/۱-۲۰

^{۱۲} هر دوشیزه باید در پایان فرجه دوازده ماهه‌ای که در مقررات زنان معین شده بود، نزد پادشاه خشایارشا می‌رفت. طی این دوره که صرف آمادگی می‌شد، شش ماه دوشیزگان روغن مُر مصرف می‌کردند و شش ماه دیگر از عطریات و خمیرهایی که

(۱) نام اِسْتَر یگان دارای ریشه بابلی است (عشتر [یا ایشثار])، همچنان که نام مُردخای نیز چنین است (مردوک)، اما می‌توان به نام فارسی اِستاره (ستاره) نیز اندیشید. هَدَسَه نامی عبری و به معنی گیاه «مُورَد» است.

(۲) در یونا، در انتهای جمله آمده است: «او را بدان پرورد که به همسرش گیرد.» روایتی یهودی که متعلق به دوران پس از ظهور مسیحیت است، از این نقل پیروی کرده و در آن، اِسْتَر به همسری مُردخای درآمد است.

(۳) این وضعیت یادآور احوال دانیال و سه رفیقش است (دان: ۱). اما در کتاب دانیال، لطف و عنایت پادشاه به جوانان عبرانی که از اصل و نسبشان آگاهی دارد، آشکارا به دلیل وفاداریشان به شریعت است.

برای آرایش زنانه به کار برده می‌شد، استفاده می‌کردند.^{۱۳} به هر دوشیزه هنگامی که نزد پادشاه می‌رفت، هر آنچه می‌خواست می‌دادند تا آنگاه که از حرمسرا به کاخ شاه می‌رفت، آنها را با خود داشته باشد.^{۱۴} شب‌هنگام نزد پادشاه می‌رفت و صبح روز بعد به حرمسرایی دیگر درمی‌آمد و به شَعْشَغاز که خواجهٔ سلطنتی و مأمور پاسداری از مُتعه‌ها بود، سپرده می‌شد. تنها اگر پادشاه مفتون او می‌گشت و بازش می‌خواند، دگرباره نزد او می‌رفت.

۱۱/۴

^{۱۵} اما چون نوبت به اِشتر رسید که نزد پادشاه رود، همو که دختر ابیحایل و عموزادهٔ مُردخای بود که او را به دختری اختیار کرده بود، جز آنچه هیچای خواجهٔ سلطنتی و مأمور پاسداری زنان برایش معین کرد، چیزی نخواست. و چنین شد که در نظر هر که او را دید، عنایت یافت.^{۱۶} در ماه دهم که ماه طیبیت^(۱) بود، در هفتمین سال سلطنت پادشاه خشایارشا، اِشتر را نزد وی به کاخ سلطنتی بردند.^{۱۷} پادشاه او را از تمامی زنان دیگر دوست‌تر داشت و بیش از هر دوشیزهٔ دیگری در نظرش عنایت و التفات یافت. پس تاج سلطنتی را بر سر او نهاد و وی را به جای وَشْتی به عنوان ملکه برگزید.^{۱۸} سپس پادشاه برای تمامی صاحب‌منصبان عالی‌مقام و خدمتگزاران، جشنی بزرگ برپا داشت که همانا جشن اِشتر بود و تمامی ولایات را یک روز تعطیل کرد و با گشاده‌دستی شاهانه هدایایی بخشید.

۱۷/۴ ط-ج

مُردخای و هامان

^{۱۹} اِشتر چون مانند دوشیزگان دیگر به حرمسرای دوم درآمد^(۲)،^{۲۰} از خویشاوندان و قوم خود پرده برداشت، چرا که مُردخای چنین مقرر داشته بود و اِشتر مانند زمانی که تحت کفالت او بود، فرمانهایش را آویزهٔ گوش

۱۴/۲

(۱) دهمین ماه تقویم بابلی که یهودیان پس از تبعید به بابل آن را اختیار کردند و مطابق دسامبر-ژانویه است. -م.

(۲) متن تصحیح شدهٔ عبر. (که وو. از آن تبعیت کرده است): «آنگاه که دوشیزگان بار دوم گرد آورده شدند، مُردخای در دربخانه جایگه داشت»؛ یونا: «مُردخای در کاخ منصب داشت». ذکر نام مُردخای و منصب او در اینجا بی‌مناسبت است، اما در آیهٔ ۲۱ به‌جا است، هرچند که بی‌گمان جمله‌ای تکراری است.

می ساخت^(۱). ^{۲۱}مُردخای در آن زمان منسوب به دربخانه شاهی^(۲) بود. دو خواجه ناراضی پادشاه به ناهای یَغْتان و تارَش که پاسدار آستانه بودند، دسیسه چیدند که بر پادشاه خشایارشا دست برآورند. ^{۲۲}مُردخای از این ماجرا آگهی یافت و به ملکه اِشتر خبر رساند و او از قول مُردخای، پادشاه را مطلع ساخت. ^{۲۳}پس از تحقیق، صحت امر آشکار گشت. آن دو خواجه را بر دار کشیدند و شرح ماجرا را در حضور پادشاه در کتاب تواریخ نگاشتند.

۳^۱ چندزمانی بعد، پادشاه خشایارشا به هامان پسر همداتا که اهل سرزمین آجاج^(۳) بود، منزلت بخشید و شأن وی را برآورد و از تمامی صاحب منصبان عالی مقام برترش ساخت. همکاران او،^۲ و جمله خدمتگزاران پادشاه که مأمور خدمت در دربخانه اش بودند، برابر وی زانو زدند و به سجده افتادند، چرا که فرمان پادشاه بر این قرار گرفته بود. اما مُردخای از زانو زدن و سجده کردن^(۴) سر باز زد. ^۳خدمتگزاران پادشاه که مأمور دربخانه شاهی بودند، او را گفتند: «از چه روی از فرمان شاه سرپیچیدی؟»^۴ و اگرچه هر روز این سخن را تکرار می کردند، اما مُردخای به آنان گوش نمی سپرد. پس اینان هامان را آگهی دادند تا ببینند آیا مُردخای بر رأی خویش پای می فشارد یا نه (چرا که به آنان گفته بود یهودی است).^۵ هامان دریافت که مُردخای برابر او زانو نمی زند و سجده نمی کند و از این روی سخت خشمناک

۱۷/۴-ت

(۱) روایت یونا، محتوایی دینی تر از عبر. دارد و در آن آمده است: «اِشتر مِهن خود را فاش نکرد. مُردخای به او سفارش کرده بود که خدای ترس باشد و از فرمانهای او مانند زمانی که با وی بود، پیروی کند و اِشتر رفتار خود را تغییر نداده بود.»

(۲) این اصطلاح به مجموعه ادارات سلطنتی اطلاق می گردید و در پاره ای از موارد، به عبارتهایی گفته می شد که این ادارات را در خود جای می دادند.

(۳) این سرزمین ناشناخته است. آجاج نام یکی از پادشاهان عَلائقه بوده است که از شاول شکست خورد (۱ سم: ۷/۱۵) و احتمالاً برای تأکید بر ضدیت هامان با مُردخای، که مانند شاول بنیامینی و از بنی قبیله بود، انتخاب شده است.

(۴) سجده خواسته شده که نوعی ادای احترام مرسوم در تمامی دربارهای خاورزمین بوده و در کتاب مقدس نیز تأیید شده است (بنگرید به ۱ پا: ۲۳/۱؛ ۲ پا: ۳۷/۴)، فی نفسه چیزی نبوده که مایه رنجش خاطر یک یهودی شود. پس مُردخای بیش از آن که نیت وفاداری به خدا و شریعتش را داشته باشد (مانند دان: ۸/۱؛ ۱۲/۳؛ ۱۴/۶)، به سبب غرور نژادی از انجام این کار سر باز زده و در دعای یونا، این کار وی تعبیری دینی شده است (۱۷/۴-ت).

شد. ^۶ چون او را از قوم مُردخای آگهی داده بودند، با خود اندیشید که فروگرفتن مُردخای به تنهایی کفایت نمی‌کند و بر آن شد تا تمامی یهودیان ساکن در سراسر مملکت خشایارشا را به همراه وی یکسره از میان بردارد.

۳. یهودیان در خطر

فرمان قتل عام یهودیان

^۷ در سال دوازدهم سلطنت خشایارشا، در ماه اول که ماه نیشان بود، برابر دیدگان هامان «پور»^(۱) (یعنی قرعه) سال و ماه کشیدند. چون قرعه به ماه دوازدهم که ماه آذار^(۲) بود، افتاد^(۳)، ^۸ هامان پادشاه خشایارشا را گفت: «در میان مردم و در تمامی ولایات مملکت، قومی پراکنده شده‌اند که شراب‌عشان با هیچ قوم دیگری نمی‌خواند و قوانین شاهانه را یاوه می‌انگارند»^(۴). صلاح کار شاه در آن است که آنان را آسوده مگذارند. ^۹ پس اگر پادشاه مصلحت بداند، حکم هلاکت آنان صادر گردد و من بهر عاملان این کار، ده هزار قنطار نقره به خزانه شاهی خواهم ریخت.»

۲۶-۲۴/۹

۱۳/۳-ت
دان: ۱۲-۸/۳
حک: ۱۵-۱۴/۲

۹/۷

(۱) «پور» واژه‌ای بابلی است که مؤلف معنای آن را آورده است. در واقع هامان تصمیم خود را برای قتل عام یهودیان گرفته بود و قصدش از قرعه کشیدن آن بود که روز مناسب را بداند. یونا. کامل‌کننده عبر. است و می‌افزاید که هامان در سال دوازدهم سلطنت پادشاه، فرمانی صادر کرد و برای از میان بردن نسل مُردخای قرعه کشید که به روز چهاردهم ماه آذار افتاد. — این آیه احتمالاً به متن افزوده شده است و همزمان با افزودن بخش مربوط به جشن «پوریم» (۲۶-۲۴/۹) در متن وارد شده است.

(۲) دوازدهمین ماه تقویم بابلی که یهودیان پس از تبعید به بابل آن را اختیار کردند و مطابق با فوریه-مارس است. — م.

(۳) در لوک. چنین شرح داده شده است: «هامان که حسود بود و احساساتی آشفته داشت، برافروخته گشت و نگاهش را از وی گرداند. سپس با سیه‌دلی نزد پادشاه از اسرائیل به بدی یاد کرد و گفت: قومی در تمامی ممالک پراکنده شده‌اند که جنگ‌طلب‌اند و نافرمان و شریعتی خاص دارند. اینان، ای پادشاه، به قوانین تو گردن نمی‌نهند و در میان تمامی اقوام، همچون مردمی شریر شناخته شده‌اند. فرمانهایت را زیر پا می‌نهند تا جلالت را از میان ببرند.»

(۴) شکایاتی این‌گونه از یهودیان در چندین نوشته دوران یونانی-مآبی به چشم می‌خورد، بنگرید به: ۱۳/۳-ت؛ دان: ۸/۱-۸/۳؛ ۱۲/۱؛ ۲/۱۲؛ عز: ۱۲/۴؛ حک: ۱۴/۲ و کتاب سوم مکابیان که جزء مجموعه‌ات است.

۱۰ آنگاه پادشاه حلقه‌اش را از انگشت بیرون کرد و به هامان پسر همداتا و آزارگر یهودیان داد،^{۱۱} و او را پاسخ گفت: «نقره‌های خویش را از برای خود نگاه دار. این قوم را به تو می‌سپارم تا هر آنچه می‌خواهی با آنان بکنی!»

بی: ۲۲/۴۱

۱۲ پس دبیران پادشاه در روز سیزدهم ماه نخست فرا خوانده شدند و فرمان هامان را خطاب به والیان پادشاه و حاکمان هر ایالت و صاحب‌منصبان عالی‌مقام هر قوم، به خط هر ولایت و زبان هر قوم نگاشتند. فرمان به نام خشایارشا صادر و به مهر او مهور گشت،^{۱۳} و نامه‌هایی که در آنها خواسته شده بود همه یهودیان را از پیر و جوان و زن و کودک در یک روز، یعنی روز سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار بود، نابود کنند و بکشند و از میان بردارند و اموالشان را به یغما برند، به دست پیکها به تمامی ولایات مملکت رسانده شد.

دان: ۷،۴/۳

۱۳ متن این نامه چنین بود:

«فرمان پادشاه بزرگ خشایارشا به حاکمان صد و بیست و هفت ولایت از هند تا حبشه، و به رؤسای بخشها و توابع آنها:

۱/۱۳

۱۳ در رأس اقوام بیشمار و در مقام فرمانروایی سراسر زمین، برآتم تا نگذارم غرور قدرت، مرا از خود بی‌خود کند و همواره با روح اعتدال و خیرخواهی حکم رانم تا به رعایای خویش خرسندی دائمی زندگانی بی‌دغدغه را عطا کنم و در مملکتی که در آن محسنات مدنیت و رفت و آمد آزاد از سرحدی به سرحد دیگر فراهم است، خواسته همگان را که همانا صلح و آرامش است، برآورم.^{۱۳} باری، شورای من در یافتن راههای

به: ۵/۲
دان: ۳۱/۳ (۹۸)

نیل بدین مقصود کارآمد است و یکی از مشاورانم به نام هامان که در میان ما خردمندی و الامقام است و اخلاص زوال‌ناپذیر و وفاداری بی‌ترزش آزموده شده است و اختیارات او بلافاصله در مرتبه پس از ما قرار دارد،^{۱۳} به ما اظهار داشته است که قومی بداندیش با تمامی طوایف جهان درآمیخته‌اند که به سبب شریعت خود، با جمله ملتها ضدیت دارند و پیوسته از فرمانهای پادشاه سر می‌پیچند، تا بدان‌جا که مانعی بر سر راه حکومتی که برای خرسندی عموم برقرار ساخته‌ایم، به شمار می‌آیند.

+۸/۳

^{۱۲} پس قوم مزبور که در نوع خود همتا ندارد، از هر لحاظ با جمله آدمیان منازع است و به سبب نظام شریعت شگفت خویش، با آنها سر ستیز دارد و با منافع ما دشمنی می‌ورزد و بدترین زیانها را تا سرحد تهدید ثبات مملکتان به بار می‌آورد.

^{۱۳} به این دلایل، فرمان می‌دهیم تمامی کسانی که در نامه‌های هامان، که مأمور حفظ منافع ما و برای ما پدری ثانی است، به شما معرفی شده‌اند، در روز چهاردهم ماه دوازدهم که ماه آذار است، بی هیچ ترحم و ملاحظه‌ای به همراه زنان و فرزندان‌شان به تیغ دشمنان‌شان از بیخ و بن نابود شوند ^{۱۳} تا این مخالفان امروز، همچون معاندان دیروز، در یک روز به قهر در منزلگه مردگان درافکنده شوند و پس از آن ثبات و آرامش کامل برای حکومت تأمین گردد.»

^{۱۴} سواد این فرمان که باید همچون قانون در هر ولایت اعلام می‌گشت، میان تمامی اقوام پخش شد تا هر کس در روز یاد شده آماده باشد. ^{۱۵} به امر پادشاه، پیکها در اندک زمانی رهسپار گشتند. فرمان نخست در ارگ شوش خوانده شد. و در همان حال که پادشاه و هامان سرگرم جشن و میگساری بودند، شهر شوش در بهت فرو رفت.^(۱)

مُردخای و اِشْتَر خطر را دفع می‌کنند

^۱ مُردخای چون از آنچه روی داده بود آگاهی یافت، جامه درید و پلاس بر تن کرد و خاکستر بر سر ریخت. آنگاه سراسر شهر را زیر پا گذاشت و از فغانهای غمبار خویش آکند،^۲ و به مقابل دربخانه شاهی رسید که هیچ‌کس نمی‌توانست با پلاس بدان درآید.^۳ در هر ولایتی که امر و فرمان پادشاه بدان رسید، یهودیان به سوگواری و روزه‌داری و اشکباری و نوحه‌سرایی پرداختند و پلاس و خاکستر بستر بسیاری کسان شد.^(۲)

^۴ کنیزان و خواجگان اِشْتَر او را آگه ساختند. ملکه پریشان گشت و از برای

(۱) در اینجا رولا. دعای یهودیان را نقل می‌کند که در آن، از توبه به خاطر گناهان قوم و دعوت به وفاداری به خدا سخن رفته است.

(۲) این کار نشانه سوگواری و توبه بوده است، بنگرید به اش: ۱/۳۷؛ یه: ۱۰/۴؛ ۱ مک: ۴۷/۳، و غیره.

مُردخای جامه‌هایی فرستاد تا آنها را به تن کند و پلاس خویش را به در آورد^(۱). اما مُردخای جامه‌ها را نپذیرفت. ^۵آنگاه اِشتر یکی از خواجگانی را که پادشاه به خدمت وی درآورده بود و هتاک نام داشت، فرا خواند و نزد مُردخای فرستاد و او را مأموریت داد که از آنچه روی داده خبر گیرد و سبب رفتار مُردخای را از وی جویا شود. ^۶هتاک خارج شد و نزد مُردخای به میدان مقابل دربخانه شاهی رفت. ^۷مُردخای او را از رویدادها آگه ساخت و به‌خصوص خبر داد که هاما ن وعده داده که برای قتل عام یهودیان، مبلغی را به خزانه پادشاه بریزد. ^۸همچنین سواد فرمان قتل عام یهودیان را که در شوش پخش شده بود، به او داد تا آن را برای آگاهی اِشتر بدو بنمایند. و به ملکه امر کرد که نزد پادشاه رود و از او طلب بخشایش کند و از قومی که بدان تعلق دارد، جانب‌داری نماید. ^۹و به او پیغام داد: «روزگار فرودستی خویش را به یاد آر که به دست خود طعمت می‌دادم. چه هاما ن که نفر دوم مملکت است، مرگ ما را از پادشاه خواسته است. ^{۱۰}به درگاه خداوند دعا کن و نزد پادشاه از برای ما سخن بگو و از مرگمان برهان^(۲)»

۱/۱۵ ۳

^۹هتاک بازگشت و این پیغام را به اِشتر رساند^(۳). ^{۱۰}اِشتر پیغام را پاسخ گفت و فرمان داد که سخنانش را از برای مُردخای بازگویند: ^{۱۱}«بندگان پادشاه و ساکنان ولایات جملگی می‌دانند که اگر کسی، چه زن و چه مرد، بی آن که احضار شود، نزد پادشاه به دهلیز درونی درآید، برای او تنها یک حکم هست و آن مرگ است، مگر آن که پادشاه عصای زرین خویش را به سوی او دراز کند و زندگی را بر وی ببخشد. و سی روز است که من فرا خوانده نشده‌ام که به پادشاه نزدیک شوم!»

^{۱۲}این سخنان اِشتر برای مُردخای نقل شد ^{۱۳}و او به نوبه خود پاسخ گفت: «گمان مبر که چون در کاخ هستی، از یهودیان تنها تو خواهی توانست جان به در

(۱) تا بتواند به کاخ درآید و با او سخن گوید.

(۲) رولا. در اینجا به متن یونا. می‌افزاید: «به پا خیز، از چه روی خاموش نشسته‌ای؟ زیرا تو تسلیم شده‌ای، تو و خاندانت و خاندان پدرت و تمامی قومت و همه اعقاب. به پا خیز! ببینیم که آیا می‌توانیم برای قوممان مبارزه کنیم و رنج کشیم تا خداوند یاور آن گردد.»

(۳) رولا. این‌گونه اندوه اِشتر را بیان می‌دارد: «چون اِشتر پیغام برادرش را خواند، جامه درید و با صدایی غمبار فغان برآورد. سخت اشک ریخت و تنش هول‌انگیز شد و قدش خمیده گشت.»

بری.^{۱۴} چراکه یکسره خلاف این روی خواهد داد. اگر اینک که کار بدین جا رسیده به دم فرو بستن پای فشاری، نجات و رستگاری از جایی دگر^(۱) برای یهودیان درخواهد رسید و تو و خاندان پدرت نابود خواهید شد. که می‌داند؟ شاید از برای چنین روزی به دستگاه سلطنت راه یافته‌ای.»

بی: ۷/۴۵

^{۱۵} اِشتر بدو پیغام داد: ^{۱۶} «برو و همه یهودیان شوش را گرد آور. به نیت من روزه بگیرد و سه روز و سه شب چیزی نخورید و منوشید. من نیز با کنیزانم روزه خواهم گرفت و چون بدین سان آماده شدم، به رغم قانون، نزد پادشاه خواهم رفت و چنانچه باید کشته شوم، کشته می‌شوم.»^{۱۷} مُردخای رفت و دستورات اِشتر را به اجرا درآورد.

دعای مُردخای (۲)

^{۱۷} آنگاه مُردخای به یاد تمامی کارهای بزرگ خداوند، به درگاهش دست به دعا برداشت و این‌گونه با او سخن دل گفت:

ا: ۸/۱۳

^{۱۷} «خداوندا، خداوندا، پادشاه قادرا،

همه چیز در ید قدرت توست،

و برابر اراده تو برای نجات اسرائیل،

کس را یارای ایستادگی نیست.

خرو: ۵/۱۹
تو: ۷-۶/۲۰
یه: ۱۴/۱۶

اش: ۱۶-۱۰/۴۱

^{۱۷} آری، تو آسمان و زمین را آفریدی،

و جمله شگفتیهایی را که به زیر سپهر است.

تو سرور کائناتی،

و برابر تو کس را یارای پایداری نیست، ای خداوند.

با: ۱۵/۱۹
اش: ۲۶-۲۱/۴۰

۱۱

(۱) مؤلف عبر. از بردن نام خدا خودداری کرده است.

(۲) دعا‌های مُردخای و اِشتر آکنده از بیان پرهیزگاری وصف شده در ع. است. اما در عین حال، تحلیل احساسات شخص دعاکننده را نیز، که در اندیشه موجه شمردن خویشن است، دربردارد و این مطلبی است که در متنهای کهن‌تر به چشم نمی‌خورد.

- ۱۲ ۱۷^ت تو از همه چیز آگهی!
تو می‌دانی ای خداوند
که از روی تکبر و غرور و تبختر نبود
که از سجده برابر هامن مغرور
تن زدم.
۱۳ به طیب خاطر او را
از برای نجات اسرائیل لگدمال خواهم کرد.
- ۱۴ ۱۷^ت لیک آنچه کردم از آن روی بود
تا مجد یک انسان را
ما فوق مجد خدا قرار ندهم؛
و برابر احدی سجده نخواهم کرد،
مگر در پیشگاه تو، ای خداوند،
و آنچه خواهم کرد از سر غرور نخواهد بود.
- ۱۵ ۱۷^ع و اینک ای خداوند خدا،
ای پادشاه و ای خدای ابراهیم،
بر قومت رحم کن!
چه از برای نابودیمان دسیسه چیده‌اند،
و برآتند تا میراث کهنه را نابود سازند.
- ۱۶ ۱۷^ع نصیب خویش را به حال خود وامگذار،
همان نصیبی که از سرزمین مصر برای خویش بازخریدی!
۱۷^ح دعایم را اجابت فرما،
یاور میراث خویش باش،
و سوگواریمان را به شادمانی مبدل ساز،
تا بهر ترنم نامت زندگانی کنیم، ای خداوند.

خروج: ۶/۳
مزم: ۱۰/۴۷

تث: ۲۶/۹
۹/۳۲
۱ پ: ۵۱/۸
ار: ۱۶/۱۰

مزم: ۱۲/۳۳
یوه: ۲/۴

و مگذار دهان ثناگویانت
برای همیشه بسته شود.»

مز: ۶/۶؛
ب: ۱۷/۱۱۵
اش: ۱۸/۳۸-۲۰

۱۸ ۱۷ و اسرائیل جملگی با تمامی توان فغان برآوردند، چرا که مرگ برابر دیدگانشان بود.

دعای اِسْتَر

۱/۱۴ ۱۷ ملکه اِسْتَر نیز از خطر مرگ که بر او روی آورده بود، به درگاه خداوند پناه بُرد.
۲ لباسهای فاخر خویش را کنار نهاد و جامه‌های حزن و سوگواری بر تن کرد. به جای
۳ عطرهاي خوش‌رایحه، خاکستر و زباله بر سر ریخت. تن خویش را سخت خوار داشت و
بافه‌های گیسوان آشفته‌اش، بر اندامهایی که همواره به زیورهای فرح‌انگیزش مزین
می‌شد، فرو ریخت. و به درگاه خداوند خدای اسرائیل این‌گونه استغاثه کرد:

۱۷ «ای خداوند من و ای پادشاه ما، تو آن یگانه‌ای!

به یاریم بیا، چرا که تنهایم،

و یآوری جز تو ندارم،

و بر آتم تا جان بر کف گیرم.

۱۶، ۱۱/۴

۱۷ از آن زمان که در گهواره

تث: ۲۵-۲۰/۶

و در آغوش خانواده بودم^(۱)،

آموختم که تو بودی ای خداوند

تث: ۶/۷+

که اسرائیل را از میان همه اقوام

و پدرانمان را از میان تمامی نیاکانشان برگزیدی،

تا برای همیشه میراث تو باشند؛

(۱) روایات یهودیان درباره تمامی شگفتیهایی که خداوند برای قوم خود محقق ساخته، از طریق خانواده منتقل می‌شده است (بنگرید به تث: ۲۵-۲۰/۶).

و با آنان آن‌گونه که گفتی رفتار کردی.

و سپس بر تو گناه کردیم،^{۱۷}

۶

و تو ما را به دست دشمنان سپردی،

داو: ۶/۲ + ۷

چرا که خدایانشان را تکریم کردیم.

تو دادگری ای خداوند!

لیک آنان تنها به رنجی که از بردگی می‌کشیدیم بسنده نکردند؛^{۱۷}

۸

دستان خویش را در دستان بتانشان نهادند^(۱)

تا حکمی را که از لبانت خارج شده بود، باطل سازند،

۹

و میراث را از میان بردارند،

و دهانهایی را که ثنایت می‌گویند، بریندند،

+۱۷/۴

و قربانگاهت را و مجد خانهات را نابود سازند؛

و به جای آن، دهان ملتها را بگشایند^{۱۷}

۱۰

تا بتهای باطل را مدح گویند،

و برای همیشه برابر پادشاهی بشری به شگفتی درآیند.

عصای خویش را ای خداوند،^{۱۷}

به آنان که وجودی ندارند مسپار

تا ما را به خاطر نابودیمان سُخره کنند!

مکر آنان را به خودشان بازگردان،

و از نخستین تن از مهاجمان

سرمشقی بساز!

به یاد ما باش ای خداوند،^{۱۷}

۱۲

و به روز سختی ما، ارادهٔ خویش را آشکار ساز!

(۱) این حرکت به نشانه سوگند خوردن یا شاید هم پنهان بستن انجام می‌شده است.

و به من شهادت عطا فرما،
 ای پادشاه خدایان و ای چیره بر هر اقتدار.
 ۱۷ش آنگاه که برابر شیر قرار خواهم گرفت،
 بر لبانم کلامی فسونگر بنه،
 و کین دشمن ما را در دلش انداز،
 تا او را با جمله همگانش به هلاکت درافکند.

تث: ۱۷/۱۰
 مز: ۳/۹۵
 ۲/۱۳۶
 دان: ۴۷/۲
 ۳۶/۱۱

۱۷ط و ما را به دست خویش نجات بخش،
 و به یاریم بیا، چرا که تنهایم،
 و جز تو کسی را ندارم، ای خداوند!
 ۱۷ط تو از همه چیز آگهی،
 و می‌دانی که از مجد بیدینان بیزارم،
 و از بستر ختنه‌نشدگان
 و از بستر هر بیگانه‌ای منزجرم.
 ۱۷ع تو حاجتم را می‌دانی،
 و آگهی که از نشان بزرگی خویش نفرت دارم،
 همان نشانی که در روزهای مراسم به پیشانی می‌بندم،
 نفرقی از آن دست که از دستمالی چرکین دارم،
 و در روزهای آسودگی آن را نمی‌بندم.
 ۱۷ع کنیز تو بر سر سفره‌ی همامان ننشسته،
 و به جشنهای شاهانه وقعی ننهاد،
 و در بزم میگساران پاده ننوشیده است.
 ۱۷ن کنیز تو از آن روز که به هیأتی دیگر درآمده تا به امروز،
 روی خوشی ندیده است،
 جز از برای تو ای خداوند، ای خدای ابراهیم.

۱۲

۱۵

۱۶

اش: ۵/۶۴
 لاو: ۳۰-۱۹/۱۵

۱۷

۱۸

۱۷ خداوندا، ای که بر همه چیز قادری،

آوای نومیدان را بنیوش،

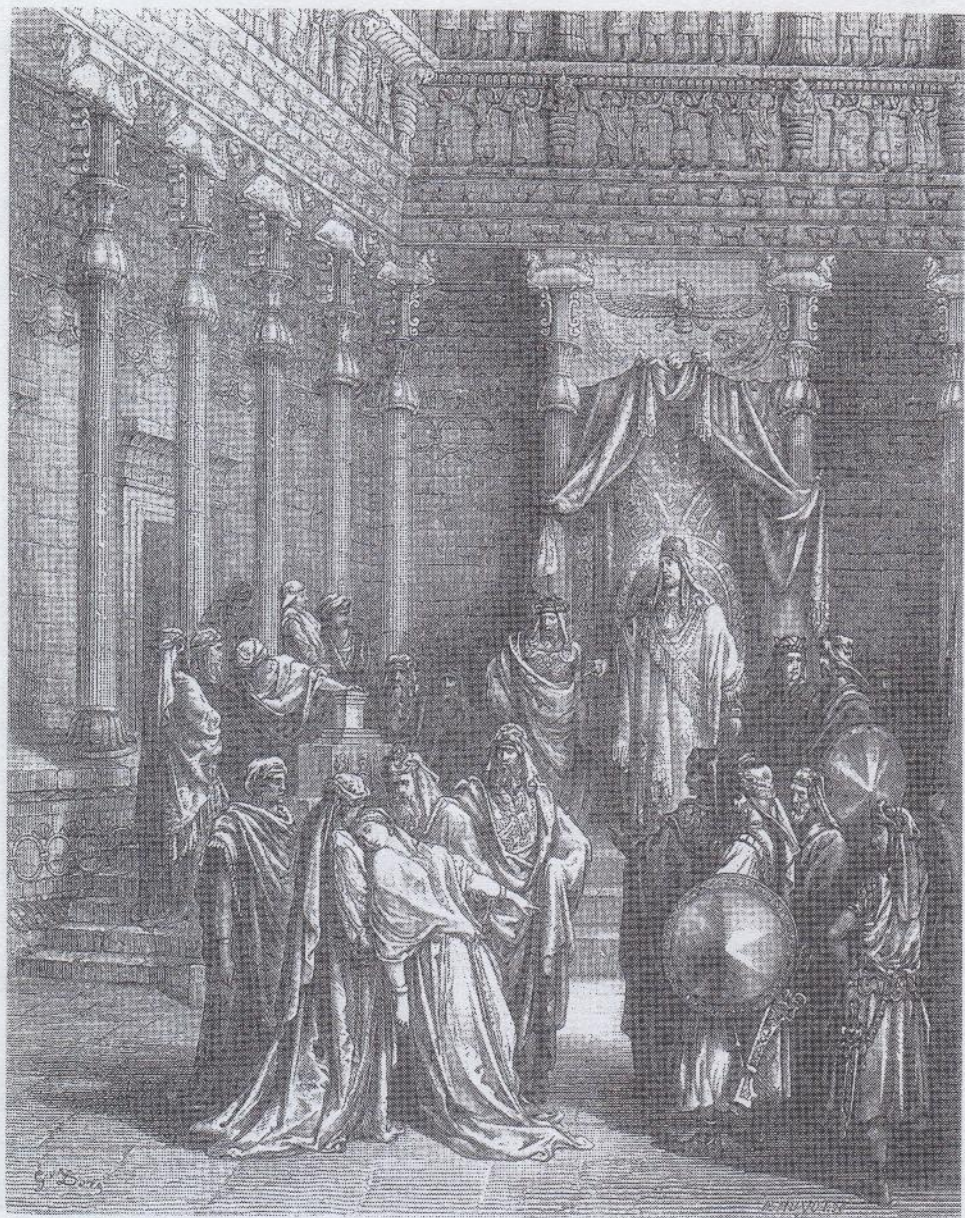
ما را از دست خبیثان نجات بخش،

و مرا از وحشتم برهان!»

اِسْتَر در کاخ حاضر می‌شود

- ۴/۱۵ ۵ ۱ اِسْتَر در روز سوم^(۱)، چون از دعا کردن باز ایستاد، جامه‌های استغاثه را به در آورد و لباسی بس فاخر بر تن کرد. ^۵ آبدین‌سان زیبایی تابناک یافت و به درگاه خداوند که ناظر بر همگان و نجات‌بخش آنان است، دست به دعا برداشت. آنگاه دو کنیز با خود برداشت و به یکی از آنان به نرمی تکیه کرد. کنیز دیگر از پی او می‌آمد و لباسش را بلند می‌کرد. ^۶ در اوج زیبایی، چهره‌اش گلگون شده و رخساره فرح‌انگیزش گویی از عشق شکفته گشته بود. لیک هول و هراس قلبش را می‌فشرده. ^۸ از همه درها گذشت و ^۹ برابر پادشاه رسید. پادشاه بر اورنگ سلطنتی خویش تکیه زده بود و به تمامی زینتهای خاص مراسم باشکوهش که جملگی از زر و سنگهای گرانبها می‌درخشیدند، آراسته بود و بس دهشتناک می‌نمود. ^{۱۰} چهره‌اش را که از شکوه و جلال برافروخته شده بود برآورد و در اوج خشم نگاه کرد. ملکه نقش زمین شد. از هوش رفت و رخساره‌اش رنگ باخت و سرش را بر کنیزی که همراهش بود تکیه داد. ^{۱۱} خدا دل پادشاه را دگرگون ساخت و به نرمی متمایل کرد. شاه مضطرب از اورنگ خویش جست و اِسْتَر را در بازوان خویش گرفت تا به هوش آمد، و با سخنانی آرامش‌بخش قوت قلبش داد. ^{۱۲} «ترا چه می‌شود اِسْتَر؟ من برادر توام! دل قوی دار! تو نخواستی مُرد. فرمان ما تنها از برای مردم است. ^{۱۳} نزدیک بیا.» ^{۱۴} عصای زرینش را برآورد و بر گردن اِسْتَر نهاد و در آغوشش کشید و او را

(۱) به جای شرح یونا. که آن را نقل کردیم، در عبر. صرفاً چنین آمده است: «^۱ در روز سوم، اِسْتَر خود را به (زیورهای) سلطنتی آراست و در حیاط داخلی کاخ سلطنتی برابر سرای شاه ایستاد. پادشاه در سرای سلطنتی بر اورنگ شاهی مقابل در خانه نشسته بود. ^۲ چون بدید که اِسْتَر در حیاط ایستاده است، به او نظر عنایت یافت. آنگاه عصای زرین را که در دست داشت به سوی او دراز کرد. اِسْتَر نزدیک شد و سر آن را لمس کرد.» — آیه ۳ در یونا. و عبر. مشابه است.



اِشتر در بارگاه خشایارشا از هوش می‌رود
(اس: ۱/۵-۴۱، ص ۱۶۴)



اِشتر هامان را شرمسار می سازد
(اس: ۱۰-۱/۷، صص ۱۶۷-۱۶۸)

گفت: «با من سخن بگو». ^{۱۶} اِسْتَر بدو گفت: «سرورم، ترا به سان فرشته خدا دیدم. آنگاه ^{۱۷} قلبم آشفته گشت و از شکوه تو ترسان شدم. چرا که تو ستودنی هستی ای سرورم و ^{۱۸} رخساره ات آکنده از گیرایی است» ^{۱۹} اِسْتَر در همان حال که سخن می گفت، از هوش رفت. پادشاه آشفته گشت و جمله اطرافیاناش کوشیدند تا اِسْتَر را به هوش آورند. ^{۲۰} پادشاه او را گفت: «ترا چه می شود ملکه اِسْتَر؟ مرا بگو که چه آرزویی داری، حتی اگر نیمی از مملکت باشد، پیشاپیش می پذیرم!» ^{۲۱} اِسْتَر پاسخ گفت: «خوشایند پادشاه هست که امروز با هامان به ضیافتی که از برای سرورم ترتیب داده ام آید؟» آنگاه پادشاه گفت: ^{۲۲} «بی درنگ به هامان خبر دهید تا خواسته اِسْتَر برآورده شود».

۲/۷: ۶/۵
۱۲/۹: مر: ۲۳/۶

بدین سان پادشاه و هامان به ضیافتی که اِسْتَر ترتیب داده بود رفتند ^{۲۳} و شاه در طول ضیافت دگر باره اِسْتَر را گفت: «مرا بگو که چه می خواهی، پیشاپیش می پذیرم! مرا بگو که چه آرزویی داری، حتی اگر نیمی از مملکت باشد برآورده می شود!» ^{۲۴} اِسْتَر پاسخ گفت: «چه می خواهم و آرزویم چیست؟» ^{۲۵} اگر به راستی در نظر پادشاه عنایت یافته ام و اگر خوشایند اوست که خواسته ام را اجابت کند و آرزویم را برآورد، فردا باز با هامان به ضیافتی که از برایشان ترتیب خواهم داد آیند و در آن ضیافت، فرمان پادشاه را به اجرا درخواهم آورد».

^{۲۶} آن روز هامان مسرور و دلشاد بیرون رفت، اما چون در دربخانه شاهی مُردخای را دید که برابر او نه به پا خواست و نه از جای جنبید، بر او خشمگین گشت. ^{۲۷} اما دم فرو بست. به خانه خویش بازگشت و یاران و همسرش زَرش را فرا خواند ^{۲۸} و زمانی دراز برابر ایشان از ثروت خیره کننده و شمار فرزنداناش و آنچه پادشاه کرده بود تا شأن او را برآورد و مافوق تمامی صاحب منصبان عالی مقام و خدمتگزارانش قرار دهد، سخن گفت. ^{۲۹} و افزود: «گذشته از این، ملکه اِسْتَر نیز مرا تنها با پادشاه به ضیافتی که برای او ترتیب داده بود خواند و افزون بر این، فردا نیز مرا با پادشاه خوانده است. ^{۳۰} لیک این همه به چیزی نیرزد مادام که مُردخای یهودی را می بینم که در دربخانه شاهی جایگه دارد!» ^{۳۱} همسرش زَرش و یارانش بدو پاسخ گفتند: «چوبه داری به بلندای پنجاه ذراع برپا کن و بامداد فردا از پادشاه بخواه که مُردخای را بر آن

کشند! آنگاه می‌توانی شادمان در ضیافت به پادشاه بییوندی!» هامان از این سخن خشنود گشت و فرمان داد که دار را برپا کنند.

۴. انتقام یهودیان

ناکامی هامان^(۱)

۶^۱ باری، آن شب چون خواب از چشمان پادشاه برفت، وقایعنامه یا کتاب تواریخ را خواست تا در حضورش خوانده شود.^۲ ضمن خواندن کتاب، به ماجرای پرده برداشتن مُردخای از نیت بُغْتان و تازش رسیدند، همان دو خواجه^۳ پاسدار آستانه که قصد جان خشایارشا را کرده بودند.^۴ پادشاه پرسید: «مُردخای را از برای این کارش چه امتیاز و مقامی داده شده است؟» خدمتگزاران دربار پاسخ گفتند: «برای او هیچ کاری انجام نپذیرفته است^(۲)». ^۴ آنگاه پادشاه از ایشان پرسید: «چه کسی در دهلیز حاضر است؟» درست در این هنگام هامان به دهلیز بیرونی کاخ سلطنتی درآمد تا از پادشاه بخواهد که فرمان دهد مُردخای بر داری که زیر نظر او برایش برپا گشته بود، کشیده شود،^۵ آنچنان که درباریان پاسخ گفتند: «هامان در دهلیز ایستاده است.» پادشاه فرمان داد: «داخل شود!»^۶ چون هامان وارد شد، پادشاه از او پرسید: «با مردی که پادشاه قصد ارج نهادن او را داشته باشد، چه باید کنند؟» هامان با خود گفت: «جز من کیست که پادشاه قصد ارج نهادنش را داشته باشد؟»^۷ پس پاسخ گفت: «پادشاه قصد ارج نهادن کسی را دارد؟»^۸ پس باید جامه‌های شاهانه‌ای را که پادشاه بر تن می‌کند و اسبی را که پادشاه بر آن می‌نشیند بیاورند و بر سر آن شخص تاج شاهانه نهند.^۹ سپس جامه‌ها و اسب را به یکی از

۲۳-۲۱/۲

ش ۱/۱

جا: ۱۶-۱۳/۹

بی: ۴۲/۴۱
یا: ۳۳/۱
دان: ۲۹/۵

(۱) در فصلهای ۶ و ۷ لوک، بخشهای مربوط به عزّت یافتن مُردخای و شرمساری هامان به تفصیل شرح داده شده است.

(۲) مؤلف عبری، روایت نقل شده در یونا، را نمی‌شناسد، بنگرید به ۱/۱ ش.

شریف‌ترین صاحب‌منصبان عالی‌مقام پادشاه سپارند. آنگاه این شخص جامه‌ها را بر تن مردی که پادشاه قصد ارج نهادنش را دارد می‌کند و او را نشسته بر اسب به میدانگاه بزرگ می‌برد و پیشاپیش وی بانگ برمی‌آورد: «ببینید با آن کس که پادشاه قصد ارج نهادن او را دارد، چه می‌کنند!»^{۱۰} پادشاه هامن را پاسخ گفت: «یک دم نیز درنگ مکن و جامه‌ها و اسب را برگیر و هرآنچه گفتی با مُردخای یهودی که منسوب به دربخانه شاهی است بکن. به‌خصوص از آنچه گفتی چیزی را از یاد مَبَر!»

^{۱۱} پس هامن جامه‌ها و اسب را برگرفت و مُردخای را لباس پوشانند و او را نشسته بر اسب در میدانگاه بزرگ گرداند و پیشاپیش او بانگ برآورد: «ببینید با آن کس که پادشاه قصد ارج نهادن او را دارد، چه می‌کنند!»^{۱۲} پس از آن، مُردخای به دربخانه شاهی بازآمد و هامن بهت‌زده و با چهره پوشیده، شتابان به خانه خویش بازگشت.^{۱۳} برای همرش زَرَش و همه دوستان خود آنچه را که روی داده بود حکایت کرد. همرش زَرَش و دوستان^(۱) وی بدو گفتند: «تو برابر مُردخای کاستی گرفتی. اگر او از نسل یهودیان است، نخواهی توانست بر او چیرگی یابی. بلکه بر خلاف، پیوسته برابرش پست خواهی شد»^(۲).

هامان در ضیافت اِسْتَر

^{۱۴} گفت و گوی ایشان پایان پذیرفته بود که خواجگان پادشاه در رسیدند. آنان آمده بودند تا هامن را به شتاب به ضیافتی که اِسْتَر ترتیب داده بود برند.

^۱ پادشاه و هامن در ضیافت ملکه اِسْتَر حضور یافتند،^۲ و در این دومین روز، پادشاه در طول ضیافت دگرباره اِسْتَر را گفت: «مرا بگو که چه می‌خواهی ملکه اِسْتَر، پیشاپیش آن را می‌پذیرم! مرا بگو که چه آرزویی داری، حتی اگر نیمی از مملکت باشد برآورده می‌شود!»^۳ ملکه اِسْتَر بدو پاسخ گفت: «ای پادشاه، اگر به راستی

(۱) یونا: «دوستان»؛ عبری: «مشاوران».

(۲) در عبری. فرجام کار بی آن که از کمک الهی سخنی به میان آید، شرح داده می‌شود. در یونا. این اندیشه تصریحاً بیان می‌گردد و افزوده می‌شود: «چه خدای زنده با اوست».

در نظرت عنایت یافته‌ام و اگر اراده تو بر این قرار گرفته است، جانم را بر من ببخشی، این است خواسته‌ام، و نیز جان قومم را، این است آرزویم.^۴ چه من و قومم در آستانه قتل‌عام و کشتار و نابودی قرار گرفته‌ایم. اگر تنها به غلامی و کنیزی برده می‌شدیم، دم فرو می‌بستم. لیک اگر چنین شود، آزارگری که مسبب این کارها است نخواهد توانست لطمه‌ای را که به سبب این امور به پادشاه وارد خواهد آمد، جبران کند.^(۱)»^۵ خشایارشا رشته کلام را به دست گرفت و ملکه اِشتر را گفت: «او کیست؟ کجاست مردی که اندیشه چنین کاری را در سر دارد؟»^۶ آنگاه اِشتر گفت: «آزارگر و دشمن هامان است، این حقیر!» هامان برابر دیدگان پادشاه و ملکه، از وحشت در جای خود خشک شد.^۷ پادشاه خشمناک ضیافت را ترک گفت و به باغ کاخ رفت و هامان که نیک دریافته بود پادشاه قصد هلاک او را کرده است، نزد ملکه اِشتر ماند تا به زاری از او بخواهد که جانش را بر او ببخشد.

^۸ پادشاه چون از باغ به تالار ضیافت بازگشت، هامان را افتاده بر تختی که اِشتر بر آن آرمیده بود، بدید. بانگ برآورد: «پس از آن کار، بر آن است تا آبروی ملکه را نیز در خانه من بریزد؟» این سخن هنوز از دهان او خارج نشده بود که پرده‌ای بر صورت هامان افکندند.^(۲) ^۹ حَزْبُونَا که از خواجگان بود، در حضور پادشاه گفت: «داری به بلندای پنجاه ذراع مهیا است که هامان برای مُردخای که برای صلاح پادشاه سخن گفت، آماده ساخته است. این دار در خانه او بریاست»^(۳). پادشاه فرمان داد: «این را بر آن کشید.»^{۱۰} پس هامان بر داری که از برای مُردخای برپا کرده بود کشیده شد و خشم پادشاه فرو نشست.

(۱) اِشتر به مصالح کشور استناد می‌کند و این مانند همان کاری است که هامان برای هلاکت یهودیان کرده بود (۸/۳).

(۲) این حرکت به معنای محکومیت به مرگ است، چرا که سر اعدامیان را می‌پوشاندند.

(۳) مقایسه کنید با حکایات کسانی که در چاهی که خود کنده‌اند، فرو می‌افتند (ام: ۲۷/۲۶؛ ۲۸/۱۰؛ جا: ۸/۱۰؛ سی: ۲۶/۲۷؛ مز: ۱۶/۷؛ ۱۶/۹؛ ۷/۳۵؛ ۸/۵۷؛ ۷/۵۷).

عنایت پادشاه به یهودیان

۱ همان روز، پادشاه خشایارشا خانهٔ هامان آزارگر یهودیان را به ملکه اِشتر بخشید و مُردخای را، که اِشتر از نسبت او با خود پرده برداشت، به حضور پذیرفت. ۲ پادشاه حلقهٔ خود را که از هامان باز پس گرفته بود، از انگشت بیرون کرد و به مُردخای داد و ملکه اِشتر نیز ادارهٔ خانهٔ هامان را به مُردخای سپرد. ۳ اِشتر دگرباره نزد پادشاه رفت تا با او سخن گوید. خود را به پای وی درافکند و گریه سرداد و با خود همدلش ساخت تا خبائث هامان آجاجی و مکر او علیه یهودیان را نقش بر آب سازد. ۴ پادشاه عصای زرینش را به سوی اِشتر دراز کرد و او برخاست و برابر وی ایستاد. ۵ اِشتر او را گفت: «اگر ارادهٔ پادشاه بر این قرار گرفته و اگر به راستی در نظرش عنایت یافته‌ام، اگر خواست مرا درست می‌داند و اگر خود به چشمش دلپذیرم، استدعا دارم بی‌درنگ نامه‌هایی را که به فرمان هامان پسر همدانای آجاجی برای هلاکت یهودیان تمامی ولایات پادشاه نگاشته‌اند، لغو کند. ۶ چگونه توانم دید که سیه‌روزی بر قوم من روی آورد؟ چگونه شاهد قتل عام خویشاوندانم توانم بود؟» ۷ پادشاه خشایارشا به ملکه اِشتر و مُردخای یهودی پاسخ گفت: «بر من این بود که فرمان دهم هامان را که قصد هلاکت یهودیان را کرده بود، بر دار کشند و خانه‌اش را به اِشتر بخشم. ۸ لیک بر شماست که از برای یهودیان هر آنچه به نظرتان نیکوست، به نام پادشاه بنگارید و سپس آن را با حلقهٔ شاه مُهر کنید. زیرا هر حکمی که به نام پادشاه نگاشته و به مُهر او مهور گردد، لغوناشدنی است (۱)». ۹ دبیران پادشاه در روز بیست و سوم ماه سوم که ماه سیوان (۲) بود (۳)، بی‌درنگ فرا خوانده شدند و به فرمان مُردخای، برای یهودیان و والیان و حاکمان و صاحب‌منصبان عالی‌مقام صد و بیست و

ام: ۸/۱۱
 ۲۷/۲۶
 مت: ۲/۷

دان: ۴۹-۴۸/۲
 ام: ۲۲/۱۳

۱۲/۳: ۱۹/۱

(۱) در یونا. (۱۲/۸-۳) از زبان مُردخای که به نام پادشاه حکم را می‌نگارد، شرح داده می‌شود که چگونه شاه در حکم قبلی که آن نیز «لغوناشدنی» بود، به رغم حسن نیت خویش فریب خورد. متن لویکانوس بر نقش اِشتر در قتل عام تأکید می‌کند.

(۲) سومین ماه تقویم بابلی که یهودیان پس از تبعید به بابل آن را اختیار کردند و مطابق مه-ژوئن است. -م.

(۳) یونا: «در روز بیست و سوم ماه اول آن سال، که ماه نیسان بود».

هفت ولایت از هند تا حبشه نامه نگاشتند، برای هر ولایت به خط آن و برای هر قوم به زبان آن و برای یهودیان به خط و زبانشان.^{۱۰} این نامه‌ها به نام پادشاه خشایارشا نگاشته و به مُهر او مهور گشت و پیکهایی که بر اسبان ایلخی پادشاه سوار بودند، آنها را رساندند.^{۱۱} پادشاه در این نامه‌ها، به یهودیان در هر شهری که بودند، حق آن را داده بود که برای این زیستن گرد هم آیند و اجازه داده بود که همه افراد مسلح اقوام و ولایات را که در صدد یورش بر آنان برآیند، به همراه زنان و فرزندانشان به هلاکت رسانند و گردن زنند و از میان بردارند و اموالشان را به یغما برند.^{۱۲} این حکم در یک روز، یعنی روز سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار بود، در تمامی ولایات پادشاه خشایارشا به اجرا درمی‌آمد.

حکم اعاده اعتبار یهودیان

^{۱۲} متن این نامه بدین شرح بود:

۱/۱۶

- ^{۱۲} «از پادشاه خشایارشا به والیان صد و بیست و هفت ولایت که از هند تا حبشه گسترده‌اند، به حاکمان ولایات و به تمامی رعایای وفادار ایشان، درود!»
- ^۲ بسیاری کسان چون به سبب نیکی وافر نیکی‌کنندگان، غرق در عزّت می‌شوند، گرفتار کبر می‌گردند. آزار رساندن به رعایای ما آنان را کفایت نمی‌کند، بلکه از آنجا که سیری موجب لجام‌گسیختگی‌شان می‌شود، علیه نیکی‌کنندگان خویش نیز دسیسه می‌کنند؛^{۱۲} و ناخشنود از آن که احترام قلبی آدمیان را از خود دور ساخته‌اند و سرمست از تحسینهای کسانی که نیکی را نادیده می‌گیرند، در همان حال که خدا همواره ناظر بر همه چیز است، لاف‌گریز از عدالت او را که با خبیثان سر ستیز دارد، می‌زنند.^{۱۳} بدین‌سان
- هزاران بار برای مقامات قانونی پیش آمده که چون اداره امور را به دست دوستان داده و به سخنانشان دل سپرده‌اند، به همراه آنان دستشان به خون بیگناهان آلوده گشته است و سیه‌روزیهایی لاعلاج را به بار آورده‌اند،^{۱۴} و حکومت که از حسن نیت کامل برخوردار است، به سبب مغالطه‌های دروغین انسانی بدسرشت به گمراهی کشیده شده است.^{۱۵} کافی است دیدگان را بگشاییم: بی آن که به حکایات قدیم که از آنها یاد کردیم

بیندیشید، تنها به زیر گامهای خویش نظر افکنید و اعمال کفرآمیزی را که این طاعون
 ۸ حکمرانان ناشایست مرتکب شد ببینید^{۱۲} از این روی، کوشش بر آن خواهد شد تا
 ۹ در آینده، آرامش و صلح برای همگان تأمین گردد^{۱۳} و اصلاحات مناسب انجام پذیرد و
 دربارهٔ اموری که به رأی ما واگذار می‌شود، همواره با روحیهٔ خیرخواهی دآوری شود.
 ۱۰ ^{۱۴} بدین‌سان همام پسر همداتا، آن مقدونی^(۱) که به‌راستی با خون پارسی بیگانه بود
 ۱۱ و از نیکی ما بسی دور، نزد ما در مقام مهمان پذیرفته شد^{۱۵} و مورد الطافی که در حق
 تمامی اقوام روا می‌داریم قرار گرفت، تا بدان جا که «پدر ما» خوانده شد و همه به سجده او
 ۱۲ را تکریم کردند و مقام او پس از اورنگ شاهی قرار گرفت.^{۱۶} باری، او لیاقت نگاه داشتن
 ۱۳ مقام شاخ خویش را نداشت و کوشید تا قدرت و زندگی را از ما بگیرد.^{۱۷} ما
 نجات‌دهنده‌ای داریم، مردی که همواره خیرخواه ما بوده و مُردخای نام دارد، و در مقام
 سلطنت همنشینی بری از هر عیب و کاستی داریم که همانا اِشْتَر است. همام با توسل به
 ۱۴ مغالطه‌های مزورانهٔ خویش، مرگ او و تمامی قومش را از ما خواست^{۱۸} و می‌اندیشید که
 بالاین تدابیر نخستین، ما را مزوی می‌سازد و سلطهٔ مقدونیان را به جای پارسیان می‌نشانند.
 ۱۵ ^{۱۹} لیک ما در این یهودیانی که این جانی بزرگ بر آن بود تا آنان را نابود سازد،
 ۱۶ جنایتکاری نیافتیم و می‌بینیم که احکامی دادگرانه بر ایشان حکم فرماست.^{۲۰} آنان پسران
 ۱۷ خداوند تعالی و بزرگ خدای زنده‌اند، همو که مملکت ما و نیاکانمان را در کمال آبادانی نگاه
 ۱۸ داشته است.^{۲۱} بنابراین به نامه‌هایی که همام پسر همداتا فرستاده اعتنا مکنید، چرا که
 نگارندهٔ این نامه‌ها به همراه تمامی خانواده‌اش کنار دروازه‌های شوش به دار آویخته شد. او
 مستوجب کفری بود که خدا، آن سرور کاینات، بی‌درنگ برایش به اجرا درآورد.
 ۲۰ ^{۲۲} سواد این نامه را همه‌جا در معرض دید عموم قرار دهید و بگذارید یهودیان آزادانه
 ۲۱ از احکام خویش پیروی کنند و برابر هر آن که در روز معین شده، که روز سیزدهم ماه
 دوازدهم یعنی آذار است، به قصد نابودیشان بر آنان یورش آورد، یاریشان کنید.^{۲۳} زیرا
 سلطنت اعلیٰ خدا، این روز را که می‌رفت تا روز نابودی قوم برگزیده شود، به روز شادی

(۱) واژهٔ «مقدونی» که در اینجا و در آیهٔ ۱۲ آمده و همهٔ دستنوشته‌ها بر تأیید آن گواهی می‌دهند، شگفت‌آور است. انتظار می‌رفت که به جای آن، واژهٔ «مادی» به کار رفته باشد، چرا که زمینهٔ تاریخی داستان متضمن اشاره به کشمکشهای برتری‌جویانه میان مادها و پارسها است.

- ۲۲ ایشان مبدل ساخت. ^{۱۲} شما نیز در کنار اعیاد رسمی خود، این روز به یادماندنی را با برپا داشتن جشنها گرامی بدارید تا از این زمان، برای شما و تمامی پارسیان نیکخواه، یادگار نجات ما و برای دشمنانتان یادبود نابودیشان باشد و در آینده نیز اینچنین بماند.
- ۲۳ ^{۱۳} هر شهر و به طور عام هر خطه‌ای که از این فرمانها پیروی نکند، بیرحمانه به آتش و آتش ویران خواهد شد و برای آدمیان نازیستی و برای وحوش و طیور تا به ابد ناهنجار خواهد بود.

^{۱۴} سواد این حکم را که باید همچون قانون در هر ولایت اعلام می‌شد، در میان تمامی اقوام پخش کردند تا یهودیان در روز یاد شده آماده باشند که از دشمنان خویش کین توزند. ^{۱۵} به فرمان پادشاه، پیکها با شتاب زیاد و به چالاکي، سوار بر اسبان سلطنتی روانه شدند. این فرمان در ارگ شوش نیز پخش شد. ^{۱۶} مُردخای با جامه شاهانه از پارچه ارغوانی مایل به بنفش و کتان سپید، تاج زرین بزرگ و شنل از جنس ابریشم دریایی و پارچه ارغوانی مایل به قرمز، از نزد پادشاه خارج شد. در سراسر شهر شوش شادی طنین‌انداز گشت. ^{۱۷} این روز برای یهودیان روز نور و سرور و وجد و پیروزی بود. ^{۱۸} در تمامی ولایات و همه شهرها و هر جا که فرمانهای مندرج در حکم پادشاه بدانها رسید، ضیافت و جشن برپا شد. بسیاری از مردم مملکت به دین یهود گرویدند، چرا که بیم از یهودیان بر آنان چیره گشته بود.

روز بزرگ پوریم

۹ ^۱ فرمانهای مندرج در حکم پادشاه، در روز سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار بود، به اجرا درآمد. در این روز، به‌رغم آن که دشمنان یهودیان لاف نابود ساختن ایشان را می‌زدند، اوضاع برگشت و یهودیان دشمنانشان را نابود ساختند. ^۲ در تمامی ولایات پادشاه خشایارشا، یهودیان در شهرهایی که می‌زیستند گرد آمدند تا با آنان که برای هلاکتشان دسیسه چیده بودند، مقابله کنند. هیچ‌کس برابر ایشان پایداری نرزدید، چرا که بیم از یهودیان بر همه مردمان چیره گشته بود. ^۳ صاحب‌منصبان عالی‌مقام ولایات و والیان و حاکمان و کارگزاران پادشاه، جمله‌ای از

۱۷/۴ ش
+۱/۸
۱۷/۲۲ بی:

بیم مُردخای از یهودیان پشتیبانی کردند.^۴ مُردخای به راستی در کاخ رجلی عالی مقام گشته و آوازه نام او در تمامی ولایات پیچیده بود و به زودی مردی بزرگ می شد.
^۵ پس یهودیان تمامی دشمنانشان را به ضربت تیغ فرو کوفتند و آنان را قتل عام کردند و نابود ساختند و هر آنچه می خواستند با ایشان کردند^(۱). تنها در ارگ شوش، پانصد تن را به هلاکت رساندند و از میان برداشتند^۷ و قَرْشَنْدَاط و دَلْفُون و اَسفاتا^۸ و فُوراتا و اَدَلْیا و اَریداتا^۹ و قَرْمَشْتا و اَرِیسای و اَریدای و یَزاتا^{۱۰} ده پسر هامان، پسر هَمْداتا و آزارگر یهودیان، را کشتند. اما دست به تاراج نزدند.

۱۵/۹: ۱۳/۳
 به: ۱۱، ۷-۶/۱۵

^{۱۱} همان روز پادشاه را از شمار قربانیانی که در ارگ شوش گردن زده بودند، آگه ساختند.^{۱۲} شاه ملکه اِسْتَر را گفت: «یهودیان تنها در ارگ شوش پانصد تن را به همراه ده پسر هامان به هلاکت رسانده اند و از میان برداشته اند. پس در دیگر ولایات پادشاه چه کرده اند! و اینک مرا بگوی که چه می خواهی، پیشاپیش می پذیرم! مرا بگوی که افزون بر این چه آرزویی داری، آن را برآورده می سازم!»^{۱۳} اِسْتَر پاسخ گفت: «اگر اراده پادشاه بر این قرار گرفته، یهودیان شوش فردا نیز اجازه داشته باشند تا حکمی را که برای امروز صادر شده به کار بندند. جنازه های ده پسر هامان نیز بر دار آویخته شود!»^{۱۴} پادشاه فرمان به انجام این کارها داد و حکم او در شوش اعلام گشت و ده پسر هامان بر دار آویخته شدند.^{۱۵} بدین سان، یهودیان شوش در روز چهاردهم ماه آذار نیز گرد آمدند و سیصد تن را در شوش گردن زدند، اما دست به تاراج نزدند.
^{۱۶} یهودیان ولایات پادشاه نیز به نوبه خود، برای امنیت جان خویش گرد آمدند. آنان هفتاد و پنج هزار^(۲) تن از دشمنانشان را گردن زدند و بدین سان از مخالفان خویش آسوده گشتند، اما دست به تاراج نزدند.^{۱۷} این واقعه در روز سیزدهم ماه آذار روی داد. روز چهاردهم آسودند و آن روز را روز جشن و شادی قرار

(۱) روایت این کشتارها با واقعیات تاریخی همخوانی ندارد (بنگرید به مقدمه، ص ۶۳) و نباید به عنوان عاملی برای تهییج روحیه انتقام جویی یا صحنه گذاری بر آن تلقی شود. گرافه گویی درباره وقایع و ذکر ارقامی که به صورتی بی پایه و اساس مبالغه آمیزند و آب و تاب دادن به روایت، مبین نیت مؤلف است: او مقدم بر هر چیز می خواسته مضمونی را که به کرات در کتاب مقدس تکرار شده و آن برگشتن اوضاع به سود ستم دیدگان است، بیان دارد و این کار را طبق طرز فکر قدیم، با روایت جنگهای اسرائیل که مبتنی بر قانون قصاص به مثل بوده، به انجام رسانده است. (۲) یونا: «پانزده هزار».

دادند.^{۱۸} یهودیان شوش نیز که در روزهای سیزدهم و چهاردهم گرد آمده بودند، در روز پانزدهم آسودند و آن روز را روز جشن و شادی قرار دادند^(۱).^{۱۹} بدین سبب یهودیان روستایی که در قریه‌های فاقد استحکامات زندگی می‌کنند، روز چهاردهم ماه آذار را با شادمانی و جشن و سرور و مبادله هدایا گرامی می‌دارند،^{۱۹} حال آن که یهودیان شهرنشین، روز پانزدهم ماه آذار را روز خجسته می‌شمارند و در آن روز به شادی می‌پردازند و برای همسایگانشان هدیه می‌فرستند.

تذکره: ۱۲-۱۰/۸
تذکره: ۱۰/۱۱

۵. عید پوریم

تعیین رسمی عید پوریم

^{۲۰}مُردخای این وقایع را به نگارش درآورد. آنگاه نامه‌هایی برای تمامی یهودیان ساکن ولایات دور و نزدیک پادشاه خشایارشا فرستاد.^{۲۱} در این نامه‌ها، ایشان را ملزم ساخت که هر سال، روز چهاردهم و پانزدهم ماه آذار را گرامی بدارند،^{۲۲} چرا که در این روزها یهودیان از دشمنان خویش آسوده گشتند و در این ماه برای ایشان شادمانی به جای اندوه و جشن به جای سوگ نشست. پس ایشان را بدان خواند که این روزها را روز جشن و سرور بشمارند و در آنها به یکدیگر هدیه دهند و با فقیران گشاده‌دستی ورزند.

^{۲۳}یهودیان این آیینها را که خود شروع به اجرای آنها کرده بودند و مُردخای نیز در باب آنها برای ایشان نامه نگاشته بود، مرسوم داشتند:^{۲۴} هامان پسر همداتای آجاجی، آزارگر تمامی یهودیان، از برای هلاکت آنان دسیسه چید و از بهر پریشانی و نابودیشان «پور» یعنی قرعه کشید.^{۲۵} اما چون نزد پادشاه رفت^(۲) تا از او بخواهد که

۷/۳

(۱) در کتاب اِشْتَر جشنها جایگاه مهمی دارند و توصیفگر روز پوریم‌اند، همان عیدی که بیشتر دارای جنبه قومی است تا دینی.

(۲) در یونا. و عبر. آمده است: «اما چون او (اِشْتَر) نزد پادشاه درآمد، شاه گفت...» (کلمه بعدی نامفهوم است).

۱۳-۵/۶ مُردخای بر دار کشیده شود، نیت شومی که برای یهودیان در دل داشت به خودش بازگشت و او و پسرانش بر دار کشیده شدند.^{۲۶} بدین سبب این روزها به نام پوریم، که برگرفته از واژه «پور» است، خوانده شدند. نیز از این روست که طبق آنچه مُردخای در این نامه نگاشت و آنچه یهودیان خود دریافتند و آنچه خبرش بدانان رسید،^{۲۷} یهودیان و اعقابشان و هر آن که به ایشان بگروند^(۱)، به طیب خاطر خویشتن را ملتزم می‌دانند که این دو روز را بدون کوتاهی، طبق این متن و در این تاریخ، سال به سال گرامی بدارند.^{۲۸} بدین‌سان روزهای پوریم را نسل به نسل، در هر خانواده و هر ولایت و هر شهر یاد می‌کنند و گرامی می‌دارند و از این روی این روزها نزد یهودیان از میان نخواهد رفت و یاد آن در نسلشان باقی خواهد ماند.

۲۹ ملکه اِسْتَر دختر اَبِیحایل^(۲) با اقتدار تمام نامه‌ای نگاشت تا به این نامه دوم قدرت قانونی بخشد،^{۳۰} و برای تمامی یهودیان صد و بیست و هفت ولایت مملکت خشیارشا نامه‌هایی حاوی کلام صلح و دستور وفاداری نگاشت،^{۳۱} و به ایشان امر کرد که خود و نسلشان، این روزهای پوریم را در تاریخشان، آنچنان که مُردخای یهودی به ایشان فرمان داده و به نحوی که برایشان مقرر داشته، گرامی بدارند و در آنها روزه بگیرند و نوحه بخوانند^(۳).^{۳۲} بدین‌سان با فرمان اِسْتَر، قانون پوریم پابرجا گشت و در کتابی نگاشته آمد.

۱۷، ۱۲/۸

۲۶-۲۳/۹

ستایش مُردخای

۱۰^۱ پادشاه خشیارشا برای خشکیها و جزایر دریا جزیه مقرر داشت.^۲ جمله کارهای بزرگی که به سبب توانایی و دلیری او انجام پذیرفت و نیز شرح

(۱) خصوصیت قومی کتاب منافی روح فراگیر آن نیست، همان روحی که در پذیرش نوگروندگان به آیین یهود مشاهده می‌شود.

(۲) ترجمه حدسی است. در عبر. آمده است: «اِسْتَر دختر اَبِیحایل و مُردخای یهودی»، اما بنگرید به آیه ۳۱ و نیز به آیه ۳۲ که در آن، از اِسْتَر به تنهایی یاد شده است.

(۳) این دستورات آخر غیرمنتظره‌اند و بی تردید ناظر به ۱۶/۴ هستند، چرا که روزه موجب نجات می‌شود. — از ۲۰/۹ به بعد، متن بسیار آمیخته به نظر می‌رسد و ردپای اسنادی با منشأهای گوناگون در آن به چشم می‌خورد.

رفت یافتن مُردخای که پادشاه او را تکریم کرد، به تمامی در کتاب تواریخ پادشاهان ماد و پارس نگاشته شد^(۱).

۲ مک: ۱۴/۱۵ زیرا مُردخای یهودی پس از پادشاه خشایارشا حائز مقام نخست بود. او نزد یهودیان احترام داشت و محبوب جمع برادرانش بود و خیر و صلاح قوم خویش را می‌خواست و اندیشه سعادت نسلش را در سر داشت^(۲).

۵-۴/۱۰ ^آ و مُردخای گفت: «این همه از خدا رسیده است!»^۳ آنگاه که رؤیایی را که در باب

این امور دیدم به خاطر می‌آورم، درمی‌یابم که هیچ نکته‌ای از آن نیست که واقع نشده باشد:^۳ نه چشمه کوچکی که تبدیل به رود شد و نه نوری که بدرخشید و نه خورشید و

نه وفور آب. اِسْتَر آن رود بود، همو که پادشاه او را به نکاح خود درآورد و ملکه شد.^۳ دو اژدها هامن و من بودیم.^۳ ملتها آنهایی بودند که برای نابود ساختن نام

۹ یهودیان همدست شدند.^۳ قوم من اسرائیل بود که به درگاه خدا فغان برآورد و نجات یافت. آری، خداوند قوم خویش را نجات بخشید، خداوند ما را از تمامی این شرور رهانید،

خدا معجزات و شگفتیهایی را به منصه ظهور رسانید که همانند آنها را هرگز در میان ملتها محقق نساخته بود.^۳ پس دو مشیت را رقم زد، یکی را به صلاح قوم خویش و دیگری را

۱۱ برای ملتها.^۳ و این مشیتها در ساعت و زمان و روزی که به اراده او معین شده بود، برای

۱۲ تمامی ملتها به اجرا درآمد.^۳ آنگاه خدا قوم خود را یاد کرد و در حق میراث خویش

۱۳ عدالت روا داشت^(۳)،^۳ برای آنان که از آن پس روزهای چهاردهم و پانزدهم ماه آذار

برایشان روز تجمع و شادی و سرور در محضر خدا گشت، برای قوم او اسرائیل در تمامی نسلها تا به ابد.»

(۱) در یونا. تصریح شده که پادشاه امر به نگارش این وقایع کرد.

(۲) این آیه آخر عبر. و بخش پایانی یونا. کتاب را بیشتر به صورت «کتاب مُردخای» درمی‌آورند تا «کتاب اِسْتَر» (بنگرید به ۴/۹)، چه این مُردخای است که به سبب هدایت خدا، همه امور را راهبری می‌کند. او «مرد یهودی» برترین است، همچنان که یهودیت نیز «زن یهودی» برتر است. این روز یادبود در ابتدا «روز مُردخای» نامیده می‌شد (۲ مک: ۳۶/۱۵).

(۳) تصحیح لوکیانوس در اینجا متن شکرگزاری کوتاهی را به دست می‌دهد: «و مردم جلگی بانگ برآوردند و فریادهایی بلند سر دادند: متبارک باشی ای خداوند، تو که پنهانهای خویش با نیاکانمان را یاد می‌کنی! آمین.»

یادداشتی بر ترجمه یونانی کتاب (۱)

^{۳۲} در چهارمین سال سلطنت بطلمیوس و کلئوپاترا، دوستوس که خویشان را کاهن و لاوی می خواند و پسرش بطلمیوس، این نامه در باب پوریم را آوردند و آن را اصیل خواندند و لوسیپاخوس پسر بطلمیوس از جامعه اورشلیم آن را ترجمه کرد.

(۱) این پیوست یونا. ما را آگه می سازد که جامعه یهودی مصر، کتاب اِشْتَر را از جامعه یهودی فلسطین گرفته است (بنگرید به ۲ مک: ۱۶-۱۴/۲). اما از مقامات اورشلیم ذکری به میان نیامده است و احساس می شود که به نوعی در باره دوستوس «که خویشان را کاهن و لاوی می خواند» سکوت اختیار شده است. بطلمیوسی که از او یاد شده، باید بطلمیوس هشتم باشد که همسرش کلئوپاترا نام داشت و بنابراین، تاریخ وقوع این رویداد باید سال ۱۱۴ ق م بوده باشد.

کتابهای مگابیان

مقدمه

دو کتاب مکابیان جزء کتابهای قانونی یهودیان نبوده‌اند، اما کلیسای مسیحی آنها را دارای منشأ الهی دانسته و جزء کتابهای قانونی ثانی به شمار آورده است. این کتابها راوی سرگذشت پیکارهای قوم یهود با پادشاهان سلوکی بر سر کسب آزادی دینی و سیاسی‌اند. عنوان آنها برگرفته از لقب مکابی است که به قهرمان اصلی این سرگذشت داده شد (۱ مک: ۴/۲) و پس از او، به برادرانش نیز تعلق گرفت.

در مقدمه کتاب اول مکابیان (فصلهای ۱-۲) طرفین محاصره برابر یکدیگر قرار می‌گیرند. تمدن فاتح یونانی که پاره‌ای از یهودیان را با خود همدست ساخته، با واکنش وجدان ملی یهودیان که وابسته به شریعت و معبد اورشلیم است، رویاروی می‌شود: از یک سوی، آنتیوخوس ایپیفانس^(۱) معبد اورشلیم را ملوث می‌سازد و به آزار یهودیان دست می‌یازد، و از دیگر سوی، متتیا همکیشان خود را به پیکار مقدس فرا می‌خواند. متن کتاب که به سه بخش تقسیم می‌شود، به شرح کارهای سه پسر متتیا که یکی پس از دیگری در رأس مقاومت قرار می‌گیرند، اختصاص می‌یابد. یهودای مکابی (۱۶۶-۱۶۰ ق م) به یک سلسله پیروزی برابر سرداران آنتیوخوس دست می‌یابد و معبد اورشلیم را تظهير می‌کند و برای یهودیان، آزادی زیستن بر طبق رسومشان را

(۱) Antiochus Épiphanes، آنتیوخوس چهارم ملقب به ایپیفانس که پادشاه سلوکی سوریه بود و حدوداً از ۱۷۵ تا ۱۶۳ ق م سلطنت کرد. - م.

تحصیل می‌کند (۲۲/۹-۱/۳). در دوران سلطنت دیمتریوس اول^(۱)، دسیسه‌های کاهن اعظم الکیموس اسباب مزاحمت او را فراهم می‌آورد، اما موفقیت‌های نظامی وی ادامه می‌یابد و نیکانور که قصد ویران ساختن معبد اورشلیم را دارد، شکست می‌خورد و کشته می‌شود. یهودا برای تثبیت موقعیت خود، در پی اتحاد با رومیان برمی‌آید. اما در میدان نبرد کشته می‌شود. برادر او یوناتان (۱۶۰-۱۴۲ ق م) جانشین وی می‌گردد (۵۳/۲۳-۱۲/۹). تحرکات سیاسی بر اعمال نظامی پیشی می‌گیرد. یوناتان ماهرانه از رقابت بر سر تصاحب تاج و تخت سوریه سود می‌جوید. الکساندر بالاس^(۲) او را به مقام کهنات اعظم منصوب می‌دارد که دیمتریوس دوم^(۳) آن را به رسمیت می‌شناسد و آنتیوخوس ششم^(۴) نیز آن را تأیید می‌کند. او در پی اتحاد با رومیان و اسپارتیان برمی‌آید. هنگامی که یوناتان به دست تریفون می‌افتد و تریفون او و آنتیوخوس ششم را، که هنوز در خردسالی است، به هلاکت می‌رساند، سرزمین تحت اختیار وی وسعت یافته و چنین می‌نماید که صلح داخلی تأمین شده است. سمعان (۱۴۲-۱۳۴ ق م) برادر یوناتان، از دیمتریوس دوم که قدرت را دگرباره به دست گرفته پشتیبانی می‌کند، و دیمتریوس دوم و سپس آنتیوخوس هفتم^(۵) سمعان را به عنوان کاهن اعظم و فرمانده نظامی و حکمران یهودیان به رسمیت می‌شناسند. بدین‌سان خودمختاری سیاسی حاصل می‌آید. قوم یهود با صدور حکمی، عناوین سمعان را تأیید می‌کند. اتحاد با رومیان تجدید می‌شود و دوران صلح و سعادت فرا می‌رسد، اما آنتیوخوس هفتم به یهودیان پشت می‌کند و سمعان به همراه دو تن از پسرانش، به دست داماد خود کشته می‌شود، زیرا داماد او گمان می‌برد که این کار او خوشایند پادشاه خواهد افتاد.

(۱) Démétrius I، پادشاه سلوکی سوریه ملقب به سوتر که حدوداً از ۱۶۲ تا ۱۴۹ ق م سلطنت کرد. ر با

مکابیان و قوم یهود جنگید. سرانجام از الکساندر بالاس شکست خورد و به دست او کشته شد. م.

(۲) Alexandre Balas، پادشاه سلوکی سوریه که حدوداً از ۱۵۲ تا ۱۴۶ ق م سلطنت کرد. م.

(۳) Démétrius II، پادشاه سلوکی سوریه ملقب به نیکانور که حدوداً در ۱۴۷ ق م به سلطنت رسید، اما در جنگ با مهرداد اول پادشاه اشکانیان شکست خورد و به اسارت او درآمد. پس از مرگ برادرش آنتیوخوس هفتم، در ۱۲۹ ق م مجدداً به سلطنت رسید. م.

(۴) Antiochus VI، پادشاه سلوکی سوریه ملقب به دیونوسوس که حدوداً از ۱۴۴ تا ۱۴۲ ق م سلطنت کرد. م.

(۵) Antiochus VII، پادشاه سلوکی سوریه ملقب به سیدتس که حدوداً از ۱۳۸ تا ۱۲۹ ق م سلطنت کرد. م.

بدین‌سان، این سرگذشت چهل سال را دربرمی‌گیرد: از زمان روی کار آمدن آنتیوخوس ایپفانِس در ۱۷۵ ق م تا مرگ سِمْعان و به قدرت رسیدن یُوَحَنَّا هیرکانوس در ۱۳۴ ق م. اگرچه این روایت در اصل به زبان عبری نگاشته شده، اما با ترجمه یونانی خود باقی مانده است. مؤلف آن یهودی فلسطینی بوده که اثر خود را پس از ۱۳۴ ق م و پیش از تسخیر اورشلیم به دست پومپئوس^(۱) در ۶۳ ق م نگاشته است. آخرین سطرهای کتاب (۲۴-۲۳/۱۶) روشن می‌سازد که تاریخ تألیف آن دست‌کم حدود اواخر دوران سلطنت یُوَحَنَّا هیرکانوس یا اندکی پس از مرگ وی که در حدود ۱۰۰ ق م روی داد، بوده است. این سرگذشت سندی ارزشمند درباره تاریخ آن دوران است، مشروط بر این که سیاق ادبی آن را که ملهم از تواریخ کهن اسرائیل و نیاث مؤلف بوده است، در نظر داشته باشیم.

زیرا هر چند مؤلف رویدادهای جنگی و دسیسه‌های سیاسی را به تفصیل شرح می‌دهد، اما قصد روایت سرگذشتی دینی را دارد. سیه‌روزیهای قوم یهود را همچون کفیری بر گناهانشان تلقی می‌کند و کامیابی قهرمانانشان را مرهون یاوری خداوند می‌شمارد. مؤلف یهودی است که در راه ایمان خویش غیور است و دریافته است که همین ایمان دینی، انگیزه تقابل نفوذ مشرکان با رسوم آباء بوده است. پس وی دشمن راسخ یونانی‌مآبی است و قهرمانانی را که برای شریعت یهودیان و معبد اورشلیم پیکار کرده‌اند و آزادی دینی و استقلال ملی را برای قوم یهود به ارمغان آورده‌اند، بس می‌ستاید. او نگارشگر تاریخ پیکاری است که در آن، آیین یهود که حامل پیغام وحی است، نجات می‌یابد.

کتاب دوم مکابیان ادامه کتاب اول نیست. مطالب آن تا حدودی با کتاب نخست در توازی است و در آن رویدادهای کمی قبل‌تر که به اواخر دوران سلطنت سلوکوس چهارم^(۲)، جانشین آنتیوخوس ایپفانِس، ربط دارد، شرح داده می‌شود. اما این

(۱) Pompeius (به فرانسه Pompée)، سیاستمدار و سردار بزرگ رومی (حدوداً ۱۰۶-۴۸ ق م) که فتوحات بسیار برای امپراتوری روم انجام داد. -م.

(۲) Séleucus IV، پادشاه سلوکی سوریه ملقب به فیلوپاتور که حدوداً از ۱۸۷ تا ۱۷۵ ق م سلطنت کرد. -م.

رویدادها تنها تا زمان شکست نیکانور که پیش از مرگ یهودای مَکابی به وقوع می‌پیوندد، پی گرفته می‌شود. این وقایع طی پانزده سال روی می‌دهد و صرفاً مطالب فصلهای ۱-۷ کتاب اول را به خود اختصاص می‌دهد.

سیاق کتاب دوم بسیار متفاوت است. کتاب که در اصل به زبان یونانی نگاشته شده، به عنوان اثری که تلخیص کتاب شخصی به نام یاسون کورنه‌ای^(۱) است (۱۹/۲-۳۲) معرفی می‌شود و در ابتدای آن دو نامه از یهودیان اورشلیم می‌آید (۱/۱-۱۸/۲). سبک آن که همانا سبک مؤلفان میانمایه یونانی مآب است، گاه مغلق می‌نماید و بیشتر شبیه سبک واعظان است تا تاریخ‌نگاران، اگرچه شناختی که مؤلف از نهادهای یونانی و رجال آن دوران ارائه می‌کند، بسی برتر از شناختی است که مؤلف کتاب اول به دست می‌دهد.

در نتیجه هدف مؤلف این بوده است که با حکایت کردن جنگ‌های بخشی که به رهبری یهودای مَکابی انجام می‌پذیرد و با امدادهای آسمانی پشتیبانی می‌شود و به پایمردی خداوند به پیروزی می‌رسد (۱۹/۲-۲۲)، راوی داستانی باشد که مقبول طبع خوانندگان افتد و موجب تهذیب ایشان شود. غذایی که بر یهودیان نازل می‌شود، نتیجه رحمت خداوند است، همو که قوم خود را پیش از آن که شمار گناهانشان به متهی درجه برسد، اصلاح می‌کند (۱۲/۶-۱۷). مؤلف کتاب خود را برای یهودیان اسکندریه نگاشته و نیت او این بوده است که احساس همبستگی آنان را با برادرانشان در فلسطین بیدار سازد. بر آن بوده تا آنان را به‌خصوص به سرنوشت معبد اورشلیم دلبسته سازد، همان معبدی که بر طبق شریعت، کانون حیات دینی است و مورد بغض و کین کافران است. این اشتغال ذهنی مؤلف در طرح کتاب وی مشهود است: پس از ماجرای هلیودوروس^(۲) (۱/۳-۴) که مؤید تقدس هتک‌ناشدنی معبد است، بخش نخست (۱/۴-۸/۱۰) با مرگ آنتیوخوس ایپیفانیس، همان آزارگری که معبد را ملوث ساخت، و برقراری عید تبرک خاتمه می‌پذیرد؛ بخش دوم (۹/۱۰-۳۶/۱۵) نیز با

(1) Jason de Cyrène

(2) Héliodore، سیاستمدار سلوکی که حدوداً در ۱۷۵ ق م سلوکوس چهارم رازندانی کرد و کوشید خود را پادشاه اعلام کند. اما به دست آنتیوخوس ایپیفانیس کشته شد. -م.

مرگ آزارگری که همان نیکانور بود و معبد را در معرض تهدید قرار داد، و برقراری عیدی به یادبود آن پایان می‌یابد. دو نامه‌ای که در ابتدای کتاب آمده است (۱۸/۲-۱/۱) دعوتهایی هستند که یهودیان اورشلیم از برادران خود در مصر می‌کنند تا با آنان، عید تطهیر معبد را، که همان عید تبرک است، گرامی بدارند.

از آنجا که واپسین رویداد نقل شده، مرگ نیکانور است، کتاب یاسون کورنه‌ای باید اندک زمانی پس از ۱۶۰ ق م تصنیف شده باشد. چنانچه خود تلخیص‌کننده کتاب دو نامه فصلهای ۲-۱ را در ابتدای متن قرار داده باشد تا به ضمیمه تلخیص او فرستاده شوند— که البته محل تردید است—، تاریخ این تلخیص را توضیح ۱۰/۱^ا به دست می‌دهد که ۱۲۴ ق م است. ارزش تاریخی کتاب نباید ناچیز انگاشته شود. البته درست است که تلخیص‌کننده (یا مصنف؟) کتاب، روایات مجموعی را که در نامه دوم از ۱۰/۱ تا ۱۸/۲ نقل شده، پذیرفته است و داستانهای تأثرانگیز هلیودوروس (فصل ۳) و شهادت ال‌عازار (۱۸/۶-۳۱) و هفت برادر (فصل ۷) را که در کتاب یاسون یافته، بازنویسی کرده است، و این خود عقاید دینی وی را به خوبی آشکار می‌سازد. اما همخوانی کلی مندرجات دو کتاب، متضمن واقعیت تاریخی رویدادهایی است که در این دو منبع مستقل نقل شده‌اند. درباره یک نکته مهم، مطلب کتاب دوم با اول متفاوت و بر آن مرجح است: در کتاب اول (۱۳-۱/۶) تطهیر معبد پیش از مرگ آنتیوخوس ایپیفانیس و در کتاب دوم (۲۹-۱/۹) پس از آن صورت می‌پذیرد؛ یک لوح گاهشماری بابلی که اخیراً انتشار یافته، مطلب کتاب دوم را تأیید می‌کند: مرگ آنتیوخوس در اکتبر—نوامبر ۱۶۴ ق م، پیش از تبرک مجدد معبد که در اواخر دسامبر همان سال صورت پذیرفت، روی داد. در بخشهای مختص کتاب دوم، دلیلی وجود ندارد که مثلاً به اطلاعات مندرج در فصل ۴ در خصوص سالهای پیش از تاراج معبد به دست آنتیوخوس، به دیده تردید بنگریم. با این همه، تلخیص‌کننده کتاب— بیش از یاسون— مسئول خطایی فاحش است: او به نامه‌ای که از آنتیوخوس پنجم^(۱) در

(۱) Antiochus V، پادشاه سلوکی سوریه ملقب به اثوباتور که در ۹ سالگی به پادشاهی رسید و حدوداً از

۱۶۳ تا ۱۶۲ ق م سلطنت کرد—م.

دست دارد (۲۶-۲۲/۱۱)، نامه‌های دیگر و شرح رویدادهای مربوط به اواخر دوران سلطنت آنتیوخوس چهارم را که قاعدتاً باید بین فصلهای ۸ و ۹ قرار می‌گرفتند، در ۹/۱۲-۱۱ ضمیمه می‌کند.

کتاب به لحاظ تأییداتی که در آن در خصوص رستاخیز مردگان (پانویشت ۹/۷؛ ۴۶/۱۴)، عقوبات پس از مرگ (۲۶/۶)، دعا برای درگذشتگان (۴۱/۱۲-۴۶ و پانویشت)، فضیلت شهدا (۴۱/۷-۱۸/۶)، شفاعت مُقَدَّسان (۱۶-۱۲/۱۵ و پانویشت) آمده است، اهمیت دارد. این تعلیمات ناظر به نکاتی است که دیگر نوشته‌های عهد عتیق آنها را مسکوت گذاشته‌اند و از این روی بوده که کلیسا حجیت این کتاب را به رسمیت شناخته است.

نظام گاهشماری که هر کدام از دو کتاب از آن تبعیت کرده است، پس از کشف یک لوحه به خط میخی که بخشی از گاهشماری شاهان سلوکی بوده است، بهتر بر ما روشن شده است. این لوحه، تعیین تاریخ مرگ آنتیوخوس ایپفانس را ممکن ساخته است. ما درمی‌یابیم که کتاب اول مکابیان از تقویم مقدونی پیروی کرده و از اکتبر ۳۱۲ ق م آغاز شده است، حال آن که کتاب دوم مکابیان از تقویم یهودی که مشابه تقویم بابلی است، تبعیت کرده و از نisan (۳ آوریل) ۳۱۱ ق م آغاز گشته است. اما در این کار دو استثنا وجود دارد: در کتاب اول، رویدادهای مربوط به معبد اورشلیم و تاریخ یهود، طبق تقویم یهودی-بابلی تاریخ‌گذاری شده است (۵۴/۱؛ ۷۰/۲؛ ۵۲/۴؛ ۵۴،۳/۹؛ ۲۱/۱۳؛ ۵۱،۴۱/۱۴؛ ۲۷/۱۴؛ ۱۴/۱۶)، و نامه‌های نقل شده در کتاب دوم نیز طبق تقویم مقدونی تاریخ‌گذاری شده که البته کاملاً طبیعی است.

متن این دو کتاب از طریق سه نسخه سینایی، اسکندرانی و واتیکان که با حروف بزرگ نگاشته شده‌اند، و نیز حدود سی نسخه که با حروف کوچک تحریر گشته‌اند، به دست ما رسیده است. اما در نسخه سینایی (که بهترین شاهد ماست)، بخش مربوط به کتاب دوم متأسفانه مفقود شده است. آن دسته از نسخه‌های نگاشته شده با حروف کوچک که مؤید تصحیح لوکیانوس^(۱) کاهن (۳۰۰ میلادی) هستند، گاه متنی کهن‌تر از

(1) Lucien

دیگر دستنوشته‌های یونانی را در خود حفظ کرده‌اند، همان متنی که در تاریخ باستانی یهود^(۱) نوشته فلاویوس یوسفوس مورخ، که کلاً از کتاب اول مَکابیان پیروی کرده و کتاب دوم را نادیده گرفته است، باز یافته می‌شود. در روایت کهن لاتینی^(۲) نیز متن یونانی مفقود شده‌ای که غالباً بهتر از متن دستنوشته‌هایی است که می‌شناسیم، ترجمه شده است. متن این دو کتاب در وُولگات کار قدیس هیرونوموس نیست، چرا که وی کتابهای مَکابیان را قانونی نمی‌شمرد، و وُولگات در خصوص کتابهای مَکابیان، چیزی جز تصحیحی دست دوم را ارائه نمی‌کند.

(1) *Antiquités Judaïques*

(2) *Vetus Latina*

کتاب اول مگابیان

۱. سرآغاز

اسکندر و جانشینان او

۱ اسکندر مقدونی، پسر فیلیپوس، چون از سرزمین کِتیم^(۱) برون شد و داریوش پادشاه پارسها و مادها را شکست داد و به جای او نخست در هلاس^(۲) شهریار گشت،^۲ جنگهای بسیار کرد و دژهای بی‌شمار را به تصرف خود درآورد و پادشاهان منطقه را بیراند.^۳ تا اقصی نقاط جهان پیش رفت و غنایمی را که از ملتهای بسیار ستاند، برهم انباشت و زمین برابرش به خاموشی گرایید. دلش پرشور شد و از نخوت لبریز گشت؛^۴ سپاهی بس نیرومند گرد آورد و ولایات و ملتها و سلسله‌های سلاطین را فرمانبردار خویش ساخت و از ایشان جزیه ستاند.^۵ پس آنگاه، به بستر بیماری درافتاد و دانست که به‌زودی از دنیا خواهد رفت.^۶ سردارانش را فراخواند، همان نجبایی که از سنین جوانی با او بالیده بودند، و در زمان حیات خویش مملکتش را میان آنان قسمت کرد.^۷ اسکندر چون از دنیا برفت، دوازده سال سلطنت کرده بود^(۳).^۸ هریک از سرداران او در قلمرو خویش قدرت را به دست

(۱) کِتیم ساکنان کیتیون [لارناکای کنونی، م.م.] و به طور کلی جزیره قبرس بودند (پی: ۴/۱۰؛ تو: ۷/۱؛ اش: ۱/۲۳). بعدها این نام بر جزایر (ار: ۱۰/۲؛ حز: ۶/۲۷) و مناطق غربی‌تر همچون مقدونیه (۱ مک: ۵/۸) و سرانجام دنیای رومی نیز اطلاق گشت.

(۲) این نام به معنی دقیق به یونان محدود نمی‌شده است؛ یاوان (*Iavân*) که معادل آن در زبان عبری است (اش: ۱۹/۶۶؛ حز: ۱۳/۲۷) در وهله نخست به یونیا در آسیای صغیر اطلاق می‌شده است.

(۳) اسکندر در ژوئن ۳۲۳ ق م از دنیا رفت. — این فراخوانی موجب شد که پس از مرگ اسکندر، اندیشه تقسیم مملکت وی پدید آید. در واقع، کوشش برای تقسیم مملکت تنها هنگامی بر فکر وحدت امپراتوری غالب آمد که نبرد اپیسوس در ۳۰۱ ق م روی داد. در دان: ۲۲، ۱۲/۸؛ ۴/۱۰ به از هم گسیختگی امپراتوری اشاره شده است.

گرفت.^۹ تمامی آنان پس از مرگ اسکندر، تاج بر سر گذاشتند و پس از ایشان، پسرانشان ساهای دراز بر سر کار بودند و تیره‌روزیها را بر زمین افزودند.

آنتیوخوس ایپیفانیس^(۱) و نفوذ یونانی‌مآبی در اسرائیل

^{۱۰} از اینان فرزندی بیدین زاده شد و او آنتیوخوس ایپیفانیس پسر پادشاه آنتیوخوس بود که نخست در روم گروگان بود^(۲) و سپس در سال صد و سی و هفت، پادشاه مملکت یونانیان گشت^(۳).^{۱۱} در آن روزگاران در اسرائیل نسلی از فرومایگان^(۴) سربرآوردند که بسیاری را فریفتند و گفتند: «با ملتهای پیرامونان متحد شویم، چه از آن زمان که از ایشان جدایی گزیده‌ایم، گزندهای بسیار بر ما رسیده است.»^{۱۲} این سخنان در نظر ایشان پسندیده آمد.^{۱۳} بسیاری از افراد قوم به شتاب نزد پادشاه رفتند و شاه به آنان اجازه داد که رسوم مشرکان^(۵) را به جای آورند.^{۱۴} پس آنان به آیین ملتها، ورزشگاهی در اورشلیم بنا کردند،^{۱۵} و دگرباره قُلْفه را برای خویش روا شمردند و از عهد مُقَدَّس روی برتافتند تا با ملتها متحد شوند. آنان خویشتن را فروختند تا بدی کنند^(۶).

(۱) ۱۷۵-۱۴۶ ق.م. برادر کهنتر سلوکوس چهارم و پسر آنتیوخوس سوم. — لقب شاهانه ایپیفانیس (به معنی «آن که با درخشندگی ظهور می‌کند») می‌رساند که پادشاه دعوی آن را داشته که مظهر زئوس بر زمین است.
(۲) آنتیوخوس چهارم در شمار گروگانهایی بود که پدرش آنها را پس از شکست در ماگنسیای سیپولوم (Magnésie de Sipyle) در ۱۸۹ ق.م. تسلیم رومیان کرد.
(۳) مراد تاریخ سلوکی است که مبدأ آن در سوریه پاییز ۳۱۲ ق.م (تاریخ نظری بنای انطاکیه) و در بابل بهار ۳۱۱ ق.م بوده است.
(۴) ت.ت.: «متخلفان از شریعت»، این عبارت در ترجمه هفتادی کلاً معادل «سُران بَلْعَال» به کار رفته است (ت.ت: ۱۴/۳، و غیره).

(۵) ت.ت.: «ملتها»، این لفظ معادل کلمه عبری گویم (goyim) است که غالباً به معنی ملتهای مشرک به کار رفته است. در برابر عم (am) که دلالت بر «قوم (اسرائیل)» دارد (البته با استثنایهایی همچون ۵۹/۳؛ ۲۳/۸؛ ۲۹/۹؛ نیز بنگرید به پی: ۲/۱۲؛ خرو: ۱۰/۳۲، و غیره).

(۶) یهودیان به سبب دین و شریعت و آیینهای خود، گروهی مجزا را تشکیل می‌دادند و در دنیای مشرق‌زمین که پس از فتوحات اسکندر یکپارچه و یونانی‌مآب شده بود، پیکره‌ای بیگانه بودند. برای یهودیان ادغام در فرهنگ یونانی که مزایای بشری تمدن جدید را دربرداشت، تنها با شکستن چهارچوبهایی که ضامن وفاداری ایشان به مظاهر ایمان بود، می‌توانست تحقق یابد. هنوز بدعتهایی نظیر اعمال بت‌پرستانه که پادشاه هفت سال بعد آنها را واجب کرد، صورت نپذیرفته بود، اما در هر صورت بدعتها موقعیتهای مشارکت

نخستین حمله به مصر و تاراج معبد اورشلیم^(۱)

^{۱۶} آنتیوخوس چون سلطنت خویش را پابرجا دید، بر آن شد تا پادشاه سرزمین مصر شود تا بر دو مملکت حکم راند.^{۱۷} با سپاهی عظیم و اربابان و پیلان^(۲) (و سواران) و ناوگانی بزرگ به مصر درآمد،^{۱۸} و به پادشاه مصر بطلمیوس یورش آورد. بطلمیوس از برابر وی عقب نشست و گریخت؛ مردان بسیاری در میدان نبرد از پای درآمدند.^{۱۹} شهرهای مستحکم مصر تسخیر شد و آنتیوخوس غنائم مملکت را تصاحب کرد.^{۲۰} اینچنین مصر را شکست داد و در راه بازگشت در سال صد و چهل و سه، با سپاهی عظیم اسرائیل کرد و بر اورشلیم تاخت.^{۲۱} آنتیوخوس با تبختر به معبد درآمد و قربانگاه زرین و شعدان چندشاخه را با تمامی اسبابهای آن^{۲۲} و میز هدایا و صراحیهای شراب و جامها و مجمرهای زرین و پرده و تاجها و آرایه‌های زرین نمای معبد را برداشت و تمامی روکاری نمای معبد را برکند.^{۲۳} سیم و زر و نیز اثاث گرانها را تصاحب کرد و گنجینه‌های نهانی را که یافت به یغما برد.^{۲۴} تمامی اینها را با خود برد و به سرزمین خویش بازگشت؛ خونهای بسیار ریخت و سخنانی بس گستاخانه بر زبان راند^(۳).

۱۷

۲ مک: ۱/۵
دان: ۲۸-۲۵/۱۱
۱۹

۲۰

۲ مک: ۱۶-۱۱/۵

۲۳

۲ مک: ۲۱/۵

۲۵

۲۵ سرزمین اسرائیل سراسر در سوگی عظیم فرو رفت:

۲۶

یهودیان را در اعمال بت‌پرستانه افزون می‌ساخت. این همان حکایت حزن آور مکتون در دو کتاب مکابیان است. این حرکت یهودیان یونانی‌دوست، مورد حمایت آنتیوخوس ایپیفانیس قرار گرفت، همان پادشاهی که شیفته فرهنگ یونانی بود (بنگرید به آیات ۴۴-۵۱).
(۱) این نخستین حمله به بطلمیوس فیلمتور بود که در ۱۶۹ ق م صورت پذیرفت. مؤلف ۲ مک این حمله را از قلم انداخته و تنها «حمله دوم» را ذکر کرده (۲ مک: ۱/۵) که در کتاب اول شرح آن نیامده است. ادامه وقایع در کتاب دانیال به طرز روشن‌تری بیان شده است، بدین صورت که حمله نخست در ۲۷-۲۵/۱۱، تاراج معبد در آیه ۲۸، حمله دوم و دخالت رومیان در آیه ۲۹، قلع و قمع در اورشلیم در آیه ۳۰، و الغای خداپرستی در آیات ۳۱-۳۹ شرح داده شده است.
(۲) پیلان از هند آورده شده بودند و مرکز پرورش این حیوانات جنگی، به نقل از فصل ۶، افامیه بوده است.
(۳) تکبر ایپیفانیس که خویشتن را با زئوس برابر می‌انگاشت، همعصران وی را شکست‌زده کرده و بر آن داشته بود تا با اسم او بازی کنند و وی را ایپانیس به معنی «دیوانه» بنامند (بنگرید به ۲ مک: ۱۷/۵، ۲۱؛ ۴/۹-۱۱/۱؛ دان: ۸/۷، ۲۵؛ ۳۶/۱۱).

- ۲۶ رؤسا و شیوخ نالان شدند، ۲۷
 دوشیزگان و جوانان از پای درآمدند،
 و زیبایی زنان دگرگون گشت.
 ۲۷ مرد تازه داماد مرثیه سر داد؛ ۲۸
 همسرش در اتاق به سوگ نشست.
 ۲۸ زمین به سبب ساکنانش به لرزه درآمد، ۲۹
 و شرمساری تمام خاندان یعقوب را فرا گرفت.^(۱)

مداخله سرکرده موسیاییان و بنای ارگ

- ۲ مک: ۲۴-۲۶ پادشاه دو سال پس از آن، سرکرده موسیاییان^(۲) را به شهرهای یهودا گسیل
 داشت و او با سپاهی عظیم به اورشلیم رفت.^{۳۰} با ساکنان شهر سخنانی به ظاهر
 مسالمت آمیز گفت و اعتماد ایشان را به خود جلب کرد، سپس به ناگاه بر شهر یورش
 آورد و ضربتی هولناک بر آن نواخت و بسیاری از مردم اسرائیل را به هلاکت
 رساند.^{۳۱} شهر را تاراج کرد و به آتش بسوخت و خانه های آن و باروی پیرامونش را
 ویران ساخت.^{۳۲} افراد او زنان و کودکان را به اسارت درآوردند و احشام را تصاحب
 کردند.^{۳۳} آنگاه شهر داود را با بارویی بزرگ و بس مستحکم که دارای برجهایی
 استوار بود، دگر باره بنا کردند و آن را به ارگی برای خویش مبدل ساختند^(۳).^{۳۴} در
 آنجا نسلی از گنهکاران و فرومایگان را سکنی دادند و خود در آن پناه گرفتند؛^{۳۵} در ۳۷

(۱) این نخستین انشای شاعرانه کتاب است، نیز بنگرید به آیات ۴۲-۳۸؛ ۱۳-۸/۲؛ ۶۴-۴۹؛ ۹-۳/۳، ۴۵؛ ۱۴-۴/۱۴.

(۲) حد: «سرکرده موسیاییان»؛ این حدس بر مبنای ۲ مک: ۲۴/۵ است که در آن، نام این مرد ذکر شده است (آپولونیوس)؛ یونا: «مأمور وصول جزیه»؛ این دو کلمه در زبان عبری بسیار شبیه به هم اند. — او فرمانده مزدوران موسیایی بود و لقب وی نیز از اینجا ناشی می شد. در ۱۶۷ ق م به اورشلیم رفت. در ۱۰/۳ مجدداً به او برمی خوریم.

(۳) نام «شهر داود» به تپه بزرگ غربی [اورشلیم] اطلاق می شد. این ناحیه شهر تبدیل به ارگ (به یونانی Akra) شد و قراولان سوری و مقدونی و یهودیان یونانی مآب در آن سکنی گزیدند. این ارگ برای معبد اورشلیم که در شرق و در ارتفاعی پایین تر، بر تپه ای که آن زمان کوه صهیون نامیده می شد، واقع بود، تهدیدی به شمار می رفت. نام مکانهای این دوران با عصر داود مطابقت نمی کند (بنگرید به ۲ سم: ۹/۵+).

این محل سلاح و آذوقه ذخیره کردند و غنایم اورشلیم را که گرد آورده بودند، در آنجا نهادند و این ارگ دامگهی هولناک گشت.

۳۸ این مکان کمینگاهی برای مکان مُقَدَّس^{۳۶}

و دشمنی همواره شوم برای اسرائیل بود.

۳۹ آنان گردِ معبد خون پاک ریختند

و مکان مُقَدَّس را آلودند.

۴۰ به خاطر آنان، ساکنان اورشلیم گریختند،

و اورشلیم شهر مهاجران بیگانه گشت؛

اورشلیم با مولودهای خویش بیگانه شد،

و فرزندانِ آن را ترک گفتند.

۴۱ مُقَدَّس ویرانِ آن به سان بیابان شد،

عیدهایشان به عزا مبدل گشت،

و سبت‌هایشان به استهزا،

و کرامتش به حقارت.

۴۲ زبونیِ آن هم قدر مجدش شد،

و سوگواریِ جانشینِ عظمتش گشت.

برپایی آیینهای مشرکانه

۴۳ سپس پادشاه در سراسر مملکت خویش فرمانی منتشر ساخت که بنابر آن،

همگان باید قوم واحدی را تشکیل می‌دادند^{۴۲} و هرکس رسوم خود را کنار

می‌گذاشت: تمامی ملتها از دستورات پادشاه اطاعت کردند.^{۴۳} بسیاری از اسرائیلیان

آیین او را پذیرا شدند و به پای بتها قربانی ذبح کردند و حرمت سبت را زیر پا

نهادند.^{۴۴} پادشاه با پیکه‌هایی، برای اورشلیم و شهرهای یهودا نیز حکمهایی فرستاد^(۱)

(۱) آنتیوخوس ایپیفانیس که در پی وحدت امپراتوری خود بود، به یهودیان امر کرد که اعمال مشرکانه به جای

و به آنها امر کرد که در سرزمین خود، رسوم بیگانه را به جای آورند^{۴۵} و قربانیهای سوختنی و قربانی ذبح کردنی و شراب را از مقدس دور سازند و حرمت سبت و اعیاد را هتک کنند،^{۴۶} و مقدس را و هر آنچه را که مقدس است بیالایند،^{۴۷} و قربانگاه و پرستشگاه و معبد از برای بتها برپا دارند و خوک و حیوانات ناپاک ذبح کنند،^{۴۸} و پسرانشان را مختون نسازند و خویشان را به هرگونه ناپاکی و پلیدی مکروه سازند،^{۴۹} و بدینسان شریعت را به فراموشی سپارند و تمامی احکام را تحریف کنند.^{۵۰} هر آن که به فرمان پادشاه عمل نمی کرد، محکوم به مرگ می شد.^{۵۱} پادشاه طبق تمامی این دستورات، فرمانهایی برای سراسر مملکت خویش نگاشت و بازرسانی بر تمامی قوم گهارد و به شهرهای یهودا امر کرد که در هر شهر قربانی ذبح کنند.^{۵۲} بسیاری از افراد قوم بدانان پیوستند، تمامی آنان که شریعت را کنار نهادند. ایشان در مملکت بدی کردند،^{۵۳} و اسرائیل را ناگزیر ساختند که در تمامی پناهگاههای خود پنهان گردند.

^{۵۴} در پانزدهمین روز ماه کسلو^(۱) سال صد و چهل و پنج^(۲)، پادشاه «کراحت ویرانی» را بر قربانگاه قربانیهای سوختنی بنا کرد^(۳) و در شهرهای مجاور یهودا قربانگاههایی برپا شد.^{۵۵} کنار درهای خانه ها و در میدانگاهها، بخور می سوزاندند.^{۵۶} کتابهای شریعت^(۴) را چون می یافتند، می دریدند و به آتش می افکندند.^{۵۷} اگر نزد کسی نسخه ای از کتاب عهد را می یافتند، یا کسی را که پیرو

دان: ۲۷/۹؛ ۳۱/۱۱

آورند و بدینسان، پجانی را که آنتیوخوس سوم در ۱۹۸ ق م با آنان بسته بود و بنابر آن، شریعت موسی به عنوان نظام شرعی یهودیان شناخته شده بود (شبهه کاری که پادشاهان ایران پس از تبعید یهودیان با آنان کردند) باطل ساخت. بدینسان، وفاداری به شریعت به صورت نوعی سرکشی سیاسی درآمد که مستوجب عذاب بود. آزادی دینی یهودیان با فرمان آنتیوخوس پنجم مجدداً برقرار شد (۵۷/۶-۶۱؛ ۲ مک: ۲۶-۲۲/۱۱).

(۱) نهمین ماه تقویم بابلی که یهودیان پس از تبعید به بابل، آن را اختیار کردند و مطابق پایان نوامبر-دسامبر است. -م.

(۲) این تاریخ طبق تقویم سلوکی است که مبدأ آن بهار بوده است و با سال ۱۶۷ ق م تطبیق می کند.

(۳) «کراحت ویرانی» (بنگرید به دان: ۲۷/۹؛ ۳۱/۱۱) قربانگاه بغل شامیم یا زئوس المپی بود که بر قربانگاه بزرگ قربانیهای سوختنی بنا گردید.

(۴) در اینجا مراد از کتاب «عهد» یا کتابهای «شریعت»، تورات است.

- ۶۱ شریعت بود پیدا می‌کردند، ایشان را به حکم پادشاه می‌کشتند.^{۵۸} هر ماه اسرائیلیانی
 ۶۲ را که به جرم تخلف دستگیر شده بودند، در شهرها کيفر می‌دادند؛^{۵۹} در روز بیست و
 پنجم هر ماه^(۱)، در قربانگاهی که بر قربانگاه قربانیهای سوختنی بنا شده بود، قربانی
 ذبح می‌کردند.^{۶۰} زنانی را که کودکانشان را مختون ساخته بودند، طبق حکم
 ۶۳ می‌کشتند،^{۶۱} و کودکان شیرخواره‌شان را آویزه گردنشان می‌کردند و نزدیکان ایشان و
 آنانی را که عمل ختنه را انجام داده بودند نیز به قتل می‌رساندند.
 ۶۴ با این همه، بسیاری از مردم در اسرائیل پایداری ورزیدند و با قدرت تمام از
 ۶۵ طعامهای ناپاک نخوردند.^{۶۲} آنان حاضر شدند میرند و خود را با طعام آلوده نساژند
 ۶۷ و حرمت عهد مُقدّس را هتک نکنند و مُردند.^{۶۳} خشمی عظیم بر اسرائیل سایه افکند.
 ۶۸

|| ۱۰/۶ مک: ۱۰

۲. مَتِّیَا پیکار مُقدّس را آغاز می‌کند^(۲)

مَتِّیَا و پسرانش

- ۱ در آن روزگاران مَتِّیَا پسر یُوحنّا، پسر سِمعان، که کاهنی از بنی یُواریب^(۳)
 ۲ بود، اورشلیم را ترک گفت تا در مودین سکنی گزیند.^۲ او پنج پسر داشت:

۱ تو: ۷/۲۴

(۱) روز بیست و پنجم ماه، زادروز پادشاه (بنگرید به ۲ مک: ۷/۶) و روز گشایش قربانگاه بود. سه سال بعد،
 یهودا تبرک قربانگاه جدید را در همان روز گرامی داشت (۱ مک: ۵۲/۴).
 (۲) آزار یهودیان موجب برانگیخته شدن وجدان دینی‌شان شد. معارضه ایشان با یونانی‌مآبی، به شکل
 هجومهای شدید (۲/۱۵-۲۸) یا مقاومت‌های انفعالی (۲/۲۹-۳۸) صورت می‌پذیرفت و سرانجام در زمان
 مَتِّیَا (۲/۳۹-۴۸) و به‌خصوص یهودای مَکابی (فصلهای ۳-۵) منجر به پیکار مقدس شد. یهودا دریافت که
 حفظ دین بسته به استقلال قومی است و بدین سبب، پس از شناخته شدن آزادی دینی نیز پیکار همچنان
 ادامه یافت (۶/۵۷-۶۲). اما کشیده شدن نزاع به عرصه سیاسی، سبب گشایش باب مصالحتات و مبارزات
 حزبی گشت که انتهای کتاب به تمامی بدان اختصاص دارد. این امور سرانجام موجب کنار گذاشته شدن
 دغدغه‌های دینی شد و سبب گشت که سلسله حشمونیان که از دل مَکابیان سر برآوردند، در نظر دینداران
 راستین اعتبار خویش را از دست بدهند.
 (۳) یُواریب رئیس اولین فرقه از فرقه‌های بیست و چهارگانه کهنات بود. فرقه یَدْعیا که بنابر قول [فلاویوس]
 یوسفوس نیای اونیان بود، فرقه دوم بود (۱ تو: ۷/۲۴). اما این تقدم می‌تواند به سبب دست بردن در متن
 پس از ارتقای مَکابیان به مقام کهنات اعظم باشد (۱۰/۲۰).

يُوحَنَّا که ملقب به کَدِّیس بود،^۳ یَمْعان که طَّسَى خوانده می‌شد،^۴ یهودا که مَکابی خوانده می‌شد،^۵ اِلْعازار که اُوران خوانده می‌شد، و یوناتان که اَفُوس خوانده می‌شد^(۱).^۶ چون منکراتی را که در یهودا و اورشلیم واقع شد، بدید،^۷ بانگ برآورد: «وای بر من! آیا زاده شده‌ام تا تباهی قوم خویش و ویرانی شهر مَقْدَس را به چشم ببینم و آسوده بنشینم، حال آن که شهر تسلیم دشمنان شده و مَقْدَس در ید قدرت بیگانگان است؟

^۸ معبد آن به سان مردی خوار^(۲) گشته است.

^۹ آنان که مایهٔ مجدش بودند به اسیری برده شده‌اند،

کودکان خردسالش را در میدانهایش گردن بریده‌اند،

و نوجوانانش به تیغ دشمن از پای درآمده‌اند.

^{۱۰} کدامین ملت مُلکش را وارث نشد،

و غنائمش را تصاحب نکرد؟

^{۱۱} تمامی زینتهایش ربوده شد.

آزاد بود و برده گشت.

^{۱۲} اینک مکان مَقْدَس که جمال ما و مجد ما بود، متروک گشته،

و ملتها آن را ملوث ساخته‌اند.

^{۱۳} پس برای چه باز باید زنده بمانم؟»

^{۱۴} مَتَتِیا و پسرانش جامه دریدند و پلاس بر تن کردند و سخت سوگوار شدند.

(۱) لقبهای کَدِّیس و اُوران و اَفُوس می‌توانند به ترتیب به معنی «نیکبخت» و «بیدار» و «محبوب» باشند. مَکابی می‌تواند به معنی «کسی که سرش به شکل چکش است» و یا شکل کوتاه شدهٔ مکابیهو به معنی «انتخاب یهوه» (بر اساس اش: ۲/۶۲) باشد. معنی «طَّسَى» روشن نیست.

(۲) دس. یونانی و لاتینی: «خوار» (odaxos)؛ یونا: «شریف» (endoxos). در متن اولیه باید «ناشریف» (به سیاق زبان عبری) آمده باشد و علامت نفی آن به صورت اتفاقی یا از روی تردید افتاده باشد.

آزمون قربانی در مودین

^{۱۵} خادمان پادشاه که وظیفه داشتند مردم را به ارتداد وادارند، به شهر مودین درآمدند تا آیین قربانی به جای آورند. ^{۱۶} بسیاری از اسرائیلیان بدانان پیوستند، اما مَتَتیا و پسرانش جملگی جدا از ایشان ایستادند. ^{۱۷} خادمان پادشاه سخن آغاز کردند و خطاب به مَتَتیا چنین گفتند: «تو رئیس نامور و مقتدر این شهر هستی و پسران و برادرانت پشتیبان توانی. ^{۱۸} پس برای اجرای فرمان پادشاه، نخست تو پا پیش گذار، همان‌سان که تمامی ملتها و رؤسای یهودا و مردمانی که آنان را در اورشلیم باقی گذاشتیم نیز چنین کردند. تو و پسرانت در زمرهٔ دوستان پادشاه^(۱) قرار خواهید گرفت؛ تو و پسرانت به دریافت عطایای سیمین و زرین و تحفه‌های بسیار مفتخر خواهید شد.» ^{۱۹} مَتَتیا به بانگ بلند پاسخ گفت: «آنگاه که تمامی ملتهای ساکن در امپراتوری پادشاه از او اطاعت کردند، هر کدام آیین پدرانشان را کنار نهادند و اوامر او را آویزهٔ گوش ساختند. ^{۲۰} من و پسران و برادرانم از عهد پدرانم پیروی خواهیم کرد. ^{۲۱} خدا ما را از کنار نهادن شریعت و احکام حفظ خواهد فرمود^(۲)! ^{۲۲} ما فرمانهای پادشاه را اجابت نخواهیم کرد و از دین خویش به چپ و راست منحرف نخواهیم گشت.» ^{۲۳} چون این کلام را به پایان برد، یک یهودی برابر دیدگان همگان پیش آمد تا طبق فرمان پادشاه، بر قربانگاه مودین قربانی ذبح کند. ^{۲۴} از دیدن این منظره، آتش غیرت مَتَتیا برافروخته شد و پشتش به لرزه درآمد. او که جانانش را خشمی به حق^(۳) فرا گرفته بود، شتافت و وی را بر قربانگاه گردن برید. ^{۲۵} مأمور پادشاه را نیز که مردم را به ذبح کردن قربانی واداشته بود، همان دم بکشت و قربانگاه

(۱) این امتیاز افتخاری، میراث دربار ایران بوده و مراتب مختلفی داشته است. «دوستان پادشاه» نزد وی راه داشتند و اگر موقعیت آن پیش می‌آمد، شاه پاره‌ای از وظایف را به آنان می‌سپرد (بنگرید به ۳۸/۳؛ ۸/۷؛ ۱۶/۱۰، ۲۰، ۶۰، ۶۵؛ ۲۷/۱۱؛ ۵۷؛ ۳۹/۱۴؛ ۲۸/۱۵؛ ۲ مک: ۹/۸).

(۲) این از تعبیرات خاص کتاب مقدس است، اما در اینجا کلمهٔ «خدا» تلویحاً در نظر بوده است.

(۳) ت.ت.: «(خشمی) موافق شریعت»، بنگرید به ت.ت: ۱۳-۷/۱۲. غیور بودن برای شریعت از خصوصیات پرهیزگاری آن دوران بوده است. اما این غیرت در سدهٔ بعد با پدید آمدن حزب غیوران، وجهی سیاسی به خود گرفت.

ع: ۱۵-۶/۲۶ را واژگون ساخت.^{۲۶} غیرتی که برای شریعت داشت، همانند غیرتی بود که فینحاس در کار زمری پسر سألو از خویشان نشان داد.^{۲۷} مَتَّیَّا به ندای بلند در سراسر شهر بانگ برآورد: «هر آن که از برای شریعت غیور است و عهد را نگاه می‌دارد، از پی من روان شود!»^{۲۸} او و پسرانش به کوهها گریختند و هر آنچه را که داشتند در شهر باقی گذاشتند.

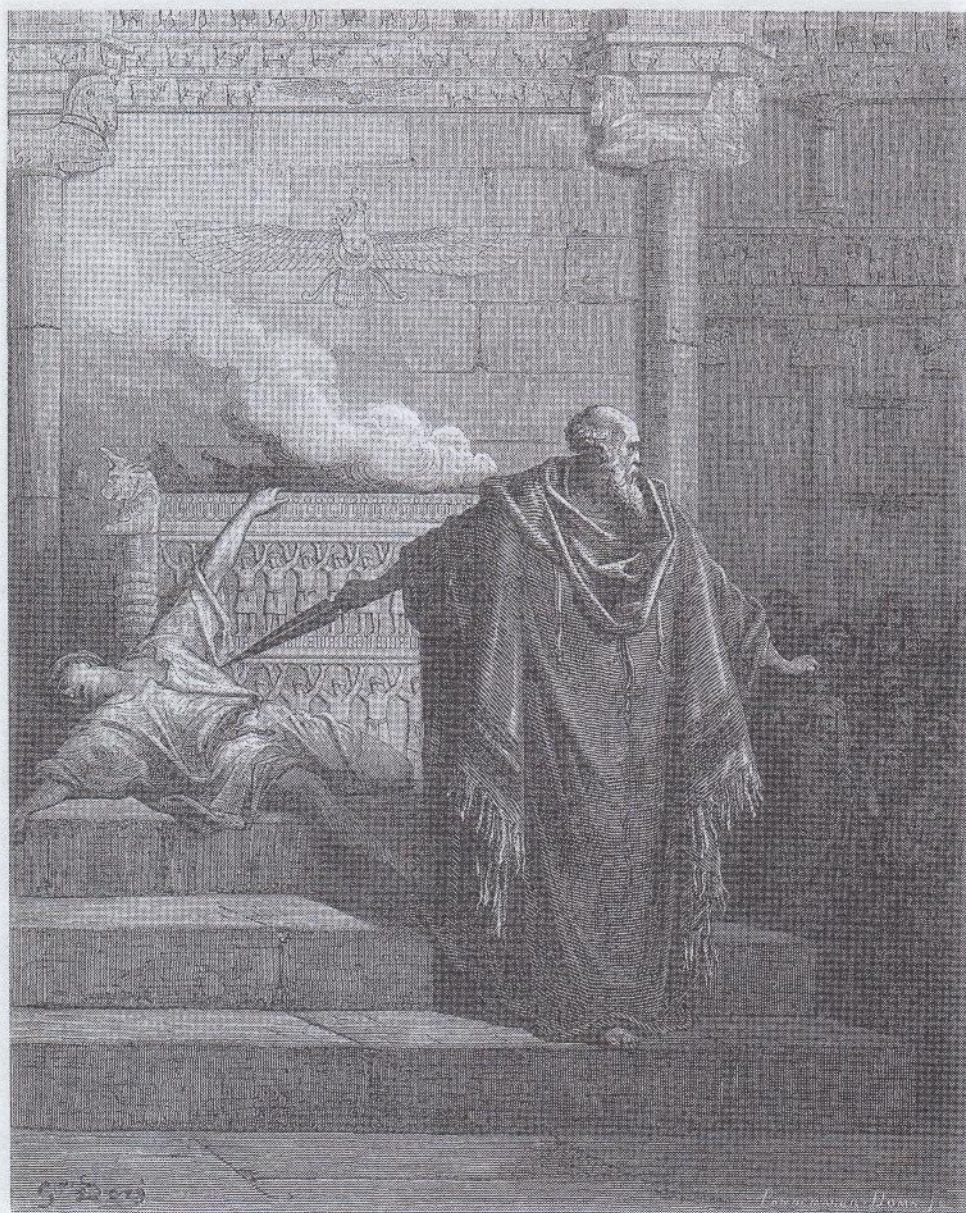
۲ مک: ۲۷/۵

آزمون سبت در بیابان

^{۲۹} شمار بسیاری از مردمانی که پایبند دادگری و شریعت بودند، به بیابان فرود آمدند تا در آن سکنی گزینند،^{۳۰} آنان به همراه فرزندان و همسران و احشامشان به بیابان رفتند، چرا که بار مصیبت بر ایشان سنگینی می‌کرد.^{۳۱} به خادمان پادشاه و سپاهیان که در شهر داود در اورشلیم مستقر بودند، خبر رساندند که مردمانی که از دستور پادشاه سرپیچیده‌اند، به پناهگاههای نهانی بیابان فرود آمده‌اند.^{۳۲} سپاهی نیرومند به تعقیب آنان پرداخت و به ایشان رسید. اردوگاه خود را برابرشان برپا داشت و آماده شد تا در روز سبت یورش آورد.^{۳۳} و آنان را گفت: «دیگر بس است! برون آید و از فرمان پادشاه اطاعت کنید تا جانتان در امان ماند.» ایشان پاسخ گفتند: ^{۳۴} «ما برون نخواهیم آمد و به فرمانی که پادشاه برای زیر پا نهادن حرمت روز سبت داده، عمل نخواهیم کرد»^(۱).^{۳۵} بی‌درنگ بر آنان یورش آوردند^{۳۶} و ایشان از پاسخ گفتن و پرتاب سنگ و بستن راه مخفیگاهشان خودداری ورزیدند و گفتند: ^{۳۷} «جملگی در راه راست خویش می‌میریم و آسمان و زمین گواه خواهند بود که ما را به ناحق کشتید.»^{۳۸} سپاه در روز سبت بر آنان هجوم برد و ایشان به همراه همسران و فرزندان و احشامشان از پای درآمدند. تعداد آنان بالغ بر هزار تن بود.

۱۱ مک: ۱۱/۶

(۱) در خرو: ۲۹/۱۶ خروج از خانه در روز سبت ممنوع شده است (بنگرید به خرو: ۲۰/۸+); در یکی از متون قُرآن (سند دمشق)، بر اساس اع: ۴/۳۵ آمده است که در روز سبت، تا هزار ذراع و برای چراندن گله تا دو هزار ذراع می‌توان از شهر خارج شد، و هر نوع فعالیتی عملاً منع شده است (بنگرید به نخ: ۱۵/۱۳). درواقع، شورشیان به زودی دریافتند که حتی در روز سبت نیز باید از خود دفاع کنند (آیه ۴۰ ب) و عیسی نیز بعدها گفت: «سبت برای انسان مقرر شده و نه انسان برای سبت» (مر: ۲۷/۲).



مسیحا یهودی حرمت شکن را می کشد
(۱ مک: ۱۵/۲-۲۵، ص ۱۹۷)



مَسِّیَّا از یهودیان پناه برده به کوهستان می‌خواهد که سلاح به دست گیرند
(۱ مک: ۳۱/۲-۴۸، صص ۱۹۸-۱۹۹)

تکاپوی مَتِّیّا و حزب او

^{۳۹} چون مَتِّیّا و دوستانش از این واقعه آگه گشتند، به تلخی بر ایشان گریستند ^{۴۰} و یکدیگر را گفتند: «اگر جلگی همان کاری را کنیم که برادرانمان کردند، اگر از برای زندگی و احکام خویش با ملتها نجنگیم، زود باشد که از عرصه زمین محومان سازند.» ^{۴۱} همان روز چنین تصمیم گرفتند: «هر مردی که در روز سبت بر ما یورش آورد، برابر او به مبارزه برخوایم خواست و بدین سان همانند برادرانمان که در مخفیگاهها مردند، همگی نخواهیم مرد.»

^{۴۲} آنگاه جماعت حَسیدیان ^(۱) که دلیرمردانی در میان اسرائیل بودند، و جمله آنان که جان نثار شریعت بودند، بدانان پیوستند. ^{۴۳} تمامی کسانی که از بدرفتاریها گریخته بودند، بر شمار آنان افزوده شدند و پشتیبانی شان کردند. ^{۴۴} اینان سپاهی نیرومند پدید آوردند و گنهکاران را خشمگینانه و بی ایمانان را غضبناک فرو کوفتند؛ سایرین نزد ملتها گریختند تا از حمایتشان بهره مند شوند. ^{۴۵} مَتِّیّا و یارانش به گشتزنی پرداختند تا قربانگاهها را ویران سازند ^{۴۶} و همه کودکان ختنه نشده ای را که در سرزمین اسرائیل بیابند، به قهر محتون سازند. ^{۴۷} اینان گستاخان را راندند و کار به دست ایشان سامان گرفت. ^{۴۸} شریعت را از دست ملتها و پادشاهان به در آوردند و گنهکاران را درمانده ساختند ^(۲).

(۱) این نام برگرفته از واژه عبری حَسیدیم (*hasidim*) به معنی «پرهیزگاران» است. حَسیدیان جماعتی از یهودیان مقید به شریعت بودند که پیش از مکابیان در برابر نفوذ مشرکان پایداری ورزیدند و مبدل به سپاه صف شکن یهودا شدند (۲ مک: ۶/۱۴). اما تابع سیاست حشمونیان نگشتند (بنگرید به ۱ مک: ۱۳/۷). بنابر قول یوسفوس، حَسیدیان در عهد یونانان در حدود ۱۵۰ ق م، به فریسیان (مت: ۷/۳+؛ رس: ۱/۴+) و اِسینیان تقسیم شدند. اِسینیان از زمان کشفیات قرآن بهتر شناخته شده اند.

(۲) تت: «به گنهکار شاخ نمی داد»؛ در باره این نماد قدرت که خاص کتاب مقدس است، بنگرید به مز: ۳/۱۸+؛ نیز بنگرید به دان: ۷-۸.

وصیت مَتِّیَّا^(۱) و مرگ او

۴۹ با این همه، آفتاب عمر مَتِّیَّا رو به افول بود. پس پسرانش را گفت: «این زمان، گاه سلطنت کبر و اهانت و هنگام قیام و انفجار خشم است. ۵۰ اینک بر شهاست، ای فرزندانم، که از برای شریعت غیور باشید و بهر عهد پدرانمان جان بازید.

۵۱ «به یاد آرید کارهایی را که پدرانمان در زمان خود کردند،

شما مجدی عظیم و نامی نامیرا خواهید یافت.

۵۲ ابراهیم آیا در آزمون خویش وفادار شناخته نشد

و این از برای او عین عدالت شمرده نگشت؟

بی: ۶/۱۵+

۵۳ یُوسُف در روزگار تنگی خویش به شریعت عمل کرد،

بی: ۳۷: ۳۹-۴۱

و بدین سان سرور مصر گشت.

۵۴ فینحاس، پدر ما^(۲)، از آن روی که سخت غیرت ورزید،

اع: ۶/۲۵-۱۳

عهد کهنات ابدی با او بسته شد.

۵۵ یُوشَع چون فرمانی را که بدو داده شد اجرا کرد،

یوش (جاهای مختلف)

در اسرائیل به مقام داوری رسید.

۵۶ کالیب بدان سبب که حقیقت را در جمع تصدیق کرد،

اع: ۱۳/۳۰
اع: ۱۴/۲۴

در مملکت میراث بدو رسید.

۵۷ داود به خاطر پرهیزگاری خویش،

سم: ۷

اورنگ شاهی را به روزگاران به میراث برد.

۵۸ ایلِیَّا از آن روی که برای شریعت غیرت ورزید،

۱ یا: ۱۹/۱۰، ۱۴
۲ یا: ۱۱/۲-۱۲

تا آسمان برآورده شد.

۵۹ حَنِّیَّا و عَزْرَیَّا و میشائیل بدان سبب که اعتقاد کردند،

دان: ۳

(۱) این وصیت یادآور ستایش پدران در سی: ۴۴-۵۰ است.

(۲) مؤلف شمعون ثانی، کاهن بزرگ آن عصر، را به العازار پسر هارون و پدر فینحاس که صادق و اویبتان از او زاده شدند، ربط می‌دهد. بنابراین مشروعیت کهنات حشمونی از نظر او مشکوک نیست.

از آتش نجات داده شدند.

^{۶۰} دانیال به خاطر راستی خویش،

از کام شیران رهانده شد.

^{۶۱} و بدین سان دریابید که نسل اندر نسل،

آنان که به او امید می‌بندند، درغی‌مانند.

^{۶۲} از عتاهای مرد گنهکار^(۱) بیمی به دل راه مدهید،

چرا که مجد او آنجا می‌رود که سرگین و کرم،

^{۶۳} امروز شأنی رفیع یافته و فردا دیگر نیست،

چه به درون غباری باز می‌گردد که از آن برآمده است و کیده‌هایش نقش بر

آب می‌شود.

^{۶۴} فرزندانم، قوی باشید و به شریعت سخت درآویزید،

چه شریعت است که شما را از مجد خواهد آکند.

^{۶۵} «اینک این سیمعان^(۲) برادر شماست که می‌دانم مرد ریزی است. همواره به سخن

او گوش سپارید که از برای شما، جای پدر را خواهد گرفت. ^{۶۶} اما یهودای مکابی که از

خردسالی دلاور بود، فرمانده سپاهتان خواهد شد و پیکار با ملتها را راهبری خواهد

کرد. ^{۶۷} شما برادران دیگر، تمامی پیروان شریعت را به خود پیوندید و کین قوم خویش

را بتوزید. ^{۶۸} بدیهایی را که ملتها با شما کرده‌اند، به خودشان بازگردانید و به احکام

شریعت درآویزید.» ^{۶۹} پس آنگاه، آنان را مبارک خواند و به پدران پیوست. ^{۷۰} او در

سال صد و چهل و شش درگذشت و در گور پدران در مودین به خاک سپرده شد، و

تمامی اسرائیل بر او سخت سوگوار شدند.

(۱) یگمان مراد آنتیوخوس ایپفانِس است، بنگرید به ۱۰/۱ (و ۲۴۸/۲)؛ ۲ مک: ۹/۹.

(۲) سیمعان به رغم سن و قابلیت‌هایش، به عنوان سومین نفر در رأس قوم قرار می‌گیرد (بنگرید به فصل ۱۳).

۳. یهودای مکابی پیشوای یهودیان می شود (۱۶۶-۱۶۰ ق م)

ستایش یهودایی مکابی

۱ پسر او یهودا، که مکابی خوانده می شد، به جای پدر به پا خاست؛^۲ تمامی برادران او و جمله یاران پدرش به یاری وی برخاستند و نبرد اسرائیل را با شور و نشاط پیش بردند.

۳ آوازه قوم خویش را بلند ساخت،

همچون مردی تنومند جوشن بر تن کرد،

و سلاحهای پیکار خود را بر کمر بست.

جنگهای بسیار کرد،

سپاهیان را به تیغ خویش حامی بود،

۴ در کارهای بزرگ خود همتای شیر بود،

و همانند شیربچه ای بر طعمه خویش برافروخته می گشت،

۵ رد بی ایمانان را پی می گرفت و شکارشان می کرد،

و آنان را که در قوم او فتنه می انگیزختند، به آتش می سپرد.

۶ بی ایمانان با رعبی که بر دلشان افکند شکست خوردند،

بدکاران جملگی پریشان شدند،

و رهایی به دست او حاصل آمد.

۷ ناکامیهایی تلخ از برای پادشاهان بسیار به بار آورد،

یعقوب را با اعمال خویش دلشاد ساخت،

و یادش تا به ابد مبارک خواهد بود.

۸ شهرهای یهودا را زیر پا گذاشت

تا در آنها بیدینان را از میان بردارد،
و خشم را از اسرائیل دور گرداند.
۹ نامش تا اقصی نقاط زمین طنین انداز شد،
آنان را که از دست رفته بودند گرد آورد.

نخستین کامیابیهای یهودا^(۱)

|| ۲ مک: ۷-۱/۸

۱۰ آپولونیوس مشرکان و فوجی نیرومند از سامره را گرد آورد تا به جنگ اسرائیل رود^(۲). ۱۱ یهودا آگه گشت و به مقابله او شتافت؛ به نبردش خواند و او را بکشت. بسیاری از سپاهیان زخمهای مهلک برداشتند و سایرین گریختند. ۱۲ غنائم را گرد آوردند؛ یهودا شمشیر آپولونیوس را از برای خود برداشت و آن را در تمام طول زندگیش در نبردها به کار گرفت. ۱۳ سارون، سردار سپاه سوریه، چون شنید که یهودا جمعی از مؤمنان و مردان جنگی را گرد خویش فراهم آورده است، ۱۴ به خود گفت: «نامم را بلند آوازه خواهم ساخت و در مملکت از مجد آکنده خواهم گشت. با یهودا و مردانش که فرمانهای پادشاه را سُخره می کنند، خواهم جنگید.» ۱۵ پس به نوبه خود رهسپار گشت و سپاه نیرومندی از بیدینان با او روانه شدند تا برای کین توختن از بنی اسرائیل، یاریش رسانند. ۱۶ چون به شیب رو به بالای بیت حُورون نزدیک شد، یهودا با شماری از مردان به مقابله او شتافت. ۱۷ مردان یهودا چون سپاهی را که به سویشان پیش می آمد بدیدند، یهودا را گفتند: «چگونه با شماری چنین اندک، با سپاهی چنان انبوه پیکار توانیم کرد؟ ما بی رمقیم و امروز چیزی نخورده ایم.» ۱۸ یهودا پاسخ گفت: «ای بسا جمع پُر شمار که به دست جمعی کم شمار درافتد و برای آسمان^(۳) یکسان است که نجات را با جمعی پُر شمار فرو فرستد یا با جمعی کم شمار، ۱۹ چرا که پیروزی در جنگ بسته به فراوانی سپاه نیست و قدرت از آسمان درمی رسد.» ۲۰ اینان،

۱ سم: ۶/۱۴

(۱) این دو درگیری در ۲ مک ذکر نشده اند.

(۲) بنا به قول یوسفوس، آپولونیوس (بنگريد به ۲۹/۱+) حکمران سامره بود.

(۳) دسس، یونانی، رولا: «برای آسمان»؛ یونا، وو: «برای خدای آسمانها»، اما در ۱ مک اصولاً از ذکر کلمه «خدا» به خاطر احترام به نام او پرهیز شده است.

آکنده از بی‌شرمی و گناه، به مقابله ما آمده‌اند تا ما را با همسران و فرزندانمان به هلاکت رسانند و پوست از ما برگزینند.^{۲۱} لیک ما از برای زندگی و سنتهای خویش نبرد می‌کنیم،^{۲۲} و او آنان را برابر ما خُرد خواهد کرد. هیچ بیمی از ایشان به دل راه مدهید^(۱)». ^{۲۳} چون از سخن گفتن بازایستاد، به‌ناگاه بر آنان یورش برد. سارون و سپاهش درهم شکستند.^{۲۴} آنان را در سراشی بیت حُورون تا دشت تعقیب کردند. نزدیک به هشتصد تن به هلاکت رسیدند و سایرین به سرزمین فلسطیان^(۲) گریختند.^{۲۵} یهودا و برادرانش رفته‌رفته رعب‌انگیز شدند و وحشت بر ملت‌های مجاور مستولی گشت.^{۲۶} نام او به گوش پادشاه رسید و تمامی ملت‌ها نبردهای یهودا را حکایت کردند.

یوش: ۱۰/۱۰

تمهیدات آنتیوخوس برای حمله به سرزمین پارس و یهودیه^(۳) و نایب‌السلطنه شدن لوسیاس

^{۲۷} چون آنتیوخوس این حکایت‌ها را بشنید، سخت خشمناک شد؛ کسانی را گسیل داشت تا تمامی قوای مملکتش را گرد آورند و سپاهی بس نیرومند مهیا سازند.^{۲۸} خزانه خویش را گشود و به سپاهیان موجب یک سال را داد و به آنان امر کرد که از برای هر پیش‌آمدی آماده باشند.^{۲۹} آنگاه دریافت که مالی در صندوق‌هایش باقی نمانده و جزیه‌های ولایات تقلیل یافته است و سبب آن در نفاق و بلایایی بود که او با از میان بردن سنت‌هایی که از دوران باستان وجود داشت، در مملکت به بار آورده بود.^{۳۰} بیمناک شد که مبادا مانند آنچه پیش از آن نیز بارها روی داده بود، نتواند از عهده خرج‌ها و بخشش‌هایی که در گذشته با گشاده‌دستی انجام می‌داد، برآید و در این خصوص از پادشاهان پیشین درمانده‌تر شود.^{۳۱} پریشانی بر جان‌ش چیره گشت و بر

(۱) این تشویق به جنگ به سیاق سفر تنبیه صورت پذیرفته است (مثلاً بنگرید به تث: ۲۹/۱ ب؛ ۲۲-۱۸/۳؛ ۱/۹، و غیره). ادبیات یهودی آن دوران بسیار ملهم از روایات مربوط به پطریارخ‌ها و فتوحات بوده است. — در آیه ۲۱ انگیزه‌های عمیق نخستین مبارزات مکابیان به صورت کامل خلاصه شده است.

(۲) نامی کهن که بر منطقه دریایی دلالت داشته است (بنگرید به ۳۸/۱۵).

(۳) این نظرات کلی مؤلف امک است، همو که مسئله یهودیان را در کانون مشغله‌های فکری آنتیوخوس چهارم قرار می‌دهد. در واقع، لشکرکشی به آسیا تنها به هدف سامان بخشیدن به وضعیت مالی صورت نپذیرفت، بلکه مراد از آن فتح مجدد ارمنستان نیز بود.

آن شد تا به سرزمین پارس رود تا خراجهای ولایات را فزون‌تر سازد و مال بسیار گرد آورد.^{۳۲} لوسیاس را که مردی از اشراف و از خاندان سلطنتی بود، در رأس امور مملکت خویش از فرات تا سرحد مصر^(۱) گمارد،^{۳۳} و کفالت پسرش^(۲) آنتیوخوس را تا زمان بازگشت برعهده او گذاشت.^{۳۴} نیمی از سپاهیان را با پیلها بدو سپرد و تمامی خواستهای خویش را، به‌خصوص در باب ساکنان یهودیه و اورشلیم، بدو بازگفت:^{۳۵} او باید سپاهی بر آنان گسیل می‌داشت تا قدرت اسرائیل و اندک باقی‌مانده اورشلیم را نابود سازد و از میان بردارد و یاد آنان را از آنجا محو کند،^{۳۶} و پسران بیگانگان را بر سراسر سرزمینشان بگمارد و مملکتشان را تقسیم کند^(۳).^{۳۷} پادشاه نیمه باقی‌مانده سپاهیان را برگرفت و از انطاکیه پایتخت مملکتش، در سال صد و چهل و هفت رهسپار شد؛ از فرات گذشت و راه خود را از اقلیمهای مرتفع^(۴) دنبال کرد.

گورگیاس و نیکانور سپاه سوریه را در یهودیه فرماندهی می‌کنند

|| ۲ مک: ۸/۱۵

^{۳۸} بطلمیوس، پسر دورومینس، و نیکانور و گورگیاس که در میان دوستان پادشاه رجال مقتدری شمرده می‌شدند، کسانی بودند که لوسیاس آنان را از برای خویش برگزید^(۵).^{۳۹} به همراه ایشان، چهل هزار پیاده و هفت هزار سوار گسیل داشت تا سرزمین یهودا را تصرف کنند و آن را طبق فرمان پادشاه ویران سازند.^{۴۰} آنان با

۲ مک: ۴/۴۵؛
۸/۸ ب: ۱۴/۱۰

(۱) مراد ماورای فرات در عهد پارسها است. بنابراین لوسیاس (که پولوبیوس مورخ نیز او را شناسایی کرده است) بر فرمانده نظامی بقاع سوریه و فنیقیه (بنگرید به ۲ مک: ۱۱/۱۰) و نیز فرماندهان نظامی سوریه علیا ریاست داشته است. — اصطلاح «از خاندان سلطنتی» به معنی «خویشاوند پادشاه» است (۲ مک: ۱/۱۱) که بالاترین عنوان افتخاری دربار سلوکی بوده است (بنگرید به ۱ مک: ۸۹/۱۰).
(۲) مراد آنتیوخوس پنجم انطاکیا است (۱۷/۶) که کفالت او دو سال بعد به فیلیپوس، دوست صمیمی پادشاه، سپرده شد (۱۴/۶؛ ۲ مک: ۲۹/۹).

(۳) یهودیان شورشی باید قتل‌عام یا به عنوان برده فروخته می‌شدند (۲ مک: ۹/۸-۱۱) و زمینهایشان مصادره و بخشی از آنها میان بیگانگان تقسیم می‌شد (دان: ۳۹/۱۱). بنابراین یهودیه طبق رسم سلوکیان مبدل به «زمین شاهی» می‌گشت و به صورت سهم‌سهم به مهاجران اجاره داده می‌شد. مالیاتهایی که از بابت این زمینها مطالبه می‌شد، خراجی سنگین‌تر از جزییه‌های قدیم بود.

(۴) این نام بر فلات ایران دلالت داشته است (بنگرید به ۱/۶؛ ۲ مک: ۲۵/۹). — زمان بهار ۱۶۵ ق م است.
(۵) بطلمیوس فرمانده نظامی ولایت بقاع سوریه و فنیقیه بود (۲ مک: ۸/۸). گورگیاس فرمانده نظامی به معنی دقیق کلمه بود و او بود که عملیات را فرماندهی می‌کرد، هرچند که نیکانور به عنوان «دوست اول» پادشاه بر او تقدم داشت (۲ مک: ۹/۸). پنج سال بعد، مجدداً نیکانور فرمانده جنگ شد (۱ مک: ۲۶/۷).

تمامی سپاه خود رهسپار شدند و به نزدیکی عمواس در سرزمین پست رسیدند و در آنجا اردو زدند.^{۴۱} سوداگران ولایت خبردار شدند و مبالغ زیادی زر و سیم و غل و زنجیر^(۱) برگرفتند و به اردوگاه رفتند تا اسرائیلیان را همچون برده بخرند. لشکری از آدوم و سرزمین فلسطیان به سپاه لوسیاس پیوست^(۲).^{۴۲} یهودا و برادرانش بدیدند که مصیبت شدت گرفته است و سپاههایی در سرزمینشان اردو زده‌اند. همچنین آگه گشتند که پادشاه فرمان نابود ساختن کامل ایشان را داده است.^{۴۳} آنگاه یکدیگر را گفتند: «قوم خویش را از نابودی نجات بخشیم و از برای ملت و مکان مقدّس‌مان نبرد کنیم»^{۴۴} جماعت فرا خوانده شدند تا خود را مهیای پیکار سازند و دست به دعا بردارند و طلب رأفت و رحمت کنند.

^{۴۵} اورشلیم به مانند بیابان، متروک شده بود.

از فرزندانش هیچ‌کس بدان داخل نمی‌شد و از آن خارج نمی‌گشت.

مقدّس پایمال شده بود،

و پسران بیگانگان در ارگ ساکن گشته بودند،

ارگ کاروانسرای ملتها شده بود.

شادی از دل یعقوب رخت بر بسته بود،

و دیگر آوای نی و بربط به گوش نمی‌رسید.

اجتماع یهودیان در مِصْفَه^(۳)

|| ۲ مک: ۱۶/۸-۲۳

^{۴۶} پس آنان گرد آمدند و به مِصْفَه که مقابل اورشلیم قرار داشت، رفتند، چرا که از سابق در آنجا محل نیایشی برای اسرائیل بود.^{۴۷} آن روز را روزه گرفتند و پلاس به

داو: ۳-۱/۲۰
+۶-۵/۷ سم: ۱

(۱) حد. بنابر سر. و یوسفوس: «غل و زنجیر» (*pedas*). یونا، لا: «فرزندان» (*paídas*).

(۲) حد: «آدوم»؛ در یونا. و روایتها «سوریه» آمده است که باید ترجمه نام عبری آرام (*aram*) باشد که با آدوم خلط شده و این اشتباهی شایع است (بنگرید به داو: ۸/۳؛ ۲ سم: ۱۲/۸؛ پا: ۲۵/۱۱؛ ۲ پا: ۶/۱۶. و غیره). — «سرزمین فلسطیان»، تت: «سرزمین بیگانگان»، معادل آن در زبان یونانی *allophyles* است. این کلمه در هف. بر فلسطیان اطلاق شده است (بنگرید به ۶۸/۵).

(۳) مِصْفَه که در کتاب مقدس از آن نام رفته است، در سیزده کیلومتری شمال اورشلیم واقع و محل تجمع اسرائیل بوده است (بنگرید به داو: ۱/۲۰؛ ۱ سم: ۵/۷؛ ۱۷/۱۰؛ ار: ۵/۴۰).

۲ مک: ۲۳/۸ تن کردند و خاکستر بر سر ریختند و جامه دریدند.^{۴۸} کتاب شریعت را گشودند تا دریابند که مشرکان از صُور خدایان دروغینشان چه طلب می‌کنند^(۱).^{۴۹} زیستهای کهانت و میوه‌های نوبر و دهیک‌ها را آوردند و نذیره‌ها^(۲) را که دوره نذرشان به پایان رسیده بود^(۳)، احضار کردند.^{۵۰} آوای خویش را به آسمانها برآوردند و گفتند: «با این مردم چه باید کرد و به کجا بایدشان بُرد؟^{۵۱} مکان مُقدّست را پایمال و ملوث ساخته‌اند و کاهنانت در سوگواری و خواری‌اند،^{۵۲} و ملتها بر ضد ما هم‌پیمان شده‌اند تا نابودمان سازند. تو می‌دانی که چه نیازی از برای ما در سر دارند.^{۵۳} اگر به یاریمان نیایی، چگونه برایشان پایداری توانیم ورزید؟»^{۵۴} پس آنگاه کرناها را به نوا درآوردند و به صدای بلند فغان برآوردند.

۵۵ سپس یهودا رؤسای قوم را معین ساخت، رؤسای گروههای هزار نفری و صد نفری و پنجاه نفری و ده نفری^(۴).^{۵۶} بدان کسان که در حال بنای خانه بودند یا به تازگی نامزد کرده یا تاکی نشانده یا ترسان بودند، گفت همگی، چنان که شریعت اجازه داده، به خانه خویش بازگردید.^{۵۷} آنگاه سپاه رهسپار شد و در جنوب عمواس اردو زد.^{۵۸} یهودا گفت: «بجهز شوید و دلاور باشید، مهیا گردید که فردا با این ملتها که بر ضد ما مجتمع شده‌اند تا ما و معبدمان را نابود سازند، بجنگید،^{۵۹} زیرا بهتر آن است که در رزم بمیریم تا آن که نظاره‌گر سیه‌روزیهای ملتان و مکان مُقدّسمان باشیم. هر آنچه آسمان بخواهد، همان خواهد شد.»

(۱) این مطلب در ۲ مک: ۲۳/۸ روشن شده است. از آنجا که دیگر پیامبری وجود نداشت، با کتاب مقدس تفأل می‌کردند تا پاسخ الهی را در خصوص زمان مناسب و نتیجه پیکار بیابند.
(۲) در دین یهودیان قدیم، نذیره به کسی گفته می‌شد که خود را وقف خداوند کرده بود و برای مدتی معین، و گاه مادام‌العمر، نذر می‌کرد که از خوردن شراب و به‌طور کلی هرگونه فراورده تهیه شده از تاک، و کوتاه کردن موی سر خود و نزدیک شدن به جنازه بپرهیزد. -م.
(۳) نذیره‌ها در پایان مدت نذر خود، باید قربانی در معبد تقدیم می‌کردند (اع: ۱۳/۶). اما حرمت معبد هتک شده و راه آن بسته بود.

(۴) این تقسیمات تا حدودی در ارتش‌های یونانی‌مآب وجود داشت و یهودا به‌خصوص ملهم از سازماندهی قضایی و نظامی قدیم بود (بنگرید به خرو: ۲۱/۱۸، ۱۳+؛ اع: ۴۸/۳۱؛ تث: ۱۵/۱؛ ۲ سم: ۱/۱۸؛ ۲ پا: ۹/۱-۱۴). اِسینیان نیز همین سازماندهی را حفظ کردند.

نبرد عمواس

|| ۲ مک: ۲۳/۸-۲۹

۴ گورگیاس پنج هزار پیاده و هزار سوار نخبه برگرفت، و این سپاه در شب رهسپار گشت^۲ تا به اردوگاه یهودیان یورش آورد و به ناگاه آنان را فرو کوبید. اهالی ارگ راهنمای او بودند.^۳ یهودا چون این خبر را بشنید، با دلیرمردان خویش حرکت کرد تا سپاه شاهی را در عمواس،^۴ در حالی که نفرات آن در خارج از اردوگاه پراکنده بودند، درهم شکند.^۵ گورگیاس چون در شب به اردوگاه یهودا رسید، کسی را نیافت و در کوهستان به جست و جوی یهودیان پرداخت، چرا که می گفت: «آنان از برابر ما می گریزند.»^۶ صبحدم یهودا با سه هزار مرد خود در دشت پدیدار گشت. اما اینان جوشنها و شمشیرهایی را که می خواستند، نداشتند.^۷ اردوگاه نیرومند و مستحکم مشرکان را می دیدند و سواره نظامی را که پیرامون آن بود و خلاصه کلام مردانی را که جنگ آزموده بودند.

^۸ یهودا مردان خود را گفت^(۱): «از کثرت آنان هراسان مباشید و از حمله به ایشان بیمی به دل راه مدهید.^۹ به یاد آرید که پدران ما آنگاه که فرعون با سپاهی در تعقیب ایشان بود، در دریای سرخ نجات یافتند،^{۱۰} و اینک به سوی آسمان بانگ برآوریم: اگر او از ما خشنود باشد، عهدی را که با پدرانمان بسته است، به یاد خواهد آورد و امروز این سپاهی را که برابر ماست، خرد خواهد کرد.^{۱۱} آنگاه تمامی ملتها خواهند دانست که کسی هست که اسرائیل را فدیة دهد و نجات بخشد.»

+ ۱۸/۳

^{۱۲} بیگانگان نگاه خویش را برآوردند و چون بدیدند که یهودیان در حال یورش آوردن بر آنانند،^{۱۳} از اردوگاه خارج شدند تا پیکار کنند. سربازان یهودا کرناها را به نوا درآوردند^{۱۴} و نبرد را آغاز کردند. ملتها مغلوب گشتند و به سوی دشت گریختند،^{۱۵} اما تمامی دشمنانی که در عقب قرار داشتند، از دم تیغ گذرانده شدند. تعقیب آنان تا جازر^(۲) و دشتهای آدوم و آشدود و یثیّا ادامه یافت و نزدیک به سه

(۱) بنگرید به ۲۲/۳. به نظر می رسد که ترغیب سپاهیان به پیکار پیش از آغاز نبرد که در تث: ۲/۲۰ مقرر شده، در دوران باستان معمول بوده است (نیز بنگرید به ۲ مک: ۱۶/۸-۲۰).

(۲) جازر (یوش: ۳۳/۱۰) همان شهری است که یهودا بعدها بر آن حمله برد (۲ مک: ۳۲/۱۰)، اما یسعیان موفق

هزار تن از پای درآمدند.

^{۱۶}یهودا در رأس سپاه خود از تعقیب بازگشت، ^{۱۷}قوم را گفت: «از برای غنائم حریص مباشید، چرا که نبردی دیگر تهدیدمان می‌کند. ^{۱۸}گورگیاس و سپاه او در نزدیکی ما در کوهستانند. اینک برابر دشمنانمان پایداری ورزید و با آنان به پیکار برخیزید؛ پس از آن، غنائم را در کمال ایمنی گرد خواهید آورد.» ^{۱۹}یهودا هنوز سخن خود را به پایان نبرده بود که فوجی کمین کرده، از بالای کوهسار پدیدار گشت. ^{۲۰}آنان دریافتند که یارانشان گریخته‌اند و اردوگاه طعمه آتش شده است. دودی که دیده می‌شد حکایت از آن می‌کرد. ^{۲۱}این منظره آنان را از ترس آکند. افزون بر آن، چون سپاه یهودا را که آماده نبرد بود، در دشت بدیدند، ^{۲۲}جملگی به سرزمین فلسطیان گریختند. ^{۲۳}آنگاه یهودا برای تاراج اردوگاه بازگشت. مبالغ بسیاری مسکوکات زر و سیم و پارچه‌های ارغوانی مایل به بنفش و ارغوانی دریایی^(۱) و اموال هنگفت دیگر را بردند. ^{۲۴}یهودیان پس از بازگشت، اینچنین آسمان را حمد گفتند و متبارک خواندند: «او نیکوست و عشقش جاودانی است^(۲)!» ^{۲۵}در این روز نجاتی عظیم در اسرائیل محقق گشت.

مز: ۱/۱۱۸-۴

^{۲۶}کسانی از بیگانگان که گریخته بودند، لوسیاس را از آنچه روی داده بود آگاه ساختند^(۳). ^{۲۷}این خبر او را پریشان ساخت و شهادت را از وی سلب کرد، چرا که کار اسرائیل بدان‌سان که اراده کرده بود پیش نرفته بود و ماحصل امر، وارونه آن چیزی شده بود که پادشاه فرمان داده بود.

نخستین حمله لوسیاس

|| ۲ مک: ۱/۱۱-۱۲

^{۲۸}با این همه، لوسیاس سال بعد شصت هزار مرد نخبه و پنج هزار سوار گرد آورد

به تسخیرش شد و آن را مبدل به محل اقامت پسرش یوحنا هیرکانوس کرد (۴۳/۱۳؛ ب: ۷/۱۴، ۳۴؛ ۱/۱۶، ۲۱).

(۱) مراد از «ارغوانی دریایی» قرمز تیره است و پارچه‌های به این رنگ متعلق به صور بوده است. ارغوانی دریایی همان «ارغوانی مایل به سرخ» است که در خرو: ۲۵-۲۹ ذکر شده است.

(۲) تت: «رحمتش جاودانی است». بی‌گمان آنان مزمو ۱۱۸ را ترجم می‌کردند (بنگرید به ۲ تو: ۲۱/۲۰).

(۳) بنگرید به ۳۷/۳ و ۲ مک: ۲۱/۱۱. این زمان سال ۱۶۴ ق م بود.

تا بر یهودیان فایق آید.^{۲۹} آنان به آدوم رفتند و در بیت صور اردو زدند.^(۱) یهودا با ده هزار مرد به مقابله آنان شتافت.^{۳۰} چون آن سپاه نیرومند را بدید، این گونه دعا کرد: «تو متبارکی ای منجی اسرائیل، تو که یورش جنگاوری نیرومند را به دست بنده خویش داود درهم شکستی و اردوگاه فلسطیان را تسلیم دستان یوناتان، پسر شاول، و سلاحدار وی ساختی.^{۳۱} به همان نحو، این سپاه را نیز اسیر دستان قومت اسرائیل ساز؛ باشد که از سپاهیان و سواران خویش جز شرمساری طرفی نبیندند.^{۳۲} در صفوفشان هراس افکن و اطمینانی را که از قدرت خویش به دست آورده‌اند، زایل فرما؛ باشد که از شکست خویش متزلزل گردند.^{۳۳} آنان را به زیر تیغ کسانی که دوست می‌دارند، واژگون ساز، و باشد که تمامی آنان که نامت را می‌شناسند، در سرودها حمدت گویند»^{۳۴} هنگامه درگرفت و در نبرد تن به تن، از سپاه لوسیاس پنج هزار تن از پای درآمدند.^{۳۵} لوسیاس چون هزیمت سپاه خویش و تهور سربازان یهودا را که دلیرانه آمادهٔ مرگ یا زندگی بودند، به چشم دید، راه انطاکیه را دگرباره در پیش گرفت^(۲) و در آنجا بیگانگانی را اجیر کرد تا با سپاهیان فزون‌تر از گذشته، به یهودیه بازگردد.

۱ سم: ۱۷

۱ سم: ۱۴-۲۳

تطهیر معبد و تبرک آن^(۳)

۲ مک: ۱۰-۸

^{۳۶} آنگاه یهودا و برادرانش گفتند: «اینک که دشمنانمان نابود گشته‌اند، برویم و مقدس را تطهیر کنیم و به تبرک آن پردازیم.»^{۳۷} تمامی سپاه گرد آمدند و از کوه

(۱) سپاه از طریق سرزمین هموار، یهودیه را دور زد. ارگ سلوکیان در بیت صور (۷/۶) که حد جنوبی یهودیه بود، در ۲۸ کیلومتری اورشلیم، در راه حبرون قرار دارد.

(۲) به نظر می‌رسد که مؤلف از مذاکراتی که پس از این رویارویی سرنوشت‌ساز یهودا و سپاه عظیم لوسیاس صورت پذیرفت، بی‌اطلاع بوده است (بنگرید به ۲ مک: ۱۱/۱۳ ب).

(۳) معبد به لحاظ آن که کانون حیات دینی و حریم لازم برای حفظ کامل شریعت بود، یکی از دغدغه‌های اصلی شورشیان را تشکیل می‌داد (بنگرید به ۷/۲؛ ۴۳/۴؛ ۲ مک: ۱۱/۱۳). با آن که معبد به دست مشرکان تاراج و ملوث گشت (۲۱/۱ ب، ۵۴)، اما در فردای نخستین پیروزیها دگرباره تطهیر و تبرک شد. مرگ آنتیوخوس ایپفانسیس که مؤلف ما آن را به اشتباه پس از حمله به ملتهای مجاور دانسته (فصل پنجم)، بی‌گمان با آن بی‌ارتباط نبوده است. — اندیشهٔ قداست معبد در ۲ مک به طرز خاصی برجستگی یافته است (بنگرید به ۲ مک: ۱۲/۳؛ ۱۵/۵؛ ۱۱/۱۳؛ ۱۸/۱۵؛ ۳۷+).

صهیون بالا رفتند.^{۳۸} در آنجا بدیدند که مکان مُقَدَّس ویرانه شده و قربانگاه ملوث گشته و درها سوخته و در صحن، مانند جنگل و کوهسار، درختچه‌ها روییده و غرفه‌ها ویران گشته است.^{۳۹} پس آنگاه جامه دریدند و سخت سوگواری کردند و خاکستر بر سر ریختند.^{۴۰} سپس با چهره بر خاک افتادند و به نوای کرناها، به سوی آسمان فغان برآوردند. +۱۸/۳

^{۴۱} یهودا به شماری از مردان امر کرد که تا او مُقَدَّس را پاکیزه می‌سازد، با کسانی که در ارگ بودند بجنگند.^{۴۲} سپس کاهنانی پاکدامن و غیور برای شریعت را برگزید^{۴۳} تا مُقَدَّس را تطهیر کنند و سنگهای آلودگی^(۱) را به مکانی ناپاک بیفکنند.

^{۴۴} آنگاه به شور نشستند که با قربانگاه قربانیهای سوختنی که ملوث گشته بود چه

کنند،^{۴۵} و این فکر شایسته از خاطرشان گذشت که آن را منهدم سازند تا سبب ننگشان نباشد، چرا که مشرکان آن را آلوده کرده بودند. قربانگاه را ویران ساختند^{۴۶} و سنگهایش را بر کوه خانه خدا، در محلی مناسب قرار دادند تا پیامبری ظهور کند^(۲) و مقرر دارد که با آنها چه کنند.^{۴۷} به حکم شریعت، سنگهای

دست‌نخورده را برگرفتند و با آنها قربانگاه تازه‌ای به شکل قربانگاه پیشین بنا کردند.^{۴۸} مُقَدَّس و اندرون خانه خدا را مرمت و صحن را تقدیس کردند.^{۴۹} اسبابهای

مُقَدَّس تازه‌ای ساختند و شمعدان چندشاخه و قربانگاه بخور و میز را به درون معبد بردند.^{۵۰} بر قربانگاه کندر سوزاندند و شمعدان چندشاخه را افروختند تا درون معبد را روشن سازد.^{۵۱} روی میز نان نهادند و پرده‌ها را آویختند و همه کارهایی را که آغاز کرده بودند، به پایان بردند.

^{۵۲} در بیست و پنجمین روز ماه نهم — موسوم به کیشلو — سال صد و چهل و هشت^(۳)، صبحگاهان برخاستند^{۵۳} و بر قربانگاه تازه قربانیهای سوختنی که ساخته

(۱) واژه یونانی بی‌گمان ترجمه کلمه عبری شِیقُوفُن (shiqquf) است که غالباً به معنی «بتها» به کار برده می‌شود («پلیدیها»، بنگرید به تث: ۱۶/۲۹؛ ار: ۱/۴؛ ۳۰/۷؛ حز: ۱۱/۵؛ ۲۰/۷؛ ۱۸/۱۱، و غیره) و در اینجا مراد از آن قربانگاه بت‌پرستان است (بنگرید به ۵۴/۱).

(۲) در کتاب چندین بار از گسستگی رشته نبوت سخن به میان می‌آید (بنگرید به ۲۷/۹؛ ۴۱/۱۴؛ و پیش از آن بنگرید به مز: ۹/۷۴؛ ۹/۷۷؛ مرا: ۹/۲؛ حز: ۲۶/۷).

(۳) دسامبر ۱۶۴ ق م که مقارن با سومین سالگرد تقدیم نخستین قربانی به زئوس (بنگرید به ۵۹/۱) بوده است.

بودند، قربانی شرعی ذبح کردند.^{۵۴} قربانگاه به آوای سرود و بربط و چنگ و سنج، در همان وقت و روزی که مشرکان آن را ملوث ساخته بودند، گشوده گشت.^{۵۵} تمامی قوم به سجده افتادند تا خدای را حمد گویند و آنگاه ثنایشان به آسمان که به توفیق رهنمونشان گشته بود، برخاست.^{۵۶} طی هشت روز، تبرک قربانگاه را جشن گرفتند و شادمانه قربانیهای سوختنی تقدیم داشتند و قربانی سلامتی و شکرگزاری ذبح کردند.^{۵۷} نمای معبد را به تاجهای زرین و نشانها آراستند و ورودیها و غرفهها را نو ساختند و برای آنها در تعبیه کردند.^{۵۸} قوم شادمانی بسیار کرد و ننگی که مشرکان به بار آورده بودند، زایل گشت.^{۵۹} یهودا با برادران خویش و تمامی جماعت اسرائیل تصمیم گرفتند که روز تبرک قربانگاه را هر سال در وقت خود، طی هشت روز، از بیست و پنجم ماه کسلو، با سرور و شادمانی گرامی بدارند.^(۱)

^{۶۰} آنگاه گرداگرد کوه صهیون باروهای بلند و برجهای مستحکم برآوردند تا ملتها مانند گذشته این مکانها را پایمال نکنند.^{۶۱} یهودا برای حراست آن قراولانی گمارد و بیت صور را^(۲) مستحکم ساخت تا قوم در برابر آذوم دژی داشته باشد.

حمله به آذومیان و عُمُونیان^(۳)

۵ ملتهای مجاور چون آگه شدند که قربانگاه بازساخته شده و مقدّس مانند گذشته دگرباره بنا گشته است، سخت خشمناک شدند^۲ و عزم کردند که

(۱) این عید تبرک که در زبان عبری حَتُّوֹקָ نام دارد، یکی از اعیاد متأخر تقویم اسرائیلی است (بنگرید به خرو: ۱۴/۲۳). در این عید חֲלָل (مز: ۱۱۳-۱۱۸) میخواندند و شاخههای سبز و شاخههای نخل حمل میکردند. تشابهات این عید با عید خیمهها در ۲ مک: ۹/۱+؛ ۶/۱۰ مورد تأکید قرار گرفته است. در ضمن معبد سلیمان نیز در عید خیمهها گشوده شد (۱ پا: ۲/۸، ۶۲-۶۶). در این عید چراغ میافروختند و این تار سبب گشت که بعدها نام دیگری به این عید دهند که همانا «عید نورها» است. این چراغها که مظهر شریعت بودند، در مدخل هر خانه قرار داده میشدند و استمرار و وجهه ملی عید را پس از ویرانی معبد تضمین میکردند. این عید در ۲ مک اهمیت بسیار دارد (بنگرید به دو نامه ابتدای کتاب و ۲ مک: ۸-۱/۱) و در یو: ۲۲/۱۰ نیز ذکر شده است.

(۲) در یونا. افزوده شده است: «برای حراست آن» که کلامی مکرر است.

(۳) این حملات بر اقوام مجاور یهودیه که در فصل پنجم شرح آن رفته است، از ابتدای ۱۶۳ ق م تا پاییز همان سال، یعنی پس از مرگ آنتیوخوس ایفانِس، صورت پذیرفت. یورش به یافا و یَمِینَا که در سال قبل انجام گرفته بود (۲ مک: ۹-۱/۱۲)، مقدمه این حملات بود.

عقاب یعقوب را که در میانشان می‌زیستند، نابود سازند؛ آنان به کشتن و بیرون راندن افراد قوم پرداختند.

^۳یهودا با بنی‌عیسو در آدوم، در سرزمین اَقْرَبَتَّین^(۱)، پیکار کرد، چرا که آنان اسرائیلیان را در محاصره خود نگاه داشته بودند. ایشان را ضربتی سخت نواخت و پس راند و غناییشان را تصاحب کرد.^۴ شرارت بنی‌بیان^(۲) را نیز به خاطر داشت که در راهها به کمین قوم می‌نشستند و دام و تله‌ای از برای ایشان بودند.^۵ آنان را در برجهایشان محبوس ساخت و به محاصره درآورد و تکفیرشان کرد. برجها را به آتش کشید و با تمامی کسانی که درونشان بودند، بسوخت.^۶ سپس به سراغ عَمُونیان رفت و با سپاهی نیرومند و قومی پُرشمار که تیموتئوس بر آنان فرمان می‌راند، رویاروی شد.^۷ پیکارهای بسیار با آنان کرد؛ ایشان برابرش خُرد شدند و یهودا آنان را قطعه‌قطعه کرد.^۸ یَغزیر و روستاهای تابع آن را گرفت و به یهودیه بازگشت.

|| ۲ مک: ۲۳-۱۵/۱۰

یوش: ۱۷/۶+

تت: ۵/۲+

مقدمات حمله به جلیل و جلعاد

^۹ملت‌هایی که در جلعاد^(۳) بودند، علیه اسرائیلیانی که در سرزمینشان می‌زیستند متحد شدند تا آنان را نابود سازند و از این روی، اسرائیلیان به دژ دِیائِما پناه آوردند.^{۱۰} ایشان برای یهودا و برادرانش نامه‌هایی بدین مضمون فرستادند: «ملت‌های پیرامونمان علیه ما متحد شده‌اند تا نابودمان سازند.^{۱۱} آنان آمادۀ تسخیر دژی شده‌اند که ما بدان پناه آورده‌ایم و تیموتئوس بر سپاهشان فرمان می‌راند.^{۱۲} پس اکنون بیا و ما را از دست ایشان برهان، چرا که هم‌اینک نیز بسیاری از ما از پای درآمده‌اند.^{۱۳} تمامی برادران ما را که مقیم سرزمین طوب^(۴) بودند کشته‌اند و همسران و

(۱) آدوم سرزمین «بنی‌عیسو» بود (بنگرید به اع: ۲۳/۲۰+). — «اَقْرَبَتَّین» ناحیه‌ای در اَقْرَبَتّه بود و بی‌گمان همان اَقْرَبه کنونی است که در جنوب شرقی شکم واقع است.

(۲) قبیله‌ای شبه بیابانگرد که احتمالاً از مسافران راه اورشلیم به اَرِیحا فدیہ می‌ستاندند.

(۳) جلعاد در قدیم سرزمینی در جنوب یَبُوق بود، اما بعدها منطقه بَین یَبُوق و یرموک را نیز دربرگرفت و در دوران یونانی‌مآبی، فلات سوریه را نیز که در شمال یرموک واقع بود و در آن یهودیان مهاجرنشین‌های بسیاری داشتند، شامل شد.

(۴) منطقه میان عَمّان و رود اردن که خاندان یهودی طوبیان بر آن حکم می‌راندند (نخ: ۶/۲؛ ۱۷/۶+؛

فرزندانشان را به اسارت برده‌اند و اموالشان را گرفته‌اند و در این نواحی نزدیک به هزار مرد را به هلاکت رسانده‌اند.^{۱۴} هنوز خواندن این نامه‌ها پایان نپذیرفته بود که پیکهای دیگری با جامه‌های دریده از جلیل در رسیدند و خبرهایی مشابه آوردند و گفتند: ^{۱۵} «از پتولمئیس^(۱) و صور و صیدا و سراسر جلیل، ملت‌هایی علیه ما متحد شده‌اند تا نابودمان سازند.» ^{۱۶} یهودا و قوم چون این سخنان را بشنیدند، مجلس بزرگی برپا داشتند و به شور نشستند تا تصمیم بگیرند که از برای برادرانشان که در معرض سختی و حملات دشمن بودند، چه کنند. ^{۱۷} یهودا برادر خویش سِمعان را گفت: «مردانی را برگزین و برو و برادرانت را که در جلیل هستند برهان؛ من و برادرم یوناتان به سرزمین جلعاد خواهیم رفت.» ^{۱۸} یوسف پسر زکریّا و عزّریّا رئیس قوم را با بقیّه سپاه در یهودیه باقی گذاشت تا از آن حراست کنند. ^{۱۹} به آنان چنین فرمان داد: «بر این قوم حکم رانید و تا زمانی که ما بازگردیم، با ملتها وارد نبرد نشوید.» ^{۲۰} به سِمعان که باید به جلیل می‌رفت، سه هزار مرد و به یهودا که باید رهسپار سرزمین جلعاد می‌شد، هشت هزار مرد اختصاص یافت.

اش: ۲۳/۸+

حمله به جلیل و جلعاد

^{۲۱} پس سِمعان به جلیل رفت و نبردهایی چند با مشرکان کرد و آنان را از برابر خویش راند، ^{۲۲} و تا دروازه پتولمئیس تعقیبشان کرد. آنان نزدیک به سه هزار کشته در میدان نبرد بر جای گذاشتند که سِمعان غنائمشان را گرد آورد. ^{۲۳} او به همراه خود، یهودیان جلیل و عزّریّا^(۲) را با همسران و فرزندان و تمامی اموالشان، با شادمانی سرشار به یهودیه برد.

^{۲۴} در این هنگام، یهودای مکابی و برادرش یوناتان از رود اردن گذشتند و سه روز

|| ۲ مک: ۳۱-۱۰/۱۲

۸/۱۳. — این حادثه دردناک احتمالاً سبب یورش انتقام‌جویانه‌ای شد که یهودا امر بدان داد (۲ مک: ۱۷/۱۲).

(۱) پتولمئیس نامی است که بطلمیوس دوم در ۲۶۱ ق م بر عکا نهاد (یوش: ۳۰/۱۹؛ داو: ۳۱/۱).
(۲) منطقه عزّریّا باید همان Nabatène باشد که یوسفوس ذکر کرده و بین جلیل و سامره واقع بوده است. — مؤلف ۲ مک که تنها به یهودا توجه داشته، از این حمله به جلیل سخنی به میان نیاورده است.

در بیابان راه پیمودند.^{۲۵} به نَبْطِیان^(۱) برخوردند که با صلح و صفا پذیرایشان شدند و برای آنان حکایت کردند که بر سر برادرانشان در سرزمین جَلْعَاد چه آمده^{۲۶} و چگونه بسیاری از آنها در بُصْرَه و باصِر و علیم و کَسْفُور و مَکید و قَزَنائیم^(۲) که جلگی شهرهایی مستحکم و بزرگ بودند، محصور گشته‌اند.^{۲۷} همچنین افزودند که در دیگر شهرهای سرزمین جَلْعَاد نیز محصورشدگانی هستند و دشمنانشان تصمیم دارند فردا به این دژها حمله برند و آنها را تسخیر کنند و تمامی کسانی را که در آنها هستند، به یک روز نابود سازند.

^{۲۸} به یکباره یهودا به سپاه خویش فرمان داد که از راه بیابان رهسپار بُصْرَه شوند. او شهر را تسخیر کرد و پس از آن که جملهٔ مردان آن را از دم تیغ گذراند و تمام غنائم را گرد آورد، شهر را به آتش بسوخت.^{۲۹} شب‌هنگام از شهر روانه شدند و تا نزدیکی دژ راه پیمودند^(۳).^{۳۰} صبحگاهان چون دیدگانشان را برآوردند، جمیع بیشار را بدیدند که نردبانها و منجیقها برپا داشته بودند تا دژ را تسخیر کنند؛ هنگامه درگرفت.^{۳۱} یهودا چون بدید که حمله آغاز شده و هیاهویی عظیم آمیخته با نوای کرناها از شهر به آسمان برخاسته است،^{۳۲} مردان سپاه خویش را گفت: «امروز از برای برادرانتان بجنگید!»^{۳۳} آنان را در سه فوج به سوی عقبهٔ دشمن پیش برد. کرناها به نوا درآمد و دعاها طنین‌انداز گشت.^{۳۴} سپاهیان تیموتئوس چون دریافتند که او مَکابی است، از برابرش گریختند. یهودا شکستی سخت بدانان داد، چرا که در آن روز نزدیک به هشت هزار کشته در میدان نبرد بر جای نهادند.^{۳۵} سپس به حیلَام^(۴) روی آورد و بر آن تاخت و تسخیرش کرد و پس از کشتن تمامی مردان و گردآوردن غنائم، شهر را

(۱) اینان همان «عربایی» بودند که در ۲ مک: ۸/۵ و ۱۰/۱۲ از آنان یاد شده و پس از درگیری سخت (۲ مک: ۱۱/۵ ب)، یوناتان دوستی آنان را حفظ کرد (۱ مک: ۳۵/۹). مرکز آنان پترا [مغرب آن بتراء است. -م.] بود، اما در قرن بعد بر بخش بزرگی از فلات آن سوی اردن و چندگاهی نیز بر دمشق سیادت یافتند. در اینجا سخن از کاروانیانی است که بی‌گمان از بُصْرَه (آیهٔ ۲۸، بُصْرَه کنونی در جنوب سوریه، آنجا که راههای صحرا به هم می‌پیوندند، قرار دارد) و حوران آمدند و در آنجا شاهد وقایعی بودند که شرحشان را برای یهودا نقل کردند.

(۲) نام تقریباً تمامی این قصبات با مختصر تغییراتی در مناطق حوران و جولان باقی مانده است.

(۳) مراد دیانما است (آیهٔ ۹) که محلی ناشناخته در غرب بُصْرَه است.

(۴) «حیلَام» در یک دستنوشته یونانی آمده است، نیز بنگرید به آیهٔ ۷؛ روایت دستنوشته محل تردید است.

به آتش بسوخت.^{۳۶} از آنجا رهسپار فتح کسفور و مکید و باصر و دیگر شهرهای سرزمین جلعاد شد.^{۳۷} پس از این وقایع، تیموتئوس سپاه دیگری گرد آورد و به مقابل رافون در آن سوی نهر رفت و در آنجا اردو زد.^{۳۸} یهودا کسانی را برای شناسایی اردوگاه گسیل داشت و آنان بدو چنین خبر رساندند: «نزد این سرکرده، مشرکان پیرامون ما جملگی گرد آمده‌اند و سپاه بس پُرشمارى ترتیب داده‌اند^{۳۹} که در آن، عربهایی نیز همچون سرباز کمکی اجیر شده‌اند؛ آنان در آن سوی نهر اردو زده‌اند و آماده‌اند که بر تو بتازند.» یهودا به مصاف آنان شتافت.^{۴۰} اما چون یهودا و لشکرش به رودخانه نزدیک شدند، تیموتئوس فرماندهان سپاه خویش را گفت: «اگر نخست او از آب بگذرد و به سوی ما آید، نخواهیم توانست برابرش پایداری ورزیم، چرا که برتری بزرگی بر ما خواهد داشت؛^{۴۱} لیک اگر ترسان شود و در آن سوی رودخانه اردو زند، برابر او از آب خواهیم گذشت و شکستش خواهیم داد.»

۱ سم: ۱۰۹/۱۴

^{۴۲} چون یهودا به نزدیکی رودخانه رسید، کاتبان قوم^(۱) را در طول نهر گمارد و به آنان چنین فرمان داد: «اجازه ندهید کسی خیمه برپا دارد، بلکه همه باید برای جنگ بشتابند!»^{۴۳} نخست خود از آب گذشت و بر دشمن تاخت؛ تمامی قوم از پی‌اش روان گشتند. همه مشرکان را برابر خود خُرد کرد، آنان سلاح‌شان را بر زمین افکندند و به معبد قزنائیم^(۲) شتافتند تا در آن مأوا گزینند.^{۴۴} یهودیان نخست شهر را تسخیر کردند و سپس معبد را با هر آن که در آن بود بسوختند. قزنائیم سقوط کرد و از آن پس کس نتوانست برابر یهودا پایداری ورزند.

^{۴۵} یهودا جمله اسرائیلیانی را که در سرزمین جلعاد بودند، از خُرد و کلان، با همسران و فرزندان و بار و بنه‌شان گرد آورد و خیل عظیمی به سوی سرزمین یهودا رهسپار شدند.^{۴۶} آنان به عفرّون که شهر مهم و بسیار مستحکمی بر سر راه بود،

(۱) مراد مأموران اداره سپاه است (بنگرید به خرو: ۶/۵؛ تث: ۵/۲۰؛ ۸؛ یوش: ۱۰/۱؛ ۲/۳).
(۲) به معنی «دوشاخ» که صفت عَشْتَرُوت محلی بود [عَشْتَرُوت یا عَشْتَارُوت نامهای عبری آستارته الهه باروری فنیقیان بود که سلیمان پرستش آن را در میان بنی اسرائیل رواج داد. -م.]. نام معبد آن قَزَنَیم بود (۲ مک: ۲۶/۱۲) که از قَزَنائِیم مشتق شده است. پایتخت عوج پادشاه باشان (حوران) عَشْتَرُوت قَزَنائِیم بود (پی: ۵/۱۴؛ یوش: ۱۰/۹) که امروزه تَلّ عَشْتَرَه نامیده می‌شود.



یهودای مَکابی به مقابلهٔ تیموتئوس می‌رود
(۱ مک: ۲۹/۵-۴۳، صص ۲۱۵-۲۱۶)



مرگ العازار مَنَابِي

(۱ مک: ۳۱/۶، صص ۲۲۱-۲۲۳)

رسیدند. از آنجا که راه گردش به راست و چپ نداشتند، چاره‌ای جز پیش رفتن نماند.^{۴۷} ساکنان شهر به آنان اجازه عبور ندادند و دروازه‌ها را با سنگ مسدود کردند.^{۴۸} یهودا برای ایشان پیغامی با این عبارات صلح‌آمیز فرستاد: «ما از سرزمین شما می‌گذریم تا به سرزمین خود رویم؛ هیچ‌کس گزندی بر شما نخواهد رساند و ما کاری جز آن نخواهیم کرد که پیاده عبور کنیم.» اما آنان دروازه را به روی او نگشودند.^{۴۹} آنگاه یهودا در صفوف سپاه ندا درداد که هرکس موضعی را که در آن است حفظ کند.^{۵۰} دلیر مردان سپاه موضع گرفتند. یهودا سراسر روز و سراسر شب بر شهر یورش آورد و شهر تسلیم قدرت او شد.^{۵۱} تمامی مردان را از دم تیغ گذراند و شهر را تا پپی‌های آن ویران ساخت و غنائم را تصاحب کرد و با عبور از اجساد کشتگان، از آن مکان گذشت.^{۵۲} آنان رود اردن را پشت سر گذاشتند و به دشت بزرگ برابر بیت‌شان درآمدند.^{۵۳} یهودا عقب‌ماندگان را جمع می‌کرد و در تمامی طول راه تا رسیدن به سرزمین یهودا، قوم را دلگرمی می‌داد.^{۵۴} آنان با شادی و سرور از کوه صهیون بالا رفتند و قربانیهای سوختنی تقدیم داشتند^(۱)، چرا که همگی سلامت و بدون از دست دادن حتی یک تن بازگشته بودند.

اع: ۱۴/۲۰ پ؛
۲۱/۲۱ پ

یوش: ۱۷/۶+

سقوط یمینیا

^{۵۵} در همان زمان که یهودا و یوناتان در سرزمین جلعاد بودند و برادرشان سیمعان در جلیل برابر پتولسائیس بود،^{۵۶} یوسف پسر زکریّا و عزّریّا که سرکردگان سپاه بودند، از دلاوریها و نبردهایی که آنان انجام داده بودند، آگه شدند،^{۵۷} و یکدیگر را گفتند: «مانیز نام خویش را پُرآوازه سازیم و به جنگ ملتهای پیراموگان رویم.»^{۵۸} به نیروهای تحت فرمان خود دستورهایی دادند و به یَمینیا^(۲) تاختند.^{۵۹} گورگیاس^(۳) و مردانش از شهر

(۱) در هنگام عید پنجاهه در اواسط ژوئن ۱۶۳ ق م (بنگرید به ۲ مک: ۳۱/۱۲).

(۲) صورت یونانی نام یَمینَه یا یَمینیل (یوش: ۱۰/۱۵؛ ۲ تو: ۶/۲۶) که در جنوب یافا واقع و کرسی منطقه دریایی بود (۱ مک: ۶۹/۱۰؛ ۳۸/۱۵؛ ۴۰؛ بنگرید به ۲ مک: ۸/۱۰).

(۳) بنگرید به ۳۸/۳+. او اینک فرمانده نظامی، یعنی حکمران منطقه دریایی و آدوم، بود (بنگرید به ۲ مک: ۳۲/۱۲).

خارج شدند تا به مصاف آنان روند و با ایشان وارد نبرد شدند.^{۶۰} یوسف و عزریا راه گریز در پیش گرفتند و تا سرحداث یهودیه تعقیب شدند. گورگیاس در آن روز نزدیک به دو هزار مرد از قوم اسرائیل را از پای درآورد.^{۶۱} این هزیمت بزرگی در قوم بود، چرا که به سخن یهودا و برادرانش گوش نسپردند و گمان بردند که با دلاوری خویش، جلوه خواهند نمود.^{۶۲} اما اینان از نسل مردانی نبودند که نجات اسرائیل بر دوششان نهاده شده بود.

کامیابیهای در آدوم و فلسطین

یهودای شریف و برادرانش نزد تمامی اسرائیل و جمله ملت‌هایی که نام آنان را بشنیدند، عزتی عظیم یافتند،^{۶۳} مردمان گردشان حلقه می‌زدند و برایشان هلهله می‌کردند.^{۶۴} یهودا با برادرانش به جنگ بنی‌عیسو در ناحیه جنوب رفت؛ خبرون و روستاهای تابع آن را به قهر گرفت و استحکامات آن را منهدم ساخت و برجهای پیرامونش را به آتش کشید.^{۶۵} چون اردوگاه خود را برپا داشت، رهسپار سرزمین فلسطیان شد و از مریشه^(۱) گذشت.^{۶۶} آن روز در نبرد، کاهنانی که می‌خواستند دلیری نشان دهند و بی‌محبا وارد کارزار شدند، به هلاکت رسیدند.^{۶۷} سپس یهودا به آشدود^(۲) که ناحیه فلسطیان بود روی آورد و قربانگاه‌هایشان را منهدم ساخت و صور تراشیده شده خدایانشان را به آتش افکند و از شهرها غنیمت ستاند و به سرزمین یهودا بازگشت.

(۱) رولا، یوسفوس، ۲ مک: ۳۵/۱۲: «مریشه»؛ یونا، وو: «سامره». مریشه پایتخت آدوم بود و سخت یونانی‌مآب شده بود. این شهر بر سر راه خبرون به فلسطین قرار داشت.

(۲) آشدود (یوش: ۲۲/۱۱) که به خاطر معبد داجون (۱ مک: ۸۳/۱۰) مشهور بود، در اینجا به مجموع فلسطین قدیم اطلاق شده است. — اشیای مقدس «بت‌های یثیتا» (۲ مک: ۴۰/۱۲) از یغایی که در اینجا شرح داده شده به دست آمد.

فرجام آنتیوخوس اپیفانیس^(۱)

۲ مک: ۱۱/۱۷-۹

۶^۱ در این اثنا، پادشاه آنتیوخوس ولایات علیا را زیر پا می گذاشت. او آگه گشت که در سرزمین پارس، شهری به نام عیلام^(۲) هست که به سبب ثروت و سیم و زرش شهره است،^۲ و معبدی بس غنی دارد^(۳) با جوشنهای زرین و زرها و سلاحهایی که اسکندر پسر فیلیپوس پادشاه مقدونیان و نخستین شاهی که بر یونانیان سلطنت کرد، در آن بر جای نهاده است.^۳ پس آهنگ تسخیر این شهر کرد تا به تاراج آن دست زَند، اما کامیاب نشد، چرا که مردم شهر از نیت او آگه شده بودند.^۴ آنان سلاح به دست برابر وی به پا خاستند. آنتیوخوس راه گریز در پیش گرفت و با اندوه بسیار آنجا را ترک گفت و به بابل بازگشت.^۵ هنوز در سرزمین پارس بود که خبر هزیت سپاهیانی را که به سرزمین یهودا درآمده بودند، به وی رساندند.^۶ به خصوص لوسیاس که با سپاهی نیرومند پیش رفته بود، برابر یهودیان که با سلاحها و اموال و غنائم گرفته شده از سپاهیان شکست خورده، مهیبت رگشته بودند، ناگزیر از گریز شده بود.^۷ یهودیان کراهتی را که آنتیوخوس بر قربانگاه در اورشلیم بنا کرده بود، واژگون ساخته و مانند گذشته مکان مُقدّس خود و نیز یکی از شهرهای پادشاه به نام بیت صور را با باروهای بلند محصور کرده بودند.^۸ پادشاه به محض شنیدن این خبرها، بهت زده شد و سخت پریشان گشت. به بستر افتاد و از اندوه بهار شد، چرا که کارها به میل او پیش نرفته بود^(۴).^۹ روزها در بستر ماند، در حالی که پیوسته در مالیخولیایی سخت فرو می رفت. چون خویشان را در آستانه مرگ دید،^{۱۰} جمله دوستانش را فرا

۴۵/۴: ۵۴/۱

(۱) از لحاظ تسلسل زمانی، این رویداد پیش از تبرک معبد (۳۶/۴) به وقوع پیوسته است. حکایت مرگ آنتیوخوس اپیفانیس که پولویوس نیز آن را به صورتی مشابه نقل کرده است، بسیار مجمل تر از روایت ۲ مک است.

(۲) در واقع شهری به نام عیلام، که صورت ضبط آن در زبان یونانی الیمایس (Élymais) است (پی: ۲۲/۱۰)، شناخته شده نیست. عیلام سرزمین پیرامون شوش، پایتخت قدیم پارس (نخ: ۱/۱)، و به معنی اخص، منطقه کوهستانی شمال شرقی این شهر بوده است.

(۳) مراد معبد نایه - آرتیمیس است (بنگرید به ۲ مک: ۱۳/۱).

(۴) در حقیقت آنتیوخوس باید پیش از این وقایع مرده باشد، اما مؤلف ۱ مک باید داستان خود را با تسلسل زمانی که برای خود معین کرده بود، تطبیق می داده است.

خواند و آنان را گفت: «خواب از چشمانم رخت بریسته و از نگرانی پریشان‌دل شده‌ام.^{۱۱} به خود گفتم: به چه محنتی مبتلا شده‌ام و به چه خیزاب غمی غرقه گشته‌ام؟ من که به هنگام قدرتمندی، خوش و محبوب بودم!^{۱۲} لیک این زمان مصائبی را که در اورشلیم به بار آوردم به خاطر می‌آورم، آنگاه که جملهٔ اشیای سیمین و زرین را که در آنجا بود برداشتم و بی‌دلیل سپاهیانی را گسیل داشتم تا ساکنان یهودا را به هلاکت رسانند.^{۱۳} پس درمی‌یابیم که این تیره‌روزیها بدین سبب بر من روی آورده است و از اندوهی سخت در سرزمین غریب می‌میرم^(۱)!»

جلوس آنتیوخوس پنجم

^{۱۴} یکی از دوستان خود به نام فیلیپوس^(۲) را فرا خواند و زمام امور سراسر مملکت را بدو سپرد.^{۱۵} تاج و جامه و انگشتری خویش را به او داد تا در تربیت و نگهداری پسرش آنتیوخوس برای پادشاهی اهتام ورزد.^{۱۶} پادشاه آنتیوخوس در آن مکان، در سال صد و چهل و نه^(۳) جان داد.^{۱۷} لوسیاس چون خبر مرگ او را بشنید، پسرش آنتیوخوس را که از کودکی پرورده و لقب ائوپاتور داده بود، بر جای وی نشاندد.

محاصرهٔ ارگ اورشلیم به دست یهودای مکابی

^{۱۸} اهالی ارگ، راه ورود اسرائیل را به مقدس بستند و در هر موقعیتی به آزار ایشان و پشتیبانی از مشرکان کوشیدند.^{۱۹} یهودا مصمم به نابود ساختن ایشان شد و تمامی قوم را فرا خواند تا آنان را محاصره کنند.^{۲۰} همه گرد آمدند و ارگ را در سال

۳۵-۳۳/۱

(۱) در واقع سرزمین پارس هنوز تحت سیطرهٔ امپراتوری سلوکی بود. — از نظر مؤلف ۱ مک، پادشاه به کيفر تاراج معبد اورشلیم می‌میرد و نه به سبب غارت معبد آرتیس آنچنان که مؤلف ۲ مک عقیده دارد. اما پادشاه از این هر دو کار به یکسان احساس ندامت می‌کرده است.

(۲) این فیلیپوس که در ۵۵/۶ و ۲۹/۹ نیز بدو برمی‌خوریم، غیر از فیلیپوس مذکور در ۲ مک: ۲۲/۵ و ۸/۸ است. او که به سمت نایب‌السلطنه و قیم آنتیوخوس خردسال منصوب شد، نشانهای سلطنتی را که متعلق به آنتیوخوس پنجم بود، به صورت امانت دریافت کرد.

(۳) سپتامبر یا اکتبر ۱۶۴ ق.م.

صد و پنجاه^(۱) به محاصره خود درآوردند؛ آشبارها و منجنیقها ساختند.^(۲) اما بعضی از محاصره‌شدگان حلقه محاصره را شکستند و شماری از ییدینان اسرائیل نیز بدانان پیوستند،^(۳) و نزد پادشاه رفتند و او را گفتند: «تا به کی درنگ می‌کنی تا در حق ما انصاف روا داری و کین برادران را بتوزی؟»^(۴) ما به طیب خاطر رضایت دادیم تا به خدمت پدرت درآییم و به دستورات وی عمل کنیم و فرمانهایش را به اجرا درآوریم؛^(۵) از این روی، همکیشانان از ما بیزار گشتند. افزون بر این، از ما هر آن که به دستشان افتاد کشتند و میراثایمان را به یغما بردند.^(۶) آنان نه تنها بر ما، بلکه بر تمامی سرزمینها^(۷) دست برآورده‌اند.^(۸) امروز ارگ اورشلیم را به محاصره خود درآورده‌اند تا بر آن مستولی گردند و مقدس بیت صور را نیز مستحکم ساخته‌اند.^(۹) اگر نشتابی و بر آنان پیشی‌نگیری، بیش از این خواهند کرد و ترا دیگر یارای بازداشتن ایشان نخواهد بود.»

حمله آنتیوخوس پنجم و لوسیاس: نبرد بیت زکریا

^(۱) چون پادشاه این سخنان را بشنید، خشمگین شد و جمله دوستان خویش و سرکردگان سپاه و فرماندهان سواره‌نظام را گرد آورد^(۲).^(۳) از ممالک دیگر و جزایر دریایی نیز سپاهیان مزدور بدو روی آوردند.^(۴) شمار نیروهای او بالغ بر صد هزار پیاده و بیست هزار سوار و سی و دو پیل تربیت شده برای پیکار شد.^(۵) آنان از راه آدوم رهسپار شدند^(۶) و بیت صور را به محاصره خود درآوردند و زمانی دراز در آنجا به کمک منجنیقها جنگیدند. اما مردم از شهر خارج می‌شدند و آنان را به آتش

(۱) یعنی ۱۶۲/۱۶۳ ق.م. محاصره ارگ متعاقب حمله به آدوم که پس از عید پنجاهه ۱۶۳ ق.م صورت پذیرفت (۳۳/۱) روی داد. مؤلف ۲ مک در این باره سخنی به میان نیاورده است.

(۲) در ابتدای آیه، در متن (به جز چند دست‌نویسته و وو.) افزوده شده: «آنان آنجا را به محاصره خود درآوردند و»، که تکرار کلام آیه ۲۰ است.

(۳) رولا: «سرزمینهایت»؛ یونا: «سرزمینهایشان»؛ وو: «سرزمینهایمان».

(۴) در واقع کارها را لوسیاس انجام می‌داد، چرا که آنتیوخوس نه سال بیش نداشت. — «فرماندهان سواره‌نظام»، تت: «افسارداران»، عنوانی که در جای دیگری تأیید نشده است.

(۵) پی‌گمان از راه دره بطلمه (۱ سم: ۲/۱۷) و غدولام (۲ مک: ۳۸/۲). نخستین درگیری در مودین روی داد (۲ مک: ۱۴/۱۳).

می‌کشیدند و دلیرانه پیکار می‌کردند.

^{۳۲} آنگاه یهودا از ارگ رهسپار شد و به بیت زکریّا^(۱) رفت و مقابل اردوگاه پادشاه اردو زد. ^{۳۳} شاه که صبح زود برخاسته بود، لشکرش را به راه بیت زکریّا برد و در آنجا سپاهها آرایش جنگی به خود گرفتند و کرناها را به نوا درآوردند. ^{۳۴} به پیلان آب انگور و توت نشان دادند تا آنها را مهیای حمله سازند. ^{۳۵} حیوانها میان فوجها پخش شدند. نزدیک هر پیل، هزار مرد زره‌پوش که کلاه‌خود مفرغی بر سر داشتند صف‌آرایی کردند و برای هر پیل پانصد سوار نخبه اختصاص یافت. ^{۳۶} اینان بر تمامی حرکات حیوان پیشی می‌گرفتند و همه جا همراهش بودند و از آن دور نمی‌شدند. ^{۳۷} بر هر پیل، برجک چوبین مستحکمی به عنوان وسیله دفاعی با تسمه بسته شده بود و در هر برجک، سه^(۲) جنگجو که سوار بر حیوانها می‌جنگیدند، به همراه پیلبان جای داشتند. ^{۳۸} پادشاه بقیه سواران را در دو جناح سپاه پخش کرد تا دشمن را ایذا و فوجها را پشتیبانی کنند^(۳).

^{۳۹} آنگاه که پرتوهای خورشید بر سپرهای زرین و مفرغین تابید^(۴)، کوهساران از فروغ آنها رخشان شد و تابنده چون مشعلهای فروزان گشت. ^{۴۰} سپاه شاهی بخشی در بلندیه‌ای کوهسار و بخشی دیگر در پایین دست آن پراکنده شدند؛ آنان با آرایشی استوار و منظم پیش می‌رفتند. ^{۴۱} هر آن که هیاهوی این سپاه انبوه و بانگ گامها و خروش سلاحهایشان را می‌شنید، هراسان می‌گشت، همانا که این سپاهی عظیم و نیرومند بود. ^{۴۲} یهودا و لشکریانش پیش آمدند و پیکار را آغاز کردند. ششصد تن از سپاه پادشاه از پای درآمدند. ^{۴۳} آنگاه العازار ملقب به اُوران، یکی از پیلان را بدید که

(۱) این شهر در ۹ کیلومتری شمال بیت صور قرار داشته و هنوز روستایی بدین نام باقی است.

(۲) حد: «سه»؛ یونا، لا: «سی (یا سی و دو)». در نسخه اصل عبری بی‌گان شکیشیم (*shalishim*) آمده که به معنی «سه (مرد سوار بر برجک)» است (بنگرید به خرو: ۷/۱۴؛ ۴/۱۵؛ ۲ پا: ۲۵/۱۰) و مترجم آن را شلوشیم (*sheloshim*) به معنی «سی» خوانده است. — «پیلبان»: ترجمه تحت‌اللفظی آن «هندی» است که سرانجام به صاحبان این حرفه اطلاق شد.

(۳) تت: «تا (دشمن را) ایذا و سپاهیان را حراست کنند (یا درهم فشارند)» — در بخشی از متن به جای *phalanxin* [فوج]، *pharanxin* [حلقوم] آمده است: «تا حلقومها را بفشارند» (بنگرید به آیه ۲۴۰).

(۴) این جمله احتمالاً ملهم از جمله دیگری از کتاب مقدس است (بنگرید به ۱ پا: ۱۶/۱۰).

آراسته به زینتهای شاهی بود و قامتی بلندتر از تمامی پیلان دگر داشت. به گمان آن که شاه بر این پیل سوار است،^{۴۴} خود را فدا کرد^(۱) تا قومش را نجات بخشد و نامی نامیرا یابد.^{۴۵} با دلاوری از میان فوج، به سوی حیوان شتافت و از چپ و راست سپاهیان را به خاک هلاکت درافکند، آنچنان که دشمنان از این سو و آن سو، از برابرش دور می شدند.^{۴۶} به زیر پیل خزید و آن را از زیر ضربت نواخت و بکشت. حیوان روی اَلَازار بر زمین درغلثید و اَلَازار در دم جان باخت.^{۴۷} یهودیان چون قوای مملکت و خشونت سپاهیان را بدیدند، از برابرشان عقب نشستند.

تسخیر بیت صور و محاصره کوه صهیون به دست سوریان

^{۴۸} سپاه شاهی به مصاف یهودیان در اورشلیم رفت و پادشاه، یهودیه و کوه صهیون را به محاصره خود درآورد،^{۴۹} در همان حال با اهالی بیت صور صلح کرد و آنان شهر را تخلیه کردند، چرا که برای برتافتن محاصره آذوقه نداشتند، زیرا آن سال، سال سبت برای زمین بود^(۲).^{۵۰} پادشاه بیت صور را تسخیر کرد و قراولانی برای حراست از شهر در آن گمارد.^{۵۱} زمانی بس دراز مُقَدِّس را محاصره کرد و برابر آن آتشبارها و منجنیقاها و شعله افکنها و سنگ اندازها و تیربارها و فلاخنها برپا داشت^(۳).^{۵۲} محاصره شدگان نیز منجنیقهای برابر منجنیقهای محاصره کنندگان برپا داشتند و زمانی دراز پیکار کردند.^{۵۳} اما در انبارها^(۴) آذوقه نبود، زیرا سال هفتم بود و اسرائیلیانی که از میان ملتها به یهودیه باز آورده شده بودند، آخرین ذخیره ها را نیز مصرف کرده بودند.^{۵۴} شمار اندکی از مردان در مکان مُقَدِّس باقی مانده بودند، زیرا مردم دستخوش گرسنگی بودند؛ دیگران هر کدام به خانه خود رفته بودند.

لاو: ۱/۲۵+

(۱) تت: «خود را داد» (بنگرید به غل: ۴/۱؛ تیس: ۶/۲؛ تیط: ۱۴/۲). — مراد باید همان عمل باشد که

بنابر ۲ مک: ۱۴/۱۳، «حول و حوش مودین» انجام پذیرفت.

(۲) بنابر لاو: ۱/۲۵، بذرافشانی و درو در سال سبت نهی شده است، سال سبت مزبور در پاییز ۱۶۴ ق م آغاز

شده بود، چرا که تاریخ این قحطی پاییز ۱۶۳ ق م بوده است.

(۳) این شرح مربوط به سلاجهایی که سلوکیان به هنگام محاصره از آنها استفاده می کردند، کامل ترین توصیفی است که می شناسیم.

(۴) حد. بر اساس لاو: «در انبارها» *angeiois*؛ یونا: «در مُقَدِّس» *hagiois*.

پادشاه به یهودیان آزادی دینی اعطا می‌کند

^{۵۵} فیلیپوس، همان کسی که پادشاه آنتیوخوس او را برگزیده بود تا پسرش آنتیوخوس را برای سلطنت پیرورد، ^{۵۶} با سپاهیانی که همراه پادشاه بودند، از سرزمین پارس و ماد بازگشته و در پی آن بود تا زمام امور را در دست گیرد. ^{۵۷} لوسیاس بی‌درنگ بر آن شد تا بازگردد. به پادشاه و سرداران سپاه و رجال گفت: «ما هر روز ضعیف‌تر می‌شویم، حیرت‌انگیزی مان اندک شده و مکانی که آن را محاصره کرده‌ایم بس مستحکم است. افزون بر آن، باید به امور مملکت سامان بخشیم. ^{۵۸} پس دست راستان را به این مردان دهیم و با آنان و تمامی قومشان صلح کنیم. ^{۵۹} اجازه دهیم مانند گذشته طبق رسوم خویش زندگی کنند، چه آنان بدان سبب که ما رسومشان را باطل شمردیم، خشناک شدند و همه این کارها را انجام دادند. ^(۱)» ^{۶۰} پادشاه و رؤسانیت او را تحسین کردند و وی کسانی را گسیل داشت تا با یهودیان برای صلح مذاکره کنند و آنان پذیرفتند. ^{۶۱} پادشاه و رؤسا این توافق را با سوگند تأیید کردند و از این روی، محاصره‌شدگان از دژ خارج گشتند. ^{۶۲} آنگاه پادشاه به کوه صهیون قدم نهاد و چون استحکام این مکان را بدید، سوگندی را که خورده بود زیر پا گذاشت و فرمان داد حصار را به تمامی منهدم سازند ^(۲). ^{۶۳} سپس شتابان روانه شد و به انطاکیه بازگشت و در آنجا فیلیپوس را یافت که بر شهر مستولی گشته بود. با او به پیکار برخاست و شهر را به قهر تسخیر کرد.

|| ۲ مک:
۳۳-۱۳/۱۱

(۱) این تغییر مشی به دلیل مرگ آنتیوخوس ایپفانِس که قهرمان سیطره قهری تمدن یونانی بود، و درماندگی ناشی از کمبود آذوقه در دو اردوگاه (آیه ۵۷)، و دسیسه‌های فیلیپوس (آیه ۵۶) صورت پذیرفت.
(۲) دیمتریوس اول که به جای آنتیوخوس ایپفانِس، در ۱۷۶ ق م به عنوان گروگان به روم رفته بود، در ۱۶۱ ق م با همدستی پولیبیوس، که ماجرا را شرح داده است، گریخت. دیمتریوس نخست به طرابلس و از آنجا به انطاکیه رفت (آیه ۲). روم در ۱۶۰ ق م او را به رسمیت شناخت.

دِمیتریوس اول پادشاه می شود و باکیدس و الکیموس را به یهودیه گسیل می دارد

|| ۲ مک: ۱/۱۴-۱۰

۱ در سال صد و پنجاه و یک، دِمیتریوس پسر سلوکوس، روم را ترک گفت و با مردانی کم‌شمار به کرانه شهری ساحلی رسید و در آنجا سلطنت آغاز کرد^(۱).^۲ چون به منزلگاه شاهانه پدرانش درآمد، سپاه، آنتیوخوس و لوسیاس را دستگیر کرد و نزد وی برد. ^۳ چون دِمیتریوس از این امر آگاه شد، گفت: «چهره اینان را به من ننمایید.» ^۴ سپاه آنان را بکشت و دِمیتریوس بر اورنگ خویش تکیه زد. ^۵ آنگاه تمامی مردان بی‌شریعت و ناپرهیزگار اسرائیل، به راهنمایی الکیموس که بر آن بود تا منصب کهنات اعظم را احراز کند، نزد وی رفتند. ^۶ آنان قوم را برابر پادشاه متهم ساختند و گفتند: «یهودا و برادرانش تمامی دوستان ترا به هلاکت رسانده‌اند و ما را از سرزمینمان بیرون رانده‌اند. ^۷ پس این زمان مردی را که محل وثوق تو باشد گسیل دار تا برود و تمامی زیانمایی را که یهودا بر ما و بر قلمروهای پادشاه وارد آورده است ببیند و این مردمان و تمامی کسانی را که به یاریشان آمده‌اند، گوشمال دهد.»

+ ۱۸/۲

^۸ پادشاه باکیدس را برگزید، همو که از دوستان شاه و حکمران آن سوی فرات^(۲) و از بزرگان مملکت و وفادار به شهریار بود. ^۹ او را به همراه الکیموس بیدین، که مقام کهنات را برای وی تصدیق کرد، گسیل داشت و بدو امر کرد که از اسرائیلیان کین توزد^(۳). ^{۱۰} آنان رهسپار شدند و با سپاهی انبوه به سرزمین یهودا رسیدند. برای یهودا

(۱) دِمیتریوس اول که به جای آنتیوخوس اپیفانیس، در ۱۷۶ ق م به عنوان گروگان به روم رفته بود، در ۱۶۱ ق م با همدستی پولویوس، که ماجرا را شرح داده است، گریخت. دِمیتریوس نخست به طرابلس و از آنجا به انطاکیه رفت (آیه ۲). روم در ۱۶۰ ق م او را به رسمیت شناخت.

(۲) مراد نیمه غربی امپراتوری سلوکی، از فرات تا مصر، است که آنتیوخوس اپیفانیس آن را به لوسیاس سپرده بود (۲۲/۳). باکیدس مأمور بود که در زمان عزیمت پادشاه به سرزمین ماد برای سرکوب شورش، در منطقه صلح برقرار کند.

(۳) الکیموس (نام یونانی به معنی «دلاور») که به خاطر شباهت با نام یهودی یاقیم [Yaqim] انتخاب شده است) بیدین خوانده شده، چرا که با یونانیان ارتباط داشت و مانعی بر سر راه مقاصد حشمونیان بود. اما انتساب وی به هارون به تسمیه‌اش مشروعیت بخشید و حَسِیدیان را به سوی او جلب کرد (بنگرید به آیه ۱۲ ب).

و برادرانش پیغامهای فریب‌دهنده‌ای که متضمن پیشنهادهای صلح‌آمیز بود، فرستادند.^{۱۱} اما آنان به سخنان ایشان وقعی ننهاند، چرا که می‌دیدند با سپاهی نیرومند آمده‌اند.^{۱۲} این زمان هیأتی از کاتبان^(۱) نزد الکیموس و باکیدس گرد آمدند تا راه‌حلی منصفانه بیابند.^{۱۳} حسیدیان نخستین کسانی از اسرائیلیان بودند که از همکیشان خویش خواستند تا صلح کنند^(۲)؛^{۱۴} آنان گفتند: «کاهنی از نسل هارون با سپاهیان آمده است. او گزندى بر ما نخواهد رساند.»^{۱۵} الکیموس با آنان سخنانی صلح‌آمیز گفت و با ادای سوگند به ایشان اطمینان داد: «ما در پی آن نیستیم که به شما و دوستانتان گزندى رسانیم.»^{۱۶} آنان سخنش را باور کردند، با این همه او شصت تن از ایشان را دستگیر کرد و در همان روز بکشت، طبق کلام مکتوب^(۳):^{۱۷} گوشت مُقَدَّس‌انت را پراکندند و خونشان را گرداگرد اورشلیم ریختند و کس نبود که آنان را به خاک بسپارد.^{۱۸} آنگاه ترس و وحشت بر تمامی قوم مستولی گشت. آنها می‌گفتند: «نزد ایشان نه راستی هست و نه دادگری، چه عهد خویش و سوگندی را که خورده بودند، زیر پای نهاده‌اند.»

+۴۲/۲

مز: ۳-۲/۷۹

^{۱۹} باکیدس از اورشلیم رهسپار شد و به بیت زیت رفت و در آنجا اردو زد. از آن مکان کسانی را گسیل داشت تا بسیاری از آنان را که از وی روی گردانده بودند، به همراه تنی چند از افراد قوم دستگیر کنند؛ ایشان را سر برید و به چاه بزرگ درافکندند^(۴).^{۲۰} پس آنگاه ولایت را به الکیموس سپرد و سپاهی برای او باقی گذاشت

(۱) اینان لایوان یا کاهنان متبحر در شریعت بودند (عز: ۶/۷؛ ۲ تو: ۱۳/۳۴).

(۲) «پرهیزگاران» که نخست به یهودا پیوستند (۴۲/۴)، از او فاصله گرفتند. بی‌گمان آنان به آزادی دینی که در امتیازات اعطا شده پادشاه به اندازه کافی تضمین شده بود (۵۹/۶) چشم امید داشتند. یهودا بدگمان بود و از این روی مستقیماً در مذاکرات شرکت نجست و این در حالی بود که پادشاه هنوز او را معزول نکرده بود (بنگرید به ۲ مک: ۱۲/۱۴).

(۳) تت: «طبق کلامی که او نوشته است»؛ مراد از «او» داود (دس. ۵۶)، آساف (اتوبیوس)، یا پیامبر (لوک). است.

(۴) «بیت زیت» («باغ زیتون») موثق‌ترین روایت است، اما روایت دستنوشته‌ها در این خصوص محل تردید است. روستایی به نام بیت زیت در ۶ کیلومتری بیت صور واقع است که در آن، چاهی با پلکان گردان پیدا شده است. — باکیدس تردیدی در از میان بردن تمامی کسانی که در شورش دست داشتند، به دل راه نمی‌داد، حتی اگر اینان بدو پیوسته بودند.

تا پشتیبانش باشد. باکیدس نزد پادشاه بازگشت.^{۲۱} الکیموس کوشش خویش را برای احراز مقام کهنات اعظم ادامه داد.^{۲۲} جمله کسانی که مایهٔ پریشان‌خاطری قوم بودند، پیرامون او گرد آمدند و بر سرزمین یهودا مستولی شدند و بدیهای بسیار در اسرائیل کردند.^{۲۳} یهودا چون بدید که بدکاری الکیموس و یاران وی در حق اسرائیلیان، از ملتها فزون‌تر گشته است،^{۲۴} سراسر سرزمین یهودیه را زیر پا گذاشت تا از آنان که به دشمن پیوسته بودند کین توزد و از رفت و آمد ایشان در آن دیار جلوگیری کند.

نیکانور در یهودیه و نبرد کَفَرَسَلامه

^{۲۵} الکیموس چون بدید که یهودا و یارانش نیرومندتر شده‌اند و خویشتن را از پایداری برابر ایشان ناتوان یافت، نزد پادشاه بازگشت و آنان را به بدترین شرور متهم ساخت.^{۲۶} پادشاه یکی از نام‌آورترین سرداران خود به نام نیکانور را که با اسرائیل سر کینه و عناد داشت، روانه کرد و به او مأموریت داد که قوم را نابود سازد.^{۲۷} نیکانور چون با سپاهی انبوه به اورشلیم رسید، به یهودا و برادرانش پیشنهادهای مسالمت‌جویانه اما خدعه‌آمیزی بدین قرار کرد:^{۲۸} «میان شما و من جنگی در کار نیست؛ با نفراقی کم‌شمار خواهم آمد تا در صلح و صفا با شما ملاقات کنم.»^{۲۹} نزد یهودا رسید و آن دو با مسالمت یکدیگر را درود گفتند، اما دشمنان آماده بودند که یهودا را بر بایند.^{۳۰} یهودا چون دریافت که نیکانور با نیت مزورانه‌ای نزدش آمده است، از او حذر کرد و دیگر نخواست وی را ببیند.^{۳۱} آنگاه نیکانور دریافت که نیتش برملا شده و به یهودا یورش آورد و با او در نزدیکی کَفَرَسَلامه^(۱) جنگید.^{۳۲} از سپاه نیکانور، نزدیک به پانصد تن از پای درآمدند و بقیه از شهر داود گریختند.

|| ۲ مک: ۱۲/۱۴-۱۴
۱ مک: ۳۸/۳
۲ مک: ۹/۸
۳۴-۳۶: ۱۵/۳

|| ۲ مک: ۱۴/۲۴-۱۵

|| ۲ مک: ۱۴/۳۰

(۱) به معنی «روستای سلامت»، شاید همان «خربة سلمی» کنونی است که در نزدیکی جبعون و در ۴ کیلومتری آداسه (۴۰/۷) واقع است (بنگرید به ۲ مک: ۱۶/۱۴+).

تهدید معبد

|| ۲ مک: ۳۱/۱۴-۳۶

۳۳ پس از این وقایع، نیکانور از کوه صهیون بالا رفت. کاهنانی از مکان مُقَدَّس برون شدند و با شیوخ قوم رفتند تا با مسالمت او را درود گویند و قربانی سوختنی را که برای پادشاه تقدیم کرده بودند، به وی نشان دهند. ۳۴ اما او آنان را استهزا و سُخره کرد و بیالود^(۱) و سخنانی گستاخانه بر زبان راند. ۳۵ در اوج خشم، اینچنین سوگند یاد کرد: «اگر این بار یهودا با سپاه خویش تسلیم من نشود، چون بازگردم و دگر باره صلح برقرار گردد، این بنا را به آتش خواهم سوخت!» و خشمگین خارج شد. ۳۶ کاهنان دگر باره به مکان مُقَدَّس درآمدند و برابر قربانگاه و معبد ایستادند و اشکریزان گفتند: ۳۷ «این تو هستی^(۲) که این خانه را برگزیدی تا نامت بر آن باشد و برای قوم تو منزلگاه دعا و تضرع گردد؛ ۳۸ از این مرد و سپاه او کین توز، باشد که به زیر تیغ از پای درآید! کفرگویهایشان را به یاد آر و امانشان مده!»

روز نیکانور در آداسه

۳۹ نیکانور اورشلیم را ترک گفت و به بیت حُورون رفت و در آنجا اردو زد. در آن مکان سپاهی از سوریه بدو پیوست. ۴۰ یهودا نیز با سه هزار تن در آداسه^(۳) اردو زد. آنگاه چنین دعا کرد: ۴۱ «هنگامی که پیکهای پادشاه^(۴) کفرگویی کردند، فرشته تو برون آمد و صد و هشتاد و پنج هزار تن از آنان را فرو کوفت. ۴۲ امروز نیز همانسان این سپاه را در حضور ما نابود ساز تا دیگران جملگی بدانند که او به مُقَدَّس تو کفرگویی کرد و وی را به حسب خیانتش داوری کن!»

|| ۲ مک: ۲۴/۱۵-۲۶/۱۸
۲ پا: ۱۷/۱۸-
۱۹/۳۷
اش: ۳۶-۳۷

(۱) با خدو انداختن به سوی معبد، به تقلید از سنت یهودی.

(۲) پس از «این تو هستی»، در لوک. و روایات افزوده شده: «ای خداوند»، اما در ۱ مک از ذکر کلمات «خدا» و «خداوند» پرهیز شده است.

(۳) این همان حَدَاشَه «شهر نوین» مذکور در یوش: ۳۷/۱۵ است که در ۲ مک: ۱۵/۱۴ به صورت «دَسَاو» ضبط شده و بین بیت حُورون و اورشلیم واقع بوده است.

(۴) همانگونه که در وو. تصریح شده، مراد سَنَحاریب بوده است. در برخی از دسَس. آمده است: «پادشاه آشوریان». — پس از «فرشته تو» در دسَس.، لوک.، سر. افزوده شده: «ای خداوند» (بنگرید به آیه ۳۷+).

^{۴۳} سپاهها در روز سیزدهم ماه آذار پیکار را آغاز کردند، سپاه نیکانور خُرد گشت و او خود نخستین تنی بود که در کارزار کشته شد. ^{۴۴} سربازان نیکانور چون بدیدند که او به هلاکت رسیده است، سلاحهای خویش بر زمین افکندند و گریختند. ^{۴۵} یهودیان آنان را به اندازه یک روز راه، از آداسه تا حوالی جازر تعقیب کردند و از پی ایشان، کرناها را با نغمه‌های رزمی به نوا درآوردند. ^{۴۶} مردم از هر سو از تمامی روستاهای یهودیه خارج شدند تا فراریان را که بر هم وازگون می‌شدند، محاصره کنند. جمله دشمنان به ضربت تیغ از پای درآمدند و حتی یک تن از آنان نیز نتوانست بگریزد. ^{۴۷} چون غنائم و آنچه را که به یغما برده بودند گرد آوردند، سر نیکانور و دست راستش را که متکبرانه برآورده بود، بریدند و به اورشلیم بردند و در ملاء عام آویختند. ^{۴۸} قوم از شغف آکنده شد و آن روز را همچون روز بزرگ شادی و سرور جشن گرفت. ^{۴۹} مقرر شد که این روز را هر سال در سیزدهمین روز ماه آذار جشن بگیرند. ^(۱) ^{۵۰} سرزمین یهودا اندک زمانی روی آرامش به خود دید. ^(۲)

ستایش رومیان ^(۳)

۸ باری، یهودا سخنانی درباره رومیان شنید. گفته می‌شد که آنان نیرومندند و با همه کسانی که به آنان می‌پیوندند، احسان می‌ورزند و با هر آن که به ایشان روی می‌آورد، دوستی می‌کنند. ^(۲) (قدرت آنان به راستی بس عظیم بود.) برای یهودا جنگهای ایشان و فتوحاتی را که در سرزمین گُلها ^(۴) انجام داده بودند، حکایت کردند و گفتند که چگونه بر این قوم مستولی شدند و بر آنان جزیه گذاشتند، ^(۳) و در سرزمین

(۱) روز ۱۳ آذار سال ۱۵۱ سلوکی حدوداً با ۲۸ مارس ۱۶۰ ق م تطبیق می‌کند. روز ۱۳ آذار در میان اعیان به عنوان «روز نیکانور» ثبت شد (بنگرید به ۲ مک: ۳۶/۱۵). گرامیداشت این روز خیلی زود در آیین یهود کنار گذاشته شد. (۲) روایت ۲ مک در اینجا خاتمه می‌پذیرد.

(۳) ستایش رومیان مقدمه عهدنامه‌ای است که بین یهودا و روم منعقد شد (آیات ۱۷-۳۲). روم عمداً از شورشیان پشتیبانی می‌کرد تا اسباب تضعیف پادشاهیایی را که هنوز به تمامی تحت اقتیادش درنیامده بودند، فراهم سازد.

(۴) ت.ت.: «غلاطیان». بی تردید مراد گُلهای ساکن شمال ایتالیا بوده‌اند که در ۲۲۲ ق م تحت استیلای رومیان درآمدند.

اسپانیا برای تصاحب معادن سیم و زر که در آنجا بود چه کردند،^۴ و چگونه به مدد هوشیاری و پایداری خویش، بر سراسر این سرزمین استیلا یافتند (چه این مکان از مملکتشان بس دور بود)؛ پادشاهانی که از اقصی نقاط زمین آمدند تا بر ایشان یورش آورند نیز به همین سرنوشت دچار شدند، رومیان آنان را نابود ساختند و مصیبتی عظیم بر ایشان وارد آوردند، در حالی که ممالک دیگر جزیه سالانه برایشان می‌آوردند؛^۵ سرانجام آنان فیلیپوس و پرسئوس، پادشاه کِثیم، و دیگرانی را که برایشان قد برافراشتند، با سلاحهای خود شکست دادند و آنان را تحت انقیاد خویش درآوردند.^(۱) آنتیوخوس کبیر، پادشاه آسیا، که برای جنگیدن با آنان با صد و بیست پیل و سوارگان و اربابان و سپاهی عظیم پیش آمده بود، یکسره از ایشان شکست خورد^۷ و زنده دستگیر شد.^(۲) بر او و جانشینانش مقرر گشت که در مواعدهای معین، جزیه‌ای سنگین بپردازند و گروگانهایی تسلیم کنند.^۸ از آنتیوخوس کبیر سرزمینهای هند و ماد و لیدیا و شماری از زیباترین ولایاتش را از برای پادشاه ائومنیس گرفتند.^۹ یونانیان آهنگ برانداختن رومیان کردند،^{۱۰} رومیان چون از این امر آگه گشتند، تنها یک سردار بر ایشان گسیل داشتند؛ رومیان با یونانیان پیکار کردند و شمار بسیاری قربانی از ایشان گرفتند و زنان و کودکانشان را به اسارت درآوردند و اموالشان را تاراج کردند و بر سرزمینشان استیلا یافتند و دژهایشان را ویران ساختند و افرادشان را تا به امروز به بردگی درآوردند.^(۳) ۱۱ رومیان ممالک دیگر و جزایری را که برایشان ایستادگی کردند، ویران و مطیع خویش ساختند.

۱۲ اما با دوستان خود و کسانی که بر ایشان تکیه می‌کردند، مودت خویش را حفظ می‌کردند. پادشاهان دور و نزدیک را تحت انقیاد خود درآوردند، هر آن که نامشان را

(۱) فیلیپوس پادشاه مقدونیه در ۱۹۷ ق م در کونوسکفالای (Cynoscéphales) شکست خورد و پرسئوس در ۱۶۸ ق م در پودنا (Pydna) مغلوب گشت.

(۲) مراد شکست آنتیوخوس کبیر در ماگنسیای سیپولوم است که در ۱۸۹ ق م روی داد و به دنبال آن، عهدنامه صلح آپامیا [افامیه] منعقد شد که آنتیوخوس را ملزم به پرداخت غرامتی سنگین کرد (بنگرید به مک: ۱/۳+).

(۳) این دو آیه تنها می‌توانند ناظر به شکست اتحاد آخایایها، ویرانی کُزنت، و تبدیل یونان به یکی از ولایات رومی در ۱۴۶ ق م باشند. مؤلف از افق یهودیه بسیار فراتر می‌رود.

می‌شنید، از ایشان ترسان می‌شد.^{۱۳} هرکه را می‌خواستند یاری می‌کردند و به پادشاهی می‌رسانند، و هرکه را می‌خواستند خلع می‌کردند؛ آنان قدرتی عظیم یافته بودند.^{۱۴} به‌رغم تمامی این امور، هیچ‌یک از ایشان تاج بر سر نهاد و جامهٔ ارغوانی بر تن نکرد تا بدان فخر کند.^{۱۵} آنان مجلس شورایی بنیاد نهادند که در آن، هر روز سیصد و بیست عضو رایزنی می‌کردند و پیوسته به امور مردم اشتغال داشتند تا نظم و نظام آن را حفظ کنند.^{۱۶} هر سال قدرت و سیادت بر سراسر امپراتوریشان را به دست یک مرد می‌سپردند^(۱) و همه از این مرد اطاعت می‌کردند، بی آن که رشک و حسدی در میانشان باشد.

اتحاد یهودیان با رومیان

^{۱۷} یهودا، اتوپولوس پسر یوحنا از خاندان آگوس و یاسون پسر آلعازر را برگزید و به روم گسیل داشت تا با رومیان پیمان دوستی و اتحاد منعقد کنند^(۲)،^{۱۸} و از آنان بخواهند که یهودیان را از زیر یوغ به در آورند، چرا که می‌دیدند سلطنت یونانیان اسرائیل را به بردگی درآورده است.^{۱۹} آنان پس از سفری بس دراز، به روم رسیدند و به مجلس شیوخ درآمدند و چنین سخن گفتند:^{۲۰} «یهودا، ملقب به مگابی، و برادرانش و قوم یهود، ما را به سوی شما گسیل داشته‌اند تا با شما پیمان اتحاد و صلح منعقد کنیم و در شمار متحدان و دوستانتان درآییم.»^{۲۱} این درخواست شیوخ را خوشایند افتاد.^{۲۲} سواد نامه‌ای که بر لوحهای مفرغین حک کردند و به اورشلیم فرستادند تا نزد یهودیان سند صلح و اتحاد باشد، چنین بود:

۲ مک: ۱۱/۴

۱۸/۱۴

^{۲۳} «سعادت نصیب رومیان و ملت یهود باد بر دریا و زمین تا به ابد! تیغ و دشمن از ایشان دور باد!»^{۲۴} اگر در روم یا هر کدام از ممالک متحد آن در سراسر پهنهٔ حکمرانی، بدو جنگی روی دهد،^{۲۵} ملت یهود به اقتضای اوضاع، با دل و جان در

(۱) در واقع «کنسول»ها دو تن بودند، اما احتمالاً مؤلف تنها از وجود یکی از آنها که عهده‌دار امور مشرق‌زمین بوده، آگاهی داشته است.

(۲) این سفر باید پیش از مرگ نیکانور (که تنها دو ماه پیش از مرگ یهودا روی داد) گسیل شده باشند. احتمال می‌دهیم که این همان قضیه‌ای باشد که به گفتهٔ یوسفوس در ۱۶۱ ق م روی داده است.

کنار روم خواهد جنگید؛^{۲۶} گندم و سلاح و سیم و کشتی به دشمنان نخواهد داد و برای ایشان فراهم نخواهد کرد: تصمیم روم بر این قرار گرفت و آنان به تعهدات خویش پایبند خواهند ماند، بی آن که ضمانتی دریافت دارند.^{۲۷} همچنین اگر برای ملت یهود بدو جنگی روی دهد، رومیان به اقتضای اوضاع، با جان و دل در کنار ایشان خواهند جنگید.^{۲۸} گندم و سلاح و سیم و کشتی به مهاجمان داده نخواهد شد: تصمیم روم بر این قرار گرفت و آنان بدون نیرنگ به تعهداتشان پایبند خواهند ماند.^{۲۹} رومیان با این سخنان با ملت یهود پیمان بستند.^{۳۰} چنانچه بعدها هر کدام از طرفین بر آن شود تا چیزی بر این پیمان بیفزاید یا از آن بکاهد، این کار را به دلخواه خویش انجام خواهد داد و آنچه بیفزاید یا بکاهد، لازم‌الاجرا خواهد بود.^(۱)

^{۳۱} دربارهٔ گزندهایی که پادشاه دِمِتریوس بر قوم یهود وارد آورده، اینچنین بدو نوشتیم: "چرا سنگینی یوغت را بر گردن یهودیان که دوستان متحد ما هستند، می‌افکنی؟^{۳۲} پس اگر باز ترا متهم کنند، از حقوق ایشان پشتیبانی خواهیم کرد و در دریا و زمین با تو خواهیم جنگید."

نبرد بَنُزَیْت و مرگ یهودای مَکابی^(۲)

۹ در این اثنا، دِمِتریوس چون آگه گشت که نیکانور با سپاه خود در نبرد از پای درآمده است، دگرباره باکیدس و الکیموس را در رأس جناح راست سپاه، به سرزمین یهودا گسیل داشت.^۲ اینان راه جلیل را در پیش گرفتند و مِشاکوت^(۳) را در سرزمین آریل به محاصره درآوردند و تسخیر کردند و شمار کثیری از ساکنان آن را کشتند.^۳ در نخستین ماه سال صد و پنجاه و دو^(۴)، اردوگاه خود را برابر اورشلیم برپا داشتند،^۴ سپس رهسپار شدند و با بیست هزار پیاده و دو هزار

(۱) در اینجا متن عهدنامه که سیاق آن یادآور دیگر اسناد مشابه است، پایان می‌پذیرد. در بند بعدی پاسخ شفاهی که به فرستادگان دِمِتریوس داده شد، خلاصه شده است.

(۲) این حکایت ادامهٔ ۵۰/۷ است.

(۳) حد. طبق نوشتهٔ یوسفوس: «جلیل»؛ یونا، لا: «جَلْجَال». — «مِشاکوت» که اسم مکان عبری است، به معنی «باریکه‌راه» است: آنان باید به غارهای آریل که به کرات به عنوان پناهگاه مورد استفاده قرار گرفته

بود، راه می‌بردند. (۴) آوریل - مه ۱۶۰ ق.م.

سوار به پِئِرَزِیت^(۱) رفتند.^۵ یهودا اردوگاه خود را در ألعاسه^(۲) برپا داشته بود و به همراه او، سه هزار جنگجوی نخبه بودند.^۶ چون شمار کثیر دشمنان را بدیدند، وحشت کردند و بسیاری از سپاهیان از اردوگاه گریختند، آنچنان که بیش از هشتصد تن برجای ماندند.^۷ یهودا دید که سپاهش نافرمانی می‌کند، در حالی که نبرد او را به شتاب می‌خواند؛ دلشکسته شد، چرا که دیگر زمانی برای گرد آوردن نفرات خود نداشت.^۸ در عین پریشانی، به آنان که مانده بودند گفت: «به پا خیزید! بر دشمنانمان می‌تازیم، ای بسا بتوانیم با آنان نبرد کنیم.»^۹ آنان یهودا را از این کار بازداشتند و گفتند: «این زمان کاری جز آن نتوانیم کرد که جان خویش نجات بخشیم، پس از آن با برادرانمان بازمی‌گردیم و نبرد را از سر می‌گیریم. راستی را که ما بس اندک شماریم.»^{۱۰} یهودا پاسخ گفت: «حاشا که چنین کنم و از برابرشان بگریزم. اگر زمان مرگ ما فرا رسیده باشد، دلیرانه از برای برادرانمان می‌میریم و جایی برای لکه‌دار شدن مجد خویش باقی نمی‌گذاریم.»

^{۱۱} سپاه از اردوگاه خارج شد و برابر دشمن توقف کرد. سواران به دو گروه تقسیم شدند و فلاخن‌داران و کمانداران به همراه صف‌شکنان و تمامی دلیرمردان، پیشاپیش سپاه قرار گرفتند.^{۱۲} باکیدس در جناح راست قرار داشت، سپاه از دو سو به آوای کرناها پیش رفت. سربازان یهودا نیز کرناها را به نوا درآوردند^{۱۳} و زمین از هیاهوی دو سپاه به لرزه درآمد. نبرد در صبحدم درگرفت و تا شامگاه ادامه یافت.

^{۱۴} یهودا دریافت که باکیدس در جناح راست است و قدرت سپاهش نیز در همان جاست: تمامی دلاورمردان گرد او را فرا گرفتند،^{۱۵} جناح راست را درهم شکستند و

(۱) لوک، سر، یوسفوس: «پِئِرَزِیت». این همان پِئِرَزِیت کنونی است که در ۲۰ کیلومتری شمال اورشلیم واقع است. اگر روایت نسخ یونانی و لاتینی را در نظر بگیریم که در آنها، از «Béréan» یا «Bereth» یاد شده است، آنگاه باید چنین بینگاریم که اردوگاه در البیره برپا شده بود که همان بیروت مذکور در کتاب مقدس است (یوش: ۱۷/۹) و در ۱۳ کیلومتری جنوب پِئِرَزِیت واقع بوده است.

(۲) دسس: «ألعاسه»؛ مجموع یونا: «العاصی». اگر مراد خربة‌العاصی باشد که در نزدیکی بیت حُورون واقع است، اردوگاه یهودا از اردوگاه باکیدس بسیار دور بوده است و این با روایت همخوانی ندارد، مگر آن که مراد در اینجا پایگاه مؤخر سپاه یهودا بوده باشد.

آنان را تا کوههای حاصورا^(۱) تعقیب کردند.^{۱۶} در این اثنا، سوریانِ جناح چپ چون بدیدند که جناح راست تارانده شده، از پی یهودا و همزمانش روان گشتند و از پشت بر آنان یورش آوردند.^{۱۷} نبردی سخت درگرفت و از دو طرف، شمار بسیاری از پای درآمدند.^{۱۸} یهودا نیز کشته شد و سایرین گریختند.

تشییع جنازه یهودای مگابی

^{۱۹} یوناتان و سمعان برادر خویش یهودا را برگرفتند و در گور پدرانشان در مودین به خاک سپردند.^{۲۰} تمامی اسرائیل بر او گریستند و سخت سوگواری کردند و چندین روز این مرثیه را بازگفتند: ^{۲۱} «آن پهلوانی که اسرائیل را نجات داد، چگونه از پای درآمد؟» ^{۲۲} بقیه اعمال یهودا و جنگهای او و کارهای بزرگی که انجام داد و اعمال افتخارآفرینش نگاشته نشده است، زیرا بس طولانی است.

۲ سم: ۲۷/۱

۴. یوناتان رهبر یهودیان و کاهن اعظم می شود (۱۶۰-۱۴۳ ق م)

پیروزی حزب یونانیان و برگزیده شدن یوناتان به مقام رهبری مقاومت

^{۲۳} پس از مرگ یهودا، مردمان بی شریعت در سراسر سرزمین اسرائیل سربرآوردند و تمامی بدکاران دگرباره پدیدار گشتند.^{۲۴} چون در آن روزگاران قحطی بسیار سختی روی داده بود، مملکت به آنان پیوست.^{۲۵} باکیدس به عمد مردان بیبدین را از برای اداره مملکت برمیگزید.^{۲۶} اینان به تفتیش و تفحص درباره دوستان یهودا می پرداختند، سپس آنان را به حضور باکیدس می بردند و او ایشان را گوشمال می داد و سُخره می کرد.^{۲۷} آنگاه باکیدس به چنان بیدادگری در اسرائیل دست زد که نظیر آن

(۱) یوسفوس: «حاصورا»؛ یونا، لا: «أشدود»، اما در نزدیکی أشدود کوهستانی وجود ندارد.

از روزی که دیگر در این سرزمین پیامبری ظهور نکرده بود، روی نداده بود.
 ۲۸ آنگاه جملهٔ دوستان یهودا گرد آمدند و یوناتان را گفتند: ۲۹ «از آن هنگام که برادرت یهودا جان باخته است، دیگر مردی نظیر او پیدا نشده تا با دشمنانمان و باکیدس‌ها و هر آن که با ملت ما سر بغض و کین داشته باشد، مقابله کند. ۳۰ پس ما همین امروز ترا برمی‌گزینیم تا در نبردی که آغاز کرده‌ایم، به جای او راهبر و پیشوایمان باشی.» ۳۱ در این هنگام بود که یوناتان فرماندهی را به دست گرفت و جانشین برادر خویش یهودا شد.

رفتن یوناتان به صحرای تَقْوَع و حوادث خونباری که پیرامون میدابا روی داد

۳۲ باکیدس چون از این امر آگاهی یافت، در پی هلاکت یوناتان برآمد. ۳۳ یوناتان از نیت او باخبر شد و به همراه برادرش سِمْعان و تمامی همراهان خویش، به صحرای تَقْوَع گریخت و در نزدیکی آب‌انبار اَسْفار اردو زد^(۱). ۳۴ (باکیدس در روز سبت از این موضوع آگه گشت و با تمامی سپاه خود به آن سوی رود اردن رفت^(۲)).
 ۳۵ یوناتان برادرش را که بر لشکر فرمان می‌راند، گسیل داشت تا از نَبْطیان که دوستانشان بودند، بخواهد که بار و بنه‌شان را که بسیار زیاد بود، به امانت پذیرند. ۳۶ اما بنی یَمُرّی^(۳) که اهالی میدابا بودند، برون شدند و یُوَحَنّا را دستگیر و هر آنچه را که با خود داشت تصاحب کردند و با غنائم خویش رهسپار گشتند. ۳۷ پس از این وقایع، به یوناتان و برادرش سِمْعان خبر رسید که بنی یَمُرّی عروسی بزرگی برپا داشته‌اند و عروس را که دخت یکی از رجال بزرگ کنعان است، با شکوه و جلال از

(۱) «تَقْوَع» یا تَقْع، مِهِن عاموس نبی، در جنوب شرقی بیت لحم قرار داشت و مشرف بر منطقه‌ای بایر بود (۲ تو: ۲۰/۲۰)؛ وادیهای آن که به بجرالمیت می‌رسید، مأمن یاران داود بود (۱ سم: ۲۶/۲۴) و در هنگام دومین شورش یهودیان (۱۳۲-۱۳۵ م) مورد استفاده یاران برکوخیا [یا برکوزیبا به معنی «پسر ستاره» که لقب شمعون سرکردهٔ آخرین شورش یهودیان بر ضد روم بود. م.] نیز قرار گرفت. — اسم مکان «اَسْفار» شناسایی نشده است.
 (۲) این آیه تکرار آیهٔ ۴۳ است.

(۳) یوسفوس، سر: بنی یَمُرّی؛ یونا، لا: «Ambrei» یا «Iambri». — بنی یَمُرّی قبیله‌ای عرب بودند و با نَبْطیان فرق داشتند.

نَبَطَه^(۱) می آورند. ^{۳۸}آنگاه آنان فرجام خونین کار برادرشان یُوَحَنَّا را به خاطر آوردند و صعود کردند و در پناه کوه مخفی شدند. ^{۳۹}دیدگانشان را برآوردند و دیدند که در میانه همه‌های مغشوش، خدم و حشمی پُر شمار هویدا گشتند و سپس عروس را به همراه دوستان و برادرانش دیدند که پیشاپیش ملتزمین، با دهله‌ها و سازها و گروه مجبزی از جنگجویان، پیش می‌آمدند. ^{۴۰}یهودیان از کمینگاه خویش بر آنان یورش بردند و ایشان را کشتند و قربانیان بسیار گرفتند؛ در همان حال، آنان که از مهلکه جان به در برده بودند، به سوی کوهستان گریختند و یهودیان تمامی غنایم ایشان را بردند. ^{۴۱}بدین سان جشنها به ماتم و سرودها به مرثیه مبدل گشت. ^{۴۲}چون اینچنین کین خون برادرشان را توختند، به کرانه‌های پُرگل و لای رود اردن بازگشتند.

ع: ۱۰/۸

گذر از رود اردن

^{۴۳}باکیدِس چون از این واقعه آگاهی یافت، در روز سبت با سپاهی انبوه تا سواحل رود اردن آمد. ^{۴۴}آنگاه یوناتان به یاران خویش گفت: «به پا خیزید! از برای زندگی خود می‌جنگیم، چرا که امروز مانند دیروز و پریروز نیست. ^{۴۵}اینک هنگامه پیش روی و پس پشت ماست، اینجا آب رود اردن است و آنجا باطلاق و بیشه‌زار، جایی برای عقب نشستن نیست. ^{۴۶}پس اینک به سوی آسمان فغان برآورید تا از قدرت دشمنان جان به در برید.» ^{۴۷}هنگامه درگرفت و یوناتان دست دراز کرد تا بر باکیدِس ضربت نوازد، اما باکیدِس خود را عقب کشید و از برابر او گریخت. ^{۴۸}آنگاه یوناتان و همزمانش خود را به رود اردن درافکندند و شناکتان به کرانه دیگر آن رسیدند، اما دشمنان از پی ایشان از رودخانه نگذشتند^(۲). ^{۴۹}در آن روز، نزدیک به هزار تن از سپاهیان باکیدِس از پای درآمدند.

(۱) یوسفوس: نَبَطَه: یونا، لا: «Gabadan» یا «Nabadath». — بی‌گمان مراد یکی از قلعه‌های آرامیان در نبو بوده (ع: ۳/۳۲) که در حاشیه دشت موآب، که در اینجا «کنعان» خوانده شده، قرار داشته است. کنعان لفظی بوده که بر تمامی یومیان مشرک دلالت داشته است.

(۲) طبق نوشته یوسفوس، محل درگیری را کرانه غربی رود اردن در نظر می‌گیریم که در آنجا، یوناتان اردوگاه خود را برپا داشت، بدین نیت که به منطقه غربی بحالمیت بازگردد. باکیدِس او را ناگزیر از بازگشت به کرانه غربی رود ساخت، اما خود از رود نگذشت.

استحکاماتی که باکیدس بر پا کرد و مرگ الکیموس

^{۵۰} باکیدس چون به اورشلیم بازگشت، سرگرم ساختن شهرهای مستحکم در یهودیه شد: دژ آریحا، عِماؤس، بیت حورون، بیت ایل، تَمْنَتَه، فَرَعْتون و تَفُون^(۱) را با باروهای بلند و دروازه‌ها و قفل و بست‌ها بنا کرد^{۵۱} و در هر کدام قراولانی گمارد تا با اسرائیل بیدادگری کنند.^{۵۲} شهر بیت صور و جازَر و ارگ را مستحکم ساخت و در آنها مردان مسلح استقرار داد و انبارهای آذوقه بنا کرد.^{۵۳} پسران رؤسای مملکت را گروگان گرفت و آنان را در ارگ اورشلیم تحت نظر قرار داد.

^{۵۴} و در ماه دوم سال صد و پنجاه و سه^(۲)، الکیموس فرمان داد که دیوار صحن داخلی مقدس را فرو ریزند؛ او کارهای پیامبران را ویران ساخت^(۳) و تخریب را آغاز کرد.^{۵۵} این زمان، الکیموس دچار سکنه شد و کارهایش متوقف گشت. زبانش از تکلم بازایستاد و آنچنان فلج شد که از آن پس، بر زبان آوردن حتی یک کلمه و امر کردن بر خانواده‌اش نیز بر وی محال گشت.^{۵۶} الکیموس در آن دوران با عذاب دردناک بمرد.^{۵۷} باکیدس چون مرگ الکیموس را بدید، نزد پادشاه بازگشت و مملکت یهودا دو سال روی آرامش به خود دید.

محاصره بیت بیصای

^{۵۸} مردمان بی‌شریعت جملگی به شور نشستند و گفتند: «اینک یوناتان و مردانش با آسودگی و در اطمینان کامل زندگی می‌کنند؛ پس اکنون باکیدس را خواهیم آورد و او

(۱) لا، سر، یوسفوس: تَمْنَتَه، فَرَعْتون؛ در یونا. و لا، این دو نام تبدیل به یکی شده است. — تَمْنَتَه همان تَمْنَتَه مذکور در یوش: ۱۵/۱۹ است و فَرَعْتون همان فِرَعْتون ذکر شده در داو: ۱۵/۱۲ است و تَفُون باید تَفُوح باشد که در یوش: ۱۷/۱۲ از آن نام رفته است. — کاوشهای باستان‌شناسی که در جازَر، بیت صور، بیت ایل و آریحا انجام پذیرفته، اشغال سلوکیان را تأیید می‌کند.

(۲) آوریل مه ۱۵۹ ق.م.

(۳) بی‌گمان مراد پیامبرانی‌اند که از تبعید بازگشتند، مانند حَجّی و زَکَرِیا. این دیوار احتمالاً همان نرده‌ای بوده که صحن مشرکان را از صحن یهودیان در معبد هروُدس جدا می‌کرده است (بنگرید به حز: ۹/۴۴). اما دو صحنی که وجودشان در متن فرض شده، احتمالاً همانهایی بوده‌اند که در دوران مَسّی وجود داشته‌اند (بنگرید به ۲ پا: ۵/۲۱).

یک‌شنبه جمله آنان را دستگیر خواهد کرد.^{۵۹} نزد او رفتند و با وی به مشورت نشستند.^{۶۰} باکیدس با سپاهی نیرومند رهسپار شد و در نهان، برای تمامی متحدان خویش در یهودیه نامه نگاشت و از ایشان خواست که یوناتان و یاران او را دستگیر کنند، ولیک اینان موفق به انجام این کار نشدند، چرا که نیت‌شان برملا گشت.^{۶۱} اما یوناتان و یارانش پنجاه تن از مردان مملکت را که عاملان این شرارت بودند، دستگیر کردند و کشتند.

^{۶۲} پس آنگاه یوناتان و سِمْعان با یاران خویش به بیت بیصای^(۱) در صحرا رفتند و بناهای ویران آنجا را دگر باره برپا داشتند و استحکاماتی ایجاد کردند.^{۶۳} باکیدس چون از این امر آگاهی یافت، تمامی افراد خود را گرد آورد و یارانش را در یهودیه فرا خواند.^{۶۴} به نزدیکی بیت بیصای رفت و در آنجا اردو زد و طی روزهای متعددی بر آن تاخت و منجنیقها ساخت.^{۶۵} یوناتان برادرش سِمْعان را در شهر گذشت و خود رهسپار صحرا شد و با شاری از افرادش پیش رفت.^{۶۶} اُدُورَین و برادرانش و نیز بنی‌فایرون را در اردوگاهشان مغلوب ساخت^(۲)؛ این مردمان نیز به نبرد با باکیدس برخاستند و با سپاهیان صعود کردند.^{۶۷} سِمْعان و مردانش از شهر خارج شدند و منجنیق‌ها را به آتش کشیدند.^{۶۸} آنان با باکیدس پیکار کردند و او را شکست دادند؛ باکیدس سخت درمانده گشت، چرا که نیت و جمله او نافرجام ماند.^{۶۹} بر بنی‌ایمانانی که وی را برانگیخته بودند تا به این مملکت بیاید خشم گرفت و بسیاری از آنان را بکشت و بر آن شد تا با افراد خویش، به سرزمینش بازگردد.^{۷۰} یوناتان چون این خبر را بشنید، فرستادگانی نزد باکیدس گسیل داشت تا با او برای صلح و مبادله اسرا پیمان بندند.^{۷۱} باکیدس پذیرفت و به تعهدات خویش پایبند ماند و با یوناتان عهد کرد که در تمامی طول زندگی خود، به وی گزند نرساند.^{۷۲} باکیدس چون اسرایی را که پیش از آن در سرزمین یهودا گرفته بود بازپس داد، به مملکت خویش بازگشت و دیگر به سرزمین یهودیان باز نیامد.^{۷۳} در اسرئیل تیغ بر زمین نهاده شد و یوناتان در مِکَاس

(۱) در سیاهه نام کسانی که از بابل به مهن خود بازگشتند، به بنی‌بیصای برمی‌خوریم (عز: ۱۷/۲). اینان نام خود را بدین مکان دادند که امروزه بیت بَصّا خوانده می‌شود و بین بیت لحم و تَفُوع واقع است.

(۲) اینان قبایل عربی بودند که باید با باکیدس همکاری می‌کردند.

سکنی گزید و در آنجا به داوری قوم پرداخت^(۱) و بیدینان را از میان اسرائیل محو ساخت.

الکساندر بالاس به رقابت برمی خیزد و یوناتان را به مقام کهنات اعظم منصوب می دارد

۱۰^۱ در سال صد و شصت، الکساندر پسر آنتیوخوس ایپیفانس^(۲) روانه گشت و پتولمئیس را تصرف کرد. او را پذیرا شدند و در آنجا بود که سلطنت آغاز کرد^(۳).^۲ پادشاه دیمتریوس چون این خبر را بشنید، سپاهی بس نیرومند گرد آورد و به سوی او رهسپار گشت تا با وی نبرد کند.^۳ از دیگر سو، برای یوناتان نامه‌ای به غایت صلح‌آمیز فرستاد و به او وعده داد که مقام او را برآورد.^۴ در واقع دیمتریوس به خود می‌گفت: «پیش از آن که این مردم با الکساندر بر علیه ما صلح کنند، برای صلح کردن با ایشان شتاب ورزیم،^۵ چرا که یوناتان تمامی گزندهایی را که به او و برادران و ملتش رسانده‌ایم، به یاد خواهد داشت.»^۶ حتی به او اجازه داد که سپاهبانی گرد آورد و سلاح بسازد و خویشان را متحد وی بخواند و دستور داد که گروگانهایی را که در ارگ بودند، به وی بازگردانند.

^۷ یوناتان به اورشلیم آمد و پیام را در حضور تمامی قوم و اهالی ارگ خواند.^۸ چون بشنیدند که پادشاه به او اجازه گرد آوردن سپاهیان داده است، سخت ترسان شدند.^۹ اهالی ارگ گروگانها را به یوناتان بازپس دادند و وی ایشان را به خویشاوندانشان سپرد.^{۱۰} یوناتان در اورشلیم سکنی گزید و سرگرم بازسازی و ترمیم شهر شد.^{۱۱} به‌خصوص به مجریان کارها دستور داد که حصار را از نو بسازند و برای

(۱) یوناتان، مانند یهودا، داور شمرده شده است (بنگرید به داو: ۳/۱۰؛ ۴/۴ و غیره). میخاس یا میخاس که در جنوب شرقی بیت ایل قرار داشت، به سبب کار بزرگ یوناتان پسر شاول مشهور بود (۱ سم: ۱۴).
(۲) اگرچه این عنوان روی مسکوکات خوانده شده، اما تاریخ این پادشاه را به نام الکساندر بالاس می‌شناسد. او مدعی بود که پسر آنتیوخوس ایپیفانس است.
(۳) عهدشکنی پتولمئیس و پیوستن آن به بالاس در ۱۵۲ ق م روی داد. بالاس در ابتدای همین سال، موافقت مجلس شیوخ را کسب کرده بود.

ایجاد استحکامات پیرامون کوه صهیون، گرداگرد آن را با سنگهای تراشیده^(۱) احاطه کنند و این کارها انجام پذیرفت.^{۱۲} بیگانگانی که در دژهای ساخته باکیدس بودند، راه گریز در پیش گرفتند: ^{۱۳}هریک از آنان مکان خود را ترک گفت تا به سرزمین خویش بازگردد.^{۱۴} تنها در بیت صور تنی چند از آنان که شریعت و احکام را وانهاده بودند، باقی ماندند، چرا که آنجا ملجأ ایشان بود.

^{۱۵}پادشاه الکساندر از وعده‌هایی که دیمتریوس به یوناتان داد، آگهی یافت. همچنین برای او از جنگها و کارهای بزرگی که یوناتان و برادرانش در آنها درخشیده بودند و سختی‌هایی که برتافته بودند، حکایت کردند.^{۱۶} بانگ برآورد: «آیا هرگز مردی همانند او خواهیم یافت؟ پس او را دوست و متحد خویش سازیم!»^{۱۷} نامه‌ای برای او نگاشت و فرستاد که چنین تحریر شده بود: ^{۱۸}«از پادشاه الکساندر به برادرش یوناتان، درود. ^{۱۹}در باب تو آگهی یافتیم که مردی قدرتمندی و شایسته‌ای که دوست ما باشی. ^{۲۰}از این روی، امروز ترا به مقام کهنات اعظم ملت منصوب می‌داریم^(۲) و به تو عنوان دوست پادشاه می‌دهیم — و در همان حال شنی از پارچه ارغوانی و تاجی زرین برای او فرستاد — تا جانب‌دار ما باشی و دوستی خویش را با ما نگاه داری.»

+۱۸/۲

^{۲۱}و یوناتان در هفتمین ماه سال صد و شصت^(۳)، در عید خیمه‌ها^(۴)، خویشان را

(۱) «تراشیده»، ترجمه تحت‌اللفظی لوک: «چهار پهلوی»؛ یونا: «به طول چهارپا».

(۲) یوناتان از سلاله یویاریب، رئیس یکی از فرقه‌های کهنات، بود (بنگرید به ۱/۲، ۵۴) و الکساندر که پادشاهی او به رسمیت شناخته شده بود، حق آن را داشت که وی را به مقام کهنات اعظم منصوب دارد (بنگرید به ۹/۷؛ ۲ مک: ۲۴/۴). بدین سان خاندان اونیثا که کاهنان اعظم معمولاً از میان آنان برمی‌خاستند، کنار زده شدند. پی‌گیان در همین موقع بود که پسر اونیثای سوم به مصر پناهنده شد و در آنجا معبد لئوتوبولیس را ساخت (بنگرید به ۲ مک: ۱/۱) و کاهن دیگری که «استاد عدالت» نام داشت و در نوشته‌های یسینیان موسوم به سند دمشق از او یاد شده است، به قرآن پناهنده شد. — یوناتان سلسله‌ای از شهریاران کاهن را که در آن دوران نظایری داشت، پایه گذاشت. در زمان جانشینان او (خشمونیان) مشغله‌های سیاسی بر مشغله‌های دینی پیشی گرفت. (۳) اکتبر ۱۵۲ ق.م.

(۴) Fête des Tentés، از اعیاد بزرگ و کهن یهودیان که در فصل پاییز، به مناسبت برداشت محصول زراعی برگزار می‌شود. بی‌شک ریشه این عید در سنن روستایی بوده که به‌خصوص در کنعان رواج داشته است و مردم را برمی‌انگیخته که برداشت محصول زمین و تاکستانها و باغهای زیتون و میوه را با سرودخوانی و رقص و پایکوبی گرامی بدارند. البته این عید در حیات دینی یهودیان ارزش خاص خود را پیدا کرد و انگیزه برگزاری آن، شکر گزاردن به درگاه پروردگار برای ارفاقی کردن محصولات زمین شد. م.

به زینتهای مُقدّس آراست؛ سپاهییانی گرد آورد و سلاحهای بسیار ساخت.

نامه دِمِتریوس اول به یوناتان

^{۲۲} دِمِتریوس چون از این امور آگهی یافت، مکدر شد و گفت: ^{۲۳} «ما چه کردیم که الکساندر پیش از ما دوستی یهودیان را جلب کرد تا جایگاه خویش را استوار سازد؟ ^{۲۴} من نیز برای آنان نامه‌ای محاب‌کننده خواهم نگاشت و مقامات عالی و هدایا به ایشان خواهم بخشید تا یآوری از برای من باشند.» ^{۲۵} و نامه‌ای بدین مضمون برای ایشان نوشت:

«از پادشاه دِمِتریوس به ملت یهود، درود. ^{۲۶} شما عهدهایی را که با ما بستید نگاه داشتید و در دوستی با ما پابرجا بودید و به دشمنانمان نیبوستید، ما از این امور مطلع و از آن خرسندیم. ^{۲۷} پس همچنان وفاداری خود را به ما نگاه دارید و آنچه برای ما کنید، به نیکبها پاداش خواهیم داد. ^{۲۸} شما را بخشودگیهای بسیار عطا خواهیم کرد و لطفها خواهیم نمود. ^{۲۹} از هم‌اینک، شما را مشمول بخشودگی می‌سازم و جزیه و عوارض نمک و تاجها را از تمامی یهودیان برمی‌دارم. ^{۳۰} و سه یک محصولات زمین دویک میوه‌های درختان را که به من تعلق دارد^(۱)، از امروز برای همیشه به سرزمین یهودا و سه ولایتی که از سامره و جلیل بدان ضمیمه شده‌اند^(۲)، می‌بخشم... از امروز برای همیشه. ^{۳۱} بادا که اورشلیم مُقدّس باشد و با قلمروش از ده یک و عوارض خود معاف بماند.

۳۴/۱۱

^{۳۲} از تملک ارگی که در اورشلیم است چشم می‌پوشم و آن را به کاهن اعظم

(۱) رولا، سر: «و سه یک»؛ یونا: «و معادل سه یک». — «عوارض نمک» (تت: «بهای نمک») معادل ارزش نمک بحالیت بود که باید به پادشاه پرداخت می‌شد (بنگرید به ۳۵/۱۱). «تاجها» (شاخه‌های نخل) یا «شاخه‌های درخت زیتون»، بنگرید به ۳۷/۱۳؛ ۲ مک: ۴/۱۴) هدایایی بود که به پادشاه تقدیم می‌شد و در حقیقت عبارت از سکه‌های فلزی بود. — این خراجهای سنگین که از ۱۶۵ ق م جایگزین جزیه شده بود (بنگرید به ۳۶/۳)، بدان سبب وضع گردیده بود که سلوکیان، همانند بطلان مصر، مدعی مالکیت تمامی زمینها بودند و آنها را به نوعی به بومیان اجاره می‌دادند. اما به نظر می‌رسد که جزیه مجدداً برقرار گشته بود: باید در متن اضافه شود «به ازای ۳۰۰ قنطار» (بنگرید به ۲۸/۱۱).

(۲) مراد بخشهایی است که به دست یهودا فتح شد و یهودیان آنها را متعلق به خود می‌شمردند و باکیدس آنها را ضمیمه یهودیه کرد (بنگرید به ۵۰/۹).

می‌سپارم تا مردانی را که خود برمی‌گزینند، برای حراست در آن بگمارد.^{۳۳} به هر فرد یهودی که به خارج از سرزمین یهودا در سراسر پهنه مملکت من به اسارت برده شده است، آزادی را بدون فدیة بازمی‌گردانم. می‌خواهم جلگی از خراج معاف باشند، حتی برای احشامشان.^{۳۴} باشد که تمامی اعیاد و سبت‌ها و اول ماه‌ها و روزهای مقرر شده و سه روز پیش و پس از آنها، روزهای بخشودگی و معافیت^(۱) از برای تمامی یهودیانی که در مملکت من اند باشد،^{۳۵} و هیچ کس اجازه ندارد از آنها مطالبه پرداخت کند یا کسی از ایشان را به هر علتی پریشان‌خاطر سازد.^{۳۶} از یهودیان در سپاههای پادشاه تا شمار سی هزار تن سرباز گرفته خواهد شد و مواجهی که به تمامی سپاهیان پادشاه داده می‌شود، به آنان نیز تعلق خواهد گرفت.^{۳۷} پاره‌ای از آنان در مهم‌ترین دژهای سلطنتی مستقر خواهند گشت و پاره‌ای در مناصب مملکتی که نیازمند کارگزاران محل وثوق است، گمارده خواهند شد؛ باشد که مأموران و رؤسای آنان از میان خود ایشان برخیزند و طبق قوانین‌شان بزنند، آن‌گونه که پادشاه برای سرزمین یهودا فرمان داده است.

^{۳۸} سه ولایتی که از ایالت سامره به یهودیه ملحق شده‌اند، ضمیمه یهودیه هستند و تابع حکم یک مرد به شمار می‌آیند و جز به قدرت کاهن اعظم، به قدرت هیچ‌کس دیگر تمکین نمی‌کنند.^{۳۹} پتولمائیوس و قلمرو وابسته به آن را به مقدس اورشلیم هدیه می‌کنم تا مخارج لازم برای دیانت تأمین شود.^(۲) ^{۴۰} خود من هر سال پانزده هزار مثقال سیم می‌دهم که از محل عواید پادشاه در اماکن مناسب برداشت می‌شود.^{۴۱} و تمامی مازاد عواید، که مأموران همچون سالهای پیشین آن را واریز نکرده‌اند، از این پس برای کارهای معبد داده خواهد شد.^{۴۲} علاوه بر اینها، پنج هزار مثقال سیم که از محل عواید مقدس از حساب هر سال برداشت می‌شد نیز بخشوده خواهد گشت و به کاهنانی که به خدمت دینی اشتغال دارند، تعلق خواهد گرفت.^{۴۳} هرکس که بابت خراجهای پادشاه یا

(۱) این کار تعمیم رسمی بوده است که طبق آن، پرداخت دیون و عوارض در طول اعیاد زیارتی به حالت تعلیق درمی‌آمد.

(۲) این کار به منزله دعوت یهودیان به غارت پایگاه عملیات بالاس (۱/۱۰) بوده است. البته یهودیان نیز باید از اهالی پتولمائیوس انتقام می‌کشیدند (۲ مک: ۸/۶؛ ۱ مک: ۱۵/۵، ۲۲).

هر وام دیگری بدهکار باشد و به معبد اورشلیم یا هر نقطه‌ای از حدود آن پناه ببرد، خود او با تمام دارایی که در مملکت من دارد بخشوده خواهد شد.^{۴۴} هزینه‌های کارهای ساخت و مرمت مقدس، از محل حساب پادشاه برداشت خواهد شد.^{۴۵} مخارج بازسازی باروهای اورشلیم و مستحکم ساختن حصار پیرامون آن نیز از حساب پادشاه برداشت خواهد شد و برای برپا داشتن باروهای شهرهای یهودیه نیز به همین نحو عمل خواهد شد.»

یوناتان هدایای دیمتریوس را نمی‌پذیرد و مرگ پادشاه درمی‌رسد

^{۴۶} یوناتان و قوم این سخنان را چون بشنیدند، باور نکردند و از پذیرفتن‌شان سر باز زدند، چرا که گزندهای عظیمی را که دیمتریوس بر اسرائیل وارد آورده بود و بیدادی را که در حقشان روا داشته بود، به خاطر داشتند.^{۴۷} ایشان به الکساندر روی آوردند، چه عطایای او در نظرشان فزون‌تر بود^(۱) و آنان متحدان پایدار وی بودند.^{۴۸} آنگاه پادشاه الکساندر سپاهی عظیم گرد آورد و به سوی دیمتریوس رهسپار گشت.^{۴۹} دو پادشاه وارد نبرد شدند و سپاه الکساندر راه گریز در پیش گرفت. دیمتریوس به تعقیب آنان پرداخت و بر سربازان الکساندر فایق آمد.^{۵۰} تا غروب آفتاب سخت نبرد کرد. اما در همان روز، مرگ دیمتریوس در رسید.

نکاح الکساندر و کلئوپاترا و انتصاب یوناتان به مقام فرماندهی سپاه و حکمرانی

^{۵۱} الکساندر فرستادگانی را با این پیغام نزد بطلمیوس، پادشاه مصر، گسیل داشت: ^{۵۲} «چون به مملکت خویش بازگشته و بر تخت پدرانم نشسته و قدرت را در دست گرفته‌ام، چون دیمتریوس را مغلوب ساخته و مالک سرزمینان گشته‌ام،^{۵۳} چون

(۱) حد: «عطایای او در نظرشان فزون‌تر بود»؛ یونا: «او برای آنان شهریار سخنان صلح‌آمیز شده بود» که چندان معنی ندارد. مترجم شیلوم (shillūm) به معنی «عطا» را با شالوم (shalom) به معنی «صلح» خلط کرده است.

با وی نبرد کرده‌ام و او و سپاهش به دست ما مغلوب شده‌اند و ما بر اورنگ شاهی او تکیه زده‌ایم.^{۵۴} پس با یکدیگر دوستی کنیم و تو دختر خویش را به من ده تا به همسریم درآید، من دامادت خواهم شد و تو و دخترت را پیشکشهایی شایسته تو خواهم داد.»^{۵۵} پادشاه بطلمیوس این گونه پاسخ گفت: «خجسته آن روز که به سرزمین پدرانت و به جایی که در آن بر اورنگ شاهی ایشان تکیه زدی، بازگشتی! ^{۵۶} اینک آنچه را که نوشتی برایت انجام خواهم داد، لیک به دیدار من در پتولمائیس بیا تا یکدیگر را ببینیم و من آنچنان که گفته‌ای، پدر همسرت خواهم بود.»

^{۵۷} بطلمیوس به همراه دختر خویش کلئوپاترا در سال صد و شصت و دو^(۱) از مصر رهسپار شد و به پتولمائیس رفت. ^{۵۸} پادشاه الکساندر به پیشوازش رفت. بطلمیوس دختر خویش کلئوپاترا را به او داد و ازدواجشان را در پتولمائیس با شکوه بسیار، آن گونه که رسم پادشاهان است، جشن گرفت. ^{۵۹} پادشاه الکساندر به یوناناتان نوشت که نزد او بیاید. ^{۶۰} یوناناتان با شوکت و جلال به پتولمائیس رفت و با دو پادشاه ملاقات کرد؛ به ایشان و نیز به دوستانشان سیم و زر داد و پیشکشهای بسیار هدیه کرد و در نظرشان عنایت یافت. ^{۶۱} آنگاه مفسدانی که طاعون اسرائیل بودند، علیه او متحد شدند تا از وی شکایت برند، اما پادشاه وقعی بدانان ننهاد^(۲)؛ ^{۶۲} حتی فرمان داد که جامه‌های یوناناتان را از تنش به در آورند و تنبوشی از پارچه ارغوانی بر او بپوشانند، و این کار انجام پذیرفت. ^{۶۳} پادشاه او را نزد خویش نشاند و به مقامات خود گفت: «با او به میانه شهر روید و ندا دردهید که هیچ کس در باب هیچ امری از او شکایت نیاورد و هیچ کس به هیچ علت خاطرش را پریشان نسازد.» ^{۶۴} اتهام زندگان یوناناتان چون بدیدند که چگونه به آوای منادی از او تکریم می‌شود و پارچه ارغوانی را بر دوش او مشاهده کردند، جملگی راه گریز در پیش گرفتند. ^{۶۵} پادشاه این عزت را به یوناناتان عطا کرد که او را در زمرة دوستان خاص درآورد و به مقام

+ ۱۸/۲

(۱) پاییز ۱۵۰ ق.م. — کلئوپاترا بتا دختر بطلمیوس ششم فیلومتور، به ترتیب با الکساندر بالاس (که از او صاحب آنتیوخوس ششم شد، دیمتریوس دوم (۱۲/۱۱) و برادر او آنتیوخوس هفتم ازدواج کرد.

(۲) یهودیان هوادار یوناناتان به حق دریافته بودند که در ازای گرویدن به یونانی‌مآبی، از پاداش شایسته‌ای برخوردار نشده‌اند. برای پاره‌ای از آنان، کنار نهادن شرایع خاندهای کهنات ناگوار بود.

فرمانده نظامی و حکمران^(۱) منصوب داشت.^{۶۶} بدین سان یوناتان آسوده و شادمان به اورشلیم بازگشت.

دیمتریوس دوم و شکست آپولونیوس حکمران بقاع سوریه از یوناتان

^{۶۷} در سال صد و شصت و پنج، دیمتریوس پسر دیمتریوس از کُرت به سرزمین پدرانش آمد^(۲).^{۶۸} پادشاه الکساندر چون این خبر را بشنید، بس ناخرسند شد و به انطاکیه بازگشت.^{۶۹} دیمتریوس آپولونیوس را که حکمران بقاع سوریه بود، تأیید کرد^(۳). آپولونیوس سپاهی عظیم گرد آورد و به یَمِینِیا رفت و در آنجا اردو زد و فرستادگانی را گسیل داشت تا به کاهن اعظم یوناتان بگویند:

«جز تو احدی برابر ما قد علم نکرده است، و من به سبب تو مورد استهزا و اهانت قرار گرفته‌ام. چرا قدرت خویش را در کوهستانها با ما می‌آزمایی؟^{۷۱} پس اگر به سپاهیان خویش اطمینان داری، اینک در دشت به سوی ما فرود آی تا در آنجا با یکدیگر زورآزمایی کنیم، چرا که با من نیروی شهرها است.^{۷۲} پیرس و بدان که من کیستم و دیگری که به ما یاری می‌رسانند کیانند. به گفته آنان، شما را توان پایداری برابر ما نیست، چرا که پدران تو نیز دو بار در میهن خویش راه گریز در پیش گرفتند^(۴).^{۷۳} و اینک تو نمی‌توانی در این دشت که در آن نه صخره‌ای هست و نه ریگزاری و نه گریزگاهی، برابر سواران و سپاهی عظیم پایداری ورزی.»

^{۷۴} یوناتان چون سخنان آپولونیوس را بشنید، جانش آشفته گشت؛ ده هزار مرد را

(۱) مقصود حکمرانی یهودیه و سه ولایت ضمیمه شده بدان است (آیه ۳۰). در باره لقب «دوست خاص»، بنگرید به امک: ۱۸/۲؛ ۲۲مک: ۹/۸.

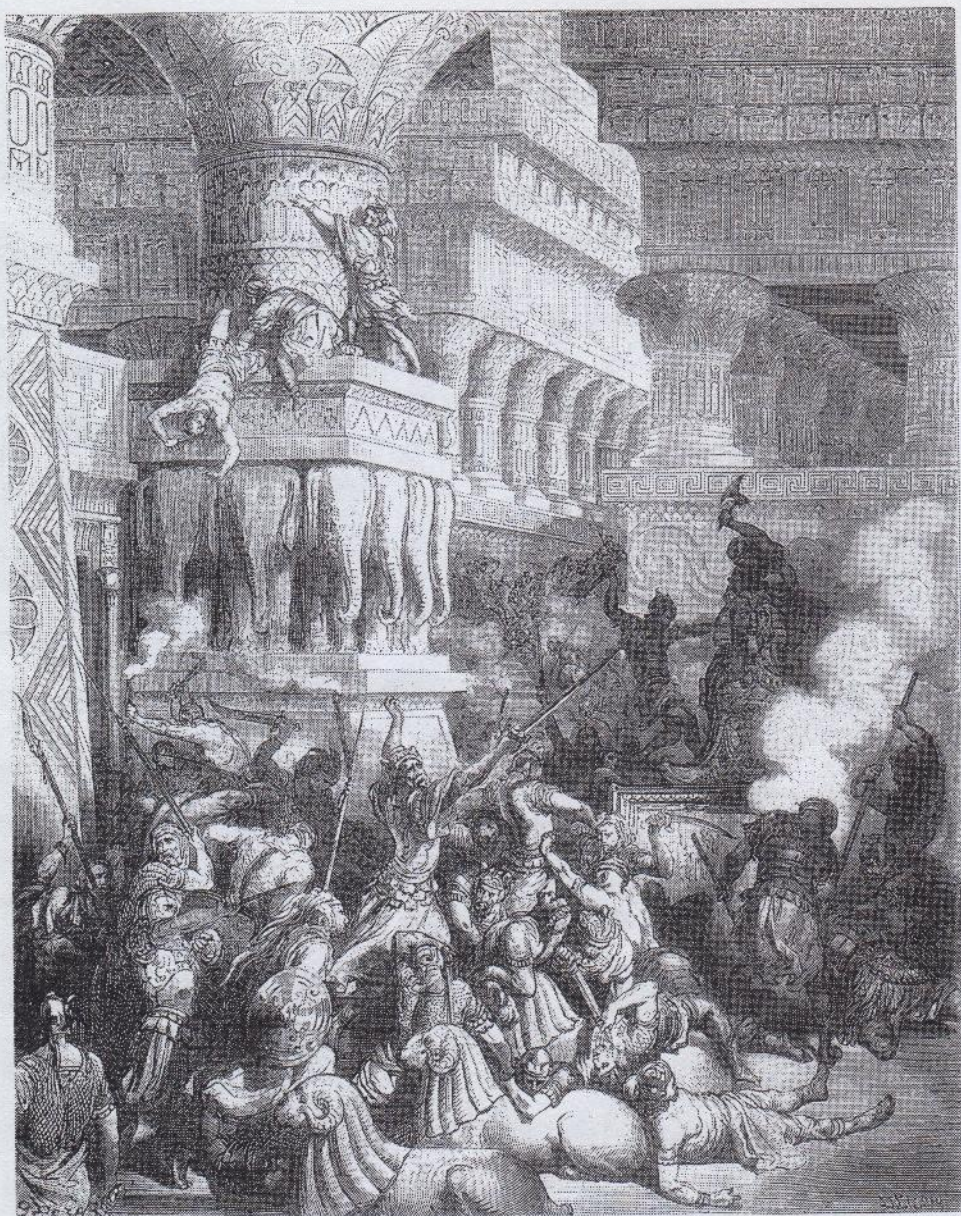
(۲) در ۱۴۷ ق.م، اما در واقع سلطنت خود را پس از مرگ الکساندر، در ۱۴۵ ق.م آغاز کرد (۱۷/۱۱). او تا ۱۲۵ ق.م پادشاهی کرد، اما در سلطنت وی فترتی از ۱۳۸ تا ۱۲۹ ق.م روی داد و آن هنگامی بود که اسیر پارتها شد و در این فاصله، برادرش آنتیوخوس هفتم جانشین وی گشت (۳/۱۴؛ ۱۵/۱۵ب).

(۳) بی‌گمان مراد همان آپولونیوس است که به دیمتریوس اول یاری کرد تا از روم بگریزد (۱/۷). او نام پدرش را که حکمران بقاع سوریه و فنیقیه بود، بر خود داشت.

(۴) این اشاره به تاریخ «آباء» (۱ سم: ۲/۴، ۱۰) بی‌گمان اشاره‌ای انشایی است، همچنان که اشاره به ناتوانی عبرانیان در نبرد در سرزمین هوار (۱ پا: ۲۳/۲۰، ۲۸) نیز چنین است.

برگزید و از اورشلیم رهسپار شد، و برادرش سِمْعان با سپاهی کمکی بدو پیوست.^{۷۵} اردوگاه خود را برابر یافا برپا داشت؛ مردم شهر دروازه‌های خود را به روی او ببستند، چرا که قراولان آپولونیوس در یافا بودند. حمله آغاز شد.^{۷۶} اهالی شهر ترسان شدند و دروازه‌ها را بگشودند و یوناتان بر یافا چیره گشت.^{۷۷} آپولونیوس چون از این واقعه آگهی یافت، سه هزار سوار و پیادگانی پُرشمار را آرایش جنگی داد و راه اشدود را در پیش گرفت، گویی می‌خواست از آن سرزمین بگذرد، و در همان حال در دشت پیش رفت، چرا که شمار کتیری سوار داشت که مورد اطمینان وی بودند.^{۷۸} یوناتان در حوالی اشدود سرگرم تعقیب وی شد و دو سپاه وارد نبرد شدند.^{۷۹} آپولونیوس هزار سوار را مخفیانه پشت سپاه یوناتان قرار داده بود.^{۸۰} یوناتان دانست که کمینگاهی پس پشت اوست. سواران آپولونیوس سپاه یوناتان را احاطه کردند و از بامداد تا شامگاه بر لشکرش خدنگ باریدند.^{۸۱} سپاه آنچنان که یوناتان فرمان داده بود، سخت پایداری ورزید، در حالی که اسبان‌شان خسته شده بودند.^{۸۲} سِمْعان نیروهای خود را حرکت داد و بر سپاه آپولونیوس، در حالی که سواران آن کوفته شده بودند، یورش آورد. دشمنان به دست او درهم کوبیده شدند و راه گریز در پیش گرفتند.^{۸۳} سواران در دشت پراکنده شدند و فراریان به اشدود رفتند و به بیت داجون که معبد بت ایشان در آنجا بود، درآمدند تا جان به در برند.^{۸۴} اما یوناتان اشدود و شهرهای پیرامون آن را به آتش بسوخت و از آنها غنیمت ستاند و معبد داجون و کسانی را که بدان پناه برده بودند، طعمه شعله‌های آتش ساخت.^{۸۵} شمار آنان که به دم تیغ هلاک شدند و کسانی که در آتش بسوختند، هشت هزار تن بود.^{۸۶} یوناتان از آنجا رهسپار گشت و به نزدیکی اَشْقَلون رفت و در آنجا اردو زد. ساکنان این شهر با شوکت و جلال بسیار برای دیدار او برون آمدند.^{۸۷} پس از آن یوناتان با سپاهیان خویش، در حالی که غنائیم بسیار با خود داشتند، به اورشلیم بازگشت.^{۸۸} پادشاه الکساندر چون از این وقایع آگهی یافت، یوناتان را عزت بسیار گذاشت.^{۸۹} برای او سنجاقی زرین فرستاد که به خویشاوندان

۱ سم: ۱/۵
۱ مک: ۴/۱۱



یوناتان معبد داجون را ویران می سازد
(۱ مک: ۱۰/۷۴-۸۴، صص ۲۴۵-۲۴۶)



هلیودوروس از معبد رانده می شود
(۲ مک: ۲۴/۳، صص ۲۸۶-۲۸۸)

پادشاهان اعطا می‌شد^(۱)، و عقروت و تمامی سرزمین آن را به تملک وی درآورد.

پشتیبانی بطلمیوس ششم از دمیتریوس دوم، مرگ او و الکساندر بالاس

۱۱ پادشاه مصر سپاهیان پُرشاری را که به انبوهی رملهای دریاکنار بودند، گرد آورد و کشتیهای بسیار فراهم ساخت و درصدد برآمد تا مملکت الکساندر را به خدعه تسخیر کند و آن را ضمیمه مملکت خویش سازد.^(۲) با سخنانی صلح‌آمیز به سوریه رفت، مردمان شهرها دروازه‌هایشان را به روی او گشودند و به پیشوازش رفتند، چرا که فرمان پادشاه الکساندر بر پذیرفتن وی قرار گرفته بود، چه او پدر همسرش بود.^(۳) اما همین که بطلمیوس^(۴) به شهرها درمی‌آمد، فوجهایی از قراولان را در هر شهر می‌گمارد.^(۵) چون به آشدود نزدیک شد، معبد داجون را بدو نشان دادند که طعمه آتش گشته بود و آشدود و پیرامون آن را که تاراج شده بود و جنازه‌هایی را که این سو و آن سو بر زمین افتاده بود و بقایای اجساد زغال‌شده کسانی را که یوناتان در جنگ سوزانده بود، زیرا از این بقایا در مسیر پادشاه پشته‌هایی ساخته بودند.^(۶) و برای پادشاه حکایت کردند که یوناتان چه کارهایی انجام داده است تا زبان به نکوهش او بگشاید، اما پادشاه سکوت کرد.^(۷) و یوناتان با شوکت و جلال به پیشواز پادشاه در یافا رفت، آنان یکدیگر را درود گفتند و در آن مکان بختفتند.^(۸) یوناتان پادشاه را تا رود موسوم به الثوتریوس همراهی کرد^(۹) و سپس به اورشلیم بازگشت.^(۱۰) پادشاه بطلمیوس بر شهرهای ساحل تا سلوکیه ساحلی^(۱۱) مستولی گشت؛ او نیات بدکارانه‌ای علیه الکساندر در سر می‌پرورد.^(۱۲) فرستادگانی نزد پادشاه

۸۴/۱۰

(۱) الکساندر که باید امتیازات بیشتری به یوناتان اعطا می‌کرد، تردیدی به دل راه نداد که وی را در مقام «خویشاوند» خود قرار دهد (۳۲/۳). سنجاق زرینی که بر شل ارغوانی زده می‌شد، نشان این مرتبت بود و از مقام «دوست خاص» (آیه ۶۵) نیز بالاتر شمرده می‌شد.

(۲) دسسی، لوک، لا: «بطلمیوس»؛ مجموع یونا: «از پتولمیس».

(۳) یوناتان این کار را هم برای خوشایند بطلمیوس انجام داد و هم از آن روی تا به یهودیان و مشرکان نشان دهد که شاه به او نظر عنایت دارد. — رود الثوتریوس در شمال طرابلس قرار دارد [این رود امروزه نهر الکبیر خوانده می‌شود. — م.]

(۴) مراد بندر انطاکیه است.

دِیْمِثْرِیوس گسیل داشت تا او را بگوید: «بیا با هم بیانی بندیم: من دختر خویش را که نزد الکساندر است»^(۱) به تو می‌دهم و تو بر مملکت پدرت سلطنت خواهی کرد.^(۲) از این که دختر خویش را بدو داده‌ام پشیمانم، چه او در صدد کشتن من برآمد^(۳)». از آن روی الکساندر را نکوهش می‌کرد که چشم طمع بر مملکتش داشت.^(۴) دخترش را ربود و او را به دِیْمِثْرِیوس داد؛ با الکساندر رفتاری دگر در پیش گرفت و دشمنی آنان آشکار گشت.^(۵) بطلمیوس به انطاکیه درآمد و تاج آسیا را بر سر نهاد، آن گونه که دو تاج بر سر می‌نهاد: تاج مصر و تاج آسیا^(۶).^(۷) پادشاه الکساندر آن زمان در کیلیکیا بود، چرا که مردمان این خطه سر به شورش برداشته بودند.^(۸) الکساندر چون از این امر آگاهی یافت، به سوی بطلمیوس شتافت تا با او نبرد کند؛ بطلمیوس نیز به نوبه خود حرکت کرد و با سپاهی نیرومند به مصاف او رفت و وی را گریزان ساخت^(۹).^(۱۰) الکساندر به دیار عرب گریخت تا در آنجا مأمنی یابد و پادشاه بطلمیوس به پیروزی رسید.^(۱۱) زَبْدِیْثیل عرب^(۱۲) سر از تن الکساندر جدا کرد و آن را نزد بطلمیوس فرستاد.^(۱۳) سه روز بعد، مرگ پادشاه بطلمیوس در رسید و مصریانی که در دژهای او بودند، به دست ساکنان این دژها کشته شدند.^(۱۴) دِیْمِثْرِیوس در سال صد و شصت و هفت پادشاه شد.

-
- (۱) در پاره‌ای از دستنوشته‌ها آمده است: «که نزد الکساندر بود». آگاهی از این نکته دشوار است که آیا بطلمیوس، آنچنان که یوسفوس انگاشته است، آن زمان دخترش را از نزد الکساندر ربوده بود یا خیر.
- (۲) یوسفوس گزارش این سوءقصد به جان بطلمیوس را به دست داده است، اما مؤلف ۱ مک نیز مانند دیودوروسی مورخ، به رغم آن که از این روایت آگاه بوده، بدان اعتقاد نداشته است.
- (۳) بنا بر قول دیودوروسی، تریفون که به اردوگاه بالاس پیوسته و به نام او بر انطاکیه حکم می‌راند، تاج را به بطلمیوس تقدیم کرد. بطلمیوس تنها بقاع سوریه را نگاه داشت، چرا که آن را میراث مادرش کلئوپاترای اول می‌دانست، و آسیا را به دِیْمِثْرِیوس دوم واگذاشت.
- (۴) مراد نبرد اوانوپاروس (Oinoparos) است که به دشت انطاکیه کشیده شد و در اواخر اوت یا سپتامبر ۱۴۵ ق م روی داد. بطلمیوس ششم در این نبرد زخمی برداشت که چهار روز بعد سبب مرگ او شد.
- (۵) دیودوروسی از او به نام دیوکلس یاد کرده است که نام یونانی اوست و تصریح کرده که الکساندر پسرش آنتیوخوس را بدو سپرد (آیه ۳۹).

نخستین مناسبات دیمتریوس دوم و یوناتان

^{۲۰} در آن روزگاران، یوناتان اهالی یهودیه را گرد آورد تا به ارگی که در اورشلیم بود، یورش آورند. اینان منجنیقهای بسیار برای حمله به ارگ برپا داشتند^(۱). ^{۲۱} آنگاه مردمانی که به ملت خویش کین می‌توختند و از مفسدان بودند، نزد پادشاه رفتند تا او را آگه سازند که یوناتان ارگ را محاصره کرده است. ^{۲۲} پادشاه از این خبر برآشفته و پس از شنیدن آن، رهسپار گشت و به پتولمئیس رفت. به یوناتان نوشت که از محاصره دست شوید و هرچه زودتر برای مذاکره نزد او به پتولمئیس آید. ^{۲۳} یوناتان چون این پیغام را دریافت کرد، فرمان داد محاصره را ادامه دهند و از شیوخ اسرائیل و کاهنان، ملازماتی را برگزید و خود به پیشواز خطر رفت. ^{۲۴} همراه خویش سیم و زر و جامه و هدایای فراوان دیگر برداشت و نزد پادشاه در پتولمئیس رفت و در نظر او عنایت یافت. ^{۲۵} برخی از بی‌ایمانان قوم بر او اتهاماتی وارد آوردند، ^{۲۶} اما پادشاه رفتاری چون اسلاف خویش با وی در پیش گرفت و در حضور تمامی دوستان خود، او را تکریم کرد. ^{۲۷} مقام کهنات اعظم وی و تمامی امتیازاتی را که پیش از آن داشت تأیید کرد و او را در زمره دوستان خاص شمرد. ^{۲۸} یوناتان از پادشاه خواست که یهودیه و سه ولایت سرزمین سامره را از خراج معاف سازد و وعده داد که به ازای آن سیصد قنطار بپردازد^(۲). ^{۲۹} پادشاه رضایت داد و در باب تمامی این امور، نامه‌ای بدین مضمون برای یوناتان نگاشت:

±۱۸/۲
+۶۵/۱۰
۳۴/۱۱:۳۰/۱۰

(۱) بنابراین، بند مذکور در ۳۲/۱۰ به اجرا درنیامده بود.

(۲) این مبلغ، میزان مرسوم جزیه سالانه بود که کاهن اعظم باید می‌پرداخت (۲ مک: ۸/۴). یوناتان از پادشاه خواست که جزیه را جایگزین مالیات ارضی کند و پیش از آن نیز پدر پادشاه با این کار موافقت کرده بود (۱۰/۳۰+). به نظر می‌رسد که دیمتریوس دوم به این کار رضایت داد، اما سه ولایت ضمیمه شده را از این عنایت مستثنی داشت (آیات ۳۴ ب).

منشور تازه‌ای به نفع یهودیان^(۱)

۴۵-۲۶/۱۰

«از پادشاه دیمتریوس به برادرش یوناتان و به ملت یهود، درود.^{۳۱} سواد نامه‌ای را که در باب شما به خویشاوند خود لاشتینس نگاشتیم، برای شما نیز می‌فرستیم تا از آن آگاهی یابید: ^{۳۲} از پادشاه دیمتریوس به لاشتینس و پدرش، درود. ^{۳۳} عزم آن داریم که بر ملت یهود که دوست ماست و نسبت به ما آنچه حق است به جای می‌آورد، نیکی کنیم و این به سبب مهری است که این قوم به ما می‌ورزد. ^{۳۴} ما تعلق قلمرو یهودیه و سه ولایت آفیرمه و لُدّه و رامتائیم^(۲) را بر ایشان تأیید می‌کنیم. این ولایات به همراه تمامی توابع‌شان، به نفع جمله کسانی که در اورشلیم قربانی می‌کنند، از سامره به یهودیه ضمیمه می‌شوند، و این در ازای خراجهای شاهانه‌ای است که پیش از این پادشاه هر سال برای محصولات زمین و میوه‌های درختان وصول می‌کرد.^{۳۵} سایر حقوق که از محل دهیک‌ها و خراجها و نمکزارها و تاجها به ما تعلق می‌گیرد، از امروز همه آنها را به تمامی بر ایشان می‌بخشیم^(۳). ^{۳۶} از این پس هیچ‌یک از این دهشها در هیچ سرزمینی ملغی نخواهد شد. ^{۳۷} پس سوادِی از این منشور تهیه کنید تا به یوناتان داده و بر کوه مُقَدّس در مکانی هویدا نهاده شود.»

۳۰/۱۰

۲۹/۱۰

یاری سپاهیان یوناتان به دیمتریوس دوم در انطاکیه

^{۳۸} پادشاه دیمتریوس چون بدید که مملکت به قیادت وی در آرامش به سر می‌برد

(۱) این منشور تا حدودی تکرار همان پیمان دیمتریوس اول است که یوناتان آن را رد کرد. — لقب «برادر» که در اینجا به یوناتان اعطا شده (آیه ۳۰)، مبین آن است که وی «خویشاوند پادشاه» خوانده شده و نه صرفاً «دوست خاص» وی (آیه ۲۷) و این لقبی است که بالاس نیز بدو داده بود (۸۹/۱۰). — اصل نامه خطاب به لاشتینس نوشته شده که از اهالی کُرت و کارگزار دیمتریوس بود.

(۲) این سه ولایت (۳۰/۱۰، ۳۸؛ ۲۸/۱۱) اراضی اُفرائیم یا غُزّه (یوش: ۲۳/۱۸؛ سم: ۲۳/۱۳) بودند و در ۲۰ کیلومتری شمال شرقی اورشلیم، لُدّه (۱ تو: ۱۱/۸) و رامه (۱ سم: ۱/۱) قرار داشتند. این سه ولایت ضمیمه یهودیه شدند، اما خراج محصولات آنها، به‌رغم تقاضای یوناتان (آیه ۲۸)، متعلق به پادشاه باقی ماند.

(۳) البته این بخشودگی مطمئناً شامل جزیه به مبلغ ۳۰۰ قنطار غنای شده است (آیه ۲۸). منشور دیمتریوس دوم در قیاس با پیمان پدرش، دربردارنده امتیازات کمتری بوده و بازپس دادن ارگ و اعطای مبالغی برای بازسازی اورشلیم و تأمین حوایج عبادات، در آن ذکر نشده است.

وکسی با او سر منازعه ندارد، تمامی سپاهیان خویش را به خانه‌هایشان بازگرداند، اما سربازان بیگانه‌ای را که از جزایر ملتها اجیر کرده بود، نگاه داشت^(۱). از این روی، تمامی سپاهییانی که از پدرانش بدو رسیده بودند، کین وی را به دل گرفتند. ۳۹ آنگاه تریفون که یار قدیم الکساندر بود، چون از زمزمه‌های سپاهیان علیه دیمتریوس آگه گشت، نزد آیمَلْکُوئیل^(۲) رفت. آیمَلْکُوئیل مرد عربی بود که آنتیوخوس، پسر خردسال الکساندر، را پرورده بود. ۴۰ تریفون مصرانه از او خواست که کودک را بدو بسپارد تا به جای پدرش بر تخت نشیند و وی را از فرمانی که دیمتریوس داده بود و کینی که سپاهیاننش از او به دل گرفته بودند، آگه ساخت. روزهای دراز آنجا ماند.

۴۱ در همین زمان، یوناتان فرستادگانی نزد پادشاه دیمتریوس گسیل داشت و از او خواست قراولانش را که همچنان با اسرائیل در جنگ بودند، از ارگ اورشلیم و سایر دژها خارج سازد. ۴۲ دیمتریوس برای یوناتان پیغام فرستاد: «نه تنها این کار را برای تو و ملت انجام خواهم داد، بلکه چون فرصت مناسب بیایم، ترا و ملت را از فخر خواهم آکند. ۴۳ این زمان از سر لطف مردانی را به یاریم فرست، چه تمامی سپاهیانم با من عهدشکنی کرده‌اند.» ۴۴ یوناتان سه هزار مرد جنگی از برای او به انطاکیه گسیل داشت؛ چون اینان نزد پادشاه رسیدند، وی از آمدنشان شادمان گشت. ۴۵ مردم شهر که شمارشان نزدیک به صد و بیست هزار تن بود، به قصد هلاکت پادشاه در مرکز شهر تجمع کردند. ۴۶ پادشاه به کاخ پناه برد و در همان حال، اهالی شهر معابر را اشغال و حمله را آغاز کردند. ۴۷ از این روی، پادشاه یهودیانی را که جملگی نزد وی گرد آمده بودند، به یاری خویش فرا خواند و اینان در شهر پراکنده شدند و در آن روز تا صد هزار تن از ساکنان را کشتند. ۴۸ شهر را به آتش کشیدند و در همان حال غنائیم بسیار ستانندند و بدین سان پادشاه را نجات بخشیدند. ۴۹ مردم شهر چون بدیدند که یهودیان

(۱) این کار به ملاحظات اقتصادی و احتمالاً به توصیه لاسینیس انجام پذیرفت. تنها سربازان مزدور نگاه داشته شدند که شمار بسیاری از آنها اهل کُرت بودند.

(۲) سر.، دیودوروس: «Iamlikou»؛ یونا: «Imalkoué» یا «Simalkoué». — او احتمالاً پسر زَبْدِئیل (آیه ۱۷) بوده است. این امیر عرب بی شک مقیم خَلْقِیس در جنوب حَلَب بوده، همان جایی که آنتیوخوس ششم در آن تاجگذاری کرد (آیه ۵۴).

آن گونه که می‌خواستند بر شهر مستولی گشته‌اند، شهامت خویش از کف بدادند و به درگاه پادشاه فغانهای تضرع‌آمیز برآوردند و گفتند: «دست راست را به ما بده و یهودیان را از جنگیدن با ما و شهرمان بازدارا»^{۵۱} سلاحهای خویش را بر زمین نهادند و صلح کردند. یهودیان در حضور پادشاه و برابر تمامی اهالی مملکت او، از فخر آکنده شدند. آنان در ایالات پادشاه آوازه یافتند و با غنائم بسیار به اورشلیم بازگشتند.^{۵۲} پادشاه دِمِتریوس بر اورنگ شاهی تکیه زد و مملکت به راهبری او آرامش یافت.^{۵۳} اما او به هیچ‌یک از وعده‌های خویش عمل نکرد و رفتار دیگری با یونانان در پیش گرفت و خدماتش را پاس نداشت و آزارهای بسیار بر او رساند^(۱).

یونانان بر دِمِتریوس دوم می‌شورد، سِمْعان بیت صور را دگرباره تصرف می‌کند و واقعه حاصور روی می‌دهد

^{۵۴} پس از این واقعه، تریفون به همراه آنتیوخوس^(۲) که کودکی خردسال بود، بازگشت و آنتیوخوس سلطنت آغاز کرد و تاج بر سر نهاد.^{۵۵} و تمامی سپاهیانی که دِمِتریوس خویشان را از آنان رهانیده بود، پیرامون آنتیوخوس گرد آمدند و با دِمِتریوس جنگیدند. دِمِتریوس گریخت و منهزم گشت.^{۵۶} تریفون پیلها را تصاحب کرد و انطاکیه را به تصرف خویش درآورد.

^{۵۷} آنتیوخوس خردسال به یونانان چنین نوشت: «ترا در مقام کهنات اعظم تأیید می‌کنم و به حکمرانی چهار ولایت^(۳) منصوب می‌دارم و می‌خواهم که از زمره دوستان پادشاه باشی».^{۵۸} در همان حال، برای او ظروف زرین و اسباب سفره فرستاد و به وی اجازه داد که از جامهای زرین بنوشد و پارچه ارغوانی بر تن کند و سنجاق زرین بر جامه زند^(۴).^{۵۹} او سِمْعان، برادر یونانان، را از عقبه صور تا سرحدات مصر،

+۱۸/۲

(۱) بنا به قول یوسفوس، دِمِتریوس دوم پرداخت جزیه مرسوم را مطالبه کرد، اما این کار او با منشور وی مطابقت داشت (آیات ۲۸، ۳۵). پس مضمون آیه باید ناظر بر چیز دیگری باشد که اطلاعی از آن در دست نداریم.

(۲) آنتیوخوس ششم دیونوسوس (۱۴۴-۱۴۲ ق.م).

(۳) ولایت چهارم باید اَفَرِیْتین بوده باشد (۳/۵).

(۴) آنتیوخوس امتیازاتی را که پدرش الکساندر (۸۹/۱۰) و نیز رقیب وی دِمِتریوس دوم داده بودند، تجدید

فرمانده نظامی کرد.^{۶۰} یوناتان رهسپار شد و آن سوی فرات و شهرها را زیر پا گذاشت. تمامی سپاهیان سوریه کنار او صف آراستند تا در رکابش بجنگند؛ چون به اَشْقَلُون رسید، ساکنان شهر با شکوه و جلال به پیشوازش رفتند.^{۶۱} از آنجا آهنگ غَزَه^(۱) کرد. غَزَه دروازه‌های خود را بست و از این روی، یوناتان شهر را به محاصره درآورد و حومه‌اش را به آتش کشید و تاراج کرد.^{۶۲} مردم غَزَه نزد وی تضرع کردند و او با ایشان صلح کرد، اما پسران سرکردگانشان را گروگان گرفت و آنان را به اورشلیم فرستاد. پس آنگاه آن خطه را تا دمشق پویید.

^{۶۳} یوناتان آگه گشت که سرداران دِمِتریوس با سپاهی انبوه به قادش جلیل^(۲) رسیده‌اند تا او را از منصب خویش خلع کنند.^{۶۴} یوناتان به مقابله آنان شتافت و برادرش سِمْعان را در مملکت باقی گذاشت.^{۶۵} سِمْعان بیت صور را به محاصره خود درآورد و روزهای دراز با این شهر نبرد کرد و ساکنانش را در آن محبوس ساخت.^{۶۶} اهالی شهر از او خواستند که صلح کند و وی نپذیرفت. آنان را از محل خارج کرد و شهر را به تصرف خود درآورد و قراولانی در آن گمارد^(۳).^{۶۷} یوناتان به نوبه خود، با سپاه خویش به نزدیکی آبهای چَنَّاَسَر رفته و در آنجا اردو زده بود و صبح زود به دشت حاصور^(۴) رسیده بود.^{۶۸} سپاه بیگانگان چون کمینگاهی در کوهساران برای حمله به یوناتان تدارک دیدند، به مقابله او در دشت شتافتند. در همان

کرد. همچنین یوناتان را به مقام فرمانده نظامی پُقاق سوریه منصوب داشت و در همان حال، برادر او سِمْعان را فرمانده نظامی منطقه دریایی کرد (آیه ۵۹). این امر که پادشاهان سوریه در اعطای امتیازات از یکدیگر پیشی می‌گرفتند، نشان‌دهنده آن است که امیرنشین حشمونیان قدرتی حقیقی بوده است.

(۱) غَزَه جنوبی‌ترین شهر از شهرهای پنجگانه فلسطین قدیم (۱ سم: ۱۷/۶) و مرکز یونانی‌مآبی بود و با یهودیان شدیداً دشمنی می‌ورزید. الکساندر یانایی [Alexandre Iannée، کاهن اعظم یهودیان که از حشمونیان بود و عنوان پادشاهی یافت (حدوداً ۱۰۳-۷۶ ق.م.)، حدوداً در ۱۰۰ ق.م، پس از محاصره‌ای که یک سال به درازا کشید، غَزَه را به تصرف خود درآورد و شهر را تاراج و اهالی آن را قتل‌عام کرد.

(۲) مراد همان قادش است که در یوش: ۲۲/۱۲ از آن یاد شده و در ۳۶ کیلومتری صور قرار داشته است. سرداران دِمِتریوس توانستند در آنجا پا به خشکی بگذارند.

(۳) یوناتان که فرمانده نظامی پُقاق سوریه بود، حق آن را داشت که این مکان سلطنتی مهم را کنترل کند. (پیروزی سِمْعان از زمرة روزهای مبارک به شمار می‌آید.)

(۴) حاصور که پایتخت قدیم کنعانیان بود (یوش: ۱۰/۱۱)، چیزی جز یک دژ نبود که حدوداً در ده کیلومتری شمال «آبهای چَنَّاَسَر» (دریاچه طبریه) قرار داشت.

حال که این سپاه مستقیم به سوی یهودیان پیش می‌آمد،^{۶۹} مردانی که در کمینگاه بودند از نهانگاه خود سر برآوردند و نبرد را آغاز کردند.^{۷۰} تمامی سربازان یوناتان گریختند و جز مَتِّتیا پسر اَبْشالوم و یهودا پسر حَلْفی که سرداران سپاه او بودند، کسی نماند.^{۷۱} آنگاه یوناتان جامه درید و خاک بر سر ریخت و دست به دعا برداشت.^{۷۲} چون به آوردگاه بازگشت، دشمن را منهزم و گریزان ساخت.^{۷۳} سپاهیان او که گریخته بودند، چون این را بدیدند، به سوی بازگشتند و همگی دشمنان را تا قاذش که اردوگاهشان در آنجا بود، دنبال کردند و خود در این محل اردو زدند.^{۷۴} در آن روز سه هزار تن از سپاهیان بیگانه به هلاکت رسیدند و یوناتان به اورشلیم بازگشت.

مناسبات یوناتان با روم و اسپارت

۱۲ یوناتان چون اوضاع را موافق خود دید، مردانی را برگزید و آنان را به روم گسیل داشت تا دوستی خویش را با رومیان تأیید و تجدید کند^(۱).^۲ برای مردم اسپارت و مکانهای دیگر، نامه‌هایی با مضمون واحد فرستاد.^۳ پس فرستادگان به روم رفتند و به مجلس شیوخ درآمدند و گفتند: «کاهن اعظم یوناتان و ملت یهود، ما را گسیل داشته‌اند تا دوستی و پیوند شما را با ایشان، آن‌گونه که پیش از این بوده، تجدید کنیم.»^۴ مجلس شیوخ نامه‌هایی خطاب به مقامات هر مملکت به ایشان داد که در آنها سفارش شده بود آنان را با آسودگی روانه مملکت یهودا سازند.

۳۲-۱۷/۸

^۵ سواد نامه‌ای که یوناتان برای اسپارتیان نگاشت بدین شرح بود:

^۶ «از کاهن اعظم یوناتان و شیوخ ملت و کاهنان و سایر قوم یهود به برادرانشان مردم اسپارت، درود! پیش از این، در زمانهای گذشته، نامه‌ای از سوی آریوس^(۲) که

۲۳-۲۰/۱۲

(۱) این تجدید پیمانها مختص آن عصر بوده است (۲۲، ۱۸/۱۴). برای ملاحظه متن عهدنامه تجدید شده، بنگرید به ۲۲/۸ ب.

(۲) حد. بنابر قول یوسفوس: «آریوس»؛ یونا: «داربوش». — آریوس دوم در هشت سالگی از دنیا رفت، پس مراد باید آریوس اول (۳۰۹-۲۶۵ ق م) و در نتیجه اونیای اول که همعصر اسکندر بود، باشد. بنابر این پاسخ دادن به نامه یک قرن و نیم به درازا کشیده است (آیه ۱۰)! یوسفوس که تنها این سند نخستین را که چیزی جز تحلیلات سیاسی نبوده، دیده است، چنین آورده که این قضیه در زمان اونیای سوم (مرگ در ۱۷۴ ق م) واقع شده است.

۲ مک: ۹/۵

بر شما سلطنت می‌کرد، برای کاهن اعظم اونیّا فرستاده شد که گواهی می‌داد شما برادر
 مایید، همان‌گونه که سواد ذیل نیز حکایت از این دارد. ^۸ اونیّا با افتخار به پیشواز
 مردی که فرستاده شده بود رفت و نامه را که در آن به روشنی از پیوند و دوستی سخن
 رفته بود، گرفت. ^۹ ما نیز اگرچه نیازی بدین کار نداریم و مایه تسلی
 خاطر ما کتابهای مقدس ^(۱) است که در دست ماست، ^{۱۰} لیک کوشیدیم فرستادگانی را
 گسیل داریم تا برادری و دوستی را که مایه پیوند ما با شماست، تجدید کنند تا برای شما
 بیگانه نگردیم، زیرا از زمانی که نامه‌ای برای ما فرستاده‌اید، سالیان دراز
 می‌گذرد. ^{۱۱} ما در هر مناسبتی، در اعیاد و سایر روزهای مفروض و در قربانیایی که
 تقدیم می‌داریم و در نیایشهای خود، همواره از شما یاد کرده‌ایم، آن‌گونه که به‌جا و
 شایسته است از برادران یاد شود. ^{۱۲} از مجد شما شادمان می‌شویم. ^{۱۳} لیک بر ما مشقات
 و جنگها فزونی گرفت و پادشاهان مجاورمان به نبرد با ما برخاستند. ^{۱۴} نخواستیم برای
 این جنگها سربار شما و دیگر متحدان و دوستانان گردیم، ^{۱۵} زیرا از آسمان مددی بر ما
 می‌رسد که نجاتمان می‌بخشد. بدین‌سان از دشمنانمان رهایی یافتیم و ایشان ذلت
 یافتند. ^{۱۶} بنابراین نومنئوس پسر آنتیوخوس و آنتیاتروس پسر یاسون را برگزیدیم و
 آنان را نزد رومیان گسیل داشتیم تا دوستی و پیوندی که پیش از این ما را با آنان
 یگانه می‌ساخت، تجدید کنند. ^{۱۷} به آنان امر کردیم که نزد شما نیز بیایند و سلامتتان
 گویند و نامه ما را در باب تجدید برادریمان، تسلیمتان کنند. ^{۱۸} و اینک از سر لطف، در
 این باب پاسخمان گویند.

۱۵/۱۵:۲۲/۱۴

^{۱۹} سواد نامه‌ای که برای اونیّا فرستادند بدین شرح بود:

^{۲۰} «از آریوس ^(۲) پادشاه اسپارتیان به اونیّا کاهن اعظم، درود. ^{۲۱} در حکایتی در

(۱) «کتابهای مقدس» دربرگیرنده مجموعه‌ای گسترده‌تر از «کتاب شریعت» (۴۸/۳) یا «کتاب مقدس» (۲ مک: ۲۳/۸) است. اینها تمامی کتابهایی هستند که برای آنها حجیت الهی قایل شده‌اند. قانون ع. آنگاه شکل می‌گیرد که یک مزمور به عنوان «کلام مکتوب» (۱۷/۷) ذکر می‌شود، و در مقدمه کتاب یسوع بن سیرا (۱۳۲ ق م) تقسیمی میان کتابهای شریعت، پیامبران و «سایر کتابها» (۲ مک: ۱۳/۲) صورت پذیرفته که به عنوان تقسیم‌بندی کتاب مقدس عبری باقی مانده است (روم: ۲/۱؛ ۲ تیم: ۳/۱۵+).
 (۲) حد. بنابر قول یوسفوس: «به اونیّا: آریوس»؛ یونا: «به اونیّارس».

باب اسپارتیان و یهودیان آمده است که اینان برادر و از نسل ابراهیم اند^(۱).^{۲۲} اینک که بر این امر واقف گشته ایم، از سر لطف از سعادتمندی خویش برایمان بنویسید.^{۲۳} ما نیز به شما می نویسیم که گله ها و اموال شما از آن ماست و گله ها و اموال ما از آن شما^(۲). از این روی، فرمان می دهیم که پیامی حاکی از این برایتان بیاورند.»

یوناتان در بقاع سوریه و سمنان در فلسطین

^{۲۴} یوناتان آگهی یافت که سرداران دیمتریوس با سپاهی پُر شمارتر از گذشته بازگشته اند تا با او پیکار کنند.^{۲۵} از اورشلیم رهسپار شد و به مقابله آنان در سرزمین حَمات شتافت، چرا که غی خواست به ایشان مجال ورود به قلمرو خود را دهد.^{۲۶} خبرچینانی به اردوگاهشان گسیل داشت؛ اینان بازگشتند و او را آگهی دادند که دشمنان آماده اند تا به یهودیان شبیخون زنند.^{۲۷} هنگام غروب آفتاب، یوناتان به سپاهیان خود فرمان داد که بیدار بمانند و سلاحهایشان را زیر دست نهند تا در تمامی طول شب برای نبرد آماده باشند، مواضع مقدمی نیز گرداگرد اردوگاه ایجاد کرد.^{۲۸} دشمنان چون آگه گشتند که یوناتان و سپاهیان آماده نبردند، ترسان شدند و در حالی که وحشت در دلشان افتاده بود، در اردوگاهشان آتش افروختند و گریختند^(۳).^{۲۹} اما یوناتان و سپاهش صبحدم دریافتند که آنان رفته اند، چرا که درخشیدن آتش را می دیدند.^{۳۰} یوناتان به تعقیبشان پرداخت، اما به ایشان نرسید، زیرا از رودخانه الثوتریوس^(۴) گذشته بودند.^{۳۱} یوناتان بر اعراب موسوم به زَبَدیان^(۵) تاخت و با آنان جنگید و از ایشان غنیمت ستاند.^{۳۲} پس آنگاه اردوگاه را برچید و به

(۱) این افسانه که با تخیلات سیاسی آن دوران وفق دارد، زمانی که یاسون به اسپارت پناه برد، در آنجا بر سر زبانها بوده است (۲ مک: ۹/۵).

(۲) این تعبیر مهرآمیز، از نیت نهانی مؤلف کتاب پرده برمی دارد، همو که یهودی است که کمال مطلوب خود را در حکایات مربوط به پطریارخها می جوید.

(۳) دو دس، لوک، سر، یوسفوس: «و گریختند»؛ در بقیه روایتهای یونانی و روایت لاتینی نیامده است.

(۴) مراد نهر الکبیر کنونی است که لبنان را از سوریه جدا می سازد. این رودخانه بی گمان مرز شمالی ولایت بقاع سوریه و فنیقیه بوده که یوناتان فرماندهی نظامی آنها را برعهده داشته است.

(۵) این نام هنوز در اسامی مکانهای سلسله جبال شرق لبنان وجود دارد، مثلاً زَبَدانی.

دمشق رفت و سراسر آن دیار را زیر پا گذاشت.^{۳۳} و اما سیمعان، او رهسپار شده و تا آشقلون و دژهای مجاور آن ره پیموده بود. آهنگ یافا کرد و آن را به اشغال خود درآورد.^{۳۴} درواقع آگه گشته بود که ساکنان می‌خواهند این دژ را تسلیم یاران دیمتریوس کنند؛ در آنجا قراولانی برای حراست گمارد^(۱).

کارهایی که در اورشلیم انجام می‌پذیرد

^{۳۵} یوناتان چون بازگشت، مجلس شیوخ قوم را گرد آورد و با آنان تصمیم گرفت دژهایی در یهودیه بنا کند،^{۳۶} و باروهای اورشلیم را مرتفع‌تر سازد و حصار بلندی میان ارگ^(۲) و شهر برآورد تا ارگ از شهر جدا و مجزا گردد، و اهالی آن نتوانند خرید و فروش کنند.^{۳۷} آنان برای بازسازی شهر گرد آمدند: بخشی از دیوارهٔ نهری که در شرق قرار داشت فرو ریخته بود؛ یوناتان محله‌ای را که کافیناطا^(۳) نام داشت نوسازی کرد.^{۳۸} سیمعان نیز حادثه^(۴) را در سرزمین پست بازساخت و استحکاماتی در آن برپا داشت و دروازه‌هایی با چفت و بست برایش تعبیه کرد.

یوناتان به دست دشمنان خویش می‌افتد

^{۳۹} تریفون خیال سلطنت بر آسیا و تاجگذاری و از میان بردن پادشاه آنتیوخوس را در سر می‌پرورد.^{۴۰} چون بیم آن داشت که یوناتان به او اجازهٔ انجام این کار را ندهد و اگر لازم باشد با وی به نبرد برخیزد، در پی یافتن راهی برای دستگیری و به هلاکت رساندن او بود. حرکت کرد و به بیت‌شان رفت.

۳۹/۱۱، ۵۴ ب

(۱) بنابراین سیمعان به عنوان فرمانده نظامی منصوب آنتیوخوس ششم (۵۹/۱۱) عمل می‌کرد. اما مؤلف کتاب در ستایش خود از سیمعان، بر اهمیتی که تصرف این بندر مورد منازعه (۵/۱۴) برای یهودیان داشت، تأکید ورزیده است.

(۲) که همچنان در دست سپاهیان مزدور دیمتریوس بود (۲۰/۱۱) و هیچ چیز مانع ورود آنان به شهر نمی‌شد. (۳) مقایسه کنید با لفظ آرامی کاپلتا (*kaphelta*) که به معنی «ثانی» است. کافیناطا ترجمهٔ لفظ عبری هدمیشه (*ha-mishneh*) و معرف محلهٔ تازهٔ شمال غربی معبد بوده است (۲/۱۴). — نهری که از آن یاد شده، همان نهر قدرون است.

(۴) حادثه که در عز: ۳۲/۲ نیز از آن نام رفته، در ۶ کیلومتری شمال شرقی لُده قرار داشت و به نظر می‌رسد که سیمعان پایگاه خود را در آن قرار داده بود (۱۳/۱۳).

^{۴۱} یوناتان با چهل هزار مرد برگزیده برای نبرد منظم، به مقابله او شتافت و به بیت‌شان رفت. ^{۴۲} تریفون چون بدید که یوناتان با سپاهی پُرشمار آمده است، از جنگیدن با وی پرهیز کرد. ^{۴۳} او را با اکرام پذیرا شد و به تمامی دوستان خویش سپرد و پیشکشها داد و به یاران و سپاهیان خویش امر کرد که مانند خود او از وی اطاعت کنند. ^{۴۴} یوناتان را گفت: «از چه روی این مردمان را خسته کرده‌ای، حال آن که میان ما تهدید جنگ نیست؟» ^{۴۵} پس آنان را به خانه‌هایشان بازگردان و مردانی چند را برگزین تا همراهت باشند و با من به پتولمائیس بیا. این شهر و سایر دژها و بقیه سپاهیان و تمامی کارگزاران را تسلیم تو می‌کنم^(۱)، سپس راه بازگشت در پیش می‌گیرم و می‌روم، چرا که به این مقصود اینجا آمده‌ام.» ^{۴۶} یوناتان بدو اطمینان نمود و طبق گفته‌های وی عمل کرد: سپاهیان خود را بازگرداند و آنان به سرزمین یهودا مراجعت کردند. ^{۴۷} سه هزار مرد را با خود نگاه داشت که دو هزار تن از ایشان را در جلیل مرخص کرد و هزار تن با او رفتند. ^{۴۸} چون یوناتان به پتولمائیس درآمد، اهالی شهر دروازه‌ها را بستند و او را دستگیر کردند و تمامی کسانی را که با او وارد شده بودند، از دم تیغ گذراندند. ^{۴۹} تریفون سپاهیان و سوارانی را به جلیل و دشت کبیر گسیل داشت تا تمامی یاران یوناتان را قتل‌عام کنند. ^{۵۰} اینان دریافتند که یوناتان را گرفته‌اند و به همراه کسانی که با او بوده‌اند، به هلاکت رسانده‌اند؛ یک‌دیگر را دلگرمی می‌دادند و آماده نبرد، در صفوف فشرده گام برمی‌داشتند. ^{۵۱} سپاهیان که در پی آنان بودند، چون بدیدند که ایشان از برای زندگیشان می‌جنگند، بازگشتند. ^{۵۲} آنان جملگی سالم و سلامت به سرزمین یهودا رسیدند و بر یوناتان و همراهانش گریستند و وحشتی عظیم در دلشان گرفت؛ تمامی اسرائیل سخت سوگوار شدند. ^{۵۳} ملت‌های اطراف جملگی در پی نابودی آنان برآمدند و گفتند: «آنان سرکرده و یآوری ندارند، وقت است که ایشان را به دام افکنیم و یادشان را از میان آدمیان محو سازیم.»

(۱) بنابراین تریفون مقام فرماندهی نظامی پقاع سوریه و فنیقیه را برای یوناتان به رسمیت شناخت (یا چنین وانمود کرد).

۵. سیمعان کاهن اعظم و پیشوای یهودیان می شود (۱۴۳-۱۳۴ ق م)

سیمعان فرماندهی را در دست می گیرد

۱۳ سیمعان آگه گشت که تریفون سپاهی عظیم گرد آورده است تا آهنگ سرزمین یهودا کند و آنجا را ویران سازد. ^۲ چون بدید که قوم از وحشت به خود می لرزند، به اورشلیم رفت و ایشان را گرد آورد ^۳ و این گونه برانگیخت: «شما بی خبر نیستید که من و برادرانم و خاندان پدرم برای سنن و مکان مُقَدَّس چه کرده ایم و چه جنگها و مشقاتی به خود دیده ایم. ^۴ بدین سبب بوده که تمامی برادرانم کشته شده اند ^(۱)، آری، از برای مصالح اسرائیل، و من تنها مانده ام. ^۵ اینک حاشا که به گاه سختی، جان خویش دریغ کنم! چه خون من از برادرانم رنگین تر نیست. ^۶ لیک من انتقام ملتم و مکان مُقَدَّس و زنان و کودکان شما را می ستانم، چرا که تمامی ملتها با کینه توزی برای نابود ساختن ما همدست شده اند.» ^۷ با این سخنان، آتش جان قوم دگرباره برافروخت؛ ^۸ به بانگ بلند پاسخ گفتند: «تو به جای یهودا و برادرت یوناتان، راهبر مایی؛ ^۹ هدایت جنگ ما را به دست گیر و هر آنچه گویی، ما همان خواهیم کرد ^(۲)». ^{۱۰} او تمامی مردانی را که قادر به نبرد بودند گرد آورد و در اتمام باروهای اورشلیم شتاب ورزید و شهر را مستحکم ساخت. ^{۱۱} یوناتان پسر اِشالوم را با سپاهی نیرومند به یافا گسیل داشت؛ وی ساکنان این شهر را بیرون راند و خود در آن مستقر گشت ^(۳).

۵۳/۱۲:۲/۵

(۱) سیمعان همچون تمامی قوم می پنداشت که یوناتان مرده است، حال آن که او در اسارت به سر می برد (آیه ۱۲).

(۲) سیمعان با غریو قوم به پیشوایی منصوب شد و یوناتان نیز چنین برگزیده گشت (۳۰/۹)، حال آن که یهودا را پدرش تعیین کرد (۶۶/۲)؛ پدر یهودا، افزون بر این، از پسران خود خواست تا به سیمعان که برادر ارشد بود، به چشم پدری بنگرند، اما سیمعان تا بدین جا در برابر برادران کوچک ترش کناره گرفته بود.

(۳) سیاست یهودی گری سیمعان از سیاست یوناتان تندروانه تر بود. او پیش از آن نیز در بیت صور، تمامی اهالی مشرک را از شهر بیرون رانده بود (۶۶/۱۱).

سیمعان تریفون را از یهودیه عقب می‌راند

^{۱۲} تریفون با سپاهی پُرشمار، از پتولیس رهسپار شد تا به سرزمین یهودا درآید و یوناتان اسیر نیز با او بود. ^{۱۳} آنگاه سیمعان به حادید رفت و در آنجا، مقابل دشت اردو زد. ^{۱۴} تریفون چون آگهی یافت که سیمعان جانشین برادرش یوناتان شده و آماده نبرد با اوست، به شتاب پیکه‌هایی نزدش گسیل داشت تا او را بگویند: ^{۱۵} «ما برادرت یوناتان را به سبب مبالغی که برای مناصب خود به خزانه شاهی بدهکار بوده، اسیر کرده‌ایم. ^{۱۶} پس اینک صد قنطار سیم بفرست و دو تن از پسران یوناتان را نیز گروگان ده تا چون آزاد شد، بر ما نشورد؛ آنگاه او را آزاد می‌گذاریم تا برود.» ^{۱۷} سیمعان اگرچه بر کذب بودن سخنانی که پیکها بدو گفتند آگاه بود، کسانی را فرستاد تا سیم و فرزندان را بیاورند، مبادا قوم با او سخت دشمن شوند و بگویند: ^{۱۸} «چون سیم و فرزندان را نفرستاد، یوناتان به هلاکت رسید.» ^{۱۹} بنابر این فرزندان و صد قنطار سیم را فرستاد، اما تریفون خُلف وعده کرد و یوناتان را بازپس نفرستاد. ^{۲۰} پس از آن، تریفون روانه شد تا مملکت را تسخیر کند و آن را ویران سازد؛ راه آدورا^(۱) را دور زد. سیمعان و سپاهش از هر جا که او می‌گذشت، راهش را سد می‌کردند. ^{۲۱} این زمان اهالی ارگ به شتاب پیکه‌هایی نزد تریفون گسیل داشتند تا او را برانگیزانند که از راه بیابان نزد آنان رود و به ایشان آذوقه رساند. ^{۲۲} تریفون آن زمان برای رفتن به ارگ، تمامی سواران خویش را در اختیار داشت، اما آن شب برفی چنان سنگین بارید که نتوانست بدانجا رود. از آن مکان رهسپار شد و به سرزمین جلعاد رفت. ^{۲۳} در نزدیکی بَسْکاما^(۲) یوناتان را بکشت. یوناتان در همان محل به خاک سپرده شد. ^{۲۴} تریفون بازگشت و به مملکت خویش بازآمد.

(۱) همان آدورائیم مذکور در ۲ تو: ۹/۱۱ است که امروزه دورا نامیده می‌شود و در ۸ کیلومتری غرب حَبْرُون قرار دارد. تریفون همانند لوسیاس (۲۹/۴؛ ۳۱/۶) راه را دور زد.

(۲) در منتهی الیه غرب سنگپوز کَزْمَل؛ این همان سوکامینوس است که بطلمیموس نهم حدوداً در ۱۰۰ ق م در آنجا پا به خشکی نهاد. پس در آیه ۲۲، «جلیل» به اشتباه «سرزمین جلعاد» ذکر شده است. — تریفون پیش از آن که مجدداً به کشتی نشیند، یوناتان را کشت.

یوناتان در آرامگاه مودین که سیمعان آن را

می‌سازد، به خاک سپرده می‌شود

^{۲۵} سیمعان کسانی را گسیل داشت تا استخوانهای برادرش یوناتان را گرد آورند، و او را در مودین که شهر پدرانش بود، به خاک سپرد. ^{۲۶} تمامی اسرائیل بر او سخت سوگوار شدند و روزهای دراز موییدند. ^{۲۷} سیمعان بر مدفن پدر و برادرانش بنایی برپا کرد که نما و پشت آن از سنگهای صیقلی ساخته شده بود و چندان بلند داشت که از دور به چشم می‌آمد. ^{۲۸} برای پدر و مادر و چهار برادرش، هفت هرم بنا کرد ^(۱) که همه هم‌اندازه بودند. ^{۲۹} گرد این هرمها، ستونهای بلند برپا داشت و بر فراز آنها لوحهای سلاحهای ایشان را قرار داد تا یادگاری جاودانه باشد و در کنار لوحها، کشتیهایی حجاری کرد تا هر آن که بر دریا کشتی می‌راند، آنها را ببیند. ^{۳۰} اینچنین بود آرامگاهی که در مودین بنا کرد و امروزه نیز برپاست.

الطاف دیمتریوس دوم در حق سیمعان

^{۳۱} باری، تریفون به پادشاه خردسال آنتیوخوس خیانت ورزید و او را بکشت ^(۲). ^{۳۲} به جای او بر تخت نشست و تاج آسیا را بر سر نهاد و بدکاریهای بسیار در مملکت کرد. ^{۳۳} اما سیمعان دژهای یهودیه را باز ساخت و گرد آنها برجهای بلند و باروهای مرتفع که دارای دروازه و قفل و بست بودند برپا داشت، و در این دژها آذوقه خیره کرد. ^{۳۴} افزون بر آن، مردانی را برگزید و ایشان را نزد پادشاه دیمتریوس گسیل داشت تا موافقت او را برای بخشودگی ایالت جلب کند، چرا که تمامی اعمال تریفون چیزی جز غارت ^(۳) نبود. ^{۳۵} پادشاه دیمتریوس پاسخ درخواست او را در

(۱) بناهای هرمی شکل مشخصه هنر معماری آرامگاه در آن دوران بوده است.

(۲) این قتل از نظر مؤلف کتاب، که با رأی دیودوروس نیز تطابق دارد، پیش از جلوس تریفون (که باید در ۱۴۲/۱۴۱ ق م واقع شده باشد) روی داده است، اما طبق نظر تیتوس لیویوس و یوسفوس، پس از دستگیری دیمتریوس (در ۱۳۹ ق م، بنگرید به ۲/۱۴) صورت پذیرفته است. ترتیب حقیق وقوع این رویدادها می‌تواند این گونه باشد: جلوس تریفون، دستگیری دیمتریوس، قتل آنتیوخوس.

(۳) احتمالاً در متن عبری میان نام تریفون و واژه ترف (*tereph*) به معنی «غارت» جناس وجود دارد. —

نامه‌ای بدین مضمون فرستاد:

۳۶ «از پادشاه دِمِتریوس به کاهن اعظم و دوست پادشاهان سِمعان، و به شیوخ و ملت یهود، درود. ۳۷ ما تاج زرین و برگ نخلی را که برایان فرستادید پذیرفتیم و آماده‌ایم تا با شما صلح کامل کنیم و برای کارگزاران بنگاریم که شما را مشمول بخشودگیها کنند. ۳۸ هر آنچه بر شما مقرر داشته بودیم به قوت خود باقی خواهد ماند، و دژهایی که ساخته‌اید از آن شما خواهد بود. ۳۹ ما خطاها و کاستیهایی را که تا به امروز مرتکب شده‌اید و نیز تاجی را که مکلف به دادن آن بودید^(۱) بر شما می‌بخشیم، و اگر حقوق دیگری در اورشلیم دریافت می‌شده است، دیگر آن را مطالبه نمی‌کنیم. ۴۰ اگر کسانی در میان شما شایسته‌اند که در زمره محافظان ما درآیند، نام خود را ثبت کنند و میان ما صلح برقرار خواهد بود.» ۴۱ در سال صد و هفتاد، یوغی که ملتها بر گردن اسرائیل افکنده بودند برداشته شد^(۲)، ۴۲ و قوم بر قباله‌ها و پیمانها شروع به نگاشتن چنین عبارتی کردند: «در یک سالگی سِمعان، کاهن اعظم عالی‌مقام و فرمانده سپاه و پیشوای یهودیان.»^(۳)

تسخیر جازَر به دست سِمعان

|| ۲ مک: ۳۸-۳۲/۱۰

۴۳ در آن ایام، سِمعان جازَر^(۴) را به محاصره خود درآورد و با سپاهیان خویش گرداگرد آن را احاطه کرد. برج متحرکی ساخت و با آن بر شهر یورش آورد و رخنه‌ای در یکی از برجها گشود و آن را تسخیر کرد. ۴۴ آنان که در برج متحرک

بخشودگی درخواست شده شامل خراجها می‌شده است.

(۱) بی‌گمان مراد جزیه سالانه است (درحالی که در آیه ۳۷ مقصود باید بخشی موردی بوده باشد). — در خصوص خرجهای دیگر به نظر می‌رسد که تنها اورشلیم (در واقع یهودیه) از آنها معاف بوده است، البته به استثنای سه ولایت ضمیمه شده به آن (۳۴/۱۱؛ ۳۱/۱۵).

(۲) در ۱۴۲ ق.م. — «یوغ» مظهر بردگی است (۱۸/۸؛ ۱ یا ۴/۱۲) که در پرداخت جزیه عینیت می‌یابد.

(۳) معادلی که در متن عبری برای «پیشوا» به کار رفته واژه رُش (*rōsh*) است که ترجمه تحت‌اللفظی آن «سر» است. — سِمعان مانند پادشاهان مصر یا تریفون، سنش را از زمان ارتقاء مقام خود محاسبه می‌کند و نه طبق تقویم سلوکی.

(۴) حد. بنابر قول یوسفوس: «جازَر» (بنگرید به ۷/۱۴؛ ۲۸/۱۵؛ ۲۱/۱۶؛ ۲ مک: ۳۲/۱۰؛ یونا. لا: «غَزَه»). — جازَر در ۳۰ کیلومتری شمال غربی اورشلیم واقع است.

بودند، به محوطه جستند و این کار ایشان اضطرابی شدید برانگیخت.^{۴۵} ساکنان شهر به همراه زنان و فرزندان خویش بر فراز حصار رفتند و جامه دریدند و به بانگ بلند از سِمْعان درخواستند که با آنان صلح کند: «با ما نه به اقتضای شرارتان، بل به اقتضای رأفت خویش رفتار کن.»^{۴۶} سِمْعان با آنان مصالحه کرد و از جنگیدن دست شست. البته ایشان را از شهر بیرون راند و خانه‌هایی را که در آنها بت بود پاکیزه ساخت و آنگاه به آواز سرودها و تبرکها، به شهر درآمد.^{۴۸} او هر پلیدی را از این شهر بیرون ریخت و مردانی را که به شریعت عمل می‌کردند در آن مستقر ساخت و پس از برپا داشتن استحکامات، منزلگاهی برای خود در آن بنا کرد.

فتح ارگ اورشلیم به دست سِمْعان

^{۴۹} اهالی ارگ اورشلیم از خارج شدن و به صحرا رفتن و خرید و فروش منع شده بودند^(۱)؛ آنان سخت گرسنه بودند و بسیاری از ایشان از فرط گرسنگی از پای درآمده بودند.^{۵۰} فریادکنان از سِمْعان خواستند که با آنان صلح کند و او پذیرفت. سِمْعان ایشان را از آنجا بیرون راند و ارگ را از هر آلودگی پاکیزه ساخت.^{۵۱} یهودیان در بیست و سومین روز ماه دوم سال صد و هفتاد و دو^(۲)، با هلله و برگهای نخل، به بانگ بربط و سنج و چنگ و آوای سرودها و نغمه‌ها، به ارگ درآمدند، چرا که دشمن بزرگی درهم شکسته و از اسرائیل بیرون رانده شده بود.^{۵۲} سِمْعان فرمان داد که این روز را هر سال با شادمانی جشن بگیرند. در کوه معبد که در مجاورت ارگ بود، استحکاماتی برپا داشت و خود و یارانش در آنجا سکنی گزیدند.^{۵۳} سِمْعان دید که پسرش یوحنا مردی راستین است؛ از این روی او را سرکرده تمامی قوای خود کرد؛ او در جازر اقامت داشت.

(۱) این وضع از دو سال پیش از آن برقرار شده بود (بنگرید به ۳۶/۱۲).

(۲) ابتدای ژوئن ۱۴۱ ق.م. — بدین سان اشغال اورشلیم به دست سلوکیان که از ۱۶۷ ق.م آغاز شده بود (۳۳-۴۰/۱)، با بیرون راندن ایشان پایان پذیرفت.

ستایش سِمْعان

۱۴^۱ در سال صد و هفتاد و دو^(۱)، پادشاه دِمِتریوس سپاه خویش را گرد آورد و به سرزمین ماد رفت تا برای نبرد با تریفون، کمک‌هایی فراهم آورد.^۲ اَرُشک پادشاه پارس و ماد^(۲)، چون آگه گشت که دِمِتریوس به سرزمین او درآمده است، یکی از سرداران خود را گسیل داشت تا او را زنده دستگیر کند.^۳ این سردار روانه شد و سپاه دِمِتریوس را به نبرد خواند و دِمِتریوس را دستگیر کرد؛ او را نزد اَرُشک برد و اَرُشک به زندانش افکند.

^۴ مملکت طی تمامی روزهای حکمروایی سِمْعان در آرامش به سر برد^(۳).

او خواهان صلاح ملت خویش بود،

۳-۹/۳

و یاران او در تمام طول زندگیش

اقتدار و شوکت او را پذیرفتند.

^۵ افزون بر کارهای افتخارآفرین خویش،

یافا را تسخیر کرد و آن را بندرگاه خود قرار داد،

و راهی به جزایر دریا گشود.

^۶ سرحدات ملت خویش را پیش بُرد،

خرو: ۲۴/۳۴

و در همان حال زمام مملکت را در دست داشت،

^۷ و اسرای بسیار گرد آورد.

(۱) اکتبر ۱۴۱ تا سپتامبر ۱۴۰ ق.م.

(۲) مهرداد اول (Mithridate I) که به او اَرُشک ششم (Arsace VI) نیز گفته می‌شود (۱۷۱-۱۳۸ ق.م) و مؤسس امپراتوری پارت بوده است، پیش از آن سرزمین پارس و ماد را از دست دِمِتریوس خارج ساخته بود. دِمِتریوس که رعایای سابق او از وی درخواست کمک کرده بودند، در ابتدای کار بر اَرُشک فایق آمد، اما سپس در ۱۳۹ ق.م اسیر شد (۶۷/۱۰) و به گرگان (Hyrcanie) در جنوب دریای خزر تبعید گشت و در آنجا با وی فراخور شأن و مرتبه‌اش رفتار شد.

(۳) ستایش آهنگینی که در پی می‌آید (بنگرید به ۲۸/۱+). مشحون از اشارات به کتاب مقدس است.

نپاکیها را از آنها ریشه کن ساخت.

نپاکیها را از آنها ریشه کن ساخت،

^۸ مردم زمین خود را با آسودگی به زیر کشت

^۸ مردم زمین خود را با آسودگی به زیر گشت بردند،

زک: ۱۲/۸

۹ پیران در میدانگاهها می نشستند

۹ پیران در میدانگاهها می نشستند.

جوانان جوشنهای شکوهمند بر تن می کردند

جوانان جوشنهای شکوهمند بر تن می کردند.

^{۱۰} برای شهرها آذوقه فراهم آورد،

آنها را مستحکم ساخت،

آنچنان که آوازهٔ مجد او تا اقصی نقاط زمین رسید.

۱۱ در مملکت آرامش برقرار کرد،

و اسرائیل سروری عظیم یافت.

''هر کس به زیر تاک یا درخت انجیر خود می نشست،

و کس نبود که مایه اضطراب خاطر شود.

۱۱ هر که پا او در مملکت بیکار کرد، از میان

و در آن روزگاران، پادشاهان مغلوب گشتند.

۱۱ جمله فروتنان قومش را سر بلند کرد^{۱۱۴} و تمامی

بت پرستان و همه بدگوه‌ران را از میان برداشت^(۲).

۱۲ به شریعت عمل کرد،

(۱) با تسخیر بندر یافا (آیه ۵، بنگرید به ۳۲/۱۲؛ ۱۱/۱۳؛ ۳۴/۱۴) و فتح سه دژ سلوکیان که مهم‌ترین دژهای آنان بودند، «آزادی اسرائیل» برشالوده‌هایی مستحکم استوار گشت (۲۶/۱۴).

(۲) لحن این آیه تا حدودی شبیه آیاتی است که از ظهور منجی موعود خبر می‌دهند (بنگرید به مز: ۲۸/۱۸؛ لو: ۵۲/۱)۔ ادامه آیه که طبق ترتیب منطقی تصحیح شده است (طبق لوک، و دسس، سریانی) تعبد شرعی آن دوران و دغدغه شریعت را که خاص سیمعان بود، آشکار می‌سازد (۳/۱۳؛ ۲۹/۴؛ ۲۶/۱۳؛ ۱۴/۱)۔

^{۱۵} مَقْدِس را از مجد آکند،
و ظروفِ مَقْدَس بسیار در آن نهاد.

تجدید پیمان با اسپارت و روم

^{۱۶} در روم و اسپارت چون آگه شدند که یوناتان مرده است، سخت اندوهگین گشتند. ^{۱۷} اما چون بشنیدند که برادر او سِمْعان به عنوان کاهن اعظم جانشین وی شده و فرمانروای مملکت و شهرهای آن گشته است، ^{۱۸} نامه‌ای بر لوحهای مفرغین برای او نگاشتند تا دوستی خود و پپانی را که با برادرانش یهودا و یوناتان بسته بودند، با وی تجدید کنند^(۱). ^{۱۹} این نوشتار برابر جمع مردم در اورشلیم خوانده شد.

۲۲/۸

۳/۱۲: ۱۷/۸

^{۲۰} سواد نامه‌هایی که اسپارتیان فرستادند بدین شرح بود:

«از حاکمان اسپارتیان و شهر آنان به کاهن اعظم سِمْعان و به شیوخ و کاهنان و بقیه قوم یهود، درود. ^{۲۱} سفرایی که نزد ملت ما گسیل داشتید، خبر از مجد و نیکبختی شما دادند و ما از آمدن ایشان شادمان گشتیم. ^{۲۲} گفته‌های آنان را در میان احکام مردم این‌گونه ثبت کردیم: نُومنیوس پسر آنتیوخوس و آنتیپاتر پسر یاسون که سفرای یهودیان بودند، برای تجدید دوستی نزد ما آمدند. ^{۲۳} و در نظر مردم پسندیده آمد که ایشان را با احترام پذیرا شوند و سواد سخنان آنان را به محل ضبط اسناد عمومی بسپارند تا مردم اسپارت یاد و خاطره آن را نگاه دارند. سواد سخنان آنان برای کاهن اعظم سِمْعان نیز تهیه شد.»

۱۶/۱۲

^{۲۴} پس از آن، سِمْعان برای تأیید پیمانشان با رومیان، نُومنیوس را با سپر زرین بزرگی به وزن هزار منا به روم گسیل داشت.

(۱) بنگرید به ۲۲/۸. در واقع سِمْعان باید اندکی پس از ارتقای مقام خود در ۱۴۲ ق م خواستار این تجدید پیمان شده باشد، زیرا پاسخ روم در این سال داده شده است (سالی که لُکیوس کنسول روم بود، ۱۶/۱۵). هدف مأموریت نُومنیوس باید همین بوده باشد (۲۴/۱۴). — توزیع مواد این پرونده تاریخی در بافت داستان، به نحوی سست انجام پذیرفته است.

حکم افتخاری برای سیمعان

^{۲۵} قوم چون از این امور آگه شدند، کسانی از ایشان گفتند: «به نشانه قدردانی، به سیمعان و پسرانش چه دهیم؟» ^{۲۶} چرا که او از خویشان استواری نشان داد، همچنان که برادرانش و خاندان پدرش نیز چنین کردند؛ با دشمنان اسرائیل جنگید و آنان را پس راند و آزادی را پابرجا ساخت. «از این روی، بر صفحه‌های مفرغین متنی حک کردند و آنها را بر سنگ‌لوحه‌هایی در کوه صهیون نهادند. ^{۲۷} سواد این متن بدین شرح بود: «در هجدهمین روز ماه ایلول سال صد و هفتاد و دو، مطابق با سه سالگی کاهن اعظم عالی‌مقام سیمعان، در حَضَر مُثِیل ^(۱)، ^{۲۸} در مجمع بزرگ کاهنان و قوم و رؤسای ملت و شیوخ مملکت، این مطالب به ما اعلام شد:

^{۲۹} آن زمان که نبردهایی بی‌امان در مملکت درگرفته بود، سیمعان پسر مَتَتِیا، که از اعقاب بنی‌یاریب است، و برادرانش به پیشواز خطر رفتند و برابر دشمنان ملتشان پایداری ورزیدند تا مَقْدِس و شریعتشان پابرجا ماند، و از برای ملتشان افتخاری عظیم کسب کردند. ^{۳۰} یوناتان ملت خویش را گرد آورد و کاهن اعظم ایشان شد، پس آنگاه به قوم خود پیوست. ^{۳۱} دشمنان یهودیان می‌خواستند سرزمین آنان را به تصرف خود درآورند تا قلمروشان را غارت کنند و بر مَقْدِس ایشان تعدی ورزند. ^{۳۲} آنگاه سیمعان برخاست و از برای ملتش جنگید. از اموال خویش سهم عمده را بر سر این کار نهاد ^(۲) و برای دلاورمردان ملتش سلاح فراهم کرد و به ایشان مواجب داد؛ ^{۳۳} شهرهای یهودیه را مستحکم ساخت و در بیت صور نیز که بر سرحدات یهودیه واقع است و در گذشته سلاحهای دشمنان در آن بود، استحکاماتی برپا داشت و قراولانی از جنگاوران یهودی در آن گمارد. ^{۳۴} یافا را که بر کرانه دریا واقع است،

(۱) در سپتامبر ۱۴۰ ق.م. — حَضَر مُثِیل («Asaramel» و نه صورت ناقص این نام که «Saramel» است و در پاره‌ای از دست‌نوشته‌ها آمده است) واژه‌ای عبری و به معنی «صحن قوم خدا» است. بی‌گمان مراد از آن، صحن بیرونی مَقْدِس است (بنگرید به آیه ۴۸؛ ۵۴/۹).

(۲) ذکر این مطلب، خاص منتهای افتخارآمیز است. — اندک‌اندک ارتشی دائمی جایگزین خیزش توده‌ای دوران شورش شد.

مستحکم ساخت و نیز جازر را که در سرحدات آشدود قرار دارد و پیش از آن دشمنان در آن زندگی می‌کردند، و یهودیانی را در آن سکنی داد و هر آنچه لازمه معیشت ایشان بود در آنجا انبار کرد.^{۳۵} قوم وفاداری سِمعان و مجدی را که قصد داشت به ملت خویش عطا کند، بدید؛ پس به سبب تمامی خدماتی که انجام داده و به لحاظ دادگری و وفاداری که در حق ملت خویش روا داشته بود و بدان خاطر که از برای سرافرازی قوم خود از هیچ کاری فروگذار نکرده بود، او را به مقام پیشوا و کاهن اعظم خود منصوب داشت.^{۳۶} سِمعان در این ایام وظیفه یافت که ملتها و آنانی را که در شهر داود در اورشلیم بودند، از مملکت خویش^(۱) ریشه‌کن سازد، همانانی که از برای خود ارگی ساخته بودند و از آن خارج می‌شدند و پیرامون مَقْدِس را می‌آلودند و قداست آن را سخت لکه‌دار می‌ساختند.^{۳۷} او در شهر داود جنگجویان یهودی را مستقر ساخت و آنجا را برای امنیت مملکت و شهر، مستحکم ساخت و باروهای اورشلیم را برآورد.

^{۳۸} از این روی، پادشاه دِمِتریوس مقام کهانت اعظم را برای او تأیید کرد،^{۳۹} و وی را به مرتبهٔ دوستان خویش برآورد و شوکت بسیارش بخشید^(۲).^{۴۰} در واقع پادشاه شنیده بود که رومیان یهودیان را دوست و متحد و برادر^(۳) خوانده‌اند و سفرای سِمعان را با احترام پذیرا شده‌اند،^{۴۱} و یهودیان و کاهنان شایسته دانستند که سِمعان برای همیشه و تا آن زمان که پیامبری امین ظهور کند، پیشوا و کاهن اعظم باشد؛^{۴۲} و نیز فرمانده نظامی گردد و در تعیین متصدیان ساخت مَقْدِس و ادارهٔ مملکت و سلاحها و دژها مراقبت کند؛^{۴۳} (و از مَقْدِس مراقبت کند)^(۴) و همگان مطیع او باشند و تمامی قباله‌ها در مملکت به نام او نگاشته شود و جامهٔ از پارچه ارغوانی بر تن کند و به زیورهای زرین آراسته گردد.^{۴۴} هیچ‌یک از آحاد قوم و کاهنان اجازه ندارد از این

(۱) یک دس. لاتینی: «مملکت خویش»؛ یونا. لا: «مملکتشان».

(۲) بنگرید به ۳۶/۱۳. بنابراین رابطه با انطاکیه پایرجا بوده است.

(۳) تعبیر «دوست و متحد» مورد تأیید است؛ «برادر» باید عبارتی انشایی بوده باشد، زیرا مستلزم وجود

نسبتی — حتی خیالی و موهوم — بوده است، مانند نسبت یهودیان و اسپارتیان (بنگرید به ۲۱/۱۲).

(۴) یگان کلامی مکرر است (بنگرید به آیهٔ ۴۲).

احکام یکی را زیر پای نهد و سخنی بر خلاف فرمانهای او گوید و محفل نهانی بدون آگاهی وی در مملکت تشکیل دهد و جامه‌ای از پارچه ارغوانی بر تن کند و سنجاق زرین زند.^{۴۵} هر آن که برخلاف این احکام عمل کند یا نکته‌ای از آن را زیر پای نهد، مستوجب عقوبت خواهد بود.^{۴۶} قوم شایسته دانست به سِمْعان حقی اعمال این ترتیبات را اعطا کند.^{۴۷} سِمْعان پذیرفت و موافقت کرد که عهده‌دار مقام کهنات اعظم گردد و فرمانده نظامی و حکمران یهودیان و کاهنان^(۱) شود و در رأس همه قرار گیرد.^{۴۸} مقرر گشت که این نوشته بر لوحهای مفرغین حک شود و در رواق مقدس در محلی نمایان قرار گیرد،^{۴۹} و سوادهای آن در خزانه نهاده شود تا در اختیار سِمْعان و پسرانش قرار داشته باشد.»

نامه آنتیوخوس هفتم و محاصره دورا

۱۵^۱ آنتیوخوس پسر پادشاه دیوتریوس، از جزایر دریا^(۲) برای سِمْعان کاهن اعظم و حکمران یهودیان، و تمامی ملت یهود،^۲ نامه‌ای بدین شرح فرستاد: «از پادشاه آنتیوخوس به سِمْعان کاهن اعظم و حکمران، و ملت یهود، درود.^۳ از آنجا که بدکارانی بر مملکت پدرانمان مستولی گشته‌اند، و من بر آنم که دعوی تملک مملکت را کنم تا دگرباره آن را به وضع پیشین بازگردانم، و لشکری پُرشمار انگيخته و ناوهای جنگی تجهیز کرده‌ام^۴ تا در کشور پیاده شوم و به تعقیب کسانی پردازم که آن را ویران ساخته و بسیاری از شهرهای مملکت را خراب کرده‌اند،^۵ از این روی اینک تمامی بخشودگیایی را که پادشاهان پیش از من به تو اعطا کرده‌اند و معافیت از تمامی

(۱) این که تصریحاً از کاهنان یاد شده است (در اینجا و در آیه ۴۱)، می‌تواند به دلیل معارضه روحانیانی باشد که به اوتیایان رانده شده وفادار مانده بودند. — اگرچه قدرت سِمْعان دارای صبغه سنتی است (کاهن اعظم) و تحت سیادت سلوکیان قرار دارد (فرمانده نظامی)، اما پیش از هر چیز دارای وجه ملی است (حکمران [ethnarque] = رئیس یک گروه قومی در درون امپراتوری).

(۲) آنتیوخوس هفتم در رودس از اسارت برادرش دیوتریوس دوم آگه شد. آنتیوخوس که در کنیدوس و سیلون بزرگ شده بود، لقب سیدرتس (Sidétès) یافت، اما با لقب انورگیتس [Euergetès]، به فرانسه [Évergète] سکه ضرب کرد که به معنی «نیکوکار» است.

هدایای دیگر را که بر تو ارزانی داشته‌اند، تأیید می‌کنم^(۱). ترا رخصت می‌دهم که با نشان خویش سکه ضرب کنی و آن را قانوناً در مملکت خود رواج دهی^(۲). باشد که اورشلیم و مقدس آزاد باشد و تمامی سلاحهایی که ساخته‌ای و دژهایی که بنا کرده‌ای و در تصرف خویش داری، از برایت باقی بماند.^(۳) باشد که هر آنچه به خزانه شاهی مدیون هستی و آنچه در آینده مدیون خواهی شد، از هم‌اینک برای همیشه بخشوده گردد.^(۴) چون مملکتان را فتح کنیم، تو و ملت و مقدس را چنان عزتی خواهیم بخشید که مجد شما در سراسر زمین تابناک گردد.»

^(۵) در سال صد و هفتاد و چهار^(۶)، آنتیوخوس آهنگ سرزمین پدرانش کرد و تمامی سپاهیان بدو روی آوردند، آن‌سان که افراد اندکی نزد تریفون باقی ماندند.^(۷) آنتیوخوس سرگرم تعقیب او شد و تریفون به دورا^(۸) بر کرانه دریا گریخت،^(۹) چه می‌دانست که نگوینختی از هر سوی بدو روی آورده است و سپاهانش او را ترک گفته‌اند.^(۱۰) آنتیوخوس با صد و بیست هزار جنگجو و هشت هزار سوار مقابل دورا اردو زد.^(۱۱) شهر را به محاصره خود درآورد و ناوها از جانب دریا نزدیک شدند، این گونه از زمین و دریا شهر را در فشار گذاشت و به کسی اجازه ورود و خروج نداد.

سفیران گسیل شده به روم، به یهودیه بازمی‌گردند و پیمان با رومیان اعلام می‌شود

^(۱۲) در این اثنا، ثومنیوس و همراهانش با نامه‌هایی خطاب به پادشاهان و ممالک، از روم رسیدند؛ مضمون این نامه‌ها بدین شرح بود:

۱۶/۱۲
۲۴،۲۲/۱۴
۱۷/۸

(۱) بنگرید به ۳۹/۱۳، آنتیوخوس در اینجا، دست‌کم به صورت تلویحی، خراجهای تعلق گرفته به سه ولایت را نیز گنجانده است (۳۰/۱۵، بنگرید به ۳۴/۱۱).

(۲) در واقع این امتیاز اندک زمانی بعد لغو شد (آیه ۲۷)، و هیچ کدام از سکه‌های یهودی که تا امروزه یافت شده، نمی‌تواند به یسوعان منسوب شود. در عوض سکه‌های کوچک مفرغین که به نام «یُوحَنَّا و جَامَعَةُ یُهودیان» ضرب شده‌اند، فراوانند؛ این سکه‌ها احتمالاً متعلق به یُوحَنَّا هیرکانوس، پسر یسوعان، بوده‌اند.

(۳) ۱۳۸/۱۳۹ ق.م. نخستین سکه‌های آنتیوخوس مربوط به ۱۳۸ ق.م می‌شوند؛ پیاده شدن او به خشکی در پاییز ۱۳۹ ق.م و به دعوت کلئوپاترا، همسر برادرش، صورت پذیرفت.

(۴) واقع در جنوب کُزمل. این کرسی قدیمی ناحیه (۱۱/۴)، به صورت بندری پُرونقی باقی مانده بود.

۱۶ «از لُکیوس^(۱) کنسول رومیان به پادشاه بطلمیوس، درود. ۱۷ سفرای یهودیان با دوستی و اتحاد نزد ما آمدند تا دوستی و اتحاد گذشته را تجدید کنند. این سفر از سوی کاهن اعظم سِمعان و قوم یهود گسیل شدند. ۱۸ اینان سپری زرین به وزن هزار منا آوردند^(۲). ۱۹ از این روی، ما را خوشایند افتاد که به پادشاهان و ممالک بنگاریم که در پی محاصره و جنگ با شهرها و مملکت آنان برنیایند و با یورش آورندگان به ایشان متحد نشوند. ۲۰ مقرر داشتیم که سپری که فرستاده بودند، پذیرفته شود. ۲۱ از این روی، چنانچه بعضی مردمان مفسد از مملکتشان بگریزند و نزد شما پناه آورند، آنان را به کاهن اعظم سِمعان تسلیم کنید تا ایشان را طبق شریعتشان گوشمال دهد.»

۲۲ عین این نامه برای پادشاه دِمِتریوس و آتالوس و آریاراتس و اُرشک^(۳) و تمامی ممالک و سامسون و اسپاریتان و دلوس و موندوس و سیکوئون و کاریا و ساموس و پامفولیا و لوکیا و هالیکارناسوس و رودس و فاسلیس و کوس و سیدن و آرادوس و گورتونه و کنیدوس و قبرس و کورنه فرستاده شد^(۴). ۲۴ سواد این نامه‌ها را برای کاهن اعظم سِمعان نگاشتند.

(۱) لُکیوس کاپیلیوس میتلوس کالووس در ۱۴۲ ق م کنسول روم بود؛ از این روی، بخشنامه وی در جای خود قرار ندارد (بنگرید به ۱۸/۱۴).

(۲) بی‌شمار باید جمله را به این معنی گرفت: «به ارزش هزار منا نقره» — که معادل ۴۴ کیلوگرم طلا است؛ در واقع چنین سپرهای تزیینی شناخته شده‌اند — و باید ۲۴/۱۴ نیز تصحیح شود، چرا که در آن می‌خوانیم: «به وزن هزار منا»، که معادل نزدیک به نیم تُن طلا می‌شود!

(۳) آتالوس دوم (۱۵۹-۱۳۸ ق م) پادشاه پرگاموس بود. آریاراتس پنجم (۱۶۲-۱۳۱ ق م) پادشاه کاپادوکیا بود. درباره اُرشک بنگرید به ۲/۱۴.

(۴) این سیاهه نشان دهنده وضعیت سیاسی خاور نزدیک در حدود اواسط قرن دوم ق م است. در کنار چند مملکت بزرگ، شمار بسیاری شهر (سیپن در پامفولیا، سیکوئون در پلوپونسوس) و جزیره (دلوس، ساموس، رودس، آرادوس که همان ارواد کنونی است و در شمال طرابلس قرار دارد) و سرزمین (کاریا، لوکیا و غیره) وجود داشتند که عملاً مستقل بودند و شماری از مهاجرنشینهای یهودی در آنها قرار داشتند. قبرس و کورنه هنوز تحت استیلای مصر بودند، اما روم در مخاطب قرار دادن دولتهای تابع ممالک دیگر، تردید نمی‌کرد.

آنتیوخوس هفتم دورا را محاصره می‌کند و با سیمعان دشمنی می‌ورزد و او را مؤاخذه می‌کند

^{۲۵} پادشاه آنتیوخوس مقابل دورا، در حومه آن، اردو زد و پیوسته فوجهایی را به سوی شهر پیش راند و منجنیقها ساخت. حلقه محاصره را چنان بر تریفون تنگ کرد که راه ورود و خروج شهر بسته شد.^{۲۶} سیمعان دو هزار مرد نخبه را برای شرکت در نبرد، با سیم و زر و تجهیزات بسیار نزد وی گسیل داشت.^{۲۷} اما آنتیوخوس از پذیرفتن ایشان سر باز زد و افزون بر آن، تمامی توافقه‌ای پیشین خود را با سیمعان نقض کرد و یکسره رویه دیگری با او در پیش گرفت.^{۲۸} یکی از دوستان خود به نام آنتویوس را نزد وی گسیل داشت تا با او مذاکره کند و بگوید: «شما یافا و جازر و ارگ اورشلیم را که شهرهای مملکت من‌اند»^(۱)، به اشغال خود درآورده‌اید.^{۲۹} قلمروهای آنها را ویران ساخته‌اید و گزندهای بسیار بر کشور وارد آورده‌اید و بر بسیاری از مکانهای^(۲) مملکت من چیره گشته‌اید.^{۳۰} پس اینک شهرهایی را که تصرف کرده‌اید بازپس دهید و نیز خراجهای نواحی را که در خارج از حدود یهودیه تسخیر کرده‌اید، بپردازید.^{۳۱} یا این که به جای آنها پانصد قنطار سیم بدهید و برای ویرانیهایی که به بار آوردید و برای خراجهای شهرها، پانصد قنطار دیگر سیم تأدیه کنید؛ اگر چنین نکنید، به جنگ شما خواهیم آمد.»^{۳۲} آنتویوس که دوست پادشاه بود، به اورشلیم رفت و جلال سیمعان را بدید و سفره‌اش را که آراسته به ظروف زرین و سیمین بود و تمامی شکوه پیرامون او را مشاهده کرد. از دیدن این همه، در بهت فرو رفت و سخنان پادشاه را بدو ابلاغ کرد.^{۳۳} سیمعان او را اینچنین پاسخ گفت: «ما سرزمینی بیگانه را متصرف نشده‌ایم و اموال غیر را تصاحب نکرده‌ایم، بلکه اینها

+۱۸/۲

(۱) ارگ اورشلیم چندان وسیع بود که می‌شد بر آن نام شهر نهاد (بنگرید به ۳۳/۱). طبیعتاً سیمعان از بازپس دادن این ارگ یا پرداخت خراج برای آن سر باز زد، اما برای دو دژ دیگر که جزء یهودیه و چهار ولایت (آیه ۲۹) نبودند، بدین کار رضایت داد.

(۲) در متن یونانی واژه *topos* [به معنی «مکان» - م.] به کار رفته است. این تعبیر مبهمی است که باید بر چهار ولایت دلالت داشته باشد (بنگرید به ۵۷/۱۱).

میراث پدرانمان بوده است. دشمنان ما به ناحق آنها را زمانی در تملک خویش داشته‌اند.^{۳۴} لکن ما چون فرصت مناسب یافتیم، میراث پدرانمان را بازپس گرفتیم.^{۳۵} در باب یافا و جازر که آنها را مطالبه کرده‌ای، این شهرها گزنده‌های بسیار بر قوم وارد آوردند و سرزمین ما را ویران ساختند^(۱)، برای آنها صد قطار خواهیم داد.» فرستاده کلمه‌ای بدو پاسخ نگفت.^{۳۶} خشمناک نزد پادشاه بازگشت و او را از پاسخ سِمعان و جلال او و آنچه دیده بود، آگه ساخت. پادشاه سخت غضبناک گشت.

کِنْدِباؤُس حکمران ساحل سرگرم ایدای یهودیه می‌شود

^{۳۷}باری، تریفون بر کشتی نشست و به اورتوسِیاس^(۲) گریخت.^{۳۸} کِنْدِباؤُس از سوی پادشاه به سمت حکمرانی منطقه دریایی منصوب شد و سپاهی از پیادگان و سوارگان در اختیار وی قرار گرفت.^{۳۹} پادشاه بدو فرمان داد که برابر یهودیه اردو بزند و امر کرد که قَدرون را بسازد و دروازه‌های آن را مستحکم کند و با قوم به جنگ پردازد؛ خود پادشاه نیز سرگرم تعقیب تریفون شد.^{۴۰} کِنْدِباؤُس به یَمِئِیّا رفت و بی‌درنگ قوم را به نبرد خواند و یهودیه را تسخیر کرد و اسیر گرفت و کشتار کرد.^{۴۱} قَدرون^(۳) را دگرباره ساخت و سوارگان و پیادگانی در آنجا گمارد تا در راههای یهودیه به گشتزنی پردازند. پادشاه چنین بدو فرمان داده بود.

پیروزی پسران سِمعان بر کِنْدِباؤُس

^{۱۶} یُوحَنّا از جازر رهسپار شد و پدر خویش سِمعان را از آنچه کِنْدِباؤُس سرگرم انجام آن بود، آگه ساخت.^۲ آنگاه سِمعان دو پسر مهین خود، یهودا و

(۱) در یک دس.: «و سرزمین ما را ویران ساختند»؛ مجموع روایات یونانی: «این شهرها زیانهای بسیار برای قوم و سرزمین ما به بار آوردند».

(۲) واقع بین طرابلس و رودخانه التوتریوس. در آنجا ۳۳ سکه چهار دره‌می ضرب شده به نام تریفون کشف شده است. نادر بودن این سکه‌ها سبب گشته که آنها را با عبور تریفون از آن محل مرتبط سازند. تریفون تا آپامیا [= افامیه] گریخت و در آنجا کشته شد (و اگر قول استرابون را بر یوسفوس ارجح بدانیم، خودکشی کرد).

(۳) قَطْرای کنونی که در ۶ کیلومتری جنوب شرق یَمِئِیّا قرار دارد.

یُوحَنَّا، را فرا خواند و ایشان را گفت: «برادرانم و خودم و خاندان پدرم، جملگی از روزگار جوانی تا به امروز، با دشمنان^(۱) اسرائیل جنگیده‌ایم، و دستان ما هزاران بار در نجات اسرائیل کامیابی یافته است.^(۲) این زمان سالخورده شده‌ام، حال آن که شما به سبب رحمت آسمان^(۳) به سن مکفی رسیده‌اید: جای من و برادرم را بگیرید و از برای ملتان آهنگ نبرد کنید و بادا که یآوری آسمان با شما باشد.»^(۴) آنگاه در مملکت بیست هزار جنگجو و سوارانی را برگزید. اینان به سوی کِنِدِباؤس رهسپار شدند و شب را در مودین سپری کردند.^(۵) صبحگاهان چون برخاستند، به سوی دشت پیش رفتند. سپاهی پُرشمار، از پیادگان و سوارگان، به مقابله آنان آمد، اما نه‌ری^(۶) میانشان حائل بود.^(۷) یُوحَنَّا^(۸) با سپاهیان خویش برابر دشمنان موضع گرفت و چون بدید که سربازان از گذشتن از رود بیمناک‌اند، نخست خود از آن گذشت. مردان او چون این را بدیدند، از پی‌اش از آب گذشتند.^(۹) او سپاهیان را دو قسمت کرد و سوارگان را در میانه پیادگان قرار داد^(۱۰)، زیرا سواران دشمنان بس پُرشمار بودند.^(۱۱) کرناها به نوا درآمدند و کِنِدِباؤس با سپاه خویش گریزان شد؛ بسیاری بر خاک هلاکت درافتادند؛ آنان که گریختند، به سوی دژ پیش رفتند.^(۱۲) در این زمان بود که یهودا، برادر یُوحَنَّا، زخم برداشت. اما یُوحَنَّا آنان را چندان تعقیب کرد که کِنِدِباؤس به قُدرون رسید، همان شهری که آن را بازساخته بود.^(۱۳) آنان تا برجهایی که در صحراهای اَشُدود قرار داشت گریختند، اما یُوحَنَّا برجها را به آتش بسوخت. دو هزار تن از آنان از پای درآمدند و یُوحَنَّا آسوده به یهودیه بازگشت.

(۱) یک دس. یونانی، لا: «دشمنان»؛ یونا: «جنگهای». — این یُوحَنَّا همان یُوحَنَّا هیرکانوس است که در ۱۳۴ ق م جانشین پدرش شد. — سخنان یَمْعان یادآور وصیت مَتَتیا است (۴۹/۲ ب؛ نیز بنگرید به ۶۶/۲؛ ۱۵/۱۲؛ ۳۱/۱۳؛ ۲۶/۱۴؛ ۳۶).

(۲) ت: «به سبب رحمت»، لفظ «آسمان» تلویحاً در نظر بوده است (بنگرید به ۲۱/۲).

(۳) احتمالاً وادی قَطْرًا بوده است که از یک کیلومتری شمال قَطْرًا، از بین مودین (در ۲۵ کیلومتری) و اَشُدود (آیه ۱۰، در ۱۳ کیلومتری) می‌گذرد.

(۴) در اینجا از کسی نام برده نشده است، اما این کس نمی‌تواند یَمْعان بوده باشد (بنگرید به آیه ۳).

(۵) این آرایش رزمی نزد گذشتگان شناخته شده بود و امکان پایداری برابر سواره‌نظامی پُرشارتر را فراهم می‌ساخت. در اینجا برای نخستین بار از سواره‌نظام حَشْمونی یاد شده است.

مرگ اندوهبار سِمعان در دوق و جانشینی پسرش یوحنا

^{۱۱} بطلمیوس پسر ابوبوس به سمت فرمانده نظامی دشت آریحا منصوب شده بود^(۱)؛ او زر و سیم فراوان داشت،^{۱۲} زیرا داماد کاهن اعظم بود.^{۱۳} دل او دچار نخوت گشته بود؛ بر آن شده بود تا بر مملکت مستولی گردد و نیات خائنانه‌ای برای از میان بردن سِمعان و پسرانش در سر می‌پرورد.^{۱۴} باری، سِمعان برای بازرسی مشغول گشتزنی در شهرهای مملکت بود و به اداره امور آنها می‌اندیشید. همراه پسرانش مَتِّثیا و یهودا، در سال صد و هفتاد و هفت، در ماه یازدهم که ماه شُباط بود^(۲)، در آریحا فرود آمد.^{۱۵} پسر ابوبوس ایشان را به نیرنگ، در دژ کوچکی به نام دوق^(۳) که خود ساخته بود، پذیرا شد. ضیافتی بزرگ برای آنان ترتیب داد و مردانی را در آن دژ کوچک پنهان ساخت.^{۱۶} چون سِمعان و پسرانش مست شدند، بطلمیوس و مردان او برخاستند و سلاحهای خویش به دست گرفتند و در تالار جشن بر سِمعان یورش آوردند و او را به همراه دو پسرش^(۴) و تنی چند از خدمتگزارانش بکشتند.^{۱۷} بدین سان بطلمیوس مرتکب خیانتی عظیم شد و نیکی را بدی کرد.

^{۱۸} بطلمیوس گزارشی از این واقعه نگاشت و از برای پادشاه فرستاد تا سپاهیان کمکی نزد او گسیل دارد و شهرها و ایالت را تسلیم وی کند.^{۱۹} مأموران دیگری را برای از میان بردن یوحنا به جازر گسیل داشت و با نامه از رؤسای گروههای هزار نفری^(۵) خواست که نزد وی آیند تا به آنها سیم و زر و پیشکش دهد.^{۲۰} مأموران دیگری را نیز به شتاب گسیل داشت تا اورشلیم و کوه مَقْدِس را تصرف کنند.^{۲۱} اما

(۱) آیا سِمعان همان‌گونه که یوحنا را در جازر سرکرده قوای خود کرده بود، بطلمیوس را به سمت فرماندهی نظامی منصوب داشته بود؟ در هر صورت این «فرماندهی نظامی» تابع یهودیه بود (بنگرید به ۵۰/۹)، و بعدها تحت نفوذ هرودیسان درآمد.
(۲) ژانویه-فوریه ۱۳۴ ق.م.

(۳) واقع بر قلعه جبل الاربعین که مشرف به آریحا است.

(۴) در واقع، دو پسر سِمعان بعداً کشته شدند. بطلمیوس آنان را به همراه مادرشان به عنوان گروگان نگاه داشت و یوحنا هیرکانوس از بیم کشته شدن ایشان، از تنگ کردن حلقه محاصره دوق پرهیز کرد. یوسفوس نقل کرده است که بطلمیوس از فرصت تعلیق محاصره استفاده کرد و آنان را کشت و به فیلاولنیا (عُثمان) گریخت.

(۵) بنگرید به ۵۵/۳؛ یه: ۱۲/۱۴.

یک تن که بر آنان پیشی گرفته بود، یُوَحَنَّا را در جازَر آگه ساخت که پدر و برادرانش کشته شده‌اند، و او را گفت: «بطلمیوس کسی را گسیل داشته تا ترا نیز بیراند.»^{۲۲} یُوَحَنَّا چون این خبر را بشنید، سخت آشفته گشت؛ مردانی را که برای کشتن او آمده بودند دستگیر کرد و به هلاکت رساند، چون می‌دانست که آنان در پی کشتن اویند^(۱).^{۲۳} دیگر اعمال یُوَحَنَّا و نبردهایش و کارهای بزرگی که انجام داد و باروهایی که بساخت و سایر اقدامات او،^{۲۴} در کتاب سالنامه کهنات اعظم او، از روزی که پس از پدرش کاهن اعظم شد، به نگارش درآمده است.^(۲)

(۱) بنا بر قول یوسفوس، یُوَحَنَّا هیرکانوس به اورشلیم پناه برد و در آنجا مردم به گرمی او را پذیرا شدند و بطلمیوس را رانندند. بطلمیوس ناگزیر از آنتیوخوس کمک خواست و او شهر را به محاصره خود درآورد، اما سرانجام با هیرکانوس مصالحه کرد. چون پادشاه درگذشت (۱۲۹ ق م)، هیرکانوس عملاً خود را مستقل کرد. — مؤلف تمامی این وقایع را از قلم انداخته است، چرا که هدف او به ذکر کارهای بزرگ مَسَّیَا و پسرانش محدود می‌شده است.

(۲) خلاصه‌هایی از این سالنامه در کتاب یوسفوس آمده است. سیاق عبارت به عمد یادآور عبارات کتابهای پادشاهان است (مثلاً بنگرید به ۲ پا: ۲۰/۱۰) و از آن چنین برمی‌آید که یُوَحَنَّا هیرکانوس از دنیا رفته است، بنابراین باید پس از ۱۰۴ ق م تحریر شده باشد.

کتاب دوم مَکابیان

۱. نامه‌هایی به یهودیان مصر^(۱)

نامهٔ اول

۱ به برادرانمان، به یهودیانی که در مصر هستند^(۲)، درود؛ برادران یهودیشان که در اورشلیم‌اند و آنان که در سرزمین یهودیه به سر می‌برند، آرزومند کمال آرامش ایشانند. ^۲ باشد که خداوند شما را از احسانهای خود بیاکند و عهد خویش را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب که بندگان امین او بودند، به یاد آورد. ^۳ باشد که به جمله شما قلبی عطا کند که او را بپرستید و مشیت‌هایش را کریمانه و به رضای خاطر جامه عمل ببوشانید. ^۴ باشد که قلب شما را بر شریعت و دستورات خویش بگشاید و آرامش را برقرار سازد. ^۵ باشد که دعا‌های شما را اجابت کند و با شما از در آشتی درآید، باشد که به وقت تیره‌روزی ترکتان نگوید. ^۶ در این لحظه، و در همین جا، سرگرم دعا برای شما هستیم. ^۷ در عهد سلطنت دِمِتریوس، در سال صد و شصت و نه، ما یهودیان برای شما چنین نگاشتیم^(۳): «در طول فلاکت و سختی که در این

۱ تو: ۹/۲۸

(۱) این دو نامه دعوتهایی برای برگزاری عید تبرک بوده است (بنگرید به ۱ مک: ۵۹/۴). بخش نخست کتاب تا ۸/۱۰، توجیه تاریخی این عید است.

(۲) از زمانهای دور، مهاجرنشینهای یهودی در مصر وجود داشته است. شناخته‌ترین آنها در اِلِفانتین [جزیره اسوان کنونی، م.م.] بوده که زمان آن به ابتدای قرن ششم ق م بازمی‌گردد. در حدود ۱۵۰ ق م، کاهن یهودیان اونیای چهارم، پسر اونیای سوم که در دَفنه به قتل رسید (۳۳/۴ ب)، معبدی به تقلید از معبد اورشلیم در لئونتوپولیس بنا کرد (بنگرید به ۱ مک: ۲۰/۱). یهودیان اورشلیم می‌خواستند مشترکات آیینی خود را با برادرانشان در مصر، که آن زمان تحت آزار بطلمیوس هشتم بودند، حفظ کنند.

(۳) در اینجا از نامهٔ قبلی یاد می‌شود که در سال ۱۶۹ سلوکی (۱۴۲ ق م، بنگرید به ۱ مک: ۱۰/۱) به مصریان نگاشته شده و در آن از سیه‌روزیهای اهالی یهودیه که در نتیجهٔ ارتداد یاسون به وقوع پیوست

۷/۴ ب. سالها بر ما روی آورد، یاسون و یاران او پس از آن که به سرزمین مقدّس و مملکت خیانت ورزیدند،^۸ در بزرگ (معبد) را آتش زدند و خون بیگناهان را بر زمین ریختند. پس ما به درگاه خداوند دست به دعا برداشتیم و دعایان مستجاب گشت؛ قربانی ذبح کردنی و آرد اعلیٰ تقدیم داشتیم؛ چراغها را افروختیم و نانها را عرضه داشتیم.^۹ و اینک، به شما می‌نویسیم که عید خیمه‌ها را در ماه کِشَلو برپا دارید.^{۱۰} در سال صد و هشتاد و هشت^(۱).

نامهٔ دوم^(۲)

خطاب

از آنان که در اورشلیم هستند و آنان که در یهودیه‌اند، از شیوخ و یهودا^(۳)، به آریستوبولوس^(۴)، مشاور پادشاه بطلمیوس که از نسل کاهنان تقدیس شده است، و به یهودیانی که در مصر به سر می‌برند، درود و سلام.

شکرگزاری برای کفر آنتیوخوس

^{۱۱} چون به یاری خدا از خطرات بزرگ نجات یافته‌ایم، او را سپاسی بیکران می‌گزاریم که برابر پادشاه حامی ما بود،^{۱۲} زیرا او بود که آنانی را که سلاح بر کف،

(بنگرید به ۷/۴ ب)، سخن رفته است. این کفر در پی آشتی خداوند با معبد و مؤمنان آن، متوقف گشت. بنابراین، نامه مزبور به منزله دعوی برای گرامی داشتن تبرک مجدد معبد اورشلیم بوده است.
(۱) در ۱۲۴ ق.م. این «عید خیمه‌ها» (در آیه ۱۸ نیز از آن یاد شده) که در ماه کِشَلو (دسامبر) برگزار شد، همان عید تبرک بود (بنگرید به ۱ مک: ۵۹/۴+). این نام دیگر عید تبرک، از شباهت آن با عید بزرگ خیمه‌ها که در ماه تشرین (اکتبر) برگزار می‌گردد، سرچشمه گرفته است (بنگرید به ۶/۱۰؛ لاو: ۲۳/۳۴ ب).
(۲) چنین می‌نماید که نامه دوم، سندی است که چهل سال پیش از نامه اول تحریر شده است. این نامه، دعوت به تبرک معبد است (آیه ۱۸) که در روز بیست و پنجم ماه کِشَلو سال ۱۴۸ سلوکی (۱۵ دسامبر ۱۶۴ ق.م) انجام پذیرفت. حکایت نقل شده در این نامه، شایعات دربارهٔ مرگ آنتیوخوس اپیفانیس را به روایات عامیانه مربوط به تحمّیا و اِزْمِیا پیوند می‌زند. مؤلف متدین اگرچه این نامه را در ابتدای کتاب خود قرار داده، اما ارزش تاریخی آن را تضمین نکرده است.

(۳) مراد یهودای مَکابی است.

(۴) یهودی اهل اسکندریه که به سبب تفسیرهای تمثیلی خود از تورات معروف است. او اثر خود را به بطلمیوس ششم فیلومتور (۱۸۰-۱۴۵ ق.م) تقدیم کرد.

آهنگ شهر مُقَدَّس کرده بودند، از میان برداشت.^{۱۳} سرکرده ایشان که به سرزمین پارس رفت، به همراه سپاه خویش که می‌پنداشتند کس را برابر آن یارای پایداری نیست، در معبد نَنایه^(۱)، به حيله‌ای که کاهنان ایزدبانو به کار زدند، قطعه‌قطعه شد.^{۱۴} آنتیوخوس با یاران خود به بهانه نکاح با نَنایه به این مکان رفت، لیک مراد او این بود که ثروتهای بس سرشار آن را به عنوان کابین تصاحب کند.^{۱۵} کاهنان نَنایه این ثروتها را عرضه داشتند و او با تنی چند، به محوطه مُقَدَّس گام نهاد. چون آنتیوخوس به معبد درآمد، درها را بستند و^{۱۶} در مخفی تعبیه شده در پوشش چوبین سقف را گشودند و سرکرده را با پرتاب سنگ به هلاکت رساندند. آنتیوخوس را قطعه‌قطعه کردند و سر^(۲) او را برابر آنان که بیرون بودند افکندند.^{۱۷} باشد که در همه امور، خدایمان متبارک باشد، او که حرمت‌شکنان را تسلیم (مرگ) کرد!

آتش مقدسی که به طرزی معجزه‌آسا حفظ شد^(۳)

^{۱۸} چون در روز بیست و پنجم ماه کِسْلُو، تطهیر معبد را جشن خواهیم گرفت، نیک دانستیم از این امر آگه‌تان سازیم تا شما نیز این روز را به مانند عید خیمه‌ها و آتش جشن بگیرید، همان آتشی که وقتی نَحْمِیا^(۴) مُقَدَّس و قربانگاه را ساخت و قربانی ذبح‌کردنی را تقدیم داشت، بر او پدیدار گشت.^{۱۹} پدران ما چون به سرزمین

(۱) ایزدبانوی سرزمین بین‌النهرین که همانند آرتمیس اَفُوس بود. معبدی که آنتیوخوس چهارم قصد تاراج آن را داشت، معبد آرتمیس در عیلام بود.

(۲) یک دس.، سر. «سر»؛ یونا. لا. «سرها» (این خطا به سبب لغزش کاتب در متن وارد شده است). — این روایت عامیانه درباره فرجام کار آنتیوخوس نه با روایت مذکور در ۱/۹ ب همخوانی دارد و نه با روایت مک: ۱/۶. شرایط حقیقی مرگ او، در آن زمان هنوز روشن نبود و مرگ او را همانند مرگ آنتیوخوس سوم می‌انگاشتند که پس از تاراج معبد پل، که آن نیز در عیلام بود، با تمامی سپاه خود در کمینگاهی به هلاکت رسید. ایل معادل بابلی لفظ کنعانی بَعل است. بَعل نام خدایان محلی اقوام سامی، به‌خصوص ساکنان فلسطین و سوریه، بوده است. — م.

(۳) مراد از این حکایت، نشان دادن این نکته است که مُقَدَّس اورشلیم هیچ‌یک از امتیازات خود را از دست نداده بود، چرا که آتش مُقَدَّس کهن را نیز در خود داشت (بنگرید به لاو: ۶-۵/۶).

(۴) نَحْمِیا به همراه عَزْرَا حدوداً در ۴۲۵/۴۴۵ ق م جامعه جدید یهودا را بنیاد گذاشت. در خاطراتی مجعول (۱۳/۲)، بازسازی قربانگاه و معبد پدو نسبت داده شده است، حال آن که قربانگاه در ۵۳۸ ق م و معبد در ۵۱۵ ق م تخریب شد (عز: ۱۳/۳؛ ۱۴/۶). توجه داریم که گشایش قربانگاه به دست زَرْبَابِل نیز به عید خیمه‌ها ربط داده شده است (عز: ۴/۳).

پارس برده شدند، کاهنانِ پرهیزگارِ آن زمان، از آتش قربانگاه برگرفتند و مخفیانه آن را در گودالی که شبیه چاهی خشک بود، پنهان ساختند. آتش را در آنجا پنهان داشتند، بدانسان که مکان آن بر همگان ناشناخته ماند.^{۲۰} پس از گذشت سالیان دراز، چون خواست خدا بر آن قرار گرفت، نَحْمِیا که پادشاه سرزمین پارس او را گسیل داشته بود^(۱)، احفاد کاهنانی را که آتش را پنهان ساخته بودند، به جست و جوی آن امر کرد.^{۲۱} چون شرح دادند که به راسقی^(۲) آتشی نیافتند، بلکه به آبی غلیظ برخوردند، ایشان را فرمان داد که آب را برون آورند و با خود بیاورند. چون آب را نزد او بردند، نَحْمِیا به کاهنان فرمان داد که این آب را بر هر آنچه برای قربانی های ذبح کردنی لازم بود، بر چوب و آنچه بر آن نهاده بودند، بپاشند.^{۲۲} چون این فرمان به اجرا درآمد، و زمانی فرا رسید که خورشید از پس ابر برون شد و درخشیدن گرفت، اخگری عظیم برافروخت که شگفتی همگان را برانگیخت.^{۲۳} همچنان که قربانی در حال سوختن بود، کاهنان دست به دعا برداشتند: جمله کاهنان با یوناتان^(۳) آواز سر دادند، و دیگران همصدا با نَحْمِیا تکرار کردند.^{۲۴} این دعا چنین بود: «ای خداوند، ای خداوند خدا، ای آفریننده همه چیز، ای رعب انگیز، ای نیرومند، ای دادگر، ای مهربان، ای یگانه پادشاه، ای یگانه نیک،^{۲۵} ای یگانه بخشنده، ای یگانه دادگر، ای قادر و ای جاودانه، ای آن که اسرائیل را از هر گزند مصون می داری، و ای آن که پدران ما را برگزیدگان خویش قرار دادی و ایشان را تقدیس کردی،^{۲۶} این قربانی ذبح کردنی را از تمامی قوم خود اسرائیل بپذیر؛ میراث خویش را حفظ فرما و آن را تقدیس کن.^{۲۷} از میان ما آنانی را که پراکنده شده اند^(۴)، گرد آورد، آنانی را که میان ملتها به بردگی گرفته شده اند، رهایی بخش، آنانی را که مورد تحقیر و تنفر قرار گرفته اند، به نظر عنایت بنگر، تا ملتها بدانند که تو خداوند مایی.^{۲۸} آنانی را که بر ما بیداد روا می دارند

ت: ۵-۳/۳۰

(۱) احتمالاً مراد اردشیر اول (۴۶۴-۴۲۳ ق م) است [اردشیر دراز دست پادشاه هخامنشی... م.]

(۲) *hémén* به معنی «به راستی»؛ یونا، لا: *hémén* به معنی «بر ما».

(۳) وو: «تمامی کاهنان»؛ یونا، رولا: «کاهنان و همگان». در اینجا خطای زمانی وجود دارد: کاهنان اعظم عصر نَحْمِیا آلباشیب و یوئاداع بودند (نخ: ۱/۳؛ ۲۸/۱۳)، اما بنگرید به نخ: ۱۱/۱۲.

(۴) ت: «پراکندگی ما را» (*Diaspora*)، بنگرید به ت: ۱۱/۳۰؛ نخ: ۵/۱، ۸؛ مز: ۲/۱۴۷؛ اش: ۶/۴۹.

و گستاخانه سخن ناسزا می‌گویند، کيفر ده،^{۲۹} و ملتت را در مکان مُقَدَّست منزل بخش، آن‌سان که موسی گفته است.»

^{۳۰} کاهنان نغمه‌هایی با چنگ نواختند.^{۳۱} چون قربانی ذبح‌کردنی سوزانده شد، نَحْمِیا فرمان داد که باقیاندهٔ آب را بر سنگهای بزرگ بریزند.^{۳۲} چون این کار انجام پذیرفت، شعله‌ای برافروخت؛ اما لهیب آتش قربانگاه که همانند این شعله بود، آن را در کام کشید.^{۳۳} آنگاه که این داستان بر سر زبانها افتاد و برای پادشاه پارسیان حکایت کردند که در مکانی که کاهنان تبعید شده، آتش را پنهان ساخته بودند، آبی پدیدار گشته که با آن، نَحْمِیا و یاران او هدایای ذبح‌کردنی را تطهیر کرده‌اند^(۱)،^{۳۴} پادشاه پس از تحقیق در صحت این رویداد، پیرامون آن مکان را احاطه کرد و مُقَدَّسی بساخت.^{۳۵} پادشاه به کسانی که مُقَدَّس به ایشان سپرده شد، از عواید سرشاری که از آن به دست می‌آمد، نصیبی عطا می‌کرد.^{۳۶} نَحْمِیا و یاران او این آب را «نِفْطار» نام نهادند که به معنی تطهیر است، اما همگان آن را نفت^(۲) می‌نامند.

اِزْمِیا ادوات عبادت را مخفی می‌سازد

^۱ در اسناد چنین آمده است که اِزْمِیای نبی^(۳) به تبعیدشدگان امر کرد که از آتش برگیرند، آن‌گونه که ذکر آن رفت،^۲ و چون به آنان که آورده شده بودند

با: ۶ (وو).

۲

(۱) این روایتی است که برای پادشاه نقل شده و با روایت پیشین متفاوت است.

(۲) این ریشه‌شناسی عامیانه و مبهم واژهٔ فارسی نفت است. — این داستان، خاطرهٔ آتش‌پرستی ایرانیان (آیهٔ

۳۴) را با شناخت خواص نفت خام که شگفتی عالمان جغرافیا و طبیعی‌دانان یونانی و رومی را برمی‌انگیخت، به هم می‌آمیزد.

(۳) اِزْمِیا یکی از بزرگ‌ترین چهره‌هایی است که دین یهود به خود دیده است (بنگرید به ۱۵/۱۳-۱۵). کتاب مرائی، نامهٔ در ردِّ بت که در با: ۶ (وو)، آمده، و چندین کتاب مجعول بدو منسوب است. یکی از این کتابها، که به دست ما نرسیده است، حاوی جزئیاتی بوده که در ادامه می‌آید. این جزئیات با تاریخ همخوانی ندارد: خیمه از زمان بنای معبد سلیمان دیگری وجود نداشته، تابوت در زمان انهدام معبد ناپدید گشته، و اِزْمِیای تاریخی از بابت آن تأسف نمی‌خورده است (ار: ۱۶/۳). اما مراد از این روایت این بوده است که علی‌رغم فقدان خیمه و تابوت، تداوم عبادت شرعی تأیید شود (بنگرید به ۱۸/۱+) و این تبرک به تبرک نخستین معبد به دست سلیمان و تبرک خیمه به دست موسی پیوند زده شود (بنگرید به آیات ۸-۱۲). [خیمه نام معبدی صحرايي بوده که بنی‌اسرائیل با خود حمل می‌کردند و در آن تابوت عهد را نگاه می‌داشتند. تابوت عهد نام صندوقی بوده که لوحهای ده فرمان را در آن می‌نهادند. -م.]

شریعت داد، به ایشان سفارش کرد که احکام خداوند را به فراموشی نسپردند و با دیدن پیکره‌های زرین و سیمین و آرایه‌هایی که بدانها پوشیده شده‌اند، در افکار خویش گمراه نگردند.^۳ از جمله اندرزهای از این دست که به ایشان داد، یکی این بود که اجازه ندهند شریعت از قلبشان دور شود.^۴ در این نوشته آمده است که پیامبر چون به مدد الهام الهی آگاهی یافت، آنگاه که به کوهی رفت که موسی پس از صعود از آن، میراث خداوند را مشاهده کرده بود، فرمان داد که خیمه و تابوت را همراه او بیاورند.^۵ از میا چون بدانجا رسید، مسکنی غارمانند یافت و خیمه و تابوت و قربانگاه بخور را در آن نهاد و سپس راه ورود آن را بیست.^۶ پس از آن، تنی چند از یاران او که برای نشانه گذاشتن راه آمدند، نتوانستند آنجا را باز یابند.^۷ از میا چون این را بشنید، ایشان را نکوهش کرد و گفت: «این مکان تا آن زمان که خدا قوم خویش را گرد آورد و بر ایشان رحمت نماید، ناشناخته خواهد ماند.^۸ آنگاه خداوند دگرباره این اشیا را پدیدار خواهد ساخت و مجد خداوند و نیز ابر او هویدا خواهد گشت، همچنان که این ابر در زمان موسی نمایان شد و نیز آن زمان که سلیمان دعا کرد که مکان مُقَدَّس^(۱) با عزت و جلال تقدیس شود.»^۹ همچنین حکایت کرده‌اند که او چگونه با بهره‌مندی از موهبت حکمت، قربانی ذبح‌کردنی برای تبرک و اتمام معبد را تقدیم داشت.^{۱۰} همان‌سان که موسی به درگاه خداوند دعا کرد و آتشی از آسمان فرود آورد که قربانی ذبح‌کردنی را سوزاند، سلیمان نیز دعا کرد و آتشی که از آسمان آمد، قربانیهای سوزاندنی را به کام خود کشید.^{۱۱} موسی گفته بود: «قربانی ذبح‌کردنی گناه چون خورده نشد، سوزانده گشت.»^{۱۲} سلیمان بدین‌سان هشت روز عید گرفت.

خرو: ۱۶/۲۴

یا: ۱۱-۱۰/۸

لاو: ۲۴/۹

تو: ۱/۷

لاو: ۱۷-۱۶/۱۰

یا: ۶۶-۶۵/۸

کتابخانه نَحْمِیا

^{۱۳} به جز این امور، در این نوشته‌ها و در خاطرات نَحْمِیا^(۲) حکایت شده که چگونه او کتابخانه‌ای بنیاد نهاد و در آن کتابهای مربوط به پادشاهان و نوشته‌های

(۱) ت: «مکان»، نیز چنین است در ۱۸/۲؛ ۱۸/۳؛ ۱۸/۵؛ ۲۰-۱۶/۵؛ ۷/۱۰؛ ۲۳/۱۳؛ ۳۴/۱۵. این اصطلاح متداول‌تر از «مکان مُقَدَّس» است که در ۲۹/۱؛ ۱۸/۲؛ ۱۷/۸ آمده است، اما همان معنی را می‌رساند.
(۲) کتابی غیرقانونی و ناشناخته است.

پیامبران و داود و نامه‌های پادشاهان در باب هدایا را گرد آورد^{۱۴}. یهودا نیز به همین نحو به گردآوری تمامی کتابهایی پرداخت که به سبب جنگی که با ما کردند، پراکنده شدند، و این کتابها در اختیار ما هستند.^{۱۵} پس اگر به آنها نیاز داشتید، کسانی را نزد ما گسیل دارید تا آنها را برای شما بیاورند.

۱ مک: ۵۶/۱

دعوت به تبرک

^{۱۶} چون در آستانه جشن گرفتن عید تطهیر هستیم، در باره آن به شما می‌نویسیم. پس نیکوست که شما نیز ایام این عید را جشن بگیرید.^{۱۷} آن خدایی که تمامی قوم خویش را نجات بخشید و به جلگی ایشان میراث و سلطنت و کهنات و تقدیس عطا کرد،^{۱۸} هر آینه این خدا، همچنان که در شریعت وعده داده، به‌زودی بر ما رحمت خواهد نمود و از دیارهای زیر آسمان، در مکان مُقَدَّس گردمان خواهد آورد، چه ما را از شرور بزرگ رهایی بخشیده و مکان مُقَدَّس را تطهیر کرده است.

۱ مک: ۵۹/۴

نت: ۵۰۳/۳۰

۲. دیباچه مؤلف

^{۱۹} سرگذشت یهودای مکابی و برادران او، تطهیر مُقَدَّس عظیم، تبرک قربانگاه، ^{۲۰} جنگهای با آنتیوخوس ایفانِس و پسر او اثویاتور،^{۲۱} و آیات آسمانی که برای یاری به دلاورانی که ایثارگرانه در راه دین یهود پیکار کردند، به ظهور رسید، بدان سان که اینان به‌رغم شمار اندک خود، سراسر مُلک را تاراج کردند و بیابانگردان وحشی را به گریز واداشتند،^{۲۲} مُقَدَّس را که در سراسر جهان پُرآوازه است بازپس گرفتند، شهر را آزاد ساختند، و شریعی را که در شرف از میان رفتن بود دگرباره جاری ساختند، چرا که خداوند با تمامی عطوفت خویش یاور ایشان بود،^{۲۳} تمامی این امور را یاسون

(۱) این مجموعه نوشته‌ها هنوز قانونی شمرده نمی‌شدند و آثاری بودند که صرفاً برای زندگی جامعه سودمند بودند. این ابتکار در کنار ابتکار یهودای مکابی (آیه ۱۴) قرار داده شده است.

کورنه‌ای در پنج کتاب شرح داده است، و ما می‌کوشیم آنها را در یک کتاب تلخیص کنیم^(۱).^{۲۴} نظر به کثرت ارقام و دشواری کار کسانی که می‌خواهند در پیچ و خهای حکایات تاریخی وارد شوند، چرا که موضوعات فراوانی را پیش روی دارند،^{۲۵} در اندیشه آن بودیم که مایه خشنودی خاطر کسانی را که به قرائتی ساده بسنده می‌کنند، فراهم آوریم، و کار کسانی را که دوست می‌دارند وقایع را به خاطر بسپارند آسان سازیم، و به همه به یکسان فایده رسانیم.^{۲۶} این کار برای ما که مشقت دشوار تهیه این تلخیص را بر خود هموار ساختیم، نه وظیفه‌ای سهل بل کار عرق ریختن و شب نخفتن بود.^{۲۷} وظیفه‌ای به دشواری کار میزبانی که در پی آن است تا رضایت خاطر دیگران را فراهم آورد. بدین‌سان، برای آن که به بسیاری کسان خدمت گزاریم، این مشقت سخت را به طیب خاطر برتافتیم،^{۲۸} و کار تدقیق در هر رویداد را به اهل تاریخ واگذاشتیم تا بتوانیم تمامی هم و غم خویش را مصروف دنبال کردن حد و مرزهای تلخیصی ساده سازیم.^{۲۹} به‌راستی، همان‌سان که معمار خانه‌ای نوساز باید به تمامی ساخت و ساز بیندیشد و آن‌کس که وظیفه آراستن خانه را با نگاره‌های رنگ مومی برعهده دارد، باید در جست‌وجوی آنچه مناسب‌ترین است باشد، برای ما نیز، به رأی من، کار چنین بوده است.^{۳۰} تعمق در مسائل و بررسی آنها برای تحقیق کنجکاوانه در تمامی جزئیات، کار آن کس است که تاریخ می‌نویسد،^{۳۱} لیک باید پذیرفت که آن‌کس که به کار اقتباس می‌پردازد، در پی ایجاز روایت است و به تاریخی تفصیلی نظر ندارد.^{۳۲} پس اینک روایت خویش آغاز می‌کنیم بی آن که به آنچه گفته شده چیزی بیفزاییم، زیرا به دور از خرد است که پیش از آن که نقل تاریخ بیاغازیم، به اطناب پردازیم و در نقل خود تاریخ، به اختصار گراییم.

(۱) دوران سلطنت دو پادشاه (آیه ۲۰) سال‌های ۱۷۵ تا ۱۶۲ ق م را دربرمی‌گیرد. در واقع، چارچوب تاریخی تحقیقات یاسون (که از فضایی جامعه بزرگ یهودیان کورنه بود) وسیع‌تر بوده است: پیروزی بر نیکانور در مارس ۱۶۰ ق م، در زمان سلطنت دیمتریوس اول روی داد. ماجرای هلیودوروس که مؤلف روایت خود را با آن آغاز می‌کند، در دوران پادشاهی سلوکوس چهارم، برادر مهتر [آنتیوخوس] اپیفانیس و پدر دیمتریوس اول، به وقوع پیوست.

۳. سرگذشت هلیودوروس^(۱)

آمدن هلیودوروس به اورشلیم

۳^۱ در همان حال که شهر مُقَدَّس در آرامش کامل به سر می‌برد و در آن به دقیق‌ترین نحو ممکن به شرایع عمل می‌شد، و اینها به سبب پرهیزگاری کاهن اعظم اُونِیّا^(۲) و نفرت او از بدی بود،^۲ واقع می‌گشت که پادشاهان، مکان مُقَدَّس را ارج می‌نهادند و مجد معبد را با عالی‌ترین هدایا رفعت می‌بخشیدند،^۳ تا بدانجا که سلوکوس، پادشاه آسیا، تمامی خرج لازم برای خدمت قربانیهای ذبح‌کردنی را از محل عواید شخصی خویش تأمین کرد^(۳).^۴ اما کسی به نام سِمْعان، از سیط پِلْجَه، که به مقام نظارت معبد منصوب شده بود^(۴)، در امر پاسداری بازارهای شهر، با کاهن اعظم اختلاف پیدا کرد.^۵ چون نمی‌توانست بر اُونِیّا فایق آید، نزد آپولونیوس، پسر تراستوس، رفت که آن زمان فرمانده نظامی بقاع سوریه و فنیقیه بود.^۶ بدو خبر رساند که خزانه اورشلیم چندان از ثروتهای وصف‌ناپذیر مالا مال گشته که دارایی آن از حساب خارج شده و تناسبی با وجه لازم برای قربانیهای ذبح‌کردنی ندارد؛ این امکان هست که این ثروتها را به تملک پادشاه درآورند.^۷ آپولونیوس طی ملاقاتی با پادشاه،

(۱) مؤلف این واقعه گویا را از کتاب یاسون برگرفته است، زیرا عقیده وی را که در آیه ۳۹ شرح داده شده، روشن می‌سازد. این حادثه در زمان سلوکوس چهارم فیلیپاتور (۱۸۷-۱۷۵ ق م) روی داده است. جای شگفتی نیست که این فرمانروا قصد تصاحب ثروتهای معبد را داشته باشد، چرا که به سبب بدهی سنگینی که پدرش در پی شکست ماگنسیا (۱۸۹ ق م) باید به روم می‌پرداخت (بنگرید به ۱ مک: ۷/۸)، نیاز مالی مبرمی داشت.

(۲) اُونِیّا سوم پسر سِمْعان دوم بود که در سی: ۱/۵۰ ب ستایش زیبایی از او شده است. خود اُونِیّا نیز ستوده شده است (۲ مک: ۴/۶-۵/۲۱). بنی اُونِیّا سلسله کاهنان اعظم دوران پارسی را که از سلاله یشوع (بنگرید به غ: ۱۰/۱۲) بودند، تداوم بخشیدند. یشوع نواده صادق (بنگرید به ۲ سم: ۱۷/۸؛ ۱ تو: ۲۷/۵) بود.

(۳) بطلمیوس دوم و سوم پادشاهان مصر و آنتیوخوس سوم پادشاه سوریه نیز در قرنهای پیشین، معبد را با هدایای خود ارج نهاده بودند. در مورد دیمتریوس اول بنگرید به ۱ مک: ۱۰/۳۹.

(۴) رولا، آ.، «پِلْجَه»؛ یونا: «بنیامین». پِلْجَه یکی از سلسله‌های کهنات بوده است (بنگرید به غ: ۵/۱۲، ۱۸). — ناظر، اداره امور مالی معبد را برعهده داشت.

او را از ثروتهایی که بر وی فاش گشته بود، آگه ساخت. پادشاه هلیودوروس را که در رأس امور بود، برگزید و او را با فرمان دست‌اندازی به ثروتهای یاد شده، گسیل داشت.^۸ هلیودوروس بی‌درنگ رهسپار گشت، در ظاهر قصد او سرکشی به شهرهای یقاع سوریه و فنیقیه بود، اما در باطن می‌خواست نیت پادشاه را به اجرا درآورد.^۹ چون به اورشلیم رسید و کاهن اعظم و اهالی شهر با مهربانی او را پذیرا شدند، آنچه را که فاش شده بود حکایت کرد و اظهار داشت که سبب حضور او چیست و سپس پرسید که آیا به‌راستی چنین بوده است.^{۱۰} کاهن اعظم برای او شرح داد که خزانه حاوی سپرده‌های بیوگان و یتیمان^{۱۱} و مبلغی متعلق به هیرکانوس، پسر طوبیا، است که شخصیتی عالی‌مقام به شمار می‌آید^(۱)، و برخلاف آنچه سمعان بیدین به دروغ شایع ساخته، مجموعاً چهارصد قنطار سیم و دویست قنطار زر در خزانه است^(۲)؛^{۱۲} وانگهی، زیان رساندن به آنانی که به قداست این مکان و جلال و حرمت معبدی که در سراسر جهان ارجند است، اعتماد می‌ورزند، یکسره محال است.

شهر آشفته می‌شود

^{۱۳} اما هلیودوروس به حکم فرمانهایی که از پادشاه گرفته بود، پای فشرده که این ثروتها باید به نفع خزانه شاهی مصادره گردد.^{۱۴} در روزی که معین کرد، به خزانه درآمد تا سیاهه این ثروتها را تهیه کند. اضطرابی عظیم بر سراسر شهر حکمفرما گشت.^{۱۵} کاهنان در حالی که ملبس به جامه کهنات خویش بودند، برابر قربانگاه به سجده درآمدند و از آسمان که واضع قانون ودیعه‌ها است، یاری طلبیدند و دعا کردند که این اموال دست‌نخورده را برای کسانی که آنها را سپرده‌اند، حفظ کند.^{۱۶} هرکس به رخساره کاهن اعظم می‌نگریست، رنجی را که تا اعماق قلبش ره یافته بود می‌دید، چرا که حال و روز او و دگرگونی رنگ رخساره‌اش، از پریشان جانی وی گواهی می‌داد.^{۱۷} سرپای وجود این مرد دستخوش ترس و لرز شده بود و هرکه او را

(۱) هیرکانوس حکمران سرزمین بنی‌عشون بود (بنگرید به ۱ مک: ۵/۱۳+).

(۲) میزان سپرده‌ها معادل ۱۰۵۰۰ کیلوگرم نقره و ۵۲۵۰ کیلوگرم طلا بوده است که رقمی غیرواقعی می‌نماید.

می‌نگریست، دردی را که در قلبش خانه کرده بود، درمی‌یافت.^{۱۸} مردمانی گروه‌گروه از خانه‌ها بیرون شتافتند تا همه با هم دست به دعا بردارند، چرا که مکان مُقَدَّس تهدید به ننگ می‌شد.^{۱۹} زنان در حالی که پلاسها را به زیر سینه‌ها بسته بودند، در رهگذرها ازدحام کردند؛ دوشیزگانی که هنوز خانه‌نشین بودند، پاره‌ای به کنار درها شتافتند و پاره‌ای از دیوارها بالا خزیدند، دسته‌ای نیز از پنجره‌ها خم شدند.^{۲۰} جلگی در حالی که دستانشان را به سوی آسمان دراز کرده بودند، به استغاثه پرداختند.^{۲۱} دیدن این مردم که با آشفتگی به سجده درآمده بودند و مشاهده تشویش کاهن اعظم که دستخوش اضطرابی شدید گشته بود، ترحم‌انگیز بود.^{۲۲} در همان حال که از یک سوی مردم از خداوند قادر می‌خواستند که سپرده‌ها را دست‌نخورده و این، برای صاحبانشان حفظ کند،^{۲۳} از دیگر سوی هلیودوروس در کار به اجرا درآوردن تصمیمات اخذ شده بود.

کیفر هلیودوروس

^{۲۴} هلیودوروس با پاسداران خویش، آنجا نزدیک خزانه بود، در همان حال خداوند ارواح و جمله قدرتها، با چنان درخششی تجلی کرد که تمامی کسانی که به خود جرأت در آمدن بدانجا را داده بودند، از قدرت خدای ترسان شدند و توان و شجاعت خویش از کف بدادند.^{۲۵} برابر دیدگانشان اسبی پدیدار گشت که سواری هول‌انگیز بر آن نشسته بود و خود اسب ساز و برگ بسیار داشت. خشمگین برمی‌خاست و سُم دستانش را برابر هلیودوروس تکان می‌داد. مردی که بر آن نشسته بود، چنین می‌نمود که جوشنی زرین بر تن دارد.^{۲۶} دو مرد جوان دیگر که قدرتی شگرف و زیبایی تابناک و جامه‌هایی شکوهمند داشتند، بر هلیودوروس پدیدار گشتند؛ یکی در این سوی و آن دیگری در آن سوی ایستاد و آنگاه پی‌درپی بر او شلاق کوفتند و بارانی از تازیانه بر وی فرو باریدند.^{۲۷} هلیودوروس به یکباره بر خاک افتاد و سپاه‌های سنگینی او را فرا گرفت، وی را برگرفتند تا بر تخت روان نهند،^{۲۸} و این مرد که با ملازمان پُر شمار و تمامی محافظان خویش، به اتاق خزانه

+۴/۵

یاد شده درآمده بود، در حالی که ناتوان از یاری رساندن به خویشان بود، به دست کسانی که آشکارا به سیادت خدا معترف گشته بودند، برده شد.

^{۲۹} در همان حال که این مرد به زیر تازیانه قدرت الهی، عاری از هر امید و یآوری، خاموش خوابیده بود،^{۳۰} دیگران خداوند را که مکان مُقَدَّس خویش را به طرزی معجزه‌آسا عزّت بخشیده بود^(۱)، متبارک خواندند. و مُقَدَّس که لحظه‌ای پیش آکنده از ترس و پریشانی شده بود، به سبب تجلی خداوند قادر، آکنده از شادی و سرور گشت.
^{۳۱} از یاران هلیودوروس برخی به شتاب از اُونِیا خواستند که به درگاه خدای تعالی دعا کند و زندگی آن کس را که خوابیده بود و دیگر رمقی نداشت، بر او ببخشد.

^{۳۲} کاهن اعظم از بیم آن که مبادا پادشاه به یهودیان گمان بد برد که به هلیودوروس نیرنگ زده‌اند، قربانی ذبح‌کردنی تقدیم داشت تا این مرد زندگی را بازیابد.^{۳۳} در همان حال که کاهن اعظم قربانی ذبح‌کردنی کفاره را تقدیم می‌داشت، همان مردان جوان پیشین، ملبس به همان جامه‌ها، بر هلیودوروس پدیدار گشتند و در حالی که ایستاده بودند، او را گفتند: «کاهن اعظم اُونِیا را هزار بار شکر گزار، چه از برای او بود که خداوند زندگی را بر تو بخشود.^{۳۴} تو که از جانب آسمان تنبیه شدی، عظمت قدرت خدای را بر همگان بازگویی.» پس از گفتن این سخنان، ناپدید گشتند.

ایمان آوردن هلیودوروس

^{۳۵} هلیودوروس پس از آن که قربانی ذبح‌کردنی به خداوند تقدیم داشت و بزرگ‌ترین درودها را بر آن که زندگیش را حفظ کرده بود، فرستاد، دوستانه اُونِیا را بدروود گفت و با سپاه خویش نزد پادشاه بازگشت.^{۳۶} برای همگان از اعمال خداوند بزرگ که به چشم خود دیده بود، گواهی داد.^{۳۷} چون پادشاه از هلیودوروس پرسید به رأی او چه کسی مناسب است تا یک بار دیگر به اورشلیم گسیل شود، پاسخ

(۱) به یونانی *epiphaineshai* (بنگرید به ۲/۲۱). مآخذ یهودی و آثار مشرکانه دوران یونانی-رومی مآلماً از این تجلیات خداوندی است که با الفاظ «*épiphanie*» و «*théophanie*» از آنها یاد شده و به گونه‌ای قدرت مطلق الهی را آشکار می‌سازند. در اینجا روایت از کتاب یاسون نقل شده است (بنگرید به ۲/۲۳+). کارسازی خدا حقیق است، اما در مورد چگونگی آن اطلاعی در دست نیست.

گفت: ^{۳۸} «اگر دشمنی داری یا توطئه‌گری که علیه حکومت دسیسه می‌چیند، او را بدانجا گسیل دار و وی اگر جان به در برد، با تنی شرحه‌شرحه از تازیانه، بازخواهد گشت، زیرا به‌راستی قدرت خاص خدا در مکان مُقَدَّس است. ^{۳۹} آن که منزلگه در آسمان دارد، ناظر این مکان و نگاه‌دارنده آن است؛ آنانی را که با نیت پلید بدانجا می‌روند، فرو می‌کوبد و هلاک می‌سازد.» ^{۴۰} وقایع مربوط به هلیودوروس و حفظ خزانۀ بدین‌سان روی داد.

۴. تبلیغ یونانی‌مآبی و آزار یهودیان در دوران آنتیوخوس اپیفانس

بدکاریهای سِمْعان ناظر معبد

۴ سِمْعان که از او نام رفت، همو که راز خزانه و میهن را فاش ساخت، به دروغ به اُونِیّا افترا زد که به هلیودوروس هجوم برده و مسبب این سیه‌روزی گشته است ^(۱). ^۲ به خویشان جرأت داد که نیکوکار شهر و حامی برادران نسل خویش و به جای آورنده غیور شرایع را دشمن مصالح عموم بخواند. ^۳ این دشمنی تا بدانجا پیش رفت که دست‌نشانندگان سِمْعان دست به قتل‌هایی زدند. ^۴ اُونِیّا چون بدید که چنین همچشمی تاچه اندازه مخاطره‌آمیز است و آپولونیوس، پسر مِنیستائوس، فرمانده نظامی بقاع سوریه و فنیقیه، کاری جز دامن زدن به خیانت سِمْعان نمی‌کند، ^۵ نزد پادشاه رفت، نه از برای آن که به هموطنان خویش تهمت زنند، بل از آن روی که مصالح عام و خاص تمامی قوم را حفظ کند. ^۶ به‌راستی نیک می‌دید که از این پس، بدون دخالت پادشاه، حصول آرامش عموم محال است و سِمْعان از جنون خویش دست نمی‌شویید.

(۱) با ابداع ترندهایی برای ترساندن هلیودوروس.

کاهن اعظم یاسون باب یونانی مآبی را می‌گشاید

- ۱۰/۱: ۱ مک: ۷ چون سلوکوس بمرد و آنتیوخوس، ملقب به اییفانیس، جانشین او گشت^(۱)، یاسون، برادر اوتیا، مقام کهنات اعظم را غصب کرد^(۲): ۸^(۳) او طی ملاقاتی با پادشاه، به وی وعده سیصد و شصت قنطار سیم و هشتاد قنطار دیگر را که از محل عایدی دیگری برداشت می‌شد، داد. ۹ افزون بر آن، تعهد کرد که اگر پادشاه به او اختیار تأسیس ورزشگاه و انجمن جوانان و تنظیم صورت انطاکیان اورشلیم را بدهد، صد و پنجاه قنطار دیگر خواهد پرداخت^(۴): ۱۰ پادشاه رضایت داد و یاسون چون قدرت را به دست گرفت، برادران نسل خویش را به زندگی به راه و رسم یونانی برانگیخت. ۱۱ بخشودگیهایی را که پادشاه از راه نوع دوستی و به پایدی یوحنا به یهودیان اعطا کرده بود، لغو کرد. یوحنا پدر اثوپولوس بود که بعدها مأموریت یافت که پیمان دوستی و اتحاد با رومیان عقد کند؛ یاسون با از میان بردن نهادهای مشروع، سنت‌های مخالف شریعت را باب کرد. ۱۲ به راسنی شادمان بود که ورزشگاهی در پایین دست قلعه^(۵) بنا کرده، و بهترین جوانان را واداشته است که کلاه بر سر نهند^(۶). ۱۳ به سبب تباهی برون از حد یاسون بیدین که به هیچ روی سزاوار مقام کهنات اعظم نبود، یونانی مآبی چندان پای گرفت و رسوم بیگانه به چنان مرتبه‌ای رسید^(۷) که کاهنان دیگر برای خدمت قربانگاه حمیت نمی‌ورزیدند، بلکه معبد را پست

(۱) آنتیوخوس چهارم (۱۷۵-۱۶۴ ق.م)، برادر سلوکوس چهارم.

(۲) مرگ سلوکوس که هلیودوروس در ۱۷۵ ق.م مسبب آن گشت، امیدهای اوتیا را نقش بر آب کرد. یسوع، برادر اوتیا، با اختیار نام یاسون، تقایل خویش را به یونانی مآبی نشان داده بود.

(۳) انجمن جوانان متشکل از جمعی از جوانان هجده تا بیست ساله بود که اسلحه بستن را می‌آموختند و به تمرینهای بدنی می‌پرداختند و آموزش ادبی می‌دیدند. عبارت «انطاکیان اورشلیم» (نیز بنگرید به «انطاکیان پتولمائیسی» که در مسکوکات آمده است) گواهی است بر مبدل شدن شهر مقدس به شهری یونانی که ساکنان آن سرشاری شده بودند.

(۴) این قلعه که قرارگاه قراولان سوری بود، در آن زمان از زاویه شمال غربی بر صحن معبد اشراف داشت (بنگرید به مخ: ۲/۷). بعدها هرودیس کبیر این قلعه را آنتونیا نام نهاد [به افتخار مارکوس آوریوس آنتونیوس. م.]. بدین سان ورزشگاه مجاور مقدس بود.

(۵) «واداشتن به کلاه بر سر نهادن» یعنی برای انجام تمرینات به ورزشگاه بردن، چرا که در این محل کلاه لبه‌پهنی که سرپوش هریس خدای پیکار و مسابقه بود، بر سر می‌گذاشتند.

می‌شمردند و در ذبح قربانی کوتاهی می‌کردند و به محض آن که آوای سنج برمی‌خاست، شتاب می‌ورزیدند که در تقسیم روغن در میدان ورزش، که شریعت آن را حرام کرده بود، شرکت جویند^{۱۵}؛^{۱۵} به افتخارات میهن خویش واقعی نمی‌نهادند و مفاخر یونانی را به اعلیٰ درجه می‌ستودند.^{۱۶} بدین سبب بود که پس از آن، گرفتار اوضاعی سخت شدند و همان مردمی که ایشان در پی تقلید از رسوم زندگی‌شان بودند و می‌خواستند در همهٔ امور همانند آنان گردند، مبدل به دشمنان و میرغضبان‌شان شدند.^{۱۷} تعدی به شرایع الهی بی‌کیفر نمی‌ماند، این همان قانونی است که در دوران بعد به اثبات رسید.

^{۱۸} چون بازیهایی که هر چهار سال یک بار انجام می‌شد، در صور با حضور پادشاه برگزار می‌گشت،^{۱۹} یاسون فرومایه فرستادگانی را، به عنوان انطاکیان اورشلیم، گسیل داشت که سیصد درهم سیمین برای قربانی ذبح‌کردنی برای هراکلیس با خود برده بودند. اما همانان که درهما را با خود برده بودند، حکم کردند که شایسته نیست این مال صرف قربانی ذبح‌کردنی گردد و باید برای مصرف دیگری نگاه داشته شود.^{۲۰} بدین‌سان، مالی که فرستندهٔ آن می‌خواست برای قربانی ذبح کردن برای هراکلیس اختصاص یابد، به ارادهٔ آورندگان آن، صرف ساخت ناوهای جنگی شد.

۹/۴

هلهله برای آنتیوخوس ایپیفانس در اورشلیم

^{۲۱} آپولونیوس، پسر مینستائوس، به مصر گسیل شد تا در عروسی پادشاه فیلمتور^(۲) حضور یابد. آنتیوخوس آگه گشته بود که آپولونیوس مخالف کارهای او و مراقب ایمنی خویشتن است: بدین سبب به یافا رفت و از آنجا رهسپار اورشلیم گشت.^{۲۲} یاسون و اهالی شهر با شکوه و قَرّ او را پذیرا شدند و آنتیوخوس در پرتو نور مشعلها و در میان هلهله‌ها به شهر درآمد. در پی آن، سپاه را به فنیقیه برد تا در آنجا اردو زند^(۳).

(۱) روغنی که ورزشکاران بر بدن خود می‌مالیدند و سرپرستان ورزشگاه‌ها بدانان می‌دادند.

(۲) «عروسی»، ت.ت.: «در صدر مجلس نشستن (در ضیافت عروسی)» *prôtoklisia*، بر اساس چند دست‌نوشته یونانی و لاتینی و مت: ۶/۲۳؛ یونا: «اعلام» (?) واژه‌ای که مورد تأیید نیست) *prôtoklèsia* — مراد

از دواج بطلمیوس ششم فیلمتور با خواهرش کلئوپاترای دوم است.

(۳) نام فنیقیه به ساحل فلسطینی نیز اطلاق می‌شده، و یافا احتمالاً قرارگاه کلّ پادشاه بوده است.

مینائوس کاهن اعظم می شود

^{۲۳} یاسون پس از گذشت سه سال، مینائوس برادر سمعان را که پیش از این از او یاد شد، گسیل داشت تا مالی را برای پادشاه برَد^(۱) و در باب امور عاجل به مذاکره پردازد. ^{۲۴} مینائوس نظر پادشاه را به خود جلب کرد و با رفتارهای فردی متشخص، خویشان را بدو نزدیک ساخت، و مقام کهنات اعظم را به دست آورد و سیصد قنطار سیم بیش از آنچه یاسون داده بود، تقدیم داشت. ^{۲۵} او با در دست داشتن فرمانهای انتصاب پادشاه، بازگشت، در حالی که چیزی که در خور مقام کهنات اعظم باشد در وجود خویش نداشت و جز خشم ظالمی ستمگر و درنده‌خویی حیوانی وحشی را با خود نیاورده بود. ^{۲۶} بدین‌سان، یاسون که جانشین برادر خویش گشته بود، چون بدید کس دیگری به جای او نشسته است، ناگزیر به سرزمین بنی‌عمون گریخت. ^{۲۷} مینائوس بی آن که تردیدی به دل راه دهد، قدرت را به دست گرفت، اما از مبالغی که به پادشاه وعده داده بود چیزی نپرداخت. ^{۲۸} این زمان سوستراتوس که رئیس قلعه بود، از او مطالباتی کرد، زیرا وصول خراجها برعهده او بود. از این روی، پادشاه هر دو تن را احضار کرد. ^{۲۹} مینائوس برادر خود لوسیپاخوس را جانشین خویش در مقام کهنات اعظم کرد و سوستراتوس به جای خود کراتس، سرکرده قبرسیان^(۲)، را نشاندد.

قتل اونیّا

^{۳۰} در این اثنا، ساکنان طرسوس و مالوس سر به شورش برداشتند، زیرا شهروایشان به آنتیوخیس، معشوقه پادشاه، هدیه شده بود. ^{۳۱} از این روی، پادشاه برای حل و فصل این امر، به شتاب رهسپار گشت و آندرونیوکوس را که یکی از صاحب‌منصبان عالی‌مقام بود، به جای خویش نشاندد. ^{۳۲} مینائوس چون بدید که فرصتی مناسب دست داده است، چند ظرف زرین مقدس را ربود و به آندرونیوکوس

(۱) مراد جزیه سالانه (بنگرید به ۸/۴؛ ۱ مک: ۲۸/۱۱) و احتمالاً دیگر مبالغ وعده داده شده (بنگرید به ۹/۴) است.
(۲) اینان سربازان مزدور بودند.

هدیه داد و موفق شد تعداد دیگری از این ظرفها را در صور و شهرهای مجاور بفروشد.^{۳۳} اونیّا چون از این واقعه یقین یافت، به مکانی امن در دافنه در مجاورت انطاکیه پناه برد و سپس به نکوهش مینائوس پرداخت.^{۳۴} پس مینائوس آندرونیکوس را به خلوت برد و او را برانگیخت که اونیّا را از میان بردارد. آندرونیکوس نزد اونیّا رفت. با توسل به حيله، دست راستش را با ادای سوگند به سوی او دراز کرد و در حالی که هنوز بدو گمان بد می‌رفت، اونیّا را راضی کرد که از پناهگاه خویش برون آید و چون چنین شد، همان‌جا او را بکشت، بی آن که حق را در نظر آورد.^{۳۵} از این روی، نه تنها یهودیان، بلکه بسیاری از مردمان دیگر اقوام نیز خشمگین شدند و قتل ناحق این مرد را نابخشودنی شمردند.

دان: ۲۶/۹+

^{۳۶} چون پادشاه از نواحی کیلیکیا بازگشت، یهودیان پایتخت و یونانیانی که از خشونت بیزار بودند، نزد او رفتند تا از قتل ناحق اونیّا شکایت برند.^{۳۷} آنتیوخوس از کنه جان غمین گشت و از سر شفقت، به یاد حکمت و اعتدال اونیّای از دنیا رفته، اشک ریخت.^{۳۸} در حالی که از خشم برافروخته شده بود، بی‌درنگ تنبوش ارغوانی آندرونیکوس را از او خلع کرد و جامه‌هایش را درید، پس آنگاه فرمان داد که قاتل را در سراسر شهر بگردانند و او را در همان مکانی که درباره اونیّا مرتکب کفر شده بود، به دیار نیستی فرستند. خداوند بدین‌سان او را به کیفری که سزاوار آن بود، رساند.^(۱)

(۱) اونیّا همان رئیس مسیح مذکور در دان: ۲۵/۹ و رئیس عهد یاد شده در دان: ۲۲/۱۱ است. مرگ او در آغاز هفتادمین و آخرین «هفته سالها» روی داد که در میانه آن، ذبح قربانی شرعی متوقف شد و «کراحت ویرانی» برپای گشت (دان: ۲۷/۹؛ بنگرید به ۲۵/۷؛ ۱۴-۱۱/۸؛ ۳۱/۱۱؛ ۱۱/۱۲؛ ۱ مک: ۵۴/۱؛ ۵۲/۴؛ ۲ مک: ۹/۱؛ ۲/۶؛ ۵/۱۰). این دوره سه سال و نیمه (نصف یک «هفته سالها») باید ناظر به حقیقتی بوده باشد، زیرا به مؤلف کتاب دانیال الهام بخشیده که پیشگویی اِرمیا را جایجا سازد (۱۲-۱۱/۲۵؛ ۱۰/۲۹). بنابراین، تاریخی که در ۱ مک: ۵۴/۱ ذکر شده است (دسامبر ۱۶۷ ق م) اجازه می‌دهد که زمان قتل اونیّا را تابستان ۱۷۰ ق م در نظر بگیریم. [مراد از «هفته سالها» فاصله زمانی هفت ساله میان دو سال سبت است. سال سبت، آخرین سال یک دوره هفت ساله است که شش سال نخست آن برای آدمیان و زمین صرف کار می‌شود و سال هفتم آن که همان سال سبت است، به استراحت و تجدید قوا اختصاص می‌یابد. -م.]

لوسیماخوس در شورش به هلاکت می‌رسد

^{۳۹} باری، لوسیماخوس با موافقت مینائوس، در شهر اشیای مقدس بسیاری را به سرقت برد و چون خبر این سرقتها در بیرون پخش شد، مردم علیه لوسیماخوس گرد آمدند، در حالی که تا آن زمان اشیای زرین بسیاری پراکنده شده بود.^{۴۰} چون جمعیت سرشار از خشم، به پا خاستند، لوسیماخوس نزدیک سه هزار مرد را مسلح ساخت و راه خشونت در پیش گرفت؛ پیشاپیش آنان، مردی به نام آئورانوس حرکت می‌کرد که سن او همچون جنونش زیاد بود.^{۴۱} مردم چون از یورش لوسیماخوس آگه شدند، برخی سنگ به دست گرفتند، برخی چوبدست، برخی مشت‌ها را از خاکسترهایی که آنجا بود آکندند^(۱)، و جملگی با هم به نفرات لوسیماخوس یورش بردند.^{۴۲} بدین‌سان، بسیاری از آنان را زخم زدند و شاری را نیز می‌رانند؛ سایرین را به گریز واداشتند و سارق معبد را نزدیک خزانه بکشتند.

مینائوس با رشوه تبرئه می‌شود

^{۴۳} پس از واقع شدن این امور، محاکمه‌ای برای مینائوس برپا گشت.^{۴۴} چون پادشاه به صور آمد، سه مردی که شیوخ ایشان را گسیل داشته بودند، برابر او از درستی ادعای ایشان دفاع کردند.^{۴۵} مینائوس چون بدید که مغلوب شده است، به بطلمیوس، پسر دورومینوس، وعدهٔ مبالغ هنگفت داد تا پادشاه را از رأی خویش منصرف سازد.^{۴۶} بدین‌سان بطلمیوس پادشاه را به ظاهر برای هوا خوردن، به زیر رواقی برد و نظر او را دیگر کرد،^{۴۷} آن‌گونه که مینائوس را که مسبب تمامی این بدکاری بود، تبرئه کرد و از اتهاماتی که بر او وارد شده بود، مبرا ساخت، و آن‌نگون بختانی را که اگر به سکاها نیز شکایت می‌بردند، حکم به بی‌گناهی آنان می‌دادند، به مرگ محکوم ساخت.^{۴۸} بنابراین، برای آنان که به دفاع از شهر و قریه‌ها و ظروف مقدس پرداخته بودند، این کیفر ناحق بی‌درنگ به اجرا درآمد.^{۴۹} شاری از اهالی صور که از چنین

۱ مک: ۳۸/۳
۲ مک: ۸/۸
۱۲/۱۰

(۱) مراد خاکستر قربانیهای ذبح‌کردنی است، چرا که درگیری در صحنهای معبد به وقوع پیوست.

خباثتی برآشفته بودند، مراسم تشییع شکوه‌مندی برای ایشان برپا داشتند.^۵ مینلائوس به سبب آزمندی مقتدران، بر سر قدرت باقی ماند و شرارتش فزونی گرفت و دشمن اصلی هموطنان خویش شد.

لشکرکشی دوم به مصر

۵^۱ در همین دوران، آنتیوخوس در تدارک حمله دوم خود به مصر بود.^(۱) چنین واقع شد که حدوداً طی چهل روز، در سراسر شهر سوارانی که جامه‌های مزین به آرایه‌های زرین بر تن داشتند و سپاهیان مسلح که در لشکریایی صف آراسته بودند^۲ و فوجهای سوار که آرایش جنگی یافته بودند، روان در هوا پدیدار گشتند، سپاهیان از دو سو بر یکدیگر حمله آوردند و یورش بردند، سپرها به جنبش درآمدند و انبوهی از نیزه‌ها برآمدند و شمشیرها از نیام برکشیده شدند و خدنگها پیران گشتند، و جوشنهای زرین و زره‌های گونه‌گون سخت درخشیدن گرفتند.^۴ از این روی، همگان دست به دعا برداشتند تا این رؤیا خوش‌بین باشد.^(۲)

یورش یاسون و دفع اِپیفانس

۵^۲ باری، یاسون چون خبر کذب مرگ آنتیوخوس را بشنید، به همراه شماری که کمتر از هزار تن نبودند، به یکباره بر شهر یورش آورد. بارو درهم شکسته شد و سرانجام شهر فتح گشت، مینلائوس به قلعه پناه برد.^۶ یاسون بیرحمانه به کشتار هموطنان خویش دست زد و نیندیشید که پیروزی بر برادران هم‌نسل، بزرگ‌ترین

(۱) طبق روایت مؤلف ۲ مک، دخالت خشونت‌بار آنتیوخوس چهارم (بنگرید به ۱۱/۵) در پی بروز شورش در اورشلیم (آیات ۵) واقع شد و این رویداد طی دومین حمله او به مصر در ۱۶۸ ق م به وقوع پیوست. ترتیب وقایع طبق روایت ۱ مک مرجع به نظر می‌رسد، این ترتیب چنین است: تاراج معبد پس از نخستین حمله در ۱۶۹ ق م (۱ مک: ۱۶/۱-۲۴)؛ شورش تابستان ۱۶۹ ق م که آپولونیوس سرکرده موسیاییان آن را سرکوب کرد (۱ مک: ۲۹/۱-۳۵؛ بنگرید به ۲ مک: ۲۴/۵-۲۶).

(۲) مؤلف دوست می‌دارد که این رؤیاهای آسمانی را روایت کند و آنها را به عنوان اسلوب ادبی مورد استفاده قرار دهد (۲۵/۳؛ ۲۹/۱۰-۳۰؛ ۸/۱۱). در دیباچه خود (۲۱/۲) خبر از رؤیای مشابهی می‌دهد که پیش از ویرانی معبد در ۷۰ ق م واقع گشت و یوسفوس در جنگ یهود آن را روایت کرده است.

ناپیروزیها است، و گمان برد که از دشمنان غنیمت می‌ستاند و نه از هم‌میهنان خویش.^۷ از سویی، موفق نشده بود قدرت را قبضه کند و از دیگر سوی، نیرنگهای او به رسوایش انجامیده بود. از این روی، دگرباره به سرزمین بنی‌عمّون رفت تا در آنجا مأمنی یابد.^۸ پس اعمال تباه او اینچنین پایان پذیرفت: نزد حارث، پیشوای تازیان، به زندان درافتاد و سپس از شهر او گریخت^(۱) و در حالی که همگان در تعقیب او بودند و به سبب روی گرداندن از شرایع، منفور بود و دژخیم میهن و هموطنان خویش شمرده می‌شد، در مصر از پای درآمد.^۹ او که بسیاری را از میهنشان دور ساخته بود، خود در سرزمین غربت ببرد، در لاکدایمون که به امید یافتن مأمنی بدانجا رفته بود، بدان سبب که با اهالی آن اصل و نسبی مشترک داشت.^{۱۰} بر او که مردان بسیاری را بر خاک درافکنده بود بی آن که به خاکشان سپارد، کس نگریست و وظایف آخرین را به جای نیاورد؛ او در گور پدرانش جایی نداشت.

۱ مک: ۷/۱۲

^{۱۱} چون پادشاه از این امور آگه گشت، گمان برد که یهودیه سر به شورش برداشته است. پس خشمناک، چون جانوری وحشی، مصر را ترک گفت و تیغ بر کف، شهر را تسخیر کرد.^{۱۲} آنگاه به سربازان فرمان داد که بدون ذره‌ای ترحم، هر آن که را ببینند به هلاکت رسانند و هر آن که را بر فراز خانه خویش رود، گردن زنند.^{۱۳} پیر و جوان را قتل‌عام کردند و زن و کودک را به هلاکت رساندند و دوشیزه و کودک شیرخوار را گردن زدند.^{۱۴} در این سه روز، هشتاد هزار قربانی گرفتند که چهل هزار تن از آنان به ضربت تیغ هلاک گشتند و به همان تعداد نیز همچون برده فروخته شدند.

تاراج معبد

۱۱ مک: ۲۴-۲۰/۱

^{۱۵} پادشاه بدین خشنود نگشت و به خویشتن جرأت داد که به مُقدّس‌ترین مقدّس سراسر زمین درآید، راههای او مینائوس بود که به شرایع و میهن خویش خیانت ورزیده بود.^{۱۶} ظروف مقدّس را در دستان آلوده خویش گرفت و پیشکشهایی را که

(۱) «از شهر او»، تت. بر اساس رولا: «از شهر» (این شهر پترا پایتخت [بَنطِیّان] بوده است)؛ یونا: «شهر به شهر». — مراد حارث اول پادشاه بَنطِیّان است (بنگرید به ۱ مک: ۲۵/۵).



اهالی اورشلیم ظهور سپاهیانی را در آسمان مشاهده می‌کنند
(۲ مک: ۴-۱/۵، ص ۲۹۵)



شهادت اليعازار پیر
(۲ مک: ۳۱-۲۱/۶، صص ۳۰۰-۳۰۱)

دیگر پادشاهان برای عظمت و عزّت و کرامت مکان مُقدّس در آن نهاده بودند، با دستان پلید خویش ربود.

^{۱۷} آنتیوخوس دچار غرور گشت و ندید که خداوند به سبب گناهان ساکنان شهر، اندک زمانی خشمناک شده و بدین سبب به مکان مُقدّس اعتنا نمی‌کند.^{۱۸} در هر حال، اگر اهالی شهر غرق در گناه نشده بودند، آنتیوخوس نیز به مانند هلیودوروس که از سوی پادشاه سلوکوس برای واری خزانة گسیل شده بود، به محض رسیدن، تازیانه می‌خورد و از جسارت دست می‌کشید.^{۱۹} اما خداوند قوم را از بهر مکان مُقدّس برنگزیده است، بلکه مکان مُقدّس را از بهر قوم برگزیده است.^(۱) از این روی، مکان مُقدّس پس از آن که در مصائب قوم سهم گشت، از احسانها نصیب برد؛ مکان مُقدّس که در زمان خشم قادر مطلق به حال خود واگذاشته شده بود، به سبب آشتی با خدای تعالی، دگر باره با تمامی مجد خود بازساخته شد.

۱۶-۱۲/۶
۱۹-۱۶/۷
۳۸-۳۲

+۱/۳

۱ تو: ۹/۱۷
مر: ۲۷/۲

^{۲۱} آنتیوخوس پس از آن که هزار و هشتصد قنطار از معبد ربود، به شتاب به انطاکیه بازگشت، در حالی که به سبب تکبر و مغرور شدن قلب خویش، گمان می‌برد که می‌تواند در خشکی کشتی براند و در دریا گام بردارد.^{۲۲} اما مأمورانی را برای بدی کردن با قوم بر جای گذاشت؛ در اورشلیم فیلیپوس را گمارد که قریبی الاصل بود^(۲) و از آن که او را بر سر کار گذاشته بود، دامنش تر می‌نمود؛^{۲۳} بر کوه جَرِزِیم، آندرونیکوس^(۳) را گمارد؛ و افزون بر اینان، مینائوس نیز که خبیث‌تر از دیگران بود، بر هموطنان خویش سیطره داشت.

دخالت آپولونیوس سرکرده موسیاییان

پادشاه که با یهودیان خصومت ذاتی داشت،^{۲۴} آپولونیوس سرکرده موسیاییان را

|| ۱ مک: ۳۷-۲۹/۱

(۱) خدا تابع نهادهای یهودی نبوده است (بنگرید به ار: ۱۴/۷؛ مر: ۲۷/۲). تأکید بر تقدم قوم برگزیده بر نهادهایی که در آنها پرورده می‌شدند، بشارتی انجیلی است.

(۲) فیلیپوس قریبی که در ۱۱/۶ و ۸/۸ او را بازمی‌یابیم، غیر از فیلیپوس «دوست پادشاه» است که در ۲۹/۹ و ۱ مک: ۱۴/۶ از او نام رفته است.

(۳) این آندرونیکوس که غیر از آندرونیکوس مذکور در ۳۱/۴ است، به مانند فیلیپوس، نماینده پادشاه در شهر بود. بی‌گمان او در پایین دست کوه جَرِزِیم، در سِکِیم سکنی داشت.

در رأس سپاهی متشکل از بیست و دو هزار مرد گسیل داشت و فرمان داد که تمامی بالغان را گردن زنند و زنان و کودکان را بفروشند.^{۲۵} آپولونیوس چون به اورشلیم رسید، خویشان را صلح جو جلوه داد و تا فرا رسیدن روز مُقدّس سبت انتظار کشید و در این روز با سود جستن از استراحت یهودیان، به زیرستان خویش فرمان داد مراسم نظامی اجرا کنند.^{۲۶} جمله کسانی را که برای تماشای غنایش بیرون آمده بودند، قتل عام کرد و با سربازان سلاح بر کف خویش، شهر را به تصرف درآورد و بسیاری از مردم را بکشت.

^{۲۷} باری، یهودا که مکابی نیز خوانده می‌شد، به همراه ده تن دیگر به صحرا رفت و با یاران خویش به سان حیوانات وحشی بر کوه‌ها زیست و برای آن که به ناپاکی آلوده نگردد، جز گیاه نخورد.^(۱)

مک: ۲۸/۲

برقراری شعائر مشرکانه

|| مک: ۵۱-۴۵/۱

۶ پادشاه اندک زمانی بعد، گرونتوس آتنی را گسیل داشت تا یهودیان را به زیر پا نهادن شرایع پدرانشان و کنار گذاشتن شرایع خدا در زندگیشان وادارد^۲ و حرمت معبد اورشلیم را هتک کند و آن را به زئوس المپی و معبد کوه جرّیم را به زئوس مهبان‌نواز تقدیم دارد، همچنان که ساکنان محلی نیز این را خواسته بودند.^(۲) ^۳ برتافتن هجوم این شرور، برای عامه مردم نیز شاق و دشوار بود. ^۴ مشرکانی که با روسپیان سرگرم بودند و با زنان در صحنهای مُقدّس نزدیکی می‌کردند^(۳)، مُقدّس را از عیاشی و شادخواری آکنده و آنچه حرام بود بدان آوردند. ^۵ قربانگاه محلو از

(۱) مؤلف رویدادهایی را که در مک: ۵۳/۱ و ۲۸/۲ نقل شده، به هم پیوند زده است.

(۲) حد. بر اساس یوسفوس (تاریخ یاستانی یهود): «(همچنان که این را) خواسته بودند» enetugchanon؛ یونا، لا: «(همچنان که اهالی) چنین بودند» etugchanon؛ این بدان معنی است که سامریان که خود مهبان‌نواز بودند، این لقب را برگزیدند. اما در متن یونانی ساخت جمله بی‌نیایت دشوار است. — سامریان که نمی‌خواستند مانند یهودیان با آنان رفتار شود، از خواسته‌های پادشاه استقبال می‌کردند.

(۳) در دوران یونانی-رومی، صحنهای معابد مشتمل بر رواقها و تالارهای جشن برای ضیافتهای آیینی بود، ضیافتهایی که به سادگی تبدیل به شادخواری می‌گشت. وانگهی، روسپیگری مقدس هنوز در معابد سوریه به اجرا درمی‌آمد.

قربانیهای محرم که شرایع آنها را نهی کرده‌اند، گشت.^۶ حق اجازه داده نمی‌شد که سبت برگزار گردد و عیدهای پدرانمان برپا شود و کسی اظهار دارد که یهودی است.^۷ هر ماه، در زادروز پادشاه، مردم به اکراه برای شرکت در ضیافت آیینی برده می‌شدند و چون جشنهای دیونوسوس فرا می‌رسید، باید تاجی از پیچک بر سر می‌نهادند و از پی موکب دیونوسوس روان می‌گشتند.^۸ به تحریک اهالی پتولپائیس^(۱)، حکمی صادر شد تا در شهرهای یونانی مجاور، به همین نحو با یهودیان رفتار شود و اینان در ضیافت آیینی شرکت کنند،^۹ و فرمان داده شد که هرکس رسوم یونانی را به جای نیاورد، گردن زده شود. تمامی این امور خبر از نزدیکی مصیبت می‌داد.

۱۱ مک: ۶۰/۱-۶۱

^{۱۰} بدین‌سان، دو زن از آن روی که کودکانشان را ختنه کرده بودند، محاکمه شدند. آنان را در حالی که کودکانشان را آویژه پستانهایشان کرده بودند، در ملأ عام در شهر گرداندند و سپس از فراز بارو به زیر افکندند.^{۱۱} کسان دیگری را که با هم به غارهای مجاور رفته بودند تا در آنجا مخفیانه روز هفتم را گرامی بدارند، به فیلیپوس معرفی کردند و جملگی را بسوزاندند، و ایشان به پاس قداست این روز، از دفاع از خویشان پرهیز کردند.

۱۱ مک: ۲۹/۲-۳۸

مشیت نهفته در آزار

۱۷/۵-۲۰: ۱۶-۱۹، ۳۲-۳۸

^{۱۲} به آنان که این کتاب را در دست دارند، توصیه می‌کنم که از این مصائب حیران نگردند و ایمان داشته باشند که این آزارها نه بهر هلاک، بلکه از برای اصلاح نسل ما واقع گشت.^{۱۳} آنگاه که گنهکاران زمانی دراز به حال خویش رها نمی‌شوند و دیری نمی‌گذرد که کیفر می‌بینند، نشانه‌ای از احسان عظیم ظهور کرده است.^{۱۴} برای ملتهای دیگر، سرور با بردباری انتظار می‌کشد تا ستمهای خویش از حد بگذرانند و آنگاه ایشان را کیفر می‌دهد؛ لیک با ما روا ندید چنین کند،^{۱۵} و چندان درنگ نکرد تا گناهان ما از حد بگذرند تا آنگاه تنبیه‌مان کند.^(۲) ^{۱۶} بدین‌سان رحمت خویش را هرگز

حک: ۱۱/۹-۲۰
۱۲/۲-۲۲
۱ تن: ۱۶/۲

(۱) حد: «اهالی پتولپائیس»؛ یونا، لا: «بطالسه» یا «بطلمیوس». — شهر یونانی پتولپائیس که همان عکای قدیم (سن-ژان داکر) بود، با یهودیان دشمنی می‌ورزید (بنگرید به ۱ مک: ۱۳/۲۵؛ ۵/۱۵؛ ۱۲/۴۸).
(۲) مؤلف کتاب حکمت سلیمان، این دو جنبه عدل الهی را بسط داده، اما اظهار داشته است که خدا حق برای

از ما برنگردانده است و آنگاه که قوم خود را به سختیها کيفر می‌دهد، از ایشان روی نگردانده است.^{۱۷} یادآوری این حقیقت ما را کفایت می‌کند؛ پس از این چند کلمه، باید به حکایتان بازگردیم.

شهادت اَلعازار^(۱)

^{۱۸} اَلعازار را که از نخستین عالمان شریعت و مردی سالخورده و نیکومنظر بود، به قهر واداشتند که دهان خویش بگشاید و گوشت خوک بخورد.^{۱۹} اما او که مرگِ باعزت را از زندگی ننگین دوست‌تر می‌داشت، به خواست خود به سوی شکنجه چرخ رفت،^{۲۰} و لقمه خویش از دهان بیرون انداخت، چه آنچه را که محرم است، نباید از روی دلبستگی به زندگی لب زد و باید با شهادت آن را پس زد.^{۲۱} اداره‌کنندگان این ضیافت آیینی که شریعت آن را حرام می‌شمرد، او را به کناری بردند، چرا که این مرد را از زمانهای دور می‌شناختند؛ از او خواستند گوشتهایی را که استفاده از آنها حلال بود و خود آنها را آماده کرده بود، بیاورد؛ چاره‌ای جز آن نداشت که وانمود طبق فرمان پادشاه، از گوشت قربانی می‌خورد،^{۲۲} تا بدین سان از مرگ در امان ماند و از این آدمیت که بر اثر دوستی دیرینه پیونددهنده ایشان پدید آمده بود، سود جوید.^{۲۳} اما عزمی شریف کرد که سزاوار سن او و مقام پیری او و موهای ارجمند سپید شده در سختی او بود، سزاوار کردار او بود که از دوران کودکی در حد کمال بود و به‌ویژه درخور شریعت مقدّسی بود که خدا وضع کرده بود، و پاسخی شایسته داد و گفت که او را بی‌درنگ به منزلگاه مردگان فرستند.^{۲۴} افزود: «در سن ما، شایسته نیست وانمود به انجام کاری کنیم، مبدا خیل جوانان گمان برند که اَلعازار در نود سالگی رسوم بیگانگان در پیش گرفته است،^{۲۵} و آنان نیز به سبب من و ریای من، گمراه گردند و چنین کاری از بهر اندک باقیانده زندگی، سزاوار نیست. بدین‌سان کهنسالی خویش را به ناپاکی و رسوایی می‌آلایم،^{۲۶} و چون این زمان از کيفر آدمیان جان به در

لا: ۱۸-۷/۱۱

عب: ۲۵/۱۱

ملتها، باگذشت است (حک: ۱۰/۱۱؛ ۲۰-۲۲). در مورد از حدگذشتن گناهان، بنگرید به دان: ۲۳/۸؛

۲۴/۹؛ ۱۶/۲. این عبارتی قدیمی است، بنگرید به پی: ۱۶/۱۵.

(۱) آباء کلیسا اَلعازار را در مقام شهید دوران پیش از ظهور مسیح، ستوده‌اند.

برم، مرده یا زنده، از دستان قادر مطلق گریزی نخواهدم بود.^{۲۷} از این روی، اگر اینک با شهادت زندگی را بدرود گویم، خویشان را سزاوار کهنسالی خویش نشان داده‌ام،^{۲۸} و بهر جوانان سرمشق شرافتمندانه مرگی زیبا و خودخواسته و ایثارگرانه را از برای شرایع ارجمند و مُقَدَّس بر جای نهاده‌ام^(۱)».

چون این سخنان را بر زبان راند، در دم به سوی شکنجه چرخ رفت،^{۲۹} اما آنان که او را به شکنجه گاه می‌بردند، نیکخواهی را که اندک زمانی قبل در حق او روا داشته بودند، به بدخواهی بدل کردند و سبب آن سخنان وی بود که به رأی ایشان، بوی جنون می‌داد.^{۳۰} در همان حال که به زیر ضربات در آستانه مرگ بود، نالان گفت: «بر خداوند که صاحب علم مقدس است، آشکار است که اگرچه می‌توانستم از مرگ جان به در برم، به زیر تازیانه‌ها رنجهای جانکاه را در تن خویش برمی‌تابم، لیک به سبب ترسی که خدای در دلم انداخته است، این رنجها را شادمانه به جان می‌خرم.»^{۳۱} پس اینچنین زندگی را بدرود گفت (و در مرگ خویش، سرمشق شهادت و یادگار فضیلت را نه تنها برای جوانان، بلکه بهر اکثر مردم بر جای نهاد).

شهادت هفت برادر^(۲)

ع: ۳۵/۱۱

نیز چنین روی داد که هفت برادر به همراه مادرشان دستگیر شدند و پادشاه خواست ایشان را با نواختن تازیانه و پی گاو، وادار به لمس گوشت خوک کند (که در شریعت حرام است).^۲ از ایشان یکی سخنگو شد و گفت: «از ما چه می‌خواهی طلب کنی و چه می‌خواهی دریابی؟ ما آماده‌ایم بمیریم و شرایع پدرانمان را زیر پای

ار: ۹/۱۵

(۱) این عبارت برخاسته از قانون‌مداری یونانی‌مآب است، اما در نظر مؤلف، «شرایع» اساساً همان شریعت بوده است (۳۰/۷؛ ۲۶/۱۰؛ ۴۰/۱۲؛ ۹/۱۵) که مرادف عهد است (بنگرید به ۱ مک: ۲۰/۲) و لطف الهی را تضمین می‌کند (۳۶/۷؛ ۱۵/۸).

(۲) پس از سرمشق یک عالم گرانایه شریعت، سرمشق یک مادر خانواده و پسرانش بر ما عرضه می‌شود. آزارگری که راههای آن در آن زمان بس ددمنشانه بود، درواقع دامنگیر زنان و کودکان نیز می‌شد (بنگرید به ۱ مک: ۶۰/۱). بنابراین داستان دارای جوهری تاریخی است و پرداخت ادبی آن، به‌ویژه در گفت‌وگوهایی که از قول شخصیت‌های اصلی آن نقل می‌شود، نمایان می‌گردد. تکریم «هفت برادر مکابی» تا مغرب‌زمین نیز گسترش پیدا کرد و چندین کلیسا نام آنان را بر خود نهادند. حکایت «مصائب قدیسان مکابی» به طرز گسترده‌ای نشر یافت و سرمشق چندین کتاب اعمال شهیدان شد.

نگذاریم.»^۳ پادشاه خمشناک گشت و امر کرد که تابه‌ها و دیگها را بر آتش نهند.^۴ چون داغ شدند، فرمان داد زبان آن کس را که سخنگوی ایشان شده بود، ببرند و پوست از سرش برکنند و انتهای اندامهایش را برابر دیدگان دیگر برادران و مادرش قطع کنند.^۵ چون به تمامی از پای افتاد، دستور داد او را در حالی که هنوز نفس می‌کشید، به آتش نزدیک کنند و در تابه افکنند. در همان حال که بخار تابه تا دوردستها پخش می‌شد، دیگر برادران با مادرشان یکدگر را به دلیرانه مردن برانگیختند و گفتند: «خداوند خدا می‌بیند و به‌راستی غمخوار ماست، همچنان که موسی در سرودی این را گفته، همان سرودی که در آن آشکارا آمده است: "و او برندگان خویش شفقت خواهد کرد"».

تث: ۳۶/۳۲

^۷ آنگاه که نخستین تن اینچنین زندگی را بدرود گفت، دومین تن را برای عذاب بردند. چون پوست او را با موهایش از سر برکنند، از او پرسیدند: «آیا می‌خواهی گوشت خوک بخوری، پیش از آن که تنت عضو به عضو شکنجه شود؟»^۸ به زبان پدران خویش پاسخ گفت^(۱): «نه!» پس او نیز عذاب شد.^۹ آنگاه که واپسین دم را برمی‌آورد، چنین گفت: «ای جانی، تو این زندگی دنیوی را از ما می‌گیری، لیک پادشاه جهان ما را برای حیاتی جاودانه برخواهد انگیخت^(۲)، ما را که بهر شرایع او می‌میریم.»

+۴۵-۳۸/۱۲

^{۱۰} پس از او، سومین تن را کیفر دادند. چون از او خواسته شد، زبانش را پیش

(۱) این عبارت در آیات ۲۱ و ۲۷ تکرار می‌شود و به نظر می‌رسد که مؤلف آن را چنان درک کرده که گویی به زبان عبری اشاره دارد (بنگرید به ۳۷/۱۲؛ ۲۹/۱۵). در واقع زبان این زن باید آرامی بوده باشد.

(۲) تث: «برای احیای جاودانه زندگی». — اعتقاد به رستاخیز اجساد که به یقین از اش: ۱۶/۱۳ و ۱۶/۱۹-۲۶/۲۷ (بنگرید به پانوشتها) استنتاج نمی‌شود، برای نخستین بار در اینجا (و بنگرید به آیات ۱۱، ۱۴، ۲۳، ۲۹، ۳۶) و در دان: ۳-۲/۱۲، به مناسبت آزارگری آنتیوخوس ایپیفانیس (دان: ۱۱)، مورد تأکید قرار گرفته است (نیز بنگرید به ۲ مک: ۴۶-۳۸/۱۲؛ ۴۶/۱۴). شهدا به قدرت خالق (آیه ۲۳)، برای زندگی (آیه ۱۴، بنگرید به یو: ۲۹/۵) یا زندگی جاودانه (آیات ۹، ۳۶) برانگیخته می‌شوند. بدین‌سان، به مذهب خلود که در محیط یونانی توسعه یافت و بارستاخیز اجساد ارتباطی نداشت، در حک: ۵-۱/۳ برمی‌خوریم. اما برای اندیشهٔ عبرانی که جسم و روح را از یکدیگر متمایز نمی‌سازد، فکر بقا مستلزم رستاخیز اجساد بوده است که در اینجا دیده می‌شود. متن صریحاً به رستاخیز تمامی آدمیان اشاره نمی‌کند و تنها به درستکاران نظر دارد (بنگرید به آیه ۱۴). بیان دان: ۳-۲/۱۲ روشن‌تر است.

آورد و بیباکانه دستانش را دراز کرد؛^{۱۱} (دلیرانه گفت: «این اعضا از آسمان بر من رسیده است، لیک اینها را در راه شرایع او خوار می‌شمارم و امید آن دارم که دگرباره آنها را از او بازپس گیرم»^{۱۲}). پادشاه و ملازمان او از دلیری این مرد جوان که رنجها را به هیچ می‌گرفت، به شگفت آمدند.

^{۱۳} چون بمرد، همان عذابها و شکنجه‌ها را برای چهارمین تن به اجرا درآوردند.^{۱۴} در همان حال که جان می‌داد، چنین گفت: «بهتر آن است که به دست آدمیان بمیریم و امید آن داشته باشیم که به اراده خدا برانگیخته شویم، چه برای تو رستاخیزی نخواهد بود.»

^{۱۵} پس آنگاه پنجمین تن را آوردند و شکنجه‌اش کردند.^{۱۶} اما او در حالی که به پادشاه چشم دوخته بود، او را گفت: «تو اگرچه فسادپذیری، بر آدمیان اقتدار داری و هر آنچه می‌خواهی می‌کنی. با این همه مپندار که خدا نسل ما را به حال خود رها می‌سازد.^{۱۷} درنگ کن تا قدرت عظیم او را ببینی که چگونه تو و نسلت را عذاب خواهد داد.»

^{۱۸} پس از او، ششمین تن را آوردند و او در حال مردن گفت: «پندار باطل مکن، چه این رنج را به خاطر خود می‌بریم، بدان سبب که برابر خدایمان گناه کردیم (از این روی چنین وقایع شگفتی بر ما رسید).^{۱۹} لیک تو مپندار که پس از جنگیدن با خدا، کیفر نخواهی دید.»

۲۰-۱۷/۵
۱۶-۱۲/۶

۲: ۱۲/۱۳
رس: ۳۹/۵

^{۲۰} اما مادر ایشان به غایت ستودنی و سزاوار یادی پُرآوازه بود، چه طی تنها یک روز، مرگ هفت پسر خویش را به چشم دید و این مصیبت را به سبب امیدی که به خداوند بسته بود، دلیرانه برتافت.^{۲۱} او هر کدام از پسرانش را به زبان پدرانشان برانگیخت و آکنده از مهری شریف، عقل زنانه خویش را با شجاعتی مردانه جان بخشید. ایشان را گفت: «منی دایم چه‌سان در احشای من پدید آمدید؛ این من نبودم که شما را روح و زندگی بخشیدم؛ این من نبودم که عناصر پدیدآورنده هر کدام از شما

ای: ۱۲-۸/۱۰
مز: ۱۵-۱۳/۱۳۹
جا: ۵/۱۱

(۱) این آیه که در چندین دس. لاتینی از قلم افتاده است، با آیه پیشین منافات دارد، چرا که زبان دراز شده باید بی‌درنگ بریده شده باشد (بنگرید به آیه ۴).

را سامان دادم.^{۲۳} از این روی، آفریننده جهان که نوع بشر را خلق کرده و مبدأ همه چیز است، به رحمت خویش، روح و زندگی را به شما بازخواهد گرداند، زیرا اینک از برای عشق به شرایع او، خویشتن را خوار داشتید.»

^{۲۴} آنتیوخوس انگاشت که تحقیر شده است و در این سخنان گمان اهانت برد. چون جوان‌ترین برادر هنوز زنده بود، او را با سخنان خویش برانگیخت و افزون بر آن، با ادای سوگند بدو اطمینان بخشید که اگر سنن نیاکان خویش را کنار نهد، دارا و بس سعادتمندش گرداند و دوست خویشش کند و مناصب عالیش بخشد.^{۲۵} چون جوان بدین سخنان هیچ وقعی نهد، پادشاه مادر را نزدیک خود خواند و او را تشویق کرد که به نوجوان خویش اندرز دهد که زندگیش را نجات بخشد.^{۲۶} چون زمانی دراز او را برانگیخت، مادر رضایت داد که پسر خویش را قانع سازد.^{۲۷} پس مادر به سوی پسر خم شد و با سُخره کردن پادشاه ستمگر، اینچنین به زبان پدرانش سخن گفت: «پسرم، بر من که ترانه ماه در بطن خویش حمل کردم و سه سال شیر دادم و تا سنی که در آبی اطعام کردم و پروردم (و نگاه داشتم)، رجم کن.^{۲۸} التماس می‌کنم فرزندانم، آسمان و زمین را بنگر و هر آنچه را که در آنهاست ببین و بدان که خدا آنها را از هیچ خلق کرده^(۱) و نسل آدمیان نیز اینچنین آفریده شده است.^{۲۹} از این دژخیم بیمی به دل راه مده، بلکه خویشتن را سزاوار برادرانت بنای و مرگ را پذیرا باش تا ترا به همراه ایشان در رحمت او باز یابم.»

^{۳۰} هنوز^(۲) سخن او به پایان نرسیده بود که جوان گفت: «از چه روی درنگ کرده‌اید؟ از فرمانهای پادشاه اطاعت نمی‌کنم، از فرمانهای شریعت اطاعت می‌کنم که به میانجی موسی به پدرانمان رسیده است.^{۳۱} و تو ای مسبب تمامی مصیبتی که بر عبرانیان^(۳) رسیده است، ترا از دستان خدای گریزی نخواهد بود.^{۳۲} (ما به سبب

۲۰-۱۷/۵
۱۶-۱۲/۶

(۱) ت.ت.: «نه از چیزهایی که بودند»، نخستین تأکید صریح بر خلق از عدم (بنگرید به اش: ۲۴/۴۴)؛ نیز بنگرید به یو: ۳/۱؛ کو: ۱۵/۱. — در چند دس. و سر. آمده است: «از چیزهایی که نیستند»، عبارتی که برای فیلسوف یهودی فیلون به معنی ماده شکل نیافته بوده است (بنگرید به حک: ۱۷/۱۱+).

(۲) حد.: «هنوز»؛ arti؛ یونا: «باز»؛ eti.

(۳) لفظی کهن که در اینجا و در ۱۳/۱۱؛ ۳۷/۱۵؛ و نیز در یه: ۱۲/۱۰؛ ۱۱/۱۲؛ ۱۸/۱۴ آمده است. این لفظ در هف. خارج از بخش تورات، به‌ندرت به کار رفته است.



مادر هفت برادر

(۲ مک: ۲۷/۷-۴۱، صص ۳۰۴-۳۰۵)



سقوط آنتیوخوس از اراابه
(۲ مک: ۷، ۱/۹، صص ۳۱۰-۳۱۱)

گناهان خویش عذاب می‌شویم.^{۳۳} اگر برای کیفر ما و اصلاح ما، خداوند ما که زنده است اندک زمانی بر ما خشم می‌گیرد، دگرباره با بندگان خویش آشتی می‌کند. لیک تو^{۳۴} ای بیدین و ای عفن‌ترین تمامی آدمیان، بی‌سبب قد می‌فراز و خویشتن را امیدهای واهی مده و دستت را بر بندگان او^(۱) برمی‌اور،^{۳۵} چه هنوز از داوری خدایی که بر همه چیز تواناست و بر همه چیز بینا، نگرینخته‌ای.^{۳۶} برادران ما چون رنجی گذرا را از برای حیاتی بی‌زوال برتافتند، در راه عهد خدا از پای درآمدند^(۲)، حال آن که تو با داوری خدا، کیفر به حق غرورت را خواهی دید.^{۳۷} لیک من، همچون برادرانم، تن خویش و زندگیم را بهر شرایع پدرانم تسلیم می‌کنم و از خدا تمنا دارم که به‌زودی با ملت ما موافق گردد و ترا به بلایا و تازیانه‌ها وادارد که اعتراف کنی خدایی جز او نیست^(۳).^{۳۸} باشد که خشم قادر مطلق که به حق تمامی نسل ما را فراگرفته است، با کیفر من و برادرانم سرانجام فرو نشیند!»

^{۳۹} پادشاه در حالی که غضبناک شده بود، با این برادر آخر سخت‌تر از دیگر برادران ستم کرد، چه طعن او بر وی بس گران آمد.^{۴۰} بدین‌سان جوان بی‌آن که آلوده گردد، با اعتماد کامل به خداوند، از دنیا درگذشت.^{۴۱} سرانجام مادر آخرین تن بود که پس از پسرانش بمرد.

^{۴۲} سخن در باب ضیافتهای آیینی و شکنجه‌های دهشتناک، دیگر بس است.

(۱) چند دس. و روایت: «بندگان او»؛ یونا: «بندگان آسمانی».

(۲) دسس. لاتینی: «از برای حیاتی بی‌زوال»؛ حد: «در راه [...] از پای درآمدند» (بنگرید به ۲۸/۶؛ ۱ مک: ۲۰/۵)؛ یونا. نامفهوم است.

(۳) آنتیوخوس چهارم ادعا می‌کرد که با خدایان برابر است (بنگرید به ۱۲/۹+). — درباره مفهوم خدای کاملاً جهان‌شمول که همتایی ندارد، بنگرید به ۱ تو: ۲۰/۱۷؛ سی: ۴/۳۶؛ اش: ۱۴/۴۵.

۵. پیروزی دین یهود، مرگ آزارگر و تطهیر معبد

یهودای مکابی در بوته‌زار^(۱)

۸ باری یهودا، که مکابی نیز خوانده می‌شد، و یاران او، در خفا به روستاها درمی‌آمدند و برادران نسلشان را به خود می‌خواندند و آنانی را که در راه دین یهود استوار بودند، به خویش ملحق می‌کردند، تا آنجا که شش هزار تن از ایشان را گرد آوردند.^۲ به درگاه خداوند تضرع کردند که بر قومی که همگان آن را منکوب ساخته‌اند، نظر کند، و بر معبدی که مردمان بیدین حرمتش را هتک کرده‌اند، ترحم نماید،^۳ و بر شهری که در حال ویرانی است و با خاک یکسان شده، دلسوز باشد، و آوای خونی را که بر آستان او فغان برآورده، بنیوشد،^۴ و کشتار جنایتبار کودکان بیگناه را به یاد آورد و کین کفرگویی‌هایی را که بر نام او شده، بتوزد.

۲۷/۵

۵ مکابی چون در رأس سپاه قرار گرفت، زنان پس برابر ملتها شکست‌ناپذیر شد، چرا که خشم خداوند مبدل به رحمت گشت.^۶ به‌ناگاه بر شهرها و روستاها یورش می‌آورد و آنها را به آتش می‌کشید؛ مواضع مناسب را تسخیر می‌کرد و تلفات بسیار سنگین^(۲) بر دشمن وارد می‌آورد.^۷ برای چنین رزمه‌هایی، به‌خصوص موقعیت شب را برمی‌گزید، آوازه دلیری او همه‌جا پیچید.

۱ مک: ۳-۳۲

حمله نیکانور و گورگیاس

۱۱ مک: ۳۸/۳-۲۵/۴

۸ فیلیپوس^(۳) چون بدید که این مرد اندک‌اندک عرض اندام می‌کند و پیروزیهای

(۱) این آیات به ۲۷/۵ می‌پیوندند. مؤلف در اینجا اعمالی را که در ۱ مک: ۲ به مَثَنیا نسبت داده شده، با کارهای خاص یهودا پیش از مداخله آنتیوخوس (بنگرید به ۱ مک: ۲۶-۱/۳) یکجا آورده است.
(۲) «تلفات بسیار سنگین»، تت. بر اساس لا: «اجساد بسیار»؛ یونا: «دشمنان بسیار (در حال گریز)»؛ در بعضی از دس.س. توأمأ «دشمنان» و «اجساد» آمده است.
(۳) فیلیپوس حکمران (بنگرید به ۲۲/۵ و ۲۳+) اورشلیم بود و اورشلیم در قلمرو تحت امر بطلمیوس که فرمانده نظامی پُناع سوریه و فنیقیه بود (بنگرید به ۴۵/۴+) قرار داشت.

او بیش از پیش فزونی گرفته است، برای بطلمیوس، فرمانده نظامی بقاع سوریه و فنیقیه، نامه نگاشت تا برای کمک به امور پادشاه بیاید.^۹ پادشاه نیکانور را که پسر پاتروکلوس و از زمره دوستان خاص بود، برگزید و بی درنگ در رأس دست کم بیست هزار تن که از ملت‌های گونه‌گون بودند، گسیل داشت تا نسل یهودیان را یکسره از میان بردارد. گورگیاس را نیز که سرداری کارآزموده در شئون جنگی بود، بدو ملحق ساخت.^{۱۰} نیکانور در باطن خویش بر آن بود تا از راه فروش یهودیانی که در بند خواهد کرد، جزیه به مبلغ دو هزار قنطار را که پادشاه باید به رومیان می‌پرداخت، تأمین کند.^{۱۱} به شتاب شهرهای ساحل را بدان خواند که برای خرید غلامان یهودی بیایند و وعده داد که در ازای یک قنطار، نود غلام خواهد داد. او انتظار کیفری را که باید به دست قادر مطلق می‌دید، نداشت.

^{۱۲} خبر پیش آمدن نیکانور به یهودا رسید. چون یاران خویش را از نزدیک شدن سپاه دشمن آگهی داد،^{۱۳} بزدلان و آنان که به دادگری خدا کم‌ایمان بودند، راه گریز در پیش گرفتند و به مکان‌های دیگر رفتند.^{۱۴} دیگران هر آنچه را که برایشان مانده بود فروختند و به درگاه خداوند دعا کردند تا آنان را از دست نیکانور بیدین رهایی بخشد، همو که ایشان را پیش از آن که رویارویی صورت پذیرد، فروخته بود.^{۱۵} اگر نه به خاطر خودشان، دست‌کم به سبب عهدهایی که با پدران‌شان بسته بود و از آن روی که ایشان نام عظیم و آکنده از جلال او را بر خود داشتند^(۱).

^{۱۶} پس مکابی چون مردان خویش را که شش هزار تن بودند، گرد آورد، ایشان را برانگیخت تا برابر دشمنان دستخوش هراس نشوند و از کثرت مشرکانی که به ناحق بر ایشان یورش آورده‌اند، اندیشه نکنند، بلکه دلاورانه بجنگند^{۱۷} و اهانتی را که در حق مکان مقدّس روا داشته‌اند و رفتار ناشایستی را که با شهر خوار شده کرده‌اند و زوال سنتها را برابر دیدگان خویش آورند.^{۱۸} افزود: «آنان به سلاحها و اعمال جسورانه خویش تکیه دارند، حال آن که ما به خدای قادر مطلق اعتماد داریم که

مز: ۸/۲۰+

(۱) ت: «به سبب خوانده شدن نام او بر ایشان» (بنگريد به ۱ مک: ۳۷/۷). این تعبیری عبری است (بنگريد به ت: ۲۸/۱۰؛ سم: ۲۸/۱۲؛ ۱ پا: ۴۳/۸؛ اش: ۱/۴، و غيره).

می‌تواند به یک چشم برهم زدن، یورش آورندگان بر ما را زیر و زیر کند، و به همراه ایشان، با عالم نیز یکسره چنین کند.»^{۱۹} برای آنان حمایتی را که بر پدرانشان رسیده بود، بر شمرد، حمایتی را که در عهد سَنَحاریب در رسید و در پی آن، صد و هشتاد و پنج هزار تن کشته شدند؛^{۲۰} حمایتی که در بابل در نبرد با غَلَطیان در رسید و آنان که در رزم شرکت داشتند و در مجموع هشت هزار تن^(۱) به همراه چهار هزار مقدونی بودند، در حالی که در آستانه نابودی قرار داشتند، صد و بیست هزار تن از دشمنان را به مدد امدادی که از آسمان بر ایشان رسید، نابود ساختند و غنائم فراوان ستانند.

۲: ۳۵/۱۹
اش: ۳۶/۳۷

^{۲۱} چون ایشان را بدین سخنان از اعتماد آکند و مہیای آن ساخت که بهر شرایع و مہین خویش جان بازند، سپاه خود را به چهار فوج تقسیم کرد.^{۲۲} در رأس فوجها، برادران خویش سَمعان و یوسف و یوناتان را گبارد و به هر کدام از ایشان هزار و پانصد مرد داد.^{۲۳} افزون بر آن، به عَزْرَا^(۲) امر کرد که کتاب مقدس را بخواند، پس آنگاه کلمه رمز را «امداد خدا!»^(۳) قرار داد و خود در رأس فوج نخست قرار گرفت و بر نیکانور یورش برد.^{۲۴} چون قادر مطلق یاور ایشان بود، بیش از نه هزار تن از دشمنان را گردن زدند و بخش اعظم سربازان نیکانور را زخمی و معلول کردند و جملگی را به گریز واداشتند.^{۲۵} اموال آن کسان که برای خریدنشان آمده بودند، به دست ایشان افتاد. چون مسافت درازی آنان را تعقیب کردند، بازگشتند، چرا که فرصت تنگ بود،^{۲۶} چه روز پیش از سبت بود و از این روی، زمان درازی را صرف تعقیب ایشان نکردند.^{۲۷} چون سلاحهای دشمنان را گرد آوردند و غنائمشان را ستانند، به گرمی داشتن سبت پرداختند و خدای را بس متبارک خواندند و او را که نجاتشان بخشیده بود و در این روز نخستین نشانه رحمت خویش را به منصه ظهور رسانده بود، ثنا گفتند.^{۲۸} پس از سبت، بخشی از غنائم را میان آنان که آزار دیده بودند

۱ مک: ۳۸/۳

(۱) اینان احتمالاً یهودیانی بودند که با مزدوران چیره‌خوار مولون، ساتراپ سرزمین ماد که سر به شورش برداشته بود، جنگیدند. مزدوران مولون اهل سرزمین گُل بودند.

(۲) بر اساس لا. و آر. (بنگرید به ۳۶/۱۲)؛ یونا: «ألعازار»؛ این همان عَزْرَا است که در ۱ مک: ۵۶، ۱۸/۵ از او نام رفته است.

(۳) عبارات شبیه این در سپاههای یونانی مآب و رومی به کار می‌رفته و در قاعده جنگ مکشوف در قُرآن ذکر شده است.

و بیوگان و یتیمان قسمت کردند؛ باقیاندهٔ غنائم را میان خود و فرزندانشان تقسیم کردند.^{۲۹} چون این کارها به انجام رسید، نیایشی همگانی ترتیب دادند و به درگاه خداوند مهربان دعا کردند که با بندگان خویش به تمامی آشتی کند.

شکست تیموتئوس و باکیدس^(۱)

^{۳۰} با سربازان تیموتئوس و باکیدس جنگیدند و بیش از بیست هزار تن از ایشان را کشتند و دژهای مرتفع را تسخیر کردند. غنائم بیشتر خویش را به دو بخش برابر قسمت کردند، بخشی را برای خود برداشتند و بخش دیگر را به قربانیان آزارگری و یتیمان و بیوگان دادند، بی آن که سالخورده‌گان را به فراموشی سپارند.^{۳۱} در گرد آوردن سلاحهای دشمنان و انبار کردن آنها در محلهای مناسب، دقت بسیار کردند. بقیهٔ غنائم را به اورشلیم بردند.^{۳۲} رئیس قبیله^(۲) را که از اطرافیان تیموتئوس بود کشتند، همان مرد بس بیدینی که زیانهای بسیار برای یهودیان به بار آورده بود.^{۳۳} در همان حال که جشنهای پیروزی را در مینشان برگزار می‌کردند، آنانی را که درهای مُقدّس را به آتش کشیده بودند^(۳) و به همراه کالیستینس به خانهٔ کوچکی پناه برده بودند، سوزاندند و بدین‌سان سزای شایستهٔ حرمت‌شکنی‌شان را بدادند.

۸/۱

گریختن باکیدس و اعتراف او

^{۳۴} نیکانور، آن جانی بزرگ که هزار سوداگر را آورده بود تا یهودیان را بدانان بفروشد،^{۳۵} به یاری خداوند، به دست همانانی که در باطن خویش ایشان را فرودست‌ترین مردم می‌انگاشت، خوار گشت. جامهٔ فاخر خویش را از تن برون کرد و یکه و تنها، به‌سان غلامی فراری، از دشتها گریخت و به انطاکیه رسید؛ با این همه

(۱) این بخش را تلخیص‌کننده در اینجا قرار داده تا هر آنچه را که به کفر آزارگران مربوط می‌شود، یکجا گرد آورد. روایت کتاب که در اینجا قطع می‌شود، از آیهٔ ۳۴ ادامه می‌یابد.

(۲) بی‌گمان مراد سرکردهٔ تازیانی است که در ابتدای حملهٔ یهودیان به تیموتئوس منہزم گشتند (۱۲/۱۰ ب).

(۳) این حریق بی‌گمان به دست سرکردهٔ موسیاییان صورت پذیرفت (۱ مک: ۳۱/۱). درهای مُقدّس همان درهای معبد بوده‌اند و نه درهای صحن.

اقبالی بلند داشت، چرا که سپاه او یکسره نابود گشته بود.^{۳۶} و همان کس که به رومیان وعده داده بود با بهای اسیران اورشلیم، جزیهٔ ایشان را فراهم خواهد آورد، بانگ برآورد که یهودیان مدافعی دارند و به سبب پیروی از شرایعی که او مقرر داشته است، آسیب‌ناپذیرند.

۲۴-۲۳/۸

فرجام آنتیوخوس ایپیفانس

|| مک: ۱۶-۱/۶
مک: ۱۷-۱/۱

۹ در همین زمان، آنتیوخوس با حالی رقت‌انگیز از مناطق سرزمین پارس بازمی‌گشت.^۲ در واقع، چون به شهری که تخت جمشید نام داشت، درآمد، به تاراج معبد^(۱) و بیدادگری در شهر دست یازید. از این روی، مردم به پا خاستند و سلاح به دست گرفتند و واقع شد که ساکنان شهر، آنتیوخوس را به گریز واداشتند و او تن به عقب‌نشینی خفت‌باری داد.^۳ چون به حوالی همدان رسید^(۲)، از آنچه بر نیکانور و سپاهیان تیموتئوس گذشته بود، آگه گشت.^۴ او که سخت خشمناک شده بود، با خود اندیشید که تقاص اهانت مردمی را که به گریزش واداشته بودند، از یهودیان بستاند و از این روی، به اربابان فرمان داد که تا پایان سفر، بدون توقف بتازد. اما در همان حال، قضای آسمان با او بود. در واقع او در اوج غرور خویش گفته بود: «چون به اورشلیم رسم، این شهر را به گور جمعی یهودیان مبدل خواهم ساخت.»^۵ اما آن خداوندی که همه چیز را می‌بیند، همان خدای اسرائیل، او را ضربتی لاعلاج و ناپیدا نواخت. هنوز سخن خویش را به پایان نبرده بود که احشای او دردی بی‌درمان گرفت و رنج‌هایی شدید از درون عذابش داد،^۶ و این عین داد بود، چرا که او احشای مردمان بسیاری را شکنجه‌های بیشمار و شگفت داده بود.^۷ با این همه، از نخوت او ذره‌ای کاسته نشد؛ همچنان آکنده از غرور، آتش خشم خویش را بر یهودیان شعله‌ورتر ساخت و فرمان داد که تندتر بتازند. به ناگاه از اربابه‌ای که می‌تاخت، با

(۱) معبد یاد شده در حقیقت در عیلام، در شمال تخت جمشید قرار داشته است (مک: ۳/۶)، اما یاسون یا تلخیص‌کننده ترجیح داده‌اند این واقعه در شهری که همگان آن را می‌شناسند، روی دهد.

(۲) همدان در ۷۰۰ کیلومتری شمال شرقی تخت جمشید قرار دارد، در واقع ایپیفانس در تابه که در نیمه راه این دو شهر قرار دارد، مُرد. [تابه یا گابه نام کهن اصفهان است. -م.]

صدایی مهیب سرنگون گشت، سقوطی سخت کرد و تمامی اندامهایش درهم پیچید.^۸ او که تا لحظه‌ای پیش، در تبختر فوق بشری خویش، گمان می‌برد بر امواج دریا فرمان می‌راند، او که می‌پنداشت بلندی کوهساران را در کفه ترازو می‌نهد، نقش زمین گشت و سپس در تحت روانی برده شد، این گونه قدرت خدای برابر دیدگان همگان نمودار گشت،^۹ بدان سان که دیدگان این بیدین آکنده از کرم گشت و در حالی که زنده بود، گوشت تنش با دردهایی جانکاه قطعه‌قطعه شد^(۱)، سرانجام تعفن این گندزده تمامی سپاه را آزرده ساخت.^{۱۰} آن که تا پیش از این چنین می‌نمود که بر ستاره‌های آسمان دست می‌ساید، اینک به سبب این بوی نامطبوع و تحمل‌ناپذیر، چنان شده بود که دیگر هیچ‌کس طاقت همراهیش نداشت.

ای: ۱۱-۸/۳۸
مز: ۸-۷/۶۵
اش: ۱۲/۴۰
۱۵/۵۱

سی: ۱۷/۷
رس: ۲۳/۱۲

^{۱۱} از این روی، در حالی که تنش خُرد شده بود، شروع به دست شستن از این غرور مفرط کرد و به زیر تازیانه الهی، در حالی که از آلامی دردناک عذاب می‌کشید، از حقایق آگاهی یافت.^{۱۲} چون خود نیز ناتوان از برتافتن عفونت خویش بود، اعتراف کرد: «حق آن است که برابر خدا خاضع باشیم و چون میرا هستیم، اندیشه برابری با مقام الوهیت را از سر بیرون کنیم^(۲)». اما دعا‌های این خوارمایه به سوی آن سروری می‌رفت که دیگر بر وی ترحمی نداشت: ^{۱۴} وعده داد که شهر مُقَدَّس را آزاد اعلام کند، همان شهری که پیش از این به سوی آن شتافته بود تا با خاک یکسانش سازد و به گور جمعی مبدلش کند،^{۱۵} و جمله یهودیان را با آنتیان برابر سازد، همان یهودیانی که در خور خاکسپاریشان نمی‌دانست و می‌گفت که باید خوراک مرغان شکاری گردند یا به همراه کودکانشان برابر جانوران افکنده شوند،^{۱۶} و معبد مُقَدَّس را

(۱) رولا، آر: «دیدگان»؛ یونا: «تن» (به‌جز یک دس: «دیدگان تنش»). — درباره نوع بیماری که سبب مرگ آتیوخوس شد، اطلاعی در دست نیست. این توصیف، گونه خاصی از بیان ادبی است که مختص شرح مرگ جباران است (بنگرید به یه: ۱۷/۱۶؛ اش: ۱۱/۱۴؛ رس: ۲۳/۱۲). در کتاب تاریخ باستانی یهود اثر یوسفوس نیز مرگ هروُدس کبیر به همین نحو توصیف شده است. همین مطلب در ۱ مک: ۹/۶ با آب و تاب کمتر بیان گشته است.

(۲) دسس. و رولا: «با مقام الوهیت برابری نکنیم»؛ بخشی از یونا: «اندیشه‌های غرورآمیز در سر نداشته باشیم»؛ لوک. این دو را به هم آمیخته است. در این عبارت یونانی، تکریمهای خاص خداوند که برای پادشاهان یا مشاهیر به کار می‌رفته، آمده است. بنگرید به عبارت مشابهی که در فی: ۶/۲ در وصف مسیح آمده است.

که پیش از آن تاراج کرده بود، به زیباترین هدایا بیاراید و تمامی ظروف مُقَدَّس آن را دو چندان سازد و مخارج قربانیهای ذبح‌کردنی را از محل عواید خاص خویش تأمین کند،^{۱۷} و سرانجام خود یهودی شود و جمله مکانهای مسکون را زیر پا گذارد و به بانگ بلند، از قدرت مطلق خدا حکایت کند.

نامه آنتیوخوس به یهودیان

^{۱۸} چون دردهای او به هیچ روی تسکین نمی‌یافت، چه داوری دادگرانه خدای بر این قرار گرفته بود، و خویشتن را در حالی یأس‌آور می‌دید، نامه‌ای را که در زیر نقل می‌شود، با بیانی استدعاآمیز برای یهودیان نگاشت. این نامه چنین تحریر شده بود:

^{۱۹} «از آنتیوخوس پادشاه و فرمانده نظامی^(۱) به یهودیان عالی‌قدر و رعایا: سلام و سلامت و سعادت کامل بر شما باد! اگر شما و فرزندانان سلامت هستید و امور بر وفق مراد شما است، از برای آن شکری بس عظیم می‌گزاریم^(۲).^(۳) من بی‌رمق بر تخت افتاده‌ام و یادگاری پُر مهر از شما^(۴) دارم.

هنگام بازگشت از نواحی سرزمین پارس، چون به دردی ناگوار مبتلا گشتم، لازم دیدم که به امنیت همگان عنایت کنم.^{۲۲} این به سبب نومیدی از حال خویش نبود، چه امید واثق داشتم که از این بیماری نجات می‌یابم.^{۲۳} لیک چون پدرم هر بار که به سرزمینهای علیا اسلحه می‌برد^(۴)، جانشین آینده خویش را معین می‌کرد^{۲۴} تا اگر واقعه‌ای نامنتظر روی دهد یا خبری ناگوار دررسد، اهالی ولایات آشفته نگردند و بدانند که اداره امور به دست چه کسی سپرده شده است،^{۲۵} از آن روی که اندیشیدم پادشاهان نزدیک ما و همسایگان مملکتان مترصد موقعیتها هستند و انتظار رویدادها را می‌کشند، پسر خویش آنتیوخوس را به عنوان پادشاه معین کردم، همان پسری که

(۱) این لفظ بر مقام عالی‌ترین صاحب منصب شهر دلالت دارد. شهر مورد نظر در اینجا انطاکیه است، همان پایتختی که آنتیوخوس پیشتر خود را حکمران آن خوانده بود. — این نامه باید خطاب به «رعایای عالی‌مقام» انطاکیه نگاشته شده باشد و ذکر نام یهودیان باید افزوده یاسون کورنه‌ای باشد.

(۲) در پایان آیه، در یونا. افزوده شده است: «با اعتقاد بر آسمان».

(۳) یک دس. یونانی، لا، آر: «از شما»؛ یونا: «از نشانه‌های احترام و مهربانی شما».

(۴) حد. بر اساس لا: «اسلحه می‌برد» *estrategieusen*؛ یونا: «اردو می‌کشید» *estratopedusen*.

بارها، هنگامی که سرزمینهای علیا را زیر پا می‌گذاشتم، او را به اکثر شما می‌سپردم و سفارشش را می‌کردم. نامه‌ای نیز برای او نگاشتم که در زیر نقل می‌شود^(۱). پس از شما تقاضا و تمنا دارم که به یاد نیکبهای عام و خاصی که بر شما کرده‌ام، یکایک با پسر من، همچون من، با عطوفت باشید.^(۲) به‌راستی معتقدم که او با ملاطفت و آدمیت تمام، نیات مرا مو به مو دنبال خواهد کرد و با شما تفاهم خواهد داشت.»

^(۳) بدین‌سان این آدمکش، این کفرگویی که به جانکاه‌ترین دردها مبتلا شده بود، دردهایی همانند آلامی که بر دیگران می‌رساند، سرنوشتی اسفناک یافت و به دور از سرزمین خویش، در دل کوهساران جان باخت^(۴). جسدش را مونس او فیلیپوس آورد، اما از بیم پسر وی آنتیوخوس، به مصر نزد بطلمیوس فیلمیتور رفت^(۵).

تطهیر معبد

|| مک: ۴/۳۶-۶۱

^{۱۰} مَکابی به همراه یاران خویش، به هدایت خداوند، مقدس و شهر را بازپس گرفت^۱ و قربانگاههایی را که بیگانگان در میدانهای عمومی برپا کرده بودند و نیز پرستشگاههای ایشان را ویران ساخت.^۲ چون معبد تطهیر شد، قربانگاهی دیگر بساختند و سپس از سنگهای آتش، جرقه برگرفتند و با این آتش، پس از دو سال وقفه، قربانی ذبح‌کردنی تقدیم کردند و بخور سوزاندند و چراغها افروختند و ناهای پیشکشی پیش آوردند.^۳ چون این کارها انجام پذیرفت، به سجده افتادند و به درگاه خداوند دعا کردند که دیگر اجازه ندهد گرفتار چنین شروری شوند، بلکه اگر دچار گناه شدند، به حلم خویش تأدیبشان کند و تسلیم ملتهای کفرگویی و ددخویشان نسازد.^۴ تطهیر معبد در همان روزی انجام پذیرفت که بیگانگان حرمت آن را هتک کرده بودند، یعنی روز بیست و پنجم همان ماه که ماه کِشلو بود^(۵). هشت روز به شیوه

(۱) مؤلف این نامه دوم را که بی‌گمان بدان دسترس نداشته، نیاورده است.

(۲) لحن خشن تلخیص‌کننده با لحن نامه، که از هر لحاظ با سبک تشریفات یونانی‌مآب همخوانی دارد، مغایر است.

(۳) این نکته به دشواری با مطلب ۱ مک: ۵۵/۶، ۶۳ وفق می‌یابد. بی‌گمان فیلیپوس تا پایان ۱۶۳ ق م در مصر ماند (بنگرید به ۲۳/۱۳).

(۴) مطابق با ۱۵ دسامبر ۱۶۴ ق م (بنگرید به ۱۰/۱+) که چند هفته پس از مرگ آنتیوخوس ایپیفانس بوده است.

عید خیمه‌ها شادمانه جشن گرفتند و به یاد آوردند که چگونه پیش از آن، در ایام عید خیمه‌ها، مانند حیوانات وحشی در دل کوهساران و غارها منزل کرده بودند.^۷ از این روی، شاخه‌های برگ‌آذین و شاخه‌های زیبا و شاخه‌های نخل به دست گرفتند و نوای سرودها را بر آستان آن که تطهیر مکان مُقَدَّس خویش را میسر ساخته بود، برآوردند.^۸ با حکمی عمومی که به رأی گذاشته شد، مقرر گشت که تمامی ملت یهود هر سال این روزها را جشن بگیرند.^(۱)

۶. پیکار یهودا با ملتهای مجاور و با لوسیاس وزیر اتوپاتور

اوایل سلطنت آنتیوخوس اتوپاتور

^۹ پس آنتیوخوس ملقب به ایفانِس در چنین اوضاعی برد.^{۱۰} اینک به شرح وقایع مربوط به آنتیوخوس اتوپاتور، پسر این بیدین، می‌پردازیم و مصائب حاصل از جنگها^(۲) را خلاصه می‌کنیم.^{۱۱} این شهریار که پادشاهی را به میراث برده بود، لوسیاس را که فرمانده ارشد نظامی بقاع سوریه و فنیقیه بود، در رأس امور قرار داد.^{۱۲} بطلمیوس ملقب به ماکرون نخستین کسی بود که با یهودیان، به سبب ظلمی که بر ایشان رفته بود، جانب دادگری را نگاه داشت و کوشید با صلح و صفا به تمشیت امورشان بپردازد.^{۱۳} از این روی، دوستان پادشاه نزد اتوپاتور متمش ساختند و او می‌شنید که در هر موقعیتی خائنش می‌خوانند، چرا که قبرس^(۳) را که فیلمتور بدو سپرده بود ترک گفته بود و به آنتیوخوس ایفانِس پیوسته بود و شرافت منصب

۱ مک: ۱۷/۶

۸/۸

(۱) دربارهٔ این عید که حَتُّوگانام دارد، بنگرید به ۱ مک: ۵۹/۴. در اینجا بخش نخستین کتاب که یکی از اهداف آن، واجب کردن این عید بر تمامی یهودیان بوده است (بنگرید به دو نامهٔ آغازین، فصلهای ۲-۱)، پایان می‌پذیرد. همچنین بخش دوم با دعوت یهودیان به گرامی داشتن روز نیکانور خاتمه می‌یابد (۳۶/۱۵).
(۲) دسِس. لاتینی، سر: «جنگها» *polemôn*؛ دسِس. لاتینی، یونا: «شهرها» *poleôn* (به جز سه دس. که در آنها آمده است: «جنگجویان» *polemiôn*).

(۳) حضور او در قبرس به عنوان حکمران، با استناد به کتیبه‌ها و نوشتهٔ پولوبیوس مورخ تأیید می‌شود.

خویش را ارج نهاده بود؛ او با خوردن سم به حیات خویش پایان بخشید.

گورگیاس و دژهای آدومیان

^{۱۲} گورگیاس که فرمانده نظامی منطقه شده بود، سپاهیان مزدور را به خدمت خود درآورد و از هر موقعیتی برای جنگ با یهودیان استفاده کرد.^{۱۵} در همین زمان، آدومیان که صاحب دژهایی با موقعیتهای مناسب بودند، به ایدای یهودیان پرداختند و با گرد آوردن تبعیدیان اورشلیم، کوشیدند تا نایره جنگ را برافروزند.^{۱۶} مکابی و یاران او پس از آن که جلگی دست به دعا برداشتند و از خدا خواستند که یاورشان باشد، آهنگ دژهای آدومیان کردند.^{۱۷} بر ایشان سخت یورش بردند و این مواضع را تسخیر کردند و تمامی آنانی را که بر بارو می جنگیدند، پس راندند؛ هر آن که به دست ایشان افتاد گردن زده شد و لااقل بیست هزار تن کشته شدند.^{۱۸} دست کم نه هزار تن به دو برج بس مستحکم پناه بردند و با خود هر آنچه برای برتافتن محاصره لازم بود، برداشتند.^{۱۹} مکابی، سمعان و یوسف و زکّا را به همراه یاران خویش که شمارشان کافی بود، برای محاصره برجها باقی گذاشت و خود به مکانهایی که نیاز مبرم داشتند، رهسپار گشت.^{۲۰} اما یاران سمعان که چشم طمع به مال داشتند، از یکی از نگهبانان برجها رشوه گرفتند و در ازای مبلغ هفتاد هزار درهم، اجازه دادند شماری از ایشان بگریزند.^{۲۱} چون مکابی را از آنچه روی داده بود آگاهی دادند، سرکردگان قوم را گرد آورد و مجرمان را متهم ساخت که برادرانشان را در ازای مال فروخته اند و دشمنانشان را آزاد ساخته اند.^{۲۲} پس ایشان را همچون خائنان بکشت و بی درنگ دو برج را تسخیر کرد.^{۲۳} تمامی کارها را به کارایی سلاحهای خویش به سرانجام رساند و در این دو دژ، بیش از بیست هزار تن^(۱) را بکشت.

|| ۱ مک: ۸-۱/۵

۸-۲۳/۲۴

(۱) این رقم مبالغه آمیز است.

**یهودا تیموتئوس را شکست می‌دهد
و جازر را تسخیر می‌کند (۱)**

^{۲۴} تیموتئوس که پیشتر از یهودیان شکست خورده بود، شمار کثیری از سپاهیان بیگانه را تجهیز کرد و اسبان بسیار را که از آسیا آورده شده بودند، گرد آورد و اندک زمانی بعد در یهودیه پدیدار گشت، با این خیال که به مدد اسلحه بر آن مستولی خواهد شد. ^{۲۵} چون نزدیک گشت، مکابی و مردانش در حالی که خاک بر سر ریخته و پلاس بر کمر بسته بودند، به درگاه خدا استغاثه کردند. ^{۲۶} بر شالودهٔ پیشین قربانگاه به سجده درآمدند و از خدای درخواستند که یاورشان و دشمن دشمنانشان و هم‌آورد هم‌آوردانشان باشد، همچنان که عبارات روشن شریعت بر این تصریح دارد.

خرو: ۲۲/۲۳

^{۲۷} چون از این دعا فارغ گشتند، سلاح به دست گرفتند و از شهر برون شدند و راه درازی پیمودند و چون به نزدیکی دشمن رسیدند، بازیستادند. ^{۲۸} در آن دم که روشنی خورشید طالع منتشر گشت، دو طرف درگیر نبرد شدند. یک طرف برای تضمین توفیق و پیروزی، افزون بر اتکا بر دلاوری خویش، بر خدا توکل داشت، و طرف دیگر غضب خویش را راهبر پیکار گرفته بود. ^{۲۹} در گرما گرم نبرد، از آسمان پنج مرد پُرشوکت بر دشمنان پدیدار گشتند که بر اسبانی با لگامهای زرین سوار و پیشاپیش یهودیان بودند ^{۳۰} و در همان حال مکابی را در میان گرفتند و از جوشنهای خویش بر او پوشاندند و آسیب‌ناپذیرش ساختند. بر سر دشمنان خدنگ و آذرخش باریدند و ایشان، در حالی که از فرط خیرگی مضطرب گشته بودند، با آشفته‌گی تمام پراکنده شدند (۲). ^{۳۱} آنگاه بیست هزار و پانصد پیاده و ششصد سوار گردن زده شدند. ^{۳۲} اما تیموتئوس به دژی بس مستحکم به نام جازر گریخت که خیرآس فرمانده

+۴/۵

|| ۱ مک:
۴۸-۲۳/۱۳

(۱) چنین می‌نماید که این واقعه از لحاظ زمانی در مکان خود قرار ندارد، زیرا تیموتئوس که در جریان این ماجرا جان می‌بازد، در تابستان همان سال ۱۶۳ ق.م. در هنگام حمله به جلعاد (۱۲/۱۰-۳۱)، زنده بوده است. تسخیر جازر نیز محل اشکال است (بنگرید به آیه ۳۲).
(۲) چندین دس. یونانی: «پراکنده شدند»؛ یونا، لا: «قتل عام شدند».

آن بود^(۱). ۳۳ مَکابی و یاران او چهار^(۲) روز این دژ را با شور و نشاط به محاصره درآوردند. ۳۴ آنان که درون دژ بودند، چون از استحکام آن اطمینان داشتند، زبان به کفرگوییهای عظیم گشودند و سخنانی کفرآمیز گفتند. ۳۵ روز پنجم در کار دمیدن بود که بیست مرد جوان از سپاه مَکابی که از کفرگوییها آتش خشمشان برافروخته شده بود، با دلاوری مردانه و شوری مهارناشدنی، بر بارو یورش بردند و هر آن که را برابرشان قرار گرفت، بکشتند. ۳۶ دیگران نیز به همین نحو بر محاصره‌شدگان حمله بردند و از پشت بر ایشان تاختند و برجها را به آتش کشیدند و تلهای هیمه برافروختند و کفرگویان را زنده‌زنده بسوختند. در این اثنا، یورش‌آورندگان نخستین دروازه‌ها را بشکستند و باقیانده سپاه را گرد آوردند و در رأس ایشان قرار گرفتند و شهر را تسخیر کردند. ۳۷ تیموتئوس را که در آب‌انباری پنهان شده بود، به همراه برادرش خِرَاس و آپولوفانیس گردن زدند. ۳۸ پس از انجام این کارهای بزرگ، خداوند را که چنین احسانهای عظیمی در حق اسرائیل روا داشته و پیروزی را بر ایشان ارزانی کرده بود، با سرودها و ثناها متبارک خواندند.

نخستین حمله لوسیاس^(۳)

|| ۱ مک: ۲۶/۴-۳۵

۱۱ اندک‌زمانی بعد، لوسیاس که وصی و خویشاوند پادشاه بود و سر رشته امور مملکت را در دست داشت، چون از رویدادهای گذشته سخت خشمناک شده بود،^۲ حدود شصت هزار پیاده را با تمامی سوارگان خویش گرد آورد و به سوی یهودیان رهسپار گشت، با این قصد که شهر را مسکنی بهر یونانیان سازد،^۳ و برای مقدّس، به‌سان دیگر پرستشگاههای ملتها، خراج وضع کند و هر سال مقام کهنات

(۱) ۲ مک چون منحصرأ به کارهای بزرگ یهودا می‌پردازد، فتح مشهور جازر را که شهرت آن در روایات مردمی نیز باقی است، به این پهلوان نسبت می‌دهد. در ۱ مک: ۴۳/۱۳ و ۳۴/۱۴ این کار به درستی به برادر او یثعمان منسوب گشته است. (۲) لا: «چهار»؛ یونا: «چهل» یا «بیست و چهار».

(۳) رویدادهای نقل شده در ۲۱-۱/۱۱ و ۹/۱۲-۲۷/۱۱ به سال ۱۶۴ ق م که طی آن آنتیوخوس اپیفانیس زنده بود، مربوط می‌شود. از نظر یاسون کورنه‌ای، این فقره باید در پی ۳۶/۸ آورده شود (و اینچنین است که «اندک‌زمانی بعد» مذکور در آیه ۱ توجیه می‌شود)، اما از نظر تلخیص‌کننده این واقعه در زمان آنتیوخوس پنجم روی داده است (بنگرید به آیه ۲۳).

اعظم را به فروش گذارد،^۳ بی آن که قدرت خدای را در نظر آورد و تنها به دهها هزار پیاده و هزاران سوار و هشتاد پیل خویش اطمینان ورزد.

^۵ پس چون به یهودیه درآمد، به بیت صور، همان دژی که تا اورشلیم پنج اسکوئیس^(۱) فاصله داشت، نزدیک شد و سخت آن را در فشار گذاشت. ^۶ مَکابی و یارانش چون آگه شدند که لوسیاس دژها را محاصره کرده است، همنوا با مردم، به مویه و اشک به درگاه خداوند دعا کردند که فرشته‌ای نیکو بر اسرائیل گسیل دارد تا ایشان را نجات بخشد. ^۷ مَکابی نخستین تنی بود که اسلحه به دست گرفت و دیگران را برانگیخت تا همراه وی، برای یاری برادرانشان، به پیشواز خطر بشتابند. پس اینان با هم، در حالی که آکنده از شور بودند، به پای خاستند؛^۸ هنوز نزدیک اورشلیم بودند که سواری سپیدجامه پیشاپیش ایشان پدیدار گشت، در حالی که سلاحهای زرین را به جنبش درمی‌آورد. ^۹ آنگاه همگی با هم خدای مهربان را متبارک خواندند و چنان شوری در وجود خویش حس کردند که می‌توانستند نه تنها آدمیان، بلکه وحشی‌ترین جانوران و باروهای آهنین را از میان بردارند. ^{۱۰} با آرایش رزمی پیش رفتند، در حالی که امدادگری در رسیده از آسمان، یاورشان بود و خداوند بر ایشان رحمت آورده بود. ^{۱۱} پس به سان شیران بر دشمنان حمله بردند و یازده هزار پیاده و هزار و ششصد سوار را بر خاک افکندند و بقیه را یکسره به گریز واداشتند. ^{۱۲} اکثر آنان در حالی که زخم خورده و اسلحه‌شان را از دست داده بودند، گریختند. لوسیاس نیز با گریزی ننگین جان به در برد.

خرو: ۲۳/۲۰+

۴/۵+

صلح با یهودیان

|| ۱ مک: ۶/۵۷-۶۱

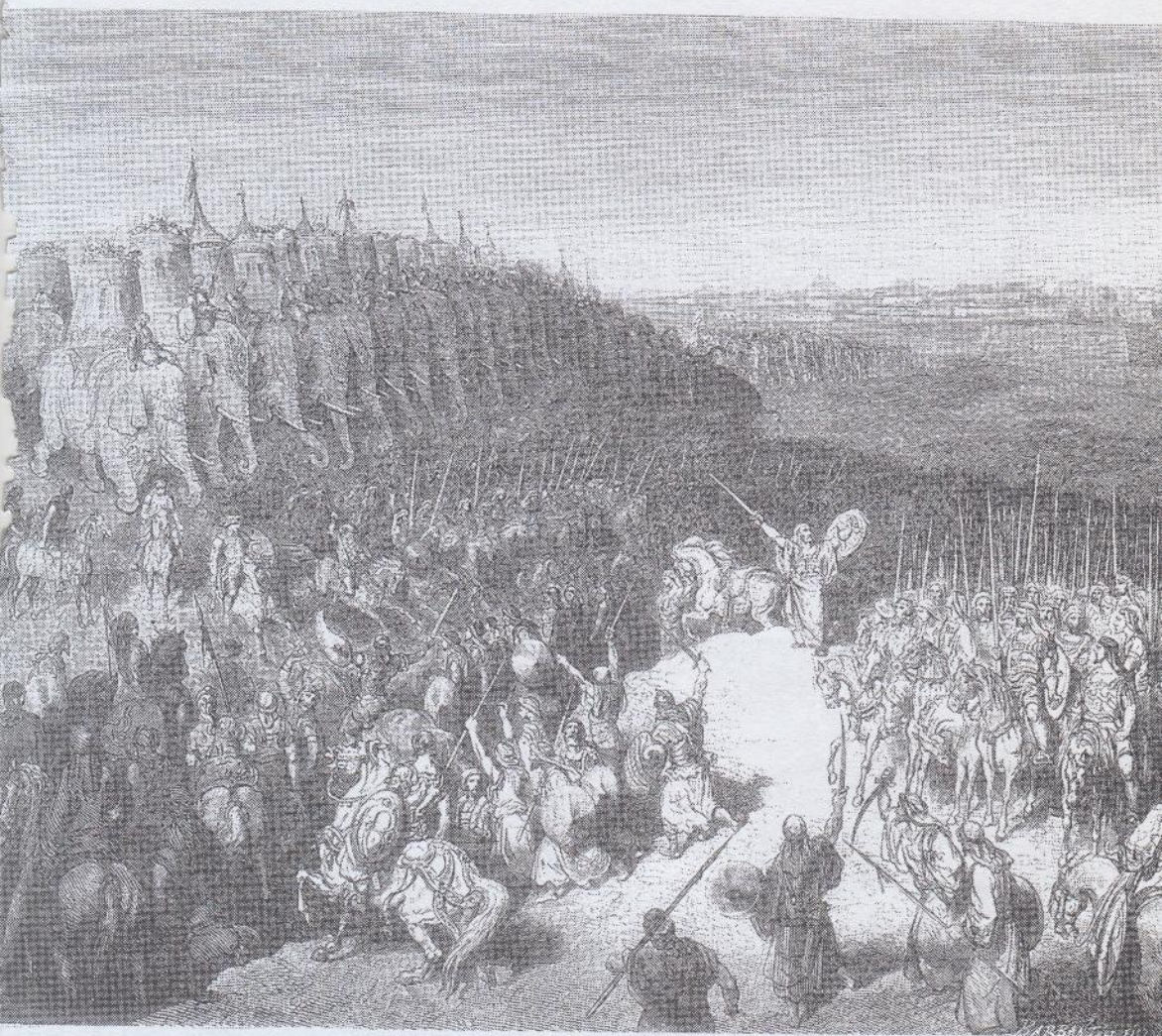
و چهار نامهٔ مربوط به پیمان

^{۱۳} اما لوسیاس که مردی کم‌خرد نبود، در شکستی که خورده بود اندیشه کرد؛ چون دریافت که عبرانیان مغلوب ناشدنی‌اند، چرا که خدای قادر همراهشان می‌جنگد،

(۱) دسی. یونانی: «اسکوئیس» *schoenes*؛ یونا. و روا. (با ارقام متغیر): «استادیون». — اسکوئیس معادل ۳۰ استادیون و حدوداً برابر با ۵/۵ کیلومتر است.



فرشته‌ای که به یاری مَکّاییان آمد
(۲ مک: ۱۱-۱، صص ۳۱۷-۳۱۸)



یهودای مگابی در برابر سپاه نیکانور
(۲ مک: ۱۲/۱۵، ۲۴، صص ۳۳۵-۳۳۶)

نمایندگانی بر ایشان گسیل داشت^{۱۴} تا با شرایطی منصفانه با آنان مصالحه کند و وعده داد که پادشاه را وادارد^(۱) تا دوستان گردد.^{۱۵} مکابی به هر آنچه لوسیاس پیشنهاد کرد رضایت داد، چه جز دغدغه مصلحت عموم را در سر نداشت. هرآنچه مکابی از طریق نوشته، درباره یهودیان بر لوسیاس ابلاغ کرد، مورد موافقت پادشاه قرار گرفت^(۲).

^{۱۶} نامه‌ای که لوسیاس به یهودیان نگاشت، چنین تحریر شده بود: «از لوسیاس به قوم یهود، درود. ^{۱۷} یوحنا و ابشالوم^(۳)، فرستادگان شما، حکمی را که در زیر آمده، بر من تسلیم کردند و درخواستند که مضامین آن را تأیید کنم.^{۱۸} پس آنچه را که باید به رأی پادشاه^(۴) گذاشته شود، بر وی عرضه داشتم. با هر آنچه میسر بود، موافقت کردم.^{۱۹} پس اگر مساعدت خویش را با منافع دولت حفظ کنید، خواهم کوشید در آینده نیز به نفع شما کار کنم.^{۲۰} در خصوص مواد جزئی، به فرستادگان شما دستورهای داده‌ام و به زیردستان خود امر کرده‌ام که در باب آنها با شما مذاکره کنند.^{۲۱} سلامت بر شما باد. سال صد و چهل و هشت، روز بیست و چهارم ماه دیوسکوروس^(۵)».

^{۲۲} نامه پادشاه بدین مضمون بود: «از پادشاه آنتیوخوس^(۶) به برادرش لوسیاس، درود.^{۲۳} چون پدر ما به سوی خدایان هجرت کرده است^(۷)، و ما مایلیم اهالی مملکتان از آشوبها فارغ باشند و به امور خویش پردازند،^{۲۴} و از دیگر سوی آگهی یافته‌ایم که

(۱) رولا، وو: «وادارد»؛ دسس. لاتینی: «متقاعد سازد»؛ یونا: «متقاعد کند که وادار شود». — این عبارت در نظر یکی از مستنسخان بسیار سنگین آمده و از این رو، در حاشیه به جای آن «متقاعد سازد» آورده که بعدها به چندین دس. راه یافته است. — از نظر تلخیص‌کننده، پادشاه یاد شده آنتیوخوس پنجم بوده است؛ او در آن دوران هنوز خردسال بوده و از این روی، در فشار گذاشتن او شگفت نمی‌نماید.

(۲) این موافقت دال بر این است که یهودا در این سال ۱۶۴ ق م نگرانی دیگری نداشته است.

(۳) این یوحنا می‌تواند همان فرزند ارشد متتیا باشد (۱ مک: ۲/۲)؛ ابشالوم باید شخص مهمی بوده باشد، زیرا دو تن از پسرانش فرماندهان نظامی بوده‌اند (بنگرید به ۱ مک: ۷۰/۱۱؛ ۱۱/۱۳).

(۴) مراد آنتیوخوس چهارم است. اگر مراد آنتیوخوس پنجم بود، آنچنان که تلخیص‌کننده چنین انگاشته است، اقدام لوسیاس مقتدر به دشواری توجیه‌پذیر می‌گشت.

(۵) لا: «دیوسکوروس»؛ یونا: «دیوسکورونیوس» (dioscorinthios). — دیوسکوروس نام یکی از ماههای تقویم کُرتی است و برابر کسانتیکوس است (بنگرید به آیه ۳۰). زمان بهار ۱۶۴ ق م است.

(۶) در اینجا مراد آنتیوخوس پنجم است، بنگرید به آیه بعد و نیز حکایت منسوب به یهودیان پس از حمله دوم لوسیاس (۲۳/۱۳؛ ۱ مک: ۵۹/۶).

(۷) اشاره به تألیه پادشاه است که نزد سلوکیان و لاگوسیان رواج داشته است.

یهودیان به اختیار آداب یونانی که خواست پدرمان بود، تن درنداده‌اند، بلکه نحوه خاص زندگی خویش را دوست‌تر می‌دارند و خواسته‌اند که اجازه دهیم شرایع خویش را به جای آورند.^{۲۵} پس چون مایلم که این قوم نیز آسوده بماند، بر آن شدید تا معبد را به آنان بازگردانیم و ایشان بتوانند طبق عادات نیاکان خویش بزیزند.^{۲۶} پس نیکوست کسی را بر آنان گسیل داری که دستش را به سوی ایشان دراز کند تا از بابت تصمیمی که گرفته‌ایم، اطمینان خاطر یابند و شادمانه به امور خویش پردازند.»

^{۲۷} نامه پادشاه به ملت یهود چنین نگاشته شده بود: «از پادشاه آنتیوخوس به شیوخ یهود و دیگر یهودیان، درود.^{۲۸} سلامت شما آرزوی ماست و ما نیز سلامتیم.^{۲۹} مینائوس ما را آگه ساخت که مایلید به خانه خویش بازگردید.^{۳۰} جمله آنان که تا روز سیم ماه کسانتیکوس به خانه خود بازگردند، در امان خواهند بود.^{۳۱} یهودیان مانند گذشته از خوراکهای خاص خود استفاده خواهند کرد و شرایع خویش را به جای خواهند آورد. باشد که هیچ‌یک از ایشان به هیچ صورتی، برای خطاهایی که به سبب نادانی از آنان سر زده، آزار نبیند.^{۳۲} مینائوس را نیز گسیل می‌دارم تا شما را آسوده‌خاطر سازم.^(۱) سلامت بر شما باد. سال صد و چهل و هشت، روز پانزدهم ماه کسانتیکوس.»

^{۳۴} رومیان نیز نامه‌ای بدین مضمون خطاب به یهودیان نگاشتند: «از کوینتوس میبوس و تیتوس مانیلیوس و مانیوس سرگیوس^(۲)، فرستادگان رومی، به قوم یهود، درود.^{۳۵} آنچه را که لوسیاس، خویشاوند پادشاه، بر شما اعطا کرده است، ما نیز به شما وامی‌گذاریم.^{۳۶} در باب آنچه به تشخیص او باید به رأی پادشاه گذاشته شود، پس از مطالعه آنها، بی‌درنگ کسی را نزد ما گسیل دارید تا آن مواد را بدان‌سان که برای شما

(۱) نقش نسبت داده شده به کاهن اعظم که شورشیان او را رسوا ساخته بودند، نشان می‌دهد که پادشاه تصمیم نداشته است سرکرده شورشیان را که یهودا بوده، به رسمیت بشناسد. اما هدف دینی شورش که همانا پس گرفته شدن حکم الغای عبادت یهود بوده، برآورده شده است.

(۲) «مانیلیوس» و «سرگیوس» از دو دس. یونانی نقل شده‌اند؛ در بقیه روایتهای یونانی صرفاً «تیتوس مانیوس» آمده است، اما وجود چنین نامی که از دو نام کوچک ساخته شده، ناممکن است. وانگهی تیتوس مانیلیوس و مانیوس سرگیوس شخصیتهای شناخته شده‌ای بوده‌اند. کوینتوس میبوس شناخته نیست، اما شخصی به نام تیتوس میبوس در ۱۷۰ ق م فرستاده رومیان بوده است.

نافع باشد، بر پادشاه عرضه داریم، چه ما به انطاکیه می‌رویم.^{۳۷} از این روی، در گسیل داشتن فرستادگان شتاب ورزید تا ما نیز از نیات شما آگاه شویم.^{۳۸} سلامت بر شما باد. سال صد و چهل و هشت، روز پانزدهم ماه دیوسکوروس^(۱).

امور یافا و یمینیا

۱۲ پس از عقد این پیمانها، لوسیاس نزد پادشاه بازگشت^(۲)، در حالی که یهودیان سرگرم کارهای کشتزارها شده بودند.^۳ در میان فرماندهان نظامی که بر سر کار بودند، تیموتئوس و آپولونیوس، پسر گئیئوس، و نیز هیرونوموس و دیموفون که نیکانور حاکم قبرس نیز بدانان افزوده شده بود، مجال غی دادند که یهودیان طعم راحتی و آسودگی را بچشند.

^۴ اهالی یافا مرتکب عملی بس کفرآمیز شدند. اینان یهودیانی را که در خانه خویش به سر می‌پرند، دعوت کردند که با زنان و فرزندانشان بر قایق‌هایی که خود آماده کرده بودند سوار شوند، آنچنان که گویی هیچ عداوتی با ایشان ندارند.^۴ یهودیان به اطمینان حکمی که اهالی شهر صادر کرده بودند، همچون مردمی صلح‌جو و بی‌حذر، این دعوت را پذیرفتند، اما چون به پهنه دریا رسیدند، ایشان را که شمارشان دست‌کم دویست تن بود، به قعر آب فرستادند.

^۵ یهودا چون از شقاوتی که در حق ابنای ملتش روا شده بود، آگاهی یافت، به کسانی که با او بودند فرمان‌هایی بداد،^۶ و پس از دعا به درگاه خدا، آن داور دادگر، به سوی قاتلان برادرانش رهسپار شد. شبانه بندر را به آتش کشید و کشتیها را بسوخت و آنانی را که بدانجا پناه برده بودند، از دم تیغ گذراند.^۷ اما چون آنجا مکانی بسته بود، حرکت کرد، با این نیت که بدانجا بازگردد و تمامی شهر یافاییان را با خاک یکسان

(۱) رولا: «دیوسکوروس»؛ یونا: «کسانتیکوس».

(۲) تلخیص‌کننده تصور کرده که پادشاه در انطاکیه بوده است (چرا که انگاشته مقصود آنتیوخوس پنجم است). در واقع دو تاراج شهرهای دریایی باید در پی حمله لوسیاس صورت پذیرفته باشد، در همان زمان که آنتیوخوس چهارم در سرزمین پارس بوده است (بنگرید به ۱/۶، ۱/۹)، و از این روی، به یقین باید در ۱۶۴ ق م روی داده باشد.

سازد.^۸ چون آگه گشته بود که اهالی یَمْنِیَّا برآند تا به یهودیانی که در میانشان می‌زیند، همان گونه نیرنگ زنند،^۹ شب‌هنگام بر یَمْنِیَّایان یورش برد و بندر و ناوگان ایشان را به آتش کشید، بدان‌سان که درخشش شعله‌ها از اورشلیم نیز که تا بدانجا دویست و چهل استادیون^(۱) فاصله داشت، دیده می‌شد.

حمله به سرزمین جلعاد

|| ۱ مک: ۵/۲۴-۵۴

^{۱۰} یهودا از آنجا که استادیون^(۲) دور شده و به سوی تیموتئوس روان گشته بود که تازیانی که دست‌کم پنج هزار پیاده و پانصد سوار بودند، بر وی یورش آوردند.^{۱۱} نبردی سخت درگرفت و سربازان یهودا به مدد خدای به پیروزی رسیدند و بیابانگردان شکست خورده از یهودا خواستند که دست راستش را بدانان دهد و وعده دادند که شماری حَتَم تسلیم وی کنند و در سایر امور برایش کارساز باشند.^{۱۲} یهودا چون دریافت که اینان به راستی می‌توانند از برای وی بس کارساز باشند، به صلح با ایشان رضایت داد و آنان پس از آن که با یکدیگر دست دادند، به خیمه رفتند.

^{۱۳} یهودا همچنین بر شهر مستحکمی که پیرامون آن را بارویی احاطه کرده بود و ساکنان آن آمیزه‌ای از ملتها بودند و کشفیس نام داشت، حمله برد.^{۱۴} محاصره‌شدگان که به استحکام باروها و انبارهای آذوقه‌شان پشت‌گرم بودند، با یهودا و یارانش به غایت خشونت ورزیدند و ناسزا گفتند و زبان به کفرگویی گشودند.^{۱۵} یهودا و همراهان او به درگاه پادشاه بزرگ عالم که بی‌دیوارکوب و منجیق، آریحا را در زمان یُوشع زیر و زیر کرد، دست به دعا برداشتند و سپس بیرحمانه بر بارو هجوم بردند.^{۱۶} چون به مشیت خدای بر شهر مستولی شدند، دست به کشتاری وصف‌ناپذیر زدند، تا بدانجا که برکه مجاور که پهنای آن دو استادیون بود، از خونی که در آن جاری شد، لبریز نمود.

یوش: ۶

(۱) استادیون (stadion) واحد طول یونانیان و حدوداً معادل ۱۸۰ متر بوده است. - م.

(۲) این نه استادیون (کمتر از دو کیلومتر) نمی‌توانسته از یَمْنِیَّا محاسبه شده باشد، بلکه از محل واقع در سرزمین جلعاد محاسبه شده است (بنگرید به آیه ۱۳). تلخیص‌کننده، نوشته یاسون را به درستی خلاصه نکرده است. درباره اوضاع این حمله تابستان ۱۶۳ ق.م، بنگرید به ۱ مک: ۵/۹ب. - مراد از تازیان، نبطیان بوده‌اند (بنگرید به ۱ مک: ۵/۲۵) و سرکرده آنان همان رئیس قبیله‌ای بوده که در ۲ مک: ۸/۳۲ از او یاد شده است.

نبرد قرْنِیم

|| ۱ مک: ۳۷/۵-۴۴

^{۱۷} چون هفتصد و پنجاه استادیون از آنجا دور شدند، به کَرْک نزد یهودیان موسوم به طویان^(۱) رسیدند. ^{۱۸} تیموتئوس را در آن نواحی نیافتند، زیرا این محلها را بی آن که کاری کند ترک گفته بود، اما در محلی معین قراولانی بس نیرومند باقی گذاشته بود. ^{۱۹} دوسیتوس و سوسیپاتروس، سرداران مَکابی، بدانجا رفتند و مردانی را که تیموتئوس در دژ باقی گذاشته بود و شمارشان بیش از ده هزار تن بود، بکشتند. ^{۲۰} مَکابی به نوبه خود سپاهیان را به لشکریایی تقسیم کرد و کسانی را که باید در رأس آنها قرار می‌گرفتند معین ساخت و به سوی تیموتئوس که صد و بیست هزار پیاده و دو هزار و پانصد سوار در رکاب او بودند، شتافت. ^{۲۱} تیموتئوس چون از نزدیک شدن یهودا آگه گشت، نخست زنان و کودکان و باقیانده بار و بنه را به محلی که قَرْنِیم^(۲) نام داشت، فرستاد، زیرا این محل تسخیرناپذیر بود و راه رسیدن به آن، به سبب گذرگاههای تنگ سراسر آن دیار، دشوار بود. ^{۲۲} نخست لشکر یهودا پدیدار گشت: چون وحشت بر دشمن مستولی شد و تجلی آن که همه چیز را می‌بیند، در دلشان ترس افکند، از هر سوی گریختند، بدان سان که بسیاری یکدیگر را زخم زدند و شمشیرهایشان در تن هم نشست. ^{۲۳} یهودا با تمام قوا به تعقیب ایشان پرداخت و این جانیان را از دم تیغ گذراند و تا سی هزار تن از آنان را بکشت. ^{۲۴} تیموتئوس به دست افراد دوسیتوس و سوسیپاتروس افتاد و با مکر تمام به ایشان التماس کرد که سالم و سلامت رهایش سازند و اظهار داشت که خویشاوندان و حتی برادران بسیاری از آنان در ید قدرت اویند و ممکن است به هلاکت رسانده شوند. ^{۲۵} ایشان را با سخنان دراز

۱ مک: ۱۳/۵

۱ مک: ۴۳/۵+

(۱) این همان «سرزمین طوب» مذکور در ۱ مک: ۱۳/۵ است، یعنی سرزمین بنی عَمُّون که خانواده طویان بر آن حکومت می‌کردند. در این سرزمین اسب پرورش می‌دادند و فوج سواران طوبی در آدوم شهرت داشتند (آیه ۳۵). — کَرْک باید در سرزمین بنی عَمُّون (عَرَقِ الامیر کنونی) بوده باشد که مقر حکمران بوده است.
(۲) محل معبد عَشْتَرُوت ذی القرنین (بنگرید به ۱ مک: ۴۳/۵). — «گذرگاههای تنگ» باید صرفاً بستر رودخانه مذکور در ۱ مک: ۳۷/۵ (نهرالاحریر، که شعبه‌ای از یرموک است) بوده باشد؛ زمین در مناطق جنوبی تر ناهموار بوده است، اما مؤلف می‌خواسته بر قابلیت‌های نظامی لشکر یهودا و وحشی که برانگیخته بود، تأکید ورزد.

خویش متقاعد ساخت که این مردان را به سبب تعهدی که بر گردن گرفته است، سالم و سلامت بازخواهد گرداند و از این روی، رهایش ساختند تا برادران خویش را نجات بخشند.^{۲۶} یهودا چون به قَزَئِم و آتارگاتیون^(۱) رسید، بیست و پنج هزار تن را گردن زد.

بازگشت از راه عَفْرُون و اسکوتوپولیس

^{۲۷} یهودا پس از شکست (و هلاکت) ایشان، سپاه خویش را به سوی عَفْرُون که شهری مستحکم بود و لوسانیاس در آن به سر می‌برد^(۲)، هدایت کرد. جوانان زورمندی که پیشاپیش باروها صف آراسته بودند، با قدرت می‌جنگیدند و در داخل، شمار بسیاری منجنیق و گلوله ذخیره موجود بود.^{۲۸} اما یهودیان پس از دعا بر آستان آن پادشاهی که با قدرت خویش قوای دشمنان را درهم می‌شکند، شهر را فتح کردند و از کسانی که در آن بودند، حدود بیست و پنج هزار تن را بر خاک درافکندند.^{۲۹} از آنجا رهسپار شدند و بر اسکوتوپولیس^(۳) که تا اورشلیم ششصد استادیون فاصله داشت، یورش بردند.^{۳۰} اما چون یهودیان ساکن این شهر تصدیق کردند که اهالی اسکوتوپولیس با ایشان مهربان بوده‌اند و در زمان تیره‌روزی، رفتاری انسانی با آنان داشته‌اند،^{۳۱} یهودا و یارانش ایشان را سپاس گزاردند و بدان خواندند که در آینده نیز با نسلشان مهرورز باشند.

اندک زمانی پیش از عید هفته‌ها، به اورشلیم رسیدند.

حمله به گورگیاس

^{۳۲} پس از عیدی که پنجاهه نام دارد، بر گورگیاس که فرمانده نظامی آدوم بود، یورش بردند.^{۳۳} گورگیاس در رأس سه‌هزار پیاده و چهارصد سوار خارج شد،^{۳۴} سپاهیان

خرو: ۱۴/۲۳+

(۱) معبد آتارگانیس ایزدبانوی بزرگ سوریه که همچون آستارته محل شمرده می‌شد.
(۲) دسس. لاتینی: «لوسانیاس در آن به سر می‌برد» (در دسس. دیگر «لوسیاس» آمده است)؛ یونا، وو: «سپاهیان از همه نژادها در آن به سر می‌برد»؛ لوک، دسس. لاتینی، سر: «لوسیاس و سپاهیان از همه نژادها در آن به سر می‌برد» — حتی اگر روایت «لوسیاس» را ترجیح دهیم، باید توجه داشته باشیم که مقصود فرمانده نظامی پَتَاق سوریه که باید مقیم صور می‌بود، نیست، بلکه مراد صرفاً حاکمی محلی است. لوسیاس نامی رایج بوده است.
(۳) نام یونانی شهر بیت‌شان (۱ مک: ۵/۵).

او با صفوف آراسته نبرد کردند که طی آن، شمار اندکی از یهودیان کشته شدند.^{۳۵} مردی به نام دوستوس که سواری از فوج طویان بود و دلی شجاع داشت، گورگیاس را به چنگ آورد و شنل او را گرفت و با قدرت کشید تا آن ملعون را زنده دستگیر کند، اما یک سوار اهل تراکیا خود را بر دوستوس افکند و شانه‌اش را بشکافت و گورگیاس به مَرِشه گریخت.^{۳۶} در این اثنا، آنان که با اَشْدَرین بودند، زمانی دراز جنگیده و از فرط خستگی از پای افتاده بودند. یهودا از خداوند استدعا کرد که خویشان را یار و راهنمای ایشان در جنگ نشان دهد.^{۳۷} آنگاه به بانگ بلند و به زبان آباء، فریاد جنگ برآورد و سرود سرداد^(۱) و افراد گورگیاس را منهزم ساخت.

قربانی ذبح‌کردنی برای مردگان^(۲)

^{۳۸} پس آنگاه یهودا سپاه خویش را گرد آورد و به شهر عَدْلَام^(۳) رفت. در هفتمین روز هفته‌ای که در رسید، طبق عادت به تطهیر خویش پرداختند و سبت را در این مکان برگزار کردند.^{۳۹} روز بعد، نزد یهودا رفتند^(۴) (در زمانی که ضرورت پیش آمده بود) تا اجساد آنانی را که کشته شده بودند بگیرند و با همراهی نزدیکان ایشان، در گور پدرانشان به خاک بسپارند.^{۴۰} باری، در زیر پیراهن هریک از مردگان، اشیایی یافتند که وقف بهای یَمِئِیَّا شده بود^(۵) و شریعت آنها را بر یهودیان حرام شمرده بود. از این روی، بر همگان آشکار گشت که سبب مرگ اینان چه بوده است.^{۴۱} پس جلگی هدایت خداوند را مبارک خواندند، همان داور دادگری که نهان را عیان می‌سازد،^{۴۲} و دست به دعا برداشتند و درخواستند که گناهایی که آن درگذشتگان مرتکب شده

تث: ۲۵/۷

(۱) سرودها، حتی سرودهای جنگی، دارای خصوصیت آیینی بودند و باید به زبان عبری خوانده می‌شدند.
(۲) این متن، حتی اگر تعلیقات آن حذف گردد (بنگرید به آیه ۴۵)، باز مبین این اعتقاد است که دعا و قربانی کفار، برای بخشایش گناهان درگذشتگان کارساز است. این نخستین گواهی این اعتقاد است. با این همه، قربانی ذبح‌کردنی که یهودا تقدیم داشت، برای تطهیر جمعی بود که جلگی به سبب خطای تنی چند، آلوده گشته بودند (بنگرید به یوش: ۷) و تواند بود که مؤلف، چهل سال بعد، اعتقاد خاص خود را به پهلوان خویش منسوب کرده باشد. در هر حال، این مرحله تازه و مهمی در الهیات یهودی به شمار می‌رود.

(۳) شهر مشهوری در سرزمین پست (یوش: ۱۵/۱۲، نیز بنگرید به ۱سم: ۱/۲۲؛ تو: ۱۷/۸۱، و غیره).

(۴) لوک، رولا، سر: «نزد یهودا رفتند»؛ یونا، وو: «آنانی که با یهودا بودند، آمدند».

(۵) یعنی طلسمات و اشیای تقدیم شده به خدایان آیینهای مشرکان که باید سوزانده می‌شدند.

بودند، یکسره بخشوده شود. پس آنگاه یهودای ارجمند سپاه را بدان خواند که خود را از هر گناهی پاکیزه نگاه دارند، زیرا آنچه به سبب خطای کشته شدگان روی داده بود، پیش چشم ایشان بود.^{۴۳} یهودا سپس حدود دو هزار درهم گرد آورد و به اورشلیم فرستاد تا قربانی ذبح کردنی برای گناه تقدیم کنند و بدین سان، به حسب عقیده به رستاخیز مردگان، کاری بس نیکو و شریف انجام داد،^{۴۴} چه اگر امید آن نداشت که برای سربازان کشته شده رستاخیزی خواهد بود، دعا برای مردگان کاری عبث و سخیف بود،^{۴۵} و اگر می‌انگاشت که از برای آنان که با پرهیزگاری می‌میرند، پاداشی بس نیکو نگاه داشته شده، اندیشه‌ای مقدّس و پرهیزگاران در سر داشت^(۱). از این روی، امر کرد که این قربانی ذبح کردنی کفاره را برای مردگان تقدیم دارند تا گناهانشان پاک شود.

+۹/۷

حملة آنتیوخوس پنجم و لوسیاس،

عذاب شدن مینائوس

۱۳ در سال صد و چهل و نه^(۲)، به یهودا خبر رسید که آنتیوخوس ائوپاتور با لشکری انبوه آهنگ یهودیه کرده است^۲ و وصی او لوسیاس نیز که در رأس امور بود، همراه اوست؛ او سپاهی یونانی متشکل از صد و ده هزار پیاده، پنج هزار سیصد سوار، بیست و دو پیل و سیصد ارابه مجهز به داسهای بلند دسته داشت.

۳۰/۶ مک: ۱

۲ مینائوس بدانان پیوست و به انواع حیل کوشید تا آنتیوخوس را بفریبد، نه از بهر رهایی مینش، بل بدان امید که در منصب خویش ابقا شود.^۴ اما شهریار شهریاران خشم آنتیوخوس را بر این جانی برانگیخت و چون لوسیاس بر پادشاه آشکار ساخت

(۱) متن کنونی بدان سان که از روایت یونانی و اکثر روایتها نقل شده است، نوعی هماهنگی میان متن اولیه با دو تعلیق که بر آن افزوده شده (که یکی از آنها تعلیق صدوق است، بنگرید به مت: ۲۳/۲۲، و دیگری تعلیق فریسی است) برقرار کرده است. در دستنوشته اصلی رولا، این متن آمده است: «زیرا امید آن داشت که برای آنان که کشته شده‌اند، رستاخیزی خواهد بود (دعا برای مردگان کاری عبث و بهوده است)، و می‌انگاشت که از برای آنان که با پرهیزگاری می‌میرند، پاداشی بس نیکو نگاه داشته شده است (اندیشه‌ای مقدس و نجات بخش)».

(۲) طبق تقویم سلوکی که از بهار (سال ۳۱۱) محاسبه شده است. زمان پاییز ۱۶۳ ق م است.

که مینلائوس مسبب تمامی شرور بوده است، آنتیوخوس فرمان داد که او را به بیریه برند و طبق عادت آن محل، به هلاکت رسانند^(۱).^۵ در این محل برجی به بلندای پنجاه ذراع وجود داشت که انباشته از خاکستر بود و دستگاهی مستدیر داشت که از هر طرف، در خاکستر فرو می‌رفت.^۶ در آنجا آن مرد مجرمی را که دست به تاراج مقدسات زده و پاره‌ای جرمهای بزرگ دیگر نیز مرتکب شده بود، برآوردند و به زیر افکندند تا هلاک گردد^(۲).^۷ این قصورکننده در وظایف، بدین عذاب برد و به خاک نیز سپرده نشد،^۸ و این عین داد بود، چه مرتکب گناهان بسیار در قربانگاه شده بود، همان قربانگاهی که آتش و خاکستر آن مُقدّس بود، و خود نیز در خاکستر ببرد.

دعاها و کامیابیهای یهودیان در نزدیکی مودین

^۹ اما پادشاه پیش می‌آمد، در حالی که روحش آکنده از نیات ددمنشانه بود و می‌خواست به یهودیان مصائبی سخت‌تر از آنچه در زمان سلطنت پدرش بر ایشان گذشته بود، بنیاند.^{۱۰} یهودا چون آگه گشت، قوم را امر کرد که شب و روز به درگاه خداوند دعا کنند تا این بار نیز به یاری ایشان که در آستانه محروم گشتن از شریعت و میهن و مقدّس بودند، آید.^{۱۱} و اجازه ندهد قوم که به تازگی نفس تازه کرده بود، گرفتار قدرت ملتهای بدنام گردد.^{۱۲} چون جملگی این فرمان را با همدلی به اجرا درآوردند و با اشک‌باری و روزه‌داری به خداوند مهربان تضرع کردند و سه روز پیایی به سجده درآوردند، یهودا ایشان را دلگرمی داد و امر کرد که آماده باشند.^{۱۳} پس از گفت‌وگوی خاص با شیوخ، بر آن شد تا چندان درنگ نکنند که سپاه شاهی یهودیه را به تصرف درآورد و شهر را تسخیر کند، بلکه رهسپار شود و به یآوری خداوند،

۱ مک: ۳۶/۴+

(۱) کاهن اعظم مینلائوس که به اورشلیم بازگشته بود (بنگرید به ۳۲/۱۱)، بی‌گمان نمی‌توانست در آنجا بماند، اما عذاب شدن او، آنچنان که یوسفوس در تاریخ‌باستانی یهود آورده است، باید پس از تسخیر اورشلیم به دست آنتیوخوس صورت پذیرفته باشد. — بیریه نام شهر مقدونی است (رس: ۱۷/۱۰) که سلوکوس اول به حلب اطلاق کرد.

(۲) حد: «برآوردند» *arantes*؛ یونا، روا: «همگان» *apantes*. — حد، بر اساس لا: «به زیر افکندند» *proôthousin*؛ یونا: «راندند به سوی» *(?) prosôthousin*. — رواج عذاب خاکستر نزد پارسیان مورد تأیید است و در اینجا حالت نوعی قصاص به مثل را دارد (آیه ۸، بنگرید به ۲۶/۴؛ ۵/۹-۶).

کار را یکسر سازد.

^{۱۴} پس چون تصمیم را به خالق جهان وا گذاشت، آنگاه یاران خویش را برانگیخت که ایثارگرانه تا پای جان برای شرایع و مقدّس و شهر و میهن و نهادها بجنگند و به سپاه فرمان داد که حول و حوش مودین اردو زند. ^{۱۵} چون کلمه رمزی «پیروزی خدا» را به یارانش گفت، با نخبگانی از دلیرمردان جوان به خیمه پادشاه شبیخون زد. نزدیک به دو هزار تن از مردان اردوگاه را بکشت و افراد او بزرگترین پیل را به همراه پیلبان از پای درآوردند؛ ^{۱۶} سرانجام اردوگاه را از وحشت و آشوب آکسندند و با موفقیت کامل بازگشتند، ^{۱۷} در حالی که روز در کار بردمیدن بود. و این از آن روی واقع شد که خداوند، یهودا را در کنف حمایت خویش داشت.

۲۳/۸

۱ مک: ۴۳/۶ ب

آنتیوخوس پنجم با یهودیان مذاکره می‌کند

۱ مک: ۴۸/۶-۶۳

^{۱۸} پادشاه چون دلاوری یهودیان را آزمود، کوشید با حيله بر مکانهای ایشان یورش برد. ^{۱۹} به بیت صور که دژ نیرومند یهودیان بود، نزدیک شد، اما عقب رانده شد و شکست خورد و مغلوب گشت. ^{۲۰} یهودا آنچه را که مورد نیاز محاصره‌شدگان بود، به ایشان رساند، ^{۲۱} اما مردی از سپاه یهود که رودوکوس نام داشت، اسرار را بر دشمنان فاش ساخت؛ به جست‌وجوی او پرداختند و دستگیرش کردند و بکشتند. ^{۲۲} برای دومین بار، پادشاه با هالی بیت صور وارد مذاکره شد؛ دستش را به سوی ایشان دراز کرد و دستشان را فشرد و بازگشت و بر یهودا و مردانش یورش برد و ناکام شد. ^{۲۳} آگهی یافت که فیلیپوس، که در رأس امور قرار داده شده بود، در انطاکیه سر به شورش برداشته است. از این روی پریشان گشت و به یهودیان وعده‌های نیک داد و با ایشان مصالحه کرد و سوگند خورد که تمامی شروط مشروع را با آنان حفظ کند. پس از این آشتی، قربانی ذبح‌کردنی تقدیم داشت و معبد را تکریم کرد و با مکان مقدّس گشاده‌دستی ورزید. ^(۱)

(۱) در روایت ۱ مک خوشبینی کمتری وجود دارد، اما بر آزادی دینی که به یهودیان بازگردانده شد (۵۹/۶) و در اینجا به روشنی ذکر نگشته، تأکید شده است؛ چنین می‌نماید که مؤلف ۲ مک ارتباطی میان فرمان آنتیوخوس پنجم (۲۲/۱۱ ب) و این حمله دوم لوسیاس ندیده است.

^{۲۴} مکابی را به نیکی پذیرا شد و هگمونی‌دوس را به سمت فرمانده نظامی منطقه‌ای که از پتولمئیس تا سرزمین جرانیان را در برمی‌گرفت، منصوب داشت^(۱). ^{۲۵} به پتولمئیس رفت، اما ساکنان این شهر که این عهدنامه را نپذیرفته بودند، سخت از آن خشمناک بودند و می‌خواستند پیمانها را زیر پای نهند^(۲). ^{۲۶} آنگاه لوسیاس بر منبر رفت و تا آنجا که توانست از این پیمانها دفاع کرد و ذهنها را متقاعد ساخت و آرامش بخشید و به مهر متمایل ساخت و رهسپار انطاکیه گشت. حمله و عقب‌نشینی پادشاه این‌گونه صورت پذیرفت.

۷. نبرد با نیکانور، سردار دیمتریوس اول و روز نیکانور

دخالت کاهن اعظم الکیموس

امک: ۲۱-۱/۷

^۱ پس از گذشت سه سال^(۳)، یهودا و یارانش آگهی یافتند که دیمتریوس، پسر سلوکوس، با سپاهی نیرومند و ناوگانی جنگی در بندر طرابلس پیاده شده،^۲ مملکت را تسخیر کرده و آنتیوخوس و وصی او لوسیاس را به هلاکت رسانده است.^۳ مردی به نام الکیموس که پیش از آن کاهن اعظم شده بود، اما در زمان شورش به خواست خود ناپاک گشته بود^(۴)، چون دریافت که برای او هیچ راه نجاتی نیست و از آن پس به قربانگاه مُقَدَّس نیز راه ندارد،^۴ در حدود سال صد و پنجاه و یک نزد پادشاه دیمتریوس رفت و تاجی زرین را با یک برگ نخل و شاخه‌های درخت زیتون که در معبد مورد استفاده قرار می‌گرفت، به وی تقدیم داشت؛ و آن روز، هیچ

۱۴

امک: ۲۲-۱/۱۰

(۱) پس این ابتدای کار (نیمه رسمی) حشموئیان بوده است، زیرا یهودا به صورت دوماکتو (ضمنی و غیر رسمی) شناخته شد و تنها برای ناحیه ساحلی حکمران معین گشت.

(۲) رولا: «سخت از آن خشمناک بودند و می‌خواستند»؛ یونا، معشوش است.

(۳) از سال ۱۴۹ سلوکی. زمان بهار ۱۶۱ ق م است.

(۴) یعنی یونانی‌مآبی را پذیرفته بود.

کار دیگری نکرد.

^۵ اما چون دِمِتریوس او را به دیوان خویش خواند و از وی در باب مقاصد و نیات یهودیان جويا شد، فرصت مناسبی برای جنون خویش یافت. پاسخ گفت: «آن دسته از یهودیان که حَسیدیان نام دارند و یهودای مَکابی راهبری ایشان را به دست گرفته است، آتش جنگ و فتنه برمی افروزند و اجازه نمی دهند مملکت روی آرامش به خود ببیند. ^۷ از این روی، چون از منصب موروثی خویش که همان کهنات اعظم است، محروم گشته ام، اینجا آمده ام، ^۸ نخست بدان سبب که دغدغه صادقانه مصالح پادشاه را در سر دارم، سپس به خاطر هموطنان، زیرا بی خردی آنان که نامشان رفت، تمامی نسل ما را دچار مصیبتی عظیم خواهد کرد. ^۹ پس تو ای شهریار، چون از یکایک این شکایات آگهی یافتی، از سر لطف سرزمین ما و ملت آن را که از هر سوی تهدید می شود، با احسان مهر آمیزی که به همگان نموده ای، نجات بخش، ^{۱۰} زیرا مادام که یهودا زنده است، محال است دولت طعم آرامش را بچشد.»

^{۱۱} چون بدین سان سخن گفت، دیگر دوستان پادشاه نیز که با کار یهودا دشمنی می ورزیدند، به شتاب آتش خشم دِمِتریوس را برافروختند. ^{۱۲} پادشاه بی درنگ نیکانور را که فرمانده پیلان شده بود، برگزید و به سمت فرمانده نظامی یهودیه منصوب داشت ^(۱) و روانه کرد ^{۱۳} و فرمان داد که یهودا را به هلاکت رساند و کسانی را که با اویند قلع و قمع کند و الکی موس را بر کرسی کهنات اعظم بزرگ ترین مَقْدِسها بنشاند. ^{۱۴} مشرکان یهودیه که از برابر یهودا گریخته بودند، در لشکرهایی پیرامون نیکانور گرد آمدند، ایشان می انگاشتند که از مصیبت و سیه روزی یهودیان طرفی خواهند بست.

۱ مک: ۱۸/۲

۱۱ مک: ۲۶/۷

نیکانور با یهودا از در دوستی درمی آید

۱۱ مک: ۲۷/۷-۲۸

^{۱۵} یهودیان چون از رسیدن نیکانور و تهاجم مشرکان آگه گشتند، بر خود خاک پاشیدند و به درگاه آن که قوم خویش را تا به ابد پابرجا ساخته است و هیچ گاه از

(۱) «فرمانده نظامی» در اینجا به معنی حکمران است، این انتصاب برای این بود که از کاهن اعظم الکی موس هرگونه قدرت سیاسی سلب شود.

یاری رساندن به میراث خویش با آیات آشکار فروگذار نمی‌کند، استغاثه کردند.^{۱۶} به امر سرکرده خویش، بی‌درنگ از محلی که در آن بودند رهسپار گشتند و در قریه دَساو با ایشان درگیر نبرد شدند.^(۱) ^{۱۷} سَمْعان، برادر یهودا، نبرد را با نیکانور آغاز کرد، اما به سبب در رسیدن ناگهانی دشمنان، شکستی جزئی خورد.^(۲) ^{۱۸} با این همه، نیکانور چون از دلاوری یهودا و یاران او و از استواری ایشان در نبردهای برای میهنشان آگاهی داشت، هراسان شد که مبدا تصمیمی خونبار بگیرند.^{۱۹} از این روی، پوسیدونیوس و تئودوتوس و مَتَتیا را گسیل داشت تا دست خود را به سوی یهودیان دراز کنند و دستشان را بفشارند.

^{۲۰} سرکرده در باب پیشنهادها نیک اندیشه کرد و آنها را به لشکریان باز گفت و ایشان که جملگی همراهی بودند، موافقت خویش را با پیمان ابراز داشتند.^{۲۱} روزی معین شد تا در آن، فرماندهان تنها با یکدیگر ملاقات کنند. از هر سو ارايه‌ای پیش آمد؛ کرسیهایی بر زمین نهادند.^{۲۲} یهودا افراد مسلح را در مکانهای مناسب گمارده بود تا اگر دشمنان خیانت ورزند، آماده مداخله باشند. ایشان در مذاکره خویش به توافق رسیدند.^{۲۳} نیکانور در اورشلیم اقامت گزید بی آن که مرتکب کار ناشایستی شود. جماعتی را نیز که فوج فوج پیرامون او گرد آمده بودند، طرد کرد.^{۲۴} پیوسته یهودا برابر دیدگانش بود و مهر او در دلش افتاده بود.^{۲۵} او را واداشت که نکاح کند و صاحب فرزندی شود. یهودا نکاح کرد و طعم آسایش را چشید و از زندگی متنعم گشت.^(۳)

(۱) این نبرد دَساو (آداسه، بنگرید به ۱ مک: ۴۰/۷) احتمالاً همان نبرد کَفَرَسَلامه (۱ مک: ۳۱/۷) بوده است. کَفَرَسَلامه در فاصله نزدیکی از دَساو قرار داشته است.

(۲) این آیه به درستی نقل نشده است. می‌توان آن را این‌گونه نیز درک کرد: «اما در پایان روز، با حرکت ناگهانی دشمن تارانده شد» یا: «در همان لحظه، از پدیدار شدن ناگهانی دشمن مرعوب گشت».

(۳) این تصویر پُر زیر و بم که از خصال یهودا و نیکانور ترسیم شده، در ۱ مک باز یافته نمی‌شود. مؤلف کتاب اخیر ترجیح می‌دهد پهلوان یهودی را به شدت رویاروی نیکانور مشرک قرار دهد (۴۲/۷).

الکیموس دگر باره آتش خصومتها را برمی افروزد و نیکانور معبد را تهدید می کند

^{۲۶} الکیموس چون تفاهم ایشان را بدید، سواد پیمان منعقد شده را فراهم آورد و نزد دیمتریوس رفت و او را گفت که نیکانور اندیشه‌هایی مغایر مصالح دولت در سر دارد، چه یهودا را که دشمن مملکت اوست، سمت سرداری داده است.^{۲۷} پادشاه خشمناک گشت و در حالی که از افتراهای این فرومایه برانگیخته شده بود، به نیکانور نامه‌ای نگاشت و بدو اعلام داشت که از این توافقات بس ناخرسند است و فرمان داد که بی درنگ مکابی را به زنجیر کشد و به انطاکیه گسیل دارد.

^{۲۸} نیکانور چون این نامه را دریافت کرد، پریشان گشت، چرا که ناگزیر بود توافقات خود را با مردی که مرتکب هیچ بیدادی نشده بود، زیر پای نهد.^{۲۹} اما چون مخالفت با پادشاه نه کاری سهل بود، مترصد فرصت مناسب شد^(۱) تا این فرمان را به حیل‌های به اجرا درآورد.^{۳۰} مکابی نیز دریافت که نیکانور رفتاری سرد با او در پیش گرفته و کردار معمول او به خشونت گراییده است و از این روی، اندیشید که چنین سختگیری نشانی از خیر در خود ندارد. پس شمار بسیاری از یاران خویش را گرد آورد و از دیده نیکانور پنهان گشت.^{۳۱} نیکانور چون دریافت که این مرد بر او پیش‌دستی کرده است، به مقدس عظیم رفت، در حالی که کاهنان سرگرم تقدیم قربانی ذبح‌کردنی معمول بودند، و فرمان داد که این مرد را تسلیم وی کنند.^{۳۲} چون سوگند یاد کردند که از محل مردی که در جست‌وجویش است، بی‌خبرند،^{۳۳} نیکانور دست راست خویش را به سوی معبد برآورد و با ادای سوگند گفت: «اگر یهودا را به زنجیر نکشید و تسلیم من نسازید، این خانه خدا را با خاک یکسان خواهم کرد و قربانگاه را ویران خواهم ساخت و در مکان آن، مقدس شکوهندی برای دیونوسوس برپا خواهم کرد.»^{۳۴} این را بگفت و بازگشت، اما کاهنان نیز به نوبه خود دستانشان را به سوی

|| مک: ۲۹/۷-۳۰

|| مک: ۳۲/۷-۳۸

(۱) ت: «مخالفت با پادشاه» نه کاری سهل بود، (مترصد) فرصت مناسب (شد)، *ouk èn eucheros* *kairon*، یونا: «فرصت مناسبی نبود» (?) *ouk èn, eukairon*، اما این کلام مورد تأیید نیست.

آسمان دراز کردند و به درگاه آن که همواره برای ملت ما جنگیده است، چنین استغاثه کردند: ^{۳۵} «تو ای خداوند که از همه چیز بی‌نیازی، خوشایند تو این بود که معبدی که در آن منزل داری، در میان ما باشد. ^{۳۶} پس اینک ای خداوندِ قُدُّوس که سرایا قداستی، این خانه را که اندک زمانی بیش از تطهیر آن نمی‌گذرد، تا به ابد از هر پلشتی حفظ فرما.»

مرگ رازیس ^(۱)

^{۳۷} نزد نیکانور از راز یکی از شیوخ اورشلیم که رازیس نام داشت، پرده برداشتند. او مردی غیور برای هموطنان خویش بود و آوازهٔ نیک داشت و پدر یهودیان خوانده می‌شد، چرا که مهر ایشان را به دل داشت. ^{۳۸} در اوایل شورش، متهم به هواداری از دین یهود شده بود و در نهایت پایداری، کالبد و زندگیش را در راه دین یهود نهاده بود. ^{۳۹} نیکانور برای نمایاندن بدخواهی خویش نسبت به یهودیان، بیش از پانصد سرباز گسیل داشت تا او را دستگیر کنند، ^{۴۰} زیرا تردید نداشت که از میان برداشتن این مرد، ضربتی عظیم بر یهودیان خواهد بود. ^{۴۱} چون این سپاهیان در شرف تسخیر برج بودند و آستانهٔ در ورودی را در هم شکسته بودند، فرمان داده شد که درها را به آتش کشند و بسوزانند، رازیس که از هر سوی در محاصره قرار گرفته بود، شمشیر خویش را به سوی خود گرفت؛ ^{۴۲} او بر آن شد که شرافتمندانه بمیرد تا این که گرفتار دستانی جنایتکار گردد و ناسزاهایی را که نه سزاوار شرافت او بود، برتابد. ^{۴۳} اما به سبب شتابناکی نبرد، ضربهٔ او در جای درست ننشست و لشکریان از درها به درون هجوم آوردند، رازیس به چالاکی بر فراز بارو رفت و بیباکانه خویشتن را بر جمعیت فرو افکند. ^{۴۴} همگان بی‌درنگ عقب رفتند و او در میانهٔ مکانی خالی فرو افتاد. ^{۴۵} هنوز نفس می‌کشید و از حمیت برافروخته بود، در حالی که غرقه در خون بود، به پای خاست و به رغم زخمهای دردناک، در حالی که می‌دوید، از میانه جمعیت گذشت.

۱ سم: ۴/۳۱+

(۱) انشای این حادثه، که در ۱ مک نیامده است، یادآور واقعه هفت برادر و اعزاز است و مانند آن، بدون تغییر عمده، از یاسون کورنه‌ای نقل شده است.

سرنجام، بر صخره‌ای تَند شیب ایستاد^{۴۶} و در حالی که خون بدنش به تمامی خارج گشته بود، احشای خویش را درید و در دستان خود گرفت و بر جمعیت افکند و از سرور زندگی و روح خواست که روزی آنها را به وی بازگرداند. او اینچنین از دنیا درگذشت^(۱).

کفرگویی نیکانور

۱۵ نیکانور چون آگهی یافت که یهودا و یاران او در حوالی سامره هستند، بر آن شد تا در روز سبت، بی آن که در معرض خطر قرار گیرد، بر ایشان یورش آورد.^۲ یهودیانی که از سر اجبار در پی او بودند، بدو گفتند: «آنان را اینچنین ددمنشانه و وحشیانه مکش، بلکه حرمت این روز را نگاه دار، همان روزی که آن که بر همه چیز ناظر است، آن را مُقَدَّس داشته است.»^۳ آنگاه آن جانی بزرگ پرسید آیا در آسمان پادشاهی هست که امر به گرمی داشتن روز سبت کرده باشد.^۴ آنان بدو پاسخ گفتند: «خداوند زنده، آن پادشاه آسمان، فرمان داده که روز هفتم پاس داشته شود»،^۵ نیکانور گفت: «من نیز پادشاه زمینم: فرمان می‌دهم که اسلحه به دست گیرید و شهریار را خدمت گزاریید.» با این همه، نتوانست نیت شوم خویش را محقق گرداند.

انگیزش و رؤیای یهودا

^۶ در همان حال که نیکانور در نهایت خودستایی قد برافراشته و بر آن بود تا با غنائم یهودا و یاران او، نشان پیروزی همگانی^(۲) برپا دارد،^۷ مَکابی با اعتمادی تزلزل‌ناپذیر، امید کامل داشت که از جانب خداوند یاری درخواهد رسید.^۸ به آنان که با او بودند دلگرمی داد که از یورش مشرکان بیمی به دل راه ندهند، بلکه به یاد یاریهایی باشند که پیش از آن از آسمان در رسیده و دل قوی دارند که این زمان نیز، از

(۱) خودکشی در کتاب مقدس امری نادر است و تنها در حالات روحی بحرانی روی می‌دهد (بنگرید به ۲ سم: ۱۷/۲۳+). خودکشی صریحاً تحریم نشده است.

(۲) «نشان پیروزی همگانی» به تلّی از سنگ گفته می‌شد که پیرامون آن، زره‌های دشمنانی را که در میدان نبرد از پای درآمده بودند، می‌انباشند.

جانب قادر مطلق، پیروزی بر ایشان درمی‌رسد.^۹ به کمک کتابهای شریعت و پیامبران^(۱) ایشان را دلگرمی داد و با یادآوری نبردهایی که در گذشته کرده بودند، از شوری تازه سرشارشان کرد.^{۱۰} چون بدین سان شور ایشان را بیدار ساخت، با شرح نادرستی مشرکان و سوگندشکنی ایشان، یاران خویش را بیش از پیش برانگیخت.

^{۱۱}ایشان را بیش از آن که به اطمینان حاصل از سپر و نیزه مسلح سازد، اطمینانی برخاسته از سخنان نیک بخشید و رؤیای صادقی را که دیده بود و گونه‌ای خواب بود^(۲) برایشان نقل کرد که جلگی را دلشاد ساخت.^{۱۲} رؤیایی که دیده بود بدین

شرح بود: اونیّا، کاهن اعظم پیشین، این مرد نیک که کرداری فروتنانه و خلق و خویی دلپذیر و شیوه سخنی ممتاز داشت و از دوران کودکی هر آنچه شرط فضیلت بوده به جای می‌آورد، دستانش را دراز کرده بود و برای تمامی جامعه یهودیان دعا می‌کرد^(۳).^{۱۳} پس آنگاه به همان نحو، مردی برجسته با موهای سیید و رفتاری با وقار بر یهودا پدیدار گشت که شوکتی شگرف و شکوهمند داشت.^{۱۴} اونیّا زبان به سخن گشود و گفت: «او دوست برادرانش است و برای قوم و سراسر شهر مُقَدّس بس دعا می‌کند، او اِژمیا پیامبر خداست^(۴)». ^{۱۵}سپس اِژمیا دست راست خویش را پیش آورد و شمشری زرین به یهودا بداد و این سخنان را بر زبان راند: ^{۱۶}«این شمشر مُقَدّس را که هدیه‌ای از جانب خداست، بگیر، با آن دشمنان را درهم خواهی شکست.»

(۱) مترجم کتاب یسوع بن سیرا چند سالی بعد، به این دو گروه بنیادین کتابها (بنگرید به لو: ۲۷/۲۴) «کتابهای دیگر» نیاکان را افزود که پاره‌ای از آنها بی‌شک از زمان مکابیان به عنوان «کتابهای مقدس» شمرده می‌شدند (بنگرید به ۱ مک: ۹/۱۲).

(۲) لوک: «گونه‌ای خواب» *hupar ti*؛ یونا، روا: «در باب» *huper ti* (اما قابل توضیح نیست).

(۳) اونیّا که در زمان حیات خویش شفیع قوم بود (۳/۱۰؛ ۵/۴)، پس از مرگ نیز نقش خود را به این عنوان ادامه می‌دهد.

(۴) اِژمیا که برای قوم خویش رنج بسیار کشید (بنگرید به ۱۹/۱۱، ۲۱؛ ۱۵/۱۴؛ ۱۸/۱۸؛ ۱۰/۲۰؛ ۲۶/۲۶)، شفیع چاره‌ساز ایشان بود. این نقش که به اِژمیا و اونیّا داده شده، نخستین گواهی اعتقاد به دعای مردگان درستکار برای زندگان است. این اعتقاد با عقیده به رستاخیز پیوند دارد (بنگرید به فصلهای ۶-۷؛ مز: ۱۶/۱۰؛ ۱۶/۴۹).

احوال رزمندگان

^{۱۷} یهودیان با سخنان پرشور یهودا برانگیخته شدند، چه او قادر بود دلها را دلیر سازد و در جوانان روح مردان پخته را بدمد، و عزم کردند که در اردوگاه پناه نگیرند، بلکه دلاورانه حمله برند و در نبردی تن به تن، سرنوشت جنگ را به اقبال سلاحها رقم زنند^(۱)، زیرا شهر و دین و مقدس در معرض خطر بود،^{۱۸} زیرا در این نبرد، نگرانی بهر زنان و کودکان و برادران و نزدیکان اهمیت ناچیزی داشت، چه بزرگترین و نخستین هراس از برای معبد مقدس بود.^{۱۹} اضطراب آنان که در شهر مانده بودند کمتر نبود، نگرانی ایشان از آن روی بود که در آستانه نبردی بودند که در منطقه‌ای باز صورت می‌پذیرفت.^{۲۰} در همان حال که همگان در انتظار گشایشی دیگر بودند، دشمنان پس از اجتماع، آرایش رزمی به خود گرفتند و پیلان را در موقعیت مناسب قرار دادند و سواران را در جناحها آراستند^(۲).^{۲۱} مکابی این توده‌های انبوه و سلاحهای گونه‌گون و سرکشی پیلان را بدید، دستها را به سوی آسمان برآورد و به درگاه خداوند که شگفتی‌آفرین است، دعا کرد، او نیک می‌دانست که خدا پیروزی را نه به کمک سلاحها، بل بنابر آنچه حکم می‌کند، بر آنان که سزاوارش هستند ارزانی می‌دارد.^{۲۲} پس اینچنین دعا کرد: «تو ای سرور، تو فرشته‌ات را در زمان سلطنت حزقیّا، پادشاه یهودا، گسیل داشتی و او صد و هشتاد و پنج هزار تن از سپاه سَنَحاریب را بکشت.^{۲۳} اینک ای پادشاه آسمانها، دگر باره فرشته‌ای نیکو پیشاپیش ما گسیل دار تا رعب و وحشت برانگیزد.^{۲۴} باشد که به عظمت بازوی تو، آنان که زبان به کفرگویی گشوده‌اند و آمده‌اند تا بر قوم مقدس یورش آورند، فرو کوفته شوند!» و با این واژه‌ها دعای خویش را به پایان برد.

۱ مک: ۳۶/۴

|| ۱ مک: ۴۱/۷-۴۲

۲ مک: ۱۹/۸
۳ با: ۳۵/۱۹
۴ اش: ۳۶/۳۷

(۱) لوک: «در اردوگاه پناه نگیرند»؛ یونا: «نبرد نکنند». — «اقبال سلاحها»، تت. یک دست‌نوشته یونانی، رولا: «اقبال مساعد»؛ یونا. (به جز لوک. که دو روایت را به هم آمیخته است): «با تمامی شجاعتشان».
(۲) بنگرید به ۱ مک: ۳۵/۶، و در مورد قرار دادن سواران در جناحها، بنگرید به ۳۸/۶. در روایت ۱ مک از پیلان ذکری به میان نیامده است، اما از میدان نبرد که آداسه است، نام رفته است (۴۵، ۴۰/۷).

هزیمت و مرگ نیکانور

|| ۱ مک: ۴۳/۷-۵۰

^{۲۵} باری، در همان حال که افراد نیکانور به آوای کرناها و با سرود رزمی پیش می‌آمدند، ^{۲۶} مردان یهودا در حالی که دعا می‌خواندند و نیایش می‌کردند، درگیر نبرد با دشمن شدند. ^{۲۷} همچنان که با دستانشان می‌جنگیدند و با دلهایشان به درگاه خدادعا می‌کردند، دست‌کم سی و پنج هزار تن را بر خاک درافکندند و از این تجلی خدا شادمانی عظیم یافتند. ^{۲۸} چون کار به پایان رسید، همچنان که شادمانه باز می‌گشتند، آگهی یافتند که نیکانور در حالی که زره بر تن داشته، کشته شده است.

^{۲۹} آنگاه در میانه غوغا و هیاهو، آن پادشاه و سرور را به زبان پدرانسان متبارک خواندند. ^{۳۰} آن که در صف نخست ^(۱)، جسم و جانش را وقف هبوطانش کرده و مهر دوران جوانی خویش را بهر هم‌میهنانش نگاه داشته بود، فرمان داد سر نیکانور و بازوی او را تا شانه قطع کنند و به اورشلیم برند. ^{۳۱} خود نیز بدانجا رفت و چون هم‌میهنانش را فرا خواند و کاهنان را برابر قربانگاه قرار داد، کسانی را گسیل داشت تا اهالی ارگ را بیاورند: ^{۳۲} سر نیکانور کریه و دست آن سیه‌روی را که چنان گستاخانه به سوی خانهٔ مُقدّس قادر مطلق دراز کرده بود، به ایشان نمایاند. ^{۳۳} پس آنگاه زبان نیکانور بیدین را برید و گفت آن را قطعه‌قطعه کنند و به مرغان دهند و پاداش جنون او را برابر معبد بیاویزند ^(۲). ^{۳۴} آنگاه همگان آوایشان را به آسمان برآوردند و خداوند مجید را این‌گونه متبارک خواندند: «متبارک باد آن که مکان مُقدّس خویش را از آلودگی حفظ کرد!»

^{۳۵} یهودا سر نیکانور را بر ارگ نصب کرد ^(۳) تا برای همگان نشانه‌ای آشکار و

|| ۱ سم: ۹/۳۱-۱۰

(۱) بنگرید به ۱ مک: ۱۱/۹ (این اصطلاح در جای دیگری از کتاب مقدس باز یافته نمی‌شود). با توجه به فرهنگ یونانی‌مآب مؤلف، احتمال می‌رود که تنها معنی مورد تأیید این واژه در زبان یونانی، یعنی «نقش اول» (در تئاتر)، مورد نظر او بوده باشد و این کلمه را به کار برده تا معنی مذکور را تداعی کند.

(۲) «پاداش»، *ta epicheira*؛ این واژه یونانی به معنی «بازو» نیز هست و با «دست»، *cheir*، در آیهٔ ۳۲ دارای جناس است.

(۳) احتمال این کار اندک است، زیرا ارگ نه سال پس از سلطهٔ سوریان آزاد شد (۱ مک: ۵۱/۱۳). این خطای

پدیدار از یاورى خداوند باشد.^{۳۶} با رأى عمومى مقرر گشت که این روز نادیده گرفته نشود، بلکه روز سیزدهم ماه دوازدهم (ماهى که در زبان آرامى^(۱) آذار نام دارد) که یک روز قبل از روز مُردخای است^(۲)، گرامى داشته شود.

فرجامین سخن تلخیص‌کننده

^{۳۷} امور مربوط به نیکانور این گونه واقع گشت و چون از آن زمان، شهر در تملک عبرانیان قرار دارد^(۳)، من نیز کتاب خود را همین جا به پایان می‌برم. اگر تألیف آن نیکو و پسندیده است، خواست من نیز همین بوده است. اگر کم‌ارج است و آن را چندان مایه‌ای نیست، آنچه از من برمی‌آمده همین بوده است.^{۳۹} همچنان که نوشیدن شراب یا آب به تنهایی زیان‌آور است، حال آن که شراب آمیخته به آب دلپذیر و فرح‌بخش است، به همان نحو پرداختن حکایتی که هوش خوانندگان کتاب را برپاید، هنر است. پس در اینجا کتاب را به پایان می‌برم.

تاریخی را با خطای ۱ سم: ۴۵/۱۷ مقایسه کرده‌اند. در اینجا نیز احتمال دارد این مطلب به متن افزوده شده باشد، زیرا مؤلف پیش از این در آیه ۳۳ ذکر کرده است که بقایای جسد نیکانور به معرض نقاشا گذاشته شد.

(۱) ت: «در زبان سریانی»، این کلام در هف. به «در زبان آرامی» برگردانده شده است (بنگرید به ۲ پ: ۲۶/۱۸؛ عز: ۷/۴؛ دان: ۴/۲).

(۲) این «روز مُردخای» همان عید پوریم است (بنگرید به اس: ۹). اما چنین می‌نماید که در حدود ۱۲۴ ق.م، این دو روز هنوز متمایز بوده‌اند. — در «طومار روزه» (قرن اول میلادی) «روز نیکانور» جزء روزهایی ذکر شده که در آنها نباید روزه گرفت.

(۳) مقصود شهر دینی (کوه صهیون مذکور در ۱ مک) است، زیرا ارگ در دست سوریان بوده و مؤلف بدان توجه نداشته است. در واقع پیروزی یهودا بر نیکانور سبب نجات مقدس و خارج شدن آن از تهدید گشت. پس مؤلف به هدفی که برای خویشتن معین کرده بود رسیده است و می‌تواند بر کتاب خود نقطه پایان نهد.

حکمت سلیمان

مقدمه

این کتاب که غالباً در سنت لاتینی، کتاب حکمت نامیده می‌شود، به تمامی به زبان یونانی نگاشته شده است، حتی فصلهای نخستین آن که پاره‌ای به خطا آنها را دارای نسخه اصلی عبری یا آرامی فرض کرده‌اند. از این روی، این کتاب به قانون کتاب مقدس عبری تعلق نگرفته است. آباء کلیسا از قرن دوم میلادی به بعد، از آن استفاده می‌کردند و به رغم تردیدها و پاره‌ای مخالفتها، به‌ویژه مخالفت قدیس هیرونوموس، این کتاب در قانون کلیسای کاتولیک گنجانده شد.

در بخش نخست کتاب (فصلهای ۱-۶)، مؤلف گمنام، خوانندگان را بدان می‌خواند که با دوری جستن از بدی، در پی جستن حکمت برآیند، چه آدمی از بهر نامیرایی آفریده شده که در گرو حکمت است (فصلهای ۱ و ۶). او دو بار رشته کلام را به دست بیدینان می‌سپارد: اینان نخست به شرح تصور خود از وجود و نیت خویش برای زندگی لذت بخش که ایشان را به آزار کردن دادگران رهنمون می‌شود، می‌پردازند (فصل ۲)، اما در فراسوی مرگ، آنگاه که مجد دادگران را به چشم می‌بینند، پیش از آن که خداوند معدوم‌شان گرداند، به خطای خویش اعتراف می‌کنند (فصل ۵). سعادت نهایی دادگران، همانان که در عالم خاکی از سه برکت سعادت و زاینده‌گی و زندگی دراز بی‌نصیب مانده‌اند، با سرنوشت رقت‌انگیز بیدینان مقایسه می‌شود (فصلهای ۳-۴). در این درآمد دراز که از لحاظ ادبی روی آن بسیار کار شده است، برای تفحص قضایی و دادرسی، از عوامل بسیار وام گرفته شده است.

همان گونه که در پایان بخش نخست گفته شده است (۲۵-۲۲/۶)، در بخش دوم رشته کلام به دست سلیمان سپرده می شود و مؤلف خویشتن را در پس او نهان می دارد. او شرح می دهد که از چه روی و چگونه در جوانی مایل به کسب حکمت گشت و چه محسناتی از آن بدو رسید (۲۲-۱/۷) [بند اول]؛ ۲۱-۲/۸. آنگاه در میانه این بخش (۲۲/۷) [بند دوم] - ۱/۸، به ستایش حکمت می پردازد و با خلوص تمام، طبیعت و منشأ الهی و عمل نیکوکارانه آن را ثنا می گوید. اما چون حکمت جز از جانب خدا درغی رسد، مؤلف دعایی را که سلیمان در آغاز سلطنت خویش به درگاه خداوند کرد، تکرار می کند (فصل ۹؛ بنگرید به ۱: ۱۴-۶/۳).

در بخش سوم کتاب که بلافاصله پس از پایان دعا آغاز می گردد، نخست یادآوری می شود که حکمت چگونه قهرمانان سفر پیدایش و خروج را نجات بخشید (فصل ۱۰). آنگاه تأمل دعاگونه درازی در ادامه می آید که در آن، بلایای نازل شده بر مصریان، با احسانهایی که خداوند در بیابان در حق قوم خویش روا داشت، مقایسه گشته است (۱۴-۱/۱۱؛ فصلهای ۱۶-۱۹). بدین سان، هفت قطعه موازی، که شیوه ای کاملاً یونانی به منظور متقاعد کردن خواننده است، در کنار هم آمده اند. با این همه، بلایای گونه گونی که به واسطه جانوران نازل می شود، به مؤلف موقعیت آن را می دهد که در باره رحمت جهانشمول خداوندی به تأمل پردازد (۲۷/۱۲-۱۵/۱۱). رحمتی که حتی پیروان آیین جانورپرستی را نیز که پست ترین مذاهب مشرکانه بوده است، شامل می شود (فصلهای ۱۳-۱۴).

بدین سان، یکپارچگی تألیف کتاب با یکپارچگی زبان منعطف و پرمایه آن، در یک تراز قرار می گیرد و با هنرمندی، در قالبهای فاضلانه بلاغی دنیای یونانی-رومی ریخته می شود، در عین حال که از شیوه های خاص میدراش^(۱) متعلق به سنت یهود نیز، به ویژه در بخش سوم، بهره گرفته می شود.

مؤلف کتاب، سلیمان فرض شده است. او بی آن که از خود نام برد، به پادشاهان

(۱) میدراش (midrash) به تفسیرهای شفاهی عالمان یهود از کتاب مقدس که در تلمود آمده است، گفته می شود. -م.

همتای خویش خطاب می‌کند (۱/۱؛ ۱/۶-۱۱، ۲۱)؛ او که به ذروه مجد خویش رسیده است، از زمانی یاد می‌کند که در عنفوان جوانی، سلطنت را برعهده گرفت و از خداوند خواست تا او را برای حکم راندن، قلبی حکیم و دانا عطا کند؛ پس چون پادشاهان سخن می‌گویند (۵/۷؛ ۹/۸-۱۵) و از دعوت الهی که برای پادشاهی و داوری و ساختن معبد از او شد، یاد می‌کند (۷/۹-۸، ۱۲). اما بدیهی است که این نوشته حکایه، مانند کتاب جامعه یا غزل غزلهای سلیمان، با شگردی ادبی، به نام‌آورترین حکیمان اسرائیل منتسب گشته است.

مؤلف راستین کتاب به یقین یهودی سرشار از ایمان به «خدای پدران» (۱/۹) و سرافراز از تعلق داشتن به «قوم مقدّس» و «نسلی بری از عیب» (۱۵/۱۰) بوده، اگرچه یهودی یونانی‌مآب بوده است. پافشاری او بر رویدادهای خروج، مقایسه‌ای که میان مصریان و اسرائیلیان می‌کند، و انتقاد او از آیین جانورپرستی، القاگر آن است که در اسکندریه می‌زیسته است، همان شهری که توأمان مبدل به پایتخت یونانی‌مآبی در عهد بطالسه و شهر بزرگ یهودیان تبعیدی که در سرزمینهای خارج از میهن خویش پراکنده شده بودند، گشته بود. او از کتاب مقدس بر اساس ترجمه هفتادی که در این محیط انجام پذیرفته بود، استفاده کرده است؛ پس متأخر بر آن بوده است. اما از فیلون اسکندرانی^(۱) (۲۰ ق م-۵۴ ب م) بی‌خبر بوده و به نظر نمی‌رسد که فیلون نیز از کتاب حکمت سلیمان الهام پذیرفته باشد. سرانجام، چند لفظ مورد استفاده در این کتاب، از زمان سلطنت امپراتور آگوستوس^(۲) به بعد رواج پیدا کرد و در ۲۲/۱۴، احتمالاً «صلح رومی» هجو شده است. از این روی، این کتاب می‌تواند طی واپسین دهه‌های قرن نخست پیش از میلاد نگاشته شده باشد؛ پس جدیدترین کتاب عهد عتیق است. روی سخن مؤلف با هموطنان یهودی خویش و به‌ویژه با جوانان یهودی است که

(۱) Philon d'Alexandrie، فیلسوف یهودی‌الاصل یونانی که با تربیت یونانی‌مآب پرورده شد، اما به فراگیری کتاب مقدس و اعتقادات عبرانی نیز پرداخت. در تفکرات خود کوشید آشتی و امتزاجی میان ایمان توحیدی و میراث فلسفه یونانی، به‌ویژه افلاطون و رواقیون، پدید آورد. فیلون اغلب به عنوان پیشگام مکتب نوافلاطونی شناخته می‌شود. -م.

(۲) Auguste، امپراتور روم (۶۳-۱۴ ق م) که نوه خواهر یولیوس قيصر (ژول سزار) بود و قيصر در ۴۵ ق م او را به فرزندخواندگی گرفت. پس از مرگ قيصر، وارث او شد. -م.

حکمرانی آینده اجتماع برعهده ایشان خواهد بود. از این روی، یاد کردن از جوانی سلیمان به تمامی معنی خود را پیدا می‌کند. در واقع، بعید به نظر نمی‌رسیده است که ایمان این جوانان، به سبب افسون تمدن اسکندرانی متزلزل گردد، تمدنی که درخشش مکاتب فلسفی، پیشرفت علوم، دعوت ادیان دارای مناسک سری، اخترشناسی، جادوگری، یا جذابیت محسوس آیینهای مردم‌پسند همچون ایسیس^(۱)، در آن عیان بود. با در نظر آوردن محیط و فرهنگ و نیات مؤلف، شگفت‌آور نیست اگر در کتاب او، به کرات به اندیشه یونانی برخوردیم. به یقین واژگان انتزاعی او و سهولتی که در کار استدلال داشته، مرهون تربیت یونانی‌مآب وی بوده که واژگان و نحو عبری، امکان آن را فراهم نمی‌آورده است؛ همچنین چارچوبهای رده‌بندی و موضوعات مدرسه‌ای و حتی سیاق ادبی را که از علم بلاغت وام گرفته، از همین تربیت اخذ کرده است. اما این وام‌گیریها محدود است و به معنی دلبستگی او به آموزه زندگی یونانی نیست، بلکه عامل محرک اندیشه وی است که آشخور آن کتاب مقدس است. بی‌گمان در باب نظامهای فلسفی یا نظریات اخترشناسی، دانش او بیش از فرهیختگان عصر خویش نیست، حال آن که اندیشه او در زمینه مفاهیم کتاب مقدس، به پیشرفتهایی راستین رسیده است.

در بخش نخست کتاب، تصدیق می‌شود که خدا آدمی را فسادناپذیر آفریده است (۲۳/۲): سرانجام انسان، نامیرایی است و مرگ ثمره بدی است. از این روی، حیات خاکی آمیخته به ریج و لیک قداست‌آمیز، نزد خدا مأجور خواهد بود، حال آن که بیدینی سبب نابودی رؤیاهای پیروان خویش و فنای ایشان می‌گردد. بدین‌سان، مسئله پاداش اخروی که ذهن حکیمان بسیاری را به خود مشغول داشته، در اینجا راه‌حلی می‌یابد. مؤلف از رستاخیز اجساد سخنی به میان نیاورده، اما احتمالاً به صورت

(۱) Isis، ایسیس نام یونانی الهه‌ای مصری است که در زبان مصری قدیم «إسی» («Esi») به معنی «آن زنی که بر اورنگ است» — یعنی «ملکه» — نامیده می‌شد. ایسیس خواهر و همسر اوزیریس (Osiris) و مادر هوروس (Horus) بود. پس از کشته شدن همسرش اوزیریس، تکه‌های جسد او را گرد آورد و به کمک آنوبیس (Anubis)، در آن دُخه حیات دمید. ایسیس جادوگری بزرگ شمرده می‌شد که قدرت او از سایر خدایان و حتی از رع (Rê) خدای بزرگ آفتاب فزون‌تر بود. — م.

ضمنی آن را مد نظر داشته است.

در بخش دوم، به حکمت و حکیم پرداخته می‌شود. حکمت به عنوان حضور دما دم خداى تعالى که منبع وحى کتاب مقدس بوده است، درک می‌شود، حضوری سودمند به حال دنیا که موجب انسجام آن می‌شود و بدان معنی می‌بخشد، حضور لطف در دل کسانی که تمنای آن را دارند، کسانی همچون پیامبران و دوستان خدا. این حکمت خدا که به روح او تشبیه می‌شود (۱۷/۹)، همان چیزی است که حکیم باید در تمنای آن باشد (۷/۷-۱۰) و دل بدان بندد (۲/۸، ۹، ۱۸)، اما حکمتی که حکیم ضرورت آن را حس می‌کند، جز از جانب خدا عطا نمی‌شود؛ پس باید آن را از او طلب کند (۲۱/۸): از اینجا است که دعا در کار می‌آید (فصل ۹) و در آن، درخواست مکرر حکمت، به سبب عظمت دعوت الهی که به طور عام از هر انسان و به طور خاص از حکیمان می‌شود، توجیه می‌گردد، در حالی که ضعف و کالبد ما موجب گرانباریان می‌گردد. در اینجا گامی که به جلو برداشته می‌شود، در جهت درونی و روحانی کردن مفهوم حکمت است که البته به صورتی ضعیف انجام می‌پذیرد. عبارتهای ۲۵/۷-۲۶ را بعدها آباء کلیسا دربارهٔ مسیح که کلمهٔ متجسد است، غالباً تکرار کردند.

در بخش سوم، به خصوص به رویدادی که موجب پیدایش اسرائیل گشت، یعنی خروج، پرداخته می‌شود. خداوند در این رویداد، همچون منجی قوم خویش تجلی می‌کند و ایشان را از طریق واقعیتهای ملموس و کیهانی، که من شریف‌ترین آنها است، از بیدینان و حتی از خطاهای خودشان رهایی می‌بخشد (۲۴/۱۶-۲۹). بدین‌سان، مؤمنان خویش را از مرگ می‌رهاند و زندگی می‌بخشد (۱۳/۱۶-۱۴). مؤلف با خدعه کردن این تجربهٔ اولیهٔ اسرائیل (۱۰/۹-۱۲، ۱۸-۲۱)، من را مائدهٔ نامیرایی به شمار می‌آورد (۲۱/۱۹+). باری، آنچه خداوند در اوایل شکل‌گیری قوم خویش انجام داد و برای نجات بخشیدن ایشان، قوای این جهان را به کار گرفت، از تکرار آن هرگز فروگذار نخواهد کرد (۲۲/۱۹). از این روی، این بخش سوم روشن‌کنندهٔ بخش نخستین است: خروج، ایمان مؤلف را به خدایی که دادگران را نجات خواهد بخشید و ایشان را زندگی عطا خواهد کرد، استوار می‌سازد؛ در این زندگی، عناصر دنیایی تجدید شده،

آفرینشی تازه را پدید می‌آورند (۲۴/۱۶؛ ۶/۱۹) که اندیشه رستاخیز اجساد، به صورت مبهم از ورای آن در ذهن نقش می‌بندد.

در این اثر که اینچنین بر اندیشه‌ای استوار مبتنی است، ایمان در آزمون و جست‌وجوی مشتاقانه حکمت، بر اساس تأمل در خروج که قالبی دعاگونه دارد، صورت می‌پذیرد و از رهگذر آن، سعادت دادگران نزد خدا در فراسوی مرگ تصدیق می‌شود. این کتاب خوانندگان امروزی را بیش از پیش به خود جلب می‌کند؛ حتی فصلهای آخرین آن که تفاوت‌های بسیاری با اسلوب‌های تفکر ما دارد، در زمان حاضر توجه خوانندگانی را که با شیوه‌های میدراشی آیین یهودیت قدیم مأنوس هستند، به سوی خود می‌کشد.

متن یونانی دست‌نوشته نسخه واتیکان که متعلق به قرن چهارم میلادی است، مبنای ترجمه حاضر بوده است؛ این همان متنی است که آن را با عبارت «متن پذیرفته شده» مشخص ساخته‌ایم. علامت اختصاری لا. معرف روایت کهن لاتینی ایتالیا^(۱) است که در وولگات وارد شده، اما قدیس هیرونوموس آن را بازنگری نکرده است.

(1) Itala

حکمت سلیمان

۱. حکمت و سرانجام آدمی

جستن خدا و از گناه دوری جستن

- ۱ دادگری را دوست بدارید^(۱)، ای شما که به کار داوری دنیا بید^(۲)،
 در باب خداوند اندیشه راست کنید،
 و به صفای دل او را بجوید^(۳)،
 ۲ چه آن کسان او را می یابند که سر آزمودنش ندارند،
 بر آنان تجلی می کند^(۴) که ایمان خویش از او غی گردانند.
 ۳ چه پندارهای کز از خدا دور می شوند،
 و قدرت^(۵) چون آزموده شود، بی خردان را شرمسار می سازد.
 ۴ نه، حکمت در جان بدکار درغی آید،
 در تن باجگزار گناه منزل غی کند^(۶).
- مت: ۳۳/۶
 ۲۱-۱/۶
 ۲ تو: ۲/۱۵
 ام: ۱۷/۸
 مز: ۹/۹۵
 خرو: ۱۳/۳۳
 روم: ۲۴/۷
 ۲/۸

(۱) همین عبارت یونانی در مز: ۴۴ (۴۵)/۸ و ۱ تو: ۱۷/۲۹ نیز آمده است. «دادگری» باید به معنی همخوانی کامل اندیشه و عمل با مشیت الهی شمرده شود، آنچنان که در دستورات شریعت و احکام وجدان بیان شده است.

(۲) بنگرید به مز: ۱۰/۲. «داوری کردن» عمل اصلی حکومت است. مؤلف که از طریق تخیل ادبی، خویشان را به جای سلیمان قرار داده است (۷/۱۱؛ ۷/۹؛ ۷/۱۲، ۸)، ظاهراً به پادشاهان همتای خویش خطاب می کند (بنگرید به ۱۱-۱/۶). او در واقع می خواسته یهودیانی را که از ناحیه ادیان شرک آمیز محیط تهدید می شدند، تحت تأثیر قرار دهد.

(۳) «جستن خدا» برای «یافتن» او، دعوت دائمی پیامبران و حکمت است (بنگرید به عا: ۴/۵+). اما تأثیر ۱ تو: ۹/۲۸ مستقیم تر می نماید. در باره صفای دل، بنگرید به ۱ تو: ۱۷/۲۹؛ اف: ۵/۶؛ کو: ۲۲/۳.

(۴) همین عبارت یونانی در ار: ۲۹ (هف: ۱۳-۱۴ و اش: ۱/۶۵ نیز آمده است).

(۵) مراد قدرت الهی است که در دنیا فعال است و به تناوب، با روح یا حکمت خدا مطابق شمرده خواهد شد.

(۶) تن به خودی خود بدکردار نیست. اما می تواند وسیله گناه شود و بدین سان، ستمگر بر نفس گردد. قدیس

←

- ۵ چه روح قُدوس، آن مربی^(۱)، از نیرنگ می‌گریزد،
برابر پندارهای نابخردانه، دور می‌شود،
چون ستمگری روی دهد، رنجیده خاطر می‌گردد^(۲).
- ۶ حکمت، روحی است که آدمیان را یار است،
لیک کفرگوی را از بهر سخنانی که بر زبان رانده، بی‌کیفر نمی‌گذارد؛
چه خدا گواه کلیه‌های اوست،
و مراقب راستگوی دل او^(۳)،
و نیوشای سخن زبان او.
همانا روح خداوند گیتی را آکنده است^(۴)،
و او که همه چیز را یکپارچه^(۵) نگاه داشته، بر هر کلمه داناست^(۶).
- ۸ پس آن‌که سخنان شیرانه بر زبان می‌راند، پنهان شدن از او نخواهد توانست،
دادگری منتقم، راه گریز بر او خواهد بست.
- روم: ۱۴/۸
مز: ۱۲۷/۱۳۹-
ام: ۳۱/۸
تیظ: ۴/۳
سی: ۱۹/۳۹
از: ۲۰/۱۱
م: ۱۲۷/۱۳۹-
ام: ۱۲/۲۲
سی: ۱۹/۳۹
۲۰/۱۱

پُلُس (روم: ۲۴-۱۴/۷) و قدیس یُوخَنَّا (۳۴/۸) بیان کامل این اندیشه را به دست داده‌اند.
(۱) «مربی»، تت: «تربیت»؛ نب: «حکمت». — تربیت اسرائیلی که حکمان به صورت سنتی آن را اعمال می‌کردند، تحت تأثیر «روح قُدوس» قرار داشت (بنگرید به مز: ۱۳/۵۱؛ اش: ۱۱۰/۶۳). پیش از این، در پاره‌ای از متنها، روح الهی به عنوان راهمای اسرائیل در زمان گذشته (نخ: ۲۰/۹، ۳۰؛ اش: ۱۱۰/۶۳) یا همچون قدرتی درونی (مز: ۱۳/۵۱؛ حز: ۱۹/۱۱؛ ۲۶-۲۷) معرفی شده است. علاوه بر این، حکمت گاه نقش استادان حکمت را برعهده می‌گیرد (ام: ۹-۱) یا گرایش می‌یابد که به روح الهی تثبیل شود (بنگرید به آیات ۷-۶؛ ۲۲/۷؛ ۱۷/۹).

(۲) متن دشوار است؛ تت: «شرمسار می‌شود»، «ناکام می‌گردد».
(۳) «کلیه‌ها» جایگاه هواهای نفسانی و تحریکات خودآگاه است (ای: ۲۷/۱۹؛ مز: ۷/۱۶؛ ۲۱/۷۳؛ ام: ۱۶/۲۳). «قلب» جایگاه فعالیت خودآگاه عقلی و نیز عاطفی است (پی: ۲۱/۸+). «قلب» و «کلیه» اغلب در کنار هم می‌آیند (مز: ۱۰/۷؛ ۲/۲۶؛ ار: ۲۰/۱۱؛ ۱۰/۱۷؛ ۱۲/۲۰؛ مکا: ۲۳/۲) تا بر مجموعه قوای درونی آدمی دلالت داشته باشند.

(۴) حضور فراگیر خدا که در ار: ۲۴/۲۳ تصدیق شده است (نیز بنگرید به عا: ۳-۲/۹؛ ۱؛ پا: ۲۷/۸)، ناظر بر روح اوست، بر وفق مز: ۷/۱۳۹ و متنتهایی که فعلیت حیات بخش و جهانشمول را به روح خدا نسبت می‌دهند (یه: ۱۴/۱۶؛ ای: ۱۵-۱۴/۳۴؛ مز: ۳۰/۱۰۴). نیز بنگرید به ۱/۱۲.

(۵) لفظی که با این عبارت ترجمه شده، برگرفته از واژگان مذهب رواقی است و قویاً بر نقش روح خداوند در انسجام عالم دلالت دارد. اما این لفظ چون به زمینه دیگری منتقل شده، بر قدرت ذاتی خدای تعالی دلالت یافته است.

(۶) روح الهی آنچنان پیوند نزدیکی با کائنات برقرار می‌کند که هر سخن بر زبان آمده را بی‌درنگ درمی‌یابد. این متن در آیین عید پنجاهه، با «عطیه زبانه‌ها» تطبیق داده شده است (رس: ۴-۲/۲).

^۹ در نیات بیدین تفحص خواهد شد.

ندای سخنان او تا درگاه خداوند خواهد رسید.

همچون دلیلی بر گناهان او.

^{۱۰} گوشی غیور همه چیز را می‌شنود.

تث: ۱۹/۲۹

آوای زمزمه‌ها از آن پنهان نمی‌ماند.

^{۱۱} پس خویشتن را از زمزمه‌های عبث نگاه دارید.

خرو: ۲۴/۱۵
مز: ۱۹/۷۸

زبان خویش از غیبت بازدارید^(۱)؛

چه کلمه‌ای که در نهان گفته می‌شود، بی‌اثر نمی‌ماند.

دهان افترازن، مرگ را از برای جان به ارمغان می‌آورد.

^{۱۲} به گمراهی زندگانی خویش، مرگ را مجوید.

ام: ۳۲/۱

و به اعمال دستان خویش، راه هلاک مپوید.

^{۱۳} چه خدا مرگ را نیافریده است^(۲).

۲۴-۲۳/۲
۱/۱۲-۲۳/۱۱
جز: ۳۲/۱۸
۱۱/۳۳

و از هلاک زندگان خشنود نمی‌گردد.

^{۱۴} همه چیز را از بهر بودن آفریده است^(۳)؛

در مردمان جهان، فایده‌ی است.

در ایشان شرنگ مهلک نیست.

و منزلگه مردگان^(۴) بر زمین سلطنت نمی‌کند؛

(۱) مراد غیبت خدا و همنوع است.

(۲) مؤلف توأمان به مرگ جسمی و روحی همانا مرگ روحی و ابدی است. مؤلف در اینجا به روایت پی: ۲-۳ رجوع می‌کند تا از آن، مقاصد آفریدگار را روشن سازد: آدمی برای نامیرایی سرشته شده و هیچ چیز در آفرینش نمی‌تواند مانع از اجرای مشیت الهی گردد؛ نسلهای متوالی، حیات را تداوم بخشیده‌اند. — قدیس پوئس (روم: ۱۲/۵-۲۱+) عقیده‌ی مرگی به سبب گناه را تکرار می‌کند و در برابر نخستین آدم گنهکار، آدم منجی تازه را قرار می‌دهد.

(۳) خدا، «آن که هست» (خرو: ۱۴/۳)، همه چیز را از آن روی آفریده تا «باشد» و از حقایق حقیق و استوار و پایدار بهره‌مند گردد.

(۴) «منزلگه مردگان» (Hadès) که معادل یونانی «شئول» [shéol] عبرانیان است، بنگرید به اع: ۳۳/۱۶+ در اینجا نه تنها معرف جایگاه اموات است، بلکه بر قدرت تشخیص یافته‌ی مرگ نیز دلالت دارد (بنگرید به مت: ۱۸/۱۶؛ مکا: ۸/۶؛ ۱۴/۲۰).

۱۵ چه دادگری نامیراست^(۱).

+۴/۳

زندگی به دیدهٔ بیدینان

۱۶ لیک بیدینان^(۲) به عمل و آوای خویش، مرگ را می‌خوانند؛

۲۳-۱/۵

آن را دوست خویش می‌گیرند و از برایش، خویشتن را فنا می‌سازند،

۳۶/۸: ا

با آن پیمان می‌بندند،

۱۵/۲۸: اش
۱۲/۱۴: سیسزاست زان آن باشند^(۳).

۱ چه به تدبیر نادرست خویش، یکدگر را می‌گویند:

۲

«کوته است و دلگیر زندگانی ما^(۴)؛

ای: ۲-۱/۱۴

چون مرگ آدمی دررسد، علاجی نیست،

مز: ۷-۵/۳۹

و کس شناسیم که از منزلگه مردگان باز آمده باشد^(۵).

جا: ۸/۸

ای: ۹/۷

۲ به اتفاق زاده شده‌ایم^(۶).

(۱) آن که «دادگری» می‌کند (بگیرد به ۱/۱)، از نامیرایی اطمینان دارد. — در چند دسس. لاتینی افزوده شده است: «اما ستمگری کسب مرگ است». این افزودگی که چندان مورد تأیید نیست، نباید در متن اصلی یونانی آمده باشد.

(۲) در اینجا مراد از «بیدینان»، در وهلهٔ نخست یهودیان از دین برگشته و قبیح و شهوترانی هستند که تا حد آزار کردن برادران خویش و محاربه با خدا پیش رفتند. اما مشرکان ماده پرسبی که این یهودیان با آنان درآمیختند و قواعد زندگی‌شان را اختیار کردند نیز مورد نظر بوده‌اند.

(۳) ت: «نصیب او باشند» (بگیرد به ۹/۲، ۲۴). بیدینان نصیب مرگ هستند، همچنان که اسرائیل نصیب خداست (ت: ۹/۳۲؛ مک: ۲۶/۱؛ زک: ۱۶/۲) و خدا نصیب مؤمنان است (مز: ۵/۱۶؛ ۲۶/۷۳؛ ۶/۱۴۲).

(۴) در دیگر بخشهای کتاب مقدس نیز به این نظر بدبینانه دربارهٔ زندگانی برمی‌خوریم (بگیرد به پی: ۹/۴۷؛ ای: ۲-۱/۱۴؛ مز: ۷-۵/۳۹؛ ۱۰-۹/۹۰؛ جا: ۲۳/۲؛ سی: ۲-۱/۴۰). در ادبیات یونانی نیز این اندیشه را بازمی‌یابیم، اما با آشفته‌گی عمیق‌تر و حالت اندوهباری شدیدتر.

(۵) یا شاید «رهیده باشد». «منزلگه مردگان» در اینجا، مانند مکا: ۱۸/۱، بر جایگاه اموات دلالت دارد (اع: ۳۳/۱۶+) که آن را راه بازگشت نیست (ای: ۹/۷+). و دیگر بر قدرت تشخیص یافتهٔ مرگ، مانند آنچه پیش از این آمد (۱۴/۱)، دلالت ندارد. بیدینان به وجود آن نیز اعتقاد ندارند و با تکیه بر تجربه، آن را انکار می‌کنند.

(۶) گرد آمدن تصادفی عناصر یا آنها، مبین منشأ پدید آمدن هر فرد است و این اجتماع عناصر، به هنگام مرگ

←

و از پس آن، چنان خواهیم بود که گویی هرگز نبوده‌ایم.
نَفْسِ مُنْخَرِنِ ما دود است،

و اندیشه، شراره‌ای است که از تپش قلبان برمی‌خیزد؛

۳ چون خاموشی گیرد، تن خاکستر خواهد گشت،

و روح چون هوای ناپایا، پراکنده خواهد شد.

۴ با گذر زمان، نام ما به طاق نسیان سپرده خواهد شد^(۱)،

اعمال ما را کس یاد نخواهد کرد؛

زندگانی ما چون رد ابر خواهد گذشت،

و محو خواهد گشت،

چون مه که پرتوان آفتاب آن را می‌تاراند،

و گرمای آن از میانش می‌برد.

۵ آری، روزهای ما گذر سایه‌اند،

فرجام کار ما را بازگشت نیست،

مُهر نهاده می‌شود و کس بازغی‌آید^(۲).

۶ پس بیایید از نعمتهای حاضر بهره گیریم،

به شور جوانی، از آفریده‌ها برخورداریم،

۷ از شرابه‌ای گرانها و عطرها سرمست گردیم،

گل بهاری^(۳) از کف ندهیم،

مز: ۷/۳۹؛
۴/۱۴۴
ای: ۲/۱۴؛ ۹/۸؛
جا: ۱۳/۸؛ ۱۲/۶؛
تو: ۱۵/۲۹

اش: ۱۳/۲۲
قر: ۳۲/۱۵

یکسره از میان می‌رود. پس آنگاه (آیه ۲، بندهای ۳ و ۴) نَفْسِ حیات بخش، به پدیده‌ای تقلیل می‌یابد که هوا را سوزان و محترق می‌سازد، و اندیشه به شراره‌ای که از «تپش قلب» برمی‌خیزد. این توضیح ماشین‌وار، بر آن است تا با تحکیم پاره‌ای از نظریات یونانی، حقیقت نَفْس را انکار کند. در عین حال، با آموزه‌های کتاب مقدس در تضاد است، با اشاره‌ی هزل‌آمیزی که در آن، به «نَفْسِ مُنْخَرِنِ» می‌شود (پی: ۷/۲؛ ای: ۳/۲۷).

(۱) در کتاب مقدس، از این فراموشی اغلب به عنوان کیفر بیدیتان یاد شده است (بنگرید به تث: ۱۴/۹؛ ای: ۱۷/۱۸؛ مز: ۷-۶/۹؛ سی: ۹/۴۴، و غیره). اما در پاره‌ای از متنها آمده است که بدون استثنا، شامل حال همه‌ی مردگان می‌شود (مز: ۱۳/۳۱؛ جا: ۱۶/۲؛ ۵/۹).

(۲) یا «بازغی‌گرداند».

(۳) دسس. یونانی، سرهگزر، آر: «بهاری»؛ متن پذیرفته شده و سر: «هوا».

^۸ تاجی از غنچه‌های گل سرخ بر سر نهیم، پیشتر زان که بیژم‌رند،

^۹ هیچ سبزه‌زاری^(۱) از عیش و نوش ما خالی مباد،

همه جا نشان سرور خویش بر جای نهیم،

چه این است بهره ما و این است نصیب ما!

^{۱۰} بر دادگر فقیر ستم روا داریم^(۲)،

بر بیوه‌زن ترحم نکنیم،

موی سپید و دیرسالِ پیر را پاس نگذاریم^(۳).

^{۱۱} قدرت ما قانونِ دادگری باد^(۴)،

چه آنچه ناتوان است، بیفایده نماید.

^{۱۲} بر دادگر دامها بگستریم، چه ما را می‌آزارد^(۵)،

و با کردار ما مخالفت می‌ورزد،

بهر تخطی از شریعت، نکوهش‌مان می‌کند،

و از برای اهمال در تربیت خویش، متهم‌مان می‌سازد.

^{۱۳} گمان آن دارد که خدای را می‌شناسد^(۶)،

و خویشان را فرزند خداوند می‌خواند.

^{۱۴} مذمتگر اندیشه‌های ما گشته است،

نگاه او نیز بر ما سنگین می‌آید؛

۲۴/۲: ۱۶/۱

اش: ۶/۵۷

لاو: ۳۷-۳۵/۲۵

خرو: ۲۰/۲۲+

لاو: ۳۲/۱۹

از: ۱۹/۱۱

۱۳-۱۰/۲۰

یو: ۱۸، ۱۶/۵

مت: ۴-۳/۲۶

مت: ۲۳

مت: ۲۷/۱۱

۶/۱۹: ۷/۱۲

(۱) حد. بر اساس لا: «هیچ سبزه‌زاری» *mèdeis leimôn*; یونا: «هیچ یک از ما» *mèdeis hêmôn*.

(۲) در این جمله طعن‌های نهفته است: دادگر «فقیر» است، علی‌رغم وعده‌های صریحی که در کتاب مقدس آمده است (مز: ۲۵/۳۷؛ ۳/۱۱۲؛ ام: ۹/۳-۱۰؛ ۲۱/۱۲؛ و غیره).

(۳) همانانی که در کتاب مقدس، امر به رعایت حرمت و حمایت ایشان شده است.

(۴) این قاعده که سبب تحقیر ضعیف می‌شود، جایگزین شریعتی می‌گردد که راه دادگری را ترسیم می‌کند. در کتاب مقدس این تفوق قدرت، امری شناخته شده است (ای: ۶/۱۲؛ حب: ۱۱، ۷/۱) و غالباً فعال نشان داده می‌شود. پاره‌ای از نظریه‌های یونانی، حق اقویا را آن‌گونه توجیه می‌کنند که گویی مطابق با طبیعت است (برخلاف، بنگرید به ۱۶/۱۲+).

(۵) تأثیر ادبی اش: ۱۰/۳ (هف). مشهود است؛ البته چنانچه این تناظر، در جهت عکس نبوده باشد.

(۶) مراد تنها شناخت خدای یگانه نیست، بلکه شناخت اراده او (روم: ۱۷/۲-۲۰) که عمل بدان واجب است، و احتمالاً شناخت مقاصد نهانی او در باب انسان (بنگرید به ۲۲/۲) نیز مد نظر بوده است.

اس: ۱۳، ۸/۳

^{۱۵} چه شیوه زیستن او به دیگران نمی ماند،

و راههای او یکسره دیگر است^(۱).

^{۱۶} ما را چون شیء قلب اندود می داند،

و از راههای ما دوری می گزیند، آنچنان که گویی از ناپاکیها می گریزد.

سرانجام دادگران را نیکبختی می خواند^(۲)،

و لاف آن می زند که خدا پدر اوست.

^{۱۷} بنگریم که آیا سخنان او راست است،

بیازماییم که فرجام کار او چه سان خواهد بود^(۳).

^{۱۸} چه اگر دادگر پسر خدا^(۴) است، خدا او را یاورى خواهد کرد،

و از دستان دشمنانش خواهد رهاند.

^{۱۹} او را به ناسزا و شکنجه بیازماییم،

تا بردباریش بشناسیم،

و شکیبایش بسنجیم.

^{۲۰} به مرگی ننگین محکومش سازیم،

چه، به حسب گفته های او، بر وی تفقد خواهد شد^(۵).

مت: ۱۱/۵
یو: ۱۸/۵

مز: ۹/۲۲
مت: ۴۳/۲۷

اش: ۷/۵۳
مت: ۶۸-۶۷/۲۶
ب: ۱۲/۲۷

(۱) بیدینان به تکرار شکایاتی می پردازند که غالباً از قوم یهود می شده است، همان قومی که به سبب اعتقادات و اعمال دینی خویش، از سایر آدمیان جدا بودند.

(۲) احتمالاً به داستان ایوب اشارت رفته است (۱۲/۴۲-۱۵)، البته اگر افق مطلب به اجرهای دنیوی محدود باشد. اما بیان این عبارت از زبان دادگر، احتمالاً یادآور اطمینان از پاداش اخروی است که بیدینان، شمول آن را تحریف می کردند.

(۳) در لا. افزوده شده است: «و می دانیم که نصیب نهایی او چه خواهد بود»، که ترجمه ثانوی متن یونانی است.

(۴) در کتاب مقدس، عبارت «پسر خدا» اغلب بر اسرائیل یا اسرائیلیان دلالت دارد (خرو: ۲۳-۲۲/۴؛ تث: ۱/۱۴؛ اش: ۲/۱؛ هو: ۱/۱۱). اما در وهله بعد، چنین گرایشی نیز ملاحظه می شود که این عبارت، به دادگران یا قوم آینده اطلاق می گردد (بنگرید به هو: ۱/۲). گام کاربردی شخصی می یابد (سم: ۱۴/۷؛ مز: ۷/۲؛ سی: ۱۰/۴). اما اگر برای یک اسرائیلی پیش آید که خدا را پدر بخواند (سی: ۱/۲۳؛ ۴؛ ۱۰/۵۱؛ نیز بنگرید به مز: ۲۷/۸۹)، هیچگاه خویشتر را «پسر او» نخواهد خواند. در مابق کتاب، این لقب به اسرائیلیان گذشته که از زمره قوم مقدس بودند، داده شده است (۷/۹؛ ۱۹/۱۲؛ ۲۱؛ ۱۰/۱۶؛ ۲۶؛ ۴/۱۸؛ ۱۳).

(۵) تم: «تفقد (خدا) برای او خواهد بود». درباره این تفقد، بنگرید به ۷/۳+... ارتباط این فقره با مصائب

خطای بیدینان

- ۲۱ چنین می‌اندیشند، لیک راه گمراهی می‌بویند،
 چه خبثات ایشان، کورشان می‌سازد.
 ۲۲ به اسرار خدا^(۱) پی نمی‌برند،
 به اجر تقدُّس امید نمی‌بندند،
 به پاداش جانهای پاک ایمان نمی‌آورند،
 ۲۳ آری، خدا آدمی را از بهر فسادناپذیری آفریده است،
 از او صورتی از ذات خویش^(۲) پدید آورده است؛
 ۲۴ به رشک ابلیس مرگ به دنیا درآمد^(۳)؛
 آنان که از آن مرگ‌اند، آن را خواهند آزمود.

+۴/۳: +۱۳/۱

بی: ۲۶/۱
 ۲ پط: ۴/۱
 بی: ۳
 روم: ۱۲/۵

قیاس سرنوشت دادگران و بیدینان

- ۱ جان دادگران در دست خداست^(۴)،
 و ایشان را هیچ عذابی نخواهد رسید.
 ۲ به دیده ناخردان، مرده نموده‌اند.

۳

تث: ۳/۳۳
 اش: ۱۶/۵۱
 مز: ۲۲/۸۹
 یو: ۲۹/۱۰

۱۷/۴

مسیح که به «مرگی ننگین» محکوم شد چون خویشتن را «پسر خدا» می‌خواند، نخستین نسلهای مسیحیان را تحت تأثیر قرار داد (بنگرید به مت: ۴۳/۲۷)، و شماری از آباء، این قطعه را مطلبی پیشگویانه شمردند. مؤلف مستقیماً یهودیان مؤمن اسکندریه را مد نظر داشته که از دین برگشتگان و متحدان مشرک ایشان، آنان را ریشخند و آزار می‌کردند. اما با این همه، آزارگری مثالی یا نوعی را وصف کرده است. از این روی، متن او به منتهی درجه، وصف حال دادگر کامل است (عب: ۳/۱۲).

(۱) مقاصد نهانی خدا، مربوط به سرانجام نامیرای انسان می‌شود.

(۲) تث: «خصال خویش»؛ نب: «جاودانگی خویش» یا «همانند خویش». — مؤلف در اینجا موضوع انسان را که به صورت خدا آفریده شده (پی: ۲۶/۱)، به صورتی بدیع تکرار کرده است، با عبارتی سنجیده که به نظر می‌رسد بر ازلیت الهی تأکید دارد.

(۳) «ابلیس» در هف، در ترجمه ساتان (*satan*) عبری آمده است (بنگرید به ای: ۶/۱+). مؤلف در اینجا به تفسیر پی: ۳ پرداخته است (بنگرید به یو: ۴۴/۸؛ ۱ یو: ۸/۳؛ مکا: ۹/۱۲؛ ۲/۲۰). مرگی که ابلیس به دنیا وارد کرد، مرگ روحی است که سرانجام آن، مرگ جسمی است (بنگرید به ۱۳/۱+؛ روم: ۱۲/۵ اب).

(۴) یعنی تحت حمایت اوست (بنگرید به تث: ۳/۳۳؛ اش: ۱۶/۵۱؛ یو: ۲۸/۱۰-۲۹) و نسبت به او خاضع است (بنگرید به ای: ۱۰/۱۲).

رفتن آنان چون سیه‌روزی انگاشته شده است،

^۳ و سفر درازشان چون نیستی،

لیک در آرامش‌اند^(۱).

اش: ۲/۵۷

^۴ اگر به دیدهٔ آدمیان، کیفرهایی بدیده‌اند،

امیدشان آکنده از نامیرایی بوده است^(۲)؛

+۲۳/۲: ۱۵/۱

^۵ در ازای اندک تأدیب، احسانهای عظیم بر ایشان خواهد رسید.

روم: ۱۸/۸
قر: ۱۷/۴

همانا خدا آنان را آزمود^(۳)،

مز: ۲/۲۶: ۳/۱۷
ام: ۳/۱۷
ای: ۱۰/۲۳

و درخور خویش یافت؛

^۶ چون زر در بوته، ایشان را آزمود،

چون قربانی سوختنی بری از عیب، آنان را پذیرفت.

^۷ آنگاه که تفقد^(۴) شوند، درخشیدن خواهند گرفت،

نت: ۳/۱۲
مت: ۳۳/۱۳

و چون شراره‌هایی خواهند گشت که در کاه^(۵) افتد،

(۱) «آرامش» تنها به معنی عدم وجود هر گونه بدی نیست (اش: ۲/۵۷؛ ای: ۱۷/۳-۱۸)، بلکه بر حالت

امنیت و سعادت که به سبب حمایت خدا (آیه ۱) یا الفت (آیه ۹) با او پدید می‌آید نیز دلالت دارد.

(۲) امید (روم: ۲/۵) در زندگی دادگران دارای شأنی اساسی است و موضوع آن، نامیرایی (athanasia)

است. این لفظ که تا اینجا در عجم به کار نرفته است — هرچند برای یونانیان مأنوس بوده است — بر

نامیرایی یاد و خاطره (بنگرید به ۱۳/۸) یا نامیرایی نفس دلالت دارد. مؤلف این لفظ را در اینجا به معنی

دوم به کار برده، اما برای رساندن معنی نامیرایی سعادتمندانه در جوار خدا که به پاداش دادگری عطا

می‌شود (۲۳/۲: ۱۵/۱). او بدین سان، سبب امیدهای مؤلف مزامیر را روشن می‌سازد که نمی‌پذیرفت با

مرگ، الفت خدای را از کف می‌دهد (مز: ۱۰/۱۶).

(۳) دربارهٔ آزمون که همانا محک و وسیلهٔ تطهیر دادگر است، بنگرید به پی: ۱/۲۲؛ طو: ۱۳/۱۲؛ ای: ۲/۱؛ مز:

۱۰/۶۶؛ سی: ۲؛ ۱ پط: ۷-۶.

(۴) این لغت (بنگرید به خرو: ۱۶/۳) در اینجا بر مساعدت خدا دلالت دارد که می‌تواند با داوری عام یا

جزئی منطبق گردد. خود این عبارت، که آنچه را در ار: ۱۵/۶؛ ۱۵/۱۰ (هف). آمده، به صورت تحت‌اللفظی

بیان می‌کند (نیز بنگرید به اش: ۲۲/۴۴)، مرحلهٔ بعدی حالت نفوس دادگر را مشخص می‌سازد. فعل بعدی

باید به معنی داخل شدن این نفوس در مجد جاودان باشد. اگرچه مفهوم «درخشش» در جای دیگر در مورد

برگزیدگان برانگیخته شده به کار رفته است (دان: ۳/۱۲؛ مت: ۴۳/۱۳)، این آموزهٔ رستاخیز اجساد در

هیچ کجای کتاب صریحاً بیان نگشته است.

(۵) در چندین متن کتاب مقدس (بنگرید به اش: ۳۱/۱: ۲۴/۵؛ نا: ۱۰/۱؛ عو: ۱۸؛ زک: ۶/۱۲؛ مل: ۱۹/۳)،

این استعاره نادر آثار خشم منتقم خدا یا انتقام اسرائیل از دشمنان خویش است. اما در اینجا به زمینهٔ

دیگری منتقل شده و احتمالاً به معنی شرکت دادگران مجد یافته در نابودی بدی است که مقدمهٔ برقراری

ملکوت خداست و دادگران یاد شده در تحقق آن شرکت دارند (آیه ۸).

^۸ ملتها را داوری خواهند کرد و بر اقوام سلطه خواهند یافت،
و خداوند تا ابد بر ایشان سلطنت خواهد کرد.

^۹ آنان که بر او اعتماد می‌ورزند، راستی را درخواهند یافت^(۱)،

و آنان که مؤمن‌اند، نزد او در عشق منزل خواهند کرد^(۲)،

چه لطف و رحمت از برای مُقَدَّسان است،

و تفقد او از بهر برگزیدگانش.

دان: ۲۷/۷
مز: ۱۵/۴۹؛ ۱۶۹/
ب: ۶/۲؛ ۱۰/۵
مکا: ۶-۴/۲۰

ام: ۵/۲۸
قر: ۱۲/۱۳
یو: ۲/۳

۱۵/۴

^{۱۰} لیک بیدینان را کیفری در خور اندیشه‌هایشان خواهد بود،

همانان که دادگر^(۳) را به چیزی نگرفتند و از خداوند دور شدند.

^{۱۱} چه نصیب آنان که حکمت و تأدیب را خوار می‌دارند، سیه‌روزی است^(۴)؛

امیدشان باطل،

خستگی‌شان بی‌هوده،

و اعمالشان بی‌فایده است؛

^{۱۲} همسرانشان ناخجرد،

فرزندانشان تباه،

و اعقابشان نفرینی‌اند!

سی: ۶-۵/۴۱
مز: ۱۰-۹/۱۰۹

نازایی به از زادن اعقاب بیدین

^{۱۳} نیک‌بخت آن زن نازا^(۵) که از عیب بری است،

۱/۴
اش: ۱/۵۴
عب: ۴/۱۳

(۱) همان «راستی» که اطمینان ایشان را توجیه می‌کند و قصد خدای را به تمامی بر ایشان آشکار می‌سازد.

(۲) یا اگر جمله به صورت دیگری بریده شود: «و آنان که در عشق آمین‌اند، نزد او منزل خواهند کرد». طبق روایت اختیار شده، سعادت برگزیدگان توأمان از معرفت و عشق پدید می‌آید.

(۳) یا: «آن که را دادگر است».

(۴) این عبارت برگرفته از ام: ۷/۱ است. کلمه «حکمت» دلالت بر حکمت عملی دارد که بر وفق فضیلت، انسان را حیات می‌بخشد؛ لفظ «تأدیب» که در جای دیگر به «تربیت» (۵/۱؛ ۱۲/۲) یا «تعلیم» (۷/۶؛

۱۴/۷) ترجمه شده است، ضروریات حصول حکمت را در خود خلاصه می‌کند.

(۵) نازایی ننگ یا کیفر شمرده می‌شد و زاینده‌گی نشانه برکت الهی بود. در اینجا مؤلف برای زن نازا اما آمین، زاینده‌گی روحی قایل شده است.

- همو که وصلتی خطاکارانه نکرده است^(۱)؛
 چه او را در تفقد نفسها^(۲)، ثمری خواهد بود.
 ۱۴ نیکبخت نیز آن خصی^(۳) که دستش به گناه آلوده نمی‌گردد،
 و اندیشه‌های تباه در باب خداوند در سر نمی‌پرورد؛
 او را از بهر امانتش، نعمتی والا عطا خواهد گشت،
 نصیبی بس دلپذیر در معبد خداوند^(۴).
 ۱۵ چه ثمره سختیهای صادقانه، آکنده از مجد است،
 ریشه خرد^(۵) را زوال نیست.
 ۱۶ لیک فرزندان زناکاران^(۶) به کمال نخواهند رسید،
 اعقاب وصلت نامشروع از میان خواهند رفت.
 ۱۷ حتی اگر دیر زیند، به چیزی گرفته نخواهند شد،
 و در فرجام کار، پیری ایشان بی‌عزت خواهد بود،
 ۱۸ اگر زود بمیرند، امیدی نخواهند داشت،
 و ایشان را به روز داوری تسلاهی نخواهد بود،

اش: ۴-۳/۵۶

مز: ۶-۵/۱۶

۲۳/۲: ۱۵/۱

(۱) ت: «که با خیانت به پستر نرفته است». مؤلف در وهله نخست، به زن یهودی امینی نظر دارد که به موجب احکام شریعت، با مرد یهودی امینی ازدواج کرده است. بنابراین، به زناکار و زناکاری (بنگرید به عب: ۴/۱۳) و نیز به روابط زناشویی در ازدواجهای مختلط (ت: ۳/۷؛ عز: ۲-۱/۹) نظر نداشته است.
 (۲) نب: بسیاری از دس. لاتینی: «نفسهایشان» یا «نفسهای مقدس». — این «تفقد» باید همان باشد که در آیه ۷ ذکر شده است.

(۳) خصی از جماعت عبادی اسرائیل جدا شده بود (ت: ۲/۲۳)، اما در اش: ۵-۳/۵۶ چنین آمده است که اگر شریعت خدا را با امانت به جای آورد، در زمان ظهور منجی موعود حقوق او اعاده خواهد شد. مؤلف در اینجا این متن را ادامه داده و آن را به زمینه دیگری منتقل کرده است.
 (۴) یعنی در آسمان (مز: ۴/۱۱؛ ۷/۱۸؛ می: ۳-۲/۱، و غیره؛ مکا: ۱۲/۳؛ ۱۵/۷) که آنجا در جوار خدا منزل می‌کند.

(۵) «خرد» بر شناخت نیکبای راستین دلالت دارد که آدمی را بر وفق فضیلت، حیات می‌بخشد و با خواستهای الهی مطابق می‌گرداند (بنگرید به ۹/۴؛ ۱۵/۶؛ ۷/۷؛ ۶/۸؛ ۱۸، ۲۱). این ریشه‌ای ثابت (ام: ۳/۱۲) و بارآور است که میوه‌هایی برای ابدیت به بار می‌آورد (۱۵/۱؛ ۲۳/۲).
 (۶) در استعمال کتاب مقدس، لفظ «زناکار» در مورد اسرائیل یا اسرائیلیانی که از خدا روی گردانده‌اند، به کار رفته است (بنگرید به اش: ۳/۵۷؛ ار: ۱/۹؛ حز: ۳۷/۲۳؛ هو: ۱/۳). بنابراین می‌توان این لفظ را به معنی یهودیان از دین برگشته یا یهودیانی که با زوجی مشرک ازدواج کرده‌اند (بنگرید به آیه ۱۳+) نیز گرفت و تنها زناکار به معنی دقیق کلمه را مد نظر نداشت (نیز بنگرید به ۳/۴، ۶).

۱۹ چه فرجام کار نسل ستمگر، سخت است!^(۱)

سی: ۴/۱۶

۱ آن به که آدمی از فرزند بی نصیب باشد و از فضیلت^(۲) بهره مند!
چه نامیرایی بسته به یادی است که از او بر جای می ماند^(۳).

۴

سی: ۳/۱۶

ام: ۷/۱۰

همانا این یاد نزد خدا و آدمیان شناخته است.

۲ آنگاه که هست، از آن پیروی می کنند،

آنگاه که نیست، بر نبود آن افسوس می خورند؛

در ابدیت، تاج بر سر، ظفرمند است،

۱۶/۵

چه در پیکاری بی شائبه^(۴)، پیروز گشته است.

۳ لیک اعقاب پُر شمار بیدینان طرفی نخواهند بست؛

اینان که از تبار پای جوشهای حرامزاده اند، ریشه های ژرف نخواهند دواند،

سی: ۲۵/۲۳
۱۵/۴۰

و بنیانی مستحکم نخواهند داشت.

۴ حتی اگر زمانی شاخسار برآورند،

چون سست هستند، باد به لرزه شان درخواهد آورد؛

مز: ۱۰/۵۸

۵ شاخه هاشان پیش از آن که شکل گیرند، خُرد خواهند شد،

میوه شان را فایده ی نخواهد بود، چه چندان رسیده نیستند که خورده شوند،

(۱) در این شرح (بنگرید به آیه ۱۲) که به عاقبت شوم اعقاب بیدین مربوط می شود، مؤلف موضوعات کهن کتاب مقدس را به هم پیوند داده است: والدین به واسطه فرزندانشان خویش کفر می بینند و فرزندان که در بدی و کفر همدستان شده اند (با این همه، بنگرید به حز: ۱۴/۱۸-۲۰)، به ناگاه خواهند مرد یا پیری با عزت نخواهند داشت (با این همه، بنگرید به ای: ۳۳-۷/۲۱). چشم انداز داوری سختگیرانه (آیه ۱۸) در هنگامی که خدا حکم نهایی را صادر می کند، سبب تیرگی باز هم بیشتر این منظره می شود (بنگرید به ۳/۴-۵).

(۲) در بیشتر دسس، لاتینی، افزوده شده است: «آه! نسل پاکدامن تابنده چه زیباست». این روایت نباید ترجمه بدوی بوده باشد، بلکه گواه بر گرایشی است که برای بازیافتن ستایش پاکدامنی در متن یونانی وجود داشته است، و در یک روایت مربوط به آباء، به معنی بکارت گرفته شده است. این تعبیر پذیرفته نشده، زیرا مؤلف ظاهراً همچنان نازایی فضیلت مندانه (بنگرید به ۱۲/۳) را در برابر زاینده گی کافران قرار می دهد.

(۳) نامیرایی در یاد و خاطره، در نامیرایی شخصی که خدا آن را عطا می کند، تداوم می یابد (بنگرید به ۴/۳+).

(۴) یا: «در پیکاری که پادشاهای آن بی شائبه است». این استعاره برگرفته از بازیهای ورزشی یونانی است که در آنها، ورزشکار پیروز تاجی جایزه می گرفت و مشایعت می شد (بنگرید به ۱ قر: ۲۴/۹+).

و به کاری نمی آیند.

۶ چه فرزندان که از خواب خطاکارانه زاده می شوند،
به گاه آزمون شان^(۱)، به تباهی والدین گواهی می دهند.

مرگ زودرس دادگر^(۲)

۷ دادگر اگر پیش از سالخوردگی نیز بمیرد، آرامش خواهد یافت.

اثن: ۲۳/۳
۲-۱/۵۷

۸ پیریِ باعزت به بسیاریِ روزها پدید نمی آید،

سی: ۶-۴/۲۵

به شمار سالها سنجیده نمی شود؛

۹ بهر آدمی، موی سپید همانا خردمندی است،

ام: ۳۱/۱۶
مز: ۱۰۰/۱۱۹

سالخوردگی همانا زندگی منزّه از عیب است.

۱۰ دادگر پسندیده خدای آمد و محبوب گشت،

و چون میان گنهکاران می زیست، بُرده شد^(۳).

بی: ۲۴/۵
سی: ۱۶/۴۴
عب: ۵/۱۱

۱۱ او برآورده شد تا مبدا خبثت، داوریش را دگرگون سازد،

یا فریب، جانش را اغوا کند؛

۱۲ چه فسونگری آنچه پست است، نیکی را تیره می سازد،

و گردباد آز، روح منزّه از خبثت را به تباهی می کشد.

۱۳ او که در اندک زمانی به کمال رسید، دیرگاهی عمر کرد.

۱۴ جان او پسندیده خداوند بود،

(۱) یعنی داوریی (بنگرید به ۹/۱؛ ۱۸/۳) که برای کودکان به اجرا درخواهد آمد؛ اما «شان» می تواند به والدین نیز برگردد.

(۲) زندگی دراز در این دنیا باید نصیب دادگر شود (بنگرید به تث: ۴/۴۰؛ ای: ۱۶/۵؛ مز: ۱۶/۹۱؛ ام: ۲/۳، ۱۶؛ سی: ۱۰/۴، ۱۲/۱، ۲۰، و غیره) و بیدین دچار مرگی ناگهانی و سخت گردد (ای: ۲۳-۲۰/۱۵؛ ۲۳-۵/۱۸؛ مز: ۲۰-۳۷؛ ۱۸/۷۳-۲۰، و غیره)، اما غالباً آنچه روی می دهد، منافی این سخنان است (بنگرید به ۲؛ ۲۹/۲۳؛ ای: ۷/۲۱؛ جا: ۱۲/۸-۱۴). مؤلف در اینجا به موردی غایی نظر دارد و آن، مرگ دادگر در جوانی است (بنگرید به آی۶، بند ۲). و طول عمر را مطابق با کمال باطنی می داند که به غایت حقیق زندگی بشری راه می برد و نامیرایی سعادتمندانه را فراهم می آورد.

(۳) این عبارت ملهم از روایت برآوردن خنوخ است (پی: ۲۴/۵؛ سی: ۱۶/۴۴؛ عب: ۵/۱۱).

از این روی، به شتاب^(۱) از میان تباهی برون آورده شد.

مردمان^(۲) این را می‌بینند بی آن که فهم کنند،

اش: ۱/۵۷

و از اندیشه ایشان نمی‌گذرد

^{۱۵} که لطف و رحمت از برای برگزیدگان اوست،

۹/۳

و تفقد او از بهر مُقَدَّساتش.

^{۱۶} دادگری که می‌میرد، بیدینانی را که می‌زیند محکوم می‌سازد،

و جوانی به سرعت پایان پذیرفته، با پیری درازِ ستمگر چنین می‌کند.

^{۱۷} فرجام کار حکیم را می‌بینند،

۲/۳

بی آن که فهم کنند خداوند از برای او چه اراده کرده است،

و از چه روی او را آسودگی خاطر بخشیده است؛

^{۱۸} می‌بینند و خوار می‌دارد،

لیک خداوند ایشان را ریشخند خواهد کرد،

مز: ۱۳/۳۷

^{۱۹} پس از آن، جسدی حقیر خواهند گشت،

۹/۵۹

و تا ابد میان مردگان ناسزا خواهند شنید^(۳)،

ام: ۲۶/۱

چه او ایشان را خُرد خواهد کرد و به سر فرو خواهد افکند، بی آن که

رس: ۱۸/۱

کلمه‌ای بر زبان آورند،

از بنیاد به لرزه‌شان خواهد افکند،

تا آخر نابود خواهند ماند،

عذاب خواهند کشید،

و یادشان از میان خواهد رفت.

(۱) یا: «(دادگر) به شتاب... برون آورده شد»؛ یا: «(خدا) به شتاب او را... برون آورد».

(۲) «مردمان»، تت: «اقوام» (نب: «دیگران»). این لفظ که کمی جلوتر، در آیه ۱۶ به صورت «بیدینان»

تکرار می‌شود، تا حدودی مایه شگفتی است. از سوی دیگر، ساخت جمله به سبب گسستگی

(anacoluthie) آن، پیچیده است. این امکان هست که ترتیب اولیه آیات در این بخش به هم ریخته باشد.

(۳) زیرا با عزت به خاک سپرده نخواهد شد، و این خود کیفری سخت است (بنگرید به اش: ۱۹/۱۴؛ ار:

۱۹/۲۲؛ ۳۰/۳۶؛ حز: ۵/۲۹).

بیدینان در محکمه عدل الهی^(۱)

۲۰ و چون گناهانشان شماره شود، آکنده از هراس خواهند آمد؛
و خطاهایشان روی در روی محکومشان خواهند کرد.

۱ آنگاه دادگر^(۲)، آکنده از اطمینان خاطر، به پای خواهد خاست،

در حضور آنان که بر او ستم می‌کردند،

و به خاطر سختیایی که می‌کشید، خوارش می‌داشتند.

۲ با دیدن او، از وحشتی سخت، پریشان خواهند گشت،

و چون ببینند که بر خلاف انتظار ایشان، نجات یافته، حیران خواهند ماند.

۳ افسوس‌کنان و نالان^(۳) و نفّس‌تنگ، یک‌دگر را خواهند گفت:

۴ «اینک این اوست، هو که پیش از این سُخره‌اش می‌کردیم،

و ناسزایش می‌گفتم، ما نابخردان!

زندگیش را جنون می‌انگاشتیم،

و فرجام کارش را ننگین می‌شمردیم.

۵ پس چه‌سان در زمرهٔ پسران خدا درآمده است؟

چه‌سان نصیب خویش میان مُقَدَّسان یافته است^(۴)؟

مت: ۴۳/۱۳

۲۰-۱۰/۲

۱۵/۲

۲۰/۲

۱۳/۲

کو: ۱۲/۱

(۱) این صحنهٔ داوری است، آنگاه که خدا گناهان را «حساب خواهد کرد» یا هنگامی که باید برای گناهان «حساب پس داد». اما این داوری تنها شامل حال بیدینان می‌شود، زیرا دادگران پیش از آن نزد خدا پذیرفته شده‌اند (بنگرید به ۴/۵-۵). مؤلف پیش از آن که به بیان حکم بپردازد، به حالت روحی گنه‌کاران توجه نشان می‌دهد که به سبب وجدان مجرم خویش، عذاب می‌بینند (بنگرید به ۱۰/۱۷). اعتراف ایشان (۱۳-۴/۵) با سخنانی که پیش از آن گفته‌اند، تعارض دارد (۱۰/۲-۲).

(۲) این لفظ در این آیه باید همان شمولی را داشته باشد که در ۱۲/۲ دارد (بنگرید به ۲۰/۲+). حتی به نظر می‌رسد که تعمیم فزون‌تری یافته است. با این همه، پاره‌ای از منتقدان تناظری میان آن و بندهٔ مذکور در اش: ۵۳ و حتی سرور دادگری ذکر شده در متنهای قُرآن قایل شده‌اند. این شرح، چهره‌ای مثالی را در اندیشهٔ خواننده مجسم می‌سازد که معرف تمامی کسانی است که تحت آموزه‌های مشابه قرار می‌گیرند و پاداشی اینچنین در آخرت می‌یابند. (۳) لا: «نالان»؛ یونا: «خواهند نالید».

(۴) «پسران خدا» و «مُقَدَّسان» می‌توانند بر فرشتگان دلالت داشته باشند؛ درخصوص مورد اول، بنگرید به ای: ۶/۱؛ مز: ۱/۲۹؛ ۱۱/۸۲؛ ۱۷/۸۹؛ و درخصوص مورد دوم، بنگرید به ای: ۱/۵؛ ۱۵/۱۵؛ مز: ۸۶/۸۹؛ سی: ۱۷/۴۲؛ دان: ۱۴/۴؛ زک: ۵/۱۴. اما به دلیل ۱۸/۲، بسیاری «پسران خدا» را مطابق با برگزیدگانی

۶ آری، ما برون از راه راستی سرگردان گشتیم؛

ام: ۱۶/۲۱

نور دادگری بر ما نتایید،

مز: ۱۰۵، ۳۰/۱۱۹
مل: ۲۰/۳

خورشید از برای ما برندمید.

۷ در کوره راههای معصیت و هلاک سیراب گشتیم،

از بیابانهای بی‌جاده گذشتیم،

و راه خداوند را نشناختیم!

۸ گران‌سری به چه کار ما آمد؟

ثروت و تفاخر از بهر ما چند ارزید؟

۹ این همه چون سایه‌ای بگذشت،

ای: ۵/۲
۲۶-۲۵/۹

چون خبری گذرا؛

۱۰ چون کشتی که بر امواج خروشان ره می‌سپرد،

ام: ۱۹/۳۰

بی آن که رد گذر آن

یا شیار پیکره‌اش را در امواج توان یافت؛

۱۱ یا چونان پرنده‌ای که در هوا به پرواز درمی‌آید،

بی آن که نشانی از مسیر آن توان یافت؛

تازیانه پره‌های خویش بر هوای رقیق می‌نوازد،

به صفیر بلند، آن را می‌شکافد،

و با بال زدن، راهی در آن می‌گشاید،

و سپس، از گذر آن، هیچ نشانی نتوان یافت؛

۱۲ یا همچون خدنگی که به سوی هدف روانه می‌گردد؛

هوای شکافته شده بی‌درنگ به حال نخست بازمی‌گردد،

آن‌گونه که مسیر خدنگ را نتوان یافت.

۱۳ ما نیز اینچنین بوده‌ایم: از زادن ما دیری نگذشته بود که نابود گشتیم^(۱)،

می‌دانند که در آسمان، از الفت خدا نصیب خواهند برد و می‌توانند «مُقَدَّسان» نیز نامیده شوند (بنگرید به مز: ۱۰/۳۴؛ ۳/۱۶؛ ۱۰/۳۴؛ اش: ۳/۴؛ دان: ۱۸/۷، ۲۱، ۲۲، ۲۴/۸).

(۱) میان این دو حد غایی، هیچ ارزش پایداری به وجودشان ره نیافت.

و ما را هیچ نشان فضیلتی نیست تا بنماییم؛
در خبائت خویش فنا گشتیم^(۱)»

۱۴ آری^(۲)، امید بیدین چون پوست غلات، بر باد می‌رود،

مز: ۴/۱
اش: ۵/۲۹

چون کف^(۳) سبک، به طوفان رانده می‌شود،

چون دود دستخوش باد، پراکنده می‌گردد،

مز: ۲۰/۳۷
۳/۶۸

چون یاد میهمان یک روزه، از یاد می‌رود.

سرانجام پرمجد دادگران و کيفر بیدینان^(۴)

۱۵ لیک دادگران تا ابد زنده‌اند^(۵)،

پاداش ایشان نزد خداوند است^(۶)،

اش: ۱۱/۶۲

و خدای تعالی بدنان عنایت دارد.

۱۶ از این روی، افسر شاهانه شکوه

۲/۴
ام: ۵/۲۸؛ اش: ۹/۴
+ ۲۵/۹ قر: ۱

و دیهیم جمال را از دست خداوند خواهند گرفت؛

چه خدای به دست راست خویش، ایشان را محافظت خواهد کرد،

۸/۱۹

و به بازوی خویش، همچون سپری، حامی آنان خواهد بود.

مز: ۱۱/۷

(۱) در اکثر دسس. لاتینی افزوده شده است: «این است آنچه گنهکاران در دوزخ می‌گویند». این تعلیق قدیمی

که در متن وارد شده، در وو. به عنوان آیه ۱۴ آمده است.

(۲) مؤلف اینک این اعتراف دوزخیان را با استعاره‌های دیگر به پایان می‌برد: بیدین می‌بیند که از امید سعادتمندی خویش (بنگرید به ۱۱/۳، ۱۸) تا ابد محروم گشته، زیرا به نعمتهای ناپایدار دل بسته بوده است.

(۳) لا. سر.: «کف»؛ یونا: «بح» (به جز چند دسس. که در آنها آمده است: «تار عنبکوت»).

(۴) مؤلف از زندگی دادگران که از پاداش ابدی اطمینان دارند (آیات ۱۵-۱۶، بندهای ۱ و ۲) و خدا ایشان را محافظت می‌کند (آیه ۱۶، بندهای ۳ و ۴)، در برابر بلایایی یاد می‌کند که برای کيفر نهایی بیدینان نازل می‌شود (آیات ۱۷-۲۳). این کيفر با عبارات مربوط به آخر زمان وصف می‌شود، با تکرار صحنه‌های پیکاری بزرگ (حز: ۳۸-۳۹؛ اش: ۲۴-۲۶) و هرج و مرجهای کیهانی (عا: ۸/۸-۹). این بخش احتمالاً به واقعه آخر زمانی متفاوتی اشاره دارد.

(۵) مراد زندگی راستین در الفت با خداست. این زندگی که در زمین آغاز می‌شود، هرگز پایان نمی‌پذیرد.

(۶) یا: «پاداش ایشان در خداوند است»، پاداشی که «نصیب» آنان است (مز: ۵/۱۶-۶/۷۳).

- ۱۷ زرهی^(۱) که برمی‌گیرد، غیرت آتشین است،
اش: ۱۷-۱۶/۵۹+
آفریدگان را سلاح خواهد داد تا دشمنانش را پس رانند؛
۶/۱۹، ۲۴/۱۶
۱۸ جوشنی که بر تن خواهد کرد، دادگری است،
کلاه‌خودی که بر سر خواهد نهاد، حکم برگشت‌ناپذیر است،
۱۹ سپری که بر خواهد گرفت، قداست شکست‌ناپذیر است؛
لاو: ۱/۱۷+
۲۰ خشم بی‌رحمانه خویش را تیغی بُرنده خواهد ساخت^(۲)،
و عالم در رکاب او به جنگ ناخبردان خواهد رفت^(۳).
۱۷/۱۶
۲۱ آذر خشها چونان خدنگهای به دقت نشانه گرفته شده، جهیدن خواهند گرفت^(۴)،
مز: ۱۴-۱۳/۷-
۱۵/۱۸
و ابرها به سان کمانهای به سختی کشیده شده، به سوی هدف پرواز خواهند کرد؛
۲۲ منجنیقی دانه‌های تگرگ^(۵) مشحون از خشم خواهد یارید،
موجهای دریا بر آنان خواهند شورید،
رودها بی شفقت غرقه‌شان خواهند ساخت^(۶)،
۲۳ باد سختی بر ایشان وزیدن خواهد گرفت و چون گردبادی آنان را خواهد روفت.
اش: ۲۸-۲۷/۳۰-
۲۰/۱۱
بدین سان، معصیت سراسر زمین را به نابودی خواهد کشید،
و بدکاری، اورنگ قدرتمندان را واژگون خواهد ساخت.

(۱) این زره که ملهم از اش: ۱۷-۱۶/۵۹ است، نماد صفات خدای دادگستر است که در عزم کیفر دادن، راسخ است و این عزم را با برانگیختن عناصر طبیعی، به اجرا درمی‌آورد.

(۲) دربارهٔ این تیغ الهی، بنگرید به تث: ۴۱/۳۲؛ اش: ۱۶/۶۶؛ حز: ۲۱.

(۳) در کتاب مقدس، خدا برای اجرای حکم خویش، غالباً از طبیعت استفاده می‌کند. مؤلف در اینجا این اندیشه را قوت می‌بخشد و با ذکر وقایع خروج، آب و تاب بیشتری بدان می‌دهد (به‌ویژه بنگرید به فصلهای ۱۶ و ۱۹). در توصیف بعدی، موضوعات گوناگون قدیمی تکرار شده و به زمینهٔ آخر زمان منتقل گشته است.

(۴) آذر خش نماد سنتی دخالت الهی است (بنگرید به خرو: ۱۶/۱۹+). دربارهٔ «خدنگها»، بنگرید به مز: ۱۵/۱۸؛ حب: ۱۱/۳؛ زک: ۱۴/۹.

(۵) مانند زمان خروج (خرو: ۲۳/۹-۲۵) و دوران یوشع (یوش: ۱۱/۱۰)، و زمان به اجرا درآمدن حکمهای خدا که پیامبران خبر از آن داده‌اند (اش: ۱۷/۲۸؛ حز: ۱۳/۱۳؛ ۲۲/۳۸؛ بنگرید به مکا: ۷/۸؛ ۱۹/۱۱؛ ۲۱/۱۶).

(۶) هبشان که بحر قُلْزُم مصریان را در خود کشید (خرو: ۲۶/۱۴) و نهر قیشون اجساد سربازان سیسرا را با خود برد (داو: ۲۱/۵)، برانگیخته شدن آنها مظهر مصائب عظیم است (مز: ۵/۱۸+).

پس پادشاهان در طلب حکمت باشند

- ۱ (۱) پس بنیوشید، ای پادشاهان، و فهم کنید! (۲)
 بیاموزید ای داوران اقصای زمین!
 ۲ گوش فرا دارید ای شما که بر انبوه مردمان سلطه دارید،
 و از جمعیت ملتها بر خویشتن می‌بالید!
 ۳ چه خداوند شما را سلطه بخشیده است،
 و خدای تعالی قدرت ارزانی داشته است (۳)،
 اوست که در اعمال شما تفحص و در نیاتتان تحقیق خواهد کرد.
 ۴ پس شما که خادمان مُلک (۴) اویید، اگر با راستی داوری نکنید،
 و شریعت (۵) را به جای نیاورید،
 و از اراده خدا پیروی نکنید،
 ۵ سهمگین و برق‌آسا بر شما خواهد تاخت.
 همانا حکم بی‌رحمانه‌ای از برای بلندمرتبانان به اجرا درمی‌آید؛
 ۶ صغیر، از سر شفقت، بخشوده می‌شود،
 لیک از قدرتمندان، قدرتمندانه تفحص خواهد شد.
 ۷ چه سرور همگان برابر کس واپس نمی‌رود،

۱۲-۱/۱
 مز: ۱۰/۲
 سی: ۱۹/۳۳
 ام: ۱۶-۱۵/۸

۳

دان: ۳۷، ۲۱/۲
 ۱ تو: ۱۲/۲۹
 روم: ۱/۱۳
 یو: ۱۱/۱۹

۵

۶

لو: ۴۸/۱۲

ای: ۱۹-۱۷/۳۴
 سی: ۱۲/۳۵ ب

(۱) در لا. این فصل با جمله افزوده شده‌ای آغاز می‌شود که بی‌گمان عنوان مطلب بوده است: «حکمت به از قدرت است و حکیم برتر از قدرتمند». این افزودگی، در وو. به عنوان آیه ۱ آمده است.
 (۲) این آیه با ۱/۱ فرق دارد و در آن، به وضع پادشاهان و مسئولیتهای ایشان توجه شده است. این کلام آشکارا دارای افق جهانشمول است.
 (۳) این آموزه که مبین منشأ الهی قدرت است، پیش از این به اشکال مختلف در کتاب مقدس بیان گشته است، به‌ویژه در ام: ۱۶-۱۵/۸؛ دان: ۳۷/۲؛ ۱۸/۵؛ ۱ تو: ۱۲/۲۹؛ سی: ۴/۱۰. مؤلف دقت بیشتری بدان می‌بخشد (نیز بشگرید به روم: ۱/۱۳؛ یو: ۱۱/۱۹) و دامنه آن را گسترش می‌دهد، بدین صورت که تمامی شهریاران را بدون استثنا، «خادمان» پادشاهی خدا می‌خواند (آیه ۴).
 (۴) یا: «پادشاهی».

(۵) مراد در وهله نخست شریعت فطری است که وجدان مفسر آن است (بشگرید به روم: ۱۴/۲)، اما بی‌گمان قانون‌گذارهای مثبت مختلف نیز مورد نظر بوده است که از شریعت فطری تبعیت می‌کنند و پادشاهان مشرک باید آنها را به جای آورند تا از گردنکشان متمایز گردند.

- عظمت را به چیزی نمی‌گیرد؛
- ۸ خُرد و کلان را او آفریده و بر همگان به یکسان مراقب است،
لیک تحقیق سختگیرانه در انتظار مقتدران است.
- ۹ پس ای پادشاهان، روی سخنم با شماست
تا حکمت آموزید و از خطا بیرهیزید؛
- ۱۰ چه آنان که مُقَدَّسات را با تقدُّس پاس می‌دارند، مُقَدَّس شمرده خواهند شد^(۱)،
و آنان که این را بیاموزند، راهی از برای موجه شمردن خویش خواهند یافت.
- ۱۱ پس بر سخنان من راغب باشید،
بر آنها اشتیاق ورزید تا تأدیب شوید.
- حکمت خویشتن را آشکار می‌سازد^(۲)**
- ۱۲ حکمت تابنده است و تیرگی نمی‌گیرد.
به دیده دوستداران خود آسان درمی‌آید،
بر جویندگان خویش، خویشتن را آشکار می‌سازد،
- ۱۳ بر مشتاقانش پیشدستی می‌کند و نخست او خویشتن را می‌شناساند.
۱۴ آن که زود برخیزد تا او را بجوید، رنج نخواهد برد؛
نشسته بر در سرای خویش خواهدش یافت.
- ۱۵ همانا دل بستن به او، کمال خُرد است،
و آن کس که از برای او شب نخسبد، زود باشد که از دغدغه عاری گردد.
- ۱۶ چه او خود همه‌جا به جست‌وجوی شایستگان خویش می‌رود،
و با خیرخواهی، در راهها بر ایشان پدیدار می‌گردد،
- ۲۰/۲۲: ام
۱۵/۲۱: ای
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۷/۸: ام
۲۷/۶: سی
مت: ۱۱-۷/۷ م
۲۱/۱۴: یو
۱۴
سی: ۳۶/۶، ۱۲/۴، ۱۵
۱۶
۳۴/۸: ام
۲۱-۲۰/۱: ام
۳-۲/۸
اش: ۲۴، ۲-۱/۶۵
سی: ۲/۱۵
۱۰/۴: یو ۱

(۱) یعنی: آنان که از لحاظ دینی، مشیت خدای را پاس می‌دارند و به هنگام داوری، «مُقَدَّس» شناخته خواهند شد (۲۰/۲).

(۲) لفظ «حکمت» اینک نه تنها بر آموزه (آیه ۹)، بلکه بر حقیقت الهی که از ورای آن می‌درخشد و انسان را از درون ندا می‌دهد (آیه ۱۳) بنگرید به یو: ۴۴/۶؛ فی: ۱۳/۲؛ یو: ۱۹/۴ دلالت دارد.

- و با هر اندیشه‌ای^(۱)، برایشان حاضر می‌شود.
- ۱۷ (۲) چه آغاز حکمت، همانا شوق راستین تعلیم است^(۳)،
دغدغه تعلیم، همانا عشق است،
۱۸ عشق، همانا پاس‌داشت شرایع اوست^(۴)،
مراعات شرایع، همانا ضمان^(۵) فسادناپذیری است،
۱۹ و فسادناپذیری، سبب نزدیکی به خداست؛
۲۰ بدین‌سان، شوق حکمت آدمی را تا ملکوت برمی‌آورد.
۲۱ پس ای پادشاهان اقوام، اگر اورنگ و عصای سلطنت خوشایند شماست،
۲۲ حکمت را ارج نهد تا جاودانه سلطنت کنید^(۶).

سلیمان حکمت را وصف می‌کند

- ۲۲ شرح می‌دهم که حکمت چیست و چه‌سان زاده شده است؛
اسرار را از شما نهان نمی‌دارم،
بلکه رد پای حکمت را از ابتدای پیدایی آن دنبال خواهم کرد،
معرفت آن را روشن خواهم ساخت^(۷)،
بی آن که از راستی دوری گیرم.

(۱) یا: «با هر گونه ابداعی»
(۲) در آیات ۱۷-۲۰، به صورتی آزاد از قیاسی یونانی موسوم به «قیاس مساوات» (sorite) پیروی شده است که در آن، محمول هر گزاره، مبدل به موضوع گزاره بعدی می‌شود و نتیجه قیاس (آیه ۲۰)، موضوع اولیه را (در اینجا: «شوق به حکمت») به محمول ماقبل آخر (در اینجا: «نزدیکی به خدا»، که در «ملکوت» تکرار می‌شود) پیوند می‌دهد.
(۳) یا: «آغاز بس راستین حکمت، شوق تعلیم است».
(۴) عشق موجب اطاعت می‌شود (خرو: ۶/۲۰؛ تث: ۱۰/۵؛ ۱/۱۱؛ سی: ۱۵/۲؛ یو: ۱۵/۱۴، و غیره).
(۵) «شرایع» حکمت مطابق با واجبات دینی و اخلاقی بزرگی است که در وحی نهفته است و احتمالاً با شرایع غیر مکتوبی که وجدان الهامگر آنها است و با حکمت الهی روشن می‌گردند نیز مطابقت می‌کنند.
(۶) این کلمه در اینجا به معنی قضایی خود به کار رفته است. کوشش در پاس داشتن شرایع حکمت کفایت نمی‌کند تا انسان فسادناپذیر گردد، بلکه حق راستین و بی چون و چرا را پدید می‌آورد تا خدا فسادناپذیری سعادتمندانه یا نامیرایی را به آدمی عطا کند (بنگريد به ۲۳/۲؛ ۴/۳).
(۷) در تعداد زیادی از دستس. لاتینی، در اینجا افزوده شده است: «نور حکمت را دوست بدارید، ای تمامی شما که در رأس قومهایید». این آیه اضافی در وو. (۲۳)، تعلیق حاشیه‌ای یا آیه‌ای تکراری است.
(۸) اشاره است به سیر مکتوم در ادیان رازآمیز و آموزه‌های باطنی: وحی تنها بر رازآشنایان نازل می‌گشت.

۲۳ آه! به رشک جانسوز ره نخواهم سپرد:

سی: ۲۳/۵۱ ب

چه آن را با حکمت کاری نیست.

۲۴ بلکه بر خلاف، کثرت حکیمان مایه رستگاری گیتی است،

۲۶

پادشاه خردمند سبب قوام قوم است.

ام: ۴/۲۹
سی: ۳-۱/۱۰

۲۵ پس از سخنانم تأدیب شوید: از این کار صرفه خواهید برد.

۲. سلیمان و طلب حکمت

سلیمان جز انسانی نبود

۱ من نیز انسانی^(۱) میرایم چون همگان،

۷

زاده نخستین هستی از خاک سرشته.

بی: ۷/۲، سی: ۱/۱۷
ب: ۱۹/۸، ۱/۱۰
مز: ۱۶-۱۳/۱۳۹
ای: ۱۰/۱۰+

کالبدم در شکم مادر صورت بست،

۲ در آنجا ده ماه^(۲) گذشت تا در خون قوام یافتم،

از نطفه آدمی و لذت، که همنشین خواب است.

۳ به گاه ولادت، من نیز از هوایی که همگان در آن دم می‌زنند، تنفس کردم،

بر زمینی فتادم که جمله ما را به یکسان پذیرا می‌شود،

و گریه، چون همگان، نخستین فغانم بود.

۴ در میان قنداقه‌ها بالیدم و در میانه دلواسپها.

۵ هیچ پادشاهی را آغاز هستی جز این نبوده است:

۶ همگان به یک سان به زندگی اندر و به یک گونه از آن به در می‌شوند.

۱ پا: ۲/۲

(۱) «انسانی» در دو دس. اصلی (وا. و سین.) نیامده است.

(۲) شیوه کهن بیان این مطلب که به‌ترین مدت بارداری، شامل نه ماه (۲ مک: ۲۷/۷) و شروع ماه دهم می‌شود، راجع به نحوه تصور پیشینیان درباره شکل‌گیری جنین، بنگرید به ای: ۱/۱۰+.

قدرشناسی سلیمان از حکمت

- ۷ از این روی، نیایش کردم و مرا خرد عطا شد.
 دعا کردم و روح حکمت در من آمد.
 ۸ از عصای سلطنت و اورنگ، برترش دانستم^(۱)،
 و ثروت را در کنار آن، به هیچ گرفتم.
 ۹ گرانبهاترین سنگ را با آن برابر نکردم؛
 چه زر به تمامی در برابرش، جز اندک ریگی نیست،
 سیم در کنار آن، لای و لجن شمرده می‌شود.
 ۱۰ بیش از سلامت و جمال، بدان دل بستم و داشتن آن را از نور برتر دانستم،
 چه درخشش آن خاموشی نمی‌گیرد.
 ۱۱ لیک با آن، جمله نیکها به سوی من آمد،
 و از دستان او، ثروتی که به شمار در نمی‌آید، بر من رسید.
 ۱۲ از جمله این نیکها شادمان گشتم، چه حکمت آورنده آنها بود^(۲)؛
 با این همه، نمی‌دانستم که مادر^(۳) اینها حکمت است.
 ۱۳ آنچه را که بی غل و غش آموخته‌ام، بی حسد بازخواهم گفت،
 ثروت آن را نهان نخواهم داشت.
 ۱۴ چه بهر آدمیان گنجی بی‌زوال است،
 آنان که به دستش می‌آورند، دوستی خدای را به خود جلب می‌کنند.

پا: ۱۲، ۹-۶/۳
 ۱۴-۹/۵
 حک: ۲۱/۸
 سی: ۱۳/۵۱

اش: ۲۰-۱۹/۶۰

پا: ۱۳/۳
 ۲۱/۱
 سی: ۱۸/۴۷
 مت: ۳۳/۶

۵-۶/۸: ۲۲/۷

۲۲/۶

لو: ۳۳/۱۲

۲۸/۷

(۱) این شرح متکی بر مطلب مذکور در پا: ۱۱/۳ و منهای حکمت‌آمیزی است که در آنها، مقام حکمت برتر از ارزنده‌ترین داراییها شمرده شده است (ای: ۱۵/۲۸-۱۹؛ ام: ۱۴/۳-۱۵؛ ۱۱-۱۰/۸-۱۹). مؤلف بر ارزشهایی که خصوصاً یونانیان آنها را ارج می‌نهادند، تصریح کرده است (آیه ۱۰)، این ارزشها عبارت بودند از: سلامت (با این همه، بنگرید به سی: ۱۸/۱؛ ۱۶-۱۴/۳۰)، جمال (بنگرید به مز: ۳/۴۵؛ سی: ۲۶/۱۶-۱۷؛ ۲۷/۳۶)، و نور روز (بنگرید به جا: ۷/۱۱). دیدن نور همانا زیستن است.
 (۲) یا: «آمرانه بر آنها فرمان می‌راند»، و استعمال‌شان را نظم می‌بخشد.
 (۳) «مادر»، ترجمه تحت‌اللفظی دسس. یونانی، لا: «والد»؛ متن پذیرفته شده: «اصل».

و به سبب مواهبی که از تعلیم سرچشمه می‌گیرد، به خدا سپرده می‌شوند^(۱).

دعوت به الهام الهی

^{۱۵} بادا که خدا توان آنم عطا کند تا سخنم به‌سان کلامی باشد که از او می‌نیوشم،
و افکاری که در سر می‌پرورم، درخور عطایایی باشد که بر من رسیده است،
چه او نفس حکمت است و رهنمای آن،
و راهبر حکیمان؛

^{۱۶} همانا که ما در دست اویم، ما و سخنان ما،
و تمامی خردمندی و سراسر علم صنعت.
^{۱۷} اوست که مرا علم یقینی کائنات عطا کرده است،

تا نظم عالم را بشناسم و اثر عناصر را،
^{۱۸} و آغاز و انجام و میانه زمان را،

و توالی انقلابین را و تغییر فصلها را،
^{۱۹} و دور سال^(۲) را و مکان اختران را،

^{۲۰} و طبایع جانوران را و غرایز وحوش را،
و قدرت روحها را و فکرت آدمیان را،
و تنوع گیاهان را و خواص ریشه‌ها را.

^{۲۱} هرآنچه را که پیدا و نهان است، شناخته‌ام^(۳)؛

^{۲۲} چه این همه را صانع همه چیز که همانا حکمت است، بر من آموخته است!

مز: ۱۶/۳۱
ای: ۱۰/۱۲
سی: ۵/۱۰

پا: ۱۳/۵

۹/۹: ۶، ۴/۸
۲/۱۴
م: ۳۱-۲۲/۵

(۱) دس. یونانی، سر: «به دستش می‌آورند»؛ متن پذیرفته شده، لا: «به کارش می‌بندند». استعاره‌ای که در آیه مستتر است، مربوط می‌شود به هدایایی که به شخصیتی عالی‌مقام برای جلب دوستی او تقدیم می‌گردد. این هدایا «از تعلیم سرچشمه می‌گیرند» (بنگرید به ۱۱/۳ + ۷/۶)، یعنی از آموزشی که تمامی زندگی را برطبق تربیت اصیل اخلاقی و دینی، نظم می‌بخشد.

(۲) دس. یونانی، لا: «سال»؛ متن پذیرفته شده: «سالها».

(۳) مؤلف مطلب مذکور در ۱: ۱۴-۹/۵ را با عصر خود تطبیق داده و دانشی را که به خصوص فرهنگ یونانی‌مآب زمانه او در پی آن بوده، به سلیمان نسبت داده است. در این چارچوب، خدا به عنوان منشأ هر حقیقتی ظاهر می‌شود و علوم بشری تابع حکمت او می‌گردند.

ستایش حکمت^(۱)

- همانا در حکمت، روحی خردمند و قدّوس است،
 واحد و کثیر و لطیف،
 جنبیده و نافذ و نیالوده،
 روشن و آرام و خیردوست و سبکبال،
 ۲۳ خواستنی و احسانگر و آدمی دوست،
 استوار و مطمئن و بی دغدغه،
 قادر بر هر کار و مراقب بر همه چیز،
 نافذ بر جمله روحها،
 روحهای خردمند، روحهای پاک، لطیف ترین روحها.
 ۲۴ چه جنبندگی حکمت، فزون از هر جنبشی است؛
 به سبب پاکی خویش، از همه چیز درمی گذرد و در همه چیز نفوذ می کند،
 ۲۵ همانا نفحه ای از قدرت خداست،
 رایحه ای بس خالص از مجد خدای قادر است؛
 از این روی، هیچ آلودگی بدان ره نمی یابد.
- بع: ۱۷/۳
 ۱۶-۱۲/۶
 ۱۰-۶/۱
 سی: ۳/۲۴
 خرو: ۱۶/۲۴

(۱) مؤلف در اینجا به نحوی بدیع، تشخص بخشیدن به حکمت را که پیش از این صورت پذیرفته (بنگرید به ام: ۲۲/۸+) ادامه می دهد. همچنان که اظهار داشته است (۲۲/۶)، طبیعت و منشأ حکمت را توأمان روشن می سازد، بدین صورت که نخست مشخصات روح الهی را که حکمت به طور خاص دارنده آن است و از طبیعت آن حکایت می کند (آیات ۲۲-۲۴) برمی شمارد (۲۱ صفت برشمرده می شود و چنین می نماید که این رقم، ۳×۷، برای نشان دادن کمالی متعالی، عمداً انتخاب شده است)؛ سپس، رابطه حکمت را با خدا (آیات ۲۵-۲۶) به کمک استعاراتی که توأمان مبین میدئیت و اشتراک نزدیک است، مشخص می سازد. مؤلف از وازگان فلسفه یونانی اقتباسهای بسیار می کند و سپس بر افعال خاص حکمت تأکید می ورزد (۲۷/۷-۱/۸) و آن را مطابق با عنایت الهی می شمارد (۱/۸). این ستایش حکمت، همان حکمتی که در خلوت خدا راه دارد (۳/۸) و از قدرت مطلق او نصیب می برد (۲۳/۷، ۲۵، ۲۷) و در عمل آفرینندگی او مشارکت می کند (۱۲/۷، ۲۲، ۴/۸، ۶)، حاکی از الهیات روح است، همان روحی که در حکمت منزل دارد (۲۲/۷) و با آن یکی شمرده می شود (۵/۱+؛ ۱۷/۹+) و اعمال معمول آن را انجام می دهد (بنگرید به اش: ۲/۱۱+). به ویژه با مسیح شناسی مرتبط می گردد، خصوصاً مسیح شناسی یُوحَنّا و نیز پُلُوس (بنگرید به اف و کو) و مسیح شناسی مذکور در رساله به عبرانیان.

- ۲۶ چه پرتوی از نور جاودانی^(۱) است،
آینه بی‌زنگاری از فعل خداست،
صورتی از نیکی اوست. عب: ۳/۱
یو: ۹/۱
- ۲۷ از دیگر سوی، چون یگانه است، بر همه چیز قادر است،
چون در ذات خویش ثابت است، مایه نو شدن عالم است،
و در گذر ایام، با گذار از نفوس مُقَدَّس،
ایشان را دوستان خدا^(۲) و پیامبران^(۳) می‌گرداند؛ مز: ۲۷/۱۰۲-۲۸
۳۰/۱۰۴
- ۲۸ چه خدا جز آن کس را که با حکمت همخانه می‌شود، دوست نمی‌دارد. ۱۴/۷
- ۲۹ همانا از آفتاب زیباتر،
از جمله صور فلکی برتر،
و از نور والاتر است؛ ۱۰/۷
- ۳۰ چه از پی نور، شب می‌آید،
لیک بدی بر حکمت غالب نمی‌آید.
از این سوی عالم تا آن سوی، به قدرت بال می‌گسترده، یو: ۵/۱
۳۳/۱۶
- و بر گیتی به نیکی حکم می‌راند. ۸

(۱) «نور جاودانی» همان خداست و پروردگار بدین وجه معرفی شده است. پاره‌ای از متنهاى متقدم، اندیشه نوری متعالی را که از خدا ساطع می‌شود (حب: ۴/۳) و مؤمنان یا قوم او را روشن می‌سازد (مز: ۱/۲۷؛ اش: ۵/۲) و پرتوافشانی مجد اوست (اش: ۱/۶۰، ۱۹-۲۰؛ یا: ۹/۵) یا نزد او منزل دارد (دان: ۲۲/۲+)، القا کرده‌اند. اما تنها در ۱ یو: ۵/۱ تصریحاً آمده که «خدا نور است».

(۲) مانند ابراهیم (اش: ۸/۴۱؛ تو: ۷/۲۰؛ یح: ۲۳/۲) و موسی (خرو: ۱۱/۳۳).

(۳) مراد تنها انبیای بزرگ یا کاتبان الهام پذیرفته (سی: ۳۳/۲۴) نیستند، بلکه تمامی آنان که با زندگی مُقَدَّس خود و الفت خویش با خدا، از خواسته‌ها یا رازهای او شناخت عمیق‌تری پیدا کرده‌اند و «مفسران» اجازت یافته و شده‌اند و قادر گشته‌اند دیگر آدمیان را روشن سازد، شامل این عبارت می‌گردند.

حکمت، همسری مثالی از برای سلیمان^(۱)

- ۲ از عنفوان جوانی، او را گرمی می‌داشتم و در طلبش بودم؛ ۱۶-۱۲/۶
 بر آن می‌کوشیدم تا به همسریش گیرم و دلدادۀ زیبایییش گشتم. ۴/۷:ام
 سی: ۲/۱۵
- ۳ اصل شریف خویش را با زیستن در خلوت خدا نمودار ساخته است.
 چه سرور همگان، او را دوست داشته است.
- ۴ همانا با علم خدا آشناست،
 و اختیار آنچه کردگار می‌کند، با اوست. ۳۰، ۲۷/۸:ام
- ۵ اگر توانگری موهبتی خواستی در زندگانی است،
 توانگرتر از حکمت آیا هست که همه کار می‌کند؟ ۲۲/۷+
- ۶ و اگر خرد همه کار می‌کند،
 برتر از حکمت آیا کائنات را صانعی هست؟
- ۷ دادگری را آیا دوست می‌داریم؟
 سختیهای حکمت فضیلت‌اند^(۲)،
 همانا حکمت آموزندۀ میانه‌روی است و دانایی،
 و دادگری و توانایی؛
 از برای آدمیان سودمندتر از آن در زندگی نیست.
- ۸ میل آن داریم که باز تجربه‌ای ارزنده به دست آوریم؟
 حکمت گذشته را می‌داند و آینده را می‌بیند،
 از هنر تعبیر^(۳) حکمتها و حل معماها آگه است،

(۱) اینک حکمت همچون همسری آرمانی که نه تنها دارای جمال است (آیه ۲)، بلکه از شرافت الهی نیز بهره برده است و علاوه بر آن، سرچشمۀ دانایی و توانگری و کارایی و فضیلت و کارآزمودگی است (آیات ۴-۸)، بر مرد جوان ظاهر می‌شود.

(۲) مؤلف احتمالاً تفسیر تفسیلی ام: ۳۱-۱۰/۳۱ را تکرار کرده که بر حکمت تطبیق داده شده است (بنگرید به ام: ۳۱/۳۰+). سپس چهار فضیلت بزرگ فیلسوفان یونانی را که بعدها میل به «فضایل اصلی» الهیات مسیحی شدند، بر شمرده است.

(۳) یا: «تفسیر»، — «حکمتها» و «معماها» به معنی مثلهای اخلاقی است که به عمد، با الفاظ غامض بیان ←

آیات و معجزات را پیشاپیش می‌داند،
و نیز از پی هم آمدن^(۱) دورانها و زمانها را.

حکمت لازم از برای پادشاهان

^۹ پس بر آن شدم تا آن را همنشین زندگانی خویش گیرم،
چه می‌دانستم که مرا مشاوری از برای نیکی خواهد بود،
و مایهٔ دلگرمی در دغدغه‌ها و اندوه:

^{۱۰} «به حکمت، میان مردمان مجد خواهم داشت،
و، به رغم جوانی، نزد پیران عزت‌مند خواهم بود.

^{۱۱} در داوری، مرا با فراست خواهند یافت،

و در حضور بزرگان، ستوده خواهم شد.

^{۱۲} اگر خاموشی گزینم، به انتظارم خواهند نشست،

اگر سخن گویم، گوش خواهند سپرد،

اگر سخن خویش دراز کنم، دست بر دهان خواهند نهاد^(۲).

^{۱۳} به حکمت، نامیرایی خواهم یافت،

و از برای آیندگان پس از خویش، یادگاری جاودانه بر جای خواهم نهاد.

^{۱۴} بر اقوام فرمان خواهم راند و ملتها از من فرمان خواهند برد.

^{۱۵} پادشاهانِ هول‌انگیز چون سخن از من بشنوند، ترسان خواهند گشت؛

۱ پا: ۷/۳ ب

۱ پا: ۱۶/۳

۱ پا: ۲۱، ۱۴/۵
۲۴، ۹-۴/۱۰

مز: ۶/۱۲۲
می: ۹/۳۹

۱ پا: ۱/۵

می‌شوند (بنگرید به داو: ۱۲/۱۴؛ ام: ۶/۱؛ سی: ۳-۲/۳۹؛ حز: ۲/۱۷). سلیمان در این کار زبردست بود (۱ پا: ۱۲/۵؛ ۳-۱/۱۰؛ جا: ۹/۱۲؛ سی: ۱۷-۱۵/۴۷). الفاظی مانند «آیات» و «معجزات» که در کنار هم آمده‌اند، به‌خصوص ناظر بر معجزات خروج هستند (بنگرید به ۱۶/۱۰). این الفاظ بنابر استعمال یونانی خود، بیشتر بر پدیده‌های طبیعی خارق‌العاده یا استثنایی دلالت دارند که پیش‌بینی آنها دشوار شمرده می‌شود.

(۱) یا: «نتایج، حاصلها». بنابرین، متن یا بر جریان تاریخ ناظر است، یا بر زمانهای مناسب برای افعال یا اقدامات بشری (بنگرید به جا: ۸-۱/۳). — این توصیفِ کاراییهای حکمت، مکمل شرح مذکور در ۱۷/۷-۲۱ است.

(۲) مراد حالت سکوت است (ام: ۳۲/۳۰؛ سی: ۱۲/۵) که تحت تأثیر بهت یا خجلت (می: ۱۶/۷؛ ای: ۵/۲۱؛ ۴/۴۰)، و یا متأثر از شگفتی (ای: ۹/۲۹) به آدمی دست می‌دهد.

در جمع، نیک خواهم نمود و در پیکار، دلاور.
 ۱۶ چون به خانه بازگردم، نزد حکمت خواهم آسود؛
 چه همنشینی آن نه مرارت آور است،
 و زیستن در خلوت آن نه غم افزا،
 بل لذت بخش است و فرح انگیز».

جا: ۱۸/۱

ام: ۱۸-۱۷/۳

سلیمان طلب حکمت می‌کند

۱۷ چون در این باب در خویشتن به تأمل پرداختم،
 و در دل خویش بدیدم
 که در خویشاوندی^(۱) با حکمت، نامیرایی است،
 ۱۸ و در دلبستگی به آن، شعفی شریف،
 و در اعمال دستان آن، ثروتی زوال ناپذیر،
 و در همنشینی پیوسته آن، خردمندی،
 و در مصاحبت آن، نام آوری،
 به هر سوی شتافتم و جست‌وجو کردم تا آن را زان خویش سازم.
 ۱۹ نوباوه‌ای نیک سرشت بودم و مرا نفسی نکو نصیب گشته بود،
 ۲۰ بل از آن روی که نیک بودم، به کالبدی بری از آلودگی درآمدم^(۲)؛
 ۲۱ لیک چون دریافتم که جز به عطای خدای، دارندگی حکمت نتوانم،
 — و این خود از خردمندی بود که دانستم نعمت از جانب که درمی‌رسد —
 به خداوند خطاب کردم و از او خواستم،
 و با تمام قلب خویش گفتم:

۱۱/۱۵؛ ۲-۱/۷

سی: ۱/۱

۷/۷

(۱) این «خویشاوندی» به واسطه لطف الهی عطا می‌شود (بنگرید به آیه ۲۱). نامیرایی که از آن حاصل می‌آید، نخست نامیرایی یاد و خاطره است (بنگرید به آیه ۱۳)، اما پی‌گیان نامیرایی شخصی را نیز به دنبال دارد (بنگرید به ۱/۴)، چه حکمت باید آنچه را که در طبیعت خود دارد، انتقال دهد.
 (۲) این متن دلالت بر وجود قبلی نفس ندارد، چنان که اگر از بافت مطلب جدا شود، احتمال دارد چنین گمانی پدید آورد. مضمون آن از عبارت آیه ۱۹ که به نظر می‌رسد جسم را ذات انسان می‌شمارد و بدان اولویت می‌بخشد، فراتر می‌رود و بر تفوق نفس تأکید می‌کند.

دعا از برای حصول حکمت^(۱)

۹-۶/۳: پا ۱

۹

- ۱ «ای خدای پدران و ای خداوند رحمت^(۲)،
 ۲ تو که به کلمه خویش جهان را بساختی،
 تو که به حکمت خویش انسان را سرشتی،
 تا بر آفریدگانی که بساختی، چیره باشد،
 ۳ تا به قداست و دادگری بر جهان حکم راند،
 و به سلامت نفّس داوری کند،
 ۴ بر من آئی را ارزانی دار که انباز اورنگت است، بر من حکمت عطا کن،
 مرا از زمره فرزندان خویش مران،
 ۵ چه من بنده توام و پسر کنیزت،
 بشری ناتوان و کوتاه عمر،
 و کم توان از برای فهم دادگری و شرایع.
 ۶ همانا آن کس که میان بنی آدم کامل است،
 اگر از حکمت که از جانب تو در می رسد، بی بهره باشد، به چیزی نیرزد.

سی: ۱۵/۴۲+

بی: ۲۸/۱+

پا: ۶/۳

ام: ۲۷/۸، ۳۰
سی: ۱/۱

مز: ۱۶/۸۶
۱۶/۱۱۶

۷ تو مرا برگزیدی^(۳) تا پادشاه قومت باشم،

و داور پسران و دخترانت.

پا: ۲۸-۱۶/۳

۸ تو مرا فرمان بدادی که معبدی بر کوه مُقَدّست برکنم،

سم: ۱۳/۷

پا: ۱۹/۵

سی: ۱۳/۴۷

(۱) این دعا به صورتی آزاد، از دعای مذکور در پا: ۹-۶/۳ و ۲: ۱۰-۸/۱ الهام گرفته شده است. سلیمان در این دعا، با نشانه‌های مختلف، وضع تاریخی خود را یادآوری می‌کند (آیات ۵ [بند سوم]، ۸-۷، ۱۲)، اما افق موضوع تا حد وضع بشری سلیمان گسترده می‌شود (آیات ۳-۱، ۵ [بند دوم]، ۶، ۱۳-۱۷). این دعا مشتمل بر سه بخش است (آیات ۶-۱؛ ۱۲-۷؛ ۱۸-۱۳) که وجوه شبه متقابل دارند و در آنها، گسیل حکمت سه بار ذکر شده است (۴، ۱۰، ۱۷).

(۲) دسس، روا: «رحمت»؛ متن پذیرفته شده: «رحمت تو» — «پدران» جمله نیاکان اسرائیل بوده‌اند، به‌خصوص پطربارخها (بی: ۱۰/۳۲؛ ۲: ۶/۲۰) که داود نیز از زمره آنان بوده است (پا: ۶/۳؛ ۱: ۹/۲۸؛ ۲: ۹/۲۸).

(۳) سلیمان از آدوتیا و دیگر برادران خویش ارجح شمرده شد (پا: ۱؛ ۱: ۶-۵/۲۸).

و قربانگاهی در شهری که خیمه خویش در آن برپا داشتی،
به مانند خیمه مُقَدَّسی که از آغاز مهیا ساختی^(۱).

^۹ حکمت با توست، همان که اعمال ترا می شناسد.

و آنگاه که جهان را می ساختی، حاضر بود؛

می داند چه چیز به دیده تو خوشایند است و چه چیز با فرمانهای تو موافق.

^{۱۰} از آسمانهای مُقَدَّس احضارش کن،

و از اورنگ خویش گسیلش دار،

تا دستگیرم شود و با من سختی کشد،

تا بدانم چه چیز به راستی خوشایند توست؛

^{۱۱} چه او همه چیز را می داند و می فهمد.

مرا در کارهایم به دانایی راه خواهد نمود،

و به مجد خویش محافظتم خواهد کرد^(۲).

^{۱۲} آنگاه اعمال من پذیرفته خواهد شد،

قومت را به دادگری داوری خواهم کرد،

و درخور اورنگ پدر خویش خواهم بود.

^{۱۳} کدامین انسان شناختن اراده خدا داند،

و کیست که دریافتن خواست خداوند تواند؟

۴/۸:۴/۹

۲۱/۷
ام: ۲۲/۸-۳۱

۲۳/۷

خرو: ۱۶/۲۴

تث: ۱۴-۱۲/۲۰
با: ۳۷، ۳۲-۲۹/۳

(۱) کلمه «به مانند» توأمان شامل معبد و قربانگاه می شود (مراد قربانگاه قربانی سوختنی است که در معرض دید همگان بود، بنگرید به ۱ پا: ۲۲/۸، ۵۴، ۶۲-۶۴). «خیمه مُقَدَّس» که خدا خود آن را مهیا ساخته بود، مطابق دانسته شده با معبد آسمانی خدا (مز: ۷/۱۸؛ ۶/۹۶؛ عب: ۲/۸؛ ۱۱/۹؛ مکا: ۱۲/۳، و غیره؛ و در باره قربانگاه آسمانی، بنگرید به مکا: ۹/۶؛ ۳/۸؛ ۴-۱۸/۱۸، یا مثال الهی معبد اورشلیم (خرو: ۱۷/۱۵؛ ۱۹/۲۸). یا مُقَدَّس خروج (سی: ۱۰/۲۴) که بر اساس نمونه ای که خدا عطا کرد، ساخته شد (خرو: ۹/۲۵، ۴۰؛ رس: ۴۴/۷؛ عب: ۵/۸).

(۲) به قدرت خویش (بنگرید به روم: ۴/۶). یا: «مرا در مجد خویش نگاه خواهد داشت»، با راهبری کردن من به نور خویش (بنگرید به اش: ۳۰-۱/۶؛ ۷/۵، ۹، یا با فرا گرفتن من همچون ابری محافظ (بنگرید به سی: ۲۷/۱۴).

۱۴ چه فکرتهای آدمیان میرا، سست است،

و اندیشه‌های ما ناپایدار؛

۱۵ همانا جسم فسادپذیر، مایهٔ گرانباری جان است،

و این خیمهٔ گلین، روح پُردغدغه را سنگین می‌سازد^(۱).

۱۶ از این روی، بر ما دشوار است که دریابیم چه چیز بر زمین است،

و آنچه را که در دسترس ماست، جز به کوشش نمی‌یابیم،

لیک آنچه را که در آسمانها است، کدامین کس یافته است؟

۱۷ و ارادهٔ ترا کدامین کس می‌شناخت اگر حکمت عطا نمی‌کردی

و روح قُدوس خویش را از عالم بالا گسیل نمی‌داشتی^(۲)؟

۱۸ بدین سان، راه آنان که بر زمین‌اند، راست گشته است،

بدین سان، آدمیان آنچه را که خوشایند توست، آموخته‌اند،

و به مدد حکمت، نجات یافته‌اند^(۳)».

ای: ۱۹/۴
اش: ۱۲/۳۸
روح: ۲۵-۱۴/۷
یو: ۶/۳

تت: ۱۱/۳۰

اش: ۹/۵۵
یو: ۱۲/۳
مت: ۲۷/۱۱

مز: ۱۰/۱۴۳

با: ۴/۴

(۱) الفاظی که در این آیه به کار رفته، یادآور تعارضی است که در فلسفهٔ یونانی، میان جسم و جان یا روح برقرار شده است (بنگرید به روح: ۲۵/۷+). با این همه، مؤلف اتحاد جسم و جان را امری عادی شمرده است. در ع.، تمثیل «خیمه» یادآور زوال حیات بشری است (ای: ۲۱/۴؛ اش: ۲۰/۳۳؛ ۱۲/۳۸). صفت «گلین» که ترجمهٔ تحت‌اللفظی آن «از خاک» است، می‌تواند ناظر بر ای: ۱۹/۴ یا پی: ۲/۲ باشد. در ع.، مضمون ۲ قر: ۷/۴؛ ۱۵-۴؛ ۲ پط: ۱۳-۱۴، و نیز تعارض مذکور در غل: ۱۷/۵؛ روح: ۱۵-۱۴/۷، به این مفهوم نزدیک است.

(۲) بنگرید به ۲۲/۷. حکمت که به روح الهی تشبیه می‌شود (حز: ۲۷-۲۵/۳۶؛ مز: ۸/۵۱، ۱۰+)، صورتی باطنی است که گنهگار را به راه راست هدایت می‌کند (۱/۱۰) و در به جای آوردن شریعت، حامی او می‌گردد (با: ۴/۴). این عطیهٔ الهی، پیش از این در عهد قدیم برای نخستین بار تحقق یافته بود (فصل ۱۰). (۳) از خطرات دنیوی و روحی. این عمل نجات‌بخش حکمت را شرح بعدی که حلقهٔ واسطهٔ بخش سوم است، روشن می‌سازد. — در بسیاری از دس. لاتینی، در اینجا افزوده شده است: «خداوند، تمامی آنان که از آغاز خوشایند تو بودند».



سلیمان در زمان سالخوردگی



طوفان نوح
(حک: ۴/۱۰، ص ۳۷۹)

۳. عمل حکمت در تاریخ

از آدم تا موسی

^۱ نخستین هستی سرشته را که پدر گیتی بود و تنها آفریده شد^(۱)، حکمت محافظت کرد،

۱ مک: ۵۱/۲-۶۱
عب: ۱۱

۱۸/۹

۵/۲۴: سی: ۲۲/۷

حکمت او را از لغزش خویش نجات بخشید^(۲)،

^۲ و قدرتش بداد تا بر همه چیز چیره گردد.

بی: ۲۸، ۲۶/۱
حک: ۲/۹

^۳ لیک چون ستمگری^(۳) به گاه خشم، از حکمت دور شد،

به خاطر غیظی که او را به کشتن برادر برانگیخت، هلاک گشت.

بی: ۱۳-۸/۴

^۴ چون به سبب او زمین در آب غرقه شد، باز حکمت زمین را نجات بخشید، و دادگر^(۴) را به مدد چوپای بی‌قدر راهبری کرد.

بی: ۸-۷
۱ بط: ۲۱-۲۰/۳
بی: ۹/۶
حک: ۷-۶/۱۴
بی: ۹-۱/۱۱

^۵ و چون ملتهایی که در تباهی همدستان شده بودند، درهم آمیختند،

حکمت بود که دادگر^(۵) را بازشناخت و در محضر خدا، بی‌عیب نگاه داشت،

بی: ۳-۱/۱۲

و برابر مهری که از فرزند خویش در دل داشت، قدرتش بخشید.

بی: ۱۹-۱/۲۲

^۶ حکمت بود که به گاه نابودی بیدینان، دادگر^(۶) را رهانید،

بی: ۱۹
۲ بط: ۸-۶/۲

(۱) آدم در دنیا تنها بود، همچون خدا که در آسمان تنها است.

(۲) در پاره‌ای از دسس، لاتینی، در اینجا آمده است: «و حکمت او را از لجن خاک برکشید و از خطای خویش رهانید». نخستین روایت بی‌گمان از تعلیق تفسیری درباره «نخستین هستی سرشته» سرچشمه گرفته است. — مضمون توبه و برخاستن آدم (عقیده‌ای یهودی که آباء کلیسا غالباً آن را تکرار کرده‌اند) با تأثیر رحمت‌آمیز حکمت ربط داده شده است، همان حکمتی که به آدم امکان داد تا پس از خطا، سلطه خویش را بر دنیا نگاه دارد و به او قدرت داد تا آن را اعمال کند.

(۳) مراد قائن [= قابیل] است (بنگرید به پی: ۱۳-۸/۴). — او به سبب قتل که مرتکب شد، خویش را به حیاتی پست محکوم ساخت (که بنابر پاره‌ای داستانهای یهودی، به طرزی فجیع به پایان رسید)، یا سبب نابودی نسل خویش با طوفان شد (آیه ۴)، یا به خواست خود تسلیم مرگ راستین گشت (بنگرید به پی: ۱۱/۱-۱۲، ۱۶).

(۴) مراد نوح است (بنگرید به پی: ۹/۶).

(۵) مراد ابراهیم است (بنگرید به پی: ۲۲).

(۶) مراد لوط است (بنگرید به پی: ۱۹).

و او از آتشی که بر پنج شهر باریدن گرفت، گریخت.
 ۷ از زمینی قَفر، به نشانه تباهی آن،
 همچنان دود برمی‌خیزد؛

تت: ۳۲/۳۲

در آنجا درختچه‌ها میوه‌هایی می‌دهند که در زمان خود نمی‌رسند،
 و ستونی از نمک برپا گشته که یادبود جانی بی‌ایمان است.

بی: ۲۶/۱۹

۸ چه به سبب دور شدن از راه حکمت،
 نه تنها از نشناختن نیکی، دچار خسران گشتند،
 بلکه یاد جنون خویش را نیز از برای زندگان بر جای نهادند،
 تا نتوانند خطایای خویش پنهان دارند.

بی: ۱/۱۹+

۹ لیک حکمت، مؤمنان خویش را از سختیایشان می‌رهاند.
 ۱۰ بدین‌سان، دادگری^(۱) که از خشم برادر خویش می‌گریخت،
 حکمت او را به راههای راست هدایت کرد؛

بی: ۴۳/۲۷

ملکوت خدای را بدو غود،
 و او را شناخت امور مُقَدَّس^(۲) بخشید،
 در کارهای دشوار خویش، کامیابش گرداند،
 و سختیایش را ثمربخش ساخت؛

بی: ۲۲-۱۰/۲۸

۱۱ برابر طمع کسانی که بر وی ستم روا می‌داشتند، یاوریش کرد،
 و توانگرش ساخت؛

بی: ۴۲-۲۲/۳۱
۳۳-۳۲

۱۲ از دشمنان خویش نگاهش داشت،
 و از آنان که بر او دام گسترده‌اند، حفظش کرد؛
 در پیکاری سخت پیرویش بخشید،

بی: ۳۱-۲۵/۳۲
هو: ۵-۴/۱۲

(۱) مراد یعقوب است (بنگرید به بی: ۴۱/۲۷-۴۵-۵/۲۸).

(۲) یا: «مُقَدَّسان»، یعنی فرشتگان (بی: ۱۲/۲۸). «امور مُقَدَّس» می‌تواند بر وحی‌های مربوط به بارگه آسمانی دلالت داشته باشد، یا به وعده‌هایی که به یعقوب داده شد (بی: ۱۳/۲۸-۱۵) تفسیر گردد.

تا بداند که پرهیزگاری، از همه چیز نیرومندتر است^(۱).

۱ تیم: ۸/۴

^{۱۳} حکمت بود که دادگر بفروخته^(۲) را وام گذاشت،

پی: ۳۷-۳۹

بلکه از گناه رهانید؛

^{۱۴} با او در چاه شد،

در غل و زنجیر رهایش نکرد،

مز: ۱۷/۱۰۵-۲۲

تا بدان جا که عصای سلطنتش عطا کرد،

پی: ۴۱/۴۰-۴۴

و بر آنان که بر او ستم روا داشتند، اقتدار بخشید،

تا بدان جا که بدنام کنندگان او را واداشت تا به دروغ خویش اعتراف کنند،

و او را مجد جاودان بخشید.

خروج

^{۱۵} حکمت بود که قومی مُقَدَّس و نسلی بری از عیب^(۳) را

۱/۱۸
خرو: ۱۹/۶+

از ملتی بیدادگر رهانید.

^{۱۶} در جان بنده خداوند درآمد

و به معجزات و آیات، برابر پادشاهان هولناک^(۴) پایداری ورزید.

خرو: ۷-۱۲
مز: ۱۳۵/۹-۱۰

^{۱۷} به مُقَدَّسان پاداش سختیایشان را بداد،

از راهی شگفت هدایتشان کرد،

(۱) یعقوب در «کشتی خود با خدا» بر او قایق آمد، البته نه به قدرت جسمانی، بل به نیروی پرهیزگاری خویش. تنها این نیرو است که می‌تواند خدا را به انجام کاری وادارد و برکت او را حاصل نماید. پس این واقعه به معنی آزمونی روحی تفسیر شده است.

(۲) مراد یوسف است (بنگرید به پی: ۳۶-۱۲/۳۷؛ نیز فصلهای ۳۹-۴۱).

(۳) قومی که خروج را انجام داد، به دلیل دعوت خدا (خرو: ۶/۱۹؛ لاو: ۲/۱۹) و ارزشهای دینی که در آنها تجسم پیدا کرده بود، «مُقَدَّس» و «بری از عیب» بود. در عین حال، مؤلف به گذشته صورتی آرمانی می‌بخشد و در بخش سوم نیز این کار را ادامه می‌دهد؛ او هدفی سه‌گانه دارد که عبارت است از: روشن نمودن کردار متفاوت دادگران و بیدینان از طریق تاریخ، تمجید برتری دینی و اخلاقی آیین یهود، و سرانجام نشان دادن این نکته که گذشته، تجسم قبلی آخر زمان در آینده است.

(۴) مبالغه بیانی که مراد از آن، فرعون است.

- در طول روز سرپناه‌شان شد،
و در طول شب، پرتو اخترانشان گشت^(۱).
۱۸ از دریای سرخشان گذراند،
و از میان امواج عظیم راهشان نمود،
۱۹ و در همان حال، دشمنانشان را در آب غرقه ساخت،
پس آنگاه، از ژرفای جُبه برونشان افکند.
۲۰ از این روی، دادگران از بیدینان غنیمت ستاندند^(۲)؛
ای خداوند، ایشان نام قدّوس ترا ترنم کردند،
و یکدل، دست ترا که از برایشان جنگیده بود، ستودند؛
۲۱ چه حکمت، دهان گنگان را گشود،
و زبان خردسالان را گویا ساخت^(۳).
۱ به دست پیامبری مُقدّس^(۴)، کارهایشان را قرین توفیق کرد.
۲ از بیابانی نامسکون گذشتند،
و خیمه‌های خویش را در مکانهای دست‌نیافتنی بر پا داشتند.
۳ برابر دشمنان خود پایداری ورزیدند و خصمانشان را پس راندند^(۵).

خرو: ۲۲-۲۱/۱۳

خرو: ۲۹-۲۱/۱۴

۵/۱۹

خرو: ۱۵

۹/۱۹

خرو: ۱۵

مز: ۳/۸

مت: ۱۶/۲۱

تث: ۱۸، ۱۵/۱۸

۱۰/۳۴

هو: ۱۴/۱۲

(۱) مؤلف آنچه را که در سفر خروج به خدای حاضر در ابرها نسبت داده شده، به حکمت منسوب می‌دارد.
(۲) بر حسب روایت یهودی، اسرائیلیان سلاح مصریان مرده را به غنیمت گرفتند.
(۳) پیش از آن، خدا عقده از زبان موسی گشوده بود تا با فرعون سخن گوید (خرو: ۱۰/۴؛ ۱۲/۶، ۳۰). این بار خداوند دخالت می‌کند تا تمامی اسرائیلیان بدون استثنا بتوانند در ستایش او شرکت کنند. مؤلف در اینجا از روایتی یهودی پیروی کرده است که بعدها در منتهای ربّی شرح و بسط یافت.
(۴) مراد موسی است (بنگرید به اع: ۷/۱۲+؛ تث: ۱۵/۱۸).
(۵) صحرانوردی طولانی بنی‌اسرائیل، در چند جمله خلاصه شده تا مقدمه شرحی مجزا گردد. از حکمت دیگر ذکری به میان نیامده است (جز در ۲/۱۴، ۵) و مؤلف آن‌گونه به خدا خطاب می‌کند که گویی درباره وقایع خروج به تأمل می‌پردازد. تمامی این شرح به سبب عدم تقیدی که به منابع پیشین کتاب مقدس دارد، به میدراش یا تفسیر ربّی کتاب مقدس شبیه است.

معجزهٔ آب، مقابلهٔ نخست^(۱)

- ۴ با لبان تشنه به درگاه تو دعا کردند:
از صخره‌های تَند شیب، ایشان را آب داده شد،
و از سنگی سخت، علاجی مهر تشنگی‌شان عطا گشت.
- ۵ بدین‌سان، همان چیزی که دشمنانشان بدان کیفر دیدند،
از برای ایشان به گاه سختی، نعمت گشت.
- ۶ همان سان که بر دشمنانشان، آب خروشان زودخانه را
با خون و گِل به هم آمیخته، تیره ساختی،
۷ و این کیفرِ حکم طفل‌کشی بود^(۲).
- یاران خویش را، در عین نومیدی، آب فراوان بدادی،
۸ و با تشنگی که آن زمان بر ایشان روی آورده بود،
بر آنان نمایاندی که دشمنانشان را چگونه کیفر بدادی.
- ۹ ایشان به آزمونهای خویش که جز تأدیبی رحمت‌آمیز نبود،
دریافتند که حکم خشم‌آمیز، چه‌سان بیدینان را عذاب می‌کند^(۳).
- ۱۰ چه ایشان را به‌سان پدری که هشدار می‌دهد، بیازمودی،
لیک آن دگران را چونان پادشاهی بی‌ترحم که محکوم می‌کند، کیفر بدادی،
۱۱ و دور و نزدیک ایشان به یکسان هلاک گشتند.
- خرو: ۷-۱/۱۷
ع: ۲۰-۱۳
خرو: ۷-۱۷/۲۱
خرو: ۱-۱۵/۱۶
خرو: ۱۷-۳/۶
ت: ۸-۲/۵
ت: ۱۲-۲۲/۵+
۱۲

(۱) از این پس، مؤلف پیوسته کردار اسرائیلیان را که همچون قوم دادگران شمرده شده‌اند (بنگرید به ۱۵/۱۰)، در برابر رفتار مصریان که مبدل به مظهر سنگدلی بیدینان گشته‌اند، قرار می‌دهد. این مقایسه که بسیار یونانی‌وار است، بر دو اصل مبتنی است (۵/۱۱، ۱۶). بدین سان، هفت مقابله از پی هم خواهند آمد. با این همه، مقابلهٔ دوم و سوم (بنگرید به ۱۶-۴)، در آغاز جای خود را به دو حاشیه خواهند داد (۱۵/۱۱-۲۷/۱۲ و فصلهای ۱۳-۱۵).

(۲) طبق آنچه در خرو: ۷-۱۴/۲۵ آمده است، یهوه آب نیل را مبدل به خون ساخت تا فرعون را وادارد که به اسرائیلیان اجازهٔ رفتن دهد. مؤلف در اینجا این معجزه را کیفر حکم مذکور در خرو: ۱۵/۱ آب شمرده است (نیز بنگرید به ۵/۱۸).

(۳) تشنگی و احتمالاً دیگر رنجهایی که اسرائیلیان در صحرا کشیدند، باید ایشان را از کیفر مصریان آگه می‌ساخت.

- ۱۲ چه اندوهی دوچندان آنان را فرا گرفت،
و به یاد گذشته^(۱)، ناله سر دادند؛
- ۱۳ چون دریافتند که آنچه بدان کیفر می‌بینند
از برای دگران نعمت است^(۲)، خداوند را^(۳) حق دانستند.
- ۱۴ چه همان کس را که پیش از آن وانهاده^(۴) و از خود رانده بودند،
در پایان کار ستودند،
- در همان حال که دستخوش تشنگی بودند که چونان تشنگی دادگران نبود.

خرو: ۲۳-۲۲/۱

حاشیه نخست: نرم‌خویی خدا با مصریان^(۵)

- ۱۵ به سبب افکار نابجراانه و گنه‌کارانه خویش که مایه گمراهی‌شان گشت و به
پرستش خزندگان بی‌شعور و جانوران حقیرشان واداشت،
- از برای کیفر ایشان، انبوهی از جانوران بی‌شعور^(۶) را بر آنان گسیل داشتی،
- ۱۶ تا بدانند که هرکس با آنچه بدان گناه کرده، کیفر می‌بیند^(۷).
- ۱۷ به یقین بر دست قادر تو نه دشوار بود

۲۵-۲۴/۱۲
روم: ۲۱/۱

۱۷

۱۸

(۱) تص: بر اساس پاره‌ای از دس: «به یاد گذشته»؛ متن پذیرفته شده: «یادهای گذشته‌ها».

(۲) آب از مصریان گرفته شد و به طرز معجزه‌آسایی به اسرائیلیان عطا گشت (۴/۱۱).

(۳) در بسیاری از دس: لاتینی، در اینجا افزوده شده است: «سرشار از ستایش پس از خاتمه وقایع». این مطلب افزوده شده، از بند دوم آیه ۱۴ سرچشمه گرفته است.

(۴) موسی به آب سپرده شد (خرو: ۲۲/۱) و فرعون او را طرد کرد (خرو: ۵-۲/۵؛ ۱۳/۷، ۲۲، و غیره).

(۵) مؤلف به عنوان مقدمه قرائت تازه خویش از بلایای مختلفی که به واسطه حیوانات نازل شد (۱۴-۱/۱۶)، با معرفی یکجای این بلایا (۱۶-۱۵/۱۱، ۲۷-۲۳/۱۲؛ بنگرید به ۱۹-۱۸/۱۵)، حاشیه نخست را آغاز می‌کند (۴/۱۱): پرستش حیوانات «خرنده» (سوسمار، مار، مارمولک، قورباغه) و «جانوران حقیر» (سرگین‌غلان) در عهد بطلالسه در مصر بسیار افتخارآمیز بوده است؛ با این همه، این انحراف فرهنگی با نرم‌خویی کیفر داده شد: تعلیم الهی در واقع به هدف تحول گنه‌کار انجام می‌پذیرد (۲۳/۱۱؛ ۲/۱۲، ۱۰).

(۶) مراد قورباغه (خرو: ۲-۱/۸)، پشه (۱۴-۱۳/۸)، خرگس (۲۰/۸)، و ملخ (۱۵-۱۲/۱۵) است.

(۷) این که وسیله گناه مبدل به وسیله کیفر گردد (بنگرید به ۲۷، ۲۳/۱۲؛ ۱/۱۶؛ ۴/۱۸) از اصول روشن قصاص به مثل (خرو: ۲۵-۲۳/۲۱) و آن کیفرهایی است که متنهای از این دست آنها را واجب شمرده‌اند (بنگرید به پی: ۶/۹؛ داو: ۷-۶/۱؛ سم: ۲۳/۱۵؛ ۲ مک: ۲۶/۴؛ ۸/۱۳؛ ام: ۲۲/۵، و غیره).

— همان دستی که دنیا را از ماده‌ای بی‌صورت آفرید^(۱) —

که انبوهی از خرسان یا شیران شرزه را بر ایشان گسیل دارد،

^{۱۸} یا جانوران درنده ناشناخته و نوآفریده و آکنده از خشم را،

که دمی آتشین برون می‌دهند،

و دودی عفن پخش می‌کنند^(۲)،

یا از دیدگان‌شان شراره‌های هولناک می‌بارد،

^{۱۹} جانورانی که نه تنها قادرند ایشان را به درنده‌خویی خویش نابود سازد،

بل توان آن دارند که به هیبت هول‌انگیزشان، جان آنان را بگیرند.

^{۲۰} بی‌این همه نیز، به دمی بر خاک توانند افتاد،

در همان حال که دادگری از پی ایشان است،

و وزش قدرت تو آنان را روفته است.

لیک تو از بهر هر چیز، اندازه و شمار و وزن قرار داده‌ای.

علل این نرم‌خویی

^{۲۱} چه قدرت عظیم تو همواره در خدمت توست،

و آن کیست که برابر قدرت بازویت، پایداری تواند؟

^{۲۲} جهان سراسر برابر تو، چون وزنه ناچیزی است که کفه ترازو را خَم می‌سازد^(۳)،

به‌سان قطره زاله صبحدم که بر زمین فرو می‌افتد.

^{۲۳} لیک تو بر همگان رحمت می‌آوری^(۴)، چه بر همه کار قادری،

(۱) این عبارت فلسفی تا حدودی از افلاطون (تتایوس ۵۱ A) الهام گرفته شده و در آن عصر، برای بیان حالت غیر متمیز ماده که ازلی فرض می‌شده، رایج بوده است. دلیلی وجود نداشته که مؤلف ماده را از عمل خلق متزع سازد و بی‌گمان به سازماندهی عالم از توده خائوسی (chaotique) می‌اندیشیده است (پی: ۱/۱).

(۲) «دودی عفن»، تت: «گند دود»؛ دسس: روا: «گند»؛ متن پذیرفته شده: «غرش». در این توصیفات، مؤلف از دیوهای افسانه‌ای یونان، غول شیرها (chimères)، گورگونها، و غیره الهام گرفته است.

(۳) آیه را این گونه نیز می‌توان فهمید: «که کفه ترازو را خَم نمی‌سازد».

(۴) اندیشه آیات ۲۳ب در اسرائیل تازه نبوده است، اما جهانشمولی رحمت خدا برای گنهکاران (بنگرید به

بر گناهان آدمیان دیده فرو می‌بندی، بلکه توبه کنند.	۱۰، ۲/۱۲
۲۴ همانا جمله کائنات را دوست می‌داری،	روم: ۲/۴؛ ۲۵/۳
و از آنچه ساخته‌ای، هیچ کدام را منفور نمی‌شماری؛	پی: ۳۱/۱
چه اگر از چیزی انزجار داشتی، آن را پدید نمی‌آوردی.	مژ: ۹/۱۴۵
۲۵ و چگونه شیئی باقی می‌ماند اگر آن را نمی‌خواستی؟	حک: ۱۴-۱۲/۱
یا چگونه حفظ می‌شد آنچه را که نمی‌خواندی؟	۲۴-۲۳/۲
۲۶ به راستی بر همه چیز شفقت داری، چه همه چیز از آن توست ای سرور	جز: ۱۱/۳۳
دوستدار زندگی!	+۲۳/۱۸
۱ چه روح فسادناپذیر تو در همه چیز هست ^(۱) !	پی: ۷/۲
۲ از این روی، آنانی را که می‌لغزند اندک‌اندک مؤاخذه می‌کنی؛	۱۲
ایشان را هشدار می‌دهی و یادآور می‌شوی که چه گناهی کرده‌اند،	عا: ۶/۴
تا چون از بدی ره‌یابند، بر تو ایمان آورند ای خداوند.	لوقا: ۷/۱۵

نرم‌خویی خدا با کنعان

۳ بر ساکنان قدیم ^(۲) سرزمین مُقدّس خویش،	زک: ۱۶/۲
۴ به سبب اعمال نفرت‌انگیزشان،	تث: ۳۱/۱۲
و کارهای جادوگرانه و آیینهای کفرآمیزشان، خشم گرفتی.	اب: ۱۰/۱۸
۵ این قاتلان بی‌رحم کودکان،	لاو: ۲۱/۱۸
این خورندگان احشاء در بزمهایی که بر سفره‌شان، گوشت آدمی و خون بود،	

یون: ۳-۴) و نقش تعیین‌کننده عشق در آفرینش و حفظ موجودات، هیچ‌گاه با این همه قدرت و به شکل استدلالی بیان نشده است.

(۱) مراد نفع حیات بخشی است که خدا در آفریدگان دمیده است (پی: ۷/۲؛ ۳/۶؛ مژ: ۳۰-۲۹/۱۰۴؛ ای: ۳/۲۷؛ ۱۴-۱۵). چنین می‌نماید که مؤلف به روح فلسفه رواقی یا به جان جهان (âme du monde) نیز اشاره کرده است. — در وو. و بسیاری از دسس. لاتینی، (به غلط) ترجمه شده است: «خداوند، روح تو در همه موجودات چه نیکو و لطیف است».

(۲) در تث: ۱/۷ سیاه‌های از این ساکنان به دست داده شده، اما مؤلف اساساً به کنعانیان نظر داشته است.

این اعضای رازآشنای جمعیت برادران^(۱)،

این والدین کُشنده نفوس بی دفاع،

تو اراده کردی که ایشان را به دست پدرانمان هلاک سازی،

تا این سرزمین که نزد تو گرمی‌ترین سرزمینهاست،

پذیرای جمع شایسته فرزندان خدا گردد.

لیک با اینان نیز، از آن روی که آدمی بودند، مدارا ورزیدی^(۲)،

و زنبورهایی را چونان پشاهندگان سپاه خویش، گسیل داشتی،

تا ایشان را اندک اندک هلاک گردانی^(۳).

بر تونه محال بود که بیدینان را در رزمی آراسته، تسلیم دستان دادگران سازی،

یا به یکباره، با جانوران درنده یا به کلامی بی‌ترحم، نابودشان گردانی؛

لیک احکام خویش اندک اندک درکار آوردی و ایشان را مهلت توبه بخشیدی.

با این همه غافل نبودى که سرشت آنان تباه است،

و خبائثشان ذاقی است،

و فکرت ایشان را هرگز دگرگونی نیست^(۴)؛

اع: ۵۶-۵۱/۳۳

تث: ۱۸-۱۶/۲۰

تث: ۱۲/۱۱

مز: ۱۴/۱۰۳؛ ۳۹/۷۸

حک: ۲۳/۱۹؛ ۷/۶+

خرو: ۲۸/۲۳+

۱۹-۱۷/۱۱

۲/۱۲

۱/۱۹

(۱) لا: «خورندگان احشاء»؛ سه دس: «(بزمی) که در آن، احشاء می‌خورند»؛ متن پذیرفته شده: «(بزم) خورندگان احشاء». — «اعضای جمعیت برادران»، تث. چندین دس: «جمع مشایعین خدایان»؛ در متن پذیرفته شده، عبارت مغشوش و فاقد معنی است. این خون‌آشامی در کنعان تأیید نشده، اما نزد دیگر اقوام دوران باستان رواج داشته است. مؤلف از «اسرار» یونانی‌مآبان مطالبی را اخذ و به آیینهای ناپسند پاره‌ای از آنها اشاره کرده است.

(۲) در این مطلب، بیش از آن که بر سرعت زوال آدمی تأکید شده باشد (پی: ۳۱/۸؛ مز: ۳۹/۷۸؛ ۱۵-۱۴/۱۰۳، و غیره)، بر کرامت ذاتی او پافشاری شده است (پی: ۲۷-۲۶/۱؛ مز: ۷-۵/۸) که برقراری مناسبات ممتاز با حکمت الهی را ممکن می‌سازد (ام: ۳۱/۸). مذهب رواقی نیز این کرامت را بازشناخت، اما بر مفهوم مشترک انسانیت به صورتی خاص پافشاری کرد.

(۳) مؤلف معنایی را که در متهای کهن، به واقعه «زنبورها» داده شده است (خرو: ۲۸/۲۳؛ تث: ۲۰/۷) تغییر داده است. در متهای یاد شده، از این واقعه برای توضیح علت به تأخیر افتادن هلاکت کنعانیان استفاده شده است. خدا به جای آن که تنها در اندیشه اسرائیل باشد، بدین‌سان رحمت خویش را شامل حال کنعانیان گنہکار نیز می‌سازد.

(۴) نه به سبب میل محتومی که به بدی داشتند، بل از آن روی که از توبه سر باز می‌زدند. خدا می‌دانست که ایشان، به مانند فرعون، «سنگدل» شده‌اند، و این نکته از یادآوری تفرین کنعان (پی: ۲۶/۹) که به زمینه اخلاقی منتقل شده (بنگرید به ۱۲/۳، ۱۹؛ ۶-۳/۴) روشن می‌گردد.

۱۱ چه اینان نسلی از آغاز نفرین شده بودند.

بی: ۲۵/۹
حک: ۱۹، ۱۲/۳

علل این نرم‌خویی

و نیز نه از بیم کس بود که خطایای ایشان را بی‌کیفر گذاشتی.

۷/۶

۱۲ چه آن کیست که گوید: چه کرده‌ای؟

ای: ۱۲/۹
روم: ۲۳-۱۹/۹

یا آن کیست که بر حکم تو چون و چرا کند؟

و آن کیست که ترا از بهر هلاکت ملت‌هایی که آفریده‌ای، به محاکمه کشد؟

ای: ۱۹/۹

یا آن کیست که کین آدمیان ستمگر از تو بتوزد؟

۱۳ چه جز تو، خدایی نیست که مراقب همگان باشد،

تث: ۳۹/۳۲
ای: ۱۳/۳۴+

تا ناگزیر باشی بدو بنایانی که داوریهای تو ستمگرانه نبوده است.

۱۴ نیز پادشاه و شهریار نیست که از بهر آنانی که کیفر بداده‌ای، یارای

نگریستن در رخ تو داشته باشد.

۱۵ بلکه از آن روی که دادگری، دنیا را به دادگری راهبری می‌کنی،

بی: ۲۵/۱۸

و محکوم کردن آن که را نباید کیفر ببیند^(۱)، منافی قدرت خویش می‌دانی.

۱۶ چه نیروی تو مبدأ دادگری توست^(۲)،

و چیرگی تو بر همگان، سبب شفقت بر همگان است.

۲۶، ۲۳/۱۱

۱۷ آنگاه نیروی خویش می‌نمایانی که به کمال قدرتت ایمان نیاورند،

۲۷-۲۳/۱۲

و آنانی را که قدرتت را درمی‌یابند، از جسارت خود شرمسار می‌سازی؛

۱۸ لیک بر نیروی خویش چیرگی داری و به نرم‌خویی داوری می‌کنی و با

مدارای بسیار بر ما^(۳) حکم می‌رانی،

(۱) به سبب دگرگونی کهن فعل «محکوم کردن» و حذف زیان‌بخش، تقریباً در تمامی دسس، لاتینی آمده است: «نیز آن که را نباید کیفر شود، محکوم می‌کنی».

(۲) زیرا خدا دارای قدرت مطلق است و دلیلی ندارد که از آن سوءاستفاده کند (برخلاف، بنگرید به ۱۱/۲)، و دادگری خویش را با انصاف و آزادی تمام اعمال می‌کند؛ همچنان که سلطه مطلق او بر جمله کائنات، وی را امکان می‌دهد و بدان می‌خواند که با همگان نرم‌خویی ورزد.

(۳) مؤلف یا خود را به جای تمام آدمیان قرار داده، یا از همین جا شروع به (بنگرید به آیات ۲۱-۲۲) بیان اندیشه رفتار ملاطفت‌آمیز خدا با اسرائیلیان کرده است.

چه کافی است اراده کنی تا قدرتت حاضر شود.

مز: ۳/۱۱۵
۶/۱۳۵

عبرتهایی که خدا به اسرائیل آموخت

- ^{۱۹} چون چنین کردی، قوم خویش را آموختی
که دادگر باید یار آدمیان باشد^(۱)، ۸/۱۲
- و پسران خویش را امید نیک بخشیدی
که از پس گناهان، توبه می‌دهی. ۲۳/۱۱
- ^{۲۰} چه اگر آنان را که دشمن فرزندان تو و مستوجب مرگ بوده‌اند،
با آن همه عنایت و تساهل^(۲) کیفر بداده‌ای،
و ایشان را زمان و مکان بخشیده‌ای تا از خبثات خویش دست شویند^(۳)،
- ^{۲۱} پس پسران خویش را با چه مدارایی داوری می‌کنی،
تو که به سوگند و عهد، پدران ایشان را وعده‌هایی چنان زیبا بداده‌ای. بی: ۷/۱۲
- ^{۲۲} بدین سان، چون دشمنان را به اندازه^(۴) کیفر می‌دهی، ما را می‌آموزی
که چون داوری می‌کنیم، به احسان تو بیندیشیم، مت: ۲/۷؛ ۷/۵
- و چون داوری می‌شویم، به رحمت اعتماد ورزیم.

ادامه ماجرای مصریان: کیفر تدریجی ایشان

- ^{۲۳} از این روی، آنانی را که در ستمگری، ناجردانه زیستند،
به کراهت^(۵) خودشان عذاب کردی؛ ۱۶/۱۱

(۱) به مانند حکمت (۶/۱؛ ۲۳/۷)، این نگرش ناظر بر جهانشمولی ذاتی نوشته‌های حکمت‌آمیز است و در عجم، تعبیری تازه می‌یابد (بنگرید به مت: ۴۳/۵-۴۸).

(۲) پاره‌ای از دسس: «تساهل»؛ متن پذیرفته شده، سر: «نیایش»؛ چند دس: «لا»، آر: «نجات بخشیدی»؛ در دیگر نسخ این کلمه نیامده است.

(۳) بنگرید به ۲/۱۲. این فکر که خدا می‌کوشد تا قوم خویش را به آزمونها و کیفرها، از گناه برهاند، در عجم به وفور آمده است (بنگرید به عا: ۴/۴). مؤلف این اندیشه را عمداً به تمامی آدمیان گنهکار تعمیم داده است (بنگرید به ای: ۲۲-۱۴/۳۳؛ ۲۹-۳۲؛ یون: ۳-۴).

(۴) حد: «به اندازه» *en métrotèti*؛ متن پذیرفته شده: «با ده هزار (تازیانه)» *en muriotèti*.

(۵) لفظ خاص کتاب مقدس که بر خدایان دروغین و بتها دلالت دارد (بنگرید به تث: ۲۶/۷؛ ۱۵/۲۷ و

- ۲۴ چه ایشان در فراسوی راههای خطا، سرگردان بودند،
و پست‌ترین و حقیرترین جانوران^(۱) را خدا می‌شمردند، ۱۵/۱۱
و چون کودکان خردسال بی‌خرد، فریب خورده بودند.
۲۵ از این روی، بر ایشان چون کودکان بی‌عقل ۱۴/۱۵
حکمی سُخره‌آمیز کردی.
۲۶ لیک آنان که از مؤاخذه‌ای سُخره‌آمیز بیدار نشدند،
حکمی در خور شأن خدا از برایشان به اجرا درآمد.
۲۷ آن جانورانی که ایشان را رنج می‌دادند و به خشم می‌آوردند،
همان جانورانی که آنها را خدا می‌شمردند و بدانها کیفر شدند، ۱۵/۱۱
سبب گشتند که به روشنی ببینند، و آن خدایی را که پیش از آن از شناختن
او تن می‌زدند، خدای راستین بدانند.
و از این روی، کیفر آخرین بر ایشان نازل گشت^(۲).

حاشیه دوم: تقبیح عبادتهای شرک‌آمیز^(۳) و خداانگاری طبیعت

- ۱ آری، جمله آدمیانی که جهل خدا در دلشان بود، فطرتاً باطل بودند،
۱۳ آنان که قادر نبودند از نیکبهای پیدا، آن را که هست بشناسند،

خرو: ۱۴/۳+

غیره). در اینجا پرستش جانوران مد نظر بوده و مؤلف مطلب ۱۶-۱۵/۱۱ را تکرار کرده است.
(۱) «پست‌ترین و حقیرترین جانوران». تت: «آنان که نزد جانوران نیز در میان پست‌ها، حقیر شمرده می‌شوند؟»؛ دسس: «در میان پست‌ها»؛ متن پذیرفته شده: «نزد جانوران دشمنان» یا «در میان خصمان».
(۲) فرعون سرانجام به عمل خدا اعتراف کرد (خرو: ۳۱-۳۲/۱۲)، پس از آن که مدتها از انجام این کار سر باز زد (خرو: ۱۱-۷). اما عناد ورزیدن با خدا را همچنان ادامه داد، تا بدانجا که در دریای سرخ غرق شد (خرو: ۲۵-۲۸؛ حک: ۱/۱۹؛ ۴.ب).
(۳) ذکر آیین جانورپرستی (۲۴/۱۲؛ ۱۵/۱۱) مؤلف را به انتقاد از ادیان مشرکانه محیط برمی‌انگیزد که عبارت بودند از: خداانگاری عالم که فیلسوفان یونانی‌مآب آن را می‌ستودند (۹-۱/۱۳)؛ بت‌پرستی به همراه بت‌سازان و سوداگران بت (۹-۱۰/۱۳؛ ۱۳-۷/۱۵) و منشأ و پیامدهای این آیین (۳۱-۱۱/۱۴) و تضاد تجربه کتاب مقدس با آن (۱۰-۱/۱۴؛ ۱۵-۱/۱۵)؛ و سرانجام، آیینهای مصری که در جانورپرستی به اوج می‌رسید (۱۹-۱۴/۱۵). پلانیایی که حیوانات در زمان خروج نازل کردند (۱۵/۱۱؛ ۱۶/۱۶.ب)، بدین‌سان توجیه می‌شود (بنگرید به تت: ۱۹-۱۶/۴؛ ار: ۷-۳/۸؛ حز: ۸؛ دان: ۱۴). تصوراتی اینچنین، در آیین یهودیت یونانی‌مآب رواج داشت.

رس: ۱۷/۱۴
سی: ۸/۱۷

و آنان که با مشاهده اعمال، صانع را نشناختند^(۱).
 ۲ بلکه آتش یا باد یا هوای تندرو،
 یا گنبد پُرسِتاره آسمان یا آب خروشان،
 یا چراغهای آسمان، آن سروران عالم، را خدای شمردند!

پی: ۱۴/۱
تث: ۳/۱۷، ۱۹/۴
ای: ۲۸-۲۶/۳۱

۳ چون از زیبایی آنها مسحور گشتند، خدایشان انگاشتند،
 باشد که بدانند سرور آنها چه اندازه برتر است.
 چه اینها را مبدأ زیبایی آفریده است^(۲).
 ۴ و اگر قدرت و فعلیت آنها، ایشان را فریفته است،
 باشد که بدانها فهم کنند پدیدآورنده‌شان، چه اندازه قدرتمندتر است،
 ۵ چه عظمت و زیبایی آفریدگان
 از راه قیاس، سبب تأمل در پدیدآورنده آنها می‌شود.

+۱/۱۳

۶ با این همه، اینان جز مؤاخذه‌ای اندک^(۳) را سزاوار نیستند؛
 تواند بود که گمراهی ایشان

روم: ۲۰-۱۹/۱

جز به سبب جستن خدا و طلب یافتن او نبوده باشد:
 ۷ چون در اعمال او عالم‌اند، در آنها به تأمل می‌پردازند،
 و مجذوب ظواهر می‌گردند، چه آنچه می‌بینند بس زیباست!
 ۸ و با این همه، اینان نیز بخشودنی نیستند:
 ۹ اگر قادر بودند علم کافی کسب کنند
 تا یکپارچگی عالم را دریابند،

رس: ۲۷/۱۷

(۱) نظاره و تأمل در طبیعت، باید عقل آدمی را تا خدای تعالی که آفریننده همه چیز است، برکشد.
 (۲) در این کلام، سیاق یونانی به چشم می‌خورد (نیز بنگرید به آیات ۷، ۵؛ سی: ۱۲-۹/۴۳). در ع. اغلب
 عظمت و قدرت خدا در آفرینندگی تکریم شده است (ای: ۲۶-۲۲/۳۶؛ مز: ۲/۱۹؛ اش: ۱۴-۱۲/۴۰ و
 غیره)، اما زیبایی عالم به عنوان اثری هنری که منعکس‌کننده خلاقیت پدیدآورنده خود است، ستوده نشده
 است.

(۳) یا «کمتر»، در قیاس با بت‌پرستان مذکور در آیه ۱۰.

چگونه زودتر از این سرور را نیافتند!

بت پرستی و بت سازان^(۱)

^{۱۰} لیک اینان با امیدی که به اشیای مرده بسته‌اند، نگون بخت‌اند،
آنان که ساخته‌های دست بشر را خدا نامیده‌اند،
و زر و سیمی را که به هنر ساخته شده است،
و تمثالهای جانوران را،
یا سنگی بیفایده را که دست ساخته‌ای کهن است، خدا دانسته‌اند.

تث: ۲۸/۴
۲ یا: ۱۸/۱۹
اش: ۲۰-۱۸/۴۰

^{۱۱} تبرداری درختی را که حمل آن آسان است، فرو می‌افکند،
تمامی پوست آن را به دقت برمی‌کند،
با مهارت بر آن کار می‌کند.

اش: ۲۰/۴۰
ار: ۵-۳/۱۰

از آن شیئی مناسب بهر استفاده‌های زندگی می‌سازد.

۱۳-۷/۱۵

^{۱۲} پس‌مانده‌های کار خویش را

برای تهیه طعام خود به کار می‌گیرد و سیر می‌شود.

^{۱۳} و پس‌مانده‌ای را که باقی می‌ماند و به هیچ کار نمی‌آید،
آن چوب تابدار و پُرگِره را،

برمی‌گیرد و در ساعات فراغت خویش، بر آن کنده‌کاری می‌کند،
با حوصله در اوقات استراحت، آن را شکل می‌دهد؛
بدان چهره انسانی می‌بخشد،

پی: ۲۶/۱
اش: ۱۸/۴۰

^{۱۴} یا همانند جانوری حقیرش می‌سازد،

به شنگرفش می‌پوشاند و رویه‌اش را سرخ‌فام می‌سازد،
تمامی لکه‌هایش را به اندودی می‌پوشاند.

(۱) مجادله در رد بت که نزد فیلسوفان یونانی ظاهر گشت، یکی از موضوعات معمول نوشته‌های کتاب مقدس است (به‌خصوص بنگرید به اش: ۲۰-۹/۲۴؛ ار: ۱۰-۱/۱۶؛ با: ۶، و غیره).

- ۱۵ پس آنگاه طاقچه‌ای مناسب آن می‌سازد،
آن را در دیواری جای می‌دهد و به آهن استوارش می‌سازد. اش: ۷/۴۶
ار: ۴/۸۰
- ۱۶ بدین‌سان، مراقبت می‌کند که سرنگون نگردد،
نیک می‌داند که از یاری خویشتن عاجز است،
چه پیکره‌ای بیش نیست و نیازمند یاری است^(۱)! با: ۲۷-۲۵/۶
- ۱۷ با این همه، اگر بخواهد بهر داراییها و همسر گزیدن و فرزندان خویش دعا کند،
از سخن گفتن با این شیء بی‌جان، شرمسار نمی‌شود؛ اش: ۱۷/۴۴
ار: ۲۷/۲
- بهر سلامتی، از آنچه ضعیف است یاری می‌طلبد،
بهر زندگی، به آنچه مرده است توسل می‌جوید،
بهر یآوری، از آنچه کمترین کارآزمودگی ندارد تمنا می‌کند،
بهر سفر، از آنچه توان به کار گرفتن پاهای خویش را ندارد، مدد می‌خواهد، مز: ۷-۴/۱۱۵
- ۱۹ بهر سود و کسب و توفیق کار دستان خویش،
از آنچه کمترین نیرویی در دستانش نیست، طلب نیرو می‌کند!

عنایت و حکمت

- ۱ آن دیگری که راه دریا در پیش می‌گیرد تا از امواج خروشان بگذرد، ۱۴
به بانگ بلند از چوبی یاری می‌طلبد که از کشتی حامل آن سست‌تر است^(۲).
۲ چه این کشتی را عطش سود طرح ریخته است،
حکمت صنعتگرانه^(۳) آن را ساخته است؛
۳ لیک عنایت^(۴) توسل، ای پدر، که آن را راهبری می‌کند،

(۱) این توصیف به قصد سُخره کردن بت آمده است: ماده مورد استفاده، چوب پس‌مانده است؛ سازنده، صنعتگری عادی است؛ کار انجام شده، فاقد دقت است و در نتیجه، شیء ساخته شده سرپا نیز نمی‌تواند بماند.

(۲) مراد پیکره‌ای است که در جلو یا عقب کشتی نصب می‌شد و صورت ایزد محافظ دریانوردی بر آن نقش شده بود (بنگرید به رس: ۱۱/۲۸).

(۳) مراد مهارت فنی است که ثمره حکمت است (۶/۸)؛ بنگرید به خرو: ۳/۳۱؛ ۳۱/۳۵.

(۴) این لفظ (Providence) که در هف، نخستین بار در این آیه به کار رفته است، مقتبس از فلسفه و ادبیات ←

- چه درون دریا راهی قرار داده‌ای،
و در امواج طریق مطمئن نهاده‌ای^(۱)،
- ^۴ و نشان داده‌ای که از هر خطر نجات توانی بخشید،
آن سان که بی کار آزمودگی نیز، بر کشتی توانیم نشست.
- ^۵ غمی‌خواهی اعمال حکمت تو عقیم ماند؛
از این روی است که آدمیان، زندگی خویش را به چوبی خُرد می‌سپارند،
بر زورقی از امواج می‌گذرند و سالم و سلامت می‌مانند.
- ^۶ همانا در آغاز، در همان حال که تنومندان^(۲) متکبر به هلاکت می‌رسیدند،
امید جهان به زورقی پناه برد^(۳)،
- و به دست تو راهبری شد و بهر زمانهای آینده، بذر نسلی نو را بر جای نهاد.
- ^۷ چه چوبی که از آن دادگری حاصل آید، مبارک است^(۴)،
- ^۸ لیک بت ساخته شده^(۵) نفرینی است، هم خود آن و هم سازنده آن،
سازنده از آن روی که بر آن کار کرده،
و بت بدان سبب که در عین فسادپذیری، خدا خوانده شده است.
- ^۹ چه خدا از بیدین و بیدینی به یکسان بیزار است.
- ^{۱۰} آری، ساخته و سازنده توأمان کیفر می‌بینند.

مز: ۲۰/۷۷
اش: ۱۶/۴۳

مز: ۲۹/۱۰۷-۳۰

پی: ۱۶/۵+
سی: ۱۶/۷
با: ۲۶/۲۸-۳

سی: ۱۷/۴۴

پی: ۱۳/۱۴-۳

تت: ۲۷/۱۵

یونانی است. با این همه، اندیشه آن متعلق به کتاب مقدس است (بنگرید به ای: ۱۲/۱۰؛ مز: ۸/۱۴۵؛ اش: ۹/۱۴۷، و غیره).

(۱) مؤلف با تکرار مطالب دو متن که در آنها، به گذر از دریای سرخ اشاره شده است (مز: ۲۰/۷۷؛ اش: ۱۶/۴۳)، بر آن است تا تسلط خدا را بر دریا و قدرت او را در محافظت دریانوردان روشن سازد.

(۲) این تنومندان جایگاه مهمی در روایات و داستانهای یهودی دارند. در این خصوص، بنگرید به پی: ۴/۶؛ سی: ۱۷/۱۶؛ با: ۲۶/۳، و کتاب مجموعی که کتاب سوم مکابیان نام دارد (۳ مک: ۴/۲). نیز در پاره‌ای از داستانهای یونانی، از این تنومندان سخن رفته است.

(۳) مراد کشتی نوح است (بنگرید به ۴/۱۰).

(۴) تنی چند از آباء، با استفاده از این متن در باب تحقق مقاصد الهی، آن را با چوب صلیب تطبیق داده‌اند.

(۵) تت: «شیء ساخته شده با دست»، یعنی با دست انسان، اما این کلمه مرکب در هف. غالباً بر بت دلالت دارد.

منشأ بت

- ۱۱ از برای بتهای ملتها نیز تفقدی خواهد بود،
 چه در آفرینش خدا، مبدل به کراحت گشتند،
 و لغزشگاهی بهر جانهای آدمیان،
 و دامگهی از برای پاهای نابخردان.
 ۱۲ اندیشه ساختن بت منشأ زنا بود،
 ابداع آن زندگی را تباه ساخت.^(۱)
 ۱۳ چه در آغاز بت نبود و تا ابد نیز نخواهد بود؛
 ۱۴ به سبب وهم آدمی به دنیا درآمد^(۲)،
 و از این روی، فرجامی عاجل از برای آن مقدر گشته است.
 ۱۵ پدری^(۳) که عزایی زودرس، از پایش انداخته بود،
 تمثالی از فرزند خویش را که زود از دست رفته بود، بساخت.
 و او را که دیروز انسانی مرده بیش نبود، این زمان چونان خدا گرامی داشت،
 و رازها و آیینهایی از برای بستگان خویش مرسوم داشت.
 ۱۶ پس آنگاه، با گذر زمان، رسم کفرآمیز استوار گشت و چون شریعت به جای
 آورده شد،
 و به فرمان پادشاهان، صورتهای کنده کاری شده پرستیده شدند:
 ۱۷ آنان که نمی توانستند خود این صورتها را تکریم کنند، چه در فاصله ای دور

خرو: ۱۲/۱۲
 اش: ۲۰، ۱۸/۴
 ار: ۱۵، ۱۱/۱۰
 زک: ۲/۱۳

خرو: ۳۳/۲۳

خرو: ۱۶/۳۴
 تئ: ۱۶/۳۱

۱۱/۱۴

(۱) «زنا» باید به معنی خیانت دینی گرفته شود (بنگرید به هو: ۲/۱+)، اما گمراهی عقل، تباهی خلیقات را به دنبال می آورد (بنگرید به روم: ۲۴-۳۲؛ اف: ۱۷-۱۹).

(۲) چندین دس. معتبر در اینجا آورده اند: «مرگ درآمد» و این تحت تأثیر ۲۴/۲ بوده است. — از نظر مؤلف، یکتاپرستی بر پرستش چند خدا تقدم داشته است. همین مفهوم در سفر پیدایش نیز وارد شده است.

(۳) در اینجا دو مثال نشان می دهد که چگونه به سبب وهم آدمی، بت ابداع شد. در این مثالها بیشتر بر پرستش بت پرستانه انسانهایی که به مرتبه خدایی برآورده شدند، تأکید گردیده تا بر خدا شمردن آدمیان. مثال نخست برخاسته از رسمی یونانی است که کودکان از دنیا رفته را به مرتبه «پهلوانان محافظ» برمی آورد. سیسیرون از این رسم یاد کرده و خود نیز پس از مرگ دخترش تولیا، آن را به جای آورده است. مثال دوم، یعنی خدا شمردن پادشاه در زمان حیات او، برگرفته از رسمی یونانی مآب و سپس رومی است.

منزل داشتند.

هیئت آنها را آن گونه که از دور دیده می‌شدند، باز نمودند،
و تمثالی نمایان از پادشاهی که تکریمش می‌کردند، بساختند؛
بدین سان، به سبب این علاقه، انسانی غایب را آنچنان تملق می‌گفتند که
گویی حاضر است.

^{۱۸} حتی کسانی که او را نمی‌شناختند،

به سبب جاه‌طلبی صنعتگر، به نشر پرستش او کشیده شدند،
^{۱۹} چه صنعتگر که بی‌گمان مایل بود خوشایند پادشاه افتد،
می‌کوشید تا هنرش زیباتر از طبیعت بنماید،

^{۲۰} و مردمان چون جلب افسون ساخته او می‌شدند،
آن که را پیشتر چون آدمی تکریم می‌کردند، زان پس چونان معبود شمردند.

دان: ۷-۱/۳

^{۲۱} و این گونه دامگهی از برای زندگی پدید آمد:

آدمیانی که اسیر تیره‌روزی یا سلطه بودند،
نام بی‌انبار^(۱) را بر سنگها و تکه چوبها می‌نهادند.

خرو: ۱۴/۳+

پیامدهای بت‌پرستی

روم: ۳۲-۲۴/۱

^{۲۲} افزون بر آن، سرگردانی در باب معرفت خدا، ایشان را کفایت نکرد؛

بلکه در همان حال که به سبب جهل، در جنگی^(۲) بزرگ می‌زیستند،

بر چنین شروری نام صلح نهادند!

^{۲۳} با آیینهای طفل‌کشی و اسرار خَفِیَّه‌شان،

لاو: ۵/۱۲
+۲۱/۱۸

با جشنهای خشم‌آمیزشان که دارای رسوم شگفت بود^(۳)،

^{۲۴} هیچ گونه پاکیزگی را نه در زندگانی نگاه می‌داشتند و نه در زناشویی،

(۱) مراد نامی که بر موسی وحی شد (خرو: ۱۴/۳) یا خود نام «خدا» است.

(۲) جنگ درون به سبب لجام گسیختگی هوا و هوسها، و جنگ برون به علت انحرافهایی که این هوا و هوسها در اجتماع پدید می‌آورند، روی می‌دهد. احتمالاً به صلح رومی (Pax Romana) نیز اشاره رفته است.

(۳) اشاره است به باده‌گساری اسرار دیونوسوسی، یا به خشونت‌ها و بی‌اخلاقیهای اسرار فریگیایی.

این یک آن دیگری را به خدعه از میان می برد یا به زنا دلرده می ساخت.

^{۲۵} همه جا هرج و مرج، خون و قتل، دزدی و فریبکاری،

فساد، نادرستی، آشوب، سوگندشکنی،

^{۲۶} شرمساری مردمان از نیکی، فراموشی نیکوکاریها،

آلودگی جانها، جنایت بر طبیعت^(۱)،

بی قیدی در زناشویی، زناکاری و عیاشی^(۲).

^{۲۷} چه بت پرستی که آن را نامی نیست^(۳)،

آغاز و علت و انجام هر بدی است.

^{۲۸} از فرط طرب به جنون می رسیدند، یا پیشگوییهای دروغین می کردند،

یا در ستمگری می زیستند، یا بی درنگ سوگند می شکستند:

^{۲۹} چون به بت های بی جان اعتماد می ورزیدند،

از سوگند دروغین خویش، انتظار هیچ خسروانی نداشتند.

^{۳۰} لیک حکمهای دادگرا نه به سبب این جنایت مضاعف، بر ایشان نازل گشت:

چه در باب خدا بد اندیشیدند و به بتها دل بستند، چه به مکر و برخلاف

دادگری سوگند خوردند، و قداست را خوار شمردند.

^{۳۱} زیرا آنچه همواره در تعقیب معصیت ستمگران است،

نه قدرت آن چیزهایی است که بدانها سوگند یاد می شود،

بل کیفری است که از برای گنهکاران مقدر گشته است.

خرو: ۱۳/۲۰ ب؛
هو: ۲-۱/۴

۲۳/۱۴

خرو: ۷/۲۰

(۱) ت: «وارونگی تناسل».

(۲) این تأملی است در باب جامعه ای که بنیانهای آن به سبب تحقیر زندگی و حقوق دیگران، بی حرمت زناشویی، نادرستی و به خصوص سوگندشکنی دائمی (بنگرید به آیات ۲۲-۳۱) متزلزل گشته است. این عدم تعادل درونی، مستقیماً با عبادات بت پرستانه ربط داده شده است (بنگرید به روم: ۳۱-۲۲/۱) و نه صرفاً با عدم شناخت خدای راستین، و به این عبارت نزدیک است: گمراهی دینی پدیدآورنده بی اخلاقی است.

(۳) یعنی وجود ندارد. شاید باید به این صورت فهمیده شود: «که نباید از آن نام ببریم» (بنگرید به خرو: ۱۳/۲۳).

اسرائیل بت پرست نیست

- ۱ لیک تو ای خدای ما، تو نکویی و حقی،
 ۱۵ خرو: ۷-۶/۳۴
 کُندخشی و به رحمت بر دنیا حکم می رانی.
- ۲ چون گناه کنیم نیز زان توایم، ما که قدرت را می شناسیم^(۱)،
 خرو: ۳۲
 لیک ما گناه نخواهیم کرد، چه می دانیم که از زمره خاصان تو شمرده شده ایم.
- ۳ شناختن تو همانا دادگری کامل است،
 یو: ۳/۱۷
 و باز شناختن قدرت تو ریشه نامیرایی است^(۲).
- ۴ نه، آن هنر تباه که بر ساخته بشر بوده، ما را به گمراهی نکشاند است،
 ۲۳/۲: ۱۵/۱
 و نیز کار سترون نقاشان،
- این صورهایی که به رنگهای ناساز درآمده اند،
 ۱۴/۱۳
 ۵ و دیدن آنها، هوا و هوس نابخردان را برمی انگیزد،
- و ایشان را به صورت بی جان تمثالی مرده راغب می سازد.
 ۱۰/۱۳
 ۶ سازندگان و خواستاران و پرستندگان آنها،
- دل باختگان بدی هستند و در خور چنین امیدهایی.

جنون بت سازان^(۳)

۱۹-۱۰/۱۳

۷ سفالگری به رنج، گلی نرم را ورز می دهد.

(۱) اسرائیلیان همچنان او را خداوند یگانه ای می دانند که با فرّ و شکوه، به پدران شان تعهد داده است و امین باقی می ماند (۱۹/۱۲، ۲۱-۲۲: ۱/۱۵)؛ یا این که حق گنه کاران، مانند زمان گوساله زرین (خرو: ۳۲)، همچنان به خدا تعلق دارند، چه می دانند که او قدرت خویش را به نیکی و رحمت، بر همگان اعمال می کند و امکان توبه می دهد (۲۳/۱۱-۲/۱۲؛ ۱۶/۱۲-۱۸).

(۲) مراد شناختن حقایق حیات است (بنگرید به ار: ۲۳/۹) که منشأ دادگری راستین است. مفهوم نامیرایی، با استعاره ریشه (بنگرید به ۱۵/۳)، در ادامه معنی دادگری آمده است (بنگرید به ۱/۱، ۱۵؛ ۱۳/۹-۹). در خصوص اندیشه کل این مطالب، بنگرید به یو: ۳/۱۷.

(۳) مؤلف به بت سازان حمله می کند و سفالگری را که سازنده پیکره های کوچک است، به صحنه می آورد. شمار بسیاری از این سفالگران در دنیای یونانی مآب وجود داشتند. این توصیف به موازات وصف تبردار آمده است (۹-۱۱/۱۳).

و هر شیء را از برای استفاده ما می سازد.

از گلی واحد

روم: ۲۱/۹

ظروفی را که به کارهای شریف می آیند و آنهایی را که استفاده ای پست خواهند داشت، می سازد، همه را به یکسان؛

لیک از این دو رده، هر کدام به چه کار آید،

آن کس که بر گِل کار می کند داور آن است.

اش: ۱۶/۲۹+

^۸ سپس — با زحمتی که از بهر کاری ناثواب می کشد! — با همان گِل، خدایی

باطل می سازد،

همو که دیری نیست از خاک زاده شده،

بی: ۷/۲+

و اندک زمانی بعد، به زیر خاکی که از آن سرشته شده، بازخواهد گشت،

بی: ۱۹/۳

آنگاه که جان عاریتش از او بازستاننده شود.

۱۶/۱۵

^۹ با این همه، از آن اندیشه نمی کند که باید بمیرد،

و عمری کوتاه دارد،

بلکه با زرگران و آب کنندگان سیم به رقابت برمی خیزد^(۱)،

از آنان که مفرغ به قالب می ریزند، تقلید می کند،

به ساختن اشیای قلب مباهات می ورزد.

^{۱۰} دل او خاکستر است!

اش: ۲۰/۴۴

امید او از خاک پست تر است!

زندگانی او از گِل حقیرتر است!

^{۱۱} چه آن خدایی را که او را سرشته،

و نفَس عامله در او قرار داده،

بی: ۷/۲

و روح محیی^(۲) در او بردمیده، نشناخته است؛

(۱) این سفالگر به جای اندیشیدن به آخرت خویش، که گلی که با آن کار می کند یادآور آن است (پی: ۱۹/۳)، به رقابت با هنرمندانی برمی خیزد که استعداد خویش را صرف کار بر ماده ای ارزشمند می کنند، و

بدین گونه خویش را مستوجب استهزا می سازد.

(۲) «نفَس عامله» و «روح محیی» مرادف یکدیگرند.

چه به سبب بلاهت خویش، از دیگر جانوران پست‌ترند.
 ۱۹ اگرچه به دیدن جانوران رغبت توان داشت، لیک در اینها هیچ زیبایی نیست،
 بلکه برخلاف، از ستایش خدا و تبرک^(۱) او بی‌نصیب بوده‌اند.

مقابله دوم^(۲): قورباغه و بلدرچین

- ۱۶ از این روی، با امثال این موجودات، دادگرانه کیفر بدیدند،
 و با انبوهی از جانوران کوچک عذاب شدند.
 ۲ لیک در حق قوم خویش، به جای این کیفر، احسان روا داشتی
 تا اشت‌های شدید ایشان را سیر گردانی،
 مائده‌ای با طعم شگفت برایشان فراهم ساختی که همانا بلدرچین بود.
 ۳ چنین شد که آنان، به رغم میلی که به خوردن داشتند،
 برابر سیای کریه جانورانی که بر ایشان گسیل شده بودند،
 اشت‌های طبیعی خویش از کف بدادند،
 حال آن که اینان، پس از آن که اندک زمانی دچار قحطی شدند،
 طعامی را که طعمی شگفت داشت، با یکدگر قسمت کردند.
 ۴ چه بر آنان، یعنی ستمگران، باید قحطی چاره‌ناپذیری نازل می‌گشت؛
 لیک بر اینان، نمایاندن عذاب دشمنانشان کفایت می‌کرد.
- خرو: ۱۶-۱۳
 اع: ۱۱-۳۲
- ۱۳۰۵/۱۱
- ۹-۸/۱۱

مقابله سوم: ملخ و مار مفرغین

- ۵ و حتی آنگاه که خشم هولناک حیوانات درنده بر ایشان نازل گشت،
 و به گزش مارهای پیچاپیچ از پای درآمدند،
- اع: ۲۱-۹-۴

(۱) در آغاز آفرینش، خدا آفریدگان خویش را برکت داد (پی: ۲۲/۱، ۲۸؛ ۳/۲). پس از هبوط، مار نفرین شد (پی: ۱۴/۳-۱۵). حیوانات خدای‌گونه مصریان نیز شایسته همین لعنت بودند.
 (۲) پس از دو حاشیه، در انتهای کتاب (فصلهای ۱۶-۱۹)، موضوع مقایسه میان مصریان و اسرائیلیان از سر گرفته می‌شود (بنگرید به ۴/۱۱+). مقابله دوم و سوم، ظاهراً با ذکر کلی بلایایی که به وسیله حیوانات نازل گشته، فراهم آمده است (۱۱-۱۵؛ ۱۲-۲۳/۲۷). مؤلف همچنان شاخ و برگ دادن بسیار به روایات کهن کتاب مقدس را ادامه می‌دهد (نیز در آیه ۳) و آنها را آزادانه، به طریقه میدراش تفسیر می‌کند.

غضب تو تا نهایت نیاید؛

^۶ بلکه از برای هشدار و زمانی کوتاه پریشان گشتند،

و این نشانه^(۱) رهایی بهر ایشان بود تا فرمان شریعت ترا به یادشان آورد،

^۷ چه آن کس که به شریعت روی آورد، نجات می‌یابد، نه به یاری آنچه می‌بیند،

بل به مدد تو ای منجی همگان^(۲).

^۸ و بدین سان، به دشمنان ما ثابت کردی

که از هر بدی^(۳) رهایی می‌بخشی؛

^۹ همانا آنان را گزش ملخها و مگسها بکشت،

بی آن که علاجی از برای نجات زندگانی خویش بیابند،

چه سزاوار آن بودند که با چنین جانورانی^(۴) کیفر شوند،

^{۱۰} حال آن که بر پسران تو، دندان مارهای زهرناک نیز کارگر نیفتاد؛

چه رحمت تو به یاری ایشان آمد و شفایشان بخشید.

^{۱۱} بدین سان، کلامهای تو، با نیشهایی که به سرعت شفا یافت، به یادشان آمد،

تا مبدا دچار فراموشی گران شوند،

و از احسان تو محروم گردند^(۵).

^{۱۲} و از این روی، نه گیاه بود و نه مرهم که سلامت بر ایشان بازآورد،

بل کلام تو بود، ای خداوند، آن کلامی که هر دردی را شفاست!

اع: ۹/۲۱
یو: ۱۷-۱۴/۳
اش: ۱۴/۴۵

خرو: ۱۵-۴/۱۰
۲۰-۱۶/۸

۱۶-۱۵/۱۱

مز: ۲۰/۱۰۷
اش: ۱۱-۱۰/۵۵

(۱) به جای «نشانه» در چندین دس. مهم «مشاور» آمده است.

(۲) مؤلف آنچه را که در اع: ۹-۴/۲۱ آمده، به معنی رحمت الهی تفسیر کرده است. همچنین تصدیق کرده که مار مفرغین، به خود هیچ قدرتی نداشته است. او در این داستان، یادآوری شریعت و نشانه رهایی را که خدا بر همگان عرضه می‌دارد، می‌بیند، و این از متن قدیم برمی‌آید. — مار مفرغین و قصد نجات جهانشمول خدا، در یو: ۱۷-۱۴/۳ در بافت روایی واحدی قرار گرفته‌اند.

(۳) چنین فرض شده که دشمنان از این وقایع آگه بوده‌اند (بنگرید به ۱۳/۱۱)، مگر آن که مؤلف به تعلیمی که هواره در زمان حال معتبر باشد، اندیشیده باشد.

(۴) به نظر می‌رسد که مؤلف خواسته است با لفظی مبهم، خرمگسها (خرو: ۲۰-۱۶/۸) و پشه‌ها (خرو: ۱۵-۱۲/۸) را به بلای ملخها (خرو: ۱۵-۴/۱۰) بیفزاید. این اندیشه که چنین جانورانی، عملی مهلک انجام داده باشند، می‌تواند از قوت بخشیدن به آنچه در خرو: ۱۷/۱۰ «(بلای مهلک)» و مز: ۴۵/۷۸ «(خرمگسهای گزنده)» آمده، ناشی شده باشد. در مورد امثال این بلایا که در آخر زمان نازل می‌شود، بنگرید به مکا: ۱۲-۳/۹.

(۵) یا: «با احسانهای تو پیگانه گردند».

۱۳ آری، این تویی که بر حیات و ممات قادری،
 که بر دروازه‌های منزلگه مردگان فرود می‌آوری و از آن برمی‌کشی^(۱).
 ۱۴ آدمی در خبائث خویش، کشتن می‌تواند،
 لیک چون نفس برفت، علاج آن نتواند،
 و نفسی را که منزلگه مردگان پذیرای آن شد^(۲)، رهانیدن نتواند.

تث: ۳۹/۳۲
 ۱ سم: ۶/۲

مقابله چهارم: تگرگ و من

۱۵ گریختن از دست تو محال است.
 ۱۶ بیدینانی که از شناختن تو تن زدند،
 به نیروی بازوی تو تازیانه خوردند؛
 بارانهای شگفت و تگرگ و رگبارهای بی‌رحم بر ایشان یورش آورد،
 و آتش بسوزاندشان^(۳).
 ۱۷ طُرفه‌تر از همه آن که در آب، که هر شعله‌ای را فرومی‌نشانند،
 آتش را سوزندگی فزون گشت؛
 همانا دنیا از برای دادگران پیکار می‌کند.
 ۱۸ گاه شعله آرام می‌گرفت،
 تا جانورانی که بر بیدینان گسیل شده بودند^(۴)، به تمامی نسوزند،

طو: ۲/۱۳

خرو: ۲۵، ۲۴/۹
 مز: ۲۹-۴۷/۷۸

۲۰، ۱۷/۵

(۱) مؤلف در اینجا اقتدار مطلق خدا را بر حیات و ممات می‌آموزد، نه تنها به این معنی که خداوند هر که را بخواهد از خطر مرگ می‌رهاند (بنگرید به مز: ۱۴/۹؛ ۱۷/۱۰۷-۱۹؛ اش: ۱۷-۱۰/۳۸)، بلکه چنین می‌نماید که به این معنی ژرف‌تر نیز نظر داشته است که پروردگار می‌تواند نفسی را که به منزلگه مردگان درآمده است، به حیات جسمانی بازگرداند (بنگرید به ۱: ۲۳-۱۷/۱۷؛ ۲: ۳۵-۳۳/۴؛ ۲۱/۱۳).
 (۲) «منزلگه مردگان» بیان نشده است: «نفسی را که پذیرفته شد»، اما در معنی آن جای تردید نیست.
 (۳) تمامی مطالبی که در این برشماری آمده، مربوط به بلای تگرگ است (خرو: ۳۵-۱۳/۹)، اما مؤلف تمامی اطلاعات کتاب مقدس را به شیوه میدراش مورد استفاده قرار داده است: درباره «بارانها»، بنگرید به خرو: ۲۹/۹ (هف)، ۳۳، ۳۴؛ در باره «آتش»، بنگرید به خرو: ۲۴-۲۳/۹؛ مز: ۴۹-۴۷/۷۸؛ ۳۲/۱۰۵ (که در آن، «باران» را نیز می‌یابیم).
 (۴) چنین می‌نماید که مؤلف می‌اندیشیده است که وقتی بلای هفتم، یعنی بلای تگرگ (خرو: ۳۵-۱۳/۹)، بر مصر نازل گشت، بلایای نخستین همچنان ادامه داشته است.

و ایشان را، به دیدن آن، بفهاند که داوری خدا در تعقیبشان است؛
 ۱۹ گاه شعله در میانه آب، با نیرویی فزون تر می سوزاند،
 تا محصول زمین ستمگران را نابود سازد.
 ۲۰ برخلاف، قومت را مائده فرشتگان بخشیدی،
 و نانی آماده را بی رنج از آسمان بر ایشان بدادی (۱)،
 نانی که همه گونه لذت فراهم می آورد و بر هر ذائقه گوارا بود (۲)؛
 ۲۱ و مائدهای که ارزانی داشتی، ملاطفت ترا با فرزندان آشکار ساخت،
 و چون با ذائقه هر کس که از آن برمی گرفت، موافق بود،
 مبدل به آن چیزی می شد که هر کس می خواست.
 ۲۲ برف و یخ (۳) آتش را تاب آوردند، بی آن که آب شوند؛
 بدین سان دانسته شد که از برای نابود ساختن غلات دشمنان بود
 که آتش در میانه تگرگ بسوزاند و به زیر باران شعله کشید،
 ۲۳ حال آن که بر خلاف، از بهر حفظ مائده دادگران،
 خاصیت خود را از یاد برد.

خرو: ۱۶
 مز: ۲۵/۷۸
 مز: ۴۰/۱۰۵

۱۹/۱۶

۲۴ چه آفرینش در خدمت تو و از آن توست که آفریننده آبی،
 از برای کیفر ستمگران، تا انتها کشیده می شود
 و از بهر نیکی کردن به آنان که خویشان را به تو می سپارند، رها می گردد (۴).

۶/۱۹: ۱۷/۵

(۱) نسخه بدلی که دسس. معتبر آن را تأیید می کنند: «بر ایشان فرستادی».
 (۲) مَن که «نان فرشتگان» (مز: ۲۵/۷۸) یا «نان آسمانی» (مز: ۴۰/۱۰۵) نیز نام گرفته و «طعم قرصهای عسل» (خرو: ۳۱/۱۶) داشته است، مائده ای بوده که می توانسته با هر ذائقه ای وفق یابد و همه مزه های دلپذیر را در خود داشته باشد. — مَن مظهر ملاطفت خدا بوده است (آیه ۲۱). این مطلب دارای وجوه شبه بسیار مشخصی با متنهای زبّنی است و وجود داستانی یهودی را درباره مَن تأیید می کند. در مراسم عبادی مسیحیان، این قطعه در آیین قربانی مقدس (Eucharistic) مورد استفاده قرار می گیرد.
 (۳) این باز همان مَن است که در خرو: ۱۴/۱۶ با شبنم، و در اع: ۷/۱۱ (هف.) یا یخ (بنگرید به ۲۱/۱۹) مقایسه شده است.
 (۴) «کشیده می شود... رها می گردد» استعاره ای برگرفته از سازه های زهی است (بنگرید به ۱۸/۱۹).

- ۲۵ از این روی بود که آنگاه نیز، به هر صورتی تبدیل یافت^(۱)،
و در خدمت بخشندگی تو که روزی رسان همگانی، درآمد،
بر وفق میل آنان که نیازمند بودند^(۲)؛
- ۲۶ بدین سان، پسران تو، ای خداوند، که آنان را دوست داشته‌ای، این را آموختند:
گونه‌های متنوع میوه‌ها، روزی رسان آدمی نیستند،
بل کلام توسست که مؤمنان را نگاه می‌دارد.
- ۲۷ چه آنچه آتش نابودش نمی‌ساخت، به اندک گرمای پرتو آفتاب ذوب گشت،
تا بدانیم که از برای شکر گزاردن، باید از خورشید پیشی گیریم،
و از هنگام بردمیدن روز، به دیدار تو بشتابیم^(۳)؛
- ۲۸ همانا امید انسان ناسپاس، به سان یخ زمستانی آب می‌شود،
و به مانند آب هرز، روان می‌گردد.

۱۸/۱۹

مز: ۲۸-۲۷/۱۰۴
سی: ۲۵/۱۳۶
۱۶/۱۴۵

تث: ۲۳/۸

خرو: ۲۱/۱۶

مز: ۴/۵
سی: ۵/۳۹

مز: ۸/۵۸

مقابله پنجم: ظلمات و ستون آتش^(۴)

- ۱ آری، حکمهای تو عظیم است و فهم کردن آنها دشوار!
از این روست که نفسهای تأدیب نشده گمراه می‌گردند.
- ۲ در همان حال که بیدینان می‌انگاشتند که بر ملتی مُقَدَّس سلطه یافته‌اند،
در قیود شبی دراز، بندی ظلمات گشتند،
به زیر سقفهای خویش محبوس و از عنایت ابدی محروم شدند.

۱۷

خرو: ۴/۷:۶/۶
مز: ۷،۶/۹۲
روم: ۲۵-۲۳/۱۶
۲۱/۲

خرو: ۲۳-۲۱/۱۰

۳/۱۴

(۱) مؤلف می‌کوشد این ویژگی من را (بنگريد به بند سوم آیات ۲۰ و ۲۱) به کمک علم طبیعیات (فیزیک) آن زمان، از طریق تحول عناصر یا تبادل خواص آنها، توضیح دهد. اما بیشتر بر تعلیمی که از آن حاصل می‌آید تأکید می‌ورزد تا بر خود این امر خارق‌العاده.

(۲) یا: «آنان که طلب می‌کردند»، یا «دعا می‌کردند».

(۳) در این روایت که مبتنی بر تفسیر بسیار آزاد خرو: ۲۱/۱۶ است، رسم نیایش صبحگاهی در هنگام سپیده‌دم یا سرزدن نخستین پرتوهای آفتاب، به ثبت رسیده است.

(۴) مؤلف در برابر بلای ظلمات (خرو: ۲۳-۲۱/۱۰؛ مز: ۲۸/۱۰۵)، نوری را که همچنان سراسر دنیا و اسرائیلیان را روشن می‌سازد (آیه ۱۸ و ۱۷/۱۸)، و سپس نور شریعت (۴/۱۸) را قرار می‌دهد. اما این مقابله به معنی دقیق، به «ستون آتش» (۳/۱۸) مربوط می‌شود.

اش: ۱۵/۲۹ هـ.

۳ همچنان که می‌اندیشیدند با گناهای که در نهان ورزیده‌اند،

به زیر حجاب تیره فراموشی، پنهان می‌مانند،

۴/۲

پراکنده گشتند، در همان حال که دستخوش هراسی سهمناک شده

و از خیالات، متوحش گشته بودند^(۱).

۴ چه دمه‌ای که ایشان را در خود داشت، از وحشت حفظشان نمی‌کرد؛

آواهایی که برمی‌گشت، پیرامونشان طنین‌انداز می‌شد،

ای: ۱۷-۱۵/۳۳

و اشباح شوم با چهره‌های اندوهناک، بر ایشان پدیدار می‌گشتند.

۵ هیچ آتشی را چندان نیرو نبود تا آن ظلمات را روشن سازد،

و برق رخشنده اختران

توان روشنایی بخشیدن به این شب دوزخی را نداشت.

۶ به‌ناگاه، تل هیزمی بدیدند

که به خود مشتعل گشت و تخم ترس در دلها افکند.

از دیدن این منظره که به درستی آن را تشخیص نمی‌دادند، وحشت‌زده شدند،

و آنچه را که بدیدند، از آنچه بود بدتر دانستند.

۷ حیل‌های فن جادوگری عاجز ماند^(۲)،

و دعوی علم آن، حقیرانه ابطال گشت؛

۸/۵: ۱۶/۲

۸ چه آنان که وعده می‌دادند وحشتها و پریشانیا را از جان بیمار دور می‌سازند،

(۱) مؤلف به طرز شگفتی، بلای ظلمات را آب و تاب می‌دهد. توصیفی که در ادامه می‌آید، روایت کتاب مقدس را از جهات مختلف شاخ و برگ داده و به میدراش یونانی مآب نزدیک شده است و احتمالاً در آن، داستانهای یهودی و تأملات ربّی که آنها را نزد فیلون اسکندرانی بازمی‌یابیم، مورد استفاده قرار گرفته است. در عین حال، متوجه سمت‌گیری آخر زمانی مجموعه مطالب می‌شویم: ظلمات مصر مبدل به تجسم قبلی یا تمثیل ظلمات دوزخی می‌شود (به‌خصوص بنگرید به آیات ۱۴، ۲۱). مؤلف به جادوگری (۷/۱۷+) و رازهای محیط اسکندریه حمله می‌کند. همچنین به تجزیه و تحلیل روانشناسی ترس می‌پردازد (به‌خصوص در ۱۲/۱۷+؛ بنگرید به ۲/۵)، و گفتارهای بیدینان را (فصلهای ۲، ۵) در پس‌زمینه می‌آورد.

(۲) پس از کامیابی موقت (خرو: ۱۱/۷، ۲۲؛ ۳/۸)، ناکام گشت (خرو: ۱۴/۸) و حتی موجب سیه‌روزی پدیدآورندگان خود شد (خرو: ۱۱/۹). آشکارا به نظر می‌رسد که مؤلف از طریق تعرض به جادوگران فرعون، به ساحران زمانه خود حمله می‌کند (بنگرید به ۴/۱۲؛ ۱۳/۱۸).

خود از ترسی خنده‌آور بیار گشته بودند.

^۹ حتی اگر هیچ چیز ترسناکی در ایشان وحشت نمی‌انگیخت،

از گذر جانوران و صفیر خزندگان هراسناک می‌شدند،

۱۵/۱۱

^{۱۰} تا سرحد مرگ می‌لرزیدند،

و از نگرستن به این وضع نیز که گریزی از آن نداشتند، سرباز می‌زدند.

^{۱۱} چه تباهی بس ترسان می‌نماید و خویشتن را محکوم می‌سازد؛

و چون در تنگنای وجدان قرار گیرد، همواره بر مشکلات می‌افزاید^(۱).

^{۱۲} همانا ترس جز کاستی یاوریهای اندیشه نیست^(۲)؛

^{۱۳} هر قدر در باطن خویش، به این یاوریه‌ها کمتر تکیه کنیم،

جهل ما در باب سبب پدید آمدن عذاب فرونی می‌گیرد^(۳).

^{۱۴} آنان در طول آن شب که از دمه‌های منزلگه عاجز مردگان سر برآورده بود،

۱۹-۱۷/۱۸
ای: ۱۵-۱۳/۴

جملگی به خواب رفتند،

^{۱۵} گاه اشباح غول‌آسا تعقیب‌شان می‌کردند،

گاه به سبب ضعف نفّس فلیح می‌شدند؛

چه ترسی ناگهانی و نامنتظر، ایشان را در خود غرقه ساخته بود^(۴).

^{۱۶} بدین‌سان، هر آن که بدانجا سقوط می‌کرد،

ای: ۱۱-۹/۱۸

در بند می‌شد و محبوس زندانی بی قفل و بست می‌گشت.

(۱) این نخستین بار است که در کتاب مقدس یونانی، لفظ «وجدان» می‌آید (بنگرید به رس: ۱/۲۳+)؛ این واژه در اینجا به معنی وجدان اخلاقی است که نکوهندۀ گناهان انجام شده است. — اندیشه، علل خیالی ترس را از میان می‌برد. اما وجدان گرانبار، اندیشه را آشفته می‌سازد و از انجام کار خویش باز می‌دارد.

(۲) این تعریف ترس که در کتاب مقدس یونانی، از متون یونانی مأب ملهم بوده که در آنها نیز، تأکید شده که عقل تا چه حد دچار ضعف می‌شود و خیانت می‌کند؛ اصالت کار مؤلف در آن بوده که ترس را با بی‌وجدانی و فراتر از آن، با نشناختن خدا (۱/۱۷) پیوند داده است.

(۳) جمله را اینچنین نیز می‌توان درک کرد: «ناتوانی در پیش‌بینی درونی (بدیها) بر جهل ما در باب علل می‌افزاید...».

(۴) دسّس: «غرقه ساخته بود»؛ متن پذیرفته شده: «از پای درآورده بود».

^{۱۷} خواه کشتگر بود خواه شبان،

خواه رنجبری در صحرا،

گرفتار می‌آمد و دچار قضای محتوم می‌گشت؛

^{۱۸} چه جلگی به زنجیر واحدی از ظلمات بسته می‌شدند.

صفیر باد،

نغمه آهنگین پرندگان در شاخساران انبوه،

آوای موزون آب که با جوش و خروش روان بود،

^{۱۹} صدای در هم شکستن سنگهایی که فرو می‌غلتیدند،

رقابت ناپیدای حیوانات جهنده،

غرش وحشی‌ترین جانوران،

پژواکی که در دل کوهساران می‌پیچید،

این همه ایشان را به وحشت می‌انداخت و فلج می‌ساخت.

^{۲۰} زیرا اگرچه دنیا سراسر به نوری روشن گشته بود،

و بی قید و بند، سرگرم کارهای خویش بود،

^{۲۱} لیک بر آنان تنها شی‌گران گسترده شده بود،

شی‌ی که صورتی بود از ظلماتی که باید ایشان را در خود می‌گرفت.

لیک آنان در جان خویش، گرانبارتر از ظلمات بودند.

^۱ با این همه، از برای مقدّسان تو، نوری بس عظیم می‌درخشید.

دگران که آوای ایشان را می‌شنیدند بی آن که رخساره‌شان را ببینند^(۱)،

بر آنان غبطه می‌خوردند که عذاب ندیده‌اند^(۲)،

^۲ سپاسشان می‌گزارند که چون ستم بدیدند، بیداد روا نداشتند،

و از برای کردار خصمانه خویش، از ایشان طلب بخشایش می‌کردند^(۳).

لاو: ۳۶/۲۶

ای: ۱۸-۵/۶
خرو: ۲۳/۱
اش: ۳-۱/۶
حک: ۶/۵

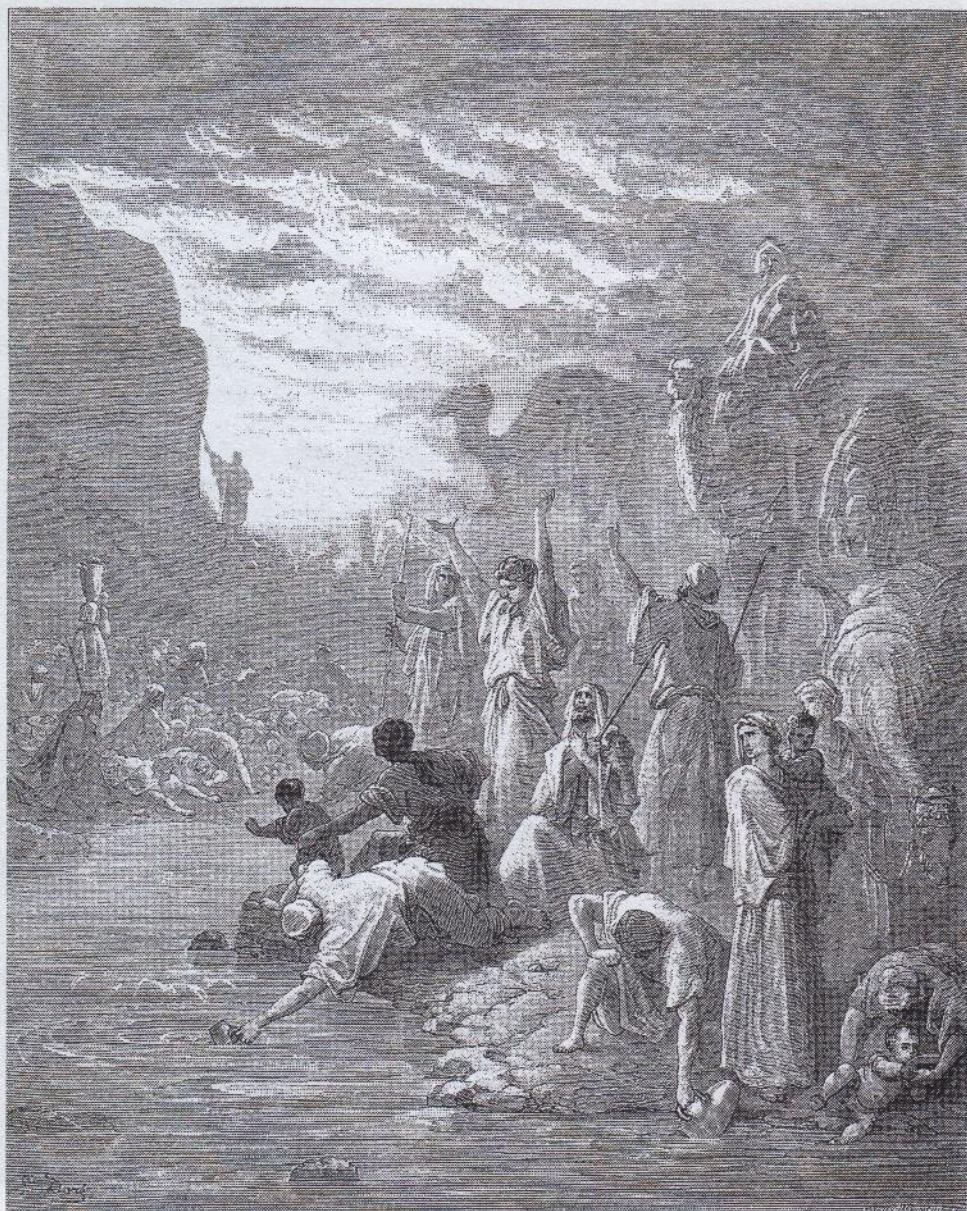
خرو: ۲۳/۱۰

۱۸

(۱) در اینجا فرض شده که عبرانیان با مصریان درآمیخته بودند (بنگرید به خرو: ۷-۴/۱۱؛ ۱۳-۱۲/۱۲، ۳۶-۲۹).

(۲) دسس، لا: «ندیده‌اند»؛ متن پذیرفته شده: «هر چند که (خود عذاب) دیده‌اند».

(۳) جمله را این گونه نیز می‌توان برگرداند: «از ایشان رخصت رفتن خواستند» (بنگرید به خرو: ۲۴/۱۰؛



موسی از صخره‌ای آب روان می‌سازد
(حک: ۴/۱۱، ص ۳۸۳)



موسی از آب گرفته می شود
(حک: ۵/۱۸، ص ۴۰۹)

- خرو: ۲۲-۲۱/۱۳
 ۱۷/۱۰
 مز: ۶/۱۲۱
 ۱۶/۱۱
 اش: ۵، ۳/۲
- ۳ به جای این ظلمات، خاصان خویش را ستونی رخشان عطا کردی،
 تا رهنمای ایشان در سفر ناشناخته‌شان باشد،
 و خورشید بی‌گزندی در هجرت مجدآمیزشان گردد.
 ۴ لیک دگران سزاوار آن بودند که از نور محروم شوند و بندی ظلمات گردند،
 همانان که پسرانت را محبوس داشتند،
 پسرانی که نور فسادناپذیر شریعت، باید به دست ایشان بر دنیا ارزانی می‌گشت.

مقابله ششم: مرگ نخست‌زادگان و رفع بلای مرگبار^(۱)

- خرو: ۱۰/۲-۲۲/۱
 خرو: ۳۰، ۲۹/۱۲
 خرو: ۲۸-۲۶/۱۴
- ۵ چون عزم کردند که کودکان خردسال مُقدّسان را بمیرانند،
 و تنها یک کودکِ وانهاده نجات یافت،
 بهر کیفر دادن ایشان، شمار کثیری از کودکانشان را از میان بردی^(۲)،
 و جملگی را در آب خروشان هلاک ساختی^(۳).
 ۶ بر پدران ما پیشاپیش از این شب خبر داده شده بود^(۴)،
 تا یقین کنند که به چه سوگندی ایمان آورده‌اند و شادمان گردند.
 ۷ قوم تو در انتظار این شب بود،
 شبی که رهایی دادگران و هلاک دشمنان را در خود داشت؛
 ۸ چه با انتقامی که از دشمنانمان کشیدی.

(۱) ۸/۱۸؛ ۳۳/۱۲؛ حک: ۲/۱۹.

(۱) مؤلف با نقل مثال دیگری درباره تناظر میان خطا و کیفر (بنگرید به ۱۶/۱۱)، توأمان به روایت قتل عام نخست‌زادگان و بلای دریای سرخ (آیه ۵) می‌پردازد. اما سپس، توجه او بر واقعه نخستین ثابت می‌ماند؛ این واقعه در چارچوب شب فصیح قرار می‌گیرد (۱۹/۱۸-۶)، و سپس با شفاعت هارون مقایسه می‌شود که به سبب آن، بلای مرگباری که به خاطر طغیان قوم عبرانی در بیابان، بر ایشان نازل شده بود (۱۸/۲۵-۲۰)، متوقف گشت.

(۲) این تناظر احتمالاً مبتنی بر خرو: ۲۲-۲۳/۴ است. پیش از این (۷-۶/۱۱)، برای توجیه بلای نیل که مبدل به رودی از خون گشت، به حکم طفل‌کشی استناد شد.

(۳) این واقعه دیگر که در ۹-۱/۱۹ شرح داده شده، در کتاب یوبیل (۱۴/۴۸) و تفسیری زبّی، با حکم طفل‌کشی نیز ربط داده شده است.

(۴) مراد یا اسرائیلیان زمان خروج هستند (خرو: ۷-۶/۱۱)، یا نظریارخهایی که خدا به ایشان وعده داده بود که اعقابشان را از بردگی مصر می‌رهاند (پی: ۱۳/۱۵-۱۴؛ ۴-۳/۴۶، بنگرید به ۱۸/۲۳-۲۴).

ما را به خود خواندی و مجدمان بخشیدی^(۱).
 ۹ از این روی، فرزندان مُقَدَّس نیکان^(۲)، در نهان قربانی ذبح کردند،
 و در استوار داشتن این حکم الهی همداستان گشتند،
 همان حکمی که مُقَدَّسان در خیرات و خطرات آن به یکسان شریک می‌شوند؛
 و در همان حال، سرود پدران را سر دادند^(۳).

۱۰ فغان ناخوش دشمنانشان طنین‌انداز گشت،
 و آوای نالان آنان که بر کودکانشان می‌مویدند، تا دوردستها پخش شد.

۱۱ کیفر واحدی بر بنده و سرور نازل گشت،
 بر آحاد مردم همان عذابهایی رسید که بر پادشاه.
 ۱۲ پس بر جمله ایشان مرگ واحدی نازل گشت،

و مردگانی بی‌شمار بر جای ماندند.

زندگان از برای تشییع آنها کافی نبودند،

چه در آتی، گرامی‌ترین زادگانشان از میان رفته بودند.

۱۳ بدین سان، آنان که به سبب جادو، یکسره ایمان از کف بداده بودند،

برابر هلاکت نخست‌زادگانشان، اعتراف کردند که این قوم، پسران خدایند^(۴).

خرو: ۶/۱۱؛
 ۳۰/۱۲

خرو: ۵/۱۱؛
 ۲۹/۱۲

اع: ۴/۳۳

خرو: ۲۲/۴؛
 تث: ۳۱/۱؛
 هو: ۱/۱۱

(۱) قتل‌عام نخست‌زادگان مصر و به جای آوردن فصیح و خروج، سبب گشت که اسرائیل به‌صورت قطعی به عنوان قوم خدا برگزیده شد (تث: ۶/۷+).

(۲) یعنی اعقاب دارای اصل و نسب نیک که به خاندانی مُقَدَّس تعلق دارند؛ عبارت را این‌گونه نیز می‌توان برگرداند: «فرزندان مُقَدَّس نیکان»، یعنی وارثان نعمت‌هایی که به پدران وعده داده شده است. — فصیح، قربانی نامیده شده است (خرو: ۲۷/۱۲؛ تث: ۲/۱۶، ۵). این قربانی «نهانی» خوانده شده، زیرا در داخل خانه‌ها تقدیم گشت (خرو: ۴۶/۱۲).

(۳) مؤلف مراسم عید فصیح را آن‌گونه که در زمان او به جای آورده می‌شده، شرح داده است. فصیح و عهد با یکدیگر پیوند دارند (بنگرید به ار: ۳۲/۳۱؛ تو: ۲۷-۱/۳۰؛ ۳۱/۳۴-۱/۳۵؛ لو: ۲۰/۲۲). وجه اشتراک شرکت‌کنندگان، یعنی «مُقَدَّسان»، احتمالاً مبتنی بر ختنه بوده است که در خرو: ۴۳-۴۹/۱۲ (نیز بنگرید به یو: ۳۴/۱۳) واجب شمرده شده است. مراسم عید فصیح با سرود هَلَل پایان می‌پذیرد (مز: ۱۱۳-۱۱۸؛ نیز بنگرید به مت: ۲۶/۳۰).

(۴) مصریان در ایمانی که به جادو داشتند، تا بدان جا امیدوار بودند که می‌انگاشتند ساحرانشان عاقبت بر موسی فایق خواهند آمد (بنگرید به خرو: ۱۱/۷-۱۳/۸؛ ۱۴/۹-۱۱/۹) و گمان می‌کردند که موسی سحری همانند آنان را در کار آورده است. این بار، خدا مستقیماً ایشان را فرو کوفت.

۱۲ در همان حال که سکوتی آرام همه چیز را فرا گرفته بود،

و شب به نیمه رسیده بود،

خرو: ۴/۱۱؛ ۲۹/۱۲

۱۵ از فراز آسمانها، کلمه قادر تو از اورنگ پادشاهیت جست و آن،

مکا: ۱۳-۱۱/۱۹

جنگاوری بی‌ترحم بود در میانه سرزمینی که نابودی را می‌شایست^(۱).

حکم برگشت‌ناپذیر ترا چون تیغی بُرنده بر کف داشت،

مکا: ۱۵/۱۹

۱۶ ایستاد و گیتی را از مرگ آکند؛

سر در آسمان داشت و پای بر زمین.

۱۷ آنگاه^(۲) به یکباره رؤیاهایی در خوابهای هولناک، ایشان را هراسان ساخت،

ای: ۱۵-۱۳/۴

ترسهای نامنتظر بر آنان هجوم آورد.

۱۸ یکی از این سوی و دیگری از آن سوی، نیمه‌جان افتادند،

و آشکار نمودند که از چه روی می‌میرند،

۱۹ چه خوابهایی که ایشان را آشفته بود، پیشاپیش خبر از واقعه داده بود،

تا هلاک نگردند بی آن که بدانند از چه روی عذاب می‌شوند.

تهدید نابودی در صحرا

۲۰ با این همه، دادگران نیز مرگ را آزمودند^(۳)،

و از ایشان شمار بسیاری در بیابان از پای در آمدند.

اع: ۱۵-۶/۱۷
قر: ۸/۱۰

لیک خشم الهی دیری نپایید،

(۱) مرگ نخست‌زادگان که در خرو: ۴/۱۱؛ ۱۲/۱۲، ۲۳، ۲۷، ۹۹ مستقیماً به خدا منسوب گشته، و به دنبال آن هلاک‌کننده آمده (خرو: ۲۳/۱۲)، مبدل به عمل کلمه الهی گشته است. کلمه الهی پیش از این در اش: ۴/۱۱؛ ۱۱/۵۵؛ از: ۱۹/۲۳؛ هو: ۵/۶، به عنوان داوری‌کننده معرفی شده است. در این توصیف هولناک، مؤلف در بند دوم آیه ۱۶، از ۱ پا: ۲۷-۱۵/۲۱ و نیز احتمالاً از هومر (ایلیاد ۴، ۴۴۳) الهام پذیرفته است. مجموعه آیات، مفهومی آخر زمانی به خود می‌گیرد و کلمه داوری، تمثیلی از تجسد کلمه نیست (برخلاف استفاده‌ای که در آیینهای عبادی از این متن شده است)، بلکه تجسم سپای مهیب دومین ظهور آن است. زمینه مطلب به ۱ تس: ۴-۲/۵؛ مکا: ۲۱-۱۱/۱۹ نزدیک است.

(۲) آنچه در پی می‌آید، هیچ پیوندی با روایت خروج ندارد.

(۳) به کیفر شورش که پس از عقاب قوزح و داتان و ابیرام روی داد (اع: ۱۵-۶/۱۷).

۲۱ چه مردی بری از عیب^(۱) بهر دفاع از ایشان شتافت.

سلاحهای خدمت خویش برگرفت،

سلاحهایی که دعا و بخور کفاره^(۲) بود،

با غضب رویاروی گشت و بلا را پایان بخشید،

و نشان داد که خادم توست.

۲۲ بر کین^(۳) غالب آمد، نه به نیروی تن،

نه به قدرت اسلحه؛

بر آن که کیفر می‌دهد، با کلام^(۴) فایق آمد،

با یادآوری سوگندهایی که از برای پدران خورده و عهدهایی که بسته است.

۲۳ در همان حال که پیش از آن، پشته‌ای از کشته برآمده بود،

خود را در میانه افکند و خشم را بازداشت،

و راه آن را به سوی زندگان بر بست.

۲۴ چه دنیا یکسره بر جامه بلند او بود،

نام پُر محمد پدران بر چهار ردیف سنگ حک شده بود،

و بر افسر سرش، عظمت^(۵) تو بود.

۲۵ برابر او، هلاک‌کننده^(۶) واپس رفت و از او ترسید؛

اع: ۱۲، ۱۱/۱۷

خرو: ۱۳-۱۱/۳۲

خرو: ۲۹، ۲۱-۱۷/۲۸

خرو: ۳۶/۲۸

(۱) مراد هارون است. او از آن روی «بری از عیب» بود که برگزیده یهوه و نسبت به او امین بود.

(۲) تت: «قربانی کفاره بخور». در این متن، با افزوده شدن «دعا» که در روایت کتاب مقدس ذکر نگشته است،

کاهن اعظم به شفیع مبدل گشته است (بنگرید به ۲ مک: ۳۱/۳؛ ۱۲/۱۵؛ مز: ۶/۹۹؛ عب: ۲۵/۷).

(۳) حد: «کین» *ton cholon*؛ متن پذیرفته شده: «جماعت» *ton ochlon*.

(۴) مراد کلام آیینی شفاعت است که در ادامه جمله، مضامین آن مشخص می‌شود. این کلام که دادگران را از

هلاک‌کننده نجات بخشید، در نقطه مقابل کلامی است که ستمکاران را فرو کوفت (۱۵/۱۸).

(۵) در تصور مؤلف، هارون جامه‌ای بر تن داشته که تا پاشنه‌هایش می‌رسیده است، با ایفود و سینه‌بند دارای

دوازده سنگ که نام «آباء» (دوازده پسر یعقوب) بر آنها حک شده بود (بنگرید به خرو: ۶/۲۸؛

۲/۳۹) و بر سرش گُل زربین «تاج» بوده که بر آن نقش شده بود: «قدوسیت برای یهوه» (خرو:

۳۶/۲۸؛ ۳۰/۳۹). این نشانه‌های عزت کاهن اعظم، در اینجا رمزی کیهانی به خود می‌گیرد که در

محیطهای یهودی یونانی‌مآب، باید عادی بوده باشد.

(۶) احتمالاً مراد فرشته‌ای است مانند فرشته مذکور در ۱۶-۱۵/۲۱ (بنگرید به خرو: ۲۳/۱۲؛ اقر: ۱۰/۱۰).

دسس، روا: «ترسید»؛ متن پذیرفته شده: «ترسیدند».

آزمون خشم به تنهایی کفایت می‌کرد.

مقابله هفتم: دریای سرخ^(۱)

۱۹ ^۱ لیک بر بیدینان تا آخر خشمی بی‌رحمانه نازل گشت،
چه او پیشاپیش می‌دانست که ایشان چه خواهند کرد،
^۲ و آگه بود که چون به خاصان خویش رخصت رفتن دهد و عزیمت‌شان را
شتاب بخشد^(۲)،

رای خویش دگر خواهند کرد و از پی ایشان روان خواهند گشت.
^۳ به راستی، هنوز سرگرم سوگواری بودند،
و کنار گورهای مردگان خویش می‌مویدند،
که اندیشه جنون‌آمیز دگری در سرشان آمد،
و همانانی را که به زاری برون رانده بودند،
به‌سان فراریان پی کردند.

خرو: ۱۱/۱+
۹-۵/۱۴
۱۲/۱۸

^۴ قضایی دادگرانه^(۳) آنان را به سوی این سرانجام کشاند،
و فراموشی گذشته را به ایشان الهام کرد:
بدین سان کفیری را که عذابشان کم داشت، بدان افزودند^(۴)،
^۵ و در همان حال که قوم تو سفری شگفت را می‌آزمودند،
آنان به مرگی شگفت بمردند.

۲۷/۱۲

۳/۱۸

(۱) این مقابله، بر اساس ملاحظات درباره سنگدلی غایی بیدینانی که در معرض خشمی بی‌رحمانه قرار می‌گیرند، فراهم آمده و در آیه ۵ بیانی تصریحی پیدا می‌کند. سپس مؤلف بر گذر شگفت‌انگیز اسرائیلیان تأکید می‌ورزد (آیات ۶-۹) و آزادانه به روایت قدیم (بنگرید به خرو: ۱۴/۱+۵) شاخ و برگ می‌دهد.
(۲) دسس. متعدد: «چون... رخصت رفتن دهد»؛ متن پذیرفته شده، لا، سر: «چون عزم کرد»... دسس: «بروند»؛ متن پذیرفته شده: «غایب باشند»... «عزیمت‌شان را شتاب بخشد»، تت: «به شتاب ایشان را مرخص ساخت».
(۳) تت: «ضرورتی شایسته». مؤلف انگیزه سنگدلی فرعون را با اصطلاحی یونانی بیان می‌کند (خرو: ۱۴/۴، ۸) تا در واقع بر کفیری که سزاوار آن بوده دلالت داشته باشد و نه بر تقدیر کور و بی‌رحمانه دیرین.
(۴) موضوع اندازه‌ای که خدا از پیش معین ساخته است — و جز زمان شکیبایی یا رحمتش نیست — اغلب در نوشته‌های مربوط به آخر زمان تکرار شده است.

- ۶ چه سراسر آفرینش، به حسب طبیعت خود، از نو ساخته شده بود،
و اوامر ترا آویزه گوش داشت^(۱)،
تا فرزندان سالم مانند.
- ۷ ابری را بدیدند که سایه خویش بر اردوگاه افکند،
زمین خشک از میان آنها سربرآورد،
دریای سرخ گذرگاهی گشوده گشت،
و موجهای خروشان دشتی سرسبز شد^(۲)،
- ۸ و از آنجا، آنانی که دست تو حافظ ایشان بود، به مانند قومی یگانه بگذشتند،
و معجزات شگفت‌انگیز بدیدند.
- ۹ به‌سان اسبان در چراگاه بودند،
به‌سان بره‌ها جست‌وخیز می‌کردند،
و ترا ای خداوند می‌ستودند، ترا که رهاننده ایشان بودی.
- ۱۰ هنوز وقایع غربت خویش را به یاد داشتند
- ۱۱ بعدها، شیوه زایش تازه‌ای نیز برای پرندگان بدیدند،
آنگاه که طمع واداشتشان تا طعامهای لذیذ طلب کنند:

۲۴/۱۶: ۱۷/۵

خرو: ۲۲-۱۹/۱۴

۱۶/۵

اش: ۱۴-۱۳/۶۳
مل: ۲۰/۳

۱۵: ۲۰/۱۰ خرو:

فرجامین سخن

- ۱۰ هنوز وقایع غربت خویش را به یاد داشتند
- که چگونه از زمین، و نه از جانوران، پشه پدید گشت،
و چگونه از رودخانه، و نه از زینندگان دریا، شمار انبوهی غورباقه برون شد.
- ۱۱ بعدها، شیوه زایش تازه‌ای نیز برای پرندگان بدیدند،
آنگاه که طمع واداشتشان تا طعامهای لذیذ طلب کنند:

۹/۱۶
خرو: ۱۵-۱۲/۸
۲/۱۶: ۳/۸ خرو:

اع: ۳۱/۱۱

(۱) متن مهم است. مؤلف باید به آفرینش نخستین رجوع کرده باشد (پی: ۱) و خواسته باشد بگوید که برای گذر از دریای سرخ، طبیعت آفریده شده قالب تازه‌ای به خود گرفت یا دگرگون گشت. در آغاز، «تاریکی لجه را فرو گرفت» و زمین از دل آب سر برآورد (پی: ۱/۱، ۶)؛ اینک دگرپاره ناظر پدیده مشابهی هستیم، اما این بار عمل خارق‌العاده هوا، زمین و آب، از نظمی که آفریدگار وضع کرده است، فاصله می‌گیرد. مشخص نیست که مؤلف به استحاله عناصر نظر دارد یا تبادل خواص آنها (بنگرید به ۲۵/۱۶؛ ۱۸/۱۹).

(۲) در اش: ۱۴/۶۳ نیز از «دشت» سخن می‌رود، اما تنها به عنوان مقایسه. در میدراش فلسطینی نه تنها از سبزه‌های فراوان، بلکه از درختان میوه‌ای سخن می‌رود که راهی را که بدین سان گشوده شده بود، آراسته بودند. «معجزات»ی که در آیه بعد ذکر شده است، برخاسته از همین روند آرمانی‌سازی است. در روایت زبّی، برای گذر از دریای سرخ، ده معجزه برشمرده شده است.

^{۱۲} از برای خشنودی ایشان، بلدرچینهایی از دریا برایشان برآمدند^(۱).

۱۳/۱۶: خرو: ۱۳/۱۶

مصر مجرم‌تر از سدوم

^{۱۳} لیک کیفرها بر گنهکاران نازل گشت،

و پیش از آن، تندرهای سخت خبر از نزول کیفرها بداد^(۲)،

و گنهکاران در کمال دادگری، به سبب جنایات خویش، عذاب شدند؛

چرا که بر غریب، بغضی شدید نمودند.

^{۱۴} عده‌ای^(۳) ناشناسی را که بر ایشان دررسیدند، پذیرا نشدند،

بی: ۱۹

بلکه میهمانان نیکوکار را به بردگی درآوردند.

^{۱۵} به یقین ایشان را کیفری فزون‌تر خواهد بود^(۴)،

چرا که غریبان را خصمانه پذیرا شدند...

^{۱۶} لیک چون آنانی را که پیشتر، حقوقی یکسان با ایشان داشتند^(۵)،

بی: ۲۰-۷/۴۵
۱۲-۱/۴۷

به جشنها پذیرا شدند،

سپس به کارهای طاقت‌فرسا، از پای درآوردند.

خرو: ۱۴-۸/۱
۱۸-۴/۵

^{۱۷} از این روی، کوری بر ایشان نازل گشت^(۶)،

همچون آنان که بر در خانه دادگر^(۷) بودند،

(۱) مؤلف مضمون اع: ۳۱/۱۱ را به معنی لفظی گرفته است: بلدرچینها از دریا خارج شدند (همچون پشه‌ها که از زمین و قورباغه‌ها که از نهر برون آمدند).

(۲) این قطعه افزوده شده به روایت خروج، یا از مز: ۱۹-۱۸/۷۷ الهام گرفته شده است، یا از تفسیری قدیمی از خرو: ۲۴/۱۴ که شرح آن در ترگومها آمده است.

(۳) مراد ساکنان سدوم هستند که معمولاً بزرگ‌ترین جنایتکاران شمرده می‌شدند. مؤلف نشان خواهد داد که مصریان، رسوم میهمان‌نوازی را سخت‌تر زیر پای نهادند.

(۴) این متنی دشوار است که می‌توان آن را به گونه دیگری نیز تقطیع و نقطه‌گذاری کرد؛ با تعبیری که در اینجا اختیار گشته، ساخت متن شکسته شده است. مؤلف یا همچنان از بار اتهام ساکنان سدوم می‌کاهد، یا یادآور می‌شود که با این همه، «تفقد»ی عقاب‌آمیز (بنگرید به ۱۱/۱۴) برای ایشان باقی است و می‌توان جمله را اینچنین برگرداند: «و به یقین، از این بابت از ایشان حساب خواسته خواهد شد». این امکان وجود دارد که مصریان نیز مشمول این کیفر بوده باشند.

(۵) اشاره‌ای مقرون به حقیقت است از مطالبه آن زمان یهودیان اسکندریه.

(۶) این وصف بلای ظلمات است. (۷) مراد لوط است (۶/۱۰؛ بنگرید به پی: ۱۱/۱۹).

چون ظلمات فراگیر ایشان را در خود گرفت،
هر کس آستان در خانه خویش می‌جست.

بی: ۱۱/۱۹

هماوایی تازه^(۱)

۲۲-۱۷/۱۶

^{۱۸} بدین‌سان، عناصر به گونه‌ای دیگر با یکدیگر وفق یافتند،
همچنان که در عود، تغییر اصوات، طبیعت ضرباهنگ را دگرگون می‌سازد،
در عین حال که آوایی واحد حفظ می‌شود؛
آنچه با نظر کردن به رویدادها، در لوح خاطرمان نقش می‌بندد، چنین است:
^{۱۹} جانوران زمینی مبدل به زیندگان دریایی شدند^(۲)،
جانورانی که شنا می‌کنند^(۳)، بر زمین روان گشتند؛
^{۲۰} آتش در آب، بر خاصیت خویش افزود،

۱۹-۱۸/۱۶

و آب توان خاموش ساختن خود را به فراموشی سپرد؛
^{۲۱} برخلاف، شعله کالبد جانوران ضعیفی را که در آن روان بودند، نسوزاند؛
و طعام الهی^(۴) را که چون یخ بود و به آسانی آب می‌شد، ذوب نکرد!

۲۲/۱۶

نتیجه

^{۲۲} آری ای خداوند، تو در همه حال قومت را عظمت بخشیدی و مجد عطا کردی؛
در هر زمان و هر مکان، دستگیری آن فرو نگذاشتی!

اش: ۲۵، ۱۷/۴۵

(۱) در نوشته‌های یونانی، اغلب عمل عناصر سازنده عالم با تشبیه موسیقایی شرح داده می‌شود. مؤلف در اینجا چنین تشبیهی را تکرار می‌کند و آن را در مورد معجزات اصلی خروج به کار می‌برد تا توضیحی برای آنها ارائه کند، خواه از طریق تغییر ضرباهنگ عناصر (بنگرید به ۲۴/۱۶)، خواه از طریق ترکیب متفاوت خواص آنها. طبیعت آفریده شده، در اینجا به تمامی در خدمت قوم خدا قرار دارد (بنگرید به آیه ۶).
(۲) مراد اسرائیلیان و احشام آنان در هنگام گذر از دریای سرخ است.
(۳) مراد غوریاقدها است (خرو: ۲/۸).
(۴) ت: «مائدة حیات بخش». مراد من است (۲۲/۱۶). مائدة حیات بخش طعامی گوارا بوده که بنا بر قول یونانیان، پهلوانان و خدایان را نامیرایی می‌بخشیده است. تمامی این قرائت مجدد خروج (فصلهای ۱۱-۱۹)، به‌سوی معادشناسی سمت‌گیری دارد و من تجسم قبلی موهبت نامیرایی است که در ابتدای کتاب از آن سخن رفته است (فصلهای ۱-۶).

کتاب یشوع بن سیرا

مقدمه

این کتاب در کتابهای مقدس یونانی، لاتینی و سریانی وارد شده، اما به قانون عبری راه نیافته است. با این همه، به زبان عبری تصنیف شده و هیرونوموس گفته است که نسخه آن را به زبان اصلیش دیده و شماری از رَبن‌ها، تا قرن چهارم میلادی، این نسخه اصلی عبری را ذکر کرده‌اند که گواه آن در تلمود حفظ شده است. حدود دو سوم از این متن عبری که قرن‌ها مفقود بود، در ۱۸۹۶ در شش دستنوشته قطعه‌قطعه مربوط به قرون وسطی که در کنیسه‌ای قدیمی در قاهره به دست آمد، بازیافته شد. در دوران اخیر، قطعاتی چند از آن، از غارهای قُرن خارج گشت و در ۱۹۶۴، در مَسْده^(۱) نسخه‌ای که آن نیز قطعه‌ای از این کتاب را در برداشت (۲۷/۳۹-۱۷/۴۴)، به خطی متعلق به اوایل قرن اول ق م، کشف شد. نسخه‌های بدل در قیاس با یکدیگر و در مقایسه با ترجمه‌های یونانی، لاتینی و سریانی، روشن می‌سازند که خیلی زود چندین تصحیح از این کتاب صورت پذیرفته است.

در ابتدای قرن دوم ق م، یسوع بن سیرا که استاد حکمت در اورشلیم بود — بنگرید به امضاهای ۲۷/۵۰ و ۳۰/۵۱ — زبده تعلیمات خویش را در کتابی گرد آورد (بنگرید به دیباچه مترجم، ۷-۱۴). نوّه او که به احتمال زیاد، در ۱۳۲ ق م به مصر رسید، کار ترجمه اثر نیای خویش را به زبان یونانی به دست گرفت (بنگرید به دیباچه مترجم،

(۱) Massada، شهری تاریخی که در شمال سدوم و نزدیکی بحرالمت واقع است. این شهر در زمانهای قدیم، دژ هروُدس بوده و پس از آن که رومیان در سال ۷۰ میلادی اورشلیم را فتح و معبد آن را ویران کردند، یهودیانی که با رومیان می‌جنگیدند، به این شهر پناه آوردند. — م.

۲۷ب). این ترجمه بهترین شاهد کتاب بن سیرا است که باقی مانده و در سه دستنوشته اصلی واتیکان، سینیایی و اسکندرانی وارد شده است. سه دستنوشته اخیر، تشکیل دهنده متنی هستند که بر آن نام «متن پذیرفته شده» نهاده ایم.

با این همه، این کتاب احتمالاً از قرن اول ق م، بازنگری شده و افزودگیهای بسیاری بدان ضمیمه گشته است. در واقع، رد پاهایی از این تحریر دوم در قطعات عبری باز یافته شده و در روایت سریانی پشیتا [یا پشیتو]^(۱) بر جای مانده است، اما این تحریر، به ویژه در چندین دستنوشته یونانی که در اینجا با علامت اختصاری «یونا ۲» معرفی شده اند، و در روایت کهن لاتینی که به وولگات راه یافته، وارد شده است.

کلیسا دو تحریر کتاب بن سیرا را پذیرفت و حفظ کرد: آباء یونانی گاه این یک و گاه آن یک را ذکر کرده اند، آباء لاتینی معمولاً از متن تفصیلی استفاده کرده اند. کلیسا این کتاب را قانونی شناخت، بی آن که زبانش را مشخص سازد یا تحریر دوم را مورد نفی قرار دهد.

در ترجمه‌ای که در اینجا به دست داده شده، از روایت یونانی که نوه بن سیرا ترتیب داده، پیروی شده است: این روایت در حال حاضر مطمئن‌ترین شاهد نسخه اصلی است. قطعه‌هایی که در آنها از روایت مذکور تبعیت نشده، در پانوشت مشخص شده اند. با این همه، در پی چاپ انتقادی ی. تُسیگلر^(۲) که در ۱۹۶۵ انتشار یافت، افزودگیهای تحریر دوم که در دستنوشته‌های یونانی وارد گشته اند، در جای خود در متن قرار داده شدند. شماری از دیگر افزودگیها و نسخه‌های بدل عبری، لاتینی یا سریانی، به پانوشت برده شدند. ترتیب فصلها طبق متن عبری و روایتهای لاتینی و سریانی است، البته ۱۶/۳۳ (بند ۲) - ۱۳/۳۶ (بند ۱) در تمامی دستنوشته‌های یونانی، پیش از ۱۶/۳۳ - ۲۵/۳۰ (بند ۱) قرار گرفته است: شماره گذاری این فصلها بر اساس روایت یونانی، در حاشیه مشخص شده است.

عنوان کتاب به زبان یونانی، در امضای ۳۰/۵۱ چنین آمده است: «حکمت یسوع

(۱) Peshitta یا [Peschitto]

(2) J. Ziegler

بن سیرا». عنوان لاتینی آن که *Ecclesiasticus (liber)* است، در قرن سوم در آثار قدیس کوپریانوس^(۱) پدیدار گشت: بی‌گمان او بر استفاده رسمی که کلیسا از این کتاب می‌کرده، تأکید داشته است؛ ما در اینجا این عنوان را حفظ کرده‌ایم^(۲).

مؤلف دیم عبری بن سیرا و در یونانی سیراسید^(۳)، که مأخوذ از صورت یونانی سیراخ^(۴) است، نام دارد. او احتمالاً در اواسط قرن سوم ق م زاده شد و در ۱۹۸ ق م، شاهد آن بود که اورشلیم از سلطه لاگوسیان خارج گشت و تحت انقیاد سلوکیان درآمد؛ او کاهن اعظم سیمعان دادگر (۱۵۰-۲۰۰) را که پس از ۲۰۰ ق م از دنیا رفت، درک کرده است.

در آن دوران، بخشی از طبقه حاکمه، راه را برای یونانی‌مآبی و اختیار آداب بیگانه باز کرده بودند؛ بن سیرا تمامی قوای سنت را در برابر این بدعت‌های تهدیدکننده قرار داد. او کاتبی بود که عشق به حکمت را با دلبستگی به شریعت پیوند داد (فصل ۲۴): از نظر وی، وحی کتاب مقدس، حکمتی اصیل بود که از حکمت یونان چیزی کم نداشت. او آکنده از حمیت از برای معبد و آیین‌های آن بود، و نسبت به کهنات میراث‌بر هارون و صادوق، حرمت تمام قائل بود. اما در عین حال، پرورده کتاب‌های مقدس نیز بود، به‌ویژه کتاب‌های پیشین حکمت.

آنگاه که نوه او کتاب وی را ترجمه کرد، وضع تغییر یافته بود. کهنات دیگر امری موروثی نبود، بلکه خریداری می‌شد (۲ مک: ۴). حتی بدتر از آن، آنتیوخوس چهارم ایپیفانس (۱۷۵-۱۶۳ ق م) می‌خواست یونانی‌مآبی را به زور قدرت تحمیل کند و حرمت معبد هتک شده بود و این همه موجب قیام مگابیان گشت (۲ مک: ۵-۶). مترجم این وضع تازه را مد نظر داشته است (بنگرید به ۲۴/۵۰).

(۱) Saint Cyprien، از آباء کلیسا که در ۲۴۸ میلادی استغ قرطاجنه (Carthage) شد و آثاری از او به زبان لاتینی بر جای مانده است. -م.

(۲) عنوان این کتاب در کتاب مقدس اورشلیم «L'Ecclésiastique» (به معنی «کتاب کلیسا» یا «کتاب روحانیان») است. اما در ترجمه فارسی حاضر، از عنوان شناخته شده آن که «کتاب یسوع بن سیرا» است، استفاده شده است. -م.

(۳) سیراسید (Siracide) طبق قاعده باید صورت فرانسه شده نام یونانی سیراکی‌دس (Siracidês) باشد. -م.

(۴) Sirach

کمتر از یک قرن بعد، پاره‌ای از اندیشه‌های دینی، تحت فشار وقایع تحول یافت، به‌خصوص عقایدی که به سرانجام آدمی و جزا مربوط می‌شود. بن سیرا و نوّه او دچار همان شکی بودند که در کتاب ایوب و جامعه دیده می‌شود (بنگرید به ۱۷/۷+، ۳۶؛ ۲۳/۱۷؛ ۴۰-۳/۴۰؛ ۲۴/۵۰). ایشان به جزا ایمان داشتند و دردناکی مرگ را حس می‌کردند، اما غی دانستند خدا چگونه به هرکس بر حسب اعمالش جزا خواهد داد. در چند افزودگی که مؤلفانشان ناشناخته‌اند، پرتوی تازه پدیدار گشته است؛ الهیات مذکور در این افزودگی‌ها، با الهیات فریسیان و اِسینیان شباهت دارد (بنگرید به ۶/۱۲؛ ۲۲/۱۶؛ ۱۹/۱۹؛ افزودگی‌های ترجمه لاتینی در ۲۴/۲۲، ۳۲؛ و افزودگی ترجمه سریانی در ۲۲/۱). عشق به خدا نیز به صورتی صریح‌تر، جزئی از نگرش دینی می‌شود (۱۰/۱، ۱۸؛ ۱۵/۱۱؛ ۱۸/۱۷؛ ۱۸/۲۴؛ ۱۲/۲۵).

کتاب از لحاظ قالب، در خط پیشگامان و سرمشقه‌های خود قرار دارد. در نگارش آن، تمامی صناعت‌های شاعرانه حکیمان به کار گرفته شده است. در کتاب بن سیرا، به مثَل برمی‌خوریم یا یک سلسله امثال می‌بینیم که پیوند ظاهری با یکدیگر ندارند، همچنان که در مجموعه‌های کهن کتاب امثال سلیمان (فصل ۱۰ به بعد) نیز به چنین امثالی برمی‌خوریم. اما مؤلف غالباً تعلیم خود را در قطعه‌های مشروح‌تری که مبتنی بر استدلال هستند، عرضه می‌دارد و از این لحاظ، کار او به ام: ۱-۹ و کتاب‌های ایوب و جامعه نزدیک می‌شود. اگرچه مانند کتاب‌های ایوب، جامعه یا حکمت سلیمان، ساختاری ثابت به کتاب خود نمی‌دهد، غالباً گزیده‌هایی چند از کتاب مقدس را به یکدیگر پیوند می‌دهد که رسالات کوچکی را تشکیل می‌دهند؛ بدین‌سان، در ۱۱/۱۴-۲۳/۱۶ و ۲۴/۱۶-۱۴/۱۸ به مباحث اختیار، گناه، بازگشت و توکل بر رحمت الهی می‌پردازد؛ در ۲۲/۲۲-۶/۲۳ دعایی می‌آید که درباره استفاده نیکو از سخن و پرهیز از فسق تعلیم می‌دهد؛ فصل‌های ۲۵-۲۶ به نکاح مربوط می‌شوند؛ در ۱۸/۳۴-۱۷/۳۶ به رسوم اصیل دینی و دعای فقیران پرداخته شده است؛ در ۱۸/۳۶-۲۶/۳۷ بر بصیرت در انتخاب کسانی که روابط نزدیک با ایشان پیدا می‌کنیم، پافشاری شده است.

نکته‌ای که باقی می‌ماند، این است که بخش اعظم این کتاب دارای ساختاری استوار نیست و ما در اینجا به آن عنوان اندرزنامه داده‌ایم (۱/۱-۱۴/۴۲). با این همه، قطعه‌هایی چند که به حکمت اختصاص یافته‌اند (۱/۱-۱۰؛ ۱۱/۴-۱۹؛ ۱۸/۶-۳۶؛ ۱۴/۲۰-۱۵/۱۰؛ ۲۴)، نیمه نخستین را موزون می‌سازند، حال آن که قطعه‌های دیگری که حول موضوع حکیم دور می‌زنند (۲۴/۳۰-۳۴؛ ۳۷/۱۶-۲۶؛ ۳۹/۱۱-۱)، نیمه دوم را تقطیع می‌کنند. در فصلهای آخر کتاب، مجد خدا در طبیعت (۳۳/۴۳-۱۵/۴۲) و در تاریخ (فصلهای ۴۴-۵۰)، به صورتی بسیار متجانس تر ستوده می‌شود. در فصل پایانی، حمد پس از آزمون (۱۲/۵۱-۱۲؛ بنگرید به فصل ۲) در کنار واپسین ترسیم چهره حکیم (۱۳/۵۱) می‌آید (که آغاز آن به زبان عبری در قرآن باز یافته شده است)؛ در این خصوص، به فصل ۱ بنگرید.

آموزه بن سیرا مشتمل بر تکرار تمامی سنت پیشین کتاب مقدس است، اما با بیانی حکمت‌آمیز (بنگرید به ۱/۳۹). نکته اصلی این آموزه، حکمت است، همان عطیه الهی که همواره به برگزیدگان و آزمودگان خدا ارزانی می‌شود و کسی را که با فرمانبرداری پذیرای آن می‌گردد، از نعمت می‌آکند و حکیم را حامل حکمت می‌سازد. در واقع، حکمت خدا در اسرائیل به منصه ظهور می‌رسد و شریعت که به منزله وحی کتاب مقدس شمرده می‌شود، بهترین بیان آن است (۲۳/۲۴). شرط دریافت حکمت، ترس از خداست که همانا حالت تکریم و حتی عشق است (۱۶-۱۵/۲) و به واسطه آن، آدمی پذیرای عطیه الهی می‌شود و تابع ندهای شریعت می‌گردد (۱۱/۱-۳۰؛ ۲؛ ۱۹/۱۰-۲۵؛ ۲۷/۱۱-۱۸/۴۰).

بن سیرا هر آنچه را که سازنده انسان کامل است، بر این شالوده‌ها بنا می‌کند. تسلط بر نفس یکی از ویژگیهای بنیادین چنین انسانی است که در وهله نخست، در مناسبات او با آدمیان نمود می‌یابد. بن سیرا در باب مهار کلام، سخن دراز می‌کند (۱۵/۱۸-۲۱/۲۰؛ ۲۱/۲۱-۲۶/۲۲؛ ۲۷/۲۲-۱/۲۳، ۷-۱۵؛ ۲۸/۱۳-۲۶). چون کتاب خویش را از برای جوانان نگاشته، خطرات فسق را که مخرب نکاح است، یادآور می‌شود (۱/۹-۹؛ ۲۳/۲-۶، ۱۶-۲۷؛ ۳۶/۲۷-۳۱؛ ۴۲/۱۲-۱۴)؛ تفاهم در زندگی

زناشویی را ارج می‌نهد، اما مصائب زوج نامتناسب را نیز با جدیت توصیف می‌کند (۱۷/۲۶-۲۷/۲۶). دوستی را می‌ستاید و شرایط آن را یادآور می‌شود (۱۷/۵-۶)؛ ۱۸/۸-۱۲/۲۲؛ ۱۹/۲۶؛ ۲۷/۱۶-۲۱؛ ۳۷/۱-۶). با عطوفتی فزون‌تر، دعوت به یاورى هم‌نوع، به‌خصوص هم‌نوعان فقیر، می‌کند (۳۰/۳-۴۰/۱۰؛ ۳۲/۷-۳۶؛ ۱۸/۱۵-۱۸/۲۹؛ ۲۰). از نظر او، غرور پسندیده نیست (۳/۲۶-۲۸؛ ۷/۱۰-۱۸)؛ توانگری دارای خطراتی است و فی‌نفسه مایه حکیم شدن نمی‌گردد (۷/۱-۵)؛ ۱۱/۳۱). در میان فضائل، به سفارش در باب آدمیت (۳/۱۷-۲۴؛ ۱۰/۲۶-۱۱/۶) و توکل بر خدا و نه غیر او (۲/۱۱-۱۲/۲۸) می‌پردازد و آدمی را به توبه (۱۷/۲۵-۳۲؛ ۲۱/۱-۳) و طلب آمرزش (۲۷/۲۸-۷/۲۸) می‌خواند. از نظر او عمل به رسوم دینی، یعنی ذبح قربانی، همتای دادگری است (۳۴/۱۸-۳۵/۲۴)، و به گاه آزمون، تنها خداوند رهاننده است (۲/۳۶-۱/۲۲).

بن سیرا رشته پیونددهنده حکمت با وحی کتاب مقدس را نشان داده است (فصل ۲۴). در این راستا، نخستین کسی است که داستان مقدس^(۱) را از آدم تا نَحْمِیَا بازخوانی کرده و کاهن اعظم سِمْعَانَ را نیز به ایشان افزوده است (فصلهای ۴۴-۵۰). این خیل نیاکان که با ترتیب زمانی از آنها یاد شده است، تنها ارائه‌گر سرمشقها نیستند؛ به استثنای داود، حِزْقِیَّا و یُوشِیَّا، پادشاهان جملگی محکوم شده‌اند، همچنان که در کتابهای اول و دوم پادشاهان نیز چنین شده است. برخلاف، کهنات هارونی منزلتی عزتمندانه یافته است. مؤلف در وجود این قهرمانان، کسانی را می‌بیند که تداوم حکمت اصیل را تا زمان او تضمین کرده‌اند. با این همه، درخصوص یک نکته، سنت کهن در کتاب او بازتاب پیدا نمی‌کند: او از وعده‌ای که به داود داده شده، آگه است (۴۵/۲۵؛ ۴۷/۱۱)، اما انتظار ظهور منجی موعود، او را به شوق نمی‌آورد (بنگرید به ۲۴/۲۴+؛ ۳۶/۲۰-۲۲).

بن سیرا واپسین شاهد قانونی حکمت کتاب مقدس در سرزمین مقدس است و

(۱) Histoire sainte، مراد از داستان مقدس، مجموعه قصص کتاب مقدس از آفرینش جهان تا ظهور مسیح است. -م.

عالی‌ترین نمایندهٔ حسیدیان به شمار می‌آید، همان «پرهیزگاران» آیین یهود (بنگرید به ۱ مک: ۴۲/۲) که بعدها در زمان آزارگری آنتیوخوس چهارم ایپیفانس، به دفاع از ایمان خویش برخاستند و نقاطی وفادار را در اسرائیل حفظ کردند که موعظهٔ مسیح در آنها جوانه زد.

کتاب یشوع بن سیرا

دیباجة مترجم^(۱)

^۱ چون شریعت، پیامبران^۲ و دیگر مؤلفانی که از پی ایشان آمدند^(۲)، ما را چندان درسهای بزرگ آموختند^۳ که به برکت آنها، از عهده ستودن اسرائیل به لحاظ علم و حکمتش، نتوان برآمد؛^۴ چون، افزون بر آن، نه تنها وظیفه داریم که با مطالعه، به کسب علم پردازیم،^۵ بلکه بر ماست که چون آموخته شدیم، به خدمت آنان که در خارج هستند درآییم،^۶ هم به گفتار و هم به نوشتار خویش؛^۷ نیای من یشوع، چون با ممارست به مطالعه در^۸ شریعت،^۹ پیامبران و^{۱۰} دیگر کتابهای نیاکان همت گماشت،^{۱۱} و در این کار استادی بسیار کسب کرد،^{۱۲} او نیز به نگاشتن کتابی در باب موضوعات آموزش و حکمت پرداخت^{۱۳} تا انسانهایی که دغدغه تعلیم در سر دارند، بر این علوم نیز خاضع گردند^{۱۴} و زیستن بر وفق شریعت را هرچه بهتر فراگیرند.

^{۱۵} پس بدان خوانده شده‌اید^{۱۶} که به مطالعه این کتاب پردازید،^{۱۷} از سر رغبت،^{۱۸} و از خویشتن دقتی مصلحانه نشان دهید،^{۱۹} در آنجا که به رغم کوششی که در کار ترجمه مبذول داشته‌ایم، چنین تواند نمود^{۲۰} که در برگرداندن عباراتی چند ناکام مانده‌ایم؛^{۲۱} این از آن روست که به راستی هم‌ارزی^{۲۲} میان مطالبی که در اصل به زبان

(۱) این دیباجة مترجم یونانی، به معنی دقیق جزء کتاب یشوع بن سیرا نیست و معمولاً قانونی شمرده نمی‌شود.

(۲) این همان تقسیم‌بندی سه‌گانه کتاب مقدس عبری است (بنگرید به ۱ مک: ۹/۱۲+ و فهرست کتاب مقدس عبری در ص ۳۳؛ همچنین آیات ۸-۱۰ و ۲۴-۲۵ را نیز ملاحظه کنید). اما این اطمینان وجود ندارد که در آن دوران (اواخر قرن دوم ق.م)، این سه بخش دقیقاً دارای همان محتوای امروز بوده باشند، به‌ویژه بخش

عبری بیان شده و ترجمه آنها به زبانی دیگر، وجود ندارد؛^{۲۳} افزون بر آن،^{۲۴} اگر خود شریعت، پیامبران^{۲۵} و سایر کتابها را در نظر آوریم،^{۲۶} ترجمه آنها تفاوت‌های بسیار با آنچه در متن اصلی بیان شده، دارد.

در سال سی و هشت پادشاه متوفی انوئریگئیس^{(۱) ۲۷} که به مصر آمد و در آنجا رحل اقامت افکند،^{۲۸} زندگی بر وفق حکمت متعالی را کشف کردم^{(۲) ۲۹} و بر خویشتن تکلیفی واجب شمردم که من نیز همت خویش و کوششم را وقف بر ترجمه این کتاب سازم؛^{۳۰} در این راه، شبهای بسیار نخفتم و علم بسیار در کار آوردم،^{۳۱} در تمام طول این دوران،^{۳۲} تا این کار را به سرانجام رسانم و کتاب را نشر دهم،^{۳۳} کتابی که بهر آنان که در خارج نیز مشتاق تعلیم^{۳۴} و اصلاح خلیقات خویش و زیستن بر وفق شریعت‌اند، به کار آید.

(۱) احتمالاً مراد بطلمیوس هفتم انوئریگئیس فوسکون (۱۷۰-۱۱۷ ق م) بوده است. بنابر این تاریخ مذکور در متن، مطابق با ۱۳۲ ق م است.

(۲) «زندگی بر وفق»، ت.ت.: «تقلیدی از» که ترجمه‌ای غیرقطعی است. جمله را این‌گونه نیز می‌توان فهمید: «...دریافتم که تعلیم (دینی) بعید است که (با تعلیم ما) برابری کند»؛ یا: «تقلیدی را یافتم که تعلیمی نه می‌آید در آن نهفته بود». بر اساس تعبیر اختیار شده، بن سیرا می‌خواسته با ارائه کتاب نبای خویش به مخاطبان یونانی، مایه اقتناع جامعه‌ای تربیت شده و در خور این غنا را فراهم آورد.

۱. اندرزنامه

منشأ حکمت^(۱)

- ۱ حکمت به تمامی از آن خداوند^(۲) است،
و تا ابد نزد اوست.
- ۲ رمل دریا و قطره‌های باران
و روزهای ابدیت را کیست که تواند شمرد؟
- ۳ بلندای آسمان و گستره خاک
و ژرفای لجّه^(۳) را کیست که تواند کاوید؟
- ۴ پیش از هر چیز، حکمت آفریده شد،
عقل تدبیرگر، از دورترین زمانها هستی پذیرفت.
- ۵ سرچشمه حکمت، کلام خدا در آسمانهاست؛
مسیرهای آن، شرایع ابدی است^(۴).
- ۶ ریشه حکمت بر کدامین کس آشکار گشت؟
نیروهای آن را کدامین کس شناخت؟

۶/۲: ام: ۱۵/۱۱

حک: ۴/۹
یو: ۱/۱

۹-۸/۲۴
+۲۲/۸: ام

۳/۲۴
با: ۱۲/۳

ای: ۲۳-۱۲/۲۸
با: ۱۵/۳،
۲۳-۲۰

(۱) در این فصل، به دو مضمون بنیادین کتاب پرداخته می‌شود: حکمت که از آن خداست، و ترس از خداوند که برای پذیرفتن عطیه الهی ضروری است.

(۲) لفظ «خداوند» (*Kyrios*) در هف، عموماً در ترجمه نام «شیوه» آمده است. مترجم بن سیرا به وفور از آن استفاده کرده است، حتی برای برگرداندن سایر اسما الهی.

(۳) لا: «ژرفای لجّه»، بنگرید به سر: یونا: «لجّه و حکمت».

(۴) قطعاتی که با حروف خوابیده آمده است، به تحریر دوم یونانی تعلق دارد (بنگرید به مقدمه)؛ شواهد اصلی غالباً در پانویشت مشخص خواهد شد. ۵/۱ بر اساس یونا ۲، و لا: نقل شده است.

۷ علم حکمت بر کدامین کس رخ نمود؟

و غنای راههای آن را کدامین کس دریافت^(۱)؟

۸ تنها یک هستی حکیم هست که چون بر اورنگ خویش تکیه زند،

بس هول‌انگیز است، و او خداوند است^(۲).

۹ اوست که حکمت را^(۳) آفریده و دیده و شنیده،

و بر جمله اعمال خویش گسترده،

۱۰ و بر هر انسانی بر وفق گشاده‌دستی خویش ارزانی داشته،

و میان آنان که دوستش می‌دارند، قسمت کرده است.

عشق خداوند، حکمتی در خور مباحثات است؛

خدا سهمی از آن را بر ترسایان خویش عطا می‌کند^(۴).

ترس از خدا^(۵)

۱۱ ترس از خداوند، مجد و فخر است،

سرور و تاج خرمی است.

۱۲ ترس از خداوند مایه دلشادی است،

بخشنده سرور و شادی و عمر دراز است.

ترس از خداوند عطیه‌ای از جانب خداوند است؛

به راستی آدمی را بر راههای عشق قرار می‌دهد.

(۱) یونا ۲. و لا، احتمالاً تکرار ۶/۱ است.

(۲) مؤلف بر یگانگی و تعالی خدا پافشاری می‌کند. حکمت به رغم آن که صفت خدا و خصلت جهان آفریده اوست و عطیه الهی بر انسانها است و در کتابهای حکمت غالباً تشخیص یافته است (ام: ۲۲/۸+). با این همه در اینجا آفریده‌ای است که نمی‌توان آن را با خدا یکی شمرد.

(۳) در لا. افزوده شده است: «در روح القدس»، که از اضافات مسیحی است.

(۴) یونا ۲. لا. ۱۵-۱۴/۱؛ حد: «ترسایان»؛ تت: «به آنانی که بر ایشان پدیدار گشته، سهمی از رؤیت خویش را عطا می‌کند»؛ میان فعلهای اصلی عبری «ترسیدن» (יָרָא) و «دیدن» (רָאָה) [۳/۱] خلط شده است.

(۵) از دیدگاه یهودیان، ترس از خدا چیزی جز دین و پرهیزگاری نیست. از ابتدای این شرح، می‌بینیم که اندیشه ترس جسمانی و وحشت برابر قدرت هولناک یهوه، عملاً در الهیات یهودی از میان رفته است.

- ۱۳ بهر آن کس که از خدا می‌ترسد، جمله امور به سرانجام نیک خواهد رسید،
و به روز مرگ خویش، برکت خواهد یافت. ۱۹ ۲۷/۱۱
- ۱۴ سرچشمه حکمت، ترس از خداوند است؛
و از برای مؤمنان، این ترس همراه ایشان در رَجَم آفریده می‌شود. ۱۶ ۷/۱:ام
- ۱۵ میان آدمیان، آشپان کرده است و بنیانی ابدی است،
و به نسل ایشان، وفادارانه دلبسته خواهد ماند. ۲۰
- ۱۶ کمال حکمت، ترسیدن از خداوند است،
آدمیان را از ثمرات خویش سرمست می‌سازد؛ ۱۹:۱۸/۸:ام
- ۱۷ منزلگه ایشان را سراسر از خواستنی‌ها می‌آکند،
و انبارهایشان را از حاصل خویش سرشار می‌سازد. ۲۱ حک: ۱۱/۷ پ
- ۱۸ افسر حکمت، ترس از خداوند است،
آسایش و عافیت را شکوفا می‌سازد. ۲۲
- این هر دو، عطیه خدادادند از بهر آسایش،
و از برای دوستداران او، سربلندی فزونی می‌گیرد. ۱۲-۱۰/۱
- ۱۹ خدا علم و خرد می‌باراند،
و مجد دارندگان حکمت را رفعت بخشیده است. ۲۴ ۶/۳۹:۲۹/۱۸
- ۲۰ ریشه حکمت، ترسیدن از خداوند است،
و شاخسار آن، عمر دراز. ۲۵ ۱۲/۱
- ۲۱ ترس از خداوند، گناهان را از میان می‌برد؛
آن کس که استواری ورزد، هر خشمی را از خود دور می‌سازد.^(۲)

(۱) در متن پذیرفته شده و لا، افزوده گشته است: «خداوند آن را دیده و شمرده است»، که تکرار ۹/۱ است.
(۲) لا: «^{۲۶} ترس از خداوند، پرهیزگاری در معرفت است، ^{۲۷} لیک حکمت از گنهکاران کراهت دارد. ترس از خداوند، گناه را می‌راند.»

شکیبایی و تسلط بر نفس

- ۲۸ ۲۲ تندخوییِ انسان بدکار، سبب موجه شمردن او نتواند گشت^(۱)،
- چه گرانیِ تندخوییِ او، مایهٔ نابودی وی می‌گردد.
- ۲۹ ۲۳ انسان شکیبا تا آنگاه که باید، درنگ می‌کند،
- لیک در پایان کار، شادمانی او رخ می‌نماید.
- ۳۰ ۲۴ تا آنگاه که باید، سخنان خویش نهان می‌دارد،

(۱) حد: «تندخوییِ انسان بدکار»؛ یونا: «تندخوییِ بدکارانه». در روایت سریانی پشیتا، به جای ۲۷-۲۲/۱ چنین آمده است:

نیکبخت انسانی که در آن تأمل می‌کند،
 چه حکمت از برای او برتر از هر گنجی است.
 نیکبخت انسانی که بدان نزدیک می‌شود،
 و فرمانهای آن را آویزهٔ گوش می‌سازد.
 حکمت از برای او افسر جاودانه
 و ظفرمندی پیوسته میان مقدّسان فراهم می‌آورد.
 او از حکمت خرسند است و حکمت از او،
 و وی را تا ابد از خویش نمی‌راند.
 فرشتگان خداوند از او خرسندند،
 و تمامی ثناهای خداوند را بر زبان می‌آورند.
 این کتاب یکسره آکنده از زندگی است.
 نیکبخت انسانی که کلام آن را بنیوشد و بر وفق آن عمل کند.

کلام را بنیوشید، ای شما که از خدا ترسانید،
 گوش بسپارید و سخنانم را فهم کنید.
 کیست که بخواهد زندگی را به ارث برد
 همچون میراثی جاودانه و سروری عظیم؟
 به سخنانم گوش بسپار و آنها را به کار بند
 تا نامت در دفتر زندگی ثبت گردد.
 ترس خداوند را دوست بدار،
 و بدان دل بند تا ترس از دلت رخت بربندد.
 بدان نزدیک شو و درنگ مکن،
 چه از برای روح خویش، زندگی خواهی یافت.
 و چون بدان نزدیک شدی،
 به دلیری و دلاوری نزدیک شو.

و همگان از خردمندی او حکایت خواهند کرد.

حکمت و راستی

- ۲۵ در گنجهای حکمت، مَثَلهای عالمانه نهفته است، ۲۶
- لیک گنهکار، از پرهیزگاری بیزاری می‌جوید. ۳۳
- ۲۶ آرزوی حکمت به دل داری؟ فرمانها را پاس دار^(۱)، ۳۳
- خداوند حکمت را به گشاده‌دستی بر تو ارزانی خواهد داشت.
- ۲۷ چه ترس از خداوند، حکمت و تأدیب است، ۳۴ ۳۳/۱۵:م
- آنچه او دوست می‌دارد، امانت و لطافت است. ۳۵
- ۲۸ از ترس از خداوند سر میپیچ، ۳۶
- و با دلی دوروی، آن را به کار مبنده.
- ۲۹ برابر مردمان^(۲) ریاکار باش، ۳۷ ۹-۵:۱۲/۲
- و لبان خویش را مراقب باش. ۳۸ ۸-۶/۱:بع
- ۳۰ مرتبت خویشتن برمی‌آور، مبدا فرو افی، ۳۸
- و از شرم آکنده گردی.
- ۳۹ چه خداوند رازهای ترا از پرده برون خواهد افکند، ۳۹
- و در میانهٔ جماعت، سرنگونت خواهد ساخت.
- ۴۰ چه ترس از خداوند را به کار نیستی، ۴۰
- و قلبت سرایا اندوده است.

ترس از خدا در آزمون^(۳)

۱۷/۴

۲^۱ پسرم، اگر به بندگی خداوند روی می‌آوری،

(۱) از نظر بن سیرا، دریافت حکمت از خدا، مستلزم حالت پذیرش و تکریم و ترس از خداوند است که در شریعت بروز یافته است (۲۰/۱۹؛ بنگرید به جا: ۱۳/۱۲).

(۲) دسس، روا: «برابر (مردمان)»؛ یونا: «در افواه (مردمان)».

(۳) این مضمون به وفور در عع، به ویژه در مزامیر، آمده است.

- خویشان را از بهر آزمون مهیا ساز.
 ۲ دل خویش راست گردان و سلاح دلاوری بگیر،
 به گاه سختی، ترسان مشو،
 ۳ بدو تمسک جوی و دور مگرد،
 تا در واپسین روز خویش، شأنی بلند یابی.
 ۴ هر آنچه را که بر تو رسد، بپذیر،
 و در فراز و نشیبهایی که خوارت می‌دارد^(۱)، شکیبایی بنمای.
 ۵ چه زر در آتش آزموده می‌شود،
 و برگزیدگان در بوته خواری.
 به گاه بیماری و تنگدستی، اعتماد خویش بر او نگاه دار.
 ۶ به خدا اعتماد ورز تا به دستگیری آید،
 راه خویش به راستی پوی و بر او امید بند.
 ۷ ای شما که از خداوند ترسانید، به رحمت او دلگرم باشید،
 دور مشوید، مبادا فرو افتید.
 ۸ ای شما که از خداوند ترسانید، بر او اعتماد ورزید،
 پاداش شما ضایع نخواهد گشت.
 ۹ ای شما که از خداوند ترسانید، بر احسانهای او امید بندید،
 بر شادمانی جاودانی و مهربانی.
 چه پاداش او، عطیه‌ای جاودانی در شادمانی است.
 ۱۰ نسلهای پیشین را در نظر آورید و ببینید:
 کدامین کس بر خداوند اعتماد ورزید و شرمسار گشت؟
 یا کدامین کس در خدای ترسی خویش پایداری ورزید و وانهاده شد؟
 یا کدامین کس به درگاه او استغاثه کرد و آوایش شنیده نشد؟
 ۱۱ چه خداوند دلسوز و مهربان است،

بع: ۲/۱-۴
 ۱۲/۴
 مکا: ۱۰/۲

بع: ۱۲/۱
 مکا: ۲۱/۳

روم: ۳/۵
 بع: ۴-۲/۱

حک: ۶-۵/۳

ام: ۶-۵/۳

۱۱

ای: ۷/۴
 مز: ۶-۵/۲۲
 مز: ۲۵/۲۷

۱۲

خرو: ۷-۶/۳۴
 مز: ۸/۱۳۵

۱۳

(۱) یا: «فراز و نشیبهای وضع مسکینانه خویش»؛ تت: «خواری خویش».

- گناهان را می‌بخشاید و به روز تنگی می‌رهاند.
- ۱۲ وای بر ده‌های سست و دستان کاهل^(۱)، ۱۴
- و بر گنه‌کار دوروی.
- ۱۳ وای بر دلی که از روی بی‌ایمانی، کاهل است، ۱۵
- چه حمایت نخواهد شد.
- ۱۴ وای بر شما که یارا از کف بداده‌اید، ۱۶
- آنگاه که خداوند بر شما تفقد کند، چه خواهید کرد؟ ۱۷
- ۱۵ آنان که از خداوند ترسانند، از کلامهای او سر نمی‌پیچند، ۱۸
- آنان که دوستش می‌دارند، راههایش را پاس می‌دارند. یو: ۱۵/۱۴، ۲۳، ۲۱
- ۱۶ آنان که از خداوند ترسانند، در پی خشنودی اویند، ۱۹
- آنان که دوستش می‌دارند، از شریعت سیراب می‌گردند^(۲).
- ۱۷ آنان که از خداوند ترسانند، دلی همواره مهیا دارند، ۲۰
- و برابر او، خویشتن را خوار می‌دارند.
- ۱۸ خود را در آغوش خداوند افکنیم و نه در آغوش آدمیان، بند ۲ سم: ۱۴/۲۴، ۲۲، بند ۲ دد
- چه عظمت او چنین است و رحمت او چنان. ۲۳ ۱۹/۱۶

تکالیف نسبت به والدین

خرو: ۱۲/۲۰
اف: ۱۶/۳

- ۱ فرزندان، سختم را بنیوشید، من پدر شمایم، ۳ ۲
- آنچه را که بر شما باز می‌گویم به کار بندید تا برهید.
- ۲ چه خداوند پدر را به فرزندانش محبت می‌بخشد، ۳ ۳

(۱) چنین می‌نماید که مؤلف، خوانندگان را به پایداری در زمان آزارگری فرا می‌خواند. او ارتداد را محکوم می‌کند، حتی ارتداد کاملاً ظاهری را (آیات ۱۲، ۱۵؛ بنگرید به ۲ مک: ۲۱/۶-۲۸).

(۲) بدین سان، بن سیرا بی آن که عشق و اطاعت را در نقطه مقابل هم قرار دهد، آنها را یگانه می‌شمارد. در عشق، چشمداشت نفع نیست و پاداش مورد انتظار، جنبه‌ای فرعی به خود می‌گیرد. این نگرش که خاص بن سیرا است، در اندیشه یهودی سابقه نیست. مثلاً بنگرید به پیروکه آیوت (Pirqé Abôt)، ۳/۱: «چون بردگانی مباشید که ارباب خویش را به چشمداشت پاداش خدمت می‌گزارند. چون بردگانی باشید که بی چشمداشت پاداش، خدمتگزار ارباب خویش‌اند.»

- و حق مادر را بر پسرانش استوار می‌سازد.
- ۲ آن که پدر خویش را گرامی می‌دارد، خطایای خود را کفاره می‌دهد، ۴
- ۴ آن که مادر خویش را مجد می‌بخشد، چون کسی است که گنج می‌اندوزد. ۵
- ۵ آن که پدر خویش را گرامی می‌دارد، در فرزندان خود شادمانی خواهد یافت، ۶
- به روز دعای خویش، اجابت خواهد شد.
- ۶ آن که پدر خویش را مجد می‌بخشد، دیر خواهد زیست^(۱)، ۷
- آن که خداوند را اطاعت می‌کند، مادر خویش را خشنود خواهد ساخت.
- ۷ آن که از خداوند ترسان است، پدر خویش را گرامی می‌دارد.
- والدین خویش را به مانند خداوند خود^(۲)، خدمت می‌گزارد. ۸، بند دوم
- ۸ پدر خویش را به رفتار و گفتار گرامی بدار، ۹ مت: ۲۱/۲۱-۲۸
- تا ترا از او برکت رسد. ۱۰
- ۹ چه برکت پدر، خانه فرزندان را استحکام می‌بخشد، ۱۱ پی: ۲۷/۲۷-۲۸؛ ۲۵/۲۵-۲۸؛ ۲۸-۳/۲۸-۳۹
- لیک نفرین مادر، بنیان آن را ویران می‌سازد. ۱۲ ت: ۲۵-۱/۲۳-۲۵
- ۱۰ سرافکندگی پدر خویش را مایه مجد خود مدان؛ ۱۳
- در سرافکندگی پدرت، ترا هیچ مجدی نیست.
- ۱۱ چه مجد آدمی، در عزت پدر اوست، ۱۳ ام: ۶/۱۷-۱۴
- و خواری مادر، مایه شرمساری فرزندان است.
- ۱۲ پسر، پدر خویش را به گاه پیری دستگیر باش، ۱۴ ام: ۲۶/۱۹-۲۰؛ ۶-۴/۱۵-۶
- و او را در طول زندگیش، رنج مده.
- ۱۳ حتی اگر خردش سستی گرفت، با گذشت باش، ۱۵
- تو که در کمال قدرتی، تکریم او فرو مگذار.
- ۱۴ چه احسان بر پدر، فراموش نخواهد شد، ۱۶ ۳۰/۳
- و گناهان ترا خواهد شست.
- ۱۵ به روز آزمونت، خدا ترا یاد خواهد کرد، ۱۷

(۲) حد: «خداوند خود»؛ یونا: «استادان».

(۱) یونا ۲. و لا..

به سان یخ در پرتو آفتاب، گناهانت ذوب خواهد گشت.

^{۱۶} چون کفرگوست آن که پدر خویش وانهد،

نفرینی خداوند است آن که مادر خویش به خشم آورد.

خر: ۱۷/۲۱
ام: ۲۶/۱۹
فی: ۱۷/۳۰

فروتنی

^{۱۷} پسرم، کارهای خویش را به نرمی پیش بر،

تا فزون تر از انسانی گشاده دست^(۱) دوست داشته شوی.

^{۱۸} هر قدر بزرگیت فزونی گیرد، بر فروتنی خویش بیفزای،

تا برابر خداوند عنایت یابی،

^{۱۹} مردمان گردن فراز و پُرآوازه چه بسیارند،

لیک او اسرار خویش بر فروتنان آشکار می سازد^(۲).

^{۲۰} چه قدرت خداوند عظیم است،

لیک فروتنان او را گرامی می دارند^(۳).

^{۲۱} آنچه را که از برایت زیاده دشوار است، مجوی،

آنچه را که ورای قدرت توست، مکاو^(۴).

^{۲۲} در آنچه بر تو عطا شده، عقل خویش به کار بند،

به امور پُر رمز و راز دلمشغول مباش.

^{۲۳} بهر آنچه ورای قدرت توست^(۵)، خویشتن را میازار،

آنچه آموخته ای، از برای عقل بشری بس گسترده است.

۱۹

۲۰

۲۱

۲۲

۲۳

۲۴

۲۵

مت: ۲۰
۲۸-۲۶
فی: ۸-۵/۲

مت: ۲۵/۱۱

ام: ۳۴/۳
صف: ۳/۲
روم: ۱۶/۱۲
مز: ۱/۱۳۱

(۱) «گشاده دست»، تت. متن عبری: «دهنده هدایا»؛ یونا: «دلپذیر».

(۲) یونا ۲. و سر..

(۳) این تأکید بر تنازل خداست که خویشتن را در دسترس فروتن ترین مردمان قرار می دهد. اما در عبر. چنین آمده است: «چه رحمت خدا عظیم است و بر فروتنان، اسرار خویش را آشکار می سازد»، و این بیانگر اندیشه ای است که در ع. به وفور آمده است: خداوند آن که را خضوع کند، از نعمت می آکند (ام: ۳۴/۳؛ مز: ۱۴/۲۵؛ بنگرید به مت: ۲۵/۱۱؛ لو: ۵۲/۱).

(۴) از روی کنجکاوی (آیات ۲۴-۲۱)؛ شریعت باید برای تأمل حکیم کفایت کند. بن سیرا احتمالاً در باب نظریات یونانی مآبی هشدار می دهد.

(۵) عبر: «آنچه ورای قدرت توست»؛ یونا: «اعمال بهبودات».

- ۲۴ زیرا بسیاریند کسانی که در افکار خویش راه گم کردند^(۱)،
و رأیی نادرست، اندیشه‌هایشان را گمراه ساخت.
۲۵ بی مردم دیده، نور را نتوانی دید؛
چون از علم بی نصیبی، خاموشی گزین^(۲).

گران‌گیری

- ۲۶ دل خودرأی را سرانجامی جز تیره‌روزی نیست،
و آن کس که دل به مخاطره می‌بندد، در آن هلاک خواهد گشت^(۳).
۲۷ دل خودرأی، از مشقت آکنده می‌شود،
گنه‌کار، گناه بر گناه می‌اندوزد.
۲۸ درد گران‌سر را دواپی نیست،
چه خبائث در او ریشه دوانده است.
۲۹ انسان عاقل، در دل خویش بر امثال تأمل می‌کند،
روئای حکیم، گوش‌ی است که سخن او را می‌نیوشد.

احسان به مسکینان

- ۳۰ آب فرونشاندۀ شعله‌ها است،
و صدقه، کفاره گناهان.
۳۱ آن که در عوض احسان کند^(۴)، آینده را مهیا می‌سازد،
به روز فروافتادن، نگهدارنده‌ای خواهد یافت.

(۱) عبر: «چه افکار آدمیان بسیار است.»

(۲) یونا ۲، عبر: «۲۵ بی مردم دیده، نوری نیست؛ بی علم، حکمتی نیست.»

(۳) عبر: «آن که سعادت را دوست می‌دارد، سعادت راهبرش خواهد شد.»

(۴) در متن مشخص نشده که مراد، احسان در عوض احسان کردن است یا نیکی در عوض بدی کردن. عبر:

«آن که نیکی کند، در راهها بدان برمی‌خورد.»

۱ پسر، روزی مسکین را از او دریغ مدار،

و دیدگان بینوا را در انتظار مگذار.

۲ آن را که گرسنه است، رنج مده،

و تنگدست را به خشم میاور.

۳ با دل به خشم آمده، ستیزه بجوی،

نیازمند را از برای صدقه خویش، در انتظار مگذار.

۴ تضرع‌کننده‌ای را که به سختی آزموده شده، مران،

نگاه خویش از مسکین مگردان.

۵ دیدگان خویش از نیازمند برگیر،

چنان مکن که کس نفرینت گوید.

۶ چون کس در تنگی خویش نفرینت کند،

آفریننده او دعایش را اجابت خواهد کرد.

۷ مهر خویش در دل جماعت انداز،

برابر بزرگان، سر فرود آر.

۸ به سخن مسکین گوش فرا دار،

و سلامش را به نرمی پاسخ گوی.

۹ ستم‌دیده را از دستان ستمگر برهان،

و در برپای داشتن داد، سست مباش.

۱۰ بهر یتیمان پدر باش،

و از برای مادرانشان^(۱) چون همسر.

و تو به‌سان پسر خدای تعالی خواهی بود

که ترا بیش از مادرت دوست خواهد داشت.

ام: ۲۸-۲۷/۳

طو: ۷/۴

خرو: ۲۲/۲۲
تث: ۹/۱۵

مز: ۴-۲/۴۱

ای: ۱۷، ۱۲/۲۹

خرو: ۲۱/۲۲

اش: ۱۵/۴۹
لو: ۳۵/۶
يو: ۲۳، ۲۱/۱۲

(۱) عبر: «بیوگان»، بیوه و یتیم مظهر کسانی هستند که نیکوکاری نسبت به آنها سفارش شده است (بنگرید به تث: ۱۸/۱۰؛ ۲۹/۱۴؛ ۱۹/۲۴، و غیره؛ مز: ۶/۶۸؛ ۹/۱۴۶؛ حز: ۷/۲۲، و غیره).

حکمت پرورنده^(۱)

۱۱	حکمت، فرزندان خویش را تربیت می‌کند، و مراقب جویندگان خود است.	۱۲	۲۸-۲۷/۶
۱۲	آن که حکمت را دوست می‌دارد، زندگی را دوست می‌دارد، آنان که از صبحدم در جست‌وجوی آنند، از شادی آکنده خواهند گشت.	۱۳	ام: ۱۸-۱۶/۳ حک: ۱۴/۶ ۱۸-۱۷/۸
۱۳	آن که دارنده حکمت است، وارث مجد خواهد شد؛ به هر آنجا که پای نهد، خداوند برکتش خواهد داد.	۱۴	ام: ۳۵/۳
۱۴	خدمتگزاران آن، پرستش قُدوس به جای می‌آورند، و دوستداران آن، دوست داشته خداوندند.	۱۵	ام: ۱۷/۸ یو: ۲۱/۱۴
۱۵	آن که بدان گوش سپارد، ملتها را داوری می‌کند، و آن که پای‌بندش گردد، در ایمنی به سر می‌برد.	۱۶	حک: ۸/۳ ام: ۳۳/۱
۱۶	اگر خویشان را بدان سپارد، نصیبی از آن خواهد برد، و بهره‌مندی از آن، از برای اعقاب وی نیز باقی خواهد ماند.	۱۷	
۱۷	چه تواند بود که حکمت، نخست او را به راهی پُر پیچ و خم بَرَد، گرفتار ترس و لرزش گرداند.	۱۸	مت: ۱۴/۷
۱۸	از برای تأدیب او، عذابش دهد، تا بدانجا که بتواند بر وی اعتماد ورزد، او را به خواسته‌هایش بیازماید،	۱۹	تث: ۶-۲/۸
۱۹	پس آنگاه، در راه راست به سویش بازآید و شادیش بخشد، و اسرار خویش بر او آشکار سازد.	۲۰	
۲۰	اگر گمراه گردد، ترکش گوید، و واگذاردش تا راه هلاک خویش در پیش گیرد ^(۲) .	۲۱	ای: ۶/۱۱ دان: ۲۲-۲۱/۲ یو: ۱۵/۱۵ ام: ۳۲-۲۸/۱

(۱) در اینجا حکمت تشخیص یافته است (مانند ام: ۲۳/۱-۲۵-۱۲/۸؛ ۲۱-۱/۹). «فرزندان» حکمت کسانی هستند که در آن تأمل می‌کنند و به کارش می‌بندند (بنگرید به ۳۵/۷).
(۲) در عبر. و سر. این قطعه (آیات ۱۵-۱۹) مبدل به «گفتار حکمت» شده که افعال آن، به صیغه اول شخص است، و این به تقلید از ام: ۲۲/۱ ب و ۱/۸ بوده است.

آزرم و حیا^(۱)

۲۰ در اوضاع و احوال نظر کن و از بدی حذر،	۲۳	
و از خویشتن شرمسار مباش.	۲۴	
۲۱ چه شرمی هست که به گناه رهنمون می‌شود،	۲۵	۲۲/۲۰
و شرم دیگری نیز هست که مجد و نعمت است.		
۲۲ بر خویشتن زیاده سخت مگیر،	۲۶	
و چندان شرم مکن تا هلاک گردی.	۲۷	
۲۳ سخن گفتن را آنگاه که رهاننده تواند بود، فرو مگذار،	۲۸	
و حکمت خویش پنهان مدار ^(۲) .		۳۰/۲۰ ب
۲۴ چه حکمت، به گفتار شناخته می‌شود،	۲۹	
و تأدیب، به کلام آشکار می‌گردد.		
۲۵ خلاف راستی سخن مگوی،	۳۰	
لیک از بهر نادانی خویش شرمسار باش.		
۲۶ شرم مکن که زبان به اعتراف گناهان خویش بگشایی،		لاو: ۵/۵ بند ۳۱، اع: ۷/۵ اول
برابر جریان رود، ایستادگی مکن ^(۳) .		پا: ۲۷/۲۱ ب بند ۳۲، مز: ۵/۳۲ دوم
۲۷ برابر سفیه، پست مشو،		بند دوم ۳۱
قدرتمند را هواخواه مباش.		۳۲، بند اول
۲۸ تا دم مرگ، از برای راستی بستیز،	۳۳	یو: ۳۷/۱۸
خداوند خدا از برای تو پیکار خواهد کرد.		

(۱) این قطعه احتمالاً به وسوسه یهودیان در پنهان داشتن ایمان و آیینهایشان در برابر یونانی‌مآبی اشاره دارد (بنگرید به مک: ۱۵-۱۲/۱؛ ۲ مک: ۱۶-۱۱/۴).

(۲) «آنگاه که رهاننده تواند بود»، تت: «در زمان نجات»، که معنایی مشکوک دارد (عبر: «در زمان خود»). — عبر: «و حکمت خویش پنهان مدار»؛ در یونا ۲. و لا. افزوده شده است: «بهر زیبایی (آن)، که معنایی مشکوک دارد.

(۳) متوقف ساختن جریان رود آسان‌تر است تا پنهان داشتن گناهان از خدا. اعتراف به گناهان در آیین یهود ناشناخته نبوده است (لاو: ۵/۵؛ اع: ۷/۵؛ سم: ۱۳/۱۲؛ پا: ۲۷/۲۱؛ مز: ۵/۳۲؛ ۶/۵۱، و غیره).

- ۲۹ در گفتار بی پروا مباش،
 ۳۴ یو: ۱۸/۳
- و در کردار خویش کاهل و سست.
 ۳۰ در خانه چون شیر^(۱) مباش،
 ۳۵
- و با خادمان خویش بزدل.
 ۳۱ مباد که دستت از برای گرفتن، دراز باشد،
 ۳۶ رس: ۳۵/۲۰
- و از بهر بازپس دادن، فرو بسته.

ثروت و خودبینی

- ۱ تکیه بر اموال خویش مکن،
 ۵ لو: ۲۴/۱۱
 ۲۱-۱۵/۱۲
- و مگوی: «اینها مرا کفایت می کند».
- ۲ مگذار هوس و قدرتت
 ۲
- ترا به پیروی از هواهای دل خویش کشاند.
 ۳ مگوی: «چه کس بر من چیرگی دارد^(۲)؟»
 ۵/۱۲ مز:
 ۱۱/۲ حک:
- چه خداوند کیفر دادن ترا فرو نخواهد گذاشت.
 ۴ مگوی: «گناه کرده ام! چه بر من رسیده است^(۳)؟»
 ۱۴-۱۱/۸ جا:
 ۴/۲ روم:
 ۲۵/۳
- چه خداوند به انتظار می نشیند.
- ۵ بر بخشش چندان دلگرم مباش
 که گناه بر گناه بیندوزی.
- ۶ مگوی: «رحمت او عظیم است،
 و گناهان بسیارم را بر من خواهد بخشید».
- چه نزد او هم شفقت هست و هم خشم،
 ۷ ۱۱/۱۶
 ۶-۵/۲۰ خرو:
- و غضب او بر گنهکاران نازل می شود.
- ۷ در بازگشتن به سوی خداوند درنگ مکن،
 ۸ ۷-۶/۵۵ اش:

(۱) نب. (عبر. و سر.): «شیر»؛ این دو بند به جای آن که متضاد باشند، متوازنند.
 (۲) همچون «بیخرد»ی که اگر هم وجود خدا را انکار نمی کند، منکر عنایت اوست (مز: ۲/۵۳).
 (۳) چالش شکاک با دادگری الهی که به ظاهر، غیرفعال می نماید.

- و روزها را از پی هم از دست مگذار. مز: ۴/۳۲
- چه خشم خداوند به ناگاه برافروخته می‌شود، لو: ۳۵/۱۲-۴۰
- و به روز کیفر، فنا خواهی گشت.
- ^۸ به اموالی که از راه نادرست به دست آمده است، تکیه مکن، ام: ۲/۱۰
- به روز مصیبت، به کاری نخواهدت آمد.

استواری و خویشتن داری

- ^۹ به هر بادی روفته مشو، ۱۱
- و به هر راهی روان مگرد
- (گنهکاری که کلامی دوگانه دارد، اینچنین است^(۱)).
- ^{۱۰} در احساس خویش استوار باش، ۱۲
- و جز یک کلام نداشته باش.
- ^{۱۱} به تندى بشنو، ۱۳
- و به کُندی پاسخ خویش بگوی.
- ^{۱۲} اگر نکته‌ای می‌دانی، هموعت را پاسخ بگوی، ۱۴
- وگرنه دست بر دهان خویش نه.
- ^{۱۳} عزّت و خجلت در کلام است، ۱۵
- و زبان آدمی سبب مصیبت اوست.
- ^{۱۴} چنان مکن که ترا غیبت‌گر شمارند، ۱۶
- و فریبکاری زبان‌باز مباش؛
- چه اگر شرمساری نصیب رباینده است، ۱۷
- ریاکار را حکمی سخت‌تر است.
- ^{۱۵} در امور خرد و کلان، به یکسان از خطا بیرهیز^(۲)، ۱۸

(۱) این بند می‌تواند تعلیقی برگرفته از ۱/۶، بند دوم باشد.

(۲) عبر: «از خطا بیرهیز»؛ یونا: «خطا مکن».

۶

و دوستی از دست مگذار تا دشمنی کنی.

^۱ چه بدنمایی مایه خجلت است و ننگ؛

گنهکاری که کلامی دوگانه دارد، اینچنین است.

^۲ هوای نفس خویش را بال و پر مده،

مبادا قدرتت^(۱) به سان گاو نری قطعه قطعه گردد،

^۳ مبادا شاخ و برگ خویش ببلعی و میوه های خود تلف سازی،

مبادا دریایی چون چوب خشک گشته ای.

^۴ هوای نفس تباه، مایه هلاک آدمی است،

و او را مایه ریشخند دشمنانش می سازد.

یو: ۶-۵/۱۵

دوستی

^۵ دهان شیرین سخن، بر شمار دوستان می افزاید،

زبان نرم گفتار، هزاران پاسخ دل انگیز به خود می خواند.

^۶ بادا که دوستان^(۲) پُر شمار باشند،

لیک از هر هزار دوست، یکی را مشاور خویش گیر.

^۷ چون خواستی دوستی برگزینی، نخست او را بیازمای،

و در اعتماد ورزیدن بر او، شتاب مکن.

^۸ زیرا بسا کس که چون خوشایندش افتد، دوستی کند،

و به روز آزمون تو، وفادار نماند.

^۹ بسا دوست که دشمن شود،

و نزاعتان را از پرده برون افکند تا شرمسارت سازد.

^{۱۰} بسا دوست که بر سفره ات نشیند،

و به روز آزمون تو، وفادار نماند.

۱۸-۸/۱۲
۲۶-۱۹/۲۲
۶-۱/۳۷
ام: ۱/۱۵

۱۵-۷/۳۷

ام: ۱۷/۱۷
سی: ۹-۸/۱۲

ام: ۱۰-۹/۲۵

(۱) عبر. و لا: «قدرت»؛ یونا: «هوای نفست».

(۲) تت: «آنان که با تو در آشتی اند»، یا شاید: «آنان که آرزوی آرامش ترا دارند». بنگرید به عبر: «آدمیانی

که ایشان را سلام می گویی».

- ۱۱ به گاه آسایش، منِ دیگرَت خواهد بود،
و با خادمانت آزادانه سخن خواهد گفت^(۱)،
۱۲ لیک به گاه خواریت، از تو روی خواهد گرداند،
و از نگاهت خواهد گریخت.
۱۳ از دشمنان خویش دوری گزین،
و از دوستان خود برحذر باش.
۱۴ دوست وفادار، پشت و پناهی نیرومند است:
یابنده او، گنج یافته است.
۱۵ دوست وفادار را بهایی نیست،
قدر و قیمتی از برای او نتوان انگاشت.
۱۶ دوست وفادار، نوشداروی زندگانی است،
آنان که از خداوند ترسانند، آن را می یابند.
۱۷ آن که از خداوند ترسان است، دوستان نیکو دارد،
چه دوست ما از جنس خود ماست^(۲).

ام: ۷.۴/۱۹

ار: ۳/۹

ام: ۱۹/۱۸
جا: ۱۲-۹/۴ام: ۱۷/۱۷
۲۴/۱۸

آموختن حکمت

- ۱۸ پسرَم، از جوانی تأدیب را برگزین،
آنگاه که سپیدموی گشتی، حکمت را خواهی یافت.
۱۹ چون شخم زن و بذرافشان، آن را پیروز^(۳)،
و به انتظار میوه های شیرین آن بنشین،
چه زمانی چند از بهر پروردن آن سختی خواهی کشید،

ام: ۶/۲۲

بع: ۷/۵

ام: ۱۹-۱۸/۸
حک: ۱۴/۷

۲۰

(۱) عبر: «به گاه تیره روزیت، از تو دوری می گزیند».

(۲) ترس از خدا باید قوام بخش دوستی اصیل باشد.

(۳) «آن را پیروز»، قت: «به آن نزدیک شو». در این تعلیم، کسب سه خصوصیت توصیه شده که عبارتند از: شکیبایی کشاورز (۱۸/۶-۲۲)؛ اطاعت برده آمیخته با صبر صیاد (۲۳/۶-۳۱)؛ همنشینی با استادان عالی قدر (۳۲/۶-۳۷).

- لیک اندک زمانی بعد، حاصل آن را خواهی خورد.
- ۲۰ حکمت از برای جاهلان، بس ناهنجار است،
و انسان کم خرد دلیسته آن نشود. ۲۱
- ۲۱ چون سنگ محک، بر او گران خواهد آمد،
و در واپس راندن آن درنگ نخواهد کرد. ۲۲
- ۲۲ چه حکمت، به نیکی شایسته نام خویش است^(۱)،
و بر خیل پُرشمار، خویشتن را نمی‌نماید. ۲۳
- ۲۳ بنیوش پسرم و اندیشه‌ام را بپذیر،
اندرزم را واپس مران:
۲۴ پاهای خویش در قید آن نه،
و گردنت را در طوق آن کن. ۲۵
- ۲۵ شانه خویش به زیر بار آن بر،
و از زنجیرهای آن، قرار از کف مده. ۲۶
- ۲۶ با تمامی جان خویش، بدان نزدیک شو،
با تمامی قوای خویش، راه آن پوی. ۲۷
- ۲۷ از پی ردش روان شو و آن را بجوی: خویشتن را به تو خواهد شناساند؛
اگر دامنش را به کف آوردی، رهایش مکن. ۲۸
- ۲۸ چه در پایان کار، در آن آسودگی خواهی یافت،
و از برای تو، مبدل به شادمانی خواهد شد. ۲۹
- ۲۹ قیدهای آن بهر تو حمایتی نیرومند خواهد گشت،
و طوقهای آن، زیوری گرانبها. ۳۰
- ۳۰ یوغ آن^(۲)، زینتی زرین خواهد بود،
و زنجیرهای آن، رشته‌های ارغوان. ۳۱

(۱) در لفظ مؤسار (*māsār*) که به معنی «تأدیپ» یا «دور» است، ایهام وجود دارد.
(۲) بر اساس عبری: «یوغ آن»؛ یونانی: «بر آن»: مترجم باید عولاه (*ullah*) را عالیه (*alēah*) خوانده باشد.
آنچه نشان بردگی است، همچون زیور پادشاه یا کاهن اعظم در نظر آمده است.

- ۳۱ چون جامه فاخر، بر تنش خواهی کرد، ۳۲
- چون افسر شادمانی، بر سرش خواهی نهاد. ۹/۴: ا
- ۳۲ پسر، اگر این را می خواهی، تأدیب خواهی شد، ۳۳
- و اطاعت تو، مایه پختگی ات خواهد گشت.
- ۳۳ اگر گوش سپردن را دوست می داری، فرا خواهی گرفت، ۳۴
- و اگر گوش بسیاری، حکیم خواهی شد. ۸/۸
۲۰/۱۳: ا
- ۳۴ در مجلس شیوخ بنشین، ۳۵
- و چون حکیمی بدیدی، بدو درآویز.
- ۳۵ به رضای دل، هر کلامی را که از آن خداست^(۱)، بشنو،
- بادا که امثال ظریف را از کف مدهی.
- ۳۶ چون مردی خردمند بدیدی، از صبحدم سوی او روان شو،
- و بگذار تا گامهایت، آستان درش را بساید.
- ۳۷ در باب فرمانهای خداوند تأمل کن، مز: ۲-۱
- پیوسته به احکام او پرداز.
- اوست که قلبت را قوت خواهد بخشید.
- و حکمتی که در قنای آنی، بر تو عطا خواهد گشت.

اندرزهای گونه گون

- ۱ بدی مکن تا بدی بر تو چیره نگردد؛ ۷/۴: بی
- ۲ از ستمگری دوری گزین تا ستمگری از تو دور گردد. ۷
- ۳ پسر، در شُخْمهای ستمگری بذر میفشان، ۲۴، ۱۵/۴: بی
۸/۴: ای
۸/۲۲: ا
۸-۷/۶: غل
- مبادا از کِشْتِه خویش، هفت چندان حاصل بدروی.
- ۴ از خداوند جایگه نخست نخواه، ۱۲/۳: بی
۹/۴
۷-۶/۲۵: ا
۱۰-۹/۱۳: سی
- و از پادشاه، کرسی مجد مطلب.

(۱) تت: «هر کلام الهی». در عبر. و سر. صفت نیامده است.

- ۵ برابر خداوند، خویشان را دادگر منای،
و برابر پادشاه، خود را حکیم جلوه مده.
- ۶ چون قادر نیستی ستم را از ریشه برکنی،
در پی آن مباش که به حیلت، بر جایگاه داوری تکیه زنی،
مبادا سخن توانمندی بر تو اثر کند،
مبادا راستی خویش از کف بدهی.
- ۷ برابر جماعت شهر، خویشان را مجرم مساز،
و برابر مردمان، مرتبت خویش پست مدار.
- ۸ دو بار مرتکب گناه مشو،
چه بهر یک بار نیز از کیفر گریزی نخواهدت بود.
- ۹ مگوی: «خدا به کثرت هدایای من نظر خواهد کرد،
چون هدایای خویش بر خدای تعالی تقدیم دارم، آنها را خواهد پذیرفت.»
- ۱۰ در نیایش دودل مباش،
و از صدقه غفلت مکن.
- ۱۱ مردی را که گرفتار سختی است، سُخره مکن،
چه آن خدایی که پست می گرداند، بر آوردن تواند.
- ۱۲ برادر خویش را افترای کذب مزین،
با دوست نیز چنین مکن.
- ۱۳ از بر زبان راندن دروغ پرهیز،

۱۱ مز: ۸/۵۰
ام: ۲۷/۲۱
عا: ۲۱/۵+

۹ یع: ۶/۱

۱۰ +۳۰/۳

۱۲

۱ سم: ۷/۲
لو: ۵۲/۱

۱۳

۱۴

چه از آن هیچ نیکی حاصل نیاید^(۱).

۱۴ در مجلس شیوخ، از لفاظی پرهیز،
و در نیایش، به تکرار سخنان خویش مپرداز.
۷.۳/۳۲
مت: ۷/۶

۱۵ از کارهای سخت بیزاری مجوی،
و نیز از کار کشتزار که خدای تعالی آفریده است.
۱۶
پی: ۱۷/۳-۱۹
ام: ۲۷/۲۴

۱۶ خویشان را در زمره گنهکاران قرار مده،
به یاد آر که خشم خداوندی درنگ نخواهد کرد.
۱۷
۷/۵
۱۸
خویشان را از کنه دل خوار شمار،
چه کیفر بیدین، آتش است و کرم^(۲).
۱۹
یه: ۱۷/۱۶
اش: ۲۴/۶۶
مر: ۴۸/۹

۱۸ دوست را به سیم مفروش،
و نیز برادر راستین را به زرِ اوفیر.
۱۹
۲۱
از زن حکیم و نیکو، روی برمتاب^(۳)،
چه لطافت او از زر گرانبهاتر است.
۲۰
۲۲
با برده‌ای که وفادارانه کار می‌کند، بد مکن،
و نیز با اجیری که دل به کار می‌دهد.
۲۱
۲۳
بردهٔ عاقل را به دل دوست دار^(۴)،

(۱) ت: «دوام آن (۴) از برای نیکی نیست.» معنی مشکوکی که عبر. آن را تأیید می‌کند. مراد باید چنین بوده باشد: «حاصل آن مطلوب نیست.»

(۲) عبر: «زیرا امید آدمی، چون حشره است» (بنگرید به ای: ۶/۲۵). کرم و آتش در اش: ۲۵/۶۶ (که در مر: ۴۸/۹ تکرار شده) و یه: ۱۷/۱۶، در کنار هم آمده‌اند.

(۳) یا احتمالاً: «در نکاح با زن حکیم و نیکو، تردیدی به دل راه مده» (بنگرید به آیه ۲۶).

(۴) ت: «باشد که جانت دوست بدارد»: مترجم بی‌گمان عبر. را اشتباه فهمیده است. «چون جان خویش دوست بدار» یعنی «مانند خود دوست بدار».

رهایی را از او دریغ مدار.

فرزندان

- ۲۲ رمه‌هایی داری؟ مراقب آنها باش؛ ۲۴ ام: ۲۳/۲۷
- چون از آنها سود می‌بری، در حفظشان بکوش.
- ۲۳ فرزندانی داری؟ ایشان را تربیت کن، ۲۵ ۱۳-۱/۳۰
و از کودکی، پشت‌شان را خمیده ساز^(۱). ام: ۲۴/۱۳
- ۲۴ دخترانی داری؟ تن ایشان را پاس دار، ۲۶ ۱۱/۹:۴۲
- و چهره خویش برابیشان فرحناک منای.
- ۲۵ دختر خویش به خانه شوی فرست که این کاری است بزرگ، ۲۷ اقر: ۳۸-۳۶/۷
- لیک او را به مردی خردمند ده.
- ۲۶ همسری داری که بر وفق دل توست؟ او را طلاق مده، ۲۸
- لیک اگر دوستش نمی‌داری، بر او اعتقاد مکن^(۲).

والدین

- ۲۷ با تمامی دل خویش، پدرت را گرمی دار، ۲۹ خرو: ۱۲/۲۰
- و رنجهایی را که مادرت برده، هرگز به فراموشی مسپار.
- ۲۸ به یاد آر که ترا پدید آورده‌اند: ۳۰ طو: ۴/۴
- در عوض آنچه بهر تو کرده‌اند، ایشان را چه ارزانی خواهی داشت^(۳)؟

کاهنان

- ۲۹ با تمامی جان خویش، از خداوند بترس، ۳۱

(۱) عبر: «و از کودکی، ایشان را به نکاح درآور». (۲) یا احتمالاً: «به آن زنی که مکروه است، اعتقاد مکن». احتمالاً به تعدد زوجات اشارت رفته است (بنگرید به پی: ۳۱/۲۹؛ تث: ۱۵/۲۱؛ سم: ۲/۱؛ سی: ۱۱/۳۷). (۳) این دو آیه در عبر. نیامده است.

و کاهنان او را گرامی دار ^(۱) .	
۳۰ با تمامی قوای خویش، آفریننده‌ات را دوست بدار، و خادمان او را وامگذار.	تث: ۵/۶ ۳۲
۳۱ از خداوند بترس و کاهن را گرامی بدار، و سهم او را آنچنان ده که بر تو مقرر شده است:	۳۳
نوبرهای زمین و قربانی کفاره و هدیه کتف، قربانی تقدیس و نوبرهای مُقدَّسات.	۳۴ ۳۵

مسکینان و آزموده‌شدگان

۳۲ با مسکین نیز گشاده‌دستی ورز، تا برکت تو ^(۲) کامل گردد.	۳۶	تث: ۱۹/۱۴ مز: ۲/۴۱
۳۳ باشد که بخشندگیت شامل حال جمله زندگان شود، از مردگان نیز پرهیزگاری خویش دریغ مدار ^(۳) .	۳۷	
۳۴ از آنان که گریانند، روی مگردان، و غمگنان را غمگسار باش.	۳۸	۱۲/۳۷ روم: ۱۵/۱۲
۳۵ از دیدار بیماران بیمناک مباش، با اعمالی اینچنین، خویشان را محبوب خواهی ساخت.	۳۹	مت: ۳۵/۲۵
۳۶ در هر آنچه می‌کنی، سرانجام خویش به یاد آر	۴۰	

(۱) بن سیرا عبادت و خادمان آن را تکریم می‌کند (بنگرید به فصل ۵۰). در اینجا، احترام به کاهنان مستقیماً به موازات پرستش خداوند قرار گرفته است، و این بر طبق روح متونی است که آیه ۳۱ بدانها اشاره دارد: اع: ۱۸-۱۱/۱۸ (نوبرهای زمین)؛ لاو: ۶/۵ (قربانی کفاره یا «قربانی برای گناه»؛ خرو: ۲۷/۲۹؛ لاو: ۳۲/۷؛ تث: ۳/۱۸ (هدیه کتف). «قربانی تقدیس» (در عبر. «قربانی دادگری») احتمالاً همان هدیه مذکور در لاو: ۱۶-۱/۲ است.

(۲) در باره وجوب دفن شایسته مردگان، بنگرید به ۲ سم: ۱۴-۱۰/۲۱؛ ار: ۱۹/۲۲؛ اش: ۳/۳۴؛ طو: ۱۸-۱۷/۱۲. بعدها، مردم به نیایش و تقدیم قربانی برای مردگان نیز پرداختند (۲ مک: ۴۶-۳۸/۱۲). اما چنین می‌نماید که باره‌ای از اعمال شرک‌آمیز آیین مرده‌پرستی، در شریعت تحریم گشته است (تث: ۱۴/۲۶؛ بنگرید به با: ۲۶/۶؛ سی: ۱۸/۳۰). بن سیرا به این نکته تصریح نکرده است.

تا هرگز گناه نکنی^(۱).

تدبیر و تفکر

- ۱ با توانند پیکار مکن،
 مبدا گرفتار دستان او گردی.
- ۲ با توانگر ستیزه مجوی،
 مبدا گرانی او از تو افزون باشد؛
- ۳ از آن روی که زر، بسیاری کسان را هلاک ساخته،
 و دل شهریاران را نرم گردانده است.
- ۴ با زبان آور مجادله مکن،
 بر آتش او هیمة منه.
- ۵ با مرد کم ادب مزاح مکن،
 مبدا نیاکانت را ناسزا گوید^(۲).
- ۶ گنهکار توبه کار را نکوهش مکن،
 به یاد آر که جلگی خطاکار^(۳) هستیم.
- ۷ مرد سالخورده را خوار مدار،
 چه تواند بود که ما نیز سالخورده گردیم.
- ۸ از مرگ آدمی شادمان مشو،
 به یاد آر که جلگی میرنده ایم.

لاو: ۳۲/۱۹
 مت: ۵-۱/۷
 روم: ۲-۹/۳
 یو: ۱-۸/۱

(۱) عبر: «هر آنچه می کنی؛ یونا: «سخنانت». — حتی اگر بن سیرا هنوز اندیشه روشن و متقن درباره کیفر پس از مرگ نداشته است، چندین بار بر اهمیت ساعت بازپسین تأکید کرده است (بنگرید به ۲۸-۲۶/۱۱).
 وانگهی، در اینجا متن عبری در ترجمه یونانی اصالت بیشتری یافته، چه در متن عبری صرفاً آمده است: «در تمامی اعمال خویش، سرانجام را در نظر داشته باش»، یعنی: مراقب پیامدهای اعمال خویش باش. در متن یونانی با تصریح بر «سرانجام خویش»، به روشنی سرانجام بازپسین مد نظر قرار گرفته است.
 (۲) با نفرینهایی که در شیوة بیان مشرق زمین، به وفور وجود داشته است.
 (۳) عبر: «خطاکار»؛ یونا: «در کیفرها».

سنت^(۱)

- ۹ ام: ۲۰/۱۳ ^۸ کلام حکیمان را خوار مدار،
و پندهای ایشان را بسیار یاد کن؛
۱۰ چه تأدیب را از اینان خواهی آموخت،
و هنر خدمت گزاردن به بزرگان را از ایشان فرا خواهی گرفت.
۱۱ ام: ۳۵/۱۴؛ ۱۳/۱۶ ب ^۹ از کلام پیران بیزاری مجوی،
چه ایشان نیز پروردهٔ مکتب پدرانشان بوده‌اند^(۲)؛
۱۲ بصیرت را از اینان خواهی آموخت،
و نیز هنر به هنگام پاسخ گفتن را. کو: ۶/۴

بصیرت

- ۱۳ بر زغال گنهکار، آتش منه،
مبادا به شعله آن بسوزی.
۱۴ ^{۱۱} برابر مرد گستاخ، مهار خویش از کف مده،
این دامی است که برابر لبانت گسترده می‌گردد.
۱۵ ^{۱۲} به مرد نیرومندتر از خود، وام مده،
اگر دادی، وامت را از کف رفته بدان. ۴/۲۹
۱۶ ^{۱۳} بیش از استطاعت خویش، ضمانت کس مکن؛

(۱) بر بن سیرا پوشیده نبوده که حکمت، امری برخاسته از سنت بوده است و در قدیم، در اسرائیل و نیز در مصر، سرمایه کارگزاران بوده و ایشان را «هنر خدمت گزاردن به بزرگان» می‌آموخته است.
(۲) رُبَّن‌ها تصور والایی دربارهٔ سنتی که آن را «شریعت سینه به سینه» می‌نامیدند، داشتند (بنگرید به تث: ۹/۴؛ ۱۹/۱۱؛ مز: ۲/۴۴؛ ۳۷/۷۸؛ ای: ۸/۸؛ ۱۲/۱۲). اکثر کتابهای تشکیل دهندهٔ کتاب مقدس، نخست در قالب سنت سینه به سینه بوده‌اند و بعدها به نگارش درآمده‌اند. این نکته به ویژه در مورد امثال و چکم صادق است.

اگر ضمانت کردی، آمادهٔ ادای آن باش.

۲۰-۱۴/۲۹
ام: ۱/۶+
۲۷-۲۶/۲۲

۱۴ با داور اقامهٔ دعوی مکن،

۱۷

چه حکم به سود او صادر خواهد شد.

۱۵ با حادثه‌جوی ره مسپار،

۱۸

مبادا از فرط سُرور، ترا از پای درآورد؛

ام: ۲۵-۲۴/۲۲

چه او به هیچ اندرزی گوش نمی‌سپارد،

و جنون او، ترا همراه وی نابود خواهد ساخت.

۱۶ با مرد خشمگین به مجادله برخیز،

۱۹

ام: ۱۸/۱۵

با او به مکانی متروک پای مگذار،

چه به دیدگان او، خون به چیزی گرفته نشود،

و آنجا که یآوری نیست، خود را بر تو خواهد افکند.

۱۷ ببخرد را رازدار خویش مگیر،

۲۰

چه رازت را نگاه نتواند داشت.

۱۸ برابر بیگانه، کاری مکن که مکتوم باید ماند،

۲۱

از آن روی که نمی‌دانی چه برخواهد ساخت.

۱۹ دل خویش برابر هر کس مگشای،

۲۲

و چشم آن مدار که عنایتش به کف آوری^(۱).

زنان

۱ به زن دل‌بند خویش حسادت موزر،

۹

اع: ۱۵-۱۴/۵

و در سرش مینداز که با تو بد کند.

(۱) عبر: «سعادت را از خویشتن مگردان.»

- ۲ خویشتن را تسلیم دستان زن مساز،
مبادا بر تو چیره گردد.
۳ به پیشواز بدکاره مرو:
تواند بود که به دامش درافتی.
۴ با زن خنیاگر میامیز:
گرفتار حیلتهای او خواهی گشت.
۵ به دختر جوان خیره مشو،
مبادا به گاه کیفرشدنش، به دام افتی^(۱).
۶ تسلیم دستان روسپیان مگرد،
در این کار، میراث خویش از کف خواهی داد.
۷ نگاه خویش در رهگذرهای شهر مگردان،
و در گوشه‌های متروک پرسه زن.
۸ نگاه خویش از زن زیبا بگردان،
و به زیباروی بیگانه خیره مشو.
۹ چه بسیار کسان که زیبایی زن، به گمراهی‌شان کشانده است،
و عشق چون آتش، از آن برافروخته گشته است.
۱۰ از نشستن نزدیک زن شوی‌دار پرهیز،
و با او باده‌گساری مکن،
مبادا از روی تمنا، میل او کنی^(۲)،
و در هوای نفس خویش، به ورطهٔ هلاک درافتی.

داو: ۲۱-۴/۱۶
یا: ۴-۱/۱۱
ام: ۳/۳۱

ام: ۲۷/۲۳
۳/۲۹

ام: ۲۷-۶/۷

ای: ۱/۳۱
مت: ۲۸/۵

ام: ۳/۲۹
لو: ۱۳/۱۵

۲۳-۲۲/۴۱
ام: ۱۶/۲

یه: ۱۶/۱۲

۱۹-۱۸/۷

۱۲

۱۳

آمیختن با آدمیان

۱۰ دوست دیرینه را وامگذار،

۱۲

(۱) یعنی با او عقوبت شوی (بنگرید به لاو: ۱۰/۲۰؛ تث: ۲۲/۲۲).

(۲) عبر: «دلت هوای او کند».

- نورسیده با او برابری نکند.
دوست تازه چون شراب تازه است،
بگذار کهنه شود تا به لذت آن را بنوشی.
- ۱۱ بر کامیابی گنهکار غبطه مخور،
چه دانی سرانجام او چه خواهد بود.
۱۲ از توفیق بیدینان دلشاد مشو،
به یاد آر که در دنیا بی‌کیفر نخواهند ماند^(۱).
- ۱۳ از انسانی که کشتن تواند، دوری گزین،
تا از مرگ، ترسی در دلت نباشد.
چون بدو نزدیک شدی، هوش دار که خطا نکنی،
تواند بود که جانت بستاند.
نیک بدان که دامها احاطهات کرده‌اند،
و بر باروها ره می‌سپاری^(۲).
- ۱۴ تا توانی با همنوع خویش همنشینی کن،
و از حکیمان پند گیر.
۱۵ از برای مصاحبت، در پی آدمیان خردمند باش،
و گفت‌وگوهایت به تمامی در باب شریعت خدای تعالی باشد.
۱۶ دادگران را همسفره خویش گزین،
و فخرت در ترس از خداوند باشد.

۱۲/۱۱
مز: ۷۳:۳۷

۱۵-۷/۳۷

۱۱/۱
۲۲/۱۰

(۱) «دنیا»، تت: «تا منزلگه مردگان». — دربارهٔ کیفر دنیوی، بنگرید به مقدمه، ص ۴۲۲.

(۲) بنابراین در معرض خدنگ دشمنان هستی، اما متن مشکوک است. عبری: «بر دامها».

۱۷ ساخته دست کارگر، شایسته ستایش است،

۲۴

لیک سرکرده قوم را سخندانی باید^(۱).

۱۸ سخنور در شهر رعب‌انگیز است،

۲۵ ۲۰/۳۷

و پُرگوی، نفرت‌انگیز.

حکومت

۱ حاکم حکیم، قوم خویش را تأدیب می‌کند،

۱۰

و اقتدار انسان خردمند، بس استوار است.

۲ زیردستان حاکم چون خود اویند،

و ساکنان شهر چون حکمروای آن.

۳ پادشاه تأدیب نشده، مایه نابودی قوم خویش است،

رونق شهر، بسته به خردمندی سرکردگانش است.

۴ فرمانروایی دنیا در دستان خداوند است؛

سرکرده شایسته را به وقت آن برمی‌انگیزد.

۵ کامیابی آدمی در دست خداوند است؛

اوست که کاتب را مجد عطا می‌کند.

ار: ۵/۲۷

روم: ۱/۱۳

ام: ۱۶-۱۵/۸

اش: ۵-۲:۱۱

نکوهش گران‌سری

۶ همنوع را هر تقصیری که باشد، کین او به دل بگیر،

و به اعمال تکبرآمیز با او رفتار مکن.

۷/۲۸-۳۰/۲۷

لاو: ۱۸/۱۹

مت: ۲۴-۲۱/۵

۲۲-۲۱/۱۸

۷ گران‌سری در نظر خدا و آدمی ناپسند است،

و هر دو ستمگری را به دیده خطا می‌نگرند.

(۱) در این حکمت، کارگر که قدر او در مهارت یدی وی است، و سرکرده مردم که با فصاحت خویش مقبول می‌گردد، به موازات هم قرار داده شده‌اند.

- دان: ۳۹-۲/۱۱
- ۸ سلطنت از ملتی به ملت دیگر می‌رسد،
از راه ستمگری و کبر و مال.
بیدین‌تر از دلبسته مال، کس نیست:
- ۵/۳۱
- جان خویش را نیز خواهد فروخت!
- ۹ آن که خاک است و خاکستر، از چه روی این همه گران‌سری کند،
وجودی که در زمان حیات، روده‌هایی نفرت‌انگیز دارد^(۱)؟
- بی: ۷/۲
۲۷/۱۸
سی: ۳۲/۱۷
- ۱۰ بیماری دراز، مایه استهزای طیب می‌شود،
آن که امروز پادشاه است، فردا خواهد مرد^(۲).
- ۱۱ چون انسانی ببرد، نصیب او
حشرات و وحوش و کرم‌ها است.
- ۱۲ سرچشمه گران‌سری آدمی، وانهادن خداوند است،
و دور نگاه داشتن دل خویش از آفریننده.
- ۱۳ چه سرچشمه گران‌سری، گناه است،
آن که بدان پردازد، کراحت پراکند.
از این روی، خداوند مصیبت گران‌سرا را سخت گردانده،
و آنان را فنا کرده است.
- ۱۴ خداوند اورنگ قدرتمندان را واژگون ساخته،
و مهرورزان را بر جای ایشان نشانده است.
- ۱۵ خداوند گران‌سرا^(۳) را از ریشه برکنده،
و فروتنان را بر جای ایشان نشانده است.
- ۱۸ ۱۲/۳۳
دان: ۳۵/۲

(۱) متن بر اساس سرهگز. و تفاسیر، تصحیح شده است: یونا. مبهم است («آن که در زمان حیات، روده‌های خود را بیرون می‌ریزد (۴)»); عبر. مغشوش و نامفهوم است.
(۲) چنین می‌نماید که در متن، بهودگی تلاش بشری برای نجات انسانی که مرگ او محتوم است، تصدیق شده است (اما بنگرید به فصل ۳۸).
(۳) حد: «گران‌سرا»؛ یونا: «ملتها» (این دو واژه در زبان عبری، از لحاظ نوشتاری بسیار شبیه به هم هستند، اما آیه ۱۵ در عبر. نیامده است); لا: «ملتهای گران‌سر».

- ۱۶ خداوند دیار ملت‌ها را زیر و زیر ساخته،
و تا پی‌های زمین، نابودشان ساخته است.
۱۷ گاه آنان را برآورده و از میان برده،
و یادشان را از دنیا محو ساخته است.
- ۱۸ گران‌سری نه از بهر مردان پدید آمده است،
و تندخویی نه از برای زنان.

حک: ۱۱/۱۶
۲۲-۲۱
اش: ۴۰/۴۰
۱۷-۱۵

۲۰

۲۱

۲۲

مردمان سزاوار تکریم

- ۱۹ کدامین نسل سزاوار تکریم است؟ نسل آدمی.
کدامین نسل سزاوار تکریم است؟ آنان که از خداوند ترسانند.
کدامین نسل سزاوار تحقیر است؟ نسل آدمی.
کدامین نسل سزاوار تحقیر است؟ آنان که احکام را زیر پای می‌نهند.
۲۰ سرکرده میان برادران خویش تکریم می‌شود،
و آنان که از خداوند ترسانند، تکریم شده‌ی خدایند.
۲۱ سرچشمه‌ی پذیرفته شدن از جانب خدا، ترس از خداوند است،
لیک سرچشمه‌ی رانده شدن از درگاه او، سخت‌دلی و گران‌سری است.
۲۲ نوایمان و غریب^(۱) و تنگدست،
فخرشان در ترس از خداوند است.
- ۲۳ تحقیر کردن تنگدست خردمند، پسندیده نیست،
گرامی داشتن گنه‌کار، شایسته نیست.
۲۴ بزرگ و داور و توانمند، در خور تکریم‌اند،
لیک بزرگ‌تر از آن که از خدا ترسان است، کس نیست.
۲۵ آدمیان آزاده، خادم برده حکیم‌اند،

ار: ۲۳-۲۲/۹
۱قر: ۳۱-۲۶/۱
۲قر: ۱۷/۱۰
بع: ۹/۱

۲۴

۲۵

۱۶/۹

۲۶

۲۷

۲۸

ام: ۲/۱۷

(۱) عبر: یونا: «غنی و عزتمند».

و انسان تأدیب شده را شکوه‌ای نیست^(۱).

فروتنی و راستی

- ۲۶ چون کار خویش می‌کنی، خویشتن را دانا منمای،
 چون گرفتار عسرتی، بزرگی مفروش.
 ۲۷ آن به که آدمی در وفور نعمت کار و زندگی کند
 تا خویشتن را بزرگ دارد و سفره‌اش از نان تهی باشد.
 ۲۸ پسر، خویشتن را فروتنانه بزرگ دار،
 و قدر خویش را چندان که می‌ارزی، بدان.
 ۲۹ آن را که مایه خسران خویشتن است، کیست که موجه شمارد،
 و آن را که سبب خواری خویش است، کیست که وقع نهد؟
 ۳۰ تنگدست را از بهر علمش گرامی می‌دارند،
 و توانگر را از برای ثروتش.
 ۳۱ آن که در تنگدستی گرامی است، در توانگری چه خواهد بود!
 آن که در توانگری خوار است، در تنگدستی چه خواهد بود!

لو: ۱۰/۱۷ ۲۹

۳۰

ام: ۹/۱۲

از: ۲۲/۹ ۳۱
تقر: ۳۱/۱۰

۳۲

۲۳/۱۰ ۳۳
۱۱/۱۱

۳۴

به ظواهر تکیه نکردن

۱ تنگدست اگر حکیم باشد، سربلند است،
 و میان بزرگان می‌نشیند.

۱۱

- ۲ آدمی را از برای جمالش آفرین مگوی،
 و از کس به سبب ظاهرش بیزاری مجوی.
 ۳ در زمره جانوران بالدار، زنبور عسل جاننداری است خُرد،
 لیک شیرینی آنچه پدید می‌آورد، دلبذیر است.

اسم: ۷/۱۶
تقر: ۱۰/
۱۱-۱۰مت: ۱۳/
۳۲-۳۱

(۱) گفته‌های پولس رسول در باره بردگی، با این حکمت سنجیده شده است (غل: ۲۸/۳؛ کو: ۱۸/۳؛ فل: ۱۶).

۴ به جامه‌ای که بر تن داری فخر مکن،
و چون گرامیت دارند، گرفتار گران‌سری مشو^(۱)،
چه اعمال خداوند ستودنی است،
لیک بر آدمیان پوشیده است^(۲).

۵ بسا شهریاران که راه‌نشین گشتند^(۳)،
و تاج بر سر گمنامی نهاده شد.
۶ بسا توانمندان که سخت خوار گشتند،
و پُرآوازه‌گانی که مُسَخَّر دگران شدند.

۱۴/۱۰
جا: ۱۴/۴
۷-۶/۱۰

تأمل و تأنی

۷ تا تفحص نکرده‌ای، نکوهش مکن،
نخست بیندیش، پس آنگاه سرزنش کن.
۸ تا گوش فرا نداده‌ای، پاسخ مگوی،
در میانه گفت‌وگوی، سخن مگوی.

۱۳/۱۸: م

۹ بهر کاری که بر تو نیست، جدال مکن،
و خویشتن را در ستیزه‌های گنهکاران میامیز.

۱۰ پسرم، به کارهای بسیار پرداز،
چون بر شمار کارهای خویش بیفزایی، بی‌آسیب نخواهی ماند؛

۲۴/۳۸

(۱) عبر: «آن را که جامه ژنده بر تن دارد استهزا مکن، آن را که گرفتار مرارت است شخره مکن.»
(۲) یعنی نادیدنی و پیش‌بینی نکردنی است. قضای الهی می‌تواند تمامی اوضاع را زیر و رو سازد (بنگرید به مز: ۷/۱۱۳؛ ۱ سم: ۸/۲؛ ای: ۱۷/۱۲-۱۹). مثلهایی که در پی می‌آیند، این نکته را روشن می‌سازند.
(۳) جمله را اینجا نیز می‌توان فهمید: «که بر راه نهاده شدند» (پس از سلطنت کردن)؛ اگرچه قیاس آیه، صورت مقابله می‌یابد، اما در عبر. آمده است: «تحقیرشدگان بسیاری بر اورنگ نشستند»، که مؤید تعبیر پیشنهاد شده است.

به دویدن نیز نخواهی رسید،
و به گریز نخواهی رهید^(۱).
کسانی سختی می‌کشند و خسته می‌شوند و شتاب می‌ورزند،
تنها از آن روی که پیشتر افتند.

مز: ۲-۱/۱۲۷
ام: ۲۴/۱۱
اش: ۵/۲۱

تنها بر خدا اعتماد ورزیدن

۱۲ ناتوانانی طلب دستگیری می‌کنند،
با توان اندک و تنگدستی بسیار؛
خداوند ایشان را به نظر عنایت می‌نگرد،
و از تیره‌روزی به در می‌آورد.
۱۳ سربلندشان می‌سازد،
و بسیاری کسان به حیرت درمی‌آیند.
۱۴ نیکی و بدی، مرگ و زندگی،
تنگدستی و توانگری، این همه از خداوند می‌رسد.
۱۵ حکمت و علم و معرفت شریعت، از خداوند می‌رسد،
عشق و عمل به کارهای نیک، از او می‌رسد.
۱۶ جنون و ظلمات، آفریده گنهکاران است؛
بدی، همدم پیری کسانی است که آن را خوش می‌دارند^(۲).
۱۷ عطیه خداوندی، با آدمیان پرهیزگار^(۳) وفادار می‌ماند،
و احسان او، ایشان را تا ابد راه خواهد نمود.
۱۸ مردمانی از روی آزمندی، توانگر می‌شوند،
سزای ایشان چنین خواهد بود:

صف: ۳/۲

ای: ۲۱/۱
ام: ۱۰/۲
اش: ۷/۴۵

ای: ۱۱-۱۰/۱
ام: ۱۸/۲۴

ای: ۲۳-۱۶/۲۷
مز: ۱۸-۱۷/۴۹
جا: ۲۳-۲۱/۲
لو: ۲۱-۱۶/۱۲

(۱) در عبر. شکل دومی افزوده گشته که در سر. نیز آمده است: «اگر ندوی نخواهی رسید، اگر نجویی نخواهی یافت.» (۲) عبر.، یونا ۲، لا. و سر..

(۳) در ترجمه یونانی، لفظ عبری که در اینجا آمده، به «دادگر» برگردانده شده است، همچنین است در آیه ۲۲؛ ۱۷/۱۳؛ ۲/۱۲.

- ۱۹ آن روز که به خود گویند: «آسوده گشتم»،
اینک به پشتگر می اموال خویش، زندگی توأم کرد»،
۲۰ نمی دانند این حال تا چند خواهد پایید:
باید این اموال را از برای دگران بر جای نهند و درگذرند^(۱).
۲۱ پای بند کار خویش باش و سخت بدان دل بند^(۲)،
موی در کار خویش سپید کن.
۲۱ از اعمال گنهکار حیرت مکن،
۲۲ به خداوند اعتماد ورز و در کار خویش استوار باش.
چه به دیده خداوند، آسان است
۲۳ که به سرعت و به آبی، تنگدستی را توانگر سازد.
۲۲ برکت خداوند، پاداش انسان پرهیزگار است،
۲۴ خدا به آبی برکت خویش را شکوفا می سازد.
۲۳ مگوی: «به چه نیاز دارم؟
زین پس، آن چیست که ندارم؟»
۲۴ مگوی: «به قدر کفایت دارم،
کدام بداقبالی دامنگیرم تواند شد؟»
۲۵ به روز نیکبختی، از مصائب یاد نمی کنیم،
و به روز نگونبختی، نیکبختی را به فراموشی می سپاریم^(۳).
۲۶ چه بر خداوند آسان است که به روز مرگ،

مز: ۳۱/۳
۱۷/۲۳
سی: ۱۱/۹

مت: ۲۶-۲۵/۶

لو: ۱۲/۱۵-۲۱

یو: ۲۱/۱۶-۲۵/۱۸
۱۳/۱

(۱) احتمال می رود که عیسی، درباره مثلی که در لو: ۱۲/۱۶-۲۱ آمده است (به ویژه به آیه ۱۹ توجه کنید)، از این آیه الهام پذیرفته باشد. در اینجا نیز اندیشه یهودگی اموالی که به رنج بسیار برهم انباشته می شود و صاحب آنها در روز مرگ از قلکشان محروم خواهد شد، مطرح گشته است.

(۲) عبر: «کار خویش»؛ یونا: «عهد خویش». — نب: «سخت بدان دل بند»؛ عبر: «از آن لذت ببر». بنگرید به جا: ۲/۲۴؛ ۳/۱۳.

(۳) یا احتمالاً: «مصائب را (که می توانند نازل شوند) فراموش می کنیم... نیکبختی را (که می تواند بر ما عطا شود) یاد نمی کنیم». بدین سان، این آیه چون با آینده تطبیق داده شود، با بافت متن همخوانی بیشتری پیدا خواهد کرد. با این همه، این تعبیر کم احتمال به نظر می رسد.

- ۲۹ هر کس را بر حسب اعمالش جزا دهد.
 ۲۷ ساعتی آزمون، سبب فراموشی آسودگی می‌شود،
 و اعمال آدمی، در ساعت بازپسین از پرده برون می‌افتد.
 ۳۰ بر نیکبختی کس، پیش از مرگ او غبطه مخور،
 چه آدمی خویشان را در مرگ خویش می‌شناساند^(۱).

احتراز از بدکار

- ۳۱ هر کس را به خانه خویش میاور،
 چه مکرهای خدعه‌گر بسیار است.
 ۳۰ دل انسانِ گران‌سر، چون کبک اسیر قفس است،
 چون خبرچین، در کمین نابودی توست^(۲).
 ۳۳ مترصد آن است که نیکی را به بدی بدل سازد،
 در بهترین خصال، کاستها می‌یابد.
 ۳۲ آتشی عظیم به اخگری افروخته می‌شود،
 گنه‌کار مترصد خون ریختن است.
 ۳۵ از بدکار بر حذر باش، چه دسیسه خواهد کرد،
 از آن بترس که نتگی ابدی از برای تو به بار آورد.
 ۳۴ بیگانه را چون به خانه خویش آوری، خانه را آشفته خواهد ساخت،
 و اهل منزل را بر تو خواهد شوراند.

(۱) عبری: «در مرگ خویش»؛ یونا: «در فرزندان خویش». — این سه آیه (بنگرید به ۳۶/۷) مبین آن است که مؤلف، با اطمینان در انتظار داوری است که در روز مرگ، نیکها و خطاها را آشکار می‌سازد. اما مؤلف سخن خود را با توصیف مکافات به پایان نمی‌برد و تصریح نمی‌کند که آیا مکافات ابدی است یا خیر.
 (۲) میان بند اول و دوم آیه ۳۰، در یک دس. عبری آمده است: «همچون گرگی که به کمین می‌نشیند تا بدرد. بدکارهای انسان تندخو بس پُرشمار است! میان اهالی خانه که مشغول غذا خوردند، همچون سگی همه چیز را زیر و زیر می‌کند؛ انسان تندخو می‌آید و در سراسر ملک ایشان فتنه می‌انگیزد. غیبت‌کننده، همچون خرس، نزدیک خانه استهزاکنندگان به کمین می‌نشیند.»

احسان

مت: ۴۸-۴۳/۵
لو: ۱۴-۱۲/۱۴

۱۲

^۱ اگر نیکی می‌کنی، بدان با که می‌کنی،

تا احسانهایت ضایع نگردد.

^۲ با انسان پرهیزگار نیکی کن، چه سزای آن را خواهد داد،

اگر خود ندهد، خدای تعالی خواهد داد.

تث: ۲۹/۱۴

^۳ با آن کس که در بدی پایداری می‌ورزد،و از نیکوکاری سر باز می‌زند، احسان مکن^(۱).^۴ انسان پرهیزگار را عطا کن،و به یاری گنهکار مرو^(۲).^۵ با آن که فروتن است، نیکی کن،

و بیدین را عطا مکن.

نانش را از او دریغ دار و بدو مده،

بدان نیرومندتر از تو خواهند گشت.

چه از برای تمامی احسانهایی که بدو کرده‌ای،

تاوانی دوچندان خواهی داد.

۷

^۶ چه خدای تعالی، خود از گنهکاران نفرت دارد،

و بیدینان را کیفر خواهد داد.

مت: ۴۵/۵
لو: ۳۵/۶

ایشان را تا روز مکافاتشان نگاه می‌دارد.

^۷ انسان نیک را عطا کن،

۵

لیک به یاری گنهکار مرو.

(۱) عبر: «آن که به بدکار نیکی می‌کند، بهره‌ای نخواهد برد؛ حتی کاری نیک نیز نکرده است.»

(۲) این آیه در عبر. نیامده و در ۷/۱۲ تکرار شده است. در لا. این آیات به دنبال آن آمده است: ۴/۱۲، ۶

(بندهای دوم و سوم)، ۴. مطالب مذکور در مت: ۴۸-۴۳/۵ و لو: ۳۶-۲۷/۶ در نقطه مقابل این آیات قرار

دارد. قدیس آوگوستینوس که از این دستور بکه خورده بود، کوشید آن را با شرح و تفسیر، تلطیف نماید:

«به گنهکار نه به ملاحظه مقام گنهکاری او، بل با عنایت به مقام انسانی وی عطا کن.»

دوستان راستین و دروغین

:۵-۱۷/۶
۶-۱/۳۷

^۸ در بختیاری، دوست راستین را باز نتوان شناخت،
و در بخت برگشتگی، دشمن پنهان نتواند ماند.
^۹ چون آدمی نیکبخت است، دشمنان او غمین اند^(۱)؛
چون تیره بخت گشت، دوست او نیز ترکش گوید.
^{۱۰} هرگز به دشمن خویش اعتماد موز؛

:۱۷/۱۷
۴/۱۹۰:۲۶-۲۴/۲۶
ام:

همچنان که مفرغ زنگار می بندد، او نیز خباثت می ورزد.
^{۱۱} حتی چون خضوع نماید و با پشت خمیده پیش آید،
مراقب خویشتن باش و از او حذر کن.
با او آنچنان باش که گویی آینه ای را جلا می دهی،
بدان که زنگار او تا به آخر بر جای نخواهد ماند^(۲).
^{۱۲} او را نزدیک خویش جای مده،
تواند بود که سرنگونت سازد و جاییت را بگیرد.
او را سمت راست خویش منشان،
خواهد کوشید کرسیت را از چنگت به در آورد.
و سرانجام، سخنانم را درخواستی یافت،
و چون در گفتار من اندیشه کنی، پشیمان خواهی گشت.
^{۱۳} آن کیست که بر مارگیر مارگزیده دل بسوزاند،
و بر هر آن که با جانوران درنده رویاروی می شود؟
^{۱۴} آن نیز که گنهکار را رفیق خویش می گیرد،
و در گناهان او سهیم می شود، چنین است.
^{۱۵} زمانی چند با تو می ماند،

:۱۳. بند دوم

:۱۴

(۱) عبر.: «حق کسی که از او انزجار دارد، درست اوست»، که در آن، صورت مقابله بهتر رعایت شده است.
(۲) عبر.: «با او همچون کسی که رازی را آشکار می سازد، رفتار کن؛ او قادر نخواهد بود که بر تو زیان رساند؛ و بر پیامد حسادت واقف باش.»

لیک چون متزلزل گردی، خویشتن داری نخواهد کرد.
 ۱۶ دشمن جز حلاوت بر لبان ندارد،

م: ۲۶-۲۴/۲۶
 ار: ۷/۹

لیک در دلش آن است که به چاهت درافکند.
 در دیدگان دشمن اشک حلقه زده است،

۱۶-۱۸. بند اول

لیک چون بحال یابد، از خون سیر نخواهد گشت.
 ۱۷ زمانه چو با تو بستیزد، خواهی دید که بر تو پیشی گرفته است،
 و به دستاويز دستگیریت، دست در پاشنهات خواهد برد.
 ۱۸ سر خواهد جنباند و دست خواهد زد^(۱)،

۱۷

۱۸. بند دوم

۱۹

جز زمزمه و چهره دیگر کردن، کاری نخواهد کرد.

همنشینی با همتایان خویش

۱ آن که قطران را لمس کند، دستانش چسبناک می‌گردد،
 آن که با گران سر همنشینی کند، همانند او خواهد گشت.
 ۲ بار زیاده گران را بر دوش مگیر،

۱۳

با توانمند و توانگرتر از خویش میامیز.
 از چه روی کوزه گلین کنار کوزه آهنین می‌نهی؟
 چون بر آن خورد، خُرد خواهدش کرد^(۲).

۳

۳ توانگر ستم می‌کند و چهره درهم می‌کشد،

م: ۲۳/۱۸

مسکین ظلم می‌بیند و تضرع می‌کند.

۴ اگر به حال او سودمند باشی، از تو بهره می‌گیرد،

۵

اگر نیازمند باشی، از تو روی می‌گرداند.

۵ اگر مالی داشته باشی، با تو خواهد زیست،

۶

(۱) سر جنباندن نماد سُخره کردن است، در این باره بنگرید به مز: ۸/۲۲؛ ۲۶/۱۰۹؛ ای: ۴/۱۶؛ نیز بنگرید به

مت: ۳۹/۲۷. در باره دست زدن، بنگرید به حز: ۶/۲۵؛ نا: ۱۹/۳؛ مرا: ۱۵/۲.

(۲) این تشبیهی کلاسیک است که پیش از این، در آثار اِزوپ [به یونانی آیسوپوس...م.] نیز به کار رفته است.

بی هیچ پریشان خاطری، کیسه‌ات را تهی خواهد کرد.
 ۶ اگر نیازمندت باشد، به زبان خواهدت فریفت،
 به رویت خنده خواهد زد و امید خواهدت داد،
 سخنان نیکو بر زبان خواهد راند،
 و خواهد گفت: «نیازمند چه هستی؟»
 ۷ در بزمهای خویش، خجالت‌زده‌ات خواهد ساخت،
 تا بدانجا که دو سه بار کیسه‌ات را تهی کند،
 و در پایان کار نیز سُخره‌ات خواهد کرد.
 پس آنگاه، چون ببیندت، از تو روی خواهد گرداند،
 و بهر تو سر خواهد جنباند.

۷

۸

م: ۱/۲۳-۳

۸ هوش دار که فریب مخوری،
 و در بیخردی خویش، خوار مگردی^(۱).
 ۹ چون توانمندی بخواندت، سر باز زن،
 دگر باره نکوتر خواهدت خواند.
 ۱۰ از بیم آن که رانده شوی، شتاب مورز؛
 و نه چندان دور شو که فراموش گردی^(۲).
 ۱۱ در آن مکوش که با او الفت یابی،
 به زبان‌آوریش اعتماد مکن.
 به زیاده‌گویی خویش ترا می‌آزماید،
 و در عین تبسم، تفحص می‌کند.

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴

(۱) لا، سر: «در بیخردی خویش»؛ یونا: «در شادی خویش». — عبر: «هوش دار که زیاده گستاخ نباشی (۲) و همانند ابلهان مباش». —
 (۲) عبارتی شگفت‌انگیز که حاکی از اعتدال‌اندیشیده و آمیخته با زیرکی است که مشخصه بن سیرا است. —
 اندرز انجیلی مذکور در لو: ۸/۱۴-۱۰ که مایلم آن را با این حکمت بسنجیم، در واقع دقیقاً حاوی این محتوا و مطلب نیست.

- ۱۲ سنگدل است آن که سخن کس نزد کسان می‌برد؛
تازیانه و زنجیر را از تو دریغ نمی‌دارد.
۱۳ هوش دار و بر حذر باش،
چه با هلاکت خویش ره می‌سازی.
۱۴ چون در خواب این سخن را بشنیدی، بیدار شو؛
در سراسر زندگی خویش، خداوند را دوست‌بدار و نجات خود از او بخواه^(۱).
۱۵ هر زینده دلبسته همانند خویش است،
و هر انسان دوستدار همنوع خویش.
۱۶ هر جاندار با همجنس خویش جفت می‌شود،
و آدمی با همانند خویش می‌آمیزد.
۱۷ گرگ و بره چه‌سان سازش توانند کرد؟
گنهکار و پرهیزگار نیز اینچنین‌اند.
۱۸ گفتار و سگ چه‌سان در صلح و صفا توانند بود؟
و توانگر و تهیدست، چه‌سان در صلح و صفا توانند سر کرد^(۲)؟
۱۹ گورهای صحرا صید شیرانند،
همچنان که تهیدستان طعمه توانگرانند.
۲۰ به دیده گران‌سر، فروتنی نکوهیده است،
همچنان که تهیدست، مایه نفرت توانگر است.
۲۱ توانگر چون خطا کند، یارانش به حمایت او برمی‌خیزند؛
تیره‌روز چون فرو افتد، یارانش او را وامی‌نهند.
۲۲ توانگر چون بلغزد^(۳)، بسیاری در آغوشش می‌گیرند،

(۱) یونا ۲، و لا..

(۲) از نظر بن سیرا، حکم همنشینی با همتایان خویش، در پیوستگی با هماهنگی طبیعت و بنابراین، مطابق با فرمان الهی است. محکوم کردن ثروت، مطلق نیست (بنگرید به ۱/۱۴)، اما مؤلف بر آن است تا نگذارد که تهیدست فریفته توانگر گردد، همان توانگری که قادر است تهیدست را لگدمال کند.

(۳) این آیه بی‌گمان باید به معنی استعاری گرفته شود، «لفزیدن» می‌تواند به معنی «یاوه گفتن» (عبر: «سخن گوید») باشد (بنگرید به ۱/۱۴)، و دنباله مطلب نشان می‌دهد که مراد به‌ویژه کلام است.

- چون یاوه گوید، او را محق می‌شمارند.
 تیره‌روز چون بلغزد، نکوهش می‌شود، ۲۷
- چون سخنان معقول گوید، او را جایی نمی‌دهند.
 ۲۸ توانگر چون سخن گوید، همگان خاموشی می‌گزینند،
 و گفتار او را تا ابرها برمی‌آورند.
- ۲۹ تهیدست چون سخن گوید، گویند: «این کیست؟»
 و چون به مانعی برخورد، بر زمینش می‌افکنند.
- ۳۰ ۲۴ توانگری آنگاه نکوست که از گناه عاری باشد،
 تهیدستی آنگاه ناپسند است که با سخنان کفرآمیز آمیخته باشد^(۱).
- ۳۱ ۲۵ رخساره آدمی را دل او صورت می‌دهد،
 خواه به نیکی و خواه به بدی.
 ۳۲ ۲۶ دل شاد، رخساره را شادمان می‌سازد؛
 ابداع امثال، نیازمند سخت اندیشیدن است^(۲).

نیکبختی و استین

- ۱ نیکبخت انسانی که در سخن گناه نکرده است^(۳)،
 و از غم خطایای خویش، آشفته نیست.

۱۴

۸/۲۵:۱۶/۱۹

(۱) یا احتمالاً: «در صورت کافری» (عبر.: «در صورت گستاخی»). — ثروت عیب نیست، بلکه صرفاً خطر است.

(۲) عبر.: «دل شاد» یا «دل خوش»، یعنی سرشت نیک. — در یونا. به خوبی روشن نیست که بند دوم آیه، چگونه با بند پیشین ربط پیدا می‌کند. عبر.: «عزلت و فرو رفتن در تفکر، ناشی از اندیشه سیه‌روزی است»، که در آن، تضاد نمایان می‌شود.

(۳) ت.ت.: «نلغزیده است». — در بسیاری از مزمورها، برای سعادت دلهای خالص، اینچنین نغمه سر داده شده است (بنگرید به مز: ۱: ۳۲؛ ۴۱: ۱۱۹؛ ۱۲۸)، برخلاف «سعادتمندان» این دنیا. این مطلب، مبشر نیکبختهای انجیل است (مت: ۱/۵-۱۲).

۲ نیکبخت انسانی که خویشتن را نکوهش نمی‌کند،
و در نومیدی غرقه نمی‌گردد.

رَشک و خِست

جا: ۹/۵؛ ۲/۶

۳ انسان لئیم را ثروت سودی ندارد،
و از برای انسان طماع، اموال هنگفت به چه کار آید؟
۴ آن که اندوزد و نخورد، مهر دگران اندوخته است،
از اموال او، دگران متنعم خواهند گشت.

ای: ۱۷-۱۶/۲۷
ام: ۳۲/۱۳
لو: ۲۱-۱۶/۱۲

۵ آن که با خویشتن سخت‌دل است، با که خوش‌دل خواهد بود؟
از اموال خویش نیز بهره نخواهد برد.
۶ ستمگرتر از آن که خویشتن را عذاب می‌دهد، انسانی نیست،
این است سزای خیانت او.

ام: ۱۷/۱۱

۷ چون نیکی کند، از روی سهو است،
سراجم، خیانت خویش آشکار می‌سازد.
۸ انسانی که نگاه طماع دارد، خبیث است،
همو که دیدگان خویش می‌گرداند^(۱) و زندگی دگری را خوار می‌دارد.

۹ انسان حسود، از آنچه دارد خشنود نیست،
طمع^(۲) خشکاننده جان است.

حک: ۲۳/۶

۱۰ خسیس در نان ممسک است،
و در سفره او قحطی است.

(۱) از آنان که به دستگیری او نیازمندند.

(۲) «طمع»، ت.ت.: «چشم بد»؛ یونا.: «ستم بد» (میان عین [ayin] و عَوون [awon] خلط شده است، اما متن عبری که می‌شناسیم، متفاوت است).

- ^{۱۱} پسر، اگر استطاعت داری، با خویشان نیک رفتار باش،
و هدایایی را که خداوند می‌خواهد، بر او تقدیم دار.
^{۱۲} فراموش مکن که مرگ درنگ نخواهد کرد،
و پیمان منزلگه مردگان^(۱) بر تو آشکار نگشته است.
^{۱۳} پیش از آن که بمیری، با دوستان خویش نیکی کن،
و به قدر استطاعت خود، گشاده‌دست باش.
^{۱۴} نیکبختی اکنون را از خویشان دریغ مدار،
نصیب خود را از میل مشروع، از دست مگذار.
^{۱۵} آیا ثروت خویش از برای دگران برجای نخواهی نهاد؟
و اموال تو به قرعه قسمت نخواهد گشت؟
^{۱۶} بده و بستان و دغدغه‌های خویش را به چیزی مگیر،
شادمانی را در منزلگه مردگان نتوان جست.
^{۱۷} هر کالبدی چون جامه فرسوده می‌شود،
قانون سرمدی چنین است که باید مُرد.
^{۱۸} همچنان که شاخساران سرسبز درختی تناور،
گاه فرو می‌افتد و گاه می‌روید،
نسلهای آفریده از گوشت و خون نیز چنین‌اند:
پاره‌ای می‌میرند و پاره‌ای می‌زایند.
^{۱۹} هر عمل تباه، زوال می‌پذیرد،
و کُنندهٔ عمل با آن می‌رود^(۲).

اع: ۳۳/۱۶
می: ۹/۱۸

جا: ۲۴/۲

جا: ۱۰/۹ ۱۷

مز: ۲۷/۱۰۲ ۱۸
اش: ۹/۵۰

جا: ۴/۱ ۱۹

جا: ۶/۹ ۲۰
مکا: ۱۳/۱۴

(۱) احتمالاً مراد حکمی است که زمان مرگ را معین می‌سازد (بنگرید به اش: ۱۵/۲۸، ۱۸).
(۲) عبر: «تمامی اعمال آدمی در معرض تباهی‌اند و کار دستانش از پی او می‌رود»، یعنی در تباهی به دنبالش است. در مکا: ۱۳/۱۴ این اندیشه به زمینه دیگری منتقل شده است: اعمال مؤمن در شکوه زندگی تازه، به دنبال اوست. این تفکرات برای مؤلف کتاب جامعه مایه حیرت و حتی نفرت است. بن سیرا در این مطلب، تنها درس عبرت برای دل بردن از دنیا می‌بیند.

سعادت حکیم

- ۲۰ نیکبخت انسانی که در حکمت تأمل می‌کند، ۳۵-۳۲/۸: ۲۲
و با هوشمندی به تعقل می‌پردازد،
- ۲۱ در دل خویش، به راههای حکمت می‌اندیشد، ۲۳
و در اسرار آن تفحص می‌کند^(۱).
- ۲۲ همچون صیادی، از پی آن روان می‌گردد، ۷/۶
و در راه آن، به کمین می‌نشیند؛
- ۲۳ از پنجره‌های آن، به درون سر می‌کشد، ۲۴
و پشت در آن، به گوش می‌ایستد؛
- ۲۴ نزدیک منزلگه آن، مقیم می‌شود، ۲۵
و به دیوار آن، میخ می‌نشانند^(۲)؛
- ۲۵ خیمه خویش نزدیک آن برپا می‌دارد،
و در مأمن نیکبختی مقیم می‌شود.
- ۲۶ فرزندان خویش در کنف حمایت آن می‌نهد،
و به زیر شاخسارانش سرپناه می‌یابد؛
- ۲۷ به زیر سایه‌سار آن، از گرما امان می‌جوید،
و در مجد^(۳) آن، مقیم می‌شود.

۱۵ آن که از خدا ترسان است، چنین می‌کند؛

(۱) بنگرید به مز: ۱۱۹، به‌ویژه آیات ۱۵، ۲۳، ۱۴۸ که به سعادت اشاره دارند که در اثر تأمل در شریعت پدید می‌آید. در اینجا موضوع بحث، حکمت است که به‌خصوص در امثال و حکم حکیمان رخ می‌نماید.
(۲) تا خیمه خویش را برپا دارد. — استعارات متعددی برای توصیف طلب حکمت به کار رفته است: استعاره صیادی که در تعقیب آن است، جاسوسی که می‌کوشد سخنانش را بشنود، بیابانگردی که در سایه آن خیمه می‌زند.

(۳) این «مجد» (عبر.: «مأمن») احتمالاً دلالت بر ابری دارد که حضور یهوه را آشکار ساخت (بنگرید به خرو: ۱۰/۱۶؛ ۱۶/۲۴؛ ۱۶/۱۶). این همان شخبینا (shekinah) به معنی «تجلی» است که در مآخذ زبّنی آمده است.

آن که به شریعت تمسک می‌جوید^(۱)، پذیرای حکمت می‌شود.

^۲ حکمت چون مادری به پیشوازش می‌آید،

حک: ۱۳/۶

چون همسری باکره، پذیرایش می‌شود؛

حک: ۲/۸

^۳ به نان تدبیر اطعامش می‌کند،

ام: ۵/۹
سی: ۲۴/
۲۲-۱۹
یو: ۱/۴+

به آب حکمت سیرایش می‌سازد؛

^۴ بر حکمت تکیه می‌کند و تزلزل نمی‌پذیرد،

بدان دل می‌بندد و شرمسار نمی‌گردد.

^۵ حکمت او را برتر از رفیقانش می‌سازد،

حک: ۸/
۱۵-۱۰

در میانهٔ جماعت، دهانش را می‌گشاید.

^۶ نیکبختی و افسر شادمانی می‌یابد،

۱۱/۱

و از آوازهٔ جاودانه نصیب می‌برد.

^۷ بیخردان هرگز دارندهٔ حکمت نخواهند گشت،

و گنهکاران هیچ‌گاه آن را نخواهند دید.

^۸ حکمت از گران‌سری دوری می‌جوید،

ام: ۱۳/۸

و دروغگویان بدان نمی‌اندیشند.

^۹ حمد و ثنا، در خور دهان گنهکار نیست،

چه خداوند بر او حکمت عطا نکرده است.

^{۱۰} چه حمد و ثنا، به حکمت بر زبان جاری می‌شود،

و خداوند هادی آن است.

اختیار آدمی

^{۱۱} مگوی: «خداوند مرا به گناه کردن واداشته است».

بی: ۱۲/۳
یع: ۱۵-۱۳/۱

(۱) در ار: ۸/۲، چهار وظیفهٔ رسمی شناخته شده است: کاهن، عالم شریعت، رئیس، پیامبر. «آن که به شریعت تمسک می‌جوید» به مورد دوم مربوط می‌شود، مورد «کاتب» و «آموزگار شریعت» که در دین یهود، اهمیتی روزافزون پیدا کرد (بنگرید به عز: ۶/۷+).

- چه او کاری نمی‌کند^(۱) که از آن نفرت دارد.
- ۱۲ مگوی: «اوست که مرا به گمراهی کشانده است»،
 چه او را به گنهکار نیازی نیست.
- ۱۳ خداوند از هر گونه کراهت بیزار است،
 و ترسندگان او، هیچ کراهتی را دوست نمی‌دارند.
- ۱۴ اوست که در ازل انسان را آفرید،
 و او را به رأی خویش واگذاشت^(۲).
- ۱۵ اگر او را می‌خواهی، فرمانهایش را پاس دار،
 تا به آنچه مایه خرسندی اوست، وفادار مانی^(۳).
- ۱۶ برابر تو آب و آتش نهاده است،
 بر وفق میل خویش، دست پیش آر.
- ۱۷ مرگ و زندگی برابر آدمیان است،
 به دلخواه ایشان، این یا آن نصیب‌شان می‌شود.
- ۱۸ زیرا حکمت خداوند، عظیم است،
 او قادر مطلق است و بر همه چیز بیناست.
- ۱۹ نگاه او بر کسانی است که از او ترسانند،
 او خود جمله اعمال آدمیان را می‌شناسد.
- ۲۰ هیچ کس را امر نکرده است که بیدین باشد،
 هیچ کس را اجازت نداده است که گنه کند.

پی: ۱۳/۳

۱۶

تث: ۲۷-۲۶/۱۱

تث: ۲۰-۱۵/۳۰
ار: ۸/۲۱

۱۹

۲۰

۱۹/۳۴
مز: ۳۳/
۱۸-۱۳
۱۶/۳۴

۲۱

(۱) عبر. و یک دس. یونانی: «کاری نمی‌کند»؛ یونا: «کاری مکن».

(۲) اغلب به این آیه برای دفاع از آموزه اختیار، استشهد می‌شود. عبر: «... او را به دشمن خود تسلیم کرد و به میل خویش واگذاشت»، درواقع، مطلب عبر. بیشتر تشریح منشأ بدی است، اما بخش نخست جمله، افزوده‌ای ناساز است؛ از نظر بن سیرا، «میل» به خودی خود ناپسند نیست، همچنان که در متنهای زبّنی نیز چنین است، بلکه بر سمت‌گیری آزاد اراده به سوی نیکی یا بدی دلالت دارد: در ۱۴/۱۵ گفته شده است «اگر می‌خواهی».

(۳) در سر. و عبر. افزوده شده است: «اگر به او ایمان داشته باشی، تو نیز خواهی زیست» (بنگرید به حب: ۴/۲؛ یو: ۲۵/۱۱).

نفرین بیدینان

- ۱۶
- ۱ در آرزوی زادگان پُرشمار که خیری در ایشان نباشد، مباحث، ۲۲ م: ۲۱/۱۷؛ ۱۳/۱۹
- و از پسران بیدین، شادمان مگرد.
- ۲ شمار ایشان هر قدر که باشد، مسرور مباحث ۱ ۱۶
- اگر ترس از خدا در دلشان نیست.
- ۳ گمان مبر که عمر دراز خواهند داشت، ۲
- چشم آن مدار که دیر پایند^(۱)،
- چه از عزایی زودرس ناله سر خواهی داد،
- و به ناگاه مرگشان را خواهی دید.
- آری، یکی^(۲) به است از هزار، ۳
- و بی فرزند مردن، به است از پسران بیدین داشتن.
- ۴ از یک انسان خردمند، شهری آکنده از سکنه می شود، ۵
- لیک نسل فاسدان از میان خواهد رفت.
- ۵ به چشم خویش، امثال این امور بسیار دیده ام، ۶
- و به گوش خود، سخت تر از اینها بشنیده ام.
- ۶ در جمع گنهکاران، آتش افروخته می شود، ۷
- در نسل سرکشان، خشم شعله می کشد.
- ۷ خدا بر تنومند مردان قدیم هیچ نبخشود، ۸ بی: ۷-۱/۶
- همانان که غره به قدرت خویش، سر به طغیان برداشتند.
- ۸ به شهری که لوط در آن به سر می برد، شفقت نکرد: ۹ بی: ۲۹-۱/۱۹
- گران سری ایشان، نفرتش را برانگیخت.
- ۹ بر نسلِ هلاکت ترحم نکرد: ۱۰

(۱) در عبر. افزوده شده است: «چه آینده ای سعادتمندانه نخواهند داشت».

(۲) در عبر. و شواهد یونانی افزوده شده است: «که مایه خرسندی خدا (یا: خداوند) باشد»؛ لا: «که از خدا ترسان باشد».

- آنان که به گناهان خویش مباحات می‌کردند^(۱).
 این همه از بهر ملت‌های سنگدل کرد،
 و از خیل مُقَدَّسان خویش، به خشم نیامد.
^{۱۰} با ششصد هزار مرد پیاده نیز چنین کرد،
 همانان که با سنگدلی، هم‌پایان شده بودند^(۲).
 تازیانه می‌نوازد و ترحم می‌کند، زخم می‌زند و شفا می‌بخشد:
 خداوند در عین شفقت و عقوبت، مراقبت می‌کند.
^{۱۱} اگر تنها یک انسان گردن‌فراز نیز باشد،
 شگفت‌آور است اگر بی‌کیفر ماند،
 چه ترحم و خشم از آن خداوندی است
 که در بخشایش، توانمند است و خشم او، فراگیر.
^{۱۲} عِقاب او به قدر رحمتش عظیم است،
 آدمیان را به حسب اعمالشان داوری خواهد کرد.
^{۱۳} گنه‌کار را با دست‌اندازیهایش، بی‌کیفر نخواهد گذاشت،
 شکیبایی انسان پرهیزگار را ضایع نخواهد ساخت.
^{۱۴} هر کار خیر^(۳) را در شمار خواهد آورد،
 و با هر کس به حسب اعمالش رفتار خواهد کرد.
^{۱۵} خداوند دل فرعون را سخت ساخت تا او را نشناسد،
 تا اعمال خویش را به زیر آسمان بشناساند.
^{۱۶} در سراسر آفرینش، رحمت او آشکار است،
 نور و ظلمت خویش را میان آدمیان قسمت کرده است^(۴).

خرو: ۳۷/۱۲
سی: ۸/۴۶

تت: ۳۹/۳۲
ای: ۱۸/۵
هو: ۱/۶
مت: ۴۵/۵

خرو: ۶/۵
۷-۳۴

ام: ۱۲/۲۴

حک: ۱۳/۱۸
۲۳/۱۱

(۱) مراد ساکنان قدیم کنعان هستند.
 (۲) این آیه یادآور خرو: ۳۷/۱۲ یا اع: ۲۱/۱۱ است. این مردان در بیابان مردند و به کنعان وارد نشدند (اع: ۲۳-۲۰/۱۴).
 (۳) ت.ت. روایت یونانی: «هر صدقه‌ای»؛ عبری: «هر انسانی را که دادگری می‌کند (یعنی صدقه می‌دهد)، پاداشی است».
 (۴) عبری: یونا ۲، سر. (بنگرید به ۶/۱۲ و مت: ۴۵/۵).

قطعیت مکافات

- ۱۶ مز: ۱۲-۷/۱۳۹؛
ار: ۲۴/۲۳؛
عا: ۳-۲/۹
- ۱۷
- ۱۷ مگوی: «پنهان خواهم شد تا از خداوند بگیریم؛
در عالم بالا چه کس مرا یاد خواهد کرد؟
در میانهٔ جماعت، بازشناخته نخواهم شد،
در آفرینش بی‌کران، من که باشم^(۱)؟»
۱۸ آسمان، بلندترین آسمانها،
لجّه و زمین، به گاه تفقد او، به لرزه درمی‌آیند.
عالم یکسره به ارادهٔ او پدید آمد و هست.
۱۹ کوهساران و بنیادهای زمین توأمان
به زیر نگاه او به لرزه درمی‌آیند.
۲۰ لیک به این همه، کس نمی‌اندیشد؛
پس کیست که به راههای او دل بندد؟
۲۱ طوفان نیز ناپیدا می‌ماند،
بیشتر اعمال او در پرده‌اند^(۲).
۲۲ «از اعمال دادگرانه، چه کس خبر خواهد داد؟
چه کس به انتظار آنها خواهد نشست، چه حکم دور است^(۳)».
در فرجام کار، در همه چیز تفحص خواهد شد^(۴).
۲۳ اندک‌خرد است آن که چنین افکاری در سر دارد؛
بیخرد گمراه، جز رؤیای جنون در سر ندارد.
- ۳۳/۱۱ روم:
- حک: ۹/۱؛
۲۰/۴

(۱) آدم و قائن بدین سان کوشیدند تا خود را از رخ خداوند پنهان دارند (پی: ۱۰/۳؛ ۹/۴).
(۲) عبر: «^{۲۰} به من نیز توجه نمی‌کند، چه کس به راههای من اعتنا می‌کند؟^{۲۱} اگر گناه کنم، هیچ چشمی مرا نمی‌بیند و اگر در باب رازی بزرگ دروغ گویم، چه کس درمی‌یابد؟» گفتار گنهکار بدین سان تا آیهٔ ۲۲ ادامه پیدا می‌کند، آیات ۱۸ و ۱۹ صورتی فرعی دارند.
(۳) چنین می‌نماید که خرده‌گیر، می‌خواهد بگوید که مکافات دیر هنگام است و قطعیت نیز ندارد. دربارهٔ معنی واژهٔ «حکم» (*diathēkē*) بنگرید به ۱۲/۱۴+.
(۴) یونا ۲. و لا..

آدمی در آفرینش

۲۴ بر من گوش سپار پسر من و کسب معرفت کن.

دل خویش با سخنانم موافق گردان^(۱).

ام: ۲-۱/۲

۲۵ تأدیب را به اندازه بر تو آشکار خواهم ساخت.

معرفت را مو به مو بیان خواهم کرد.

۲۶ در ازل، چون خداوند اعمال خویش را بیافرید^(۲)،

بی: ۱

بی‌درنگ پدید آمدند و خدا آنها را جایگاهی بداد.

۲۷ اعمال خویش را تا ابد نظم بخشید،

۲۵-۲۰/۴۲

از نخستین اعمال تا اعمال بس دور.

گرسنه و خسته نمی‌شوند،

و وظیفه خویش را هیچ‌گاه وانمی‌نهند.

۲۸ هیچ کدام هرگز با دگری تصادم نمی‌کند،

و هرگز از کلمه او سرغی‌پیچند^(۳).

۲۹

۲۹ پس آنگاه، خداوند بر زمین نظر افکند،

۳۰

و آن را از نعمتهای خویش آکند.

۳۰ روی آن را به جانوران از هر دست پوشاند،

بی: ۲۵-۲۴/۱ ۳۱

و آنها به خاک بازخواهند گشت.

بی: ۱۹/۳
مز: ۲۹/۱۰۴

۱۷^۱ خداوند انسان را از خاک برآورد^(۴)

بی: ۷/۲
جا: ۲۰/۳
اول: ۷/۱۲

(۱) در اینجا کاتب سخن می‌گوید و نه حکمت تشخیص یافته.

(۲) حد. بر اساس عبر: «آفرید» *en ktisei*; یونا: «به عزم» *en Krisei*.

(۳) مراد اختراعی هستند که حرکت منظم آنها، بن سیرا را به حیرت می‌افکند است (بن‌گرید به ۲۳/۴۲؛ با:

۳۵-۳۳/۳).

(۴) بن سیرا از ترتیب روایت باب نخست سفر پیدایش پیروی کرده است: آفرینش اختران، گیاهان و

جانوران، انسان.

- تا سپس او را بدان بازگرداند.
- ۲ بر آدمیان، روزهایی معین و زمانی مشخص مقدر ساخت، آنچه را که بر زمین است، به زیر سیطره‌شان درآورد.
- ۳ ایشان را همچون خویشان، قدرتمند ساخت، و به صورت خود آفرید.
- ۴ در دل هر جاندار، ترس از انسان را افکند، تا آدمی بر جانوران وحشی و پرندگان چیره گردد.
- ۵ آدمیان توان استفاده از پنج قدرت خداوند را یافتند، قدرت ششم، هوش بود که ایشان را بهره‌ای از آن داده شد، و قدرت هفتم، عقل بود که ترجمان قدرتهای اوست^(۱).
- ۶ ایشان را قوه داورى و زبان و دیده، و گوش و دلی از برای اندیشیدن^(۲) بداد.
- ۷ آنان را از علم و هوش آکند، و نیکی و بدی را به آنها شناساند.
- ۸ ترس خویش^(۳) در دل ایشان انداخت تا عظمت کارهای خود بدانان بنماید.
- و بر ایشان مقرر داشت که این معجزات را تا ابد گرامی دارند^(۴).
- ۱۰ نام مُقَدَّس او را خواهند ستود، عظمت کارهایش را حکایت خواهند کرد.
- ۱۱ ایشان را معرفت نیز عطا کرد، شریعت زندگی ارزانی‌شان داشت.

۲. بند
اول

بی: ۳/۶ ۳

بی: ۲۸/۱+
حک: ۳-۲/۹

۲. بند
دوم

بی: ۲۷/۱ ۱. بند

دوم

بی: ۷/۹

۵

۶

بی: ۱۷/۲

۷

حک: ۱/۱۳
روم: ۲۰-۱۹/۱

۸

۹

(۱) در این متن، تأثیر مذهب رواقی را می‌یابیم که احتمالاً به واسطه آریستوبولوس، یهودی اسکندرانی قرن دوم ق.م، تحقق پذیرفته است. او باب نخست سفر پیدایش را به نظریات از نوع فیثاغورسی در باب عدد هفت پیوند زده است.

(۲) در انسان‌شناسی عبرانی، قلب جایگاه هوش و قوه تمیز است (بنگرید به پی: ۲۱/۸+).

(۳) دس. یونانی: «ترس خویش»؛ متن پذیرفته شده: «دیده خویش».

(۴) یونا ۲. و لا..

تا فهم کنند که می‌رنده‌اند، همانان که اینک زنده‌اند.

۱۰. ۱۲ با ایشان عهد جاودانه بست،
و احکام خویش بدانان شناساند^(۱)؛
تث: ۱۵/۳۰-۲۰
۱۱. ۱۳ دیدگان ایشان، عظمت جلال او را بدید،
خرو: ۱۰/۲۴
تث: ۱۱/۴-۱۲
۱۴. ۱۴ ایشان را گفت: «از هر بدی بپرهیزید»،
آنان را فرمانهایی بداد، به هر کدام در حق ممنوع خویش.

داور الهی

۱۳. ۱۵ کردار ایشان همواره برابر اوست،
و هرگز از نگاه او پنهان نمی‌ماند.
۱۶. ۱۶ از جوانی، راههای ایشان به بدی هدایتشان می‌کند،
بی: ۲۱/۸
و آنان قادر نیستند که دلِ سنگ خویش را
به دلی از گوشت و خون بدل سازند.
۱۷. ۱۷ چه خدا در قسمت اقوام و سراسر زمین^(۲)،
بر هر قوم سروری گمارد؛
۱۴. ۱۵ لیک اسرائیل سهم خداوند است،
تث: ۶/۷+
۱۸. ۱۸ نخست‌زاده اوست که به تأدیش پرورد،
نور عشق خویش بدان عطا کرد، بی آن که ترکش گوید^(۳).
۱۹. ۱۹ جمله اعمال ایشان، چون خورشید برابر اوست،
۱۶. نگاه او پیوسته در کار مشاهده کردار ایشان است.

(۱) مراد شریعت موسی است: آیات بعدی توصیف وحی نازل شده در طور سینا است.

(۲) در این افزودگی که احتمالاً ملهم از حز: ۱۹/۱۱؛ ۲۶/۳۶ بوده است، تصدیق می‌شود که نیکی کردن برای آدمی محال است. بن سیرا در متن خود، این اندازه بدبین نیست.

(۳) در زمان بن سیرا، هیچ سلسله‌ای بر اسرائیل سلطنت نمی‌کرد. وانگهی، ضدیت با سلطنت که پس دیرینه بوده (۱ سم: ۸)، به دلایل قوی، در زمان تجدید حیات مکابیان وجود داشته است.

- ۱۷ ۲۰ ستمگریهایشان بر او پوشیده نمی ماند،
جمله گناهانشان برابر خداوند است.
- ۲۱ لیک خداوند نکوست و آفریده خویش را نیک می شناسد،
آنان را نه نابود و نه ترک می کند، بل بر ایشان شفقت می نماید^(۱).
- ۱۸ ۲۲ صدقه انسان از برای او چون مهر است،
احسان را چون مردم دیده نگاه می دارد،
پسران و دختران خویش را بحال توبه ارزانی می کند^(۲).
- ۱۹ ۲۳ روزی برخواهد خاست و ایشان را جزا خواهد داد،
جزای آنان را بر سرشان نازل خواهد کرد^(۳).
- ۲۰ ۲۴ لیک از برای آنان که توبه می کنند، بازگشتی قرار می دهد،
آنان را که یارا از کف بداده اند، قوت می بخشد.

دعوت به توبه

- ۲۱ ۲۵ به درگاه خداوند توبه کن و از گناهان خویش دست شوی،
برابر او سخت تضرع کن و خطا کردن بر او را کنار نه.
- ۲۲ ۲۶ به سوی خدای تعالی بازگرد و از ستمگری روی گردان،
چه اوست که ترا از ظلمات به روشنایی رستگاری راه خواهد نمود^(۴)،
و از ستمگری سخت بیزاری جوی.
- ۲۷ ۲۷ چه اگر زندگان او را تمجید نکنند،
چه کس خدای تعالی را در منزلگه مردگان خواهد ستود؟
- ۲۸ ۲۸ مردگانی که از هستی بی بهره اند، زبان به ستایش نتوانند گشود،
آن که حیات و سلامت دارد، خداوند را تمجید می کند.
- ۲۹ ۲۹ بس عظیم است رحمت خداوند

مز: ۶/۶: (۲۶)
۱۷/۱۱۵

(۲۷)

مز: ۴/۱۱۱: ۲۸

(۱) بنگرید به تث: ۸-۶/۳۱.

(۳) در اینجا دقیقاً مشخص نیست که مکافات چه هنگام و چگونه به اجرا درخواهد آمد.

(۴) در اینجا چشم اندازی معادشناختی نهفته است (۱ پط: ۹/۲).

و گذشت او از برای آنان که به سویس باز می‌گردند!

^{۳۰} چه انسان را توان داشتن همه چیز نیست،

۲۹

چه بنی آدم نامیرا نیست.

^{۳۱} تابنده‌تر از خورشید آیا هست؟ با این همه، خورشید ناپیدا می‌شود.

۳۰

حک: ۲۹/۷-۳۰

گوشت و خون جز خبثات نتواند پرورد.

بی: ۲۱/۸:۵/۶
ای: ۱۶-۱۴/۱۵

^{۳۲} اوست که مراقب قدرتهای ایستاده بر بلندای آسمانهاست^(۱)،

۳۱

و جمله آدمیان، جز خاک و خاکستر نیستند.

بی: ۲۷/۱۸
سی: ۹/۱۰

عظمت خدا

^۱ آن که جاودانه زنده است، همه چیز را با هم آفریده است.

۱۸

^۲ تنها خداوند دادگر خوانده خواهد شد،

و دادگری جز او نیست.

۲۴/۲۴
+۵/۳۶

^۳ به کف دست خویش، بر دنیا حکم می‌راند،

و همه چیز فرمانبردار اراده اوست.

چه او، آن پادشاه عالم، به قدرت خویش،

مُقَدَّسات را از نامُقَدَّسات جدا می‌سازد.

^۴ به هیچ کس قدرت خبر دادن از اعمال خویش را عطا نکرده است،

۲

و کیست که پرده از معجزات او بر خواهد افکند؟

۳

^۵ کیست که قدرتِ عظمتش را تواند سنجید،

۴

و کیست که شرح رحمتهايش را تواند گفت؟

^۶ کاستن و افزودن این همه، نه در توان ماست،

۵

۲۱/۴۲

و پرده افکندن از معجزات او نتوانیم.

^۷ انسان چون به نهایت رسد، پس آنگاه می‌آغازد،

مز: ۱۷/۱۳۹

(۱) بی‌گمان مراد اختراند (بنگرید به ۲۸/۱۶؛ اش: ۲۳-۲۱/۲۴).

و چون بازایستد، سخت حیرت‌زده شود^(۱).

نیستی آدمی

- ^۷ آدمی چیست و به چه کار آید؟ مز: ۵/۸ ۷
- نیکی او چیست و بدی او چیست؟
- ^۹ منتهای سال او از صد فزون نگردد، مز: ۱۰/۹۰ ۸ سی: ۲/۱۷
- کس ساعت خواب بازپسین کس، از پیش نتواند دانست.
- ^{۱۰} این سالیان چند در قیاس با ابدیت،
- چونان قطره آب برگرفته از دریا است و دانه رمل.
- ^{۱۱} از این روست که خداوند با ایشان شکیبایی می‌ورزد، ۹
- و رحمت خویش بر آنان می‌گسترده.
- ^{۱۲} می‌بیند و می‌داند که سرانجام ایشان چه اندازه حقیر است، ۱۰
- هم از این روست که بر شمار بخششهای خویش افزوده است. ۱۱
- ^{۱۳} دلسوزی آدمی از برای همنوع خویش است، ۱۲
- لیک رحمت خداوند از بهر جمله جانداران است:
- مواخذ می‌کند و به سامان می‌آورد و تعلیم می‌دهد، ۱۳
- چون شبانی، رمه خویش باز می‌گرداند^(۲).
- ^{۱۴} رحمت می‌آورد بر آنان که تأدیب می‌پذیرند،
- و با همیت، در طلب احکام اویند.

(۱) آدمی چون تواناییهای خویش را برای شناختن خدا و شگفتیهای او به تمامی صرف کند، هنوز در آغاز راه است. این دریافته‌ها یادآور کتاب جامعه است، اما نتیجه‌ای که از آنها گرفته می‌شود، به کلی متفاوت است: از نظر بن سیرا، این ناتوانی بشر مؤید عظمت خداست.

(۲) بنگرید به ۲ مک: ۱۳/۶-۱۶؛ حک: ۱۲/۱۹-۲۲. دین یهود در دوران متأخر، در پی توجیه دخالت‌های الهی برای مجازات آدمیان بود. رحمت جهانشمول خدا و خصلت تربیتی آن، که در اینجا بر آن تأکید شده، امری تازه در ع.ج. بوده است.

شیوه عطا کردن^(۱)

- ۱۵ پسر، احسانهای خویش را به ملامت میامیز، ۲۲/۴۱
- و هدایای خود را با کلام غم‌افزا قرین مکن.
- ۱۶ شب‌نم آیا فرونشاندۀ گرما نیست؟ ۲۲/۴۳
- همان سان، کلام ارزنده‌تر از هدیه است.
- ۱۷ به‌راستی کلام ارزنده‌تر از عطیۀ نفیس نیست؟
- لیک انسان نیکوکار، این هر دو را به هم می‌آمیزد.
- ۱۸ بیخرد هیچ غی دهد و ناسزا می‌گوید،
- و عطای حسود، دیدگان را می‌سوزد.

اندیشه و عاقبت‌اندیشی

- ۱۹ زان پیش که سخن گویی، بیاموز،
- زان پیش که بیمار گردی، پرهیز. ۲۰
- ۲۰ زان پیش که داورى کنی، خویشان را بیازمای،
- به روز تفقد، بخشوده خواهی شد.
- ۲۱ زان پیش که بیمار گردی، فروتن شو^(۲)،
- چون گناه کردی، توبۀ خویش بنمای.
- ۲۲ به هیچ روی از نذر کردن در آنگاه که باید، بازمان، ۲۴-۲۲/۲۳
- بهر به جای آوردن آداب، به انتظار مرگ منشین. جا: ۳/۵
- ۲۳ زان پیش که نذر کنی، مهیا شو، ۲۵/۲۰
- و چون انسانی مباش که خداوند را می‌آزماید. جا: ۶-۱/۵

(۱) در اینجا اندرزه‌ای مربوط به حسن رفتار تکرار شده است. مطلب مربوط به کرامت خدا، نخستین مجموعه مثله‌ای مرتبط با احسان را مطرح می‌سازد.

(۲) از بیماری به وفور همچون کیفر گناهکار یاد شده است. از این روی، توبه و ندامت وسیله‌ای برای جلوگیری از بیماری است.

۲۴ به خشم روزهای بازپسین بیندیش،

به گاه انتقام، آنگاه که خدا روی برمی‌تابد^(۱).

۲۵ آن زمان که در وفور نعمت به سر می‌بری، به فکر قحطی باش،

۲۵/۱۱

به گاه توانگری، به تنگدستی و بینوایی بیندیش.

۲۶ میان صبح و شب، زمان دگر می‌شود،

از برابر خداوند، جملهٔ امور به تندی می‌گذرد.

۲۷ حکیم در همه کار جانب احتیاط را نگاه می‌دارد،

به روزهای گناه^(۲)، از خطا پروا می‌کند.

۲۸ هر انسان خردمند، حکمت را بازمی‌شناسد؛

با هر کس که آن را یافته، ادب می‌کند.

۲۹ کسانی هوشمندانه سخن می‌گفتند و حکیم بودند:

مَثَلهایی عالی را فرو باریدند^(۳).

اطمینان بر سرور یگانه به از آن است

۱۹/۱

که با دلی مرده، به مرده‌ای دل بندیم^(۴).

کَفَّ نَفْس

۳۰ عنان خویشتن به هواهای نفس خویش مسپار،

و امیال خود را لگام زن.

۳۱ اگر به ارضای شهوات خویش تن دردهی،

مایهٔ ریشخند دشمنانت می‌گردد.

۳۲ از کاججویی در زندگانی شهوت‌آمیز بپرهیز.

(۱) مراد بیشتر روز مرگ است (بنگرید به ۱۳/۱) تا روز داوری. کلاً بن سیرا چندان به معاد فی‌پردازد.

(۲) یعنی در روزهایی که گناه، حکیم را به خود می‌خواند.

(۳) اشاره است به مجموعه‌های حکمت همچون امثال سلیمان.

(۴) بتها مرده‌اند (بنگرید به حک: ۱۸/۱۳).

- خویشتن را ناگزیر از پرداخت تاوان آن مساز^(۱).
 ۳۳ آنگاه که کیسه‌ات از پیشیزی نیز تهی است،
 به جشن گرفتن با مال وام گرفته شده، خویشتن را بی‌چیز مگردان.
 چه این کار، دسیسه علیه زندگیست خواهد بود^(۲).
 ۱ کارگر باده‌گسار، هرگز روی توانگری نخواهد دید،
 آن که ناچیز را به چیزی نمی‌گیرد، اندک‌اندک بی‌چیز می‌گردد.
 ۲ شراب و زن، مردان خردمند را تباه می‌سازد،
 آن که همنشین روسپیان می‌گردد، آرم از کف می‌دهد.
 ۳ طعمه نوزادان حشرات خواهد گشت و کرم‌ها،
 و انسان بی‌پروا، زندگانی خویش بر سر این کار خواهد نهاد^(۳).

م: ۲۳/۲۰-۲۱

م: ۳۱/۵-۵۳
جا: ۴/۱۱م: ۵/۵-۵۰
ب: ۷/۲۶-۲۷
ا: ۹/۱۸

نکوهش زیاده‌گویی

- ۴ آن که آسان اعتماد می‌کند، سبک عقلی خویش می‌نماید،
 آن که گناه می‌کند، بر خویشتن زیان می‌رساند.
 ۵ آن که از بدی^(۴) لذت می‌برد، محکوم خواهد گشت،
 و آن که برابر لذتها پایداری می‌ورزد، افسری بر سر زندگی خویش می‌نهد.
 ۶ آن که زبان خویش نگاه می‌دارد، بی‌نزاع خواهد زیست،
 آن که از زیاده‌گویی بیزاری می‌جوید، از بدی در امان می‌ماند.
 ۷ آنچه را که بر تو گفته‌اند، هرگز بازمگویی،
 تا هیچ‌گاه ترا گزندی نرسد؛
 ۸ از دوست و از دشمن نیز، هرگز چیزی حکایت مکن،
 تا آنجا که خطایی بر تو شمرده نشود، پرده از چیزی می‌فکن؛
 ۹ سخنت را می‌شنوند و از تو پروا می‌کنند،

م: ۸/۲۶

م: ۲۵/۹-۱۰

(۱) عبر: «از آسایش بی‌قدر شادمان مباش (۲)، مبادا دوچندان تهیدست شوی.»
 (۲) یونا ۲. و لا.. (۳) یعنی مرگ زودرس، کیفر او خواهد بود.
 (۴) دس، یونانی (که نسخه سینایی نیز در زمره آنها است): «از بدی»؛ متن پذیرفته شده: «در دل خویش».

و به وقت خود، از تو بیزاری می‌جویند.

^{۱۰} سخنی شنیده‌ای؟ گور آن باش^(۱).

دل قوی دار! از هم نخواهی شکافت!

^{۱۱} سفیه چون کلامی بشنود، در کار زایمان می‌شود،

چون مادری که درد زایمان، او را فرا گرفته است.

^{۱۲} کلام در دل سفیه

به سان تیری است که در ران او نشنید.

تحقیق در آنچه می‌شنویم

^{۱۳} به دیدار دوست خویش برو: تواند بود که خطایی نکرده باشد،

و اگر نیز کرده باشد، آن را تکرار نکند.

^{۱۴} به دیدار همسایهٔ خویش برو: تواند بود که سخنی نگفته باشد،

و اگر نیز گفته باشد، آن را بازنگوید.

^{۱۵} به دیدار دوست خویش برو، از آن روی که افترا بسیار می‌زنند،

هر آنچه را که بر تو می‌گویند، باور مکن.

جا: ۲۱/۷ ۱۶

^{۱۶} بسا که بی‌سوئیت، دچار لغزش می‌گردیم؛

کیست که هرگز در کلام گناه نکرده باشد؟

۸/۲۵: ۱/۱۴ ۱۷

^{۱۷} به دیدار همسایه خویش برو زان پیش که به تهدید پردازی،

از شریعت خدای تعالی پیروی کن.

لاو: ۱۹-۱۶/۱۹ ۱۸

حکمت راستین و دروغین

^{۱۸} ترس از خداوند سرچشمهٔ لقای اوست،

و حکمت، برانگیزندهٔ مهربانی او.

^{۱۹} شناخت فرمانهای خداوند، ادب زندگی است؛

(۱) ت.ت.: «باشد که این سخن در تو بمیرد».

آنان که به آنچه خوشایند اوست عمل می‌کنند، میوه درخت نامیرایی را خواهند چید.

^{۲۰} سراپای حکمت، ترس از خداوند است،

و در سراپای حکمت، عمل به شریعت نهفته است^(۱)،

و نیز معرفت قدرت مطلق او.

^{۲۱} غلامی که ارباب خویش را گوید: «به آنچه خوشایند توست، عمل نخواهم کرد»،

حق اگر زان پس بدان عمل کند، روزی ده خود را به خشم آورده است^(۲).

^{۲۲} لیک علم به بدی، حکمت نیست،

و نصیحت گنهکاران، تدبیر نیست.

^{۲۳} بسا مهارت که مکروه است؛

آن که از حکمت بهره نبرده، بیخرد است.

^{۲۴} آن به که آدمی کم‌خرد باشد و خدای ترس،

تا آن که تدبیرگر باشد و شریعت‌گریز^(۳).

^{۲۵} بسا مهارت‌های زیرکانه که در خدمت ستمگری است،

و بسا کس که از برای اثبات حق خویش، خدعه در کار آورد.

لیک حکیم آن کس است که به دادگری، حق را بر کرسی نشاند.

^{۲۶} بسا کس که با قامت خمیده به زیر اندوه، ره می‌سپارد^(۴)،

لیک در باطن او جز مکر نیست:

^{۲۷} سر فرود می‌آورد و چنان می‌نماید که ناشنوا است،

اگر نقاب از رخس برگرفته نشود، بر تو غالب می‌گردد.

^{۲۸} بسا کس که خویشان را از برای گناه کردن، بس ناتوان می‌بیند،

و در نخستین فرصت، بدی می‌کند.

(۱) بنگرید به ۱۶/۱، ۱۸، و غیره؛ ای: ۲۸/۲۸؛ مز: ۱۰/۱۱۱؛ ام: ۷/۱؛ ۱۰/۹؛ ۳۳/۱۵.

(۲) بنگرید به مت: ۳۲-۲۸/۲۱.

(۳) هر هوشمندی حکمت نیست. هوشمندی تباه و تدبیر ناپسند نیز وجود دارد.

(۴) چند دس: «ره می‌سپارد»؛ متن پذیرفته شده: «بدی می‌کند».

- ۲۶ ۲۹ در هیئت او مردی را می‌بینیم،
در چهره او مردی خردمند را می‌یابیم.
۲۷ ۳۰ جامه مرد و لبخند و کردارش،
از آنچه هست پرده برمی‌دارد.

سکوت و سخن

- ۲۸ ۲۰ ۱ بسا عتاب که نابجاست،
۱/۲۰ بسا سکوت که حاکی از خردمندی است.
۲ عتاب کردن به از فروخوردن خشم خویش است.
۳ آن که اقرار به خطا کند، از کیفر در امان می‌ماند.
۲ ۲۰/۳۰ ۴ بسا خصی که دوست می‌دارد دوشیزگی دختری را بر باید،
۳ بسا کس که مدعی است به قهر، اقامه دادگری می‌کند.
۲۸/۱۷:ام ۵ بسا کس که سکوت می‌کند و حکیم شمرده می‌شود،
و دگری از فرط زیاده‌گویی، مایه بیزاری می‌گردد.
۶ بسا کس که سکوت می‌کند چون از پاسخ گفتن عاجز است،
و دگری ساکت می‌ماند چون می‌داند که بایسته چنین است.
۲۷/۱۷:ام ۷ حکیم تا آنگاه که باید، سکوت می‌کند،
لیک زیاده‌گوی و بیخرد، فرصت از کف می‌دهد.
۸ آن که زیاده سخن می‌گوید، مایه بیزاری می‌شود،
و آن که سرِ سروری دارد، نفرت می‌انگیزد.

چه زیباست که چون ترا نکوهش کنند، توبه کنی:
بدین سان از خطای ارادی نجات خواهی یافت.^(۱)

سخنان خلاف متعارف

^۹ بسا کس که نجات خویش در مصیبت می‌یابد،
و گاه، نعمت مایه خسران می‌گردد.

^{۱۰} بسا گشاده‌دستی که ترا سودی نمی‌آورد،
و بسا گشاده‌دستی که دوچندان باز می‌آورد.

^{۱۱} گاه مجد، خواری به ارمغان می‌آورد،
و پاره‌ای کسان، در فرودستی سربرمی‌آورند.^(۲)

لو: ۵۲/۱

^{۱۲} بسا کس که با اندک مال، متاع بسیار می‌خرد،
و با این همه، بهای آنها را هفت چندان می‌پردازد.

^{۱۳} حکیم به سخن محبوب می‌شود،
لیک گشاده‌دستی نابخردان، به تمامی ضایع می‌گردد.
^{۱۴} عطای سفیه، ترا به کاری نمی‌آید،

۲۷/۲۰

چونان تحفه حسود آنگاه که ناگزیر از دادن آن گردد،
چه دیدگان او حریص گرفتن هفت چندان آن است.^(۳)

(۱) یونا ۲. و لا..

(۲) معنی قطعی نیست. تعبیری که در اینجا به دست داده شده، با بافت متن منطبق به نظر می‌رسد و مؤید اجتماع اضداد است: مجد سبب خواری و فرودستی مایه سربلندی می‌شود. این قطعه از *ماگنیفیکات* [*Magnificat*] سرود مریم عزرا-م. از خاطرم می‌گذرد: «پادشاهان را از اورنگ خویش به زیر کشید و فروتنان را برآورد.»

(۳) بر اساس سر. و لا: یونا: «چه دیدگان او نه یکی، بل پُرشمار است.»

- ۱۵ عطا اندک می‌کند و عتاب بسیار،
چون جاركش دهان می‌گشاید؛
امروز وام می‌دهد و فردا طلب می‌کند: ۱۶
انسانی نفرت‌انگیز است.
۱۶ سفیه می‌گوید: «دوستی ندارم، ۱۷
احسانهای مرا کس ارج نمی‌نهد؛
آنان که نان مرا می‌خورند، زبانی بدکردار دارند.» ۱۸
۱۷ مردمان پیوسته ریشخندش می‌کنند!
چه مال خویش را با راسق نیندوخته است،
و نداشتن نیز، کردار او را دیگر نمی‌کند.^(۱)

سخنان نسنجیده

- ۱۸ فروغلتیدن در رهگذر به از بدزبانی است؛ ۲۰
بدکاران اینچنین به یکباره می‌لغزند.
۱۹ انسان بددهان چون سخن لغو است ۲۱
که پیوسته بر زبان ابلهان جاری است.^(۲)
۲۰ از دهان سفیه، مَثَل پذیرفته نمی‌شود، ۲۲
چه آن را به وقت خود نمی‌گوید.
۹.۷/۲۶:م

- ۲۱ بسا کس که به سبب تنگدستی، از گناه محفوظ می‌ماند، ۲۳

(۱) معنی جمله مشکوک است. این افزودگی در لا. نیز آمده است، البته به جز کلمات آخر آن. درباره متضاد آن، بنگرید به ای: ۲۱/۱.

(۲) تعبیر مشکوک متنی که چندان محل اطمینان نیست. می‌توان سر. را ترجیح داد: «همچون دنبه میش که بدون شک قابل خوردن نیست، سخن نابجا نیز چنین است.»

و به گاه آسایش، او را پشیمانی نیست.

۲۲ بسا کس که به سبب حیا، هلاک می‌گردد، ۲۲ ۲۱/۴
به ملاحظه انسان ناخردی هلاک می‌گردد.

۲۳ بسا کس که از روی آرم، دوست خویش را وعده‌ها می‌دهد، ۲۵
و بی‌سبب او را دشمن خود می‌سازد.

دروغ

۲۴ دروغ از برای آدمی، لکه‌ای است ننگین، ۲۶ ۵/۱۳:ام
و پیوسته بر زبان جاهلان جاری است.

۲۵ رباینده به از دروغگو است، ۲۷
لیک هر دو به سوی هلاک می‌روند.

۲۶ خوی دروغگویی مایه رسوایی است، ۲۸ ۲۲/۱۲:ام
شرمساری دروغگو پیوسته با اوست.

در باب حکمت

۲۷ حکیم به گفتارهای خود، خویشان را منزلت می‌بخشد، ۲۹ ۱۳/۲۰
و انسان هوشمند، مقبول طبع بزرگان می‌افتد^(۱).

۲۸ آن که زمین را به زیر کشت می‌برد، حاصل نیک به دست می‌آورد، ۳۰
آن که مقبول طبع بزرگان می‌افتد، ستمگریش بخشوده می‌گردد. ۳۵/۱۴:ام

(۱) در ۱۳/۲۰، همچنان که در این آیه، به جای «به گفتار خویش» (*logois*)، با اتکا به سر. یا عبر.، این عبارت پیشنهاد می‌شود: «با اندک کلمه» (*oligois*). — حکمت کاتب، در وهله نخست، گونه‌ای کاردانی است که موفقیت در زندگی را میسر می‌سازد، به‌خصوص به واسطه عنایت بزرگان.

۲۹ عطایا و هدایا، دیدگان حکیمان را کور می‌سازد،
همچون لگامی بر دهانشان، ایشان را از نکوهش باز می‌دارد.

تث: ۱۹/۱۶
ام: ۷/۱۸
۱۴/۱۸؛ ۱۴/۲۱

۳۰ حکمت نهان و گنج پنهان،
این هر دو به چه کار آیند؟
۳۱ انسانی که جنون خویش نهان می‌دارد
به از انسانی است که حکمت خویش پنهان می‌دارد^(۱).
۳۲ پایداری بی‌خلل در طلب خداوند
به از هرج و مرج پُر آشوب زندگانی است^(۲).

۳۲ ۱۵-۱۴/۴۱ =
مت: ۱۶-۱۴/۵

گناهان گونه‌گون

۲۱ ۱ پسر من! گناه کرده‌ای؟ دگر از سر مگیر،
و از برای خطایای گذشته خویش، طلب آمرزش کن.
۲ آنچنان که از مار می‌گریزی، از خطا بگریز:
اگر بدان نزدیک شوی، ترا خواهد گزید؛
دندانهای آن، دندانهای شیر است
که جان آدمیان را می‌گیرد.
۳ هر تخلف، تیغ دودم است
که زخم آن درمان نمی‌پذیرد.

۳

۴ ام: ۴/۵

۴ وحشت و خشونت، توانگری را از میان می‌برد،
بدین سان، خانهٔ گران‌سر ویران خواهد گشت.
۵ دعای تهیدست به گوش خدا می‌رسد،

۵

۶

(۱) حکمت برای رخشنده ساختن و نورانی نمودن آدمیان پدید آمده است؛ نهان داشتن حکمت، منافی دعوت آن است.

(۲) استعاره‌ای که در اینجا به کار رفته است، استعارهٔ ارايه‌ای است که بدون ارايه‌ران، وارد مسابقه می‌شود.

و حکم او بی‌درنگ به اجرا درمی‌آید.

۲۲-۱۶/۳۵

۶ آن که از توییخ بیزاری می‌جوید، راه گنه‌کار در پیش می‌گیرد،
آن که از خدا ترسان است، در دل خویش توبه می‌کند.

۷ ام: ۱/۱۲
سی: ۸/۲۰

۷ سخنور همه جا آوازه می‌یابد،
لیک انسان اندیشمند، بر ناتوانی‌های او واقف است.

۸

۸ خانه کردن با مال دگران،
سنگ انباشتن از برای گور خویش است.^(۱)

۹

۹ جماعت گنه‌کاران، توده‌گرک است
که سرانجام آن، شعله و آتش است.

۱۰ +۶/۱۶

۱۰ راه گنه‌کاران سنگفرش است،
لیک به مُغاک منزلگه مردگان منتهی می‌گردد.^(۲)

۱۱ مت: ۱۳/۷

حکیم و بیخرد

۱۱ آن که شریعت را پاس می‌دارد، زمام میل خویش^(۳) به کف دارد،
کمالِ ترس از خداوند، حکمت است.

۱۲ بی: ۷/۴

۱۳

۱۲ بسا کس که چون از مواهب ذاتی بی‌بهره است، از آموختن عاجز است.

۱۴

(۱) یونا ۲، سر: «از برای گور خویش»؛ یونا: «از برای زمستان» (به جای هیزم برای گرم کردن خود؟).
(۲) این دو آیه، به روشنی مبین ایمان به مکافات است و عذاب دوزخ را به یاد می‌آورد (نیز بنگرید به اش: ۱۱/۵۰؛ ۲۴/۶۶). در لا. این گونه تعبیر شده است: «اما در فرجام کار، دوزخها و ظلمات و عذابها است.»
(۳) سر: «میل خویش» (بنگرید به ۱۴/۱۵+؛ یونا: «اندیشه خویش»).

- ۱۵ لیک بسا مواهب که مایهٔ مرارت است.
- ۱۶ ۲۹/۲۴ ۱۳/۱۳؛ ۹/۲۲؛ ۴/۱۸
 ۱۳ علم حکیم چون طوفان فزاینده است،
 و اندرز او چون چشمه سار زنده.
 ۱۴ دل سفیه چون ظرف بشکسته است
 ۱۷ که هیچ معرفتی را در خود نگاه نمی دارد.
 ۱۵ انسان دانا چون سخنی حکیمانه بشنود،
 ۱۸ آن را می ستاید و بر آن می افزاید؛
 لیک چون عیاش آن سخن را بشنود، بر او ناخوش می آید،
 و آن را پس پشت می افکند.
 ۱۶ گفتار سفیه چون بار سفر، گران است،
 ۱۹ لیک بر لبان حکیم، لطافت است.
 ۱۷ سخن مرد خردمند را جماعت خریدار است،
 ۲۰ آنچه گوید، در دل هر کس مایهٔ تأمل است.
 ۱۸ حکمت سفیه چون خانهٔ ویران است،
 ۲۱ و علم بیخرد، گفتارهای پریشان.
 ۱۹ تأدیب از برای بیخرد، چون پای بند بر پاهایش است،
 ۲۲ و دستبند بر دست راستش.
 ۲۰ سفیه به بانگ بلند قهقهه سر می دهد،
 ۲۳ خندهٔ انسان صاحب خرد، نادر است و نهفته.
 ۲۱ از برای انسان خردمند، تأدیب جواهری است زرین،
 ۲۴

بازوبندی است بر بازوی راستش^(۱).

- ۲۵ ۲۲ سفیه شتاب می‌ورزد که پای به درون نهد،
انسان آزموده، کرداری فروتنانه دارد^(۲)؛
- ۲۶ ۲۳ بیخرد از آستان در به درون می‌نگرد،
انسان ادب آموخته، برون می‌ماند.
- ۲۷ ۲۴ به گوش ایستادن در پس در، کار بی‌ادب است،
و انسان خردمند را مایه ننگ.
- ۲۸ ۲۵ لبان انسان زیاده‌گویی، در باب آنچه بر او نیست، پُرگویی می‌کند^(۳)،
سخنان حکیم، نیک سنجیده است.
- ۲۹ ۲۶ دل سفیهان در دهانشان است،
لیک دهان حکیمان، دلشان است.
- ۳۰ ۲۷ بیدین چون ابلیس را نفرین کند^(۴)،
خوشتن را نفرین کرده است.
- ۳۱ ۲۸ غیبت‌کننده، زیانکار بر خوشتن است،
و مایه نفرت اطرافیان خویش.
-
- (۱) این آیه پاسخ آیه ۱۹ است. آیه ۲۰ که این دو آیه را از یکدیگر جدا می‌سازد، در جای خود قرار نگرفته است.
- (۲) «کرداری فروتنانه دارد»، تت: «برابر رخساره دگری، شرمناک است»؛ تعبیر اختیار شده را سر. تأیید می‌کند.
- (۳) بر اساس یونا. ۲۴۸؛ متن پذیرفته شده: «لبان بیگانگان از آن در رنج است»؛ لا: «لبان سفیهان یساوه می‌گوید».
- (۴) از نظر مؤلف، ابلیس (وسوسه‌گر، بنگرید به ای: ۲-۱) همان غریزه تباه است که درون آدمی است. اگر گمان رود که موجودی بیرونی نفرین می‌شود، مراد اراده فاسد خوشتن است که آدمی آن را نفرین می‌کند.

کاهل

۲۲

- ۱ کاهل به سنگ گل آلوده می ماند.
 همگان به سبب ننگ او، ریشخندش می کنند.
 ۲ کاهل به تل زباله می ماند.
 هر آن که لمسش کند، دست خویش می تکاند.

فرزندان تباه شده

- ۳ از برای پدر، مایه شرمساری است که پسری بی ادب از او پدید آید،
 و اگر دختر باشد، سبب خسران اوست^(۱).
 ۴ دختر خردمند، به خانه شوی خواهد رفت،
 لیک دختر ناشایست، مایه اندوه آن کس است که پدیدش آورده است.
 ۵ دختر بی آزر، مایه سرافکندگی پدر و همسر خویش است،
 و این هر دو، از او روی گردان می شوند.
 ۶ نکوهش نابجا، چون ساز و نوا به روز عزاست؛
 تازیانه و تأدیب، در هر زمان حکمت است^(۲).
 ۷ فرزندان که با درستی می زنند و هیچ قصوری نمی کنند،
 تبار تیره والدین خویش را از یادها می برند.
 ۸ فرزندان تحقیرگر و بی ادب و پرنخوت،
 شرافت خاندان خویش را می آلاینند.

۱۱/۴۲

(۱) مراد دختری بی ادب همچون پسر مذکور در بخش نخست آیه است، یا احتمالاً تمامی دختران، بر طبق عقیده ای که نزد اعراب رایج بوده است.

(۲) کاتبان معتقد به تنبیه های جسمی در تربیت بوده اند (بنگرید به ام: ۲۴/۱۳؛ ۱۸/۱۹؛ ۱۵/۲۲؛ ۱۴-۱۳/۲۳؛ ۱۵/۲۹؛ ۱۷). این تنبیه ها همواره مؤثر بودند، در حالی که نکوهش نیازمند شرایط مناسب است.

حکمت و جنون

- ۷ ۹ تعلیم سفیه، چون به هم پیوستن ظرف بشکسته است،
- ۸ چون بیدار کردن انسان خواب زده است.
- ۹ ۱۰ دلیل آوردن از برای سفیه، چون استدلال مهر انسانی نیمه خواب است،
در پایان خواهد گفت: «سخن از چه بود؟»
- ۱۰ ۱۱ بر مرده گریه کن، چه نور از کف بداده است،
بر بیخرد گریه کن، چه عقل از کف بداده است^(۱)؛
- ۱۱ بر مرده آرام تر گریه کن، چه آرامش یافته است،
- ۱۲ بر بیخرد، زندگی غمناک تر از مرگ است.
- ۱۳ ۱۲ عزای مرده هفت روزه است،
عزای بیخرد بیدین، هر روزه. +۱۷/۳۸
- ۱۴ ۱۳ با بیخرد، سخن دراز مکن،
به پیشواز سفیه مرو،
چه اعتنا نخواهد کرد و غرقه در تحقیرت خواهد ساخت،
از او بپرهیز تا ترا ملالی نباشد،
- ۱۵ تا در همنشینی با او بدو، آلوده مگردی.
از او دوری گزین تا آرامش یابی،
- ۱۶ یاوه گوئیهای او مایه ملال خاطرت نخواهد گشت.
- ۱۷ ۱۴ آن چیست که از سرب گران تر است؟
نام آن چیست؟ بیخرد.

(۱) بیخرد همان دیوانه نیست، بلکه انسان سرکش، شکاک یا هرزه است.

- ۱۵ رمل و نمک و توده آهن را
۱۸ ۳/۲۷:۱۸
بردن آسان تر است تا بپخرد.
- ۱۶ چوب‌بستی که در بنایی استوار می‌گردد،
۱۹
به زمین لرزه از هم نخواهد گسست؛
۲۰
دل استوار، پس از تأمل سنجیده،
به گاه خطر، تسلیم پریشانی نخواهد گشت.
۱۷ دل متکی بر تأمل حکیمانه،
چون آرایه‌ای قلمزده^(۱) بر دیواری صاف است.
- ۱۸ سنگریزه‌های لب دیوار^(۲)
۲۱
برابر باد پایدار نمی‌مانند؛
۲۲
دل سفیه که به سبب اوهام او، وحشت‌زده است،
برابر ترس، توان پایداری ندارد.

دوستی

۲۲-۱۸/۶

- ۱۹ دیده چون آزرده شود، اشک از دیدگان روان می‌گردد،
۲۴
دل چون آزرده شود، تأثرات عیان می‌گردد.
- ۲۰ آن که بر پرندگان سنگ می‌زند، به پرکشیدنشان وامی‌دارد،
۲۵
آن که دوست را سرزنش می‌کند، دوستی را می‌میراند.

(۱) حد: «قلمزده»؛ متن پذیرفته شده: «از رمل».

(۲) دسس. یونانی: «سنگریزه‌های»؛ متن پذیرفته شده: «میخهای». — احتمالاً در اینجا به این رسم فلسطیان اشارت رفته است که بر دیوارهای پیرامون تاکستانها، سنگریزه‌هایی می‌نهادند که شغالها در حین عبور، آنها را بر زمین می‌ریختند و در نتیجه، صدایی برمی‌خاست که توجه نگهبانان را جلب می‌کرد.

- ۲۱ اگر بر دوست تیغ کشیده‌ای،
نومید مباش، چه تواند بود که بازگردد؛
۲۲ اگر بر دوست دهان گشوده‌ای،
به دل بیم راه مده، چه تواند بود که آشتی کند،
مگر آن که ناسزا گفته و خوار داشته و افشای راز و خیانت کرده باشی،
چه آنگاه هر دوستی خواهد رفت.
- ۲۳ اعتماد همنوع خویش را به گاه تنگدستیش به کف آر،
از آن روی که چون آسایش یافت، با او از اموالش بهره بری.
به روز آزمون، با او وفادار بمان.
تا چون ارثی باقی گذاشت، از آن نصیب بری.
- چه هیچ‌گاه نباید ظواهر^(۱) را خوار داشت
و توانگر بی‌بهره از خرد را ستود.
- ۲۴ نخست بخار آتش و دود برمی‌خیزد و از پس آن، شعله سر برمی‌آورد،
به همان سان، از پس ناسزا، خون روان می‌گردد.
- ۲۵ از حمایت دوست، شرمسار نخواهم گشت،
و خویشان را از او پنهان نخواهم داشت؛
۲۶ و اگر از او بر من بدی رسد،
هر آن که آگه گردد، از او حذر خواهد کرد.

ام: ۱۳/۱۱
۹/۲۵؛ ۱۹/۲۰
سی: ۱۶/۲۷ ب

(۱) یعنی ظاهر فقیرانه برخی کسان.

هوشیاری^(۱)

۲۷ آن کیست که بر دهانم نگاهبانی گمارد،

مز: ۳/۱۴۱
سی: ۲۵/۲۸

و بر لبانم مُهر بصیرت نهد،

تا از عمل آنها نلغزم،

و زبانم مایهٔ هلاکم نگردد؟

۱ خداوندا، ای پدر و سرور زندگانیم^(۲)،

۲۳

+۱۰/۵۱

مگذار از عمل آنها بلغزم.

۲ آن کیست که اندیشه‌هایم را تازیانه نوازد،

و دلم را شلاق حکمت زند،

مز: ۵-۴/۱۴۱

آنچنان که بر خطاهایم شفقت نگردد،

و گناهانم نادیده گرفته نشود.

۳ مبادا خطاهایم فزونی گیرد،

و گناهانم سرشار گردد،

به دست خصمان خویش درافتم،

و دشمنم مرا سُخره کند.

امید بر رحمت تو از ایشان دور است.

۴ خداوندا، ای پدر و سرور زندگانیم،

مرا در هوا و هوس آنان، به خود وامگذار،

چنان کن که نگاههایم وقاحت بار نباشد،

ای: ۱/۳۱
ام: ۲۵/۶

۵ طمع را از من دور دار،

۶ باشد که شهوت و فسق بر من چیره نگردد.

(۱) به کنه دینی این مطلب توجه خواهیم کرد. هریک از آرزوهای انسانی که خواستار پیشرفت است، با دعا پایان می‌پذیرد.

(۲) در لا. و سر. ۱/۲۳ (بند دوم) پس از ۴/۲۳ (بند اول) آمده است.

مرا تسلیم میل بیشرمانه مساز.

سوگندها

- ۷ فرزندانم، تعلیمی را در باب دهان^(۱) بنیوشید،
آن که دهان خویش نگاه دارد، شرمسار نخواهد گشت.
۸ گنهکار از لبانش گرفته می‌شود،
آدمیان غیبت کننده و گران‌سر را لبان سرنگون می‌سازد.
۹ دهان خویش را به سوگند خوردن انس مده،
خو مگیر که نام قُدُوس را بر زبان آوری.
۱۰ غلامی که پیوسته پاییده می‌شود،
از تازیانه در امان نمی‌ماند^(۲)،
همان سان، آن که در همه حال سوگند می‌خورد و نام او را می‌خواند،
از خطا برکنار نخواهد ماند.
۱۱ انسانی که سوگند بسیار می‌خورد، از کفر آکنده است،
و بلا از خانه او دور نخواهد گشت.
۱۲ اگر گناه کند^(۳)، خطایش بر او خواهد بود،
اگر به سهل‌انگاری عمل کرده باشد، دوچندان گناه کرده است؛
۱۳ اگر سوگند دروغین خورده باشد، مهرا نخواهد گشت،
۱۴ چه خانه او از مصیبت آکنده خواهد بود.

مت: ۳۴/۵؛ باب: ۱۱۰
۲۰/۲۳
یع: ۱۲/۵

(۱) سر. و یک دس. یونانی: «تعلیم دهانم را».
(۲) ترجمه مشکوک است. جمله را این گونه نیز می‌توان فهمید: «غلامی که پیوسته مؤاخذه می‌شود، لزوماً نشانه‌های آن را بر خود دارد».
(۳) با عمل نکردن به سوگند خویش. مؤلف سه مورد خطر فزاینده را مد نظر دارد: سوگندی که از سر راستی خورده شده، اما به آن وفا نشده است، سوگندی که بی‌تأمل خورده شده، سوگند دروغین.

سخنان ناپاک^(۱)

- ۱۵ ۱۲ شیوه سخن گفتنی هست که به مرگ می ماند،
و در میراث یعقوب به کار نمی آید،
- ۱۶ چه انسانهای پرهیزگار، یکسره از آن می پرهیزند،
و غرقه در گناه نمی شوند.
- ۱۷ ۱۳ در آنجا که سخن گنهکارانه است،
دهان خویش به ناپاکیهای زننده خو مده.
- ۱۸ ۱۴ آنگاه که میان بزرگان می نشینی،
پدر و مادر خویش را یاد کن،
- ۱۹ مبادا در حضور ایشان، خوشتن را به فراموشی سپاری^(۲)،
و به سان سفیهان رفتار کنی،
و بدانجا رسی که آرزو کنی کاش زاده نشده بودی،
و روز میلاد خویش را نفرین گویی.
- ۲۰ ۱۵ انسانی که به سخنان نکوهیده خو گرفته است،
در زندگانی خویش، اصلاح نخواهد شد.

انسان تباه

- ۲۱ ۱۶ دو گونه مردم بر گناهان می افزایند^(۳)،
و گونه سوم، بر خود خشم می انگیزند:

(۱) بر اساس بافت متن، مراد ناپاکی در سخن است. اما متن مبهم است و امکان آن را نمی دهد که دقیقاً خطای مورد نظر مشخص گردد.

(۲) حد: «آنگاه»؛ یونا: «زیرا». — سر: «خوشتن را به فراموشی سپاری»؛ یونا: «(او را) به فراموشی سپاری»؛ لا: «خدا ترا به فراموشی سپارد».

(۳) مثل عددی (بنگرید به ام: ۱۵/۳۰+) که ساختار آن چندان روشن نیست.

- ۲۲ هوای نفسی که چون آتش، سوزان است،
تا سیر نشود، خاموش نگردد؛
- ۲۳ انسانی که بر تن خویش طمع ورزد،
از پای ننشیند تا آتش او را بسوزد؛
- ۲۴ ۱۷ انسان بی‌آزم را هر طعامی گوارا است،
و جز در مرگ خویش، آرام نگیرد.
- ۲۵ ۱۸ انسانی که به بستر خویش وفادار نیست،
در دل می‌گوید: «چه کس می‌بیندم؟
۲۶ مرا تاریکی فرا گرفته و دیوارها در خود گرفته‌اند،
کس نمی‌بیندم، از چه ترسان باشم؟
خدای تعالی خطایای مرا یاد نخواهد کرد.»
- ۲۷ ۱۹ آنچه ترس او را برمی‌انگیزد، دیدگان آدمیان است،
۲۸ نمی‌داند که دیدگان خداوند
ده هزار بار رخشنده‌تر از خورشید است،
و جمله اعمال آدمیان را نظاره‌گر است،
و نهانی‌ترین گوشه‌ها را می‌بیند.
- ۲۹ ۲۰ پیش از آن که به آفرینش پردازد، بر همه چیز عالم بوده است^(۱)،
پس از انجام آن نیز بر همه چیز عالم است^(۲).
- ۳۰ ۲۱ این انسان در میانه شهر کیفر خواهد دید،
آنگاه که کمتر از هر زمان انتظار دارد، گرفته خواهد شد.

(۱) این علم پیش از آفرینش، دقیقاً همان حکمت الهی است (ام: ۲۲/۸).
(۲) خدا پس از آفرینش نیز مراقبت بر دنیا را ادامه می‌دهد.

زن زناکار

- ۲۲ زنی که به شوی خویش وفادار نیست نیز چنین است،
میراثبری از برایش می‌آورد که او را از بیگانه‌ای آباستن گشته است. ۳۲
- ۲۳ نخست، از شریعت خدای تعالی سرپیچیده است،
پس آنگاه، بر شوی خویش خطا کرده است؛
سوم آن که خویشتن را به زنا آلوده است،
و از بیگانه‌ای آباستن گشته است.
- ۲۴ برابر جماعت خوانده خواهد شد،
و فرزندان او آزموده خواهند گشت.
- ۲۵ فرزندان او بی‌ریشه خواهند بود،
شاخه‌های او میوه نخواهند آورد.
- ۲۶ از خود یادی نفرینی بر جای خواهد نهاد،
و شرمساری او هرگز پاک نخواهد گشت.
- ۲۷ و آنان که پس از او می‌آیند، خواهند دانست
که هیچ چیز به ترس از خداوند نیرزد،
و هیچ چیز شیرین‌تر از تمسک به فرمانهای خداوند نیست.
- ۲۸ پیروی از خدا، عزّتی است عظیم؛
اگر پذیرفته‌اش او گردی، ایام عمر خویش دراز می‌گردانی^(۱).

ا: ۱۶/۲
ب: ۲۰-۲/۵
ج: ۳۵-۲۴/۶
د: ۵/۷

۱۵/۴۰
حک: ۵-۳/۴

(۱) یونا ۲. و لا..

گفتار در باب حکمت^(۱)

۲۴

ام: ۳۳-۲۰/۱
 ۳۶-۱/۸
 ۶-۱/۹
 ای: ۲۸
 با: ۴/۴-۹/۳

- ۱ حکمت ستاینده خویشتن است،
 و در میانه قوم خود، فخر خویش می‌نماید.
 ۲ در جماعت خدای تعالی، دهان می‌گشاید،
 و برابر قدرت او، فخر خویش می‌نماید.
 ۳ «من از دهان خدای تعالی برون گشتم»^(۲)،
 و چون بخاری بر خاک نشستهم.
 ۴ در آسمانها سکنی گزیده‌ام،
 و اورنگ من، ستونی از ابر بوده است.^(۳)
 ۵ به تنهایی دایره آسمانها را گشتم،
 و ژرفای جُهاها را سیر کرده‌ام.
 ۶ در امواج دریا و بر سراسر زمین،
 نزد جمله اقوام و تمامی ملتها، سلطنت کرده‌ام.^(۴)
 ۷ میان همه آنها، در پی آسودگی بوده‌ام،
 در پی آن بوده‌ام تا ببینم در کدامین میراث رحل اقامت افکنم.
 ۸ آنگاه آفریننده جهان، مرا فرمانی بداد،

۵

۶

۷

۸

۹

۱۰

۱۱

۱۲

خرو: ۱۳
 ۲۲-۲۱
 ای: ۱۴/۲۲
 ام: ۲۷/۸

(۱) عنوان فرعی که در روایت یونانی آمده، «ستایش حکمت» است. این قطعه را با دیگر گفتارهای در باب حکمت تشخیص یافته (ام: ۳۳-۲۰/۱؛ ۳۶-۱/۸؛ ۶-۱/۹) و ستایشهای حکمت (ای: ۲۸؛ با: ۴/۴-۹/۳) مقایسه خواهیم کرد. این بخش، فصل مرکزی کتاب است که در آن، آموزه حکمت در کلیت آن ارائه می‌گردد و به همراه آن، نقلهای بسیاری از کتابهای پیشین کتاب مقدس ذکر می‌شود؛ مؤلف تعبیری از گذشته را از دیدگاه حکمت ارائه می‌کند. در این کتاب، پیش از کتاب امثال سلیمان، از پاره‌ای عبارات که حاکی از ظهور الهیات تثلیث است، شگفت‌زده می‌شویم: حکمت در عین حال که با خدا پیوندی تنگاتنگ می‌یابد، از او متاثر می‌گردد، این خصائص بعدها با شخص کلمه یا شخص روح تطابق داده می‌شود (بنگرید به یو: ۱/۱+). با این همه، از نظر مؤلف، حکمتی که پیش از این در ۱/۱-۱۰؛ ۱۱-۱۶؛ ۱۸-۳۶؛ ۲۰/۱۴-۱۰/۱۵ از آن سخن گفته، همانا حضور جهانشمول خداست که در اسرائیل آشکار می‌شود و می‌بالد — همچون درخت زندگی — و هواره بر آن عطا می‌گردد.

(۲) در لا. افزوده شده است: «من که نخست‌زاده پیش از تمامی آفریدگان بودم، نور بی‌زوال را در آسمان برآوردم» (بنگرید به پی: ۵-۳/۱؛ ام: ۲۲/۸؛ کو: ۱۵/۱).

(۳) ستون ابر بیابان که در متون کهن، تجلی حضور یهوه است.

(۴) یک دس. یونانی، سر، لا: «سلطنت کرده‌ام»؛ یونا: «به دست آوردم».

- آن که مرا آفریده، خیمه‌ام را بر پای داشت،
 مرا گفت: «در یعقوب رحل اقامت افکن،
 در اسرائیل میراث خویش گیر.»
^۹ پیش از آغاز روزگاران، از ازل مرا آفرید،
 و تا ابد باقی خواهم ماند.
- ^{۱۰} در خیمهٔ مُقَدَّس، در حضور او، خدمت گزارده‌ام^(۱)؛
 بدین سان در صهیون پا بر جای گشتم،
^{۱۱} و در شهر محبوب، آسودگی خویش یافته‌ام،
 در اورشلیم فرمانروایی می‌کنم.
- ^{۱۲} نزد قومی آکنده از مجذ، ریشه دوانیده‌ام،
 میراث من در قلمرو خداوند است.
- ^{۱۳} در آنجا چون سدر لبنان بالیده‌ام،
 چون سرو بر کوه حَرْمُون.
- ^{۱۴} چون نخل عَینِ جَدی^(۲) بالیده‌ام،
 چون نهالهای گل سرخ آریحا،
 چون درخت زیتون شکوهمندی در دشت،
 چون چنار بالیده‌ام.
- ^{۱۵} چون دارچین و کنگر معطر بوده‌ام،
 چون مُرِّ اعلیٰ عطر پراکنده‌ام،
 چون قِئَه و جَزْع و مِیعَه^(۳)،

(۱) از نظر بن سیرا، عبادت معبد اورشلیم عملی حکمت‌آمیز است. خواه صرفاً بدان سبب که همچون نظم جهان، بیان کمال الهی است، یا به صورت دقیق‌تر، از آن روی که در شریعت که بیان کامل حکمت است مدون گشته است. (۲۳/۲۴).

(۲) دو دس. یونانی: «عَینِ جَدی»؛ متن پذیرفته شده: «بر کرانه‌های رود».

(۳) پس از عطرهای گوناگون طبیعی که در ترکیب روغن مَسَح از آنها استفاده می‌شده است (خرو: ۲۳/۳۰)، بن سیرا حکمت را با کُنْدَر آیینی (خرو: ۳۴/۳۰) می‌سنجد. — قِئَه و مِیعَه صمغهای سقزی خوشبویی همچون مُر هستند؛ جَزْع ترشح پاره‌ای از نرم‌تنان است که در ساخت کُنْدَر از آن استفاده می‌شود.

- چون بخار کُنْدَر در خیمه.
 ۱۶ شاخسارانم را چون درخت بَنه گسترده‌ام،
 شاخساران مجد و نعمت را.
 ۱۷ چون تاکی با شاخه‌های پُر نعمتم،
 ۲۳ اش: ۱/۵+
 و گل‌هایم، ثرات مجد و ثروت است.
 ۱۸ مادر عشق دل‌انگیزم و ترس،
 ۵/۲: ام
 مادر معرفتم و امید مُقَدَّس.
 جملهٔ فرزندان خویش را
 نیکبای جاودان ارزانی می‌کنم، آنان را که برگزیدهٔ اویند^(۱).
 ۱۹ نزد من آیید، ای شما که مرا خواهانید؛
 ۲۶ ام: ۵/۹
 و از ثروت من سیر گردید.
 اش: ۱/۵۵
 ۲۰ چه یاد من شیرین‌تر از انگبین است،
 یو: ۳۵/۶
 میراث من شیرین‌تر از شهد انگبین است.
 ب: ۳۷/۷
 ۲۱ آنان که از من بخورند، باز گرسنه خواهند بود،
 ۲۷ ۳/۱۵
 ۲۸ م: ۱۱/۱۹
 آنان که از من بنوشند، باز تشنه خواهند بود.
 ام: ۱۲/۲۴
 ۲۹ یو: ۱۴-۱۳/۴
 ۲۲ آن که مرا اطاعت کند، شرمسار نخواهد گشت،
 ۳۰
 و آنان که به فرمان من عمل کنند، گناه نخواهند کرد^(۲)».

(۱) متن این آیه مشکوک است؛ این گونه نیز می‌توان آن را فهمید: «جاودانه داده شده‌ام»، یا: «ثرات جاودانهٔ خویش را به آنان می‌دهم که...». در لا. به جای این آیه آمده است: «در من تمامی فیض راه و راستی است، در من همهٔ امید حیات و قدرت است» (بنگرید به یو: ۶/۱۴).
 (۲) در لا. افزوده شده است: «آنان که بر من پرتو می‌افکنند، زندگی جاودانی خواهند داشت» (بنگرید به دان: ۳/۱۲).

حکمت و حکیم^(۱)

۲۲	این همه، جز کتاب عهد خدای تعالی نیست،	۳۲	خرو: ۱/۱۹؛ پا: ۱/۴
	شریعتی که موسی آورد،	۳۳	تث: ۴/۳۳
	و به جماعات یعقوب به ارث رسید.		
	پیوسته در ایمان به خداوند راسخ باشید،		
	بدو درآویزد تا استوارتان سازد.		
	خداوند قادر، خدای یگانه است،		۱/۱۸ +۵/۳۶
	و رهاننده‌ای جز او نیست ^(۲) .		اش: ۱۱/۴۳
۲۵	شریعت، حکمت را چون آبهای رود فیشون سرشار می‌سازد ^(۳) ،	۳۵	پی: ۱۴-۱۱/۲
	چون دجله در موسم میوه؛		
	خرد را چون فرات لبریز می‌سازد،	۳۶	
	چون رود اردن در زمان درو؛		یوش: ۱۵/۳
	تأدیب را چون نیل روان می‌سازد ^(۴) ،	۳۷	
	چون جیحون در ایام انگورچینی.		پی: ۱۳/۲
	نخستین کس، عاقبت او را نشناخت،	۳۸	ار: ۸/۲
	و بازپسین کس نیز رد پایش را نیافت.		
	چه فکرهای او پهناورتر از دریاست،	۳۹	
	و مقاصد او عظیم‌تر از جُهِ.		

(۱) پس از پایان پذیرفتن گفتار، مؤلف به تفسیر آن می‌پردازد: بهترین بیان حکمت، در شریعت است که به عنوان وحی خداوند شمرده می‌شود.

(۲) در لا، متن متفاوتی افزوده شده است: «خداوند به بنده خویش داود وعده داده است که از ذریه او، پادشاهی بس دلیر برخواید آورد که تا ابد، بر اورنگ مجد تکیه خواهد زد» (بنگرید به ۲ سم: ۱۲/۷؛ تو: ۵-۷/۲۸؛ مز: ۳۷-۳۸؛ ۱۱/۱۳۲؛ لو: ۳۲-۳۳).

(۳) در تمامی این قطعه، مؤلف به هشت زمینی و چهار نمر آن می‌اندیشد (پی: ۱۰/۲) که مظاهر حاصلخیزی هستند.

(۴) بر اساس سر: «چون نیل روان می‌سازد» (یشور [ye'ôr]؛ یونا: «چون نور رخشان می‌سازد» (شور [ôr]).

- ۳۰ و من^(۱)، چون شاخابه رودی هستم، ۴۰ اش: ۱۱/۵۸
- چون جویباری که به بهشت ره می‌برد. ۴۱ یو: ۱۴/۴
- ۳۱ گفته‌ام: «بستان خویش را آب خواهم داد، ۴۲
- گلزار خویش را سیراب خواهم ساخت.»
- و اینک شاخابه‌ام رودخانه گشته است، ۴۳ اش: ۹/۱۱
جز: ۱۲-۱/۴۷
یو: ۳۸/۷
- و رودخانه دریا^(۲).
- ۳۲ تأدیب را دگر باره چون سپیده‌دم، رخشنده خواهم ساخت، ۴۴
- نور آن را تا دور دستها خواهم برد^(۳).
- ۳۳ تعلیم را دگر باره چون پیشگویی پیامبران، خواهم پراکند، ۴۶
- و آن را به نسلهای آینده خواهم رساند.
- ۳۴ ببینید که تنها از برای خویش کار نمی‌کنم، ۴۷ ۱۸/۳۳
- بلکه از بهر هر آن که در پی تعلیم است.

امثال

۱ جان من شیفته سه چیز است،

۲۵

همانها که دلپسند خدا و آدمیان است^(۴)؛

- (۱) در لا. و دس. یونانی ۲۴۸ به اشتباه تصریح شده است: «من، حکمت». در واقع، این مؤلف است که به صحنه می‌آید تا نقش خویش را به عنوان حکیم تعریف کند (بنگرید به ۱۶/۳۳؛ ۱۱-۱/۳۹)، در عین حال که استعاره آیات پیشین را نیز مورد استفاده قرار می‌دهد. اگر حکمت نه‌ری پنهان است که تمامی اسرائیل را سیراب می‌سازد، مؤلف شاخابه‌ای است که از آن منشعب می‌شود و باغچه محقر خویش را آبیاری می‌کند.
- (۲) به برکت خداوند، آنها هرچه سرشارتر می‌گردند. کاتب مبدل به پیامبری می‌شود که با تمامی نسلها سخن می‌گوید (آیه ۳۳). مؤلف احتمالاً از استعارات مشابهی همانند آنچه در جز: ۱۲-۱/۴۷؛ اش: ۹/۱۱، و غیره آمده، الهام پذیرفته است.
- (۳) در لا. افزوده شده است: «به ژرفاهای خاک اندر خواهم شد و با هر آن که خفته است، دیدار خواهم کرد و آنان را که به خداوند امید بستناند، روشنی خواهم بخشید». همچون دیگر افزودگیهای لا. در این فصل، این افزودگی می‌تواند ناظر به مسیح شمرده شود (بنگرید به ۱ پط: ۱۹/۳) که عین حکمت به شمار آمده است؛ با این همه، اطمینان مطلق وجود ندارد که این اضافات، منشأ مسیحی داشته باشد؛ آرای یهودی در باب حکمت، غالباً می‌تواند این موضوع را شرح دهد.
- (۴) بر اساس سر. و لا؛ یونا: «سه چیز مرا برابر خداوند و آدمیان زیننده و دلفریب می‌سازد؛ این نیز

۲ یگانگی برادران، دوستی همسایگان،
سازگاری همسران.

۳ ۲ جان من از سه گونه مردم بیزار است،
و از بودشان، اختیار از کفم برون می‌شود:
تهیدستِ گران‌سر، توانگرِ دروغگوی،
۴ پیرِ زناکار و نابخرد.

پیران

۵ ۳ اگر به جوانی هیچ نیندوخته‌ای،
به پیرانه‌سر، چه سان چیزی خواهدت بود؟
۶ ۴ چه زیباست که داوری و موی سپید به هم آمیزند،
و سالخورده‌گان اندرز گویند!
۷ ۵ چه زیباست که حکمت نزد پیران باشد،
و اندیشهٔ سنجیده نزد بزرگان جهان!
۸ ۶ افسر پیران، آزمودگی است،
و فخر ایشان، خدای‌ترسی.

حک: ۹-۸/۴

مَثَل عددی

۹ ۷ نه چیز از خاطر من می‌گذرد که آنها را فرخنده می‌شمارم،
و نیز دهینی که بر شما باز می‌گویم:
۱۰ مردی که شادمانی خویش، در فرزندان خود می‌یابد،
آن که در زندگانی خویش، سقوط دشمنانش را می‌بیند؛
۱۱ ۸ نیکبخت آن که با زنی صاحب خرد می‌زید،

گفتاری در باب حکمت است (بنگرید به ۲۴/۳۰+).

- آن که با گاو و خر شخم نمی‌زند^(۱)،
 آن که هرگز به سخن گناه نکرده است،
 آن که اربابی نه در خور خویش را خدمت نمی‌کند؛
 نیکبخت آن که تدبیر یافته است،
 و از برای نکته‌دانان، سخن تواند گفت؛
 چه بزرگ است آن که حکمت یافته است،
 لپک برتر از آن که از خدای ترسان است، کس نیست.
 چرا که ترس از خداوند برتر از هر چیز است؛
 دارنده آن را با چه توان سنجید؟
 ترس از خداوند، سرآغاز دل بستن به اوست،
 و اعتماد بر خدا، سرچشمه درآویختن بدو^(۲).

زنان

- هر زخمی برسد، جز زخمی که دل خورد!
 هر خبائتی برسد، جز خبائتی که زن کند!
 هر مصیبتی برسد، جز مصیبتی که از خصم رسد!
 هر ستمی برسد، جز ستمی که از دشمن سر زند!
 از شرنگ مار بتر شرنگی نیست،
 از کین زن بتر کینی نیست^(۳).
 همخانه شدن با شیر یا اژدها را دوست‌تر می‌دارم
 تا سر کردن با زنی خبیث را.

ام: ۹/۲۱
 ۱۹، ۲۴/۲۵
 ۱۵/۲۷

(۱) این تعبیر خواه به معنی حقیقی گرفته شود (بنگرید به لاو: ۱۹/۱۹؛ تث: ۱۰/۲۲) یا بیش از آن، به معنی مجازی (بنگرید به ۱۰/۲؛ ۱۴/۶)، تصویر زوجی نامتناسب است. این بند در یونا، حذف گشته و بر اساس عبر. و سر. آورده شده است.
 (۲) یونا ۲. و لا: بنگرید به ۱۲/۱.
 (۳) سر.: «شرنگ»؛ یونا، لا: «سر» (کلمه عبری دوش [rosh] توأمان به معنی «سر» و «سم» است). — سر.، لا، دسس. یونانی: «کین زن»؛ متن پذیرفته شده: «کین دشمن» (که تکرار بند دوم آیه ۱۴ است).

- ۲۴ ۱۷ خبائت زن، رخساره‌اش را دگرگون می‌سازد،
عبوس چهره می‌شود، چون خرس^(۱).
- ۲۵ ۱۸ شوی او میان همسایگان خویش بر سر خوان می‌نشیند،
و به رغم میل خویش^(۲)، به تلخی می‌نالد.
- ۲۶ ۱۹ هر شرارتی برابر شرارت زن هیچ است:
باشد که قرعۀ گنهکاران بر نام او افتد!
- ۲۷ ۲۰ زن زیاده‌گوی از برای مرد آرام،
چون شیب رمل است به زیر پای پیر.
۲۸ ۲۱ مگذار فریفته زیبایی زن گردی،
هرگز به زن دل مبار.
م: ۲۵/۶
سی: ۸/۹
- ۲۹ ۲۲ مایۀ خشم و نکوهش و شرمساری است
که زنی نگاهدار شوی خویش گردد.
- ۳۱ ۲۳ دل شکسته و سیای فسرده و زخم نهفته،
این است آنچه زن خبیث به بار می‌آورد.
۳۲ ۲۴ دستان وامانده و زانوان درمانده،
چنین است حاصل زنی که مایۀ مصیبت شوی خویش است.
- ۳۳ ۲۴ گناه با زن آغاز گشت،
و به سبب اوست که جملگی می‌میریم^(۳).
پی: ۶-۱/۳
روم: ۱۲/۵
قر: ۲۲/۱۵
اتیم: ۱۴/۲

(۱) عبر: «رخساره شوی خویش را دگرگون می‌کند و چون خرس می‌سازد.»

(۲) یک دس، یونانی، عبر: «به رغم میل خویش»؛ یونا: «با گوش سپردن به ایشان».

(۳) به گناه نخستین اشارت رفته است. پولس رسول نیز بر تقصیر حوّا تأکید کرده است (۲ قر: ۳/۱۱؛ ۱ تیم:

۲۵ راه را بر رخنه آب ببرند،
زن خبیث را اختیار سخن گفتن مده.

۲۶ اگر فرمانت را تمام و کمال نبرد،
از او جدا شو^(۱).

۲۶
۱ نیکبخت شویی که زنی شایسته دارد،
ایام عمر او دو چندان خواهد گشت.
۲ زن کامل مایه شادمانی شوی خویش است،
و شوی سالیان عمر خود را سراسر در آرامش خواهد گذراند.
۳ زن شایسته، بهره‌ای ارجمند است،
و نصیب آنان که از خدا ترسانند:
۴ اینان خواه توانگر باشند خواه تهیدست، دلشادند،
و همواره چهره‌ای بشاش می‌نمایند.
۵ سه چیز در دلم ترس می‌اندازد،
و چهارمین، در جانم هول می‌انگیزد^(۲):
افتراپی که در شهر پیچد، شورش مردم،
۶ اتهام دروغین، این هر سه از مرگ بتر است؛
۷ لیک زنی که بر زن دیگر حسادت ورزد، مایه دل‌پریشی و رنج است،
۸ و این همه، بلای زبان است^(۳).

۱۴/۲؛ اما بنگرید به روم: ۱۲/۵.

(۱) ت: «اگر موافق دست تو راه نرفت، او را از تن خویش جدا ساز» (بنگرید به پی: ۲۴/۲؛ اف: ۳۱/۵).

می‌دانیم که در شریعت موسی، طلاق مجاز شمرده شده است (ت: ۱/۲۴؛ بنگرید به مت: ۳/۱۹-۴۹).

(۲) دسس: یونانی، لا: «و چهارمین، در من هول می‌انگیزد»، بنگرید به سر: متن پذیرفته شده: «و برابر

چهارمین، تضرع می‌کنم» یا «و به چهارمین تسلیم شده‌ام».

(۳) سر: «و این همه بلای زبان است»؛ یونا: «و بلای زبان که بر همگان نازل می‌گردد».

- ۱۰ زن خبیث، چون یوغ سست بسته گاو است^(۱)؛
دعوی چیرگی بر او، چون در دست گرفتن کزدم است.
- ۱۱ زن میگسار، مایه خشم عظیم می گردد،
و رسوایی خویش نهان نتواند داشت.
- ۱۲ بدکرداری زن در درخشش نگاه او خوانده می شود،
و از چشمکهایش شناخته می گردد.
- ۱۳ از دختر بی آرم سخت بیرهیز،
مبادا چون مجال یابد، طرفی بر بندد.
- ۱۴ از نگاههای بیشرمانه سخت بیرهیز،
و حیرت مکن اگر چنین نگاهها، ترا به بدی کشانند.
- ۱۵ چنان زنی، چون مسافری تشنه، دهان می گشاید،
از هر آبی که ببیند، می نوشد،
برابر هر میخی می نشیند،
به هر تیری، ترکش خویش می گشاید.
- ۱۶ لطافت زن، مایه شادمانی شوی اوست،
و علم او از برایش قدرت است^(۲).
- ۱۷ زن خموش، عطیه خداداد است،
زن نیک تأدیب شده را بهایی نیست.
- ۱۸ زن عقیف نعمتی دوچندان است،
زن پاکدامن را ارزشی بی حساب است.

(۱) که برگردن حیوان می ساید و می لغزد و سبب درد و زخم می شود.
(۲) ت: «استخوانها را فربه می سازد».

- ۲۱ ۱۶ دلفریبی زنی زیبا در خانه‌ای به سامان،
چون آفتابی است که از کوهساران خداوند برمی‌دمد.
- ۲۲ ۱۷ زیبایی رخساره زن بر قامت افراشته او،
چون نوری است که در چراغدان مُقَدَّس می‌درخشد^(۱).
- ۲۳ ۱۸ ساقهای زیبای زن بر پاشنه‌های استوار^(۲) او،
چون ستونهایی است زرین بر پایه‌های سیمین.
- ۱۹ پسر، جوانی خویش را پاکیزه نگاه دار،
و قدرتت را تسلیم بیگانگان مساز.
- ۲۰ چون حاصلخیزترین کشتزار دیار را جُست،
بذر خویش در آن بپاشان، با دلی مطمئن از شرافت نسل خویش.
- ۲۱ بدین سان، فرزندی که از پس خویش بر جای خواهی نهاد،
با خاطری آسوده از شرافت خویش، به خود خواهند بالید.
- ۲۲ زن تن به مزد، به خدویی نیرزد،
همسر مشروع، چون دژی است که یورش آورندگان را هلاک می‌سازد.
- ۲۳ زن بیدین، نصیب گنهکار می‌شود،
و زن پرهیزگار، بهره آن که از خدا ترسان است.
- ۲۴ زن بی‌آزرم، جز به رسوایی خرسند نمی‌گردد،
زن عفیف، ظریف است، حتی با شوی خویش.
- ۲۵ زن بی‌شرم، فزون‌تر از سگان ارج نهاده نمی‌شود،
لیک زنی که فروتن است، از خدای می‌ترسد.
- ۲۶ زنی که شوی خویش را گرامی می‌دارد، به دیده همگان حکیم می‌نماید،
لیک زنی که شوی را رسوایی سازد، در گران‌سری خود، بیدین شمرده می‌شود.
- نیکبخت شوی زنی شایسته،

ام: ۹/۵-۱۰
نخ: ۲۷-۲۶/۱۳

۱۵/۲۶

۱/۲۶ =

(۱) احتمالاً به شمعدان هفت شاخه (۱ مک: ۴۹/۴، ۵۰) اشارت رفته است.
(۲) سین: «بر پاشنه‌های استوار»، بنگرید به لا: یونا: «بر سینۀ (زنی) استوار».

چه ایام عمر او دوچندان خواهد گشت.
 ۲۷ زن پُر قیل و قال و زیاده گوی،
 کرنایی است که نوای هزیمت می نوازد.
 در حال و روزی اینچنین، هر مردی
 زندگانی خویش در غوغای جنگ می گذراند^(۱).

امور حزن افزا

۲۵ ۲۸ دو چیز اندوهگینم می کند،
 و سومین، خشمناکم می سازد:
 ۲۶ جنگاوری که از فرط تنگدستی، درمانده گشته است،
 مردان صاحب خردی که رنج خواری می برند،
 ۲۷ دادگری که به گناه کشیده می شود؛
 خداوند مقدر می سازد که به تیغ، هلاک گردد.

تجارت

۲۸ ۲۹ بازرگان به دشواری از خطا می پرهیزد،
 و سوداگر از گناه مبرا نتواند بود.
 ۱ بسا کسان که از روی مالدوستی^(۲)، گناه کرده اند،
 ۲۷ آن که سر توانگر شدن دارد، بی ترحم می نماید^(۳).
 ۲ در شکاف میان دو سنگ، میخی می نشیند،
 میان فروش و خرید، خطایی در کار می آید^(۴).

(۱) یونا ۲. و سر.. این افزودگی تنها قطعه‌ای است که در آن، دربارهٔ فحشا با لحنی تند سخن رفته است و در عین حال، تنها قطعه‌ای نیز هست که خصوصیات دینی زن در آن تشریح شده است.
 (۲) سین: «از روی مالدوستی»؛ متن پذیرفته شده: «از برای چیزی بی قدر».
 (۳) تم: «دیدگان برمی گرداند»، یعنی از دلسوزی کردن سر باز می زند (بنگرید به ام: ۲۷/۲۸).
 (۴) حد: «در کار می آید» sunthlibèsetai؛ یونا: «ساییده می شود».

- ۲ آن که سخت پای‌بند ترس از خداوند نیست،
زود باشد که خانه‌اش ویران گردد.

سخن

- ۵ ۴ در غریبال، نخاله‌ها بر جای می‌ماند،
کاستیهای آدمی نیز در گفتارهایش عیان می‌گردد.
- ۶ ۵ ظرفهای سفالگر به کوره آزموده می‌شود،
آزمون آدمی به گوی و گفت اوست.
- ۷ ۶ باغ میوه‌ای که در آن درخت می‌بالد، به میوه‌هایش شناخته می‌شود،
مت: ۱۶/۷ افکار دل آدمی نیز از سخنش آشکار می‌گردد^(۱).
- ۸ ۷ تا کس سخن نگفته باشد، زبان به ستایش او مگشا،
چه سنگ محک همین است.

دادگری

- ۹ ۸ اگر در پی داد باشی، آن را می‌یابی،
چون جامه‌ای فاخر، در تنش می‌کنی.
- ۱۰ ۹ پرندگان، همنشینی با همجنسان خویش را می‌جویند،
راستی نیز نزد آن کسان که به کارش می‌بندند، می‌آید.
- ۱۱ ۱۰ شیر به کمین صید خویش می‌نشیند،
گناه نیز کمین ستمکاران را می‌کشد.
- ۱۲ ۱۱ گفتار انسان پرهیزگار، همواره حکمت است،
لیک بیخرد چون ماه در دگرگونی است.

(۱) متن تصحیح شده: یونا: «سخن نیز از مکنونات دل آدمی سرچشمه می‌گیرد.»

- ۱۲ بهر رفتن نزد بیخردان، در انتظار فرصت مناسب باش^(۱)، ۱۳
- اوقات خویش با مردمان خردمند سر کن.
- ۱۳ گفتار سفیهان انزجارآور است، ۱۴
- در لذات گناه، قهقهه سر می‌دهند. جا: ۶-۳/۷
- ۱۴ انسانی که بسیار سوگند می‌خورد، زبانش مایهٔ بیزاری می‌شود، ۱۵
- چون نزاع کند، مردمان دست بر گوش می‌نهند.
- ۱۵ از نزاع گران‌سران، خون روان می‌گردد، ۱۶ ۲۴/۲۲
- و شنیدن ناسزاهای ایشان، نفرت می‌انگیزد.

رازها

- ۱۶ آن که رازها را از پرده برون می‌افکند، منزلت خویش از کف می‌دهد، ۱۷ ۲۲/۲۲
۱/۴۲
- و دیگر دوست دلخواه خود را نمی‌یابد.
- ۱۷ با دوست خویش، شفیق و امین باش، ۱۸
- لیک اگر از رازهای او پرده برافکنده‌ای، دیگر در پیاش مباش؛ ۱۹
- ۱۸ زیرا همچنان که انسان چون کشته شد، از میان می‌رود، ۲۰
- تو نیز دوستی همنوع خویش را کشته‌ای.
- ۱۹ مانند آنگاه که دست خویش می‌گشاییم و پرنده پر می‌کشد، ۲۱
- دوستت را از دست بداده‌ای و دگر باره به دستش نخواهی آورد.
- ۲۰ در پی او مرو، چه دور است، ۲۲
- چون غزالی رهیده از دام، گریخته است.
- ۲۱ زیرا زخم را مرهم می‌نهند و ناسزا را پوزش می‌طلبند، ۲۳
- لیک از برای آن که پرده از رازی برافکنده، دیگر امیدی نیست. ۲۴

(۱) ترجمه غیرقطعی است؛ جمله را این‌گونه نیز می‌توان فهمید: «میان بیخردان، مترصد فرصتها باش»، یعنی: مراقب باش.

دورویی

- ۲۲ آن که چشمک می‌زند، قصد بدکاری دارد،
هیچ چیز از این کار بازش ندارد^(۱).
- ۲۳ در حضور تو، چون انگبین سرپا شیرینی است،
برابر سخنان تو، مدهوش می‌شود؛
لیک پشت سر، زبان خویش دیگر می‌کند،
و از سخنان تو، سنگ پاگیر می‌سازد.
- ۲۴ از بسیاری چیزها بیزارم، لیک نه بیش از چنین انسانی،
و خداوند نیز از او بیزار است.
- ۲۵ آن که سنگ به هوا می‌اندازد، آن را بر سر خویش افکنده است،
آن که به خیانت، ضربتی می‌نوازد، در عوض آن ضربتی می‌خورد^(۲).
- ۲۶ آن که چاه می‌کند، در آن فرو خواهد افتاد.
آن که دام می‌گسترد، گرفتار آن خواهد گشت.
- ۲۷ آن که بدی می‌کند، بدی بر او نازل خواهد شد،
بی آن که بداند از کجا بر او رسیده است.
- ۲۸ کارِ گران‌سر، سُخره کردن و ناسزا گفتن است،
لیک انتقام، چون شیر در کمین اوست.
- ۲۹ آنان که از فروافتادن پرهیزگاران شادمان می‌گردند، به دام خواهند افتاد،
پیش از مرگ، رنج ایشان را از پای خواهد افکند^(۳).

(۱) در دیگر دسس. آمده است: «آن که می‌شناسدش، از او فاصله می‌گیرد.»

(۲) تت.: «ضربت نابکارانه، زخمها را قسمت می‌کند.»

(۳) این چشمداشت مکافات دنیوی است که با عقاید سنتی وفق دارد (بنگرید به ای: ۲۱-۲۰/۲۱).

کین

۳۰ کین و خشم نیز اموری مکروه‌اند

۳۳

که کار گنهکارانند.

۱ آن که انتقام می‌گیرد، انتقام خداوند را خواهد چشید،

۲۸

ام: ۲۹/۲۴

همان خدایی که گناهان را مو به مو به شمار می‌آورد.

۲ تقصیرهای همنوع خویش را بر او ببخش،

مت: ۲۴-۲۳/۵

آنگاه، به هنگام نیایش تو، گناهانت آمرزیده خواهد شد.

م: ۱۲/۶
۱۵-۱۴/۶

۳ اگر انسانی از انسان دگر، به دل خشمگین باشد،

چه‌سان از خدا طلب شفا تواند کرد؟

۴ از برای انسانی که همانند اوست، بی‌شفقت است،

مت: ۱۸/۱
۳۵-۲۳

و بهر خطاهای خویش دعا می‌کند!

۵ او که جز بشری نیست، کین به دل می‌گیرد،

گناهان او را که بر وی خواهد بخشود؟

۶ سرانجام کار را به خاطر آر و از بیزاری جستن دست شوی،

۳۶/۷
۲۰/۳۸

تباهی و مرگ را یاد کن و به دستورات پای‌بند باش.

۷

۷ دستورات را به خاطر آر و کین همنوع را به دل مگیر،

۸

خرو: ۵-۴/۲۳
لاو: ۱۸-۱۷/۱۹

عهد خدای تعالی را یاد کن و از اهانت درگذر.

۹

ستیزه

۸ از ستیزه دوری‌گزین تا از گناه پرهیزی؛

۱۰

ام: ۱۸/۱۵

انسان تندخوی، ستیزه می‌انگیزد؛

۱۱

۹ گنهکار، میان دوستان بذر نفاق می‌افکند،

میانه مردمی را که در آرامش می‌زیند، آشفته می‌سازد.

۱۰ آتش به قدر هیمة می‌سوزاند،

۱۲

ام: ۲۱-۲۰/۲۶

نزاع به قدر خودسری بالا می‌گیرد؛
 غیظ آدمی به قدر قدرت اوست،
 خشم او به قدر ثروتش است.
 ۱۱ ستیزه ناگهانی، آتش می‌افروزد،
 نزاع نیندیشیده، خون جاری می‌سازد.
 ۱۲ چون در شراره‌ای بدمی، شعله می‌کشد،
 چون بر آن خدو افکنی، خاموشی می‌گیرد؛
 چنین است قدرت دهان تو.

بع: ۲۴/۲۲
 ۱۳ ۱۵/۲۷

۱۴

زبان

بع: ۱۲-۱/۳

۱۳ اُف بر زیاده‌گوی و دوروی؛
 اینان بسیاری مردمان را که در آرامش می‌زیستند، نابود کرده‌اند.
 ۱۴ زبان سوم^(۱) بسیاری کسان را متزلزل ساخته،
 و میان ملت‌ها پراکنده است.
 شهرهای قدرتمند را ویران ساخته،
 و خانه بزرگان را منهدم کرده است.
 ۱۵ زبان سوم، زنان بری از عیب را به طلاق کشانده،
 و ایشان را از ثمره کارهای خویش محروم ساخته است.
 ۱۶ آن که بدان گوش سپارد، دیگر روی آسایش نمی‌بیند،
 و دیگر در آرامش نتواند ماند.
 ۱۷ از ضربت تازیانه نشانی بر جای می‌ماند،
 لیک ضربت زبان، استخوانها را خرد می‌کند.
 ۱۸ بسیاری مردمان به تیغ از پای درآمده‌اند،

ام: ۲۸/۱۶ ۱۵

۱۶

۱۷

۱۹

۲۰

۲۱

ام: ۱۵/۲۵

۲۲

(۱) خواه زبان آن کس که به عنوان نفر سوم، در ستیزه‌ها مداخله می‌کند، خواه زبان آن کس که سه فرد را قربانی می‌کند: افترازن و شنونده و آن کس که بدو افترا زده شده است (در تلمود نیز چنین آمده است).

- لیک افزون بر ایشان، به زبان هلاک گشته‌اند.
 ۱۹ نیکبخت آن که از زیانهای زبان در امان است، ۲۳ مز: ۲۱/۳۱
- که دستخوش غیظ آن نمی‌شود،
 که به زیر یوغ آن نرفته است،
 که به زنجیرهای آن گرفتار نیامده است.
 ۲۰ چه یوغ آن، یوغی است آهنین، ۲۴
- و زنجیرهایش، زنجیرهای مفرغین.
 ۲۱ مرگ هولناک، مرگی است که زبان نازل می‌کند، ۲۵
- و منزلگه مردگان، به از آن است.
 ۲۲ بر آدمیان پرهیزگار، چیرگی نمی‌یابد، ۲۶
- اینان به آتش آن نسوخته‌اند^(۱).
 ۲۳ آنان که از خداوند روی می‌گردانند، قربانی آن می‌گردند، ۲۷
- در آنان خواهد سوخت بی آن که خاموشی گیرد،
 چون شیر، بر ایشان یورش خواهد آورد،
 چون پلنگ، آنان را خواهد درید.
 ۲۴ هوش دار، ملک خویش به خار احاطه کن، ۲۸
- سیم و زر خویش نهان دار.
 ۲۵ بر زبان خویش، میزان و معیار نه، ۲۹
- بر دهان خود، دروازه و قفل گذار.
 ۲۶ زنهار که بدان نلغزی، ۳۰ ۲۷/۲۲
 ۳/۱۳: ام
- و به دست آن که در کمین توست، گرفتار نیایی.

(۱) تشبیه زبان به آتش، در یع: ۶-۵/۳ تکرار شده است. اما از خود می‌پرسیم که آیا بن سیرا که به توصیف
 افترای تشخیص یافته پرداخته است، کمابیش فراموش نکرده که مضمون مشخص گفتار او، وصف کردن
 دشمن به صورت کلی بوده است؟

وام^(۱)

۲۹

- ۱ وام دادن به همنوع خویش، رحمت آوردن است^(۲)،
به یاری او رفتن، پاس دستورات داشتن است.
۲ چون همنوعت نیازمند است، او را وام ده؛
چون از او وام گیری، در زمان مقرر بازپس ده.
۳ در سخن خویش استوار باش و با دگری راستی کن،
تا در جمله حاجتهای خویش، آنچه را که می خواهی، بیابی.
۴ بسیاری کسان وام را نعمت^(۳) می شمارند،
و یاری کنندگان خویش را گرفتار می سازند.
۵ پیش از آن که وام گیرند، بر دست وام ده بوسه می زنند،
و به فروتنی، از داراییهای او سخن می گویند.
به گاه انقضای موعد، درنگ می کنند،
در عوض بازپس دادن وام، شرح ناراحتی خویش می گویند^(۴)،
از زمانه شکوه می کنند.
۶ اگر وام را ادا کنند، وام ده به دشواری نیمی از مال خویش را خواهد گرفت،
و خویشتن را بختیار خواهد شمرد.
اگر چنین نکنند، از مال خویش محروم گشته است،
و بی آن که سزاوار باشد^(۵)، یک دشمن افزون تر خواهد داشت

۱۲/۸

۶

۷

۸

(۱) وام (بی بهره) به اسرائیلیان، در شریعت فرض شمرده شده است (خرو: ۲۴/۲۲؛ لاو: ۳۵-۳۶؛ تث:

۱۱-۷/۱۵. نیز بنگرید به مت: ۴۲/۵؛ مز: ۲۱/۳۷، ۲۶).

(۲) بر اساس سر: در یونا. ترتیب الفاظ جابجا گشته است.

(۳) تث: «چون شیئی پیدا شده».

(۴) معنی مشکوک است: اگر کسی از این که نمی تواند وام را بازپس دهد، ناراحت باشد، یا اظهار تأسف می کند و یا پوزش می طلبد، یا این که با الفاظ طفره آمیز پاسخ می گوید. در لا. افزوده شده است: «و عتاب او را به عتاب پاسخ می گوید».

(۵) دسس. یونانی، سر.، لا: «بی آن که سزاوار آن باشد»؛ متن پذیرفته شده: «نه بی سبب».

- که به نفرین و ناسزا، ادای وام می‌کند،
و در عوض احترام، اهانت روا می‌دارد.
۷ بسیاری مردمان، بدون خیانت^(۱) از وام دادن سر باز می‌زنند،
تا بی‌سبب، دلواپس محروم شدن از مال خویش نگردند.

صدقه

- ۸ با این همه، از برای بینوایان باگذشت باش،
ایشان را بهر صدقه خویش در انتظار مگذار.
۹ برای پیروی از احکام، به یاری تنگدست برو؛
اگر نیازمند است، با دست خالی بازش مگردان.
۱۰ سیم خویش را وقف برادر یا دوست کن،
تا به زیر سنگ، یکسره زنگار نبندد.
۱۱ داراییهای خویش را بر وفق احکام خدای تعالی به کار بند،
این از برای تو، فایده‌مندتر از زر خواهد بود.
۱۲ صدقه‌های خویش را در انبارهای خود نهان دار،
اینها ترا از هر مصیبتی خواهند رهاوند.
۱۳ بهتر از سپری مستحکم، بهتر از نیزه‌ای گران،
برابر دشمن، از برای تو پیکار خواهند کرد.

ضمانت

- ۱۴ انسان نیکوکار، ضمانت همنوع خویش را برعهده می‌گیرد؛
اگر او را وانهد، زان روست که شرم خویش یکسره از کف بداده است.
۱۵ خدمت‌های ضامن خویش را از یاد مبر؛
او زندگی خود را از برای تو داده است.

(۱) دسسن. یونانی، سر.. لا: «بدون خیانت»؛ متن پذیرفته شده: «به سبب شرارت (وام‌گیران)».

- ۱۶ گنهکار، نیکمهای ضامن خویش را یاد نمی‌کند، ۲۲
- ۱۷ ناسپاس، رهاننده خویش را به فراموشی می‌سپارد. ۲۴
- ۱۸ ضمانت، بسیاری مردمان درستکار را نابود ساخته است،
و چون امواج دریا، متلاطم کرده است. ۲۵
- سبب تبعید مردانی مقتدر گشته است
که میان ملت‌های بیگانه سرگردان شده‌اند. ۲۶
- ۱۹ بدکاری که از برای ضمانت شتاب می‌ورزد،
در طلب سود، به سوی محکومیت می‌شتابد. ۲۷
- ۲۰ به قدر توان خویش، به یاری همنوع برو،
و هوش دار که خود فرو نغلتی.

میهمان‌نوازی

- ۲۱ نخستین حوایج زیستن، آب و نان و جامه است، ۲۸ ۲۶/۳۹
- و خانه‌ای که سرپناه گردد.
۲۲ زندگی فقیرانه به زیر سرپناهی از الوار، ۲۹
- به از طعامهای رنگین در خانه‌ای بیگانه است.
۲۳ خواه اندک داشته باشی و خواه بسیار، خویشتن را خرسند بنای، ۳۰
- نکوهش پیرامونیان خویش نخواهی شنید^(۱).
۲۴ خانه به خانه رفتن، همانا زندگی حزیناک است، ۳۱ ۸/۲۷:ا
- هر کجا بازایستی، جرأت دهان گشودنت نباشد؛
۲۵ تو بیگانه‌ای، نوشاک برابر ناسپاس می‌نهی، ۳۲
- و فزون بر آن، سخنان سخت از او می‌شنوی:
۲۶ «بیگانه، اینجا بیا، سفره بگستر، ۳۳
- اگر چیزی داری، برای خوردن بیا.»

(۱) نب. روایت لاتینی: «و چنان مکن که با تو چون بیگانه رفتار شود.»

- ۲۷ «بیگانه، برو، جای خود به شایسته تر ده، ۳۲
برادرم به دیدنم می آید، به خانه نیاز دارم»
۲۸ بر انسان صاحب خرد سخت است ۳۵
که از میزبان خویش نکوهش بشنود^(۱)،
و چون وامدار با او رفتار شود.

تربیت

ام: ۲۴/۱۳
:۱۴، ۱۲/۲۳
۱۷، ۱۵/۲۹

- ۱ آن که پسر خویش را دوست می دارد، او را تازیانه بسیار می نوازد،
این پسر بعدها مایه تسلی خاطرش خواهد شد.
۲ آن که پسر خویش را به نیکی تأدیب می کند، از او خرسند خواهد گشت،
و میان آشنایان خود، بدو فخر خواهد کرد.
۳ آن که پسر خویش را علم می آموزد، مایه رشک دشمنش می گردد،
و برابر دوستان خود شادمان می نماید.

۳۵

- ۴ چون پدری برمد، بدان می ماند که غرده است،
چه از پس خود، پسری بر جای نهاده که بدو مانده است.
۵ در زمان حیات، از حضور او شادی می یافت،
و از مرگ، غم نداشت.
۶ برابر دشمنان خویش، انتقام گیرنده ای^(۲) باقی گذاشته،
و از برای دوستانش، کسی که احسانهای ایشان را عوض دهد.
۷ آن که پسر خویش را نازپرورد کند، ناگزیر زخمهایش را مرهم خواهد نهاد^(۳).

طو: ۶/۹

(۱) ت. روایت لاتینی: «که از بیگانه نکوهش بشنود»؛ یونا: «که از اهل خانه نکوهش بشنود».
(۲) معنی آن در زبان عبری (گوئل [go'el]): آن که «حق انفکاک» (بنگرید به رو: ۲۰/۲؛ ۴/۴) دارد، و نیز آن که مدافع ستم دیدگان است.
(۳) تعبیری غیرقطعی است؛ مراد یا زخمهایی است که بر پسر او در طول زندگی پرتلاطمش وارد خواهد آمد، یا زخمهایی است که پسر ناسپاس او، بر وی وارد خواهد آورد.

- با هر فغان او، احشایش به لرزه درخواهد آمد.
 ۸ اسبی که نیک تربیت نگردد، سرکش می‌شود،
 فرزندی که به حال خویش رها گردد، بی‌ادب می‌شود.
 ۹ چون فرزند خویش را بنوازی، از او به حیرت خواهی آمد،
 چون با او همبازی گردی، ترا خواهد گریاند.
 ۱۰ با او نخند اگر غمی خواهی با او بگیری،
 سرانجام، دندانهای خویش بر هم خواهی سایید.
 ۱۱ او را به روزگار جوانی، رها مگذار،
 و دیدگان خویش بر نادانیهای او فرو میند.
 ۱۲ به روزگار جوانی، پشتش را خمیده ساز،
 تا خردسال است، پهلوهایش را فرو کوب،
 مبادا به خودسری، ترا فرمان نبرد،
 و از او غمین گردی^(۱).
 ۱۳ پسر خویش را ادب آموز و نیک پرور،
 تا گستاخی او را برنتایی.

۲۳/۷

تندرستی

- ۱۴ تنگدستِ تندرست و توانمند
 به از توانگر ناتندرست است.
 ۱۵ تمامی زر عالم به تندرستی و توانمندی میرزد،
 تن توانمند به از دارایی هنگفت است.
 ۱۶ ثروتی برتر از تندرستی
 و آسایشی بالاتر از دلشادی نیست.

(۱) بند دوم آیه ۱۱، بند اول آیه ۱۲ و بند چهارم آیه ۱۲، در یونا. نیامده و بر اساس یونا ۲، عبر. و لا. (به‌علاوه سر. برای بند اول آیه ۱۲؛ بنگرید به ۲۳/۷) آورده شده است.

- ۱۷ مرگ به از زندگانی اندوهناک است،
و آسودگی ابدی برتر از بیماری دائمی.
- ۱۸ طعامهای وافر برابر دهانِ فرو بسته
چونان هدیه‌های نهاده بر گور^(۱) است.
- ۱۹ هدیه از برای بت به چه کار آید،
بقی که نه می‌خورد و نه می‌بوید!
- آن که خداوند عذابش می‌دهد، چنین است^(۲)؛
می‌نگرد و می‌نالند،
- چون آن خصی که باکره‌ای را در آغوش می‌فشارد و می‌نالند.

طو: ۱۷/۴+

تث: ۲۸/۴
مز: ۷۴/۱۱۵
اش: ۲۰/۴۰+

۲۰

۲۱

۴/۲۰

شادمانی

- ۲۱ مگذار گرفتار غم شوی،
و تسلیم اندیشه‌های تیره و تار مگرد.
- ۲۲ شادمانی دل، مایهٔ حیات آدمی است،
خرمی، سبب طول عمر اوست.
- ۲۳ دغدغه‌های خویش را به چیزی مگیر^(۳)، دل خویش را تسلی بخش،
غم را از خویشان بران:
- چه غم، بس آدمیان را هلاک ساخته است،
و سودی نتواند داشت.
- ۲۴ رنج و خشم، مایهٔ کوتاهی عمر است،
و دغدغه‌ها، سبب پیری زود هنگام^(۴).

۲۲ ۲۰/۳۸

۲۳

۲۴

۲۵

۲۶

(۱) «بر گور»؛ نب. روایت عبری: «برابر بت».

(۲) یعنی بیماری که قادر به تغذیه نیست؛ بنگرید به عبری: «اینچنین است آن که مال دارد و نمی‌تواند از آن منتعم گردد»، اما متن احتمالاً تغییر یافته است.

(۳) سین. عبر. سر: «دغدغه‌های خویش را به چیزی مگیر»؛ متن پذیرفته شده: «جان خویش را دوست بدار».

(۴) در تمام دسسن. یونانی، ۱۶/۳۳ (بند دوم) - ۱۳/۳۶ (بند اول) پیش از ۱۶/۳۳-۲۵/۳۰ (بند اول) آمده است.

۲۵ دل دهنده، پُراشته‌ها است^(۱):

مز: ۱۵/۱۵ ۲۷

لیک به آنچه می‌خورد، وسواس دارد.

ثروت

۳۱

هف: فصل ۳۴

^۱ بیخوابیهای زادهٔ ثروت، فرساینده است،

و دغدغه‌های حاصل از آن، ربایندهٔ خواب.

^۲ دغدغه‌های شب زنده‌داری، مانع از خفتن است^(۲)،

و بیماری سخت، برندهٔ خواب.

^۳ توانگر از برای مال اندوختن کار می‌کند،

و چون از کار بازایستد، خویشتن را از لذایذ می‌آکند؛

^۴ تهیدست در عین نداری، کار می‌کند،

و چون از کار بازایستد، گرفتار مسکنت می‌شود.

^۵ آن که دلبستهٔ زر است، از گناه گریز ندارد،

ام: ۲۸/۲۰

آن که در پی سود است، فریب آن را می‌خورد^(۳).

^۶ بسیاری کسان قربانی زر شده‌اند،

نابودی ایشان ناگزیر بوده است^(۴).

^۷ چه این دامی است^(۵) از برای آنان که بهر زر قربانی ذبح می‌کنند،

در روایت‌های سریانی و لاتینی، ترتیب اولیه حفظ شده و قطعات عبری آنها نیز بر این امر گواهی دارد (بنگرید به مقدمه).

(۱) معنی مشکوک است. عبر: «خواب دل سعادتمند، کار طعام را می‌کند».

(۲) عبر: «مانع (از خفتن) می‌گردد»؛ یونا: «(خواب را) فرا می‌خواند». متن ۲-۱/۳۱ مشکوک است؛ به نظر می‌رسد که بند دوم آیه ۱، تکرار بند دوم آیه ۹ فصل ۴۲ است.

(۳) عبر: «(آن که در پی) سود (است) فریب آن را خواهد خورد»؛ یونا: «(آن که در پی) فساد (است) از آن آکنده خواهد شد».

(۴) عبر: «آنان بر دُر تکیه کردند و توفیق نیافتند تا از مصیبت برهند و به روز خشم، نجات یابند».

(۵) تت: «چوب پاگیر». از لحاظ دستوری، مقصود زر است، اما احتمالاً مؤلف به بت می‌اندیشیده است و این

←

و جمله بیخردان گرفتار آن می‌شوند:

^۸ نیکبخت آن توانگری که از عیب می‌پرهیزد،

و از پی زر نمی‌دود^(۱).

^۹ آن کیست که آفرینش گوئیم؟

چه در قوم خویش معجزه می‌کند.

^{۱۰} آن کیست که این آزمون را بر تافت و خویشان را بری از عیب نشان داد؟

او مایهٔ مجد است.

آن کیست که گناه کردن می‌توانست و نکرد،

که بدی کردن می‌توانست و نکرد؟

^{۱۱} داراییهای او پایرجای خواهد ماند،

و جماعت حکایت احسانهایش را خواهند پراکند^(۲).

ضیافت

ام: ۳-۱/۲۳
۸-۶

^{۱۲} بر سر خوانی رنگین نشسته‌ای؟

با دهان گشاده برابر آن،

مگوی: «چه وفور نعمتی!»

۱۳

^{۱۳} به یاد آر که دیدهٔ آزمند داشتن، ناپسند است:

۱۴

بتر از دیده، آفریده آیا هست؟

۱۵

هم از این روست که در هر کاری می‌گریذ^(۳).

^{۱۴} بدانجا که میزبانان می‌نگرد، دست دراز مکن،

۱۶

نکته، روایت «قربانی ذبح می‌کنند» را که در دو دس. و لا. آمده است، توجه می‌کند (متن پذیرفته شده: «آنان که دیوانهٔ آند»); عبر: «این دامی از برای سفیه است».

(۱) در عبری «ثروت» (מַמּוֹן [mammôn]) کلمه‌ای با ریشهٔ آرامی است و در نوشته‌های ربّی فراوان آمده است (بنگرید به مت: ۲۵/۶؛ لو: ۹/۱۶، ۱۱، ۱۳).

(۲) احتمالاً به این رسم اشارت رفته است که در کنیسه‌ها، نام احسانگران جماعت را اعلام می‌کردند. — لا: «تمامی جماعت (ecclesia) مَقْدَسان، از احسانهای او خبر خواهد داد».

(۳) عبر: «در هر کاری»؛ یونا: «در هر رخسارهای».

- ۱۷ با او توأمان دست به طعام مبر.
- ۱۸ بدان که همنوعت، در باب تو چه می‌انگارد،
و در تمامی امور، فکور باش^(۱).
- ۱۹ چون انسانی باادب^(۲)، از آنچه برابرت می‌نهند، بخور،
حریصانه بخور، خوشتن را کریه مساز.
- ۲۰ از سر ادب، نخستین کس باش که از خوردن دست می‌گشدد،
پرخوری مکن، مبادا توهین بشنوی.
- ۲۱ اگر با همشینیان بسیار، بر سر خوان نشسته‌ای،
پیش از ایشان طعام برمدار.
- ۲۲ از برای انسان باادب، اندک مقداری طعام بسنده است!
از این روی چون بخسبد، به راحتی دم برمی‌آورد.
- ۲۴ کم‌خوردن مایه خوش‌خفتن است،
و سحرخیزی و تردماغی.
- ۲۳ بیخوابی و قی و قولنج
نصیب انسان پرخور است.
- ۲۵ اگر ناگزیر از زیاده خوردن شدی،
برخیز و قی کن^(۳) تا سبکبار گردی.
- ۲۶ بر من گوش سپار ای پسر من و خوارم مدار:
سخنانم را بعدها فهم خواهی کرد.
- ۲۷ در هر آنچه می‌کنی، میانه‌رو^(۴) باش
تا هرگز بیماری دامنگیرت نگردد.

(۱) عبری: «و در هر آنچه مورد نفرت توست، اندیشه کن.»

(۲) عبری: «با ادب»؛ در یونا. نیامده است.

(۳) دسسیس. یونانی، عبری: «قی کن»؛ متن پذیرفته شده: «در میان غذا (۲)».

(۴) عبری: «میانه‌رو»؛ یونا: «سریع».

- ۲۸ ۲۳ میزبان گشاده‌دست را به بانگ بلند آفرین می‌گویند،
و ستایش سخاوت او، پاینده است.
- ۲۹ ۲۴ لیک میزبان خسیس در شهر جفا می‌بیند،
و نشانه‌های خست او را حکایت می‌کنند.
- شراب**
- ۳۰ ۲۵ با شراب، شیردلی منهای،
چه بس کسان را هلاک ساخته است.
- ۳۱ ۲۶ بدان سان که کوره، پولاد آب‌دیده را می‌آزماید،
شراب نیز دها را در ستیزه مدعیان می‌آزماید.
- ۳۲ ۲۷ شراب از برای آدمی، زندگی است،
آنگاه که به اعتدال از آن می‌نوشیم.
- ۳۳ بی‌شراب، زندگی چه‌سان خواهد بود؟
- ۳۵ ۱۵/۱۰۴ مز: شراب از بهر فرحناکی آدمیان آفریده شده است.
- ۳۶ ۲۸ مایه خرمی دل و فرحناکی جان است،
آنگاه که به هنگام و به قدر کفایت، از آن می‌نوشیم.
- ۳۹ ۲۹ مایه مرارت جان است،
آنگاه که به افراط از آن می‌نوشیم، از سر شور و هماوردطلبی^(۱).
- ۴۰ ۳۰ مستی، خشم بیخرد را از برای هلاکت او برمی‌انگیزد،
از توان او می‌کاهد و زخمها به بار می‌آورد.
- ۴۱ ۳۱ در طول ضیافت، همنشین خویش را برمینگیز،
و اگر سرخوش است، او را سُخره مکن،
از او خرده مگیر،
- ۴۲ و به خواسته‌های خویش، او را میازار.

(۱) بر اساس عبری: «هماوردطلبی» (ترجمه غیرقطعی است)؛ یونا: «خطا».

ضیافت

هف: فصل ۳۵

۳۳

^۱ ترا میر مجلس خوانده‌اند^(۱)؟ گران‌سری مکن،

با میهمانان چون تنی از ایشان باش،

به خدمت آنان پرداز و سپس بنشین.

^۲ چون وظائف خویش به تمامی به جای آوردی، پس آنگاه بنشین

تا با ایشان لذت ببری،

و تاج بر سرت نهند، که این پاداش کامیابی توست^(۲).

^۳ سخن بگوی ای پیر، چه این زبیده‌توست،

لیک با خویشتن‌داری: بهر ساز و نوا نیز مجالی باقی گذار^(۳).

^۴ آنگاه که به ساز و نوا گوش سپرده‌اند، سخن دراز مکن،

از موعظه نابهنگام بیرهیز.

^۵ ساز و آواز در ضیافت

چونان نگین یاقوت سرخ بر زیور است.

^۶ نغمه با شراب خوشگوار

چونان نگین زمرد بر حلقه زرین است.

^۷ سخن بگوی ای جوان، آنگاه که باید،

(۱) چنین می‌نماید که برگزاری جشنهای باشکوه با «گردانده‌ای» که به قرعه یا با رأی‌گیری برگزیده می‌شد (بنگرید به ۲ مک: ۲۷/۲؛ یو: ۸/۲)، تحت تأثیر یونانیان و رومیان، در فلسطین رواج یافته بود. به افتخار این جشنها، شراب می‌نوشیدند: تت: «ضیافت شراب» (۳۱/۳۱؛ ۵/۳۲؛ ۱/۴۹؛ اس: ۷/۷). رُسن‌ها، یهودیان پرهیزگار را از این عادات بر حذر می‌داشتند، اما بن سیرا صرفاً آداب پسندیده را توصیه کرده است.

(۲) درباره تاج در جشنها، بنگرید به اش: ۴-۱/۲۸؛ حک: ۸/۲.

(۳) این لفظ می‌تواند خواه بر موسیقی یا آواز، خواه بر هر گونه تجلیات هنری از قبیل شعر، نمایش و غیره دلالت داشته باشد.

- ۱۱ اگر از تو پرستی کنند، دوچندان سخن بگویی.
- ۱۲ ^۸ سخن خویش کوتاه گوی و با اندک کلمه، بسیار گوی.
- خوشتن را توأمان دانا و خموش بنای.
- ۱۳ ^۹ با بزرگان چنان مباش که گویی هم‌شان ایشانی،
- چون دگری سخن گوید، کم سخن گوی.
- ۱۴ ^{۱۰} آذرخش پیش از تندر می‌درخشد.
- لطافت پیشاپیش انسان فروتن پیش می‌آید.
- ۱۵ ^{۱۱} چون گاه آن رسد، قصد رفتن کن و درنگ منای،
- به خانه بشتاب و هرزه مگرد.
- ۱۶ ^{۱۲} آنجا سرگرم باش و هرآنچه دلخواهت است، بکن،
- لیک به گستاخانه سخن گفتن، گناه مکن^(۱).
- ۱۷ ^{۱۳} و از برای این همه، آفریننده را متبارک خوان،
- همو که ترا از احسانهای خویش می‌آکند.

ام: ۳۳/۱۵
۱۲/۱۸

ترس از خدا

- ۱۸ ^{۱۴} آن که از خدا ترسان است، پندهای او را می‌نیوشد،
- آنان که در طلب اویند، خشنودیش را می‌یابند.
- ۱۹ ^{۱۵} آن که در شریعت تفحص می‌کند، از آن سیراب می‌گردد،
- لیک از برای ریاکار، شریعت لغزشگاه است.
- ۲۰ ^{۱۶} آنان که از خداوند ترسانند، نیک‌رأی می‌گردند،
- اعمال نیک خویش را چون نور، تابنده می‌سازند^(۲).

- ۲۱ ^{۱۷} گنهکار توبیخ را نمی‌پذیرد،

(۱) عبر: «در ترس از خدا و نه در محرومیت».

(۲) عبر: «دادگری را فهم می‌کند و اندیشه خویش را از ظلمت برون می‌آورند».

بهر پیروی از اراده خویش، عذرها می آورد^(۱).
 ۱۸ انسان خردمند، اندرزها را خوار نمی دارد،
 بیگانه و گران سر، ترس را نمی شناسند^(۲).

۲۲

۱۹ بی اندیشه، هیچ کاری مکن،
 تا از اعمال خویش پشیمان نگردی^(۳).
 ۲۰ راه ناهموار در پیش مگیر،
 مبادا پایت به سنگ گیرد.

۲۴

۱۶/۳۷

۲۱ به راه هموار اعتماد مکن،
 ۲۲ و از فرزندان خویش پروا کن.
 ۲۳ در جمله امور، مراقب خویشتن باش^(۴)،
 این کار نیز، پاس داشتن دستورات است.

۲۵

۲۶

۲۷

ت: ۹/۴
 ام: ۳/۱۳
 ۱۷/۱۶
 ۵/۲۲

۲۴ آن که به شریعت اطمینان دارد، احکام آن را پاس می دارد،
 آن که به خداوند اطمینان می ورزد، هیچ خسروانی نمی بیند.

۲۸

م: ۳/۲۳
 ام: ۱۶/۱۹

۱ آن که از خداوند ترسان است، از بدی در امان می ماند،
 و در آزمون نیز، خواهد رهید.

۳۳

هف: فصل ۳۶
 ای: ۱۹/۵
 م: ۹۱/۱
 ام: ۲۱/۱۲
 ۱۶/۲۴

۲ آن که از شریعت بیزاری می جوید، حکیم نیست^(۵)،
 لیک به جای آورنده دروغین شریعت، چون کشتی طوفان زده است.
 ۳ انسان خردمند به شریعت اطمینان می ورزد^(۶).

(۱) عبر: «به شریعت تعدی می کند.»

(۲) عبر: «حکیم، حکمت را پنهان نمی دارد؛ گران سر و بیدین، شریعت را پاس نمی دارند.»

(۳) یا: «تا چون در حال انجام کاری هستی، پشیمان نگردی.»

(۴) بر اساس عبر: «مراقب خویشتن باش»؛ یونا: «به خویشتن اعتماد کن.»

(۵) بر اساس عبر: «حکیم از شریعت بیزاری نمی جوید.»

(۶) عبر: «کلام یسوع را فهم می کند.»

شریعت از برای او، چونان کلام خدا، شایسته ایمان است.

۴ گفتارهای خویش را پرورده ساز تا بر تو گوش سپارند^(۱)،

پیش از آن که پاسخ گویی، علم خویش را گرد آور.

۵ مشاعر سقیه، چون چرخ گاری است،

تعقل او، چون محور گردنده آن است.

۶ دوست استزاکر، همچون اسب فحل است،

چون آهنگ سوار شدن بر آن کنیم، شیهه سر می دهد.

تفاوت حال و روزها

۷ از چه روی روزی از روز دگر بزرگ تر است^(۲)،

هرچند در سراسر سال، نور از خورشید سرچشمه می گیرد؟

۸ این بدان سبب است که در فکر خداوند، میان روزها فرق است.

بی: ۱۴/۱

همان خداوندی که فصول و اعیاد را گونه گون ساخته است.

۹

۹ پاره‌ای از روزها را رفعت بخشیده و تقدس عنایت کرده است،

۱۰

و پاره‌ای دیگر را یکسان ساخته است.

۱۰ جمله انسانها از لجن پدید آمده‌اند،

بی: ۷/۲

و آدم از خاک سرشته شده است.

۱۱ خداوند در حکمت^(۳) عظیم خویش، میان انسانها فرق نهاده،

و حال و روزشان را گونه گون ساخته است.

۱۲ شماری چند از ایشان را برکت داده و رفعت بخشیده است،

شماری را تقدس عنایت کرده و نزد خویش قرار داده است.

۱۵-۱۴/۱۰

اسم: ۸-۶/۲

لو: ۵۳-۵۱/۱

(۱) عبر: «پس آنگاه عمل کن.»

(۲) چنین می‌نماید که مسئله مطرح شده، ارتباطی با کیهان‌شناسی ندارد (تفاوت طول روزها)، بلکه به دین مربوط می‌شود (تفاوت شأن روزهای عید و روزهای عادی). این همان نکته‌ای است که از آیه ۹ برمی‌آید.

(۳) عبر: «حکمت»؛ یونا: «علم».

شماری را نفرین کرده و خوار داشته است،
و از جایگاهشان رانده است.

^{۱۳} همچون گِل رُس در دست کوزه‌گر

که بر وفق اراده او شکل می‌پذیرد^(۱)،

آدمیان نیز در دست آفریننده‌شان چنین‌اند،

همو که ایشان را به حسب دادگری خویش جزا می‌دهد.

^{۱۴} برابر بدی، نیکی است،

برابر مرگ، زندگی است.

به همان سان، برابر انسان پرهیزگار، گنه‌کار است^(۲).

^{۱۵} پس جمله اعمال خدای تعالی را نظاره کن،

تمامی آنها جفت جفت‌اند و برابر یکدگر.

^{۱۶} من که واپسین آمدگانم، نیک نظر کردم،

همانند کسی که پس از خوشه‌چینان، خوشه‌های تُتک‌مانده را می‌چیند.

^{۱۷} به برکت خداوند، پیش از همه رسیدم،

و چون خوشه‌چینان، چَرخُشت^(۳) را آکندم.

^{۱۸} اذعان دارید که تنها از برای خویشتن کار نکرده‌ام،

بل از بهر هر آن که در طلب تأدیب است.

^{۱۹} پس ای بزرگان قوم، سخنم را بنیوشید،

ای رؤسای جماعت^(۴)، گوش فرا دارید.

اش: ۱۶/۲۹
روم: ۲۱/۹

۱۴

۱۵

۲۵-۲۴/۴۲
جا: ۸-۱/۳

هف: ۲۵/۳۰
اش: ۱۳/۲۴
ار: ۹/۴۹

۳۴/۲۴

حک: ۱/۶

(۱) دو دس. یونانی، لا: «که بر وفق... شکل می‌پذیرند»؛ یونا: «تمامی راههایش بر وفق... (است)».

(۲) در عبر. و سر. افزوده شده است: «و برابر نور، ظلمات است.»

(۳) چَرخُشت حوضه‌ای است که در آن خوشه‌های انگور را لگدمال می‌کنند تا شیره آنها خارج شود. به چرخ‌خی که با آن آب انگور را می‌گیرند نیز اطلاق می‌شود. م.

(۴) مراد در کنیه است که یهودیان پرهیزگار، برای تعلیم خویش، در آنجا گرد می‌آمدند.

خودسروری

- ^{۲۰} پسر و همسر و برادر و دوست خویش را
در طول زندگانت، بر خویشان چیره مگردان.
داراییهای خویش را به دیگری مده،
تواند بود که بر این کار افسوس خوری و داراییهای خویش را بازخواهی.
^{۲۱} مادام که زنده‌ای و دمی بر تو باقی است،
تسلیم چیرگی کس مگرد.
^{۲۲} چه آن به که فرزندان بر تو تضرع کنند
تا آن که تو نگاههای تضرع‌آمیز خویش به سوی ایشان گردانی.
^{۲۳} در هر آنچه می‌کنی، سرور بمان،
نیکنامی خویش را لکه‌دار مساز.
^{۲۴} چون ایام زندگانت به سر آمد،
به وقت مرگ، میراث خویش را قسمت کن.

۲۲

بردگان^(۱)

- ^{۲۵} نصیب خر، علف است و ترکه و بار،
و بهره‌بنده، نان و تنبیه و کار.
^{۲۶} برده‌خویش را به کار وادار تا خود آسودگی یابی؛
چون دستانش را رها گذاری^(۲)، در طلب رهایی برخواهد آمد.
^{۲۷} بوغ و مهار، گردن را خم می‌سازد،

ام: ۳/۲۶

(۱) درباره‌ی سختگیری نسبت به بردگان، بنگرید به خرو: ۲۱-۲۰؛ نیز بنگرید به مت: ۳۴/۱۸؛ لو: ۴۶/۱۲. با این همه، بردگان به اختیار اربابان رها نمی‌شدند. حقوق آنان در شریعت مشخص شده بود (خرو: ۶-۱/۲۱، ۲۶-۲۷؛ لاو: ۴۶/۲۵؛ تث: ۱۵-۱۲/۱۸؛ نیز بنگرید به آیات ۳۰-۳۳ همین فصل). بسنجید با نگرش پُلُس رسول در اف: ۹/۶؛ کو: ۱/۴؛ فل: ۱۶.
(۲) «آسودگی یابی»، نب. روایت عبری: «تا طلب آسودگی نکند». — «چون دستانش را رها گذاری»، عبری: «و اگر سر بلند کند».

بر بندهٔ شرور، عذاب و بازخواست واجب است.
^{۲۸} به کارش گمار تا باطل نماند^(۱)،
^{۲۹} چه بطالت آموزندهٔ جملهٔ خدعه‌ها است.
^{۳۰} به کارش گمار آن‌گونه که سزاوار اوست،
 و اگر فرمان نبرد، به زنجیرش کش.
 لیک از کس توقع بسیار مدار،
 و کاری برخلاف دادگری مکن.

ا: ۱۹/۲۹

^{۳۱} جز یک برده نداری؟ او را همانند خویشان شمار،
 چه او را به خون خریده‌ای^(۲).
 جز یک برده نداری؟ با او چون برادر رفتار کن،
 چه به او همانند خویشان نیاز داری.
^{۳۲} اگر با او بدرفتاری کنی و بگریزد،
^{۳۳} در کدامین راه به جست‌وجوی او خواهی رفت؟

۲۰/۷

۳۲-۳۳

خواب^(۳)

^۱ امیدهای واهی و فریبنده، از مهر بیخردان است،
 و خواب، سفیهان را پر و بال می‌بخشد.
^۲ درنگ کردن بر خواب،

هف: فصل ۳۱

۳۴

(۱) عبر: «تا سر به طغیان برندارد».
 (۲) یعنی: او را با عصارهٔ وجود خویش خریده‌ای، با مالی که به سختی به دست آمده است. اما متن محل اطمینان نیست.
 (۳) در ع: خدا گاه از خواب برای تعلیم آدمیان استفاده می‌کند (پی: ۱۷-۱۰/۲۸؛ ۱۳-۱۰/۳۱؛ ۲۴-۱۱-۵/۳۷؛ ۳۶-۱/۴۱؛ ۶-۱۲/۶. نیز بنگرید به ا: ۲۳-۲۰/۱؛ ۱۳/۲؛ ۲۲). اما پیامبران و متشرعان، توسل به خواب را به عنوان وسیلهٔ عادی غیبگویی، نکوهش کرده‌اند (ار: ۸/۲۹؛ جا: ۶/۵؛ لاو: ۲۶/۱۹؛ تث: ۶-۲/۱۳؛ ۱۴-۹/۱۸). بن سیرا این نگرش اخیر را اختیار کرده و در عین حال، خوابهایی را که اصالتاً منشأ الهی دارند، ممکن شمرده است (آیهٔ ۶).

چون گرفتن سایه است و پی کردن باد.

۳ آینه و خواب به یکدگر مانند:

چون برابر رخساره نهاده شوند، عکس آن را آشکار می‌سازند^(۱).

۴ از ناپاکیزگی چه‌سان پاکیزگی توان حاصل کرد؟

از دروغ چه‌سان راستی توان به کف آورد؟

۵ غیب‌گویی و فال‌گیری و خواب، سراسر باطل‌اند،

و خیالات زن آبستن‌اند^(۲).

۶ جز به خوابی که از سوی خدای تعالی فرو فرستاده شده،

به هیچ خوابی دل میند.

۷ خواب، مردمان بسیار را به گمراهی کشانده است،

کسانی که بر آن تکیه کرده‌اند، ناکام گشته‌اند.

۸ شریعت، بی‌دروغ به کمال می‌رسد،

و حکمت، در راستی کامل می‌شود^(۳).

ای: ۴/۱۴

جا: ۶/۵

سفر

۹ چون سفر بسیار کنیم، بسیار می‌آموزیم،

انسان آزموده، به هوشمندی سخن می‌گوید.

۱۰ آن که آزموده نشده، اندک می‌داند،

۱۱ لیک آن که سفر کرده، آکنده از آزمودگی است.

۱۲ در سفرهایم امور بسیار بدیده‌ام،

و از آنها چندان آموخته‌ام که به گفت درنیاید.

۴/۳۹

(۱) حد: «آینه و خواب» (بنگرید به ادامه متن): یونا: «رؤیاهای خواب». — خواب همانند آینه، جز تصویری

بجازی را نمودار نمی‌سازد؛ یا: خواب تنها آنچه را که خواب دیده در سر دارد، منعکس می‌سازد، بی آن که

او را آگاهی بیشتر و اطمینان افزون‌تری بخشد (بنگرید به آیه ۴).

(۲) تت: «زنی که در حال زایمان است، در دلش چنین می‌گذرد».

(۳) بن سیرا خوابهای فریبنده را در نقطه مقابل شریعت و حکمت قرار می‌دهد که اغواگر نیستند.

- ۱۳ چه بسیار با مرگ رویاروی گشته‌ام،
و نجات یافته‌ام، بدین گونه^(۱)؛
- ۱۴ آنان که از خداوند ترسانند، روحشان زنده خواهد ماند،
۱۵ چه امیدشان بر آن که نجاتشان تواند بخشید، متکی است.
- ۱۶ آن که از خداوند ترسان است، از هیچ بیم ندارد،
نمی‌لرزد، چه امید او خداست.
- ۱۷ نیکبخت جان آن که از خداوند ترسان است:
۱۸ بر که تکیه دارد و که پشتیبان اوست؟
- ۱۹ نگاه خداوند بر دوستداران خویش خیره است،
حمایتی نیرومند، تکیه‌گاهی سراپا قدرت،
پناهگاهی برابر باد بیابان، سایه‌ساری برابر گرمای نیمروز،
حمایتی برابر موانع، اطمینان خاطری برابر سقوط.
- ۲۰ جان را رفعت می‌بخشد و دیدگان را روشنی عطا می‌کند،
سلامت و حیات و برکت ارزانی می‌دارد.

۱۹/۱۵
مز: ۱۸/۳۳
۱۶/۳۴

مز: ۹۱

۲۰

قربانی

+۱/۳۵

- ۲۱ تقدیم قربانی که از راه نادرست به دست آمده، استهزا است،
۲۲ عطایای بدکاران، پذیرفته نیست.
- ۲۳ خدای تعالی، هدایای بیدینان را نمی‌پذیرد،
و به خاطر فراوانی قربانی، گناهان را نمی‌آمرزد.
- ۲۴ تقدیم قربانی که با مال تهیدستان فراهم آمده،
چونان ذبح پسر در حضور پدر اوست.
- ۲۵ قوت لایموت، مایه زندگی تهیدستان است،

ام: ۲۷/۲۱

عا: ۲۱/۵

(۱) آیه را این‌گونه نیز می‌توان درک کرد: «و به سبب آنچه گفتم، نجات یافته‌ام، به سبب تجربه‌ام»؛ در واقع، در ارزش آنچه توان نجات بخشیدن دارد، سیر صعودی می‌بینیم: خواب، تجربه، ترس از خداوند.

محروم ساختن ایشان از آن، قتل کردن است.

۲۶ گرفتن رزق و روزی همنوع خویش، کشتن اوست.

۲۷ محروم ساختن مزدگیر از اجرت او، خون ریختن است.

۲۸ یکی بنا می‌کند و دیگری ویران می‌سازد؛

از این کار، جز رنج چه حاصل آید؟

۲۹ یکی مبارک می‌خواند و دیگری نفرین می‌کند:

سرور، آوای که را خواهد شنید؟

۳۰ آن کیست که چون مرده‌ای را لمس کند، خویشتن را پاکیزه سازد و سپس

دگر باره مرده را لمس کند،

غسل او به چه کار آید؟

۳۱ اینچنین است انسانی که از برای گناهان خویش روزه می‌گیرد،

پس آنگاه می‌رود و دگر باره گناه می‌کند؛

چه کس دعای او را مستجاب خواهد ساخت؟

خضوع او به چه کارش آید؟

شریعت و قربانی^(۱)

۱ پاس داشتن شریعت، قربانی بسیار ذبح کردن است،

۲ در آویختن به احکام، قربانی سلامتی تقدیم داشتن است.

۳ محبت نمودن، آرد نرم هدیه دادن است،

۴ صدقه دادن، قربانی ستایش تقدیم داشتن است.

۵ مایه خشنودی خداوند، از بدی روی گرداندن است،

گریز از ستمگری، قربانی کفاره تقدیم داشتن است.

۶ برابر خداوند با دستان خالی حاضر مشو،

لاو: ۱۳/۱۹
تث: ۱۵-۱۴/۲۴
ار: ۱۳/۲۲

اع: ۱۱/۱۹

هف: فصل ۳۲

لاو: ۱/۳+

لاو: ۱/۲+

لاو: ۱۱/۷+

لاو: ۱/۱۶+

تث: ۱۶/۱۶
ار: ۱۳/۲۲

(۱) بن سیرا سخت پایبند اجرای مناسک و عبادات است و در عین حال، اخلاق‌گرایی است که دغدغه پاس داشتن تمامی احکام مربوط به دادگری و نیکوکاری شریعت را در سر دارد. این دو گرایش او، در اینجا با هم پیوند می‌خورد: بنا به نظر بن سیرا، به جای آوردن شریعت، به خودی خود عبادت است.

۷ چه این همه، به حسب احکام فرض شده است.

۸ هدیه دادگر، قربانگاه را به طرب می آورد^(۱)،

عطر آن، تا آستان خدای تعالی بر می شود.

خرو: ۱۸/۲۹+

۹ قربانی دادگر، پذیرفته است،

یاد آن فراموش نخواهد گشت.

لاو: ۳-۱/۲

۱۰ خداوند را کریمانه تمجید کن،

و در تقدیم نوبر محصولات، بُخل موز.

تث: ۱/۲۶+

۱۱ هر بار که هدیه تقدیم می داری، رویی گشاده بنای،

قر: ۷/۹

و ده یک را شادمان وقف کن.

تث: ۲۲/۱۴+

۱۲ خدای تعالی را آنچنان ده که بر تو عطا کرده است،

تث: ۱۷/۱۶

با گشاده دستی، بر وفق توانایی خویش^(۲).

۱۳ چه خداوند عوض می دهد،

و ترا هفت چندان بازخواهد گرداند.

دادگری الهی

۱۴ در پی آن مباش که او را به هدایا رشوت دهی، آنها را نخواهد پذیرفت،

۱۵ به قربانی نادرست تکیه مکن.

چه خداوند داوری است

که ملاحظه کسان نمی کند.

تث: ۱۷/۱۰

۱۶ رعایت کسان نمی کند تا تهیدستان را خسران رساند،

ای: ۱۹/۳۴

ام: ۲۳/۲۴+

و به ندای ستم دیده گوش فرا می دارد.

۱۷ تضرع یتیم را نادیده نمی گیرد،

خرو: ۲۲/

۲۳-۲۱

به زاری بیوه زنی که شبکه های خویش باز می گوید، بی اعتنا نمی ماند.

ام: ۱۱-۱۰/۲۳

(۱) تث: «قربانگاه را چرب می سازد».

(۲) در حاشیه عبر. افزوده شده است: «این کس به خدا وام می دهد و خدا آن را به تهیدستی عطا می کند؛ غیر

از خدا چه کسی آن را بدو بازپس خواهد داد؟» (بنگرید به ام: ۱۷/۱۹).

۱۸ شود آیا که اشکهای بیوه‌زنی بر گونه‌هایش روان گردد

۱۹ و فغان او، مسبب آن اشکها را از پای نیفکند؟

۲۰ آن که با تمامی دل، خدای را بندگی می‌کند^(۱)، پذیرفته می‌شود،

و ندای او تا ابرها می‌رسد.

۲۱ دعای فروتن از ابرها^(۲) درمی‌گذرد؛

تا این دعا واصل نگردد، تسلی نمی‌یابد^(۳).

ای: ۱۸/۱۶+

از پای نمی‌نشیند تا خدای تعالی بر او نظر افکند.

۲۲ و حق دادگران را بستاند و انصاف را دگرباره پابرجای سازد.

و خداوند درنگ نخواهد کرد،

۲۲

با آنان شکیبایی نخواهد ورزید.

تا بدانجا که کمر مردمان بیرحم را بشکند،

۲۳ و از ملتها کین توزد.

خیل گران‌سرن را نابود سازد،

و عصای ستمگران را خُرد کند،

۲۴ تا بدانجا که هرکس را بر وفق اعمالش جزا دهد،

و اعمال آدمیان را به حسب دها داوری کند،

۲۵ تا بدانجا که در حق قوم خویش داد روا دارد،

و در رحمت خود، از شادی آکنده‌شان سازد.

۲۶ رحمت به گاه سختی نکوست،

چونان ابرهای باران‌زا به گاه خشکسالی.

(۱) یا: «(هنوع را) خدمت می‌گزارد».

(۲) که منزلگه خدا آنجا است (بنگرید به مز: ۳۵/۶۸؛ ۳/۱۰۴، و غیره).

(۳) «تسلی نمی‌یابد»، نب. روایت عبری: «باز نمی‌ایستند».

دعا از برای رهایی و اعاده کرامت اسرائیل^(۱)

مز: ۷۹

۳۶

^۱ ای سرور و خدای گیتی، بر ما رحمت آور و بنگر،^۲ ترس خویش را بر تمامی ملتها بگستر.^۳ بر ملت‌های بیگانه دست برآور،

تا قدرتت را ببینند.

^۴ همچنان که برابر دیدگان ایشان، قداست خویش بر ما نمایاندی،

همان سان، برابر دیدگان ما، عظمت خویش بر ایشان بنمای.

^۵ باشد که ترا بشناسند، آن سان که ما شناخته‌ایم،

و دانستیم که خدایی جز تو نیست، ای خداوند.

هف: فصل ۲۳
مز: ۹/۷۶
ار: ۲۵/۱۰حز: ۲۲/۲۸
۲۳/۳۶
۲۳/۳۸تث: ۳۹/۳۲
تو: ۲۰/۱۷
اش: ۱۴/۳۵
یا: ۴۳/۸^۶ شگفتیها را تازه کن و معجزات دگر بنمای،^۷ دست و بازوی راست خویش را تمجید فرما.^۸ غضب خویش را بیدار ساز و خشم را فرو ریز،^۹ خصم را نابود کن و دشمن را فنا ساز.^{۱۰} زمان را شتابنده گردان و سوگند را به یاد آر،باشد که کارهای عظیمت را ارج نهند^(۲).^{۱۱} باشد که آتشی منتقم، بازماندگان را فرو بلعد،

باشد که ستم‌کنندگان بر قوم، نابود گردند.

^{۱۲} سرکردگان بیگانه را سر بشکن،

مز: ۶/۷۹

(۱) این دعا که مقدمه آن در ۲۶-۲۳/۳۵ آمده است، به سبب لحن خود، از مابقی کتاب که عموماً بیانی ملائم دارد، متمایز می‌گردد. اصالت این متن گاه مورد تردید قرار گرفته است؛ آن را با افزودگی عبری که پس از ۱۲/۵۱+ آمده، می‌سنجند. این دعا که به دقت، از چهار قطعه چهارجمله‌ای تشکیل شده است (آیه ۱۱ در عبری نیامده است)، هیجانی شدید را به ذهن متبادر می‌سازد (۱۲-۶/۳۶)؛ در خصوص آن، به قضیه هلیودوروس (۲ مک: ۳) که در ۱۷۵ ق م روی داد، اندیشیده‌اند. اگرچه در این متن، امیدی سرشار موج می‌زند، با این همه اندیشه‌های مرتبط با ظهور منجی موعود را آشکار نمی‌سازد (بنگرید به ۲۰/۳۶+).

(۲) عبر: «فرجام را شتابنده گردان، سرانجام کار را به یاد آر. زیرا کیست که ترا گوید: چه می‌کنی؟»

همانان که می‌گویند: «جز ما کس نیست.»

اش: ۱۰.۸/۴۷

- ۱۳ جمله اسباط یعقوب را گرد آور،
 ۱۴ مز: ۴۷/۱۰۶
- ۱۶ مانند آغاز، میراثشان را بر ایشان بازگردان^(۱).
 ۱۷ خداوندا، بر قومی که نام ترا بر خود دارد، رحمت آور،
 ۱۴ ۱۱-۱۰/۲۴
 تث: ۶/۷
 خرو: ۲۲/۴
- ۱۸ بر شهر مقدّست شفقت غای،
 ۱۵
- بر اورشلیم که مکان آسودگی توست.
 ۱۹ صهیون را از ستایش خویش سرشار ساز،
 ۱۶
- و مقدّست را از مجد خویش بیاکن^(۲).
 ۲۰ نخستین آفریدگان خویش^(۳) را گواهی ده،
 ۱۷
- پیشگویهای پیامبرانه را که به نامت شده، کامل گردان.
 ۲۱ آنانی را که بر تو امید می‌بندند، خشنود ساز،
 ۱۸
- باشد که پیامبرانت راستگوی بوده باشند.
 ۲۲ خداوندا، دعای بندگان خویش^(۴) را اجابت فرما،
 ۱۹
- بر وفق برکتی که هارون بر قومت بداد.
 و باشد که همگان بر زمین بدانند

(۱) این امید گرد آمدن اسباط که در دوران تبعید قوم یهود، به طرز خاصی زنده بود، زمانی دراز پس از بازگشت ایشان از تبعید نیز در آیین یهود استمرار یافت؛ یهودیان همواره پراکندگی در سرزمینهای بیگانه را همچون وضعی موقت و اسفبار به شمار می‌آوردند که ظهور منجی موعود، باید بر آن پایان می‌نهاد.

(۲) «از ستایش خویش»، نب. روایت عبری: «از عظمت خویش». — عبر: «مقدّست» (שׁוֹן [naon])؛ یونا: «قومت» (לָאוֹן [laon]).

(۳) آیا مراد کل قوم اسرائیل، یا پطریارخها، بوده‌اند که در یک میدارش کهن، در زمره هفت مخلوق که پیش از عالم آفریده شدند، به شمار آمده‌اند؟ یا حکمت آفریده شده که نخستین مخلوق بوده است (م: ۱/۲۲/۸)؟ یا مؤلف چنین تصور کرده که منجی یا سلطنت منجی موعود که پیش از هر چیز آفریده شده، به زودی بر زمین ظهور خواهد کرد؟ مشخص ساختن این اندیشه، کاری دشوار است.

(۴) دسس. یونانی، عبر: «بندگان خویش»؛ متن پذیرفته شده: «آنان که بر تو دعا می‌کنند».

که خداوند تویی، آن خدای سرمدی!

قوة تمیز

- ۲۰ معده طعامهای از هر دست را پذیرا می‌شود،
 ۲۱ لیک خوراکیهایی به از خوراکیهای دگر است^(۱).
 ۲۲ کام آدمی، صید را از طعم آن بازمی‌شناسد.
 همان سان، دل بیدار، سخنان دروغ را تمیز می‌دهد.
 ۲۳ دل تباه، سبب اندوه می‌گردد،
 ۲۴ انسان آزموده، این اندوه را به خود آن بازمی‌گرداند.

گزینش زن

- ام: ۱۵/۵+ ۲۳ زن، هر شویی را می‌پذیرد،
 لیک دخترانی به از دختران دگرند^(۱).
 ۲۴ زیبایی زن، نگاه را فرح می‌بخشد،
 بزرگ‌ترین تمنای آدمی این است.
 ۲۵ اگر نیکی و نرمی بر لبان زن باشد،
 ام: ۴/۱۵+ ۲۶ شوی او نیکبخت‌ترین مردان است.
 آن که زن می‌گیرد، سرچشمه ثروت را به کف می‌آورد،
 یآوری همانند خویش را^(۲) و ستون اتکا را.
 ۲۷ ملک بی‌حصار، دستخوش تاراج می‌گردد،
 بی: ۱۸/۲+ ۲۸ مرد بی‌زن، می‌نالد و گمراه می‌شود.
 بی: ۱۲/۴+ ۲۹ چه‌سان به رهزنی اطمینان توان کرد

(۱) با توجه به آیات موازی، از خود می‌پرسیم که آیا نباید چنین گفته می‌شد: «مرد هر زنی را می‌گیرد، لیک...». با این همه، در عبر. نیز همان عبارت آمده است. در این متن آن‌گونه که ارائه شده است، بر برتری مرد که می‌تواند زن خود را برگزیند، تأکید شده است، در حالی که زن حق انتخاب ندارد.
 (۲) عبر. «شهری مستحکم را».

که شهر به شهر می‌رود؟
اینچنین است مردی که کاشانه ندارد،
و هر جا شب رسد، اتراق می‌کند.

دوستان دروغین

۱۷-۵/۶

۱ هر دوستی گوید: «من نیز دوست توام»،

۳۷

ام: ۶/۲۰

لیک جز به نام، دوست نیست.

۲ آیا از برای آدمی اندوهی مرگبار نیست

که رفیق یا دوست، دشمن گردد؟

۲

۳ ای میل تباه، از چه روی آفریده شدی^(۱)،

:۳۱/۱۷

۱۱/۲۱

بی: ۲۲/۳

۷/۴

از بهر آن که زمین را از خبائثت بیاکنی؟

۴ رفیق به گاه سعادت، دوست را شادباش می‌گوید،

و هنگام سختی، از او روی می‌گرداند^(۲).

۵ رفیق از بهر سود^(۳)، با دوست خویش سازگاری می‌کند،

و به گاه ستیز، سلاح به دست می‌گیرد.

۶ در دل خویش، دوستت را به فراموشی مسپار،

ام: ۱۰/۲۷

در اوج ثروت، یاد او را از خاطر مبر.

(۱) «آفریده»، تت: «(در چیزی) پیچیده»؛ این واژه که احتمالاً غلط آوانگاری شده یا به سبب تصحیح کلامی، تغییر یافته است، بر اساس عبر. ترجمه شده است: «وای بر خبیثی که می‌گوید: از چه روی آفریده شدم؟». — «میل تباه» که انسان را به بدی سوق می‌دهد، از عناصر مهم علم کلام ربّی است (بنگرید به ۱۴/۱۵+).

(۲) عبر: «بد است آن دوست که بر سفره‌ات می‌نشیند و به گاه سختی، دوری می‌گزیند.»

(۳) تت: «از برای سود شکم خویش». — آیات ۴-۵ تباین میان دو گونه رفیق را نشان می‌دهند: یکی به گاه خطر می‌گریزد و دیگری وفادار می‌ماند. آیه ۵ عبر.، این تباین را روشن‌تر می‌نماید: «دوست خوب با دشمن می‌جنگد و برابر خصمان سلاح به دست می‌گیرد.»

مشاوران

- ۷ هر مشاورى راي‌زنى مى‌کند، ۸
- ۶/۶ ليک از ايشان، پاره‌اى در پى سود خويش‌اند.
- ۹ از آن که راي‌زنى مى‌کند، بر حذر باش، ۹
- نخست از خويشتن پيرس چه نيازى دارد
- چه به سود خويش راي‌زنى مى‌کند —
- مبادا بر تو طمع برد^(۱)، ۱۰
- ۹ و ترا گويد: «راه درست در پيش گرفته‌اى»، ۱۱
- و از دور به نظاره ايستد تا ببيند چه بر سرت خواهد آمد.
- ۱۰ با آن که ترا از زير چشم مى‌نگرد، مشورت مکن، ۷
- و از آنان که بر تو رشک مى‌برند، نيات خويش نهان دار.
- ۱۱ نيز با زن در باب رقيب او مشورت مکن^(۲)، ۱۲
- و با بزدل در باب نبرد،
- و با بازرگان در باب تجارت،
- و با خريدار در باب فروش،
- و با حسود در باب قدرشناسى،
- ۱۳ و با انسان بى‌ترحم در باب احسان،
- و با کاهل در باب کار،
- ۱۴ و با مزدور فصلى در باب انجام وظيفه،
- و با خدمتگزار بى‌همت در باب کارى بزرگ؛
- بر اين مردمان بهر هيچ مشورتى تکیه مکن.

(۱) متن مشکوک است؛ عبری: «چرا اين اتفاق براى او روى مى‌دهد؟»

(۲) شرحى که در پى مى‌آيد، نمونه راي‌زنانى را که در آراى خود، به دنبال منفعت شخصى هستند، به دست مى‌دهد و بدین ترتيب، آيات ۷-۸ را روشن مى‌سازد.

- ۱۲ لیک سخن خویش را همواره با انسان پرهیزگار^(۱) بگوی، ۱۵ ۱۵/۹
همو که می‌دانی دستورات را پاس می‌دارد،
و جان او چون جان توست، ۱۶
و اگر ناکام گردی، غمگسارت خواهد گشت. ۱۴/۲۰: ام
۱۳ پس آنگاه، به رایزنی با دل خویش دل بند، ۱۷
چه هیچ کس بیش از آن با تو امین نتواند بود.
۱۴ چه جان انسان همواره او را نکوتر هشدار می‌دهد ۱۸
تا هفت قراول که بر بلندی پاس می‌دهند.
۱۵ و مافوق این همه، بر خدای تعالی تضرع کن، ۱۹ ۱۹/۴: طو
باشد که گامهایت را به راستی رهنمون گردد. ۹/۱۶: ام

حکمت راستین و دروغین

- ۱۶ منشأ هر عمل، سخن است^(۲)، ۲۰
پیش از هر اقدام، اندیشه باید. ۱۹/۳۲
۱۷ ریشه فکرتها، دل است، ۲۱
۱۸ از این ریشه، چهار شاخه می‌روید^(۳):
نیکی و بدی، مرگ و زندگی، ۲۱/۱۸: ام
و آنچه همواره بر اینها چیرگی دارد، زبان است.
۱۹ انسانی بهر تعلیم دگران کارآمد است ۲۲
که از برای خویشتن، به کاری نیاید؛
۲۰ انسان زبان‌آور، نفرت‌انگیز است، ۲۳ ۱۸/۹

(۱) عبر: «آن که در ترس (از خدا) است» (بنگرید به ام: ۷/۱+). از نظر بن سیرا، ترس از خدا برتر از تمامی

حکمت‌های دنیوی است.

(۲) سخن می‌تواند سخن درونی — که حاکی از نیت است — یا تصمیم برای اقدام باشد.

(۳) بر اساس عبر: «یونا»: «همچون نشانه دگرگونی دل، چهار جزء پدیدار می‌شود.»

- و سرانجام، از گرسنگی خواهد مرد^(۱)،
 ۲۱ چه خداوند عنایت خویش را از او دریغ می‌دارد: ۲۴
 از این روی، از هر حکمتی بی‌بهره است.
 ۲۲ بسا کس که به دیده خویش حکیم است، ۲۵ م: ۱۲/۲۶
 و ثرات هوشمندی او، به حسب قول خودش، حتمی است^(۲).
 ۲۳ حکیم راستین، قوم خویش را تعلیم می‌دهد، ۲۶
 و ثرات هوشمندی او، حتمی است^(۳).
 ۲۴ حکیم از برکت آکنده می‌شود، ۲۷
 هر آن که او را ببیند، نیکبختش می‌خواند.
 ۲۵ زمان زندگانی بشر شمرده می‌شود، ۲۸
 لیک ایام اسرائیل بی‌پایان است.
 ۲۶ حکیم در میانه قوم، اطمینان همگان را به کف می‌آورد، ۲۹
 و نام او جاودانه زنده خواهد ماند.

میانه‌روی

- ۲۷ پسر، در طول زندگانی خویش، طبع خود را بیازمای، ۳۰
 بنگر که چه چیز به زیان توست و با آن مساز.
 ۲۸ چه هر چیز زینده هر کس نیست، ۳۱ ۱ ق: ۲/۳؛ ۱۲/۶؛ ۲۳/۱۰
 و همگان از همه چیز خرسند نمی‌گردند. عی: ۱۲/۵
 ۲۹ از برای هر تنقلی حریص مباش، ۳۲
 و بر طعام یورش مبر.

(۱) عبر: «آن کس حکیم است و بهر بسیاری از مردمان حکیمانه عمل می‌کند که از برای خویشتن سفیه باشد. آن کس که حکیم است و بهر سخنان خویش خوار می‌شود، از هر مانده خوشگوار محروم خواهد گشت.»
 (۲) عبر: «هر تن اوست.»
 (۳) عبر: «چنین حکیمی، از برای مردم قوم خویش حکیم است و ثرات هوشمندی او بهر ایشان است (ت): بهر تن ایشان.»

- ۳۳ ۳۰ چه پُر خوردن زیان آور است،
و زیاده روی مایه قولنج.
- ۳۴ ۳۱ چه بسیار مردمان که پُر خوردند و مردند،
آن که خوشتن داری کند، دیر زید.

طبابت و بیمار^(۱)

- ۳۸ ۱ طبیب را بهر خدمتپایش، گرامی بدار^(۲)،
چه او را نیز خداوند آفریده است.
- ۲ راستی را که شفا از جانب خدای تعالی درمی رسد،
همچون هدیه ای که از دست پادشاه گرفته می شود^(۳).
- ۳ علم طبیب سبب سربلندی اوست،
طبیب برانگیزنده ستایش بزرگان است.
- ۴ خداوند داروها را از خاک آفریده است،
انسان خردمند، آنها را بی قدر نمی شمارد.
- ۵ آیا نبود که تکه چوبی آب را شیرین ساخت؟
و بدین سان، توانایی خود را آشکار ساخت^(۴)؟
- ۶ آدمیان را نیز خدا علم عطا می کند،
تا او را بهر کارهای قدرتمندانه اش، تمجید کنند.
- ۷ داروها را از برای معالجه و تسکین در کار آورده است؛
۸ داروگر از آنها آمیزه هایی می سازد.

خروج: ۱۵/
۲۵-۲۴

۶

(۱) احتمالاً پاره ای از یهودیان پرهیزگار، مراجعه به پزشک را نشانه ضعف ایمان به یهوه می شمرده اند (بنگرید به ۲ تو: ۱۲/۱۶). بن سیرا این عقیده را اصلاح می کند.

(۲) عبر: «دوست طبیب باش».

(۳) تت: «می گیرد»؛ مراد یا بیمار است و یا پزشک (آیه ۱) که جز واسطه ای نیست. عبر: «طبیب هنر خویش را از خدا حاصل می کند، و از پادشاه تحفه می گیرد».

(۴) مراد خاصیت چوب یا احتمالاً قدرت خداست: متن عبر. و یونا. مبهم است.

و بدین‌سان، اعمال او را پایان نیست^(۱)،
و به یاری او، آسایش بر زمین می‌گسترده.

۸

^۹ پسرم، چون بیمار شدی، آشفته مگرد،
بل به درگاه خداوند دعا کن و او شفایت خواهد داد.
^{۱۰} از خطایای خویش دست شوی و دستانت را پاک نگاه دار،
دل خویش را از هر گناهی پاکیزه ساز.
^{۱۱} بخور و یادگار آرد نرم تقدیم دار،
و به قدر دارایی خویش، هدایای نفیس پیش آر^(۲).
^{۱۲} پس آنگاه نزد طبیب رو، چه او را نیز خداوند آفریده است،
او را از خود دور مساز، چه بدو نیازمندی.
^{۱۳} در پاره‌ای احوال، چاره کار در دستان ایشان است.
^{۱۴} آنان نیز به نوبه خود، بر آستان خدا دعا خواهند کرد
تا ایشان را از برای نجات زندگی تو،
توان تسکین و شفا عنایت کند^(۳).
^{۱۵} آن که برابر دیدگان آفریننده خویش گناه می‌کند،
تنش طالب تیار طبیبان باد^(۴).

۵-۱/۲۰-۲۴

۵-۲/۳۵

(۱) مراد اعمال خداست که پس از آفرینش، آنها را ادامه داده و به آدمیان و همه موجودات، سهمی از قدرت خویش را بخشیده و بدین‌سان، نیکی را بر زمین گسترده است.
(۲) عبری: «به قدر دارایی خویش»؛ یونانی: «آن گونه که نباشد (؟)».
(۳) بنگرید به یح: ۱۴/۵ ب که در آن، مشورت در هر صورت اهمیت دیگری دارد.
(۴) یعنی: بیمار گردد. به نظر نمی‌رسد که در این عبارت، نیت خارج از نزاکتی در مورد پزشکان نهفته باشد. اما احتمالاً باید متن، بر اساس عبر تصحیح شود: «آن کس برابر آفریننده خویش گناه می‌کند که برابر طبیب دلیری نماند».

سوگواری^(۱)

- ۱۶ پسر، از برای مرده اشک ریز،
 مویه سر ده تا غم خویش بنمایی،
 پس آنگاه جنازه را بر وفق آداب به خاک سپار،
 و ارج نهادن گور او را فرو مگذار^(۲). طو: ۱۴/۷
- ۱۷ به تلخی گریه سر ده، بر سینه زن^(۳)،
 سوگواری کن، آنچنان که درخور مرگ است،
 یک یا دو روز به سوگ نشین تا سخنی باقی نماند^(۴). ۱۸ ۱۲/۲۲
- پس آنگاه غمش را از دل بشوی.
 ۱۸ چه غم به مرگ راه می برد، ۱۹
 دل اندوهگین، توش و توانی باقی نمی گذارد.
 ۱۹ با مصیبت، رنج پابرجای می ماند، ۲۰
 زندگانی حزین را برنتوان تافت^(۵).
 ۲۰ دل خویش را تسلیم غم مساز، ۲۱ ۲۱/۳۰
 غم را پس ران و به سرانجام خویش ببندیش^(۶). ۲۳/۹
 ۲۱ این را به فراموشی مسپار: بازگشتی در کار نیست، ۲۲ ۳۶/۷
 از برای مرده به کاری نخواهی آمد و با خویشتن بد خواهی کرد.
 ۲۲ «پند مرا یاد کن^(۷) که شامل حال تو نیز خواهد شد: ۲۳ ۶/۲۸

(۱) مراسم تشییع جنازه نزد یهودیان، همچنان که به طور کلی نزد شرقیان، دارای تشریفات و تابع قواعد دقیق بوده است. بنگرید به نشانه های گوناگون آن در ار: ۱۷/۹، ۱۸؛ عا: ۱۶/۵؛ حز: ۱۵/۲۴-۲۴؛ مت: ۲۳/۹؛ مر: ۳۸/۵.

(۲) عبر: «چون ببرد، شانه خالی مکن».

(۳) تت: «سخت ضربه نواز»: به نشانه سوگواری، بر سینه می زدند. — عبر: «سوگواری کن».

(۴) بر اساس ۱۲/۲۲، باید هفت روز به سوگ نشست، اما احتمالاً رسمهای گونه گونی بر حسب سوگواریها وجود داشته است.

(۵) حد: «زندگانی حزین»؛ یونا: «زندگانی فقیرانه».

(۶) یا صرفاً: «به آینده ببندیش». ترجمه عبارت *ta eschata* (۳۶/۷؛ ۶/۲۶؛ ۲۴/۴۸) دشوار است.

(۷) سین: «پند مرا» (مرده سخن می گوید)، یا «پند»؛ وا، عبر: «پند او». اما هر روایتی که اختیار شود، مراد پندی است که مرگ را برای هر انسانی محتوم می شمارد (پی: ۱۷/۲؛ ۳/۳؛ ۴).

دیروز بر من بود و امروز بر توسست^(۱)!

۲۳ چون مرده‌ای آرمید، بگذار تا یاد او نیز بیارم،
چون روح او پر کشید، غمش را از دل بشوی.

۲۴

پیشه‌های دستی^(۲)

۲۴ حکمت کاتب به گاه فراغت حاصل می‌آید،

۲۵

و آن کس حکیم می‌شود که از کارها آزاد است.

۱۰/۱۱

۲۵ چه‌سان حکیم خواهد شد آن که گاواهن به دست می‌گیرد،

۲۶

و تمامی فخر او، سیخک جنباندن است،

آن که گاوها را می‌راند و به هنگام کار، ترکشان نمی‌کند،

و جز از احشام سخن نمی‌گوید؟

۲۶ دلمشغولی او در شخمهایی است که می‌زند،

۲۷

و شب زنده‌داریهای او، وقف بر فربه ساختن ماده گاوها می‌شود.

۲۷ اینچنین‌اند جمله کارگران و پیشه‌وران

۲۸

که روز و شب دست در کار دارند،

آنان که به پیشه‌کننده کاری مهر مشغول‌اند،

و در آن می‌کوشند تا نقش و نگار گونه‌گون آورند؛

دل در گرو آن دارند که نقش همانند سرمشق زنند،

و شب نمی‌خسبند تا کار خویش به پایان برسد.

۲۸ اینچنین است آهنگری که نزدیک سندان می‌نشیند:

۲۹ ۱۲/۴۴ اش:

کار کردن بر آهن را نظاره می‌کند؛

بخار آهن، تنش را سرخگون می‌سازد،

در حرارت کوره، می‌کوشد؛

(۱) یعنی: من دیروز زنده بودم، همچنان که تو امروز زنده‌ای. — عبر: «دیروز بر او بود».

(۲) این قطعه را با یک متن کهن مصری که به نام «هجونامه پیشه‌ها» شناخته شده، مقایسه کرده‌اند. توجه خواهیم کرد که بن سیرا، توصیف خود را به پیشه‌هایی که نوعاً در فلسطین رواج داشته، محدود کرده است.

- ۳۰ آوای پتک، گوشش را کر می‌سازد^(۱)،
دیدگانش به سرمشق کار خویش دوخته شده است؛
- ۳۱ دل خویش را به تمامی در نیک انجام دادن کار خود می‌نهد،
و شب زنده‌داریهای او، وقف بر کامل ساختن آن می‌شود.
- ۳۲ اینچنین است کوزه‌گری که بر سر کار خویش نشسته است،
و چرخ خود را با پا می‌چرخاند،
بی‌وقفه مشغول کار خویش است،
حرکات او جملگی شمرده می‌شود^(۲)؛
- ۳۳ به بازوی خویش، گل را ورز می‌دهد،
به پاهای خود، لگدمالش می‌کند؛
- ۳۴ دل خویش در نیکو جلا زدن می‌نهد،
و شب زنده‌داریهای او، وقف بر پاکیزه ساختن کوره می‌شود.
- ۳۵ جمله این مردمان، به دستان خویش اعتاد ورزیده‌اند،
و هر کدام در پیشه خود زیر دست^(۳) است.
- ۳۶ بدون ایشان، هیچ شهری ساخته نتواند شد،
نه سکنی توان گزید و نه سفر توان کرد.
- ۳۷ لیک کس در پی آن نیست که اینان در مجلس مردم باشند،
و در جماعت، آنان را مقامی شاخ نیست.
- ۳۸ بر مسند داوران تکیه نمی‌زنند،

(۱) «کر می‌سازد» حدسی است که در آن، فرض بر این گرفته شده است که مترجم یونانی، لفظ عبری *yeherash* را بِحَدَثِش (*yehaddesh*) خوانده است. خلط حروف *yeh* و *d* [د] به‌وفور روی می‌دهد.

(۲) ترجمه غیرقطعی است؛ ت.ت.: «کار او شمرده می‌شود» یا «به شمار درمی‌آید»، احتمالاً از آن روی که باید تعداد معینی کوزه را در پایان روز تحویل دهد.

(۳) ت.ت.: «حکیم». مهارت دستی، شکل ابتدایی از حکمت است (بنگرید به خرو: ۳۵/۳۰-۱/۳۶؛ ۱/۳۶؛ ۲۰/۵؛ ۱۴-۱۳/۷). اما با کاردانی کاتب قابل قیاس نیست (بنگرید به سی: ۱۱-۱/۳۹).

و در شریعت^(۱) تأمل نمی‌کنند.
 به لحاظ ادب و داوری خویش، نمی‌درخشند،
 ایشان را در کار امثال نمی‌یابیم^(۲).
^{۳۴} لیک آفرینشی جاودانه پدید می‌آورند،
 و دعاهایی که می‌کنند، از برای امور پیشه‌شان است.

۳۹

کاتب

لیک آن کس که جان خویش و اندیشه‌اش را
 وقف بر تأمل در شریعت خدای تعالی می‌کند، شأنی دگر دارد.
^۱ در حکمت جمله پیشینیان، به تفحص می‌پردازد،
 اوقات فراغتش را به مطالعه در پیشگوییهای پیامبران می‌گذراند^(۳).
^۲ حکایات آدمیان پرآوازه را نگاه می‌دارد،
 در پیچ و خم تمثیلات غور می‌کند^(۴).
^۳ به جست‌وجوی معنی نهانی امثال می‌پردازد،
 از رموز تمثیلات لذت می‌برد.
^۴ میان بزرگان خدمت می‌کند،
 در محضر رؤسا دیده می‌شود.
 به سرزمینهای بیگانه سفر می‌کند^(۵)،
 نیک و بد را میان آدمیان می‌آزماید.

مز: ۱-۲

۱/۳۹

۳۹

ام: ۶-۱

۵ ۹/۳۴ ب

(۱) تت: «حکم» (*diathêkê*) قانون» (بنگرید به ۱۷/۴۵). از نظر مترجم بن سیرا، لفظ یونانی *diathêkê* به معنی عهد نیست، بلکه بر حکم قانون کتاب مقدس دلالت دارد.
 (۲) خطای احتمالی مترجم: دو لفظ عبری همسان، یکی به معنی مُثَل و دیگری به معنی رئیس است؛ از این رو، جمله را این گونه نیز می‌توان درک کرد: «میان رئیسان به ایشان برغی خوریم».
 (۳) چنین می‌نماید که شریعت، حکمت و پیشگوییهای پیامبران، طبق ترتیب هف، سه بخش کتاب مقدس شمرده شده است (بنگرید به دیپاچه: ۱، ۸-۱۰، ۲۴-۲۵).
 (۴) کاتب در وهله نخست، حافظ کتب مقدس بوده، اما این وظیفه را نیز داشته است که این کتابها را برای قوم شرح دهد (بنگرید به عز: ۶/۷).
 (۵) کاتب غالباً کارگزار، وزیر یا سفیر بوده است.

- ۵ از صبحدم، با تمامی دل خویش،
 به سوی آفریننده خود خداوند روی می آورد؛
 در محضر خدای تعالی تضرع می کند،
 از برای دعا، دهان می گشاید،
 از بهر گناهان خویش، تضرع می کند.
 ۶ اگر اراده خداوند بزرگ بر آن قرار گیرد،
 از روح هوشمندی آکنده خواهد گشت.
 سخنان حکمت آمیز خویش را خواهد پراکند،
 در دعای خود، خداوند را شکر خواهد گزارد.
 ۷ در داوری و معرفت، راستی خواهد یافت،
 در اسرار نهانی خویش تأمل خواهد کرد.
 ۸ ادبی را که آموخته است، آشکار خواهد ساخت،
 و به شریعت عهد خداوند فخر خواهد کرد.
 ۹ هوشمندیش را بس مردمان خواهند ستود،
 و هرگز او را به فراموشی نخواهند سپرد.
 یاد او محو نخواهد گشت،
 و نام او نسل به نسل زنده خواهد بود.
 ۱۰ ملتها از حکمت او حکایت خواهند کرد،
 و جماعت زبان به ستایش او خواهد گشود.
 ۱۱ اگر دیر زید، نام او پُر مجدتر از هزار تن خواهد بود،
 و اگر بمیرد، همین از برای او کفایت می کند^(۱).

(۱) حد: «همین از برای او کفایت می کند» *ekpoiei*؛ یونا: «از برای خویشتن به بار می آورد(?)» *empoiei*. — متن دشوار است. معنی جمله چنین به نظر می رسد که اگر کاتب پیش از آن که فرصت رسیدن به مجد بشری را بیابد، از دنیا برود، نباید افسوس کوششهای خویش را بخورد.

دعوت به ستایش خدا

- ۱۶ ۱۲ برآتم تا باز، اندیشه‌های خویش بر زبان آورم،
اندیشه‌هایی که چون بدر تمام، از آنها آکنده‌ام.
- ۱۷ ۱۳ بر من گوش سپارید ای فرزندان پرهیزگرم و بالیدن گیرید،
چونان گل سرخ که کنار جویباری نشانده شده است.
- ۱۸ ۱۴ به‌سان بخور، رایحه‌ای خوشبو بپراکنید،
چون سوسن، به گل نشینید و عطر خویش بخش کنید،
سرود سر دهید،
- ۲۰ ۱۵ خداوند را از برای جمله اعمالش، متبارک خوانید.
نام او را بزرگ خوانید،
ستایشهای او را نشر دهید،
به آوازه‌ها و رباهای خویش،
و در ستایش او چنین گوید:
- ۲۱ ۱۶ جمله اعمال خداوند چه شکوهمند است!
تمامی دستورات او مو به مو اجرا گشته است.
- ۲۲ ۱۷ نباید گفت: این چیست؟ این از چه روست؟
در هر چیز باید به وقت آن غور کرد^(۱).
به کلام او، آب باز می‌ایستد و انباشته می‌گردد،
به ندای او، ذخایر آب پدید می‌آید^(۲).

(۱) این دو بند که در یونا، نیامده است، تا حدودی تکرار آیه ۲۱ است. معنی آنها چنین به نظر می‌رسد: بهبوده است که پیش از موقع، پرسشهایی درباره نظم دنیا مطرح شود. سرانجام روزی فرا خواهد رسید که خدا، از طریق پاداش یا کیفر، سودمندی عنصری را که سبب طرح پرسشها شده، نشان خواهد داد (آیات ۲۱، ۳۴). آنگاه حکیمی که «به وقت خود» غور می‌کند، مطلب را درخواهد یافت. این احتمال هست که در این قطعه، کوشش برای رفع و رجوع برخی از صفحات بدبینانه کتاب جامعه وجود داشته است.

(۲) به معجزات بسیاری که با آب تحقق پیدا کرده، اشارت رفته است: آفرینش (پی: ۹/۱)، طوفان نوح (پی: ۱۱/۳)،

- ۱۸ هر آنچه بخواهد، به فرمان او انجام می‌پذیرد، ۲۳
- کس نیست که او را از رهانیدن، باز تواند داشت. ۶/۱۴: اسم
- ۱۹ جمله اعمال آدمیان برابر اوست، ۲۴ ۱۰/۱۳۹: مز
- پنهان ماندن از نگاه او محال است؛ ۸-۷/۱: حک
- ۲۰ نگاه او از ازل تا ابد گسترده است، ۲۵
- به دیدگان او، هیچ چیز شگفت نیست.
- ۲۱ نباید گفت: «این چیست؟ این از چه روست؟» ۲۶
- چه هر چیز بهر مقصودی آفریده شده است.
- ۲۲ همچنان که برکت او چون رود همه چیز را فرا گرفته است^(۱)، ۲۷
- و چون طوفان زمین را سیراب ساخته است، ۲۸
- ۲۳ به همان سان، از خشم او ملتها نصیب برده‌اند، (۲۹)
- اینچنین بوده که آنها را نمک گردانده است. ۲۶-۲۴/۱۹: پی
- ۲۴ اگر راههای او از برای آدمیان پرهیزگار هموار است،
- بهر بدکاران، پُر نشیب و فراز است.
- ۲۵ نیکبها از ازل بهر نیکان آفریده شده است، ۳۰ ۱۵-۱۴/۳۳
- و به همان سان، بدبها^(۲) از برای بدکاران.
- ۲۶ نخستین حوایج زندگانی آدمی ۳۱ ۲۱/۲۹
- آب است و آتش و آهن و نمک،
- و آرد گندم و شیر و شهد،
- و آب انگور و روغن و جامه.
- ۲۷ این همه، نیکی از برای نیکان است، ۳۲

(۱/۷)، گذر از دریا (خرو: ۲۲-۲۱/۱۴)، گذر از رود اردن (یوش: ۱۶/۳)، و احتمالاً راز ابرها که ذخایر زوال‌ناپذیر آب هستند (مز: ۱۳-۶/۱۰۴).

(۱) مؤلف به بالا آمدن سطح آب نیل که سودمند بوده، می‌اندیشیده است. — در عبر. آمده است: «همانند نیل».

(۲) «بدبها»، نب. روایت عبری: «نیکی یا بدی».

لیک بهر گنهکاران، مبدل به بدی خواهد گشت.

- ۲۸ بادهایی از برای کيفر آفریده شده‌اند، ۳۳
و در خشم خویش، بر شدت بلایای خود می‌افزایند^(۱).
۳۴ آنگاه که وزیدن گیرند، قهر خویش فرو می‌بارند،
و خشم آفریننده خود را فرو می‌نشانند.
۳۵ ۲۹ آتش و تگرگ و قطعی و مرگ،
جملگی بهر کيفر آفریده شده‌اند^(۲)؛
۳۶ ۳۰ دندانهای ددان و نیش عقربان و افعیان،
و تیغ منتقم، از برای هلاک بیدینانند.
۳۷ ۳۱ جملگی از اجرای فرمانهای او شادمان می‌گردند،
بر زمین آماده‌اند از برای وقت نیاز،
چون هنگام آن دررسد، از کلام او سر نخواهند پیچید.
۳۸ ۳۲ از این روی، از همان آغاز راسخ بودم،
اندیشیدم و نگاشتم^(۳)؛
۳۹ ۳۳ «کارهای خداوند جملگی نکوست،
لطف خویش را آنگاه که باید، به نیازمند آن عنایت می‌کند.
۴۰ ۳۴ نباید گفت: «این از آن بتر است!»
چه هر چیز به جای خویش نکوست.
۴۱ ۳۵ و اینک، با تمامی دل و با دهان گشاده، آواز سر دهید،
و نام خداوند را متبارک خوانید!»

مز: ۲۱/۱۴۵

(۱) یونا ۲. و سر: «و در خشم خویش، بر شدت بلایای خود افزود»؛ بنابراین مراد خداست.
(۲) وصیت دوازده پطریارخ: «(آسمان زیرین) آتش و برف و یخ در خود دارد که از برای روز داوری آماده‌اند، در داوری دادگرا نه خدا، چه ارواح انتقام‌گیرنده بهر کيفر آدمیان، در آنها هستند» (لاوی: ۲/۳). بن سیرا نیز بلایا را محفوظ داشته می‌شمارد، اما چنین نمی‌نماید که در دیدگاه خود، دقیقاً به معاد نظر داشته است.
(۳) این اعلام رسمی نتیجه‌گیری خوشبینانه مطلب است: خدا هر چیز را از برای مرادی خواسته است. هر چیز را نظمی است و آدمی حق شکایت ندارد؛ آدمی رنج نمی‌برد مگر آن که سزاوار آن باشد.

بینوایی آدمی^(۱)

۴۰

^۱ قرعه‌ای سخت به نام جمله آدمیان زده شده است،

یوغی گران، بنی آدم را از پای می‌افکند،

از آن روز که از رحم مادر برون می‌شوند،

تا روزی که نزد مادر همگان باز می‌گردند^(۲).

^۲ دغدغه خاطر ایشان و ترس دلشان،

انتظار پُر اضطراب روز مرگشان است.

^۳ از آن کس که با مجد، بر اورنگ تکیه زده،

تا آن بینوا که بر خاک و خاکستر نشسته است،

^۴ از آن کس که جامه ارغوان بر تن و تاج بر سر دارد،

تا آن که تنپوش زبر در پوشیده است،

جز از خشم و رشک و پریشانی و آشفتگی،

و ترس از مرگ و همچشمی و ستیز، نصیب نبرده‌اند.

^۵ و در آن ساعت که خسییده و آسوده‌ایم،

خواب شامگاهی جز آن نمی‌کند که دغدغه‌های ما را دیگر می‌سازد^(۳).

^۶ چون قدری آسودگی می‌یابیم،

بی‌درنگ، در همان حال که خسییده‌ایم، همچون در روشنایی روز^(۴)،

از کابوسها آشفته می‌گردیم،

چونان سربازی که از آوردگاه گریخته است.

^۷ به گاه رهایی، بیدار می‌شویم،

(۱) این شرح در باره بینوایی جمله آدمیان، با فصل پیشین متباین است. این تباین، به سبب عدم انسجام

اندیشه بن سیرا نیست، چه این بینوایی نتیجه گناه تلقی شده است (آیه ۱۰).

(۲) یونا ۲، عبر: «باز می‌گردند»؛ متن پذیرفته شده: «به خاک سپرده می‌شوند».

(۳) بر اساس عبر. (مشکوک) و زمینه متن، می‌توان این گونه درک کرد: خواب، اندیشه‌هایی را که آنها نیز

رنج آورند، از برای او به ارمغان می‌آورد (بنگرید به جا: ۲۲/۲، ۲۳).

(۴) حد: «همچون در روشنایی روز»؛ یونا: «همچون در روز مشاهده».

بی: ۱۹-۱۶/۳
ای: ۱/۷
+۲-۱/۱۴

ای: ۲۱/۱

جا: ۲/۷

ت: ۲۸
۶۷-۶۵
ای: ۴/۷
جا: ۲۳/۲
۱۶/۸

شگفت‌زده از یهودگی ترس خویش.

^۸ بر هر جاندار، از آدمی تا جانور،

لیک بر گنهکاران، هفت چندان مقدر است:

^۹ مرگ و خون و ستیز و تیغ،

و مصیبت و قحطی و مشقت و بلا؛

^{۱۰} این همه بهر گنهکاران آفریده شده است،

و طوفان به سبب آنان درمی‌رسد.

^{۱۱} هر آنچه از خاک است، به خاک بازمی‌گردد،

و آنچه از آب است، به دریا بازمی‌گردد^(۱).

۲۹، ۲۵/۳۹

۱۰/۴۱ =
پی: ۱۹/۳
مز: ۴/۱۴۶
جا: ۷/۱

حکمت‌های گونه‌گون

^{۱۲} رشوها و ستم‌گریها زوال خواهند پذیرفت،

لیک راستی جاودانه خواهد پایید.

^{۱۳} ثروتهای ناحق، چون سیلاب، از میان می‌روند،

چون تندری که در میانهٔ رگبار می‌خروشد.

^{۱۴} چون دستان خویش می‌گشاید، شادمان می‌گردد^(۲)،

گنهکاران بدین سان سوی نابودی می‌روند.

^{۱۵} پای جوشهای بیدینان، تئک شاخه‌اند،

ریشه‌های ناپاک جز به صخرهٔ سخت نمی‌رسند.

^{۱۶} فی‌هایی که در تمامی آنها و بر کنارهٔ رودها، به‌وفور می‌روید،

پیش از همه برکنده خواهند شد^(۳).

^{۱۷} نکوکاری چون بهشت برکت است،

۸/۵

ای: ۱۲-۱۱/۸

۲۷/۴۰: ۳۲/۷

(۱) عبر: «آنچه از بالاست، به بالا بازمی‌گردد» (بنگرید به جا: ۷/۱۲).

(۲) متن دشوار است. احتمالاً مراد دادگری است که گشاده‌دستی او، سرچشمهٔ شادمانی است.

(۳) تت: «پیش از هر گیاهی»؛ عبر: «پیش از هر بارانی».

و صدقه تا ابد باقی است^(۱).

^{۱۸} انسان متکی بر خویشتن و آن کس که کارگر است، زندگی شیرین دارند؛

لیک فزون بر اینان، آن که گنج می‌یابد، نیکبخت است.

^{۱۹} فرزند داشتن و بنا نهادن شهر، مایهٔ پایداری نام است؛

لیک فزون بر آنها، زن بری از عیب را قدر و قیمت است^(۲).

^{۲۰} شراب و هنر، دل را شادی می‌بخشد؛

لیک فزون بر آنها، عشق به حکمت چنین می‌کند^(۳).

^{۲۱} فی و رباب، آواز را خوش می‌سازد؛

لیک فزون بر آنها، آوای آهنگین چنین می‌کند.

^{۲۲} لطافت و زیبایی، قنای دیده است،

لیک فزون بر آنها، سبزی دشتها چنین است.

^{۲۳} دوست و رفیق، در زمان مناسب به یکدیگر برمی‌خورند؛

لیک فزون بر آنها، از برای زن و مرد چنین می‌شود.

^{۲۴} برادر و حامی، به گاه سختی گره‌گشایند؛

لیک فزون بر آنها، صدقه کارگشا است.

^{۲۵} زر و سیم، گام را استوار می‌سازد؛

لیک فزون بر آنها، مشورت ارج نهاده می‌شود.

^{۲۶} توانگری و توانندی، دل را مطمئن می‌سازد؛

لیک فزون بر آنها، ترس از خداوند چنین می‌کند.

با ترس از خداوند، کم و کاستی در کار نیست؛

ام: ۱۷/۱۷

۱۹/۱۸

سی: ۸/۲۹

ام: ۱۶/۱۶

۲۷

(۱) عبر: «پرهیزگاری هرگز تزلزل نخواهد پذیرفت و دادگری تا ابد باقی است.»

(۲) در عبر. و سر.، میان دو بند آیه افزوده شده است: «لیک فزون بر اینها، کشف حکمت چنین می‌کند.

احشام و کشتزار، سبب آوازه می‌شود.»

(۳) عبر: «شراب و نوشیدنها دل را شادی می‌بخشد، لیکن فزون بر این دو، مهربانی دوستان (سر.؛ یا:

همسران) چنین می‌کند.»

با آن، به جستن تکیه‌گاه نیازی نیست.

^{۲۷} ترس از خداوند، بهشت برکت است،

۲۸ ۱۷/۴۰

و بهتر از هر مجدی، حامی است.

دریوزگی

^{۲۸} پسر، به دریوزگی مزی،

۲۹

مردن به از دریوزگی است.

^{۲۹} انسانی که بر سفره دگری چشم می‌دوزد،

۳۰

زندگی او، زندگی شمرده نمی‌شود.

گلوی خویش را به طعامهای بیگانه می‌آلاید،

انسان ادب آموخته و نیک پرورده، از چنین طعامها پرهیز خواهد کرد^(۱).

۳۱

^{۳۰} دریوزگی به دهان انسان بی‌آزم شیرین است،

۳۲ ای: ۱۴-۱۲/۲۰

لیک بر احشای او، آتش سوزان است.

مرگ

^۱ ای مرگ، چه تلخ است اندیشه تو

۴۱

ای: ۱۴-۱۱/۲۰+

بهر انسانی که خوشبخت می‌زید و متنعم از اموال خویش است،

بهر انسان سبکباری که در همه کار کامیاب است،

۲

و هنوز طعم طعام^(۲) را تواند چشید.

^۲ ای مرگ، چه مبارک قدم است حکم تو

۳ ای: ۲۰/۳ ب

بهر انسان بینوا و ناتوان،

بهر پیر فرتوت و پریشان روزگار،

۴

(۱) عبر: «این از برای انسان صاحب خرد، غذای درونی است.»

(۲) «طعام»، عبر: «لذت».

که شوریده حال و شکیب از کف بداده است.

- ۵ ۳ از حکم مرگ ترس به دل راه مده،
پیشینیان و پسینیان خویش به یاد آر.
۶ ۴ این قضایی است که خداوند بهر هر جاننداری مقدر ساخته است؛
از چه روی بر خواست خداوند تعالی بشوریم؟
خواه ده سال زندگی کنی، خواه صد سال، خواه هزار سال،
۷ ۵ جا: ۶/۶؛ ۱۰/۹
در منزلگه مردگان بر عمر خرده گرفته نشود^(۱).

سرانجام بیدینان

- ۸ ۵ پسران گنهکاران، اوباش بدکارند،
همانان که به خانه بیدینان آمد و شد می‌کنند.
۹ ۶ میراث پسران گنهکاران نابود خواهد گشت،
اعقاب آنان پیوسته نکوهش می‌شوند.
۱۰ ۷ پدر بیدین، از فرزندان خود ناسزا می‌شنود،
چرا که اینان رسوایی خویش را از او می‌بینند.
۱۱ ۸ وای بر شما ای بیدینان
که شریعت خدای تعالی را وانهاده‌اید.
۹ ۹ اگر زاد و ولد کنید، بهر هلاکت است^(۲)؛
اگر زاده شدید، از برای نفرین بوده است؛
۱۲ ۱۰ و اگر بمیرید، نصیب شما نفرین خواهد بود.

(۱) چون عاقبت کار از برای همگان یکسان است، بر آنان که عمری درازتر کرده‌اند، خرده گرفته نمی‌شود.
(۲) در عبر.. آیات ۹-۱۰ فصل ۴۱ چنین آمده است: «اگر زاد و ولد کنید، بهر هلاکت است؛ اگر زاده شوید، بهر بخت است؛ اگر فرو لغزید، بهر شادمانی ابدی است (سر: «از برای شادمانی مردم است»); اگر بمیرید، بهر نفرین است. هرآنچه از نیستی می‌آید، به نیستی بازمی‌گردد؛ بدین سان بیدینی که از هیچ می‌آید، به هیچ بازمی‌گردد.»

- ۱۰ هر آنچه از خاک است، به خاک بازمی‌گردد، ۱۳ ۱۱/۴۰ =
- بدین سان، بیدینان از نفرین به نیستی می‌رسند.
- ۱۱ آدمیان بر جنازه‌های خود سوگواری می‌کنند، ۱۴
- لیک نام نفرینی گنهکاران، محو می‌گردد^(۱).
- ۱۲ دغدغه نام خویش را داشته باش، چه نامی که از تو باقی خواهد ماند، ۱۵ ۱/۲۲: ام
جاء: ۱/۷
- بسی به از هزار بار زر است.
- ۱۳ زندگی سعادتمندانه ایامی چند می‌پاید، ۱۶
- لیک نام ارجمند تا ابد می‌ماند.

شرمساری

- ۱۴ فرزندانم، تأدیه‌های مرا در آرامش حفظ کنید. ۱۷
- حکمت نهان و گنج پنهان، ۳۱-۳۰/۲۰ =
مت: ۱۶-۱۴/۵
۱۸/۲۵
- این هر دو به چه کار آید؟
- ۱۵ انسانی که جنون خویش نهان می‌دارد، ۱۸
- به از انسانی است که حکمت خویش پنهان می‌کند.
- ۱۶ بدین سان، بر وفق آنچه می‌گویم، شرم را بیازماید، ۱۹
- از آن روی که پسندیده نیست گرفتار هر شرمی شویم، ۲۰ ۲۱/۴
- و همگان همه چیز را به یکسان ارج نمی‌نهند.
- ۱۷ از عیاشی برابر پدر و مادر شرم کنید، ۲۱ تث: ۱۸/۲۱ ب
- و از دروغگویی برابر سرکرده یا قدرتمند؛
- ۱۸ از جرم برابر داور یا قاضی، ۲۲

(۱) عبر: «کالبد آدمی فانی است، لیکن آوازه نیکی محو نمی‌گردد».

- و از بیدینی برابر مجلس قوم؛
 از بدعهدی برابر رفیق یا دوست، ۲۳
 ۱۹ و از سرقت برابر اهالی روستای خویش؛ ۲۴
 از حق خدا و از عهد،
 از دوتا کردن آرنجها بر سر سفره^(۱)،
 از اهانته در حال گرفتن یا دادن،
 ۲۰ از پاسخ ندادن به آنان که ترا سلام می‌گویند، ۲۵
 از خیره شدن به روسپی،
 ۲۱ از راندن هموطن خویش، ۲۶
 از تصاحب سهم دگری یا هدیه‌ای که از آن اوست،
 از نگرستن به زن شوی‌دار، ۲۷ ۹-۸/۹
 ۲۲ از الفت با کنیز،
 — به بستر او نزدیک مشو —
 از بر زبان راندن سخنان رنجش‌آور برابر دوستان خویش، ۲۸
 — چون عطا می‌کنی، عتاب مکن! — ۱۵/۱۸

^۱ از بازگفتن آنچه شنیده‌ای،

۴۲

و از افشای راز.

۱۶/۲۷

پس شرم راستین را خواهی شناخت،
 و در نظر جمله آدمیان، عنایت خواهی یافت.
 لیک از آنچه در پی می‌آید، شرم مکن^(۲)،

(۱) «بر سر سفره»، ت.ت.: «روی نانها»؛ آیا مراد، نوعی آداب‌دانی بوده است؟ به نظر می‌رسد که این نکته، تطابق چندانی با زمینه متن ندارد. عبر. نیز چندان مفهوم نیست: «از شکستن سوگند و عهد، از دراز کردن آرنجها به سوی نان، از ندادن آنچه خواسته می‌شود»؛ ترتیب آیات بعدی در عبر. صورت دیگری دارد که مقبول‌تر است: ۲۱/۴۱ (بند اول و دوم)، ۲۰ (بند اول)، ۲۱ (بند سوم)، ۲۰ (بند دوم)، ۲۲.
 (۲) بن سیرا از روا بودن و حتی پسندیدگی پاره‌ای از اعمال حکایت می‌کند که شرم و حیا یا پیشداوریها، مانع از انجام آنها می‌شود.

- و به ملاحظه کسان، گناه مکن: ام: ۲۳/۲۴
- ^۲ از شریعت خدای تعالی و از عهد، شرم مکن، لو: ۲۶/۹
- و از داوریی که در حق بیدینان، انصاف روا می‌دارد^(۱)،
- ^۳ از حساب کردن با همسفر^(۲)،
- از تقسیم میراث خویش میان دوستان خود،
- ^۴ از آزمودن ترازوها و وزنه‌ها، ام: ۱/۱۱+
- از حصول سودهای خرد و کلان،
- ^۵ از نفع بردن در کار تجارت^(۳)،
- از تأدیب سختگیرانه فرزندان خویش، ۱/۳۰
- از کوفتن بر پهلوهایی بردهٔ شرور، ۲۷، ۲۵/۳۳
- ^۶ با زن کنجکاو، مهر نهادن بجا است،
- آنجا که دستان بسیار هست، بر هر چیز قفل نه! ۷
- ^۷ از برای امانتها، شمارش و توزین واجب است،
- و همه چیز، از بدهی و دارایی، باید نگاشته شود.
- ^۸ از تأدیب بیخرد و سفیه شرم مکن، ام: ۱۳/۱۰
- و نیز سالخوردهٔ فرتوتی که با جوانان جدل می‌کند^(۴)، : ۲۹، ۲۵/۱۹
- بدین‌سان، خویشان را به راستی ادب آموخته خواهی نمود، ۳/۲۶
- و همگان ترا تأیید خواهند کرد.

(۱) مراد از بیدینان، احتمالاً بیگانگان است: مؤلف سفارش می‌کند که در حق ایشان نیز، همانند اسرائیلیان، انصاف روا شود.

(۲) «حساب کردن»: اگر بر اساس عبری، به جای لوگو (logou) خوانده شود لوگسمو (logismou)، ... حد: «همسفر»؛ یونا: «رفیق و مسافران».

(۳) بنگرید به معنی مخالف آن در ۲۹/۲۶ و ۲/۲۷. تجارت کاری مشروع، اما پُر وسوسه است.

(۴) عبری: «که به زنا گناه می‌کند».

دغدغه‌های پدر از برای دختر خویش

^۹ دختر بی آن که بداند، پدر خویش را گرفتار دغدغه‌های بسیار می‌سازد^(۱)؛

تشویشی که در دل او می‌اندازد، خواب را از دیدگانش می‌رباید:

چون جوان است، بیم از آن که دیر به خانه بخت رود،

و چون به عقد نکاح درآید، بیم از آن که مکروه گردد.

^{۱۰} چون باکره است، بیم از آن که فریب خورد،

و در خانه پدر آستن گردد!

چون به نکاح درآید، بیم از آن که خطایی از او سرزند،

در خانه شوی، بیم از آن که نازا بماند!

^{۱۱} دخترت نافرمان است؟ بسیار مراقب او باش،

تا چنان نکند که مایه ریشخند دشمنان خویش گردی،

و حکایت شهر شوی و حدیث پُرگوئیهای زنانه،

و در جمع مردم، آبرویت بریزد.

تث: ۱۳/۲۲ ب: ۱/۲۴

خرو: ۲۲/۱۵ ب: ۲۸/۲۲ تث:

تث: ۲۳/۲۲ ب:

۳/۲۲

-

زنان

^{۱۲} به زیبایی کس خیره مشو،

و با زنان منشین^(۲).

^{۱۳} چه از جامه بید برون می‌شود،

و از زن، خبثات زنانه.

^{۱۴} خبثات مرد به از نیکی زن است:

۹-۸/۹

جا: ۲۸-۲۶/۷

(۱) عبر: «دختر از برای پدر خویش، گنجی گول‌زننده است».

(۲) پیش از ۱۲/۴۲، در عبر. افزوده شده است: «در مکان سکونت او که پنجره و اتاق مشرف به مدخلهای

پیرامون ندارد» (بنگرید به ۲ مک: ۱۹/۳). در عبر. ۱۲/۴۲ در ادامه قطعه پیشین است: «تا زیبایی خویش

به هیچ مردی ننماید، تا با زنان پُرگوئی نکند».

زن، شرمساری و نکوهش به بار آورد^(۱).

۲. مجد خدای

۱. در طبیعت

^{۱۵} اینک، کارهای خداوند را یاد می‌کنم،
آنچه را که دیده‌ام، حکایت می‌کنم.
خداوند کارهای خویش را به کلامهای خود^(۲) کرده است،
و حکم او بر وفق اراده‌اش اجرا می‌شود^(۳).
^{۱۶} خورشید رخشان، بر همه چیز می‌تابد،
و کار خدا آکنده از مجد اوست.
^{۱۷} خداوند مُقَدَّسان^(۴) را قدرت آن نبخشیده است
که جمله شگفتیهای او را حکایت کنند،
آنچه را که خداوند، آن سرور کائنات، با قدرت استوار ساخته است
تا جهان در مجد او پاینده بماند^(۵).
^{۱۸} در ژرفاهای لُجّه و دل آدمی تعمق کرده،

ی: ۳/۱
حک: ۱/۹
با: ۶/۵۹-۶۱

ع: ۲۱/۱۴
اش: ۳/۶

ام: ۱۱/۱۵

(۱) بن سیرا سختگیرتر از مؤلف امثال سلیمان بوده، همو که خود نیز نسبت به زنان چندان باگذشت نبوده است. باید این را عقیده‌ای خلاف عرف دانست، اما به این نکته نیز باید توجه داشت که آیین رَبنّی متأخر، همین گرایشها را از خود نشان می‌داده است. این داوریی مطلق در باره زنان نیست، بلکه تذکر خطرات هرزگی است. عبر: که مهم است، می‌تواند چنین معنایی را برساند: «و دختری که بیش از هر رسوایی می‌ترساند.»

(۲) عبر: «به کلامهای خود». — این یکی از نخستین نمودهای آموزه کلام آفریننده است (بنگرید به ۲۶/۴۳؛ ی: ۱۱؛ مز: ۶/۳۳؛ حک: ۱/۹، ۲/۱۰؛ یو: ۱/۱۰). در کل مآخذ حکمت، بیشتر حکمت است که آفریننده خوانده می‌شود (بنگرید به ام: ۲۲/۸).

(۳) این افزودگی یونا ۲. احتمالاً از بن سیرا سرچشمه گرفته است: عبر: مهم است و در سر. آمده است: «و آفرینش از اراده او پیروی می‌کند.» (۴) یعنی فرشتگان (ای: ۱/۵).

(۵) عبر: (آیه ۱۷، بند سوم-چهارم): «خداوند به سپاهیان خویش قدرت آن را داده است تا برابر مجدش باقی بمانند.»

- و حساب آنها را معلوم داشته است.
 چون علم به تمامی نزد خدای تعالی است،
 نشانه‌های زمانها را نگریسته است^(۱).
 ۱۹ از گذشته و آینده خبر می‌دهد،
 و از امور نهانی پرده برمی‌افکند.
 ۲۰ هیچ اندیشه‌ای از او پنهان نمی‌ماند،
 هیچ سخنی بر او پوشیده نیست.
 ۲۱ شگفتیهای حکمت خویش را سامان بخشیده است،
 چه از ازل تا ابد خواهد بود،
 بی آن که چیزی بدو افزوده یا از او کاسته گردد،
 و او را به مشورت کس نیاز نیست.
 ۲۲ جمله اعمال او چه دوست‌داشتنی است،
 چون شراره‌ای که آن را نظاره توان کرد.
 ۲۳ این همه تا ابد می‌زید و می‌ماند،
 و در همه حال، همه چیز فرمان می‌برد.
 ۲۴ همه چیز جفت‌جفت، با یکدگرند،
 و هیچ چیز را ناقص نیافریده است^(۲).
 ۲۵ هر چیز کمال دگری را آشکار می‌سازد،
 آن کیست که از نظاره مجد او خسته شود؟

اش: ۶-۵/۴۸

مز: ۴-۱/۱۳۹

حک: ۹-۸/۱

۲۲ ۶/۱۸
 جا: ۱۴/۳
 اش: ۱۳/۴۰

۲۳

۲۴

۲۵ ۱۵-۱۴/۳۲
 جا: ۸-۱/۳

۲۶

(۱) اختران «نشانه‌های زمان» هستند، نه تنها از آن روی که زمان را به نظم تقسیم می‌کنند (۶/۴۳؛ پی: ۱۸-۱۴/۱)، بلکه بدان سبب که طبق شایع‌ترین تصور، آینده پیشاپیش در آسمان ثبت شده است (ار: ۲/۱۰). اما در عبر. صرفاً آمده است: «... آنچه باید تا ابد روی دهد»؛ و در سر. می‌خوانیم: «... آنچه باید بر جهان روی دهد».

(۲) عبر.: «همه چیزها با یکدگر تفاوت دارند و او هیچ کدام از آنها را بهبود نیافریده است».

خورشید^(۱)

مز: ۷-۲/۱۹

۴۳

بی: ۱۸-۱۴/۱
مز: ۴/۸

^۱ کبرای بلندیا و گنبد روشنایها،
آسمان در تجلی مجد خویش، اینچنین پدیدار می‌گردد.
^۲ خورشید به جلوه‌گری، از آغاز بردمیدن خود می‌گوید:
«چه شگفت است کارهای خدای تعالی!»
^۳ در نیمروز، زمین را خشک می‌سازد،
کیست که برابر گرمای آن، پایداری تواند؟
^۴ برای کار با آتش، کوره می‌افروزند،
خورشید کوهساران را سه چندان گرم می‌سازد؛
بخارهای سوزان از آن برمی‌شود،
پرتوهای خویش را می‌افشاند و دیدگان را خیره می‌سازد.
^۵ بزرگ است آن خدایی که آن را آفریده،
و کلام او، سیر تند آهنگ آن را هدایت می‌کند.

ماه

^۶ ماه نیز همواره در تعیین زمانها دقیق است،
و نشانه‌ای ابدی است.
^۷ اعیاد را ماه معین می‌سازد،
همان اختری که پس از بدر، رو به نقصان می‌رود^(۲).
^۸ ماه سی روزه، نام خود را از آن گرفته است^(۳)؛

مز: ۳۸/۸۹
۱۹/۱۰۴

(۱) این شرحهای غنایی را مقایسه کنید با دان: ۹۰-۵۲/۳؛ مز: ۵/۱۹؛ ب: ۱۰۴؛ ۱۴۷؛ ۱۴۸؛ ای:

۲۲/۳۶-۲۴/۳۷؛ ۱/۳۸-۳۸. متن دشوار است و عبر. که بس متفاوت است، کمک چندانی نمی‌کند.

(۲) دو عید بزرگ یهودیان، یعنی اعیاد فصیح و خیمه‌ها (بنگرید به خرو: ۱۴/۲۳)، در روز بدر کامل (روز چهاردهم ماه) آغاز می‌شدند و هشت روز ادامه می‌یافتند.

(۳) خواه از آن روی که یک واژه واحد عبری (یَرَاح [yerah]) بر هر دو مفهوم دلالت دارد، خواه بدان سبب که واژه دیگری که بر ماه [سی روزه] دلالت دارد (حووش [hōdesh])، به معنی «چیز تازه» (ماه نو) است.

در گردش خویش، بزرگی شگفت آوری می یابد،
رایت سپاهیان آسمان است،
و در گنبد آسمان می درخشد.

۹

اختران

با: ۳۵-۳۳/۳

۹ مجد اختران مایه زیبایی آسمان است؛
بلندیهای خداوند را به رخسندگی زینت می بخشند.
۱۰ بر وفق کلام آن قُدُّوس و به امر او می ایستند،
و در نگاهبانی خویش، سستی نمی گیرند.

۱۰

۱۱

رنگین کمان

بی: ۱۳/۹
سی: ۷/۵۰
حز: ۲۸/۱

۱۱ رنگین کمان را بنگر و آفریننده آن را متبارک خوان،
در رخسندگی خویش، شکوهمند است.
۱۲ دایره مجد را در آسمان پدید می آورد،
دستان خدای تعالی آن را کشیده است.

۱۲

۱۳

شگفتیهای طبیعت

۱۳ به فرمان خویش، برف را فرو می بارد،
به حکم خود، آذرخش را فرو می ریزد.
۱۴ ذخایر او بدین سان گشوده می شود،
و ابرها به مانند پرندگان به پرواز درمی آیند.
۱۵ قدرت او ابرها را فشرده می سازد،
ابرهایی که مبدل به تگرگ می گردند؛
۱۷ به آوای تندر او، زمین دستخوش آشفته گی می شود؛
۱۶ به دیدن او، کوهساران به لرزه درمی آیند؛

۱۴

۱۵

۱۶

مز: ۱۴۷/۱۸-۱۶
ای: ۶/۳۷
ب: ۲۲/۳۸
مز: ۸/۲۹، ۱۸، بند
اول
۱۷، بند اول

- به اراده او، باد جنوب وزیدن می گیرد،
 ۱۷. بند دوم
- همچون تندباد شمال و گردبادها^(۱).
 ۱۸. بند دوم
- برف را همچون پرندگان که بر زمین می نشینند، فرود می آورد.
 ۱۹
- برف به سان ملخان، فرو می نشیند.
 ۲۰
- برابر درخشش سپیدیش، دیده به شگفت می آید،
 و از دیدن فروباریدنش، عقل حیرت می کند.
- برفکها را چون نمک، بر زمین فرو می ریزد،
 ۲۱
- برفکهایی که بچاندان، آنها را چون تیزی خار می گردانند.
 ۲۰
- باد سرد شمال می وزد،
 ۲۲ مز: ۱۶/۱۴۷ ب
- یخ بر روی آب می بندد؛
 بر هر آب راکد می نشیند،
 چون زرهی، آن را می پوشاند.
- کوهساران را می بلعد و بیابان را می سوزد،
 ۲۳
- سبزی را چون آتش می سوزد.
 ۲۲ مه علاج عاجل آن است،
 ۲۴
- از پس گرما، شبنم شادی را به ارمغان می آورد.
- جُله را بهر مقصودی رام کرده،
 ۲۵ ای: ۱۴/۷ مز: ۵/۱۰۴ ب
- و جزایر را در آن نشانده است.
- آنان که دریا را درمی نوردند، از مخاطرات آن حکایت می کنند؛
 ۲۶ مز: ۷-۱/ ۳۲-۳۳
- حکایات ایشان، از حیرت آکنده مان می سازد:
- این حکایات، جز ماجراهای عجیب و شگفت انگیز نیست،
 ۲۷
- داستان جانوران از هر دست و غولهای دریایی.
- به لطف خدا، پیامبر او به سلامت به مقصد رسید،
 ۲۸ مز: ۲۵/۱۰۴ ب

(۱) از ترتیب عبر. پیروی کرده ایم.

- و همه چیز بر وفق کلام او سامان یافت.
- ۲۷ سخن دراز توان کرد بی آن که حکایت به پایان رسد؛ ۲۹
- در یک کلمه: «او همه چیز است»^(۱).
- ۲۸ توان تمجید او را از کجا توان یافت؟ ۳۰
- چه او عظیم است، مافوق جمله اعمالش،
- ۲۹ همان خداوند هول‌انگیز و به اعلی درجه عظیم، ۳۱
- که قدرتش ستودنی است. ۳۲
- ۳۰ باشد که به ستایشهای خویش، خداوند را بزرگ خوانید، ۳۳
- تا آنجا که می‌توانید، چه او برتر از این همه است.
- بهر بزرگ خواندن او، قوای خویش را در کار آورید، ۳۴
- به خود خستگی راه مدهید، چه این کار را به پایان نخواهید برد.
- ۳۱ آن کیست که او را دیده باشد و از او حکایت تواند کرد؟ ۳۵
- آن کیست که او را آن گونه که سزاوار است، تمجید تواند کرد؟
- ۳۲ بس اسرار بزرگ‌تر از اینها باقی است، ۳۶
- چه ما جز اندک شماری از اعمال او را ندیده‌ایم.
- ۳۳ چه خداوند همه چیز را آفریده است، ۳۷
- و آدمیان پرهیزگار را حکمت ارزانی داشته است. ۱۰-۹/۱

مز: ۴/۹۶
۳/۱۴۵

یو: ۱۸/۱

ای: ۱۴/۲۶

(۱) این عبارت در عبر. نیز آمده است، البته نه به معنی حلولی. از نظر بن سیرا، همه چیز از خدا سرچشمه می‌گیرد، همان خدایی که همواره تعالی او را تصدیق کرده است (بنگرید به آیه ۲۸)، و همه چیز از آن اوست.

۲. در تاریخ

۱ مک: ۲/۲
۵۱-۶۴
عب: ۱۱

ستایش پدران^(۱)

۴۴

۱ آدمیان نامدار را ستایش کنیم^(۲)،

و نیز نیاکان خویش را بر حسب توالی ایشان.

۲ خداوند مجد را به وفور آفریده است^(۳)،

و عظمت خویش را از زمانهای دور نمایانده است.

۳ آدمیانی اقتدار شاهی یافتند،

و از برای فتوحات خویش، پُرآوازه گشتند؛

دیگرانی در راینیا هوشمند بودند،

و کلامهای پیامبرانه بر زبان راندند.

۴ دیگرانی مردم را با راینیهای خویش اداره کردند،

با فهم کردن حکمت مردمی

و به گفتارهای حکیمانه تعلیمات خویش^(۴)؛

۵ دیگرانی به ساز و نوا پرداختند،

و روایات شاعرانه نگاشتند؛

(۱) عنوان «ستایش پدران» هم در عبر. و هم در یونا. آمده است و مطلب آن نشان می‌دهد که یهودی

پرهیزگار قرن دوم ق.م. تاریخ اسرائیل را چگونه درک می‌کرده است (بنگرید به ۱ مک: ۲/۵۱-۶۴).

(۲) بنگرید به ۱۰/۴۴ که در آنجا، عبر. همین عبارت را آورده است: مردان پرهیزگار (jesed) که لفظ

«حسیدیان» (حسیدیم [Hasidim]) برگرفته از نام آنها است، یهودیانی بودند که در دوره قیام مکابیان، به

سبب وفاداری به خدا و شریعت، شاخص گشتند. اگر مترجم عبارت را دقیقاً برگردانده است، احتمالاً بدان

سبب بوده که در دوران خود، آن را دارای معنایی زیاده تصریحی می‌یافته است.

(۳) آیات ۲-۹ می‌توانند خواه توصیف مجدهای دنیوی باشند که خارج از اسرائیل شناخته شده بودند و

مؤلف، نیاکان یهودیان را در برابر آنها قرار می‌دهد (آیات ۱ و ۱۰ ب)، خواه دورنمایی کلی از مجدهای

اسرائیل تلقی شوند که مؤلف سپس به تفصیل آنها را شرح می‌دهد.

(۴) عبر.: «سروران ملت به سبب مقاصدشان، راهبران به سبب حکمهایشان، زبردست در سخن گفتن به سبب

شایستگی در کتابت (؟)، گردانندگان خدمتهای دینی (؟)».

- ۶ دیگرانی توانگر و توانمند بودند،
و با آرامش در سرای خویش زیستند.
۷ جملهٔ اینان را همعصرانشان گرمی داشتند،
و در ایام عمرشان، تمجید کردند.
۸ از ایشان پاره‌ای از خود نامی برجای نهادند
که هنوز با ستایش یاد می‌شود.
۹ دیگران یادی از خویشان باقی نگذاشتند،
و آنچنان محو شدند که گویی هرگز وجود نداشته‌اند.
اینان آنچنانند که گویی هرگز نبوده‌اند،
و از پس ایشان، فرزندانشان نیز چنین بوده‌اند.

۱۰ لیک آدمیان نیک

- نیکهایشان به فراموشی سپرده نمی‌شود^(۱).
۱۱ اینان در اعقاب خویش میراثی غنی می‌یابند
که همانا زادگانسانند.
۱۲ اعقاب ایشان به دستورات وفادار باقی می‌مانند،
و به سبب آنان، فرزندانشان نیز چنین می‌شوند.
۱۳ اعقاب ایشان تا ابد باقی خواهند ماند،
مجد آنان تیرگی نخواهد گرفت.
۱۴ کالبد ایشان در آرامش به خاک سپرده می‌شود،
و نامشان برای نسلها زنده است.
۱۵ مردمان از حکمت ایشان حکایت خواهند کرد،
و جماعت ستایش آنان را بر زبان خواهند راند.

۹/۳۹

۱۰/۳۹ =

(۱) عبر. مَسْدَه (برخلاف عبر. قاهره: «امیدشان») مؤید یونا. است.

خَنُوخ

۱۶ خَنُوخ در نظر خداوند پسندیده گشت و برکشیده شد،
او سرمشقی از برای توبه^(۱) نسلها است.

بی: ۲۴/۵ هف.
عب: ۵/۱۱

نوح

۱۷ نوح به وجه کامل دادگر شناخته شد،
در زمان خشم، چون پای جوش بود:
به سبب او، بازمانده‌ای بر زمین بر جای ماند^(۲)،
در آن هنگام که طوفان روی داد^(۳).
۱۸ عهدهای ابدی^(۴) با او بسته شد،
تا دیگر هیچ جاننداری به طوفان نابود نگردد.

بی: ۹/۶

اش: ۱۳/۶

۱۸ حک: ۶/۱۴
۱ پط: ۲۰/۳
۲ پط: ۵/۲

بی: ۲۲-۲۱/۸
+۹/۹

ابراهیم

۱۹ ابراهیم، پدر پُرآوازه ملت‌های پُرشمار بود،
مجد کس با او برابری نکرد^(۵).
۲۰ شریعت خدای تعالی را پاس داشت،
و با او عهد بست.
این عهد را در کالبد خویش استوار ساخت،

۲۰ بی: ۲/۱۲
۴/۱۷
۱۸-۱۳
۱۴/۴
۱۸-۱۳

۲۱

(۱) یعنی انگیزه توبه کردن. روایت عبر. «سرمشق علم»، احتمالاً اشاره دارد به اسراری که خَنُوخ شاهد آنها بود و بر آدمیان آشکار ساخت («کتاب اسرار خَنُوخ»). لا: «برای توبه دادن ملت‌ها».
(۲) «پای جوش» بر اساس عبر. آورده شده است (لفظی مشکوک است)؛ یونا: «تبادل»؛ لا: «آشتی»... چنانچه این موضوع بر داستان نوح انطباق داده شود، مبین آموزه پیامبرانه «بازمانده»ای است که از آن، نجات حاصل می‌آید (بنگرید به اش: ۳/۴+). عبر: «به سبب عهد او، طوفان فرو نشست».
(۳) مراد عهدهای «نوح» در قوانین کهنات است. اما در عبر. تنها از «آیه ابدی» (رنگین‌کمان، بی: ۱۳-۱۲/۹) سخن رفته است.
(۴) عبر: «هیچ چیز مجد او را لکه‌دار نخواهد کرد».

و در آزمون، امین شناخته شد^(۱).
 ۲۱ از این روی، خدا با ادای سوگند، او را وعده داد
 که جمله ملتهای نسل او را برکت دهد،
 و پُرشمار چون غبار خاکشان گرداند،
 و زادگان او را چون اختران برکشد،
 و ایشان را سرزمین میراث عطا کند،
 از دریایی تا دریای دگر،
 از رود تا اقصای زمین.

بی: ۱۹-۱/۲۲
 مک: ۵۹/۲
 عب: ۱۷/۱۱
 بی: ۳/۱۲
 ۵/۱۵
 ۱۸/۲۲
 رس: ۲۵/۳
 غل: ۹-۸/۳
 بی: ۱۸/۱۵
 داو: ۱/۲۰+

اسحاق و یعقوب

۲۲ با اسحاق وعده خویش را تازه کرد،
 به سبب پدر او ابراهیم.
 برکت جمله آدمیان و عهد را
 ۲۳ بر سر یعقوب نهاد.
 او را در برکتهای خویش تأیید کرد^(۲)،
 و سرزمین میراث ارزانی داشت؛
 یعقوب آن را قطعه‌قطعه ساخت،
 و میان دوازده سبط قسمت کرد.

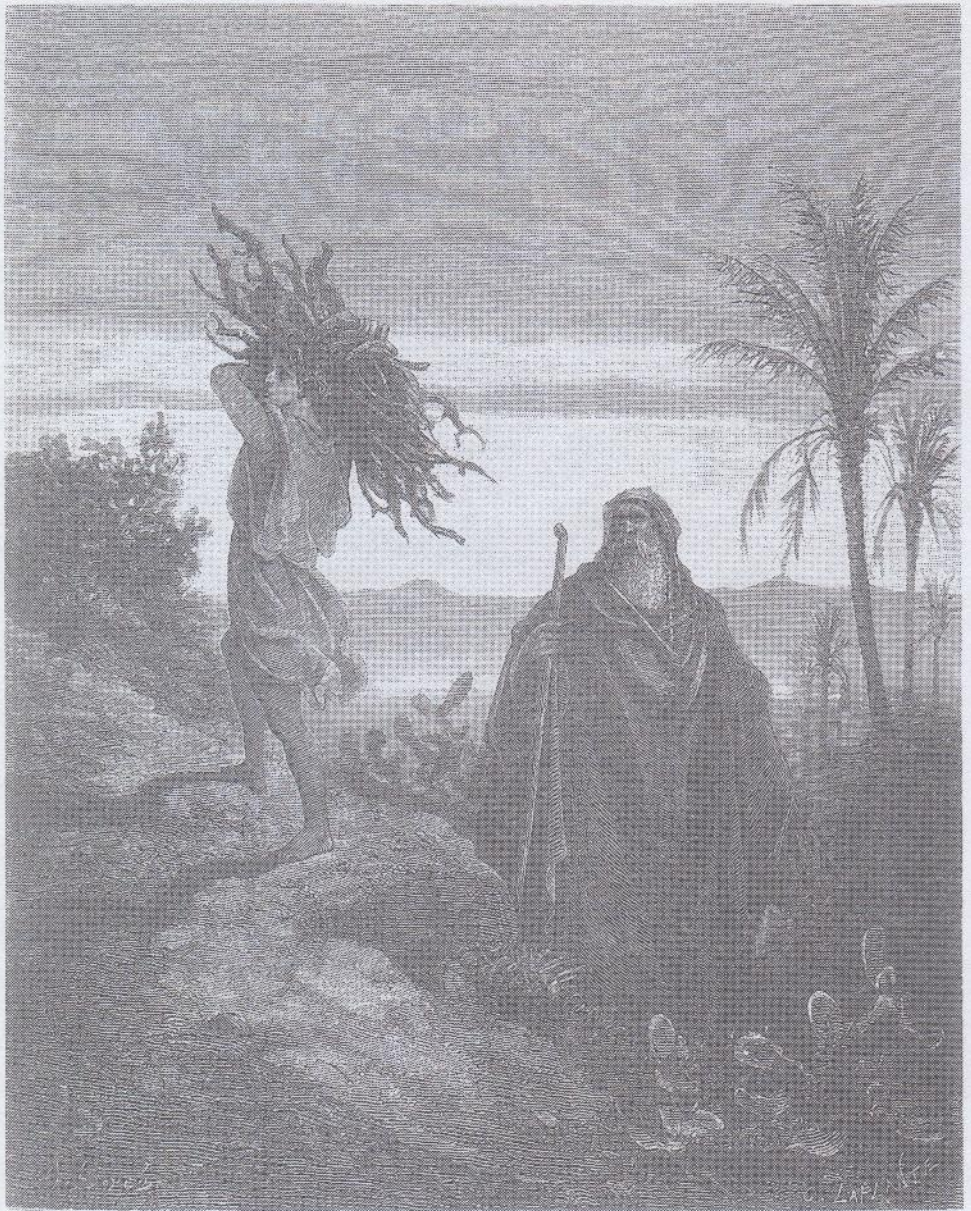
بی: ۱۹/۱۷
 ۵-۳/۲۶
 بی: ۱۳/۲۸
 ب: ۱۱/۳۵
 بی: ۱۹/۱۷
 ۵-۳/۲۶
 بی: ۱۳/۲۸
 ب: ۱۱/۳۵

موسی

از موسی مردی نیک پدید آورد

۲۷

(۱) در باره ایمان ابراهیم، بنگرید به پی: ۱/۱۲؛ +۶/۱۵؛ +۱/۲۲؛ غل: ۱۴-۶/۳؛ روم: ۲۵-۱/۴.
 (۲) عبر: «بر سر اسرائیل» (بنگرید به پی ۱۸/۳۲). در تعلیق که در حاشیه آمده است، به جای کلمه «برکت» (berakat)، عبارت «حق ارشدیت» (بکوره [bekorah]) ذکر شده است. بنگرید به پی: ۲۹/۲۵؛ ب: ۱؛ تو: ۱/۵ (که در آن، عبارت «حق ارشدیت» مذکور در عبر، در یونا. «برکت» خوانده شده است).



ابراهيم با پسر خود اسحاق
(سی: ۱۹/۴۴، ص ۵۸۱)



اسحاق در حال تبرک یعقوب
(سی: ۲۲-۲۳، ص ۵۸۲)

که در دیدگان جمله آدمیان عنایت یافت^(۱).

^۱ محبوب خدا و آدمیان بود،

۴۵

همان موسی که یادش مبارک است.

^۲ او را مجدی چون قدیسان عطا کرد،

+۱۷/۴۲

و از برای ارباب دشمنان، قدرتمندش گرداند.

^۳ به کلام موسی، شگفتیها را متوقف ساخت^(۲)،

خرو: ۸/۸،
آب: ۳۳/۹،
آب: ۱۸/۱۰

و در حضور پادشاهان، مجدش بخشید؛

۳

او را فرمانهایی از برای قومش بداد،

خرو: ۱۹/۱؛

و بهره‌ای از مجد خویش را بر او نمایاند.

خرو: ۱۸/۳۳،
آب: ۲۰/۳۴،
آب: ۲۰/۳۴

^۴ در امانت و ملاطفت، تقدسش بخشید،

ع: ۱۲/۳

از میان جمله آدمیان، او را برگزید:

^۵ آوای خویش را به گوش او رساند،

خرو: ۱۹/۱۹

و به ظلماتش درآورد؛

خرو: ۲۰/۲۱،
آب: ۱۸/۲۴

فرمانها را چهره به چهره بدو گفت،

۶

شریعت زندگی و خرد را،

خرو: ۲۱/۲۱،
آب: ۲۲/۲۲،
تث: ۴/۶-۸،
آب: ۲۲/۲۷

تا دستورات آن را بر یعقوب آموزد،

و احکام آن را بر اسرائیل.

هارون

^۶ هارون را برآورد، هو که قدیسی همانند موسی

۷

مز: ۱۶/۱۰۶

و برادر او و از سبط لاوی بود.

(۱) این دو سطر آن گونه که در اینجا حفظ شده‌اند، به خوبی با موسی تطابق می‌یابند، اما از خود می‌پرسیم که آیا در اصل، ناظر بر یعقوب که از او یاد نشده، نبوده‌اند. از این روی، سطرهای مذکور، باقیانده شرحی از میان‌رفته بوده است.

(۲) چنانچه یک حرف به واژه یونانی افزوده شود، چنین خوانده خواهد شد: «شتاب داد»، همچنان که در عبر. چنین آمده است.

- ۷ او را به حکم ابدی برگماشت،
و کهنات قوم عطا کرد.
در شکوه خویش، سعادتمندش گرداند،
و جامه فاخر بر او درپوشاند^(۱).
- ۸ به مجد کامل ملبسش ساخت،
و به زیورهای نفیس آراست،
به زیرجامه‌ها و ردا و ایفود.
۹ از برای دورادور جامه‌اش، او را انار بداد،
و زنگوله‌های زرین پُرشمار،
که به هر گام او، به صدا درمی‌آمدند،
و آوایشان در معبد طنین‌انداز می‌گشت،
چونان یادی از برای فرزندان قومش؛
۱۰ و جامه مُقَدَّس از زر و لاجورد
و ارغوان، که کار پارچه‌باف بود؛
سینه‌بند داوری، اوریم و تَمِیم^(۲)،
۱۱ از تارهای سرخ تابیده، که کار صنعتگر بود؛
سنگهای گرانهای حکاکی شده و مُهرگونه،
در حلقه زرین، که کار جواهرگر بود،
و از برای یادبود، نقشی بر آنها حک شده بود،
به حسب شمار اسباط اسرائیل؛
۱۲ و تاج زرین در بالای دستار
که عنوان تقدیس بر آن حک شده بود،

اع: ۱۹/۱۸
سی: ۱۵/۴۵

خرو: ۴۲/۲۸
۱۲-۶، ۳۵-۳۷

خرو: ۲۸/
۳۴-۳۳

خرو: ۵-۲/۲۸

خرو: ۶/۲۸
اسم: ۴۱/۱۴

خرو: ۲۸/
۳۹-۳۶

(۱) پیش از این نیز بن سیرا دلبستگی خود را به مراسم عبادی و جامه‌های آیینی نشان داده است (بنگرید به ۲۱-۱/۵۰؛ ۱۰-۱/۳۵).

(۲) ت: «قرعه‌های حق»؛ در هف، اوریم و تَمِیم در خرو: ۳۰/۲۸ حدوداً اینچنین ترجمه شده است. اما عبر. که در آن «ایفود و زنار» آمده، گویاتر به نظر می‌رسد (بنگرید به بند بعدی).

- و آرایه‌ای فاخر و کاری عالی بود،
این زیورها بس چشم‌نواز بودند.
- ۱۳ پیش از او هرگز چنین زینتهایی دیده نشده بود،
و هیچ‌گاه بیگانه‌ای بدانها ملمس نگشته است،
بلکه تنها فرزندان و اعقاب او
تا ابد آنها را دربر خواهند کرد.
- ۱۴ قربانیهای او به تمامی سوزانده می‌شد،
پیوسته روزی دو بار.
- ۱۵ او را موسی تقدیس کرد،
و به روغن مُقَدَّس، مُدَهَّن ساخت.
- و این بهر او عهدی ابدی بود،
و نیز بهر نسل او مادام که آسمانها خواهند پایید^(۱)،
تا عبادت را پیشوایی کند و کهنات را به جای آورد،
و قوم را به نام خداوند، برکت دهد.
- ۱۶ او را از میان جملهٔ زندگان برگزید،
تا قربانی خداوند
و بخُور و عطر یادبود را تقدیم دارد،
تا قوم را کفاره دهد.
- ۱۷ فرمانهای خویش را بدو سپرد،
و او را به اجرای احکام شریعت^(۲) گمارد،
تا بر یعقوب گواهیهای آن را بیاموزد،
و اسرائیل را از شریعت خدا بیگاهانند.
- ۱۸ بیگانگان علیه او هم‌پیمان شدند،

۱۵

۱۶

۱۷

۱۹

۲۰

۲۱

۲۲

خرو: ۲۹/
۴۲-۳۸
اع: ۲۸/۳-۸
لاو: ۱۳-۱/۸

۷/۴۵

لاو: ۲۲/۹
اع: ۲۷-۲۲/۶
لاو: ۱۶/۲، ۹/۲

لاو: ۱۶/۱+

اع: ۱۶/۱-
۱۵/۱۷

(۱) عبر: «مادام که آسمانها خواهند پایید»؛ یونا: «در ایام آسمان».

(۲) تت: «عهدهای داوری». از نظر مترجم، عهدها همواره بر «دستورات» دلالت داشته است. بنابراین، کاهن اعظم وظیفهٔ عالم قوانین را برعهده داشته است (بنگرید به لاو: ۱۱/۱۰؛ تت: ۱۰/۳۳).

- در بیابان بر او رشک بردند،
مردمان داتان و ابیرام،
و جماعت قُورَح که کینه‌توز و تندخوی بودند.
۱۹ خداوند ایشان را بدید و خشمناک شد،
و آنان در شدت غضب او، نابود گشتند.
۲۴ بر ایشان شگفتیهایی را به ظهور رساند،
به شعله آتش خویش، بسوزاندشان.
۲۵ و بر مجد هارون افزود،
او را میراث عطا کرد،
هدایای محصولات نوبرانه را بدو بخشید،
۱۳-۱۲/۱۸:ع
نخست او را چندان نان ارزانی داشت تا سیر گشت.
۲۶ از این روی، از قربانیهای خداوند خوردند،
۲۸ خرو: ۲۹/۲۸،
۳۱ ب
لاو: ۶/۹-۱۱،
۷/۹-۱۰،
۳۲-۳۶
۲۷ لیک او را در مُلک، میراثی نیست،
۲۰/۱۸:ع
میان قوم، سهمی ندارد،
مز: ۱۶/۴۵
«چه من خود سهم ارث توام.»

فینحاس

- ۲۳ فینحاس پسر العازار، در مجد مرتبت سوم را داراست،
۲۸ از آن روی که در ترس از خداوند، غیور بود،
۲۹ ع: ۷/۲۵ ب
بهر آن که برابر قوم شورش کرده، استوار ایستاد،
با شهادتی شرافتمندانه؛
اینچنین بود که آمرزش اسرائیل را حاصل کرد.
۲۴ از این روی، عهد سلامتی با او بسته شد،
۳۰ ع: ۱۱/۲۵-۱۳



موسی از کوه سینا فرود می آید
(سی: ۳/۴۵، ص ۵۸۳)



فروباریدن باران سنگ بر سر سپاه آموریان
(سی: ۵/۴۶، ص ۵۸۸)

عهدی که او را رئیس مَقْدِیس^(۱) و قوم ساخت،
بدان سان که بر او و اعقاب او،
شأن کهنات اعظم به روزگاران تعلق گرفت.
۲۵ با داود عهدی بسته شد،

اسم: ۱/۷+
مز: ۲۹/۳۶

همو که پسر یَسّی و از سبط یهوذا بود،
میراث شاهی، تنها از پسر به پسر می‌رسد^(۲).
لیک میراث هارون به جملهٔ اعقاب او می‌رسد.
۲۶ باشد که خدا در دل شما حکمت نهد^(۳)،
تا قوم او را به دادگری داوری کنید،
تا فضائل نیاکان زوال نگیرد،
و مجد ایشان بر اعقابشان رسد.

خرو: ۲۸/۳۰
حک: ۹/۱۲

یُوشَع

۱ یُوشَع پسر نُون، در جنگ دلاور بود،
همان جانشین موسی^(۴) در وظیفهٔ پیامبری،
همو که به نیکی شایستهٔ نام خویش بود^(۵)،
در رهانیدن برگزیدگان، بزرگی نمود،
و نیز بهر کیفر دشمنان سر به شورش برداشته،

۴۶

یوش: ۱/۱+

(۱) عبر: «مَقْدِیس»؛ یونا: «قدیسان».

(۲) متن دشوار است؛ تت: «میراث شاهی، از پسر به تنها یک پسر». در عبر: تصحیح شده، چنین آمده است: «میراث انسان برای تنها یک پسرش»، یعنی میراث شخصی که تنها به یک پسر می‌رسد.

(۳) این آرزویی برای اعقاب کنونی هارون است. این آیه در عبر: بسیار متفاوت است: «و اینک هَمُوه را که نیک است و افسر مجد بر سر شما می‌نهد، متبارک خوانید؛ باشد که شما را حکمت دل عطا کند تا نیکها و اعمال عالی شما را نسلهای آینده به فراموشی نسپارند».

(۴) «یُوشَع پسر نُون»، در یونا. آمده است: «یسوع پسر ناوه»، که مطابق با روایت هف. است (بنگرید به یوش: ۱/۱). — «جانشین»، عبر: «بنده» (بنگرید به خرو: ۱۱/۳۳).

(۵) یُوشَع به معنی «هَمُوه می‌رهاند» است. — در عبر: آمده است: «که پرورده شد تا در زمانهٔ خود، نجاتی عظیم از برای برگزیدگان او باشد».

- و سکتی دادن اسرائیل در سرزمین خویش.
- ۲ چه پُرجمد بود آنگاه که بازو برمی آورد، ۳
- و در پیکار با شهرها، شمشیر می زد!
- ۳ پیش از او کدامین مرد استواری وی را داشت؟ ۴
- خود پیکارهای خداوند را راهبری می کرد^(۱).
- ۴ آیا به امر او نبود که خورشید بازایستاد، ۵ یوش: ۱۳/۱۰
- و یک روز، دو روز گشت؟
- ۵ به درگاه خدای تعالی^(۲) و قادر دعا کرد، ۶
- در همان حال که دشمنان از هر سوی بر او روی آورده بودند،
- و خداوند بزرگ دعای او را اجابت فرمود،
- و تگرگهایی را با قدرت بیهانند فرو بارید.
- ۶ بر ملت معاند بتاخت^(۳)، ۷
- و در سراشیب، یورش آورندگان را نابود ساخت، یوش: ۱۰/۱۵-۱۰
- تا جملهٔ سلاحهای خویش را بر ملتها بشناساند، ۸
- و برابر خداوند نبرد را راهبری کرد^(۴).

کالیب

- زیرا او یکسره از خدای قادر اطاعت می کرد:
- ۷ در زمان موسی، پرهیزگاری خویش را آشکار ساخت، ۹
- و کالیب پسر یَفْتَه نیز چنین کرد، اع: ۱۰-۶/۱۴

(۱) نب. و عبر.: «راهبری می کرد»؛ متن پذیرفته شده: «چه خداوند خود دشمنان را تسلیم می کرد».

(۲) این ترجمهٔ واژهٔ عبری *עליון* (*Elyōn*) یا *إِلَإِ عِلِیون* (*El Elyōn*) است که در کتاب بن سیرا، از فصل ۴۱ به بعد، چهارده بار آمده است. در سراسر بخش نخست این کتاب، «خدا» یا «یهوه» و در یونا. *kyrios* وارد شده است.

(۳) متن تصحیح شده بر اساس لا: یونا.: «با ملت نبرد آغاز کرد». — احتمالاً به پیروزی بر آموریان در جَبْعون اشارت رفته است (یوش: ۱۰/۱۵-۱۵)، بنگرید به «شیب» یا «سراشیب» بیت خُورون (آیات ۱-۱۰).

(۴) نب. (وا): «جنگیدن با خداوند نه کاری است سهل».

- با خیل پُرشهاری رویاروی گشت،
تا قوم را از گناه کردن بازدارد^(۱)،
و زمزمه‌های شوم را خاموش گرداند.
۸ از ششصد هزار پیاده،
تنها بر آن دو شفقت شد،
تا به میراث اندر شوند،
به سرزمینی که شیر و شهد در آن جاری است.
۹ و خداوند کالیب را قدرت عطا کرد،
قدرتی که تا روزگار پیری، از برای او باقی ماند،
او را از بلندیهای مملکت برآورد،
و آن بلندیها، میراثی گشت که اعقاب او آنها را نگاه داشتند،
۱۰ تا جمله اسرائیل ببینند
که اطاعت از خدا نیکوست.

۱۰

+۱۰/۱۶

یوش: ۱۴/۱۱-۱۰

اع: ۲۴/۱۴
یوش: ۱۴/۱۵-۱۲

۱۲

داوران

- ۱۱ داوران، هر کدام بر حسب دعوت خویش،
جملگی انسانهایی با دل امین بودند،
و از خداوند روی نگردانند،
یادشان مبارک باد!
۱۲ باشد که استخوانهایشان، از گور آنها بشکفد^(۲)،
باشد که نامشان، دگر باره بر فرزندانشان نهاده شود،

۱۳

۱۴

۱۰/۴۹

۱۵

(۱) عبر: «تا خشم را از جماعت برگرداند».

(۲) تت: «بردمد»، همچون کنده درخت که از آن جوانه می‌روید (بنگرید به ۱۰/۴۹؛ اش: ۱۴/۶۶). چنین می‌نماید که این آیه، بیش از آن که گواهی صریحی بر ایمان به رستاخیز باشد، مبین آرزوی مؤلف است که داوران هم‌عصر او، اعقاب شایسته‌ای داشته باشند. بن سیرا اندکی پیش از قیام مکابیان کتاب خود را نگاشته است.

و برازندهٔ پسران این انسانهای پُرآوازه باشد.

سموئیل

- ۱۲ سموئیل محبوب خداوند خویش بود؛ ۱۶
- این پیامبر خداوند، پادشاهی را استوار ساخت^(۱)،
و رؤسای برگذاشته بر قوم خویش را تدهین کرد. اسم: ۱/۱۰؛ ۱۳/۱۶
- ۱۴ جماعت را به حسب شریعت خداوند، داوری کرد، ۱۷
و خداوند، یعقوب را تفقد فرمود.
- ۱۵ به سبب امانت خویش، به پیامبری شناخته گشت، اسم: ۲۰/۳
- به خاطر گفتارهای خود، پیشگویی راست‌سخن دانسته شد. ۱۸
- ۱۶ به درگاه خداوند قادر دعا کرد، ۱۹
آنگاه که دشمنان از هر سوی بر او روی آورده بودند،
و برهٔ شیرخوار تقدیم داشت.
- ۱۷ و خداوند از آسمان، تندر خویش را به غرش درآورد، ۲۰
آوای خود را به بانگ بلند به گوش رساند؛
- ۱۸ سرکردگان دشمن^(۲) را از میان برداشت، اسم: ۱۳/۷
و جملهٔ سروران فلسطیان را.
- ۱۹ سموئیل پیش از آن که زمان آرامش ابدیش دررسد، ۲۲
برابر خداوند و تدهین‌شدهٔ او گواهی داد: اسم: ۱۲
- «از اموال و حتی از پای‌پوش،
کس را محروم نساختم»
و کس او را متهم نکرد.
- ۲۰ پس از آن که بخشید، دگرباره پیامبری کرد، ۲۳ اسم: ۲۸/۶
۲۵-۶

(۱) عبر: «یار قوم خویش و مطلوب آفرینندهٔ خود بود آن که در رحم مادرش خوانده شد و نذیرهٔ یهوه در

وظیفهٔ پیامبری بود، سموئیل که داور و کاهن بود؛ به کلام خدا، پادشاهی را استوار ساخت.»

(۲) عبر: «دشمن»؛ یونا: «صور»، تشار [sar] با تشار [sar] خلط شده است.



سموئیل آجاج پادشاه عمالیک را می‌کشد
(سی: ۱۸/۴۶، ص ۵۹۰)



داود سر جلیات را از تن جدا می سازد
(سی: ۴۷/۴، ص ۵۹۱)

و پادشاه را از سرانجام او آگهی داد؛
از دل خاک، بانگ برآورد،
و پیامبری کرد تا ستم را از قوم محو سازد.

ناتان

^۱ پس از او، ناتان به پا خاست،
تا در زمان داود، پیامبری کند.

۴۷

اسم: ۱۲:۷

داود

^۲ بدان سان که پیه را از قربانی سلامتی برمی‌کنند،
اینچنین داود از میان اسرائیلیان برگزیده گشت.
^۳ شیر را چون بزغاله به بازی می‌گرفت،
و خرس را چون بره.
^۴ هنوز جوانسال نبود آیا که آن مرد تنومند را بکشت،
و ننگ را از قوم بشست،
و با فلاخن، سنگی انداخت
که کبر جُلّیات را درهم شکست؟
^۵ چه به درگاه خداوند تعالی دعا کرد،
و او دست راستش را قوت بخشید
تا جنگاوری نیرومند را بپیراند،
و قدرت^(۱) قوم خویش را برآورد.
^۶ از این روی، اسرائیل او را مجد ده هزار تن عطا کرد،
و در تبرکات خداوند، ستود،

لاو: ۸/۴

اسم: ۱۷/
۳۷-۳۴

اسم: ۱۷

۵

۶ ۱۶،۵/۴۶

اسم: ۷/۱۸ ۷

(۱) تت: «شاخ»، استعاره‌ای که به وفور در کتاب مقدس وارد شده (به‌خصوص در مزامیر) و بیانگر قدرت جسمی یا روحی است.

- ۲سم: ۱/۵-۳ و تاج زرین تقدیم داشت.
- ۷ چه دشمنان پیرامون را نابود ساخت،
- ۸ فلسطیان را که خصم او بودند، از میان برداشت،
و تا به امروز، قدرت ایشان را درهم شکست^(۱).
- ۹ در جمله اعمال خویش، آن قُدّوس تعالی را
به سخنان پُر مجد، حمد گفت^(۲)؛
- ۱۰ با تمامی دل خویش آواز سر داد،
و عشق خویش را به آفریننده خود نمایان ساخت.
- ۱۱ برابر قربانگاه، خوانندگانی گمارد
تا دلنوازترین سرودها را سر دهند؛
- و آنان هر روز، به آوازهای خویش ستایش می کردند.
- ۱۰ عیدها را شکوه بخشید،
- و جشنها را نورانیت تمام ارزانی داشت،
نام مُقَدّس خداوند را ستود،
و مُقَدّس را از صبحگاه پُر نوای ساخت.
- ۱۱ خداوند خطایای او را پاک کرد،
قدرتش را تا ابد عظمت بخشید،
او را عهد پادشاهی^(۳) عطا کرد،
و اورنگ پُر مجد در اسرائیل ارزانی داشت.

۱/۲۳: ۲سم

۱تو: ۱۶/۴

۱۳ ۱۳/۱۲: ۲سم
۲۵-۲۴

۲۵/۴۵
۲سم: ۱/۷+

سلیمان

۱۲ برجای او، پسری عالم نشست

۱۴

(۱) عبر: «از این روی، دختران از برایش آواز سر دادند و او را لقب "ده هزار" بدادند. چون تاج بر سر نهاد، پیکار کرد^۷ و در سراسر آن حوالی، دشمن را فرمانبردار ساخت. بر فلسطیان شهرها یورش برد و شاخ ایشان را تا به امروز بشکست.» (۲) مراد مزامیر است (بنگرید به ۲سم: ۱/۲۳).

(۳) یونا ۲، عبر: لا: «پادشاهی»؛ متن پذیرفته شده: «پادشاهان».

که به برکت پدر^(۱)، سعادتمند بزیست.

^{۱۳} سلیمان در زمان آرامش سلطنت کرد،

و خدا پیرامون او را آرام گرداند

تا خانه‌ای از برای نام او بنا کند،

و قربانگاهی ابدی مهیا سازد.

^{۱۴} در جوانسالی چه عالم بودی،

چون رود، از خرد سرشار بودی!

^{۱۵} روح تو زمین را فرا گرفته است،

آن را از حکمت‌های در پرده آکنده‌ای.

^{۱۶} آوازه تو تا جزایر دوردست رسید،

و در آرامش خویش، محبوب گشتی^(۲).

^{۱۷} ترانه‌ها و مَثَل‌ها و حکمت‌های تو

و پاسخ‌های^(۳)، ستایش گیتی را برانگیخت.

^{۱۸} به نام خداوند خدا،

آن که او را خدای اسرائیل می‌خوانیم^(۴)،

زر را چون قلع انباشتی،

و سیم را چون سرب اندوختی.

^{۱۹} پهلوه‌های خویش را تسلیم زنان کردی،

(۱) این فکر، از آن روی که سلیمان از کارهای پادشاه پیش از خود [که پدر او داود بود، م.م.] بهره‌مند گشت، تنها دارای وجه دنیوی نیست، بلکه وجهی دینی نیز دارد؛ زیرا خدا عنایت خود را به سلیمان، به سبب پدر او داود، حفظ کرد (بنگرید به آیات ۲۰، ۲۲، ۱: ۱۲/۱۱).

(۲) این آیه در عبر. نیامده است. «و در آرامش خویش، محبوب گشتی»: اشاره رفته است به دو نام پسر داود که یدیدیا [به معنی «محبوب یهوه»-م.م.] (بنگرید به آیه ۱۸+) و سلیمان به معنی «آرامش طلب» (بنگرید به آیه ۱۳) بوده است.

(۳) مراد از «ترانه‌ها»، غزل غزل‌ها است. در باره حکمت و کار ادبی سلیمان، بنگرید به ۱: ۱۴-۹/۵. در باره «پاسخ‌ها»، بنگرید به ۱: ۱۰-۱/۱۰ (ملکه سبیا).

(۴) عبر.: «به نام پُرجمدی که بر اسرائیل نهاده شده، خوانده شدی»، که احتمالاً به نام نخستین سلیمان که یدیدیا به معنی «محبوب یهوه» است، اشاره دارد (بنگرید به ۲ سم: ۲۵/۱۲).

- و ایشان را بر تن خود چیرگی بخشیدی.
 ۲۰ مجد خویش را لکه‌دار ساختی،
 نسل خود را بیالودی،
 آنچنان که خشم را بر فرزندان خویش
 و محنت را به سبب نادانی خود^(۱)، نازل ساختی؛
 ۲۱ سلطنت دوپاره شد،
 از آفرائیم، مملکتی طغیان کرده، سربرآورد.
 ۲۲ لیک خداوند هرگز از رحمت خویش باز نمی‌گردد،
 و هیچ یک از سخنانش را محو نمی‌سازد،
 برگزیده خویش را از زادگان محروم نمی‌دارد،
 و نسل آن که او را دوست داشته است، از میان بر نمی‌دارد.
 از این روی، یعقوب را بازمانده‌ای عطا کرد،
 و داود را ریشه‌ای از او ارزانی داشت.

غ: ۲۶/۱۳ ۲۲

۱۲: ۲۳

۲۴ سم: ۱/۷+
مز: ۳۸-۳۱/۸۹

اش: ۳/۴+ ۲۵

رَحْبَعَام

- ۲۳ و سلیمان با پدران خویش آرامید،
 و از پس خود، مردی از نسل خویش را بر جای نهاد،
 مجنون‌ترین کس در قوم که از خرد بی‌بهره بود:
 رَحْبَعَام که قوم را به شورش کشاند^(۲).

۱۲: ۲۶

۲۷

۲۸

يَرُبْعَام

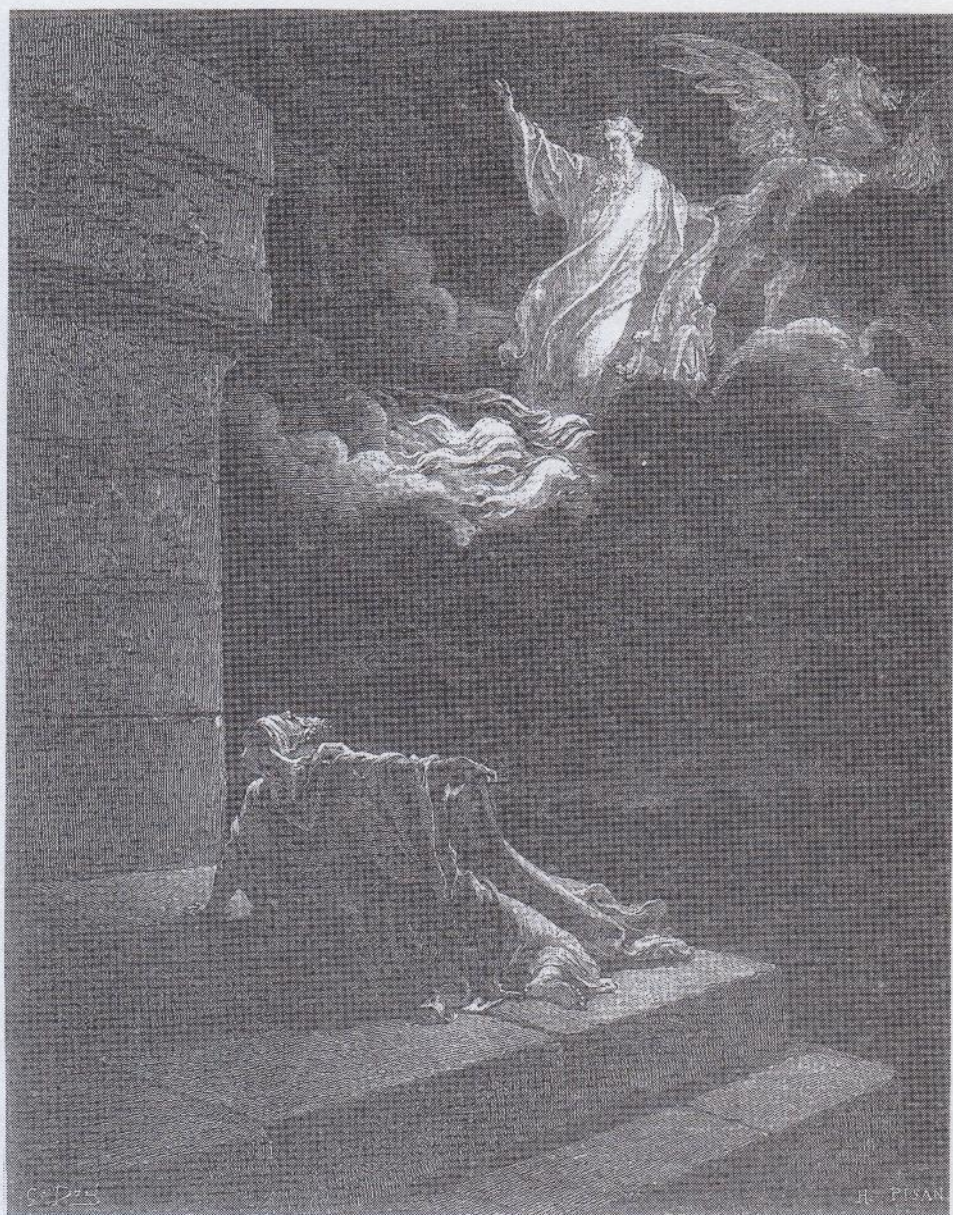
- يَرُبْعَام پسر نَبَاط، اسرائیل را به گناه واداشت،
 ۲۹ ۲۳-۲۶/۱۲: ۲۱

(۱) عبری: «و محنت را بر بستر خود» (یعنی بر اعقاب خود).

(۲) عبری: «پُر جنون و کم‌خرد». چنین می‌نماید که با نام رَحْبَعَام بازی شده و بر اساس رَهَب (rahab) به معنی «پُر» و عَم (am) به معنی «قوم»، تعبیر گشته است. روایت یونا. و عبری، هر کدام یکی از عناصر این ریشه‌شناسی را حفظ کرده‌اند.



سليمان در حال داوری
(سی: ۱۷-۱۲/۴۷، صص ۵۹۲-۵۹۳)



ایلیا با ارا به ای آتشین به آسمان برده می شود
(سی: ۹/۴۸، صص ۵۹۵-۵۹۶)

و اَفَرائیم را راه بدی آموخت.

^{۲۴} پس آنگاه، خطایای ایشان چندان فزونی گرفت

که سبب گشت به مکانی دور از سرزمینشان تبعید شوند.

^{۲۵} چه آنان در جست و جوی بدیهای از هر دست بودند،

تا بدانجا که گرفتار کیفر گشتند.

۳۴-۳۳/۱۳: پا۱

۳۰ ۲۳-۲۱/۱۷: پا۲

۳۱

ایلیّا

۴۸

^۱ آنگاه ایلیّای نبی چون آتش به پا خاست،

کلام او چون مشعل فروزان بود.

^۲ او بود که قحطی را بر ایشان نازل ساخت،

و به غیرت خویش، ده یکِ آنان را بکشت.

^۳ به کلام خداوند، آسمان را بر بست،

سه بار نیز آتش فرو باراند.

^۴ چه پُر مجد بودی ای ایلیّا در شگفتیهای خویش!

آن کیست که در گران سَری خود، با تو برابری تواند کرد؟

^۵ تو که انسانی را از مرگ رهانیدی،

و به کلام خدای تعالی، از منزلگه مردگان نجات بخشیدی.

^۶ تو که پادشاهان را از میان برداشتی،

و آدمیان پُر مجد را از بسترشان به زیر کشیدی،

^۷ در سینا عتاب بشنیدی^(۱)،

در حوریب احکام انتقام بگرفتی،

^۸ چونان انتقام گیرنده ای، پادشاهان را مُدَهَن ساختی،

و پیامبران را بهر جانشینی خویش مَسح کردی،

^۹ در گردبادی از آتش بُرده شدی،

۱/۱۷: پا۱
۲/۱۸

۱۰/۱۹: پا۱
۱۴

۳۶/۱۸: پا۱
۱۲، ۱۰/۱: پا۲

۲۴-۱۷/۱۷: پا۱

۲۴-۱۷/۲۱: پا۱
۱۶/۱: پا۲

۱۸-۹/۱۹: پا۱

۱۱-۱/۲: پا۲

(۱) این «عتاب» احتمالاً به صورت نمادین، در رؤیای مذکور در ۱ پا: ۱۹-۹/۱۴ نهفته است.

- با ارابه‌ای که اسبان آتشین آن را می‌کشیدند،
 ۱۰ تو که برگزیده شدی تا در تهدیدهای زمانهای آینده،
 خشم را پیش از آن که دامگیر گردد، فرو نشانی،
 تا دل پدران را به سوی پسران بازآوری،
 و اسباط یعقوب را به صلاح آوری.
 ۱۱ نیکبخت آنان که ترا خواهند دید،
 و در عشق خواهند خفت،
 چه ما نیز زنده خواهیم بود^(۱).
 ۱۲ ۱۵/۴ ۱۲

الیشع

- ۱۲ اینچنین بود ایلِیا که گردباد او را در خود گرفت.
 ۱۳ ۱۲/۲: ۹ب
 الیشع از روح او آکنده بود؛
 در طول زندگانی خویش، هیچ سرکرده‌ای او را متزلزل نتوانست ساخت،
 کس او را تحت انقیاد درنتوانست آورد.
 ۱۳ از برای او، هیچ کاری زیاده بزرگ نبود،
 و در مرگ نیز، پیکر او پیامبری کرد^(۲).
 ۱۴ در طول زندگانی خویش، شگفتیهایی را به منصه ظهور رساند،
 و در مرگ نیز اعمالش شگفت‌انگیز بود.
 ۱۵

(۱) این آیه‌ای دشوار با معنی غیرقطعی است. یونا. این گونه نیز می‌تواند درک شود: «نیکبخت آنان که ترا دیده‌اند و در عشق خفته‌اند.» ترجمه پیشنهاد شده که به یونانی قابل قبول است، با زمینه متن (بازگشت ایلِیا، بنگرید به مل: ۲۳/۳) مناسبت بیشتری دارد و می‌تواند با عبر. متناظر باشد: «نیکبخت آن که ترا پیش از مردن ببیند.» در زبان یونانی، انگیزش مبین امید است؛ عبر. ناقص است: «چه تو زندگی خواهی داد و او خواهد زیست (؟)».

(۲) این پیامبر پس از مرگ خویش نیز، مرده‌ای را زنده ساخت (۲: ۲۰-۲۱). اما متن مبهم است. عبر.: «از زیر او کالبدش آفریده شد.»

خیانت و کیفر

- ۱۵ با این همه، قوم توبه نکرد،
و از گناهان خویش دست نشست،
تا بدانجا که به مکانی دور از سرزمین خود تبعید شد،
و در سراسر زمین پراکنده گشت؛
جز اندک شماری از قوم،
و سرکرده‌ای از خاندان داود، باقی نماند.
- ۱۶ شماری چند از ایشان نیکی می‌کردند،
دیگران خطا بر خطا می‌افزودند.

حَزَقِيَّا

- ۱۷ حَزَقِيَّا شهر خویش را مستحکم ساخت،
و در دیوارهای آن آب آورد،
صخره را به آهن حفر کرد،
و آب انبارها بساخت.
- ۱۸ در زمان او، سَنُحَارِيب لشکر کشید،
و رَبِشَاقی را گسیل داشت^(۱)،
بر صهیون دست برآورد،
در گستاخی برخاسته از گران‌سری خویش.
- ۱۹ آنگاه دل و دست ایشان بلرزید،
دردهای زنان در حال زایمان، آنان را فرا گرفت،
خداوند مهربان را ندا دردادند،

(۱) مترجم بن سیرا از رَب شاقه (*rab shaqé*)، به معنی «میر ساقیان»، اسم خاص ساخته است. — در یونا. افزوده شده است: «و رهپار شد».

و دستها را به سوی او دراز کردند.
 قُدُّوس بی‌درنگ از آسمان ندای ایشان را بشنید،
 و به دست اِشْعِیا رهایی‌شان بخشید،
 ۲۱ اردوگاه آشوریان را فرو کوفت،
 و فرشته او آنان را قتل‌عام کرد.

۲۳

۲۴

۲۵/۱۹: ۲۲
 ۳۶/۳۷: اش=

اِشْعِیا

۲۲ چه جَزَقِیَّا آن کرد که خوشایند خدا بود،
 و خویشان را در پیروی از پدر خویش داود، قدرتمند نشان داد^(۱)،
 آنچنان که اِشْعِیای نبی او را بدین کار امر کرده بود.
 آن پیامبر بزرگ که رؤیاهایش صادق بود.
 ۲۳ در زمان او، خورشید واپس رفت؛
 زندگی پادشاه را دراز ساخت.
 ۲۴ به قدرت روح، آخر زمان را بدید،
 محنت‌زدگان صهیون را تسلی داد،
 ۲۵ از آینده تا ابد پرده برگرفت،
 و امور نهانی را پیش از آن که روی دهند، آشکار ساخت^(۲).

۲۵ ۳/۱۸: ۲۲

۲۶ ۱۱-۴/۲۰: ۲۲
 ۸-۳/۳۸: اش=

۲۷

۲۸

اش: ۲۲/۴۱: ب؛
 ۷/۴۴: ب

یُوشِیَّا

۱ یاد یُوشِیَّا آمیزهٔ مَجُورِهاست
 که به سعی عطار فراهم آید؛
 چون انگبین، به هر دهانی شیرین است،
 چون ساز و نوا به مجلس بزم است.

۴۹

۲ ۲۰/۲۴

۵/۳۲

(۱) با نام جَزَقِیَّا به معنی «بِهَو نبرو می‌دهد»، بازی شده است.
 (۲) می‌توان به کلامهای در بارهٔ پایان تبعید (اش: ۵۵-۴۰)، یا به فصلهای ۲۴-۲۷ یا به فصل ۶۱ اندیشید.

- ۲ راه نیک را خود در پیش گرفت، راه توبه دادن قوم را^(۱)،
 ناپرهیزگاری کراهِت‌بار را از ریشه برکند؛
 ۳ دل خویش را به خداوند معطوف ساخت،
 و در زمانهٔ بیدینی، پرهیزگاری را رفعت بخشید.

واپسین پادشاهان و واپسین پیامبران

- ۴ جز داود و حزقیّا و یوشیّا،
 همگان گناه بر گناه افزودند،
 شریعت خدای تعالی را وانهادند؛
 پادشاهان یهودا از میان رفتند.
 ۵ چه قدرت خویش را تسلیم دگران کردند،
 و مجد خود را به ملتی بیگانه واگذاشتند^(۲).
 ۶ دشمنان، شهر مُقدّس برگزیده را بسوختند،
 رهگذرهای آن را متروک ساختند،
 ۷ و این بر وفق سخن اِرمیا^(۳) بود. چه با او درستی کرده بودند،
 با او که در رحم مادر خویش، پیامبر تقدیس شده بود،
 بهر از ریشه کندن و منهدم ساختن و ویران کردن،
 و نیز از برای ساختن و کاشتن.
 ۸ حزقیال بود که رؤیای مجد بدید،
 همان رؤیایی که خدا از اربابهٔ کرویّیان بر او نمایاند،
 ۹ چه در رگبار، دشمنان را یاد کرد^(۴)،

(۱) عبری: «از تباهی ما اندوهگین بود».

(۲) خواه از آن روی که بر عهده‌های بیگانگان تکیه کردند، خواه بدان سبب که به کیفر گناهشان، موجبات تبعید خویش را فراهم آوردند، بنگرید به عبری: «او (خدا) تسلیم خواهد کرد» به جای «آنها تسلیم کردند».

(۳) تث: «به دست اِرمیا».

(۴) احتمالاً به پیشگویی پیامبرانه علیه جوج (حز: ۳۸-۳۹، به‌خصوص بنگرید به ۲۲/۳۸) اشارت رفته است.

تا بر آنان که راه راست می‌پویند، عنایت نماید.
 ۱۰ لیک آن دوازده پیامبر^(۱)،

۱۲

بادا که استخوانهای ایشان از گورشان باز بشکند،
 چه مایه تسلی خاطر یعقوب گشتند،
 و به ایمان و امید، او را فدیہ دادند.

+۱۲/۴۶

زَرُبَابِل و یُوشَع

۱۱ زَرُبَابِل را چه سان ستایش کنیم؟

۱۳

هو که چون خاکی در دست راست است؛

حج: ۲۳/۲

۱۲ و یُوشَع پسر یُوصاداق نیز چنین است،

حج: ۱/۱ ۱۴

همانان که در زمانه خویش، معبد را بنا کردند،
 و از برای خداوند، معبد مُقَدَّس را بساختند
 که مجدی ابدی مهر آن مقدر گشته است.

نَحْمِیا

۱۳ از نَحْمِیا یادی عظیم باقی است،

۱۵

هو که باروهای ویران را از برای ما دگر باره برافراشت،
 و بر آنها دروازه و قفل گذاشت،
 و خانه‌های ما را دگر باره بساخت.

اما متن محل اطمینان نیست و ذکر «دشمنان» ممکن است از خلط میان الفاظ عبری ایوب و اویب ('oyeb) به معنی «دشمن» سرچشمه گرفته باشد. عبری: «^۸ حزقیال رؤیایی بدید. صُورِ اربابه را آشکار ساخت،^۹ و حتی از ایوب که تمامی راههای راست را به پایان رساند، یاد کرد» (بنگرید به حز: ۱۴/۱۴، ۲۰).
 (۱) مراد دوازده پیامبر کوچک است که طبق ترتیب قانون عبری، در پی سه پیامبر بزرگ می‌آیند. می‌بینیم که در باب کتابهای پیامبران، کتاب مقدس بن سیرا کامل بوده است.

خلاصه کلام

- ۱۴ بر زمین کس آفریده نشد که با خَنُوخ برابری کند،
او بود که از زمین برکشیده شد. ۱۶ ۱۶/۴۴
- ۱۵ نیز هرگز دیده نشد که مردی چون یُوسُف زاده شود،
او که رئیس برادرانش بود و پشتیبان قوم خویش؛
استخوانهای او تفقد شد. ۱۷ ۲۶-۲۵/۵۰ بی: ۱۸
- ۱۶ سام و شیت میان آدمیان، پُر مجد بودند،
لیک آدم مافوق جمله آفریدگان زنده است.^(۱) ۱۹ بی: ۸-۳/۵، ۱۲
تو: ۱/۱

سیمعان کاهن

- ۱ کاهن اعظم سیمعان پسر اُویتیا^(۲) بود
که در طول زندگانی خویش، معبد را مرمت کرد،
و طی عمر خود، مَقْدِس را مستحکم ساخت.
۲ به دست او بلندی مضاعف بنا شد،
همان پشتبند بلند حصار معبد^(۳).
۳ در زمان او مخزن آب حفر شد^(۴)،
حوضچه‌ای بزرگ چونان دریا.
۴ چون در اندیشه آن بود که قوم خویش را از نابودی در امان دارد،
شهر را بهر زمان محاصره مستحکم ساخت. ۵

(۱) عبر: «و مجد آدم مافوق جمله زندگان بود».

(۲) مراد سیمعان دادگر، پسر اُویتای دوم (حدوداً ۲۲۰-۱۹۵ ق م) است.

(۳) غی‌توانیم مشخص سازیم که مراد از «بلندیهای مضاعف» و «پشتبند بلند» چه بوده است. — عبر: «در زمان او باروها و زاویه‌های اسکان در کاخ شاهی ساخته شد». — در هیچ کدام از دیگر متنهای کتاب مقدس، از این کارها سخن نرفته است، اما از طریق یوسفوس می‌دانیم که آنتیوخوس سوم (۲۲۳-۱۸۷ ق م) هزینه نگهداری معبد را تأمین کرد و این مؤید گفته‌های بن سیرا است.

(۴) عبر: «حفر شد»؛ یونا: «کاسته شد».

۵ چه باشکوه بود آنگاه که قوم او، احاطه‌اش می‌کردند،

آن هنگام که از پس پرده برون می‌شد^(۱)،

لو: ۸/ب

۶ چون اختر صبحگاه در میانه ابرها،

چون بدر تمام^(۲)،

۷ چون خورشید پرتوفاشان بر معبد خدای تعالی^(۳)،

چون رنگین کمان رخشان در ابرهای مجد،

۸

۸ چون گل سرخ در بهاران^(۴)،

۱۴-۱۳/۳۹

چون سوسن کنار چشمه‌ساران،

چون گیاه لبنان در تابستان،

۹ چون آتش و بخور در مجمر^(۵)،

۹

چون ظرف زرین گران،

۱۰

آراسته به سنگهای گرانهای از هر دست،

۱۰ چون درخت زیتون پُربار،

۱۱ ۱۳/۴۴

چون سرو ساییده سر به ابر؛

۱۱ آنگاه که ردای فاخر خویش را برمی‌گرفت،

۷/۴۵

و زینتهای نفیس خود را در بر می‌کرد،

آنگاه که از قربانگاه مُقَدَّس برمی‌شد،

۱۲

و حَرَم مُقَدَّس را از مجد می‌آکند؛

۱۲ چون سهم قربانی را از دستان کاهنان می‌گرفت،

۱۳

خود نزدیک اجاق قربانگاه می‌ایستاد،

برادرانش چون تاج، گرداگرد او را فرامی‌گرفتند،

(۱) ت: «از پرده‌سرای». چنین می‌نماید که مراد دَبر یا قدس‌الاقداص نیست که با پرده‌ای جدا می‌شد (خرو: ۳۸-۳۵/۳۶) و تنها کاهن اعظم یک بار در سال، در روز کفاره پشت آن می‌رفت (لاو: ۱۶). به نظر

می‌رسد که بن سیرا، کاهن اعظم را در هنگامی توصیف کرده که پس از تقدیم بخور در صبحگاه، هیکل یا

قدس را ترک می‌کرد تا سپس قربانی سوختنی روزانه را تقدیم کند (خرو: ۳۸/۲۹-۹/۳۰).

(۲) در عبر. افزوده شده است: «در روزهای عید». (۳) «بر معبد خدای تعالی»، عبر: «بر کاخ شاهی».

(۴) عبر: «چون گل بر شاخه‌ها به گاه عید». (۵) «در مجمر»، نب. روایت عبری: «برای نذر».

- چون درختان بیدر که به شاخساران خود، لبنان را در آغوش گرفته‌اند،
 چون تنه‌های نخل، او را در بر می‌گرفتند، ۱۴
- ۱۳ آنگاه که جمله پسران هارون در شکوه خویش،
 با هدایای خداوند که در دستانشان بود، ۱۵
- برابر تمامی جماعت اسرائیل می‌ایستادند،
 ۱۴ در همان حال که آیین قربانگاهها را به جای می‌آورد،
 و هدیه را با نجابت به خدای قادر تعالی تقدیم می‌کرد.
- ۱۵ بر جام دست دراز می‌کرد^(۱)، ۱۶
- اندکی آب انگور می‌ریخت،
 و بر شالوده قربانگاه می‌پاشید، ۱۷
- این رایحه، خوشایند خدای تعالی بود، آن پادشاه جهان.
 ۱۶ آنگاه پسران هارون بانگ بر می‌آوردند، ۱۸
- کرناهای خویش را که از آهن کوفته بود، به نوا در می‌آوردند،
 و آوایی بلند را طنین‌انداز می‌ساختند، ۹/۴۵
- همچون یادبودی برابر خدای تعالی.
 ۱۷ آنگاه به یکباره، تمامی قوم با هم ۱۹
- با چهره بر خاک می‌افتادند:
 خداوند خویش را پرستش می‌کردند،
- آن قادر مطلق را و آن خدای تعالی را.
 ۱۸ سرودخوانان نیز ستایشهای خویش را طنین‌انداز می‌ساختند، ۲۰
- و جمله این آواها، نغمه‌ای لطیف می‌گشت.
 ۱۹ و قوم به درگاه خداوند تعالی تضرع می‌کردند، ۲۱
- به درگاه آن مهربان دست به دعا بر می‌داشتند،

(۱) این آیه در عبر. نیامده، اما در سر. وارد شده است. در باره عمل پاشیدن شراب بر زمین، بنگرید به خرو:

ع: ۴۰/۲۹؛ ع: ۷/۲۸.

تا بدانجا که خدمت^(۱) خداوند به آخر می‌رسید،
و مراسم پایان می‌پذیرفت.

^{۲۰} آنگاه فرود می‌آمد و دستها را برمی‌آورد،

لاو: ۲۲/۹ ۲۲

به سوی تمامی جمع بنی اسرائیل،

تا به بانگ بلند، خداوند را متبارک خواند،

اع: ۲۷-۲۳/۶

و عزّت آن را بیابد که نام او را بر زبان آورد^(۲).

^{۲۱} آنگاه قوم برای بار دوم به سجده درمی‌آمدند

۲۳

تا برکت خدای تعالی را به کف آورند.

پند

^{۲۲} و اینک خداوند جهان^(۳) را متبارک خوانید،

۲۲

همو که همه جا کارهای عظیم می‌کند،

و ایام عمر ما را از آن زمان که در رحم مادر بوده‌ایم، رفعت بخشیده است،

و با ما بر وفق رحمت خویش رفتار کرده است.

^{۲۳} باشد که بر ما دلی شاد ارزانی دارد،

۲۵

و بر اسرائیل در دوران ما

آرامش عطا کند، تا جاوید جاویدان.

^{۲۴} باشد که الطاف او، با ما وفادار ماند،

۲۶

و در دورانمان، ما را کفاره دهد.^(۴)

(۱) عبری: «خدمت»؛ یونانی: «به زیور آراستن».

(۲) در دوران یسمعان، هنوز نام ناگفتنی خدا، هر روز برای تبرک بر مردم خوانده می‌شد. بعدها این کار تنها در هنگام عید کفاره انجام می‌پذیرفت.

(۳) عبری: «پنوء، خدای اسرائیل».

(۴) عبری: «باشد که لطف او، با یسمعان وفادار بماند، باشد که عهد فینحاس را با او محقق گرداند، باشد که این عهد را از او و اعقابش نگیرد، مادام که آسمان خواهد پایید».

مَثَل عددی

ام: ۱۵/۳۰+

- ۲۵ جان من از دو ملت بیزار است، ۲۷
و سومین، ملت نیست: ۲۱/۳۲
۲۶ ساکنان کوه سَعیر^(۱)، فلسطیان^(۲) ۲۸
و قوم ابلهی که ساکن شَکیم است^(۳). ۱۷: ۲
نخ: ۳/۳۳-۹/۴

نتیجه

- ۲۷ تعلیم حکمت است و علم ۲۹
آنچه در این کتاب،
یسوع بن سیرا، پسر العازار، اهل اورشلیم نگاشته است^(۴)، ۳۰/۵۱
هو که حکمت دل خویش را چون باران فرو باریده است. ۶/۳۹
۲۸ نیکبخت آن که اوقات خویش را وقف بر آن کند، ۳۰
و حکمت به کف آورد و آن را در دل خویش نهد.
۲۹ اگر آن را به کار بندد، در همه حال توانمند خواهد بود، ۳۱
چه نور خداوند، راه اوست^(۵).
و آدمیان پرهیزگار را حکمت می بخشد.
مبارک باد خداوند تا ابد. آمین. آمین.

ای: ۳/۲۹
مز: ۱۰۵/۱۱۹
اش: ۵/۲

(۱) عبر: لا: «سَعیر»؛ یونا: «سامره».

(۲) مراد مؤلف از فلسطیان، مردمانی بوده‌اند که در زمان مهاجرت قوم موسی، در باریکه‌ای ساحلی واقع در جنوب غربی سرزمین کنعان، بر کرانه مدیترانه می‌زیستند و آیینهای مشرکانه میانشان رواج داشت و با دین توحیدی زمان خود، سر ستیز داشتند.

(۳) مراد سامریان است. از این روست که در آیه پیشین، باید «سَعیر» خوانده شود (یعنی آدومیان) و نه «سامره» تا یک لفظ در دو جا تکرار نشود.

(۴) عبر: «تعلیم حکیمانه و امثال دقیق شمعون، پسر یسوع، پسر العازار، پسر سیرا».

(۵) عبر: «چه ترس از یهوه همانا زندگی است».

سرود حمد

- ۵۱
- ۱ ترا حمد می‌گویم ای خداوند و پادشاه،
و ترا می‌ستایم ای خدای رهاونده‌ام.
نامت را حمد می‌گویم.
- ۲ چه مرا حامی و پشتیبان بوده‌ای،
و کالبدم را از نابودی نجات بخشیده‌ای^(۱)،
از دام زبان افترازن،
و لبان دروغگوی؛
در حضور آنان که احاطه‌ام کرده‌اند^(۲)،
به رحمت وافر خویش و نام خود^(۳)،
پشتیبانم بوده‌ای،^۳ و مرا رهاونده‌ای،
از گزشهای آنان که آمادهٔ بلعیدن من‌اند،
از دست آنان که بر زندگیم کین می‌توزند،
از آزمونهای بی‌شماری که برتافته‌ام،
از خفگی در آتشی که احاطه‌ام کرده بود،
از میانهٔ آتشی که من آن را برنیفروخته بودم،
از ژرفنای احشای منزلگه مردگان،
از زبان ناپاک و سخن ناراست،
۶ — و از خدنگهای زبان ستمگر^(۴).
جان من به مرگ بس نزدیک بود،
زندگانی من تا دروازه‌های منزلگه مردگان نزول کرده بود.
- مز: ۲/۳۰
۱/۱۴۵
- خرو: ۲/۱۵
- مز: ۲/۱۲۰
- مز: ۴/۳۵
- یون: ۳/۲

(۱) عبر: «دژ زندگیم بوده‌ای،^۲ چه جانم را از مرگ رهاونده‌ای، کالبدم را از مفاک برکشیده‌ای، و پایم را از منزلگه مردگان نجات بخشیده‌ای، از افترای قوم حفظم کرده‌ای...»
(۲) یونا ۲، عبر: «برابر خصاتم».
(۳) افز. یونانی: «و نام خود».
(۴) جد. بر اساس عبر: «متن پذیرفته شده: «افترای زبانی ستمگر در نزد پادشاه».

۷ از هر سوی احاطه‌ام کرده بودند و کس پشتیبانم نبود؛

نگاهم در پی انسانی یاریگر بود و کس نبود.

۸ آنگاه رحمت ترا یاد کردم ای خداوند،

احسان ترا و جاودانگی ترا،

می‌دانستم که امیدواران خویش را می‌رهانی،

و از دستان دشمنان‌شان نجات می‌بخشی.

۹ و دعای خویش را از زمین برآوردم،

تضرع کردم که از مرگ وارهم^(۱).

۱۰ خداوند را خواندم، آن پدر خداوندم را^(۲)؛

«به روز آزمون، مرا وامگذار،

در زمانه گران‌سرن و بی‌کسی،

۱۱ نام ترا پیوسته خواهم ستود،

و شاکرانه ترنم خواهم کرد.»

و دعای من مستجاب گشت،

۱۲ مرا از نابودی رهانیدی،

از دوران بدی نجاتم بخشید.

از این روی ترا حمد خواهم گفت و خواهم ستود،

و نام خداوند را متبارک خواهم خواند^(۳).

(۱) عبری: «و از دروازه‌های منزلت مردگان، استدعا می‌کردم.»

(۲) این عبارت یادآور تعبیری مسیحی است که در متن یونانی وارد شده است و احتمالاً جز ترجمه‌ای ذوقی از متنی که به خوبی حفظ نشده، نیست. یا این همه، بنگرید به مز: ۷/۲؛ ۱۱/۱۱۰ (هف). — عبری: «پانگ

برآوردم: ای یهوه، تو پدر منی، چه سالار رهایی منی.»

(۳) در اینجا، در عبری، مزمور ستایشی وارد شده است که همانند مز: ۱۳۶ و یثونه عسره (هجده تبرک مرسوم در آیین یهود) است، نیز بنگرید به سی: ۱۷-۱/۳۶.

«یهوه را بستایید، چه او نیکوست، چه عشق او جاودانی است.

خدای ستودنی را بستایید، چه عشق او جاودانی است.

نگاهداری اسرائیل را بستایید، چه عشق او جاودانی است.

شعری در باب طلب حکمت^(۱)

^{۱۳} در عنفوان جوانی، پیش از سفرهای خویش،
در دعای خود آشکارا در پی حکمت بودم.

^{۱۴} برابر مقدّس، آن را طلب می‌کردم،

و تا واپسین روز عمر خویش، به دنبال آن خواهم بود.

۱۸ :۱۸/۶
:ب۲/۱۵
۱۳-۹/۳۴
حک: ۲/۸

۱۹

آفرینندهٔ جهان را بستانید، چه عشق او جاودانی است.
آن که اسرائیل را کفاره می‌دهد، بستانید، چه عشق او جاودانی است.
آن که پراکندگان اسرائیل را گرد می‌آورد، بستانید، چه عشق او جاودانی است.
آن که شهر و معبد خویش را بنا می‌کند، بستانید، چه عشق او جاودانی است.
آن که شاخ خاندان داود را می‌شکوفاند، بستانید، چه عشق او جاودانی است.
آن که پسران صادوق را در مقام کاهن برگزید، بستانید، چه عشق او جاودانی است.
سیر ابراهیم را بستانید، چه عشق او جاودانی است.
صخرهٔ اسحاق را بستانید، چه عشق او جاودانی است.
قادر یعقوب را بستانید، چه عشق او جاودانی است.
برگزیندهٔ صهیون را بستانید، چه عشق او جاودانی است.
شاه شاهنشهان را بستانید، چه عشق او جاودانی است.
شاخ قوم خویش و ستایش جملهٔ مؤمنان خود را برمی‌آورد.
بنی اسرائیل قوم مقرب اوست.
هللویا.»

(۱) متن عبری این شعر که در قاهره کشف شده، ترجمهٔ مجددی بر اساس سر. است؛ در یادداشت‌های زیر،
قطعه‌های اصلی آن را به دست خواهیم داد. در عبر. که در قرآن کشف شده، آیات ۱۳-۲۰ این شعر الفبایی
حفظ شده است (بنگرید به ام: ۱۰/۳۱+):

- ^{۱۳} آنگاه که مردی جوان بودم،
^{۱۴} پیش از سرگردانی، آن را طلب کردم.
^{۱۵} در اوج زیبایی نزد من آمد،
و تا آخر در پی آن خواهم بود.
^{۱۶} بگذار که چون انگورها می‌رسند، گل بپزمرد،
چه دل شادمان است.
^{۱۷} پای من بر زمین هوار گام می‌زند،
چه از جوانی او را شناختم.
^{۱۸} اندکی گوش فرا دادم،
و آموزه‌های بسیار یافته‌ام.
^{۱۹} به طیب خاطر بر آن شدم تا بهر نیکی، غیور باشم،
و از آن دست نخواهم شست.
^{۲۰} میل خویش را بدان برافروختم،
و از آن روی برغی‌تابم.
میل خویش را بدان برانگیختم،
و بر بلندای آن، سست نگشتم.
دست من (دروازهٔ آن را) بگشوده است،
و اسرار آن را فهم کرده‌ام.
^{۲۱} کف دستام را (از برای آن) پاکیزه ساختم،
(و آن را در پاکیزگیش یافته‌م).
(با آن از آغاز خرد یافته‌ام)
از این روی (وانهاده نخواهم شد).

- ۱۵ دلم از شکوفایی آن شادمان می‌گشت،
 ۲۰ بدان سان که از انگور رسیده به وجد می‌آمد.
 پای من به راه راست پیش رفته است،
 و از اوان جوانی، در طلب آن بوده‌ام.
 ۱۶ چون اندکی گوش فرا داده‌ام، آوای آن را بشنیده‌ام،
 ۲۱ و بس نکته‌ها آموخته‌ام،
 ۱۷ به برکت آن، بالیده‌ام.
 ۲۳ آن را که بر من حکمت ارزانی داشته، تمجید خواهم کرد^(۱).
 ۲۴ چون بر آن شده‌ام تا به کارش بندم،
 با شور و شوق در پی نیکی بوده‌ام و شرمسار نخواهم گشت^(۲).
 ۱۹ جان من بهر داشتن آن پیکار کرده است،
 ۲۵ در پاس داشتن شریعت، اهتمام ورزیده‌ام،
 ۲۶ دستانم را به سوی آسمان دراز کرده‌ام،
 و برابر آن، بر خطایای خویش که از سر نادانی بوده، دریغ خورده‌ام^(۳).
 ۲۰ جان خویش را بدان معطوف ساخته‌ام،
 ۲۷ و در خلوص، آن را یافته‌ام؛
 از آغاز بر آن دل بسته‌ام،
 ۲۸ از این روی، وانهاده نخواهم گشت^(۴).
 ۲۱ احشای من از برای جستن او، به جنبش درمی‌آمد،
 ۲۹ از این روی، اکتسابی نکو کرده‌ام،
 ۲۲ خداوند به پاداش آن، مرا زبانی عطا کرده است
 ۳۰ که با آن او را تمجید خواهم کرد.

(۱) عبری: «یوغ آن از برای من مایه عزت بود، آن که مرا پیامزد، شکرگزارش خواهم بود.»

(۲) عبری: «و چون آن را بیایم، از آن دور نخواهم شد.»

(۳) عبری: «جان من آن را در آغوش کشیده و من از آن روی برنرفته‌ام. دست من دروازه‌های آن را بگشوده

(۴) عبری: «از این روی، آن را و انخواهم گذاشت.»

است، من... و آن را نگریسته‌ام.»

۲۳	به من نزدیک شوید ای نادانان، به مکتب آید.	۳۱
۲۴	از چه روی هنوز از آن بی نصیب مانده‌اید آنگاه که گلویتان چندان تشنه آن است؟	۳۲
۲۵	دهان بگشوده‌ام تا سخن گویم: بی سیم آن را بخرید،	عز: ۱۱/۸ اش: ۱/۵۵
۲۶	گردن خویش به زیر یوغ آورید، باشد که جانهایتان تأدیب گردد،	۳۴ ۳۰، ۲۴/۶
	تأدیب بس نزدیک است و در دسترس شماست ^(۱) .	تث: ۱۴-۱۱/۳۰
۲۷	به دیدگان خویش ببینید که چه اندازه کم رنج می‌برم بهر آن که آسودگی بسیار از برای خویش فراهم آورم.	۳۵ ۲۸/۶
۲۸	تأدیب را به بهای سیم بسیار بخرید ^(۲) ، به برکت آن، زر بسیار به کف خواهید آورد.	۳۶ ام: ۱۶/۱۶، ۷/۴ مت: ۴۶-۴۴/۱۳
۲۹	باشد که جان شما شادمانی خویش را در رحمت خداوند بیابد، از ستودن او شرم نکنید.	۳۷
۳۰	پیش از زمان مقرر، کار خویش را به پایان برید، و به روز مقرر، خدا پاداش شما را خواهد داد ^(۳) .	۳۸
	[امضا ^(۴)]: حکمت یشوع بن سیرا.	۲۷/۵۰

(۱) در عبر. به جای «تأدیب»، «بارگران» آمده است و در انتها افزوده شده است: «و هر آن که بدان پردازد، خواهدش یافت».

(۲) به نظر می‌رسد که این آیه در تضاد با آیه ۲۵ است. وانگهی، حکیمان قدیم به تعلیم رایگان مباحث می‌کردند. این بدان معنی است که متن احتمالاً به خوبی حفظ نشده است. متأسفانه عبر. در این مورد، وضع بسیار بدی دارد و هیچ کمکی نمی‌کند.

(۳) در عبر. افزوده شده است: «مبارک باد یهوه تا ابد و ستوده باد نام او نسل اندر نسل».

(۴) عبر.: «تا اینجا سخنان شمعون، پسر یشوع، که بن سیرا خوانده می‌شود، بود. حکمت شمعون، پسر یشوع، پسر العازار، پسر سیرا. نام یهوه از اینک تا ابد مبارک باد».

کتاب باروک

مقدمه

کتاب باروک از زمره کتابهای قانونی ثانی است که در کتاب مقدس عبری نیامده‌اند. در کتاب مقدس یونانی میان کتابهای اِرمیا و مراثی، و در وُولگات پس از مراثی جای گرفته است. طبق آنچه در سرآغاز آن آمده است (۱۴-۱/۱)، به دست باروک که محرم اسرار اِرمیا بوده، پس از تبعید، در بابل نگارش یافته و به اورشلیم فرستاده شده است تا در مجالس آیینی خوانده شود. این کتاب مشتمل است بر دعای اعتراف و امید (۸/۳-۱۵/۱)، شعری حکمت‌آمیز (۴/۴-۹/۳) که در آن، حکمت مطابق با شریعت شمرده شده است، قطعه‌ای پیشگویانه (۹/۵-۵/۴) که در آن، اورشلیم به صورت تشخیص یافته، به تبعیدشدگان خطاب می‌کند و پیامبر با یادآوری امید به ظهور منجی موعود، بدین شهر دلگرمی می‌بخشد.

سرآغاز کتاب مستقیماً به زبان یونانی نگارش یافته است؛ دعای مذکور در ۸/۳-۱۵/۱ که بسط متن دان: ۱۹-۴/۹ است، بی‌تردید دارای نسخه اصلی عبری بوده است و همین استنتاج برای دو قطعه دیگر نیز محتمل است. تاریخ تألیفی که بیش از همه مقرون به صحت می‌نماید، اواسط قرن اول ق م است.

در کتاب مقدس یونانی، نامه اِرمیا به صورت جداگانه آمده است، اما در وُولگات با عنوانی ویژه، به کتاب باروک ضمیمه گشته است (فصل ۶). این نامه، گفتاری توجیهی در رد آیین بت‌پرستی است و مضامینی را که بیشتر در از: ۱۶-۱/۱۰ و اش: ۲۰-۹/۴۴ از آنها بهره گرفته شده، به سیاقی عادی بسط داده است. بت‌پرستی که در

اینجا مورد نظر بوده، بت پرستی کهن بابلی است. چنین می‌نماید که این نامه به زبان عبری نگارش یافته و تاریخ تألیف آن به دوران یونانی بازمی‌گردد، بیش از این چیزی در باره آن نمی‌توان معلوم داشت؛ به نظر می‌رسد که در ۲ مک: ۱/۲-۳ بدان اشارت رفته است.

قطعه کوچکی از متن یونانی این کتاب در یکی از غارهای قُرن کشف شده است؛ تاریخ تألیف این قطعه، از طریق علم شناخت خطوط کهن، حدوداً سال ۱۰۰ ق م تعیین شده است.

سودمندی مجموعه مرکبی که نام باروک را بر خود دارد، این است که ما را با جوامع یهودی خارج از فلسطین که در دوران پراکندگی قوم یهود تشکیل شدند، آشنا می‌سازد و نشان می‌دهد که در جوامع مذکور، چگونه حیات دینی از طریق مناسبات با اورشلیم، دعا، پرستش شریعت، روحیه انتقامجویی و رؤیاهای ظهور منجی موعود حفظ می‌شده است. این کتاب به همراه کتاب مراثی، گواه بر یاد بزرگی است که اِزْمِیا از خود بر جای نهاده است، چرا که این دو کتاب کوچک منسوب به این پیامبر و شاگرد اوست. یاد باروک زنده ماند و در قرن دوم میلادی، نام او بر دو مکاشفه نهاده شد؛ این دو مکاشفه که باقی مانده‌اند، یکی به زبان یونانی و دیگری به زبان سریانی (با قطعاتی یونانی) است.

کتاب باروک

سرآغاز

باروک و مجمع یهودیان بابل^(۱)

^۱ چنین است کلام کتابی که باروک پسر نیرِیا، پسر مَعَسِیا، پسر صِدْقِیا، پسر حَسَدِیا، پسر حِلْقِیا در بابل نگاشت،^۲ در پنجمین سال، در هفتمین روزِ ماه^(۲)، در دورانی که کلدانیان اورشلیم را تصرف کرده و به آتش کشیده بودند.

ار: ۱۲/۲۲
۴/۳۶

^۳ باری، باروک کلام این کتاب را برابر یَکُنْیا، پسر یُوَیاقِیم، پادشاه یهودا، و برابر تمامی قوم که برای استماع قرائت آن آمده بودند،^۴ برابر صاحب‌منصبان و پسران پادشاه^(۳)، برابر شیوخ، و کوتاه سخن آن که برابر تمامی قوم از خرد و کلان، برابر تمامی آنان که در بابل، بر کرانه رودخانه سود ساکن بودند، خواند.^۵ در محضر خداوند گریستند و روزه گرفتند و دعا کردند؛^۶ نیز بر وفق استطاعت هرکس، سیم گرد آوردند،^۷ و آن را به اورشلیم برای یُوَیاقِیم^(۴) کاهن، پسر حِلْقِیا، پسر شَلُوم، و نیز برای دیگر کاهنان و تمامی قوم که با او در اورشلیم بودند، فرستادند.^۸ باروک پیش از آن، در

۲ با: ۱۷-۸/۲۴
ار: ۳۰-۲۴/۲۲

(۱) درباره قطعات مختلف تشکیل‌دهنده کتاب باروک، بنگرید به مقدمه، صص ۶۱۳. (۲) در ۵۸۲ ق.م، بی‌گمان در پنجمین ماه سال؛ این همان سالگرد سقوط اورشلیم است که احتمالاً یهودیان در تبعید نیز، همچون یهودیان فلسطین، آن را یاد می‌کردند (بنگرید به زک: ۳/۷) و مجمع مذکور در آیات ۳-۴ به یاد آن تشکیل شده است.

(۳) یعنی کارگزاری که به دربار رفت‌وآمد داشتند (بنگرید به ار: ۲۶/۳۶؛ ۶/۳۸).

(۴) بی‌گمان مراد کاهنی در مرتبه دوم اهمیت است (بنگرید به ۲ با: ۱۸/۲۵) که در مقدس نیمه ویران اورشلیم که هنوز در آن مراسم عبادی برگزار می‌شد (ار: ۵/۴۱)، باقی مانده بود. در واقع، کاهن اعظم یوصاداق تبعید شده بود (۱ تو: ۴۱/۵). با این همه، سلسله نسبی که به یوواقیم نسبت داده شده، سلسله نسب ذریه کاهنان اعظم است (۱ تو: ۳۹/۵)، اما حدوداً یک قرن بعد، از کاهن اعظمی به نام یوواقیم یاد می‌شود (بنگرید به نوح: ۱۰/۱۲، ۱۲، ۲۶).

دهمین روز ماه سیوان، ظروف خانه خداوند را که از معبد ربوده شده بود، بازپس گرفته بود تا آنها را به سرزمین یهودا بَرَد^(۱)، ظروف سیمینی که صِدْقِیّا، پسر یُوشِیّا، پادشاه یهودا امر به ساختن آنها کرده بود،^۹ پس از آن که نَبوکَدَنْصَر، پادشاه بابل، یَکُنْیّا را به همراه سُروران و قفل‌سازان^(۲) و مقامات و آحاد قوم، از اورشلیم تبعید کرد و به بابل آورد.

۲: ۱۴/۲۴

^{۱۰} نوشتند: اینک شما را سیم می‌فرستیم؛ با این سیم، قربانی سوختنی و ذبح‌کردنی برای گناه، و بخور بخريد؛ پیشکشها مهیا سازید و بر قربانگاه خداوند خدایمان برید.^{۱۱} برای زندگی نَبوکَدَنْصَر، پادشاه بابل، و برای زندگی پسر او بَلْشَصَر، که روزگار زمینی‌شان چون روزگار آسمانی باد، دعا کنید؛^{۱۲} باشد که خداوند توانمان بخشد و دیدگانمان را روشن سازد تا در سایه نَبوکَدَنْصَر، پادشاه بابل، و در سایه پسر او بَلْشَصَر زندگانی کنیم و زمانی دراز ایشان را خدمت گزارییم و در محضرشان عنایت یابیم.^{۱۳} برای ما نیز به درگاه خداوند خدایمان دعا کنید، زیرا بر او خطا ورزیدیم و تا امروز، خشم و غضب خداوند از ما برنگشته است.^{۱۴} سرانجام این کتاب را که برای شما می‌فرستیم، بخوانید و در روز عید^(۳) و روزهای مناسب، آن را در خانه خداوند در حضور جمع قرائت کنید.^{۱۵} چنین گوئید:

ار: ۷/۲۹
۱ تیم: ۲-۱/۲

دان: ۱۳، ۲/۵

۱. دعای تبعیدیان

اعتراف به گناهان

از آن خداوند خدایمان است دادگری و از آن ماست سیه‌رویی، همچنان که امروز برای مردم یهودا و ساکنان اورشلیم،^{۱۶} و پادشاهان و سُرورانمان، و کاهنان و

۶/۲ =
ار: ۱۹/۷
دان: ۸-۷/۹

(۱) کتابهای تاریخ زمان بازگرداندن ظروف مقدّس را دوران کورش ذکر می‌کنند (عز: ۱-۷/۱).

(۲) «قفل‌سازان» بر اساس ار: ۱/۲۴؛ یونا: «اسیران».

(۳) عید خیمه‌ها (بنگرید به خر: ۱۴/۲۳) که در آن، دو اجتماع در روزهای اول و هشتم تشکیل می‌شد.

(بنگرید به لاو: ۲۳-۳۵/۳۶).

- پیامبران، و پدران چنان است،^{۱۷} چه برابر خداوند گناه کردیم،^{۱۸} بر او نافرمانی ورزیدیم و به ندای خداوند خدایان گوش نسپردیم تا بر وفق فرمانهایی که برابر ما نهاده است، گام برداریم.^{۱۹} از آن روز که خداوند پدران را از سرزمین مصر برون آورد تا به امروز، بر خداوند خدایان سرکشی کردیم و تمرد ورزیدیم^(۱) و به ندای او گوش نسپردیم.^{۲۰} پس نگویند بختها و نفرینی که خداوند بر بنده خویش موسی گفته بود، دامنگیرمان شد، در همان روز که پدران را از مصر برون آورد تا ما را سرزمینی ارزانی کند که در آن شیر و شهد جاری است، همچنان که امروز نیز چنین است.^{۲۱} به ندای خداوند خدایان گوش نسپردیم، به حسب تمامی سخنان پیامبرانی که بر ما فرستاد؛^{۲۲} هرکدام از ما بر وفق هوای دل سیاه خویش، خدمت خدایان دیگر گزاردیم و آن کردیم که مایه ناخشنودی خداوند خدایان است.
- ۲ از این روی، خداوند سخنی را که علیه ما و داوران ما که بر اسرائیل حکم می‌راندند، و پادشاهان و سرکردگان ما و اهالی اسرائیل و یهودا گفته بود، به اجرا درآورد؛^۲ به زیر پهنه بیکران آسمان، هرگز واقعه‌ای همانند آنچه در اورشلیم روی داد، حادث نگشت، به حسب آنچه در شریعت موسی نگاشته شده است؛^۳ کار بدانجا رسید که هرکدام گوشت پسر خویش بخوردیم، هر کدام گوشت دختر خویش بخوردیم.^۴ افزون بر آن، خدا ما را تحت سلطه تمامی ممالک پیرامونمان درآورد تا ننگ و نفرینی باشیم در میان تمامی ملت‌های مجاورمان که خداوند میان آنها پراکنده‌مان ساخت.^۵ سرور بودیم و فرمانبر شدیم، چه بر خداوند خدایان خطا کردیم و به ندای او گوش نسپردیم.
- ۶ از آن خداوند خدایان است دادگری و از آن ما و پدران ماست سیه‌رویی، همچنان که امروز چنین است.^۷ جمله این مصائب که خداوند گفته بود، بر ما نازل گشت.^۸ ما بر رخ خداوند تضرع نکردیم، هر کدام از ما به سبب هواهای دل سیاه خویش روی برتافت؛^۹ آنگاه خداوند بر این مصائب نظر کرد و آنها را بر ما نازل
- (۱) «تمرد ورزیده‌ایم» (ماردنو [maradnū]) بر اساس دان: ۵/۹ آورده شده است. به سبب خلط مازدو یا میهنو (miharnū) به معنی «شتاب ورزیده‌ایم»، در یونا. آمده است: «با شتاب (یا بی‌ملاحظه) عمل کرده‌ایم».

طو: ۴.۳/۳
دان: ۶-۵/۹

۱۰/۲

ار: ۲۶-۲۵/۷

لاو: ۳۹-۱۴/۲۶
تث: ۶۸-۱۵/۲۸
دان: ۱۱/۹

خرو: ۸/۳

ار: ۲۴/۷

دان: ۱۲-۱۲/۹

تث: ۵۷-۵۳/۲۸

تث: ۳۷/۲۸
ار: ۱۸/۲۹

تث: ۴۳، ۱۲/۲۸

۱۵/۱ =
دان: ۸-۷/۹ار: ۱۲/۱
تث: ۲۷/۴۴، ۲۸/۳۱
دان: ۱۴/۹

ساخت؛ چه خداوند در جمله کارهایی که بر ما امر کرده، دادگر است،^{۱۰} و ما به ندای او گوش نسپردیم و بر وفق فرمانهایی که برابر ما نهاده، گام برنداشتیم.

۱۸/۱

تضرع

^{۱۱} و اینک ای خداوند، ای خدای اسرائیل، ای که به دست قدرتمند خویش و به

آیات و معجزات و به نیروی عظیم و بازوی گسترده، قومت را از سرزمین مصر برون آوردی و بدین سان خویشتن را نامی بخشیدی که امروز نیز بر سر زبانهاست،^{۱۲} ما گناه کردیم و کفر ورزیدیم و در جمله فرایض تو، ای خداوند خدایمان، ناراست بودیم.

تث: ۲۲-۲۱/۶
ار: ۲۱-۲۰/۳۲
دان: ۱۶-۱۵/۹

مز: ۶/۱۰۶

^{۱۳} باشد که خشم از ما بازگردد، چه دیگر از ما در میان ملت هایی که بین شان پراکنده مان ساختی، جز اندک باقیانده ای بر جای نمانده است.^{۱۴} خداوند، دعا و

عا: ۱۲/۳+

تضرع ما را بنیوش: از بهر خویش رهایی مان بخش و برابر آنان که تبعیدمان کرده اند،

مز: ۱۱/۲۵

بر ما عنایت فرما^{۱۵} تا سراسر زمین بدانند که تو خداوند خدای مایی، چرا که اسرائیل

و نسلش نام ترا بر خود دارند.^{۱۶} خداوند، از منزلگه مُقَدَّسَت بنگر و به ما ببیندیش، گوش فرا ده و بنیوش،^{۱۷} دیدگان بگشای خداوند و ببین؛ نه مردگانی در منزلگه

تث: ۱۵/۲۶
ار: ۹/۱۴
دان: ۱۹/۹

اموات اند آنان که به مجد و دادگری خداوند معترف اند، همانان که روحشان از

اش: ۱۸/۳۸

احشایان برون کشیده شده است؛^{۱۸} بل آن که خمیده و بی رمق، با دیدگانی بی فروغ و جانی تشنه ره می پوید، جانش آکنده از محنت است^(۱)، چنین است آن که به مجد و

تث: ۶۷-۶۵/۲۸

دادگری تو معترف است ای خداوند!

^{۱۹} ما نه با تکیه بر سزاوریهای پدران و پادشاهانمان است که تضرع خویش برابر

حز: ۲۲/۳۶
دان: ۱۸/۹

رخ تو می نیم ای خداوند خدایمان.^{۲۰} چه تو خشم و غضبت را بر ما فرو فرستادی،

هیچنان که به میانجی بندگان خویش پیامبران، خبر از آن داده بودی؛^{۲۱} «چنین

ار: ۱۲/۲۷

می گوید خداوند: گردن خم کنید و پادشاه بابل را خدمت گزاید؛ پس در سرزمینی که به

پدرانتان ارزانی داشته ام، خواهید ماند.^{۲۲} لیک اگر به دعوت خداوند از برای خدمت

گزاردن به پادشاه بابل گوش نسپارید،^{۲۳} در شهرهای یهودا و در اورشليم، آواز سرور و

ار: ۳۴/۷

(۱) این قطعه گواه بر مذهب «فقیران» است که وعده رستگاری بدانان داده شده است (بنگرید به صف: ۳/۲+).

آواز خرمی و آواز داماد و آواز عروس را فرو خواهم نشاند و سرتاسر مملکت، ویرانه‌ای بی‌سکنه خواهد گشت.^{۲۴} لیک ما به دعوت تو برای خدمت گزاردن به پادشاه بابل گوش نسپردیم، پس تو نیز سخنانی را که به میانجی بندگان خویش پیامبران گفته بودی، به اجرا درآوردی: استخوانهای پادشاهان و استخوانهای پدرانمان از جایگاه خود برون کشیده شد.^{۲۵} اینک این استخوانهایی که برون افکنده شده‌اند، در گرمای روز و سرمای شب، و ما به سیه‌روزیهای دهشتناک مبتلا گشتیم و از قحطی و تیغ و طاعون بمردیم.^{۲۶} و تو این خاندان را که نام ترا بر خود دارد، به آنچه امروز شده است مبدل ساختی، و این به سبب شرارت خاندان اسرائیل و خاندان یهودا بود.

ار: ۲-۱/۸

ار: ۳۰/۳۶

ار: ۱۲/۱۴

^{۲۷} با این همه، تو با ما، ای خداوند خدایمان، بر وفق تمامی گذشت و مهربانی بیکران خویش رفتار کردی،^{۲۸} همچنان که به میانجی بندهات موسی خبر از آن داده بودی، در همان روز که به او فرمان نگاشتن شریعت را در حضور فرزندان اسرائیل بدادی:^{۲۹} «اگر به آوای من گوش نسپارید، این جمعیت بیکران و بیشمار مبدل به اندک شماری در میان ملت‌هایی خواهد شد که بین آنها پراکنده‌شان خواهم ساخت،^{۳۰} چه می‌دانم که اینان به من گوش نخواهند سپرد؛ این قومی گردن‌فراز است.

لاو: ۳۹/۲۶

تث: ۱۳/۹

لیک در سرزمین تبعیدگاه خویش، به خود خواهند آمد^{۳۱} و خواهند دانست که من خداوند خدایشانم. ایشان را دل و گوشی شنوا خواهم داد.^{۳۲} در سرزمین تبعیدگاه خویش مرا خواهند ستود و نامم را یاد خواهند کرد؛^{۳۳} دیگر ایشان را گردنی افراشته نخواهند بود و از کارهای ناپسند خویش دست خواهند شست و سرنوشت پدرانشان را که برابر خداوند گناه کردند، به خاطر خواهند داشت.^{۳۴} آنگاه ایشان را به سرزمینی که با ادای سوگند، به پدرانشان ابراهیم و اسحاق و یعقوب وعده داده بودم، بازخواهم گرداند و آنان سرور آنجا خواهند بود. ایشان را پُرشمار خواهم گرداند و دیگر اندک‌شمار نخواهند بود.^{۳۵} با آنان عهدی جاودانه خواهم بست؛ من خدایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود. و دیگر قوم خود اسرائیل را از سرزمینی که به ایشان ارزانی داشته‌ام، نخواهم راند.»

لاو: ۴۴/۲۶
زک: ۹/۱۰ار: ۴/۴
حز: ۲۶/۳۶
تث: ۱۰/۳۰، ۹

ار: ۳۱/۳۱

۱ ای خداوند قادر، ای خدای اسرائیل، جانی پریشان و روحی لرزان بر آستان تو فغان برآورده است: ^۲خداوند، بنیوش و رحم کن، چه برابر تو گناه کردیم. ^۳تو جاودانه بر سریر پادشاهی خویش تکیه می‌زنی؛ لیک ما تا ابد نیست می‌شویم. ^۴ای خداوند قادر، ای خدای اسرائیل، تضرع مردگان اسرائیل ^(۱) را بنیوش، پسران آنان که بر تو گناه کردند و به آوای خداوند خدایشان گوش نسپردند، آنچنان که سیه‌روزیها دامنگیر ما گشت. ^۵خطاهای پدران را به یاد میاور، بلکه این زمان دست خویش و نامت را یاد کن. ^۶آری، تو خداوند خدای مایی و ما برآنیم تا ترا بستاییم ای خداوند، ^۷چه ترس خویش در دل ما افکنده‌ای تا نامت را بخوانیم. برآنیم تا در تبعیدگاه خویش ترا بستاییم، چه تمامی شرارت پدران را که برابر تو گناه کردند، یکسره از دل خویش دور ساخته‌ایم. ^۸امروز نیز همچنان در تبعیدگاهی به سر می‌بریم که در آن پراکنده‌مان ساختی تا ننگ و لعنت و تکفیر باشیم، پس از تمامی خطاهای پدران که از خداوند خدایمان دور شدند.

۱۸/۲

مز: ۱۰/۲۹
مرا: ۱۹/۵
مز: ۲۳/۲۴

ار: ۳۳/۳۱

۴/۲

۲. حکمت، امتیاز اسرائیل

^۹ بنیوش ای اسرائیل احکام زندگانی را،
گوش فرا دار تا علم آموزی.
^{۱۰} از چه روی است، ای اسرائیل، از چه روی
که در سرزمین دشمنان خویش به سر می‌بری،
در خاک غربت سالخورده می‌شوی،
^{۱۱} با مردگان آلوده می‌گرددی ^(۲)،
و در شمار آنانی هستی که به منزلگه اموات می‌روند؟

ام: ۲۲-۲۰/۴

(۱) اسرائیلیانی که در شرف مرگ بودند (بنگرید به اش: ۱۰/۵۹؛ مرا: ۶/۳؛ حز: ۱۱/۳۷).
(۲) مترجم یونانی احتمالاً به جای نیدمتا (*nidmeta*) به معنی «هماند هستی»، به اشتباه خوانده است نیطمتا (*nitmeta*) به معنی «آلوده می‌گرددی».

۱۲ این از آن روست که سرچشمه حکمت را وانهادی!

ار: ۱۳/۲
سی: ۵/۱

۱۳ اگر در راه خدا گام برمی‌داشتی،

تا ابد در آرامش می‌زیستی.

اش: ۱۸/۴۸

۱۴ پیاموز که علم کجاست و قدرت کجا،

و خرد کجاست، تا دریابی

که طول روزها کجاست و زندگی کجا،

نور دیدگان کجاست و آرامش کجا.

۱۵ لیک کدامین کس مکان او را یافت،

ای: ۲۰، ۱۲/۲۸

کدامین کس به گنجینه‌های او دست یافت^(۱)؟

۱۶ کجایند سرکرده‌های ملتها

و چیرگان بر جانوران زمین،

ار: ۶/۲۷

۱۷ آنان که پرندگان آسمان را مسخر خویش می‌سازند،

آنان که سیم و زر می‌اندوزند،

همان سیم و زری که آدمیان بدان تکیه می‌کنند،

و دارایی‌هایشان را پایانی نیست،

۱۸ آنان که با دقت تمام، از سیم سود به کف می‌آورند

— لیک از عمل‌شان اثری بر جای می‌ماند؟

۱۹ اینان ناپدید می‌شوند و به قعر منزلگه مردگان روان می‌گردند!

دیگرانی بر جای ایشان برمی‌خیزند،

۲۰ جوان‌تران به دنیا می‌آیند،

و بر زمین سکنی می‌گزینند:

لیک راه معرفت را نمی‌شناسند،

۲۱ طرق آن را در نمی‌یابند.

(۱) برای این پرسش، همانند آنچه در ای: ۲۸-۱۳/۲۸ آمده، نخست پاسخی سلبی ذکر شده است: هیچ کوشش بشری بر حکمت مستولی نمی‌گردد (۳۱-۱۶/۳)، و سپس پاسخی ایجابی: خدا دارنده حکمت است و آن را با شریعت به اسرائیل داده است (۴/۴-۲۴/۳).

- پسران ایشان نیز بدان درغی آویزند،
از راه آن^(۱) به دور می‌مانند.
- ^{۲۲} از این راه در کنعان کس هیچ نمی‌دانست،
در تَیْمان نیز کس آن را دریافت؛
- ^{۲۳} پسران هاجر در پی خرد بر زمین،
سوداگران مُدیان^(۲) و تَیْما،
و گویندگان امثال و جویندگان خرد،
راه حکمت را نشناختند،
طرق آن را به یاد نیاوردند.
- ^{۲۴} ای اسرائیل، خانه خدا^(۳) بس عظیم است،
مکان مُلک او بس پهناور است،
^{۲۵} عظیم و بی‌کران است،
بلند و نامتناهی است!
- ^{۲۶} در آنجا تنومندانی زاده شدند که از آغاز نامور بودند،
بلندقامت و جنگ آزموده؛
- ^{۲۷} از میان آنان، خدا کس را برنگزید،
ایشان را راه معرفت ننمود؛
- ^{۲۸} آنان هلاک گشتند، چه علم نداشتند،
به سبب جنون خویش هلاک گشتند.
- ^{۲۹} کدامین کس به آسمان بر شد تا به چنگش آورد
و از فراز ابرها فرودش آورد؟
- ^{۳۰} کدامین کس از دریا گذشت تا فرادستش آورد
و به بهای زر ناب بازش آورد؟

ای: ۱۱/۲+
حز: ۲۸/۴-۵
زک: ۲/۹

پی: ۱۲/۲۵

خرو: ۱۵/۲+

پی: ۴/۶
تث: ۲۸/۱+

۱ سم: ۷/۱۶

تث: ۱۱/۳۰+
حک: ۴/۹
سی: ۴/۲۴

(۱) دسس. یونانی، سر: «راه آن»؛ یونا: «راهشان».
(۲) حد: «مُدیّان»؛ یونا: «مُزّان».
(۳) مراد دنیا است.

۳۱ کس راه او نشناسد،

ای: ۱۴-۱۳/۲۸

کس طریق او درنیابد.

۳۲ لیک آن خدایی که بر همه چیز داناست، آن را می‌شناسد،

ای: ۲۳/۲۸

به خرد خویش بر آن عالم است،

همو که زمین را تا ابد مهیا ساخته است،

و از جانوران آکنده است،

۳۳ او که نور را گسیل می‌دارد، و نور روانه می‌شود،

او که نور را فرا می‌خواند، و نور لرزان اطاعت می‌کند؛

۳۴ اختران در جایگاه خویش شادمانه می‌درخشند:

۳۵ چون آنها را فرا می‌خواند، پاسخ می‌گویند: لیبیک!

ای: ۳۵/۳۸
مز: ۴/۱۴۷
اش: ۲۶/۴۰

اختران شادمانه از برای آفریدگار می‌درخشند.

۳۶ اوست خدای ما:

هبتای دگر ندارد.

۳۷ راه کامل معرفت را پدید آورده،

و آن را به بنده خویش یعقوب

و محبوب خود اسرائیل غایانده است؛

مز: ۱۹/۱۴۷
سی: ۸/۲۴، ۸/۱۰

۳۸ پس آنگاه این راه بر زمین پدیدار گشته

و میان آدمیان بزیسته است^(۱).

ام: ۳۱/۸
حک: ۱۰/۹
یو: ۱۴/۱

^۱ این راه همان کتاب احکام خداست،

آن شریعتی که جاودانه باقی است:

هرآن که نگاهش دارد، خواهد زیست،

هرآن که واگذاردش، خواهد مرد.

۴

سی: ۲۳/۲۴

ام: ۳۳-۳۲/۱
۳۶-۳۵/۸

(۱) با تجسم یافتن در شریعت یهود: این اندیشه‌ای جهانشمول نیست.

- ۲ بازآی یعقوب و بدان درآویز،
 به سوی روشنایی گام بردار، در نور:
 ۳ مجد خویش را تسلیم دگری مکن،
 و برتریهای خود را به مردمی بیگانه وامگذار.
 ۴ نیکبخت ما، ای اسرائیل:
 آنچه خوشایند خداست، بر ما پدیدار گشت!

ام: ۲۳/۶

تث: ۳۷-۳۲، ۸/۴

حک: ۱۸/۹

۳. شکوه‌ها و امیدهای اورشلیم^(۱)

- ۵ دل قوی دار قوم من،
 ای یادگار اسرائیل!^(۲)
 ۶ شما به ملت‌ها فروخته شدید،
 لیک نه از بهر هلاک.
 چون خشم خدای را برانگیختید،
 از این روی تسلیم دشمنانتان گشتید.
 ۷ چه آفریدگار خویش را به خشم آوردید،
 چه از بهر شیاطین قربانی ذبح کردید و نه از بهر خدای.
 ۸ خدای سمرمدی را به فراموشی سپردید، آن روزی رسان خویش را!
 اورشلیم را نیز اندوهناک ساختید، آن روزی رسان خویش را؛
 ۹ اورشلیم دید که خشمی دررسیده از جانب خدای
 بر شما فرو می‌ریزد،
 و گفت:

اش: ۳/۵۲، ۱/۵۰

تث: ۱۷/۳۲

تث: ۵۰/۳۲،
۱۵، ۱۰
اش: ۲/۱

(۱) پس از دیباچه (آیات ۵-۹)، اورشلیم در حالی که تشخیص یافته، به شهرهای مجاور و فرزندان پراکنده شده خویش خطاب می‌کند (آیات ۹-۲۹)؛ شاعر به او پاسخ می‌گوید و از ظهور منجی موعود بشارت می‌دهد (۴/۳۰-۹/۵).

(۲) آنان که نام اسرائیل را نگاه داشته‌اند.

- گوش فرا دارید ای همسایگان صهیون:
 خدا غمی بزرگ بر من فرو فرستاده است.
 ۱۰ اسارت پسران و دختران خویش را به چشم دیدم،
 اسارتی که خدای سرمدی بر ایشان مقدر ساخت.
 ۱۱ با شادمانی آنان را پرورده بودم؛
 گریان و غصه‌دار بدیدم که می‌روند.
 ۱۲ بادا که کس از برای من شادی نکند،
 از برای من بیوه و جدامانده از شماری کثیر؛
 به سبب گناهان فرزندان خویش، گرفتار تنهایی‌ام،
 چه ایشان از شریعت خدای روی برتافتند،
 ۱۳ فرائض او را نشناختند،
 در راههای فرائض او گام برنداشتند،
 و طرق تأدیب را بر وفق دادگری او در پیش نگرفتند.
 ۱۴ بادا که همسایگان صهیون دررسند!
 اسارت پسران و دختران مرا یاد کنید،
 اسارتی که خدای سرمدی بر ایشان مقدر ساخت!
 ۱۵ زیرا ملتی را از دوردستها بر آنان برانگیخت،
 ملتی بی‌آزم با زبانی وحشی،
 که پیران را پاس نمی‌داشتند،
 و بر خردسالان رحم نمی‌کردند؛
 ۱۶ پسران دل‌بند این بیوه را بردند،
 و او را محروم از دختران خویش، تنها رها کردند.
 ۱۷ چه‌سان شما را یاری توانم کرد؟
 ۱۸ آن که این سیه‌روزیها را بر شما مقدر داشته،
 اوست که شما را از دستان دشمنانتان رهایی خواهد بخشید.

مرا: ۱/۱-۲

 تث: ۴۹/۲۸-۵۰
 ارا: ۱۵/۵
 ۲۳، ۲۲/۶

- ۱۹ بروید ای فرزندانم، به راه خویش بروید!
من جدا مانده و تنهایم؛
- ۲۰ جامه عافیت از تن به در کرده‌ام،
و پلاس تضرع بر تن آورده‌ام؛
بر آنم که تا زنده‌ام، بر آستان خدای سرمدی فغان برآورم.
- ۲۱ دل قوی دارید فرزندانم، و بر آستان خدای فغان برآورید:
او شما را از سختی و از دست دشمنانتان رهایی خواهد بخشید؛
- ۲۲ چه نجات شما را از خدای ازلی چشم دارم،
از جانب خدای قدّوس، شادی در دلم افتاده است،
از بهر رحمتی که به زودی
از سوی منجی‌تان خدای سرمدی بر شما خواهد رسید.
- ۲۳ چه غصه‌دار و گریان بدیدم که می‌روید،
لیک خدا شما را با شادی و سرور، برای همیشه به من بازخواهد گرداند.
- ۲۴ همان سان که همسایگان صهیون این زمان اسارت شما را می‌بینند،
زود باشد که رهایی شما را به دست خدا ببینند،
رهایی که با مجد عظیم و نور خدای سرمدی بر شما خواهد رسید.
- ۲۵ فرزندانم، خشمی را که از سوی خدا بر شما رسیده است، برتابید.
دشمن تو آزارت کرد،
لیک زود باشد که نابودی او را ببینی،
و پای خویش بر ققای او نهی.
- ۲۶ فرزندان نازپروردم راههای ناهموار پیمودند،
و به‌سان گله‌ای که دشمن بر آن دست اندازد، ربوده شدند.
- ۲۷ دل قوی دارید فرزندانم، و بر آستان خدای فغان برآورید،
آن خدایی که این سختی‌ها را مقدرتان داشته، شما را یاد خواهد کرد.

ار: ۱۲/۳۱-۱۳

اش: ۱/۶۰-۳

اش: ۲۳/۵۱

مرا: ۲۲/۲-۵/۴

اش: ۱/۲۹

۲۸ چون اندیشه شما به سبب گمراهی از خدا دور شده بود،
اینک که به سوی او بازگشته‌اید، ده بار فزون‌تر او را طلب کنید.
۲۹ چه آن خدایی که این سیه‌روزیها را بر شما مقدر داشته،
نجاتان خواهد بخشید و شادی جاودانه را بر شما بازخواهد آورد.

۳۰ دل قوی دار ای اورشلیم؛
آن خدایی که ترا نام بخشیده است^(۱)، تسلی خواهدت داد.
۳۱ وای بر آنان که با تو درشتخویی کردند،
و از سقوط شادمان گشتند!
۳۲ وای بر شهرهایی که فرزندان را به بردگی درآوردند،
وای بر آن شهر که پسران را در خود پذیرفت!
۳۳ چه همان سان که از سقوط تو شادمان گشت
و از ویرانیت سرور یافت،
از خرابی خویش حزناک خواهد شد.
۳۴ شادمانی شهری پُرسکته را از آن خواهم گرفت،
گستاخی آن به اندوه بدل خواهد گشت،
۳۵ روزهای دراز آتشی از سوی خدای سرمدی در آن خواهد افتاد،
دیرزمانی منزلگه شیاطین خواهد بود.

اش: ۱۴، ۱۰-۹/۳۲

لاو: ۷/۱۷؛ ۸/۱۶؛ ۷/۱۷

اش: ۵-۴/۶

۳۶ ای اورشلیم، به جانب خاور بنگر،
شادی را که از سوی خدای بر تو می‌رسد بین.
۳۷ اینک پسرانی که رفتن‌شان را دیدی، باز می‌گردند،
آنان باز می‌گردند و از خاور تا باختر گرد می‌آیند،
به فرمان خدای قُدّوس و مسرور از مجد خدای.
۱ ای اورشلیم، جامه اندوه و تیره‌روزی از تن برون کن،

۵

(۱) تا آن را شهر خویش سازد (مز: ۵/۴۶؛ اش: ۱۴/۶۰).

- اش: ۱/۵۲
 و برای همیشه کسوت زیبایی مجد خدای بر تن کن،
 اش: ۱۰/۶۱
 ۲ پیراهن دادگری خدای برگیر،
 تاج مجد خدای سرمدی بر سر نه؛
 ۳ چه خدای بر آن است تا تابناکی ترا همه جا به زیر آسمان بنمایاند،
 ۴ و نامت را تا ابد خدای بر تو خواهد نهاد:
 «آسایش دادگری و مجد پرهیزگاری»^(۱)،
 ۵ ای اورشلیم، به پا خیز و بر بلندای بایست،
 و به سوی خاور بنگر:
 فرزندان را ببین که از باختر تا خاور گرد آمده‌اند،
 به فرمان خدای قُدّوس و مسرور از یاد خدای.
 ۶ چه پای پیاده ترکت گفتند،
 با مراقبت دشمنان،
 لیک خدای بر تو بازشان آورد،
 اش: ۲۲/۴۹
 با مجد آورده شدند، همچون سریر شاهی^(۲).
 ۷ چه خدای بر آن شد
 تا تمامی کوهساران بلند و تپه‌های جاوید پست گردند،
 و دره‌ها لبالب شوند تا زمین هموار گردد،
 تا اسرائیل در مجد خدای، ایمن ره پوید.
 اش: ۱۶/۴۲
 ۸ و جنگلها و تمامی درختان خوش رایحه، سایه افکن خواهند گشت،
 اش: ۵/۴۰
 از برای اسرائیل و به فرمان خدای؛
 اش: ۱۹/۴۱
 ۹ چه خدا اسرائیل را با شادمانی، به نور مجد خویش رهنمون خواهد گشت،
 با رحمت و دادگری که از آن اوست.

(۱) بنگرید به سایر نامهای اورشلیم که به زمان ظهور منجی موعود مربوط می‌شود (اش: ۱/۲۶؛ ۱۴/۶۰؛

ار: ۱۶/۳۳؛ حز: ۳۵/۴۸).

(۲) این موضوع خروج جدید است (بنگرید به اش: ۳/۴۰).

۴. نامه اِرمیا

این سواد نامه‌ای است که اِرمیا از آنان که پادشاه بابلیان به اسارتشان گرفت و به بابل بُرد، فرستاد تا از آنچه خدای بر او فرمان داده بود، آگه‌شان سازد.

ار: ۱/۲۹

۶ به سبب گناهانی که برابر خدا مرتکب شدید، نَبوکَدَنْصَر، پادشاه بابلیان، شما را به اسارت می‌گیرد و به بابل می‌برد.^۲ چون به بابل رسید، ساهای بسیار و زمانی دراز در آنجا خواهید ماند، تا هفت پشت؛ پس آنگاه، شما را با آرامش از آنجا برون خواهم آورد.^۳ باری، در بابل خدایان سیمین و زرین و چوبین خواهید دید که بر شانه‌ها برده می‌شوند^(۱) و در دل مشرکان ترس می‌افکنند.^۴ زنهار! با بیگانگان همرنگ مگردید و برابر این خدایان گرفتار ترس مشوید،^۵ آنگاه که پیش و پس این خدایان، مردمی را می‌بینید که آنها را می‌پرستند. در دل خویش بگویید: «آن که باید پرستید تویی، ای سَرور.»^۶ چه فرشته من با شماست: اوست که مراقب زندگی شما خواهد بود.

خرو: ۲۰/۲۳

۷ چه زبان این بتان را صنعتگری صیقل داده است، اینان زرانود و سیم‌اندود گشته‌اند: لیک دروغین‌اند و توان سخن گفتن‌شان نیست.^۸ مردمان زر برمی‌گیرند و از برای سر خدایانشان افسرها می‌سازند، آنچنان که گویی بهر باکره‌ای دلبسته زیور چنین می‌کنند.^۹ گاه کاهنان از برای خرجهای خویش، از خدایانشان زر و سیم می‌ربایند؛ حتی از این زر و سیم، به روسپیان بامها^(۲) نیز می‌دهند.^{۱۰} این خدایان سیمین و زرین و چوبین را به‌سان آدمیان، به جامه‌ها می‌آرایند؛ لیک اینان نه از زنگار در امان می‌مانند و نه از کرم؛^{۱۱} چون جامه‌ای ارغوانی بر آنها می‌پوشانند، غبار از رخشان می‌سترند، چه غبار معبد بر آنها می‌نشیند.^{۱۲} این خدا، همچون حکمرانان ولایات، چوبدستی در دست دارد، لیک از میراندن آن که بر او یورش آورد، عاجز

مز: ۵-۴/۱۱۵

(۱) در اینجا و در آیه ۵، به مناسک دینی بابلی اشارت رفته است که طی آنها، پیکره‌های خدایان از معابدشان بیرون آورده می‌شدند.
(۲) مراد روسپیان مُقَدَّس معابد بابلی هستند.

است؛^{۱۳} آن خدا در طرف راست خویش شمشیر و تبر دارد، لیک توان آن ندارد که خویشان را از جنگ و ربایندگان در امان دارد.^{۱۴} از این روی، پیداست که اینها خدا نیستند: از آنها مترسید!

^{۱۵} ظرفی که به کار آدمی می آید، چون بشکست، دیگر به هیچ کار نمی آید، خدایان ایشان نیز که در معابد نهاده می شوند، چنین اند.^{۱۶} دیدگانشان آکنده از غبار برخاسته از گامهای کسانی است که به معبد درمی آیند.^{۱۷} همچنان که درها به روی آن کس که بر شاه یورش می برد و به دست مرگ سپرده خواهد شد، از هر سوی بسته می شود، کاهنان از بیم تاراج ربایندگان، معابد این خدایان را به درها و قفل و بستها برمی بندند.^{۱۸} چراغها می افروزند، چراغهایی که شاهرشان از آنچه بهر خویش می افروزند، فزون تر است: این خدایان از دیدن یکی از این چراغها نیز عاجزند.^{۱۹} اینها همچون آن دیرک معبدند که می گویند پوسیده گشته بود؛ کرمهایی که از خاک سر برمی آورند، این خدایان را با جامه هایشان می بلعند و آنها هیچ درغی یابند.^{۲۰} دودی که از معبد برمی خیزد، سیه رویشان می سازد.^{۲۱} بر فراز پیکر و سرشان، خفافشان و پرستوکان و دیگر پرندگان بال و پر می زنند؛ گربه هایی نیز آنجا بیند.^{۲۲} از این روی، درخواهید یافت که اینها خدا نیستند: از آنها مترسید!

^{۲۳} زری که بدان اندوده شده اند، باید زیباییشان گرداند؛ لیک اگر کس از این زر زنگار نزداید، خدایان خود از رخشنده ساختن آن عاجزند، چه حتی آنگاه که به قالب ریخته می شدند، چیزی درک نمی کردند.^{۲۴} این خدایان به هر بهایی خریده می شوند، و در آنها نفخه حیات نیست.^{۲۵} چون از پا بی نصیب اند، بر شانه ها برده می شوند و رسوایی خویش به آدمیان می نمایانند. خدمتگزاران ایشان نیز شرمسارند، چه اگر خدایان بر زهین افتند، به یلوری ایشان باید به پا داشته شوند.^{۲۶} چون آنها را به پا می دارند، به خود توان جنبش شان نیست؛ چون خم شوند، توانایی آن ندارند که دگر باره راست گردند؛ آنگاه که برابرشان هدیه تقدیم می کنند، چون مردگانند.^{۲۷} قربانیایی را که به پایشان ذبح می شوند، کاهنانشان می فروشند و از آنها سود می بردند؛ همچنین همسران ایشان بخشی از قربانیها را نمک سود می کنند، بی آن که

انی: ۷/۴۶

حک: ۱۶/۱۳

چیزی میان تهیدستان و ناتوانان پخش کنند. آنچه به پای این خدایان قربانی می‌شود، زنانی که در حال ناپاکی‌اند و زنانی که تازه زایمان کرده‌اند، جرأت لمس آن را دارند. ^{۲۸} پس چون از تمامی آنچه گفته شد، دانستید که اینها خدا نیستند، از آنها مترسید! ^{۲۹} به راستی چگونه خدایشان می‌خوانند؟ برابر این خدایان سیمین و زرین و چوبین، زنان^(۱) هدیه تقدیم می‌کنند. ^{۳۰} در معابد آنها، کاهنان می‌نشینند، با پیراهن دریده و سر و ریش تراشیده، و رؤسا سربرهنه‌اند؛ ^{۳۱} برابر خدایان خویش چهره گلگون می‌کنند و نعره می‌کشند، آن‌سان که در جشنهای مردگان^(۲) چنین می‌کنند. ^{۳۲} کاهنان جامه‌های خدایان را برمی‌گیرند و بر تن زنان و فرزندان خویش می‌کنند. ^{۳۳} اگر کسی به این خدایان بدی یا نیکی کند، از پاداش دادن عمل او عاجزند؛ نیز توان آن ندارند که پادشاهی را بر تخت نشانند یا از تخت به زیر کشند؛ ^{۳۴} افزون بر آن، قادر نیستند ثروت یا مال بخشند. اگر کسی نذر کند و نذر خویش ادا نکند، حساب خواستن نتوانند. ^{۳۵} توانایی آن ندارند که آدمی را از مرگ برهاند و ناتوان را از توانمند نجات بخشند، ^{۳۶} و بینایی را به نابینا بازگردانند و آدمی را از سختی وارهاند، ^{۳۷} و بر بیوه‌ای ترحم کنند و بر یتیمی احسان روا دارند. ^{۳۸} اینها به سنگهای برکنده از کوه مانند، این تکه‌های چوب زرانود و سیم‌اندود. خدمتگزارانشان شرمسار خواهند بود! ^{۳۹} پس چگونه می‌توان اندیشید یا گفت که اینها خدایند!

لا: ۴/۱۲
اب: ۱۹/۱۵
۱۸/۲۰

مز: ۶۸/۶
۸-۷/۱۴۶

^{۴۰} کلدانیان خود این خدایان را خوار می‌شمارند آنگاه که با دیدن لالی که از سخن گفتن عاجز است، او را نزد پل می‌برند و می‌خواهند که زبان آن آدمی را بگشاید، گویی آن خدا قادر به شنیدن است؛ ^{۴۱} و ایشان را توان اندیشیدن در این کار و دست شستن از این خدایان نیست، وه که تا کجا از عقل سلیم بی‌نصیب‌اند! ^{۴۲} زنانی که به ریسمان بسته شده‌اند، بر راهها می‌نشینند و سبوس را به‌سان بخور می‌سوزانند؛ ^{۴۳} چون یکی از آنان رهگذری را به خود جلب می‌کند و با او هم‌خوابه می‌شود، زن کنار خود را سرزنش می‌کند که مانند او شایسته شمرده نشده و ریسمان خود را نگسسته

(۱) این کار در شریعت یهود حرام شمرده شده است.

(۲) اشاره به عباداتی است که همه‌ساله برای یادکرد مرگ و رستاخیز برخی از خدایان انجام می‌پذیرفته است.

است^(۱). هر آن کاری که بهر این خدایان می‌شود، دروغین است؛ پس چگونه می‌توان اندیشید یا گفت که اینها خدایند؟

^{۴۵} اینان که ساخته دست نجاران و زرگرانند، هیچ نیستند مگر آنچه این صنعتگران خواسته‌اند. ^{۴۶} این سازندگان دیر نریند؛ پس چگونه ساخته‌های ایشان خدا خواهند بود؟ ^{۴۷} چه جز دروغ و خواری از برای اعقاب خویش باقی نخواهند گذاشت. ^{۴۸} کاهنان چون جنگ یا تیره‌روزیها بر ایشان روی آورد، به شور می‌نشینند تا ببینند با این خدایان کجا پنهان شوند؛ ^{۴۹} چگونه درغی‌یابند که اینها خدا نیستند، همانها که نمی‌توانند خود را از جنگ یا تیره‌روزیها نجات بخشند. ^{۵۰} بعدها خواهند دانست که این تکه‌چوبهای زران‌دود و سیم‌اندود، جز دروغ نیستند؛ بر همگان، از مردمان و شاهان، آشکار خواهد گشت که اینها نه خدا، بل ساخته‌های دست بشرند و هیچ کار خدایی نتوانند. ^{۵۱} پس بر که روشن نیست که اینها خدا نیستند؟

^{۵۲} چه توان آن ندارند که پادشاهی را در سرزمینی بر تخت نشاند و بر آدمیان باران ارزانی دارند، ^{۵۳} و در امور خود حکم کنند و ستم‌دیده‌ای را وارهانند؛ به‌سان زاغان میان آسمان و زمین، ناتوانند. ^{۵۴} چون اخگر بر معبد این خدایان چوبین زران‌دود و سیم‌اندود درافتد، کاهنانشان می‌گریزند و جان به در می‌برند، لیک آنها، به‌سان تیره‌های چوبین، همانجا می‌مانند تا بسوزند. ^{۵۵} برابر پادشاه یا دشمنان، یارای پایداریشان نیست. ^{۵۶} پس چگونه می‌پذیرند یا می‌اندیشند که اینها خدایند؟

^{۵۷} این خدایان چوبین زران‌دود و سیم‌اندود را توان گریز از ربایندگان و رهنان نیست، توان‌دتران زر و سیم از آنها برمی‌کنند و با جامه‌هایی که بر تن داشته‌اند، روانه می‌شوند؛ و آنها را توان نجات بخشیدن خویش نیست. ^{۵۸} از این روی، پادشاهی که دلاوری خویش جلوه‌گر می‌سازد یا ظرف سودمندی که در خانه‌ای به کار صاحب خویش می‌آید، به از این خدایان دروغین است؛ یا دری که آنچه را در خانه است، حفظ می‌کند، به از این خدایان دروغین است؛ یا ستون چوبینی که در کاخی است، به

(۱) رسمی مربوط به روسپیگری مقدس بوده است. — بخور سبوس روشی سحرآمیز برای تحریک قوای شهوانی بوده است.

از این خدایان دروغین است.^{۵۹} مهر و ماه و اختران که رخشنده‌اند و مأمور انجام کاریند، فرمانبردارند؛^{۶۰} نیز آذرخشی که می‌درخشد نیکومنظر است؛ به همین سان، در همه سرزمینها باد می‌وزد،^{۶۱} ابرها فرمائی را که خدای بر آنها می‌دهد و امر می‌کند که سراسر زمین را بپایند، آویزه گوش می‌سازند، و آتش که از عالم بالا گسیل می‌شود تا کوهساران و جنگلها را بسوزاند، به آنچه فرمان داده شده عمل می‌کند.^{۶۲} باری، اینها نه در زیبایی و نه در قدرت، با آن خدایان همانند نیستند.^{۶۳} از این روی، نمی‌توانیم ببندیشیم یا بگویم که خدایند، چه ناتوان از آنند که عدل را به پای دارند و با آدمیان احسان ورزند.^{۶۴} پس چون دانستید که اینها خدا نیستند، از آنها مترسید!

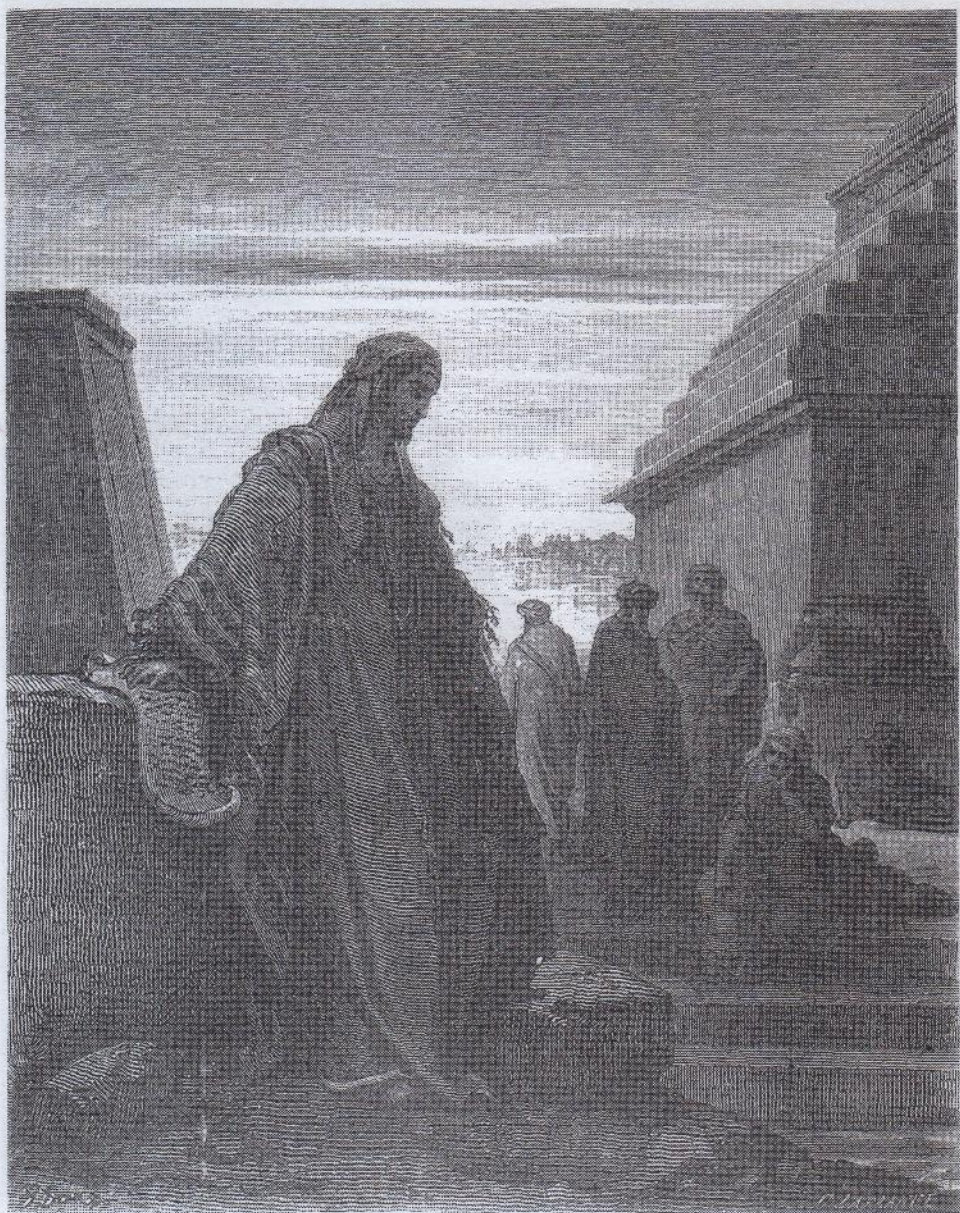
^{۶۵} چه عاجز از آنند که پادشاهان را نفرین و آفرین گویند،^{۶۶} و میان اقوام، آیاتی را در آسمان به منصه ظهور رسانند؛ به سان خورشید نمی‌درخشند و چون ماه نور نمی‌افشانند.^{۶۷} جانوران به از آنهایند، چه می‌توانند به مأمی بگریزند و خود جان خویش برهانند.^{۶۸} به هیچ روی بر ما آشکار نیست که اینها خدایند، پس از آنها مترسید!

^{۶۹} چونان مترسکی در جالیز خیار که هیچ چیز را پاس نمی‌دارد، خدایان چوبین زراندود و سیم‌اندود ایشان نیز چنین‌اند.^{۷۰} یا باز، خدایان چوبین زراندود و سیم‌اندود ایشان، خارستانی در باغ را مانده‌اند که پرندگان از هر دست در آن می‌نشینند، یا مرده‌ای را مانند که به ظلمت افکنده شده است.^{۷۱} از جامه‌های ارغوانی و کتانی^(۱) که بر آنها می‌پوسند، درخواهید یافت که خدای نیستند. سرانجام، خورده خواهند شد و در مُلک رسوا خواهند گشت.^{۷۲} انسان درست کرداری که بت ندارد، برتر است؛ اوست که از تنگ در امان می‌ماند!

(۱) یونا: «مرمر»، اما این واژه می‌تواند در ترجمه لغت عبری بیش (shesh) آمده باشد که معمولاً به معنی «کتان» است، اما معنی «رُخام» نیز می‌دهد. وو: «پارچه‌های سرخ‌فام».



باروک
(با: ۱/۱، ص ۶۱۵)



دانیال در جوانی

دانیال

مقدمه

کتاب دانیال با در نظر گرفتن محتوای آن، به دو بخش تقسیم می‌شود. فصلهای ۱-۶ راوی حکایت‌هایی بدین قرارند: دانیال و سه رفیق او به خدمت نبوکدنصر درمی‌آیند (فصل ۱)؛ نبوکدنصر پیکره‌ای بر ساخته از مواد مختلف را به خواب می‌بیند (فصل ۲)؛ پیکره زرین پرستیده می‌شود و سه رفیق دانیال به کوره درافکنده می‌شوند (فصل ۳)؛ نبوکدنصر دچار جنون می‌گردد (فصل ۴)؛ بلشصر جشنی برپا می‌کند (فصل ۵)؛ دانیال به گودال شیران درافکنده می‌شود (فصل ۶). در تمامی این موارد، دانیال یا رفیقان او از آزمونی که زندگی یا دست‌کم نیکنامی‌شان بسته به آن است، سربلند بیرون می‌آیند و مشرکان خدای را که نجات بخش ایشان است، تمجید می‌کنند. صحنه‌های این حکایتها در بابل به وقوع می‌پیوندد، در دوران سلطنت نبوکدنصر و پسرش بلشصر و جانشین او «داریوش مادی». فصلهای ۷-۱۲ راوی رؤیاهایی هستند که دانیال از آنها بهره می‌برد: رؤیای چهار جانور (فصل ۷)؛ رؤیای بز نر و قوچ (فصل ۸)؛ رؤیای هفتاد هفته (فصل ۹)؛ رؤیای عظیم زمان خشم و روز بازپسین (فصلهای ۱۰-۱۲). این رؤیاها در دوران سلطنت بلشصر و داریوش مادی و کورش، پادشاه سرزمین پارس، در بابل واقع می‌شوند.

از این تقسیم‌بندی، گاه چنین نتیجه گرفته می‌شود که دو نوشته متعلق به دو دوره مختلف وجود داشته که کاتبی آنها را به هم آمیخته است. اما نشانه‌های دیگری وجود دارد که این تمایز را رد می‌کند. در حکایتها، افعال به صیغه سوم شخص‌اند و رؤیاها از

زبان خود دانیال نقل می‌شوند، اما در ابتدا و انتهای رؤیای نخست (فصل ۷)، درآمد و نتیجه‌ای وجود دارد که در آن، افعال به صیغه سوم شخص‌اند. ابتدای کتاب به زبان عبری است، اما در ۴/۲، زبان کتاب به ناگاه تبدیل به آرامی می‌شود و تا انتهای فصل ۷ ادامه می‌یابد و بدین‌سان دامنه آن به بخش رؤیایا نیز کشیده می‌شود؛ فصلهای آخرین، دگرباره به زبان عبری‌اند. برای این دوگانگی زبانی چندین توضیح ارائه شده که هیچ کدام قانع‌کننده نیست. بدین‌سان، تقسیم‌بندی بر اساس شیوه نگارش (اول شخص یا سوم شخص) یا زبان (عبری یا آرامی)، با تقسیم‌بندی برآمده از محتوای کتاب (حکایتها یا رؤیایا) متناظر نیست. از دیگر سوی، فصل ۷ در عین حال که در فصل ۸ شرح داده می‌شود، به موازات فصل ۲ است؛ متن آرامی آن همان متن فصلهای ۲-۴ است، اما نشانه‌هایی از شیوه نگارش آن در فصلهای ۸-۱۲ باز یافته می‌شود، هرچند این فصلها به زبان عبری نگاشته شده‌اند. پس این فصل ۷، دو بخش کتاب را به هم پیوند می‌دهد و مایه یکپارچگی آن می‌شود. افزون بر آن، بَلْشَطَّر و داریوش مادی در هر دو بخش کتاب پدیدار می‌شوند و مشکلات یکسانی را برای مورخان پیش می‌آورند. سرانجام، شیوه‌های ادبی و طرز فکرها در سراسر کتاب یکسانند و این یکسانی، قوی‌ترین دلیل بر یکپارچگی تألیف آن است.

تاریخ تألیف کتاب را گواهی روشنی که در فصل ۱۱ آمده است، مشخص می‌سازد. جنگهای سلوکیان و لاگوسیان و بخشی از سلطنت آنتیوخوس ایپیفانس در این فصل نقل شده است، با شرح جزئیات بسیار که با مراد نویسنده بی‌ارتباط است. این حکایت به هیچ کدام از پیشگوییهای پیامبرانه عهد عتیق شبیه نیست و به‌رغم شیوه نگارش پیشگویانه خود، رویدادهای به وقوع پیوسته را نقل می‌کند. اما از ۴۰/۱۱ به بعد، لحن کلام تغییر می‌یابد و به نحوی از «روز بازپسین» خبر داده می‌شود که یادآور کلام پیامبران دیگر است. پس این کتاب در طول دوران آزارگری آنتیوخوس ایپیفانس و پیش از مرگ او تألیف شده است، حتی پیش از پیروزی شورش مگابیان، یعنی میان ۱۶۷ و ۱۶۴ ق.م.

در مابقی کتاب هیچ نکته‌ای نیست که منافی این تاریخ باشد. حکایتهای بخش

نخست در دوران کلدانیان واقع می‌شوند، اما پاره‌ای از نشانه‌ها حاکی از آنند که مؤلف از رویدادها بس دور بوده است. بَلْشَصَّر پسر نبونید بوده و نه نَبوکَدْنَصَّر، آنچنان که در متن آمده، و هرگز عنوان پادشاهی نداشته است. داریوش مادی از نظر مورخان ناشناخته است و برای او میان آخرین پادشاه کلدانی و کورش پارسی، که پیش از آن مادها را شکست داده بود، جایی نیست. محیط نوبابی با واژه‌هایی توصیف شده که منشأ پارسی دارند؛ حتی سازهای نوازندگان نَبوکَدْنَصَّر دارای نامهایی هستند که از زبان یونانی آوانگاری شده‌اند. تاریخهایی که در کتاب آمده‌اند، نه با یکدیگر همخوانی دارند و نه با تاریخ آنچنان که می‌شناسیم، و به نظر می‌رسد که بدون توجه دقیق به گاهشماری، در ابتدای فصلها قرار داده شده‌اند. مؤلف از روایت‌های سینه به سینه یا مکتوب که در دوران او بر سر زبانها بوده، استفاده کرده است. دستنوشته‌های بحرالْمِیت حاوی قطعاتی از سرگذشت دانیال هستند که با کتاب قانونی خویشاوندی دارند، به‌خصوص دعای نبونید که یادآور دان: ۳۱/۳-۳۴/۴ است و در آن نام نَبوکَدْنَصَّر به‌جای نبونید آمده است. مؤلف، یا منابع او، قهرمان این سرگذشت‌های پرهیزگاران را دانیال ذکر می‌کنند که از او در حز: ۱۴/۱۴-۲۰؛ ۳/۲۸ همچون مردی درستکار و حکیم در ایام قدیم یاد شده و در اشعار رأس شَمْرَه در قرن چهاردهم ق م نیز از او نام رفته است.

این جوانسالی کتاب مبین مکان قرار گرفتن آن در کتاب مقدس عبری است. کتاب دانیال پس از تثبیت قانون کتابهای پیامبران، به کتاب مقدس عبری راه یافت و میان کتابهای اِسْتَر و عَزْرَا قرار گرفت، در گروه مرکب «مکتوبات دیگر» که آخرین بخش قانون عبری را تشکیل می‌دهد. در کتابهای مقدس یونانی و لاتینی، در زمره کتابهای پیامبران جای گرفت و چند بخش قانونی ثانی بدان افزوده گشت که عبارتند از: مزبور عَزْرَا و سرود سه جوان (۲۴/۳-۹۰)، داستان سوسَنَه که در آن، پاکدلی بصیرانه دانیال نوباوه آشکار می‌شود (فصل ۱۳)، سرگذشت‌های بِل و مار مُقَدَّس که هجویه بت‌پرستی است (فصل ۱۴). ترجمه یونانی هفتادی تفاوت‌های بسیاری با ترجمه تئودوتیون دارد. ترجمه اخیر بسیار نزدیک به متن مسوره‌ای است.

این کتاب از آن روی تألیف شده تا ایمان و امید یهودیانی را که تحت آزار آنتیوخوس ایپفانیس قرار داشتند، تقویت کند. دانیال و رفیقان او در معرض آزمونهای یکسانی قرار می‌گیرند که شامل وانهادن شریعت (فصل ۱) و وسوسه‌های بت‌پرستی (فصلهای ۳ و ۶) می‌شود، اما با سربلندی از این آزمونها بیرون می‌آیند و آزارگران قدیم ناگزیر به تصدیق قدرت خدای راستین می‌گردند. از آزارگر جدید چهره سیاه‌تری ترسیم می‌شود، اما چون خشم خدا اوج گیرد (۳۶/۱۱؛ ۱۹/۸)، روز بازپسین فرا خواهد رسید (۴۰/۱۱؛ ۱۷/۸) و آزارگر خُرد خواهد شد (۴۵/۱۱؛ ۲۵/۸). این پایان سیه‌روزیها و گناه و ظهور پادشاهی مُقَدَّسان خواهد بود که «پسر انسان» بر آن فرمان خواهد راند و سلطنتش را زوال نخواهد بود (فصل ۷).

این انتظار روز بازپسین و امید به پادشاهی مُقَدَّسان در سرتاسر کتاب به چشم می‌خورد (۴۴/۲؛ ۳۳/۳؛ ۱۰۰؛ ۳۱/۴؛ ۱۴/۷). خدا اسباب ظهور آنها را در مهلتی که مقرر داشته فراهم می‌سازد، مهلتی که تمامی زمان بشری را در بر می‌گیرد. لحظات تاریخ دنیا تا ابدیت، مبدل به آنات مشیت الهی می‌شود. گذشته و حال و آینده، جملگی پیشگویی می‌شوند، چه در نور خدا «که دورانها و زمانها را از پی هم می‌آورد» (۲۱/۲)، همه چیز دیده می‌شود. مؤلف از طریق این رؤیت که توأمان زمانی و فرازمانی است، مفهوم پیشگویی پیامبرانه تاریخ را نمودار می‌سازد. این راز خدایی (۱۸/۲؛ ۶/۴) به میانجی موجودات اسرارآمیزی که پیام‌آور و کارگزار خدای تعالی هستند، آشکار می‌شود؛ اعتقاد به فرشتگان در کتاب دانیال مورد تصدیق قرار می‌گیرد، همچنان که در کتاب حزقیال و به‌خصوص طوبیا نیز بر آن تأکید شده است. مشیت نهانی که خدا برای قوم خود و اقوام دیگر رقم زده، مکشوف می‌گردد و ملتها و افراد را به یکسان دربرمی‌گیرد. متن مهمی درباره رستاخیز که در کتاب دانیال آمده است، از زنده شدن مردگان برای زندگی یا رسوایی ابدی خبر می‌دهد (۲/۱۲). پادشاهی روز بازپسین که انتظار ظهور آن می‌رود، تمامی اقوام را در بر خواهد گرفت (۱۴/۷) و بی‌زوال خواهد بود، این همان پادشاهی مُقَدَّسان (۱۸/۷) و ملکوت خدا (۳۳/۳؛ ۱۰۰؛ ۳۱/۴) و پادشاهی پسر انسان، که همه‌گونه قدرت به او واگذار

می‌شود (۱۳/۷-۱۴)، خواهد بود.

این پسر اسرارآمیز انسان، که در ۱۸/۷ و ۲۷-۲۱ مطابق با جمع مُقَدَّسان شمرده شده است، در رأس پادشاهی آخر زمان قرار می‌گیرد، اما این همان منجی داودی نیست. این تعبیر فردی از پسر انسان در آیین یهود رایج گشت و عیسی آن را اخذ کرد و لقب پسر انسان را بر خویشان نهاد تا بر خصوصیت متعالی و روحانی منجیگری خویش تأکید ورزد (مت: ۸/۲۰+).

کتاب دانیال ارائه‌گر جریان راستین پیشگویی پیامبرانه نیست و در آن، پیشگویی پیامبری که از جانب خدا برای مأموریت نزد همعصران خویش گسیل شده باشد، نیامده است. این کتاب به دست نویسنده‌ای که خود را در پس نامی مستعار پنهان داشته، تصنیف و بلافاصله تحریر شده است، همچنان که در مورد کتاب کوچک یُوُسُ نیز چنین بوده است. سرگذشت‌های سازنده بخش نخست کتاب، با دسته‌ای از نوشته‌های حکمت‌آمیز خویشاوندی دارد که نمونه‌ای قدیمی از آن، در سرگذشت یُوُسُف در سفر پیدایش دیده می‌شود و نمونه جدیدتر آن، در کتاب طوبیا که اندک زمانی پیش از کتاب دانیال نگاشته شده است، به چشم می‌خورد. روایات بخش دوم رازی الهی را مکشوف می‌سازد، رازی که از زبان فرشتگان برای زمانهای آینده، به سبکی که عمداً معماگونه است، شرح داده می‌شود: این «کتاب سر به مهر» (۴/۱۲) فتح بابی است برای سیاقی مکاشفه‌وار که کتاب حَزَقِیال زمینه‌ساز آن بود و در دورانهای بعد، در ادبیات یهودی شکوفا گشت. مکاشفه یُوَحَنَّا در عهد جدید با کتاب دانیال متناظر است، اما در مکاشفه یُوَحَنَّا مَهرهای کتاب سربسته، شکسته می‌شوند (مکا: ۵-۶) و سخنان مکتوم نگاه داشته نمی‌شوند، چه «زمان نزدیک است» (مکا: ۱۰/۲۲) و انتظار آمدن خداوند می‌رود (مکا: ۲۰/۲۲؛ ۱ قر: ۲۲/۱۶).

دانیال

نوباوگان عبرانی در دربار نبوکدنصر

^۱ در سال سوم سلطنت یویاقیم پادشاه یهودا، نبوکدنصر پادشاه بابل آهنگ اورشلیم کرد و آن را به محاصره درآورد. ^۲ خداوند یویاقیم پادشاه یهودا را با شماری از ظروف معبد خدا، تسلیم دستان او کرد. او اینها را به سرزمین شِنعار^(۱) برد و ظروف را در خزانه خدایان خویش نهاد.

۲: ۱/۲۴ ب
۲: ۷-۵/۳۶ نو

ی: ۱۰/۱۰

^۳ پادشاه اَشْفَناز رئیس خواجهگان را گفت که از میان مردم اسرائیل، نوباوگانی چند از نسل شاهان یا دودمانهای بزرگ را برگزیند: ^۴ اینان باید از عیب مبرا و به چهره زیبا و به همه گونه حکمت آشنا و به علم دانا و به معرفت بینا می بودند^(۲)، آن گونه که شایستگی ایستادن در دربار شاه را می داشتند؛ اَشْفَناز ایشان را ادب و زبان کلدانیان می آموخت. ^۵ پادشاه سهم روزانه ای از طعامهای شاهانه و شراب سفره خویش بر آنان مقرر داشت. اینان سه سال پرورده می شدند، پس آنگاه برابر پادشاه می ایستادند. ^۶ دانیال و حَنّیا و میسائیل و عَزْرَیا از بنی یهودا، از زمره ایشان بودند. ^۷ رئیس خواجهگان نامهایی بر ایشان نهاد: دانیال را بَلطَشَصْر، حَنّیا را شَدْرَک، میسائیل را مِشَک و عَزْرَیا را عَبد نَحُو^(۳) نام داد. ^۸ دانیال چون در دل داشت که

۲۵: ۲۹-۳۰ یا

(۱) پس از «به سرزمین شِنعار» (یونا: «به بابل»، بنگرید به یوش: ۲۱/۷)، در عبر. افزوده شده است: «به معبد خدایان خویش».

(۲) در دربارهای شرقی، کسانی را که برای کارهای «ادبی» در نظر می گرفتند، از نوباوگی تربیت می کردند، کسانی همچون کاتبان و مترجمان و وقایع نگاران و عالمان و فال بینان از هر دست. پس مراد، تربیت غلام بچگان نبوده است.

(۳) مستنخ احتمالاً به عمد نام مشرکانه «عبد نبو» به معنی «بنده نبو» را تحریف کرده است (نام این خدا در نام

خویشتن را با شریک شدن در طعامهای پادشاه و شراب سفره او، ناپاک نسازد، از رئیس خواجهگان استدعا کرد که او را از این ناپاکی بری دارد^۹. خدا چنین اراده کرد که دانیال مورد لطف و مهربانی رئیس خواجهگان قرار گیرد.^{۱۰} اما رئیس خواجهگان دانیال را گفت: «من از سرور خویش پادشاه ترسانم؛ او خوراک و نوشاک بر شما مقرر داشته و اگر ببیند که چهره شما از نوباوگان همسالان نزارتر گشته است، این منم که به سبب شما، در نظر پادشاه گنهکار خواهم گشت.»^{۱۱} آنگاه دانیال پاسداری را که رئیس خواجهگان بر او و حَنَنیّا و میسائیل و عَزْرَیا گمارده بود، گفت: «تَمَنّا آن که بندگان را ده روز بیازمایی و امر کنی تا ما را بهر خوردن، سبزیجات و برای نوشیدن، آب دهند.^{۱۲} رخساره ما و رخساره نوباوگانی را که از طعام پادشاه می‌خورند، خواهی دید و به حسب آنچه می‌بینی با بندگان خویش رفتار کن.»^{۱۳} به آنچه از او خواستند تن در داد و ده روز ایشان را آزمود.^{۱۴} در پایان ده روز، رخساره‌ای نکو داشتند و بیش از جمله نوباوگانی که از طعامهای پادشاه خورده بودند، فربه گشته بودند.^{۱۵} پاسدار از این روی طعامهای ایشان و سهم شرابی را که بهر نوشیدن داشتند، کنار نهاد و آنان را سبزیجات بداد.^{۱۶} خدای به این چهار نوباوه معرفت عطا کرد و ادب و حکمت آموخت. دانیال رؤیاهای و خوابها را تعبیر می‌کرد.^{۱۷} در موعدی که پادشاه مقرر داشته بود تا نوباوگان عبرانی را نزدش برند، رئیس خواجهگان ایشان را برابر نَبوکَدْنَصَّر برد.^{۱۸} پادشاه با آنان گفت‌وگو کرد و در جمع ایشان، مانند دانیال و حَنَنیّا و میسائیل و عَزْرَیا نیافت. پس اینان برابر پادشاه ایستادند^{۱۹} و چون شهریار در باب نکاتی چند از حکمت و حزم، ایشان را آزمود، از جمله فال‌بینان و ساحران سراسر مملکت خویش، ده مرتبه برترشان یافت.^{۲۰} دانیال تا سال نخست پادشاه کورش آنجا ماند.

یه: ۲/۱۲

بی: ۲۱.۴/۳۹
اس: ۹/۲

مکا: ۱۰/۲

بی: ۱۲/۴۱

یا: ۴۰/۳۰

نَبوکَدْنَصَّر بازیافته می‌شود. با نام بَعْل در اسامی کوچک اِشْبَعْل و مَرِیْبَعْل همین کار صورت پذیرفته و این اسامی مبدل به اِشْبُوشْت و مَفِیْبُوشْت شده‌اند (۲ سم: ۸/۲؛ ۴/۴).
(۱) در دوران یونانی‌مآبی قهرآمیز، در زمان سلطنت آنتیوخوس اِپِیفانِس، زیر پا نهادن تحریمات غذایی که شریعت مقرر داشته است، معادل ارتداد شمرده می‌شد (بنگرید به ۲ مک: ۱۸/۶-۴۲/۷).

خواب نبوکدنصر: پیکره بر ساخته از مواد مختلف

پادشاه از فال بینان سؤال می کند

۲^۱ در سال دوم سلطنت نبوکدنصر، نبوکدنصر خوابهایی بدید^(۱) که روحش از آنها پریشان گشت و خواب از دیدگانش رخت بر بست. ^۲ پادشاه فرمان بداد که ساحران و فال بینان و جادوگران و کلدانیان^(۲) را فراخوانند تا پادشاه را بگویند که خوابهای او چه بوده است. پس ایشان آمدند و برابر پادشاه ایستادند. ^۳ پادشاه آنان را گفت: «خوابی دیده ام و از فرط میلی که به فهم کردن این خواب دارم، روحم پریشان گشته است.» کلدانیان پادشاه را پاسخ گفتند: (به زبان آرامی)

«پادشاهها، جاوید زی^(۳)! خواب را بر بندگان خویش بازگوی و ماتعیر آن بر تو آشکار خواهیم ساخت.» ^۴ پادشاه پاسخ داد و کلدانیان را گفت: «چون از سخنم آگه گشتید، اگر مرا از خواب و تعبیر آن آگهی ندهید، قطعه قطعه خواهید شد و خانه های شما لجنزار خواهد گشت. ^۵ لیک اگر خواب من و تعبیر آن را بر من آشکار سازید، شما را تحفه ها و هدایا و عزت عظیم ارزانی خواهم داشت. پس بدین سان خواب من و تعبیر آن را بر من آشکار سازید.» ^۶ آنان پاسخ گفتند: «پادشاه خواب را بر بندگان خویش بازگوید و ما تعبیر آن بر وی آشکار خواهیم ساخت.» ^۷ اما پادشاه گفت: «نیک می بینم که دربی آنید تا مهلت یابید، چه می دانید که حکم من اعلام گشته است. ^۸ اگر مرا از خوابم آگهی ندهید، حکم واحدی از برای جمله شما به اجرا درخواهد آمد؛ دست به دست هم داده اید که برابر من سخنان دروغ و باطل بر سازید تا زمان

۱۷/۵

(۱) رؤیایهای ماورای طبیعی وسیله ارتباط خدا با انسان بوده است (بنگرید به فصلهای ۴ و ۷). مقایسه کنید با رؤیایهای ابراهیم (پی: ۱۲/۱۵)، آبیملیک (پی: ۳/۲۰)، یعقوب (پی: ۲۸-۱۰/۲۲) و غیره. نیز بنگرید به پی: ۵/۳۷؛ مت: ۲۰/۱+.

(۲) لفظ «کلدانی» در اینجا دلالت بر هر فال بینی دارد که از فنی که منشأ آن کلدیه شمرده می شده، سر رشته داشته است. الفاظ مختلفی که در برشماریه های دان: ۲۰/۱، ۲/۲، ۱۰، ۲۷، ۴/۴، ۷/۵، ۱۱، ۱۵ به کار رفته است، دارای معنی اصطلاحی دقیق نیستند.

(۳) این طرز درود گفتن در متون آکدی به وفور وارد شده و در دربار ایران تا دوران اسلامی رایج بوده است.

بگذرد. از این روی، خواب مرا بر من بازگوئید تا بدانم که می‌توانید معنی آن را بر من آشکار سازید.^{۱۰} کلدانیان پادشاه را پاسخ گفتند: «بر زمین کس نیست که بتواند این مطلب را بر پادشاه آشکار سازد و از این روی، پادشاه و حکمران و سرکرده‌ای نیست که چنین پرسشی از ساحر و فال‌بین و کلدانی کند.^{۱۱} پرسشی که پادشاه می‌کند دشوار است و کس برابر پادشاه از آن پرده برتواند داشت، مگر خدایانی که منزلگه میان بشر خاکی ندارند.»^{۱۲} آنگاه پادشاه سخت خشمگین گشت و فرمان بداد که حکیمان بابل را جملگی به هلاکت رسانند.^{۱۳} چون حکم کشتن حکیمان اعلام گشت، در پی یافتن دانیال و رفیقانش برآمدند تا آنان را نیز بکشند.

بی: ۱۶/۴۱

دخالت دانیال

^{۱۴} اما دانیال با اُزیوک که رئیس دژخیان پادشاه بود و رهسپار گشته بود تا حکیمان بابل را بکشد، به زبانی حزم‌آمیز و مدبرانه سخن گفت.^{۱۵} اُزیوک را که سردار پادشاه بود، گفت: «از چه روی پادشاه چنین شتابناک حکم صادر کرده است؟» اُزیوک داستان را بر دانیال بازگفت،^{۱۶} و دانیال رفت تا از پادشاه بخواهد که او را مهلتی دهد تا تعبیر خویش بر وی آشکار سازد.^{۱۷} دانیال به خانه خود بازگشت و رفیقانش حَنَنیا و میسائیل و عَزْرَیا را از آنچه گذشته بود، آگهی داد،^{۱۸} و ایشان را بدان خواند که رحمت خدای آسمان^(۱) را در باب این راز^(۲) طلب کنند تا از هلاک شدن به همراه دیگر حکیمان بابل، در امان مانند. ^{۱۹} آنگاه آن راز در رؤیای شب بر دانیال آشکار گشت. و دانیال خدای آسمان را متبارک خواند^(۳).^{۲۰} دانیال زبان به سخن گشود و گفت:

بی: ۷/۲۴

(۱) این عبارت کلاً به معنی خدای یهودیان است که از زبان یک غیریهودی یا خطاب به او گفته می‌شود (بنگرید به ۳۷/۲، ۴۴: ۸/۵، عز: ۱۱/۵، ۹/۶، ۱۰، و غیره؛ نخ: ۴/۱، ۴/۲، ۲۰؛ طو: ۱۲/۷). عبارات «خدایان آسمان» (۲۳/۵؛ طو: ۱۱/۷)، «پادشاه آسمان» (۳۴/۴)، «خدای عظیم» (۴۵/۲؛ عز: ۸/۵) نیز چنین است.

(۲) در متن اصلی، واژه فارسی «راز» آمده است که در کتاب مقدس، اختصاصاً در کتاب دانیال به کار رفته و در متون قُرآن نیز وارد شده است. چنین می‌نماید که این واژه، معنی پُرِ محتوای لفظ یونانی *mysterion* را که در رساله پُلُس رسول به رومیان آمده است، افاده می‌کند (بنگرید به روم: ۱۶/۲۵+).

(۳) «متبارک خواندن» نزد یهود مشتمل بوده است بر خواندن خدا یا نام او و پس از آن، یاد کردن از

«بادا که نام خدای

غ: ۵/۹
مز: ۱۴/۴۱

به روزگاران متبارک باشد،

چه حکمت و قدرت از آن اوست.

ای: ۱۳/۱۲

^{۲۱} اوست که دورانها و زمانها را از پی هم می آورد،

مکا: ۱۲/۵
رس: ۷/۱+

که پادشاهان را سرنگون می سازد، که پادشاهان را بر اورنگ می نشاند،

روم: ۱/۱۳

که حکیمان را حکمت عطا می کند،

ام: ۶/۲+

و اهل تمیز را علم ارزانی می دارد.

^{۲۲} او که زرفاها و رازها را آشکار می سازد،

از آنچه در ظلمات است آگه است،

ای: ۲۲/۱۲
مز: ۱۱/۱۳۹ ب

و نور نزد او منزل دارد^(۱).

^{۲۳} ترا، ای خدای پدرام، شکر می گزارم و می ستایم

که بر من حکمت و قدرت ارزانی داشتی:

اینک مرا از آنچه از تو طلب کرده بودیم، آگهی بخشیدی؛

ما را از امور پادشاه آگه ساختی.»

^{۲۴} پس دانیال نزد آزیوک، که پادشاه او را مأمور به هلاکت رساندن حکیمان بابل ساخته بود، رفت. به درون شد و گفت: «حکیمان بابل را هلاک مساز. مرا نزد پادشاه بر و من آن تعبیر بر پادشاه آشکار خواهم ساخت.»^{۲۵} آزیوک به شتاب دانیال را برابر پادشاه برد و او را گفت: «در میان مردمی که از یهودا تبعید شده اند، مردی را یافته ام که پادشاه را از تعبیر خویش آگه خواهد ساخت.»^{۲۶} پادشاه دانیال را که بَلَطَشَصَّر نام گرفته بود، گفت: «آیا قادری مرا از خوابی که بدیده ام و تعبیر آن آگهی

احسانهایی که روا داشته است. در آیینهای دینی، قطعه ای که در آن ذکر احسان خاص خدا به صورت خلاصه گنجانده شده، در خانه تکرار می شود.

(۱) در عم. از خدایی سخن می رود که نور او را فرا گرفته (خرو: ۱۷/۲۴؛ حز: ۲۷/۱؛ حب: ۴/۳) و فی نفسه نور است (اش: ۱۹/۶۰-۲۰؛ حک: ۲۶/۷)، همچنان که در عج. نیز این اشارات به صورتی صریح تر آمده است (مثلاً بنگرید به ۱ یو: ۷-۵؛ ۱ تیم: ۱۶/۶؛ یو: ۱۷/۱؛ یو: ۱۲/۸+). مفسران یهودی قدیم به این آیه استشهاد کرده اند تا ثابت کنند که یکی از نامهای منجی موعود «نور» است.

بخشی؟»^{۲۷} دانیال برابر پادشاه پاسخ گفت: «رازی که پادشاه در پی آن است، حکیمان و فال‌بینان و ساحران و جن‌گیران نتوانستند بر پادشاه آشکار سازند؛^{۲۸} لیک خدایی در آسمان است که رازها را آشکار می‌سازد و پادشاه نبوکدنصر را از آنچه در روز بازپسین باید روی دهد، آگه ساخته است. خواب تو و رؤیاهایی که بر بسترت در سرت آمد، چنین بوده است»^(۱)؛

۱ قر: ۱۰/۲-۱۱

۸ مکا: ۱/۱
۱۹/۴

^{۲۹} «پادشاه، افکار تو بر بسترت در باب آنچه بعدها باید روی دهد، سربرآورد و آشکارکننده رازها، ترا از آنچه باید روی دهد، آگهی داد.^{۳۰} بر من، بی آن که حکمت از کس بیش باشد، این راز آشکار گشت، تنها از آن روی که پادشاه را از معنی آن باخبر سازم و بدان سبب که از نیات دل خویش آگهی یابی.

^{۳۱} «پادشاه، تو رؤیایی بدیدی. اینک آن رؤیا: پیکره‌ای، پیکره‌ای عظیم و به غایت رخشان، برابر تو قد برافراشت، پیکره‌ای که دیدن آن ترس در دل می‌افکند.^{۳۲} سر این پیکره از زر ناب بود و سینه و بازوانش سیمین و شکم و رانهایش مفرغین،^{۳۳} ساقهایش آهنین و پاهایش بخشی آهنین و بخشی گِلین.^{۳۴} تو می‌نگریستی: به‌ناگاه سنگی برکنده شد، بی آن که دستی آن را لمس کرده باشد»^(۲)، و به پیکره اصابت کرد، به پاهای آهنین و گِلین آن خورد و آنها را خرد کرد.^{۳۵} آنگاه آهن و گِل و مفرغ و سیم و زر توأمان خرد شدند و چونان کاهی گشتند که در تابستان به هوا برمی‌خیزد؛ باد آنها را با خود برد و نشانی بر جای نماند. و سنگی که به پیکره اصابت کرد، کوهی عظیم گشت که زمین را سراسر فراگرفت.^{۳۶} خواب اینچنین بود؛ و

مز: ۴/۱

(۱) این نخستین استعاره از استعارات کتاب دانیال است که توالی امپراتوریهای بزرگ تاریخی را توصیف می‌کند (نوبلیان، مادها و پارسها، یونانیان وارث مملکت آسیایی اسکندر)، امپراتوریهایی که در اینجا، طبق نظریات قدیم در باره اعصار دنیا، به فلزاتی که ارزش آنها به تدریج کاهش می‌یابد، تمثیل شده‌اند، و سرانجام ظهور پادشاهی منجی موعود وصف می‌گردد. تمامی امپراتوریهای زمینی از میان می‌روند تا جای خود را به سلطنت تازه‌ای دهند که ابدی است، چه خدا آن را بنیاد نهاده است و این همان ملکوت آسمانها است (بنگرید به مت: ۱۷/۴+). عیسی که خود را پسر انسان می‌خواند (بنگرید به دان: ۱۳/۷+ و مت: ۲۰/۸)، مجاز سنگ زاویه (بنگرید به مت: ۲۱/۴۲-۴۴؛ لوقا: ۲۰/۱۷-۱۸) را که نخست کنار نهاده می‌شود (مز: ۱۱۸/۲۲) و نیز سنگ شالوده مذکور در اش: ۱۶/۲۸ را با خود تطبیق داد، با اشاره‌ای آشکار به سنگ برکنده شده از صخره که بر هر کس فرو افتد، نابودش می‌سازد (در اینجا آیات ۳۴، ۴۴-۴۵). (۲) ت: «بدون دستها» (بنگرید به اش: ۸/۳۱).

تعبیر آن را برابر پادشاه خواهیم گفت.^{۳۷} این تویی ای پادشاه، ای پادشاه پادشاهان، که خدای آسمان ترا مُلکت و قوت و قدرت و شوکت عطا کرده است^(۱) —^{۳۸} و فرزندان آدمیان و جانوران دشتها و پرندگان آسمان را در هر مکانی که هستند، تسلیم دستانت کرده و ترا بر جلگی آنها سلطه بخشیده است —، آن سر زرین تویی.^{۳۹} و پس از تو مملکت دیگری فرومرتب‌تر از تو قد برخواید افراشت و سپس مملکت سومی که مفرغین است و بر سراسر زمین چیره خواهد گشت.^{۴۰} و مملکت چهارمی نیز خواهد بود چون آهن سخت، چون آهن که همه چیز را به گرد بدل می‌کند و همه چیز را خرد می‌سازد؛ چون آهن که درهم می‌شکند، این ممالک را جلگی به گرد بدل خواهد کرد و خُرد خواهد ساخت.^{۴۱} آن پاهایی^(۲) که بدیدی، همان پاهایی که بخشی از گِل پخته و بخشی از آهن بود، مملکتی است که چند پاره خواهد شد؛ از قدرت آهن نصیب خواهد برد، چنان که بدیدی، آهن با گِل پخته آمیخته بود.^{۴۲} پاهای آن که بخشی از آهن و بخشی از گِل کوزه‌گران بود، بدان معنی است که بخشی از مملکت نیرومند و بخشی ناتوان خواهد بود.^{۴۳} چونان که بدیدی، آهن به گِل پخته آمیخته بود، اینان با نطفه بشری، به هم خواهند آمیخت^(۳)، لیک با یکدیگر نخواهند پایید، همچنان که آهن با گِل نمی‌آمیزد.^{۴۴} در عهد این پادشاهان، خدای آسمان ملکوتی بر پای خواهد داشت که هرگز از میان نخواهد رفت و به دست مردمی دیگر نخواهد افتاد. تمامی این ممالک را خُرد خواهد کرد و نابود خواهد ساخت و خود تا ابد باقی خواهد ماند:^{۴۵} همچنین سنگی را بدیدی که از کوهسار برکنده شد، بی آن که دستی آن را لمس کرده باشد، و آهن و مفرغ و گِل پخته و سیم و زر را به غبار بدل کرد. خدای عظیم، پادشاه را از آنچه باید روی دهد، آگهی داد. خواب به راستی چنان بوده و تعبیر آن به درستی چنین باشد.»

یه: ۷/۱۱
آر: ۶/۲۷

۵/۸: ۷/۷
۳/۱۱: ۴/۱

(۱۰۰) ۳۳/۳
۱۴/۷: ۳۱/۴
۲ سم: ۱۶/۷
لو: ۳۳/۱

مت: ۲۱/
۴۲-۴۴

- (۱) قدرت نَبُوکَذْنَصَّر از جانب خدا بر او رسیده بود و نه به واسطه خصلت الهی که مدعی داشتن آن بود (بنگرید به فصل ۳؛ یه: ۸/۳؛ ۲/۶؛ ۷/۱۱).
- (۲) در آر. افزوده شده است: «و انگشتان پا». همچنین در آیه بعدی «انگشتان پاها» به صورت «پاها» تصحیح شده است.
- (۳) احتمالاً به ازدواجهای میان سلوکیان و بطالسه اشارت رفته است که تأثیر چندانی بر تحکیم وحدت میان جانشینان اسکندر نگذاشت.

اظهار ایمان پادشاه

۴۶ آنگاه پادشاه نبوکدنصر با رخساره بر خاک افتاد و برابر دانیال سجده کرد. فرمان داد که او را تحفه و قربانی خوشبو تقدیم دارند. ۴۷ و پادشاه دانیال را گفت: «راستی را که خدای شما خدای خدایان و سرور پادشاهان است، آن آشکارکننده رازها، چه توانستی این راز را آشکار سازی.» ۴۸ آنگاه پادشاه دانیال را مرتبه‌ای عالی عطا کرد و هدایای نفیس بسیار ارزانی داشت. او را حکمران تمامی ولایت بابل و مافوق جمله حکیمان آن بساخت. ۴۹ دانیال از پادشاه خواست تا شدزک و میشک و عبد نجو را بر امور ولایت بابل بگمارد، دانیال خود در دربار پادشاه بماند.

لاو: ۱/۲+
۸/۶
۹۰/۳
۳۶/۱۱
تث: ۱۷/۱۰

پرستش پیکره زرین

نبوکدنصر پیکره‌ای زرین بر پای می‌دارد

۳ پادشاه نبوکدنصر پیکره‌ای زرین بساخت (۱) به بلندای شصت ذراع و پهنای شش ذراع، و آن را در دشت دورا در ولایت بابل بر پای داشت. ۲ پادشاه نبوکدنصر به فرمانداران و والیان و حاکمان و مشاوران و خزانه‌داران و قاضیان و قانون‌دانان و جمله مقامات ولایت، امر کرد که گرد آیند و در تبرک پیکره‌ای که بر پای داشته بود، حضور یابند. ۳ آنگاه فرمانداران و والیان و حاکمان و مشاوران و خزانه‌داران و قاضیان و قانون‌دانان و تمامی مقامات ولایت، برای تبرک پیکره‌ای که پادشاه نبوکدنصر بر پای داشته بود، گرد آمدند و برابر آن ایستادند. ۴ منادی به بانگ بلند ندا درداد: «بر شما، ای قومه‌ها و ملتها و زبانها، چنین فرمان داده شده است: ۵ چون آواز کرنا و نی لپک و سیتار و سمبوک و پسالتریون و فی‌انبان و سازهای از هر دست

مکا: ۹/۵
۷/۱۳، ۹/۷
۱۵/۱۷، ۶/۱۴

(۱) در هف. و تثو. افزوده شده است: «در هجدهمین سال خود»، و در هف. آمده است: «پس از آن که شهرها و ولایات و تمامی سکنه زمین را از هند تا حبشه، تحت انقیاد خویش درآورد» (بنگرید به اش: ۹/۱؛ ۹/۸).

را بشنوید^{۱۱}، به سجده درآیید و پیکره زرینی را که پادشاه نبوکدنصر بر پای داشته است، پرستش کنید.^{۱۲} هر آن که به سجده درنیاید و پرستش نکند، بی درنگ به کوره گدازان افکنده خواهد شد.^{۱۳} از این روی، چون آواز کرنا و نی لبک و سیتار و سمبکه و پسالتیون و فیانبان و سازهای از هر دست را بشنیدند، قوما و ملتها و زبانها جلگی به سجده درآمدند و پیکره زرینی را که پادشاه نبوکدنصر بر پای داشته بود، پرستش کردند.

افشای راز یهودیان و محکومیت ایشان

^{۱۴} در این میان، شماری از کلدانیان پیش آمدند و از راز یهودیان پرده برداشتند. پادشاه نبوکدنصر را گفتند: «پادشاه، جاوید زی! پادشاه، تو فرمانی صادر کردی و به هر آن که آواز کرنا و نی لبک و سیتار و سمبکه و پسالتیون و فیانبان و سازهای از هر دست را بشنود، امر کردی که به سجده درآید و پیکره زرین را پرستش کند،^{۱۵} و حکم کردی که آنان که به سجده درنیایند یا پرستش نکند، به کوره گدازان افکنده شوند.^{۱۶} اینک یهودیانی که آنان را بر امور ولایت بابل گمارده‌ای، یعنی شدرک و میشک و عبدنجو، اینان فرمانهای ترا پاس نداشتند ای پادشاه؛ خدایت را بندگی نکردند و پیکره زرینی را که بر پای داشتی، نپرستیدند.»^{۱۷} آنگاه نبوکدنصر که از خشم می‌لرزید، شدرک و میشک و عبدنجو را احضار کرد. بی درنگ اینان را برابر پادشاه آوردند.^{۱۸} و نبوکدنصر ایشان را گفت: «آیا راست است، ای شدرک و میشک و عبدنجو، که بندگی خدایان من نکرده‌اید و پیکره زرینی را که بر پای داشته‌ام، نپرستیده‌اید؟^{۱۹} آیا آماده‌اید که چون آواز کرنا و نی لبک و سیتار و سمبکه و پسالتیون و فیانبان و سازهای از هر دست را بشنیدید، به سجده درآیید و پیکره‌ای را که ساخته‌ام پرستش کنید؟ اگر آن را نپرستید، بی درنگ به کوره گدازان افکنده خواهید شد؛ و آن کدامین خدای است که شما را از دست من رهایی بخشد؟»^{۲۰} شدرک و میشک و عبدنجو پادشاه نبوکدنصر را پاسخ گفتند: «ما را نیازی بدان نیست که در

(۱) سمبکه سازی مثلثی شکل با چهار سیم، و پسالتیون گونه‌ای گیتار بوده است.

این باب ترا پاسخ گویم: ^{۱۷} اگر خدای ما، همان خدایی که بندگی او می‌کنیم، قادر است ما را از کوره گدازان و از دست تو ای پادشاه، برهاند، خواهد رهند؛ ^{۱۸} و اگر چنین نکند، بدان ای پادشاه که ما بندگی خدایت نخواهیم کرد و پیکره زربنی را که بر پای داشته‌ای، پرستش نخواهیم کرد. ^{۱۹} آنگاه پادشاه نبوکدنصر از خشم آکنده شد و منظر چهره‌اش بر شدرک و میشک و عبدنجو دگرگون گشت. فرمان بداد کوره را هفت چندان تفته سازند ^{۲۰} و امر کرد که مردان قدرتمند سپاه او، شدرک و میشک و عبدنجو را در بند کنند و به کوره گدازان افکنند. ^{۲۱} پس آنان را با رداها و پای جامه‌ها و کلاهها و تمامی تن‌پوشهایشان در بند کردند و به کوره گدازان افکندند. ^{۲۲} فرمان پادشاه بی‌چون و چرا بود؛ چون کوره به غایت سوزان گشته بود، مردانی که شدرک و میشک و عبدنجو را بردند، خود به شعله آتش بسوختند و بردند. ^{۲۳} آن سه مرد، یعنی شدرک و میشک و عبدنجو، در همان حال که به بند کشیده شده بودند، در کوره گدازان افکنده شدند.

مز: ۳۹/۴۰

سرود عزریا در کوره ^(۱)

+۱۹-۳/۹
عز: ۱۵-۶/۹

^{۲۴} و آنان میان شعله می‌خرامیدند و در همان حال، خدای را ستایش می‌کردند و خداوند را متبارک می‌خواندند. ^{۲۵} عزریا در همان حال که ایستاده بود، چنین دعا کرد، میان آتش دهان گشود و گفت:

^{۲۶} متبارک باشی و مکرم ای خداوند، ای خدای پدرانمان،

۱ تو: ۲۹/۱۰، ۲۰

و نامت تا ابد پُر مجد باشد.

^{۲۷} چه در هر آنچه از برای ما کردی، دادگر بودی،

جمله اعمال حق است،

۳۴/۴
غ: ۳۳/۹
طو: ۶-۲/۳
مکا: ۷/۱۶
۲/۱۹

(۱) متن الحاقی درازی که در پی آمده (آیات ۲۴-۹۰) و با حروف خوابیده مشخص شده است، اگرچه تنها در ترجمه‌های یونانی و سریانی حفظ شده است، به یقین دارای نسخه اصلی عبری یا آرامی بوده است. ما از تئودوتیون پیروی کرده‌ایم؛ ترجمه هفتادی دارای اختلافات و درهم ریختگی‌هایی چند است. آیه ۲۴ روایت آرامی با آیه ۹۱ ترجمه یونانی مطابق است.



سه رفیق دانیال در کوره
(دان: ۲۴-۱۴/۳، صص ۶۵۱-۶۵۲)



دانیال معنی نوشته دیوار را بر بلشصر آشکار می سازد
(دان: ۱۷/۵-۳۰، صص ۶۶۷-۶۶۹)

و جمله راهبایت راست،

و جمله داوریهای حق.

^{۲۸} در هر آنچه بر ما

و بر شهر مُقَدَّس پدرانمان، اورشليم، مقدر داشتی،

به حق حکم کردی.

چه با ما، به سبب گناهانمان،

به حق و عدل رفتار کردی.

^{۲۹} آری، از تو روی گردانديم و بدین کار، گناه کردیم و معصیت ورزیدیم،

آری، گناهی عظیم کردیم؛

فرمانهای ترا گوش نسپردیم،

^{۳۰} آنها را پاس نداشتیم،

به آنچه از برای آرامش ما بر ما فرمان داده شده بود، عمل نکردیم.

^{۳۱} آری، هرآنچه بر ما مقدر داشتی،

هرآنچه با ما کردی،

به داوری حق کردی.

^{۳۲} ما را تسلیم دستان دشمنانمان ساختی،

تسلیم مردمانی بی شریعت و بدترین بیدینان،

تسلیم پادشاهی ستمگر، شریرترین پادشاه سراسر زمین،

^{۳۳} و امروز یارای دهان گشودنمان نیست،

شرمساری و ننگ نصیب آنانی است که ترا بندگی و پرستش می کنند.

^{۳۴} آه! به حق نام خویش، تا ابد وامگذارمان،

از عهد خویش باز مگرد،

^{۳۵} رحمت خویش از ما مگردان،

به خاطر عشق خلیل^(۱) خویش ابراهیم،

۸-۵/۹

نخ: ۷/۱

اش: ۱۳-۱۲/۵۹

با: ۱۷/۱ ب

لاو: ۱۴/۲۶

تث: ۱۵/۲۸

لاو: ۳۸/۲۶

تث: ۶۳/۲۸ ب

خرو: ۱۱/۳۲+ ب

تو: ۷/۲۰

اش: ۸/۴۱

بع: ۲۳/۲

(۱) این زیباترین لقب ابراهیم است، همان لقبی که در روایات عربی و اسلامی بر وی نهاده شده است.

و بنده خویش اسحاق،

و قدیس خویش اسرائیل،

۳۶ همانان که به ایشان وعده نسلی پُرشمار چون اختران آسمان
و ماسه‌زار دریاکنار بدادی.

بی: ۵/۱۵
۱۷/۲۲

۳۷ خداوندا، اینک این ماییم که خُردترین جمله ملت‌هایم،
اینک این ماییم که امروز سراسر زمین خوارمان می‌دارند،
و این به سبب گناهانمان بوده است.

تت: ۶۲/۲۸
ار: ۲/۴۴

۳۸ این زمان دیگر سرکرده و پیامبر و پیشوایی نیست،

مرا: ۹/۲
هو: ۴/۳

و نه قربانی سوختنی و ذبح‌کردنی و تحفه و بخور،

و نه مکانی که در آن، هدیه‌ها بر تو تقدیم داریم،

۳۹ و نزدت عنایت یابیم.

لیک بادا که جانی خراب و روحی خوار را پذیرا گردی،

مز: ۱۹/۵۱
هو: ۶/۶
می: ۸-۷/۶

۴۰ به‌سان قربانی‌های سوختنی قوچ و گاو نر،

به سان هزاران بره فریه؛

بادا که امروز قربانی ذبح‌کردنی ما برابر تو این باشد،

و بادا که خوشایندت افتد که اطاعتت کنیم،

چه آنان را که بر تو امید می‌بندند، رسوایی نیست.

مز: ۳/۲۵

۴۱ و اینک با تمامی قلب خویش اطاعتت می‌کنیم،

و از تو می‌ترسیم و رُخت را می‌جوییم.

۴۲ در شرمساری و امگذارمان،

بلکه به حسب رأفت خویش با ما رفتار کن،

و به حسب عظمت رحمت.

۴۳ به اعمال شگفت خویش رهایی‌مان بخش،

چنان کن، ای خداوند، که مجد بر نام تو بازگردد.

۴۴ بادا که جمله آنان که بر بندگانت پدی می‌کنند، خجالت‌زده شوند،

بادا که از شرمساری آکنده گردند،
 قدرت خویش را یکسره از کف بدهند،
 و قدرتشان درهم شکند.
 ۴۵ بادا که بدانند خدا و خداوند تنها تویی،
 آن کردگار پُر مجد بر سرتاسر زمین.»

مز: ۲۶/۳۵
 ۱۵/۴۰

مز: ۱۹/۸۳

۴۶ خادمان پادشاه که ایشان را به کوره افکنده بودند، آتش را به نفت و قیر و کُرک و شاخهٔ مو، بی‌وقفه برمی‌افروختند، ۴۷ آنچنان که شعلهٔ چهل و نه ذراع از کوره برآمد. ۴۸ شعله گسترده گشت و کلدانیانی را که پیرامون کوره بودند، بسوخت. ۴۹ لیک فرشتهٔ خداوند به درون کوره نزد عَزْرَیا و رفیقان او فرود آمد؛ شعلهٔ آتش را برون راند ۵۰ و میان کوره، گویی طراوت نسیم و شبنم را بر ایشان دمید، آنچنان که آتش به هیچ روی لمس‌شان نکرد و سبب رنج و پریشانی‌شان نگشت.

طو: ۴/۵+

سرود سه جوان

۵۱ آنگاه هر سه، یکصدا آواز سردادند و در کوره خدای را پُر مجد و متبارک خواندند،
 و گفتند:

۵۲ «متبارک باشی ای خداوند، ای خدای پدران ما،

۲۶/۳

ستوده باشی و متعال تا ابد.

متبارک باد نام مجد و قداست،

ستوده باشد و متعال تا ابد.

۵۳ متبارک باشی در معبدِ مجدِ مُقَدَّس،

مز: ۱/۱۵۰

تسبیح شده و پُر مجد خواننده مافوق همه تا ابد.

۵۴ متبارک باشی بر اورنگِ مُلکت،

اش: ۱/۶

تسبیح شده مافوق همه و متعال تا ابد.

۵۵ متبارک باشی ای تو که از ژرفای لجه‌ها آگهی و بر کروییان جلوس می‌کنی^(۱)،

خرو: ۱۸/۲۵+
سم: ۲/۶

ستوده و تسبیح شده مافوق همه تا ابد.

۵۶ متبارک باشی در گنبد آسمان،

تسبیح شده و پُر مجد خوانده تا ابد.

۵۷ جمله شما ای اعمال خداوند، خداوند را متبارک خوانید:

مز: ۲۲/۱۰۳
۱۰/۱۴۵

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۵۸ ای فرشتگان خداوند، خداوند را متبارک خوانید:

مز: ۲/۱۴۸
۲۰/۱۰۳

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۵۹ ای آسمانها، خداوند را متبارک خوانید:

مز: ۴/۱۴۸

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۶۰ شما ای جمله آبهای به زیر آسمان، خداوند را متبارک خوانید:

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۶۱ شما ای جمله قدرتها، خداوند را متبارک خوانید:

مز: ۲۱/۱۰۳

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۶۲ شما ای مهر و ماه، خداوند را متبارک خوانید:

مز: ۳/۱۴۸

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۶۳ شما ای اختران آسمان، خداوند را متبارک خوانید:

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۶۴ شما ای جمله بارانها و ژاله‌ها، خداوند را متبارک خوانید:

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۶۵ شما ای جمله باده‌ها، خداوند را متبارک خوانید:

مز: ۸/۱۴۸

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

(۱) این یکی از شیوه‌های خواندن یهوه با تابوت عهد بوده است (بنگرید به ۱ سم: ۴/۴). درباره کروییان معبد

اورشليم، بنگرید به خرو: ۱۸/۲۵+؛ پا: ۲۲/۶-۲۸؛ تو: ۱۰/۳-۱۳.

۶۶ شما ای آتش و گرما، خداوند را متبارک خوانید:

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۶۷^(۱) شما ای سرما و گرما، خداوند را متبارک خوانید:

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۶۸ شما ای زاله‌ها و رگبارها، خداوند را متبارک خوانید:

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۶۹ شما ای یخبندان و سرما، خداوند را متبارک خوانید:

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۷۰ شما ای یخها و برفها، خداوند را متبارک خوانید:

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۷۱ شما ای شبان و روزان، خداوند را متبارک خوانید:

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۷۲ شما ای نور و ظلمت، خداوند را متبارک خوانید:

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۷۳ شما ای آذرخشها و ابرها، خداوند را متبارک خوانید:

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۷۴ باشد که زمین خداوند را متبارک خواند:

باشد که او را تسبیح گوید و متعال خواند تا ابد!

۷۵ شما ای کوهساران و تپه‌ها، خداوند را متبارک خوانید:

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۷۶ شما ای جمله رُستنی‌های زمین، خداوند را متبارک خوانید:

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۷۷ شما ای چشمه‌ساران، خداوند را متبارک خوانید:

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

مز: ۹/۱۴۸

(۱) آیات ۶۷-۶۸ تنها در هف. و یک دستنوشته‌تو. آمده است.

۷۸ شما ای دریاها و رودها، خداوند را متبارک خوانید:

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۷۹ شما ای هنرگها و هر آنچه در آنها روان است، خداوند را متبارک خوانید:

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۸۰ شما ای جمله پرندگان آسمان، خداوند را متبارک خوانید:

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۸۱ شما ای جمله وحوش و احشام، خداوند را متبارک خوانید:

مز: ۱۰/۱۴۸

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۸۲ شما ای بنی آدم، خداوند را متبارک خوانید:

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۸۳ ای اسرائیل، خداوند را متبارک خوان:

مز: ۱۹/۱۳۵

او را تسبیح گوی و متعال خوان تا ابد!

۸۴ شما ای کاهنان، خداوند را متبارک خوانید:

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۸۵ شما ای بندگان او، خداوند را متبارک خوانید:

مز: ۱/۱۳۴

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۸۶ شما ای روحها و روانهای درستکاران، خداوند را متبارک خوانید:

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۸۷ شما ای قدیسان و دل‌خاشعان، خداوند را متبارک خوانید:

صف: ۳/۲+

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

۸۸ ای حَنَنیا و عَزْرَیا و میسائیل، خداوند را متبارک خوانید:

او را تسبیح گوید و متعال خوانید تا ابد!

چه ما را از دوزخها برهاند،

از دست مرگ نجات بخشید،

از کوره گدازان آسوده ساخت،

از میان شعله برکشید.

^{۸۹} خداوند را شکر گزارید، چه او نیکو است،

مز: ۱/۱۰۶؛
۲-۱/۱۳۶

چه عشق او جاودانی است.

^{۹۰} شما ای جمله آنان که از او ترسانید، خداوند خدای خدایان را متبارک خوانید،

او را تسبیح گوید و شکر گزارید،

چه عشق او جاودانه خواهد پایید.

اعتراف به معجزه

^{۹۱} ^{۲۴} آنگاه پادشاه نبوکدنصر در شگفت شد و شتابان برخاست. از نزدیکان خویش

پرسید: «آیا این سه مرد را در حالی که به بند کشیده شده بودند، در آتش نیفکندیم؟»

^{۹۲} پاسخ گفتند: «پادشاهها، به یقین چنین کردیم.» ^{۲۵} گفت: «لیک من چهار مرد را می بینم

که رها، در آتش می خرامند، بی آن که گزندی بر ایشان رسیده باشد، و مرد چهارم را

^{۹۳} سیای پسر خدایان است ^(۱)». ^{۲۶} نبوکدنصر نزدیک دهانه کوره گدازان شد و گفت: «ای

شدرک و میشک و عبد نجو، ای بندگان خدای تعالی ^(۲)، برون شوید و بدین جا

^{۹۴} آید.» آنگاه شدرک و میشک و عبد نجو از میان آتش برون شدند. ^{۲۷} فرمانداران و

والیان و حاکمان و نزدیکان پادشاه گرد آمدند تا این مردان را ببینند: آتش اثری بر

کالبد ایشان بر جای نهاده بود، موی سرشان نسوخته و ردایشان دگرگون نگشته بود

^{۹۵} و بوی آتش از آنان به مشام نمی رسید. ^{۲۸} نبوکدنصر گفت: «متبارک باشد خدای

شدرک و میشک و عبد نجو که فرشته خویش گسیل داشت و بندگان را نجات

بخشید، همانان که خویشان را بدو سپردند و از فرمان پادشاه سرپیچیدند و کالبد

خود ^(۳) را تسلیم کردند و خدایی جز خدای خویش را بندگی و پرستش

(۱) مراد فرشته محافظ است. در این باره بنگرید به آیه ۲۸ (۹۵).

(۲) این عبارات در مزامیر آمده است؛ اما در دیگر کتابها، همواره از زبان یک غیریهودی گفته شده است

(بنگرید به پی: ۱۸/۱۴؛ اع: ۱۶/۲۴؛ اش: ۱۴/۱۴).

(۳) در تتو. افزوده شده است: «به آتش»، پطرس قدیس از این روایت الهام پذیرفته است (بنگرید به ۱ قر:

۳/۱۳).

نکردند.^{۲۹} اینک فرمانی صادر می‌کنم: ای قومها و ملتها و زبانها، هر آن که در میان شما از خدای شَدْرَک و میشَک و عَبد نَجو سخنی سخیف گوید، قطعه‌قطعه خواهد شد و خانه‌اش لجنزار خواهد گشت، چه خدای دیگری نیست که بتواند این‌گونه نجات بخشد.»^{۳۰} آنگاه پادشاه شَأْن شَدْرَک و میشَک و عَبد نَجو را در ولایت بابل برآورد.

خواب هشداردهنده نبوکدنصر و جنون او

^{۹۸} ^{۳۱} از پادشاه نبوکدنصر به تمامی قومها و ملتها و زبانهایی که بر سراسر زمین سکونت دارند: وفور آرامش بر شما باد! ^{۹۹} ^{۳۲} نیک دانستم شما را از آیات و شگفتیهایی که خدای تعالی بر من غوده است، آگهی بخشم.

^{۱۰۰} ^{۳۳} آیات او بس عظیم است!

شگفتیهای او بس نیرومند است!

ملکوت او ملکوت جاودانی است! ^{۳۱/۴:۴۴/۲}

سلطنت او نسل اندر نسل است!

نبوکدنصر خواب خویش را روایت می‌کند

^۴ ^۱ من، نبوکدنصر^(۱)، در منزلگه خویش بی‌دغدغه و در کاخ خود خرم بودم. ^۲ خوابی بدیدم که ترس در دلم افکند؛ پریشانیهایی که بر بستر من روی آورد و رؤیاهایی که در سرم آمد، آشفته‌ام ساخت. ^۳ امر کردم که حکیمان بابل را جلگی نزد من آوردند تا مرا از تعبیر آن خواب آگهی بخشند. ^۴ ساحران و فال‌بینان و کلدانیان و جن‌گیران آمدند: خواب خویش بر آنان بگفتم، لیک ایشان تعبیر آن بر من نگفتند. ^۵ پس آنگاه دانیال که بر وفق نام خدای من^(۲)، بَلَطَشَصر نامیده شده

(۱) در یونا. تصریح شده است: «در سال هجدهم سلطنت خویش، نبوکدنصر گفت». — این فصل، علی‌رغم حذفها، در هف. یک چهارم بیش از متن مسوره‌ای است.

(۲) خدای یل که نام بَلَشَصر نیز برگرفته از نام اوست (بنگرید به ۱/۵+).

و روح خدایان قُدّوس در اوست^(۱)، نزد آمد. خواهم را بدو گفتم:
 «ای بَلْطَشَصَّر که رئیس ساحرانی، می دانم که روح خدایان قُدّوس در توست و
 هیچ رازی بر تو پوشیده نیست: این است^(۲) خوابی که بدیدم، تعبیر آن بر من بازگویی.
 »^(۳) بر بستر خویش رؤیاهایی را که در سرم آمد، بدیدم:

۱۴، ۱۱/۵
 ۴۵/۱۳

«درختی^(۳)

حز: ۱۴-۱۳/۳۱

در میانه زمین

با قامتی بس بلند روید.

^۸ درخت بزرگ شد و بس تنومند گشت،

سر بر آسمان سایید،

چشم انداز آن، اقصای سراسر زمین گشت.

^۹ برگهای زیبا و میوه فراوان داشت؛

حز: ۲۳/۱۷

هرکس طعام خویش از آن می یافت،

بر جانوران صحرا سایه می افکند،

در شاخساران آن پرندگان آسمان لانه می کردند،

مت: ۱۳/۳۱

و جمله آدمیان از آن طعام برمی گرفتند.

^{۱۰} رؤیاهایی را که در سرم آمد، بر بستر خویش بدیدم.

پاسبانی^(۴)، مَقَدّسی از آسمان فرود آمد.

(۱) مراد الهام خداوندی است که به عنوان مثال فرعون نیز وجود آن را در یوسف، به سبب مشورت‌های حکمت آمیز او، تشخیص داد (پی: ۳۸/۴۱؛ بنگرید به اش: ۲/۱۱+؛ ۶۳/۱۱-۱۰). نباید اسم جمع خدایان را که در متن آرامی آمده، به صورت مفرد تصحیح کرد (همچنین در تثو)، زیرا بُلوکَدَشَصَّر هنوز در مقام یک مشرک سخن می گوید (برعکس بنگرید به ۳۴/۴). این نکته در مورد بَلْشَصَّر نیز در ۱۴، ۱۱/۵ صادق است.

(۲) حد: «این است»، حَزی (hazī)؛ آر: «رؤیاهای (خواب من)»، جزوه (hezwe).

(۳) درباره خصلت نمادین درخت که نشان دهنده قدرت فزاینده یک ملت است، مقایسه کنید با حز:

۱۰-۱/۱۷ و ۲۴-۲۲ و به خصوص با ۱۴-۳/۳۱؛ اش: ۱/۱۱-۳۳/۱۰.

(۴) یعنی فرشته‌ای همواره بیدار که در خدمت خداست. مقایسه کنید با چرخهایی که «دورشان پر از چشم (یا

۱۱ به بانگ بلند ندا درداد:

«درخت را فرو افکنید، شاخه‌هایش را خرد کنید،

برگهایش را برکنید، میوه‌هایش را بریزید،

بدان‌سان که جانوران از سایه‌سار آن بگریزند،

و پرندگان از شاخسارانش بپرمند.

۱۲ لیک‌کننده و ریشه‌های آن بر زمین بماند،

در بندهای آهنین و مفرغین،

در علفِ صحرا.

بادا که به شبنم آسمان آغشته گردد،

و نصیب آن، با جانوران صحرا، علفِ زمین باشد.

۱۳ دل او از آدمیان بخواهد گشت^(۱)،

دل جانور بدو داده خواهد شد،

و هفت زمان^(۲) بر او خواهد گذشت!

۱۴ این است حکمی که پاسبانان خواندند،

کار را مُقَدَّسان به پایان بردند^(۳)،

تا هر زنده‌ای بداند

که خدای تعالی بر مملکت آدمیان فرمانروایی دارد:

آن را بدان کس که خوشایند اوست، ارزانی می‌دارد،

و فرومرتب‌ترین آدمیان را برمی‌کشد!

+۲۸/۲
ای: ۷/۳۶
ار: ۵/۲۷

«تالو» است (حز: ۱۸/۱)؛ فرشتگانی که «چشمان خداوند» هستند (زک: ۱۰/۴). لفظ «پاسبان» که در کتاب مقدس اختصاصاً در کتاب دانیال آمده است، در مجموعه‌ات به‌وفور وارد شده است، به‌خصوص در کتاب خنوخ، یوئیل و وصایای یطریارخدا. و در «سند دمشق». این لفظ دلالت بر ملائک مقرب دارد، به‌خصوص ملائک مقرب که مغضوب خدا شدند. در سنت دوران بعد، پاسبانان فرشتگان نگاهبانند.

(۱) یا احتمالاً: «دل او دیگر دل آدمی نخواهد بود».

(۲) در اینجا مراد از «زمان»، که بر دورانیهای نامشخص دلالت دارد، به احتمال زیاد سال است.

(۳) پاسبانان و مُقَدَّسان کاری جز ابلاغ حکم الهی نمی‌کنند.

^{۱۵} چنین بود خوابی که من، پادشاه نبوکدُنَصَّر، دیدم. تو ای بَلُطَشَصَّر، تعبیر آن بر من بازگویی، چه از حکیمان مملکت من کس نتوانسته است مرا از تعبیر آن آگهی بخشد؛ لیک تو می‌توانی، چه روح خدایان قُدُّوس در توست.»

دانیال خواب را تعبیر می‌کند

^{۱۶} آنگاه دانیال که بَلُطَشَصَّر خوانده می‌شد، لحظه‌ای در بهت فرو رفت و در افکار خویش پریشان گشت. پادشاه گفت: «ای بَلُطَشَصَّر، از این خواب و تعبیر آن پریشان مباش.» بَلُطَشَصَّر پاسخ گفت: «سَرورم، این خواب از بدخواهان تو حکایت دارد و تعبیر آن از دشمنانت! ^{۱۷} آن درخت بزرگ و تنومند و بلند که بدیدی، درختی که سر بر آسمان می‌سایید و از سراسر زمین پیدا بود، ^{۱۸} برگهای زیبا داشت و میوه‌های فراوان، و همگان را طعام می‌داد و به زیر آن جانوران صحراها به سر می‌بردند — و در شاخسارانش پرندگان آسمان لانه می‌کردند —، ^{۱۹} آن درخت تویی، ای پادشاه، که بزرگ و نیرومند گشته‌ای و عظمت فزونی گرفته و سر بر آسمان ساییده و سلطنتت به اقصای زمین رسیده است.

^{۲۰} «اما آن پاسبان، آن مُقَدَّسی که پادشاه بدید از آسمان فرود آمد و گفت: ”درخت را فرو افکنید و نابود سازید، لیک کُنده و ریشه‌های آن را در بندهای آهنین و مفرغین بر زمین باقی گذارید، در سبزه صحرا، تا به شبنم آسمان آغشته گردد و نصیب آن با جانوران صحرا باشد، تا آنگاه که هفت زمان بر آن بگذرد“ — ^{۲۱} پادشاه، چنین است تعبیر این رؤیا، و قضای خدای تعالی که شامل حال سَرورم پادشاه می‌گردد:

^{۲۲} «تو از میان آدمیان رانده خواهی شد،

و منزلگه تو با جانوران صحرا خواهد بود،

به سان گاو، از علف طعام برخوایی گرفت،

به شبنم آسمان آغشته خواهی گشت،

هفت زمان بر تو خواهد گذشت،

تا آنگاه که دریابی

خدای تعالی بر مملکت آدمیان فرمانروایی دارد،
و آن را بدان کس که خوشایند اوست، ارزانی می‌دارد.

^{۲۳} «این سخن که «کنده و ریشه‌های درخت را رها کنید»، حکایت از آن دارد که پادشاهی تو از برایت نگاه داشته خواهد شد، تا آنگاه که دریابی آسمانها فرمانروایی می‌کنند. ^{۲۴} از این روی، پادشاهها، اندرز مرا بپذیر: گناهان خویش به اعمال دادگرانه و ستمهای خود به نیکی کردن با فقیران بشوی تا امانی دیرپای یابی»^(۱).

طو: ۹/۱۲
سی: ۳۰/۳

خواب محقق می‌گردد

^{۲۵} تمامی این امور بر پادشاه نبوکدَنَصَّر روی داد. ^{۲۶} دوازده ماه پس از آن، پادشاه در همان حال که بر بام کاخ شاهی بابل می‌خرامید، ^{۲۷} گفت: «آیا این بابل ^(۲) بزرگ نیست که آن را به نیروی قدرت خویش و از بهر جلالِ مجد خود ساخته‌ام تا سرای شاهی من باشد؟» ^{۲۸} هنوز این سخنان در دهانش بود که ندایی از آسمان در رسید:

«روی سخن با توست، ای پادشاه نبوکدَنَصَّر!

پادشاهی از تو بازستانده شده است،

^{۲۹} از میان آدمیان رانده خواهی شد،

(۱) از فعلی که به «هستن» ترجمه شده است، اسمی در زبان آرامی مشتق شده که به معنی «رستگاری، نجات» است. پس می‌توان چنین ترجمه کرد: «گناهان خویش بازخر». «اعمال دادگرانه» به مجموعه مناسبات «عادلان» میان خدا و آدمیان اطلاق می‌شود، مناسباتی که عدالت مشروع و عدالت‌های کاملاً بشری را در بر می‌گیرد و بی‌نهایت از آنها فراتر می‌رود. این لفظ به معنی دقیق، بر اعمال نیک و به‌خصوص صدقه دلالت دارد (بنگرید به طو: ۹/۱۲؛ ۱۱/۱۴).

(۲) بابل یکی از شگفتیهای دنیای کهن بوده است. نام این شهر مبدل به نماد امور عالی اما زوال‌پذیر بشری و فراتر از آن، مظهر غرور بشری و شیطانی گشت، در نقطه مقابل اورشلیم آسمانی که شهر خدا بود. بنگرید به مکاشفه یوحنا (۸/۱۴؛ ۹/۱۶؛ ۱۰/۱۷؛ ۱۱/۲؛ ۱۲/۱۰؛ ۱۳/۲۱) که در آن، مضمون کتابهای پیاسبران تکرار شده است (اش: ۹/۲۱، و غیره). مؤلف در تمامی این فصل می‌خواهد خوار شدن این کبریا را نشان دهد، چرا که نبوکدَنَصَّر حال عادی خویش را زمانی بازمی‌یابد که به خدای راستین ایمان می‌آورد.

منزلگه تو با جانوران صحرا خواهد بود،
 به سان گاو، از علف طعام برخواهی گرفت،
 و هفت زمان بر تو خواهد گذشت،
 تا آنگاه که دریایی
 خدای تعالی بر مملکت آدمیان فرمانروایی دارد،
 و آن را بدان کس که خوشایند اوست، ارزانی می‌دارد.»

۳۰ و بی‌درنگ، این سخن بر نبوکدنصر به اجرا درآمد: از میان آدمیان رانده شد؛
 به سان گاو، علف خورد، تنش به شبنم آسمان آغشته گشت و موهایش چون پره‌های
 عقاب برآمد و ناخنهایش به مانند چنگال پرندگان شد.
 ۳۱ «در زمان مقرر^(۱)، من، نبوکدنصر، دیدگان به سوی آسمان برآوردم: خرد بر من
 بازگشت؛ آنگاه خدای تعالی را متبارک خواندم،

آن خدایی را که جاودانه زنده است، ستودم و پُر مجد خواندم:

سلطنت او سلطنت جاودانی است،

ملکوت او از برای تمامی نسلها است.

۳۲ جمله ساکنان زمین، گویی چیزی شمرده نشوند،

به اراده خویش، با سپاه آسمانی

و با ساکنان زمین رفتار می‌کند.

کس را توان آن نیست که دستش را بازدارد،

یا او را بگوید: «اینجا چه کرده‌ای؟»

۷/۱۲
 سی: ۱/۱۸
 +۲۸/۲

+۴۴/۲

اش: ۲۴-۲۲/۴۰

مت: ۱۰/۶

ای: ۱۲/۹
 جا: ۴/۸
 اش: ۹/۴۵

۳۳ در این لحظه، خرد بر من بازگشت و از بهر عزت پادشاهیم، مجد و شکوه بر من
 باز داده شد؛ مشاوران و بزرگانم مرا طلبیدند و در مملکت خویش دگر باره استوار

(۱) در روایت هف، پادشاه در اثر توبه و دعا شفا می‌یابد: فرشته‌ای در خواب بر وی ظاهر می‌شود و خبر می‌دهد که پادشاهی او بر وی بازگردانده خواهد شد.

گشتم و عظمتم فزونی گرفت.^{۳۴} این زمان من، نَبُوکَدْنَصَّر،
پادشاه آسمان را می‌ستایم و بزرگ می‌دارم و پُر مجد می‌خوانم،
همان پادشاهی که جمله کارهای او حق است،
جمله راههای او داد است،
و آنانی را که با گران‌سری گام برمی‌دارند، پست تواند کرد.»

تث: ۴/۳۲
دان: ۲۷/۳

جشن بَلْشَصَّر

۵ پادشاه بَلْشَصَّر^(۱) از برای بزرگان خویش که شمارشان هزار تن بود، جشن
بزرگی برپا داشت و در حضور این هزار تن باده نوشید.^۲ بَلْشَصَّر چون شراب
را چشید، امر کرد که ظرفهای زرین و سیمینی را که پدرش نَبُوکَدْنَصَّر از مَقْدِس
اورشليم برداشته بود، بیاورند تا پادشاه و بزرگان و متعه‌ها و خنیاگران او در آنها
بنوشند.^۳ پس ظرفهای زرین و سیمین را که از مَقْدِس معبد خدا در اورشليم برداشته
بودند، آوردند و پادشاه و بزرگان و متعه‌ها و خنیاگران او در آنها نوشیدند.
^۴ شراب درکشیدند و خدایان زرین و سیمین^(۲) و مفرغین و آهنین و چوین و سنگین
را ستایش کردند.^۵ به‌ناگاه انگشتان دستی بشری پدیدار گشت و پشت چراغ، برگ
دیوار کاخ شاهی، در کار نگاشتن شد، پادشاه کف دستی را که می‌نگاشت
بدید.^۶ آنگاه رنگ چهره پادشاه دگرگون شد و افکارش پریشان گشت و مفاصل
کمرش سستی گرفت و زانوهایش به هم خورد.^۷ به بانگ بلند فال‌بینان و کلدانیان و
جن‌گیران را احضار کرد. و پادشاه حکیمان بابل را گفت: «هر آن که این
نوشته برخواند و تعبیر آن بر من آشکار سازد، جامه ارغوانی بر تنش خواهد شد و
زنجیر زرین آویزه گردنش خواهد گشت و در حکمرانی مملکت، نفر سوم خواهد

۲/۱

۸ مکا: ۲۰/۹

اس: ۱۵/۸
دان: ۲۹، ۱۶/۵

(۱) نام بابلی او بِل-شَر-او-تصور (Bel-shar-uçur) به معنی «پل پادشاه را حفظ می‌کند» است. شخصیت تاریخی صاحب این نام، پسر نبونید بوده است و نه نَبُوکَدْنَصَّر، و لقب پادشاهی نداشته است (بنگرید به مقدمه، ص ۶۳۹).
(۲) تئو. وو: «و سیمین»؛ در آر. نیامده است.

بود^(۱). «^۸ آنگاه جمله حکیمان پادشاه شتاب ورزیدند؛ اما نتوانستند نوشته را برخوانند و تعبیر آن را بر پادشاه آشکار سازند. ^۹ پادشاه بَلْشَصَّر از این امر پریشان خاطر گشت و رنگ چهره‌اش دگرگون شد و بزرگان او درماندند. ^{۱۰} ملکه که به سبب سخنان پادشاه و بزرگان، از واقعه آگه گشته بود، به تالار جشن آمد. و ملکه گفت: «پادشاه، جاوید زی! بادا که افکارت پریشان نگردد و تابناکیت تیرگی نگیرد.»^{۱۱} در مملکت تو مردی است که روح خدایان مُقَدَّس در اوست. در زمان پدرت، در او نور و خرد و حکمتی همانند حکمت خدایان بود. پدرت، پادشاه نَبوکَدْنَصَّر، او را به ریاست ساحران و فال‌بینان و کلدانیان و جن‌گیران منصوب داشت^(۲). ^{۱۲} و چون در این دانیال که پادشاه او را بَلْطَشَصَّر نام نهاد، روح برتر و معرفت و خرد و هنر تعبیر خوابها و حل معماها و گشودن گره‌ها بوده است، پس او را احضار کن و وی ترا از آن تعبیر آگهی خواهد داد.»

۵/۴

^{۱۳} دانیال را برابر پادشاه آوردند و پادشاه دانیال را گفت: «آیا تو دانیال از تبعیدیان یهودا هستی که پدر پادشاهم ایشان را از یهودا آورد؟ ^{۱۴} شنیده‌ام که روح خدایان در توست و نور و خرد و حکمت برتر تراست. ^{۱۵} حکیمان و فال‌بینان را به حضور من آوردند تا این نوشته برخوانند و مرا از تعبیر آن آگهی بخشند، لیک ایشان ناتوان از آنند که تعبیر آن را بر من آشکار سازند. ^{۱۶} شنیده‌ام که تو در تعبیر کردن و گره گشودن توانایی. پس اگر بتوانی این نوشته را برخوانی و مرا از تعبیر آن آگهی بخشی، جامه ارغوانی بر تنت خواهد شد و زنجیر زرین آویزه گردنت خواهد گشت و در حکمرانی مملکت، نفر سوم خواهی بود.»

^{۱۷} دانیال رشته سخن را به دست گرفت و گفت: «عطایایت از آن تو باد، تحفه‌های خویش به دیگران بخش! لیک من این نوشته را بر پادشاه برخواهم خواند و او را از تعبیر آن آگهی خواهم داد. ^{۱۸} پادشاه، خدای تعالی پدرت نَبوکَدْنَصَّر را سلطنت و

۶/۲

(۱) لقب «نفر دوم» در فرمانروایی مملکت، در بابل وجود داشته است، اما نفر سوم هرگز وجود نداشته است. این عبارت که در زبان آرامی مهم است، در اینجا، و نیز در ۲۹/۵ و ۳/۶، باید بدین معنی بوده باشد که دانیال عضو هیأت حاکمان سه‌نفری بوده، نه این که نفر سوم مملکت پس از پادشاه شمرده می‌شده است. (۲) در آر. افزوده شده: «پدرت، ای پادشاه» که در روایتها نیامده است.

عظمت و شوکت و حشمت ارزانی داشت.^{۱۹} عظمتی که بدو عطا کرد، سبب گشت که قومها و ملتها و زبانها برابر او از ترس به لرزه درآیند: آن که را می‌خواست می‌کُشت و آن که را می‌خواست زنده می‌گذاشت، آن که را می‌خواست برمی‌آورد و آن که را می‌خواست به زیر می‌کشید.^{۲۰} لیک چون دلش مغرور شد و روحش سخت گشت، تا بدان جا که نخوت او را فراگرفت، از سریر سلطنت خویش به زیر کشیده شد و مجد او از وی سلب گشت.^{۲۱} از میان آدمیان طرد شد و دلش چون جانوران گشت؛ با گوران منزل کرد؛ به سان گاو، از علف طعام برگرفت، تنش به شبیم آسمان آغشته گشت، تا آنگاه که دانست خدای تعالی بر مملکت آدمیان فرمانروایی دارد و هر آن که را خوشایند اوست، در رأس آن می‌گارد.^{۲۲} اما تو ای بَلْشَصَّر که پسر اویی، تو دل خویش خاشع نساختی، هرچند این همه می‌دانستی:^{۲۳} برابر خداوند آسمان مرتبت خویش برآوردی و امر کردی که ظروف معبد او را به حضورت آورند و تو و بزرگان و مُتعه‌ها و خنیاگران در آنها شراب نوشیدید و خدایان زرین و سیمین و مفرغین و آهنین و چوبین و سنگین را که نه می‌بینند و نه می‌شنوند و نه می‌فهمند، ستایش کردید، و تو خدایی را که نَفَس در دستان اوست و تمامی راههای از آن او، پُر مجد نخواندی.^{۲۴} پس او این دست را گسیل داشت تا به خود این نوشته را بنگارد.^{۲۵} نوشته نگاشته شده اینچنین است: مِیْه، مِیْه، یَقِل، پَرَسِین^(۲).^{۲۶} اینک تعبیر این کلمات: مِیْه: خدا ایام پادشاهی ترا شمرده و آن را به پایان رسانده است؛^{۲۷} یَقِل: در ترازو کشیده شده‌ای و وزنت کاستی داشته است؛^{۲۸} پَرَسِین: پادشاهی تو تقسیم گشته و

۴/۵

مز: ۱۷-۱۵/۱۳۵
اش: ۲۰/۴۰+
ای: ۱۰/۱۲

(۱) دانیال ماجرای حکایت شده در فصل ۴ را به اختصار نقل می‌کند.

(۲) در متن آ.ر. مِیْه (Mené) تکرار شده است (برخلاف هف.، تئو.، وو.، یوسفوس و آیات ۲۶-۲۸ که گویی فرض را بر سه کلمه گذاشته‌اند و نه چهار کلمه) و به جای فَرَس (Pharès)، پَرَسِین (Parsin) آمده است (برخلاف نسخه‌های یاد شده). این نامهای اسرارآمیز یادآور نام سه واحد وزن یا پول شرقی است: مِنا، شِیقل و نِیم مِنا (پَرَس). با این کلمات جناسهایی در آیات ۲۶-۲۸ ساخته شده است: مِیْه با فعل مَسَّه (شمردن) متجانس است، یَقِل با فعل شَقَلَ (کشیدن [به معنی وزن کردن])، و پَرَسِین توأمان با فعل پَرَسِین (تقسیم کردن) و نام پارسها. درباره معنی این توالی الفاظ اتفاق نظر وجود ندارد و احتمال می‌رود که به ارزش نقصان یابنده سه امپراتوری اشارت رفته باشد که جانشین یکدیگر گشتند (بابلیان، مادها، پارسها). یا سه پادشاه (نَبوکَدَنْصَر، اَوِیل مَروداک، بَلْشَصَّر یا نَبوکَدَنْصَر، بَلْشَصَّر، پادشاهان مادها و پارسها)، یا این سلسله الفاظ، طرز بیانی کهن بوده است که معنی کنایی آن بر ما پوشیده است.

به مادها و پارسها داده شده است.»

^{۲۹} آنگاه بَلْشَصَّر فرمان بداد که دانیال را جامه ارغوانی بر تن کنند و زنجیر زرین آویزه گردنش سازند و اعلام دارند که در حکمرانی مملکت، نفر سوم خواهد بود.
^{۳۰} همان شب، بَلْشَصَّر پادشاه کلدانی کشته شد.

^۱ و مملکت به داریوش مادی که آن زمان شصت و دو سال داشت، رسید^(۱).

۶ ۳۱

دانیال در گودال شیران

حسادت فرمانداران

^{۱/۶} ^۲ در نظر داریوش پسندیده آمد که بر مملکت خویش، صد و بیست فرماندار از برای سرتاسر مملکت بگمارد^۳ که تحت ریاست سه وزیر — دانیال یکی از این سه وزیر بود — باشند و به ایشان حساب دهند. این کار از آن روی انجام پذیرفت تا پادشاه را خسروانی نرسد.^۴ دانیال به سبب روح برتری که در وجود خویش داشت، چندان از وزیران و فرمانداران پیشی گرفت که پادشاه بر آن شد تا وی را در رأس سراسر مملکت بگمارد.^۵ آنگاه وزیران و فرمانداران در پی یافتن دستاویزی حکومتی برآمدند تا بتوانند بر دانیال زیان رسانند؛ لیک نتوانستند دستاویز یا کوتاهی بیابند، چه دانیال بس امین بود، و اهمال و کوتاهی نیافتند تا بر او خرده گیرند.^۶ پس این مردان یکدیگر را گفتند: «چون دستاویزی علیه این دانیال نیافتیم، در پی یافتن دستاویزی علیه دین خدای او برآئیم.»^۷ پس جمع پُرشهاری از وزیران و فرمانداران، نزد پادشاه رفتند و با او چنین سخن گفتند: «ای پادشاه داریوش، جاوید زی!^۸ وزیران مملکت و والیان و فرمانداران و بزرگان و حاکمان، جملگی بر این رأی اند که پادشاه باید فرمانی

۱/۶

۲ ۲۹، ۱۶، ۷/۵

۳

۴

۵

۶

۷

(۱) «داریوش مادی» از نظر مورخان ناشناخته است و کورش پارسی پیش از آن، هنگامی که بابل را تسخیر کرد، مادها را برانداخت (بنگرید به مقدمه، ص ۶۳۹).

صادر کند و این منع را اعتبار بخشد: هرکس که در سی روز آینده، خدا یا انسانی جز
 ۸ تو ای پادشاه را نیایش کند، به گودال شیران درافکنده خواهد شد.^۹ پادشاه، اینک
 این حکم را توشیح کن و این منع را قدرت قانونی بخش، بدان سان که تغییری در آن
 ۹ صورت نپذیرد، بر وفق قانون مادها و پارسها که منسوخ نمی‌گردد.^{۱۰} از این روی،
 پادشاه داریوش حکم منع را توشیح کرد.

نیایش دانیال

۱۰ ^{۱۱}دانیال چون آگه گشت که فرمان توشیح شده است، به خانه خویش رفت.
 پنجره‌های بالاخانه او رو به اورشلیم بود^(۱)، و او روزی سه بار زانو می‌زد و به درگاه
 خدا نیایش و اعتراف می‌کرد؛ همواره چنین کرده بود.^{۱۲} جمع پُرشماری از آن مردان
 رفتند و دانیال را در همان حال که مشغول استغاثه و تضرع به درگاه خدای بود،
 ۱۲ یافتند.^{۱۳} آنگاه نزد پادشاه رفتند و حکم منع شاهانه را یادآور شدند: «آیا حکم
 منعی را توشیح نکرده‌ای که بنابر آن، هر کس که در مدت سی روز، خدا یا انسانی جز
 ترا ای پادشاه نیایش کند، به گودال شیران درافکنده خواهد شد؟» پادشاه پاسخ گفت:
 «در این باب، بر وفق قانون مادها و پارسها که منسوخ نمی‌گردد، قطعاً حکم شده
 ۱۳ است.»^{۱۴} از این روی، پادشاه را گفتند: «دانیال، این مردی که از تبعیدیان یهودا است،
 به تو ای پادشاه و به حکم منعی که توشیح کرده‌ای، اعتنا نکرده است و روزی سه بار
 ۱۴ نیایش خویش به جای می‌آورد.»^{۱۵} پادشاه چون این سخنان را بشنید، دلش سخت به
 درد آمد و بر آن شد تا دانیال را نجات بخشد. تا غروب آفتاب در پی یافتن مقرّی از
 ۱۵ برای او برآمد.^{۱۶} اما آن مردان نزد پادشاه شتافتند و گفتند: «بدان ای پادشاه که
 برحسب قانون مادها و پارسها، هیچ حکم منع یا فرمانی که پادشاه صادر کند، لغو
 نتواند گشت.»

۱ پا: ۴۸، ۴۴/۸
 مرز: ۸/۵
 ۱۱ ۱۸/۵۵: ۲/۲۸
 ۲/۱۳۸

(۱) رسم نیایش رو به اورشلیم، دست‌کم از زمان تبعید یهودیان به بابل، شناخته شده است.

دانیال به گودال شیران درافکنده می‌شود

- ۱۶ آنگاه پادشاه فرمان داد که دانیال را بیاورند و به گودال شیران درافکنند.
- ۱۷ پادشاه دانیال را گفت: «خدای تو، همو که با پایداری بندگیش کردی، اوست که ترا نجات خواهد بخشید.»^{۱۸} سنگی آوردند و بر دهانه گودال نهادند، و پادشاه مهر خویش و مهر بزرگانش را بر آن نهاد، بدان سان که آنچه باید بر دانیال به اجرا درمی‌آمد، هیچ تغییری نیابد.^{۱۹} پادشاه به کاخ خویش بازآمد و شب را به روزه‌داری گذراند و رخصت نداد مُتعه^(۱) نزدش آوردند. خواب از چشمانش برفت^{۲۰} و به هنگام سپیده‌دم، آنگاه که هوا هنوز تاریک و روشن بود، برخاست و به شتاب آهنگ گودال شیران کرد.^{۲۱} چون به گودال نزدیک شد، به آوایی پریشان دانیال را ندا داد: «دانیال، ای بنده خدای زنده، آیا آن خدایی که با پایداری بندگیش می‌کردی، توانست ترا از شیران برهاند؟»^{۲۲} دانیال پادشاه را پاسخ گفت: «پادشاه، جاوید زی! خدای من فرشته خویش گسیل داشت و او پوزه شیران بیست و آنها گزندگی بر من نرساندند، چه برابر او بی‌گناه شمرده شدم. و برابر تو نیز ای پادشاه، بری از خطایم.»^{۲۴} پادشاه سخت شادمان گشت و فرمان داد دانیال را از گودال برون آورند. از گودال برونش آوردند و بی‌گزندش یافتند، چه به خدای خویش ایمان داشت.^{۲۵} پادشاه آن مردانی را که بر دانیال افترا زده بودند احضار کرد و فرمان داد که ایشان را با فرزندان و زنانشان، به گودال شیران درافکنند. و پیش از آن که ایشان به قعر گودال رسند، شیران بر ایشان یورش بردند و استخوانهایشان را خرد کردند.

ایمان آوردن پادشاه

- ۲۵ و پادشاه داریوش به تمامی قومها و ملتها و زبانهایی که بر سراسر زمین سکونت داشتند، چنین نگاشت: «وفور آرامش بر شما باد! این است حکمی که صادر کرده‌ام: ۲۶ در تمامی قلمرو مملکت، مردم برابر خدای دانیال ترسان و لرزان باشند:

(۱) ترجمه حدسی است؛ دیگران به «آلات موسیقی» ترجمه کرده‌اند.

۳۱/۴

خدای زنده اوست، تا ابد پاینده اوست،

— ملکوتش را ویرانی

و سلطنتش را زوال نیست —

۳۲/۳ ب (۹۹ پ) ۲۷

۲۸ نجات می بخشد و می رهاند، آیات و شگفتیها پدید می سازد،

در آسمانها و بر زمین؛

اوست که دانیال را از جنگال شیران نجات بخشیده است.»

۲۸

۲۹ دانیال در عهد سلطنت داریوش و در عهد سلطنت کورش پارسی، در اوج

شکوفایی بود^(۱).

خواب دانیال: چهار جانور

رؤیای جانوران^(۲)

فصل ۲
مکا: ۱۳

۷ در سال نَحْشَتِ بَلْشَطر پادشاه بابل، دانیال بر بستر خویش خواب و رؤیاهایی را که در سرش آمد، بدید. خواب را بنگاشت. آغاز روایت: ^۱دانیال گفت: شبانگاه رؤیاهایی بدیدم. اینک آن رؤیاها: چهار بادِ آسمان، دریای بزرگ را به خیزش درآوردند؛ ^۲چهار جانور عظیم که هیچ کدام به دیگری نمی مانست، از دریا برون شدند. ^۳چهار جانور نخست (۳) همانند شیری بود با بالهای عقاب. همچنان که آن را می نگرستم، بالهایش کنده شد، از زمین برخاست و مانند آدمی بر پاهای خویش ایستاد، و او را دل آدمی داده شد. ^۴چهارم دوم (۴) که یکسره هیئت دیگری داشت،

(۱) آر: «در اوج شکوفایی بود»؛ هف: «بر مملکت چیره بود». — در هف، این فصل با مرگ داریوش و بر تخت نشستن کورش پارسی پایان می پذیرد.

(۲) این رؤیا شبیه خواب بُوکَدَنَصر (فصل ۲) است. چهار مملکتی که در برابر پسر انسان از میان می روند، با چهار فلز پیکره ای که سنگی اسرارآمیز واژگونش می سازد (بنگرید به ۲۸/۲+)، متناظرند. معنی عمیق آخر زمانی این رؤیای تاریخی، در استفاده ای که در مکا: ۱۳ از آن شده، روشن تر گشته است.

(۳) مراد امپراتوری بابل است.

(۴) مراد مملکت مادها است: بنابر دیدگاههای تاریخی کتاب، مادها بلافاصله جانشین بابلیان شدند (بنگرید به



دانیال در گودال شیران
(دان: ۱۳/۶-۲۴، صص ۶۷۰-۶۷۱)



سوشنه به هنگام آب تنی
(دان: ۷/۲۳، صص ۶۹۶-۶۹۷)

همانند خرسی بود ایستاده به سویی و چهار دنده در دهان او میان دندانهایش بود. بدو گفته شد: «برخیز و گوشت بسیار بخور.» سپس نگرستم و جانور دیگری^(۱) بدیدم همچون پلنگ که بر پشتش چهار بال بود؛ چهار سر داشت و او را سلطه عطا شده بود.^۷ سپس رؤیایی در رؤیاهای شبانگاه بدیدم. جانور چهارم^(۲) ترسناک و هول‌انگیز و به‌غایت نیرومند بود و دندانهای آهنین بزرگ داشت: می‌خورد و خُرد می‌کرد و هر آنچه را که باقی می‌ماند، لگدمال می‌کرد. با جانوران نخست فرق داشت و او را ده شاخ بود.

^۸ همچنان که شاخهایش را نظاره می‌کردم، شاخ دیگری که خُردتر بود^(۳)، در میان آنها رُست؛ از شاخهای نخستین، سه شاخ از پیش روی جانور کنده شد، لیک آن شاخ نورسته چشمانی به‌سان دیدگان آدمی و دهانی هرزه‌درای داشت^(۴).

مکا: ۵/۱۳

رؤیای آن دیرینه و رؤیای پسر انسان

^۹ همچنان که می‌نگریستم،

کرسیهایی نهاده شد^(۵)،

مکا: ۴/۲۰

و آن دیرینه جلوس کرد.

جامه‌اش سپید چون برف بود؛

موهای سرش پاک چون پشم بود.

مکا: ۱۴/۱

(۱) مراد مملکت پارسها است. (۱/۶+).

(۲) مراد مملکت اسکندر (مرگ در ۳۲۳ ق م) و جانشینان اوست (بنگرید به ۴۰/۲؛ ۵/۸؛ ۳/۱۱). مراد از ده شاخ، شاهان سلسله سلوکی هستند. تعبیر «شاخ» به عنوان مظهر نیرو و قدرت، به‌وفور به کار رفته است (بنگرید به مز: ۵/۷۵؛ ۱۸/۸۹؛ ۱۱/۹۳؛ تث: ۱۷/۳۳؛ پا: ۱۱/۲۲، و غیره).

(۳) مراد آنتیوخوس چهارم ایپیفانیس (۱۶۳-۱۷۵ ق م) است که چون شماری از رقیبان خویش را کنار زد، مقامی رفیع یافت.

(۴) مراد زبان‌آوری ماهرانه و کفرگویی نخوت‌آمیز آنتیوخوس است (بنگرید به آیة ۲۵؛ ۳۶/۱۱؛ ۱ مک: ۲۱/۱، ۲۴، ۴۵؛ مکا: ۵/۱۳).

(۵) مراد کرسیهای داوران است: مُقدَّسان خدا فراخوانده شده‌اند تا با او داوری کنند، و این موافق سنت یهود (خُنُوخ) و به صورتی روشن‌تر، مطابق با وعده‌های عیسی است (مت: ۲۸/۱۹؛ لو: ۳۰/۲۲؛ مکا: ۲۱/۳؛ ۴/۲۰). کرسی خدا با چرخهای سوزان و خیره‌کننده خود، یادآور ارابه خداوندی (حز: ۱) است.

کرسیش شعله‌های آتش بود، چرخهای آن آتش سوزان بود. ۱۰ رودی از آتش روان گشت، از برابر او برون شد. هزار هزار خدمتش می‌کردند، ده هزار ده هزار برابرش ایستاده بودند. داوران جلوس کردند، دفترها گشوده گشت ^(۱) .	مز: ۳/۵۰ مکا: ۱۱/۵ یو: ۲۲/۵ مکا: ۱۲/۲۰
--	---

۱۱ نگاه می‌کردم؛ آنگاه، به سبب هیاهوی هرزه‌دراییهای آن شاخ، همچنان که نگاه می‌کردم، جانور کشته شد و تنش متلاشی و به شعله آتش سپرده گشت. ۱۲ از دیگر جانوران سلطه سلب شد، لیک برای زمانی و دورانی، ایشان را مهلت حیات داده شد^(۲).

۱۳ در رؤیاهای شبانگاه بدیدم که مانند پسر انسان^(۳)

(۱) دفتری که تمامی اعمال نیک و بد آدمی در آن نوشته می‌شود (بنگرید به ار: ۱/۱۷؛ مل: ۱۶/۳؛ مز: ۸/۴۰؛ ۹/۵۶؛ لو: ۲۰/۱۰؛ مکا: ۱۲/۲۰). این مجاز در قطع دیس ایوه (*Dies irae*) تکرار شده است. درباره دفتر زندگی، بنگرید به ۱/۱۲. [دیس ایوه (به معنی «روز خشم») کلیات لاتینی است که یکی از سرودهای روحانی مذهب کاتولیک با آنها آغاز می‌شود و نامی است که بر آن نهاده شده است. این سرود در باره داوری اخروی است و تومازو دا چلانو (Tommaso da Celano) حدوداً در ۱۲۵۰ آن را تصنیف کرده است. دروغایه موسیقایی دیس ایوه را بسیاری از آهنگسازان به کار گرفتند و از جمله هکتور برلیوز (Hector Berlioz) در «سمفونی خیالی» و کامی سن-سانس (Camille Saint-Saëns) در «رقص مردگان»، از آن استفاده کردند. م.]

(۲) بازماندگان سایر امپراتوریه‌ها، طی زمانی نامشخص، دیگر خطر مستقیمی برای ایمان به بار نمی‌آورند، از آن زمان که قوم خدا دیگر تحت اقتیاد آنان قرار نمی‌گیرند.

(۳) لفظ آرامی بَرِشَع (*bar nasha*)، مانند لفظ عبری بن آدم (*ben 'adam*)، در وهله نخست معادل «انسان» است (بنگرید به مز: ۵/۸). در کتاب حزقیال، خدا پیامبران را بدین نام می‌خواند. اما این عبارت در اینجا دارای معنی خاص و والایی است و بر انسانی دلالت دارد که به طریزی اسرارآمیز، از مرتبه بشری فراتر

←

بر ابرهای آسمان آمد.
تا بارگه آن دیرینه پیش آمد،
و به حضور او برده شد.
سلطنت و شوکت و ملکوت^{۱۴}
بدو سپرده شد،

مت: ۲۰/۸+
۳۰/۲۴
۶۴/۲۶
مکا: ۷/۱
۱۴/۱۴

و جمله قومها و ملتها و زبانها به خدمتش درآمدند.
سلطنتش سلطنت ابدی است
که آن را زوال نیست،
و ملکوتش را ویرانی نخواهد بود.

۲۸/۲+
مت: ۱۷/۴+

۴۴/۲+

تعبیر رؤیا

^{۱۵} من، دانیال، روحم از این خواب آشفته گشت و رؤیاهایی که در سرم آمد،
پیشانم ساخت^(۱). ^{۱۶} به یک تن از آنان که آنجا ایستاده بودند نزدیک شدم و از او
خواستم که حقیقت را در باب تمامی این امور بر من بازگوید. مرا پاسخ گفت و از تعبیر
این امور آگهیم داد: ^{۱۷} «این جانوران عظیم که شمارشان چهار است، چهار پادشاهند که
از زمین برخوانند خاست. ^{۱۸} لیک آنان که پادشاهی به ایشان خواهد
رسید، مُقَدَّسان^(۲) خدای تعالی هستند، و تا ابد صاحب پادشاهی خواهند بود، تا

رس: ۱۳/۹+

رفته است. این عبارت دارای معنی شخصی است، همچنان که متون کهن معمول یهودی که از قطعه ما الهام
پذیرفته‌اند، گواه برآند (کتاب خنوخ و کتاب چهارم عزرا)، و نیز پایداترین تعبیر زبّنی و به‌ویژه کاربرد
مسیح از این تعبیر که خود را پسر انسان لقب داد (بنگرید به مت: ۲۰/۸)، حکایت از شخصی بودن معنی
آن دارد. اما این عبارت دارای معنی جمعی نیز هست و بر اساس آیه ۱۸ (و آیه ۲۲)، پسر انسان به گونه‌ای
مطابق با مُقَدَّسان خدای تعالی شمرده شده است. اما معنی جمعی (و نیز منجیانه) این عبارت، ادامه معنی
شخصی آن است، چرا که پسر انسان پیشوا و نماینده و سرمشق قوم مُقَدَّسان است. از این روی بوده است
که قدیس افرام (Saint Ephrem) می‌انگاشته مراد از این پیشگویی، در وهله نخست، یهودیان (مکابیان) و
سپس در وهله بعد، به نحوی کامل، مسیح بوده است.

(۱) پس از «دانیال»، به پیروی از هف. و وو، دو واژه نامفهوم آرامی حذف شده است.

(۲) «مُقَدَّسان» به معنی «قوم مُقَدَّس» است (بنگرید به ۲۴/۸؛ مز: ۱۰/۳۴؛ اش: ۳/۴؛ اع: ۳/۱۶؛ نیز بنگرید
به خرو: ۶/۱۹+).

ابدالاباد.»^{۱۹} پس آنگاه خواستم تا از حقیقت جانور چهارم آگهی یابم، همان جانوری که با همه آن جانوران دیگر فرق داشت و به غایت ترسناک بود و دندانهای آهنین و چنگالهای مفرغین داشت و می خورد و خُرد می کرد و آنچه را که باقی می ماند، لگدمال می کرد؛^{۲۰} و نیز از حقیقت ده شاخی که بر سرش بود— و شاخ دیگری که رُست و سه شاخ نخستینی که فرو افتاد، و چشمها و دهان هرزه درای شاخ نورسته، همان شاخی که بیش از دیگر شاخها خود می نمود.^{۲۱} این شاخ را که با مُقَدَّسان جنگ کرد و بر ایشان فایق آمد، می نگریستم،^{۲۲} تا آنگاه که آن دیرینه آمد و به نفع مُقَدَّسان خدای تعالی داوری کرد^(۱)، و زمان مقرر فرا رسید و مُقَدَّسان صاحب پادشاهی شدند.^{۲۳} او گفت:

مکا: ۷/۱۱
۷/۱۳

مکا: ۴/۲۰

مر: ۱۵/۱

«جانور چهارم،

مملکت چهارمی بر زمین خواهد بود

که با تمامی ممالک فرق خواهد داشت.

سراسر زمین را خواهد خورد،

و لگدمال و منکوب خواهد کرد.

^{۲۴} و اما آن ده شاخ: از این مملکت

مکا: ۱۲/۱۷

ده پادشاه برخوانند خواست و پادشاهی دیگر از پس ایشان برخواند خواست؛

او با ده پادشاه نخست فرق خواهد داشت،

و سه پادشاه را برخواند انداخت؛

^{۲۵} سخنانی بر ضد خدای تعالی بر زبان خواهد راند،

۳۶/۱۱

و مُقَدَّسان خدای تعالی را گرفتار بلا خواهد کرد.

اندیشه تغییر زمانها و شریعت را در سر خواهد پرورد^(۲)،

و مُقَدَّسان تسلیم دستان او خواهند شد،

(۱) اینچنین نیز می توان ترجمه کرد: «و داوری به مُقَدَّسان سپرده شد».

(۲) به سیاست آنتیوخوس ایپیفانس در تحمیل یونانی مآبی و به خصوص منع سبت و اعیاد اشارت رفته است

(بنگرید به ۱ مک: ۱/۴۱-۵۲).

تا زمانی و زمانهایی و نیم زمانی^(۱).

^{۲۶} لیک داوران جلوس خواهند کرد و سلطه از او گرفته خواهد شد،

و یکسره نابود و نیست خواهد گشت.

^{۲۷} و پادشاهی و سلطنت،

و عظمت‌های پادشاهیها به زیر تمامی آسمانها،

به قوم مُقَدَّسان خدای تعالی عطا خواهد شد.

سلطنت او سلطنت جاودانی است،

و تمامی سلطنتها او را بندگی و اطاعت خواهند کرد.

^{۲۸} در اینجا حکایت به پایان می‌رسد.

من، دانیال، در افکار خویش بس پریشان شدم و سپایم دگرگون گشت و این امور

را در دل خویش نگاه داشتم.

رؤیای دانیال: قوچ و بُز نر

رؤیا

^۱ در سال سوم سلطنت بَلْشَصَّر^(۲)، رؤیایی از پس رؤیای نخستین که بدیدم، بر

من، دانیال، پدیدار گشت^(۳).^۲ در همان حال که رؤیا می‌دیدم، خویشتن را در

+۱/۵ (عبری)



(۱) بر اساس ۱۳/۴، در اینجا باید «زمان» به معنی یک سال گرفته شود. سه سال و نیم (معادل نیم هفته سالها [دوره هفت ساله. م. که در ۲۷/۹ ذکر شده است) حدوداً با مدت آزارگری آنتیوخوس تطبیق می‌کند. این رقم به چهل و دو ماه (سی روزه) یا ۱۲۶۰ روز تبدیل شده و با معنایی رمزی، در مکا: ۳-۲/۱۱؛ ۱۴/۱۲؛ ۵/۱۳ تکرار گشته است (نیز بنگرید به لو: ۲۵/۴؛ یع: ۱۷/۵). این زمان، در چشم‌اندازی که پیوسته در کتاب دانیال پیش روی ماست، دوران مصائبی است که خدا آنها را مقدر داشته و مدت آن برای تسلی خاطر ماتم‌زدگان، محدود خواهد بود. (۲) در باره این شخصیت، بنگرید به ۱/۵+.

(۳) مراد رؤیای مذکور در فصل ۷ است که این رؤیای تازه، به صورتی واضح‌تر، ادامه آن است.

شوش^(۱) یافتم، همان ارگی که در ولایت عیلام است؛ و در حال رؤیا دیدن، خود را کنار دروازهٔ اولای^(۲) یافتم. دیدگان برآوردم تا ببینم. قوچی^(۳) برابر دروازه ایستاده بود که دو شاخ داشت، دو شاخ بلند که یکی را بلندای بیش از آن دیگری بود، و شاخی که بلندتر رُسته بود، شاخ دوم بود^(۴). قوچ را بدیدم که به سوی باختر و شمال و جنوب شاخ زد. هیچ جانوری را یارای پایداری برابرش نبود و هیچ جاننداری توان رهایی از او نداشت. هر آنچه خوشایندش بود، می‌کرد و قدرتمند گشت.

بُز نری^(۵) را بدیدم که از جانب باختر می‌آمد و سراسر زمین را پیموده بود، بی آن که پای بر زمین نهاده باشد، و این بُز نر شاخی «شکوهمند»^(۶) میان دیدگان داشت. بُز نر به قوچ دوشاخی که دیده بودم و برابر دروازه ایستاده است، نزدیک شد و در اوج قدرت خویش به سوی او تاخت. دیدم که به قوچ رسید و با او رویاروی گشت: بر قوچ خشمناک بود و او را فرو کوفت و دو شاخش را بشکست، بی آن که قوچ را یارای پایداری برابرش باشد؛ بر زمینش کوفت و لگدمالش کرد و کس آنجا نبود تا قوچ را برهاند. بُز نر بس قدرتمند گشت، لیک در اوج قدرت، شاخ بزرگش بشکست و در جای آن، چهار شاخ «شکوهمند» در جهت چهار باد آسمان رویید^(۷).
از یکی از آن شاخها که کوچک‌تر بود، شاخی رُست که در جهت جنوب و خاور و سرزمین شکوهمند^(۸)، بس برآمد. تا سپاهیان آسمان برآمد و سپاهیان و

۴۱،۱۶/۱۱
حز: ۱۵،۶/۲۰
زک: ۱۴/۷
دان: ۳/۱۲
مکا: ۴/۱۲

(۱) شوش یکی از اقامتگاههای سلطنتی دوران هخامنشیان بوده است. روشن نیست که باید تصور شود دانیال به‌راستی در شوش بوده، یا در عالم رؤیا خویشتن را آنجا یافته است.

(۲) اولای (Ulai) رودی است که از شوش می‌گذرد [رودی که از شوش می‌گذرد، امروزه شاور نام دارد و احتمالاً اولای نام کهن آن بوده است. رود اولای در زبان بابلی اولای (Ulaï) نام داشته است. م.م.]. — «دروازه» ترجمهٔ حدسی، و متکی به روایات، کلمه‌ای است که تنها در اینجا و در آیات ۳ و ۶ آمده است. دیگران این کلمه را به معنی «کناره» یا «نهر» گرفته‌اند.

(۳) در بارهٔ معنای نمادین قوچ و بُز نر، بنگرید به جز: ۱۷ و زک: ۳/۱۰.

(۴) مراد از شاخ بلندتر، قدرت پارسها است که بر نیروی مادها فایق آمد (آیهٔ ۲۰) و با انضمام ایشان به خود، جانشین‌شان گشت.

(۵) مراد اسکندر است (بنگرید به آیهٔ ۲۱؛ ۴۰/۲؛ ۷/۷؛ ۳/۱۱).

(۶) ترجمه حدسی است؛ شاید مراد صرفاً «برآمدگی» بوده است.

(۷) مراد مرگ اسکندر و تقسیم امپراتوری اوست: در ۷/۷، مؤلف بی‌درنگ از سلسلهٔ سلوکیان سخن به میان می‌آورد، اما مشخصاً از اسلاف آنتیوخوس لیپانیس یاد می‌کند. همان پادشاهی که در اینجا، بلافاصله در آیهٔ ۹ از او سخن می‌رود. (۸) مراد فلسطین است.

اختران^(۱) را بر زمین افکند و لگدمال کرد.^{۱۱} حتی بر سالار^(۲) سپاه برانگیخته شد و قربانی ذبح کردنی دائمی را منع کرد و شالودهٔ مقدّس او را واژگون ساخت^{۱۲} و سپاه را از میان برد؛ بر قربانی ذبح کردنی معصیت نهاد^(۳) و راستی را برانداخت؛ عمل کرد و کام یافت.

^{۱۳} مقدّسی^(۴) را شنیدم که سخن می‌گفت، و مقدّسی دیگر، از آن که سخن می‌گفت^(۵) پرسید: «رؤیای قربانی ذبح کردنی دائمی^(۶) و معصیت ویرانگر و مقدّس و سپاه لگدمال شده، تا چند خواهد بود؟»^{۱۴} او^(۷) را گفت: «تا دو هزار و سیصد شام و سحر دیگر^(۸)، آنگاه مقدّس طلبیده خواهد شد^(۹)».

۶/۱۲
۱۰/۶: مکا: ۸

جبرائیل رؤیا را تفسیر می‌کند

^{۱۵} من، دانیال، چون این رؤیا را بدیدم، در پی فهم آن برآمدم. آنگاه برابر من کسی با رخسارهٔ آدمی ایستاد.^{۱۶} آوای انسانی را بر^(۱۰) اولای شنیدم که بانگ برآورد: «جبرائیل، او را فهم این رؤیا عطا کن!»^{۱۷} به سوی مکانی که ایستاده بودم، پیش آمد و همچنان که نزدیک می‌شد، ترس در دلم گرفت و با چهره بر خاک افتادم. مرا گفت: «ای پسر انسان، بدان که این رؤیا، روز بازپسین را آشکار می‌سازد.»^{۱۸} همچنان که سخن می‌گفت، از هوش برفتم، در حالی که رخساره بر خاک داشتم. مرا لمس کرد و

۲۳-۲۱/۹
لو: ۲۶، ۱۹/۱
۱۹-۱۵/۱۰
جز: ۱/۲
۱۷/۱: مکا: ۸

(۱) مراد از اختران، بر اساس ۳/۱۲ (و مت: ۴۳/۱۳)، قوم خداست.

(۲) مراد خداست.

(۳) ترجمهٔ تقریبی است. می‌توان جمله را این گونه درک کرد که معصیت (یعنی «کراهت ویرانی») در مقدّس جایگزین قربانی ذبح کردنی گشته بود؛ یا این که آزارگر خواسته بود قربانی ذبح کردنی همچون معصیت شمرده شود.

(۴) احتمالاً مراد یک فرشته است (بنگرید به ۱۰/۴).
(۵) ت: «از فلان که سخن می‌گفت». این نحوهٔ ارائه وحی در قالب گفت‌وگویی اسرارآمیز که سؤالهای آن را پیامبری می‌پرسد، در زک: ۱۷-۸/۱ نیز آمده است.

(۶) در هف. افزوده شده است: «باطل شده». (۷) روا: «او»؛ عبر: «من».

(۸) ۲۳۰۰ یا ۱۱۵۰ روز، در صورتی که این عبارت بر دو قربانی ذبح کردنی روزانه که طی زمان آزارگری به حال تعلیق درآمد، دلالت داشته باشد. در هر حال، هر دو رقم تفاوت زیادی با سه سال و نیم (۱۲۶۰ روز) مذکور در ۲۵/۷ دارد و معنی جمله مبهم است.

(۹) «طلبیده خواهد شد» یعنی حق او اعاد خواهد گشت؛ این لفظ در ورای معنی تاریخی خود، دارای معنایی است که به ظهور منجی موعود دلالت دارد.

(۱۰) عبر: «میان»، مراد از آن احتمالاً آوایی است که از لنگه‌های دروازه شنیده شده است (بنگرید به آیه ۲).

ع: ۱۸/۵ + به پای داشت.^{۱۹} گفت: «اینک ترا از آنچه در نهایت خشم^(۱)، در فرجام مقرر درخواهد رسید، آگه خواهم ساخت.^{۲۰} آن قوچی که بدیدی، دو شاخ آن پادشاهان مادها و پارسه‌ایند.^{۲۱} آن بُزِ نَرِ پُرموی، پادشاه یوان است، شاخ بزرگی که میان دیدگانش بود، پادشاه نخست است.^{۲۲} شاخ بشکسته و چهارشاخی که در جای آن روئید، چهار مملکتی است که از ملت او برخوانند آمد، ممالکی که قدرت او را نخواهند داشت.

^{۲۳} «و در پایان سلطنت ایشان، آن زمان که گناهانشان بسیار گردد^(۲)، پادشاهی با چهره مغرور که گشودن معباها می‌داند، برخواید خواست.^{۲۴} قدرتش فزونی خواهد گرفت،

— لیک نه به قدرت خود او^(۳) —

تباهیهای^(۴) شگفت به بار خواهد آورد،

در کارهای خویش کام خواهد یافت،

قدرتمندان را نابود خواهد ساخت،

و قوم مُقَدَّسان را نیز از میان خواهد برد. ۱۸/۷

^{۲۵} و به هوشمندی او،

خیانت در دستانش کامیاب خواهد گشت.

دلش مغرور خواهد شد،

و شمار بسیاری را به ناگاه نابود خواهد ساخت.

برابر سالار سالاران خواهد ایستاد،

لیک — بی عمل دست^(۵) — خُرد خواهد گشت. ۳۴/۲

(۱) از دیدگاه علم خداوندی و اراده الهی، زمان مصیبت همان زمان خشم خداست (بنگرید به ۳۶/۱۱؛ اش: ۲۵/۱۰؛ ۲۰/۲۶؛ ۱ مک: ۶۴/۱).

(۲) ت: «همچون زمانی که گناهانشان به اقام رسد»، یعنی: آنگاه که از حد بگذرد.

(۳) آزارگر وسیله اعمال خشم خداست. (۴) حد: «تباهیهای»؛ عبر: «ویرانیهای».

(۵) احتمالاً در اینجا به مرگ بی عذاب آنتیوخوس که از فرط اندوه برد (۱ مک: ۸/۶-۱۶؛ ۲ مک: ۹) و به این

۲۶ رؤیای شامها و سحرها که گفته شد، راست است.

لیک تو در باب رؤیا دم فروبند، چه روزهای بسیار باید بگذرد^(۱)».

مکا: ۹/۱۹
۶/۲۲: ۵/۲۱
۱۳-۹، ۴/۱۲
۴/۱۰: ۸مکا

۲۷ آنگاه من، دانیال، نزار گشتم و روزهایی چند بیمار شدم. سپس برخاستم تا وظیفه خویش را نزد پادشاه به جای آورم، و در باب رؤیا دم فرو بستم و همچنان آن را درنیافتم.

پیشگویی هفتاد هفته

نیایش دانیال

۴۵-۲۵/۳
۲-۱: با
۹: ۱۱-۵/۱: نخ

۹^۱ در سال نخست داریوش، که از نسل مادها و پسر اردشیر بود و بر مملکت کلد^(۲) سلطنت می کرد،^۲ در سال نخست سلطنتش، من، دانیال، در کتابهای مقدس تأمل می کردم و عدد ساهایی را می شمردم که باید بر ویرانی اورشلیم بگذرد - و یهوه آن را بر اژمیای نبی وحی کرده است - و آن هفتاد سال است.^۳ چهره خویش را به سوی خداوند خدا گرداندم تا مهلت نیایش و استغاثه همراه با روزه داری و پلاس پوشی و خاکسترنشینی مسئلت کنم.^۴ به درگاه یهوه خدایم استغاثه کردم و زبان به اعتراف گشودم^(۳):

+۵/۷: +۱/۶

ار: ۱۲-۱۱/۲۵
۱۰/۲۹

لاو: ۴۰/۲۶

«آه! ای خداوند من، ای خدای عظیم و ترسانگیز که عهد و عنایت خویش را با آنان که دوستدار تواند و فرمانهایت را پاس می دارند، نگاه می داری.^۵ ما گناه کردیم و

تت: ۲۱، ۹/۷
نخ: ۵/۱
خرو: +۶/۳۴

اندیشه که مرگ آزارگران، همچون کامیابی ایشان (آیه ۲۴)، تنها در دستان خداست، توأمان اشارت رفته است (بنگرید به ۳۴/۲).

(۱) برخلاف دو پیشگویی جزقیال (حز: ۲۸-۲۱/۱۲) که تقریباً بلافاصله محقق گشت، رؤیاهای دانیال پس از مدت زمانی که به صورتی مبهم فاش شده است، تحقق خواهد پذیرفت (بنگرید به ۴/۱۲، ۹-۱۳).

(۲) بنگرید به ۵/۷ و +۱/۶.

(۳) نیایشی که در پی آمده است، دربردارنده شماری از شواهد کتاب مقدس است. این نیایش با دعای عزّریّا (۲۵-۴۵/۳) همانندی دارد و سرمشق دعای باروک (با: ۱ و ۲) بوده است.

معصیت ورزیدیم و بدی روا داشتیم و خیانت پیشه ساختیم و از فرمانها و احکام تو روی گردانیدیم. ^۶بر بندگان، آن پیامبرانی که به نام تو با پادشاهان ما و سالاران ما و پدران ما و با جمله مردم مملکت سخن گفتند، گوش نسپردیم. ^۷از آنِ توست، ای خداوند، دادگری و از آن ماست سیه رویی، همچنان که امروز چنین است، از آنِ ما مردم یهودا و ساکنان اورشلیم و جمله اسرائیل، از دور و نزدیک، در سراسر سرزمینهایی که ما را به سبب خیانتهایی که به تو کردیم، بدانها راندی. ^۸ای یهوه، از آنِ ما و پادشاهان ما و سالاران ما و پدران ماست سیه رویی، چه بر تو گناه کردیم. ^۹خداوند خدای را رحمتها و بخششهاست، اگرچه بر او خیانت ورزیدیم ^{۱۰}و به ندای یهوه خدایمان گوش نسپردیم تا بر وفق شریعتی که به میانجی بندگان خویش پیامبران بر ما عطا کرده بود، گام برداریم. ^{۱۱}جمله اسرائیل از شریعت تو سرپیچدند و از ندای تو، بی آن که بدان گوش بسپارند، روی برتافتند و از این روی، نفرین و سوگندی که در شریعت بنده خدا موسی نگاشته شده است، بر ما وارد آمد — چه بر او گناه کردیم. ^{۱۲}و او سخنانی را که علیه ما و پادشاهانی که بر ما حکمروایی می کردند ^(۱)، گفته بود، به اجرا درآورد. مصیبتی چندان عظیم بر ما وارد آورد که به زیر آسمان، مصیبتی به عظمت آن، جز در اورشلیم واقع نگشته بود. ^{۱۳}آنچنان که در شریعت موسی نگاشته شده، این مصیبت به تمامی بر ما وارد آمد، لیک ما از معصیتهای خویش دست نشستیم و شناختن راستی ترا فرا نگرفتیم تا چهره یهوه خدای خویش را آرام سازیم. ^{۱۴}یهوه بر این مصیبت نظر کرد ^(۲) و آن را بر ما وارد آورد. چه یهوه خدای ما در جمله کارهایی که می کند، دادگر است، لیک ما به ندای او گوش نسپردیم. ^{۱۵}و اینک، ای خداوند خدایمان که به دست توانای خویش، قومت را از سرزمین مصر برون آوردی — و از این روی، آوازهات تا امروز پابنده گشته است —، ما گناه ورزیدیم و بدی کردیم. ^{۱۶}خداوند، به حق جمله دادگریهای خویش ^(۳)، خشم و غضبت را از شهر

۱ با: ۴۷/۸
 پا: ۱۷/۱
 از: ۲۶-۲۵/۷

نخ: ۳۴/۹
 از: ۲۱/۴۴
 با: ۱۶-۱۵/۱

اش: ۱۹/۵۷

نت: ۶۴/۲۸

نخ: ۱۷/۹

نت: ۱۵/۲۸
 از: ۴/۲۶

لا: ۳۹-۱۴/۲۶
 نت: ۶۸-۱۵/۲۸
 با: ۳/۲-۱۹/۱

یو: ۳۲/۸
 یو: ۱۹/۳

نخ: ۳۳/۹

نت: ۲۱/۶
 از: ۲۱-۲۰/۳۲
 با: ۱۳-۱۱/۲

(۱) نت: «داورانی که بر ما داوری می کردند».

(۲) در از: ۱۲-۱۱/۱ (نیز بنگرید به ۲۸/۳۱؛ ۲۷/۴۴) نماد درخت بادام (شِقد [sheqed]) تداعی گر سخن یهوه است که مراقب (شوقد [shōqed]) اجرای کلام خویش است، خواه برای احسان یا عذاب.

(۳) یعنی: به نام دادگری آشکار شده در اعمالی که بدانها قوم خویش را «مطالبه کرده ای».

خود اورشلیم و از کوه مُقَدَّست بازگردان، چه به سبب گناهان ما و خطایای پدرافان، اورشلیم و قوم تو نزد همجوارانمان ننگ آلود گشته است.^{۱۷} و اینک، ای خدای ما، دعای بنده خویش و استغاثه‌های او را بنیوش^(۱) باشد که چهره تو، مُقَدَّس ویرانت را منور سازد، به حق خویش ای خداوند^(۲)! ای خدای من، گوش فرا دار، و بنیوش! دیدگان بگشا و ویرانیهای ما و شهری را که به نام تو خوانده می‌شود، بنگر! استغاثه‌های خویش را نه به سبب کارهای دادگرانۀ خود، بل به سبب رحمت‌های عظیم تو، برابرت آورده‌ایم.^{۱۹} خداوندا، بنیوش! خداوندا، ببخش! خداوندا، نظر فرما و عمل کن! درنگ روا مدار! — به حق خویش ای خدای من! چه شهر تو و قوم تو به نام تو خوانده می‌شوند.»

مز: ۱۴/۴۴

یا: ۱۴/۲

مز: ۷/۴+

یا: ۱۶/۱۹

اش: ۱۷/۳۷

مرا: ۱۸/۵

یا: ۱۹/۲

غ: ۱۹/۹

۲۷، ۲۱

مز: ۱۸/۴۰

جبرائیل پیشگویی را تفسیر می‌کند

^{۲۰} همچنان سخن می‌گفتم و دعا می‌خواندم و به گناهان خویش و گناهان قوم اسرائیل اعتراف می‌کردم، و از برای کوه مُقَدَّسِ خدایم، استغاثۀ خویش برابر یهوه خدای خود می‌آوردم؛^{۲۱} همچنان در حال دعا سخن می‌گفتم که جبرائیل، همو که در آغاز در رؤیا دیدمش، هنگام هدیه شامگاه، از اوج آسمان^(۳) بر من فرود آمد.^{۲۲} او آمد^(۴) و با من زبان به سخن گشود و گفت: «دانیال، این منم: برون شدم تا بیایم و ترا خرد آموزم.^{۲۳} از آغاز استغاثۀ تو، کلامی صادر گشت و من آمده‌ام تا آن را بر تو بازگویم. تو مرد محبوبی^(۵). در این سخن بیندیش و رؤیا را فهم کن^(۶)»:

یا: ۱۸-۱۵/۸

۱۱-۹/۱۰

خرو: ۳۹/۲۹

یا: ۱۹، ۱۱/۱۰

(۱) بنگرید به یا: ۲۸/۸؛ غ: ۶/۱، ۱۱؛ مز: ۲/۱۳۰.

(۲) بر اساس تثو. و آیه ۱۹: «به حق خویش»؛ عبر: «به حق خداوند من».

(۳) تث: «در حال پرواز، مرا لمس کرد». (۴) هف، سر: «او آمد»؛ عبر: «به من فہاند».

(۵) معنی «مرد» در اینجا به صورت تلویحی مستتر است (بنگرید به ۱۱/۱۰، ۱۹). در وو، به «مرد خواسته‌ها» ترجمه شده است، البته مقصود بیان لطف الهی نسبت به دانیال است و نه خواسته‌های نفسانی دانیال.

(۶) پیشگویی که در پی می‌آید، و به موازات پیشگویی فصل‌های مجاور است، بر رویدادهای مرتبط با آزارگری آنتیوخوس دلالت دارد، اما دارای سبک ادبی کنایی و اسرارآمیز است (عدم ذکر اسامی خاص و آوردن ارقامی که به صورت قراردادی رُند هستند) که نشان می‌دهد متن دارای شمولی گسترده است. این پیشگویی، همانند اعلام ملکوت نجات بخش (۲۸/۲+؛ ۱۳/۷+)، از لحاظ مسیحیان، در زمان مسیح و کلیسا

۲۴ «بر قوم تو و شهر مُقَدَّست،

هفتاد هفته^(۱) مقدر شده است

تا نافرمانی را به پایان برند،

گناهان را مُهر نهند^(۲)،

معصیت را کفار دهند،

دادگری جاودانه را در کار آورند،

رؤیا و پیشگویی را مُهر نهند،

و قدس الاقداس^(۳) را تدهین کنند.

۲۵ این را بدان و فهم کن:

از زمان صادر شدن کلام

“باشد که بازگردند و اورشلیم را بازسازند”

تا ظهور سرور منجی^(۴)، هفت هفته

و شصت و دو هفته می‌انجامد،

میدانها و باروها مرمت و بازسازی می‌شود^(۵)،

لیک در تنگی وقت.

اش: ۱۱/۵۳
روم: ۲۴-۲۶

۱ تو: ۱۲/۲۳
مت: ۱۶/۳
رس: ۳۸/۱۰

عز: ۳-۱/۳

تحقق قطعی می‌یابد. دوران کمال که در آیه ۲۴ وصف شده است، مفهومی بی‌نهایت عالی‌تر از هرگونه بازگشت آرامش را دارد. اما جزئیات آیات ۲۵-۲۷ که در وصف دوران گذشته است، مهم باقی می‌ماند. (۱) مقصود عدد کاملی از هفته‌های سالها [= دوره‌های هفت‌ساله -م.] است. آغاز این مدت، زمان نزول وحی بر اِرمیا است (بنگرید به آیه ۲۵)، و پایانی که برای آن در نظر گرفته شده، بازسازی اورشلیم و بازگشت اسیران است که بنابر ۲ تو: ۲۳-۲۲/۳۶ (= عز: ۳-۱/۱) با حکم آزادی بخش کورش در ۵۲۸ ق م تحقق می‌یابد.

(۲) «مُهر نهادن» («sceller») به معنی «بستن و کنار گذاشتن» و «ضمانت کردن» نیز هست و در اینجا معنی کامل «خاتمه بخشیدن» از آن اراده شده است.

(۳) مراد قربانگاه یا معبد، و یا کاهن اعظم است (بنگرید به ۱ تو: ۱۳/۲۳): تجدید کهنات با بازسازی قربانگاه و معبد مصادف می‌شود و از این روی، پیشگویی شامل آن نیز می‌گردد.

(۴) واژه Messie (منجی) در اصل به معنی «مسح شده» یا «تدهین شده» است (بنگرید به خرو: ۲۲/۳۰+؛ ۱ سم: ۲۶/۹+؛ اش: ۱/۴۵). قدیم‌ترین آباء کلیسا دربارهٔ هویت این سرور منجی اتفاق نظر ندارند، همچنین در بارهٔ اثبات این که مراد از آیه ۲۶ مرگ عیسی است، وضع به همین منوال است. پاره‌ای آخرین هفته را به روز بازپسین رجوع می‌دهند.

(۵) مراد دوران بازسازی در زمان حکومت پارسها است.

۲۶ و پس از شصت و دو هفته،
 منجی^(۱) از میان می‌رود، و او را...^(۲) نیست.
 به دست پادشاهی که خواهد آمد،
 شهر و مقدس ویران می‌گردد.
 فرجام کار او در فاجعه خواهد بود،
 و تا فرجام کار، جنگ
 و مصائب مقدر است^(۳).
 ۲۷ و او با شمار بسیاری عهد خواهد بست^(۴)،
 در زمان یک هفته؛
 و در زمان نیم هفته،
 قربانی ذبح‌کردنی و هدیه را منع خواهد کرد^(۵)،
 و بر جناح معبد^(۶)، کراهِت ویرانی^(۷) خواهد بود،
 تا فرجام کار، تا سرانجامی که بر ویرانگر مقدر گشته است.»

۴۵/۱: مک

۱۱/۱۲: ۳۱/۱۱

۵۴/۱: مک

مت: ۱۵/۲۴

دان: ۳۶/۱۱

(۱) بر اساس تتو، می‌توانیم این منجی را کاهن اعظم اویتای سوم بدانیم (بنگرید به ۲ مک: ۴/۳۰-۳۸) که حدوداً در ۱۷۵ ق م عزل و به دست افراد آنتیوخوس ایپفانس کشته شد: این همان سرور عهد نیز هست که در ۲۲/۱۱ ذکر شده است.

(۲) یک کلمه باید از متن اقتاده باشد. در تتو. «خطایی» افزوده شده است. «جانشینی» نیز پیشنهاد شده است.
 (۳) خدا مقدر می‌دارد (بنگرید به ۲۵/۸+).

(۴) معنی این قطعه احتمالاً با توجه به ۳۲-۳۰/۱۱ روشن می‌شود: «عهد» در اینجا بر پیوستن بیدینان بر گرد خودکامهای دلالت دارد که ایشان را به خیانت بر عهد مقدس برمی‌انگیزد (بنگرید به ۱ مک: ۱/۲۱، ۴۳، ۵۲؛ ۲ مک: ۴/۱۰ ب).

(۵) در اینجا موقوف شدن قربانی ذبح‌کردنی دیرین، به معنی آن نیست که قربانی ذبح‌کردنی عهد جدید جایگزین آن می‌شود؛ قطعاتی که به موازات این قطعه‌اند، نشان می‌دهند که این منع به دست بیدینان صورت می‌پذیرد.

(۶) در عبر: «معبد» به صراحت نیامده است، اما معنی آن بدیهی است.

(۷) تت: «کراهِت نفرت‌انگیز» یا «ویرانگر». این عبارت (شیقوتصیم مشوم [shiqqûṣim meshomem]) که ما ترجمه معمول آن را حفظ کرده‌ایم، از سویی بعل‌های کهن و اشیای آیین بت‌پرستی را به یاد می‌آورد که به سبب آنها، اسرائیل مورد نکوهش پیامبرانش قرار گرفت (شیقوتص [shiqqûṣ] معادل تحقیرآمیز بعل [baal] است، و شوم [shomem] در لقب این بعل‌های فنیقی موسوم به «پادشاهان آسمانها» وارد شده است، مثل بعل شام [baal shamem])؛ و از دیگر سوی، یادآور زئوس المپی است که معبد اورشلیم بدو تقدیم شد (بنگرید به ۲ مک: ۲/۶).

رؤیای بزرگ: زمان خشم

جز: ۱ رؤیای مردی که جامهٔ کتان بر تن داشت

۱۰ در سال سوم کورش، پادشاه پارس، بر دانیال که بَلَطَشَـطَر خوانده می‌شد، کلامی آشکار گشت: کلامی راست؛ نبردی سخت^(۱). این کلام را دریافت و فهم آن در رؤیا بدو عطا گشت.

۲ در این دوران، من، دانیال، سه هفته خویشتن را سختی بدادم: ^۳طعام میل‌انگیز نخوردم؛ گوشت و شراب به دهانم نزدیک نگشت، و تا پایان آن سه هفته، خود را تدهین نکردم. ^۴روز بیست و چهارم ماه نخست، کنار رود بزرگ دجله بودم، ^۵دیدگان برآوردم تا بنگرم. اینک آنچه بدیدم:

مردی جامهٔ کتان بر تن و کمربندی از زر ناب بر کمر داشت،

^۶تنش چون زبرجد،

چهره‌اش چون آذرخش،

چشمانش چون مشعلهای آتشین،

دستها و پاهایش رخسنده چون مفرغ صیقلی،

و آوای سخنانش چون غرش جمعی پُرشمار بود.

رس: ۷/۹ تنها من، دانیال، این رؤیا را می‌دیدم؛ مردانی که با من بودند این رؤیا را نمی‌دیدند، لیک لرزشی سخت بر اندامشان افتاد و از این روی، گریختند تا پنهان گردند. ^۸من تنها ماندم و این رؤیای بزرگ را بدیدم؛ رمقی در من باقی نماند و چهره‌ام دگرگون گشت و ناهنجار شد و قدرت از کفم برفت.

(۱) تَت: «سپاه عظیم»، بی‌شک مراد جنگی است که فرشتگان کردند و در آیات ۲۱-۱۲ توصیف شده است.

ظهور فرشته

۹ آوای سخنانش را بشنیدم و از آن، سست گشتم و با رخساره بر زمین افتادم. ۱۰ آنگاه دستی مرا لمس کرد و زانوها و کف دستانم را به لرزه درآورد. ۱۱ مرا گفت: «ای دانیال، ای مرد محبوب، سخنانی را که بر تو می‌گویم فهم کن؛ برخیز؛ اینک این منم که بر تو گسیل گشته‌ام.» این سخنان را گفت و من لرزان به پا خاستم. ۱۲ مرا گفت: «ترسان مباش ای دانیال، چه از نخستین روز که بر آن شدی تا از برای فهم کردن، برابر خدای خویش ریاضت کشی، سخنان شنیده شد و به سبب سخنان توسست که من آمده‌ام. ۱۳ شهریار مملکت پارس بیست و یک روز برابرم پایداری ورزید، لیک میکائیل (۱) که یکی از نخست‌سروران است، به یاریم آمد. او را گذاشتم (۲) تا با پادشاهان پارس مصاف کند، ۱۴ و خود آمدم تا ترا از آنچه بر قومت در روز بازپسین روی خواهد داد، آگهی بخشم. چه اینک در باب آن ایام، رؤیای تازه‌ای دیده‌ای.» ۱۵ چون این سخنان با من گفت، بر خاک به سجده درآمدم بی آن که کلامی بر زبان رانم؛ ۱۶ و آنگاه، کسی شبیه پسر انسان لبانم را لمس کرد. دهان گشودم تا سخن گویم و آن را که برابرم ایستاده بود، گفتم: «سرورم، با این رؤیا، پریشانی بر من بازگشت و دیگر مرا قوتی نماند. ۱۷ و چه‌سان بنده سرورم که اینک اینجا حاضر است، با سرورم سخن تواند گفت، حال آن که دیگر مرا قوتی نیست و نفسی در من باقی نمانده است؟» ۱۸ دگرباره آن ظاهر انسانی مرا لمس کرد و قوتم بخشید. ۱۹ گفت: «ترسان مباش ای مرد محبوب؛ آرامش بر تو باد، قوت گیر و دلیر باش!» و همچنان که با من سخن می‌گفت، دریافتم که قوت گرفته‌ام و گفتم: «سرورم سخن بگوی، چه مرا قوت بخشیدی.»

۱۸-۱۶:۸

۲۳-۲۱/۹
مکا: ۱۷/۱

۱۹/۱۰: ۲۳/۹

۹: یهو:
۷/۱۲: مکا:
۱/۴۹: بی:+۱۳/۷
۷/۶: اثن:
۹/۱: ارا:

(۱) فرشته یهوه که در زک: ۲-۱/۳، با شیطان مقابله کرد و در یسو: ۹، میکائیل (به معنی «چه کسی مانند خداست؟») نام گرفت؛ او کار دفع شیطان را به خدا واگذارد. همین نبرد در مکا: ۱۲-۷/۱۲ نیز وصف شده است. میکائیل فرشته محافظ قوم خداست (بنگرید به آیه ۲۱؛ ۱/۱۲؛ و نیز خرو: ۲۳/۲۰+). شهریار پارس همچون یکی از فرشتگان محافظ ملت‌های دشمن اسرائیل پدیدار می‌گردد. این پیکار اسرارآمیز میان فرشتگان، مؤید آن است که سرنوشت ملت‌ها، رازی منوط به وحی الهی است، حتی برای فرشتگان. (۲) یونا: «او را گذاشتم»؛ عبر: «گذاشته شدم» که صورتی غیرمعمول است.

خبر پیشگویانه^(۱)

۲۰ آنگاه گفت: «می‌دانی از چه روی نزدت آمده‌ام؟^{۲۱} آمده‌ام تا آنچه را که در کتاب حق ثبت است، بر تو بازگویم.^{۲۰} باید بازگردم و با شهریار پارس پیکار کنم؛ چون از این کار ببردازم، شهریار یوان^(۲) خواهد آمد.^{۲۱} در این کارها، کس یاورم نیست، جز سالار شما میکائیل.

۱۱ و من در سال نخست داریوش مادی، عزم آن کردم که او را یاری و پشتیبانی کنم^(۳).^{۲۲} اینک حقیقت را بر تو می‌گویم.

نخستین جنگهای سلوکیان و لاگوسیان

«سه پادشاه^(۴) از برای سرزمین پارس برخوانند خاست؛ پادشاه چهارم را بیش از تمامی اینان ثروت خواهد بود، و چون از ثروت خویش قدرتمند گردد، علیه جمله ممالک یوان برخواند خواست.^۳ پادشاهی شجاع برخواند خواست و بر امپراتوری پهناوری حکم خواهد راند و هر آنچه خوشایندش است، خواهد کرد.^۴ در همان حال که برخاسته است، مملکت او خُرد خواهد شد و میان چهار باد آسمان قسمت خواهد گشت، لیک نه از بهر اعقاب او^(۵)؛ بر مملکت او مانند عهد وی حکمروایی نخواهد شد، چه مملکتش نابود خواهد گشت و به غیر اعقاب او سپرده خواهد شد.^۵ پادشاه جنوب قدرتمند خواهد شد؛ لیک یکی از سرداران او بر وی پیشی خواهد

(۱) ترتیب آیاتی که در پی می‌آیند، مشکوک است.

(۲) «یوان» (یونیا) به یونان اطلاق می‌شده است.

(۳) متن مشکوک است، ابتدای آیه «و من... مادی» گاه همچون قطعه‌ای افزوده شده به شمار می‌آید.

(۴) بی‌گمان مراد سه پادشاه پارس، به غیر از «داریوش مادی»، هستند. «پادشاه چهارم» بی‌گمان داریوش سوم کودومانوس (۳۳۶-۳۳۱ ق م) نبوده است، همو که آخرین شهریار هخامنشی بود و از اسکندر شکست خورد، بلکه خشایارشا کیور (۴۸۶-۴۶۵ ق م) بوده است که در ۴۸۰ ق م به مصر لشکر کشید. [داریوش سوم در مآخذ رومی کودومانوس (Codomannus) نام گرفته است. م.م.]

(۵) امپراتوری اسکندر پس از مرگ او نه تنها میان پسرانش، بلکه میان سرداران وی نیز که «دیادوخوس» (Diadokhos) به معنی «جانشین» خوانده می‌شدند، تقسیم گشت (بنگرید به ۴۰/۲ ب؛ ۷/۷؛ ۸/۸).

گرفت و امپراتوریش عظیم‌تر از آن او^(۱) خواهد شد.^۶ پس از سالیانی چند، پیمانی خواهند بست^(۲) و دخت پادشاه جنوب، از برای انجام توافقات نزد پادشاه شمال خواهد رفت. لیک قدرت بازوی او نخواهد پایید و اعقابش باقی نخواهند ماند: آن دختر به همراه کسانی که او را آورده‌اند و فرزند او^(۳)، و آن که بر او چیره است^(۴)، تسلیم خواهند شد. در زمان مقرر،^۷ جوانه‌ای از ریشه‌های او بر جای وی سر برخواهد آورد و آهنگ باروها خواهد کرد و به دژ پادشاه شمال ره خواهد یافت و با ایشان چون ظفرمندان رفتار خواهد کرد^(۵).^۸ خدایان و پیکره‌ها و ظرفهای گرانهای سیمین و زرین آنان، غنایمی خواهد بود که به مصر خواهد برد^(۶). سالیانی چند از پادشاه شمال فاصله خواهد گرفت.^۹ آهنگ مملکت پادشاه جنوب خواهد کرد و سپس به سرزمین خویش بازخواهد گشت.^{۱۰} پسران او^(۷) برخاوند خاست و انبوهی از سپاهیان قدرتمند گرد خواهند آورد، و او^(۸) پیش خواهد رفت و یورش خواهد برد و

(۱) «از آن او»، تت: «از امپراتوری او» می‌میشلتو (*mimemskaltō*)؛ عبر: «امپراتوری او»، می‌شلتو (*memshaltō*). — مراد از «پادشاه جنوب» بظلمیوس اول سوتر ۲۸۵-۳۰۶ ق م) نخستین پادشاه سلسله یونانی ماب مصر است. مراد از «سردار» سلوکوس اول نیکاتور (۳۰۱-۲۸۱ ق م) است که نخست به بظلمیوس اول پیوست تا آنتیگونوس را شکست دهد (نبرد غزه در ۳۱۲ ق م که عهد سلوکیان با آن آغاز می‌شود) و سپس امپراتوری پهنآوری در آسیا تشکیل داد.

(۲) حدوداً در ۲۵۲ ق م، آنتیوخوس دوم تئوس (۲۶۱-۲۴۶ ق م) پس از عقد پیمان با بظلمیوس دوم فیلادفوس (۲۴۷-۲۸۵ ق م)، با دختر او برنیکه ازدواج کرد. همر نخست او لاتودیکه که ناخواهری وی نیز بود، در ابتدا گوشه عزلت گزید، اما چون آنتیوخوس او را دگرباره نزد خویش خواند، وی را به همراه برنیکه و پسری که از آنتیوخوس پیدا کرده بود و اطرافیان، مسموم کرد. پسر لاتودیکه که سلوکوس دوم کالینیکوس (۲۴۶-۲۲۶ ق م) بود، اندک زمانی بعد مورد حمله بظلمیوس سوم اینویرگتیس (۲۴۷-۲۲۱ ق م) قرار گرفت. بظلمیوس سوم غنایم بسیار به مصر برد، اما از پیروزی درخشان خویش به تمامی بهره نبرد. آیه ۹ به ضد حمله سلوکوس اشاره دارد که چندان مورد تأیید مورخان نیست.

(۳) تتو، سو، وو: «اعقابش»؛ عبر: «بازویش»، — حد: «فرزندش» هیالدا (*hayyaledah*)؛ عبر: «پدرش»، هیولدا (*hayyoleadah*)؛ سر، وو: «فرزندانش».

(۴) مراد همسرش است.

(۵) تت: «و با آنان عمل خواهد کرد و ایشان را خواهد برد».

(۶) در اینجا برای نخستین بار، صریحاً ذکر شده است که «جنوب» بر کجا دلالت دارد. در هف. هم‌جا «مصر» جایگزین «جنوب» شده است.

(۷) مراد سلوکوس سوم کرائونوس (۲۲۷-۲۲۳ ق م) و آنتیوخوس سوم ملقب به کبیر (۲۲۳-۱۸۷ ق م) است.

(۸) آیتی که در پی می‌آیند، کامیابهای آنتیوخوس کبیر «پادشاه شمال» را روایت می‌کنند. او از ۲۲۰ ق م

گذر خواهد کرد و دگر باره تا دژ او به پای خواهد خاست.^{۱۱} و پادشاه جنوب خشمناک خواهد گشت و آهنگ پیکار با پادشاه شمال خواهد کرد. پادشاه شمال جمع کنیری را فراهم خواهد آورد؛ لیک این جمع تسلیم دستان او خواهند گشت،^{۱۲} و از میان خواهند رفت؛ دلش مغرور خواهد شد و دهها هزار تن را هلاک خواهد ساخت، لیک او را قدرتی نخواهد بود.^{۱۳} پادشاه شمال بازخواهد گشت و جمعی پُرشمارتر از جمع نخستین را به پای خواهد داشت و پس از گذشت سالیانی چند، با سپاهی عظیم و ساز و برگی فراوان پیش خواهد آمد.^{۱۴} در این دوران، شمار کنیری علیه پادشاه جنوب قیام خواهند کرد و تندخویانی از مردم قوم تو به پای خواهند خاست تا رؤیا را محقق سازند، لیک اینان سرنگون خواهند شد.^{۱۵} پادشاه شمال خواهد آمد و سنگرهایی خواهد ساخت تا شهری مستحکم را محاصره کند. سپاهیان جنوب پایداری نخواهند کرد؛ نخبگان قوم را یارای پایداری نخواهد بود.^{۱۶} آن که علیه او پیش می‌آید، آن‌گونه که دلخواهش است با وی رفتار می‌کند و کس برابرش پایداری نتواند؛ او در سرزمین شکوهمند توقف خواهد کرد و ویرانی در دستان او خواهد بود.^{۱۷} در اندیشه آن خواهد بود که سراسر مملکت او را فتح کند؛ سپس با او پیمان خواهد بست و از زنان، دختری بدو خواهد داد^(۱) تا وی را از میان بردارد^(۲)، لیک این کار نخواهد پایید و بر وفق خواست او پیش نخواهد رفت.^{۱۸} آهنگ جزایر^(۳)

+۹/۸

تسخیر فلسطین را آغاز کرد؛ بطلمیوس چهارم فیلوپاتور (۲۲۱-۲۰۳ ق م) بی‌درنگ سپاهانی از مزدوران مصریان فراهم آورد و آهنگ سرحدات کرد و خسارات بسیار بر آنتیوخوس وارد آورد (نبرد رافیا، آیة ۱۱)؛ این پیروزی نباید (آیة ۱۲)، چرا که آنتیوخوس هشت سال بی‌وقفه جنگید تا امپراتوری آسیایی خویش را دگر باره به چنگ آورد. او به هنگام بر تخت نشستن بطلمیوس پنجم ایپفانیس (۲۰۵-۱۸۱ ق م)، دگر باره قدرت یافت (آیة ۱۳) و به واسطه پیمان فیلیپوس پنجم مقدونی، مورد حمایت قرار گرفت و شورشهای داخلی که در مصر روی داد، به کمک وی آمد. آیة ۱۵ به محاصره طولانی غزه اشاره دارد. ضد حمله مصریان در هودا، ورود آنتیوخوس را به اورشلیم اندکی به تعویق انداخت (آیات ۱۵-۱۶).

(۱) حد: «با او پیمان خواهد بست»؛ عبر: مفشوش است. — آنتیوخوس چون دریافته بود که احتمال مداخله رومیان می‌رود، بر آن شد تا با بطلمیوس سازش کند و دختر خویش کلئوپاترا را به نامزدی او درآورد؛ ازدواج آنان در ۱۹۴ ق م در رافیا برپا گشت.

(۲) اگرچه مفعول جمله زن است، نمی‌توان عمل «از میان برداشتن» را به کلئوپاترا نسبت داد؛ این نکته در مورد دو فعلی که در ادامه جمله می‌آید نیز صادق است. پایان این آیة مبهم باید به از سرگیری عداوتها که معلول بدگمانی بجای مصریان بود، اشاره داشته باشد.

(۳) مراد شهرهای ساحلی است: آنتیوخوس با بهره جستن از فرصت متارکه جنگ با مصر، به سوی آسیای صغیر

←

خواهد کرد و شمار بسیاری از آنها را خواهد گرفت؛ لیک سرداری اهانت او را به پایان خواهد رساند، بی آن که او بتواند اهانت وی را پاسخ گوید.

^{۱۹} چهره خویش به سوی برج و باروهای سرزمین خود خواهد گرداند، لیک سرنگون خواهد گشت و سقوط خواهد کرد و کس او را نخواهد یافت ^(۱). ^{۲۰} بر جای او کسی خواهد آمد ^(۲) و اختلاسگری را گسیل خواهد داشت که به شکوه سلطنت آسیب خواهد رساند؛ طی چند روز نابود خواهد شد، لیک نه برابر دیدگان همگان یا در جنگ ^(۳).

آنتیوخوس ایپیفانیس

^{۲۱} «بر جای او فرومایه‌ای برخواید خواست ^(۴)؛ او را عزت سلطنت عطا نخواهد شد. به راحتی خواهد آمد و به حيله مملکت را تصرف خواهد کرد. ^{۲۲} قدرتها برابر او شکسته و خرد خواهند شد — حتی رئیس عهد ^(۵). ^{۲۳} به مدد همدستان خویش، خائنانه عمل خواهد کرد و قدرت خواهد یافت، اگرچه با مردمانی اندک شمار. ^{۲۴} به آسودگی ولایات حاصلخیز را تسخیر خواهد کرد و به کارهایی دست خواهد زد که پدران و پدران پدران نیز بدانها دست نزدند و غنایم و بهره‌ها و ثروتها را میان ایشان ^(۶) قسمت خواهد کرد و مدتی دسیسه‌هایی بر ضد دژها در کار خواهد آورد.

بازگشت و شهرهای یونانی و مصری را بدون توجه به هشدارهای رومیان تسخیر کرد، تا آنگاه که در ۱۹۰ ق.م. در ماگنسیای سیپولوم، مغلوب کنسول رومی لوکیوس کورنلیوس اسکپیون (که در اینجا «سردار» خوانده شده است) گشت، بی آن که امکان تلافی شکست برای او دست دهد.

(۱) آنتیوخوس که باید غرامت جنگی سنگینی می‌پرداخت، دست به تاراج خزانه معبد پل در عیلام زد، اما در این حمله جان باخت (۱۸۷ ق.م).

(۲) مراد سلوکوس چهارم فیلیپاتور (۱۸۷-۱۷۵ ق.م) پسر آنتیوخوس کبیر است که به وزیر خود هلیودوروس امر کرد خزانه معبد اورشلیم را تصاحب کند، اما هلیودوروس به واسطه تعجلی قدرت ماورای طبیعی، از این کار بازداشته شد (۲ مک: ۳). — ادامه جمله دشوار است و ترجمه آن به صورت حدسی انجام پذیرفته است.

(۳) مراد آنتیوخوس چهارم ایپیفانیس (۱۷۵-۱۶۵ ق.م) است که به جای دیترئوس جوان، که پسر برادرش سلوکوس چهارم بود، بر تخت نشست.

(۵) احتمالاً مراد کاهن اعظم اونئیای سوم است (بنگرید به ۲۶/۹+).

(۶) بی‌گمان مراد دوستان آنتیوخوس هستند که از مال‌پرستی او منتفع می‌شدند.

^{۲۵} با سپاهی عظیم، قدرت و قلب خویش را علیه پادشاه جنوب برخواهد انگیخت^(۱). پادشاه جنوب با سپاهی بس عظیم و سخت نیرومند، برای جنگ به پای خواهد خاست، لیک نخواهد پایید، چه دسیسه‌هایی علیه او در کار خواهد آمد^{۲۶} و آنان که از طعامهای او می‌خورند، وی را قطعه‌قطعه خواهند کرد؛ سپاه او در هم خواهد شکست و شمار بسیاری به خاک هلاکت درخواهند افتاد.

^{۲۷} دو پادشاه که دلشان به بدی گراییده است و بر سر میزی نشسته‌اند، سخنانی ناراست خواهند گفت؛ لیک راه به جایی نخواهند برد، چه زمان مقرر، دگر باره در حال فرارسیدن است.^{۲۸} او با ثروتهای هنگفت و دلی کینه‌ورز به عهد مُقَدَّس، به سرزمین خویش بازخواهد آمد؛ عمل خواهد کرد و سپس به سرزمین خویش بازخواهد آمد.^{۲۹} چون زمان آن فرا رسد، به سوی جنوب باز خواهد گشت^(۲)، لیک فرجام کار او همچون آغاز آن نخواهد بود.^{۳۰} ناوهای کِثیم^(۳) به مصاف او خواهند آمد و وی دلسرد خواهد شد. بازخواهد گشت و خشمگانه علیه عهد مُقَدَّس سختگیری خواهد کرد و دگر باره، بر آنان که از عهد مُقَدَّس روی بر تافته‌اند^(۴)، نظر خواهد کرد.

۱۱/۵: مک: ۲

^{۳۱} سپاهییانی از جانب او خواهند آمد تا حرمت مُقَدَّس-ارگ^(۵) را هتک کنند، اینان قربانی ذبح‌کردنی دائمی را منع خواهند کرد و کراحت ویرانی را در آنجا خواهند نهاد.^{۳۲} آنانی را که از عهد روی گردانده‌اند، به سخنان دلپذیر خویش تباه خواهد

۱۱/۸

+ ۲۷/۹

(۱) مراد نخستین حمله آنتیوخوس به فیلموتور مصر (پسر خواهرش کلئوپاترا) است. فیلموتور به سبب مشورت نادرست، به دست آنتیوخوس که بر وی هجوم آورده بود، افتاد؛ آنتیوخوس ظاهراً با وی از در دوستی درآمد و مصر را تاراج کرد. پس از بازگشت، با یهودیان سختگیری کرد (آیه ۲۸).

(۲) دومین حمله به مصر با شکستی ننگین پایان پذیرفت. کنسول روم گائوس پوپیلیوس لائانس در ملاقات با آنتیوخوس در حوالی اسکندریه، از قول مجلس شیوخ روم به وی ابلاغ کرده بود که باید بازگردد.

(۳) در وو. این لفظ به «رومیان» برگردانده شده است. این نام در اصل بر قبرس دلالت داشته و در کتاب مقدس به مناطق ساحلی، خصوصاً مناطق ساحلی باختر زمین، نیز اطلاق شده است (بنگرید به پی: ۴/۱۰؛

ع: ۲۴/۲۴؛ اش: ۱/۲۳، ۱۲؛ ار: ۱۰/۳؛ حز: ۶/۲۷ (وو: «ایتالیا»). در اینجا مراد به یقین رومیانند.

(۴) مراد یهودیانی هستند که از شاعر دینی خویش روی گردانده و مسخر جاذبه‌های زندگی یونانی‌مآب شده بودند (بنگرید به ۱۱/۱-۱۵، ۴۳، ۵۲).

(۵) بنگرید به «ارگ معبد» در نخ: ۸/۲، و نیز به ۱ مک: ۳۱/۱، ۳۳.

ساخت^(۱)، لیک آن کسان که خدای خویش را می‌شناسند، استوار خواهند ماند و عمل خواهند کرد.^{۳۳} و خردمندان قوم، بسیاری را آموزگاری خواهند کرد؛ ایشان زمانی چند به تیغ و آتش و اسارت و غصب، برخوانند افتاد^(۲).^{۳۴} چون برافتند، اندک شماری به یاری ایشان خواهند آمد؛ و شمار بسیاری به خدعه به ایشان خواهند پیوست^(۳).^{۳۵} از میان خردمندان، پاره‌ای برخوانند افتاد، بدان سان که در جمع ایشان، کسانی پاک و منزّه و سپید گردند، تا روز بازبین، چه زمان مقرر هنوز فرا نرسیده است.^{۳۶} پادشاه به اراده خویش عمل خواهد کرد و گران‌سر خواهد گشت و مرتبت خویش را از همه خدایان بلندتر خواهد ساخت^(۴)، و علیه خدای خدایان سخنانی شگفت بر زبان خواهد راند و کامیاب خواهد گشت تا بدان جا که خشم به نهایت رسد—چه آنچه مقدر شده، انجام خواهد پذیرفت.^{۳۷} بی‌اعتنا به خدایان پدرانش و بی‌اعتنا به محبوب زنان یا هر خدای دیگری، مرتبت خویش را از همه بلندتر خواهد ساخت^(۵).^{۳۸} به جای آنها، خدای دژها را تکریم خواهد کرد؛ خدایی را که پدرانش نشناخته‌اند، به زر و سیم و سنگهای گرانها و اشیای ارزشمند، تکریم خواهد کرد.^{۳۹} قوم خدایی بیگانه را به پاسداری دژها خواهد گمارد^(۶)؛ بهر ارج نهادن بر کسان، ایشان را عزّت بسیار خواهد بخشید و بر جمع کثیری مقتدرشان خواهد گرداند و میانشان زمین قسمت خواهد کرد از برای سود^(۷).

۳/۱۲

۱۰/۱۲

۲۸: تن: ۴/۲

دان: ۴۷/۲
مکا: ۵/۱۳

دان: ۱۹/۸

(۱) تن: «منافق خواهد گرداند».

(۲) در عبر. میان «برافتادن» و «خردمندان» جناس وجود دارد؛ در آیه ۳۵ نیز چنین است.

(۳) محتمل است که به نخستین کامیابهای یهودای مَکابی که عناصر مقاومت را پیرامون خویش گرد آورده بود، اشارت رفته باشد.

(۴) همچون اسکندر در ۴/۸ و ۳/۱۱، و آنتیوخوس کبیر در ۱۶/۱۱، و برخلاف هخامنشیان که در سنگ‌نوشته‌های خود، پیوسته اقبال خویش را به اراده اهورامزدا نسبت داده‌اند. آنتیوخوس در زمان سالخوردگی، بر مسکوکات خویش، به زیر پرتوهای زئوس آلمی نشان داده شده است.

(۵) جانشینان سلوکوس اول، به‌ویژه آپولون را گرامی می‌داشتند؛ آنتیوخوس اپیفانیس بیشتر سرسپرده زئوس آلمی بود (بنگرید به آیه ۳۶) که مطابق یوپیتِر کاپیتولینوس (آیه ۳۸) شمرده می‌شد. «محبوب زنان» همان آدونیس—تمّوز است (بنگرید به حز: ۱۴/۸).

(۶) اشاره است به قراولان سوری و یهودیان از دین برگشته که پادشاه آنان را در ارگ جدید مستقر ساخته بود (بنگرید به ۱ مک: ۱/۳۳-۳۴).

(۷) تن: «از برای بها»؛ می‌توان اندیشید که سلوکیان در قلمروهای مفتوحه خود، نظام زراعی و مالیاتی وضع کرده بودند.

روز بازپسین

فرجام کار آزارگر

۴۰ «در روز بازپسین، پادشاه جنوب با وی رویاروی خواهد گشت؛ پادشاه شمال با اربابان و سوارگان و ناوگان پُرشمار خویش، بر او یورش خواهد آورد. به سرزمینها خواهد آمد و تسخیرشان خواهد کرد و از آنها خواهد گذشت. ۴۱ به سرزمین شکوهند خواهد آمد، و شمار بسیاری بر خاک خواهند افتاد، لیک آدوم و موآب و بقیه^(۱) بنی عَمُون از دستان او رهایی خواهند یافت.

+۹/۸

۴۲ دست خویش را بر سرزمینها دراز خواهد کرد و سرزمین مصر از او رهایی نخواهد یافت. ۴۳ بر خزانه‌های زر و سیم و جمله اشیای گرانهای مصر دست خواهد یافت. لیبیاییان و کوشیان^(۲) در رکاب او خواهند بود. ۴۴ لیک همه‌هایی از خاور و شمال، او را آشفته خواهد ساخت؛ با خشم بسیار بدین خطه‌ها خواهد رفت تا شمار بسیاری را نابود سازد و از میان بردارد. ۴۵ خیمه‌های اردوگاه خویش را میان دریا و کوه شکوهند مُقَدَّس به پا خواهد داشت. تا فرجام کار خویش پیش خواهد رفت^(۳): او را یآوری نخواهد بود.

۱ در این زمان میکائیل برخواهد خاست، آن سرور بزرگ که نزد فرزندان قومت می‌ایستد. این دوران، زمان پریشانی خواهد بود، آنچنان که همانند آن از هنگامی که ملتی پدید آمده تا آن دوران، نبوده است. در این زمان، قوم تو نجات خواهد یافت؛ جمله آنان که در دفتر^(۴) ثبت شده‌اند.

+۱۳/۱۰

۱۲

ار: ۷/۳۰
یوه: ۲/۲
مت: ۲۴/
م ۲۱

(۱) حد: «بقیه»، شِوَرِیت (she 'erit)؛ عبر: «سران» یا «سرکردگان»، رَشِیت (re 'shit).

(۲) اقوامی که مقیم غرب و جنوب مصر بودند. (۳) مراد مرگ آنتیوخوس است (بنگرید به ۲۵/۸).

(۴) مراد دفتر تقدیر یا دفتر زندگی است (بنگرید به خرو: ۳۳-۳۲/۳۲؛ مز: ۲۹/۶۹؛ ۱۶/۱۳۹؛ اش: ۳/۴؛ لو:

۲۰/۱۰؛ مکا: ۱۲/۲۰. نیز بنگرید به دان: ۱۰/۷+).

رستاخیز و مکافات

۲ «از آنان که در دیار خاک خفته‌اند، شمار بسیاری بیدار خواهند شد، پاره‌ای
بهر زندگی جاودانه و پاره‌ای از برای ننگ و نفرت ابدی^(۱)». ۳ خردمندان درخششی
به‌سان تابناکی آسمان خواهند گرفت و آنان که دادگری را بر شمار بسیاری
آموخته‌اند^(۲)، چون اختران جاودانه خواهند درخشید.
۴ تو ای دانیال، این سخنان را مکتوم دار و کتاب را تا روز بازپسین مهر نه.
بسیاری اینجا و آنجا سرگردان خواهند بود^(۳) و معصیت^(۴) فزونی خواهد گرفت.»

۲ مک: ۹/۷
جز: ۱۰/۳۷
پو: ۲۹-۲۸/۵
اش: ۲۴/۶۶
مت: ۴۳/۱۳
قر: ۴۲-۴۱/۱۵
۲۶/۸
مکا: ۴/۱۰

پیشگویی سر به مهر

۵ من، دانیال، می‌نگریستم و اینک آنچه بدیدم: دو کس دیگر، این سوی و آن
سوی رود ایستاده بودند. ۶ از ایشان یکی به آن که جامه کتان بر تن داشت و در
فراست رود بود، گفت: «زمان امور شگفت تا چند خواهد بود؟» ۷ مردی که جامه
کتان بر تن داشت و در فراست رود ایستاده بود، دست راست و دست چپ خویش
را به سوی آسمان برآورد و شنیدم که به خدای زنده سرمدی سوگند خورد: «تا زمانی
و زمانهایی و نیم زمانی، و جمله این امور آنگاه به پایان خواهد رسید که سرکوب
قدرت قوم مُقَدَّس خاتمه پذیرد.» ۸ گوش می‌دادم بی آن که چیزی دریابم. پس آنگاه
گفتم: «سرورم، این پایان چه‌سان خواهد بود؟» ۹ گفتم: «برو ای دانیال، این سخنان تا
روز بازپسین سر بسته و سر به مهر خواهد بود. ۱۰ بسیاری مژده و سپید و پاک خواهند

۵/۱۰
مکا: ۶-۵/۱۰
دان: ۳۱/۴
سی: ۱/۱۸
دان: ۲۵/۷
۱۴/۸
۳۵/۱۱
مکا: ۱۱/۲۲

(۱) این یکی از مهم‌ترین متناهی‌های ع. درباره رستاخیز اجساد است (بنگرید به ۲ مک: ۹/۷+).

(۲) تت: «انان که دادگر ساخته‌اند» و بنابراین «استادان دادگری». آیه پیشین این اندیشه را به ذهن متبادر می‌سازد که در اینجا تنها آوازه پس از مرگ مُقَدَّسان در نظر نبوده است (مانند آنچه در حک: ۷/۳ آمده است؛ نیز بنگرید به اش: ۳۱/۱)، بلکه تبدیل هیئت ایشان در آخرت که بر جسدشان تأثیر می‌گذارد و آن را «پُر مجد» می‌سازد نیز مورد نظر قرار داشته است.

(۳) بی‌گمان در جست‌وجوی حقیقت (بنگرید به عا: ۱۲/۸).

(۴) هف: «معصیت»؛ عبر: «علم». اما بدون اعمال تصحیح، احتمالاً می‌توان جمله را (بر اساس تتو.) چنین درک کرد: «بسیاری حیران خواهند بود، لیک علم فزونی خواهد گرفت».

بود؛ خبیثان بدی خواهند کرد، خبیثان چیزی در نخواهند یافت؛ خردمندان در خواهند یافت. ^{+۲۷/۹} ^{۱۱} از آن زمان که قربانی ذبح‌کردنی دائمی منع شود و کراهت ویرانی نهاده گردد، هزار و دویست و نود روز باید شمرده شود. ^{+۲۵/۷} ^{۱۲} نیکبخت آن که بیاید و به هزار و سیصد و سی و پنج روز برسد ^(۱). ^{۱۳} اما تو، تا فرجام کار خویش برو، پس آنگاه بیاسای؛ در روز بازپسین، بهر نصیب خویش برخواهی خواست ^(۲)».

سوسنه و داوری دانیال ^(۳)

۱۳ ^۱ در بابل مردی به نام یو یاقیم می‌زیست. ^۲ او زنی به نام سوسنه، دخت جَلْقِیّا، را به همسری گرفته بود، سوسنه بس زیباروی بود و خدای ترس، ^۳ چه والدین او مردمی درستکار بودند و دخت خویش را بر وفق شریعت موسی پرورده بودند. ^۴ یو یاقیم بس توانگر بود، باغی نزدیک خانه او بود و یهودیان فوج فوج نزدش می‌رفتند، چه او را بیش از هر کس دیگر ارج می‌نهادند. ^۵ آن سال، دو پیر در قوم برگزیده شده بودند تا بر کرسی داوری نشینند. روی این سخن خداوند با ایشان بود ^(۴): «از جانب پیران و داورانی که خویشان را راهبران قوم می‌شمارند، معصیت بر بابل روی آورده است.» ^۶ اینان به خانه یو یاقیم آمد و شد می‌کردند و جمله صاحبان دعوی، کار خویش نزد ایشان می‌بردند. ^۷ چون نزدیک نیمروز همگان می‌رفتند، سوسنه به باغ شوی خویش می‌شد تا در آن بخرامد. ^۸ دو پیر هر روز سوسنه را می‌دیدند که از برای خرامیدن به باغ درمی‌آید و میل او کردند. ^۹ از این هوس، خرد از کف بدادند و نگاه خویش از آسمان برگرداندند و داوریهای دادگرا نه خود را به دست فراموشی بسپردند. ^{۱۰} هر دو از این هوس زخمگین بودند، لیک درد خویش از یکدگر

(۱) برای تفاوت ارقام مذکور در ۱۴/۸ (۱۱۵۰) و ۱۱/۱۲ (۱۲۹۰) و ۱۲/۱۲ (۱۳۳۵)، تفسیری وجود ندارد.

(۲) مراد پاداش اخروی است (می ۵/۲؛ نیز بنگرید به مز: ۵/۱).

(۳) از اینجا ملحقیات به زبان یونانی آغاز می‌شود، بنگرید به مقدمه، ص ۶۳۹.

(۴) غی دانیم در اینجا کدام متن کتاب مقدس مورد نظر بوده است.

نهان می‌داشتند.^{۱۱} چون از اعتراف به هوسی که ایشان را به همبستری با او برمی‌انگیخت، شرم داشتند،^{۱۲} هر روز حیلتی در کار می‌آوردند تا او را ببینند.^{۱۳} روزی با این سخن از یکدیگر جدا شدند: «به خانه خویش رویم، هنگام ناهار است»، و هرکدام راه خود در پیش گرفت،^{۱۴} لیک هر دو به مکان نخستین بازگشتند و با یکدیگر رویاروی شدند. آنگاه چون ناگزیر گشتند سبب کار خویش بگویند، به هوس خود اعتراف کردند و اذعان داشتند که باید مترصد زمانی باشند که سوسنه را تنها به چنگ آورند.^{۱۵} پس به انتظار فرصت مناسب نشستند. روزی سوسنه مانند روزهای پیشین، به همراه دو کنیزک آمد و چون هوا گرم بود، میل آن کرد که در باغ تن به آب زند.^{۱۶} کس نبود: تنها دو پیر که پنهان گشته بودند، مراقب بودند.^{۱۷} سوسنه کنیزان را گفت: «از برایم روغن و عطر آورید و در باغ برنیدید تا تن به آب توأم زد.»^{۱۸} کنیزان اطاعت کردند و در باغ بیستند و از درکنار به خانه درآمدند تا آنچه را که سوسنه خواسته بود، بیاورند، بی‌خبر از پیرانی که پنهان شده بودند.

^{۱۹} چون کنیزان برفتند، آن دو به پا خاستند و خویشتن را بر سوسنه افکندند و گفتند:^{۲۰} «در باغ بسته است، کس نمی‌بیند مان. ما میل تو داریم، تن ده و با ما هم‌خوابه شو!»^{۲۱} اگر تن ندهی، گواهی خواهیم داد و خواهیم گفت مرد برنایی با تو بوده و تو کنیزان خویش را از این روی دور ساختی.»^{۲۲} سوسنه نالید: «اینک این من که از هر سوی به دام افتاده‌ام: اگر تن دهم، مرگ از آن من است»^(۱)، اگر پایداری ورزم، از شما گریزیم نخواهد بود.^{۲۳} لیک بر من آن به که بیگانه به داستان شما درافتم تا آن که برابر رخساره خداوند گناه کنم.»^{۲۴} آنگاه سوسنه به آوای بلند بانگ برآورد. دو پیر نیز علیه سوسنه بانگ برآوردند،^{۲۵} و از ایشان یکی دوید تا در باغ بگشاید.^{۲۶} چون اهل خانه این بانگها را از باغ شنیدند، از درکنار بدانجا شتافتند تا ببینند چه روی داده است،^{۲۷} و چون پیران داستان خویش حکایت کردند، خادمان جملگی خجلت‌زده شدند، چه هرگز از سوسنه اینچنین سخن گفته نشده بود.

^{۲۸} فردای آن روز مردمان نزد یویاقیم، شوی سوسنه، گرد آمدند. پیران نیز بدانجا

لاو: ۱۰/۲۰
تث: ۲۲/۲۲
یو: ۵-۴/۸

(۱) برای زناکار جزای مرگ مقرر شده است (بنگرید به لاو: ۱۰/۲۰؛ تث: ۲۲/۲۲؛ یو: ۵-۴/۸).

آمدند؛ لیک با ستمگری، جز به فراهم آوردن اسباب مرگ او نمی‌اندیشیدند.^{۲۹} اینان خطاب به مجلس گفتند: «سوسنه، دخت حَلِیقَا، همسر یوِیا قِیم، را احضار کنید.» او را احضار کردند؛^{۳۰} پس او به همراه والدین و فرزندان و جمله نزدیکان خویش ظاهر گشت.^{۳۱} باری، سوسنه بس ظریف بود و بسی زیباروی.^{۳۲} چون روی‌بند بر چهره داشت، آن فرومایگان روی‌بند از رخساره او برگرفتند تا چشم‌شان دگر باره بر زیبایی او افتد.^{۳۳} جمله بستگان او و تمامی آنان که وی را می‌دیدند، گریه سر دادند.^{۳۴} دو پیر در میانه مجلس برخاستند و دستان خویش بر سر او نهادند.^{۳۵} (۱) سوسنه گریه سر داد، در حالی که چهره خویش به سوی آسمان برآورده و دلش از خدای مطمئن بود.^{۳۶} پیران سخن گفتند: «آن زمان که ما تنها در باغ می‌خرامیدیم، این زن با دو کنیز بدانجا درآمد، در را بیست و سپس کنیزان را بازگرداند.^{۳۷} مرد برنایی که پنهان گشته بود، نزد او آمد و آنان با یکدیگر هم‌خواه شدند.^{۳۸} ما در انتهای باغ بودیم و چون این معصیت را بدیدیم، به سوی ایشان شتافتیم.^{۳۹} آنان را با یکدیگر نیک بدیدیم، لیک نتوانستیم مرد برنا را دستگیر کنیم، چه نیرومندتر از ما بود و در را گشود و بگریخت.^{۴۰} لیک سوسنه را گرفتیم و از او پرسیدیم آن مرد که بود.^{۴۱} او نخواست بر ما بازگوید. این بود گواهی ما.»

اع: ۲۲-۱۸/۵

لاو: ۱۴/۲۴

مجلس سخنان ایشان را باور کرد، چه اینان شیوخ قوم و داور بودند. پس سوسنه به مرگ محکوم گشت.^{۴۲} به آوای بلند بانگ برآورد: «ای خدای سرمدی، تو که از اسرار آگهی، تو که از هر چیز پیش از وقوع آن آگهی،^{۴۳} تو می‌دانی که اینان بر من گواهی دروغین دادند. و اینک این من که می‌میرم، حال آن که دامنم از آنچه خبائت ایشان به دروغ بر من بر بسته، پاک است.»

مز: ۱۵-۱۳/۳۳
ام: ۱۱/۱۵
عب: ۱۳/۴

^{۴۴} خداوند سخنش را بشنید.^{۴۵} و چون او را به سوی مرگ می‌بردند، روح مُقَدَّس نوباوه‌ای را که همان دانیال بود، برانگیخت،^{۴۶} و او بانگ برآورد: «من از خون این زن مبرا هستم!»^{۴۷} همگان به سوی او برگشتند و از وی پرسیدند: «سخنی که گفتی به چه

۱۴، ۱۱/۵: ۵/۴

(۱) سنگسار کردن که پیش از انجام آن، بر سر محکوم دست می‌نهادند، عملی بود که باید تمامی جمع آن را اجرا می‌کردند.

معنی است؟»^{۴۸} در میانهٔ مجلس ایستاد و پاسخ گفت: «شما بس سفیه هستید ای بنی اسرائیل که دختری از اسرائیل را بی تفحص و تحقیق محکوم می‌کنید؟»^{۴۹} به مکان داوری بازگردید، چه اینان علیه او گواهی دروغین بداده‌اند.»

^{۵۰}همگان به شتاب بدانجا بازگشتند و شیوخ دانیال را گفتند: «بیا و در میانهٔ ما جلوس کن و اندیشهٔ خویش بر ما بازگویی، چه خدا ترا شأن شیوخ ارزانی داشته است.»^{۵۱} آنگاه دانیال ایشان را گفت: «آن دو را از یکدیگر جدا سازید و من از ایشان پرسش خواهم کرد.»^{۵۲} آنان را جدا کردند و سپس دانیال از ایشان یکی را فرا خواند و او را گفت: «تو با معصیت پیر شده‌ای و اینک، گناهان زندگانی گذشته‌ات ترا از پای درآورده است،^{۵۳} ای آن که به ناحق گواهی دادی، تو بیگناهان را محکوم و گنهکاران را تبرئه می‌کردی، حال آن که خداوند می‌گوید: "بیگناه و درستکار را نخواهی میراند!"^{۵۴} حال، اگر آن ماجرا را چنان نیکو بدیده‌ای، بر ما بازگویی که ایشان را به زیر کدامین درخت با یکدیگر بدیدی.» پاسخ گفت: «به زیر یک افاقیا»^(۱)،^{۵۵} دانیال گفت: «راستی را که دروغ تو بر سرت فرود آمد: فرشتهٔ خدا حکم ترا از پروردگار گرفت و آمد تا از میان خُردت کند.»^{۵۶} او را بازگرداند و آن دیگری را فرا خواند و وی را گفت: «ای آن که از نسل کنعانی و نه از یهودا، زیبایی گمراهت کرد و هوس، دلت را تباه ساخت!»^{۵۷} اینچنین با دختران اسرائیل رفتار می‌کنید و ناگزیرشان می‌سازید که از روی ترس، به آمیزش با شما تن دردهند. لیک اینک این دختری از یهودا است که معصیت شما را برنتافت!^{۵۸} حال، مرا بگویی که به زیر کدامین درخت ایشان را با یکدیگر غافلگیر کردی.» پاسخ گفت: «به زیر یک سپیدار.»^{۵۹} دانیال گفت: «راستی را که دروغ تو نیز بر سرت فرود آمد: اینک فرشتهٔ خدا شمشر به دست در انتظار است تا از میان دو نیمت کند و کار شما را یکسره سازد.»

^{۶۰}آنگاه تمامی مجلس به آوای بلند بانگ برآوردند و خدای را که منجی امیدواران خویش است، متبارک خواندند.^{۶۱} پس آنگاه سوسنه از دو پیری که دانیال،

(۱) در اینجا و در آیات ۵۸-۵۹، در متن یونانی کوشش شده است که برای ترجمهٔ الفاظ معرف درخت و کبفر، واژه‌هایی انتخاب شود که واکهٔ پایانی‌شان با یکدیگر همانند باشد: *prinos*; *schisei* و *schinos* و

گواهی دروغین ایشان را از زبان خودشان برملا ساخته بود، روی گرداند. ^{۶۲} بر وفق شریعت موسی، همان مجازاتی که اینان می‌خواستند بر همنوع خویش به اجرا درآورند، بر خودشان به اجرا درآمد. ایشان را بمیراندند و در آن روز، خون بیگناهی پاس داشته شد. ^{۶۳} حَلَقِیتَا و همسرش، خدای را از بهر دخت خویش شکر گزاردند. یویاقیم شوی سوسنه و تمامی نزدیکان او نیز سپاس خدای به جای آوردند که هیچ زشتی در وی پدید نگشت.

^{۶۴} و از آن روز، شأن دانیال در نظر قوم عظمت یافت.

بِل و مار ^(۱)

دانیال و کاهنان بِل

^{۱۴} ^{(۲)۱} پادشاه ایشتوویگو ^(۳) به پدران خویش پیوست و کورش پارسی بر جای او نشست. ^۲ دانیال نزد پادشاه می‌زیست و پادشاه او را بیش از تمامی دیگر دوستان خویش ارج می‌نهاد ^(۴). ^۳ باری، در بابل بقی به نام بِل ^(۵) بود که هر روز دوازده آردَب ^(۶) آرد نرم و چهل بره و شش پپانه شراب بر او تقدیم می‌کردند. ^۴ پادشاه این بت را تکریم می‌کرد و هر روز به پرستش آن می‌رفت. لیک دانیال خدای خویش را

(۱) حکایت‌هایی که پس از این می‌آیند، داستان‌هایی اخلاقی در رد آیین بت‌پرستی هستند که مایه‌هایی از حک: ۱۵ و ۱۶ در آنها به چشم می‌خورد. مهم‌ترین تفاوت‌هایی را که این متن کاملاً مستقل، با هف. دارد، مشخص ساخته‌ایم.

(۲) آغاز این فصل در هف. چنین است: «با پیشگویی حَبَقُوق، پسر یُوشَع، از سبط لاوی» (بنگرید به آیه ۳۳). (۳) ایشتوویگو (حدوداً ۵۸۴-۵۵۰ ق م) که در زبان فرانسه Astiage نامیده می‌شود، پسر و جانشین هووخشتره و آخرین پادشاه ماد بود. کورش کبیر که دخترزاده ایشتوویگو بود، حدوداً در ۵۵۰ ق م او را شکست داد و پادشاهی ماد را برانداخت. -م.

(۴) هف.: «مرد کاهنی بود به نام دانیال، پسر آبل، که دوست پادشاه بابل بود»

(۵) بِل یکی از نامهای مردوک، شفیع بابل، بوده است (بنگرید به اش: ۱/۴۶؛ ار: ۲/۵۰؛ ۴۴/۵۱).

(۶) artabe، مقیاس قدیمی ایران که حدوداً مطابق با ۵۶ لیتر بوده است. این مقیاس بعدها در سراسر دنیای یونانی-مآب رواج پیدا کرد. -م.



دانیال بی گناهی سوسنه را اثبات می کند
(دان: ۴۸/۱۳-۶۲، صص ۶۹۹-۷۰۰)



دانیال کاهنان پل را شرمسار می سازد
(دان: ۱۴-۱۲، صص ۷۰۰-۷۰۱)

می‌پرستید.^۵ از این روی، پادشاه او را گفت: «از چه روی پل را نمی‌پرستی؟» دانیال پاسخ گفت: «من خدایان ساخته دست بشر را نمی‌پرستم، بلکه تنها خدای زنده را می‌پرستم که آسمان و زمین را آفریده است و بر هر بشری اقتدار دارد.»^۶ آنگاه پادشاه گفت: «پس تو گمان می‌بری که پل خدایی زنده نیست؟ آیا آنچه را که هر روز می‌خورد و می‌آشامد، نمی‌بینی؟»^۷ دانیال خنده سرداد و گفت: «پادشاه، خویشتن را مفریب؛ درون آن از گِل است و برون آن از مس، و هرگز نه خورده و نه آشامیده است.»^۸ پادشاه به خشم آمد؛ کاهنان خویش را احضار کرد و ایشان را گفت: «اگر به من مگویید چه کس این طعام را می‌خورد، خواهید مرد؛ لیک اگر ثابت کنید که پل آن را می‌خورد، دانیال به سبب کفرگویی بر او خواهد مرد.»^۹ دانیال پادشاه را گفت: «آنچه گفتی همان شود!^(۱)» این کاهنان، بدون در شمار آوردن زنان و فرزندان، هفتاد تن بودند.^{۱۰} پس پادشاه با دانیال به معبد پل رفت^(۲)،^{۱۱} و کاهنان پل او را گفتند: «ما از اینجا برون خواهیم شد؛ و تو ای پادشاه، امر کن که طعام بگسترند و شراب آمیخته تقدیم دارند؛ پس آنگاه، فرمان ده که در را ببرند و آن را به مهر خویش ممهور ساز؛ چون فردا آمدی، اگر دریافتی که پل همه چیز را نخورده است، جزای ما مرگ خواهد بود؛ اگر جز این شد، جزای این دانیال بهتان‌زن مرگ خواهد بود.»^{۱۲} آنان با بی‌شرمی، به گذرگاه پنهانی می‌اندیشیدند که زیر میز ساخته بودند و هر روز از آن می‌آمدند و هدیه‌ها را می‌بردند.^{۱۳} چون برون شدند و پادشاه امر کرد که طعام بگسترند،^{۱۴} دانیال از خادمان خویش خواست تا خاکستر آورند و کف معبد را سراسر بدان پیوشانند، بی آن که گواهی جز پادشاه حاضر باشد. سپس برون شدند و در را بستند و آن را به مهر شاهی ممهور ساختند و برفتند.^{۱۵} کاهنان برحسب عادت، شبانگاه با زنان و فرزندان، می‌آمدند و همه چیز را خوردند و نوشیدند.^{۱۶} پادشاه زودهنگام برخاست؛ دانیال نیز چنین کرد.^{۱۷} پادشاه از او پرسید: «دانیال، مهرها دست نخورده‌اند؟» دانیال پاسخ گفت: «دست نخورده‌اند ای پادشاه.»^{۱۸} چون در را بگشود،

(۱) در هف. دانیال خود کیفر خویش را پیشنهاد می‌کند.

(۲) در هف. آنچه در ادامه می‌آید، خلاصه شده است.

پادشاه میز را نگریست و بانگ برآورد: «تو بزرگی ای پل و هیچ فریبی در تو نیست!»^{۱۹} دانیال خنده سر داد و پادشاه را از پیش تر رفتن بازداشت و او را گفت: «زمین را بنگر و تفحص کن که این نشان گامها از آن کیان است.»^{۲۰} پادشاه گفت: «گامهای مردان و زنان و کودکان را می بینم»؛^{۲۱} و خشمناک، فرمان بداد که کاهنان را با زنان و فرزندان شان دستگیر کنند. آنگاه آنان در پنهان راکه از آن می آمدند و آنچه را که روی میز بود، ناپدید می ساختند، بدو نمایانند.^{۲۲} پادشاه فرمان بداد که ایشان را بپراندند و پل را به دانیال سپرد و او بت رابه همراه معبدش واژگون ساخت.

دانیال مار را می کشد

^{۲۳} در بابل مار عظیمی بود که آن را نیز تکریم می کردند^(۱).^{۲۴} پادشاه دانیال را گفت: «خواهی گفت که این نیز مفرغین است؟ بنگر! او می زید و می خورد و می آشامد: مگوی این خدایی زنده نیست؛ پس آن را پرستش کن.»^{۲۵} دانیال پاسخ گفت: «من خداوند خدایم را می پرستم؛ اوست خدای زنده. پادشاهها، اگر اجازت دهی، این مار را بی تیغ و چوبدست خواهم میراند.»^{۲۶} پادشاه او را بدین کار اجازت بداد.^{۲۷} آنگاه دانیال زفت و پیه و موی یال برگرفت و تمامی اینها را بیخت و گلوله کرد و به کام مار افکند. مار گلوله ها را بلعید و برد. و دانیال گفت: «ببینید چه را تکریم می کنید!»^{۲۸} بابلیان چون از این واقعه آگهی یافتند، سخت خشمناک گشتند و بر پادشاه شوریدند. ایشان گفتند: «پادشاه یهودی شده است: اجازت داده که پل واژگون گردد و مار میرانده شود و کاهنان را بکشته است.»^{۲۹} پس نزد پادشاه رفتند و او را گفتند: «دانیال را بر ما تسلیم کن، اگر چنین نکنی، ترا و خاندانت را خواهیم میراند.»^{۳۰} برابر این قهر، پادشاه خویشتن را ناگزیر از آن دید که دانیال را تسلیم ایشان کند.

(۱) در بابل پرستش ماری که دارای مقام خدایی بوده باشد، شناخته شده نیست. حکایت این مار که با غذایی که دانیال برایش آماده ساخت، خفه شد، در آثار مؤلفان یهودی قدیم که این داستان را در تفسیر ارا: ۴۴/۵۱ نقل کرده اند، شناخته شده است.

دانیال در گودال شیران^(۱)

۳۱ به گودال شیرانش درافکندند و او ده روز آنجا ماند. ۳۲ در گودال، هفت شیر بودند که هر روز دو جنازه و دو گوسفند به آنها می دادند؛ پس به این شیران هیچ ندادند تا دانیال را به تمامی ببلعند.

۳۳ باری، حَبَقُّوقُ نَبی در سرزمین یهودا بود؛ او فرنی پخته و تکه های کوچک نان را در سیدی نهاده بود و رهسپار کشتزارها بود تا طعام دروگران را برای ایشان ببرد. ۳۴ فرشته خدا او را گفت: «طعامی را که داری به بابل ببر، از برای دانیال که در گودال شیران است.» ۳۵ حَبَقُّوقُ پاسخ گفت: «خداوند، من هرگز بابل را ندیده ام و این گودال را نمی شناسم. ۳۶ فرشته خداوند سرش را گرفت و با موهایش، او را تا بابل برد و کنار گودال نهاد، به قدرت نَفَسِ خویش. ۳۷ حَبَقُّوقُ بانگ برآورد: «دانیالا، دانیالا، طعامی را که خدا از برایت فرستاده، بگیر.» ۳۸ و دانیال گفت: «مرا یاد کردی ای خدای من و دوستداران خویش را و انهدای.» ۳۹ برخاست و غذا خورد، در همان حال فرشته خدا بی درنگ حَبَقُّوقُ را در سرزمینش باز نهاد.

۴۰ در روز هفتم، پادشاه بر دانیال گریست؛ کنار گودال آمد و در آن نگرست، و دانیال را بدید که آسوده نشسته است. ۴۱ آنگاه بانگ برآورد: «تو بزرگی ای خداوند، ای خدای دانیال، و جز تو خدایی نیست!» ۴۲ پس آنگاه امر کرد که دانیال را از گودال برون آورند و آن کسان را که خواسته بودند او را از میان بردارند، در آن افکندند. اینان بی درنگ برابر او بلعیده شدند.

(۱) در اینجا به نوعی ماجرای فصل ۶ تکرار شده است. دخالت حَبَقُّوقُ که «از مو گرفته و بلند شد»، می تواند ملهم از حز: ۳/۸ باشد.

فهرست پانوشته‌های کلیدی

این فهرست الفبایی، صورت اصلی‌ترین نامهای اشخاص یا مکانها و اساسی‌ترین مفاهیم کتاب مقدس است که درباره آنها، «پانوشت کلیدی» (یا پانوشتی که در آن، ارجاعاتی چند وجود دارد) نگاشته شده است.

در این فهرست، نامهای عبری، آرامی یا یونانی، با حروف خوابیده آمده است. ارجاع دادن به پانوشتها، از طریق احاله به قطعاتی از کتاب مقدس که پانوشتها بدانها مربوط می‌شوند، صورت پذیرفته است. ارجاع دادن به توضیحات کلی که در مقدمه کتابها آمده، از طریق به دست دادن شماره صفحه آنها انجام پذیرفته است.

آسمان: ∞ = منزلگه خدا، حک: ۸/۹	اطاعت: حک: ۱۸/۶؛ سی: ۱۵/۲، ۱۶
∞ = خدا، ۱ مک: ۱۸/۳	اعتراف به گناهان: سی: ۲۶/۴
آفریننده: حک: ۱/۱۳	اوفیر: ۱۷/۱۳
آحیور: یه: ۵/۵	الوهیست: ۱۴/۹
آخیکار: طو: ۲۱/۱	ایمان: ∞ ابراهیم، سی: ۲۰/۴۴
ارتداد: دان: ۸/۱	بابل: دان: ۲۷/۴
إرمیا: شفاعت ∞، ۲ مک: ۱۴/۱۵	بت: پرستش ∞، حک: ۱/۱۳
∞ و سنت یهود، ۲ مک: ۱/۲	بردگان: سی: ۲۵/۳۳
ازدواج: ∞ درون قبیله، طو: ۱۲/۶	پاسبان (=فرشته)، دان: ۱۰/۴
آزموداؤس: طو: ۸/۳	پژشک: سی: ۱/۲۸
اسرائیل ص ۳۰ سرزمین ∞، طو: ۴/۱	پسر انسان: دان: ۱۳/۷
اسماء اهل: آسمان ۱ مک: ۱۸/۳	

فهرست پانوشتهای کلیدی

پوریم: اس: ۱۸/۹؛ ۷/۳.	صهیون: ص ۳۰-۳۱؛ طو: ۱۲. صهیون.
تبرک: ۱ مک: ۵۹/۴.	عبادت: شریعت و ۵۵، سی: ۱/۳۵.
ترس: ۵۵ از خدا، سی: ۱۱/۱.	عنایت خدا: حک: ۱۳/۱۴.
جان: حک: ۴/۳؛ جسم و ۵۵، حک: ۱۵/۹.	عهد: ۵۵ قدیم، سی: ۱۷/۴۵.
حَسیدیان: ۱ مک: ۴۲/۲.	عید پنجاهه: طو: ۱/۲.
حضور فراگیر و علم مطلق خدا: حک: ۷/۱.	عید خیمه‌ها: ۱ مک: ۲۱/۱۰.
حکمران: ۱ مک: ۴۷/۱۴.	فرشته: طو: ۴/۵؛ ۵۵ مقرب، طو: ۱۵/۱۲.
حَنُوکَا (تبرک): ۱ مک: ۵۹/۴.	۵۵ محافظ و حامی، طو: ۴/۵.
خانه خدا: حک: ۸/۹.	فریسیان: ۱ مک: ۴۲/۲.
خدا: ۵۵ آسمان، دان: ۱۸/۲.	فضائل: ۵۵ اصلی، حک: ۷/۸.
خواب: سی: ۱/۳۴؛ دان: ۱/۲.	فلسطیان: ص ۳۰؛ سی: ۲۶/۵۰.
خویشاوندان پادشاه: ۱ مک: ۸۹/۱۰.	قانون عبری کتابهای مقدس: ۱ مک: ۹/۱۲.
دوزخ: سی: ۱۰/۲۱.	کاتب: حکمت ۵۵، سی: ۱/۳۹.
دفتر: ۵۵ داور، دان: ۱۰/۷؛ ۵۵ زندگی، دان: ۱/۱۲.	کالید: حک: ۱۵/۹.
دوستان پادشاه: ۱ مک: ۱۸/۲؛ ۶۵/۱۰.	کتابهای مقدس: قانون ۵۵، ۱ مک: ۹/۱۲.
ده یک: طو: ۶/۱.	تسلی ۵۵، ۱ مک: ۹/۱۲.
راز: دان: ۱۸/۲.	کِتیم: دان: ۳۰/۱۱.
رستاخیز: ۵۵ اجساد، ۲ مک: ۹/۷.	کراحت ویرانی: دان: ۲۷/۹.
روح: ۵۵ یهوه: حک: ۲۲/۷.	کلام: سی: ۱۵/۴۲.
سعادت: حک: ۷/۴.	کلیه‌ها و دلها: حک: ۶/۱.
سکوت: حک: ۱۲/۸.	کورِیوس (Kyrios): سی: ۱/۱.
سنت: سی: ۹-۸/۸.	کیفر: ۵۵ پس از مرگ، سی: ۳۶/۷.
شفاعت: ۵۵ اِزْمیا، ۲ مک: ۱۴/۱۵.	مرگ: خدا ۵۵ رانیا فریده است، حک: ۱۳/۱.
	۵۵ وگناه، حک: ۲۴/۲.
	معبد: غیرت برای ۵۵، ۱ مک: ۳۶/۴.
	مقرب: فرشته ۵۵، طو: ۱۵/۱۲.
	ملکوت: دان: ۲۸/۲.

فهرست پانوشته‌های کلیدی

- | | |
|-----------------------------------|-----------------------|
| نور: حک: ۲۶/۷. | مَنّ: حک: ۲۰/۱۶. |
| نیکبختی: سی: ۱/۱۴. | میدراش: حک: ۱/۱۶. |
| هَلَلُویا: طو: ۱۸/۱۳. | میکائیل: دان: ۱۳/۱۰. |
| یونانی مآبی: ۱ مک: ۱۵/۱، ۴۴: ۱/۲. | نامیرایی: حک: ۴/۳. |
| | نَبْطیان: ۱ مک: ۲۵/۵. |
| | نذیره: ۱ مک: ۴۹/۳. |

فهرست فارسی-فرانسۀ کتاب مقدس

عهد عتیق L'Ancien Testament

Judith	یهودیت	Le Pentateuque	تورات
Esther	اِسْتَر	La Genèse	پیدایش
	کتاب اول مَکابیان	L'Exode	خروج
Premier livre des Maccabées		Le Lévitique	لاویان
	کتاب دوم مَکابیان	Les Nombres	اعداد
Deuxième livre des Maccabées		Le Deutéronome	تثییه
Les Livres Sapientiaux	کتابهای حکمت	Les Livres Historiques	کتابهای تاریخ
Job	ایوب	Le livre de Josué	کتاب یُوشع
Les Psaumes	مزامیر	Le livre des Juges	کتاب داوران
Les Proverbes	امثال سلیمان	Le livre de Ruth	کتاب رُوث
L'Ecclésiaste (ou: Qohélet)	جامعه		کتابهای [اول و دوم] سموئیل
	غزل غزلهای سلیمان	Les livres de Samuel	
Le Cantique des Cantiques			کتابهای [اول و دوم] پادشاهان
Sagesse de Salomon	حکمت سلیمان	Les livres des Rois	
	یشوع بن سیرا		کتابهای [اول و دوم] تواریخ
L'Ecclésiastique (ou: Sirac)		Les livres des chroniques	
Les Livres Prphétiques	کتابهای پیامبران		
Isaïe	اِسْعیّا	Le livre d'Esdras	کتاب عَزْرّا
Jérémie	اِرمیا	Le livre de Néhémie	کتاب نَحْمِیّا
Les Lamentations	مرائی اِرمیا		
Le livre de Baruch	کتاب باروک	Tobie	طوبیا

Michée	میکاه	Ézéchiël	جزقیال
Nahum	ناحوم	Daniel	دانیال
Habaquq	حَبَقُّوق	Osée	هوشع
Sophonie	صَفْنِيَا	Joël	يوئيل
Aggée	حَجِّي	Amos	عاموس
Zacharie	زكريا	Abdias	عوبديا
Malachie	ملاكي	Jonas	يونس

Le Nouveau Testament عهد جديد

Première épître à Timothée	رساله دوم به تیموتاؤس	L'Évangile selon saint Matthieu	انجيل متى
Deuxième épître à Timothée			انجيل مرقس
Épître à Tite	رساله به تيطس	L'Évangile selon saint Marc	
Épître à Philémon	رساله به فليمون	L'Évangile selon saint Luc	انجيل لوقا
		L'Évangile selon saint Jean	انجيل يوحنا
Épître aux Hébreux	رساله به عبرانيان	Les Actes des Apôtres	اعمال رسولان
Épître de saint Jacques	رساله يعقوب	Épître aux Romains	رساله به روميان
	رساله اول پطرس		رساله اول به قرنتيان
Première épître de saint Pierre		Première épître aux Corinthiens	
	رساله دوم پطرس		رساله دوم به قرنتيان
Deuxième épître de saint Pierre		Deuxième épître aux Corinthiens	
	رساله اول يوحنا	Épître aux Galates	رساله به غلاطيان
Première épître de saint Jean		Épître aux Éphésians	رساله به افسسيان
	رساله دوم يوحنا	Épître aux Philippiens	رساله به فيليپيان
Deuxième épître de saint Jean		Épître aux Colossians	رساله به كولسيان
	رساله سوم يوحنا		رساله اول به تسالونيكيان
Troisième épître de saint Jean		Première épître aux Thessaloniciens	
Épître de saint Jude	رساله يهوذا		رساله دوم به تسالونيكيان
L'Apocalypse	مکاشفه يوحنا	Deuxième épître aux Thessaloniciens	
			رساله اول به تیموتاؤس

اعلام کتابهای قانونی ثانی

(فارسی-فرانسه)

Ariarathe	آریاراتس		۱، آ
Aristobule	آریستوبولوس	Aeshma	آشمه
Areios	آریوس	Auranos	آورانوس
Asaph	آساف	Absalom	آبشالوم
Assyrie	آشور	Apamée	آپامیا (= افامیه)
Amestris	آمستریس	Apollophane	آپولوفانس
Antonia	آنتونیا	Apollon	آپولون
Antipater	آنتیپاتر	Apollonius	آپولونیوس
Antipater	آنتیپاتروس	Atargatéion	آتارگاتیون
Antigone	آنتیگونوس	Atargatis	آتارگاتیس
Antiochus	آنتیوخوس	Attale	آتالوس
	آنتیوخوس پنجم ایوپاتور	Athénobius	آتنوبیوس
Antiochus V Eupator		Athéniens	آتنیان
	آنتیوخوس چهارم ایپفانس	Achéennes	آخایایها
Antiochus IV Épiphanes		Adam	آدم
Antiochus II Théos	آنتیوخوس دوم تئوس	Adonis-Tammuz	آدونیس-تموز
	آنتیوخوس ششم دیونوسوس	Adar	آذار
Antiochus VI Dionysos		Arados	آرادوس
	آنتیوخوس هفتم سیدرتس	Ararat	آارات
Antiochus VI Sidétès		Araméen	آرامی
Antiochis	آنتیوخیس	Araméens	آرامیان
Andronique	آندرونیکوس	Artemis	آرتمیس

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Iduméens	آدومیان	Anubis	آنوبیس
Adonias	آدونیا	Auguste	آوگوستوس
Arbèles	آربیل	Augustin	آوگوستینوس
Artaxerxès	اردشیر	Eucharistic	آیین قربانی مقدس
Jordanie	اردن		
Arsace	آرشک	Euergetès	اینوژگتیس
Arphaxad	آرفکشاد	Évergète	اینوژرگتیس
Arménie	ارمنستان	Eupator	اینوپاتور
Rouad	ارواد	Eupolème	اینوپولموس
Jericho	اریحا	Eusèbe	اینوسیوس
Aridata	اریداتا	Eumène	اینومینس
Aridaï	آریدای	Abraham	ابراهیم
Arisaï	آریسای	Abgata	آبغتتا
Arioch	آزیوک	Aboubos	آبوبوس
Aryok	آزیوک	Abihayil	آبیحال
Asmodée	آزموداؤس	Abiram	ابیرام
Spartiate	اسپارتی	Abimélek	آبیملیک
Spartiates	اسپارتیان	Agag	آجاج
Espagne	اسپانیا	Agagite	آجاجی
Esther	إِسْتَر	Achitob	احیطوب
Strabon	استرابون	Achior	آحیور
Isaac	اسحاق	Ox	آخس
Israël	اسرائیل	Ahikar	آخیکار
Israélites	اسرائیلیان	Adasa	آداسه
Asarhaddon	آسَرَحَدُون	Adrammélek	آدَرَمَلْک
Aspata	آسفاتا	Adalya	آدلیا
Asphar	اسفار	Admata	آدماتا
Alexandre	اسکندر	Adôra	آدورا
Alexandrie	اسکندریه	Adoraïm	آدورائیم
Schoene	اسکوئینس	Odoméra	آدورین
Scythopolis	اسکوتوپولیس (= بیت شان)	Idumée	آدوم
Aswân	اسوان	Iduméen	آدومی

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Alkime	الکیموس	Esi	إسی
Élohiste	الوهیست	Esséniens	إسینیان
Éliab	الیاب	Esdrias	أشدّرين
Élyashib	الیاشیب	Azot	أشدود
Élisée	الیشع	Azôtos	أشدود
Amorites	آموریان	Isaie	إشعیا
Antiochéen	انطاکی	Ashpenaz	أشفتناز
Antiochéens	انطاکیان	Ascalon	أشقلون (= عسقلان)
Antioche	انطاکیه	Égrebel	أغرّیبل
Oinoparos	اونوپاروس	Éphraim	أفرائیم
Auârân	أوران	Éphèse	أفسس
Ouranos	اورانوس	Platon	افلاطون
Orthosia	اورتوسیاس	Apphous	أفوس
Jérusalem	اورشلیم	Aphéréma	أفیرمه
Urim	اوریم	Akrabatta	أقرّبتّه
Osiris	اوزیریس	Akrabattène	أقرّبتین
Ophir	اوفیر	Aqrabeh	أقرّبه
Ulaï	اولای	Akkad	أكّد
Onias	أونیا	Accadien	أكّدی
Oniarès	أونیارس	Akkadien	أكّدی
Oniades	أونیان	Accadiens	أكّدیان
Évil-Mérodak	أویل مروداک	Akkadiens	أكّدیان
Ahura Mazdah	اهورامزدا	Akkôs	أكّوس
Ipsus	ایپسوس	Éleuthère	إلثوتریوس (= نهر الکبیر)
Isis	ایسیس	El-Biré	البیره
Ishboshet	ایشبوشت	Éléazar	العاراز
Astiage	ایشتویگو	Éléazar	العارز
Ephod	ایفود	Éléasa	العاسه
Élul	ایلول	El Elyôn	إل علیون
Élias	ایلیا	Éléphantine	إلفانتین (= جزیره اسوان)
Élie	ایلیا	Alexandre Balas	الکساندر بالاس
Iamlikou	ایلمکوئیل	Alexandre Iannée	الکساندر یانایی

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Térébinthe	بُطمه		ب
Baal	بعل	Béerzeth	بَثْرَیْت
Baal Shamem	بعل شامیم	Bcérot	بثیروت
Bigta	بغتّا	Babylone	بابل
Bigtân	بِغْتَان	Babylonien	بابیل
Cœlé-Syrie	بقاع سوریه	Baruch	باروک
Bektileth	بَکْتیلَه	Bashan	باشان
Bel	بل	Bosor	باصِر
Bilga	بِلْجَه	Baccidès	باکیدس
Balthazar	بَلْشَاصِر	Bagoas	باگواس
Baltassar	بَلْطَشَاصِر	Mer Morte	بحر المیت
Belbaïn	بَلْمَا	Mer des Roseaux	بحر قُلْزُم
Belmaïn	بَلْمَائین	Bar Kokhéba	برکوخبا
Balamôn	بَلَمُون	Bérénice	برنیکه
Bélial	بلیعال	Bizzeta	بِزْتَا
Siracide	بن سیرا	Baskama	بَسْکاما
Enfants d'Israël	بنی اسرائیل	Bosora	بُصْرَه
Fils d'Ismaël	بنی اسماعیل	Ptolemées	بطالسه
Benjamin	بنیامین	Ptolémée	بطلمیوس
Oniades	بنی اُونِیّا	Ptolémée I Soter	بطلمیوس اول سوتر
Fils de Baïân	بنی بَیّان		بطلمیوس پنجم ایفانِس
Fils de Béçai	بنی بیصای	Ptolémée V Épiphané	
Fils de Rassis	بنی رَشیش		بطلمیوس چهارم فیلوپاتور
Ammanitide	بنی عَمّون	Ptolémée IV Philopator	
Fils d'Ésau	بنی عیسو		بطلمیوس دوم فیلادلفوس
Fils de Phasirôn	بنی فاسرون	Ptolemée II Philadelphé	
Fils de Qish	بنی قیش		بطلمیوس سوم اِنُوثرِگِیس
Fils de Chéléoud	بنی کَلْعود	Ptolémée III Évergète	
Fils de Nephtali	بنی نَفْتالی		بطلمیوس ششم فیلوپاتور
Benê-Amrai	بنی یَمْرِی	Ptolémée VI Philométor	
Bèbé	بیبای		بطلمیوس هفتم اِنُوثرِگِیس فوسکون
Béthel	بیت ایل	Ptolemée VII Évergète Physcon	

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Posidonius	پوسیدونیوس	Beit-Baçça	بیت بصّا
Paul	پولُس	Bethbassi	بیت بیصای
Polybe	پولوبیوس	Bethorôn	بیت حُورون
Pompée	پومپیوس	Beth-Dagôn	بیت داجون
Pirqué Abôt	پیرکه آبوت	Bethzacharia	بیت زکریا
	ت	Bethzeth	بیت زیت
		Bet-Zeita	بیت زیتَه
Tabac	تابه	Bethsân	بیت شان
Téresh	تارَش	Scythopolis	بیت شان
Théodote	تئودوتوس	Bethsour	بیت صور
Taphnès	تَفْنَحْسِیس	Batanée	بیت عَنوت
Thraséos	تراسئوس	Bethulie	بیت فُلوی
Thrace	تراکیا یی	Bethlécm	بیت لحم
Tarshish	تَرَشِیش	Bétomestaïm	بیت مُسْتَمِیم
Tryphon	تریفون	Bérée	بیریه
Tibé	تِشِبِه	Mesopotamie	بین النهرین
Tishri	تشرین		پ
Tappuah	تَفُوح		
Tephôn	تَفُون	Patrocle	پاتروکلوس
Téqoa	تَفْع	Perse	پارس
Thékoé	تَفُوع	Perses	پارسها
Tell Ashtarah	تَلْ عَشْتَرَه	Pamphylie	پامفولیا
Tamnatha	تَمَنَّتَه	Pétra	پترا (= بتراء)
Timna	تِمْنَه	Ptolémaïs	پتولمائیس (= عکا)
Tummim	تَمِّیم	Persée	پرسئوس
Pentateuque	تورات	Pergame	پرگاموس
Tullia	تولیا	Fils de Dieu	پسر خدا، پسران خدا
Titans	تیتانها	Patriarche	پطریارخ
Titus	تیتوس	Péloponnèse	پلوپونسوس
Tite-Live	تیتوس لیویوس	Pydna	پودنا
Téma	تَیا	Pûr	پور (= قرعه)
Témân	تَیْمَان	Purim	پُورِیم

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Azàra	حاصورا	Timée	تیا یوس
Hébron	حَبْرُون	Timothée	تیموتئوس
Éthiopie	حبشه		ج
Habaquq	حَبَقُوق		جَارَز
Hadasha	حَدَاشَه	Gézer	جبرائیل
Harbona	حَرْبُونَا	Gabriel	جبری
Ézéchiàs	حَزَقِيَّا	Gabri	جَبْع
Ézechiel	حَزَقِيَال	Géba	جَبْعَثِيل
Asadias	حَسَدِيَا	Gabaël	جَبْعُون
Assidéén	حَسِيدِي	Gabaôn	جبل الاربعين
Assidéens	حَسِيدِيَان	Mont de la Quarantaine	جِدْعُون
Hasídîm	حَسِيدِيم	Gédéon	جرانين
Heshbôn	حَشْبُون	Gerrénien	جِرْجاشيان
Asmonéen	حَشْمُونِي	Girgashites	جِرْزِيم
Asmonéens	حَشْمُونِيَان	Garizim	جزيرة اسوان
asaramel	حَصْرَمْتِيل	Jazirat Aswân	جَلْجَال
Alep	حَلَب	Galgala	جَلْعَاد
Chalfi	حَلْفِي	Galaad	جليل
Elkia	حَلْقِيَا	Galilée	جليل عليا
Helcias	حَلْقِيَا	Haute-Galilée	جَنَّاَسَر
Helkias	حَلْقِيَا	Gennèsar	جوج
Hamath	حَمَات	Gog	جوشن
Anna	حَنَّا	Goshèn	جولان
Ananiel	حَنَنْشِيل	Golân	جهلوم
Ananias	حَنَنْيَا	Hydaspe	ح
Hanukka	حَنُوكَا		حاديد
Ève	حَوَا	Adida	حارث
Hauran	حوران	Arétas	حارمجدون
Aléma	حِيلَام	Harmagedôn	حاصور
	خ	Hasor	حاصور
Chéréas	خِرَاس	Haçor	حاصور

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Démophon	دموفون	Khirbet Il'asa	خربة العاصی
Dôtaia	دوتائین	Khirbet Selma	خربة سلمی
Dotaïn	دوتان	Exode	خروج
Dura	دورا	Assuérus	خشایارشا
Dorymène	دورومینس	Xerxès	خشایارشا
Dosithéc	دوسیتوس	Chalcis	خلقیس
Dok	دوق	Ami	خلیل (لقب ابراهیم)
Dathéma	دیاثما	Hénok	خنوخ
Diadokhos	دیادوخوس	Chous	خوس
Dystros	دیستروس	Chobé	خویا
Dina	دینه		
Diodore	دیودوروس		د
Dioscorinthios (دیوسی قُرتی)	دیوسکورنتیوس	Datân	داتان
Dioscore	دیوسکوروس	Dagôn	داجون
Dioclès	دیوکلِس	Darius	داریوش
Dionysos	دیونوسوس	Darius le Mède	داریوش مادی
Dionysos	دیونوسوس	Daphné	دافنه
Dionysiaque	دیونوسوسی	Dan	دان
		Daniel	دانیال
	د	David	داود
Rachel	راحیل	Juges	داوران
Razis	رازیس	Debbora	دَبوره
Raphaël	رافائیل	Débir	دبیر
Raphen	رافائیم	Tigre	دجله
Raphôn	رافون	Mer Rouge	دریای سرخ
Raphia	رافیا	Dessau	دَساو
Ramathaïm	رامثائیم	Grande Plaine	دشت کبیر
Ramsès	رامسِس	Daphné	دَفنه
Rama	رامه	Dalphôn	دَلْفون
Râs Shamra	رأس شَمْره	Délos	دلوس
Roboam	رَحْبَعام	Démétrius	دِمِتریوس
Rê	رع	Damas	دمشق

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Sem	سام	Ragau	رَعاوی
Samarie	سامره	Ragouël	رَعوئیل
Sampsamè	سامسون	Rébecca	رِفقه
Samos	ساموس	Stoïque	رواقی
Sabbat	سَبِت	Stoicien	رواقی مذهب
Sodome	سَدوم	Jourdain	رود اردن
Bas-Pays	سرزمین پست	Rhodes	رودس
Galaaditide	سرزمین چَلْعاد	Rodokos	رودوکوس
Galaatide	سرزمین چَلْعاد	Jour de Mardochée	روز مُردخای
Médie	سرزمین ماد	Rome	روم
Mysarque	سرکرده موسیاییان	Romain	رومی
Sergius	سرگیوس	Romains	رومیان
Séir	سَعیر	Rhagès	ری، مُلک ری (= رگا)
Sichem	سِیْکِیم		
Séleucus	سلوکوس		ز
Séleucus I Nicator	سلوکوس اول نیکاتور	Zeus	زنوس
	سلوکوس چهارم فیلوپاتور	Zeus Olympien	زنوس اَلِمْپِی
Séleucus IV Philopator		Zeus Hospitalier	زنوس مَهمان نواز
	سلوکوس دوم کالینیکوس	Zétar	زاتَر
Séleucus II Callinice		Zebdâni	زبدانی
	سلوکوس سوم کرائونوس	Zabdiel	زبدئیل
Séleucus III Ceraunus		Zabadéens	زَبَدیان
Séleucide	سلوکی	Zorobabel	زُورَبابِل
Séleucides	سلوکیان	Zéresh	زَرَش
Séleucie-sur-Mer	سلوکیه ساحلی	Zacchée	زَکّا
Salomon	سلیمان	Zimri	زِمَری
Sémélias	سَمالیا		
Simon	سِمْعان		س
Syméon	سِمْعان	Saturne	ساتورنوس
Samuel	سَموئیل	Séron	سارون
Sennachérib	سَنحاریب	Sarra	ساره
Saint-Jean d'Acre	سَن-ژان داکر (= عَکّا)	Salu	سَالو

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Salamiel	شَلو میئیل	Sôter	سوتر
Samson	شَمشون	Soud	سود
Siméon	شِمعون	Syrie	سوریه
Shiméï	شِمععی	Haute-Syrie	سوریه علیا
Shemoné esré	شِمنه عِسره	Sostrate	سوستراتوس
Shin'car	شینعار	Suzanne	سوسَنه
Suse	شوش	Sosipater	سوسیپاتروس
Shétar	شینتار	Sykaminus	شوکامینوس
Seth	شیث	Sidétès	سیدتِس
		Sidè	سیدن
	ص	Siracide	سیراسید
Sadoq	صادوق	Siracidès	سیراکیدس
Sédécias	سِدقیّا	Sisera	سیسرا
Shephat	صَفَت	Cicéron	سیسیرون (= کیکرو)
Pax Romana	صلح رومی	Sicyone	سیکونون
Sour	صور	Sinaï	سینا
Tyr	صور	Pectoral	سینه بند
Sarasadé	صور شدّای	Sivân	سیون
Tanis	صوعَن		شس
Sion	صهیون		
Sidon	صیدا	Damascène	شام
	ط	Saül	شاوُل
		Chaour	شاوور
Tibériade	طهریه	Shebat	شَباط
Tripoli	طرابلس	Shadrak	شَدْرک
Tarse	طرسوس	Saréçer	شَرّآصر
Thassi	طُسی	Shaashgaz	شَعشغاز
Tobie	طوب (سرزمین)	Salem	شکیم
Tobiel	طوبینیل	Sichem	شَکیم
Tobie	طوبیا	Sichémities	شَکیمیان
Tobiades	طوبیان	Salmanasar	شَلْمَناسَر
Toubiens	طوبیان	Salom	شَلوُم

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Aléma	علیم	Tobit	طوبیت
Elyôn	علیون	Tébèt	طیبیت
Amalécites	عَمَالَقَه		ع
Amaleq	عَمَالِیق		
Amman	عَمَّان	Amos	عاموس
Emmaüs	عِمَّاوُس	Abed Nego	عَبِد نَجُو
Emmaüs	عِمَّوَّاس	Hébreux	عبرانیان
Ammon	عَمَّون	Hebraïque	عبرانی، عبری
Ammonite	عَمُّونی	Hebreu	عبرانی، عبری
Ammonites	عَمُّونیان	Abrona	عَبْرُونَه
Anaël	عَنائیل	Gothoniel	عُتْنِیئیل
Og	عوج	Edna	عَدْنَا
Nouveau Testament	عهد جدید	Adouel	عَدُوئیل
Ancien Testament	عهد عتیق	Odollam	عَدُولَام
Fête de la Pentecôte	عید پنجاهه	Arbatta	عَرَبَات
Fête de la Dédicace	عید تبرک	Arabie Heureuse	عربستان سعید
Fête des Tentes	عید خیمه‌ها	Araq el Emir	عَرَق الامیر
Fête des Lumières	عید نورها	Azarias	عَزَرِیَا
Fête des Semaines	عید هفته‌ها	Ésora	عَزُورَا
Élymaïde	عیلام	Oziel	عُزَّیئیل
Elyméens	عیلامیان	Ozias	عُزَّیَا
Engaddi	عَین جَدی	Asiel	عَسائیل
	غ	Ishtar	عِشتر (ایشتار)
		Astarté	عِشْتَرُوت
Gaza	غَزَه	Astarté aux cornes	عِشْتَرُوت ذی القرنین
Galates	غَلَطِیان	Ashterot-Qarnayim	عِشْتَرُوت قَرْنائیم
	ف	Éphrôn	عَفْرُون
		Ophra	عُفْرَه
Phasélis	فاسلیس	Echelle de Tyr	عقبه صور
Euphrate	فرات	Akkarôn	عَقْرُوت
Perizzites	فَرِزَّیان	Akko	عَکَا
Parshândata	فَرُشَنْدَاطَا	Okina	عُکِّینَا

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Saint des Saints	قدس الاقداس	Pharathôn	فَرَعْتُون
Carthage	قرطاجنه	Pircatôn	فِرَعْتُون
Karnaîn	قَرْنائیم	Pharaon	فرعون
Karnion	قَرْنِیم	Parmashta	فَرْمَشْتَا
Constantinople	قسطنطنیه	Phraorte	فرورتیش
Kasérîn	قَصْرین	Phrygien	فَرِیجِی (= فریگیایی)
Qatra	قَطْرَا	Phrygie	فریجیه (= فریگیای)
Cyamôn	قَلِیمون	Pharisiens	فریسیان
Qumrân	قُمران	Pâque	فصح
Coré	قُورَح	Philistins	فلسطیان
Qish	قِیش	Palestine	فلسطین
Qishôn	قِیشون	Philistie	فلسطین
ک		Phénicie	فنیقیه
		Put	فُود
Cappadoce	کاپادوکیا	Porata	فُوراتا
Carie	کاریا	Philadelphie	فیلادلفیا (= عَمَّان)
Chaphénatha	کافیناطا	Philopator	فیلوپاتور
Caleb	کالیب	Philométor	فیلومتور
Callisthène	کالیستینس	Philon d'Alexandrie	فیلون اسکندرانی
Chabris	کَبْرِی	Philippe	فیلیپوس
Chettiim	کِئِیم	Pinhas	فینحاس
Kition	کتیون (= لارناکا)	ق	
Gaddi	کَدِّیس		
Kratès	کراتِس	Cadès	قَادِش
Abomination de la désolation	کراهِت ویرانی	Kédès	قَادِش
Crète	کَرِت	Qédesh	قَادِش
Choaspès	کرخه	Cadès Barné	قَادِش بَرْنِیع
Karshena	کَرَشْنَا	Kédès de Galilée	قَادِش جلیل
Charax	کَرِی	Kédès-Nephtali	قَادِش نَفْتَالِی
Karkas	کَرُکَس	Chypre	قبرس
Carmel	کَرْمَل	Chypriotes	قبرسیان
Charmis	کَرْمِی	Kédrôn	قِدْرُون

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Cilicie	کیللیا	Corinthe	کُرنت
Haute-Cilicie	کیللیای علیا	Corneille	کُرلیوس
		Chérubins	کروبیان
	گی	Cronos	کرونوس
	گائوس پوپیلیوس لائناس	Xanthique	کسانتیکوس
Gaius Popilius Laenas		Chaspho	کشفور
Gaia	گایا	Kaspîn	کشفیس
Hyrkanie	گرگان	Kisleu	کشلو
Gaulois	گُلها	Arche de Noé	کشتی نوح
Gennéos	گینئوس	Chapharsalama	کَفَرَسَلامه
Géronte	گرونتوس	Cléopâtre	کلئوپاترا
Gortyne	گورتونه	Cléopâtre Théa	کلئوپاترا تِثا
Gorgias	گورگیاس	Chaldéen	کلدانی
		Chaldéens	کلدانیان
	ل	Chaldée	کلده
Léontopolis	لئونتوپولیس	Chélous	کِلُود
Laodice	لائودیکه	Chéléôn	کِلُون
Laban	لابان	Kendébée	کِنْدِباؤس
Larnaka	لارناکا (= لارناکس)	Canaan	کنعان
Lasthène	لاشتینس	Cananéens	کنعانیان
Lacédémone	لاکدایمون	Cnide	کنیدوس
Lagides	لاگوسیان	Choba	کُوبا
Lévi	لاوی	Codomannus	کودومانوس
Lévites	لاویان	Cyrus	کورش
Liban	لبنان	Cyrène	کورنه
Anti-Liban	لبنان شرقی	Cos	کوس
Lod	لُد	Kushites	کوشیان
Lydda	لُدّه	Kola	کولا
Lud	لُود	Kona	کُونا
Lysanias	لوسانیاس	Cynoscéphales	کونوسکفالای
Lysias	لوسیاس	Quintus	کوینتوس
Lysimaque	لوسیماخوس	Kition	کیتیون

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Marsena	مَرْسِنَا	Lot	لوط
Marisa	مَرِيشَه	Lycie	لوكيا
Massada	مَسَدَه	Lucien	لُوكيانوس
Mésaloth	مَشاكوت	Lucius	لُوكيوس
Égypte	مِصر		لُوكيوس كايكيلىوس مِتِلوس كالوس
Maspha	مِصْفَه	Lucius Caccilius Metellus Calvus	
Maasias	مَعْسِيا		لُوكيوس كور نِلِوس اسكيپيون
Mephibboshet	مَفِيْبُوشَت	Lucius Cornelius Scipion	
Sanctuaire	مَقْدِس	Lydie	ليديا
Macédonien	مقدونى		م
Macédoniens	مقدونيان		
Macédoine	مقدونيه	Mèdes	مادها
Maccabée	مَكَّابِى		ماركوس آورليوس آنتونيوس
Maccabées	مَكَّايان	Marcus Aurelius Antonius	
Maqqabyahu	مَكَّابِياهو	Makrôn	ماكرون
Machmas	مِگَّاس	Magnésie du Sipyle	ماگنسيای سيپولوم
Maked	مَكِيد	Magnificat	ماگنيفيكات (سرود مريم عذرا)
Reine de Saba	ملکه سبا	Mallos	مالوس
Melchiel	مَلَكِيَتِيل	Manilius	مانيليوس
Memukân	مَمُوكان	Manius	مانیوس
Memmius	مِميوس	Transeuphratène	ماورای فرات
Manne	مَنَّ	Mattathias	مَتَّثِيا
Ménesthée	مِنِسْتانوس	Mikmas	مِخماس
Manassé	مَنَسِى	Mochmour	مُخْمور
Ménélas	مِنِلائوس	Madiân	مِديان
Moab	موآب	Madianites	مِديانيان
Modîn	مودين	Stoïcisme	مذهب رواقى
Moise	موسى	Merari	مَرارى
Molon	مولون	Merrân	مُران
Myndos	موندوس	Mardochée	مُردخاى
Mithridate	مهرداد	Marduk	مردوك
Mehumân	مُهومان	Mérès	مَرَس

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Nahr el-Ehreir	نهر الاحریر	Michée	میخا
Nahr el-Kebir	نهر الکبیر	Médaba	میدابا
Nérias	نیریا	Midrash	میدراش
Nisan	نيسان	Misaël	میشائیل
Nikator	نیکاتور	Meshak	میشک
Nikanor	نیکانور	Michel	میکائیل
Nil	نیل	Mikal	میکال
Ninive	نینوا		
Ninivites	نینوائیان		ن
		Nathân	ناتان
	9	Nahum	ناحوم
Wadi Qatra	وادی قَطْرَا	Nadab	ناداب
Vasthi	وَشْتِی	Nebat	نَباط
		Nabatha	نَبَطَه
	ه	Nabatéen	نَبَطِی
Ager	هاجَر	Nabatéens	نَبَطِیان
Aaron	هارون	Nébo	نبو
Halicarnasse	هالیکارناسوس	Nabopolassar	نبوپلَاسَر
Aman	هامان	Nabuchodonosor	نبوکدَنَصَّر
Hataq	هَتاک	Nabonide	نبونید
Hadassa	هَدَسَه	Nathanaël	نَتْنائیل
Héraclès	هراکلیس	Néhémie	نَحْمِیَا
Hérode	هرودِس	Naziréen	نذیره
Hérodiens	هرودِسیان	Nephtali	نَفْتالی
Semaine d'années	هفتۀ سالها	Nephtar	نِفطار (= نفت)
Hégémonie	هَگْمونیدوس	Nanaia	ننایه
Hellade	هلاس	Nanaia-Artemis	ننایه-آرتمیس
Hallel	هَلَل	Néobabyloniens	نوبابلیان
alléluia	هَلِّلُویَا	Noé	نوح
Héliodore	هلیودوروس	Memphis	نوف
Hamdata	هَمْدَاتَا	Nouménios	نُومنیوس
Ecbatane	همدان (= هگمتانه)	Nûn	نُون

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Jésus Ben Sira	یشوع بن سیرا	Inde	هند
Iazèr	یَغْزیر	Horus	هوروس
Jacob	یعقوب	Holopherne	هولوفرنس
Yephunné	یَفْنَه	Cyaxare	هووخستره
Jékonias	یَكْنیا	Hégé	هیجای
Yémen	یمن	Hyrcan	هیرکانوس
Jamnia	یَمْناع	Hiéronyme	هیرونوموس
Iamnia	یَمْنیا (= یینه)		
Iamnites	یَمْنیایان		ی
Ioakim	یواکیم	Yaïr	یائیر
Jubilé	یوبیل	Jason	یاسون
Jupiter Capitolin	یوپیتراکاپیتولینوس	Jason de Cyrène	یاسون کورنه‌ای
Jean	یُوَحَنَّا	Yaël	یاعیل
Jean Hyrcan	یُوَحَنَّا هیرکانوس	Joppé	یافا
Joseph	یُوسُف	Joppites	یافاییان
Josué	یُوشَع	Japhet	یاقَت
Josias	یُوشیا	Yaqîm	یاقیم
Iosédek	یُوصَداق	Iavân	یاوان
Jules César	یولیوس قیصر (ژول سزار)	Yavân	یاوان
Jonathès	یُوناتان	Yeb	یِب
Ionie	یونیا	Yabnéel	یَبْنِئیل
Ioarib	یُویاریب	Jébuséens	یَبُوسیان
Joiakîn	یُویاقیم	Yabboq	یَبُوق
Joiachim	یُویاقیم	Yedaya	یَدَعیا
Juda	یهودا	Yedidya	یَدیدیا
Judas	یهودا	Jéroboam	یَرُبُعَام
Judith	یهودیت	Yarmuk	یرموک
Judée	یهودیه	Yezata	یَزاتا
Yahvé	یَهْوَه	Esdreton	یَزَرَعیل
Yoyada	یَهُوَیاداع	Jesus	یشوع

اعلام کتابهای قانونی ثانی

(فرانسه-فارسی)

A		
Aaron	هارون	Admata
Abed Nego	عَبْد نَجُو	Adonias
Abgata	أَبْغَتَا	Adonis-Tammuz
Abihayil	أَبِيحَال	Adôra
Abiméleck	أَبِيْمَلِك	Adoraïm
Abiram	ابیرام	Adouel
Abomination de la désolation	کراهت ویرانی	Adrammék
Aboubos	أَبُوْبُوس	Aeshma
Abraham	ابراهیم	Agag
Abrona	عَبْرُونَه	Agagite
Absalom	أَبْسَالُوم	Ager
Accadien	أَكْدِي	Ahikar
Accadiens	أَكْدِيَان	Ahura Mazdah
Achéennes	أَخَايِيهَا	Akkad
Achior	أَحْيُور	Akkadien
Achitob	أَحِيْطُوب	Akkadiens
Adalya	أَدْلِيَا	Akkarôn
Adam	آدم	Akko
Adar	آذار	Akkôs
Adasa	آداسه	Akrabatta
Adida	حادید	Akrabattène
		alléluia

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Aléma	حیلام	Antiochus	آنتیوخوس
Aléma	علیم	Antiochus II Théos	آنتیوخوس دوم تئوس
Alep	حَلَب	Antiochus IV Épiphane	
Alexandre	اسکندر		آنتیوخوس چهارم ایپفانیس
Alexandre Balas	الکساندر بالاس	Antiochus V Eupator	
Alexandre Iannée	الکساندر یانایی		آنتیوخوس پنجم ائوپاتور
Alexandrie	اسکندریه	Antiochus VI Dionysos	
Alkime	الکیموس		آنتیوخوس ششم دیونوسوس
Amalécites	عَمَالِقه	Antiochus VI Sidétès	
Amaleq	عَمَالِیق		آنتیوخوس هفتم سیدتس
Aman	هامان	Antipater	آنتیپاتر
Amestris	آمستریس	Antipater	آنتیپاتروس
Ami	خلیل (لقب ابراهیم)	Antonia	آنتونیا
Amman	عَمَّان	Anubis	آنوبیس
Ammanitide	بنی عَمُون	Apamée	آپامیا (= افامیه)
Ammon	عَمُون	Aphéréma	آفیرمه
Ammonite	عَمُونِی	Apollon	آپولون
Ammonites	عَمُونیان	Apollonius	آپولونیوس
Amorites	آموریان	Apollophane	آپولوفانیس
Amos	عاموس	Apphous	آفُوس
Ananias	حَنَنِیا	Aqrabeh	آقَرَبه
Ananiel	حَنَنِئیل	Arabie Heureuse	عرستان سعید
Anaël	عَنائیل	Arados	آرادوس
Ancien Testament	عهد عتیق	Araméen	آرامی
Andronique	آندرونیکوس	Araméens	آرامیان
Anna	حَنَّا	Araq el Emir	عَرَق الامیر
Anti-Liban	لبنان شرقی	Ararat	آرارات
Antigone	آنتیگونوس	Arbatta	عَرَبات
Antioche	انطاکیه	Arbèles	آربیل
Antiochéen	انطاکی	Arche de Noé	کشتی نوح
Antiochéens	انطاکیان	Arcios	آریوس
Antiochis	آنتیوخیس	Arétas	حارث

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Ariarathe	آریاراتس	Atargatéion	آتارگاتیون
Aridata	اریداتا	Aswân	اسوان
Aridai	آریدای	Atargatis	آتارگاتیس
Arioch	آزیوک	Athéniens	آتنیان
Arisai	آریسای	Athénobius	آتنوبیوس
Aristobule	آریستوبولوس	Attale	آتالوس
Arménie	ارمنستان	Auârân	اُوران
Arphaxad	آرفکُشاد	Auguste	آوگوستوس
Arsace	آرشک	Augustin	آگوستینوس
Artaxerxès	اردشیر	Auranos	آورانوس
Artemis	آرتمیس	Azâra	حاصورا
Aryok	آزیوک	Azarias	عَزْزِیا
Asadias	حَسَدِیا	Azot	آشدود
Asaph	آساف	Azôtos	آشدود
asaramel	حَصَرَ مَثیل		
Asarhaddon	آسَرْ حَدُون	B	
Ascalon	أَشْقَلُون (= عَسْقَلان)	Baal	بَعْل
Ashpenaz	أَشْفَنَاز	Baal Shamem	بَعْل شامیم
Ashterot-Qarnayim	عَشْتَرُوت قَرْنائیم	Babylone	بَابِل
Asiel	عَسَائیل	Babylonien	بَابِلِی
Asmodée	أَزْمُودَاوُس	Baccidès	باکیدس
Asmonéen	حَشْمُونِی	Bagoas	باگواس
Asmonéens	حَشْمُونیان	Balamôn	بَلَمُون
Aspata	آسفاتا	Baltassar	بَلْطَشَصَّر
Asphar	اسفار	Balthazar	بَلْشَصَّر
Assidéen	حَسیدِی	Bar Kokhéba	برکوخبا
Assidéens	حَسیدیان	Baruch	باروک
Assuérus	خشیارشا	Bas-Pays	سرزمین پست
Assyrie	آشور	Bashan	باشان
Astarté	عَشْتَرُوت	Baskama	بَشْکاما
Astarté aux cornes	عَشْتَرُوت ذی القرنین	Batanée	بیت عَنُوت
Astiage	اِشْتوویگو	Bèbé	بیبای

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Beérot	بشپروت	C	
Béerzeth	بئر زیت	Cadès	قادش
Beit-Bagça	بیت بصّا	Cadès Barné	قادش بُرنیع
Bektileth	بَکْتیلَه	Caleb	کالیب
Bel	بِل	Callisthène	کالیستینس
Belbain	بَلْمَا	Canaan	کنعان
Bébial	بلیعال	Cananéens	کنعانیان
Belmaïn	بَلْمَائِن	Cappadoce	کاپادوکیا
Benê-Amrai	بنی یَمْرَی	Carie	کاریا
Benjamin	بنیامین	Carmel	کَرْمَل
Bérée	بیریه	Carthage	قرطاجنه
Bérénice	برنیکه	Chabris	کَبْرَی
Bet-Zeita	بیت زیتَه	Chalcis	خَلْقِیس
Beth-Dagôn	بیت داجون	Chaldéc	کلده
Bethbassi	بیت بیصای	Chaldéen	کلدانی
Béthel	بیت ایل	Chaldéens	کلدانیان
Bethléem	بیت لحم	Chalfi	حَلْفِی
Bethorôn	بیت حُورون	Chaour	شاوور
Bethsân	بیت شان	Chapharsalama	کَفَر سَلامه
Bethsour	بیت صور	Chaphénatha	کافیناطا
Bethulie	بیت قُلوی	Charax	کَرّک
Bethzacharia	بیت زکریا	Charmis	کَرْمِی
Bethzeth	بیت زَیت	Chaspho	کشفور
Bétomestaïm	بیت مُسْتَمِیم	Chééléôn	کِلُون
Bigta	بِغْتَا	Chélous	کِلُود
Bigtân	بِغْتَان	Chéréas	خیراس
Bilga	بِلْجَه	Chérubins	کروبیان
Bizzeta	بِزْتَا	Chettiim	کِتِّیم
Bosor	باصَر	Choaspès	کرخه
Bosora	بُصْرَه	Choba	کُوبَا
		Chobé	خویا
		Chous	خُوس

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Chypre	قبرس	Darius le Mède	داریوش مادی
Chypriotes	قبرسیان	Datân	داتان
Cicéron	سیسیرون (= کیکرو)	Dathéma	دِیَاثَمَا
Cilicie	کیللیا	David	داود
Cœlé-Syrie	بقاع سوریه	Debbora	دَبُورَه
Cléopâtre	کلئوپاترا	Débir	دبیر
Cléopâtre Théa	کلئوپاترا تِثَا	Délos	دلوس
Cnide	کنیدوس	Démétrius	دِمِثْرِیُوس
Codomannus	کودومانوس	Démophon	دِموفون
Constantinople	قسطنطنیه	Dessau	دَسَاو
Coré	قُورَح	Diadokhos	دیادوخوس
Corinthe	کُرنت	Dina	دینه
Cornille	کُرْنیلیوس	Dioclès	دیوکلِس
Cos	کوس	Diodore	دیودوروس
Crète	کُرِت	Dionysiaque	دیونوسوسی
Cronos	کرونوس	Dionysos	دیونوسوس
Cyamôn	قَلیمون	Dionysos	دیونوسوس
Cyaxare	هووخشتره	Dioscore	دیوسکوروس
Cynoscéphales	کونوسکفالای	Dioscorinthios (دیوس قُرنتی)	دیوسکورنتیوس
Cyrène	کورنه	Dok	دوق
Cyrus	کورش	Dorymène	دورومینس
D		Dosithée	دوسیتوس
Dagôn	داجون	Dôtaia	دوتائین
Dalphon	دَلْفُون	Dotaïn	دوتان
Damas	دمشق	Dura	دورا
Damascène	شام	Dystros	دیستروس
Dan	دان	E	
Daniel	دانیال	Ecbatane	همدان (= هگمتانه)
Daphné	دافنه	Echelle de Tyr	عقبه صور
Daphné	دَفَنه	Edna	عَدْنَا
Darius	داریوش	Égrebel	اَغْرِیْبِل

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Fils de Rassis	بنی رَشیش	Goshèn	جُوشَن
		Gothoniel	عُتْنِیْیل
G		Grande Plaine	دشت کبیر
Gabaôn	جَبَعُون		
Gabaël	جَبَعُیْل	H	
Gabri	جبری	Habaquq	حَبَقُوق
Gabriel	جبرائیل	Haçor	حاصور
Gaddi	کَدِّیس	Hadasha	حَدَّاشَه
Gaia	گایا	Hadassa	هَدَّسَه
Gaius Popilius Laenas	گائوس پوپیلیوس لائِناس	Halicarnasse	هالیکارناسوس
		Hallel	هَلَل
Galaad	جَلْعَاد	Hamath	حَمَات
Galaaditide	سرزمین جَلْعَاد	Hamdata	هَمْدَاتَا
Galaatide	سرزمین جَلْعَاد	Hanukka	حَنُوکَا
Galates	غَلَاطیان	Harbona	حَرْبُونَا
Galgala	جَلْجَال	Harmagedôn	حَارْمِجَدُون
Galilée	جلیل	Hasîdîm	حَسِیدِیم
Garizim	جَرِزِیم	Hasor	حاصور
Gaulois	گُلْها	Hataq	هَتَاک
Gaza	غَزَه	Hauran	حوران
Géba	جَبْع	Haute-Cilicie	کیلیلیای علیا
Gédéon	جِدْعُون	Haute-Galilée	جلیل علیا
Gennéos	گِنِئوس	Haute-Syrie	سوریۀ علیا
Gennèsar	جِنَّاسَر	Hebraïque	عبرانی، عبری
Géronte	گرونتوس	Hebreu	عبرانی، عبری
Gerréniens	جرانیان	Hébreux	عبرانیان
Gézer	جَاَزَر	Hébron	حَبْرُون
Girgashites	جِرْجاشیان	Hégé	هیجای
Gog	جوج	Hégémonide	هَگْمونیدوس
Golân	جولان	Helcias	حَلْقِیَا
Gorgias	گورگیاس	Héliodore	هلیودوروس
Gortyne	گورتونه	Helkias	حَلْقِیَا

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Hellade	هلاس	Isis	ایسیس
Hénok	خَنُوح	Israélites	اسرائیلیان
Héraclès	هراکلیس	Israël	اسرائیل
Hérode	هرودیس		
Hérodien	هرودسیان	J	
Heshbôn	حَشْبُون	Jacob	یعقوب
Hiéronyme	هیرونوموس	Jamnia	یَمْناع
Holopherne	هولوفرنس	Japhet	یاقَت
Horus	هوروس	Jason	یاسون
Hydaspe	جهلوم	Jason de Cyrène	یاسون کورنه‌ای
Hyrchan	هیرکانوس	Jazirat Aswân	جزیره اسوان
Hyrkanie	گرگان	Jean	یُوَحَنَّا
		Jean Hyrcan	یُوَحَنَّا هیرکانوس
I		Jébuséens	یَبُوسیان
Iamlikou	ایَمَلِکُوئیل	Jékonias	یَکُنْیا
Iamnia	یَمْنِیا (= بینه)	Jericho	أریحا
Iamnites	یَمْنِیاییان	Jéroboam	یَرْبُعام
Iavân	یاوان	Jérusalem	اورشلیم
Iazèr	یَغْزیر	Jesus	یشوع
Idumée	آدوم	Jésus Ben Sira	یشوع بن سیرا
Iduméen	آدومی	Joiakîn	یُوَیاقِیم
Idumécens	آدومیان	Joiaqim	یُوَیاقِیم
Inde	هند	Jonathès	یُوناتان
Ioakim	یُوَاکِیم	Joppé	یافا
Ioarib	یُواریب	Joppites	یافاییان
Ionie	یونیا	Jordanie	اردن
Iosédek	یُوَصَداق	Joseph	یُوسُف
Ipsus	ایپسوس	Josias	یُوشِیا
Isaac	اسحاق	Josué	یُوشَع
Isaïe	إِشْعِیا	Jour de Mardochée	روز مُردخای
Ishboshet	ایشبوشث	Jourdain	رود اردن
Ishtar	عِشتر (ایشتار)	Jubilé	یُوبیل

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Juda	یهودا	Lacédémone	لاکدایمون
Judas	یهودا	Lagides	لاگوسیان
Judée	یهودیه	Laodice	لائودیکه
Judith	یهودیت	Larnaka	لارناکا (= لارناکس)
Juges	داوران	Lasthène	لاستینس
Jules César	یولیوس قیصر (ژول سزار)	Léontopolis	لئونتوپولیس
Jupiter Capitolin	یوپیتر کاپیتولینوس	Lévi	لاوی
K		Lévites	لاویان
Karkas	کَرکَس	Liban	لبنان
Karnaïn	قَرنائیم	Lod	لُد
Karnion	قَرْنِیم	Lot	لوط
Karshena	کَرشَنا	Lucien	لُکیانوس
Kasérin	قَصْرین	Lucius	لُکیوس
Kaspîn	کَشْفِیس	Lucius Caecilius Metellus Calvus	
Kédès	قَادَش	لُکیوس کایکیلیوس میتلوس کالووس	
Kédès de Galilée	قَادَش جلیل	Lucius Cornelius Scipion	
Kédès-Nephtali	قَادَش نَفْتَالِی		لُکیوس کورنلیوس اسکپیون
Kédrôn	قِذْرُون	Lud	لُود
Kendébée	کِنْدِیَاوُس	Lycie	لوکیا
Khirbet Il'asa	خَرِبَةُ الْعَاصِی	Lydda	لُدّه
Khirbet Selma	خَرِبَةُ سَلْمِی	Lydie	لیدیا
Kisleu	کِشْلُو	Lysanias	لوسانیاس
Kition	کِتیون (= لارناکا)	Lysias	لوسیاس
Kition	کِیتیون	Lysimaque	لوسیماخوس
Kola	کولا	M	
Kona	کونا	Maasias	مَعَشِیَا
Kratès	کراتِس	Maccabée	مکابی
Kushites	کوشیان	Maccabées	مکابیان
L		Macédoine	مقدونیه
Laban	لابان	Macédonien	مقدونی
		Macédoniens	مقدونیان

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Machmas	مَکْهَاس	Mephibboshet	مَقِیْبُوشَت
Madiân	مِذْیَان	Mer Morte	بِجَرِالمِیت
Madianites	مِدیانیان	Mer Rouge	دریای سرخ
Magnésie du Sipyle	ماگنسیای سیپولوم	Mer des Roseaux	بَحرِ قُلْزُوم
Magnificat	ماگنِیفِیکات (سرود مریم عذرا)	Merari	مَراری
Maked	مَکِید	Mérès	مَرَس
Makrôn	ماکرون	Merrân	مُرَّان
Mallos	مالوس	Mésaloth	مِشاکوت
Manassé	مَنَسَی	Meshak	مِشَک
Nianilius	مانیلیوس	Mesopotamie	بین النهرین
Manius	مانیوس	Michée	مِیخا
Manne	مَن	Michel	مِیکائیل
Maqqabyahu	مَکَّابِیَاهو	Midrash	مِیدراش
Marcus Aurelius Antonius	مارکوس آورتونیوس	Mikal	مِیکال
	مارکوس آورتونیوس	Mikmas	مِخماس
Mardochée	مُردخای	Misaël	مِیشائیل
Marduk	مردوک	Mithridate	مِهرداد
Marisa	مَرِیشَه	Moab	مَوآب
Marsena	مَرَسَنا	Mochmour	مُخْمُور
Maspha	مَصْفَه	Modîn	مُودِین
Massada	مَسَدَه	Molon	مُولون
Mattathias	مَتَّثِیا	Mont de la Quarantaine	جبل الاربعین
Médaba	مِیدابا	Moïse	موسی
Mèdes	مادها	Myndos	موندوس
Médie	سرزمین ماد	Mysarque	سرکرده موسیایان
Mehumân	مُهومان		
Melchiel	مَلْکِیئیل	N	
Memmius	مِمیوس	Nabatéen	نَبَطِی
Memphis	نوف	Nabatéens	نَبَطِیان
Memukân	مَمُوکان	Nabatha	نَبَطَه
Ménélas	مِنِلائوس	Nabonide	نَبُونِید
Ménesthéc	مِنِستائوس	Nabopolassar	نَبوپلَاسَر

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Nabuchodonosor	نبوکدنصر	Oinoparos	اونوپاروس
Nadab	ناداب	Okina	عکینا
Nahr el-Ehreir	نهر الاحریر	Oniades	اونیان
Nahr el-Kebir	نهر الکبیر	Oniades	بنی اونیّا
Nahum	ناحوم	Oniarès	اونیارس
Nanaia	ننایه	Onias	اونیا
Nanaia-Artemis	ننایه-آرتمیس	Ophir	اوفیر
Nathân	ناتان	Ophra	عُفره
Nathanaël	نثنائیل	Orthosia	اورتوسیا
Naziréen	نذیره	Osiris	اوزیریس
Nebat	نباط	Ouranos	اورانوس
Nébo	نیو	Ox	اُخس
Néhémie	نحمیا	Ozias	عُزیّا
Néobabyloniens	نوبابلیان	Oziel	عُزیئیل
Nephtali	نفتالی	P	
Nephtar	نِفتار (= نفت)	Palestine	فلسطین
Nérias	نیریّا	Pamphylie	پامفولیا
Nikanor	نیکانور	Pâque	فصح
Nikator	نیکاتور	Parmashta	فَرْمَشْتا
Nil	نیل	Parshândata	فَرَشَنْدَا
Ninive	نینوا	Patriarche	پَطریارخ
Ninivites	نینوائیان	Patrocle	پاتروکلوس
Nisan	نیسان	Paul	پولُس
Noé	نوح	Pax Romana	صلح رومی
Nouménios	نومنیوس	Pectoral	سینه‌بند
Nouveau Testament	عهد جدید	Péloponnèse	پلوپونسوس
Nûn	نُون	Pentateuque	تورات
O		Pergame	پرگاموس
Odollam	عَدُولَام	Perizzites	فَرِزّیان
Odoméra	اُدورّین	Perse	پارس
Og	عوج	Persée	پرستوس

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Perses	پارسیها	Ptolémée IV Philopator	بطلمیوس چهارم فیلوپاتور
Pétra	پترا (= بتراء)		
Pharaon	فرعون	Ptolémée V Épiphané	بطلمیوس پنجم اپیفانیس
Pharathôn	فرعئون		
Pharisiens	فریسیان	Ptolémée VI Philométor	بطلمیوس ششم فیلومتور
Phasélis	فاسلیس		
Phénicie	فنیقیه	Ptolemée VII Évergète Physcon	بطلمیوس هفتم انویرگتیس فوسکون
Philadelphie	فیلادفلیا (= عمان)		
Philippe	فیلیپوس	Ptolemées	بطالسه
Philistie	فلسطین	Pûr	پور (= قرعه)
Philistins	فلسطیان	Purim	پوریم
Philométor	فیلومتور	Put	فود
Philon d'Alexandrie	فیلون اسکندران	Pydna	پودنا
Philopator	فیلوپاتور		
Phraorte	فرورتیش	Q	
Phrygie	فریجیه (= فریگیا)	Qatra	قَطْرَا
Phrygien	فریجی (= فریگیایی)	Qédesh	قَادَش
Pinhas	فینحاس	Qish	قِیش
Pireatôn	فرعئون	Qishôn	قیشون
Pirqué Abôt	پیرکه آبوت	Quintus	کوینتوس
Platon	افلاطون	Qumrân	قُرآن
Polybe	پولوبیوس		
Pompéc	پومپئوس	R	
Porata	فوراتا	Rachel	راحیل
Posidonius	پوسیدونیوس	Ragau	رَعَاوِی
Ptolémaïs	پتولمانیس (= عکا)	Ragouël	رَعَوِیل
Ptolémée	بطلمیوس	Rama	رامه
Ptolémée I Soter	بطلمیوس اول سوتر	Ramathaïm	رامَتائیم
Ptolemée II Philadelphie	بطلمیوس دوم فیلادفوس	Ramsès	رامسِیس
		Raphaël	رافائیل
Ptolémée III Évergète	بطلمیوس سوم انویرگتیس	Raphen	رافائیم
		Raphia	رافیا

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Raphôn	رافون	Sarasadé	صورِ شدای
Râs Shamra	رأس شمره	Saréçer	شره آصر
Razis	رازیس	Sarra	ساره
Rê	رع	Saturne	ساتورنوس
Rébecca	رفقه	Saül	شاؤل
Reine de Saba	ملکه سبا	Schoene	اسکوئینس
Rhagès	ری، ملک ری (= رگا)	Scythopolis	اسکوتوپولیس (= بیت شان)
Rhodes	رودس	Scythopolis	بیت شان
Roboam	رحبعام	Sédécias	صدقیّا
Rodokos	رودوکوس	Séleucide	سلوکی
Romain	رومی	Séleucides	سلوکیان
Romains	رومیان	Séleucie-sur-Mer	سلوکیه ساحلی
Rome	روم	Séleucus	سلوکوس
Rouad	ارواد	Séleucus I Nicator	سلوکوس اول نیکاتور
		Séleucus II Callinice	
S			سلوکوس دوم کالینیکوس
Sabbat	سبت	Séleucus III Ceraunus	
Sadoq	صادوق		سلوکوس سوم کرانئوس
Saint des Saints	قدس الاقداس	Séleucus IV Philopator	
Saint-Jean d'Acre	سن-ژان داکر (= عکا)		سلوکوس چهارم فیلوپاتور
Salamicl	شلومئیل	Sem	سام
Salem	شکیم	Semaine d'années	هفته سالها
Salmanasar	شلمناسر	Sémélias	سمالیا
Salom	شلوم	Sennachérib	سنحاریب
Salomon	سلیمان	Sergius	سرگیوس
Salu	سالمو	Séron	سارون
Samarie	سامره	Seth	شیث
Samos	ساموس	Séir	سعر
Sampsamè	سامسون	Shaashgaz	شعشغاز
Samson	شمشون	Shadrak	شدزک
Samuel	سموئیل	Shebat	شباط
Sanctuaire	مقدس	Shemoné esré	شیمونه عسره

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Shephat	صَفَت	Suse	شوش
Shétar	شیتار	Suzanne	سوسَنَه
Shiméi	شِمْعی	Sykaminus	سُوکامینوس
Shinéar	شینعار	Syméon	سیمعان
Sichem	سِیکیم	Syrie	سوریه
Sichem	شِکیم		
Sichémites	شِکیمیان	T	
Sicyone	سیکئون	Tabae	تابه
Sidè	سیدن	Tamnatha	تَمَنَتَه
Sidétès	سیدتِس	Tanis	صوعَن
Sidon	صیدا	Taphnès	تَافَنَحِیس
Siméon	شِمْعون	Tappuah	تَفُوح
Simon	سیمعان	Tarse	طر سوس
Sinai	سینا	Tarshish	تَرشیش
Sion	صهیون	Tébèt	طبیبت
Siracide	بن سیرا	Tell Ashtarrah	تَلْ عَشْتَرَه
Siracide	سیراسید	Téma	تِیا
Siracidès	سیراکیدس	Témân	تِیان
Sisera	سیسرا	Tephôn	تِفون
Sivân	سیوان	Téqoa	تَقُع
Sodome	سَدوم	Térébinthe	بَطْمَه
Sosipater	سوسپاتروس	Téresh	تارَش
Sostrate	سوستراتوس	Thassi	طَسِی
Sôter	سوتر	Thékoé	تَقُوع
Soud	سود	Théodote	تثودوتوس
Sour	صور	Thrace	تراکیایی
Spartiate	اسپارتی	Thraséos	تراسئوس
Spartiates	اسپارتیان	Tibé	تِشِبِه
Stoïcien	رواقی مذهب	Tibériade	طبریه
Stoïcisme	مذهب رواقی	Tigre	دجله
Stoïque	رواقی	Timée	تیمایوس
Strabon	استرابون	Timna	تِمنَه

اعلام کتابهای قانونی ثانی

Timothée	تیموتئوس	Y	
Tishri	تشرین	Yabboq	یَبوق
Titans	تیتانها	Yabnéel	یَبْنِئیل
Tite-Live	تیتوس لیویوس	Yahvé	یَهُوه
Titus	تیتوس	Yaqim	یا قِیم
Tobiades	طوبیان	Yarmuk	یرموک
Tobie	طوب (سرزمین)	Yavân	یاوان
Tobie	طوبیا	Yaël	یاعیل
Tobiel	طوبیئیل	Yaïr	یائیر
Tobit	طوبیت	Yeb	یِب
Toubiens	طوبیان	Yedaya	یَدَعیا
Transeuphratène	ماورای فرات	Yedidya	یَدِیدیا
Tripoli	طرابلس	Yémen	یمن
Tryphon	تریفون	Yephunné	یَفْنَه
Tullia	تولیا	Yezata	یزاتا
Tummim	تُمیم	Yoyada	یُویاداع
Tyr	صور	Z	
U		Zabadéens	زَبَدیان
Ulaï	اولای	Zabdiel	زَبْدِئیل
Urim	اوریم	Zacchée	زَکّا
V		Zebdâni	زبدانی
Vasthi	وشتی	Zéresh	زَرَش
		Zétar	زاتَر
		Zeus	زنوس
W		Zeus Hospitalier	زنوس مہمان نواز
Wadi Qatra	وادی قَطْرا	Zeus Olympien	زنوس اُلَمپی
X		Zimri	زِمِری
Xanthique	کسانتیکوس	Zorobabel	زُربابِل
Xerxès	خشایارشا		

فهرست اعلام

در این فهرست، از اعداد عادی و خوابیده استفاده شده است. اعداد عادی خواننده را به متن کتاب ارجاع می‌دهند، و اعداد خوابیده مشخص‌کننده آنند که اسم خاص مورد نظر، در پانویست آمده است.

آ، ۱	آرقیس ۲۷۹، ۲۲۰
آشمه ۷۶	آریاراتس پنجم ۶۴، ۲۷۱
آئورانوس ۲۹۴	آریستوبولوس ۲۷۸، ۴۸۰
آپامیا ۲۳۰، ۲۷۳	آریوس ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۵
آپولوفانیس ۳۱۷	آریوس اول ۲۵۴
آپولون ۶۹۳	آساف ۲۲۶
آپولونیوس ۲۰۳، ۲۴۵، ۲۸۵، ۲۹۲	آستارته ۲۱۶، ۳۲۴
۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۷، ۳۹۵	آسیا ۲۰۴، ۲۳۰، ۲۴۸، ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۸۵
۳۲۱	آسیای صغیر ۵۴، ۱۸۹، ۶۹۰
آتارگاتیون ۳۲۴	آشور ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۱، ۱۰۳، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۵
آتارگاتیس ۳۲۴	۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۰
آتالوس ۲۷۱	۱۲۴، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۴۳
آتالوس دوم ۲۷۱	آشوریان ۶۴، ۶۶، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۵، ۱۰۷
آتنویوس ۲۷۲	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰
آخایاییا ۲۳۰	۱۴۱، ۲۲۸، ۵۹۸
آدم ۶۵، ۳۷۹، ۴۲۴، ۴۷۸، ۵۳۸، ۶۰۱	آکویلا پونتیکیوس ۲۲، ۲۳، ۲۴
آدونیس-قوز ۶۹۳	آلاریک ۵۶
آرادوس ۲۷۱، ۲۷۱	آمستریس ۶۳
آرامیان ۲۳۶	آنتیپاتر ۲۶۶
آریاراتس ۲۷۱	

فهرست اعلام

آنتیپاتروس ۲۵۵	آنتیوخوس ۲۹۲
آنتیگونوس ۶۸۹	آندرونیکوس ۲۹۷، ۲۹۷، ۲۹۲
آنتیوخوس ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۹	آنوبیس ۳۴۴
۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۸	آوگوستوس، امپراتور ۳۴۳
۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۱	آوگوستینوس، قدیس ۴۶۵
۲۶۶، ۲۶۹، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۶	آیسویوس ۴۶۷
۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۴	
۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۹	ائوئیرگتس ۴۲۸، ۴۶۹
۳۲۰، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۸۰	ائویاتور ۸۸۵، ۲۲۰، ۲۸۳، ۳۱۴
۳۸۳، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴	ائوپولوس ۲۳۱، ۲۹۰
آنتیوخوس ائویاتور ۳۱۴، ۳۲۶	ائوسیبوس ۲۲۶
آنتیوخوس ایسیفانِس ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴	ائومِنِس ۲۳۰
۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۱۰	ابراهیم ۶۵، ۷۹، ۸۸، ۲۰۰، ۲۵۶، ۲۷۷، ۳۷۹
۲۱۲، ۲۱۹، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۹	۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۲، ۶۰۸، ۶۱۹، ۶۴۵
۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۰۲، ۳۱۰	۶۵۳، ۶۵۳
۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۷۶	آبشالوم ۳۱۹، ۲۵۹، ۲۵۴
۳۷۸، ۳۹۱، ۳۹۳	آبقتا ۱۵۰
آنتیوخوس پنجم ۱۸۵، ۱۹۴، ۲۲۰، ۲۲۰، ۲۲۱	آبوس ۲۷۵
۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۸	آبیحایل ۱۵۳، ۱۷۵، ۱۷۵
آنتیوخوس پنجم ائویاتور ۲۰۵	آبرام ۴۱۱
آنتیوخوس چهارم ۱۱۳، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۰۴، ۱۹۰	آبملک ۶۴۵
۳۷۹، ۳۹۰، ۳۹۵، ۳۰۵، ۳۱۹، ۳۲۱	ایسیفانِس ۱۸۱، ۱۹۱، ۲۹۰، ۲۹۵، ۳۱۴
آنتیوخوس چهارم ایسیفانِس ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۷۳	ایپانِس ۱۹۰، ۱۹۱
۶۹۱	آجاج ۱۵۴، ۱۵۴
آنتیوخوس دوم تنوس ۶۸۹	آحیطوب ۱۲۲
آنتیوخوس سوم ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۷۹، ۲۸۵، ۳۰۱	آخویر ۶۷، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۴
۶۸۹	۱۳۲، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۳۹
آنتیوخوس ششم ۱۸۲، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۷	آخویر عَمُونی ۱۱۴، ۱۳۹
آنتیوخوس ششم دیونوسوس ۲۵۲	آخس ۱۲۲
آنتیوخوس کبیر ۲۳۰، ۲۳۰، ۲۳۰، ۲۳۰، ۲۳۰، ۲۳۰	آخشورُش ۶۳، ۱۴۷
آنتیوخوس هفتم ۱۸۲، ۱۸۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۹	آخشوروش ۱۴۷
۲۶۹	آخیکار ۷۲، ۷۲، ۷۴، ۸۰، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۴

فهرست اعلام

آزیوک ۱۰۸، ۶۴۶، ۶۴۷	آداسه ۲۲۸، ۲۲۹، ۳۳۶، ۳۳۷
آزموداؤس ۶۵، ۷۶، ۸۶، ۷۸	آذرْمَلْک ۷۲
إزوپ ۴۶۷	آدْلیا ۱۷۳
اسپارت ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۶	آدْماتا ۱۵۰
اسپارتیان ۱۸۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۶، ۲۷۱	آدورا ۲۶۰
اسپانیا ۲۳۰	ادورائیم ۲۶۰
إستاره (ستاره) ۱۵۲	أدورین ۲۳۸
استانبول ۲۸	آدوم ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴
إشتر ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۵۱	۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۳۲۴
۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۸	۶۹۴
۱۵۹، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸	آدومیان ۱۱۹، ۱۲۰، ۲۱۲، ۳۱۵، ۶۰۵
۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵	آدوتیا ۳۷۶
۱۷۶	ادینبورگ ۲۸
استرابون ۲۷۳	آربیل ۲۳۲، ۲۳۲
اسحاق ۶۵، ۷۹، ۸۵، ۸۸، ۱۲۴، ۲۷۷، ۵۸۲	اردشیر ۱۴۷، ۶۸۱
۶۵۴، ۶۱۹، ۶۰۸	اردشیر اول ۲۸۰
اسرائیل ۲۳، ۳۰، ۶۳، ۶۹، ۷۰، ۸۰، ۱۰۳، ۱۰۴	اردشیر درازدست ۲۸۰
۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹	اردشیر سوم ۶۴، ۱۰۹
۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۶	اردن ۱۸، ۶۱، ۲۱۵
۱۳۷، ۱۳۹، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳	آرْشک ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۱
۱۴۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۹۰	آرْشک ششم ۲۶۴
۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۱	آزفکْشاد ۱۰۷، ۱۰۹
۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲	ارمنستان ۲۰۴
۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۴	إرمیا ۲۸۱، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۳، ۳۳۵، ۳۳۵
۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۱	۵۹۹، ۵۹۹، ۶۱۴، ۶۱۴، ۶۲۹، ۶۸۱، ۶۸۴
۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۵	ارواد ۲۷۶
۲۶۷، ۲۷۴، ۳۱۰، ۳۱۸، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۸۹	ارویا ۱۸
۳۹۸، ۴۱۰، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۵۳، ۴۸۱	آریحا ۱۱۳، ۲۳۷، ۲۷۵، ۲۷۵، ۳۲۲
۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۱۷، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۸	۵۰۸
۵۵۳، ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵	آریداتا ۱۷۳
۵۸۶، ۵۸۸، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۳، ۵۹۴	آریدای ۱۷۳
۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۹، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۱۷	آریسای ۱۷۳

فهرست اعلام

افامیه ۱۹۱، ۲۳۰، ۲۷۳	۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۴
أَفْرَائِم ۱۱۶، ۱۱۶، ۲۵۰، ۵۹۴، ۵۹۵	۶۲۴، ۶۲۸، ۶۴۳، ۶۵۴، ۶۸۲، ۶۸۳
افرام، قدیس ۶۷۵	۶۹۹، ۶۸۵
افریقای جنوبی ۱۰۶	اسرائیلی ۸۱، ۸۲، ۲۱۲
افریقای شمالی ۵۶	اسرائیلیان ۳۰، ۷۱، ۷۲، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۳
أَفْسُس ۲۷۹	۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۴۶
افلاطون ۳۴۳، ۳۸۵	۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۳
أَفُوس ۱۹۶، ۱۹۶	۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۸۲
أَقْرِمَه ۲۵۰	۳۸۲، ۳۸۸، ۳۹۸، ۴۰۶، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۳
أَقْرَبْتَه ۲۱۳	۴۱۶، ۵۲۵، ۵۷۱، ۵۹۱، ۶۲۰
أَقْرَبَتَيْن ۲۱۳، ۲۱۳، ۲۵۲	أَسْرَحْدُون ۷۲، ۷۲، ۷۳
أَقْرَبَه ۲۱۳	أَسْفَاتَا ۱۷۳
اکبرشاه ۲۸	أَشْفَار ۲۳۵، ۲۳۵
أَكْدَى ۶۴۵	اسکندر ۵۱، ۱۱۲، ۱۸۹، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۰
أَكُوس ۲۳۱	۲۱۹، ۲۵۴، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۷۳، ۶۷۸، ۶۸۸
آکویلا پونتیکوس ۲۲	۶۹۳
الثوتریوس ۲۴۷، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۷۳	اسکندریه ۲۲، ۵۱، ۱۸۴، ۲۷۸، ۳۴۳، ۳۵۴
إِلْعَازَار ۱۸۵، ۱۹۶، ۲۲۲، ۲۲۳، ۳۰۰، ۳۰۰	۴۰۶، ۴۱۵، ۶۹۲
۳۰۸، ۳۳۳	اسکوتوپولیس ۳۲۴
إِلْعَازَار ۲۰۰، ۵۸۶، ۶۰۵، ۶۰۵، ۶۱۰	اسلامی ۶۵۳
إِلْعَازَر ۲۳۱	اسوان ۱۱۵
أَلْعَاسَه ۲۳۳، ۲۳۳	إِسَى ۳۴۴
العاصی ۲۳۳	إِسِینِیَان ۵۳، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۲۲، ۲۴۰
الفانتین ۱۱۵، ۲۷۷	أَشْدَرِین ۳۲۵
الکساندر ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴	أَشْدُود ۱۱۱، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۱۸، ۲۴۴، ۲۴۶
۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۷، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۸، ۲۵۱	۲۴۷، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۷
۲۵۲	إِشْعَیَا ۵۹۸
الکساندر بالاس ۱۸۲، ۱۸۲، ۲۳۹، ۲۳۹، ۲۴۴	أَشْفَنَاز ۶۴۳
۲۴۷	أَشْقَلُون ۱۱۱، ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۵۷
الکساندر یانایی ۲۵۳	اشکانیان ۱۸۲
الکیموس ۱۸۲، ۲۲۵، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۲	اعراب ۲۵۶، ۴۹۸
۲۳۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲	أَغْرِیْل ۱۲۰

فهرست اعلام

۵۴۸، ۵۰۸، ۴۲۱، ۴۱۹، ۳۷۷، ۳۳۳، ۳۳۱	آلمی ۶۸۵
۶۱۶، ۶۱۵، ۶۱۵، ۶۱۴، ۶۱۳، ۶۰۵	الوهیست ۱۲۹
۶۲۸، ۶۲۷، ۶۲۴، ۶۲۴، ۶۱۸، ۶۱۷	آلیاب ۱۲۲
۶۷۰، ۶۶۶، ۶۶۴، ۶۵۳، ۶۴۳، ۶۲۸	آلیاشیب ۲۸۰
۶۸۴، ۶۸۴، ۶۸۳، ۶۸۲، ۶۸۱، ۶۷۰	آلیشع ۵۹۶
۶۹۱، ۶۸۹، ۶۸۵	الیمائیس ۲۱۹
اورشلمی ۱۴۱	آموریان ۵۸۸، ۱۱۵
اورژن ۲۴	انطاکیان ۲۹۱، ۲۹۰
اورینگیس ۵۵، ۲۴	انطاکیان اورشلیم ۲۹۰
اوزیریس ۳۴۴	انطاکیان پتولیمائیس ۲۹۰
اوفیر ۱۰۲، ۱۰۲	انطاکیه ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۲۴، ۲۲۴، ۲۴۵
اولای ۶۷۸، ۶۷۹	۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۸، ۲۹۳
اوتیا ۲۵۵، ۲۵۵، ۲۵۵، ۲۸۵، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹	۲۹۷، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۲۱، ۳۲۸
۲۹۰، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۳، ۳۳۵، ۳۳۵	اوانوپاروس، نبرد ۲۴۸
۶۰۱	اُوران ۱۹۶، ۱۹۶، ۲۲۲
اوتیارس ۲۵۵	اورانوس ۱۴۳
اوتیان ۱۹۵، ۲۰۰	اورتوسپاس ۲۷۳
اوتیای اول ۲۵۴	اورشلیم ۱۹، ۲۷، ۳۱، ۵۱، ۵۲، ۶۶، ۶۷، ۶۷
اوتیای چهارم ۲۷۷	۷۰، ۸۰، ۷۱، ۸۲، ۸۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴
اوتیای دوم ۶۰۱	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶
اوتیای سوم ۴۰، ۴۵۴، ۴۷۷، ۴۸۵، ۶۹۱	۱۲۵، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۵
اوتیبیان ۲۶۹	۱۴۷، ۱۵۲، ۱۷۷، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴
اویل مروداک ۶۶۸	۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۲، ۱۹۳
اهورامزدا ۶۹۳	۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰
ایسوس، نبرد ۱۸۹	۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۶
ایتالیا ۸۹، ۲۲۹، ۶۹۲	۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۹
ایران ۶۷، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۹۷، ۴۰۵، ۶۴۵، ۷۰۰	۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹
ایرانی ۶۳، ۶۴، ۱۰۹	۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷
ایرانیان ۶۳، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۵۱، ۲۸۱	۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۰
ایسیس ۳۴۴، ۳۴۴	۲۷۲، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۸
ایشیغل ۶۴۴	۲۷۹، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۵
ایشیوشت ۶۴۴	۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۲۷

فهرست اعلام

ایشتار ۱۵۲	پُرْتا ۱۵۰
ایشتوویگو ۷۰۰، ۷۰۰	بَسْکاما ۲۶۰
ایلیا ۱۲۲، ۲۰۰، ۵۹۵	بُصرَه ۲۱۵، ۲۱۵
آیملکوئیل ۲۵۱	بطالسه ۵۱، ۲۹۹، ۳۴۳، ۳۸۴، ۴۰۰، ۶۴۹
اینوکنتیوس اول ۵۶	بطالسه مصر ۲۴۱
ایوب ۸۴، ۸۱، ۸۷، ۱۲۳، ۲۵۳، ۶۰۰	بطلمیوس ۱۷۷، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۰۵، ۲۴۳، ۲۴۴
	۲۴۷، ۲۴۷، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۸، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۵
	۲۷۶، ۲۷۸، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۴
ب	
پَرَزَیت ۲۳۲، ۲۳۳	بطلمیوس اول ۶۸۹
بابل ۲۴، ۲۷، ۱۰۳، ۸۰۷، ۸۰۹، ۸۱۲، ۱۴۷	بطلمیوس اول سوتر ۶۸۹
۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۱۹، ۳۰۸، ۶۱۳	بطلمیوس پنجم ایفانِس ۶۹۰
۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۲۹، ۶۳۷، ۶۴۳	بطلمیوس چهارم فیلوپاتور ۶۹۰
۶۴۶، ۶۴۷، ۶۵۰، ۶۶۴، ۶۶۴، ۶۶۶	بطلمیوس دوم ۲۲، ۵۱، ۲۱۴، ۲۸۵
۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۲، ۶۷۲، ۶۹۶، ۷۰۲	بطلمیوس دوم فیلادلفوس ۶۸۹
بابلی ۱۸۶	بطلمیوس سوم ۲۸۵
بابلیان ۶۲۹، ۶۴۸، ۶۷۲، ۷۰۲	بطلمیوس سوم اِنویرِگِیس ۶۸۹
باروک ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۸۱	بطلمیوس ششم ۲۴۷، ۲۴۸
باشان ۲۱۶	بطلمیوس ششم فیلومتور ۲۹۱، ۲۷۸، ۲۴۴
باصِر ۲۱۵، ۲۱۶	بطلمیوس فیلومتور ۸۹۱، ۳۱۳
باکیدیس ۲۲۵، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۲	بطلمیوس نهم ۲۶۰
۲۳۳، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۶، ۲۳۷	بطلمیوس هشتم ۱۷۷، ۲۷۷
۲۳۸، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۰۹	بطلمیوس هفتم اِنویرِگِیس فوسکون ۴۲۸
باگواس ۶۴، ۶۴، ۸۰۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰	بُطمه ۲۲۱
بالاس ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۰	بُغْل ۲۷۹، ۲۴۴، ۶۸۵
بترآ ۲۱۵	بُغْل شامِم ۸۹۴، ۶۸۵
بحرالمیت ۱۸، ۵۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۱، ۴۱۹	بُغْتا ۱۵۰
بحر قُلْزُم ۱۱۵، ۳۶۴	بُغْتان ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۶۶
بُخْتَنَصَر ۲۷	بِقاع سوریه ۲۴۵، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۸
برکوخبا ۲۳۵	۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۲۴
برکوزیبا ۲۳۵	بَکْتیله ۱۱۱
برلیوز، هکتور ۶۷۴	بِل ۲۷۹، ۶۳۱، ۶۳۹، ۶۶۰، ۶۶۶، ۶۹۱، ۷۰۰
برنیکه ۶۸۹	۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲

فهرست اعلام

بنی کَلْعُد ۱۰۸	بَلْجَه ۲۸۵، ۲۸۵
بنی نَفْتَالی ۸۷	بَلْشَصْر ۶۶۶
بنی یاریب ۲۶۷	بَلْشَصْر ۶۱۶، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۶۰، ۶۶۶، ۶۶۷
بنی یَمَزی ۲۳۵، ۲۳۵	بَلْشَصْر ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۲، ۶۷۷
بنی یُواریب ۱۹۵	بَلْشَصْر ۶۴۳، ۶۴۷، ۶۶۰، ۶۶۳، ۶۶۷، ۶۸۶
بنی یهودا ۶۴۳	بَلْعَام ۱۱۴
بیبای ۱۴۱	بَلْمَا ۱۱۹
بیت ثیل ۷۰	بَلْمَائین ۱۱۳
بیت ایل ۷۳، ۲۳۷، ۲۳۷، ۲۳۹	بَلْمُون ۱۲۲
بیت بَصَا ۲۲۸	بَلْعَال ۱۹۰
بیت بیصای ۲۳۷، ۲۳۸	بندیکتیان ۲۵
بیت حُورون ۱۱۳، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۸، ۲۲۸، ۲۳۳	بن سیرا ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۸
۵۸۸، ۲۳۷	۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۸
بیت داجون ۲۴۶	۴۶۹، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۴، ۴۸۶
بیت زَکَرِیَّا ۲۲۱، ۲۲۲	۵۰۹، ۵۲۴، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۵۲، ۵۵۴
بیت زَیت ۲۲۶، ۲۲۶	۵۵۷، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۷۰، ۵۷۳، ۵۷۸، ۵۸۴
بیت زیت ۲۲۶	۵۸۹، ۶۰۰، ۶۱۰
بیت شان ۱۱۲، ۲۱۷، ۲۵۷، ۳۲۴	بنی اسرائیل ۳۰، ۶۱، ۶۵، ۸۰، ۸۵، ۹۹، ۱۱۵
بیت صور ۱۱۹، ۲۱۰، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۲۲	۱۳۰، ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۸۱، ۳۸۲، ۶۰۴، ۶۰۸
۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۷، ۳۳۷، ۲۴۰، ۲۵۲، ۲۵۳	۶۹۹
۳۲۸، ۳۱۸، ۲۶۷، ۲۶۵، ۳۵۹	بنی اسماعیل ۱۱۱
بیت عَنُوت ۱۰۸	بنیامین ۲۸۵
بیت قَلُوی ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۱۱۳، ۱۱۳، ۱۱۷	بنیامین، سبط ۱۴۷، ۱۵۲
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۳، ۱۳۰	بنیامینی ۱۵۴
۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۶	بنی اَوْنِیَّا ۲۸۵
بیت لَحْم ۲۳۵، ۲۳۸	بنی بَیان ۲۱۳
بیت مُسْتَمِیم ۱۱۳، ۱۴۱	بنی بیصای ۲۳۸
بیریه ۳۲۷، ۳۲۷	بنی رَشِیش ۱۱۱
بین النهرین ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۴، ۲۷۹	بنی عَمُون ۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۶، ۳۲۳، ۶۹۴
پ	بنی عیسو ۱۱۹، ۲۱۳، ۲۱۸
پاتروکلوس ۳۰۷	بنی فایرون ۲۳۸
	بنی قِیش ۱۵۴

فهرست اعلام

ت	پارت ۲۶۴
تابه ۳۱۰	پارتها ۲۴۵
تازش ۱۶۶، ۱۴۸	پارس ۱۰۸، ۵۱، ۱۷۶، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۹
تازیان ۳۲۲، ۳۰۹، ۲۹۶	۲۸۰، ۲۷۹، ۲۶۴، ۲۶۴، ۲۲۴، ۲۲۰، ۲۱۹
تثودوتوس ۳۳۱	۶۸۸، ۶۸۷، ۶۸۶، ۶۳۷، ۳۲۱، ۳۱۲، ۳۱۰
تثودوتیون ۶۵۲، ۶۳۹، ۲۴، ۲۳	۶۸۸
تَحْفَنَحِیس ۱۰۸	پارسها ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۷۱، ۱۸۹، ۶۴۸
تخت جمشید ۳۱۰، ۳۱۰	۶۸۴، ۶۸۰، ۶۷۸، ۶۷۳، ۶۷۰، ۶۶۹، ۶۶۸
تراستوس ۲۸۵	پارسی ۵۰، ۱۵۰، ۱۷۱، ۲۸۵، ۶۳۹
تراکیا ۳۲۵	پارسیان ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۸۱، ۳۲۷
ترشیش ۱۵۰	پامفولیا ۲۷۱، ۲۷۱
ترنتو ۵۶، ۵۰، ۴۹، ۲۵، ۲۴، ۱۹	پترا ۲۱۵، ۲۹۶
ترفون ۲۵۸، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۲، ۲۵۱، ۱۸۲	پتولمائیسی ۲۱۴، ۲۱۴، ۲۳۹، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۲
۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۱، ۲۶۱، ۲۶۴	۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۹۹، ۲۹۹
۲۷۳، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۰	۳۲۹
تشیگلری، ی ۴۲۰	پرستوس ۲۳۰، ۲۳۰
تشبه ۶۹	پرگاموس ۲۷۱
تَفُوح ۲۳۷	پطرس قدیس ۶۵۹
تَفُون ۲۳۷، ۲۳۷	پطریارخ ۶۵
تَقَع ۲۳۵	پطریارخها ۶۵، ۸۵، ۸۶، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۴۶
تَقُوع ۲۳۵، ۲۳۵، ۲۳۸	۲۰۴، ۲۵۶، ۳۷۶، ۴۰۹، ۵۴۸
تَلَّ عَشْتَرَه ۲۱۶	پلوپونسوس ۲۷۱
تَمَنَّتَه ۲۳۷، ۲۳۷	پودنا ۲۳۰
تولیا ۳۹۵	پوسیدونیوس ۳۳۱
تهران ۸۲	پولس ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۷۱
تیتان ۱۴۳	پولس رسول ۴۶۰، ۵۱۴، ۵۴۰، ۶۴۶
تیتانها ۱۴۳، ۱۴۳	پولوبیوس ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۵، ۳۱۴
تیتوس لیویوس ۲۶۱	پومپئوس ۱۸۳
تیتوس مانیلیوس ۳۲۰، ۳۲۰	پونتوس ۲۳، ۲۳
تیتوس مانیوس ۳۲۰	پیوس دوازدهم، پاپ ۲۶
تیگلت پیلسر ۶۹	پیوس دهم، پاپ ۲۵
تیا ۶۲۲	

فهرست اعلام

تیان ۶۲۲	جیحون ۵۱۰
تیموتئوس ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۹، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۳	ح
۳۱۶، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳	حادید ۲۵۷، ۲۵۷، ۲۶۰
ج	حارث ۲۹۶
جازر ۲۰۸، ۲۰۸، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۳۷، ۲۶۲، ۲۶۲	حارث اول ۲۹۶
۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۵	حارثیون ۶۷
۲۷۶، ۳۱۶، ۳۱۶	حاصور ۶۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۳
جالوت ۳۰، ۳۰، ۳۱	حاصورا ۲۳۴، ۲۳۴
جبرائیل ۸۷، ۶۷۹، ۶۸۳	خبرون ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۱۸، ۲۶۰
جبری ۷۱، ۸۰	حیشه ۱۰۸، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۷۰، ۶۵۰
جبع ۱۱۲	حبقوق ۷۰۳، ۷۰۳
جبعئیل ۶۹، ۶۹، ۷۱، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۹۲، ۹۲	حجی ۲۳۷
جبعون ۲۲۷، ۵۸۸	حداشه ۲۲۸
جبل الاربعین ۲۷۵	خزبونا ۱۵۰، ۱۶۸
جدعون ۱۲۲	خزمون ۵۰۸
جرانیاں ۳۲۹	جزقیآ ۳۳۶، ۴۲۴، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹
چرجاشیان ۱۱۵	جزقیال ۵۹۹، ۶۰۰
چرزیم ۲۹۷، ۲۹۸	حسندیا ۶۱۵
جزیره اسوان ۱۱۵، ۲۷۷	حسیدیان ۱۹۹، ۱۹۹، ۲۲۶، ۳۳۰، ۴۲۵
جلجال ۲۳۲	۵۷۹
جلعاد ۱۰۸، ۱۴۱، ۲۱۳، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵	حشبن ۱۱۵
۲۱۶، ۲۱۷، ۲۶۰، ۲۶۰، ۳۱۶، ۳۲۲	حشمونی ۲۷۴
جلیات ۳۰، ۵۹۱	حشمونیان ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۲۵، ۲۴۰، ۲۵۳، ۳۲۹
جلیل ۷۰، ۷۰، ۱۴۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۴، ۲۱۷	خصرئیل ۲۶۷، ۲۶۷
۲۳۲، ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۵۸، ۲۶۰	خلب ۲۵۱، ۳۲۷
جلیل علیا ۱۰۸، ۶۹	خلقی ۲۵۴
چناسر ۲۵۳، ۲۵۳	حلقیآ ۱۲۲، ۶۱۵، ۶۹۶، ۶۹۸، ۷۰۰
جوج ۵۹۹	حات ۲۵۶
جوشن ۱۰۸	حآ ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۸۴، ۹۲، ۹۳، ۹۴
جولان ۲۱۵	۹۴
جهلوم ۱۰۸، ۱۰۸	حئنیل ۶۹، ۷۱

فهرست اعلام

دانیال ۶۸، ۸۵۲، ۲۰۱، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۴۰،	حَنَنیا ۸۳، ۱۲۲، ۲۰۰، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۶
۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۵۰، ۶۶۰،	حوران ۲۱۵، ۲۱۶
۶۶۳، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲،	حوریب ۵۹۵
۶۷۵، ۶۷۷، ۶۷۹، ۶۸۱، ۶۸۱، ۶۸۳،	حیرام ۱۰۲
۶۸۶، ۶۸۷، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۸، ۶۹۹،	حیلام ۲۱۵، ۲۱۵

۷۰۳، ۷۰۲، ۷۰۲، ۷۰۱، ۷۰۰،

خ

داود ۲۰، ۳۰، ۳۰، ۳۶، ۷۰، ۸۸، ۱۹۲، ۱۹۲،	خاتون آبادی ۲۸
۱۹۸، ۲۰۰، ۲۱۰، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۶۸، ۲۳۵،	خالکدونی ۴۹
۴۲۴، ۵۸۷، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۸،	خاور نزدیک ۱۷، ۱۸
۶۰۸، ۵۹۹	خیرآس ۳۱۶
داوران ۵۸۹	خریبة العاصی ۲۳۳
دَبُورَه ۷۱	خریبة سَلْمی ۲۲۷
دجله ۸۴، ۱۰۸، ۵۱۰، ۶۸۶	

دریای سرخ ۱۱۵، ۲۰۸، ۳۹۰، ۳۹۴، ۴۰۹،	خشیایارشا ۶۲، ۶۳، ۶۷، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹
۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۴	۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶،
دَسَّاو ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۱	۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵،

دشت کبیر ۲۵۸

۶۸۸

دَقْنَه ۲۷۷

خَلْقِیس ۲۵۱

دَلْفُون ۱۷۳

خَنُوخ ۵۸۱، ۵۸۱، ۶۰۱، ۶۷۳

دلوس ۲۷۱، ۲۷۱

خُوس ۱۲۰

دِمِثْرِیوس ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۲، ۲۳۹،

خویا ۱۴۱

۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۰،

د

۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۷،

۲۶۱، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۶۹،

داتان ۴۶۱

۲۷۱، ۲۷۷، ۳۲۲، ۳۲۲

داجون ۲۶۸، ۲۴۷

دِمِثْرِیوس اول ۱۸۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۵، ۲۴۱،

داچلانو، تومازو ۶۷۴

۲۴۵، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۴۹

داریوش ۱۸۹، ۲۵۴، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۲،

دِمِثْرِیوس دوم ۱۸۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸،

۶۸۱

۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۲، ۲۵۲، ۲۶۱،

داریوش سوم کودومانوس ۶۸۸

۲۶۹

داریوش مادی ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۶۹، ۶۶۹، ۶۸۸،

دمشق ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۴۱، ۲۱۵،

۶۸۸

دِموفون ۳۲۱

دان ۷۰، ۷۰

فهرست اعلام

دوتائین ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۲	رضا، عنایت‌الله ۶۴
دوتان ۱۱۹	رع ۳۴۴
دورا ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲	رعاوی ۱۰۷، ۱۰۹
دورومینس ۲۰۵	رعوبیل ۶۵، ۶۹، ۷۶، ۷۸، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۸۸
دورومینوس ۲۹۴	۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۵
دوسیتوس ۱۷۷، ۱۷۷، ۳۲۳، ۳۲۵	رفقه ۹۱
دوق ۲۷۵، ۲۷۵	رگا ۷۱
دومینیکیان ۵۴	رم ۲۵
دویو، تومازو ۵۶	رواقی، مذهب ۳۸۷، ۴۸۰
دیاتما ۲۱۳، ۲۱۵	رواقیون ۳۴۳
دیادوخوس ۶۸۸	رود اردن ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۳۵
دینه ۹۱	۲۳۶، ۲۳۶، ۵۱۰، ۵۶۲
دیودوروس ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۶۱	رودخانه مصر ۱۰۸
دیودوروس سیسیلی ۶۴	رودس ۲۷۱، ۲۷۱
دیوکلِس ۲۴۸	رودوکوس ۳۲۸
دیونوسوس ۱۸۲، ۲۹۹، ۳۳۲	روم ۵۴، ۵۶، ۵۶، ۱۸۳، ۱۹۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۹
د	۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۶۶، ۲۶۶
راحیل ۹۱	۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۵
رازیس ۳۳۳	رومیان ۵۲، ۵۲، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۲۹، ۲۲۹
رافائیل ۶۵، ۶۹، ۷۸، ۸۱، ۸۱، ۸۵، ۸۶	۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۱
رافون ۲۱۶	۳۱۰، ۴۱۹، ۵۳۵، ۶۹۰
رافیم ۱۲۲	ری ۶۳، ۷۱، ۷۱، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۲، ۹۲
رافون ۲۱۶	ریشار، فرانسیس ۲۸، ۲۸
رافیا، نبرد ۶۹۰	ز
رالفس ۳۵، ۱۴۷	زنوس ۱۴۳، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۱، ۶۸۵
رامتائیم ۲۵۰	زنوس المبی ۱۹۴، ۲۹۸، ۶۹۳
رامیسس ۱۰۸	زنوس مهبان نواز ۲۹۸
رامه ۲۵۰	زاتر ۱۵۰
زیشاقی ۵۹۷	زیدانی ۲۵۶
زحُبعام ۷۰، ۵۹۴، ۵۹۴	زیدنبیل ۲۴۸، ۲۵۱
رحمان پور داود، ماشاالله ۲۷	زیدنبیان ۲۵۶

فهرست اعلام

زَربَابِل ۲۷۹، ۶۰۰	سَعِير ۶۰۵
زَرَش ۱۶۷، ۱۶۵	سَکَاها ۲۹۴
زَرگری، موسی ۲۷	سَکِيم ۲۹۷
زَکَا ۳۱۵	سلوکوس ۲۲۵، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۲۹
زَکَرِیا ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۳۷	سلوکوس اول ۳۲۷، ۶۹۳
زِمَری ۱۹۸	سلوکوس اول نیکاتور ۶۸۹
ژ	سلوکوس چهارم ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۰، ۲۸۴، ۲۹۰
ژول سِزار ۳۴۳	۶۹۱
س	سلوکوس چهارم فیلیپاتور ۲۸۵، ۶۹۱
ساتورنوس ۱۴۳	سلوکوس دوم کالینیکوس ۶۸۹
ساحل ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۹	سلوکوس سوم کراتونوس ۶۸۹
سارگُن ۶۳	سلوکی ۵۱، ۶۷، ۱۸۱، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵
سارگن دوم ۷۱	۱۸۶، ۱۹۴، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۶۲، ۳۲۶، ۳۲۹
سارون ۲۰۳، ۲۰۴	۶۷۳
ساره ۶۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۸، ۸۵، ۸۶، ۸۷	سلوکیان ۱۱۲، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۲۳، ۲۳۷، ۲۴۱
۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷	۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۹، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۳۸، ۳۴۹
ساسانیان ۲۷	۶۷۸، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۳
سَالو ۱۹۸	سلوکیه ساحلی ۲۴۷
سام ۶۰۱	سَلیمان ۲۰، ۶۳، ۷۰، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۸۱
سامره ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۱، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۳	۲۸۲، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹
۲۰۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۰	۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۶، ۵۹۲، ۵۹۳
۳۳۴	۵۹۴، ۵۹۳
سامریان ۲۹۸، ۶۰۵	سَیَالِیا ۸۳
سامسون ۲۷۱	سَیْعَان ۱۸۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۱، ۲۰۸
ساموس ۲۷۱، ۲۷۱	۲۱۴، ۲۱۷، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۵۲
سَدوم ۵۲، ۴۱۵، ۴۱۵، ۴۱۹	۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۵۹، ۲۶۰
سرزمین پست ۲۰۶، ۲۵۷، ۳۲۵	۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶
سرگیوس ۳۲۰	۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱
سعدیا بن یوسف قُیومی ۲۱	۲۷۲، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۸۵
سعید قُیومی ۲۱	۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۲، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۳۱، ۴۲۴
	۶۰۱
	سَیْعَان دادگر ۴۲۱، ۶۰۱

فهرست اعلام

ش

شام ۱۰۸	شمنان دوم ۲۸۵
شاؤل ۲۳۹، ۲۱۰، ۸۵۴	شمویل ۵۹۰، ۵۹۰
شاوور ۶۷۸، ۱۰۸	شمخاریب ۶۳، ۷۱، ۷۲، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۳۰۸
شاه سلطان حسین صفوی ۲۸	۵۹۷، ۳۳۶
شاه عباس اول ۲۸	شن-ژان داکر ۲۹۹
شدرک ۶۴۳، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۹، ۶۶۰	شن-سانس، کامی ۶۷۴
شراصر ۷۲	سوتر ۱۸۲
شعشغاز ۱۵۳	سود ۶۱۵
شکیم ۶۰۵، ۸۱۳	سوری ۱۹۲
شکیمیان ۱۱۵	سوریان ۲۲۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۳۳۸
شلَمَناسِر ۶۳، ۶۹، ۷۱، ۷۱	سوریه ۵۱، ۵۴، ۶۷، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۸۱، ۱۸۲
شلَمَناسِر پنجم ۶۹	۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۵، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۳
شلوم ۶۱۵	۲۱۵، ۲۲۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۹۸
شلومیل ۱۲۲	۳۲۴
شمشون ۹۱	سوستراتوس ۲۹۲
شمعون ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۵، ۲۳۵، ۶۰۵، ۶۱۰	سوخته ۶۳۹، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۰۰
شمعون، سبط ۱۱۸، ۱۱۸	سوسیپاتروس ۳۲۳
شمعون ثانی ۲۰۰	سوکامینوس ۲۶۰
شمعی ۱۴۷، ۱۵۲	سوماخوس ۲۳، ۲۴
شنعار ۶۴۳، ۶۴۳	سیدریس ۸۸۲، ۲۶۹
شوش ۶۳، ۸۰۸، ۱۴۷، ۱۴۷، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۸	سیرین ۲۷۱، ۲۷۱، ۲۷۱
۱۵۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۶۹، ۶۷۸، ۶۷۸	سیرا ۶۰۵، ۶۱۰
شهر داود ۹۸	سیراخ ۴۲۱
شیتار ۱۵۰	سیراسید ۴۲۱
شیت ۶۰۱، ۶۵	سیراکیڈس ۴۲۱
	سیریل ۲۱
	سیسرا ۳۶۴
	سیسرون ۳۹۵

ص

صادوق ۴۰۸، ۴۲۱، ۸۸۵، ۲۰۰	سیکستوس پنجم، پاپ ۲۵
صدقیا ۶۱۵، ۶۱۶	سیکستوس سی بنایی ۴۹
صدوقی ۳۲۶	سیکوئون ۲۷۱، ۲۷۱
صدوقیان ۵۲	سینا ۱۱۵، ۵۹۵

فهرست اعلام

صَفَت ۶۹	عَنْثِيئِيل ۱۱۸
صور ۱۱۱، ۸۰۹، ۲۱۴، ۲۹۴، ۳۲۴	عَدْنَا ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۳، ۹۴
صَوْرِشْدَاي ۱۲۲	عَدُوئِيل ۶۹
صوغن ۱۰۸	عَدُولَام ۲۲۱، ۲۲۵
صهیون ۳۱، ۹۸، ۹۸، ۱۲۸، ۱۹۲، ۲۱۱، ۲۱۲	عرب ۲۳۵، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۱
۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۴۰، ۲۶۷، ۳۳۸	عَرَبَات ۲۱۴، ۲۱۴
۵۰۸، ۵۴۸، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۸، ۶۲۵، ۶۲۶	عربستان ۱۱۱
صیدا ۱۱۱، ۲۱۴	عربستان سعید ۱۰۲
ط	عربها ۲۱۶، ۲۱۵
طبریه ۲۵۳	عربی ۶۵۳
طرابلس ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۷، ۲۷۱، ۲۷۳، ۳۲۹	عَرَقِ الْأَمِير ۳۲۳
طرسوس ۲۹۲	عَزْرَا ۵۰، ۳۰۸
طُسُی ۱۹۶	عَزْرِيَا ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۹۲، ۲۰۰، ۲۱۴، ۲۱۷
طوب ۲۱۳، ۳۲۳	۲۱۸، ۳۰۸، ۶۳۹، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۶
طوبینیل ۶۹	۶۵۲، ۶۵۵، ۶۸۱
طوبیا ۶۱، ۶۵، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۹	عَزُورَا ۱۱۳
۸۱، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸	عَزَّيئِيل ۱۱۸، ۱۲۲
۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵	عَزْرِيَا ۱۱۸، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۰
۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۸۶	۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱
طوبیان ۲۱۳، ۲۲۳، ۳۲۵	عَسَائِيل ۶۹
طوبیت ۶۵، ۶۹، ۶۹، ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۸۰	عَشْتَارُوت ۲۱۶
۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷	عَشْتَر ۱۵۲
۱۰۳، ۱۰۳، ۱۰۵	عَشْتَرُوت ۲۱۶
طور سینا ۴۸۱	عَشْتَرُوت ذی القرنین ۳۲۳
ع	عَشْتَرُوت قَزْنَائِم ۲۱۶
عاموس ۷۳، ۲۳۵	عَقْرُون ۲۱۶، ۲۲۴
عَبْد نَبُو ۶۴۳	عَقْرَه ۲۵۰
عَبْد نَحْو ۶۴۳، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۹، ۶۶۰	عقبه صور ۲۵۲
عبرانیان ۱۳۰، ۱۴۶، ۲۴۵، ۳۳۸، ۴۰۸	عَقْرُوت ۲۴۷
عَبْرُونه ۱۱۱	عقیبا بن یوسف ۲۴
	عقیلا ۲۲
	عکَا ۲۱۴، ۲۹۹

فهرست اعلام

فرعون ۷۲، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۰، ۴۰۶	عُکینا ۱۱۱
۴۶۱، ۴۷۷، ۴۱۳	علیم ۲۱۵
فَرْمُشتا ۱۷۳	عَمّالقه ۱۵۴
فرورتیش ۱۰۷	عمالیق ۱۱۴
فَریجی ۲۹۷	عَمّان ۲۱۳
فریسی ۳۲۶، ۸۳۳	عَمّاوُس ۲۳۷
فریسیان ۵۳، ۱۹۹، ۴۲۲	عَمّواس ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶
فلایوس یوسفوس ۶۴، ۱۸۷	عَمّون ۱۱۴، ۱۰۸، ۱۰۸، ۱۱۶
فلسطیان ۳۰، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۸، ۵۰۰، ۵۹۰، ۵۹۲، ۵۹۲، ۶۰۵، ۶۰۵	عَمّونی ۱۱۷، ۱۲۰
فلسطین ۲۴، ۳۱، ۳۳، ۵۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۸۵	عَمّونیان ۶۷، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۴۰
۱۷۷، ۱۸۴، ۲۱۸، ۲۱۸، ۲۵۳، ۲۷۹	۲۱۲، ۲۱۳
۵۳۵، ۵۵۷، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۷۸، ۶۹۰	عَنائیل ۷۲
فنیقیان ۲۱۶	عوج ۲۱۶
فنیقیه ۲۰، ۲۴۵، ۲۵۸، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۱	عیسی ۴۶۳، ۴۴۱، ۴۴۸، ۴۷۳، ۶۸۴
۲۹۱، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۴	عیلام ۴، ۱۰۸، ۱۴۷، ۲۱۹، ۲۱۹، ۲۷۹، ۳۱۰
فُود ۱۱۱	۶۷۸
فُوراتا ۱۷۳	عیلامیان ۱۰۸
فیثاغورسی (نظریات) ۴۸۰	عینَ جَدی ۵۰۸
فیثون ۵۱۰	غ
فیلادفوس ۲۲	غَزَه ۲۵۳، ۲۵۳، ۲۶۲، ۶۹۰
فیلادفیا ۲۷۵	غَزَه، نبرد ۶۸۹
فیلوپاتور ۱۸۳	غَلاطیان ۲۲۹، ۳۰۸
فیلموتور ۲۹۱، ۳۱۴، ۶۹۲	ف
فیلون ۳۰۴، ۳۴۳، ۳۴۳	فاروس ۲۳
فیلون اسکندرانی ۵۲، ۴۰۶	فاسلیس ۲۷۱
فیلیپوس ۱۸۹، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۰، ۲۲۴	فرات ۱۰۸، ۱۱۱، ۲۰۵، ۲۲۵، ۵۱۰
۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۰، ۲۹۷، ۲۹۷، ۳۰۶	فرانسه ۲۶
۳۱۳، ۳۱۳، ۳۲۸	فَرّیان ۱۱۵
فیلیپوس پنجم مقدونی ۶۹۰	فَرّشندا ۱۷۳
فیلیپوس فَرّیجی ۲۹۷	فَرّغتون ۲۳۷، ۲۳۷
فینحاس ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۰، ۵۸۶، ۶۰۴	

کالیستینس ۳۰۹	قَیُّوم ۲۱
کایتانوس ۵۶	
کَبْرِی ۱۳۰، ۱۲۳، ۱۱۸	ق
کَبْتِیم ۶۹۲، ۲۳۰، ۱۸۹، ۱۸۹	قائن ۴۷۸، ۳۷۹
کَدَّیس ۱۹۶، ۱۹۶	قَابیل ۳۷۹
کراتس ۲۹۲	قادش ۱۰۸
کُرِت ۲۴۵، ۲۵۰	قَادَش ۲۵۴، ۲۵۳
کرخه ۱۰۸	قَادَش بَزْنِیع ۱۱۵
کَرْشَنا ۱۵۰	قَادَش جلیل ۲۵۳
کَرک ۳۲۳، ۳۲۳	قَادَش نَفْتَالِی ۶۹
کَرْکَس ۱۵۰	قاهره ۴۱۹، ۶۰۸
کَرْمَل ۱۰۸، ۲۶۰، ۲۷۰	قَبرس ۱۸۹، ۲۷۱، ۳۷۱، ۳۱۴، ۳۱۴، ۳۲۱، ۶۹۲
کَرْمِی ۱۳۰، ۱۲۳، ۱۱۸	قِرسِیان ۲۹۲
کُرَنْت ۲۳۰	قَدْرُون ۲۷۴، ۲۷۳، ۸۸
کُرْنیلیوس ۹۷	قَدْرُون ۲۵۷
کروبیان ۶۵۶، ۶۵۶، ۵۹۹	قرطاجنه ۴۲۱، ۵۶
کرونوس ۱۴۳	قَرْنائِم ۲۱۶، ۲۱۶، ۲۱۶
کَشْفور ۲۱۶، ۲۱۵	قَرْنِیم ۳۲۴، ۳۲۳
کَشْفِیس ۳۲۲	قَضْرِین ۹۴
کَفَرُ سَلامه ۲۲۷، ۳۳۱	قَطْرًا ۲۷۳، ۲۷۴
کلئوپاترا ۱۷۷، ۱۷۷، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۷۰، ۶۹۲	قَلِیمون ۱۱۹
کلئوپاترا ثِنا ۲۴۴	قُرَّان ۵۳، ۶۱، ۶۱، ۶۲، ۸۹۸، ۸۹۹، ۸۴۰
کلئوپاترای اول ۲۴۸	۳۰۸، ۳۶۱، ۴۱۹، ۴۲۳، ۶۰۸، ۶۱۴، ۶۴۶
کلئوپاترای دوم ۲۹۱	قُورَح ۴۱۱، ۵۸۶
کلدانی ۶۴۵، ۶۴۵، ۶۴۶	قِیش ۱۴۷، ۱۵۲
کلدانیان ۱۰۸، ۱۱۵، ۶۳۱، ۶۳۹، ۶۳۳	قِیشون ۳۶۴
۶۴۵، ۶۴۶، ۶۵۵، ۶۶۰، ۶۶۶، ۶۶۷	
کلده ۱۱۵، ۶۴۵، ۶۸۱	ک
کلمنس هشتم، پاپ ۲۵	کاپادوکیا ۶۴، ۲۷۱
کِلُود ۱۰۸	کاریا ۲۷۱، ۲۷۱
کِنْدِباؤُس ۲۷۳، ۲۷۴	کافیناطا ۲۵۷
کنعان ۳۰، ۷۰، ۸۵، ۱۱۵، ۲۳۵، ۲۳۶، ۸۴۰	کالیب ۲۰۰، ۵۸۸، ۵۸۹

گورگیاس ۲۰۵، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۱۸،
۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۲۴

ل

لئونتوپولیس ۲۲۷، ۲۴۰
لاتودیکه ۶۸۹
لابان ۱۲۴
لارناکا ۱۸۹
لاستینس ۲۵۰، ۲۵۰، ۲۵۱
لاکدايون ۲۹۶
لاگوسی ۵۱
لاگوسیان ۳۱۹، ۴۲۱، ۶۳۸، ۶۸۸
لاوی، سبط ۵۸۳
لاویان ۷۰
لبنان ۱۰۸، ۲۵۶، ۵۰۸، ۶۰۲، ۶۰۳
لبنان شرقی ۱۰۸
لُد ۲۵۰
لُدّه ۲۵۰، ۲۵۷
لَمک ۶۵
لوتر، مارتین ۱۹، ۲۱
لُود ۱۱۱
لوسانیاس ۳۲۴، ۳۲۴

لوسیاس ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۰،
۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۵،
۲۴۰، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۱۹، ۳۲۰،
۳۲۱، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹
لوسپاخوس ۱۷۷، ۲۹۲، ۲۹۴
لوط ۳۷۹، ۴۱۵، ۴۷۶
لوکیا ۲۷۱، ۲۷۱
لوکیانوس انطاکی ۶۲، ۸۶۹، ۸۷۶، ۱۸۶
لُوکیوس ۲۶۶، ۲۷۱
لُوکیوس کایکیلیوس میتلوس کالوس ۲۷۱

۳۸۶، ۳۸۷، ۴۷۷، ۶۰۵، ۶۲۲

کنعانی ۶۹۹

کنعانیان ۱۱۵، ۲۵۳، ۳۸۷

کنیدوس ۲۶۹، ۲۷۱

کُوبا ۱۱۳

کوپریانوس ۴۲۱

کودومانوس ۶۸۸

کورش ۶۴، ۶۱۶، ۶۳۷، ۶۴۴، ۶۸۴، ۶۸۶

کورش پارسی ۶۳۹، ۶۶۹، ۶۷۲، ۶۷۲، ۷۰۰

کورش کبیر ۷۰۰

کورنه ۲۷۱، ۲۷۱، ۲۸۴

کوس ۲۷۱

کوشیان ۶۹۴

کولا ۱۴۱

کُونا ۱۱۳

کونوسکفالای ۲۳۰

کوینتوس میوس ۳۲۰، ۳۲۰

کیتینون ۱۸۹

کیلکیا ۱۰۸، ۱۰۸، ۱۱۱، ۲۴۸، ۲۹۳

کیلکیای علیا ۱۱۱

گ

گانیوس پوپیلیوس لاتناس ۶۹۲

گایا ۱۴۳

گرگان ۲۶۴

گرونتوس آنتی ۲۹۸

گُل ۳۰۸

گِلن، وُلیم (= ویلیام) ۲۸

گُلها ۲۲۹، ۲۲۹

گِینوس ۳۲۱

گوتنبرگ ۲۵

گورتونه ۲۷۱

فهرست اعلام

لُوكيوس كورنليوس اسكيپيون ۶۹۱	۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵
ليبيايان ۶۹۴	۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸
ليديا ۲۳۰	۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶
م	۱۷۶
ماد ۷۱، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۱۰۳، ۱۰۵	مردوک ۷۰۰، ۸۵۲
۸۰۵، ۸۰۷، ۱۰۷۶، ۱۲۴، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۶۴	مَرَس ۱۵۰
۶۴۴، ۳۰۸، ۷۰۰	مَرَسْنَا ۱۵۰
۱۰۷، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۷۱، ۱۸۹، ۶۳۹	مَرِيئِيل ۶۴۴
۶۴۸، ۶۴۹، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۲	مَرِيشَه ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۵
۶۷۸، ۶۸۰، ۶۸۱	مزديسنا ۷۶
۱۵۰، ۱۷۱	مَسَدَه ۵۲، ۴۱۹، ۵۸۰
ماكرون ۳۱۴	مسيح ۲۰، ۵۴، ۳۰۰، ۳۱۱، ۳۵۵، ۴۲۵، ۵۱۱
ماگنسيا ۲۸۵	۶۷۵، ۶۸۳
ماگنسيای سيبولوم، نبرد ۱۹۰، ۲۳۰، ۶۹۱	مسيحيان ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۲۸، ۴۹
مالوس ۲۹۲	۵۵، ۳۵۳، ۴۰۴، ۶۸۳
مانيليوس ۳۲۰	مِشَاكُوت ۲۳۲، ۲۳۲
مانیوس سرگیوس ۳۲۰، ۳۲۰	مِصْر ۲۰، ۲۱، ۵۱، ۵۴، ۶۴، ۶۸، ۸۹
مَتَثِيَا ۱۸۱، ۱۹۵، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹	۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۹۱
۲۰۰، ۲۵۴، ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۰۶	۲۰۵، ۲۲۵، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲
۳۳۱، ۳۱۹	۲۶۲، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۵، ۲۹۱
متوديوس ۲۱	۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۶، ۳۱۳، ۳۸۴، ۴۰۳، ۴۰۶
مَتُوشَالِح ۶۵	۴۱۵، ۴۱۹، ۴۲۸، ۴۵۳، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۸۸
مُخَنَاس ۲۳۹	۶۸۲، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۲، ۶۹۴، ۶۹۴
مُخْمُور ۱۲۰	مِصْرِيَان ۱۱۵، ۲۴۸، ۲۷۷، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۶۴
مُديان ۶۲۲، ۶۲۲	۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۹، ۴۰۱، ۴۰۸، ۴۱۰
مديانيان ۱۱۱	۴۱۵، ۴۹۰
مديقرانه ۲۳، ۳۰، ۶۰۵	مِصْفَه ۲۰۶، ۲۰۶
مَرَارِي ۱۲۲، ۱۴۳	مَقَشِيَا ۶۱۵
مُرَان ۶۲۲	مَقِيوُشْت ۶۴۴
مَرْتِن (= مارتين)، هنری ۲۸	مَقْدُونِي ۱۷۱، ۱۷۱، ۱۸۶، ۱۹۲، ۳۰۸، ۳۲۷
مُردخای ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۱۴۷، ۱۴۷، ۱۴۸	مَقْدُونِيَان ۲۱۹
	مَقْدُونِيَه ۱۸۹، ۲۳۰

فهرست اعلام

مَکْیابی ۱۸۱، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۳۱،	میکائیل ۸۷، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۴
۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶،	میکال ۹۱
۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۴،	
۳۳۶	ن
مَکْیابیان ۶۷، ۸۸۲، ۸۹۵، ۸۹۹، ۹۰۴، ۹۳۵،	ناتان ۸۳، ۵۹۱
۹۲۱، ۹۸۱، ۵۷۹، ۵۸۹، ۶۳۸، ۶۷۵،	ناحوم ۱۰۳، ۱۰۳
مکابهاو ۱۹۶	ناداب ۸۴، ۹۶، ۱۰۴
مِکْهاس ۲۳۸، ۲۳۹	نادرشاه افشار ۲۸
مَکید ۲۱۵، ۲۱۶	ناوه ۵۸۷
مَلْکینیل ۱۱۸	نَباط ۵۹۴
مَمُکان ۱۵۰، ۱۵۱	نَبطه ۲۳۶، ۲۳۶
مِینستاتوس ۲۸۹، ۲۹۱	نَبطیان ۲۱۵، ۲۳۵، ۲۹۶، ۳۲۲
مَنَسّی ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۴۶، ۲۳۷	نَبوئِلسَر ۶۴، ۱۰۷
مِینلاتوس ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷،	نَبوکَدْنَظَر ۲۷، ۶۴، ۶۶، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۷
۳۲۰، ۳۲۶، ۳۲۷	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳
مَوآب ۱۰۸، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۶، ۲۳۶، ۲۹۴،	۱۱۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۷،
مَوآبیان ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰	۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۳، ۱۶۳
مَوْدِین ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۱، ۲۲۳، ۲۳۴،	۱۶۴، ۱۶۴، ۱۶۴، ۱۶۴، ۱۶۴، ۱۶۴، ۱۶۴، ۱۶۴،
۲۶۱، ۲۷۴، ۲۷۴، ۳۲۷، ۳۲۸	۱۶۵، ۱۶۵، ۱۶۵، ۱۶۵، ۱۶۵، ۱۶۵، ۱۶۵، ۱۶۵،
موسی ۳۰، ۷۱، ۸۳، ۸۵، ۸۸، ۸۸، ۸۹۴، ۸۸۱،	۱۶۶، ۱۶۶، ۱۶۶، ۱۶۶، ۱۶۶، ۱۶۶، ۱۶۶، ۱۶۶،
۲۸۲، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۶، ۴۱۰، ۴۸۱،	نَبونید ۶۳۹، ۶۶۶
۵۱۰، ۵۱۵، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۳، ۵۸۵،	نَتنائیل ۱۲۲
۵۸۷، ۵۸۸، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۸۲، ۶۹۶، ۷۰۰،	نَحْمِیا ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۲، ۴۲۴،
۶۰۰	۶۰۰
موسایان ۱۹۲، ۸۹۲، ۸۹۵، ۲۹۷، ۳۰۹،	نِسروک ۷۲
مولون ۳۰۸	نَفْتالی، سبط ۶۳، ۶۵، ۶۹، ۷۰
موندوس ۲۷۱	نَنايه ۲۷۹
مهرداد اول ۸۸۲، ۲۶۴	نَنايه - آرتیس ۲۱۹
مَهومان ۱۵۰	نوبابلیان ۶۴۸
میخا ۱۱۸	نوح ۷۹، ۳۷۹، ۳۹۴، ۵۶۱، ۵۸۱، ۵۸۱،
میدابا ۲۳۵	نُوف ۱۰۸
میشائیل ۲۰۰، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۶،	نُومنیوس ۲۵۵، ۲۶۶، ۲۶۶، ۲۷۰،
میشک ۶۴۳، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۹، ۶۶۰،	

هخامنشیان ۶۷۸، ۶۹۳	نُون ۵۸۷، ۵۸۷
هَدَسَه ۱۵۲، ۱۵۲	نهرالاحریر ۳۲۳
هراکلیس ۲۹۱	نهرالکبیر ۲۴۷
هریس ۲۹۰	نیریا ۶۱۵
هرودس ۴۱۹، ۲۳۷	نیکاتور ۱۸۲
هرودس کبیر ۳۱۱	نیکاتور ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۵، ۲۰۵، ۲۲۷
هرودسیان ۲۷۵	۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۸۴، ۳۰۶، ۳۰۷
هرودوت ۶۳	۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱
هگمتانه ۱۰۷، ۸۶	۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۸
هگمونیروس ۳۲۹	نیل ۱۱۵، ۳۸۳، ۴۰۹، ۵۱۰، ۵۶۲
هلاس ۱۸۹	نینوا ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۸۲، ۸۷، ۹۴
هلال خصب ۱۸	۹۵، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۵
هلیودوروس ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴	۱۰۷، ۱۰۷، ۱۱۱
۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۷، ۵۴۷	نینواتیان ۷۲، ۱۰۵
۶۹۱	
هَنداتا ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۷۱، ۱۷۳	۹
هَنداتای آجایی ۱۴۸، ۱۷۴	واتیکان ۲۸
هَندان ۶۳، ۶۵، ۷۶، ۸۲، ۸۲، ۸۲، ۸۷	وادی شلیم ۱۱۳
۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۷، ۱۰۹، ۳۱۰	وادی قَطْرَا ۲۷۴
هَند ۲۸، ۸۰۲، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۷۰، ۸۹۱، ۲۳۰	وَشْتی ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۱، ۱۵۳
۶۵۰	ویزیگوتها ۵۶
هندی ۲۲۲	
هوروس ۳۴۴	ه
هولوفرنس ۶۴، ۶۴، ۶۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۸۰۹	هاجر ۶۲۲
۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸	هارون ۷۰، ۴۰۰، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۰۹، ۴۲۱
۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱	۵۸۳، ۵۸۷، ۵۸۶، ۶۰۳
۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۸۳۷	هالیکارتاسوس ۲۷۱
۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵	هامان ۶۷، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۵، ۱۵۶
هومر ۴۱۱	۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸
هووخستره ۱۰۵، ۱۰۵، ۷۰۰	۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶
هیجای ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳	هامان آجایی ۱۶۹
هیرکانوس ۲۷۶، ۲۸۶، ۲۸۶	هخامنشی ۶۴، ۲۸۰، ۶۸۸

فهرست اعلام

هیر و نوموس، قدیس ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۵۶، یعقوب ۳۰، ۶۵، ۷۹، ۸۸، ۱۲۴، ۲۰۲، ۲۰۶،
 ۶۱، ۶۲، ۸۴۷، ۱۸۷، ۳۲۱، ۳۴۱، ۳۴۶، ۲۷۷، ۲۱۳، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۹۲، ۵۰۸، ۵۱۰،
 ۵۴۸، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۹۰، ۴۱۹
 ۵۹۴، ۵۹۶، ۶۰۸، ۶۱۹، ۶۲۴، ۶۴۵

ی

یائیر ۱۴۷، ۱۵۲
 یاسون ۱۸۵، ۲۳۱، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۶، ۳۷۷، ۲۷۸، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱، ۲۹۱
 ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۱۰، ۳۲۲
 یاسون کورنهای ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۸۴، ۳۱۲، ۳۱۷
 ۳۳۳
 یاعیل ۱۲۲
 یافا ۳۱۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۴، ۳۶۵
 ۲۶۷، ۲۷۳، ۳۲۱
 یافایان ۳۲۱
 یافث ۱۱۱
 یاقیم ۲۲۵
 یاوان ۱۸۹، ۶۸۰، ۶۸۸، ۶۸۸
 ۱۱۵
 یب ۱۱۵
 یبنه ۱۸، ۵۳، ۵۴، ۵۵
 یبوسیان ۳۱، ۹۸، ۱۱۵
 یبوق ۲۱۳
 یدغیا ۱۹۵
 یدیدیا ۵۹۳
 یربعام ۷۰، ۷۰، ۵۹۴
 یرموک ۲۱۳، ۳۲۳
 یرزاتا ۱۷۳
 یرزعیل ۶۶، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹
 ۵۸۷
 یشوع ۳۸۵، ۳۹۰، ۴۲۷، ۶۰۵، ۶۱۰
 یشوع بن سیرا ۴۱۹، ۶۰۵، ۶۱۰
 ۲۱۳
 یعقوب ابن یوسف طاووس ۲۸
 یفنه ۵۸۸
 یکنیا ۱۴۷، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۶۵، ۶۱۶
 ۱۰۲
 یناع ۱۱۱
 ینیتا ۵۳، ۲۰۸، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۴۵، ۳۷۳
 ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵
 ینیتایان ۳۲۲
 یواکیم ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۱
 یوپتر کاپیتولینوس ۶۹۳
 یوحنّا ۱۹۵، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۶۳، ۳۷۰
 ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۹۰
 ۳۱۹، ۳۱۹، ۳۷۱
 یوحنّا، قدیس ۳۴۸
 یوحنّا هیرکانوس ۱۸۳، ۳۰۹، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۷۵
 ۲۷۶
 یوحنّا زین دهان ۲۸
 یوسف ۶۸، ۷۷، ۱۲۲، ۲۰۰، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸
 ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۸۱، ۶۰۱، ۶۴۱، ۶۶۱
 یوسفوس ۵۳، ۱۹۵، ۱۹۹، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۱۴
 ۳۱۸، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۸، ۳۵۲
 ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۶
 ۳۹۵، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۲۷، ۶۰۱
 یوشع ۲۰۰، ۳۲۲، ۳۴۴، ۵۸۷، ۵۸۷، ۶۰۰
 یوشیا ۴۲۴، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۱۶
 یوصاداق ۶۰۰، ۶۱۵
 یولیوس قیصر ۳۴۳
 یونانان ۱۸۲، ۱۹۶، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۳۴
 ۲۳۵، ۲۳۶، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۳۹، ۳۴۰